

تصویر ابو عبد الرحمن الکردي



کشف الاسرار وعده الابرار

معروف بتفسير خواجه عبد الله انصاری

جلد دوم

تفسير سورة المحجدة الى آخر سورة الناس

تأليف: ابو الفضل رشيد الدين الميمني

بسمي واهتمام: علي اصغر مکتب

كشف الاسرار وعدة الابرار

(جلد دهم)

معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری

تفسیر سورة المجادلة الى آخر سورة الناس

تالیف : ابو الفضل رشید الدین المیبدی

به سعی و اهتمام : علی اصغر حکمت



مؤسسة انتشارات امیر کبیر

تهران ، ۱۳۸۲

میبدی، احمد بن احمد، قرن ۶ ق.
کشف الاسرار و عدة الابرار: معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری / تألیف ابوالفضل رشیدالدین
المیبدی؛ به سعی و اهتمام علی اصغر حکمتند - تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۱.

ج ۱۰
ISBN 964-00-0342-5 (ج ۱) - ISBN 964-00-0341-7 (دوره ۱۰ جلدی)
ISBN 964-00-0343-3 (ج ۲) - ISBN 964-00-0344-1 (ج ۳) - ISBN 964-00-0345-X (ج ۴)
ISBN 964-00-0346-8 (ج ۵) - ISBN 964-00-0347-6 (ج ۶) - ISBN 964-00-0348-4 (ج ۷)
ISBN 964-00-0349-2 (ج ۸) - ISBN 964-00-0350-6 (ج ۹) - ISBN 964-00-0351-4 (ج ۱۰)
فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیما.
مندرجات: ج ۱. تفسیر سوره الفاتحه و سوره البقره - ج ۲. تفسیر سوره آل عمران و سوره نسا - ج ۳.
تفسیر سوره المائدہ تا آخر سوره الاحراف - ج ۴. تفسیر سوره الانفال الی آخر سوره هود - ج ۵. تفسیر سوره
یوسف الی آخر سوره الکہف - ج ۶. تفسیر سوره مريم الی آخر سوره النور - ج ۷. تفسیر سوره الفرقان الی آخر
السجدہ - ج ۸. تفسیر سوره الاحزاب الی آخر سوره فصلت - ج ۹. تفسیر سوره الشوری الی آخر سوره الحديد.
ج ۱۰. تفسیر سوره المجادلہ الی آخر سوره الناس -

چاپ هفتم: ۱۳۸۲.
۱. تفاسیر عرفانی - قرن ۶ ق. ۲. تفاسیر اهل سنت - قرن ۶ ق. ۳. نثر فارسی - قرن ۶ ق. الف. انصاری، عبدالله
بن محمد، ۳۹۶ - ۴۸۱ ق. تفسیر قرآن. ب. حکمت، علی اصغر، ۱۲۷۱ - ۱۳۵۹، مصحح. ج. عنوان. د. عنوان: تفسیر
خواجه عبدالله انصاری. ه. عنوان: تفسیر قرآن.
ک ۵ / م ۹ / ۱۰۰ BP
۱۳۷۱

۲۹۷/۱۷۸

۷۷۹ - ۷۷۲ م

کتابخانه ملی ایران



کشف الاسرار و عدة الابرار (جلد دهم)

تألیف: ابوالفضل رشیدالدین المیبدی

به سعی و اهتمام علی اصغر حکمت

چاپ ششم: ۱۳۷۶

چاپ هفتم: ۱۳۸۲

چاپ و صحافی: چاپخانه سپهر، تهران

شمارگان: ۱۵۰۰ نسخه

حق چاپ محفوظ است.

ISBN: 964 - 00-0341-7 (10 Vol.Set)

ISBN: 964 - 00-0351-4 (Vol.10)

شابک ۷-۰۳۴۱-۰۰۰-۹۶۴ (دوره ۱۰ جلدی)

شابک ۴-۰۳۵۱-۰۰۰-۹۶۴ (جلد دهم)

مؤسسه انتشارات امیرکبیر تهران، میدان استقلال

WWW.AMIR-KABIR.COM

بسمه تعالی

مقدمه

«تبارک الذی یدہ الملک و هو علی کل شیء وقدر» (۱)

خدای قدیر بر این رهیگان فقیرمنت نهاد تا سفرعاشر از اسفار عشره این کتاب صواب و دفتر مبارک مبدأ و قریح مآب اینک بیابان آمد و آیتی تابان از آیات الهی و نعمتی بی پایان از نعم نامتناهی نصیب بندگان گشت. «الله لقول رسول کریم.... تنزل من رب العالمین» (۲)

مؤلف سعید در تحریر این تفسیر مجید الحق رنج فراوان برد و در تبویب ابواب و ترتیب فصول آن سعی فراوان کرد تا آنکه کوکبی درخشان در آسمان فضیلت و ادب طالع شد و از رخساره شاهد اسرار کشف حجاب فرمود. اینک ما نیز که سالکان مسلک او و شاگردان مکتب اویم، در تصحیح اوراق و تطبیق نسخ و تنقیح متن و تنظیم حواشی موفق و مؤید گشتیم و بحمدالله تعالی این خزینه قیمتی و کنجینه نمن را بر ابناء آدم تحفه آوردیم. «والذین جاؤا من بعدهم یقولون ربنا اغفر لنا و لاخواننا الذین سبقونا بالایمان و لا تجعل فی قلوبنا غلا للذین آمنوا ربنا انک رؤوف رحیم» (۳)

تا خود چه دری گرا بهائز از کوهر علم و چه محبوبی زیباتر از شاهد دانش است که خداوند لطیف بر بندگان ضعیف عنایت فرمود و از نخستین روز که لسان خواجه اولاد آدم بکلمات تالمات الهی گویا گشت، مرثده فضیلت و نوید معرفت بعالمیان آورد و بر خلق منت نهاد و بدین آیات گویا گشت: «اقرا و ربک الاکرم» «الذی علم بالقلم» «علم الانسان ما لم يعلم» (۴)

اینک دهمین باب از درهای سماوات دانش که منتهای مجلدات عشره تفسیر شریف کشف الاسرار و عده الابرار است بر روی نیکان و احرار گشوده و اسرار نهفته و رازهای نگفته از مطای آن نمودار گشته و آنقدر دقائق حقائق و زواهر جواهر از

نوك خامه ازل بر صحيفه ابد منقوش آمده كه از تقرير وصف عظمت آن زبان تافته و از تحرير نعت جلال آن خامه شكافته است. «ولو انزلنا هذا القرآن على جبل لرأيته خاشعاً متصدعاً من خشية الله» (۱)

خوشا بحال آنانكه از اين سرچشمه عرفان سير آب شوند و از شهد ادب كام جان شيرين سازند. «ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله ذو الفضل العظيم» (۲)
آنروز كه ابو الفضل ميبدي رحمة الله عليه كمر بر اين خدمت بزرگ استوار مي كرد و قلم عزم بكف همت مي گرفت ، گوي از اين فضل و موهبت كه خامه تقدير نصيب حال او كرده بود ، خبري نداشت و از آن همه سخنان كه در طي مدت ساليان دراز در شرح اوصاف محمدي و بيان درجات اهل بيت طهارت و عصمت در تضاعيف اين كتاب آورد آگاه نه (۳). اما دم همت خوانندگان و دعای خير بهره مندان اين تفسير هماره عائد روح پر فتوح او ميگردد و اکنون در اعلى عليين در صف ابرار و متقين جاي دارد. «لقد كان لكم فيهم اسوة حسنة لمن كان ير جوا الله واليوم الآخر» (۴)
باري اين تكليف ايماني و وظيفه ديني ماست كه از خداوندان صفا و ايمان و دارندگان روح و ريحان كه در طبع و نشر اين كتاب شريف با ما ياري و همكاري فرموده اند بار ديگر زبان بشكرانه بر گشائيم . از آن ميان اولياء دانشگاه طهران و سروران دانشمند دانشكده علوم معقول و منقول را كه مشوق و محرك اصلي و دال و داعي نخستين بر اين كار خير و امر صواب بوده اند ، به حق شناسي ياد كنيم ، كه مدلول كريمة «اولئك كتب في قلوبهم الايمان و ايدهم روح منه و يدخلهم جنات تجري من تحتها الانهار رضى الله عنهم و رضوا عنه اولئك حزب الله الا ان حزب الله هم المفلحون» (۵) شامل احوال سعادت اشتمال ايشان است .

خداوند متان بكرم و احسان بي پايان ، آن جوانان صاحب معرفت و ايمان

(۱) الحشر ۵۹ / ۲۱ (۲) الجمعة ۴ / ۶۲

(۳) بياناتي كه مؤلف در شرح مقامات و فضائل خاندان محمدية علويه ايراد كرده است و در ضمن مجلدات هفده آمده بسيار است ، از آن جمله در اين مجلد حاضر صفحات : ۲۱ و ۲۴ و ۲۹۴ و ۳۱۹ تا ۳۲۱ و ۴۵۸ و ۵۷۷ و ۶۳۷ و ۶۸۷ محل مراجعه تواند بود .

(۴) الممتحنة ۶ / ۶۰ (۵) المجادلة ۵۸ / ۲۲

را توفیق دهد که در پی این مقصود عزیز کمر همت تنگ بستند و همه هفته درخانه این عبد فقیر مجتمع شدند . اگر سعی و جدّ ایشان نمی بود ، هر آینه انجام این مهم میسر نمیگشت و بنده حقیر در دعای ایشان باین آیت سراپا عنایت رطب اللسانم : «رب اغفر لی ولوالدی وللمن دخل یتیمی مؤمناً » (۱)

از آن میان استاد فاضل عبقری آقای حسن سادات ناصری که غره ناصیه سیادت و نخبه اهل سعادت است ، در طبع این جزوات و تصحیح این اوراق و تطبیق و مقابله رو نوشت ها با متن زحمت فراوان کشیده و نا ملایم بسیار چشیده تا بحمدالله این خدمت را چنانکه باید بآخر رسانیده واسب توفیق درمیدان فضیلت جهانیده است . ومجلّد آخرین را که خاتمه کلام است بمصداق آیت وافی هدایت «وختامه مسکوفی ذلک فلیتنا فس المتنافسون » (۲) پایان برده . جزاء الله احسن الجزاء .

باری از خداوند متعال مسألت آنکه این ده گوهر گران بها را از چشم بدبینان و نفس غرض آلود کوتاه اندیشان محافظت فرماید و این بنده ضعیف را پیاداش این عبادت به شرف غفران معاصی و نعمت رحمت غیبی محفوظ و مستسعد گرداند . آمین

« یا ایّها النفس المطمئنّة » « ارجعی الی ربّک راضیة مرضیة » (۳)

کتبت هذه المطور فی ليلة السبت الثالث والعشرين من شهر رمضان المبارك سنة ۱۳۸۰ و هی کانت ليلة القدر التی «هی خیر من الف شهر» «سلام هی حتی مطلع الفجر» . و انا العبد علی اصغر حکمت الفیر ازی عفی الله عنه سیفاته و رفع الله بلطفه درجاته .

(۱) نوح ۲۸/۷۱

(۲) المطففین ۲۶/۸۳

(۳) الفجر ۲۷/۸۹ - ۲۸

كشف الاسرار و عدة الابرار

بسم الله الرحمن الرحيم

۵۸ = سورة المجادلة = مدنیة

۱ - النوبة الاولى

قوله تعالى: «بسم الله الرحمن الرحيم» بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.
«قد سمع الله» بشنید خدای «قول التي تجادلک» سخن آن زن که می پیچید با
تو «فی زوجها» در کار شوی خویش «وتشتکی الی الله» و مینالید بالله «والله
یسْمَعُ تحاور کما». و خدای می شنود گفت و گوی شما با یکدیگر، «ان الله سمیعٌ
بصیر (۱)». خدای شنواست و بیناست.

«الذین یتظاهرون منکم من نساءهم» ایشان که می ظاهر کنند از مردان شما
از زنان خویش «ماهنَّ امهاتهم» زنان ایشان مادران ایشان نیستند. «ان امهاتهم
الا اللائی ولدنهم» ایشان را مادران جز از آنکه ایشان را زادند نیست. «وانهم
لیقولون منکرآ من القول و زورا» و ایشان که آن میگویند، منکری میگویند
از سخن ناپسندیده. «وان الله لعفو غفور (۲)». و خدای فرا گذارنده و مهربان است
[آسان فرا گیرنده.]

«والذین یتظاهرون من نساءهم» و ایشان که می ظاهر کنند از زنان خویش،
«ثم یعودون لما قالوا» و آنکه با سخن خود میگردند، «فتحریر رقبة» [کفارت
آن ظاهر و ستردن آن] آزاد کردن برده است؛ «من قبل ان یتماسا» پیش از آنکه
به هم رسند. «ذلکم ثوعظون به» این سخن است و فرمائی که پند میدهند شما را
بان. «والله بما تعملون خبیر (۳)». و خدای با آنچه شما میکنید داناست و از آن آگاه.

« فَمَنْ لَمْ يَجِدْ » هر که برده نیابد، « فَصِيَامَ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتِمَّاسَا » کفّارت او روزه دوماه است پیوسته پیش از آنکه بهم رسند. « فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ » هر که روزه نتواند، « فَاطْعَامَ سِتِّينَ مَسْكِينًا » کفّارت او طعام دادن شصت درویش است. « ذَلِكَ » این پند و فرمان آن راست « لَتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ » تا فرمان برید خدای و رسول را [چنانکه مؤمنان فرمان برند]. « وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ » و این اندازه های خداست که در دین خویش نهاد خلق را. « وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۴) ». و ناگرویدگان را عذابی است درد نمای.

« إِنَّ الَّذِينَ يُحَادِّثُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ » ایشان که می خلاف آرند و حدّ رفتن با خدا و بار رسول. « كُتِبُوا » ایشان را خجل و رسوا خواهند کرد [و ناخته و کم آورده]، « كَمَا كُتِبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ » چنانکه ایشان را کردند که پیش از ایشان بودند، « وَ قَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ » و فرو فرستادیم سخنها و آیت های روشن. « وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ (۵) » و کافران راست عذابی خوار کننده.

« يَوْمَ يَعْتَنَهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا » آن روز که ایشان را برانگیزد الله همه را بهم، « فَيَنْبُتُهُمْ بِمَا عَمِلُوا » و ایشان را آگاه کند از آنچه میکردند؛ « احْصِيَ اللَّهُ » خدای کردار ایشان دانسته و یاد داشته و شمرده « وَ نَسُوه » و ایشان آنرا فراموش کرده، « وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (۶) ». و خدای بر همه چیز گواه است و حاضر.

« أَلَمْ تَرَ » نمی دانی « أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ » که خدای میداند هر چه در آسمانها و در زمینهاست. « مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ » هیچ سه راز کننده بهم نباشند، « الْآهَوُ رَابِعُهُمْ » مگر خدای تعالی [با گاهی و دانش] چهارم ایشانست، « وَلَا خَمْسَةُ الْآهَوُ سَادِسُهُمْ » و نه پنج تن، مگر که او ششم ایشانست. « وَلَا ادْنَى مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرُ » و نه کم از آن و نه بیش. « الْآهَوُ مَعَهُمْ » مگر که او با ایشانست. « أَيْنَمَا كَانُوا » هر جای که باشند، « ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَمَةِ » پس ایشان را خبر دهد با آنچه میکردند روز رستاخیز. « إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۷) ». که الله بهمه چیز داناست.

« أَلَمْ تَر إِلَى الَّذِينَ نَهَوْا عَنِ النَّجْوَى » ببینی ایشان را که می باز زنند از راز کردن. « ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا نَهَوْا عَنْهُ » و آنکه می واکردند بآنچه ایشان را می باز زنند از آن. « وَ يَتَنَجَّوْنَ بِالْأَثَمِ وَالْعُدْوَانِ » و بایکدیگر راز میکنند بیزه و ستم. « وَمَعْصِيَتِ الرَّسُولِ » و نافرمانی رسول. « وَ إِذَا جَاءُوكَ » بر تو آیند « حَيَّوْكَ بِمَا لَمْ يُحَيِّكَ بِهِ اللَّهُ ». ترا حیات کنند نه آن تحیت که خدای فرموده و ترا گفته. « وَيَقُولُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ » و با خود میگویند در دلهای خویش: « لَوْلَا يَعِظُكُمُ اللَّهُ بِمَا نَفَعُوكَ » چو نیست که خدای ما را بآنچه میگوئیم بنمیسگیرد، [اگر محمد پیغمبر است ۱۲] « حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ وَيَصْلَوْنَهَا » بسنده است ایشان را دوزخ که بآن شوند: « فَبَشِّرِ الْمَصِيرَ (۸) ». و بد جایگاه که آنست

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا » ای کرویدگان! « إِذَا تَنَاجَيْتُمْ » چون راز کنید بایکدیگر، « فَلَا تَتَنَجَّوْا بِالْأَثَمِ وَالْعُدْوَانِ وَمَعْصِيَتِ الرَّسُولِ » راز مکنید بیزه و ستم و نافرمانی رسول. « وَ تَنَاجَوْا بِالْبِرِّ وَ التَّقْوَى » راز بنیکوکاری کنید بجای خلق، و ترسیدن از خدای. « وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (۹) ». و پیرمیزید از خشم و عذاب آن خدای که شمارا باهم خواهند آوردند پیش او.

« أَلَمْ تَرَ أَنَّ النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ » این راز کردن از دیواست. « لِيَحْزَنَ الَّذِينَ آمَنُوا » تا کرویدگان را اندوهمکن کند. « وَ لَيْسَ بَضَارِهِمْ شَيْئًا إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ » و آن راز کردن کنند نیست [هیچ چیز و هیچ کس را] مگر بغواست خدای تعالی. « وَ عَلَى اللَّهِ فليتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (۱۰) » و ابدون باد که پستی داشتن کرویدگان بخدای باد.

النوبة الثانية

این سورة مجادله بیست و دو آیت است. چهارصد و هفتاد و سه کلمه و هزار و هفتصد و دو حرف، و جمله به مدینه فرو آمده، بقول بیشتر مفسران، کلبی گفت: مکربك آیت که به مکه فرو آمده: « مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٌ »

عطا گفت : ده آیت از اوّل سوره مدنی است و باقی سوره مکی . و در این سوره ناسخ و منسوخ نیست ، مگر يك آیت : « أَأَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ نَجْوَىٰكُمْ صَدَقَاتٍ » الآية و عن ابی بن کعب قال قال رسول الله (ص) : « من قرأ سورة المجادلة كتب من حزب الله يوم القيمة » .

قوله : « قد سمع الله قول التي تجادلك في زوجها » . این آیت در شأن خوله فرو آمد ، دختر ثعلبة بن مالك الانصاری ، و شوهر وی ، اوس بن الصامت برادر عبادة بن الصامت الانصاری العقیبی النقیب . و شرح قصه مجادله بر قول جمهور مفسران آن است که : اوس بن الصامت از اهل خویش وقتی کام خود طلب کرد ، خوله سر باز زد و مراد وی بنداد . اوس مردی زودخشم بود ، در وی نیز گفته اند که پاره ای خلل بود ، اوس از سر آن خشم ما وی گفت : « انت علیّ كظهر أمی » و این لفظ ظاهر و ایلاء هر دو طلاق اهل جاهلیت بود ، زنان خود را چنین طلاق دادندی . اوس بعد از آنکه این سخن گفته بود ، پشیمان شد ؛ با خوله گفت : « ما اظنك ألا قد حرمت علیّ » ! چنان دانم که تو بر من حرام گشتی؟! خوله از فراق ترسید و بانکه بر آورد ، گفت : والله ما ذاك طلاق و انت رسول الله فسله ، والله که این طلاق بیست ، رو بر رسول خدا و از وی پیرس تا شفا پدید آید . اوس گفت : من شرم دارم که از رسول خدا این مسأله پرسم ، تو برو و پیرس . خوله برخاست و آمد بخانه عایشه ، و رسول خدا (ص) در خانه عایشه بود ، و عایشه سر مبارک رسول (ص) می شست . خوله گفت : « یا رسول الله ان زوجی اوس بن الصامت تزوجنی وانا شابة غنیّة ذات مال واهل ، حتی اذا اكل مالی وافنی شبابی وکبر سنی ظاهر منی » . فقال رسول الله (ص) : « حرمت علیه لأرى لك اليه سبيلا » . رسول خدا (ص) چون حدیث ظاهر شنید ، گفت : تو بروی حرام گشتی و نمی بینم ترا بوی راهی که بوی باز گردی . زن از حضرت رسول (ص) باز گشت ، پاره ای فراتر شد ، حیران و گریان ؛ و همی گفت : « فإلی من ؟ فإلی من ؟ پس من کجا روم ، بر که شوم ؟ ! - باز گشت ، دیگر بار گفت : یا رسول الله از وی فرزند کان خرد دارم ، اگر بوی بگذارم ، ضایع شوند ،

واگر من دارم، بی کام شوند. «اشکو الی الله فافتی ووحدتنی!» : بخدای مینالم از درویشی و تنهائی خویش. رسول (ص) همان سخن گفت که: «حُرِّمَتْ عَلَیْهِ وَلَمْ أَوْمَرْ فِی شَأْنِكَ بِشَیْءٍ» تو بروی حرام گشتی و در کار تو مرا چیزی نفرمودند. **خوله** از سر سوز و تحیر روی سوی آسمان کرد و گفت:

«اللهم إني أشكو اليك فانزل علي لسان نبيك». خداوند! بمو مینالم و در تو می زارم، فرو فرست به پیغمبر خویش در کار من ضعیفه حکمی. باز روی بر رسول آورد، گفت: «انظر فی امری جعلنی الله فداک یا نبی الله» آخر بشکر در کار من بیچاره یا رسول الله که مادر و پدرم فدا تو باد. آن ساعت عایشه گفت: «اسکتی ان رسول الله یوحی الیه» خاموش باش ای **خوله** که وحی آمد بر رسول خدا. آن ساعت جبرئیل آمد و آیت آورد: «قد سمع الله قول التي تجادلک فی زوجها» الله سخن آن زن شنید که بانو جدال در گرفته در کار شوهر خویش. عایشه گفت: «سبحان من وسع سمعه الاصوات ان کان لیخفی علی بعض کلامها فانزل الله:» **قد سمع الله** «پاکست و بی عیب آن خداوند که اوبهمه آوازه می رسد. من در گوشه خانه ببعضی آواز وی میرسیدم و ببعضی نه، رب العالمین از وراء هفت طبقه آسمان بسمع قدیم خود همه شنید و خبر داد که: «قد سمع الله...». و اول اظهار که در اسلام رفت این بود. قوله: «التي تجادلک» ای - نخاصمک «فی زوجها» ای - فی امر زوجها» فحذف المضاف.

«وتشتکی الی الله» ای - تظاهر^(۱) ما بها من المکروه. والاشتماء: اظهار ما بالانسان من المکروه؛ والشکوى اظهار ما یضنه غیره به، «والله یسمع تحاورکما» ای - مراجعتکما الکلام؛ والتحاور: التجاوب، وهو رجوع الکلام و جوابه؛ أخذ من النحر و هو الرجوع، یقول حاربک ما کار. قوله: «والله یسمع تحاورکما» لیس هذا تکرار لان الاول لما حکته من زوجها، والثانی لما کان یجری بینها و بین رسول الله و لان الاول ماض والثانی مستقبل. «ان الله سمیع» لکلامها «بصیر» بحالها، وقیل: سمیع لاقوال العباد، بصیر بافعالهم، ثم ذم الظهار.

فقال: «الَّذِينَ يَظَاهِرُونَ مِنْكُمْ مِنْ نِسَائِهِمْ» قرأ ابن عامر و ابو جعفر رحمة و الكسائي بفتح الياء والهاء وتشديد الظاء والالف بعدها، وقرأ عاصم يظاهرون بضم الياء و تخفيف الظاء مع الالف و كسر الهاء وقرأ الآخرون يظهرون بفتح الياء وتشديد الظاء و الهاء من غير الالف، و معنى الجميع واحد. يقال: ظاهر و نظاهر و اظاهر و اظهر. «ماهن أمهاتهم» قراءة العامة بخفض التاء على خبر ما و محله نصب كقوله: «ما هذا بشرأ»، و قيل: تقديره «ماهن بامهاتهم» اى - ما صرن معهم فى محل الامهات «ان أمهاتهم الا اللاتي ولدنهم و انهم ليقولون منكراً من القول» لا يعرف فى شرع، و «زورأ» اى - كذباً «و ان الله لعفو غفور» عفا عنهم و غفر لهم حين بين لهم الكفارة.

فصل

بدانکه سخن در - ظهار - برد و ضرب است: یکی در بیان صورت ظهار و دیگری در بیان حکم ظهار، اما صورت ظهار آنست که: مردی از اهل تکلیف زن خویش را گوید: «انت علی کظهر اُمی» اگر بجای «انت» جزئی از اجزای زن گوید، چنانکه شعرك علی کظهر اُمی، يدک، بطنک، رأسک، هر عضوی از اعضاء زن بجای «انت» شاید، و ظهار بود؛ و اگر بجای علی - منی - گوید، یا عنندی، یا معی، ظهار بود؛ و اگر صلت بگذارد و گوید: «انت کظهر اُمی» ظهار بود. و اگر بجای ظهر عضوی دیگر گوید، چنانکه: «انت علی کراس اُمی، کید اُمی، کبطن اُمی، ظهار بود، و اگر گوید: «کامی، او مثل اُمی» کنایت باشد. اگر بقصد و نیت اعزاز و اکرام گوید، ظهار نباشد؛ و اگر بقصد و نیت ظهار گوید، ظهار باشد. و اگر بجای اُمی «جدة» گوید، یا «اخت» یا «عمة» یا زنی از ذوات المحارم که تحریم وی او را مؤبد بود، از جهت نسبت یا از جهت رضاع، ظهار باشد. اما حکم ظهار دو چیز است: تحریم و طی و وجوب کفارت. حرام است بروی بزن رسیدن بعد از ظهار، تا آنکه که کفارت کند و کفارت بعود واجب شود. چنانک رب العزة گفت: «ثم يعودون لما قالوا فتحرير رقبة».

اكنون خلافت میان علماء كه عود چیست ؟ - شافعی گفت : عود آن است كه بعد ازظهار زمانی بر آید ، چندانكه ممكن باشد طلاق گفتن و فرقت جستن و نه طلاق گوید و نه فرقت جوید ، آنكه عود حاصل كشت و كفّارت لازم شد . اگر بعد ازظهار در آن حال طلاق گوید ، یا یكی را از ایشان مرگ رسد ، كفّارت واجب نشود كه عود حاصل نیاید .

ابن عباس گفت در تفسیر - یعودون - قال : یندمون فی رجوعن الی الالفه . وذلك لان العود للقول هو المخالفة ، يقال : عاد فلان لما قال ، ای - رجع عما قال ، هذا یوافق قول الشافعی - رجع ، وذلك لأن قصده بالظهار التحريم فاذا امسكها علی النكاح ولم یطلق قد خالف قوله ، ورجع عما قال فتلزمه الكفارة . وقال اهل الظاهر : العود هو إعادة لفظ الظهار ، ومعنی قوله : « ثم یعودون لما قالوا » ای - الی ما قالوا ، فان لم یكرّر اللفظ ، فلا كفارة علیه ، و هو قول « ابی العالیة » : وذهب قوم الی ان الكفارة تجب بنفس الظهار ، ومعنی العود هو العود الی ما كانوا علیه فی الجاهلیة من نفس الظهار ، یعنی : اذا عاد الرجل فی الاسلام الی مثل ذلك القول لزمته الكفارة و هو قول مجاهد والثوری وقال قوم : المراد من العود هو الوطی ، و هو قول الحسن و قتاده و طاوس و الزهري . وقالوا : لا كفارة علیه ما لم یطأها ، وقال قوم : هو العزم علی الوطی و هو قول مالك و اصحاب الرأی . قوله : « فتحریر رقبة » ای - رقبة مؤمنة ، لان الله سبحانه قید الرقبة بالایمان فی كفارة القتل و اطلق فی هذا الموضع . و من حكم المطلق ان یحمل علی المقید . « من قبل ان یتماسا » ای - من قبل ان یتجامعا . فالجماع محرّم علی المظاهر ، حتی یكفر فان وطئ قبل التکفیر فقد فعل محرّما و لا یسقط عنه الكفارة ، بل یأتی بها علی وجه القضاء كما لو آخر الصلاة عن وقتها فانه لا یسقط عنه اثباتها ، بل یلزمه قضاؤها و سواء كفر بالاعتاق او الصیام او الاطعام ، فانه یجب علیه تقدیم الكفارة علی الوطی . وقال ابو حنیفة : « ان كفر بالاطعام جاز له ان یطأ ثم یطعم ، لان الله تعالی قید العتق والصوم بما قبل المسیس و قال فی الاطعام : « فمن لم یستطع فاطعام ستین مسکیناً » و لم یقل من قبل ان

بتماماً وعند الآخرين الاطلاق فى الاطعام ، محمول على المقيد فى العتق والصيام .
فهذا حكم وطى المظاهر ، اما غير الوطى من القبلة والتلذذ ، فانه لا يحرم قبل التكفير
فى قولى اكثر العلماء و هو قول حسن و سفيان . و اظهر قول الشافعى كما ان الحيض
يحرم الوطى دون سائر الاستمناعات ، و ذهب بعضهم الى انه يحرم جميعها لأن اسم -
التماس تناول الكل ، « ذلكم توعظون به » اى - ذلكم التغليظ فى الكفارة تؤمرون
به وتخبرون بان فرضكم ذلك .

« فمن لم يجد فصيام شهرين متتابعين » فان افطر يوماً متعمداً او نسي النية
يجب عليه استيناف شهرين ، و ان افطر بعذر المرض او السفر ، ففيه القولان : و ان
تخلل صوم الشهرين زمان لا يصح فيه الصوم ، كالعيدين و ايام التشريق^(١) و ايام شهر
رمضان ينقطع التتابع و يجب الاستيناف . و ان وطى المظاهر فى الشهرين ان وطئها
نهاراً بطل التتابع و عليه الاستيناف ، و ان وطئها ليلاً لم يبطل التتابع . و قال ابو حنيفة :
سواءً وطى ليلاً او نهاراً ، فانه يبطل التتابع و عليه الاستيناف .

« فمن لم يستطع » يعنى : المظاهر اذا لم يستطع الصوم لمرض او كبر او فرط
شهوة ولا يصبر عن الجماع ، يجب عليه اطعام ستين مسكيناً . روى ان النبى (ص) قال
لخولة بنت ثعلبة حين جاءته مريه ، يعنى زوجها - : فليعتق رقبة . قالت : والذى بعثك
بالحق ماعنده رقبة ولا يملكها . قال : فليصم شهرين متتابعين ، فقالت : والذى بعثك
بالحق لو كلفته ثلاثة ايام ما استطاع . قال مريه : فليطعم طعام ستين مسكيناً . قالت :
والذى بعثك بالحق ما يقدر عليه . قال مريه : فليذهب الى فلان بن فلان فقد اخبرنى
ان عنده شطر تمر صدقة فليأخذ صدقة عليه ثم ليتصدق به على ستين مسكيناً . وفى
رواية اخرى : لما نزل « فتحرير رقبة » انقطع الكلام دعا رسول الله (ص) اوساً فقراها
عليه ، قال اوس : ما املك رقبة ، فنزل الصيام و انقطع الكلام ، فقراها عليه و قال
اوس : انى اذا لم آكل فى يوم مراراً اصابنى دوران ، فنزل الاطعام ، فقراها عليه ؛
فقال : لقد بتنا طائفتين اللئيلة . فقال : اذهب الى بنى زريق ، يعنى قبيلة من الانصار ،

فخذ صدقتهم فاطعم منها ستين مسكيناً و كل الباقي مع اهلك .

و روى ان رسول الله (ص) اتى بخمسة عشر صاعاً فاعطاه اوساً فقال تصدق به .
و روى ان المجادلة أتت يوماً عمر بن الخطاب فسألته حاجة واغلظت له في الكلام
شديداً . فنهاها الناس واغلظوا لها وقالوا لها: ترفعين صوتك على امير المؤمنين؟ - فنهاهم
عمر فقال: دعوها فاتها امرأة سمع الله قولها من فوق سبع سموات .

ذلك «**تؤمنوا بالله**» اى - ذلك الحكم ، وقيل : فرض ذلك لتؤمنوا بالله ورسوله
ولا تستعملوا احكام الجاهلية . «**وتلك حدود الله**» يعنى : ما وصف من الكفارات
و الظهار . و اصل الحد المنع ؛ والحداد - البواب يمنع الناس . و أخذ احداث المرأة
من امتناعها من التبعل و الزينة . «**وللكافرين عذاب اليم**» لتركهم العمل بهذا
الحكم .

«**ان الذين يحادون الله ورسوله**» . المحادّة - المشاقّة و المخالفة ، وهى ان
تكون فى حدّ وشقّ و صاحبك فى حدّ وشقّ . «**كُتبتوا**» اى - أُخزوا وهزموا ، كقوله :
«**اويكبتهم**» ويقال : كُتبه اوجهه . «**كما كتبت الذين من قبلهم**» - كفار الامم الخالية
الذين حادوا الله ورسوله . وقيل : أُخزوا يوم الخندق بالقتل و الهزيمة وردّ كيدهم
فى نحورهم كما أُخزى الكفار قبلهم . «**وقد انزلنا**» - اوحينا الى محمد (ص)
«**آيات بينات**» يعنى : القرآن المبين فيه الحلال و الحرام و الاحكام . و قيل :
«**انزلنا آيات**» فيمن حاد الله ورسوله من قبلهم فيما فعلناهم من الاملاك . «**وللكافرين**»
فى الدنيا و الآخرة «**عذاب مهين**» يذلهم و يخزيهم .

«**يوم يعنهم الله**» يحييهم و يحشرهم ، «**جميعاً**» فى حالة واحدة ، «**فينبئهم**»
يخبرهم «**بما عملوه**» من خير و شرّ ليعلموا وجوب الحجة عليهم ، «**احصيه الله**»
اى - احاط علمه بتفصيل اعمالهم و «**ونسوه**» اى - و قد سهوا عنه ، ناسين ما قدمت
ايديهم . وقيل : «**نسوه**» اى - تركوا العمل به و بما امروا «**والله على كل شىء**»
شهيد ، لا يغيب عنه شىء ، وقيل : يشهد عليهم فلا يستطيعون ردّها دفعاً و انكاراً .

«**الم تر**» اى - الم تعلم؟ «**ان الله يعلم ما فى السموات وما فى الارض**»

لا یعزب عن علمه شیء * «ما یكون من نجوى ثلثة» ای - ما یقع من مناجاة ثلثة، فیکون النجوى بمعنی الاسرار وهو مصدر علی وزن فعلى، مشتق من النجوة وهی المرتفع من الارض، لبعده الحاضرين عنها. وقیل: النجوى القوم، المتناجون، کقوله: «واذ هم نجوى» وقوله: «ثلثة»، خفض باضافة النجوى الیه. و یجوز أن یكون خفضاً لأنّها من نعم النجوى: «الآهو رابعهم» بالعلم یعلم بنجویهم. «والخمسۃ الآهو سادسهم ولادانی من ذلك ولا اکثر» خفض لاتباعه الثلاثة والخمسۃ. و قرأ یعقوب: «اکثر» بالرفع ردّاً علی محل من نجوى کقوله: «وما من دابة فی الارض» و«لا طائر» فی قرآءة من رفعا: «اینما کانوا» من السماء والارض «ثم ینبئهم بما عملوا یوم القيمة» توبیخاً لهم وتأكیداً للحجة علیهم. «انّ الله بكل شیء علیم» - لا یخفی علیہ شیء. وسبب نزول هذه الآیة ثلثة نفر مضی ذکرهم فی سورة الزخرف.

«آلم تر الی الذین نهوا عن النجوى» این آیه در شأن جهودان و منافقان فرو آمد که میخواستند که پیوسته رنجی و اندوهی بردل مسلمانان می نهند. قومی ازین منافقان فراهم می نشستند و پوشیده با یکدیگر سخن میگفتند و پنهان از مسلمانان بناصواب رازها میگفتند، چون مسلمانان را میدیدند، با یکدیگر بچشم مینمودند. و با مسلمانان می نگرستند و چنان مینمودند که مادر حق شما آن میدانیم که اگر شما بشنوید اندوهگن شوید. و مسلمانان را تهمت در دل میافتاد در حق برادران و خویشان که درغزاها بودند؛ میگفتند: مگر ایشان خبری از قتل و مرگ شنیده اند و براز با یکدیگر میگویند، و یکدیگر بچشم همی نمایند که هیچ مگوئید؟ و مسلمانان باین معنی دلتنگ همی گشتند. و مقصود منافقان در آن راز باطل همین بود که مسلمانان را تهمتی در دل افکنند و اندوهگن کنند؛ پس تا آنکه که آن قوم از غزاها باز میگشتند و سلامت بوطن خود میرسیدند، ایشان در اندوه میبودند. آخر این مسلمانان شکایت کردند بر رسول خدا (ص) از این احوال و رسول ایشان را فرمود که: نیز براز سخن مگوئید و با یکدیگر باین معنی منشینید. ایشان فرمان رسول بر کار نمیگرفتند و باز بر مناجات باطل خود باز میگشتند،

تادرشان ايشان ايس آيه آمد كه: «الم تر الى الذين نهوا عن النجوى ثم يعودون لما نهوا عنه» اى - يرجعون الى المناجاة التى نهوا عنها. «ويتناجون بالاثم والعدوان» اى بالمعصية والظلم «ومعصيت الرسول» يعنى: و بما يصيرون عاصين للرسول اذا كان نهاهم عن ذلك، وقيل: يوصى بعضهم بعضاً بمعصية الرسول فى نجويتهم ويقول بعضهم لبعض: خالفوا امره، وقرأ حمزة «وينتجون»؛ تقول: تناجينا وانتجينا بمعنى واحد، وتقول: ناجيت فلاناً ونجوته بمعنى واحد، وهونجى وانا نجيه. «واذا جاؤك حيوك بما لم يحيك به الله» هؤلاء قوم اليهود، كانوا يدخلون على النبى (ص) ويقولون السام عليك؛ والسام الموت، وهم يوهبونه اثمهم يقولون السلام عليك، وكان النبى (ص) يرد عليهم فيقول: عليكم! فاذا خرجوا، قالوا: «لولا يهذبنا الله بما نقول» يعنى: لو كان هذا نبياً، لعدبنا الله بما نقول. قال الله تعالى رد عليهم. «حسبهم جهنم» اى - كافيههم عذاب جهنم. «يصاونها وبئس المصير» المنقلب والمساوى. روى عن ابن ابي مليكة عن عائشة «ان اليهود اتوا النبى (ص) فقالوا: السام عليك يا محمد. قال: و عليكم. ففطنت عائشة فقالت: عليكم السام واللعنة يا اولاد القردة والخنازير. فقال رسول الله: مهلاً يا عائشة، عليك بالرفق، و اياك والعنف والفحش، ان الله يبغض الفحش والفحش». قالت: اولم تسمع ما قالوا؟ قال: «اولم تسمعى ما قلت؟ رددت عليهم! فيستجاب بى فيهم ولا يستجاب لهم فى». وقال رسول الله (ص): اذا سلم عليكم اهل الكتاب، فقولوا: و عليكم؛ ثم ان الله تعالى نهى المؤمنين ان يتناجوا فيما بينهم كفعل المنافقين واليهود. فقال:

«يا ايها الذين آمنوا اذا تناجيتم فلا تتناجوا بالاثم والعدوان ومعصيت الرسول» كفعل المنافقين. وقال مقاتل: هذا خطاب للمنافقين يعنى: «يا ايها الذين آمنوا» فى الظاهر باسائهم «اذا تناجيتم فلا تتناجوا بالاثم والعدوان ومعصيت الرسول وتناجوا بالبر والتقوى» اى - بما ثبت فى القلوب من طاعة الله «والتقوى» اى - بالمعاف عما حرم الله عز وجل. ثم خوفهم. فقال: «واتقوا الله الذى اليه تحشرون» اى - تجمعون بعد الموت فتردون الى حكمه.

« انما النجوى من الشيطان » ای - النجوى بالانتم والمدوان من فعل الشيطان وتزیننه وتسویلہ ، « لیحزن الذین آمنوا » . حزنه واحزنه واحد ، ای - لیقم مؤمنی الصحابة به بما یتوهمون انه لوقوع بلیة ومصیبة . « ولیس » الشيطان ولا نجویهم فیما بینهم « بضار » المؤمنین ، « شیئاً الا باذن الله » بعلمه وقضائه وقدره . و قیل : لا یضرهم شیئاً الا اذا اراد الله ذلك : « و علی الله فلیتوکل المؤمنون » ای - فلیفوضوا امورهم الیه ولیثقوا به ؛ وقیل : فی معنی قوله : « انما النجوى من الشيطان » هو احلام النوم التي یراها الانسان فی نومه فیحزنه . و صحیح عن رسول الله (س) قال : « اذا كنتم ثلاثة فلا یتناجی اثنان دون الثالث » فان ذلك یحزنه . « وفی رواية : « الا ان یتأذنه » .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « بسم الله الرحمن الرحيم » . ای مرغی که تا از آشیان قدم بر آمدی شکرت همه جگرهای صدیقان است ، تماشا گاهت همه ارواح عاشقان است ، آشیانت دلهای محبانست ، پروازت همه بر هوای جان عاشقانست . ای عزیزى که تا تو نقاب از چهره جمال برداشتى همه خراباتها کعبه وصال گشت ، کنشت و کلیسا بمسجد و محراب بدل گشت ، زناها کمر عشق دین شد :

چون تو نمودی جمال ، عشق بتان شد هوس

رو که اربین دلبران ، کار تو داری و بس !

قوله تعالى : « قد سمع الله قول التي تجادلك في زوجها وتشتكي الى الله » من كان اضعف ، فالرب به اللطيف . رب الارباب ، خداوند همه خداوندان ، لطیف و کریم و مهربان ، کار ضعیفان چنان سازد که جمله اقویا از آن در تمعجب آیند . صد هزار مقرب مسبح مقدس در بحار رکوع و سجود غوص کردند و بر درگاه عزت آواز تسبیح و تقدیس بر آوردند و کس حدیث ایشان نکرد ، و آن ضعیفه بینوای عاجز ، آن مجادله ، که از سر سوز و تحیر بر آن درگاه بزارید و از نومیدی بنالید ، بشکر که قرآن مجید رقم اعزاز بر کسوة راز وی چون کشید که : « قد سمع الله قول التي

تجادلك في زوجها وتشتكي الى الله» ما آن شكوى وى نبوشيديم وناله ودعاء وى شنيديم و آن رنجورى و بندورى ^(۱) كه در آن بمانده بود، از جهت اظهار شوهر كشايش پديد كرديم. ما آن خداونديم كه هر درمانيدهاى را كاش يار نماند، نيك ياريم، هر بندورى را بند كشائيم؛ هر غمگينى را غم زدائيم؛ شنونده آواز درويشانيم، نبوشنده راز بيچارگانيم، پاسخ كننده نياز درمانيدهايم.

در خبر است كه اين زن مجادله روزى پيش عمر خطاب آمد، در روز كار خلافت وى، شغلى را كه بوى داشت و بدرشتى با وى سخن گفت. جماعتى كه حاضر بودند، بانك بروى زدند، گفتند: نميداني كه با امير المؤمنين سخن درشت نبايد گفت؟! - عمر با ايشان گفت: خاموش باشيد و اين ضعيفه را حرمت داريد، كه اين آن زن است كه حق جل جلاله از ورا و هفت طبقه آسمان سخن وى بشنيد و اين نواخت و كرامت بر سر وى نهاد كه: «قد سمع الله قول النى تجادلک في زوجها وتشتكى الى الله». اى مسلمانان درويشان را حرمت داريد و بمراعات و مواسات با ايشان بخداى تقرب كنيد، كه ايشان اگر چه امروز بيچارگان و بينوايانند، فردا ملوك جنت مأوى و بزرگان فردوس اعلى ايشان اند. بدان منكريد كه امروز در حال ايشان خلل است، و جامه ايشان خلق است، و رخسار ايشان زرد است، و دل ايشان پردرد است؛ بدان نگرديد كه فردا عزيزان دارالسلام و رئيسان دارالمقام ايشان باشند، حال ايشان چنانست كه شاعر گويد:

اين درويشان ز وصل بوئى دارند كوبي ز شراب مهر جوئى دارند
در مجلس ذكر، هاى وهوئى دارند مى امره زنان كز و چنوبى دارند

اگر مؤمنان امت احمد را خود اين تشریف بودى كه رب العالمين درين سوره ميگويد كه: «ما يكون من نجوى ثلاثة ألا هو رابعهم» الى قوله: «وهو معهم» تمام بودى. اصحاب كهف را با جلال رتبت ايشان و كمال منزلت ايشان ميگويد: «ثلاثة رابعهم كلهم» و «يقولون خمسة سادسهم كلهم» سه بودند چهارم ايشان

(۱) بندورى: در اينجا بمعنى دربندى و قيد آمده است.

کلب ایشان، یابنچ بودند، ششم ایشان کلب ایشان؛ و این امت را میگوید: سه کس فراهم نیابند رازی را که گویند که نه چهارم ایشان الله بود. و رینچ کس باشند، ششم ایشان الله بود؛ بعلم با ایشان بود، بفضل و نصرت با ایشان بود، موس دل ایشان بود، همراه و همراه ایشان بود.

ذوالنون مصری گفت: بر اطراف قیل میگذشتم، جوانی را دیدم شوری عظیم داشت. گفتم: از کجائی ای غریب؟ - جواب داد بیدیهت که غریب کی باشد او که باوی انسی دارد؟ تنها چون بود کسی که همراهش او بود؟ ذوالنون از دست خود رها شد، ولهی در وی آمد، ساعتی از خود غائب گشت، بیخود نمرای همی کشید! جوان گفت: ای پیر طریقت ترا چه روی نمود این ساعت؟ - گفت: دارو با درد موافق افتاد آنکه روی سوی آسمان کرد، در مناجات شد؛ گفت: ای خداوندی که درمان دلها تو داری، کیمیای حاصلها تو سازی، فغان جانها تو شنوی، تاوش^(۱) خاطرها تو بینی؛ دریاب این بیچاره که در غرقابست و دلش از بیم درد نایست^(۲) کبابست؛ دردی دارد که بهی مباد او را، این درد صوابست؛ با دردمندی بدرد خرسند کسی را چه حسابست!

۲ - النبوة الاولى

قوله تعالى: «يا أيها الذين آمنوا» ای ایشان^(۳) که بگرویدند، «إذا قیل لکم» چون شمارا گویند: «تفسحوا فی المجالس» در مجلس فراخ تر نشیند، «فافسحوا یفسح الله لکم» جنبید و فراخ نشیند تا الله شما را جای فراخ کند. «وإذا قیل انشروا فانشروا» و چون شمارا گویند: برجهید، برجهید؛ «یرفع الله الذین آمنوا منکم» تا الله بر دارد^(۴) ایشان را که گرویدند از شما. «و الذین اوتوا العلم درجات» و ایشان که دانش دادند ایشان را درجه هاشان بردارد درمزد، هم گوینده و هم شنونده را در مجلس. «و الله بما تعملون خیر»^(۵).

(۱) تاوش: صورت دیگری است از تابش بمعنی فروغ. (۲) نایست: نابایست.

(۳) ایشان منادی واقع شده و از نوادر است. (۴) بردارد: بالا ببرد و بر کشد.

والله بآنچه شما می‌کنید دانا است و از آن آگاه .

«يا ايها الذين آمنوا» ای کرویدگان ! «اذا ناجيتم الرسول» چون خواهید که با رسول من راز کنید ، «فقدّموا بين يدي نجويكم صدقة» پیش از راز خویش صدقه ای فرا فرستید . «ذلك خير لكم» آن به است شمارا [که راز مکنید] «واطهر» و آن پاک دارنده تر بود دل مسلمانان را ، «فان لم تجدوا» و اگر نمی یابید ^(۱) چیزی که صدقه دهید ، «فان الله غفور رحيم» (۱۲) . الله آمرزگار و بخشاینده آنچه گذشت بیامرزید .

«أأشفقتم» بترسیدید ؟ «ان تقدّموا بين يدي نجويكم صدقات» که پیش از راز خویش صدقه ای دهید ؟ «فاذلم تفعلوا» اکنون که نکردید ، [والله گذشته گذاشت] «وتاب الله عليكم» و از شما توبه و عذر بپذیرفت «فاقيموا الصلوة» پس نماز بیای دارید ، «وآتوا الزكوة» و زکوة مال دهید . «و اطيعوا الله و رسوله» و فرمان برید خدا و رسول او را «والله خير بما تعملون» (۱۳) . والله دانا است بآنچه شما می‌کنید و آگاه .

«الم تر الى الذين تولّوا» ببینی ایشان را که بدوستی گرفتند و بپذیرفتند «قوماً غضب الله عليهم» قومی را که الله برایشان ^۱ بخشم است . «ما هم منكم ولا منهم» نه از شما اند که مسلمانانید و نه از ایشانند که جهودانند . «و يحلفون على الكذب» و سوگند می‌خورند بدروغ ، «و هم يعلمون» (۱۴) . و ایشان میدانند که دروغ زنانه .

«اعد الله لهم عذاباً شديداً» بساخت الله ایشان را عذابی سخت ، «انهم ساء ما كانوا يعملون» (۱۵) . که ایشان بد کردار قومی اند و بد کار که می‌کنند .

«اتخذوا ايمانهم جنة» سوگندان خویش سپر گرفتند [از مشیر] «فصدوا عن سبيل الله» تا بر کشتند از راه خدای . «فلهم عذاب مهين» (۱۶) . ایشان راست

عذابی خوار کننده.

« لَنْ تَفْنَى عَنْهُمْ » بکار نیاید ایشان را [روز رستاخیز] « اَمْوَالَهُمْ وَ لَا اولادهم مِنَ اللَّهِ شَيْئاً » به مالهای ایشان و نه فرزندان هیچیز^(۱) اولئك اصحاب النار هم فيها خالدون (۱۷). ایشان در آتشند جاویدان.

« يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعاً » آن روز که بر انگیزد الله ایشان را همه « فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ » و او را سوگندنان میخورند، همچنانك شما را سوگند میخورند درین جهان بدورغ. « وَ يَحْسِبُونَ أَنَّهُمْ عَلَى شَيْءٍ » و می پندارند که بر چیزی اند « أَلَا أَنَّهُمْ هُمُ الْكَاذِبُونَ (۱۸). » آگاه باشید که قومی دروغ زنانه.

« اسْتَحْذِرُوا الشَّيْطَانَ » چیره شد برایشان دیو و زور گرفت « فَانْصِبْهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ » برایشان فراموش کرد یاد الله و بایشان سست کرد و خوار. « اولئك حزب الشيطان » ایشان سپاه دیواند « الا انَّ حزب الشيطان هم الخاسرون (۱۹). » آگاه باشید که سپاه دیو ایشانند که زیان کاران و نومیدان و کم آمدگان اند.

« اِنَّ الَّذِيْنَ يَحَادُّوْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ » ایشان که خلاف میکنند باخدای و رسول او و در جز راه^(۲) میروند. « اولئك فِي الْاِذْلَيْنِ (۲۰). » ایشانند که در گروه خوارترهمة خواران اند.

« كَتَبَ اللَّهُ » خدای نوشت [و خواست و قضا کرد و گفت:] « لاغلبنَّ اَنَا وَ رَسُلِي » که من کم آرم^(۳) و رسول من دشمن را. « اِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ (۲۱). » الله تاوانده^(۴) است [تاوانده ای سخت گیر فراخ توان].

« لَا تَجِدُ قَوْمًا » نیاوی^(۵) هرگز هیچ گروه « يَوْمُنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ » که گرویده باشند بخدای و روز رستاخیز « يَوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ » که دوستی میدارند با کسی که خلاف دارد و کژری بخدای و رسول او، « وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ وَهَرَجَنَدٍ پدران ایشان باشند، « اَوْ اِبْنَاءَهُمْ » یا پسران ایشان، « اَوْ اِخْوَانَهُمْ »

(۱) هیچیز : هیچ چیز . (۲) جز راه : بیراه . (۳) کم آوردن : کاستن .

(۴) تاوانده : توانا و زورمند . (۵) نیاوی : نیایی .

یا برادران ایشان ؛ «او عشرتهم» یا خاندان ایشان ؛ «اولئک کتب فی قلوبهم الایمان» ایشان آنند که الله ایمان در دلهای ایشان نهاد و نوشت و او کند^(۱) . «وایدھم بروح منه» و نیرویی داد ایشان را و یاری کرد پیغمی و بخشایشی از خود ؛ «ویدخلھم جنات تجری من تحتھا الانھار» و در آرد ایشان را در بهشتهایی زیر آن جویها روان . «خالدین فیھا» ایشان جاویدان در آن . «رضی اللہ عنھم» الله ازیشان خشنود [و طاعت ایشان پسندیده] «و رضوا عنھ» و ایشان از الله خشنود [و پاداش او پسندیده] ؛ «اولئک حزب اللہ» ایشان که چنین اند ، سپاه خدای اند ؛ «الا ان حزب اللہ هم المفلحون (۲۲)» آگاه بید^(۲) که سپاه خدا جاویدپیروزانند .

النوبة الثانية

قوله تعالى : «يا أيها الذين آمنوا اذا قيل لكم تفسحوا في المجالس» الآیة ، مقاتل گفت : سبب نزول این آیه آن بود که اصحاب رسول در مجلسها که رسول (ص) حاضر بودی هریکی از ایشان می شتافتند تا نشست وی برسول نزدیکتر بودی ، و باین معنی منافست میان ایشان رفتی . وقتی رسول خدا در صفه نشسته بود و جایگه بس تنگ بود و جمعی مهاجر و انصار ، که نه بدریان بودند ، حاضر آمده و بقرب رسول جای گرفته . پس قومی بدریان بآخر رسیدند و جای نشست نیافتند ، برابر رسول ایستاده منتظران که تا ایشان را جای دهند . کس ایشان را جای نداد . رسول (ص) اهل بدر را همیشه گرامی داشتی وایشانرا نواخت کردی . رسول چند کس را گفت از آن نشستگان : «قم یا فلان ، قم یا فلان» قومی را از ایشان برانگیخت و اهل بدر را بجای ایشان نشاند . آن قوم را بر روی کراهیت پدید آمده و قومی منافقان بیهوده سخن در گرفتند که این نه عدلست که وی کرد . سابقان را برانگیخت

(۱) او کند ، افکند .

(۲) بید : باشید .

و لاحقان را بجای ایشان نشاند . در آن حال جبرئیل آمد و این آیه آورد. رسول خدا(ص) بر قوم خواند. و بعد از آن بهر مجلس که نشستند ، چون دیگری در آمدی بجای بر وی فراخ داشتندی این عباس گفت : در شأن ثابت بن قیس بن شماس فرو آمد که در مجلس رسول(ص) آمد و مجلس غاص بود و جایکه تنگ ، پای بر سر جمع می نهاد و میگفت : «توسعوا و تفسحوا» تا نزدیک رسول(ص) رسید. آخر آن یکی مرد که نزدیک رسول نشسته بود ، او را جای نداد و نجنبید . رب العالمین در شأن آن مرد این آیه فرو فرستاد .

حسن گفت : این آیه در غزا فرو آمد ، در مجالس حرب و قتال؛ همانست که جای دیگر گفت : «تبوی المؤمنین مقاعد للقتال» و كانوا لشدة رغبتهم فی الجهاد یتزاحمون علی الصف الاول ؛ و یقول بعضهم لبعض توسعوا الی لتلقى العدو و نصیب الشهادة ، فلا یوسعون لمرغبة منهم فی الجهاد و الشهادة؛ فانزل الله تعالی هذه الآیة و قیل : «ان رجلاً من الفقراء دخل المسجد فاراد ان یجلس بجانب احد من الاغنیاء فلمّا قرب منه قبض الغنی ثوبه الیه ، فرای رسول الله(ص) ذلك ، فقال للغنی: اخشیت ان تعدیه غناک او یعدیک فقره ؟ روى عن نافع عن ابن عمر قال : قال رسول الله(ص) : «لا یقیمن احدکم الرجل من مجلسه ثم یخلقه فیہ ولكن تفسحوا و توسعوا» . و فی روایة جابر بن عبد الله : ان البنی(ص) قال : لا یقیمن احدکم اخاه یوم الجمعة و لكن لیقل افسحوا . التفسح ؛ التوسع ؛ یقال: انت فی فسحة من دینک، ای - فی سعة و رخصة؛ و فلان فسیح الخلق ، ای - واسع الخلق ؛ و قال الشاعر :

یا قومنا الی متى نصیح و لا یروج عندکم فصیح

ان البلاد عرضها فسیح و زوزن قد خربت فسیحوا

قرأ عاصم: «تفسحوا فی المجالس» لان لكل جالس مجلساً معناه لیتفسح کل رجل فی مجلسه؛ و قوله: «یفصح الله لکم» ای یفسح ذلك المجلس بازالة وحشة التضایق و تطیب النفوس به؛ و قیل: «یفصح الله لکم» فی الجنة، و قیل: یفسح الله فی القبر .

«واذا قيل انشزوا فانشزوا» قرأ أهل المدينة و الشام و عاصم بضم الشينين وقرأ الآخرون بكسبهما وهما لفتان والمعنى: اذا قيل لكم ارتفعوا عن مواضعكم ونحزركوا حتى توسعوا لآخوانكم فافعلوا. وقال عكرمة و الضحاك: كان رجال يتشاقلون عن الصلوة اذا نودى لها، فقيل لهم: انهضوا الى الصلوة والذكر وعمل الخير؛ وقيل: معناه لا تطيلوا المكث عند رسول الله (ص) فان له حوائج كقوله ولا مستأنين لحديث.

«يرفع الله الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ» ذهب بعضهم الى أن الدرجات لاولى العلم خاصة، اى يرفع الله الذين آمنوا منكم ويرفع «الَّذِينَ اوتوا العلم درجات» وقيل: تقديره يرفع الله الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ لایمانه وطاعته درجة ومنزلة، ويرفع الَّذِينَ اوتوا العلم من المؤمنين على من ليس بعالم درجات. قال الحسن: قرأ ابن مسعود هذه الآية وقال: يا ايها الناس افهموا هذه الآية ولترغبنكم فى العلم، فان الله يقول: يرفع الله المؤمن العالم فوق الذى لا يعلم، درجات بين الله عز وجل فى هذه الآية فضل العلماء على من دونهم. روى عن جابر بن عبد الله قال: قال رسول الله (ص): «فضلُ العالم على الشهيد درجة وفضلُ الشهيد على العابد درجة وفضلُ النبی على العالم درجة، وفضلُ العالم على سائر الناس كفضلی على ادناهم». وقال صلى الله عليه وسلم: «من جاءته منيته وهو يطلب العلم فبينه وبين الانبياء درجة». ويروى عن كثير بن قيس قال: كنت مع ابي الدرداء فى مسجد دمشق فجاء رجل فقال: يا ابا الدرداء انى جئتك من مدينة الرسول (ص) فى حديث بلغنى أنك تحدث عن رسول الله (ص)، قال: ما كنت لك حاجة غيره؟ - قال: لا؛ قال: ولا جئت لتجارة؟ - قال: لا؛ قال: ولا جئت الا فيه؟ - قال: نعم؛ - قال: فانى سمعت رسول الله (ص) يقول: من سلك طريق علم سهل الله له طريقاً من طرق الجنة وان الملائكة لتضع اجنحتها رضى لطالب العلم وان السموات والارض والحوث فى الماء لتدعو له وان فضل العالم على العابد كفضل القمر على سائر الكواكب ليلة البدر: «وان العلماء هم ورثة الانبياء» وان الانبياء لم يورثوا ديناراً ولا درهماً، انما ورثوا العلم فمن اخذه اخذ بحظ وافر. عن نافع

عن عبد الله بن عمر قال: ان رسول الله مر بمجلسين في مسجد، واحد المجلسين يدعون الله ويرغبون اليه والآخر يتعلمون الفقه ويعلمونه. قال: «كلا المجلسين على خير، واحد عما افضل من صاحبه. اما هؤلاء فيدعون الله ويرغبون اليه، واما هؤلاء فيتعلمون الفقه ويعلمون الجاهل؛ فهؤلاء افضل واما بعثت معلماً»، ثم جلس فيهم وعن ابن مسعود: قال النبي (ص): «من خرج يطلب باباً من علم ليرد به ضالاً الى هدى او باطلاً الى حق، كان عمله كعبادة متعبداً اربعين عاماً». وقال صلى الله عليه وسلم: «من علم معلماً، فله اجر ما عمل به عامل، لا ينقص من اجر العالم شيئاً». وعن محمد بن كعب قال: قال رسول الله (ص): «لا يصلح بعالم ان يسكت على علمه، ولا يصلح لجاهل ان يسكت على جهله حتى يسأل؛ وتصديق ذلك في كتاب الله» فسلوا اهل الذکر ان كنتم لاتعلمون». وعن زيد بن ثابت قال: من غدا او راح الى المسجد ليتعلم علماً او يعلمه او يحيى سنة قد درست، كان مثله كمثل الغادي الرائح في سبيل الله. وعن ابي الدرداء قال: لان اتعلم مسألة احب الي من ان اصلي مائة ركعة ولان اعلم مسألة احب الي من ان اصلي الف ركعة. وعن ابي سلمة قال: قال ابو هريرة و ابوذر باب من العلم نتعلمه احب الينا من الف ركعة تطوع وباب من العلم نعلمه عمل به اولم يعمل به احب الينا من مائة ركعة تطوع؛ وقالوا: سمعنا رسول الله (ص) يقول: «اذا جاء الموت طالب العلم على هذه الحال، مات وهو شهيد».

«يا ايها الذين آمنوا اذا ناجيتم الرسول» . سبب نزول اين آيه آن بود كه مؤمنان صحابه از رسول خدا (ص) سؤال بسيار ميكردند و در مجلس وي دراز مي نشستند و در مناجات رسول افراط ميكردند، تا بغايبي كه رسول (ص) از آن ضجر گشت و كراهيت نمود. رب العالمين تخفيف رسول را و تأديب ايشان را اين آيت فرستاد.

مقاتل حيان گفت: توانگران در مجلس رسول و مناجات باوي و سؤال كردن از وي دراز مي نشستند و بر درويشان مزاحمت داشتند، تا ايشان نشسته بودند درويشان را نمگن آن نبود كه با رسول سخن گفتندي و نه آن توانگران سخن کوتاه

میکردند، تا رسول را تخفیف بودی؛ پس ربّ العالمین تأذیب توانگران را و تخفیف رسول (ص) را بفرمود تا هر که مناجات رسول خواهد که کند، نخست صدقه ای در پیش دارد، آنکه مناجات کند. اینست که ربّ العالمین گفت: «اِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوِيكُمْ صَدَقَةٌ». پس درویشان از نایافت و توانگران از بخل نمیکردند و کار بر صحابه دشوار شد که از مناجات و محادثت رسول (ص) بازمانده بودند. بعضی مفسران گفتند: چند روز این حکم ثابت بود، پس منسوخ گشت، و قومی گفتند: یک ساعت روز ثابت بود، پس رخصت آمد؛ و ناسخ که: «أَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوِيكُمْ صَدَقَاتٍ» و این آیه ناسخ آن حکم گشت و هیچکس از صحابه بحکم این آیت نرفت، مگر علی بن ابی طالب (ع). رُوی انّ علیاً (ع) کان یقول: «آیة فی کتاب اللّٰه لم یعمل بها احد قبلی ولا یعمل بها احد بعدی، وهی آیة المناجاة». رُوی أنّه قال: «کان عندی عشرة دراهم، فکنت اذا ناجیت النبی (ص) تصدّقت بدرهم ففسخت ولم یعمل بها احد غیری» و قيل: تصدّق علی (ع) بدینار. و رُوی انّ رسول اللّٰه (ص) قال: «یا علی بکم یتصدّق الرّجل قبل نجواه؟» فقال علی (ع): «اللّٰه و رسولہ اعلم» ۱- فقال: بدینار. - فقال علی: «الدینار کثیر لا یطیقونه»، فقال: رسول اللّٰه: «فبکم یا علی»، - قال «حبة اوشميرة». - فقال رسول اللّٰه: «انک لرجل زهید، ای - قلیل المال». - قال علی (ع): «فی خفف اللّٰه عن هذه الامة». قال ابن عمر: کان لعلی بن ابی طالب کرم اللّٰه وجهه ثلک لو کانت لی واحدة منهنّ کانت احبّ الیّ من حمر الّثم: تزویجه فاطمة علیها السلام، واعطاءه الراية يوم خیبر، و آیة النجوى. و قال بعضهم: انّ رسم النشرات للملوك و غیرهم من الکبراء و الرؤساء مأخوذ من آداب اللّٰه تعالی فی شأن رسولہ حیث قال: «یا ایّها الذّین آمنوا اذا ناجیتم الرّسول فقدموا بین یدئ نجویکم صدقة» قوله. «ذلک خیر لکم» ای - ذلک التصدّق خیر لکم من البخل. «واظهر» لانفسکم وازکی لها «فان لم تجدوا» ماتصدّقوه قبل النجوى «فانّ اللّٰه غفور» یغفر لکم لعلمه بضرورتکم و صدق نیاتکم، «رحیم» بکم حیث لم یؤاخذکم بذلك.

« أَشَفَقْتُمْ » قال ابن عباس : ابخلتم ؛ و قال الشاعر :

هَوْنٌ عَلَيْكَ وَلَا تَوَلَّعَ بِأَشْفَاقٍ فَأَيْنَمَا مَا لَنَا لِلْوَارِثِ الْبَاقِي .

والمعنى : اخشيتم الفقر والفاقة من هذه الصدقة و عصيتم الله بان لم تفعلوا ما امركم به ؛ ثم قال : « فَاذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَتَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ » من هذه المعصية و اسقط عنكم هذا الفرض . « فَاقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ » المفروضة في مآلكم فان هذا لا يوضع عنكم بوجه . « وَاطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ » فيما يأمركم به . قال مقاتل بن حيان : كان ذلك عشر ليالٍ ثم نسخ . و قال الكلبي : ما كان الا ساعة من نهار وقيل : قصة الآية انهم لما نهوا عن النجوى فلم ينتهوا اُمرُوا ان يتصدق الرجل بصدقة اذا اراد ان يسار رسول الله (س) ثم يساره ثم نسخت بعد ساعة بقوله : « أَشَفَقْتُمْ اِنْ تَقَدَّمُوا بَيْنَ يَدَيَّ نَجْوِيكُمْ صَدَقَاتٍ » و تجاوز عنهم بقوله : « فَاذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَتَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ » . قيل : الواصلة مجازة و اذلم تفعلوا تاب الله عليكم و نسخ الصدقة ثم قال : « فَاقِيمُوا الصَّلَاةَ » . هذا كلام عارض و هو تعظيم للصلاة هذا كفعل الخطيب في الخطبة للصلاة و الخطبة المنكاح يبدأ بتعظيم طاعة الله و اقامة امره ، ثم يأخذ في المقصود بدأ عز وجل بتعظيم اعظم ما كتب على العباد و هو اقامة الصلاة و ايتاء الزكاة ثم اخذ في قصة الحال فقال : « اطيعوا الله و رسوله » في ترك النجوى و تجنب اذى المسلمين « و الله خير بما تعملون » .

« اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِي تَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ » . ابن آية در شأن سران

منافقان فرو آمد : عبد الله ابني سلول و عبد الله بن سعد بن ابى سرح و عبد الله بن نبتل که با جهودان که غضب و سخط الله بر ايشانست دوستي داشتند و اسرار مؤمنان با ايشان می گفتند و در عداوت رسول (ص) با یکدیگر عهد می بستند . رب العالمين گفت : « ما هم منكم و لا منهم » . اين منافقان نه بردين شما اند که مؤمنان ايد ، و نه از جمله جهودان اند . همانست که جای ديگر گفت : « مذبذبين بين ذلك لا الى هؤلاء ولا الى هؤلاء » .

« و يحلفون على الكذب و هم يعلمون » انهم كاذبون . ابن عباس گفت : رسول

خدا (ص) در حجره‌ای از حجره‌های خویش نشسته بود، و جمعی مسلمانان با وی نشسته بودند، رسول (ص) گفت: همین ساعت یکی در آید بدلی بپاک، جباری گردد نکش، شوخ و بد، و بدیده شیطنت بشما نگیرد، بدل جبار است و بدیده شیطان. چون در آید با وی سخن مگوئید. پس عبد الله نبتل می آمد، او را بدر حجره درنگداشتند، بیام حجره در آمد. مردی بود ازرق چشم، رسول خدا (ص) با وی گفت: «انت الذی تسبني وفلان وفلان، توئی که ما را ناسزا میگوئی وفلان وفلان؟ چند کس از منافقان برداد^(۱) وی برفت و آن قوم را که رسول خدا (ص) نام ایشان برده بود، بیاورد، و همه سوگند خوردند که ما ترا ناسزا نگوئیم و بد نگوئیم و عذرهای دروغ نهادند. رب العالمین این آیات فرو فرستاد، او ایشان را با آنچه گفتند دروغ زن کرد. گفت: «يحلِفون على الكذب وهم يعلمون» آنها کاذبون منافقون.

«اعد الله لهم عذاباً شديداً انهم ساء ما كانوا يعملون» فی الدنيا من النفاق «اتخذوا ايمانهم» الكاذبة «جنة» وقاية دون دمائهم و اموالهم «فصدوا عن سبيل الله». ای - عن طاعته والایمان به وقيل: صدوا المؤمنين عن جهادهم بالقتل و اخذ اموالهم، «فلهم عذاب مهين».

«لن تغني عنهم اموالهم» یعنی: «ولا اولادهم من الله شيئاً» و ذلك انهم كانوا يقولون: ان كان ما يقوله محمد (ص) حقاً لن دفعن العذاب عن انفسنا باموالنا و اولادنا فاكذبهم الله عز وجل فی قولهم و اخبر انهم «اصحاب النار هم فيها خالدون». ای - مقيمون دائمون.

«يوم يبعثهم الله جميعاً». ای - «لن تغني عنهم اموالهم». «يوم يبعثهم الله جميعاً». وهو يوم القيمة: «فيحلِفون له». ای - لله فی الآخرة انهم كانوا مخلصين فی الدنيا غير منافقين. «كما يحلفون لكم» فی الدنيا و هو قولهم: «والله ربنا ما كنا مشركين» و يحسبون انهم على شيء ای يظنون انهم على شيء، ينفعهم فی الآخرة كما نفهم فی الدنيا حين قالوا لا اله الا الله فحقنوا بها دمائهم «الا انهم هم الكاذبون» فی دعواهم و فی حسابانهم. روى مقسم عن ابن عباس قال: قال رسول الله (ص):

« يُنادى مناد يوم القيمة ابن خصماء الله ؟ - فيقوم القدريّة مسوأة وجوههم مزاواة عيونهم مائلاً شدّتهم يسيل لعابهم فيقولون والله ما عبدنا من دونك شمساً ولا قمراً ولا صنماً ولا وثناً ولا اتخذنا من دونك الها » ، فقال ابن عباس : « ويحسبون أنّهم على شيء إلا أنّهم هم الكاذبون » . هم والله القدريّة ، هم والله القدريّة ، هم والله القدريّة . « استحوذ عليهم الشيطان » . الاستحواذ : الاستيلاء والغلبة ، يقال : استحوذ واستحاذ وحاذ واحاذ كلها بمعنى واحد ؛ اى - غلب عليهم الشيطان . « فانما هم ذكر الله » طاعته والايمان به . « اولئك حزب الشيطان » اى جنده ، يقال : تحزّب القوم على فلان ، اى - صاروا فرقاً وحزب الامير جنده على احزاب . « الا انّ حزب الشيطان هم الخاسرون » المغبونون .

« انّ الذين يحادّون الله ورسوله اولئك فى الاذنين » الاسفلين الصاغرين فى الدنيا بالقتل والسبى وفى الآخرة بالعذاب والنار ،

« كتب الله » اى - حكم الله وقضى وكتب فى اللوح المحفوظ . « لاغلبنّ انا » « و » يغلب « رسلى » بالنصر والحجة والعاقبة . « انّ الله قوى » بنصرة دينه « عزيز » بانتقامه من اعدائه ، نظيره قوله : « لقد سبقت كلمتنا لعبادنا المرسلين انّهم لهم المنصورون وانّ جندنا لهم الغالبون » . قال الزجاج : غلبه الرسل على نوعين : من بعث منهم بالحرب ، فهو غالب فى الحرب والسيف ؛ ومن لم يومر بالحرب ، فهو غالب بالحجّة . روى ان المؤمنين قالوا : ائن فتح الله لنا مكة وخيبر وما حولهما فانا لمرجو ان يُظفرنا على الروم و فارس . فقال عبد الله بن ابي : انتظّون انّ فارس و الروم كبعض القرى التى اتم غلبتم عليها ؛ والله لهم اكثر عدداً واشدّ بطشاً من ذلك ! فانزل الله عزّو جلّ : « كتب الله لاغلبنّ انا ورسلى انّ الله قوى عزيز » .

« لاتجد قوماً يؤمنون بالله واليوم الآخر يوادّون من حادّ الله ورسوله ولو كانوا آباءهم او ابناهم » الآية . . . اخبر أنّ ايمان المؤمنين يفسد بموادة الكفار وان من كان مؤمناً لا يوالى من كفر وان كان من عشيرته . نزلت فى حاطب بن ابي بلتعّة حين كتب الى اهل مكة ، يخبرهم بخروج رسول الله (ص) و سيأتى ذكره

فى سورة الممتحنة . وقال السدى : نزلت فى عبد الله بن عبد الله بن ابي بن سلول . وذلك انه جلس الى جنب رسول الله (ص) فشرب رسول الله (ص) الماء ، فقال عبد الله : يا رسول الله ابق فضلة من شرابك ! - قال : «فما تصنع به ؟» - قال : اسقيها ابي لعل الله تعالى يطهر قلبه ! ففعل فاتاها اياه فقال ما هذا ؟ - قال : فضلة من شراب رسول الله (ص) جئتك بها لتشربها لعل الله يطهر قلبك . - فقال له ابوه : هلا جئتني ببول امك ؟ ! فرجع الى النبي (ص) فقال : يا رسول الله ائذن لى فى قتل ابي . فقال رسول الله (ص) : بل ترفق به و تحسن اليه . قال ابن جريج : حدثناان ابا قحافة ، قبل ان اسلم ، سب النبي (ص) ؛ فصكه ابو بكر سكة خرّ منها ساقطاً ، ثم ذكر ذلك للنبي (ص) فقال : آو فعلته ؟ - قال : نعم - قال : فلا تعد اليه . - فقال : ابو بكر و الله لو كان السيف منى قريباً ، لقتلته ! فانزل الله تعالى هذه الآية . و عن ابن مسعود فى قوله : «ولو كانوا آباءهم» يعنى : ابا عبيدة بن الجراح قتل اياه يوم احد «او ابناءهم» يعنى : ابا بكر دعا ابنه يوم بدر الى البراز فقال . يا رسول الله دعنى اكن فى الرّعة الاولى ، وهى القطعة من الفرسان . فقال له رسول الله (ص) : متّعنا بنفسك يا ابا بكر اما تعلم انك عندى بمنزلة سمى وبصرى ؟! «او اخوانهم» يعنى مصعب عمير قتل اخاه يوم احد «او عشيرتهم» يعنى : عمر و عليا و حمزة و عبيدة بن الحارث . قتل عمر خاله العاص بن هشام بن المغيرة يوم بدر ، و قتل حمزة شيبه و قتل على الوليد بن عتبة و ضرب عبيدة بن الحارث عتبة ، ثم كرّ على و حمزة على عتبة باسيا فهما ففرغا منه . قيل : خرج هذا مخرج المدح ، وقيل : خرج مخرج النهى ؛ و قيل : نفى الله عزّ وجل ان يكون حكم من واذا الكافر حكم المؤمن ، فمن واذهم معتقداً ذلك فهو كافر ومن واذهم على اعتقاد منه انه خطأ فهو فاسق .

قوله : « واولئك كتب » اى - اثبت ، «فى قلوبهم الايمان» . و زيّنه و كتابة الايمان فى قلوبهم سمة وعلامة تدلّ على ان الايمان فى قلوبهم يعلم بها كل من شاهدهم من الملائكة . ان فى قلوبهم الايمان . وقيل : كتب على قلوبهم انهم مؤمنون كقوله : «فى جذوع النخل» اى - على جذوع النخلة ، «ايدهم بروح منه» . اى - قواهم واعانهم

بنصر منه؛ وقيل: «بروح منه» یعنی: بالقرآن کفوله: «او حینا الیک روحاً من امرنا»
 وقيل: أیدهم بنور الایمان، وقيل: برحمة منه، وقيل: جبرئیل (ع). «وید خلهم
 جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها رضی اللہ عنهم» فی الدنیا بطاعتهم.
 «ورضوا عنه» فی الآخرة بالجنة والثواب؛ وقيل: رضوا عنه بما قضی علیهم فی الدنیا
 من غیر کراهية. - حکى عن ابی عثمان النیسابوری، قال: منذ اربعین سنة ما اقامنی
 اللہ تعالی فی حال کرهته ولا نقلنی الی غیره فسخطه. «اولئك حزب اللہ» انصار
 حقّه ورعاة خلقه. «الا ان حزب اللہ هم المفلحون» الفائزون الباقون فی النعم المقیم:
 روى ان داود (ع) قال: «الهی من حزبک؟» - فاحی اللہ تعالی الیه: یا داود الفاضة
 ابصارهم، النقية قلوبهم، السليمة اکفهم، اولئك حزبی وحول عرشی.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: «يا أيها الذين آمنوا اذا قيل لكم تفسحوا في المجالس فافسحوا يفسح الله لكم». بعضی مفسران گفته اند: «فافسحوا يفسح الله لكم»
 فی القبور. اگر میخواهی که فردا چون در خاکت نهند کور بر تو فراخ بود، و
 عروس وار ترا در خواب کنند، امروز جای بر مسلمانان فراخ دار و رنج خویش را ایشان
 باز دار. ای مسکین خبر نداری که کورخانه ظلمت است و کان وحشت است و مکان
 وحدت و منزل غربت. لشکرگاه حشرات و موضع حسرات، یکی را حفرة دوزخ
 است، یکی را روضة بهشت. چراغ ایمان آنجا افروزند و سیاهی شب کفر آنجا
 آشکارا کنند! در زیر پهلوی آنجا یا مهد طاعت بود، یا حسک^(۱) معصیت؛ در زیر سر یا
 وسادة رحمت بود، یا خشت لعنت. سائل یا مبشر و بشیر بود، یا منکر و نکیر. جواب
 یا از نفس صنم دهند، یا از تلقین صمد. چون جواب داد از دو بیرون نباشد؛ یا
 بر تخت بخت خوابش چون خواب عروس بود، یا بختش نگون و طالعش منکوس و

(۱) حسک: معرب حسک است که خار سه پهلوی باشد. فرهنگ نفیسی

منحوس بود .

یزید بن مذعور گوید : اوزاعی را بخواب دیدم ، گفتم : مرا خبرده از آن عمل که بهترین اعمال است تا بدان تقرّب کنم . گفت : هیچ درجه بلندتر از درجه علماء ندیدم ، و از آن گذشته درجه اندوهگنان . این خواب موافق آنست که رب العالمین گفت : « **وَالَّذِينَ اتَّوَعَّلُوا الْعِلْمَ** درجات علماء دین و فقهاء اسلام را درجات بلند دادند ، هم در دنیا و هم در عقبی . در دنیا بمرتبه و شرف و وراثت و خلافت **مصطفی (ص)** که میگوید : « **العلماء ورثة الانبياء** » ، « **فضل العالم على سائر الناس** » کفای علی ادناهم . چندانکه درجه **مصطفی (ص)** در عالم نبوت بر درجات خلق فضل دارد ، درجه عالم در عالم ولایت بر درجه دیگران فضل دارد . اما این شرف و منزلت عالمی را باشد که در باغ سینه وی همیشه بهر مهر حق بود ، نسرین شوق و ریحان انس و گل مودّت روید . دل وی معدن انوار حقیقت و خزینه اسرار ربوبیت بود . جان وی کعبه وصل و قبله قبول و حرم حرمت بود . سر وی از حقایق و دقائق محبت آگاه بود . وجد وجود و کشف شهودش همراه بود . عالم چون برین صفت بود ، درجات وی در عقبی برتر از درجات دنیا بود . قال الله تعالی : « **وَاللّٰٓءِ خِرَٓةٓ اَكْبَرُ** درجات و اکبر تفضیلا ، چنانکه در دنیا بمنازل طاعات و عبادات و حقایق مکاشفات و مواصلات از عامّه خلق بر گذشت ، فردا او را از منازل بهشتیان بر گذرانند تا در علین عندلیب باغ عندیّت بود ، باز راز احدیّت بود ، طاووس بوستان قدس بود ، دل در قبضه عزّت و جان در کنف مشاهدت « **فی مقعد صدق عند مليك مقتدر** » . و فی الخبر عن النبی : « **انّ اهل الجنة لیرا اهل علین کما یرون الکوکب الدرّی فی افق السماء وانّ ابابکر و عمر لمنهم وانما** » .

« **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوٰیكُمْ صَدَقَۃً** » امیر المؤمنین علی (ع) گفت . در بعضی روایات ، که : چون این آیت فرو آمد ، یک دینار بصدقه دادم و ده سؤال از رسول خدا کردم . گفتم : یا رسول الله کیف ادعوا الله ، خدای راجل جلاله چون خوانم و چگونه پرستم ؟ گفت : « **بالصدق** »

والوفاء. عهدهی که روز «بلی»^(۱) باوی رفته بوفای آن باز آیی و در گفتار و کردار خود صدق بجای آری. آنچه نمائی داری^(۲) و آنچه کوئی کنی و از آنجا که آواز دهی باشی. - گفتم: «ما سأل الله؟ از خدا چه خواهم؟ - گفت: «السلامة فی الدنيا و الآخرة» در دنیا و آخرت سلامت دل از آفات بشریت و عافیت تن از انواع بلیت. - گفتم: «ما صنع لنجاتی؟ چکنم نادر انجمن رستاخیزاز رستگان باشم؟ ایمن از فزعات قیامت و رسیده بدرجات جنت؟ - گفت: «کل حلالاً و قلاً صدقاً» آنچه خوری حلال خور و آنچه کوئی صدق گوی. حرام را بخود راه مده، که حرام بد سر انجام بود. از دروغ پرهیز که هر که دروغ گوید در دو جهان بد نام بود. - گفتم: «ما الحيلة؟ حیلت چه کنم تا آن بود که من خواهم؟ - گفت: «ترك الحيلة حيلة» حیلت بگذار و بدانکه همه آن بود که الله خواهد و حیلت و تدبیر بنده هرگز با تقدیر الله بر نیاید. - گفتم: «ما علی؟» بر من چیست از احکام تا بگزارم؟ و از عهده آن بیرون آیم؟ - گفت: «امر الله و رسوله» بهر چه الله فرمود از واجبات و مفروضات و هر چه رسول گفت از مسنونات و مندوبات. - گفتم: «ما الراحة؟ آسایش و راحت چیست؟ - قال: «الجنة». گفت: راحت آنست که در بهشت با نعمت فرود آئی و ازدوزخ با عقوبت ایمن شوی. - گفتم: «ما السرور؟» قال «الرؤية»! گفتم: شادی چیست و آن کامشادی کی؟ - گفت: شادی آن شادی که شب فراق بسر آید و صبح وصال از مطلع اقبال بر آید و بنده شاهد جمال ذوالجلال بیند. - گفتم: «ما الحق؟» - قال: «الاسلام»! گفتم: آن حق که باطل را در آن راه نیست چیست؟ - گفت: دین اسلام. - گفتم: «ما الفساد؟» قال: «الكفر»! آن فساد و تباهی که از راستی و پاکی دور است چیست؟ - گفت: کفر و زیدن و حق بیوشیدن. - گفتم: «ما الوفاء؟ وفا چیست و مرد وفادار کیست؟ - قال: «شهادة ان لا اله الا الله» - گفت: کلمه شهادت گفتن و بر ایمان و توحید و اخلاص مستقیم بودن.

(۱) اشارتست بروز آفرینش مردم.

(۲) داری: بمعنی داشته باشی آمده است.

۵۹ = سورة الحشر = مدنیة

۱ - النبوة الاولى

قوله تعالى: «بسم الله الرحمن الرحيم» بنام خداوند فراخ بخشايش مهربان.
«سَبِّحْ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» بياكى ميستاييد [و بسجود ميپرستند]
الله را، هر چه در آسمان و در زمين است. «وهو العزيز» و او است آن تواننده
تاونده^(۱) بهيچكس نماننده «الحكيم^(۱)» راست كار راست دانش.

«هو الذي اخرج الذين كفروا من اهل الكتاب» الله اوست كه آن
ناكرويدگان، اهل تورات، را بيرون كرد. «من ديارهم» از سرايهاي خويش
و از خان و مانهاي خويش. «لأول الحشر» نخست فراهم آوردن خلق را، [روز
رستاخيز را]. «ما ظننتم ان يخربوكم» شما هرگز نپنداشتيد كه ايشان بيرون شوند.
«وظنوا» و ايشان پنداشتند. «أنهم مانعتهم حصونهم من الله» كه حصارهاي
ايشان، ايشان را نكهدارد از خداي. «فأتاهم الله من حيث لم يحتسبوا» نا آمد
بايشان كار و فرمان خداي از آنجا كه نپوسيدند^(۲) و نپنداشتند. «وقذف في قلوبهم
الرعب» و در دلهاي ايشان افكند ترس. «يخربون يوتهم» خانههاي خويش نهی
ميكردند و می فرو گذاشتند. «بايديهم و ابدى المؤمنين» بدستهاي خويش و

(۱) تاونده : قوی و توانا .

(۲) نپوسیدن : انتظار داشتن - توقع داشتن .

دستهای گردید کان . «فاعتبروا یا اولی الابصار (۲)» شکفتی را پند گیرید ای زیر کان [و نادیده را بدیده دریابید] .

« ولولا اَنْ كَتَبَ اللّٰهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ » ورنه آن بودی که الله برایشان نوشته بود، بیفتادن از خان و مان . «لَعَذِّبُهُمْ فِي الدُّنْيَا» ایشان را درین جهان عذاب کردی « ولهم في الآخرة عذاب النار (۳) » و ایشان را در آن جهان عذاب آتش بجاست . « ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللّٰهَ وَرَسُولَهُ » آن بآن بود که ایشان خلاف کردند از فرمان خدای و رسول او «وَمَنْ يُشَاقِ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ» و هر که جدا رود از فرمان خدای [و رسول او] . «فَأَنَّ اللّٰهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۴)» الله سخت عقوبت است و سخت گیر .

« مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لِيْنَةٍ » هر چه بریدند از درختان خرما لینه . « او تر کتموها قائمةً علی اصولها » یا گذاشتید برپای «فبِأَذْنِ اللّٰهِ» آن پسند الله بود و دستوری او . «وَلِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ (۵)» و آن را تا درد زد و رسوا کند آن فاسقان را [که از طاعت بیرون اند] .

«وَمَا أَفَاءَ اللّٰهُ عَلٰی رَسُولِهِ مِنْهُمْ» و هر چیز که الله از مال ایشان با رسول خویش گردانید .

«فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ» و شما در آن نهاسب ناختید و نه اشتر . «وَلَكِنَّ اللّٰهَ يَسْلُطُ رُسُلَهُ عَلٰی مَنْ يَشَاءُ» لکن الله می گمارد پیغامبران خویش را بر آن که خواهد «وَاللّٰهُ عَلٰی كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۶)» . والله بر همه چیز تواناست .

« مَا أَفَاءَ اللّٰهُ عَلٰی رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى » هر چه الله با رسول خویش گردانید از جهانیان ، «فَلِلّٰهِ وَ لِلرَّسُولِ» آن خدا یراست و رسول را ، « وَاِلٰی الْقُرْبٰی » و خویشاوندان رسول را «وَالْيَتَامٰی» و نارسیدان بی پدر را «وَالْمَسٰكِيْنِ وَابْنِ السَّبِيلِ» و درویشان را و راه گذریان را « كَيْلَا يَكُوْنَ دُوْلَةٌ بَيْنَ الْاَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ » تا نه هر که دست یابد ^(۱) از توانگران در مال فیء [چنانکه خواهد می کند] ، « وَاِتَّكَمَ الرَّسُوْلُ

۱ - الف : کند .

(۱) یاود : یابد .

فَخَذُوهُ « و هر چه شما را دهد رسول آنرا میگیرید » و ما نهیكم عنه فانتھوا « و هر چه شما را از آن باز زند باز شوید . » وَ اتَّقُوا اللَّهَ « و از [خشم و عذاب] خدای بپرهیزید . » إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۷) « که الله سخت گیر است .

النوبة الثانية

این سورة الحشر هزار و نهصد و سیزده حرفست و چهارصد و چهل و پنج کلمه و بیست و چهار آیه جمله به مدینه فرو آمد باجماع مفسران . روى عن ابن عباس رضى الله عنه قال : قال رسول الله (ص) : « من قرأ سورة الحشر لم يبق جنة ولا نار ولا عرش ولا كرسى ولا حجاب ولا السموات السبع والارضون السبع والهوام والطير و الشجر والدواب والجمال فالشمس والقمر والملائكة الا صلوا عليه فان مات من يومه و ليلته مات شهيدا » .

« سَبِّحْ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ » افتتح الله سبحانه هذه السورة بتقديسه و تمجيد و قدرته على اهل السموات والارض و ان كل شيء منها ينقاد و ان كل شيء منها يبرئه من سوء و هو العزيز المنيع المنتقم من اعدائه ، الممّر لاوليائه ، المحكم لافعاله .

« هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا » مفسران گفتند : این سوره جمله در شأن بنی النضير فرو آمد . مردی نزد يك ابن عباس گفت : ما سورة الحشر . ابن عباس گفت : هي سورة بنی النضير این سورة بنی النضير است که جمله در شان و قصه ایشان فرو آمده و گفته اند : قریظه و نضیر دو قبیله بودند از دو سبط بنی اسرائیل و هر دو جهودان بت پرست بودند ، و کثرت و شوکت بنی النضیر بیشتر بود ، و مسکن ایشان در نواحی مدینه بود ، در دهی که آن را زهره میخواندند و نیز قلعه ها و حصارهای محکم داشتند در نواحی مدینه ، و از مدینه تا بمنازل و مساکن ایشان يك میل بود ، و رئیس ایشان کعب اشرف بود و در عداوت رسول (ص) با کفار عرب همداستان

بودند و منافقان ایشان را تربیت و تقویت میدادند و بر محاربت رسول (ص) و مؤمنان تحریش میکردند و شرح قصه ایشان آنست که: رسول خدا (ص) چون در مدینه شد، بنو النضیر از روی مصالحت پیش آمدند و عهد بستند که با یکدیگر قتال نکنند و هر کس بر جای خود ایمن نشیند رسول خدا (ص) این مصالحت از ایشان بپذیرفت و در آن روز کار غزای بدر پیش آمد که نصرت مسلمانان بود و ایشان گفتند: والله انه النبي الذي وجدنا نعمة في التوراة لا ترد له راية، والله که وی آن پیامبر است که مانعت و صفت وی در تورات خوانده ایم و نتواند بود که کسی بر وی ظفر یابد یا رایت اقبال وی کسی بیفکند. پس دیگر سال در غزای احد چون هزیمت و شکستگی بر مسلمانان افتاد، ایشان در کار رسول (ص) بشک افتادند و از آن کلمات که پیشین سال گفته بودند باز گشتند و عداوت را میان بستند و نیز نامه قریش از مکه بایشان رسید، بتهدید و وعید، که شما محمد را بپذیرفتید و باوی عقد مصالحت بستید؛ اگر شما با وی قتال نکنید، ناچار ما با شما قتال کنیم. پس کعب اشرف با چهل سوار جهود برانشت و روی به مکه نهادند و در مسجد حرام برابر کعبه با قریش عهد کردند و پیمان بستند که در عداوت رسول (ص) و قتال باوی دستیکی ندارند و خلاف نکنند. کعب اشرف با قوم خود به مدینه باز آمد و جبرئیل امین (ع) رسول را (ص) خبر داد از آن عهد و پیمان که در مکه میان ایشان رفت و رسول را قتل کعب اشرف فرمود. و رسول محمد مسلمه را فرستاد بخانه کعب اشرف و او را کشت و قصه قتل وی در سورة النساء بشرح رفت. پس از آنکه کعب اشرف کشته شد، رسول (ص) با لشکر اسلام روی نهاد بحرب بنی النضیر و ایشان را دید بر قتل کعب مجمع ساخته و بر نیافت وی جزع نموده و نوحه در گرفته، چون رسول (ص) را دیدند و لشکر اسلام، گفتند: یا محمد واعیة علی اثر واعیة و باکیه علی اثر باکیه یا محمد درد بر دودی نهی و حسرت بر حسرت میافزائی. بگذار تا نخست بر نیافت مهتر خویش بگرییم و آنکه هر چه فرمائی فرمانبردار باشیم رسول (ص) فرمود:

«اخرجوا من ارض المدينة» شمارا نیز در زمین مدینه نگذاریم، بیرون شوید ازین دیار و نواحی. — گفتند: یا محمد الموت اقرب الینا من ذلك، ما برک زودتر از آن شتابیم که بآنچه فرمائی. پس ایشان با حصار و قلعه‌ها نشستند و ساز قتال و جنگ ساختند و عبد الله ابی سلول منافق و اصحاب وی بحصارها پیغام پنهان میفرستادند که حصارها گوش دارید^(۱) و روی از قتال بمگردانید که در همه احوال ما باشائیم و نصرت شما کنیم و ذلك فی قوله تعالی: «وان قوتلتم لننصرکم». پس ایشان مکر ساختند و از روی تلبیس کس فرستادند بر رسول خدا (ص) که از میان قوم بیرون آی با سه کس و خلوت ساز تا ما سه کس از احبار و دانشمندان خویش بر تو فرستیم تا با تو سخن گویند و دعوت تو بشنوند؛ اگر ایشان ترا تصدیق کنند و بتو ایمان آرند، ما همه ایمان اریم و تصدیق کنیم. و آن سه کس خنجرها با خود داشتند تا ناگاه بر رسول خدا (ص) ضربت زدند. رسول خدا (ص) بطلع ایمان ایشان فرا راه بود. زنی جهود برادری مسلمان داشت، در میان مسلمانان، کس فرستاد بری و او را خبر کرد که جهودان چنین فکری ساختند و با رسول غدر خواهند کرد. آن مرد چون این خبر بوی رسید، بشتاب رفت و رسول را (ص) خبر کرد؛ رسول (ص) پاره‌ای رفته بود، هم از آنجا باز گشت و با جمع انبوه روی بایشان نهاد و ایشان را در حصارها پیچید. بیست و یک روز ایشان را حصار داد و ایشان از نصرت منافقان نومید گشتند و رب العزة در دل‌های ایشان رعب افکنده و ذلك فی قوله: «وقذف فی قلوبهم الرعب». ایشان چون بتنگ رسیدند^(۲) و کار بر ایشان دشوار گشت، از رسول خدا طلب صلح کردند. رسول (ص) با ایشان بصلح سر در نیاورد و حکم کرد که ایشان را از زمین مدینه بیرون کنند و به اذرعات و اریحای شام فرستند که رب العالمین گفت: «هو الذی اخرج الذین کفروا من اهل الکتاب» یعنی بنی النضیر. «من دیارهم» یعنی المدینه. قال الضحاک: صالحهم علی ان يحمل کل اهل ثلاثة ایات

(۱) گوش داشتن: بمعنی مواظب بودن است، فردوسی فرماید:

بدو گفت زال ای پسر گوش دار
خواجه فرماید: دل زناوک چشمت گوش داشتم لیکن
ابروی کمانداری می‌برد به پیشانی
(۲) بتنگ رسیدن: بتنگ آمدن

على بعير و سقاء ففعلوا ذلك و خرجوا من المدينة الى الشام الى اذرعات من دمشق و اريحاء فلسطين، الا اهل بيتين منهم آل ابي الحقيق و آل حبي بن اخطب، فانهم لحقوا بخير و لحقت طائفة منهم بالحيرة؛ و قيل: صالحهم على ان لهم ما قلت الابل من اموالهم الا الحلقة و هي السلاح، و على أن يخلوا له ديارهم و عقارهم و سائر اموالهم. و في رواية: الا السلاح و الذهب و الفضة. و قال ابن عباس: صالحهم على ان يحمل كل اهل ثلاثة ابيات على بعير ما شاؤوا من متاعهم. و لنبي الله (ص) ما بقى. قال ابن اسحق كان اجلاء بني النضير عند مرجع النبي من احد و كان فتح قريظة عند مرجعه من الاحزاب. قوله تعالى: « لاؤل الحشر » هذه اللام العلة و المعنى: اخرجوا، ليكون حشرهم الى الشام اول الحشر؛ و اختلفوا في اول الحشر، قال بعضهم: اول الحشر حشر اليهود من المدينة الى خيبر و الحشر الثاني من جزيرة العرب الى الشام في ايام عمر بن الخطاب رضى الله عنه؛ و قيل: الحشر الاول حشرهم الى الشام من المدينة و الحشر الثاني حشر الخلق جميعهم يوم القيامة الى الشام. قال ابن عباس من شك ان المحشر بالشام فليقرأ هذه الآية و ذلك ان النبي (ص) قال لهم يومئذ: اخرجوا: - قالوا: الى اين؟ - قال: الى ارض المحشر، فانزل الله عز وجل « لاؤل الحشر » و قال حصن البصري: اطعنوا الى الشام و نحن بالان و قال قتادة كان هذا اول الحشر و الحشر الثاني اذا كان آخر الزمان جاءت نار من قبل المشرق فحشرت الناس الى ارض الشام تببت معهم حيث باتوا و ثقيل معهم حيث قالوا^(١) و تأكل منهم من تخلف و بها تقوم عليهم القيامة. و قال الكلبي: معناه ان بني النضير اول من حشروا من اهل الكتاب و نفوا عن جزيرة العرب. قال خليل بن احمد: مبدأها من حفر ابي موسى الى اليمن في الطول و من رمل يبرين الى منقطع السماوة في العرض و سميت جزيرة لان بحر الحبش و بحر فارس و دجلة و الفرات قد احاطت بها. قوله: « ما ظننتم » ايها المؤمنون « ان يخرجوا » من المدينة لعزهم و منعتهم و ذلك انهم كانوا اهل حصون و عقار و نخل كثيرة. « وظنوا » اي - وظن بنوا النضير ان حصونهم التي كانوا يتحصنون

(١) ثقيل وقالوا: از مصدر قيلولة، و قيلولة: بمعنى يمشي از ظهر خسيدين است.

بها تمنعهم من امر الله وقضائه ، المنع : الحفظ و فى اسماء الله عز وجل المانع و فلان فى منعة من قومه . والامتناع : الالباء و التحقق ، والمنيع : الحافظ والمحفوظ ايضاً « فأتيتهم الله » هذا كقوله : « فأتى الله بنيانهم » والتأويل من الآيتين انى امر الله وعذابه « من حيث لم يحتسبوا » اى - من حيث لم يرتقبوا من قتل كعب غيلة واحضار النبى (ص) اياهم « وقذف فى قلوبهم الرعب » بقتل سيدهم كعب بن الاشرف . وقال النبى (ص) : « نصرت بالرعب مسيرة شهر » يخربون بيوتهم بايديهم « قرأ ابو عمرو بالتشديد والآخرون بالتخفيف ومعناها واحد وقيل : الاخبار : التعطيل والاخلاء والتخريب : الهدم . قال ابو عمرو : انما اخترت التشديد لان الاخبار ترك الشئ خراباً بغير ساكن وان بنى النضير لم يتركوا منازلهم فيرتحلوا عنها و لكنهم خربوها بالنقض والهدم لانها كانت مزخرفة و حسدوا المسلمين ان يسكنوها فخربوها « بايديهم » من داخل و خربها المسلمون من خارج ليتسع لهم موضع القتال . قال الزهرى : لما صالحهم النبى (ص) على ان لهم ما اقلت الابل ، كانوا ينظرون الى الخشب فى منازلهم فيهدمونها و ينزعون منها ما يستحسنونه فيحملونه على ابلهم و يخرب المؤمنون باقيها وقيل : يخرب المؤمنون الجدران ليرتقوا اليها ؛ وقيل : اضاف التخريب الى « المؤمنين » لانهم مكثوا منه و تسبوا له « فاعتبروا » اى اتعظوا و عبروا من الشك الى اليقين . « يا اولى الابصار » : يا ذوى العقول .

« ولولا ان كتب الله عليهم الجلاء » كان الله عز وجل كتب على بنى اسرائيل الجلاء و كانت النضير سبطاً لم يصبهم جلاء اراد الله ان يمضى ما كتب و لولا ذلك « لعذبهم فى الدنيا » بالقتل والسبى ^(١) كما فعل بينى قريظة . « و لهم فى الآخرة عذاب النار » و هو اشد من ذلك .

« ذلك بانهم شاقوا الله » اى - ذلك الذى لحقهم بسبب انهم شاقوا « الله و رسوله » خالفوهما و عصوهما و صاروا فى شق آخر « ومن يشاق الله » اى - يخالف امر الله « فان الله شديد العقاب » اذا عاقب .

«ما قطعتم من لينة» الآية، و ذلك ان رسول الله (ص) لما نزل بنى النضير وتحصنوا بحصونهم، امر بقطع نخيلهم واحراقها؛ فجزع اعداء الله عند ذلك وقالوا: يا محمد زعمت انك تريد الصلاح! افمن الصلاح عقر الشجر و قطع النخل؟ وهل وجدت فيما زعمت انه انزل عليك: الفساد في الارض. فشق ذلك على النبي (ص) ووجد المسلمون في انفسهم من قولهم وخشوا ان يكون ذلك فساداً و اختلفوا في ذلك. فقال بعضهم: لا تقطعوا فانه مما «افاء الله» علينا، وقال بعضهم: بل نغيظهم بقطعها، فانزل الله هذه الآية بتصديق من نهى عن قطعه و تحليل من قطعه من الائم، اخبر ان ما قطعوه وماتوا كوه. «فباذن الله و ليخزي الفاسقين» اى - وليذل اليهود و يخزهم و يغيظهم بذلك. اللينة. النخلة و الجمع لين و هى الوان النخل ما لم تكن المعجوة^(۱) و البرنى^(۲). وقيل: المعجوة تسمى لينة ايضاً، والمعجوة كانت قوتهم التى يعتمدون عليه و تمرها يغدو ملا يغدو غيره واصل اللينة اللونة فقابت الواو بياء لانكسار ما قبلها و تجتمع لياناً كانه قيل: لون من النخل، اى - ضرب منه. وقيل: لينة من لان يلين و جمعها اليان و الاول اصح و قيل: اللينة كرام النخل.

قوله: «وما افاء الله على رسوله» اى - وما رد الله على رسوله منهم من اموال بنى النضير. «فما اوجفتم عليه من خيل ولا ركاب» اى - لم تنالوا فيها مشقة ولم تلقوا احرباً ولم تبلغوا مؤنة وانما كانت بالمدينة فمشوا اليها مشياً و لم يركبوا خيلاً ولا ابلاً الا النبي (ص) فانه ركب جملاً فاقتتها صلحاً واجلاهم واحرزوا مواليهم فطلب المسلمون من رسول الله (ص) ان يقسمها بينهم كما فعل بغنائم خيبر؛ فبين الله في هذه الآية انها فى لم يوجف المسلمون عليها خيلاً ولا ركاباً وجعلها لرسول الله (ص) خاصة يقسمها حيث يشاء، فقسمها رسول الله بين المهاجرين و لم يعط الانصار منها شيئاً الا ثلاثة نفر كان بهم حاجة وهم: ابودجانه، سماك بن خرشة، و سهل بن حنيف والحارث بن الصمة و لم يسلم من بنى النضير الا رجلان احدهما سفيان بن عمير بن وهب و الثانى سعد بن وهب، اسلما على اموالهما فاحرزاها. قال اهل اللغة: الركاب الابل

(۱) عجوة: بفتح اول و ثالث و سكون ثانى بمعنى خرماى خوب است.

(۲) برنى: بفتح اول و سكون ثانى، خرمانى على بود.

والوجيف السير السريع، اى - لم تسيروا اليه فرساً ولا بعيراً وذلك انهم اتوا الحصن مشاة على ارجلهم وكان بينهم وبين بنى النضير من المدينة مسيرة ميل فجعل الله اموالهم فيئاً ولم يجعلها غنيمة . «ولكن الله يسلط رسله على من يشاء» كما سلط محمداً على بنى النضير وعلى قريظة بعدهم . «والله على كل شىء قدير» ذو قدرة كاملة . روى عن عمر بن الخطاب رضى الله عنه قال : ان اموال بنى النضير كانت مما «افاء الله على رسوله» مما لم يوجف المسلمون عليه وكانت لرسول الله (ص) خالصاً وكان رسول الله (ص) ينفق على اهله منه نفقة سنة ومابقى جملة فى الكراع^(١) والسلاح عدة فى سبيل الله .

قوله : «ما افاء الله على رسوله من اهل القرى» الفىء فى اللغة: الرجوع وهو فى الشرع عبارة عن كل مال يرجع من الكفار الى المسلمين بغير قتال ولا ايجاف^(٢) خيل وركاب كمال يصلحون عليه او ينهزمون عنه ، وكالجزية وعشور وتجارتهم ومال من مات منهم فى دار الاسلام لا وارث له . ومعنى الآية : «ما افاء الله على رسوله» من اموال «اهل القرى» يعنى : قريظة والنضير وفدكاً وخيبراً . وقرى عريضة وينبع جعلها الله سبحانه لرسوله (ص) . «ولذى القرى واليتامى والمساكين وابن السبيل» واختلف العلماء فى حكم هاتين الآيتين . قال بعضهم : «ما افاء الله على رسوله من اهل القرى» هى الفنائم التى ياخذها المسلمون من اموال الكفار غنوةً وغلبةً . والفىء والغنيمة واحد ، وكان فى بدو الاسلام تقسيم الغنيمة على هذه الاصناف ولم يكن لمن قاتل عليها شىء الا ان يكون من هذه الاصناف ثم نسخ ذلك بقوله فى سورة الانفال : «واعلموا انما غنمتم من شىء فان لله خمسة ...» الآية فجعل لهؤلاء الخمس و جعل الاربعة اخماس للمقاتلة الفانمين الموجفين عليها وهذا قول قتادة ويزيد بن رومان . وقال بعضهم : الآية الاولى بيان حكم اموال بنى النضير خاصة لقوله تعالى : «وما افاء الله على رسوله منهم» والآية الثانية بيان حكم ساير الاموال التى اصبحت

١- الف : يقسم .

(١) كراع : يضم لغتين درابنجا بمعنى خيل وستور است .

(٢) ايجاف : تازا من مركب اعم از اسب يا شتر است .

بغير قتال ولم يوجف عليها بالخييل والجمال، وقال بعضهم : هما واحد ، والآية بيان قسم المال الذى ذكره الله فى الآية الاولى .

واعلم ان جملة الاموال التى للائمة والولاة فيها تدخل على ثلثة اضرب ، احدها ما اخذ من المسلمين على تطهير بدنهم كالصدقات . والثانى الفنائم وهو ما يحصل فى ايدي المسلمين من اموال الكفار بالحرب والقهر . والثالث الفىء وهو ما رجع الى المسلمين من اموال الكافرين عفواً وصفواً من غير قتال ولا ايجاف خيل ولا ركاب . فاما صدقات المسلمين فمصرفها اهل السهام على ما قال الله تعالى : « اما الصدقات للفقراء والمساكين ... » الآية ... واما الفنائم فانها كانت فى بدو الاسلام لرسول الله يصنع بها ما يشاء كما قال الله تعالى : « قل الانفال لله والرسول » . ثم نسخ بقوله : « واعلموا ان ما غنمتم من شىء » الآية . واما الفىء فانه كان يقسم على عهد رسول الله (ص) على خمسة وعشرين سهماً اربعة اخماسها وهى عشرون سهماً لرسول الله (ص) يفعل بها ما يشاء و يحكم فيها بما اراد ، والخمس الباقى يقسم على ما يقسم عليه خمس الغنيمة . واختلفوا فى مصرف الفىء بعد رسول الله (ص) فقال قوم : هو للائمة بعده وللشافعى فيه قولان : احدهما للمقاتلة والثانى لمصالح المسلمين ويبدأ بالمقاتلة ثم بالاهم فالاهم من المصالح . واختلفوا فى تخميس مال الفىء فذهب بعضهم الى انه يخمس فخمسه لاهل خمس الغنيمة واربعة اخماسه للمقاتلة اول للمصالح ؛ وذهب الاكثرون الى انه لا يخمس بل مصرف جميعه واحد ولجميع المسلمين فيه حق . قرأ عمر بن الخطاب رضى الله عنه قال : « ما افاء الله على رسوله من اهل القرى » حتى بلغ للفقراء « والذين تبوء الدار » والذين جاؤوا من بعد هم ثم قال هذه استوعبت المسلمين عامة و ما على وجه الارض مسلم الا له فى هذا الفىء حق الا ما ملكت ايمانهم ؛ قوله : « كيلا يكون » اى - الفىء ، « دولة بين الاغنياء » والا قويا فيغلبوا عليه الفقراء والضعفاء وذلك ان اهل الجاهلية كانوا اذا غنموا غنيمة اخذ الرئيس ربعها لنفسه و هو المربع ، ثم اسطفى بعد المربع ما يشاء وفيه يقول شاعرهم :

وحكمك والنشيطه والفضول

لك المربع منها و الصافيا

فجعل الله تعالى هذا لرسوله (ص) يقسمه في المواضع التي امر بها . « والدولة »
والدولة لغتان عند بعض اهل اللغة وقرق بينهما قومٌ فقالوا: الدولة بفتح الدال: المرة
الواحدة من استيلاء وغلبة . والدولة بضم الدال نقلة النعمة من قوم الى قوم؛ وقيل :
الدولة بالفتح في الحرب والدولة بالضم في المال وقرأ ابو جعفر: « كي لا تكون » بالتاء
« دولة » بالرفع على اسم كان، فجعل الكيئونة بمعنى الوقوع ؛ يعني : كي لا تقع
« دولة » وجيئنا لانحتاج الى الخبر . « ما اتيكم الرسول فخذوه » اي - ما اعطاكم
من الفئء والغنيمة فخذوه « وما نهيكُم عنه » من الفلول وغيره « فانتهاوا » وهذا نازل
في اموال الفئء وهو عام في كل ما امر به النبي (ص) ونهى عنه . روى عن عبد الله بن
مسعود رضي الله عنه قال لمن الله الواشحات والمستوشحات والمشمصات للحسن المغيرات
خلق الله . فبلغ ذلك امرأة من بني اسد يقال لها : ام يعقوب ، فجاءت فقالت : انه
قد بلغني انك قلت كيت وكيت . فقال : وما لي لا العن من لمن رسول الله (ص) ومن
هو في كتاب الله، فقالت: لقد قرأت ما بين اللوحتين فما وجدت فيه ما تقول؛ قال: لئن كنت
قرأته - لقد وجدته . اما قرأت « ما اتيكم الرسول فخذوه وما نهيكُم عنه فانتهاوا »
قالت بلى . قال : فانه قد نهى عنه . قال اهل اللغة : الوشم : ما يوشم به اليد من نور او بيل ،
يقال وشم الجارية واستوشمت والمشمصة هي التي تنتف شعرها وكذلك قرأ ابن عباس
هذه الآية للنهي عن الدباء والختم والتقر والمزفت . وروى عن النبي (ص) قال ان القرآن
صعبٌ عسرٌ على من كرهه ، متيسرٌ على من تبعه وحديثي صعب مستصعب وهو الحكمة
فمن استمسك بحديثي وحفظه كان مع القرآن ، ومن نهان بالقرآن وبحديثي خسر
الدنيا والآخرة و امرتم ان تأخذوا بقولسي و تبتعوا سنتي؛ فمن رضى بقولي فقد رضى
بالقرآن ، ومن استهزأ بقولي فقد استهزأ بالقرآن . قال الله عز وجل : « ما اتيكم
الرسول فخذوه وما نهيكُم عنه فانتهاوا » وروى ان ابن مسعود لقي محمدا ثابا
فقال انزع عنك هذا . فقال الرجل : اتقوا على بهذه الآية من كتاب الله ، قال: نعم
« ما اتيكم الرسول فخذوه وما نهيكُم عنه فانتهاوا » . « واتقوا الله » في اوامره و
نواهيه « ان الله شديد العقاب » لمن عصاه وانتهك محارمه .

النوبة الثالثة

قوله تعالى: «بسم الله الرحمن الرحيم». ای صیقل آئینه یقین، ای حلقه در سرای قدیم، ای کیمیای دولت کلمات، ای علم لشکر قرآن، ای مرغی که پروبال از قدم، و منقار از مشیت، مغلوب از حکمت، از هوا و فردا تبت در آمده و بر شاخ قدس آشیان نهاده و صد هزار و اند هزار مرغ نبوت بر زیر آورده و در عالم احکام گذاشته که رائی؟ تا آستانش ببوسیم! یا که باشی؟ تا از توشائی جوئیم! در کدام بادیه ای؟ تا جانها در آن بادیه در طلب توفیق کنیم!

بسیار خلائق اند جویان رخت کشته شده عالمی بهول سپهرت
تا برمه چارده نهادی کلهت بینم کله ملوک در خاک رخت.

«صَبِّحْ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» بر ذوق جوانمردان طریقت، تسبیح اینجا سباحه اسرار دوستانست در بحر اجلال حق، ایشان که در بحر نور اعظم غوص میکنند و جواهر توحید بیرون همی آرند و در سلك ایمان میکشند؛ جوانمردانی که قدم بر بساط قرب دارند بعد اتحاد رسیده و دوئی برخاسته دست اغیار از ایشان کوتاه شده و سرهاشان بر حقائق حق مطلع شده، از علائق و خلائق بیریدند تا مجاور کعبه وصال گشتند؛ بوسائط و شرایط بگذشتند تا معتكف کوی اقبال شدند.

مردی از شبلی سؤال کرد که: ترا دیده بکا نیست؟ - گفت: یا فلان آنچه دل ما را با جان ما افتاده از دیده پنهانست. هر چه برون قالبست بیگانه راهست، تمبیه ای در درون باید! جوانمردا اندوه او ازلی است، لکن نه باهر کسی بود. این اندوه چون بر دل عاشقی سایه افکند، در وقت رعد حالت بخروشیدن آید، برق امید بجستن آید، باران مراد بر ساحت دل میبارد و نباتهای گوناگون میرود، که ترکس رضا، که ارغوان قناعت، که سوسن تو گل، که یاسمین تواضع؛ و عاشق در کار ایستاده، زیر ابر اندوه، از باغ دل ریاحین گوناگون می درود، و دسته ها می بندد:

باش تا خار بن کوی ترا نر کس وار دسته بندند و سوی مجلس سلطان آرند!
 عاشقات سوی تو تحفه اگر جان آرند عرق سنگ، سوی چشمه حیوان آرند!
 «وهو العزيز الحكيم» کل واقف علی الباب بشاهد الطلب ولکنه عزیز لایدر که
 طالبوه ولا یعجزه هار بوه . طالبان بامید ادراک ، روی در بادیه طلب نهاده ؛ عاشقان
 بطمع وصال، جان و دل هدف تیر بلا ساخته و حقیقت صمدیت و کمال احدیت عزیز
 است از ادراک بشر و منزه از دریافت عقل مختصر . او جلّ جلاله همه عالم را بیوئی و
 گفتگوئی خشنود کرده و قطره‌ای از جرعه قدح عزّت بکس نداده ! مرد در آینه
 مینگرد و صورت خویش در آینه می‌بیند پیش دیده خود ؛ از آنجا که ظاهر کمان
 است، گوید : دست فراز کنم و آن صورت را در قبضه خود آرم . هیهات ، آن قربی است
 که عین بعد است ! اگر در طلب آن صورت بر خیزد ، عمر بپایان رسد و هرگز دست
 وی بدان نرسد و از وجود آن ذره‌ای نیابد :

در عشق تو صد هزار جانند بسر رفتند و ندیدند ز وصل تو اثر
 « هو الذی اخرج الذین کفروا من اهل الکتاب من دیارهم » الآیة ...
 اذا اراد الله نصره قوم استأسد اربهم، و اذا اراد الله قهر قوم استرنب اسدهم . چون الله
 تعالی قومی را بر دشمن نصرت دهد ، روباه^(۱) ایشان شیر شود ؛ و قومی را که بر
 ایشان خذلان آرد و مقهور کند ، شیر ایشان روباه گردد . آن مدبران بنی‌النضیر
 بخصمی^(۲) پیغامبر (ص) برخاستند و پناه با حصارها بردند و از مکر و قهر الله ایمن
 نشستند « فلا یأمن مکر الله الا القوم الخاسرون » لاجرم بطش جباری و قهاری روی
 بایشان نهاد تا بدست خویش خانه خویش خراب کردند « یخربون بیوتهم
 بایدهم » نخست دل و دین خویش از روی باطن خراب کردند ، تا خرابی باطن
 بظاهر سرایت کرد ، و خانه خود نیز خراب کردند ؛ رب العالمین گفت : « فاعتبروا
 یا اولی الابصار » : ای زیر کان و دانایان و خردمندان اگر بیند می‌پذیرید و عبرت
 میگیرید ، جای پند پذیرفتن هست و جای عبرت گرفتن . مؤمنان و مخلصان بتوفیق

(۱) ارب بمعنی خر گوش است و در اینجا بقلط روباه ترجمه شده .

(۲) خصمی بجای خصومت و کریمی بجای کرامت آمده و این از مختصات تشریف است .

موافق و سعادت مساعد گفتند: خداوند! بنظر عبرت مینگریم و بالبدیشه صادق پند می‌پذیریم، اکنون چه کنیم تا درین حال بمابیم؟ فرمان آمد از حق، جلّ جلاله که: «ما اَنتُمْ اِلَّا رُسُلُ فَعِذُوهُ وَ مَا نَهَيْكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» هر شریقی که از دست اقبال محمد عربی، پیغمبر هاشمی (ص)، درآید بستانید، که حیات شما در آست. آن لوح خوانید که او نویسد. بندگی از خلق وی آموزید، طالبی^(۱) از همت وی گیرید، سنت وی بکار دارید، در همه احوال پس رو او باشید. غایت روش بندگان و کمال حال ایشان محبت ماست و محبت ما در متابعت سنت و سیرت پیغامبر شماس است هر که بر پی وی رفت راست، او بحقیقت دوست ماست. «قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله» آن مؤمنان صحابه بوفاء عهد ازل باز آمدند و قدم در متابعت و سنت مصطفی (ص) راست داشتند و صدق در عمل بجای آوردند، تا رب العالمین ایشان را در آن صدق ستود، گفت: «اولئك هم الصادقون»، الصدق صدقة السر و صداق الجنة و صدیق الحق. صدق صدقة ملک سر و صداق سرای سرور است و صدیق پادشاه حق است:

راستکاری پیشه کن، کاندرا مضاف رستخیز

نیستند از خشم حق جز راست کاران رستگار

۲ - النوبة الاولى

«للفقراء المهاجرين» درویشان را که از خان و مان خود هجرت کردند. «الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ ديارِهِمْ وَ اموالِهِمْ» که ایشان را بیرون کردند از خان و مانهای ایشان و از سود و زبانیهای ایشان. «يَتَّقُونَ فَضلاً مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَاناً» فضل خدای میجویند و خشنودی او «وَ يَنْصُرُونَ اللَّهَ وَ رِسالَهُ» یاری میدهند دین خدای را و رسول او را. «اولئك هم الصادقون»^(۸) ایشانند آن راست گویان، [راست باز آمدگان بالله].

(۱) طالبی بجای طلب آمده یعنی صفت تازی با یاء مصدری فارسی ترکیب یافته و معنی مصدری گرفته، و این از مختصات نثر کهن است.

« وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ » وایشان که جایگاه گرفتند سرای اسلام را [مدینه].
 « وَالْإِيمَانِ مِنْ قَبْلِهِمْ ». و دین را و ایمان را [دل فرادادند] پیش از قدم مهاجران
 [و تن بر آن داشتند و دنیا در سر آن کردند]. « يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ » دوست
 میدارند هر که بایشان آید [و خان و مان خویش بگذارد از بهر خدای]. « وَلَا يَجِدُونَ
 فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا » و هیچ وائست^(۱) و نیاز نیافتند در تن خویش از
 هر چه الله مهاجران را داد. « وَ يُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ » و [مهمان] بر خود میگزینند.
 « وَلَوْ كَانُ بِهِمْ خَصَاصَةٌ » هر چند که بطعام دلاسا^(۲) و نیازمنداند. « وَمَنْ يُوقِ
 شُحَّ نَفْسِهِ » و هر که باز داشتند از و نتاوستن^(۳) با خویشتن در کار مال دنیا « فَاُولَئِكَ
 هُمُ الْمَفْلُحُونَ (۹) ». ایشان آند که بنیک روز بمانند.

« وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ » و ایشان که از پس مهاجران و انصار در رسند.
 « يَقُولُونَ رَبَّنَا » میگویند: خداوند ما « اغفر لنا » ببامرز ما را. « وَ لَا خَوَانًا
 الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ » و آن برادران ما را که پیشی کردند بر ما بایمان. « وَلَا
 تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا » و در دلهای ما کین مننه گرویدگان را. « رَبَّنَا
 إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ (۱۰) ». خداوند ما تو بخشاینده ای سخت مهربان.

« أَلَمْ تَر إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا » نیننی اینان را که دو روئی گزیدند [در دین
 خویش]. « يَقُولُونَ لَا خَوَانَهُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ » برادران خویش را
 میگویند از کافران اهل تورات. « لَنْ أَخْرَجَنَّهُمْ مِنْكُمْ » اگر شما را
 بیرون کنند [از خان و مان خویش] ما باشما بیرون آئیم. « وَ لَا نَطِيعُ فِيكُمْ أَحَدًا
 أَبَدًا » و کسی را در دشمنی شما فرمان ببریم هرگز. « وَ أَنْ قَوْلُكُمْ لَنْ نُنْصِرَ كُمْ »
 و اگر باشما جنگ کنند، ما شما را یاری دهیم. « وَاللَّهُ يَشْهَدُ أَنَّكُمْ لَكَاذِبُونَ (۱۱) ».
 و الله گواهی میدهد که ایشان بدرست دروغ زبان اند.

« لَنْ أَخْرَجُوا » برآستی که اگر [آن جهودان را] بیرون کنند. « لَا يَخْرُجُونَ »

(۱) وائست: لهجهای است، از بایست و آن بمعنی حاجت و نیاز است.

(۲) دلاسا: در اینجا بمعنی آرزومند است.

(۳) نتاوستن: مقاومت کردن.

معهم « این منافقان با ایشان بیرون نشوند. » وَلَئِنْ قُوتِلُوا لَا يَنْصُرُوهُمْ « و اگر با ایشان جنگ کنند، منافقان ایشان را یاری ندهند. » وَلَئِنْ فَتَرَوْهُم « و اگر کرد یاری دادن ایشان کردند، » لَيُؤْتِنَّ الْأَدْبَارَ « بهمه حال پشت بهزیمت گردانند. » ثُمَّ لَا يَنْصُرُونَ (۱۲) « پس ایشان را یاری ندهند، [نه کس ایشان را یار و نه خدای ایشان را یار]. »

« لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ » براسنی که شما بشکوه ترید در دلهای ایشان و ترسنده تر از الله. « ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ (۱۳) » آن بآنست که ایشان گروهی اند که حق در نمی یابند.

« لَا يُقَاتِلُوكُمْ جَمِيعًا » با شما هر کز جنگ پیوندند. « إِلَّا فِي قَرْيٍ مُحَصَّنَةٍ » مگر در برزنهای دیوار بست. « أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ » یا از پس دیوارها « بِأَسْهَمٍ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ » زور ایشان بر یکدیگر در دشمنی سخت است. « تَحْسِبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى » می پندارند که ایشان یک دل اند، و نه يك دل اند که پراکنده دل اند. « ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ (۱۴) » آن بآنست که ایشان قومی اند که فرا صواب هوش نمی دارند.

« كَمَثَلِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَرِيبًا » راست مثل و سان جهودان قریظه همانست که نضیر دیدند از پیش. « ذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ » کرائی و ناسازگاری سرانجام خویش آخر بچشیدند. « وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۵) » و ایشان راست در آن کیتی عذابی درد نمای.

« كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ » راست همچون دیو. « اِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ » آنکه که آدمی را گفت: کافر شو! « فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ أَنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ » چون کافر شد، گفت: من از تو بیزارم! « أَنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ (۱۶) » من می ترسم از خداوند جهانیان. « فَكَانَ عَاقِبَتُهُمَا أَنَّهُمَا فِي النَّارِ » سرانجام ایشان هر دو آنست که با هم در آتش اند. « خَالِدِينَ فِيهَا » هر دو جاوید در آن. « وَ ذَلِكَ جزَاءُ الظَّالِمِينَ (۱۷) » و پاداش ناگرویدگان آنست.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» ای کروید کان! «اتَّقُوا اللَّهَ» ابترسید از خشم و عذاب خدای «وَلتَنْتَظِرْ نَفْسُ» وایدون باد که هر کس می نگیرد «مَا قَدَّمْتُ لَكَ» که چه چیز فرا فرستد فردا خود را «وَاتَّقُوا اللَّهَ» و بترسید از خشم و عذاب خدای «إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ» (۱۸) که الله داناست و آگاه بر کرد (۱) شما.

«وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ» و چون ایشان مباشید که الله را فراموش کردند «فَانْسِيَهُمْ أَنْفُسَهُمْ» تا الله تیمار داشتن تنهای ایشان برایشان فراموش کرد. «أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (۱۹) ایشانند که از دین و طاعت الله بیرون اند.

«لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ» هر گز دوزخیان چون بهشتیان یکسان نباشند. «أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ» (۲۰) بهشتیان اند که رستگان اند و پیروز آمدگان.

«لَوْ أَنزَلْنَاهُ الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ» اگر ما فرو فرستادیم این قرآن بر کوهی «لَرَأَيْتَهُ خَانِعًا» تو آن کوه را دیدی فرو شده. «مَتَّصِدًا مِنَ خَشْيَةِ اللَّهِ» پاره پاره شکافته از ترس خدای. «وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ» و این مثلها میزنیم مردمان را «لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» (۲۱) تا مگردانند بيشند.

«هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» اوست که نیست خدای جز او «عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ» دانای نهان و آشکارا. «هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ» (۲۲) اوست آن فراخ بخشايش مهربان.

«هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» اوست که نیست خدای جز او. «الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ» : پادشاه پاک بی عیب. «الْمُؤْمِنُ» : ایمن کننده. «الْمُهَيِّمُ» : گواه راست استوار. «الْعَزِيزُ» : توانده تواننده بهیچ هست نمانده. «الْجَبَّارُ» : خلق بر مراد خود دارنده «الْمُتَكَبِّرُ» : برتر از آنکه ستم کند بر کس. «سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ» (۲۳) : پاکى خدای را از انباز که او را میگویند.

۱- الف : مبد.

۲- الف : اگر ما فرو فرستادی.

(۱) کرد : مصدر مرخم است و بمعنی کردن و کردار باشد.

«هو الله الخالق» اوست خدای آفریدگار [نوکار^(۱)]. «البارى المصور» آن آفریدگار نیکوکار. «له الاسماء الحسنی» او راست نامهای نیکو. «یسبح له مافی السموات والارض» بپاکی میستاید او را هر چه در آسمان و زمین چیزست «وهو العزيز» اوست آب سخت توان بیهمتا. «الحکیم» (۲۴): راست دانش راست کار.

النوبة الثانية

قوله تعالى: «للفقراء المهاجرين» بین الله تعالى ان الفیء لمن هو، والتقدير: کى لا يكون ما افاء الله على رسوله دولة بين الاغنياء منكم ولكن يكون للفقراء المهاجرين، الذين تولوا^۱ الديار والاموال والاهلين^۲ والعشائر فخر جواحباً لله ورسوله واختاروا الاسلام على ما كانوا فيه من الشدة حتى كان الرجل يمصب الحجر على بطنه ليقيم صلبه من الجوع وكان يتخذ الحفيرة في الشتاء ماله دنار غيرها. قال سعيد بن جبير: كان ناس من المهاجرين لاحد هم الذار والزوجة والعبد والناقبة يحج عليها ويفزو ففسبهم الله الى انهم فقراء وجعل لهم سهماً في الزكوة. «يتفنون فضلاً من الله» ای - يطلبون رزقاً من الله وهو الغنيمة. «ورضواناً». ای: مرضات ربهم بالجهد في سبيله مع رسوله. «وينصرون الله ورسوله» - بمجاهدة الاعداء «اولئك هم الصادقون» فی ایما نهم و وفوا بعهودهم و عقودهم مع الله هؤلاء المهاجرين الذين اخرجهم المشركون من مكة وكانوا نحواً من مائة رجل وصح عن رسول الله (ص) انه كان يستفتح بصعاليك المهاجرين وقال صلى الله عليه وسلم: «ابشروا يا معشر صعاليك المهاجرين بالتوراة التامة يوم القيامة تدخلون الجنة قبل الاغنياء بنصف يوم و ذلك مقدار خمسمائة عام» ثم ذكر الانصار فقال: «والذين تبوء الدار» ای - لزمو المدينة و دورهم بها، «و الايمان» منصوب بفعل مضمر يعنى: و قبلوا الايمان و آثروه؛ وقيل: معناه لزمو المدينة ومواضع الايمان وذكر النقاش ان الايمان اسم المدينة سماها النبي (ص) به. «من قبلهم» ای - من قبل قدوم المهاجرين عليهم اتخذوا في دورهم

۱ - الف: نرکار ۲ - ج: الديار والاهلين.

(۱) نوکار: در اینجا بمعنی نو سازنده و مبدع آمده است.

المساجد بستن رَّبُّوا الاسلام كما يربِّي الطَّيْر الفرخ وعن انس قال: قال رسول الله (ص):
 «آية الايمان حبُّ الانصار، آية النفاق بغضُ الانصار» - وعن زيد بن ارقم قال: قال
 رسول الله (ص): «اللَّهُم اغفر للانصار ولابناء الانصار وابناء ابناء الانصار» وقال: «خير
 دُرِّ الانصار بنو النُّجَّار ثُمَّ بنو عبد الاشهل ثُمَّ بنو الحارث بن الخزرج ثُمَّ بنو ساعدة و
 في كُلِّ دُور الانصار خير» و «يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ» - كناية است از مهمان دوستی
 انصار که مهاجران را بجان بپذیرفتند و بهمگی دل دوست داشتند و خان و مان خود از
 ایشان دریغ نداشتند. و هر چه داشتند از مال و وطن ایشان را شریک خود ساختند
 و کام و مراد و بی نیازی ایشان بر فقر و فاقه خود اختیار کردند. و این غایت جود است
 و کمال سخا که ربِّ العالمین از ایشان بیسندید و ایشان را در آن بستود و گفت:
 «يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُورِهِمْ حَاجَةً» ای - حسداً و غیظاً
 «مِمَّا أَوْتَوْا»: ای - مِمَّا اعطَى المهاجرون من الفیء، آن روز که رسول خدا (ص)
 غنیمت بنی النضیر میان مهاجران قسمت کرد و بانصار نداد، مگر سه کس را از
 ایشان؛ هیچ حسدی و غیظی پدید نیامد و بتخصیص مهاجران در آن اموال کراهیتی
 نمودند. و بآن قسمت راضی شدند هر چند که ایشان را حاجت و در بایست بود و بغایت
 خصاست و فقر و فاقه رسیده بودند، اما حقِّ مهاجران بر حقِّ خود مقدم داشتند و راه
 ایشان رفتند؛ اینست که ربِّ العالمین گفت: «وَيُؤْثِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ
 خَصَاصَةٌ». و فی الخبر: «لم يجتمع فی الدُّنیا قوم قطَّ إِلَّا وفیهم اسخياء وبخلاء آلآفی
 الانصار فانهم کلهم اسخياء، ما فیهم من بخیل». خبر درست است از بوهریره، گفت:
 رسول خدا را (ص) مهمانی رسید، کس فرستاد بخانه های مادران مؤمنان تا هیچ
 طعامی بود آن مهمان را؟ و در همه خانه های ایشان هیچ طعام نبود. پس رسول گفت:
 «من یضیف هذا هذه اللیلة؟»: کیست که يك امشب این مهمان را بخانه برد و او را
 مهمانی کند؟ مردی انصاری گفت: من او را مهمانی کنم یا رسول الله. او را بخانه برد و
 با اهل خویش گفت: هذا ضیف رسول الله؛ اینک آوردم مهمان رسول خدای، او را
 گرامی دار و عزیز دار. اهل او گفت: در خانه ما طعام بیش از آن نیست که قوت ما

و این کود کان باشد، مگر این کود کان را بیهانه‌ای در خواب کنیم و مابوی ایشار کنیم، تاوی را کفایت باشد. آنکه چراغ بيفروختند و مهمان را بنشانند و طعام پیش نهادند، وعادت ایشان چنان بود که میزبان با مهمان بهم طعام خوردند، مرد با اهل خویش گفت: اگر ما با وی خوریم، او را کفایت نباشد و نه خوب بود که مهمان رسول (ص) در خانه ما طعام سیر نخورد؛ تو برخیز در میانه و بیهانه آنکه چراغ را اصلاح میکنم، چراغ فرو کش، اما در تاریکی دهان می جنبایم و او چنان پندارد که ما طعام میخوریم؛ همچنان کردند و خود گرسنه در خواب شدند. بامداد که بحضرت نبوت و رسالت صلی الله علیه و سلم رسیدند، رسول در ایشان نگرست و تبسم کرد و گفت: «ضحك الله الليلة» و فی روایة: «عجب الله من فعالكم» فانزل الله عز وجل: «وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ» ابن عباس گفت: رسول خدا آن روز که اموال بنی النضیر قسمت میکرد، انصار را گفت: اگر خواهید شما را در این قسمت آرام، تا مشارك ایشان باشید، درین مال؛ بشرط آنکه مهاجران نیز مشارك شما باشند در مال و ضیاع شما. و اگر خواهید این غنیمت جمله بمهاجران تسلیم کنیم و در ضیاع و مال شما مشارك نباشند. ازین هر دو خصلت آن یکی که خواهید اختیار کنید. ایشان راه جوانمردی و ایشار رفتند، گفتند: نه که ما در قسمت غنیمت با ایشان مشارك نباشیم و همه بایشان تسلیم کنیم و ایشان با ما مشارك باشند در خان و مان و ضیاع و اسباب ما. رب العالمین ایشار ایشان پسندند و در شان ایشان آیت فرستاد: «وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ» وقال انس بن مالك: اهدى لبعض الصحابة رأس شاة مشوية وكان مجهوداً له، فجه به الى جاره ف تداولته تسعة انفس، ثم عاد الى الاول فانزل الله جل ذكره «وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ». وقال «ومن يوق شح نفسه فاولئك هم المفلحون»: الشح، منع الواجب؛ وقيل: اكل مال الغير ظلماً. وقال النبي (ص): برىء من الشح من آتى الزكوة وقرى الضيف واعطى فى الثأبة. وقيل: الشح: ان تطمح عين الرجل الى ما ليس له، فقال صلى الله عليه وسلم: «من الشح، نظرك الى امرأة غيرك». قال الحسن: هو العمل بمعاصي الله. وقال طاووس: الشح بما فى يد غيرك، والبخل بما فى يدك.

و رُوِيَ أَنَّ رَجُلًا قَالَ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ أَنِّي أَخَافُ أَنْ أَكُونَ قَدْ هَلَكْتُ ، فَقَالَ وَ مَاذَاكَ ؟ - قَالَ أَسْمَعُ اللَّهَ يَقُولُ : « وَمَنْ يُوقِ شَحْنَهُ . فَأَوَّلُكَ هُمُ الْمُنْطَلِقُونَ » وَ أَنَا رَجُلٌ شَحِيحٌ لَا يَكَادُ يَخْرُجُ مِنْ يَدِي شَيْءٌ فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ : لَيْسَ ذَاكَ بِالْمَشْحِ الَّذِي ذَكَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي الْقُرْآنِ وَلَكِنَّ الشَّحْنَ أَنْ تَأْكُلَ مَالَ أَخِيكَ ظُلْمًا ، وَلَكِنْ ذَاكَ الْمُبْخَلُ وَبَشَى الشَّيْءَ الْمُبْخَلُ . وَعَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) : « اتَّقُوا الظُّلْمَ ، فَإِنَّ الظُّلْمَ ظُلُمَاتٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَاتَّقُوا الشَّحْنَ فَإِنَّ الشَّحْنَ أَهْلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ حَمَلَهُمْ عَلَى أَنْ يَسْفِكُوا دِمَاءَهُمْ وَاسْتَحْلُوا مَحَارِمَهُمْ . وَ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : « لَا يَجْتَمِعُ الشَّحْنُ وَالْإِيمَانُ فِي قَلْبٍ عَبْدٍ أَبَدًا » .

« وَ الَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ » يَعْنِي : التَّابِعِينَ وَ هُمُ الَّذِينَ يَجِيئُونَ بَعْدَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ ذَكَرَ أَنَّهُمْ يَدْعُونَ لِنَفْسِهِمْ وَلِمَنْ سَبَقَهُمْ بِالْإِيمَانِ بِالْمَغْفِرَةِ فَقَالَ : « يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِأَخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا » غِلًّا وَ حَسَدًا وَ بَغْضًا . « لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ » وَ كُلٌّ مِنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ غِلٌّ لِأَحَدٍ مِنَ الصَّحَابَةِ وَلَمْ يَتَرَحَّمْ عَلَى جَمِيعِهِمْ فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ عِنَاءِ اللَّهِ بِهَذِهِ الْآيَةِ ، لِأَنَّ اللَّهَ رَتَّبَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى ثَلَاثَةِ مَنَازِلَ : الْمُهَاجِرِينَ ، وَالْأَنْصَارَ ، وَ التَّابِعِينَ الْمُوصُوفِينَ بِمَا ذَكَرَ اللَّهُ ، فَمَنْ لَمْ يَكُنْ مِنَ التَّابِعِينَ بِهَذِهِ الصِّفَةِ كَانَ خَارِجًا مِنْ أَقْسَامِ الْمُؤْمِنِينَ . قَالَ ابْنُ أَبِي لَيْلَى : النَّاسُ عَلَى ثَلَاثَةِ مَنَازِلَ : الْفُقَرَاءُ ، الْمُهَاجِرُونَ « وَ الَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ » « وَ الَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ » فَاجْهَدُ أَنْ لَا تَكُونَ ^(١) خَارِجًا مِنْ هَذِهِ الْمَنَازِلِ ؛ وَ رَوَى عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : أَمَرْتُمْ بِالِاسْتِغْفَارِ لِصَحَابِ مُحَمَّدٍ (ص) فَسَبَّيْتُمُوهُمْ سَمِعْتُ نَبِيَّكُمْ (ص) : « لَا تَذْهَبْ هَذِهِ الْأُمَّةُ حَتَّى يَلْعَنَ آخِرُهَا أَوَّلَهَا » . وَ عَنْ جَابِرٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) : « إِذَا لَعِنَ آخِرُ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَوَّلَهَا فَلْيُظْهِرْ الَّذِي عِنْدَهُ الْعِلْمُ فَإِنَّ كَاتِمَ الْعِلْمِ يَوْمُئِذٍ كَكَاتِمٍ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ (ص) » وَ عَنْ ابْنِ عُمَرَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) : « كُلُّ النَّاسِ يَرْجُو النِّجَاةَ إِلَّا مِنْ سَبَا صَحَابِي فَإِنَّ أَهْلَ الْمَوْقِفِ يَلْعَنُهُمْ » . وَقَالَ مَالِكُ بْنُ أَنَسٍ : تَفَاضَلَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى عَلَى الرَّأْفَةِ

بنخلة . سئلت اليهود من خیر اهل ملتکم ؟ فقالت : اصحاب موسى . سئلت النصارى من خیر اهل ملتکم ؟ فقالت : حوارى عيسى وسئلت الرافضة من شر اهل ملتکم ؟ فقالوا : اصحاب محمد . امروا بالاستغفار فسبّوهم فالسيف علیهم مسلول الى يوم القيامة لانقوم لهم راية ولا یثبت لهم قدم ولا تجتمع لهم كلمة ، کلما اوقدوا ناراً للحرب اطفأها الله بسفک دمائهم و تفريق شملهم و ادحاض حجّتهم . اعاذنا الله و ایاکم من الالهواء المضلة . وعن ابن عمر قال قال رسول الله (ص) : « اذا رأیتم الذین یسبّون اصحابی ، فقولوا : امن الله شرکم ، وعن عطاء قال قال رسول الله (ص) : « من حفظنى فی اصحابی کنت له يوم القيامة حافظا ، ومن شتم اصحابی فعليه لعنة الله والملائكة والناس اجمعين » .

« اهل تر » یا محمد . « الى الذین نافقوا » وهم عبد الله بن ابی بن سلول و رفاعه بن تابوت عاضدوا قریظة علی رسول الله (ص) بعد اجلاء بنی النضير بسنتين و عاقدوهم علی ما فی الآیة و سمّاهم اخواناً لهم لا تهم ساووهم فی الکفر ، قالوا : « لئن اخرجتم » من المدينة . « لنخرجنّ معکم ولا نطیع فیکم احداً » سألنا خلافکم وخذلانکم « ابدأ » یعنی محمد (ص) ای لا نمثل امره فی ایذانکم « وان قوتلتهم » ای : ان قاتلکم محمد (ص) « لننصرکم » - و لنعاوننّکم احسن المعاونة . « والله یشهد انهم لکاذبون » - فی قولهم ذلك فاتهم اخرجوا من ديارهم و لم یخرج المنافقون معهم وقوتلوا فلم ینصروهم فذلك قوله :

« لئن اخرجوا لا یخرجون معهم ولئن قوتلوا لا ینصرونهم » وقوله : « ولئن نصروهم » - ای : لو قصدوا نصر الیهود « لیولن الادبار » - منهزمین . « ثم لا ینصرون » یعنی : بنی قریظة لا یصیرون منصورین اذا الهزم ناصروهم . معنی آتست که : اگر تقدیراً بنصرت ایشان برخیزید ، پشت بهزیمت برگردانند ؛ و آنکه نه نصرت ایشان باشد که آن خذلان ایشان باشد . وقیل : « ولئن نصروهم » - ای : لو ارادوا نصرهم کقوله عزّوجلّ : « اذا قمتم الى الصلوة » - ای : اذا اردتم ان تقوموا الى الصلوة « اذا

ناجیتیم الرسول، - ای : اردتم ان تناجوا. اگر منافقان خواهند که ایشان را یاری دهند نتوانند، والله ایشان را در آن قصد و خواست یاری ندهد، منافق نه یاری دهنده است نه یاری داده؛ نه کسی او را یار است نه خدا او را یار.

«لَا تَنْتُمْ أَشَدَّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ» - ای : لانتُم یا اصحاب محمد اشَدَّ رهبة فی قلوب هؤلاء المنافقين من رهبة الله عزوجل ای - اوقع الله الرعب فی قلوبهم. «ذلک بانهم قوم لا یفقهون» - لا یعلمون معانی خطاب الله ولا یعرفون شدة بأس الله ولا یعلمون حقيقة ما یؤْدهم الله به.

«لَا یَقَاتِلُوكُمْ جَمِیعاً» - یعنی : اليهود، لا یحاربونکم مؤتلفین مجتمعین. «إِلَّا فِي قَرْيٍ مُحَصَّنَةٍ» - ای : اذا اجتمعوا لقتالکم لم یجسروا علی البروز و إنما یقاتلواکم من وراء حصونهم المحصنة بالسور «او من وراء جدار» بالنبل والحجر. قرأ ابن كثير و ابو عمرو جدار علی الواحد وقرأ الآخرون جدر بضم الجیم والدال علی الجمع^(۱). «بأسهم ینهم شدید» - ای : هم متعادون مختنقون عداوة بعضهم بعضاً شديدة. و قيل : نکایتهم فیما بینهم شدید. اذا تحاربوا فامّا معکم فالله اربهم منکم فلا یغنون شیئاً : وقيل : هذا امتنان من الله عزوجل ای - هم مع قوتهم وشدتهم یخافون منکم. «تَحْسِبُهُمْ جَمِیعاً» یعنی : المنافقین و اليهود جمعاً مجتمعین فی - الرأی «و قلوبهم شتى» مختلفة متفرقة. قال مجاهد : اراد ان دین المنافقین یخالف دین اليهود. و قال : قتادة : اهل الباطل مختلفة اهاؤهم، مختلفة شهاداتهم، مختلفة اعمالهم و هم مجتمعون. قال ابن بحر : القی الله فی قلوبهم البأس الشدید ففرقوا خلاف ما فعل بالمؤمنین من قوله وآل فی قلوبهم. «ذلک بانهم قوم لا یعقلون» - امره ونهیه.

«كَمَثَلِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَرِيباً» - ای : مثل و عیدی لقریظة مثل ما القبی بنو النضیر و كان بینهما سنتان. وقيل : مثل هؤلاء اليهود كمثل مشرکی مکه. «ذاقوا و بال امرهم» - یعنی : القتل ببدر و كان قبل غزوة بنی النضیر قاله مجاهد.

« ولهم عذاب الیم » : مع ذلك فی النار ثم ضرب مثلاً للمنافقین والیهود جمیعاً فی تخاذلهم فقال :

« کمثل الشیطان » - ای : مثل المنافقین فی وعدم بنی قریظة بالفروور کمثل الشیطان فی وعده الانسان بالفروور فلما احتاج الیه اسلمه للهلاک . فقیل یراد بالانسان الجنس ومعناه الذی یوسوس الیهم بالكفر ویدعوهم الی الجحد . « فلما کفر قال انی بریء منک » یتبرأ منه اذ ارای العذاب یوم القيامة و یقول : « انی اخاف الله رب العالمین » - وقیل : شبههم بتسویل الشیطان الیهم فی قوله : « لا غالب لکم الیوم من الناس و انبی جار لکم فلما ترأت الفتنان مکسر علی عقبیه » . الآیه كذلك هؤلاء المنافقون غرّوا الیهود بوعده النصرة . ثم قعدوا عنها وقت الاحتیاج . جماعتی مفسران گفتند : انسان درین آیه بر صیصاء عابد است ، راهبی بود در بنی اسرائیل در روزگار فقرت صومعه ای ساخته بود ، هفتاد سال در آن صومعه مجاور گشته و خدایرا عزّوجلّ پرستیده و ابلیس در کار وی فرو مانده و از اضلال وی باز مانده و از سر آن درماندگی روزی مرده شیاطین را جمع کرد و گفت : من یکفینی امر هذا الرجل ؟ آن کیست از شما که کار این مرد را کفایت کند ؟ یکی از آن مرده شیاطین گفت : من این کار کفایت کنم و مراد تو از وی حاصل کنم . بدر صومعه وی رفت برزی و آسای^(۱) راهبان و متعبدان . گفت : من مردی راهبم عزلت و خلوت می طلبم ، ترا چه زیان اگر من بصحبت تو بیاسایم و درین خلوت خدای را عزّوجلّ عبادت کنم ؟ - بر صیصا بصحبت وی تن در نداد و گفت : انی لفی شغل عنک ، مرا در عبادت الله چندان شغل است که پروای صحبت تو نیست . وعادت بر صیصا آن بود که چون در نماز شدی ده روز از نماز بیرون نیامدی و روزه دار بود و هر بده روز افطار کردی . شیطان برابر صومعه وی در نماز ایستاد و جهد و عبادت خود بر جهد و عبادت بر صیصا بیفزود چنانکه بچهل روز از نماز بیرون آمدی و هر بچهل روز افطار کردی ؛ آخر بر صیصا اورا بنخود راه داد ، چون آن عبادت و جهد فراوان وی دید ؛ و خود را در جنب وی قاصر دید ، آنکه شیطان بعد از یکسال گفت : مرا رفیقی دیگر است و ظنّ من چنان بود که تعبد .

(۱) آسا : شبه و مانند و بمعنی زیب هم آمده است . ملخص از برهان قاطع .

و اجتهاد تو از آن وی زیادست؛ اکنون که ترا دیدم نچنانست که می پنداشتم و بانزدیک وی میروم! بر صیصا مفارقت وی کسرا هیت داشت و بصحبت وی رغبت تمام مینمود. شیطان گفت: مرا ناچار است برفتن، اما ترا دعائی آموزم که هر بیمار و مبتلی و دیوانه که بروی خوانی الله تعالی او را شفا دهد و ترا این به باشد از هر عبادت که کنی؛ که خلق خدای را از تو نفع باشد و راحت. بر صیصا گفت: این نه کار منست که آنکه از وقت و ورد خود بازمانم و سیرت و سریرت من در سر شغل مردم شود. شیطان تا آنکه میکوشید که آن دعا وی را در آموخت و او را بر سر آن شغل داشت. شیطان از وی باز گشت و با ابلیس گفت: قد والله اهلکت الرجل. پس برفت و مردی را تخنیق کرد؛ چنانکه دیو با مردم کند. آنکه بصورت طیبی بر آمد بردر آن خانه گفت: ان بصاحبکم جنونا افاعالجه؟ این مرد شما دیو او را رنجه دارد، اگر خواهید او را معالجه کنم؟ چون او را دید گفت: انی لا اقوی علی جثیه. من بادیو او بر نیایم، لکن شما را ارشاد کنم بکسی که او را دعا کند و شفا یابد و او بر صیصاء راهب است که در صومعه نشیند. او را بروی بردند و دعا کرد و آن دیو از وی باز شد. پس شیطان برفت و زنی را از دختران ملوک بنی اسرائیل رنجه کرد تا بان دیوانگان گشت. آن زن جمالی بکمال داشت و او را سه برادر بود^۱. شیطان بصورت طیب پیش ایشان رفت و آن دختر را بوی نمودند، گفت: ان الذی عرض لها مارد لا یطاق ولکن سارشد کم الی من یدع الله لها. گفت: دیوی است ستنبه^(۱) او را رنجه داشته و من با وی بر نیایم، بر آن راهب شوید که کار از وی^۲ است، تا دعا کند و شفا یابد. ایشان گفتند: ترسیم که راهب این نکند و فرمان ما نبرد. گفت: صومعه ای سازید در جنب صومعه وی وزن در آن صومعه بخوابانید و باوی گوئید که این امانت است بنزدیک تو نهادیم و ما رقتیم، از بهر خدا و امید ثواب را^۳ نظر از وی باز مگیر و دعا کن تا شفا یابد. ایشان همچنان کردند و راهب از صومعه خود بزیر آمد و او را دید زنی بغایت جمال. از جمال وی در فتنه افتاد. شیطان آن ساعت او را وسوسه کرد که: واقم هائم^۴ تب!

۱- ج: بودند ۲- الف: کاروی ۳- ج: امید خدا را.

(۱) ستنبه: بر وزن شکنجه درشت و قوی و بمعنی کابوس نیز آمده است. ملخص از برهان قاطع

کام خود از وی برباید داشت آنکه توبه باید کرد که در توبه گشاده و رحمت خدا فراوان! راهب بفرمان شیطان کام خود از وی برداشت وزن بار گرفت. راهب پشیمان گشت و از فضیحت ترسید. همان شیطان در دل وی افکند که این زن را ببیاید کشت و پنهان باید کرد، چون برادران آیند گویم: دیو او را ببرد و ایشان مرا براست دارند^(۱) و از فضیحت ایمن کردم. آنکه از زنا و از قتل توبه کنم. بر صیصا آن نموده^(۲) شیطان بجای آورد و او را کشت و دفن کرد. چون برادران آمدند و خواهر را ندیدند گفت: جاء شیطانها فذهب بها ولم اقع علیه: شیطان او را ببرد و من باوی بر نیامدم! ایشان او را براست داشتند و باز گشتند. شیطان آن برادران را بخواب بنمود که راهب خواهر شما را کشت و در فلان جای که دفن کرد. سه شب بیایی ایشان را چنین بخواب مینمود، تا ایشان رفتند و خواهر را کشته از خاک برداشتند. برادران او را از صومعه بزیر آوردند و صومعه خراب کردند و او را پیش پادشاه وقت بردند، تا بفعل و گناه خود مقرّ آمد. و پادشاه بفرمود تا او را بردار کردند. آن ساعت شیطان برابر وی آمد و گفت: این همه ساخته و آراسته منست، اگر آنچه فرمایم بجای آری ترا نجات دهم و خلاص پدید کنم. گفت: هر چه فرمائی ترا فرمان برم! گفت: مرا سجودی کن. آن بدبخت او را سجود کرد و کافر گشت و او را در کفر بردار کردند و شیطان آنکه گفت: «انّی بری، منک انّی اخاف الله ربّ العالمین».

«فكان عاقبتهما» یعنی شیطان و بر صیصاء المابد کان اخر امرهما «انّهما فی النار» مقیمین لایبرحان «وذلك جزآء الظالمین» الکافرین قال ابن عباس: ضرب الله هذا المثل لیهود بنی النضیر والمنافقین من اهل المدينة و ذلك ان الله عزوجل امر نبيه (ع) ان یجلی بنی النضیر عن المدينة ففس المنافقون الیهم فقالوا: لاتجیبوا محمدا الى ما دعاکم و لاتخرجوا من دیارکم فان قاتلکم کنا معکم و ان اخرجکم اخرجنا معکم. قال: فاطاعوهم و تحصّنوا فی دیارهم رجاء نصر المنافقین حتی جاءهم النبی (ص) فناصره الحرب یرجون نصر المنافقین فخذلوهم و تبرّؤوا

(۱) براست دارند: باور کنند و صدیق دارند.

(۲) نموده: زانمایی.

منهم كما تبرأ الشيطان من برصيصا وخذله. قال ابن عباس: فكانت الرهبان فسى بنى اسرائيل لايمشون الا بالتقية والكتمان و طمع اهل الفجور والفسق فى الاخيار فرموهم بالبهتان والقبيح ، حتى كان امر جريح الراهب فلما برأ الله جريحاً الراهب ممّا رموه به انبسط بعدها الرهبان وظهروا للناس .

«يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله» باداء فراضة واجتناب معاصيه « ولتنظر نفس ما قدمت لغد » يعنى ليوم القيامة . اى- لينظر احدكم الذى قدّم لنفسه عملاً صالحاً ينجيها مهيئاً يرديه . «اتقوا الله» كَرَّرَ تعظيماً لتحذيره . «ان الله خير بما تعملون» وفى الاثر ان ابن آدم اذا مات قال الناس : ما خلف ؟ وقالت الملائكة ما قدّم ؟- وقيل : «واتقوا الله» انما كَرَّرَ الامر بالتقوى ، لان الاول اراد به تقوى الكفر واجتناب الجحد . والثانى اراد به تقوى المراقبة والعلم ، وقيل : معناه اتقوا مخالفتى فان لم تفعلوا فافتقوا مفارقتى ومعابقتى . وقيل : للتقوى مقامات فدعاهم الى مرتبة بعد اخرى ، وقيل : المراد بالاول البداية به وبالثانى الثبات عليه .

«لا تكونوا كالذين نسوا الله» يعنى المنافقين تركوا ذكر الله وطاعته فانسيهم مافيه النجاة انفسهم و خلاصها بحرمان حظوظهم من الخير . وقيل : نسوا الله بترك ذكره وشكره . «فانسيهم انفسهم» بالعذاب الذى نسي به بعضهم بعضاً . «اولئك هم الفاسقون» : الخارجون عن طاعة الله سبحانه .

« لا يستوى اصحاب النار و اصحاب الجنة » للآية معنيان : احدهما لايتساوى الكافر والمؤمن لان المؤمن فى النعيم المقيم والكافر فى العذاب الاليم ، المؤمن من اولياء الله والكافر من اعداء الله . والمعنى الثانى : لا يستوى اصحاب النار فى النار بل فيها درجات ولا اصحاب الجنة فى الجنة بل فيها درجات وبه قرأ ابن مسعود «لا يستوى اصحاب النار و اصحاب الجنة . اصحاب الجنة هم الفائزون» الناجون .

« لو انزلنا هذا القرآن على جبل لرأيته خاشعاً متصدعاً من خشية الله »

قيل : هذا توبيخ للناس . اى- لو جعل فى الجبل تمييز وانزل عليه القرآن لخضع وتصدع وتشقق من خشية الله مع صلابته ورزاقته حذراً من ان لا يؤذى حق الله عز وجل فى تعظيم

القرآن والكافر يمرض عما فيه من العبر كان لم يسمها يصفه بقساوة القلب؛ وقيل: هذا امتنان على النبي (ص) - لو انزلنا هذا القرآن على جيل لما ثبت له وتصدع لنزوله عليه وقد انزلناه عليك و تثبتناك له كقوله : ما ثبتت به فؤادك وكذلك يسر وسهل وخفف على بنى آدم ما نقله على السموات والارضين . وقد روى عن ابن عباس : ان السماء اظلت من ثقل الاواح لما وضعها الله سبحانه عليها في وقت موسى (ع) فبعث الله لكل حرف منها ملكاً فلم يطبقوا حملها فخففها على موسى وكذلك الانجيل على عيسى (ع) والفرقان على محمد (ص) . « و تلك الامثال نضربها للناس لعلهم يتفكرون . » في امثال الله ويتعظون ولا يعصون الله .

« هو الله الذى لا اله الا هو » . قال الزجاج : هذا يرجع الى اول السورة حيث قال : « سُبْحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ » ثم قال : « هو الله الذى لا اله الا هو » قادر على اختراع الاعيان ولا مستحق لكمال التعظيم ونعوت الجلال . « الا هو عالم الغيب والشهادة » يعنى السر والعلانية ، وقيل : الغيب ما غاب عن العباد فلم يعاينوه ولم يعلموه ، والشهادة : ما عاينوه وعلموه . « هو الرحمن الرحيم » ذوالرحمة الكاملة .

« هو الله الذى لا اله الا هو الملك » الذى له الملك وحقيقته القدرة على ايجاد و ان يكون له التصرف فى الملك له من غير حجة عليه . « القدوس » الطاهر عما اضافوا اليه مما لا يليق به والقدس الطهارة ومنه قوله : قدس لك - اى - نزهك عن الصفات الذميمة . « السلام » الذى ينال عبادته منه . السلامة : سلم المؤمنون من عذابه ، وقيل : سمي نفسه سلاماً لسلامته من كل آفة . « المؤمن » الذى آمن الناس من ظلمه وأمن من آمن به من عذابه . وقيل : الايمان : التصديق . اى - هو الذى يصدق عبده فى توحيده واقرارته بوحدانيته ويصدق رسله باظهار المعجزة عليهم وهو المصدق لنفسه فى اخباره « المهيم » اى - القائم على خلقه باعمالهم وارزاقهم وآجالهم وانما قيامه عليهم باطلاعه وحفظه ، وقيل : معناه الرقيب ؛ يقال : هيمن بهيمن هيمنة اذا كان رقيباً على الشيء . وقيل : هو فى الاصل مؤثمين قلبت الهمزة هاء كقوله : « ارقط وهرقت » ومعناه : المؤمن . « العزيز » : المنيع الذى لا يقدر عليه احد . والغالب لا يغلب . والعزة فى اللغة الشدة ، وقيل : العزيز الذى لا مثل له من قولهم عز الطعام اذا قل وجوده ، وقيل :

العزيز بمعنى المَعَزَّ كالأليم بمعنى المولم . «الجبار» : هو العظيم وجبروت الله عظمته
 اى - هو العظيم الشأن فى الملك والسلطان : وقيل : هو من الجبر وهو الاصلاح فهو
 يغنى الفقير ويصلح الكسير ؛ وقيل : هو الذى يقهر الناس ويجبرهم على ما اراد ينفذ
 مشيئته على سبيل الاجبار فى كل واحد ولا ينفذ فيه مشيئة احد . «المتكبر» المتعظم
 عن مجانسة خلقه وتعظم من مشابهة فعله وتقدير صفات الذم فى نموته وهو المستحق
 لصفات التعظيم - وقيل : ذو الكبرياء وهو الملك ، من قوله : ويكون لكما الكبرياء فى
 الارض . «سبحان الله عما يشركون» تزه نفسه تعالى وتقدير عما يلحدون فى
 اسمائه ويجهلون من اوصافه . روى عن عبد الله بن عمر قال : رأيت رسول الله (ص)
 قائماً على هذا المنبر ، يعنى منبر رسول الله (ص) ، وهو يحكى عن ربه تعالى فقال «ان
 الله عز وجل اذا كان يوم القيامة جمع السموات والارضين فى قبضته تبارك وتعالى ثم قال :
 هكذا وشد قبضته ثم بسطها ثم يقول : انا الله ، انا الرحمن ، انا الرحيم ، انا الملك ، انا القدوس ،
 انا السلام ، انا المؤمن ، انا المهيمن ، انا العزيز ، انا الجبار ، انا المتكبر ، انا الذى بدأت الدنيا
 ولم تك شيئاً ، انا الذى اعدتها . ابن الملوك ابن الجبابرة ١٤ » .

قوله : «هو الله الخالق البارئ المصور» كل ما يخرج من العدم الى الوجود
 يفقر الى التقدير اولاً والى الابداع على وفق التقدير ثانياً والى التصوير بعد الابداع
 ثالثاً ، والله تعالى خالق من حيث انه مقدر وبارئ من حيث انه مرتب صور المخترعات
 احسن ترتيباً . «له الاسماء الحسنى» لانها مشتقة من افعال كلها حسنة . وقيل : وصفها
 بالحسنى لانها تدل على كمال نعمته وجلالة اوصافه . «يصبح له ما فى السموات والارض»
 اما بياناً ونطقاً وإما برهاناً وخلقاً . «وهو العزيز الحكيم» . ختم السورة بمفتاحها
 به ف سبحان الله على كل حال . روى معقل بن يسار عن النبى (ص) من قال حين يصبح
 ثلاث مرات : «اعز ذب الله السميع العليم من الشيطان الرجيم» وقرأ الثلاث آيات من اخر سورة
 الحشر وكل الله به سبعين الف ملك يصلون عليه حتى يمسي ، فان مات من ذلك اليوم مات شهيداً
 ومن قال حين يمسي كان بتلك المنزلة . وعن ابى امامة يقول قال رسول الله (ص) :

« من قرأ خواتیم الحشر من لیل او نهار فقبض فی ذلك الیوم او اللیلة فقد اوجب الجنة .
وعن ابی هریره قال سألت حبیب رسول الله (ص) عن اسم الله الاعظم . فقال : عليك
بآخر سورة الحشر فاكثر قرآءتها فاعدت علیه فاعاد علی . »

النوبة الثالثة

« للفقراء المهاجرین » الآیة : مفهوم این آیت صفت و سیرت مهاجرانست که
غریبان این سرای اند و شهیدان آن سرای ، سلاطین دولت اند و در خانۀ ایشان نانی نه ،
امیران مملکت اند و در بر کهنه ای نه ، آفتاب رویان قیامت اند و درین سرای از هیچ
جانب روی نه ، آتش دلان اند و شرر ایشان را دودی نه ، درد زدگانند و جراحت
ایشان را درمانی نه ، مسافران اند و راه ایشان را پایانی نه ، همه در کورۀ بلا کداخته
و بازخواستی^(۱) نه . و با اینهمه نعرۀ عاشقی ایشان در ملکوت افتاده که جان برای گوی
میدان تو داریم . هر کجا خواهی میانداز . تو نظارۀ ما باش و با ما هر چه خواهی میکن .

جانی دارم بعشق تو کرده رقم خواهیش بشادی کش و خواهیش بغم
بعینیک ما یلقی الفؤاد و ما لقی و المحب ما لم یبق منه و ما بقی
مصطفی (ص) گوید : ما مهتر کلت عالم ایم و بهتر ذریت آدم ، و ما را بدین
فخر نه . شربتهای کرم بردست ما نهاده و هدیه های شریف بحجرۀ ما فرستادند و
لباسهای نفیس در ما پوشیدند و طراز اعزاز بر آستین ما کشیدند ، و ما را بدان همه
هیچ فخر نه . مهتر پس اختیار تو چیست و افتخار تو به چیست ؟ - گفت : اختیار ما
آنست و افتخار ما بدانست که در روزی ساعتی خلوتی جوئیم و با این فقرای مهاجرین
چون بلال و صهیب و سلمان و عمار ساعتی حدیث او کوئیم :

بر دل ز کرامتش نثار است مرا وز فقر لباس اختیار است مرا
دینار درم خود چه بکارست مرا با حق همه کار چون نکارست مرا !

« للفقراء المهاجرین » بدانکه فقر دو است : یکی آنست که رسول خدا (ص)
از آن استعاضت کرده و گفته : « اعوذ بک من الفقر » و دیگر آنست که رسول خدا گفته :

«الفقر فخری» آن یکی نزدیک بکفر و این یکی نزدیک بحق . اما آن فقر که بکفر نزدیکست فقر دلست که علم و حکمت و اخلاص و صبر و رضا و تسلیم و توکل از دل ببرد ، تا دل از این ولایتها درویش گردد ، و چون زمین خراب شود . و دل چون خراب شد ، منزل شیاطین گردد ؛ آنکه چون شیطان فرو آمد ، سپاه شیطان روی بوی نهند ؛ شهوت و غضب و حسد و شرک و شک و شبهه و نفاق . نشان این فقر آن بود که هر چه بیند همه کز بیند ، سمع معجز نشنود ، زبان همه دروغ و غیبت گوید ، قدم همه بکوی ناشایست نهد ، این آن فقر است که رسول خدا گفت : « کاد الفقر ان یکون کفرا ، اللهم انی اعوذ بک من الفقر و الکفر » .

اما آن فقر که گفت : «الفقر فخری» آنست که مرد از دنیا برهنه گردد و درین برهنگی بدین نزدیک گردد . و فی الخبر : «الایمان عربان و لباسه التقوی» همانست که متصوفه آنرا تجرید گویند ، که مرد مجرد شود از رسوم انسانیت ، چنانکه تیغ مجرد شود از نیام خویش ؛ و تیغ مادام که در نیام باشد هنرش آشکارا نگردد و فعل از او پیدا نیاید . همچنین دل تا در غلاف انسانیت است هنر وی آشکارا نگردد و از وی کاری نکشاید ، چون از غلاف انسانیت برهنه گردد صورتهای و صفت ها درو ننماید .

آورده اند در بعضی کتب که فردا چون خلائق بصحراء قیامت بیرون آیند ، جنات عدن ، بصفات جمال خویش ، عاشقان و طالبان را استقبال کند که « و ازلفت الجنة للمتقين . » ازین^(۱) سوخته ای بینی کوفته ای دل شکسته ای روز فرو شده^(۲) ای بادلای پردرد و جانی پر حسرت در صعد قیامت ایستاده سر در پیش افکنده دیده ها پر آب کرده ، ناگاه بوئی از کوی وصال لم یزل و لایزال بمشام اورسد ؛ یک نعره بزنند که فزع آن در قیامت افتد ، فریاد بر کشد . حق تعالی گوید : شما همه اهل قیامت را بعقاب و حساب مشغول دارید که ما را با آن کدا کارهاست و رازها که در دنیا هزاران

(۱) ازین : اشاره وصف جنسی است و بمعنی چنین است فردوسی فرماید :

بپرسید مرزال را موبدی

سعدی در گلستان فرمود : ازین مه پاره ای عابد فریبی

ملایک پیکری طاووس زیبی .

(۲) روز فرو شده : تیره روز و بدبخت .

شب بعشق بروز آوردست ، در خاک خفته و بادیه ها بریده و مذلّتها کشیده ، بلاء ما را اسیر شده ؛ میخواهد که امروز با ما رازی گوید . آن بیچاره گوید : یا ربّ الارباب آتش مهر در دلم زدی ، مرا زیر و زبر کردی ، از خان و مانم بیفکندی ؛ اول « السّ بُرّ بکم » بسمم رسانیدی ، باز شرّتهای بلاچسانیدی ، عاشق جمال خویش گردانیدی ، اینهمه بروی من آوردی ؛ امروز جمال بدیگران نمائی مرا محروم گردانی ؟ ! بجلال و عزّ تو که دیده باز نکنم تا جمال ذوالجلال ترا بینم . حق تعالی حجاب جلال بر دارد ، جمال بنماید ، درویش بیخویش ، سرگشته شوق ، غارتیده عشق ، بی واسطه کلام حق بشنود ، بی حجاب جمال و جلال حق ببیند . فیحدّثه کما یحدّث الرجل جلیسه .

قوله : «والذین تبوء الدار والايمان من قبلهم» انصار نبوت و رسالت اند ، اصحاب موافقت و مراقبت اند ، منبع جود و سخاوت اند . ربّ العالمین روش ایشان ستوده و ایثار ایشان پسندیده که : «ویؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة» قومی که از بیشه حسد هر گز خاری بدامن ایشان نیاویخت ، از بیابان نفس هر گز غباری بر گوشه رداء اسلام ایشان ننشست . از هاویه هوی هر گز دودی بدیده ایشان نفرسید . سلاطین راه اند در لباس درویشان ، ملکی صفت اند بصورت آدمیان ؛ روندگان در راه فناء خویش خرامان .

شیخ بسطام گفته : که اگر هشت بهشت را درین کلبه ما بکشایند و این سرای و آن سرای بولایت بما دهند ، هنوز بدان يك آه سحر گاهی که بر باد او از سینه بر آید بند هیم . ملك يك نفس که بدرد عشق او بر آوریم باملك هژده هزار - هزار عالم برابر نکنیم . معاذ جیل را دیدند که در بازار مکه میگردید و ریزه تره میچید و میگفت : هذا ملك مع رضاك و ملك الدنيا مع سخطك عزل . گفت : اگر هیچ رضاء تو ممکن است ، خداوند این قدر مارا پادشاهی تمام است ، و اگر رضای تو نیست ملك عالم جز عزل نیست .

خیز یارا تا بمیخانه زمانی دم زنیم
آتش اندر ملک آل بنی آدم زنیم
هر چه اسبابست جمع آئیم و بس جمع آوریم .
پس بحکم حال بیزاری همه بر هم زنیم .

«الَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ» لآية اندراین آیه تابعین را و سلف صالحین را، پسینان^(۱) امت را تا بقیامت، به پیشوایان اسلام و صحابه صدق در رسانید و در حکم برابر کرد و برفیق این مصطفی (ص) گفت: «مثل امتی مثل المطر، لایدری آوله خیر ام آخره»، گفتا: کسانی که امت من اند و از اهل سنت من اند امروز ساکنان سرای قربت من اند و فردا مستوجب شفاعت من اند. ایشان همه بزرگواران اند و کرامت را سزاوارانند و در منفعت و راحت همچون باران بهاراند. باران را ندانند که اول آن بهتر است یا آخر آن، نفعی است عام را و عامه خلق را؛ حال امت من همچنین است. همان درویشان آخر الزمان، آن شکستگان سرافکنده، و همین عزیزان و بزرگواران صحابه همه برادران اند و در مقام منفعت و راحت و شفقت همه یکدست و یکسان اند. «هم کالمطر حیث ما وقع نفع». بر مثال باران اند هر جای که رسد نفع رساند، هم در بوستان و هم در خارستان، هم بر ریحان هم بر ام غیلان. همچنین اهل اسلام در راحت یکدیگر و رأفت بر یکدیگر یکسانند و يك نشان اند. تحقیق قول سید را (ص) که: «امتی کالمطر لایدری آوله خیر ام آخره».

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ» در يك آیه دوبار ذکر تقوی کرد. اول تقوای عام است از محرمات پرهیز کردن. دوم تقوای خاص است از هر چه دون حق است پرهیز کردن. و گفته اند: اول اشارتست باصل تقوی و دوم اشارتست بکمال تقوی. و عقبه قیامت نتوان برید، مگر بکمال تقوی؛ همه مرادها بر باید داشت و بی مرادی در باید گرفت؛ همه زهرها نوش باید گرفت و همه نوشها زهر باید پنداشت. چون قدم اینجا رسید بکمال تقوی رسید. واسطی گفته که: اهل تقوی که تکبر کنند بر ابناء دنیا، ایشان در تقوی مدعی اند؛ برای آنکه اگر دنیا را در دل ایشان واقعی نبودی برای اعراض کردن از آن تکبر نکردندی. عزیزی گفته که: دنیا سفالی است و آن نیز در خواب. و آخرت جوهری

۱- الف: کرد.

(۱) از نوا در ترکیبات است، بمعنی: آیندگان.

است یافته در بیداری؛ مرد نه آنست که در سفال بخواب دیده متقی شود، مرد مردانه آنست که در گوهر در بیداری یافته متقی شود. و در جمله بدانکه قدمهای روندگان در راه تقوی سه است: قدم شریعت در قالب روشن کند. قدم طریقت در دل روشن کند. قدم حقیقت در جان روشن کند. چون روندگان قصاب در رسند نزلشان «جَنَاتٍ وَنَهْرٍ» پیش آرند، چون روندگان دل در رسند نزلشان «مَقْعَدٌ صَدَقَ» آرند. چون روندگان جان در رسند نزلشان از «عِنْدَ مَلِیکٍ مُّقْتَدِرٍ» پیش آرند.

قوله: «لَوْ اَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلٰی جِبِلٍّ» الآية....: نشر بساط توقیر قرآن است و اخبار از بیان تعظیم آن؛ قرآنی که جلال الهیّت مطلع قدم اوست و بتیسیر ربوبیّت تنزل اوست؛ کلامی خطیر، نظامی بی نظیر، جان آسائی دلپذیر، راهنمائی دستگیر، هاربان را بُند، عاصیان را پند، ظالمت حیرت را نور مبین، عصمت عبودیت را جبل متین، لفظ او موجز، معنی او معجز، آیه او واضح، برهان او لائح، امر او ظاهر، نهی او زاجر، خبر او صدق، شهادت او حق، تأویل او جان آویز، تفسیر او مهرانگیز، بس قفلها که با آواز دلها برداشتند، بس رقمهای محبّت که باو در سینه ها نگاشتند، بس بیگانگان که باو آشنا گشتند، بس خزائن معرفت که باو پیدا کردند، بس خفتگان که باو بیدار کردند، بس غافلان که باو هشیار گرداند، بس طالبان که باو بمقصود رسیدند، بس مشتاقان که باو دوست را یافتند. هم یادست و هم یاد کار، بنمازش میدار تا وقت دیدار!

دل را اثر روی تو گل پوش کند	جان را سخن خوب تو مدهوش کند
آتش که شراب وصل تو نوش کند	از لطف تو سوختن فراموش کند.

۶۰ = سورة الممتحنة = مدنیة

۱- النوبة الاولى

قوله تعالى: « بسم الله الرحمن الرحيم » بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.
 « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ ». ای کرویدگان
 دشمنان من و دشمنان خود را دوستان مکیرید. « تَلْقَوْنَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ » بایشان
 در نهان دوستی می افکنید « وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ ». و ایشان کافر
 شده اند بآنچه از خدا بشما آید از پیغام راست. « يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَأَيَّاهُمْ »
 بیرون کردند رسول مرا و شمارا. « أَنْ تَوْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ » از بهر آنکه شما
 بکرویدید بالله خداوند خویش. « إِنْ كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي » اگر از
 خان و مان خود که بیرون آمدید کوشیدن را در سبیل من بیرون آمدید:
 « وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي » و جستن خشنودی مرا بیرون آمدید [با دشمنان من دوستی
 مکیرید]. « تَسْرُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ » در نهان بسا ایشان می دوستی نمائید
 « وَإِنَّا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنْتُمْ » و من دانام بآنچه شما نهان میدارید و آنچه
 آشکارا میکنید. « وَ مِنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ » و هر که این کند از شما « فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ
 السَّبِيلِ (۱) » از راه راست کم گشت.

« إِنْ يَتَّقُواكُمْ » اگر شما را دریابند جای. « يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءَ » شما را
 دشمنان باشند. « وَ يَسْطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَ السِّنْهُمْ بِالسَّوْءِ » و دست و زبان
 کشایند بید شما « وَوَدُّوا لَوْ تُكْفِرُونَ (۲) ». و دوست آنکه شود که شما کافر شوید.
 « لَنْ تَنْفَعَكُمْ أَرْحَامُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ » سود ندارد و بکار نیاید شما را
 خویشاوندان شما و نه فرزندان شما. « يَوْمَ الْقِيَمَةِ يَفْضَلُ بَيْنَكُمْ » روز رستاخیز
 میان شما داوری بر گزارند و خصومت بر گسلند. « وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۳) »
 والله [خدای جاوید] بآنچه شما میکنید [و ایشان میکنند] دانا و بیناست.

« قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ » شما را به ابراهیم پی بردنی نیکو است [و بر نشان او رفتن] « وَالَّذِينَ مَعَهُ » و ایشان که بر ملت او بودند و با او بودند. « اِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ » آنکه که قوم خویش را گفتند: « اِنَّا بِرَأْيِكَ مِنْكُمْ » ما بیزاریم از شما. « وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ » و از آنچه شما می پرستید فرود از الله. « كَفَرْنَا بِكُمْ » کافریم بشما « وَبَدَا يَنْتَهِمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ اَبَدًا » و پدید آمدن میان ما و میان شما دشمنی و بژومندی همیشه « حَتَّى تَقُومُوا بِاللَّهِ وَحْدَهُ » تا بکروید بالله خدای یگانه. « اَلَا قَوْلُ اِبْرَاهِيمَ لَإِيَّاهُ » [شما را پی بردن به ابراهیم نیکوست] مکر در آن يك سخن که پدر را گفت: « لَا تَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ » که ترا آمرزش خواهم. « وَ مَا اَمْلَكَ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ » و بدست من ترا از خدای هیچیز نیست، اگر نیامرزد من هیچیز نتوانم. « رَبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا » خداوند ما پشت بتو باز کردیم، « وَ اِلَيْكَ اَنْبَا » و بدل و کردار با تو گشتیم. « وَ اِلَيْكَ الْمَصِيرُ (۴) » و باز گشت با تو است.

« رَبَّنَا ». خداوند ما « لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا » ما را کمان و شک افزودن کافران مکن. « وَ اغْفِرْ لَنَا » و بیامرزد ما را. « رَبَّنَا » خداوند ما. « اِنَّكَ اَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۵) » که توئی آن عزیز که با تو کس نتاود و ترا غلط نیفتد.

« لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ » شما را در ابراهیم و قوم او که بر ملت او بودند، پی بردنی نیکوست. « لَمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ » آنکس را از شما که از خدا ترسد و روز رستاخیز « وَ مَنْ يَقُولُ » و هر که بر گردد [از فرمان ما]. « فَانَ اللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ (۶) ». الله اوست آن بی نیاز ستوده.

« عَسَى اللَّهُ اَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُمْ مِنْهُمْ مَوْدَّةً ». بیگمان الله میان شما و میان ایشان که دشمنی دارید با ایشان از میان کافران دوستی سازد و نهد. « وَاللَّهُ قَدِيرٌ ». والله توانا است. « وَاللَّهُ تَخَفُورٌ رَحِيمٌ (۷) » و الله آمرز کار و بخشاینده است.

«لَا يَنْهِيكُمُ اللَّهُ» باز نمیزند الله شما را. «عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُواكُمْ فِي الدِّينِ» از آن کسان که با شما تیغ نزدند در کار دین. «وَلَمْ يُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ» و بیرون نکردند شما را از خان و مان و سرایهای شما. «أَنْ تَبْرُوهُمْ» که نیکوئی کنید با ایشان. «وَتَقْسُوا إِلَيْهِمْ» و دادایشان بایشان رسانید «أَنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ (٨)» که الله داد کران را دوست دارد.

«أَمَّا يَنْهِيكُمُ اللَّهُ» شما را باز میزند الله. «عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُواكُمْ فِي الدِّينِ» از ایشان که با شما کشتن کردند در دین. «وَأَخْرَجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ» و شما را بیرون کردند از سرایها و خان و مانهای شما. «وَوَظَّاهِرُوا عَلَىٰ أَخْرَاجِكُمْ» و دشمنان را باری دادند بر بیرون کردن شما از مکه. «أَنْ تَوَلَّوْهُمْ» باز میزند که ایشان را بدوستی گیرید و بیاری. «وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَاُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (٩)» و هر که ایشان را بدوستی و یاری گیرد، ستم کارانند بر خود.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» ای کروید کان! «إِذَا جَاءَكُمْ الْمُؤْمِنَاتُ» چون بشما آید زنان کروید کان. «مُهَاجِرَاتُ» بریده از خان و مان «فَامْتَحَنُوهُنَّ» برسید از ایشان. «إِلَّا عِلْمَ بَايَمَانِهِنَّ» والله خود به داند ایمان ایشان. «فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٌ» اگر ایشان را بدانید که ایشان برایمانند، «فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ». ایشان را با کافران مفرستید. «لَا هُنَّ حِلٌّ لَّهُمْ» نه زنان کروید کان حلالاند مردان کافر را. «وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ» و نه مردان کافر حلالاند زنان مسلمان را. «وَأَتَوْهُمْ مَا نَفَقُوا» و آن کاوین که ایشان کردند آن مهاجرات را با ایشان فرستید. «وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ» بر شما ننکی نیست که آن مهاجرات را بزنی کنید. «إِذَا أَتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ» بآن شرط که ایشان را کاوین دهید. «لَا تُمْسِكُوا بِعَصَمِ الْكُوفَرِ» و بمه ایستید نگه داشت زنان کافر، و ایشان را بزنان خویش مشمرید. «وَأَسْأَلُوا مَا نَفَقْتُمْ» [و از آن مرد که آن زن را بزنی کند] کاوین که آن زن را باز داده بودید باز خواهید. «وَلَيْسَ لَكُمْ أَنْ تَنْفَقُوا» و تا ایشان هم کاوین آن زن که از ایشان بشما آید بزنی کنید باز خواهند. «ذَلِكُمْ حُكْمُ اللَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ» این حکم الله

است و کار بر گزاردن میان شما. « وَاللّٰهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۱۰) » و الله داناست و راست دان.
 «وَأَنْ فَاتَكُمْ شَيْءٌ مِنْ أَرْوَاجِكُمْ إِلَى الْكُفَّارِ» اگر زنی از زنان شما بکفران
 شود. «فَعَاقَبْتُمْ» و بر بی آن غزائی کنید و غنیمت یابید. «فَاتُوا الَّذِينَ ذَهَبَتْ أَرْوَاجُهُمْ
 هَلْ مَا اتَّقَوْا» از مال غنیمت کلون زنان شده فراشویان ایشان دهید. «وَاتَّقُوا اللَّهَ
 الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ (۱۱)» و ترسید از آن خدائی که باو گرویده اید [و پرهیزید
 از خشم او].

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ» ای پیغامبر. «إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ» چون بتو آیند زنان
 گرویدگان «بِإِيْعَانِكَ» و بیعت کنند^۱ با تو. «عَلَى أَنْ لَا يَشْرُكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا»
 بر آنکه^۲ بالله انباز نیارند. «وَلَا يَسِرْنَ» و دزدی نکنند «وَلَا يَزْنِينَ» و زنا نکنند
 «وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ» و فرزندان خود نکشند. «وَلَا يَأْتِينَ بَهْتَانًا» و فرزندی از
 حرام نیارند، یا از شوی پیشین و شوی پسین را گویند که این از تو است بدروغ «يَفْتَرِينَ
 بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَارْجُلَيْهِنَّ» و نسبت آن فرزند در دست و پای افکنند «وَلَا يَعْصِيَنَّكَ فِي
 مَعْرُوفٍ» و در تو عاصی نشوند در سخن و فرمان پسندیده نیکو. «فَبَايَعَهُنَّ» بیعت کن
 با ایشان. «وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهُ» و آمرزش خواه از الله ایشان را. «إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۲)
 که الله آمرزگار است و مهربان.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» ای گرویدگان! «لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ»
 بدوستی و یاری مگیرید قومی که الله ورشان^(۱) بخشم است. «قَدْ يَشْأَوْنَ مِنَ الْآخِرَةِ»
 نومید شدند از آخرت «كَمَا يَشْأَوْنَ مِنَ الْكُفَّارِ» چنانکه نومید شدند با گرویدگان «مَنْ
 أَصْحَابُ الْقُبُورِ (۱۳)» از دیدار ایشان که در گورها اند.

النوبة الثانية

این سوره سیزده آیت است و سیصد و چهل و هشت کلمه و هزار و پانصد حرف

۱- الف: وی بیعت میکنند. ۲- الف: و بر آنکه.

(۱) ورشان، برایشان.

جمله به مدینه فرو آمد باجماع مفسران، و درین سوره سه آیت منسوخ است؛ بجای خویش آن را شرح دهیم. و در بیان فضیلت آن ابی بن کعب روایت کند از مصطفی (ص) قال: «من قرأ سورة المتحنة كان المؤمنون والمؤمنات له شفعا يوم القيامة».

قوله تعالى: «يا ايها الذين آمنوا لا تتخذوا عدوكم اولياء» ابتدا این سوره در شأن حاطب بن ابی بلتعنه فرود آمد؛ مردی بود از جمله مهاجران و بدریان. چون رسول خدا (ص) عزم درست کرد که بغزاه اهل مکه شود، ساز و اهبت آن کار پنهان میساخت، میخواست تا ناگاه و بیخبر فرا سرایشان شود، این حاطب ملطفه‌ای نوشت باهل مکه که رسول خدا اینک عزم درست کرد که بجنگ شما آید، بر حذر باشید؛ و این نامه بزوی داد، نام وی ساره: هی الّتی امر رسول الله بقتلها يوم فتح مکه. گفته اند که: ده دینار بآن زن داد تا نامه باهل مکه رساند. جبرئیل (ص) مصطفی (ص) را از آنچه حاطب کرد، خبر داد. رسول علی (ع) را وزیر را بر پی آن زن بفرستاد، گفت: «أنتو روضة خاخ فأتکم تجدون بها امرأة معها کتاب، فخذوه منها و خلّوا سبیلها و ان لم تدفعه الیکم فاضربوا عنقها». روید تا بروضة خاخ آنجا زنی را دریابید که با وی نامه‌ای است. آن نامه از وی ستانید و زن را تعرض مرسانید؛ و اگر نامه ندهد، او را کردن زنید. رفتند تا بآن موضع و زن را دریافتند. و گفت: مامعی کتاب، بامن هیچ نامه نیست. بجستند او را و نامه نیافتند. خواستند که باز گردند، علی (ع) گفت: والله ما کذبنا رسول الله (ص) والله لنخرجن الکتاب او لاضرینک بالسيف. آن زن بدانست که از دست ایشان نخواهد رست. نامه در میان کیسوی خود تعبیه کرده بود. بیرون آورد و بایشان داد. ایشان نامه بحضرت نبوت آوردند. رسول خدا آن ساعت از نماز پیشین باز گشته بود. کس فرستاد و حاطب را بر خواند و نامه بوی نمود. حاطب اقرار داد و عذر آورد که: یا رسول الله والله ما کفرت منذ اسلمت و لا غششتک منذ نصحتک و لا احتیهم منذ فارقتهم؛ و لکن لم یکن احد من المهاجرین الا وله بمکه من یمنع عشیرته، و کنت غریباً فیهم و

كان اهلئ بین ظهرايهم ؛ فخشيت على اهلئ فاردت ان اتخذ عندهم يدا . و قد علمت ان الله تعالى ينزل بهم بأسه وان كتابئ لا يغني عنهم شيئا . رسول خدا (ص) عذر از وی پذيرفت ، و او را بآنچه گفت راست گوی داشت . **عمر خطاب** برخاست ، گفت : دعني يا رسول الله اضرب عنق هذا المنافق ، انه قد خان الله و رسوله . بگذار مرا يا رسول الله تا اين منافق را گردن زنم ، که با خدای و رسول خیانت کرده رسول خدا از آن گفتار عمر در خشم شد ، آنکه گفت : « و ما يدريك يا عمر ؟ لعل الله قد اطلع على اهل بدر ، فقال لهم : اعملوا ما شئتم ؛ فقد غفرت لكم ، و هم اهل بدر ؛ و ما اهل بدر اهل بدر ، و ما اهل بدر اهل بدر ، و ما اهل بدر اهل بدر . فلا تقولوا لحاطب الا خيرا فانزل الله تعالى : « يا ايها الذين آمنوا لا تتخذوا عدوئ و عدوكم اولياء » .

ولد حاطب بن ابئ بلتعة في زمان رسول الله (ص) و يروئ عن عمر بن الخطاب ، اصله من الازد و اعتقه عبيد الله بن حميد بن زهير الذي قتله علي (ع) يوم بدر كذبا ، و كان حاطب يبيع الطعام و مات بالمدينة و صلى عليه عثمان عفان و هو ممن حضر بيعة الرضوان . « تلقون اليهم بالمودة » اي تلقون اليهم اخبار النبي (ص) و سره بالمودة التي بينكم و بينهم . و قيل : معناه تلقون اليهم المودة و الباء زائدة ، كقوله : « و من يرد فيه بالحاد ، بظلم ، اي - الحاد . و لقاء المودة اليهم تقربهم اليهم بالمكاتبه . « و قد كفروا » الواو للحال . اي - و حالهم انهم كفروا . « بما جاءكم من الحق » يعني القرآن و الرسول . « يخرجون الرسول و اياكم » من مكة « ان تؤمنوا » يعني : لان تؤمنوا و بان تؤمنوا ، كما انه قال : يفعلون ذلك لايمانكم بالله . « ان كنتم خرجتم جهادا في سبيلئ و ابتغاء مرضائئ » هذا شرط جوابه متقدم . و التقدير ان كنتم خرجتم اوطانكم للجهاد في سبيلئ و بطلب مرضائئ « لا تتخذوا عدوئ و عدوكم اولياء » . معنى اينست كه : اگر بيرون آمدن شما از ميان ايشان و بريدن شما از خان و مان خویش از بهر جهاد است ، در راه من و جستن خشنودی من ، پس دوستی مکريد با دشمنان خویش و دشمنان من . « تصرون اليهم بالمودة و انا اعلم بما اخفيتم و ما اعلنتم » اين سخن در هم پيوسته است ، ميگويد : در نهان با ايشان

دوستی مینمائید و من میدانم آنچه شما نهان میدارید از دوستی ایشان و آنچه آشکارا
 میکنید از ایمان خویش. «ومن یفعله منکم» الهاء راجعة الى الانخاذ المنهى عنه، ای -
 من یفعل مانهیت عنه من موالاتهم. «فقد ضلّ سوآء السبیل» ای زاغ عن الطريق
 المستقیم. میگوید: هر که آن کند که حاطب کرد، از شما پس از این، او از راه
 راست برگشت و طریق ایمان گم کرد.

«ان یتفقو کم» ای - یصادفوکم و یظفروا بکم. «یکونوا لکم اعداء»
 ولا ینفعکم القاء المودة الیهم «ویسقطوا الیکم ایدیهم» بالقتل والضرب.
 «والسنتهم» بالشتم والسب. خبر میدهد رب العالمین که دوستی ایشان و تقرب
 بایشان در آن نفع شما نیست، که اگر بر شما دست یابند و هر جای که شما را
 دریابند، ابقا نکنند؛ هم دست گشایند بقتل و ضرب، و هم زبان گشایند
 بسب و شتم. «وودّوا لتکفرون». کما کفروا، و آنکه شما را دوست شوند که همچون
 ایشان کافر شوید. هذا کقوله: «ولن رضی عنک الیهود ولا النصارى حتی تتبّع ملّتهم»
 وقیل: من خالف عقده عقدک، خالف قلبه قلبک.

«لن تنفعکم ارحامکم ولا اولادکم» الذین بمکة، وهم کفار، ای - لایغنون
 عنکم من الله شیئاً؛ ولا تهلكوا انفسکم بسبب من لاینفعکم. «یوم القيمة یفصل بینکم»
 قرأ عاصم و یعقوب یفصل بفتح الیاء و کسر الصاد مخففاً و قرأ حمزة و الکسائی
 بضّم الیاء و کسر الصاد مشدداً و قرأ ابن عامر بضّم الیاء و فتح الصاد مشدداً و قرأ الباقون
 بضّم الیاء و فتح الصاد مخففاً. والمعنى یوم القيامة یحکم بینکم وقیل: یفرق بین الوالدو
 ولده و بین القریب والقریب فیدخل اهل طاعته الجنة و اهل معصيته النار. «والله بما
 تعملون بصیر» فیجازیکم باعمالکم.

«قد کانت لکم اُسوة» ای - قدوة «حسنة» و سنة حسنة. «فی ابرهیم»
 ای - فی احوال ابراهیم. «والذین معه» من المؤمنین. «اذ قالوا القومهم» المشرکین
 «انا نبرآء منکم» جمع بری کظریف و ظرفاء و «برآء منکم» ای - من قرابتکم.
 «ومما تعبدون» من دون الله کفرنا بکم، انکرنا دینکم و تبرأنا منکم. «وبدایننا

وبینکم العداوة والبغضاء ابدأ بالسيف والقلب . «حتى تؤمنوا بالله وحده» لاشريك له
فحينئذ تترك عداوتكم ونوالیکم .

این خطاب با حاطب است و با مؤمنان ، ایشان را اقتدا میفرماید به ابراهیم
خلیل که ابراهیم از مشرکان و قرابات کفار بیزاری و دوری گزید . دانست
که دشمنان اند و با ایشان دوستی نگرفت و قوله : «الاقول ابرهیم» هذا
مستثنی من الاسوة ، ای - لا تقتدوا به فی استغفاره . «لا یبه» فان اباه کان کافراً و
ذلك الاستغفار کان عن موعده وعدھا اباه بأن یؤمن فلما علم أنه لا یؤمن امتنع من
استغفاره وقوله : «ما املك لك من الله من شیء» یقول ابراهیم لایبه ما اغنی عنک ولا
ادفع عنک عذاب الله ان عصيته و اشركت به وفي هذه الآية دلالة بیّنة علی تفضیل نبینا
محمد (ص) و ذلك أنه حین امر بالاعتداء به امر علی اطلاق ولم یستثن ، فقال «ما آتاکم
الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه ، فانتهوا» ؛ و حین أمر بالاعتداء بابراهیم استثنی . قوله :
«ربنا علیک توکلنا» . قيل : هذا من تمام کلام ابراهیم ، و قيل : استیناف ومعناه :
قولوا ایها المؤمنون «ربنا علیک توکلنا» فهو تعلیم منه سبحانه لهم کیف الثناء علیه ،
«علیک توکلنا» ای - بک وثقنا . «والیک انبنا» ای - اقبلنا بالطاعة . «والیک المصیر»
ای - المرجع والمنقلب .

«ربنا لا تجعلنا فتنة للذین کفروا» ای - لا تظهرهم علینا فیفتنوا بذلك
فیظنوا أنهم علی حقّ و نحن علی باطل وقال مجاهد : لا تعدّ بنا بأيديهم ولا بمذاب
من عندک ، فيقولون : لو کان هؤلاء علی الحقّ ما اصابهم ذلك «واغفر لنا» استرلنا
ذنوبنا . «انک انت العزيز» ای - الغالب القوى . «الحکیم» : العالم .

«لقد کان لکم فیهم» یعنی : فی ابراهیم و من معه من الاولیاء و الانبیاء .
«اسوة حسنة» قدوة صالحة «لمن کان یرجو الله و الیوم الآخر» ای - یرجو نوابه
و یؤمل لقاءه فی الیوم الآخر و ینحشی البعث و الحساب . «و من یتولّ» ای - یمرض
عن الایمان . «فان الله هو الغنی» عن عبادہ «الحمید» المحمود فی ارضه و سمائه
لا یلحقه شین من کفر الکافرین و انما اعيد ذکر الاسوة لان الاولی متعلّقة بالبرآة

من الكفار و من فعلهم . والثانية امر بالانسيا^(١) بهم لينالوا من ثوابهم ما نالوا وينقلبوا الى الآخرة كاتقلابهم وقيل: الاولى اسوة باقواله و الثانية بافعاله . قيل لما نزلت هذه الآيات اظهر المؤمنون عداوة اقربائهم المشركين في الله و تبرؤا منهم، فعلم الله شدة وجد المؤمنين بذلك فانزل الله سبحانه :

« عسى الله ان يجعل بينكم وبين الذين عاديتم منهم » اي من مشركي مكة « مودة »، يعنى : بان يهديهم الله للذين فيصيروا لكم اولياء و اخواناً ففعل الله تعالى ذلك فاسلم كثير منهم فصاروا لهم اولياء و اخواناً و خالطوهم و ناكحوهم و قيل : « الذين عاديتم منهم » هو ابو سفيان بن حرب . « والمودة » مودة الاسلام و نزويج ام حبيبة ابنته من رسول الله (ص) و كانت ام حبيبة تحت عبيد الله بن جحش بن رباب و كانت هي و زوجها من مهاجرة الحبشة فتنصر زوجها و حاولها ان تتابعه فأبت و صبرت على دينها و مات زوجها على النصرانية فبعث رسول الله (ص) الى النجاشي فيها ليخطبها عليه، فقال النجاشي لاصحابه : من اولاكم بها ؟ قالوا: خالد بن سعيد بن العاص . قال : فزوجها من نبيكم ، ففعل ومهرها النجاشي اربع مائة دينار و ساق اليها مهرها . « عسى » من الله واجبة و هو للطمع والرجاء ، اي - كونوا على رجاء من ذلك . وقوله : « والله قدير » يعنى : على ان يجعل بينكم وبينهم مودة . « والله غفور » يعنى : لمعاصيهم اذا اسلموا : « رحيم » يعنى : بالمؤمنين حيث ادخل اقرباءهم في دينهم ثم رخص الله عز و جل في صلة الذين لم يعادوا المؤمنين ولم يقاتلوهم ولم يخرجوهم ؛ فقال :

« لا ينهيكم الله عن الذين » اي - عن برّ الذين . « لم يقاتلوكم في الدين و لم يخرجوكم من دياركم » اي - لم يوزدكم بمكة حتى اضطررتم الى الخروج منها « ان تبرؤهم » في موضع الخفض بدلاً من الذين والمعنى : لا ينهيكم الله عن ان تبرؤا الذين لم يقاتلوكم في الدين . « وتسقطوا اليهم » اي تحسنوا اليهم وتعطوهم مما تملكون من طعام و غيره قسطاً و الاقساط ان تعطوهم مثل ما يعطون .

در سبب نزول اين آيت علماء تفسير مختلف اند . ابن عباس گفت : در شأن

(١) انسيا : افتدا و پيروي كردن - فرهنگ المنجد . دور رفتن در چراگاه و سپس ماندگی از کسی و دور شدن . فرهنگ نفیسی .

خزاعه و ننی جدیمه و بنی مُدِج فر و آمد که با رسول خدا (ص) عقد مصالحت بستند و عهد داشتند که قتال نکنند و رسول را و مؤمنان را نرنجاند و از مکه بیرون نکنند و دشمنان رسول را یاری ندهند. ربّ العالمین رسول را و مؤمنان را رخصت داد که با این قوم علی الخصوص هر چند که کافرانند اگر نیکوئی کنید و صلّت دهید و داد ایشان بایشان رسانید، شما را منع نیست و در آن نهی نیست. قتاده گفت: حکم این آیت بر عموم بود، هر کافر که با رسول قتال نکردید و مؤمنان را نرنجانیدید^(۲) با ایشان پیوستن ببر و صلّت رخصت بود، تا آیت آمد که: «اقتلوا المشرکین» الآية.... پس منسوخ شد و بقول قتاده این آیت منسوخ است و قیل: الآية وارده فی شأن الذین آمنوا و اقاموا بمکه و لم یهاجروا لما بهم من الضمف، و قیل: اريد بذلك النساء و الصبيان، و قیل: نزلت فی اسماء بنت ابی بکر و ذلك ان امها قتيلة بنت عبد العزی قدمت علیها المدينة بهدايا و هی مشرکة، فقالت اسماء: لا قبل منك هدیة و لا تدخلین بیتی حتی استأذن رسول الله. فسألت لها عایشة رسول الله (ص) فأمرها ان تقبل هدیتها و تحسن إليها ثم ذکر الذین نهامهم عن صلّتهم فقال:

«أما ينهیکم الله عن الذین قاتلوکم فی الدین و اخرجوکم من ديارکم و ظاهروا علی اخراجکم» و هم کفار مکه الذین الجأوکم الی الهجرة من مکه «ان تولّوهم» یعنی: ينهیکم عن ان تتولّوهم بالنصر و المودة و البرّ و الصلة. «و من يتولّهم» بالمودة و بمکاتبه سرّ النبی (ص). «فاولئک هم الظالمون» المستوجبون لعذاب الله. قال بعض المفسرین: نسخت الآية الاولى بهذه الآية و نسخ معنی الآيتين بآية السیف.

«یا ایها الذین آمنوا اذا جاءکم المؤمنات مهاجرات» ای شما که مؤمنانید، چون زنان مهاجرات بشما آیند، از مکه هجرت کنند به مدینه. «فامتنحوهن» ایشان را امتحان کنید، حال ایشان و سبب آمدن ایشان بتحقیق بازدانید. امتحان، بقول بعضی مفسران آنست که: رسول خدا ایشان را سوگنددادی

(۱) نکردید: نکردی. (۲) نرنجانیدید: نرنجاندی.

کہ نہ بفض شوہر را آمد و نہ نشوز و نہ غیرت را و نہ عشق و هوای مردی را و نہ رغبت بدنیا و التماس مرادی را و نہ مجرّد دوست داشت زمین مدینه را، بلکہ دوست داشت دین اسلام را هجرت کرد و دوستی خدای و رسول را و جز رضای خدای و رسول و رغبت بدین اسلام او را مرادی دیگر نیست . بقول بعضی امتحان آنست کہ بزبان بگفتی : « اشهدان لا اله الا الله و ان محمداً عبده و رسوله » . رب العالمین گفت : چون این سوگند یاد کرد و امتحان حاصل شد ، از وی بظاهر بپذیرید و حقایق باطن و ضمیر دل باللہ افکنید کہ شما را بآن راه نیست و جز اللہ بآن عالم نیست . اینست کہ گفت : « اللہ اعلم بایمانہن » آنکہ گفت :

« فان علمتموهن مؤمنات ، چون از ایشان بدانستید بدلائل ظاہر کہ مؤمنات اند و هجرت ایشان از بہر خدای و رسول است ، « فلاترجعوهن الى الکفار لاهن حل لہم ولاہم یحلون لہن » ایشان را فا^۱ کافران مدہید کہ نہ زن مسلمانان حلالست مرد کافرا ، نہ مرد کافر زن مسلمان را حلالست . این آیہ در شان زنی فرود آمد نام وی سبیعة بنت الحارث الاسلمیة کہ از شوہر خویش بگریخت سال حدیبیہ و ہجرت کرد . رسول خدا او را امتحان کرد ، چنانکہ اللہ فرمودہ و او را مؤمنہ یافت . شوہر وی آمد صیفی بن الواہب گفت : یا محمد ردّ علی امرأتی . زن من بامن فرست کہ تو در صلح حدیبیہ با ما چنان شرط کردی کہ ہر کہ آن مابتو آید بامافرستی . رسول خدا گفت : این شرط کردہ ام در مردان نہ در زنان کہ زنان گرویدہ بھیج حال کافران را نشایند و ایشان را حلال نباشند و این آیت بروفق این حکم فرو آمد . پس رسول خدا بفرمود تا کلوین کہ آن شوہر کافر بہ سبیعة دادہ بود ، باوی دادند . اینست کہ ربّ - العالمین گفت : « و اتوہم ما انفقوا » یعنی : اعطوا الزوج الکافر ما انفق علیہا من المہر . قيل : ان لم یوجد لہا مال فی الحال یؤخذ من المؤمن الذی یرید التزوّج بہا مقدار ذلک المہر و یردّ علی الکافر . فان لم یتزوّج بہا احد من المؤمنین کان سبیلہا

سبيل المعسر بالدين الى ان يجد ميسرة . ويقال : تزوج سبيعة عمر بن الخطاب .
«ولا جناح عليكم ان تنكحوهن» اي - لا جناح في نكاح المهاجرات . «اذا اتيموهن»
مهورهن و اتياء المهر ليس بشرط لتحليلها كما ان ذاك ليس بشرط في المؤمنات في
قوله : «وآتوا النساء صدقاتهن نحلة» لكنه جث على اثباتهن مهورهن اذا طالبن بها .
وقيل : نزلت هذه الآية في أم كلثوم بنت عقبة بن ابي معيط جاءت مهاجرة في عام الهدنة
فجاء اخوها رسول الله (ص) يستردّها انها فنزلت هذه الآية ، قوله : «لا تمسكوا بعصم
الكوافر» قرأ ابو عمرو و يعقوب بالتشديد والآخرون بالتخفيف، معناهما واحد .
والعصمة الامساك والكف وهي هاهنا حرمة النكاح ، يعنى : اذا ثابنت الاديان فقد انقطعت
العصمة ، واصل العصمة الحبل ، يقال لكل ما امسك شيئاً عصمة ؛ اي - من اسلم و بقيت
امرأته كافرة او اسلمت المرأة وبقى الزوج كافراً فقد انقطعت العصمة ولا تمسكوا بها فلا
حرمة لها «و الكوافر» طائفتان من النساء ؛ طائفة فعدت عن الهجرة و ثبتت على الكفر
وطائفة اردت عن الهجرة ولحقت بازواجه الكفار . قال الزهري : لما نزلت هذه الآية
طلق عمر بن الخطاب امرأتين كانتا له بمكة مشركتين احديهما بريعة بنت ابي امية -
ابن المغيرة فتزوجها بعده معاوية بن ابي سفيان وهما على شركهما بمكة . والاخرى
أم كلثوم بنت عمرو والخزاعية أم عبد الله بن عمر فتزوجها ابوجهل بن حذافة وهما
على شركهما وكانت اروى بنت ربيعة بن الحارث بن عبدالمطلب تحت طلحة بن
عبيد الله فهاجر طلحة وهى بمكة على دين قومها ففرق الاسلام بينهما حين نهى عن
التمسك «بعصم الكوافر» ثم تزوجها خالد بن سعيد بن العاص بالاسلام وكانت ممن
قر الى رسول الله (ص) من نساء الكفار فحبسها و زوجها خالد بن سعيد بن العاص .
قال الشعبي وكانت زينب بنت رسول الله امرأة ابي العاص بن الربيع اسلمت ولحقت
بالنبي (ص) في المدينة واقام ابو العاص بمكة مشركاً ثم اتى المدينة واسلم فردّها عليه
رسول الله (ص) . «واستلوا» ايها المؤمنون . «ما انفقتم» اي - ان لحقت امرأة منكم
بالمشركين مرتدة فاستلوا ما انفقتم من المهر ممن تزوجها منهم اذا منعوها .

« وليستلوا » يعنى : المشر كين الذين لحقت ازواجهم بكم . « ما انفقوا » من المهر متن تزوجها منكم . « ذلكم حكم الله يحكم بينكم » فيه فاحكموا . « والله عليم » بمصالح اموركم « حكيم » فيما امركم به من التسوية والمدل . قال الزهرى : و لولا الهد والمهد الذى كان بين الرسول الله (ص) وبين قريش يوم الحديبية لامسك النساء ولم يرز اليهم صداقاً و كذلك كان يصنع بمن جاءه من المسلمات قبل المهد فلما نزل هذه الآية اقر المؤمنون بحكم الله عز وجل وادوا ما امروا به من نفقات المشر كين و ابى المشر كون أن يقرؤا بحكم الله تعالى فيما امر من اداء النفقات المسلمين فانزل الله عز وجل .

« فان فاتكم شيء من ازواجكم الى الكفار » فاتكم اى - ذهب عنكم شيء ، اى - احد ؛ و كذلك قرأ ابن مسعود : « فعاقبتهم » و قرىء « فمقبتهم » اى - غزوتهم بعقب ذلك فغنمتم » فاتوا الذين ذهبوا ازواجهم الى الكفار منكم مثل ما انفقوا » عليهن من الغنائم التى صارت فى ايديكم من اموال الكفار ، وقيل : معناه فعاقبتهم المرتدة بالقتل . قال ابن عباس و كان جميع من لحق بالمشر كين من نساء المؤمنين المهاجرين راجعة عن الاسلام ست نسوة فاعطى رسول الله (ص) ازواجهن مهور نسايتهم من الغنيمة . « وانفقوا الله الذى انتم به مؤمنون » . اختلف القول فى أن رد مهر من اسلمت من النساء الى ازواجهن كان واجباً او مندوباً ، واصله ان الصلح هل كان وقع على رد النساء ؛ فيه قولان : احدهما أنه وقع على رد الرجال والنساء جميعاً لما روينا أنه لا يأتيك منّا احداً لاردته ثم صار الحكم فى رد النساء منسوخاً بقوله : « فلا ترجعوهن الى الكفار » فعلى هذا كان رد المهر واجباً . القول الآخر : ان الصلح لم يقع على رد النساء لأنه يروى على أنه لا يأتيك منّا رجل وان كان على دينك لاردته فعلى هذا كان رد المهر مندوباً و ذهب بعض الفقهاء الى أن هذه احكام تبعت الهجرة والهدنة التى كانت بينهم فلما انقضت زالت تلك الاحكام ونسخت .

« يا ايها النبى اذا جاءك المؤمنات يبائعنك » سميت البيعة لان المبايع يبيع نفسه بالجنة و منه قوله عز وجل : « ان الله اشترى من المؤمنين أنفسهم . »

قبل كان النبي (ص) اذا بايع النساء وضع قدحاً من الماء فكان يضع يده فيه ثم يأمرهن ان يغمسن ايديهن فيه. وقيل: نزلت هذه الآية يوم فتح مكة لما فرغ رسول الله (ص) من بيعة الرجال وهو على الصفاد وهو بن الخطاب اسفل مندهو يبايع النساء بأمر رسول الله يأخذ ايديهن فوق ثيابه و يبلههن عنه وما كان رسول الله (ص) يأخذ بيد امرأة عند البيعة وقيل: امرأته خديجة خالة فاطمة فبايعت النساء وكانت هند بنت عتبة بن ربيعة امرأة ابي سفيان بن حرب في جملتهن متنتقة متنكرة مع النساء خرفاً من رسول الله ان يعرفها فقال النبي (ص) « ابايكن » « على ان لا يفركن بالله شيئاً » فرفت هند رأسها وقالت والله انك لتأخذ علينا امرأ ما رأيناك اخذته على الرجال و بايع الرجال يومئذ على الاسلام والجهاد فقط . فقال رسول الله (ص) : « انك لهند بنت عتبة » قالت : نعم فاعف عما سلف عفا الله عنك ، تعني ما صنعت بحمزة . فقال رسول الله : « ابايكن » « ان لا يفركن بالله شيئاً » قالت من الشرك فررنا اليك فما اشر كنا منذ اسلمنا . فقال رسول الله : « ولا يفركن » فقالت هند ان ابا سفيان رجل شحيح و اني آخذ من ماله ما يكفيني و ولده . فقال رسول الله : « بالمعروف » وقيل : كان ابو سفيان واقفاً هناك ، فقال: نعم ما اصببت شيئاً فيما مضى وفيما غبر فهو لك حلال؛ و قال صلى الله عليه و سلم : « ولا يفركن » - فقالت : هند و هل تزني الحرة ؟ - فقال صلى الله عليه و سلم : لا والله ما تزني الحرة .

فقال رسول الله : « ولا يقتلن اولادهن » يعني : وأد البنات مخافة الفقر، فقالت هند : نحن ربيناهم صفاراً و انتم قتلتموهم كباراً ، فانتم اعلم و هم . فضحك عمر و ضحك رسول الله من قولها و كان قد قتل ابن لها يوم بدر، يقال له حنظلة بن ابي سفيان؛ فقال رسول الله : « ولا يأتين بيهتان يفتريته بين ايديهن و ارجلهن » يعني: الكذب و النميمة و المشي بالسعاية يخلقه من تلقاء انفسهن . قالت : هند : والله ان البهتان لقبيح و انك لا تأمرنا الا بالرشد و مكارم الاخلاق . و قيل : المراد بالبهتان هاهنا ان تلتقط مولوداً و تقول لزوجها: هذا ولدي منك، فهو البهتان المفتري . « بين ايديهن و ارجلهن » لان الولد اذا وضعت الام سقط بين يديها و رجليها . « ولا يعصينك

في معروف « اى - فى كل امر وافق طاعة الله و فى كل امر فيه رشدته . قال سعيد بن المسيب والكلبي و عبدالرحمن بن زيد : هو النهى عن النوح والدعاء بالويل و تمزيق الثوب و تنف الشعر و حمش الوجه و ان لا تحدث المرأة الرجال الا ذامحرم و لا تخلو برجل غير ذى محرم و لا تسافر الا مع ذى محرم . روى ان خولة بنت الحكم الانصارية السلمية قالت : يا رسول الله مات لى اخ ، فنحت عليه فاسعدتنى امرأة ، وقد مات لها اخ افتأذن لى ان اذهب فاسعدها على النوح ثم امسك ؟ فقال رسول الله : « لا تفعلى ! فما زلت تراجع حتى اذن لها و قال اذهبنى فاسعديها ثم امسكى » روى ابو مالك الاشعري عن النبى (ص) قال : « اربع فى امتى من امر جاهلية لا يتركوهن : الفخر بالاحساب ، والطعن فى الانساب والاستسقاء بالنجوم و النياحة » و قال صلى الله عليه وسلم : « النائحة اذا لم تنب قبل موتها تقام يوم القيامة عليها سربال من قطران و درع من جرب » و قال : « ليس منا من ضرب الخدود و شق الجيوب و دعا بدعوى الجاهلية » . و قال صلى الله عليه وسلم : « هذه النوائح يجعلن يوم القيامة صقيين : صقاً عن اليمين و صقاً عن اليسار و ينبحن كما تنبح الكلاب » و روى ان عمر بن الخطاب رضى الله عنه سمع نائحة فاتيها فضر بها حتى وقع خمارها عن رأسها فقيل : يا امير المؤمنين ! المرأة قد وقع خمارها ! قال : انها لاحرمة لها . قوله تعالى : « فبايعهن » اى - اذا بايعنك فبايعهن . « فاستغفر لهن الله ان الله غفور رحيم » . قالت عائشة : كل النبى (ص) يبايع النساء بالكلام بهذه الآية : « لا تشر كوا بالله نبيها » . قالت : وما مست يد رسول الله يد امرأة الا امرأة يملكها . وقالت اميمة بنت رقيقة بايعت رسول الله فى نسوة فقال فيما استطعتن و اطقتن ؟ فقلت رسول الله ارحم بنا من انفسنا ! قلت : يا رسول الله صافحنا . فقال : « انى لا اصفح النساء انما قولى لامرأة كقولى لمائة امرأة » .

«يا ايها الذين آمنوا، اى كرويد كان! «لا تتولوا قوما غضب الله عليهم»

وهم اليهود و ذلك ان ناساً من فقرائ المسلمين كانوا يخبرون اليهود باخبار المسلمين ويتواصلونهم فيصيبون بذلك من ثمارهم فنهاهم الله سبحانه عن ذلك . « قد ينشوا

من الآخرة» یعنی: هؤلاء اليهود یثسوا من الآخرة بأن یكون لهم فیها ثواب وخیر
 «کما یثس الکفار» الذین ماتوا و صاروا فی القبور من ان یكون لهم حظ و ثواب فی الآخرة؛
 وقیل: کما یثس الکفار الذین فی القبور من رحمة الله؛ وقیل: کما یثس الکفار الذین فی
 الاحیاء من المقبورین ان یرجعوا الیه.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: «بسم الله الرحمن الرحيم». سه چیز است که سعادت بنده در
 آنست و روی عبودیت روشن بآنست. اشتغال زبان بذکر حق، و استغراق دل بمهر
 حق و امتلاء سراز نظر حق. طوبی کسی را که الله بسرّ وی نظر کند تا دل وی بمهر
 بیاراید و زبان وی بر ذکر دارد. و هیچ ذکر عزیزتر از نام الله نیست و هیچ نام و ذکر
 عزیزتر از آیت تسمیت نیست «بسم الله الرحمن الرحيم». مصطفی (ص) گفت:
 «کل امری بال لم یبدأ فیه بسم الله فهو ابر» : هر کار با خطر که در آغاز آن بسم الله
 نبود، آن کار ناقص بود، که از آن مقصودی بر نیاید. بی توقیع بسم الله در مملکت
 هیچ کاری روان نیست. بی گفتار بسم الله نماز درست نیست و رازت بکار نیست. در
 آثار مأنور است که یکی از اهل توفیق هر روزی بی آنکه بسم الله بگفتی هزار بار
 سورة الاخلاص بر خواندی؛ پس از آنکه بعالم آخرت رسیده بود، او را در خواب
 دیدند؛ گفتند: ما فعل الله بك؟ الله با تو چه کرد؟ حالت چو نیست؟ کارت بچه رسید؟ -
 گفت: بهر باری سورة «قل هو الله احد» خوانده بودم، ثواب آن را در بهشت از بهر ما
 کوشکی بنا کرده بودند؛ و اکنون که بدیدم نمی پسندم که ناقص است. گفتند:
 آن نقصان بکوی تا از چیست؟ گفتا: از آن بودست که ما در دنیا شرف «بسم الله
 الرحمن الرحيم» از سرسورتهها فرو نهاده بودیم.

پیر طریقت گفته که: اگر همه ملک موجودات بنام تو باز کنند، نگر تا بی توقیع
 بسم الله بدان ننگری که آنرا بر مقدار پرپشهای قیمت نیست. و اگر جبرئیل و
 حملة عرش بجا کری تو کمر بندند، ترا آن محلّ و شرف نبود که سلطان بسم الله داغی

از آن خویش بر میان جانت نهد . هر جانی که عاشق تر بود ، او را اسیر تر گیرند ؛ هر دلی که سوخته تر بود ، رختش زودتر بفارت برسد :

گفتم که: چو زبرم و بدست تو اسیر بنواز مرا ، مزن تو ای بسدرمنیر .

گفتا که: ز زخم من تو آزار مگیر در زخمه بود همه نوازدن زیر .

« يا ايها الذين آمنوا لا تتخذوا عدوكم اولياء » ای شما که

ایمان آورده اید و پیغام رسان بر است داشتید و پیغام مرابجان و دل پذیرفتید ، دشمن ما و دشمن خود را بدوست مگیرید . هیچ دشمن شما را مه از نفس اماره نیست ، زینهار تا از او ایمن نباشید و پیوسته از او بر حذر باشید . **مصطفی (ص)** گفت : « اعدا عدوك نفسك التي بين جنبيك » دشمن تر دشمنی نفس بد فرمان است ، همه آن خواهد که زیان وی در آن است . هر که نفس خویش را خود کلمه دارد خویشتن را تخم حسرت میگذارد . در اخبار داود (ع) است که : « ياد اود عاد نفسك فليس لي في المملكة منازع غيرها » ياد اود عداوت نفس رامیان در بند و او را در بند قهر و زندان مخالفت دار که در مملکت ما را بجزوی منازع نیست . این نفس خاکی و سفلی و ظلمانی است ، دشمنی غدار و مکار است . اصل وی از تنافس است و منافست مقدمه حقد و حسد و بغض و عداوت است . نه از کزاف **مصطفی (ص)** گفت : « رجعنا من الجهاد الا صغرى الجهاد الا كبر » غزاء روم و غزاء كهين و غزاء نفس را غزاء مهمين خوانده ، زیرا که بلشگری اندك روم از قیصر بتوان ستد و بجملة اولياء روى زمين نفس را از یکی بتوان ستد ؛ برای آنکه آن کافر در روم بمعاینه جهاد کند و بر غازی سقه و غضب نماید و بافعال منا کیر خواند . و نفس نه بمعاینه جهاد کند و بروی مودت و شفقت نماید و بافعال معارف خواند و مردان راه دین بدین سبب بسیار مطاعنها بگذارند که دانند که آن ملواح نفس است ، که صیاد مرغ راهم بمرغ گیرد . **احمد خضرویه بلخی** گوید : نفس خود را با انواع ریاضات و مجاهدات مقهور کرده بودم ، روزی نشاط غزو کرد ، عجب داشتم که از نفس نشاط طاعت نیاید ! گفتم : در زیر این کوی چه مکر باشد مگر در گرسنگی طاقت نمیدارد که پیوسته اوزا روزه همی فرمایم ، خواهد که در سفر روزه

بکشاید، گفتم: ای نفس اگر این سفر پیش بگیرم روزه نکشایم. گفت: روا دارم! گفتم: مگر از آنست که طاقت نماز شب نمی دارد، میخواهد که در سفر بخسبد. گفتم: که در سفر قیام شب با کم نکنم، چنانکه در حضر؛ گفت: روا دارم! تفکر کردم که مگر از آن نشاط سفر غزا کرده که در حضر با خلق نمی آمیزد، که او را در خلوت و عزلت میدارم، مرادش آنست که با خلق صحبت کند. گفتم: ای نفس هر جای که روم درین سفر ترا بخرابه ای فرود آرم که هیچ خلق را نبینی. گفت: روا دارم. از دست وی عاجز ماندم؛ در الله زاریدم تضرع کردم تا از مکروی مرا آگاهی دهد، آخر او را باقرار آوردم، تا گفت: در حضر مرا در روزی هزار بار بکشی، بشمشیر مجاهدت، بخلاف مراد من؛ و خلق را آگاهی نه. در غزا بازی کشتن یکبار باشد و همه جهان نام شود که احمد خسرویه بغزا شهادت یافت! گفتم: سبحان آن خداوندی که نفسی آفریند بدین معیوبی که بدنیا منافق باشد و بعد از مرگ مرائی باشد، نه درین جهان حقیقت اسلام خواهد نه در آن جهان. آنکه گفتم: ای نفس اماره والله که باین غزا بروم تا تو در زیر طاعت ز نار بندگی! پس هم در حضر آن ریاضات و انواع مجاهدات که در آن بودم زیادت کردم.

۶۱ = سورة الصف = مدنیة

النوبة الاولى

قوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان .
«سَبِّحْ لِلَّهِ» بیا کی بستود الله را «ما فی السموات وما فی الارض» هر چه
در آسمانها وزمینها چیزست . «وهو العزيز» واوست تاونده باهر کاونده و بهیچ هست
نماننده «الحکیم (۱)» راست دان راست کار .

«یا ایها الذین آمنوا» ای کروید کان ! «لم تقولون ما لاتفعلون (۲)» .
چرا میگوئید آنچه نمیکنید ؟ «کبر مقتاً عند الله» بزرگ زشتی است بنزدیک
الله «ان تقولوا ما لاتفعلون (۳)» که میگوئید آنچه نکنید .
«ان الله يحب الذین یقاتلون فی سبيله» دوست دارد الله ایشان را که جنگ
میکنند از بهر او . «صفاً» قطار قطار جوق جوق . «کأنهم بنیان مرصوص (۴)»
کوئی ایشان [در صف قتال] دیواری اند درهم رسته .

«واذ قال موسى لقومه» موسی (ع) گفت قوم خویش را . «یا قوم لم تؤؤ ذوننی»
ای قوم چرا میرنجانید مرا ؟ «وقد تعلمون انی رسول الله الیکم» و میدانید که من
فرستاده الله ام بشما «فلما زاغوا» چون بگشتند از فرمانبرداری «ازاغ الله قلوبهم»
الله دلهای ایشان بگردانید [از آشنائی] . «والله لایهدی القوم الفاسقین (۵)» والله
راه ننماید بیرون شدگان را از اطاعت .

«واذ قال عیسی بن مریم یا بنی اسرائیل» عیسی مریم (ع) گفت : ای فرزندان
یعقوب . «اننی رسول الله الیکم» من فرستاده الله ام بشما . «مصدقاً لما بین یدئ
من التوریه» راست دارنده و پذیرنده آن نامه که پیش من فرو آمد ، تورات ؛ «ومبشراً
برسول یأتی من بعدی اسمہ احمد» و مزده دهنده برسولی که از پس من آید یام او
احمد «فلما جاء هم بالبیینات» چون بایشان آمد عیسی (ع) بامعجزه های روشن «قالوا
هذا سحر مبین (۶)» گفتند که : این سحر است ، جادوئی آشکار !

«وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ» و کیست ستمکارتر از آنکس که دروغ میسازد برالله. «وَهُوَ يُدْعَى إِلَى الْإِسْلَامِ» و او را با مسلمانی میخوانند «وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۷)» و الله راه ننماید ستمکاران را [برخویشتم]. «يُرِيدُونَ لِيُطْفَؤُا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ» میخواهند که بکشند روشنائی الله بپف دهنهای خویش. «وَاللَّهُ مَتَمَّ نُورَهُ» و الله تمام کننده نور خویش است. [و بسر برنده کار خویش و یاری دهنده رسول خویش]. «وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ (۸)» و هر چند که دشوار آید کافران را.

«هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى» او آنست که فرستاد رسول خویش را براه نمونی «وَدِينِ الْحَقِّ» و راه راست و کیش درست. «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» تا بر دارد آن را بر همه کیشها «وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ (۹)» و هر چند که دشوار آید انباز گیران را.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» ای گرویدگان! «هَلْ أَدُلُّكُمْ» راه نمونی کنم شما را؟ «عَلَى تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ (۱۰)» بر بازار گانی که باز رهاوند شما را از عذابی درد نمای.

«تَوَمَّنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ» آنچه بگروید بخدای و فرستاده او. «وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» و جنگ کنید با دشمنان خدای [از بهر او]. «بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ» بمالهای خویش و تنهای خویش «ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ أَنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۱۱)» شما را آن به است اگر میدانید.

«يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ» بپامرزد شمارا، گناهان شما را. «وَيُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» و در آرد شما را در بهشتهائی که میرود زیر درختان آن جویهای روان. «وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً» و نشست گاههای خوش. «فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ» در بهشتهای همیشی^۱. «ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۱۲)» آنست پیروزی بزرگوار.

«وَأُخْرَى تُحِبُّونَهَا» و بازار گانی دیگر که دوست میدارید آن را:

« نصر من الله وفتح قريب » یاری از خدای و دولت کشادنی نزدیک . « وبشر المؤمنين (١٣) » و بشارت ده گرویدگان را.

« یا ایها الذین آمنوا » ای گرویدگان . « کونوا انصارا لله » یاران باشیدین خدای را [ورسول اورا] . « كما قال عيسى بن مريم » چنانکه عیسی مریم گفت : « للحواریین » حواریان را . « من انصارى الى الله » ؟ آن کیست که یاران من اند در روی دادن بالله و آهنگ کردن باو ؟ . « قال الحواریون » حواریان گفتند : « نحن انصار الله » ما یاران الله ایم : [یاری دهندگان دین او را و رسول او را] . « فامنت طائفة من بنی اسرآئیل » بگرویدند گروهی از فرزندان یعقوب . « و كفرت طائفة » و بنگرویدند گروهی . « فایدنا الذین آمنوا على عدوهم » گرویدگان را بر دشمنان ایشان دست دادیم و نصرت کردیم . « فاصبحوا ظاهرين (١٤) » تا برایشان برتری یافتند و پیروزی .

النوبة الثانية

این سوره راسه نام است : سورة الحواریین ، سورة عیسی ، سورة الصف . چهارده آیت است . دوست و بیست و یک کلمه و نه صد حرف . جمله به مدینه فرو آمد بقول بیشتر مفسران وقال عطاء هی مکية . درین سوره نه ناسخ است و نه منسوخ . و یروی عن ابی بن کعب قال : قال رسول الله (ص) : « من قرأ سورة عیسی کان عیسی مصلياً مستغفراً له مادام فی الدنيا و یوم القيامة هورقیه .

« سُبْحَ لله ما فی السموات وما فی الارض وهو العزيز الحكيم » . آنما عاید ذکر « سُبْح » لانه افتتاح السورة بتعظیم الرب فحسن اعادته والاستفتاح به کاعادة به « بسم الله الرحمن الرحيم » فی کلّ سورة للتیمن والتبرک . وقيل : ان سبحان الله کلمة احبها الله ورضيها فاحب ان يقال . والمعنى : قدس الله ونزهه کلّ شيء خلقه فکلّ ما خلقه جعله على وحدانيته دليلاً و لمن اراد ان يعرف الهيته طريقاً و سبيلاً اتقن کلّ شيء وذلك دليل علمه و حکمته و رتب کلّ مخلوق و ترتبه شاهد مشيته و ارادته . « وهو العزيز » فلاشبیه يساويه ولا شريك فی الملك ينازعه و يضاهيه . « الحكيم »

الَّذِي لَا يُوْجِدُ فِي حِكْمَتِهِ عَيْبٌ وَلَا يَتَوَجَّهُ عَلَيْهِ عَتَبٌ .

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَمْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ »؛ اقوال مفسران در سبب نزول این آیت مختلف است و از روی معنی جماعه متقارب اند . جماعتی از صحابه گفتند : که اگر ما دانستیمی^۱ که از اعمال و طاعات کدام است بنزدیک الله نیکوتر و پسندیده تر و ثواب آن بیشتر ، ما آن طاعت کردیم^۲ و در تحصیل آن ببذل مال و نفس کوشش نمودیم^۳ و جهد بندگی در آن بجای آوردیم^۴ . رب العالمین بروفق آرزوی ایشان این آیت فرستاد که :

« إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا » الله دوست دارد صفهای بر کشیده در معرکه ابطال در مقام قتال با اعداء دین . پس چون غزاء احد پیش آمد ، بر گفته خود وفا نمودند و قدم خویش بر جای نداشتند و راه هزیمت گرفتند . رب العالمین ایشان را در این آیت عتاب کرد که : « لَمْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ »؟ - قناده و ضحاک گفتند : قومی از غزا باز گشته بودند ، و هر یکی دعوی میکردند برخلاف راستی . یکی میگفت : من چندین ضربه زدم ، دشمن را بتیر خسته کردم ، و ازین هیچ نکرده بود ؛ و دیگری گفت : من در معرکه صبر کردم و قدم بر جای نداشتیم و از دشمن روی نگرداندم ، و آنچه گفت نکرده بود ؛ که راه هزیمت گرفته بود و قدم بر جای نداشتنه بود . رب العالمین ایشان را ازین گفتار بی حاصل نهی کرد که آنچه بفعل نکرده اید بزبان چرا گوئید؟ - عبد الرحمن بن زید بن اسلم گفت : در شأن منافقان فرو آمد که با مسلمانان گفتند : « أَنْ قَاتَلْتُمْ قَاتِلَنَا مَعَكُمْ وَأَنْ خَرَجْتُمْ خَرَجْنَا مَعَكُمْ » ثُمَّ لَمْ يَفْعَلُوا؛ والمعنى: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ابْلِسْتُمْ وَلَمْ يُؤْمِنُوا بِقُلُوبِهِمْ . قيل معناه: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ حَكَمَهُ لَهُمْ كَحُكْمِ الْإِيمَانِ فِي الظَّاهِرِ دُونَ الْبَاطِنِ ، بر قول ایشان که خطاب منافقان نهند . معنی آنست که : ای شما که ایمان بزبان آوردید نه بدل و حکم الله شمارا همچون حکم ایمانست از روی ظاهر نه از روی باطن . چرا بزبان آن میگوئید که بفعل نمی کنید؟ - قال سفیان بن عیینة : معناه : لَمْ تَقُولُوا مَا لَيْسَ الْأَمْرُ فِيهِ إِلَيْكُمْ ، فَلَا تَدْرُونَ هَلْ تَفْعَلُونَ أَمْ لَا تَفْعَلُونَ؟ . چرا بزبان چیزی میگوئید

که توان آن و بسر بردن آن بدست شما نیست ، ندانید که کنید یا نکنید ؛ تقدیر الهی با تدبیر بندگی موافق هست یا نیست ؟ !

« کَبْرَ مَقْتًا » ای - بفضاً . « عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ » . من مَقْتِهِ اللَّهُ .
 فله التَّارَ کما ان من احبّه الله فله الجَنَّةُ . وقوله : « کَبْرَ مَقْتًا » نصب علی الحال ، وقيل :
 نصب علی التَّمييز ؛ ای - کبر من مقت . وقيل : کبر المقت مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ ان تقولوا فی
 محلّ الرفع بالابتداء کقولک : نعم الرجل رجلاً زیدٌ . قال مجاهد : نزلت هذه الآية
 فی عبد الله بن رواحة الانصاری ، شاعر رسول الله (ص) ، المستشهد بموتة امیراً و کان
 یقصّ علی اصحاب رسول الله (ص) فی مسجده علی حیاته و جلس الیه رسول الله يوماً و
 قال : امرت ان اجلس الیکم و امر ابن رواحة ان یمضی فی کلامه ، فقال يوماً فی اصحاب
 له : لیتنا علمنا اَی الاعمال احبّ الی الله فلزمنناه مادمنّا . فنزلت : « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
 هَلْ ادَّعَيْتُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيْکُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ تُوْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ رِسُولِهِ ... » الآية ،
 فلما نزلت قال ابن رواحة : لا زال حبیباً ^(١) فی سبیل الله فلم یزل یجاهد حتی
 استشهد بموتة ثم تباطؤا فنزلت : « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَمْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ » ؟ وقيل
 اشدّ ای - القرآن علی الدعاء الی الدّین والواظین ثلاث آیات « تأمرون الناس بالبر ... »
 الآية . « وما یرید ان اخالفکم الی ما انهیکم عنه » الآية « لَمْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ »
 و یقرب منه قوله عزّ وجلّ : « یحبّون ان یحمدوا بما لم یفعلوا » .

قوله : « أَنَّ اللَّهَ یُحِبُّ الَّذِينَ یُقَاتِلُونَ فِی سَبِيلِهِ صَفًّا » یحثّ علی التسارع فی
 القتال ، ویدعوا عن التباطؤ ویدلّ علی فضیلة الجهاد . « صَفًّا » ای - مصطقین ، مصدر
 وقع موقع الحال . « کَانَهُمْ بَنِیَاءُ مَرْصُوصٍ » المرصوص والمرصوف من البنیان :
 ما لا خلل فیهِ ولا فرج . قيل : « کَانَهُمْ بَنِیَاءُ مَرْصُوصٍ » ، بنی بالرصاص لاصق بعضه الی
 بعض . وقيل : یرید استواء نیاتهم فی حرب عدوهم حتی یرکون اجتماع کلماتهم
 کالبناء لا خلل فیهِ ولا فرجة ؛ و منه قوله صلی الله علیه وسلّم : تراصوا فی الصفوف لا
 یتخلّلکم الشیطان . و کان عمر بن الخطاب (رض) یقول اذا قام الی الصلوة : تراصوا

١ - الف : فرجة ٢ - الف : یکنونوا .

(١) حبیس : کل ما حبس بوجه من الوجوه . اقرب الموارد . اسبی که در راه خدا وقف کنند . فرهنگ نفیسی .

واستموا . وكذلك في الخبر ان الله عز وجل يقول : الشيوخ رُكع وصبيان رضع و بهائم رُتِع لصب عليهم العذاب صَبّاً ثم لرص رصاً .

« واذ قال موسى لقومه » بني اسرائيل : « يا قوم لم تؤذوني » ؟ وذلك انهم كانوا يقولون ان به عيباً وانه آدر اى - لم لا توقروني مع علمكم « اني رسول الله اليكم » والرسول يعظم ويحترم فيه تسليمة للنبي (ص)، اى - اذا آذاك المنافقون فتذكر موسى (ع) وايداء قومه اياه . « فلما زاغوا » اى - عدلوا عن احكام الشريعة بارتكاب ما نهوا عنه من المحظورات وترك ما امروا به من الواجبات . « ازاغ الله قلوبهم » بان خلق فيها شكاً وضلالةً وامالها عن الهدى عقوبة لهم عن معاصيهم ؛ وقيل : لما زاغوا عن العبادة ، « ازاغ الله قلوبهم » بان خلق فيها شكاً عن الارادة . وقيل : في نظم الآية تقديم وتأخير والمعنى فلما « ازاغ الله قلوبهم » زاغوا نظيره . ومن يؤمن بالله يهد قلبه . « والله لايهدي القوم الفاسقين » . اى - لايهدى الى دينه الذين في علمه انهم يموتون كفاراً ونظير الآية قوله في الاحزاب : « لا تكوثوا كالذين آذوا موسى » كان موسى (ع) حياً ، كريماً ، ستيراً ، يغتسل مستتراً و كان بنو اسرائيل يفتسلون عراً ؛ فقالوا : ان موسى لا يستتر اللسوء به فاتهموه بالادرة فخلا يوماً للاغتسل وهم اذ ذاك في التيه فتمعرى و وضع ثيابه على الحجر الذى يسق بهم فسار الحجر وذهب بثيابه على الماء يهوى كالطير اى - يسرع وهو يعدو خلفه بيده العصا ويقول : ثيابي حجر ، ثيابي حجر ، ثم لحقه و طفق ضرباً بالحجر . قال ابو هريرة فوالله لقد رأيت ندوب عصاه بالحجر وهو قوله عز وجل « فبرأ الله مما قالوا » وذلك ان بني اسرائيل نظروا اليه حين يعدو وخلف الحجر .

قوله : « واذ قال عيسى بن مريم » المعنى وتذكر ايضاً « عيسى بن مريم » . اذ قال لقومه « يا بني اسرائيل اني رسول الله اليكم مصداقاً لما بين يدي من التوراة » اى - مؤمناً . بما جاء به موسى من التوراة . « و مبشراً برسول يأتي من بعدي اسمه احمد » . بشر كل نبي قومه بنبينا (ص) والله افرد عيسى بالذكور في هذا الموضع لانه آخر نبي قبل نبينا (ص) . فبين ان البشارة به عم جميع الانبياء واحداً بعد

واحد حتى انتهى الى عيسى (ع). يروى عن رسول الله (ص) أنه قال انا دعوة ابي ، ابراهيم ، وبشارة اخي ، عيسى ، ورأت أمي في منامها نوراً خرج منها اضاء لها اعناق الابل بنصرى ، يعنى بدعوة ابراهيم . قوله : « ربنا وابث فيهم رسولا » وعن محمد بن جبير بن مطعم عن ابيه أن رسول الله (ص) قال : « لى خمسة اسماء انا محمد وانا احمد وانا الماحى الذى يمحوا الله بى الكفر وانا الحاشر الذى يحشر الناس على قدمي وانا العاقب آخر الانبياء » . وزاد فيه « حذيفة بن اليمان » وغيره ونبى الرحمة ونبى الملحمة . وقوله « احمد » الالف فيه للمبالغة فى الحمد وله وجهان : احدهما ، أنه مبالغة من الفاعل اى - الانبياء كلهم حامدون الله عز وجل وهو اكثر حمداً لله من غيره . والثانى ، أنه مبالغة من المفعول اى - الانبياء كلهم محمودون لما فيهم من الخصال الحميدة وهو اكثر مناقب واجمع للفضائل والمحاسن التى يحمد بها . « فلما جاءهم بالبينات » يعنى : جائهم عيسى بالمعجزات والدلالات الواضحات . « قالوا هذا الذى اتى به سحر ، ظاهر ، مبين » . قرأ حمزة و الكسائي : هذا ساحر ، اى - عيسى ساحر مبين .

« وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ » و وصف البارى بما لا يجوز ان يوصف به ونسب النبى الى السحر « وهو يدعى الى الاسلام » فلا يجيب ، « واللّه لا يهدى القوم الظالمين » اى - لا يهدى من علم أنه كافر فى عاقبة امره و فى سابق حكمه .

« يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ » . اى - يريدون ليردوا كتاب الله بالتكذيب بالسنتهم . وقيل : يريدون ابطال نور الله وهو الاسلام والقرآن ومثل من يُريد أن يطفىء نور الاسلام والقرآن بكيد كمن يحتمل ويزاول اطفاء شعاع الشمس بنفثه و نفخه فيه وذلك من المحال . وقيل « يريدون » كناية عن اليهود والنور الهدى وهو هذا رسول الله (ص) . وقال أيوب السخيتانى : الذين يتمنون موت اهل السنة « يريدون ليطفئوا نور الله بأفواههم والله متم نوره ولو كره الكافرون » قرئ بالتثنية وبالإضافة « متم نوره » فحق ما وقع الإضافة وحق لما لم يقع التثنية فالمعنى :

انتم نوره و یتّمه ابدأ . و قال ابن عباس: ابطأ الوحي عن النبي (ص) يوماً فقال كعب بن الاشرف لليهود: ابشروا فقد اطفأ الله نور محمد ممّا كان ينزل عليه وما كان الله ليتم نوره ، فحزن رسول الله (ص) فانزلت هذه الآية ثمّ اتصل الوحي .

« هو الذي ارسل رسوله » یعنی : محمد (ص) « بالهدى » ای - بالاسلام والقرآن « و دين الحق » یعنی : دين الله « ليظهره على الدين كله » ای - يظهره بالغلبة والاستعلاء وقد حصل لان الاسلام ما بقى ديناً الا غلبه وعلاه . وقيل : يظهره على الدين كله بنزول عيسى (ع) ودخول اهل الارض قاطبة في الاسلام فلا تبقى نفس الا مسلمة و ذلك قوله : « حتى تضع الحرب اوزارها » . وقوله : « حتى لا تكون فتنة » . « ولو كره المشركون » یعنی : كفار قريش .

« يا ايها الذين آمنوا هل ادلكم على تجارة تنجيكم من عذاب اليم » . سمي الله الايمان والجهاد تجارة لان في التجاره ربحاً كذلك في الايمان والجهاد حصول الحظ الاوفر . قرأ ابن عامر « تنجيكم » بالتشديد والمعنى : يُبعدكم عن العذاب الاليم . قيل : نزلت هذه الآية حين قالوا : لو نعلم ، اي الاعمال احب الى الله عزّ وجلّ لعملناه . وقوله : « تؤمنون » بدل من التجارة اي - تلك التجارة ان تؤمنوا . فلما حذف ان رفع « و تجهّدون » اي - تحاربون العدو من المشركين في طاعة الله « باموالكم و انفسكم ذلکم » الجهاد والايمان « خير لكم » من تر كهما « ان كنتم تعلمون » اي - ان كنتم مؤمنين وعالمين بصدق الله . سُئل رسول الله (ص) عن افضل الاعمال ، فقال : « ايمان بالله و جهاد في سبيله » . و قال صلى الله عليه و سلم : « جاهدوا المشركين باموالكم و انفسكم و السنتكم » و قال « رباط يوم في سبيل الله خير من الدنيا و ما عليها » وجاء رجل بناقة مخطومة ^(۱) وقال : هذه في سبيل الله . فقال رسول الله (ص) : لك بها يوم القيامة سبع مائة ناقة كلّها مخطومة ، وقال : « من جهّز غازياً في سبيل الله فقد غزا و من خلف غازياً في اهله فقد غزا »

« يغفر لكم ذنوبكم » اي - يستر ها عليكم ولا يفضحكم بها اذا انتم فعلتم ما امرتم به من الجهاد . « و يدخلكم جنّات تجري من تحتها الانهار » قوله : « يغفر لكم ...

(۱) مخطومه مهاز کرده شده وداغ کرده شده . المنجد .

يَدْخُلْكُمْ» جزم لآته جواب قوله : « تَوَمَّنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ » لَأَنَّ
 معناه : آمَنُوا بِاللَّهِ وَجَاهِدُوا يَغْفِرْ لَكُمْ وَيَدْخُلْكُمْ . قوله « وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً... » قال
 الحسن سألنا عمران بن الحصين واباهريرة عن تفسير « وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ
 عَدْنٍ » فقالا على الخير سقطت ، سألنا رسول الله عنها . فقال : « قصر من لؤلؤة في الجنة
 في ذلك القصر سبعون داراً من ياقوتة حمراء في كل دار سبعون بيتاً من زمردة
 خضراء في كل بيت سبعون سريراً على كل سرير سبعون فراشاً من كل لون على كل
 فراش امرأة من الحور العين في كل بيت سبعون مائدة على كل مائدة سبعون لوباً
 من كل الطعام في كل بيت وصيفاً ووصيفة » قال : « فيعطى الله المؤمن القوة من غداة
 واحدة ما يأتي على ذلك كله » . « ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ » اى - النجاة لا يعادلها شيء .
 « وَآخِرَى تَجِبُونَهَا » اى - ولكم خصلة اخرى في العاجل مع ثواب الآخرة
 تجبونها و تلك الخصلة . « نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ » اى - ظفر من الله و عون على كفار قريش .
 « وَفَوْحٌ قَرِيبٌ » يعنى - فتح مكة . وقيل : فتح فارس والروم عجل لهم النصر والغنيمة
 والفتح في الدنيا مع ما عده الله لهم في الآخرة من جميل الثواب . « وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ »
 بما أعد لهم و وعدهم به من نصرته واحسانه في الدنيا والآخرة ، فكان في هذا دلالة على
 صدق النبي (ص) لآنه اخبر عما حصل و وقع في المستقبل من الايام على ما اخبره ثم
 خصهم على نصره الدين وجهها - المخالفين ، فقال :

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ » قرأ أهل الحجاز وابوعمر وانصاراً
 بالتنوين لله بلام الاضافة ، وقرأ الآخرون « انصار الله » مضافاً لقوله : « نحن انصار الله » .
 « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا » خطاب لاهل المدينة وهم الانصار ، كانوا سبعين نفرأ بايعوا
 رسول الله (ص) ليلة العقبة يقول تعالى : « انصروا دين الله ورسوله مثل نصره الحواريين »
 لما قال عيسى (ع) « من انصارى الى الله » ؟ اى - من انصارى الى نصره الله . وقيل :
 « من انصارى » واءوانى مع الله كقول القائل : الذودالى الذودابل ، قال الحواريون ، وهم
 الذين اخلصوا من كل عيب ومنه الدقيق الحواري لآنه لباب البر ، وقيل : لا تهم كانوا
 يحوررون الى بيتهم في كل امر . اى - يرجعون ويأتمرون لامره . « نحن انصار الله »

ای - انصار الحق . « فَاَمَنَتْ طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَآئِيلَ » ای - بعیسی « وَكَفَرَتْ طَائِفَةٌ فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَىٰ عِدْوِهِمْ » ای - قوینهاهم و نصرناهم . « فَاصْبَحُوا ظَاهِرِينَ » غالبین عالین . قيل : قاتل اصحاب عیسی بعد عیسی ولم یکن عیسی امر بالقتال والقتل . وذلك اَنَّهُ لَمَّا رَفَعَ عِيسَى تَفَرَّقَ قَوْمُهُ ثَلَاثَ فُرُقٍ . فِرْقَةٌ قَالُوا : كَانَ اللَّهُ فَارْتَفَعَ . وَفِرْقَةٌ قَالُوا : كَانَ ابْنُ اللَّهِ فَرَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ ، وَفِرْقَةٌ قَالُوا : عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ . فَاقْتَتَلُوا وَظَهَرَتِ الْفِرْقَةُ الْمُؤْمِنَةُ عَلَى الْكَافِرَةِ . فَذَلِكَ قَوْلُهُ : « فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَىٰ عِدْوِهِمْ فَاصْبَحُوا ظَاهِرِينَ » . وقيل : ظاهرين بالحجة لا بالحرب . روى مغيرة عن ابراهيم فاصبحت حجة من آمن بعيسى ظاهرة بتصديق محمد (ص) ان عيسى كلمة الله وروحه .

النبوة الثالثة

قولى تعالى : « بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ » . آورده اند كه استاد بوعلی مجلس میداشت ، مقری آغاز كرد كه « بسم الله » . استاد گفت : ای باء بسم الله هر چند برآزل آمدی بلاء ابد گشتی . بلائی كه آنرا پایان نه و دردی كه آن را درمان نه ، آنكه گفت : ای یار بارم ده تا قصه درد خود بتو بردارم . بر درگاه تو میزارم و در امید بیم آمیز می نازم ، الهی وایذیرم تا واثو پردازم ؛ يك نظره در من بگردان دو كیتی بآب اندازم . این باء « بسم الله » درگاه عزت قرآن است ، قرآن كه خلائق را بار داد از درگاه باء « بسم الله » داد . نكر تا بحر مت فراروی . و جز بعین تعظیم بنسكری كه اگر شرری از سیاست جلال با بحكم قهر برلم یكن ثم كان مستولى كردد ، بردا برد هزیمت از هفت آسمان و زمین بخیزد و هر چه سمت حدثان دارد بكنم عدم شود ؛ و اگر از ضیاء و فسحت سدة بایك برق بصفت جمال بر عالم كون و فساد در ظهور آید ، همه ظلمتها نور كردد ، همه كفرها توحید كردد ، همه زناها كمر عشق دین كردد ؛

يكروزه جمال خویش اگر بنمائی پر نور شود ز ماه بر تا ماهی .

« سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ » من اراد ان يصفوله تسبيحه فليصف عن آثار نفسه قلبه ، ومن اراد ان يصفوله في الجنة عيشه فليصف

عن اوضار الهوى دينه . عالميان دو گروه اند : گروهى حيات ايشان بلطف و فضل حق و آسايش ايشان بتسبيح و ذكر حق . و گروهى حيات ايشان نشانه عدل حق . و آسايش ايشان بحفظ نفس . آنانكه اهل لطف و فضل اند ، دلى دارند صافى و همتى عالى و سينه اى خالى ، در اوياد كار الهى . زبانشان باشهادت داده و دل با معرفت پرداخته و جان با محبت آميخته و سر در الله گريخته و از صفات خود بيزار گشته . گفتند : هر چه صفت خودى است همه بنده است ، و هر چه بند است همه رنگ است ، و هر چه رنگ است در راه مردان ننگ است :

آنكس كه هزار عالم از رنگ نكاشت رنگ من و تو كجا خرد ، اى ناداشت؟! تسبيح و ذكر اين گروه از معدن پاك بر آيد و بخداوند پاك رسد پذيرفته و پسنديده الله بود . كما قال الله تعالى : ' اليه يصعد الكلم الطيب والعمل الصالح يرفعه ، اما ايشان كه نشانه عدل حق باشند و حيات ايشان بحفظ نفس بود ، سينه ايشان آلوده شهوت بود و دل ايشان معدن فتنه بود و باطن ايشان خلاف ظاهر بود ، نام ايشان در جریده منافقان بود ، فعل ايشان خلاف قول بود ، چنانكه رب العالمين گفت : « لم تقولون ما لا تفعلون » ؛ بر قول ايشان كه بر منافقان حمل كنند رب العالمين گفت : « كبر مقتاً عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون » سخت زشت است و نابكار و دشمن داشته الله گفتارى كه كردار موافق آن نيايد و وعظى كه وعظ در عمل از آن بى - نصيب بود :

لا تنه عن خلق و تأتى مثله
و اوحى الله الى عيسى (ع) يابن مريم عظ نفسك فان اتعظت فعض الناس و الا فاستحى متى .
عبارت عليك اذا فعلت عظيم

« ان الله يحب الذين يقاتلون فى سبيله صفاً » مدح قومى است كه در اعلاء كلمه حق كوشند و از بهر اعزاز دين اسلام و حفظ بيضة جماعت و ذب از حريم شرع مقدس با اعداء دين جهاد كنند ، همانست كه در آيت ديگر گفت : « هل ادلكم على تجارة تنجيكم من عذاب اليم . » « تؤمنون بالله ورسوله وجاهدون فى سبيل الله باموالكم و انفسكم » . تجارت سودمند ايمانست و جهاد با اعداء دين . و اعداء دين

که جهاد ایشان مشروع است دو قسم اند: یکی ظاهر، یکی باطن. ایشان که ظاهر اند دو قوم اند: قومی کفار اند که بر ملت کبر کی و بت پرستی و جهودی و ترسائی و امثال ایشان، و قومی اهل بدعت اند، هفتاد و دو فرقت. چنانکه در خبر است، دشمنان باطن همچنین دو صنف اند: یکی لشکر شیاطین که بکید و وسواس دست مکر ایشان گشاده، دیگر هوائ نفس که بدست امائی در لباس غرور خود را بر تو جلوه میکنند و در هلاک تو میکوشد، چنانکه ربّ العزّة گفت: «و اتبع هواه فتردی» آن کافر خرابی حصن اسلام خواهد، آن مبتدع ویرانی حصار سنت جوید، آن شیطان در نشویش ولایت دلت کوشد، آن هوای نفس زیر وزبری دین تو خواهد. حقّ جلّ جلاله ترا بر هر یکی از این دشمنان سلاحی داده تا او را بدان قهر میکنی. قتال با کافران بشمشیر سیاست است. با مبتدعان بتیغ برهان و حجّت است. با شیطان ب مداومت ذکر حق و تحقیق کلمت است. با هوای نفس بتیر مجاهده و سنان ریاضت است و اینست بهینه اعمال بنده، و کزیده طاعات رونده، چنانکه ربّ العزّة گفت: «ذُلْکُمْ خَیْرٌ لَّکُمْ اِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ» هر کرا توفیق رفیق بود و سعادت مساعد در تحصیل اعمال و تصفیت احوال درست آید تا از خزینه رحمت خلعت مغفرت یابد و در مجامع انس شراب قدس ببیند، چنانکه ربّ العالمین گفت: «و ماکن طیبَةً فِی جَنَّاتِ عَدْنٍ ذَٰلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِیْمُ».



٦٢ = سورة الجمعة = مدنية

١ - النوبة الاولى

قوله تعالى: « بسم الله الرحمن الرحيم » بنام خداوند فسراخ بخشایش مهربان. « يَسْبَحُ لِلَّهِ » بیا کی می ستاید الله را. « ما في السموات وما في الارض » هر چه در آسمانهاست و در زمین « الملك القدوس » آن پادشاه پاک ستوده بی عیب، « العزيز » بی همتا [کس با او نتوانده]. « الحكيم (١) » دانای راست کار راست دانش. « هو الذي بعث في الامميين » الله اوست که فرستاد در میان ناخواندگان و نادیران. « رسولاً منهم » فرستاده ای هم از ایشان. « يتلوا عليهم آياته » می خواند سخنان خداوند خویش برایشان. « ويزكيهم » و ایشان را هنری میکند و پاک « و يعلمهم الكتاب » و در ایشان می آموزد قرآن [ودین] « والحكمة » و علم راست [وسنت]. « وان كانوا من قبل لفي ضلال مبين (٢) » و بودند ازین پیش مگر در گمراهی آشکارا.

« و اخرين منهم » و دیگران اند هم از ایشان. « لما يلحقوا بهم » که در نرسیده اند نیز با ایشان. « و هو العزيز الحكيم (٣) » و اوست بی همتای دانای. « ذلک فضل الله » آن نیکوکاری الله است. « یؤتیہ من یشاء » او را دهد که خود خواهد. « واللہ ذو الفضل العظیم (٤) » واللہ بافضل بزرگوار است. « مثل الذین حملوا التوراة ثم لم يحملوها » مثل ایشان، که ایشان را گفتند که تورات بردارید، و برنداشتند [و نپذیرفتند و بآن کار نکردند]. « کمثل الحمار يحمل اسفارا » راست سان ایشان چون سان خراست که کراسه هائی برگیرد. « بشئ مثل القوم » بد مثل است [بخر] مثل این قوم. « الذین کذبوا بآیات اللہ » ایشان بدروغ فرا میدارند « سخنان الله » واللہ لایهدی القوم الضالین (٥) » الله راه نمای و کارساز ستمکاران نیست.

«قل» بگو [یا محمد^۱]. «یا ایها الذین ها دوا» ای ایشان که جهود شدند [وازارا راست بکشتند] «ان زعمتم انکم اولیاء لله من دون الناس» اگر می گویند که شما دوستان الله اید جز از همه مردمان. «فتمنوا الموت» پس مرگ آرزو خواهید. «ان کنتم صادقین (۶)» اگر راست میگوئید^۲.

«ولا یتمنونه ابدآ» و هرگز بآرزو نخواهند مرگ «بما قدمت ایدیهم» بآن [کارهای بد] که دست ایشان پیش فرافستاد. «والله علیهم بالظالمین (۷)» والله داناست بآن ستمکاران [برخوشتن].

«قل ان الموت الذی تفرّون منه» : بگو آن مرگ که ارآن میگریزید. «فانه ملائیکم» آن شما را بروی آمدنی است. «ثم تردون الی عالم الغیب والشهادة» : پس شمارا بازبرند بآن دانای نهان و آشکار. «فینبئکم بما کنتم تعملون (۸)» : تا خبر کند شمارا بآنچه میکردید.

«یا ایها الذین آمنوا» ای گروهیدگان. «اذا نودی للصلاة من یوم الجمعة» : چون بانگ زنند نماز را روز آدینه. «فاسعوا الی ذکر الله» درساز و آهنگ ایستید بیادخدای [خطبه و نماز] «وذروا البیع» : وخرید و فروخت بگذارید. «ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون (۹)» این بهست شما را اگر میدانید. «فاذا قضیت الصلاة» : چون نماز گزارده آمد. «فانتشروا فی الارض» : بپراکنید و بروید در زمین. «وابتغوا من فضل الله» : از فضل الله [ورزق او] طلب کنید. «واذکروا الله کثیرآ» : و خداوند خویش را یاد کنید [بر هر حالی] فراوان. «لعلکم تفلحون (۱۰)» : تا مگر بنیک روز بمانید.

«و اذا رآوا تجارة» : و چون بازرگانی بینند. «اولهوا» : یا آواز بازی شنود. «انفضوا الیها» : بسوی آن پراکنند. «وترکوک قائماً» : و ترابر پای ایستاده فرو گذارد. «قل ما عند الله خیر» : بگو آنچه نزدیک الله است [از پاداش و روزی] آن به است. «من الله و من التجارة» : از آن طبل و کاروان و بازرگانی. «والله خیر الرازقین (۱۱)» والله بهتر روزی دهان است.

النوبة الثانية

ابن سورة الجمعة يازده آيتست ، صدو هشتاد كلمه هفتصد و بيست حرف ، جمله به مدينه فرو آمد ، باجماع مفسران ، و در مديّات شعرند . و درين سوره نه ناسخ است نه منسوخ . در فضيلت سوره مصطفى (ص) كفت بروايت ابى بن كعب : « من قرأ سورة الجمعة كتب له عشر حسنات بعدد من ذهب الى الجمعة فى مصر من امصار المسلمين ومن لم يذهب . »

« يَسْبَحُ لِلّٰهِ مَا فِى السَّمَوَاتِ وَ مَا فِى الْاَرْضِ » التسميح : تنزيه الله من كلّ سوء ، وقيل : المعنى يذكّر الله ما فى السموات وما فى الارض من شىء غير كفّار الجنّ والانس . ثمّ نعت الربّ عزّوجلّ نفسه فقال : « الملك » اى - الذى يملك كلّ شىء ولا يملك فى الحقيقة سواه . « القدّوس » اى - الطاهر عمّا يخلوه من الشريك و الصاحبة والولد « والقدّوس » والقدّوس بضمّ القاف وفتحها واحد وقد قرئ بهما قراءة ابو السماك . و زيد بن على وغيرهما قال : روبة :

دعوت ربّ العزّة القدّوسا دعاء لا يعبد إلّا قوسا .

والقدس ، الطهر ، والقدّس فوق القدّح كالسطل . والتقديس : التّزويه وقيل لعبد الله بن المبارك : سئل عن خبر فروى أنّ العدى قدّسه سبعون نبياً ، فقال : لا ولا نصف نبى ! فمعنى هذا التقديس الثناء ؛ وقال عطاء بن السائب عن ميسرة هذه الآية « يَسْبَحُ لِلّٰهِ » الى قوله : « العزيز الحكيم » فى التوراة سبع مائة آية .

« هو الذى بعث فى الاميين » اى - فى العرب . « رسولا منهم » يعنى : محمداً (ص) وسمى العرب امّيين لانه لم يكن لهم كتاب قبل القرآن ، لذلك ستمى اليهود والنصارى ، اهل الكتاب ، ليمازوا عنهم ؛ وقيل : سميت العرب امّيين لانهم كانوا على نعت اميتهم مذكّات بلا خط ولا كتاب نسبوا الى ما ولدوا عليه من امهاتهم لان الخط والقرآمت بالتعليم دون ما جبل الخلق عليه ومن يحسن الكتابة من العرب فاتّه ايضاً امى ، لانه لم يكن لهم فى الاصل خط و كتابة الا فى ثيف اهل الطائف تعلموه من اهل الحيرة ، وقيل : تعلمه اهل الحيرة من اهل الانبار ولم يكن فى

اصحاب رسول الله (س) كاتب **آلا حنظلة** الذي يقال له: غسيل الملائكة، ويسمى **حنظلة** الكاتب. ثم ظهر الخط في الصحابة بعد وكان معاوية بن ابي سفيان. و زيد بن ثابت يكتبان لرسول الله (ص) وكان ابن ابي سرح يكتب له ثم ارتد. هو الذي قال سائر مثل ما انزل الله و هو من النفر الذي امر رسول الله (ص) يوم فتح مكة بقتلهم. و كتب كتاب الصلح بين رسول الله و بين قريش يوم الحديبية على بن ابي طالب (ع). ولما عرضت المصاحف على عثمان (رض) رأى فيه اشياء لحن فيها الكاتب، فقال: ارى فيه لحناً و ستقيمه العرب بالسنتهم. و قال بعض العلماء: كان عثمان و علي، رضي الله عنهما، يكتبان الوحي بين يدي رسول الله فاذا غابا كتب ابي بن كعب و زيد بن ثابت و كان خالد بن سعيد بن العاص و معاوية بن ابي سفيان يكتبان بين يديه في حوائجه و كان المغيرة بن شعبة ينوب عنهما اذا لم يحضرا و كان عبد الله بن الارقم و العلاء بن عتبة يكتبان بين الناس في قبائلهم و مياهم و في دؤر الانصار بين الرجال و النساء و كان حذيفة بن اليمان يكتب خرص تمر الحجاز و كان زيد بن ثابت يكتب الى الملوك مع ما كان يكتب من الوحي. و كان **حنظلة بن الربيع** الكاتب خليفة كل كاتب من كتّاب رسول الله غاب عن عمله و كان النبي (ص) يضع عنده خاتمه. و اختلفوا في رسول الله (ص) انه هل تعلم الكتابة باخرة من عمره ام لا؟ لعلما. فيه وجهان و ليس في كونه حديث يصح. قوله: «يتلوا عليهم آياته و يزكيهم» اي - يطهرهم من الذنوب و الشرك، و قيل: ياخذ زكوة اموالهم. «و يعلمهم الكتاب و الحكمة» الكتاب: القرآن، و «الحكمة»: السنن. و قيل: «الحكمة»، الفقه في دين الله و معرفة الحلال و الحرام. «و ان كانوا من قبل» اي - من قبل بعثة محمد (ع) «لفي ضلال مبين»: كفر و جهالة.

قوله: «و آخرين منهم» في محل قوله آخرين وجهان: احدهما انه في محل الخفض، اي - بعث في الاميين و في آخرين رسولا منهم، اي - من المبعوثين اليهم. الثاني، انه في محل النصب و المعنى: يعلمهم الكتاب و يعلم آخرين و اختلف العلماء فيهم فقال قوم: هم المعجم و هو قول ابن عمر و سعيد بن جبيرة و مجاهد و الدليل عليه ما روى

ابوهريرة قال : كنّا جلوساً عند النّبي (ص) اذ نزلت عليه سورة الجمعة ، فلمّا قرأ :
 «وآخرين منهم لما يلحقوا بهم» قال رجل : من هؤلاء يا رسول الله ! فلم يراجعه
 النّبي (ص) حتى سأله مرتين او ثلاثاً ، قال : و فينا سلمان الفارسي . قال : فوضع
 النّبي (ص) يده على سلمان ثم قال : « لو كان الايمان عند الثّريا لنالته رجال من هؤلاء .
 وفي رواية أخرى : « لو كان الدّين عند الثّريا لذهب اليه رجال من ابناء فارس حتى
 يتناولوه » . وقال ابن زيد : هم جميع من دخل في الاسلام بعد النّبي (ص) الى يوم القيامة
 لأنّ النّبي (ص) كان مبعوثاً الى كافّة الخلق الى يوم القيامة وفي الخبر عن النّبي (ص) :
 « انّ في اصلاب الرجال من اصحابي رجالاً ونساء يدخلون الجنّة بغير حساب ، ثم قرأ :
 «آخرين منهم لما يلحقوا بهم» وعن ابن ابي ليلى عن رجل من اصحاب رسول -
 الله (ص) قال قال النّبي (ص) : رأيتني يتبعني غنم سود ثم اتبعها غنم سود ، ثم اتبعها
 غنم عفر ، أولها يا بابر قال : أمّا السود فالعرب و أمّا العفر فالعجم يتبعك بعد العرب .
 كذلك عبّرها الملك سجر العفرة في اللّون بياض كلون الطّبي . «لما يلحقوا بهم» اي -
 لم يُدر كوهم ولكنهم يكونون بعدهم . وقيل «لما يلحقوا بهم» في الفضل والسّابقة لأنّ
 التابعين لا يدر كونه شأ^(١) الصحابة و كذلك المعجم مع العرب . ومن شرائط الدّين معرفة
 فضل العرب على المعجم و حبّهم لمكان القرآن والرّسول و القبلة والحجّ بمشاعره
 والاذان والخطبة ولقطة النّكاح والصّيد و هو الحكم العربي ، و القيافة والسّلم وضرب
 الدنانير والدّراهم . امر رسول الله بحبّهم ومعرفة حقّهم ، وفي الآية دليل على انّ رسول
 الله (ص) رسول نفسه وبلاغة حجّة لاهل زمانه ، ومن بلغ لقوله عزّ وجلّ ومن يكفر به من
 الاحزاب فالنار موعده . « وهو العزيز الحكيم » اي - الّذي بعث هو العزيز الحكيم .
 « ذلك » يعني : النّبوة . « فضل الله يؤتيه من يشاء والله ذو الفضل العظيم »

على محمد و ذوالفضل العظيم على الخلق بارسال محمد اليهم و توفيقهم لمتابعته .
 « مثل الّذين حمّلوا التّوراة ثم لم يحملوها » يعني : اليهود امرؤا بقبولها
 فلم يقبلوها وكلف العمل بما فيها فلم يفعلوا ما امرؤا فيها من اظهار صفة محمد ونعمته
 بل غيروها وحرّفوا الكلم عن مواضعها . « كمثّل الحمار يحمل اسفارا » فكما أنّ

(١) شأو : حدّ ونهايت . فرفهتك نفيسي .

العمار لا ينتفع بما يحمله من الكتب كذلك اليهود يقرؤون التوراة - ولا ينتفعون بما فيها. و « الاسفار » : الكتب الكبار، واحداها : سفر. « بشئ مثل القوم الذين كذبوا بآيات الله » ، اى - بشئ المثل مثلهم ، بشئ القوم قوم هذا مثلهم « والله لا يهدى القوم الظالمين » ، اى - لا يهدى من سمّاه فى علمه ظالماً .

« قل يا ايها الذين هادوا » ، اى - عدلوا و مالوا سميت اليهود يهود لانهم عدلوا عن الدين المستقيم . « ان زعمتم انكم اولياء الله من دون الناس » ، الزعم : قول عن ظن . اى - ان قلتم ظناً انكم « اولياء الله من دون الناس » اى - من دون محمد (ص) وذلك ان يهود المدينة كتب الى يهود خيبر ، ان محمدآ يدعونا الى دينه فما تقولون انتم ؟ - فقالت يهود خيبر : ونحن اولاد الانبياء وابناء الله واحباؤه ، فلان دخل فى دينه فانزل الله عز وجل هذه الآية . قوله : « فتمنوا الموت ان كنتم صادقين » ، اى - فادعوا على انفسكم بالموت . « ان كنتم صادقين » ، انكم ابناء الله واحباؤه فان الموت هو الذى يوصلكم اليه . فقال النبى (ص) : « والذى نفس محمد بيده لا يقولها احد منهم فيقوم من مقامه حتى يغص بريقه فتخرج نفسه فأبوا ان يقولوها وعلموا انهم ان قالوا ماتوا ، فقال الله تعالى :

« ولا يتمنونه ابداً بما قدمت ايديهم » ، من الذنوب والمعاصى « و الله عليم بالظالمين » ، اى - باليهود انهم كذبة فى زعمهم « نحن اولياء الله من دون الناس » وفى ذلك دلالة على صدق الرسول وصحة القرآن لانه اخبر انهم لا يتمنون الموت فكان كما اخبر . روى عن ابى هريره قال : قال رسول الله (ص) : « لا يتمنين احدكم الموت اما محسناً فان يعش يزدد خيراً فهو خير له ، واما مسيئاً فلعله ان يستعقب . »

« قل ان الموت الذى تفرّون منه فانه ملايكم » هذا كقوله : « قل لو كنتم فى بيوتكم لبرز الذين كتب عليهم القتل الى مضاجعهم » ، والفاء فى قوله فانه جلبها ضمير كأنه قال : « ان الموت الذى تفرّون منه » وان امعنتم فى الفرار واستقصيت فى الحذر « فانه ملايكم ثم تردون الى عالم الغيب والشهادة » ، اى - الى الله الذى يعلم ما غاب عن العباد وما شاهدوه فيخبركم « بما كنتم تعملون » فى الدنيا و يجازيكم عليه .

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ » اى - فى يوم الجمعة . كقوله : « ارونى ماذا خلقوا من الارض » اى - فى الارض واراد بهذا التداء ، الاذان عند قعود الامام على المنبر للخطبة . لما روى الزهري عن السائب بن يزيد قال : كان التداء يوم الجمعة اوله ان اجلس الامام على المنبر على عهد النبى (ص) واى بكر و عمر ، فلما كان عثمان وكثر الناس و بعدت المنازل ، زاد اذاناً فامر بالتأذين الاول على دار له بالسوق ، يقال له الزوراء ، لسمع الناس فيما غابوه على ذلك واول جمعة جمعت بالمدينة كانت قبل قدوم رسول الله (ص) قالت الانصار ان لليهود يوماً يتعبد فيه وهو السبت . وان للتصارى يوماً وهو يوم الاحد . فنحبت ان يكون لنا يوم . فقال لهم اسعد بن زرارة اختاروا العروبة وهو يوم الجمعة فسموها جمعة لاجتماع الناس فيه فاختاروا العروبة ، فجمعهم اسعد بن زرارة وصلى بهم يومئذ ركعتين وذبح لهم اسعد بن زرارة كبشاً و كانوا قد رما يشبعهم كبش وذلك لقتلتهم . ثم انزل الله عز وجل فى ذلك بعد « اذ انودى للصلاة من يوم الجمعة » آلاية ... فهذه اول جمعة جمعت فى الاسلام ، فاما اول جمعة جمعها رسول الله (ص) باصحابه ما قال اهل التواريخ : قدم رسول الله (ص) مهاجراً حتى نزل بقبا على بنى عمرو بن عوف وذلك يوم الاثنين لاثنى عشر ليلة خلت من شهر ربيع الاول حين ارتفع النهار فاقام بقبا يوم الاثنين لاثنى عشرة ليلة ويوم الثلثة ويوم الاربعاء والخميس ثم خرج من بين اظهرهم يوم الجمعة عامداً الى المدينة فادركته صلاة الجمعة فى بنى سالم بن عوف فى بطن واد لهم وهى اول الجمعة جمعها رسول الله (ص) فخطب فقال : الحمد لله احمده واستعينه واستغفره واستهديه واو من به ولا كفره واعادى من يكفره واشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و ان محمداً عبده ورسوله ، اوصيكم بتقوى الله فانه خير ما اوصى به المسلم المسلم واحذروا ما حذركم الله من نفسه فانه من يتق الله يكفر عنه سيئاته و يعظم له اجراً واحسنوا كما احسن الله اليكم وجاهدوا فى الله حق جهاده هو اجتبيكم و اعملوا لما بعد اليوم فانه من يصلح ما بينه وبين يكفه الله بينه وبين الناس ولا قوة الا بالله العظيم . واختلفوا فى تسمية هذا اليوم جمعة : فمنهم من قال لان الله تعالى جمع فيها خلق آدم عليه السلام و به قال النبى (ص) فى رواية سلمان : « انا سميت الجمعة لان آدم

عليه السلام جمع فيها خلقه، وقيل: لان الله تعالى فرغ فيه من خلق الاشياء فاجتمعت فيه المخلوقات وقيل: لاجتماع الناس فيه للصلوة. قرأ الاعمش من «يوم الجمعة» بسكون الميم. وقرأت العامة بضم الميم، وقيل: اول من سمّاها جمعة كعب بن لؤي وكان يقول له يوم- العروبة؛ واول جمعة جمعت بعد الجمعة بالمدينة بقرينة يقال لها جوائثا من ارض البحرين. قوله: «فاسعوا الى ذكر الله» اي - فامضوا اليه واعملوا له- ليس المراد من السعي الاسراع، انما المراد منه العمل والفعل. وكان عمر بن الخطاب رضى الله عنه يقرأ «فامضوا الى ذكر الله» وكذلك هي في قرأت عبد الله بن مسعود ويقول: لو قرأت «فاسعوا» لعدت حتى يسقط ردائي وقيل: السعي هاهنا قص الشارب وتنف الابط وتقليم الاظفار والفسل والتطيب للجمعة ولبس افضل الثياب. والسعي في اللغة على ضربين احدهما العدو والاسراع في المشي كالسعي بين الصفا والمروة. والثاني القصد والعمل كقوله عز وجل: «ان سعيكم اشتى» وسعى لها سعيها وهو مؤمن. «فاسعوا الى ذكر الله» وفي الخبر الصحيح عن ابي هريرة قال: قال رسول الله (ص): اذا اقيمت الصلوة فلا تأتوها تسعون ولكن ائتوها تمشون وعليكم السكينة فما دركتم فصولا وما فاتكم فاتموا قوله: «فاسعوا الى ذكر الله» فالذكر هاهنا الخطبة على قول الجمهور، وقيل: هو صلوة الجمعة؛ والمعنى: اجيئوا واقصدوا الى صلوة الجمعة غير متثاقلين. «و ذروا البيع» يعنى: البيع والشرى لان اسم البيع يتناولهما جميعاً وانما يحرم البيع والشرى عند الاذان الثاني؛ وقال الزهري وعند خروج الامام وكان ينادى في الاسواق في الزمان الاول اذا اذن للجمعة حرم البيع و راي القاسم بن محمد بن ابي بكر امرأته تشتري عطراً فخرج القاسم الى الجمعة فوجد الامام قد خرج، فلما رجع امرأته بريد البيع. و مذهب الفقهاء ان البيع يصح وان كان محرماً. وقال عطاء بن ابي رباح: يحرم البيع والرقاد واللّهو والضيعة وان يكتب كتاباً وان يأتي الرجل اهله. «ذلكم خير لكم» اي - ذلك الذي ذكرت من حضور الجمعة وترك البيع والاستماع الى الخطبة واداء الفريضة خير لكم من المباينة. «ان كنتم تعلمون» مصالح انفسكم. روى عن ابن عمر و ابي هريرة انهما سمعا رسول الله (ص) يقول وهو على اعراد منبره لينتهين اقوام عن ودعهم

الجمعات اوليختمن الله على قلوبهم ثم ليكونن من الغافلين.

و عن جابر أن رسول الله (ص) قال: «من ترك الجمعة ثلاثاً من غير ضرورة طبع الله على قلبه». وروى أنه صلى الله عليه وسلم خطب فقال: «إن الله قد افترض عليكم الجمعة في يومى هذا، في مقامى هذا، فمن تركها في حياتى وبعد مماتى وله امام عادل او جائر من غير عذر فلا بركة الله له ولا جمع الله شمله الا فلا حرج له الا فلا صوم له ومن تاب تاب الله عليه». وعن ميمون ابن ابى شبيب قال: اردت الجمعة زمن الحجاج. قال: فتهيأت للذهاب ثم قلت اين اذهب اصلى خلف هذا؟ فقلت: مرة اذهب ومرة لا اذهب. فنادانى مناد من جانب البيت: «يا ايها الذين آمنوا اذا نودى للصلاة من يوم الجمعة فاسعوا الى ذكر الله».

فصل

اختلف اهل العلم في موضع اقامة الجمعة وفي العدد الذى تنعقد بهم الجمعة وفي المسافة التى يجب أن يؤتى منها. اما الموضع فذهب قوم الى ان كل قرية اجتمع فيها اربعون رجلاً من اهل الكمال بان يكونوا احراراً عاقلين بالفين مقيمين لا يظعنون عنها شتاءً ولا صيفاً الا ظعن حاجة، تجب عليهم اقامة الجمعة فيها. وهو قول عبيد الله بن عبد الله و عمر بن عبد العزيز و به قال الشافعى و احمد واسحق. وقالوا: لا تنعقد الجمعة باقل من اربعين رجلاً على هذا الصفة و شرط عمر بن عبد العزيز مع عدد الاربعين ان يكون فيهم وال. والوالى غير شرط عند الشافعى. وقال على (ع): «لا الجمعة الا في مصر جامع. وهو قول اصحاب الرأى. ثم عند ابى حنيفة تنعقد باربعة والوالى شرط. وقال الاوزاعى و ابو يوسف: تنعقد بثلاثة اذا كان فيهم وال. وقال الحسن و ابو ثور: تنعقد باثنين كسائر الصلوات. وقال ربيعة: تنعقد باثنى عشر رجلاً والدليل على اقامتها في القرى ما روى عن ابن عباس قال: ان اول جمعة جمعت بعد جمعة في مسجد رسول الله (ص) في مسجد عبد القيس بجوانا من البحرين. واذا كان الرجل مقيماً في قرية لا تقام فيها الجمعة. او كان مقيماً في برية فذهب قوم الى انه كان يبلغهم النداء

ومن موضع الجمعة يلزمهم حضور الجمعة وان كان لا يبلغهم النداء فلا الجمعة عليهم ومن هذا قول الشافعي و احمد و اسحق . والشرط ان يبلغهم نداء مؤذن جهورى الصوت ، يؤذن في وقت تكون الاصوات هادئة و الرياح ساكنة . فكل قرية تكون من موضع الجمعة في القرب على هذا القدر يجب على اهلها حضور الجمعة . وقال سعيد بن المسيب يجب على من آو ه المبيت . وقال الزهري يجب على من كان على ستة اميال . وقال ربيعة : على اربعة اميال . وقال مالك و الليث : ثلثة اميال وقال ابو حنيفة : لا الجمعة على اهل سواد قرية كانت القريبة او بعيدة . وكل من يلزمه صلوة الجمعة لا يجوز ان يسافر يوم الجمعة بعد الزوال قبل ان يصلى الجمعة ، اما قبل الزوال بعد طلوع الفجر ، يجوز غير انه يكره الا ان يكون سفره سفر طاعة من حج او غزو ، وذهب بعضهم الى انه اذا اصبح يوم الجمعة مقيماً فلا يسافر حتى يصلى الجمعة . والدليل على جوازه ، روى عن ابن عباس ، قال : بعث النبي (ص) عبدالله بن رواحة في سرية ، فوافق ذلك اليوم الجمعة فغدا اصحابه و قال : انخلف فاصلى مع رسول الله (ص) . ثم لحقهم . فلما صلى مع النبي (ص) رآه ، فقال : « ما منعك ان تغدو مع اصحابك » - قال : اردت اصلى معك . ثم الحقهم فقال : « لو انفتحت ما فى الارض ، ما ادر كنت فضل غدوتهم » . و روى ان عمر بن الخطاب سمع رجلاً عليه هيات السفر يقول : لو لا ان اليوم يوم الجمعة ، لخرجت . فقال عمر : اخرج فان الجمعة لا تنحبس عن سفر .

اما فضل يوم الجمعة . فقد روى عن ابى هريرة قال : خرجت الى الطور ، فلقيت كعب الاحبار ، فجلست معه . فحدثنى عن الثورات . و حدثته عن رسول الله (ص) . فكان فيما حدثته ان قلت له : قال رسول الله (ص) : « خير يوم طلعت عليه الشمس يوم الجمعة فيه خلق آدم وفيه اهبط وفيه مات وفيه تيب عليه وفيه تقوم الساعة . وما من دابة الا وهى مسيخة يوم الجمعة من حين تصبح حتى تطلع الشمس شققاً من الساعة الا الجن والانس وفيه ساعة لا يصادفها عبد مسلم وهو يصلى يسأل الله تعالى شيئاً الا اعطاه اياه » - وقال كعب : ذلك فى كل سنة يوم . فقلت بل فى كل جمعة . قال : فقرأ كعب الثورات . فقال : صدق رسول الله . قال ابو هريرة : ثم لقيت

عبد الله بن سلام . فحدثته بمجلسي مع كعب الاحبار . وما حدثته في يوم الجمعة . قال عبد الله بن سلام قد علمت اية ساعة هي ؟ هي آخر ساعة في يوم الجمعة . قال ابو هريرة : وكيف تكون آخر ساعة في يوم الجمعة وقد قال رسول الله (ص) : « لا يصادفها عبد مسلم وهو يصلي وتلك ساعة لا يصلي فيها » ؟ - فقال عبد الله بن سلام : ألم يقل رسول الله (ص) : « من جلس مجلساً ينتظر الصلوة فهو في صلوة حتى يصليها » ؟ قال ابو هريرة : بلى . قال : فهو ذلك . و روى مرفوعاً ، قال صلى الله عليه وسلم : « الساعة التي يستجاب فيها الدعاء يوم الجمعة بعد العصر الى غروب الشمس اغفل ما يكون الناس » . وفي رواية اخرى . قال : « التمسوا الساعة التي في الجمعة بعد العصر الى غيوبة الشمس » و قال : « اذا طلب احدكم حاجة فليطلبها قبل مغيب الشمس يوم الجمعة » . وفي رواية ابي بردة عن ابي موسى عن رسول الله (ص) : « تلك الساعة ما بين ان تجلس الامام الى انقضاء الصلوة » . و عن عبد الله بن رافع عن ابي هريرة قال : قال رسول الله (ص) : « اليوم الموعود : يوم القيامة ، والمشهود : يوم عرفة ، والشاهد : يوم الجمعة لاطلمت الشمس ولا غربت على يوم افضل من يوم الجمعة لا يوافقها عبد مسلم يسأل الله فيها خيراً الا اعطاه ولا يستعبد من شيء الا اعاده » . وعن اوس بن اوس قال : قال النبي (ص) : « ان من افضل ايامكم يوم الجمعة ، فيه خلق آدم وفيه قبض وفيه النفخة وفيه الصعقة ، فاكثروا على من الصلوة فيه . فان صلوتكم معروضة على » : فقالوا : يا رسول الله ، وكيف تعرض صلوتنا عليك و قد ادمت ؟ فقال : « ان الله عز وجل حرم على الارض ان تأكل اجساد الانبياء » . و قال (ص) « اذا كان يوم الجمعة نادى الطير الطير ، والوحوش الوحوش ، والسباع السباع ، سلام عليكم ، هذا يوم صالح كريم » . وقال صلى الله عليه وسلم : « ان ليلة الجمعة و يوم الجمعة اربعة وعشرون ساعة لله في كل ساعة ستمائة الف عتيق من النار » . وعن انس بن مالك قال : سمعت رسول الله (ص) يقول : « اتاني جبرئيل (ع) وفي يده كهيئة المرأة البيضاء فيه نكتة سوداء فقلت : ماهذه يا جبرئيل ؟ - قال : هذا الجمعة بعث فيها اليك ربك عز وجل تكون لك عبداً ولا تمتك من بعدك وقلت : مالنا فيها ؟ - قال : خير أكثر

انتم الآخرون السابقون يوم القيامة وفيها ساعة لا يوافقها عبد يصلي يسأل الله شيئاً إلا اعطاه إياه . - فقلت : ماهذه النكتة السوداء ؟ - قال : هذه الساعة تقوم يوم الجمعة ونحن نسميه عندنا يوم المزيد . - قلت : وما المزيد ؟ - قال : ان ربك اتخذ في الجنة وادياً افيح من مسك ابيض ، فاذا كان يوم الجمعة من أيام الآخرة هبط الرب تبارك وتعالى عن عرشه الى كرسيه . وحف الكرسي بمنابر من نور فجلس عليها النبيون وحقت المنابر بكراسي من ذهب فجلس عليها الشهداء . ويهبط اهل الغرف من غرفهم فيجلسون على كثران المسك لا يرون لاهل الكرسي والمنابر عليهم فضاء في المجلس و يبدولهم ذوالجلال والاكرام فيقول : «سلوني» - فيقولون : نسألك الرضا يا رب - فيقال : «رضاي احلکم داری وانا لکم کرامتی» ثم يقول : «سلوني» - فيقولون باجمعهم نسألك الرضا ، فيشهد لهم على الرضا . فيقول : «يا اهل الجنة اني لولم ارض عنكم لم اسكنكم جنتي ؟ فهذا يوم المزيد . فسلوني فيجتمعوني على كلمة واحدة قدرضينا فارض عنا» - قال : ثم يتبعها عليهم - «مالعين رأيت ولا اذن سمعت ولا خطر على قلب بشر» - . وعن ابي هريرة قال : قال رسول الله (ص) : « اذا كان يوم الجمعة كان على كل باب من ابواب المسجد ملائكة يكتبون الناس على منازلهم : الاول فالاول فاذا خرج الامام طويت الصحف واستمعوا الخطبة والمهجر الى الصلوة كالمهدي بدنه ثم الذي يليه كالمهدي بقرة . ثم الذي يليه كالمهدي كبشاً ، حتى ذكر الدجاجة والبيض . » و عن علقمة بن قيس قال : خرجت مع عبد الله بن مسعود الى الجمعة . فوجد ثلاثة قد سبقوه . فقال : رابع اربعة وما رابع اربعة ببعيد . ثم قال سمعت رسول الله (ص) يقول : « ان الناس يجلسون من الله يوم القيامة على قدر رواحهم الى الجمعة الاول ، ثم الثاني ، ثم الثالث ؛ ثم الرابع » وقال : « ما رابع اربعة ببعيد » . وفي رواية ابن عباس عن النبي (ص) قال : « ان اهل الجنة يزورون ربهم عز وجل في كل يوم جمعة في رمال الكافور . و اقربهم منه مجلساً اسرعهم اليه يوم الجمعة و ابكرهم غدواً » .

«فاذا قضيت الصلوة» اي - اذا فرغ من الصلوة . «فانتشروا في الارض»

للتجارة والتصرف في حوائجكم . « **وابتغوا من فضل الله** » يعنى الرزق . وهذا امر اباحة كقوله : « **واذا حللتم فاصطادوا** » . قال ابن عباس ان شئت فاخرج ، وان شئت فاقعد ، وان شئت فصل الى العصر . وقيل : « **فانتشروا في الارض** » ليس لطلب الدنيا ولكن امياده مريض ، وحضور جنازة وزيارة اخ في الله ، وقيل : « **ابتغوا من فضل الله** » هو طلب العلم . « **واذكروا الله كثيراً** » اشكروه على ما وفقكم لطاعته واداء فرائضه . « **لعلكم تفلحون** » تظفرون بما تريدون .

« **واذا رآوا تجارة** » قيل في التفسير : اصاب اهل المدينة جوع وغلاء سعر فقدمت عير دحية بن خليفة الكلبي من الشام ومعه ميرة وكان رجلاً تاجراً . وكان ذلك قبل ان يسلم . فوافق قدومه وقت صلوة الجمعة . فانفضوا عن النبي (ص) وتركوه قائماً في الخطبة على المنبر ولم يبق مع النبي (ص) الا اثنى عشر رجلاً . وفيهم ابو بكر وعمر وقيل : لم يبق معه الا ثمانية نفر . فقال النبي (ص) : « **والذى نفسى بيده لو ابتدرتموها حتى لا يبقى معي احد ، لاشتعل الوادى عليكم ناراً** » وانما قال : « **واولها** » لان العير كان يضرب بين يديه الطبل والمزامير ، يعنى : « **اذا رآوا تجارة** » اوشياً يلهيهم ويشتغلهم عن الطاعة وذكرا الله « **انفضوا اليها** » اى - الى التجارة وتفرقوا عنك وخص التجارة برجوع الكناية اليها . لانها هي الاهم لهم . وانما الطبل تبع للتجارة « **وتركوك** » اى - على المنبر قائماً » تخطب . قال علقمة : سئل عبد الله اكان النبي (ص) يخطب قائماً او قاعداً ؟ - فقال : اما تقرأ « **وتركوك قائماً** » روى عن جابر بن عبد الله قال : كان النبي (ص) يخطب يوم الجمعة خطبتين قائماً يفصل بينهما بجلوس . وعن جابر بن سمرة قال : كنت اصلى مع النبي (ص) فكانت صلواته قصداً وخطبته قصداً وفى بعض الاخبار فرضت الصلوة فى الاصل ركعتين زيدت فى الحضر الا فى الجمعة لمكان الخطبة . « **قل ، يا محمد ، ما عند الله** » مما اعدّه لاوليائه من الثواب . « **خير من اللهو ومن التجارة** » اى - تنفضوا عن النبي (ص) لطلب الرزق « **والله خير الرازقين** » فايته فاسألوا ومنه فاطلبوا فانه الرازق . على الحقيقة لانه المبدع للرزق المخرج له عن حد العدم .

النوبة الثالثة

قوله تعالى: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» اسم عزیز ازلی، جبار صمدی لکنه
 للمؤمنين ولی، وبالعاصين حفی، ليس له فی جماله کفی ولا فی جلاله سمي وللعصاة
 من المؤمنين ولی. اینست نظم لطیف و آراسته تام، دل را انس است و جان را پیغام،
 از دوست یاد کار و بر جان عاشقان سلام، الله است یگانه یکتا، در ذات و صفات بهیمتا،
 از هم مانستی جدا، و در حکم بی چرا. شنونده رازست، و نیوشنده دعا؛ در آزمایش
 باعطاست و در ضمانها با وفا. سمیع است بسمع و بصیر ببصر، مرید باراده، متکلم
 بکلام، باقی بیقا؛ رحمان است مهربان، که بر بنده بخشاید و جافیان را با همه جفا
 بر پیش آید. بنده اگر چه بد کار است و از جرم گرانبار است، رحمان او را آمرز کار
 و جرم او را در گذار است؛ خوب نیکار است و در گفتار است، عالم را صانع و خلق را
 نگهدار است، دشمن را دارنده و دوست را یار است؛ بصنع در دیده هر کس و در جان
 احبایش قرار است. هر امیدی را نقد، و هر ضمان را بسنده کار است، رحیم است که
 رحمت خود بر مؤمنان باران کرد و عطای خود بر ایشان ریزان کرد. هر کس را
 آنچه صلاح و بهینه آنکس دید آن کرد، معاصی خلق زیر حلم خود پنهان کرد.
 امروز ستم را نقد، و فردا عفو او وعد. هر زبان که بنام او ناطق است پاک است، هر دل که
 بمهر او ذاکر است آباد است. و یاد کننده او در این جهان و در آن جهان آزاد است:

چون یاد تو آرم از غمان آزادم جز یاد تو هر چه بود رفت از یادم

قوله: (يَسْبَحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ)
 هو الملك والمليك، مالك الملك وملك الملوك. پادشاه بحقیقت اوست که
 ملكش را عزل نیست، و جدش را هزل نیست، و عزش را ذل نیست، و حکمش را رد
 نیست، او را ند نیست، و از و بُد نیست. بنده مؤمن معتقد چون داند که مالك بحقیقت
 اوست، جلّ جلاله، لوح دعاوی بشکند، بساط هوس در نوردد، دامن از کونین در کشد،
 و مالك مطلق را ملك و ملك مسلم دارد، بر مراد خود مقدم دارد. نگش آید که هیچ
 مخلوق را تذلل کند، یا از بهر حیهای و لقمه‌ای کردن برافراشته خود بشکند:

و من قصد البحر استقلّ السواقیا من عرف الله لم يحتمل دلال الخلق
هر که جلال حق بدانست ، بدلال خلق تن درندهد ، دست صدقش از کونین
کوتاه بود ، پای عشقش همیشه در راه بود ، دلش در قبضه عزّ پادشاه بود ، سرش معدن
سرّ و الجلال بود ، در پیدایش نشان اقبال بود . در دیده یقینش نور اعتبار افعال بود .
در مشامش نفحات روضه وصال بود . خلق با حال و با کام و بانام بود ، و او بی حال و بی کام
و بی نام بود ، چه زیان دارد او را چون فردا در سرای آخرت عندلیب باغ عندیّت
بود . و باز از احدیّت بود .

حسین منصور را از زهد پرسیدند . گفتا : تنم دنیا بگذاشتن زهد نفس
است . و نعیم آخرت بگذاشتن زهد دلست . و بترك خویش بگفتن درین راه زهد
جانست . آنها که در دنیا زاهد شدند ، در سرای رضوان فرو آمدند . آنها که در بهشت
زاهد شدند ، بحظیره قدس فرو آمدند . و آن طایفه که در خودی خود زاهد شدند ؛
ایشان را سیلاب وادی لاله الا الله در ربود ، در این سرای از ایشان خبر نه ، در آن
سرای ایشان را اثر نه . در سرا پرده غیرت فرو آمدند ، در قبه قرب صمدیّت ایشان
را بار دادند .

«هو الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ ، الْآيَةُ ... الْبَسَهُ لِبَاسَ عَزِّ وَ
تَوَجَّهَ بِتَاجِ الْكِرَامَةِ وَخَلَعَ عَلَيْهِ حَسَنَ التَّوَلَّى ، آثَارَ الْبُشْرِيَّةِ عَنْهُ مِنْ دَرَسَةِ وَأَنْوَارِ
الْحَقَائِقِ عَلَيْهِ لَائِحَةٌ . صِفَتِ أَنْ مَهْمَتَرِ عَالَمِ اسْتِ وَسَيِّدِ وَلَدِ آدَمِ ، دَرِّي يَتِيمِ بُوْدَازِ
صَدَفِ قُدْرَتِ بَرِ آمَدَةِ ، آفَتَابِي رُوشَنِ بُوْدَازِ فَلَكَ اِقْبَالِ بِنَافِثَةِ ، دَرِخْتِي شُكْرِفِ بُوْدَازِ
بُوسْتَانِ دَوْلَتِ بَرِ آمَدَةِ ، آسْمَانِ وَزَمِينِ هَمِهْ بَدُو آرَا سَتِهْ ، رَبِّ الْعَالَمِينَ اَوْرَا بِحَقَائِقِ بَيُّوتِ
مَزِينِ كَرْدِ ، وَبِخَصَائِصِ قُرْبَتِ كِرَامِي كَرْدِ ، وَبِخَلْقِي فَرَسْتَادِ نَادَانَانِ وَ نَادِيْبِرَانِ وَازِ
حَقِّ بِي خَبِرَانِ ، هَمِهْ دَرِ عَالَمِ حَيْرَتِ وَ دَرِ ظَلَمَتِ فِكْرَتِ سَرِ كَرْدَانِ سَيِّدِ چُونِ قَدَمِ دَرِ عَالَمِ
بَعَثِ نِهَادِ ، بِسَاطِ شَرَعِ بَازِ كَسْتَرْدِ . وَ چَنَانِ كِه مِيزَبَانِ از بَهْرِ مَهْمَانِ سَفَرِهْ نِهَدِ ،
وَصَدَا وَ آوَازِ دِهْدِ ، سَيِّدِ سَفَرِهْ دِينِ اِسْلَامِ نِهَادِ وَ صَلَاةِ دَعْوَتِ آوَازِ دَادِ .

جان پاكان گرسنه عدل تو بود از دیر باز سفره اندر سد ره بنهادی و در دادی صلا

ای بتیمی دیده اکنون بایتمان لطف کن^۱ وای غریبی کرده اکنون باغریبان کن سخا.
سید سفره دعوت بنهاد و صلا آواز داد ، خواجگان قریش اجابت نکردند ؛
گفتند: مارا عاربود بر سفره گدایان و درویشان نشستن ! فرمان آمد که ای سید بایشان
چه رنج می بری ؟ طینت خبیثه ایشان نه از آن اصل است که هرگز نقش نکین
نو پذیرد .

‘ مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا ’ مثل ایشان مثل خراست که در بار
وی دفتر بود . خرا از آن دفتر چه سود ؟ که هوش و گوش دریافت ندارد . ایشان را
نیز از دعوت توجه سود ؟ که برگوش و بردل ایشان مهر بیگانگی است و بر دیده
ایشان حجاب غفلت . نه زبان ایشان سزای ذکر ماست ، نه دل ایشان بابت مهر ما .
اگر نقد دین میجوئی ، و سوز عشق ما می طلبی ، از دلهای درویشان صحابه جوی ،
عمار و خباب و سلمان و بوذر و صهیب و بلال که در دل ایشان سوز عشق ماست
و در سر ایشان خمار شراب ذکر ما ؛ دل ایشان خریق و محبت ما ، جان ایشان
غریق نظر لطف ما :

این درویشان ز وصل بوئی دارند کوئی ز شراب مهر جوئی دارند
در مجلس ذکرهای و هوئی دارند می نعره زنند کز و چنوئی دارند
‘ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ ’ . رَبِّ الْعَالَمِينَ
جلّ جلاله و تقدّست اسماؤه و تعالت صفاته در این آیت مؤمنان را بکاری میخواند از
کارهای دین که تمامی دین ایشان در آنست ، ورستن از عقوبت بآنست . و یافتن بهشت
جاودان در گزاردن آنست . و آن نماز آدینه است . میگوید : ای شما که گرویدگان
و دوستان و آشنایان اید ، پیغام پذیرفتید و پیغام رسان بر است داشتید و مرا بر غیب
استوار گرفتید ، و فرمان برداشتید .

‘ إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ ’ هم نصیحت است و هم وصیت و هم
فرمان ؛ نصیحت است ، از نیکوکاری ؛ وصیت است ، از دوست داری ؛ فرمانست از

نیکخواهی . میگوید : بندگان من نیکو کارم . نصیحت من شنوید ، دوست دارم وصیت من پذیرید ، نیک خواهم فرمان من بجای آرید . ملکا آن چه فرمانست ؟
 « اذا نودى للصلاة من يوم الجمعة فاسعوا الى ذكر الله » چون شما را بغوانند بنماز آدینه ، قصد و آهنگ آن کنید که شما را بمن میخوانند ، پاسخ کنید ، آهسته آئید و بوقار آئید . سعی اینجا بمعنی قصد است و عمل ، یکی بغسل دیگر بسواك ، سدیکربوی خوش ، چهارم جامه بهتر ، پنجم بگاہ آمدن ، ششم چون حاضر آمدید مسلمانان را نرنجانیدن ، هفتم خطبه نبوشیدن . اما غسل فرمانست و سنت .
مصطفی (ص) گفت : « اذا اتى احدكم الجمعة فليغتسل » . وقال صلى الله عليه وسلم : « غسل يوم الجمعة واجب على كل مسلم » . اما سواك ، رسول گفت صلى الله عليه وسلم : ركعة بسواك خير من سبعين ركعة بغير سواك . اما طيب ، بکارداشتن بوی خوش و جامه بهتر پوشیدن و مسلمانان را نرنجانیدن و خطبه نبوشیدن ، **مصطفی (ص)** بر جمله گفت : « من اغتسل يوم الجمعة ولبس من احسن ثيابه ومس من طيب ان كان عنده . ثم اتى الجمعة فلم يتخط اعناق الناس . ثم صلى ما كتب الله له . ثم انصت اذا خرج امامه حتى يفرغ من صلوته ، كانت كفارة لما بينها وبين جمعة التى قبلها » . وقال صلى الله عليه وسلم : « ما على احدكم ان وجد ان يتخذ ثوبين ليوم الجمعة سوى ثوبى مهنته » . اما بگاہ آن ، خبر درست است که فریشتگان بر درهای مسجد باشند ، باقلمها و ورقها ، نامهای بندگان مینویسند . پنج جوق را نویسند ، جوق پیشین را هریکی شتری قربان نویسند و دعا کنند . جوق دیگر را گاوی نویسند قربان و دعا کنند . جوق سوم را کبشی قربان نویسند و دعا کنند . جوق چهارم را مرغی قربان نویسند و دعا کنند . جوق پنجم را خایه ای قربان نویسند و دعا کنند . چون خطیب بر منبر شود ، درهای مسجد فرو گذارند و بشنودن خطبه آیند و پس از آن نام کس ننویسند و نه قربان . و در خبر است که فریشتگان یکی را پیوسته معتاد همی دیدند . پس يك آدینه او را نه بینند گویند : اللهم ان فلاناً لم يأت فان كان ضالاً فاهده ، وان كان عائلاً فاغنه ، او مريضاً فاشفه . و

گفته‌اند: ربّ العالمین در روز آدینه بنده مؤمن را ده چیز وعده داد: یکی آنست که چون بنماز آید بهر گامی و قدمی که بردارد، ویرا نیکی در دیوان نویسد، دیگر بهر قدمی کنهای از دیوان وی بسترده، سدیگر کناه يك هفته از وی درگذارد، چهارم ساعتی است در روز آدینه که در آن ساعت هر چه بنده از الله خواهد بوی بخشد، پنجم اگر سورة الکھف برخواند در آن روز تا دیگر آدینه از همه آفات نکه دارد، ششم اگر شب آدینه سورة الدخان برخواند در آن شب وی را بیامرزد، هفتم هر نیکی که در شبانروز آدینه کند یکی صد نویسد، هشتم اگر بروز آدینه صد بار بر رسول (ص) درود و تحیت فرستد فردا او را شفیع وی انگیزد، نهم اگر در شبانروز آدینه وی را اجل رسد از عذاب کور ایمن دارد. دهم اگر در جمله آن جمع که در جامع باشند یکی را آزاد کند دیگران را همه بوی بخشند. هم القوم لایشقی بهم جلیسهم.

« فاسعوا الى ذکر الله » گفته‌اند: سعی از فرائض نماز آدینه است که الله میگوید: « فاسعوا الى ذکر الله ». و دیگر نمازها در خانه گزاردن و در مسجد های دیگر آوردن مباح است. و نماز آدینه جز بجامع و جمع گزاردن روا نیست. واجب آمد بر بنده بمسجد رفتن و رنج بر خود نهادن و خدمت گزاردن. چنانست که ربّ العزّة گفتی: چون رنج آمدن بخدمت از بهر من بود، يك نیمه خدمت از بنده بر گرفتم، چهار رکعت بادو رکعت آوردم. عبدی امروز يك گام که در راه من برداری ضایع نمی کنم، هفتاد ساله راه توحید رفته و بدست نیاز در امید کوفته عمر تو کی ضایع کنم و رنج خدمت تو کی باطل کنم؟ امروز از خانه بمسجد می آئی، فردا از خانه بگور خواهی آمد. امروز که باختیار می آئی، بمراد و نشاط با جمع دوستان، خدمت خود از تو بر گرفتم و رنج تو ضایع نکردم؛ چه گوئی فردا که باضطرار آئی، فریداً و حیداً، عفو و مغفرت از تو کی دریغ دارم؟

۶۳ = سورة المنافقين = مدنیة

النوبة الاولى

قوله تعالى: « بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ » بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.
 « اِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ » که بتو آیند دورویان. « قَالُوا: » گویند: « نَشْهَدُ اَنَّكَ
 لِرَسُولِ اللَّهِ » گواهی دهیم که تو رسول خدائی « وَاللَّهِ يَعْلَمُ اَنَّكَ لِرَسُولِهِ » والله
 خود میداند که تو رسول اوئی. « وَاللَّهِ يَشْهَدُ اَنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ (۱) » والله
 گواهی میدهد که آن دورویان دروغ زنان اند.

« اتَّخَذُوا اِيْمَانَهُمْ جُنَّةً » سوگندان خویش را سپری گرفتند [برخون و
 مال خویش] « فَصَدَّوْا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ » تا بر گشتند از راه خدای. « اِنَّهُمْ سَاءَ مَا
 كَانُوا يَعْمَلُونَ (۲) » ایشانند که بد کارست که میکنند.

« ذَلِكَ بِاَنَّهُمْ اٰمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا » این بآنست که بگرویدند باز پس کافر
 شدند، « فَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ » تا مهر نهادند بر دلهای ایشان. « فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ (۳) »
 تا روشنائی راستی در آن دلهایشود و صواب در نیابد.

« وَاِذَا رَأٰیْتَهُمْ تُعْجِبُكَ اَجْسَامُهُمْ » و چون درنگری تنهای ایشان، چشم ترا
 خوش آید. « وَاِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ » و اگر سخن گویند گوش فراسخن ایشان
 داری. « كَانَهُمْ خُشْبٌ مِّنْ دَرَّةٍ » کوئی یلهائی اند با دیوار نهاد. « يَخْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ
 عَلَيْهِمْ » هر بانگی را بر خویشان پندارند [از بد دلی]. « هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ » ایشان
 دشمنانند بیریز می باش. « قَاتِلْهُمْ اللَّهُ » بنفریناد الله ایشان را. « اِنِّیْ یُؤَفِّكُونَ (۴) »
 [از دینی باین روشنی و سخنی باین راستی] چه چیز ایشان را بر میگرداند.

« وَاِذَا قِيلَ لَهُمْ » و چون ایشان را گویند: « تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ »
 بیائید تا آمرزش خواهد شما را رسول خدای « لَوْ وَاوَّسَهُمْ » سر بر گردانیدند.
 « وَرَأٰیْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ (۵) » و ایشان را دیدی که بر می گشتند گردنکشان.

«سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ يَكْسَانُكَ بِرَأْيَانِ»^۱. «أَسْتَغْفِرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ»
 که آمرزش خواهی ایشان را یا آمرزش نخواهی. «لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ» پیامرزد الله ایشان
 را. «إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ»^(۶) الله راه ننماید نافرمانان را.

«هُمْ الَّذِينَ يَقُولُونَ» ایشانند که میگویند: «لَا تُنْفِقُوا عَلَيَّ مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ»
 نفقه مکنید بر ایشان که نزدیک رسول خدا اند. «حَتَّى يَنْفَضُّوا» تا باز پراکنند.
 «وَلِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» و خزانه های روزی الله راست در آسمانها و در زمین
 «وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ»^(۷) لیکن منافقان در نمی یابند^۲

«يَقُولُونَ لَنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ» میگویند: اگر ما با شهر رسیم، «لَيُخْرِجَنَّ
 الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ» ناچار بیرون کندهر که در ما ازو عزیزتر او را که خوارتر.
 «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ» و عز الله راست و رسول او را و مؤمنان را. «وَلَكِنَّ
 الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ»^(۸) لیکن منافقان نمی دانند.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» ای کرویدگان. «لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ
 ذِكْرِ اللَّهِ» مشغول مدارد شما را مال شما و فرزندان شما از یاد خدای. «وَمَنْ يَفْعَلْ
 ذَلِكَ» و هر که آن کند. «فَاُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ»^(۹) ایشانند زیان کاران.

«وَانْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ» و نفقه کنید از آنچه شمار روزی دادند «مَنْ قَبْلَ أَنْ
 يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ» پیش از آنکه مرگی آید بیکی از شما. «فَيَقُولُ رَبِّ» و او
 گوید: خدا و ندمن «لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ» چرا مرا بپس نگذاری تا زمانی
 نزدیک. «فَاصْدُقْ» تصدقه دهم. «وَإَكْفٍ مِنَ الصَّالِحِينَ»^(۱۰) و از یکسان و ثابان باشم.
 «وَلَنْ يُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْسًا» و بپس نگذارد الله هیچکس را «إِذَا جَاءَ أَجْلُهَا» که
 سر انجام او آید «وَاللَّهُ خَبِيرٌ»^(۱۱) و الله داناست بکردار شما و آگاه از آن.

النوبة الثانية

این سوره یازده آیتست صد و هشتاد کلمه هفتصد و هفتاد و شش حرف؛ جمله به
 مدینه فرو آمد. در این سوره ناسخ است و منسوخ نیست. و الناسخ قوله: «سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ

استغفرت لهم « الآية وعن ابی بن کعب قال: قال رسول الله (ص): « من قرأ سورة المنافقين برىء من التناق .

قوله تعالى: « اذ جاءك المنافقون قالوا نشهد انك لرسول الله » هذا كقوله: « واذ قالوا الذين آمنوا قالوا آمنا واذ قالوا لقومك قالوا آمنا واذ جاءوك بما لم يحبك به الله ». والمنافق هو الذى يصدك لسانه و يكذبك قلبه ، أخذ من التافقاء وهو جحر اليربوع والتعلب والضب و هو الذى يخرج منه اذا اخذ الصياد القاصعاء و هو جحر الذى يدخل فيه أخذ كل ذلك من التفق وهو السرب ، نافق الرجل وتنفق وانتفق بمعنى واحد. سئل حذيفة من المنافق . فقال : الذى يصف الاسلام ولا يعمل به وهم اليوم شر منهم لا نهم كانوا يومئذ يكتُمونه وهم اليوم يظهرونه . وقيل: معنى تشهد تحلف يدل عليه. قوله : « اتخذوا ايمانهم جنة » وقال قيس بن ذريح :

واشهد عند الله انى احبها فهذا لها عندى فما عندها ليا

والآية نزلت فى عبد الله بن ابى و اصحابه ، كانوا يشهدون لرسول الله (ص) بالرسالة وهم منكرون له بقلوبهم ؛ فكانوا اذا شهدوا مجمعا مدحوه . « وقالوا نشهد انك لرسول الله » صادقا وكانوا يحلفون على ذلك وعلى انهم يقولون ذلك عن قلوبهم فقال الله عز وجل : « والله يعلم انك لرسوله » دخلت اللام لكسرة الالف وهذا اعتراض وهو من كلام الله سبحانه فيه تعظيم لنبيه . « والله يشهد » اى - يحلف وقيل : يعلم ان المنافقين لكاذبون فى قولهم « نشهد » لا نهم لا يشهدون اذا خلوا ، بل يقولون : « انما نحن مستهزؤن » معنى آيت آنت كه : منافقان در حضرت نبوت و مجمع مسلمانان سو كند ميخورند كه ما از صدق دل و اعتقاد درست رسالت و نبوت نويذير فتييم ؛ و از ضمير ياك بى نفاق ، گواهي ميدهيم كه تو رسول خدائى . رب العالمين ايشان را با آنچه گفتند ، كه از صدق دل گواهي ميدهيم ، دروغ زن كرد كه نه از صدق دل و اعتقاد ياك ميگفتند ، بلكه از نفاق ميگفتند ، كه با ياران خود در خلوت ميگفتند : « انما نحن مستهزؤن » . اين چنانست كه كسى گويد : من « الحمد لله رب العالمين » ميخوانم ، تووى را كوئى دروغ گفتى . نسبت اين دروغ با قرآءت وى كردد ، نه با عين « الحمد لله » ؛ يعنى كه : تو دروغ ميگوئى كه ميخوانم ، نه « الحمد لله » دروغست . وقيل :

معنى قوله : « لكاذبون » اى - يكذبون .

« اتخذوا ايمانهم » اى - حلفهم الكاذب . « جنة » : وقاية وسترة يستترون

بها . قال الاعشى :

اذا انت لم تجعل لعرضك جنةً من المال سارا لدم كل مسير .

وقيل : « اتخذوا ايمانهم جنة » من القتل يعصموا بها دماءهم و اموالهم

« فصدوا عن سبيل الله » اى - اعرضوا عن طاعة الله . وقيل : صدوا غيرهم عن الايمان

فى السر « انهم ساء ما كانوا يعملون » بش ما عملوا من التفاق و صرف الناس عن دين -

الله . وقوله : « كانوا » افاد انهم بهذه الصفة مذ كانوا ذلك ، اى - هذا الاسم لهم بالتفاق .

وهذا التكذيب من الله لهم بسبب انهم « آمنوا » فى الظاهر وبالقول « وكفروا » فى

السر بالقلب « آمنوا » مستترين و « وكفروا » مستترين « فطبع على قلوبهم »

ختم عليها حتى لا يدخلها الايمان جزاء على نفاقهم « فهم لا يفقهون » اى - لا يعقلون

الهدى ولا يعرفون صحة الايمان كما يعرفه المؤمنون .

« واذا رأيتهم تعجبك اجسامهم » يعنى : لحسن صورهم و طول قاماتهم .

قال ابن عباس : كان عبد الله بن ابي جسيماً ، فصيحاً ، حلو الكلام ، وكان اذا جاء

فاعتذر الى رسول الله (ص) اعجبه حسن كلامه ؛ فذلك قوله : « وان يقولوا تسمع لقولهم »

يعنى لفصاحة كلامهم . وقيل : « تسمع لقولهم » لاله الا الله . و فى الخبر عن

رسول الله (ص) : « ان الله يبغض البليغ الذى يلوى بلسانه كما تلوى الباقرة بالسنتها »

« كانهم خشب مسندة » اى - هم فى قلة تفقهم وعدم عقلهم وتدبرهم . « خشب » منصوبة

مماالة الى الجدار . يقال : اسندت الشيء اذا املتته . التثقيل للتكثير و اراد انها ليست

باشجار تشمر ولكنها « خشب مسندة » الى حائط . وقيل : اراد بالخشب المسندة التى

تأكلت اجوافها ترى صحيحة من بعيد وهى خاوية متأكلة ، اى - هم اشباح خاوية و

اجسام عن المعنى خالية . قرأ ابو عمرو و الكسائي « خشب » بسكون الشين جمع خشبة

كبدنة و بدن . قرأ الباقر بضم الشين كثمرة و ثمر . وفى الخبر : « مثل المؤمن

كمثل الخامة من الزرع تميلها الريح مرة هكذا ومرة هكذا . ومثل المنافق مثل

الارزة المجذبة على الارض حتى يكون انجما فها بمرّة . ثم وصفهم الله عز وجل : بالجبن فقال : « يحسبون كلّ صيحة عليهم » . قال مقاتل : ان نادى مناد فى العسكرية او انفلت دابة او نشد ناشد ضالّة ظنّوا انهم يراودن بذلك لِمافى قلوبهم من الرعب . قال الشاعر :

ولوا أنّها عصفورة لحسبتها
مسومة تدعو عبداً وازنما .

وقيل : لاّ لهم على وجل من ان ينزل الله فيهم امراً يهتك استارهم ويبيح دماءهم و اموالهم . وقيل : لا ثقة لهم بالله ولا قوة لهم فى دين الله . وليس كذلك المؤمن لاّ أنّه قوى القلب بالله ، شجاع السرّ ثم قال : « هم العدو فاحذرهم » اى - توقّ كيدهم ولا تأمن معرتهم ولا تنق بهم فاتهم اعداؤك فى السر . « قاتلهم الله » اى - لعنهم الله . « انّى يؤفكون » يصرفون عن الحق .

« واذا قيل لهم » يعنى عبد الله بن ابى و اصحابه . « تعالوا يستغفر لكم رسول الله لوّوا رؤسهم » اى - عطفوا رؤسهم و امالوها تكبراً عمادعوا اليه . قرأ نافع و يعقوب : « لوّوا رؤسهم » بالتخفيف . والباقون بالتشديد . ومعنى التشديد انهم فعلوا ذلك مرّة بعد مرّة . « ورأيتهم يصدّون » اى - يُعرضون بوجوههم رغبة عن - الاستغفار « وهم مستكبرون » متعظّمون عن الحق . ابن عباس كفت : سبب نزول ابن آيت آن بود كه نفاق عبد الله بن ابى در ميان صحابه آشكارا كشت و سخنهاى زشت كه گفته بود ميان خلق افتاد . قومى از قبيله وعشيره وى گفتند اورا كه : ترا ، و پسران ترا فضيحت رسيد و رسوا گشتيد بايات قرآنى كه فرو آمد ، و اسرار شما بيرون افتاد و زبانهها در شما دراز گشت . راه شما آنست كه بر رسول خدا شويدو گناه خود را عذر نهيد ، و بتوبه و استغفار باز گرديد ، تا رسول خدا از بهر شما آمرزش خواهد از حق سبحانه تعالى . عبد الله منافق چون اين سخن شنيد ، از تكبر و سرافرازى سر بجنبانيد و روى بگر دانيد و كردن بپيچيد و گفت : من چه گفته ام از ناگفتنى تا مرا عذر بايد خواست ؟ مرا فرموديد كه بوى ايمان آر ، آوردم ؛ و مرا فرموديد كه زكوة مال بدو ده ، دادم ؛ اينجا نمايد مگر سجود فراوى بردن ، اكر خواهيد تا او را سجود برم ؟ ! . و اين سخن از انكار و تكبر ميكفت ، واز نمك

داشت استغفار رسول (ص) .

قوله تعالى: «سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ»
 هذا نزل في قوم من المنافقين ، علم الله تعالى ان عاقبتهم موت على التفاق . فقال : ان -
 الاستغفار النبى (ص) لا ينفعهم فسواء استغفر لهم ام لم يستغفر لهم لا يؤمنون ولا ينفعهم
 استغفاره لان الله كان يستغفر لهم على معنى سؤاله لهم بتوفيق الايمان ومغفرة العصيان .
 وقيل : لما قال الله عز وجل : ان تستغفر لهم سبعين مرة فلن يغفر الله لهم . قال النبى (ص)
 « لا زيدن على السبعين » فانزل الله تعالى : « سواء عليهم استغفرت لهم »

وقوله: «ان الله لا يهدي القوم الفاسقين» اى - لا يرشد القوم الخارجين عن طاعته .
 « هم الذين يقولون لا تنفقوا على من عند رسول الله حتى ينفضوا »
 اى - يتفرقوا عنه ويرجعوا الى قبائلهم وعشائريهم . « ولله خزائن السموات والارض »
 مفاتيحها بيده لانه هو المالك ، القادر ، الرزاق ، فلا يقدر احد ان يعطى احداً شيئاً
 الا باذنه ولا ان يمنعه شيئاً الا بمشيئته . وقيل : خزائن الله ، مقدوراته التى يخرج
 منها ما يشاء . « ولكن المنافقين لا يفقهون » ان امره اذا اراد شيئاً ان يقول له
 كن فيكون .

« يقولون لئن رجعنا الى المدينة ليخرجن الاعز منها الاذل » مفسران
 گفتند : رسول خدا در غزاه بنى المصطلق بود و حربگاه بر سر آبی بود که آن را
 مریسج می گفتند ، و نصرت و ظفر در آن غزا مسلمانان را بود . رسول خدا (ص)
 و یاران از آنجا بازگشته با غنیمت فراوان از انواع و اموال و بردگان . دو مرد بر
 سر آب خلاف کردند ، و بهم برآویختند : یکی مؤمن مهاجر و یکی منافق . آن
 مؤمن نام وی جمال بود . لطمه ای زد بر آن منافق . شوری و شعفی از ایشان برآمد ؛
 منافق گفت : یا اللانصار . مهاجر گفت : یا للمهاجرین . عبد الله ابی آوازیشان بشنید
 بیامد ، و مرد خود را چنان دید ، گفت : ما صحبتنا هذا الرجل لنلطم ؟! ما در صحبت
 این مرد نه بدان آمدمیم تا ما را لطمه زنند و خوار دارند ! آنکه روی با قوم خویش
 کرد و گفت : لا تنفقوا على هؤلاء ليعودوا الى عشائريهم وتنفرقوا عن هذا الرجل . این
 درویشان که کرد این مرد میگردند ، ایشان را چیز مدهید و مرایشان را هیچ نفقت

مکنید تا از این مرد بازپرا کنند. مثل ما با وی چنانست که گفته اند: سَنَ كَلْبِكَ بِأَكْلِكَ. سکت را فربه کن تا ترا خورد. «وَلْتَن رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لِيُخْرِجَنَّ الْأَعَزَّ مِنْهَا الْأَذَلَّ» اگر ما با مدینه روییم هر که عزیزتر است بیرون کند از مدینه او را که خوارتر است؛ یعنی که عزیز منم و محمد و اصحاب وی خوارند و من ایشان را از مدینه بیرون کنم. زید بن ارقم کودک بود، در آن مجمع حاضر بود، گفت: انت والله الذليل القليل المبغض في قومك و محمد في عز من الرحمن ومودة من المسلمين. این کودک روی به عبد الله منافق نهاد و گفت: ذلیل و قلیل و خوار و نا کس و نا چیز توئی و دشمن داشته قوم خود توئی و محمد (ص) عزیز است و کریم، برخدای عزیز؛ و همه مسلمانان او را دوست. عبد الله بترسید، گفت: اسکت فانما كنت العب. پس زید بن ارقم بیامد و آن قصه با رسول خدا (ص) بگفت. رسول بحکم آنکه زید کودک بود گفت: «لَمَلِكْ غَضَبْتُ عَلَيْهِ فَاخْطَأَ سَمْعَكَ» مگر با وی بخشم بودی و سمع تو خطا شنید. گفت: لا والله که راست شنیدم، و بحقیقت این سخن گفت. رسول (ص) عبد الله را بخواند، گفت: «انت صاحب الكلام الذي بلغني؟» تو گفته ای آن سخن که بمن رسید؟ عبد الله سو کند خورد که من این سخن نگفتم و زید بر من دروغ می نهد. جماعتی از انصار که به عبد الله تعلق داشتند، بیامدند، گفتند: این عبد الله مهتر ماست و رئیس ما، سخن کودکی بروی شنودن مگر صواب باشد که آن مهتر چنین سخن نگوید و کودک بغلط شنیده. رسول خدا (ص) سخن ایشان را و تصدیق ایشان را بپذیرفت. و بعد از آن جماعتی از انصار زبان در زید کشیدند که بر عبد الله این دروغ نهاد، و زید بن ارقم گفت: من شرمسار همی بودم و خویشتم را از شرم کشیده همی داشتم^(۱) از مصطفی (ص) و یاران. تارب العالمین آیت فرستاد که: «يَقُولُونَ لَنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ». زید گفت: رسول خدا گوش من گرفت و گفت: «وَفْتَ أَذْنُكَ، وَفْتَ أَذْنُكَ يَا غَلَامَ» گوشت بوقا بود گوشت بوقا بود ای غلام! و گفته اند که: رسول خدا (ص) بر آئید بن حضیر رسید، مردی بود از مؤمنان و مخلصان انصار، گفت: یا اسید بتو رسید که آن صاحب شما از بهر ما

(۱) کشیده همی داشتم: دوری می کردم.

چه گفت؟ آنکه حکایت باز کرد که وی گفت: « لیخرجن الاعزّ منها الاذلّ » اُسید گفت: یا رسول الله انت والله تخرجه ان شئت، فهو الذلیل؛ والله که تو او را بیرون کنی اگر خواهی که عزیز توئی و ذلیل او. آنکه گفت: یا رسول الله او را معذور دار که پیش از قدوم مبارک تو به مدینه قوم وی تاج می ساختند که بر سر وی نهند و او را سرور و مهتر خویش کنند. چون قدم مبارک نبوّت تو در رسید او معزول و ناچیز گشت. همی پندارد که ملک و ریاست از وی تو بودی. از آن بیهوده باطل میگوید. ابن عباس گفت: چون این آیت فرو آمد، پسر وی عبد الله بن عبد الله بن ابی گفت: یا رسول الله بمن چنان رسید که پدرم را خواهی کشت، اکنون بمن فرمای تا سر وی نزدیک تو آرم. رسول گفت: « بل ارفق به و احسن صحبتته مابقی معنا » نه، که با وی رفیق کن و نیکو داشت وی فرو میگذار مادام که با ما بود. پس چون از آن غزا باز گشتند و بدر مدینه رسیدند، این پسر عنان پدر گرفت و شمشیر کشیده گفت: والله که ترا در مدینه نکذارم تا بگوئی که: انا ذلیل و محمد عزیز، ذلیل منم و عزیز محمد است، عبد الله منافق همچنان بگفت. دیگر بار پسر گفت: والله لا ادعک حتی تقول انا الاذلّ و محمد الاعزّ. والله که نکذارم ترا در مدینه تا بگوئی که: خوارتر و ناچیزتر منم و عزیزتر و بزرگوارتر محمد است. عبد الله این سخن بگفت. آنکه پسر گفت: اکنون بخواری و فرومایگی در شو در مدینه تا بدانی که عزّ خدای راست و رسول را و مؤمنان را. قال الله تعالی: « ولله العزة و لرسوله وللمؤمنین » فمرّ الله قهره من دونه، و عزّ رسول الله اظهر دینه علی الادیان کلها، و عزّ المؤمنین: نصره ایتاهم علی اعدائهم. و قیل: عزّ الله: الربوبیّه، و عزّ الرسول: النبوة، و عزّ المؤمنین: العبودیّة. و قیل: عزّ الله: الولاية، لقوله تعالی: « هنالك الولاية لله الحق » و عزّ الرسول: الکفایة. لقوله: « انا کفیناک المستهزئین »: و عزّ المؤمنین: الرّفة والرّعاية، لقوله: « وانتم الاعلون ان کنتم مؤمنین »؛ و جمیع ذلك لله فمرّ القديّم لله صفة؛ و عزّ الرسول و عزّ المؤمنین لله فعلاً و منّة و فضلاً. فاذا لله العزة جمیعاً و یقال: لا عزّ الا فی طاعة الله، ولا ذلّ الا فی معصیة الله و ماسوی هنافلا اصل له.

« یا ایها الذین آمنوا لا تلهمکم امواتکم و لا اولادکم عن ذکر الله »

قال المفسرون يعنى : الصلوات الخمس فى الجماعة نظيره قوله : « لانهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله » والتقدير « لانهيهم بها عن ذكر الله » فنسب الفعل اليها . « ومن يفعل ذلك »
 اى - من شغله ماله وولده عن ذكر الله . « فاولئك هم الخاسرون » اى - المغبونون .
 « وانفقوا مما رزقناكم » . قال ابن عباس : يريد زكوة الاموال اى - اجعلوا المال فدا انفسكم وادوا الزكوة . « من قبل ان ياتي احدكم الموت »
 اى - اسبابه و يصير الى حالة اليأس فيسأل الرجعة « فيقول رب لولا اخرتني الى اجل قريب » اى - هلا اخرتني ، امهلتنى . وقيل : لاصلة فيكون الكلام بمعنى التمنى اى - لو اخرتني الى اجل قريب ، اى - ابقنى زماناً غير طويل . « فاصدق » اى - فانصدق وازكى وانفق مالى فى طاعتك كما امرت . « واكن من الصالحين » اى - من الثابتين ، كقوله : « وتكونوا من بعده قوماً صالحين » وقوله : « ان تكونوا صالحين » فعلى هذا نزلت الآية فى المنافقين و هو قول مقاتل وقيل : نزلت الآية فى المؤمنين والمراد بالصالح هاهنا الحج . قال ابن عباس : ما من احد يموت و كان له مال لم يؤد زكوته واطاق الحج فلم يحج الا سأل الرجعة عند الموت وقرأ هذه الآية وقال : اكن من الصالحين اى - احج . قرأ ابو عمرو و اكون بالواو عطفاً على « فاصدق » على حكم اللفظ و قرأ الآخرون « اكن » بالجزم ردأ على تأويل الفعل اولم يكن فيه الفاء كان معجزاً و ما فردوا اكن على موضع « فاصدق » لاعلى لفظه اذ موضعه وتقديره ان اخرتني اصدق واكن . و فى الخبر الصحيح عن رسول الله (ص) « لان يتصدق المرء فى حياته بدرهم خير من يتصدق بمائة عند موته » و قال صلى الله عليه وسلم : « الذى يتصدق عند موته او يعق كالذى يهدى اذا شبع » . وعن ابي هريرة قال : قال رجل : يا رسول الله اى الصدقة اعظم اجراً ؟ - قال : « ان تصدق وانت صحيح شحيح تخشى الفقر وتأمل الغنى ولا تمهل حتى اذا بلغت الحلقوم . قلت لفلان كذا و لفلان كذا و قد كان لفلان . » « ولن يؤخر الله نفساً عن الموت . » « اذا جاء اجلها » المكتوب فى اللوح المحفوظ . « والله خير بما تعملون » قرأ ابو بكر بالباء و قرأ الآخرون بالتاء على الآية الاولى .

النوبة الثالثة

قوله تعالى: «بسم الله الرحمن الرحيم» در جمله قرآن دوهزار و پانصد و شصت و سه جایگاه نام الله است. و در هیچ جای آن چندان آثار کرم و دلایل فضل و رحمت و تعبیه لطف نیست که در این آیت تسمیت. زیرا که بر اثر او نام رحمن است و رحیم؛ و امید عاصیان و دست آویز مفلسان، نام رحمن و رحیم است. آئین منزل مشتاقان، و انس جان معجبان، نام رحمن و رحیم است. تاج صدق بر سر صدیقان، و منشور خالصیت در قبضه خاصگیان، از شرف نام رحمن و رحیم است. علم علم در دست عالمان، و حله حلم در بر عابدان، از تاثیر نام رحمن و رحیم است. وجد واجدان و سوز عاشقان و شوق مشتاقان از سماع نام رحمن و رحیم است.

در آثار ماثور است که: رب العالمین یا موسی کلیم الله گفت: «انا الله الرحمن الرحیم؛ الکبریا، نعمتی، والجبروت، صفتی، والذیّان اسمی، فمن مثلی؟».

قوله تعالى: «اذ جاءك المنافقون» الآية... روز اول در عهد ازل غواص قدرت را بحر صلب آدم فرستاد تا گوهر های شب افروز و شبه های سیه رنگ بر آورد و بر ساحل وجود نهاد. هم مؤمنان بودند و هم منافقان. چنانکه مؤمنان را بیاورد منافقان را بیاورد، اما مؤمنان را بفضل خود در صدر عزّ بساط لطف بداشت، و لامیل؛ منافقان را بعدل خود در صف نعل زیر سیاط^(۱) قهر و ذل بداشت، و لاجور. مؤمنان را تاج سعادت و کرامت بر فرق نهاد، نصیب ایشان از کتاب این بود که: «فاستبشروا بیعکم الذی بايعتم به». منافقان را بند مذلت و قید اهانت بر پای نهاد. نصیب ایشان از کتاب این آمد که: «قل موتوا بغيظکم» اینست که رب العالمین

(۱) سیاط: جمع سوط. تازیانه.

گفت: «اولئك ينالهم نصيبهم من الكتاب». مؤمنان را گفت: «فی مقعد صدق عند ملک مقتدر» منافقان را گفت: «فی الدرك الاسفل من النار» اعاذ بنا الله وایانا.
تو چنان باش که بخت تو چنان آمد من چنین ام که مرا قال چنین آمد.

فردا در عرصات قیامت منافقان بطفیل مؤمنان، و بروشنائی نور ایشان همی روند تا بصراط رسند، آنکه مؤمنان پیشی گیرند و بنور ایمان و اخلاص صراط باز گذارند و کفر و نفاق منافقان دامن ایشان گیرد تا در ظلمت و حیرت بر جای بمانند. آواز دهند، گویند: «انظرونا نقتبس من نورکم». نور و روشنائی از مؤمنان طلب کنند، مؤمنان جواب دهند که: «ارجعوا وراءکم». ای - ارجعوا الی حکم الازل واطلبوا الثور من القسمه. این نور از حکم ازل طلب کنید نه از ما. هر که را نور دادند، آن روز دادند؛ و هر که را گذاشتند آن روز گذاشتند. «ومن لم يجعل الله له نوراً فما له من نور و اذا اراد الله بقوم سوء فلا مرد له». و ان الرجل ليعمل عمل اهل الجنة وهو عند الله من اهل النار و يعمل عمل اهل النار وهو عند الله من اهل الجنة. همه اعزّه طریقت را از خوف این مقام دل و جگر بسوخت. سابقتی رانده چنانکه خود دانسته، عاقبتی نهاده چنانکه خود خواسته؛ بسا خلوتهای عزیزان که آن را آتش در زده. بسا خرمهای طاعت که بیاد بر داده. بسا جگرهای صدیقان که در گردش آسیای قضا ذره ذره گردانیده. هزاران هزار ولایت است در این راه، ولیکن جز عزل نصیب بدبختان نیست. و چون شقاوت روی بمرد نهاد اگر بقراب زمین و آسمان کوشش دارد او را سود نیست. و گمان مبر که شقاوت در کفر است، بلکه کفر در شقاوت است؛ و گمان مبر که سعادت در دین است، بلکه دین در سعادت است. سکه اصحاب الکهف خبث کفر داشت، و لباس بلعام با عور طراز دین داشت. لیکن سعادت و شقاوت از هر دو جانب در کمین بود، لاجرم چون دولت روی نمود. پوست آن سکه از روی صورت در بلعام با عور پوشیدند، گفتند: «فمثله کمثل الکلب» و مرقع بلعام در آن سکه پوشیدند، گفتند: «ثلاثة رابعهم کلبهم» پس خرمن طاعت که بوقت

نزع بباد بی نیازی بردهند که : « وقد منّا الی ما عملوا من عمل فجعلناه هباء منثوراً ». بس سینه آبادان که در حال سكرات مرگ « و بد اللهم من الله ما لم یكونوا یحتسبون » خراب کنند ، بس روی که در لحد از قبله بگردانند . بس آشنادا که در شب نخستین بیگانه خوانند .

یکی را میگویند : نم نومة العروس ، دیگری را میگویند : نم نومة المنحوس ؛ یکی را « سیماهم فی وجوههم من اثر التّجود » بیانست ، یکی را « یعرف المجرمون بسیماهم » نشانست . لا تغترّ ببناء النّاس فانّ العاقبة مبهمّة . مسکین دل من کرچه فراوان داند در دانش عاقبت فرو می ماند .



۶۴ = سورة التغابن = مکیه

النوبة الاولى

قوله تعالى: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ». بنام خداوند فراخ بخشايش مهربان
 «يَسْجُدُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» بياكى مى ستايد الله را هر چه در آسمانها
 و زمينها چيز است. «لَهُ الْمُلْكُ» پادشاهى اوراست [و سزاوارى و خدائى] «وَلَهُ
 الْحَمْدُ» و ستايش نيكو اوراست [و نيكنامى]. «وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (۱) و او
 بر همه چيز تواناست.

«هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ» او آنست كه بيافريد شما را «فمنكم كافرٌ» هست از شما
 كه ناگرویده‌اى است. «ومنكم مؤمنٌ» و هست از شما كه گرویده‌اى است. «وَاللَّهُ
 بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» (۲) و الله با آنچه ميكنيد دانا و بيناست.

«خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ» بيافريد آسمانها و زمينها را بفرمان
 روان «وَصُورَكُمْ» و بنكاشت شما را «فَأَحْسَنَ صُورَكُمْ» و نكاشت شما را تمام كرد
 [و بيكرهاى شما را درخورد] «وَالِيهِ الْمَصِيرُ» (۳) و آخر باز كشت باو است.

«يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» ميداند هر چه در آسمانها و زمينهاست.
 «وَيَعْلَمُ مَا تُسْرُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ» و ميداند هر چه نهان ميداريد و آشكارا ميكنيد.
 «وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» (۴) و الله داناست بهر چه در دلهاست.

«أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبُؤُا الَّذِينَ كَفَرُوا مِن قَبْلُ» نيامد بشما خبر آن ناگرويدگان كه
 پيش از اين بودند. «فَذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ» بچشيدند گرانبارى كار خويش
 [و دشوارى سرانجام خويش]. «وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (۵) و ايشان راست عذابى
 دردناكى.

«ذَلِكَ بِأَنَّهُ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ» آن ايشان را بآن پيش آمد كه

فرستادگان مامی آمد بایشان پیغامهای روشن . « فقالوا » گفتند : « ابشُرْهُمْ دُونَا »
 باش مردمان ما را می راه نمایند . « فكفروا » کافر شدند . « وتولّوا » واز پیغام
 پذیرفتن بر گشتند . « واستغنى الله » والله بای نیازی خویش مانده از ایشان
 « والله غنى حميد^(۶) » ، والله بای نیازست با ستایش تمام [چیز در نمی باید او را] .
 « زعم الذين كفروا ان لن يبعثوا » ناکر ویدگان گفتند که : ایشان را از
 کور بنینکیزند . « قل بلى ورتى تبعثن » بگو آری بخدای من براستی که شما
 را برانکیزند . « ثم تتنبون بما عملتم » و پس براستی شما را آگاه کنند ناچار
 پیدایش آنچه میکردید . « وذلك على الله يسير^(۷) » ، و آن برخدای آسانست .
 « فامنوا بالله ورسوله » بگرویدند بالله و فرستاده او « والنور الذى اترلنا »
 و باین روشنائی که فرستادیم . « والله بما تعملون خبير^(۸) » ، و الله بکردار شما
 داناست و از آن آگاه .

« يوم يجمعكم » آن روز که شما را فراهم آورد . « ليوم الجمع » آن روز
 فراهم آوردن . « ذلك يوم التغابن » آن روز بر یکدیگر آوردن است . « ومن يؤمن
 بالله » و هر که بگردد بالله . « ويعمل صالحا » و کردار نیک کند . « يكفر عنه
 سيئاته » بسترده و ناپیدا کند الله ازو بدی های او . « ويدخله جنات تجري من تحتها
 الانهار » و در آرد او را در بهشتهائی که میرود در زیر درختان آن جویهای روان .
 « خالدین فیها ابدآ » ایشان در آن جاویدان . « ذلك الفوز العظيم^(۹) » ، آنست
 پیروزی بزرگوار .

« والذين كفروا و كذبوا بآياتنا » و ایشان که کافر شدند و بدروغ داشتند
 سخنان و پیغام ما . « اولئك اصحاب النار » ایشان دوزخیان اند . « خالدین فیها »
 جاویدان در آن « و بشئ المصير^(۱۰) » ، و بد جایگاه که آنست .

« ما اصاب من مضية » نرسد هیچ رسیدنی بکس . « الا باذن الله » مگر بخواست
 خدای . « ومن يؤمن بالله » و هر که بگردد بالله « يهد قلبه » الله راه نماید دل او را
 [به پسندکاری و کارسپاری] . « والله بكل شئ عليم^(۱۱) » ، و الله بهمه چیز داناست .

«وَاطِيعُوا اللَّهَ» و فرمان بربدخدای را «وَاطِيعُوا الرَّسُولَ» و فرمان بربد
فرستاده او را. «فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ» و اگر برگردید. «فَأَنَّمَا عَلَيَّ رَسُولُنَا الْبَلَاغُ
الْمُبِينُ» (١٢) پس برسول ما پیغام رسانیدن آشکار است.

«اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» الله اوست که نیست جز اوخدای «وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ
الْمُؤْمِنُونَ» (١٣) و بر الله توکل دارند و پستی مؤمنان.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» ای کسرویدگان «أَنْتُمْ أَزْوَاجُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ عَدُوٌّ
لَكُمْ» از زنان شما و فرزندان شما کس است که دشمن شماست. «فَاخْذَرُوا هُمْ»
برخندمی باشید ازیشان. «وَأَنْ تَعْلَمُوا وَتَصَفَحُوا» و اگر در گذارید و فرا گذارید
«وَتَغْفِرُوا» و بیامرزید «فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (١٤) الله آمرزگار و مهربان است.
«أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ» مالهای شما و فرزندان شما فتنه دلد و شور
وزیان آن. «وَاللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ» (١٥) و الله اوست که بنزدیک اوست مزد
بزرگوار [مهاجر را].

«فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ» از خشم و عذاب الله پرهیزید چندانکه توانید.
«وَاسْمِعُوا» و فرمان پذیرید. «وَاطِيعُوا» و فرمان بربد «وَأَنْفِقُوا خَيْرًا لِّأَنْفُسِكُمْ»
و چیزی از مال این جهان [فردای خویش را] نفقه کنید. «وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ»
و هر که دست در مال مردمان گزاردن از و بازداشتند. «فَاُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (١٦)
ایشانند که روز به آمدگان اند.

«أَنْ تَقْرَءُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا» اگر وام بهید نزدیک الله وامی نیکو «يُضَاعَفْ لَكُمْ»
آن شمارانوی برتوی کند. «وَيَغْفِرْ لَكُمْ» و بیامرزد شمارا «وَاللَّهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ» (١٧)
و الله اندک پذیرنده و فرا گذارنده است.

«عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ» دانای نهان و آشکارا. «الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» (١٨) آن
توانای دانا، تاورنده داننده.

النوبة الثانية

این سوره بیشترین مفتران در مدنیات شمردند. ضحاک گفت: مکی است. کلبی گفت: سه آیت از این سوره مدنی است. «یا ایها الذین آمنوا ان من ازواجکم واولادکم» تا آخر سه آیت، به مدینه فرو آمد و باقی همه به مکه. هزده آیت است، دو یست و چهل و یک کلمه، هزار و هفتاد حرف. و درین سوره ناسخ است و منسوخ نیست. و الناسخ: قوله: «فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ» نسخ قوله تعالى: «اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ». وعن عبد الله بن عمرو قال: قال رسول الله (ص): وما من مولود يولد الا في تشابيك رأسه مكتوب خمس آيات من فاتحة سورة التغابن. وعن ابي بن كعب قال: قال رسول الله (ص): «من قرأ سورة التغابن رُفِعَ عنه موت الفجاءة».

قرله: «يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ لَهُ الْمُلْكُ» وهو كمال القدرة و نفاذ التصرف «وله الحمد» وهو حمد الحامدين له وحمده سبحانه لنفسه وحققة الحمد: الثناء بذكر الاوصاف الجميلة والافعال الجزيلة.

«هو الذي خلقكم فمنكم كافرٌ ومنكم مؤمنٌ» فيه قولان: احدهما، خلقكم في بطون امهاتكم كفاراً و مؤمنين، و به قال ابن عباس: ان الله تعالى خلق بنى آدم مؤمناً و كافراً، ثم يُعِيدُهُمْ يوم القيامة كما خلقهم مؤمناً و كافراً. وعن ابي بن كعب قال: قال رسول الله (ص): «ان الاسلام الذي قتله الخضر طبع كافراً و قال الله تعالى: «ولا يلدوا الا فاجراً كافراً». و في بعض الاخبار خلق الله فرعون في بطن امه كافراً و خلق يحيى بن زكريا في بطن امه مؤمناً. و قال صلى الله عليه و سلم: «التعبد من سعد في بطن امه و الشقى من شقى فى بطن امه». وعن انس عن النبي (ص) قال: «و كل الله بالرحم ملكاً فيقول: اى رب تطفة، اى رب علقه، اى رب مضغة؟ فاذا اراد الله ان يقضى خلقها قال: يا رب اذكر انى سعيد او شقى؟ فما الرزق؟ فما الاجل؟ فيكتب كذلك في بطن امه. و القول الثاسى: ان الله سبحانه خلق ثم كفروا و آمنوا و تم الكلام بقوله: «هو الذي خلقكم» ثم وصفهم

بفعلهم فقال : فمنكم كافر ومنكم مؤمن ، كما قال تعالى : « والله خلق كل دابة من ماء فمنهم من يمشى على بطنه » الآية . . . فإله خلقهم والمشى فعلهم ثم اختلفوا في تأويلها . روى عن ابي سعيد الخدري أنه قال : فمنكم كافر في حياته مؤمن في العاقبة ، ومنكم مؤمن في حياته وكافر في العاقبة . وروى ان النبي (ص) قال : « الا ان بنى آدم خلقوا على طبقات شتى : فمنهم من يولد مؤمناً ، ويحيى مؤمناً . ومنهم من يولد كافراً ويحيى كافراً ويموت كافراً . ومنهم من يولد مؤمناً ويحيى مؤمناً ويموت كافراً . ومنهم من يولد كافراً ويحيى كافراً ويموت مؤمناً . » وقال عطاء ابن ابي رباح : فمنكم كافر بالله مؤمن بالكواكب ، ومنكم مؤمن بالله كافر بالكواكب ؛ يعنى : فى شأن الانوار . وقال الزجاج : فمنكم كافر بان الله خلقه وهو مذهب الدهرية . ومنكم مؤمن بان الله خلقه وجمله القول فى حكم هذه الآية والأذى عليه المحققون من اهل السنة ان الله تعالى خلق الكافر وكفره فعلاً له وكسباً ، وخلق المؤمن وایمانه فعلاً له وكسباً فلكل واحد من الفريقين كسب واختيار بتقدير الله ومشيته . فالمؤمن يؤمن ويختار الايمان بعد خلق الله اياه لان الله سبحانه اراد ذلك منه وقدر عليه وعلمه منه ؛ والكافر يكفر ويختار الكفر بعد خلق الله اياه لان الله سبحانه قدر عليه ذلك وعلمه منه ولا يجوز ان يوجد من كل واحد منهما غير الذى قدره الله عليه وعلمه منه ، لان وجود خلاف المقدور عجز و خلاف المعلوم جهل و هما لا يليقان بالله سبحانه ولا يجوز ان عليه ؛ ومن سلك هذا السبيل سلم من الجبر والقدر واصاب الحق والله اعلم .

« خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ » اى - بقوله الحق وهو « كن » . وقيل : لاقامة الحق بها عليكم فاقيم الباء مقام اللام . و « صَوَّرَكُمْ » فى ارحام امهاتكم « فاحسن صُورَكُمْ » اى - احكم وعدل وسواها وحسنها احسن تقويم واعدل صورة فلم يشارك بنى آدم فى صورته وشكله غيرهم . « واليه المصير » اى - المرجع والمآل الى حكمه .

« يَعْلَمُ مَا فِى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُسْرُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ وَاللَّهُ عَلِيمٌ

بذات الصدور» من الايمان والتفان والاخلاص والرياء فارتدعوا عن المعاصي واقبلوا على الطاعات ، فان الله يتولى المجازاة .

«الم يأتكم» يا اهل مكة . «نبؤا الذين كفروا من قبل» قوم نوح وهود وصالح ولوط . «فذاقوا» الفاء للتعقيب اى - كفروا فذاقوا . «وبال امرهم» فى الدنيا . «ولهم عذاب اليم» فى العقبى .

«ذلك باله» اى - ذلك المذابا لما انزل بهم بسبب انه «كانت تأتيمهم رسلهم بالبينات» اى - بالدلائل والمعجزات والآيات «فقالوا ابشر» يرشد ونا ، انكروا ان يكون خلق يهديهم ويختص من بينهم بالنبوة وقيل : انكروا ان يكون الرسل من بنى آدم . والبشر اسم جنس يقع على الواحد والجمع ، وها هنا فى معنى الجمع . «فكفروا» بالله وبالرسل وجحدوا واعرضوا عن الايمان . «واستغنى الله» عن ايمانهم ولم يضروا الله بكفرهم ومعاصيهم شيئا انما اضرؤا بافسهم لان «الله غنى حميد» يحمده المؤمنون من عباده وملائكته ومحمود بحمده لنفسه . ثم اخبر عن انكارهم البعث . فقال : «زعم الذين كفروا ان لن يُبعثوا» يروى فى الحديث : «زعموا مطية الكذب» وفى رواية : «بئس مطية الكذب زعموا» لا تكاد تجد زعم الا فى الكذب و هى لغة حميرية تعنى بها الكلمة ، اى - قال الكفار كذباً لا بعث ولا حشر . فاكذبهم الله تعالى وقال : «قل» يا محمد «بلى» ليس الامر كما زعمتم . «وربى تبعثن» يوم القيامة . «ثم لتنبؤن بما عملتم» فى الدنيا من خير وشر وتجاوزون هذا النبأ تهديد يترك فى مواضع من القرآن . «وذلك» البعث «على الله» سهل هين «يسير» غير عسير . لانه العالم بما ظهر وخفى .

«فآمنوا بالله ورسوله» اى - صدقوا بالله انه واحد لا شريك له ومحمد (ص) انه رسوله . «والتورالذى انزلنا» بالقرآن انه كلامه ووحيه وتنزيله . «والله بما تعملون خبير» اى - نعلم باعمالكم لا يخفى عليه منها شيء .

«يوم يجمعكم» اى - اذ كريوم بجمعكم . «ليوم الجمع» اى - لحضور يوم - الجمع ولاجله وهو يوم القيامة يجمع فيه الاولون والآخرون والملائكة والانس والجن اجمعون . وقيل : يجمع فيه الثواب والعقاب والطالم والمظلوم والنبي ومن

آمن به . «ذَلِكَ يَوْمُ التَّغَابُنِ» وهو تفاعل من الغبن و هو فوت الحظّ والنقص فى المعاملة والمبايعة و المقاسمة . واستعمال الغبن فى هذا الموضع توسع كما قوله : « فما ربحت تجارتهم » والمغبون فى الحقيقة من غبن دينه . و ذلك اليوم يوم يغبن فيه اهل الحق اهل الباطل ، و اهل الهدى اهل الضلالة ، و اهل الايمان اهل الكفر ؛ فلاغبن اغبن منه لانّ هولاء يدخلون الجنة و هو آء يدخلون النار . و فى الخبر : « مامن عبد مؤمن يدخل الجنة الا ارى مقعده من النار لو اساء ليزداد شكراً و ما من عبد يدخل النار الا ارى مقعده من الجنة لو احسن ليزداد حسرة » . و قيل : معنى التغابن : انه يغبنك من استحقته فى الدنيا و تهاوت به فتراه فوقك ؛ و فى المثل المغبون لامحمود ولا مأجور . «ومن يؤمن بالله ويعمل صالحاً» فى اداء ما افترضه عليه «يكفر عنه سيئاته» اى - يستر سيئاته عليه فلا يفضحه بها . «وَيُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» قرأ اهل المدينة والشام بكثرة و دخله و فى سورة الطلاق ندخله بالنون فيهنّ و قرأ الآخرون بالياء . «خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا» مقيمين لا يخرجون منها ولا يموتون . «ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» اى - ذلك الثواب الذى ذكر الله هو الفوز الذى لا فوز اعظم منه .

« وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَبَشِّرِ الْمَصِيرَ » اى ساء المكان الذى صار وا اليه .

« مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ » فى نفس او مال من خير او شر . « إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ » اى - بارادته وقضائه ومشيئته « ومن يؤمن بالله يهد قلبه » اى يؤفقه لليقين حتى يعلم ان ما اصابه لم يكن ليخطئه وما اخطأه لم يكن ليصيبه فيرضى بقضائه ويسلم لحكمه وقال ابو بكر الوراق : ومن يؤمن بالله عند الشدة والبلاء ، فيعلم انها من عدل الله يهد قلبه للصبر والتسليم وقيل اراد به زيادة الهداية واليقين ؛ اى - يهد قلبه الى حقائق الرضا وزوائد اليقين ؛ و قيل : انه مقلوب ومعناه : ومن يهد قلبه يؤمن بالله . و قرأ عكرمة و من يؤمن بالله يهد قلبه ، اى - يسكن قلبه و يطمئن . من الهدوء وهو التسكون . «وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» .

«وَاطِيعُوا اللَّهَ» فيما يأمركم و «اطِيعُوا الرَّسُولَ» فيما يؤدى عن الله و فى سنته . و قيل : «اطِيعُوا اللَّهَ» فى الرضا بقضائه « واطِيعُوا الرَّسُولَ» فيما

يأمركم بالصبر وترك الجزع . «فان توليتم» عن الايمان بالله ورسوله « فانما على رسولنا البلاغ المبين » اى - عليه الابلاغ وقد فعل كقوله : « ما على الرسول الا البلاغ » .

« الله لا اله الا هو » اى - هو القادر على الهداية والصلاح لاشريك له فى الارشاد والاضلال . وليس بيد الرسول شيء من ذلك . «وعلى الله فليتوكل المؤمنون» فى تثبيت قلوبهم على الايمان والصبر على المصائب .

« يا ايها الذين آمنوا ان من ازواجكم واولادكم عدوا لكم فاحذروهم » - قال ابن عباس : هؤلاء رجال من اهل مكة اسلموا وارادوا ان يهاجروا الى المدينة فمنعهم ازواجهم واولادهم وقالوا : صبرنا على اسلامكم فلا نصبر على فراقكم ، فاطاعوهم وتركوا الهجرة ؛ فقال الله تعالى : « فاحذروهم » ان تطيعوهم وتدعوا الهجرة . « وان تعفوا وتصفحوا وتغفروا فان الله غفور رحيم » هذا فيمن اقسام على الاهل والولد ولم يهاجر فاذا هاجر رأى الذين سبقوه بالهجرة قد فقهوا فى الدين هم ان يعاقب زوجه وولده الذين تبطؤوا عن الهجرة وان لحقوا به فى دار الهجرة لم ينفق عليهم ولم يصبهم بغير فامرهم الله بالمغو عنهم والصفح ، هذا كقوله : « وان جاهدك على ان تشرك بى ما ليس لك به علم فلا تطعهما و صاحبهما فى الدنيا معروفاً » وقال عطاء بن يسار : نزلت فى عوف بن مالك الاشجعي ، كان ذا اهل وولد ، فكان اذا اراد الغزو بكوا اليه ورقوه وقالوا : الى من تدعنا ؟ فيرق لهم ويقيم ، فانزل الله تعالى : « ان من ازواجكم واولادكم عدوا لكم فاحذروهم » اى - عدوا لكم بجهلهم ايتاكم على ترك الطاعة . « فاحذروهم » ان تقبلوا منهم وان تعفوا وتصفحوا فلا تعاقبوهم على خلافهم ايتاكم « فان الله غفور رحيم » . ولما اسلم اصيد بن سلمة المخزومي مهاجراً كتب اليه ابوه سلمة من مكة :

عننى يبلغ ما اقول الاصيدا
جهلاً وبايت النبى محمداً
من عقى والده وبر الابعدا
وتركتنى شيخاً كبيراً مفرداً

من راكب يرد المدينة ملجأ
انركت دين آبائك الشم العلى
ان الذين شراركم امثالهم
فباى امر يابى عقتنى

واييت ليلي كالسليم مسهداً

أما النهار فدمع عيني ساجم
فكتب اليه اصيد :

حتى علا في عرشه فتصعدا
يدعو لرحمته النبي محمدا
قدماً تازر بالمكارم وارثدي
لا تعبد العزى وربك فاعبدا
اخشى عليك عذاب يوم سرمدا

ان الذي سمك السماء بقدرة
بعث الذي لامثله فيما مضى
ضخم الدسيعة^(١) من ذرابة^(٢) هاشم
اقبل الى الاسلام انك جاهل
واللأت والاوثان فاهجراً ننى

وقال بعضهم : من منع من الأزواج و الأولاد عن طاعة الله فهو عدو يجب أن يحذر، وجاء في الخبر : « ليس عدوك الذي قيته فقتله و أجرك الله على قتله، ولكن اعدى عدوك نفسك التي بين جنبيك وامرأتك التي تضاجعك على فراشك وولدك الذي من صلبك » .

قوله : « انما أموالكم واولادكم فتنه » اى - محنة و بليّة . و اختيار لكم و شغل عن الآخرة يقع بسببها الانسان فى العظام و منع الحق و تناول الحرام . « والله عنده اجر عظيم » زهدهم فى الدنيا بان ذكر عيبها و رغبهم فى الآخرة بذكر صفها و نعيمها ؛ وقال بعضهم : لما ذكر الله المداوة فى الأزواج و الأولاد ، ادخل فيه من للتبويض ، فقال : « ان من ازواجكم واولادكم عدو لكم » لان كلهم ليسوا باعداء و فيهم من يعين على الاعمال الصالحة ولم يذكروا من للتبويض فى قوله : « انما أموالكم واولادكم فتنه » لانها لا تخلو عن الفتنة و اشتغال القلب بها و لهذا قال عبد الله ابن مسعود : لا يقولن احدكم : « اللهم انى اعوزبك من الفتنة » فانه ليس منكم احد يرجع الى مال واهل وولد الا وهو مشتمل على فتنة . ولكن ليقول : اللهم انى اعوز بك من مضلات الفتن . وعن عبد الله بن بريدة عن ابيه قال : كان رسول الله (ص) يخطب فجاء الحسن و الحسين عليهما السلام و عليهما قميصان احمران يمشيان و يعثران . فنزل رسول الله (ص) من المنبر فحملهما فوضعهما بين يديه ، ثم قال : صدق الله : « انما

(١) ضخمة الدسيعة : جوانرود . فرهنك نفيسى .

(٢) ذرابة : حدث و تندی . فرهنك نفيسى .

اموالکم واولادکم فتنه» نظرت الی هذین الصبیین یمشیان وبعثران فلم اصبر حتی قطعت حدیثی ورفعتهما .

قوله : «فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ» هذه الآية ناسخة لقوله : «اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ» .
«واسمعوا واطيعوا» ای - قابلوا امره بالقبول والایتمام . «وانفقوا» من اموالکم «خیراً لانفسکم» وقیل : انفقوا فی الجهاد و فی الصدقة یکن الاتفاق خیراً لانفسکم .
وقیل : هو نفقة المؤمن علی نفسه . «ومن یوق شح نفسه» التبحر : استحلال اموال الناس ، وقیل : هو منع الزکوة . فمن ادی الزکوة المفروضة فقد وقى شح نفسه .
«فاولئک هم المفلحون» الذین فازوا بالتمیم و نجوا من العذاب الالیم ، ذکر نفسه فوحد ثم قال : اولئک فجمع لان من یأتی للواحد والجماعة .

«ان تقرضوا الله قرضاً حسناً» ای - ان تخرجوا زکوة اموالکم الّتی اقترض علیکم اداها فسمّاها قرضاً کرمّاً منه ، وقوله : «قرضاً حسناً» ای - طیبه بها انفسکم .
وقیل : یعنی صدقة التطوع «یضاعفه لکم» فیکتب بالواحدة عشرة الی سبع مائة .
«ویغفر لکم والله شکور» : یقبل القلیل و یعطی الجزیل «حلیم» : یمفو و یصفح عمن قصر و بخل .

«عالم الغیب والشهادة العزیز» الغالب القوی . «الحکیم» فی اموره یجزیها علی ارادته بحکمه .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : «بسم الله الرحمن الرحیم» بنام او که جان را جانست و دل را عیانست ، یاد او زینت زبانت و مهر او راحت روانست ، وصال او بهر دو عالم ارزانست و هر چه نه او همه عین تاوانست ، و هر دل که نه در طلب اوست ویرانست . یک نفس با او بدو گیتی ارزانست ، یکی نظر از او بصد هزار جان رایگانست .

امروز که ماه من مرا مهمانست بغشیدن جان و دل مرا پیمانست
دل را خطری نیست ، سخن در جانست جان افشام که روز جان افشانست .

ای خداوندی که خرد را بتوراه نیست و هیچکس از حقیقت تو آگاه نیست ،

وجود تو معلّل اشباه نیست، شهود تو مقدر اشتباه نیست، مفلسان را جز حضرت تو پناه نیست، عاصیان را جز درگاه تو درگاه نیست، جهانیان را چون نوپادشاه نیست! در آسمان و زمین جز تو الله نیست:

کر پای من از عجز طلبگار تو نیست تا ظن نبری که دل گرفتار تو نیست

نه زان نایم که جان خریدار تو نیست خود دیده ما محرم دیدار تو نیست

قوله تعالی: «يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ...» معنی تسبیح تقدیس است و تنزیه، و تقدیس آنست که: خدای را جلّ جلاله از صفات ناسزا و نعوت حدّثان منزّه و مقدّس دانی؛ پاک از نقص، دور از وهم، بیرون از عقل، قدّوس از قیاس؛ موصوف نه معلول، معروف نه معقول، پیدا نه مجهول. و چون وی نه معلوم، عقل در او معزول و فهم در او حیران، هستی دیدنی او را ذات و صفات است پذیرفتنی، نه دریافتنی و شنیدنی؛ و کیف او نه دانستنی. میگوید: هفت آسمان و هفت زمین و هر چه در آن خدای را تسبیح میکند و او را بیاکی و بی همتائی می ستاید از خلق پذیرفتن و استوار گرفتن درخواست، نه دریافتن و دانستن آن؛ نمیخوانی که الله گفت جلّ جلاله: «ولكن لا تفقهون تسبيحهم» شما تسبیح آسمان و زمین و آب و آتش و باد و خاک و کوه و دریا و همه جانور و بیجان دریابید؛ ایمان بآن واجب کرد و خلق را از دریافت آن نومید کرد. چون مخلوق را بعقل در نمی یابی 'بعقل محض در ذات و صفات الله چه تصرف کنی؟ ظاهر می پذیر و باطن می سپار و بمراد خدا باز گذار و سلامت بیاد دار و بدانکه الله جلّ جلاله در بیست صفت از بیست صفت منزّه است و پاک؛ در احدیّت از شریک و انباز پاک، در صمدیّت از دریافت پاک، در اوّلیّت از ابتدا پاک، در آخریّت از انتها پاک، در قدم از حدوث پاک، در وجود از احاطت پاک، در شهود از ادراک پاک، در قیومیت از تغیر پاک، در قدرت از ضعف پاک، در صبر از عجز پاک، در منع از بخل پاک، در انتقام از حقد پاک، در جبروت از جور پاک، در تکبر از بغی پاک، در غضب از ضجر پاک، در صنع از حاجت پاک، در کید از غرور پاک، در حیا از مذم پاک، در مکر از حیلت پاک. در تعجب از استنکار پاک، در بقا از فنا پاک. اینست صفات خالق

بی ضد و ند، بی شبیه و بی نظیر . و صفات مخلوق اینست که : اضداد آن را قرین است ؛ با حیات او ممات ، با قدرت او عجز ، با قوت او ضعف ، با منع او بخل ، با غضب او ضجر ، با مکر او حیلت ، با انتقام او حقد ؛ تابدانی که کرده چون کردگار نیست و صفات خالق چون مخلوق نیست ، و خدای را در ذات و صفات و کبریا و عزّت مثل و مانند نیست « ایس کمثله شیء و هو السميع البصير » .

« هو الذی خلقکم فَمَنْکُمْ کافرٌ وَمَنْکُمْ مؤمنٌ » کار آنست که در ازل کرد ، حکم آنست که در ازل راند . خلعت آنست که در ازل داد . قسمتی رفته نه فزوده و نه کاسته یکی را بآب عنایت شسته ، و یکی را بمیخ ردّ و بسته . حکمی بی میل و قضائی بی جور ، یکی را در دیوان سعد نام ثبت کرد و بر لطف ازلی قبول کرد و علل در میانه نه . یکی را در جریده اشقیاء نام ثبت کرد و زّ نار ردّ بر میان بست و از در گاه قبول و اقبال بر اند وزهره دم زدن نه . « قوم طلبوه فخذلهم ، قوم هربوا منه فادرکهم » ، قومی شب و روز در راه طلب هیچ نیاسوده و در مجاهدات و ریاضات خویشتن را نحیف و زار گردانیده و دست ردّ بسینه ایشان باز نهاده که : « الطّلب ردّ والطّریق سدّ » . قومی در بتکده معتکف گشته و لات و هبل مسجود خود گردانیده و نداء عزّت از بهر ایشان بیای شده که : « انتم لی وانا لکم » که شما آن من اید و من آن شما .

ابراهیم خواص گفت : در بادیه وقتی بتجربید میرفتم ؛ پیری را دیدم بر آن گوشه نشسته و کلاهی بر سر نهاده و بزاری و خواری میگریست . گفتم : یا هذا ؟ تو کیستی ؟ - گفت : من ابو مرّة ام - گفتم : چرا می گریی ؟ - گفت : کیست بگریستن سزاوارتر از من ؟! چهل هزار سال بر آن در گاه خدمت کرده ام و در افاق اعلی از من مقدم تر کس نبود ، اکنون تقدیر الهی و حکم غیبی بنکر که مرا بچه روز آورده !؟

یا سائلی کیف کنت بعدی	لقت ماسائی و سرّه
مازلت اختال فی وصال	حتی امنّت الزّمان مکره
صال علیّ الصّدور حتی	لم یبق ممّا شهدت ذرّه

آنکه گفت : ای خواص نگر تا بدین جهد و طاعت خویش غره نباشی که کار بغایت و اختیار اوست نه بجهد و طاعت بنده . بمن يك فرمان آمد که آدم را سجده

کن، نکردم؛ و آدم را فرمان آمد که از آن درخت مخور، بخورد؛ در کار آدم عنایت بود عذرش بنهاد که: «نفسی ولم نجد له عزمًا»، و در کار من عنایت نبود گفت: «ابی واستکبر» زلت او در حساب نیاوردند و طاعت دیرینه ما زلت شمرند:

من لم یکن للوصال اهلاً فکل احسانه ذنوب

قوله تعالی: «فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ» جای دیگر گفت: «اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ»

این دو آیت یکی ناسخ است، یکی منسوخ. یکی اشارتست بواجب امر، یکی اشارت است بواجب حق. واجب امر بیامد و واجب حق را منسوخ کرد، زیرا که حق جلّ جلاله بنده را که مطالبت کند، بواجب امر کند، تا فعل او در عفو آید؛ که اگر او را بواجب حق بگیرد طاعت هزار ساله بامعصیت هزار ساله یک رنگ آید. اگر همه انبیاء و اولیاء و اصفیاء و همه عارفان و محبتان بهم آیند، آن کیست که طاقت آن دارد که بحق او جلّ جلاله قیام کند یا جواب حق او باز دهد؟! امر او متناهی است، اما حق او متناهی نیست؛ زیرا که بقاء امر ببقاء تکلیف است و تکلیف در دنیاست که دنیا سرای تکلیف است، اما بقاء حق ببقاء ذات است و ذات متناهی نیست، پس بقاء حق متناهی نیست؛ واجب امر بر خیزد، اما واجب حق بر نخیزد؛ دنیا در گذرد، نوبت امر با وی در گذرد؛ اما نوبت حق هرگز در نگذرد. امروز هر کسی را سودائی در سراست که در امر می نگرند. انبیاء و رسل بنبوت و رسالت خویش می نگرند، فریشتگان بطاعت و عبادت خویش می نگرند، موحدان و مجتهدان و مؤمنان و مخلصان بتوحید و ایمان و اخلاص جال خویش می نگرند. فردا چون سرادقات حق ربوبیت باز کشند، انبیاء با کمال حال خویش حدیث علم خود در باقی کنند^(۱). گویند: «لَا عِلْمَ لَنَا!» ملائکه ملکوت صومعه های عبادت خود آتش در زنند، گویند: «مَاعِبْدَانَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ!» عارفان و موحدان گویند: «مَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ!» وَاللَّهِ أَعْلَمُ بِالْصَّوَابِ.

۱- الف: نماید.

(۱) در باقی کنند: فرو گذارند و در کتب قدیم چون تذکرة الاولیاء شیخ عطار مکرر آمده است.

حکیم نظامی در خسرو و شیرین چاپ مرحوم وحید دستگردی ص ۳۸۷ فرماید:

فرستادش بهشپاری پیامی
مراهم باده هم ساقی کن امشب.

یخلوت بر زبان نیکنامی
که جام باده در باقی کن امشب

۶۵ = سورة الطلاق = مدنیة

۱- النوبة الاولى

قوله تعالى: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.
 «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ» ای پیغامبر. «إِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ» چون زنان را دست باز دارید.
 «فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ» ایشان را در پاکی از حیض دست باز دارید، پیش از پاسیدن^(۱).
 «وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ» و سه پاکی ایشان می شمارید از حیض عدت را. «وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ»
 و بترسید از خشم و عذاب خداوند خویش. «لَا تَخْرُجُوهُنَّ مِنْ يُوْتِهِنَّ» بیرون نکنید
 ایشان را از خانه ها [تا عدت ایشان سپری گردد]. «وَلَا يَخْرُجْنَ» و بیرون نیابند [از
 خانه] «إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مَبِينَةٍ» مگر که فاحشه ای بر ایشان درست گردد.
 «وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ» و این اندازه هائی است که الله نهاد [در دین خود]. «وَمَنْ يَتَعَدَّ
 حُدُودَ اللَّهِ» هر که اندازه های الله در گذارد. «فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ» بر خود ستم کرد
 «لَا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا» ندانی مگر که الله پس ناساختن
 کاری نو آورد و مهر.

«فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ» چون آن زنان بکران عدت خویش رسند و نزدیک آید
 که سپری گردد، «فَامْسُكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ» باز آرید ایشان را و نگه دارید بنیکوئی.
 «أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ» یا دست باز دارید بنیکوئی «وَأَشْهَدُوا ذَوِي عَدْلٍ مِنْكُمْ»
 و گواه کنید دو مرد راست استوار را از میان خویش. «وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ» و
 بیای دارید گواهی دادن از بهر خدای. «ذَلِكُمْ يُوعَظُ بِهِ» باین سخن که با شما
 میگویند و باین حکم پند میدهند. «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ» هر کس
 را که بگردد بخدای و روز رستاخیز. «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ» و هر که بپرهیزد از ناپسند
 الله. «يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا»^(۲) الله او را بیرون آمد سازد و فرج [از تنگی].

«وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ» و روزی دهد او را از جایی که بنیوسد. «وَمَنْ

(۱) پاسیدن : در اینجا بمعنی نزدیکی کردن است.

يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ» و هر که پشت بالله باز کند و کار با و بسپارد. «فَهُوَ حَسْبُهُ» الله بسنده اوست که او را بکس نیازمند نکند. «إِنَّ اللَّهَ بِالْغُلَامِ» فرمان الله پیر شدنی است [و خواست او بجای رسیدنی]. «قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا (۳)» الله هر چیز را اندازه ای و هنگامی نهاد.

«وَاللَّائِي يَنْسَنَ مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ نَسَائِكُمْ» آن زنان که از پیری نومید گشته اند از حیض از زنان شما. «إِنْ أَرْبَبْتُمْ» اگر درر گمانید [که عدت ایشان چند است و نمی دانید]. «فَعَدَّتُهُنَّ ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ» پس بدانید که عدت ایشان سه ماه است. «وَاللَّائِي لَمْ يَحْضُنَّ» و آن زنان که هنوز حیض ندیدند، [هم سه ماه است عدت ایشان]. «و اولات الاحمال» و باروران زنان «أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ» عدت ایشان آنکه بگذرد که بار خود بنهند. «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ» و هر که از حرام بپرهیزد و حد های الله نگاه دارد. «يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا (۴)» الله کار او بی رنج او بر آسانی باز سازد. «ذَلِكَ أَمْرُ اللَّهِ أَنْزَلَهُ إِلَيْكُمْ» این فرمان الله است که بر شما فرو فرستاد «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ» و هر که آزرده دارد از خداوند خویش و بترسد از خشم و عذاب او «يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ» بسترده و ناپیدا کند بدیهای او «وَيُعْظِمَ لَهُ أَجْرًا (۵)» و مزد او بزرگ کند. «أَسْكُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ» و جدکم ایشان را فرود آرید بر خور آن که شما اید از توان. «وَلَا تُضَارَّ رَوْحُهُنَّ» و با ایشان ستیزه مکنید. «لَتَضَيَّقُوا عَلَيْهِنَّ» تا کار و جهان و نفقه برایشان تنگ کنید و مسکن «وَأَنْ كُنَّ أُولَاتِ حَمْلٍ» و اگر باروران باشند «فَأَنْفَقُوا عَلَيْهِنَّ» نفقه می کنید برایشان. «حَتَّى يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ» تا آنکه که بار خود بنهند. «فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ» و اگر شیر دهند فرزند خویش و شما را. «فَاتَّوَهُنَّ أَجُورَهُنَّ» مزد ایشان بدهید «وَأَتَمَّرُوا لِيَنَّكُمْ بِمَعْرُوفٍ» و باینکدیگر مشاوره کنید و کار باز سازید بنیکوئی بی گزند و ستیز. «وَأَنْ تَهَاسَرْتُمْ» و اگر با یکدیگر ناهموار کار باشید و ناساخت و دشوار کار، پس از فرزند زادن «فَسَتَرْضَعَنَّ لَهُ أُخْرَى (۶)» تا دیگری شیر دهد او را.

«لَيَنْفَقَ ذُو سَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ» میفرماید که : او که توان را دارد ، توانگرانه ، از

توان خویش نفقه کند. «وَمَنْ قُدِّرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ» و هر که توان ندارد و دنیا بر او فشرده تراست و تنگ تر. «فَلْيَنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ» گوی ار آنچه الله او را داد نفقه کن. «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا الْإِمَامَ أَتْيَهَا» الله بر هیچکس بار ننهد مگر آن توان که او را داد. «سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا» (۷) الله پس درویشی و دشواری آسانی دهد و توانگری. «وَكَايِنَ مِنْ قَرْيَةٍ» ای بسا شهر. «عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا» که اهل آن و کسان آن کردن کشیدند از فرمان خداوند خویش «وَرُسُلُهُ» و [از استوار داشت] رسول او. «فَحَاسِبُنَاهَا حِسَابًا شَدِيدًا» شمار ایشان بکردیم شمار کردنی صعب سخت «وَعَذَابُنَا عَذَابًا تَكَرَّرَ» (۸) و عذاب کردیم ایشان را عذابی که چنان ندیده بودند و نشاخته.

«فَذَاقَتْ وَبَالَ أَمْرِهَا» بچشیدند کرانی و نا کواری بد سرانجامی خویش. «وَكَانَ عَاقِبَةُ أَمْرِهَا خُسْرًا» (۹) و سرانجام ایشان زیان کاری بود. «أَعِدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا» ساخت ایشان را الله عذابی سخت، «فَاتَّقُوا اللَّهَ» پس بترسید از خشم خدای و عقوبت او. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» ای خردمندان «الَّذِينَ آمَنُوا» ای [خردمندان] «كَرُويدَ كَان.» «قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا» بر شما فرو فرستاد الله از خویش سخنی و یادی.

«رَسُولًا يَتْلُو عَلَيْكُمْ» پیغمبری تا بر شما میخواند. «آيَاتِ اللَّهِ مَبِينَاتٍ» سخنان الله روشن کرده و پیدافرو فرستاده. «لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» تا بیرون آرد کسرویدگان نیک کرداران. «مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» از تاریکیها بروشنائی. «وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ» و هر که بگردد بالله «وَيَعْمَلْ صَالِحًا» و کردار نیک کند. «يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» در آرد او را در بهشتها زیر درختان آن جویهاروان. «خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا» جاویدان در آن. «قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ لَهُ رِزْقًا» (۱۱) الله او را زاد و ساخت کرد روزی نیکو.

«اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَوَاتٍ» الله اوست که بیافرید هفت آسمان «وَمِنَ الْأَرْضِ» مثلهم «وَأَرْضِينَ هَمَّ چندان.» «يَنْزِلُ الْأَمْرُ مِنْهُنَّ» فرو میآید فرمان های او میان

آسمان ها و زمین ها . « لَتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ » تا بدانید که الله تواناست بر هر چیز . « وَإِنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا »^(١)، والله میداند و میرسد بهر چیز چنانکه آن چیز .

النوبة الثانية

این سوره را دو نام است : سورة الطلاق و سوره النساء القصرى ، و باجماع مفسران مدنی است ، جمله به مدینه فرو آمده ؛ هزار و شصت حرف است و دوست و چهل و نه کلمه و یازده^(٢) آیت است ؛ و درین سوره هیچ ناسخ و منسوخ نیست . و عن ابی بن کعب قال : قال رسول الله (ص) : « من قرأ سورة الطلاق مات في سنة رسول الله » .

قوله تعالى : « يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ » افتتح الله تعالى السورة بـ خطاب نبیّه (ص) و خصّه بالنداء لانه السيد المقدم . ثم جمع الخطاب وعم بالامر فقال : « إِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ » فيه اربعة اقوال : احدها : انه خطاب للرسول (ص) و ذكر بلفظ جمع تعظيماً كما يخاطب الملوك بلفظ الجمع . الثاني : انه خطاب له ، والمراد به امته . الثالث : ان التقدير « يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ » والمؤمنون اذا طلقتم ، فحذف لان الحكم يدل عليه . الرابع معناه : « يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ » قل للمؤمنين اذا طلقتم اى - اذا اردتم طلاق النساء كقوله تعالى : « اذا قمتم الى الصلوة » اى - اذا اردتم ان تقوموا ، و كقوله : « اذا قرأت القرآن فاستعذ اى - اذا اردت قرآنه قوله . « فَطَلِّقُوهُنَّ لَعَدَّتهنَّ » اى - فى طهر من غير جماع بمعنى لطهرهن الذى يحصينه من عدتهن ولا تطلقوهن لحيضهن الذى لا يعتمدون به زمان العدة « وَاخْصُوا الْعِدَّةَ » اى - احصوا الاطهار للمدة واحفظوها وهن ثلاثة اطهار لتعلموا وقت الرجعة لان الرجعة انما تجوز فى زمان العدة . و معنى الطلاق حل عقد النكاح والعدة والعدد واحد كقوله تعالى : « ان عدة الشهور » يقال : عد كذا واعتد . و قرئ فى الشواذ طلقوهن لقبلى عدتهن و قبل الشئ ما اقبل منه فيكون المعنى طلقوهن

(٢٠١) مؤلف آیت نهم ودهم را یکی گرفته است .

فى أول طهرهن من قبل ان تجاموهن . وفى سبب نزول هذه الآية قولان :
 احدهما ماروى قتادة عن انس قال : طلق رسول الله (ص) حفصة فانت الى اهلها فانزل
 الله عز وجل هذه الآية وقيل له : راجعها فانها صوامة قوامة وهى احدى ازواجك و
 نسائك فى الجنة وقال السدى : نزلت فى عبد الله بن عمر وذلك فيما روى مالك
 عن نافع عن ابن عمر انه : طلق امراته وهى حائض فى عهد رسول الله (ص) فسأل
 عمر بن خطاب رسول الله (ص) عن ذلك فقال : مره فليراجعها ثم ليمسكها حتى تطهر
 ثم تحيض ثم تطهر ثم ان شاء امسك بعد وان شاء طلق قبل ان يمس ، فتلك العدة
 التى امر الله تعالى ان يطلق لها النساء . ورواه سالم عن ابن عمر قال : مره فليراجعها
 ثم ليطلقها طاهراً او حاملاً . ورواه يونس بن جبير و انس بن سيرين عن ابن عمر ولم
 يقولاهم تحيض ثم تطهر . واعلم ان الطلاق فى حال الحيض والتفاس بدعة . وكذلك فى
 الطهر الذى جامعها فيه . والطلاق الثانى ان يطلقها فى طهر لم يجامعها فيه . وهذا فى
 حق امرأة تلزمها العدة بالاقراء لما فيه من تطويل العدة اذ بقية الحيض لا تحتسب . قائماً
 اذا طلق غير المدخول بها فى الحال الحيض ، او طلق الصغيرة التى لم تحض قط
 والآيسة والحامل يقيان لابتدعة فى طلاقهن اصلاً . و اذا طلق امراته فى حال الحيض
 او فى طهر جامعها فيه قصداً يعصى الله تعالى و لكن يقسح الطلاق لان النبى (ص)
 امر ابن عمر بالمراجعة ولولا وقوع الطلاق لما امره بالمراجعة واذا راجعها فى حال
 الحيض يجوز ان يطلقها فى الطهر الذى يعقب تلك الحيضة قبل المسيس كما رواه
 يونس بن جبير و انس بن سيرين عن ابن عمر و ما رواه نافع عن ابن عمر ثم
 ليمسكها حتى تطهر ثم تحيض ثم تطهر فهو محمول على الاستحباب يستحب تأخير
 الطلاق الى الطهر الثانى حتى لا تكون مراجعته آيها . للطلاق ولا بدعة فى الجمع
 بين الطلقات الثلاث حتى لو طلق امراته فى حال الطهر ثلاثاً يكون بدعياً ولكن
 الاولى التفريق حذراً من التدم وهو قول الشافعى و احمد وذهب بعضهم الى انه بدعة
 وهو قول مالك واصحاب الرأى .

«واتقوا الله ربكم لا تخرجوهم» اراد به اذا كان المسكن الذى طلقها فيه

للزوج لا يجوز ان يخرجها منه و اضاف البيوت اليهن لاستحقاقهن السكنى فيها بعد الطلاق الى انقضاء العدة ولا تنهت كن يسكن وليست باضافة ملك ولا يخرجن باختيار انفسهن قبل انقضاء عدتهن فان خرجت الممتدة لغير ضرورة او حاجة ائمت . فان وقعت ضرورة بان خافت هدماً او غرقاً لها ان تخرج الى منزل آخر و كذلك ان كانت لها حاجة من بيع غزل او شرى قطن فيجوز لها الخروج نهاراً ولا يجوز ليلاً . واذالزمتها العدة في السفر تمتد ذاهبة وجائية . قوله : « الا ان يأتين بفاحشة مبينة » الاستثناء عند الجمهور من الجملة الاولى و التقدير : لانخرجوهن الا ان يأتين بفاحشة مبينة وهي الزنا عند اكثرهم اي - تخرج لاقامة الحد عليها ثم ترد الى منزلها يروى ذلك عن ابن مسعود ؛ وقال ابن عباس : الفاحشة ان تبدو على اهل زوجها فيحل . اخراجها . ميكويد : زن معتدة را از خانه شوهر که در آن خانه عده ميدارد بيرون مکنيد تا عده وي بسر آيد؛ مگر که زنا بروی درست شود، اورا بيرون کنند تا حد شريعت بروی برانند . آنکه او را با خانه خود فرستند . يا زنى بد زبان باشد که شوهر را و کسان وي را ستوهی نماید ، آنکه بيرون کردن وي با خانه ديگر روا باشد . سدى گفت : الفاحشة نفس الخروج والمعنى الا ان تفحش فتخرج ، اي - من خرجت فقد انت بفاحشة . بيرون نيابند از خانه مگر که بيد کرد وزشتی و نافرمانی خود راضی باشند و همداستان و اين فاحشه برخود روا دارند . « وتلك حدود الله » يعنى : ما ذكر من سنة الطلاق وما بعدها « و من يتعد حدود الله فقد ظلم نفسه » اي - استحق عقاب الله . « لا تدري لعل الله يحدث بعد ذلك امراً » يوقع فى قلب الزوج مراجعتها بعد الطلقة والطلاقين وهذا يدل على ان المستحب ان يفرق الطلاق ولا يوقع الثلاث دفعة واحدة حتى اذا ندم امكنته المراجعة .

« فاذا بلغن اجلهن » اي - اشرفن على انقضاء عدتهن . « فامسكوهن » اي - راجعوهن « بمعروف » اي - بالمهر والنفقة والكسوة وحسن الصحبة والمعامشة وقيل : « امسكوهن بمعروف » هو ان لا يريد بالرجعة ضرارها . « او فارقوهن بمعروف »

یعنی: با ایفاء الصداق و المتعة، و قیل: یترکها حتی تبین بانقضاء العدة هذا کقوله: «او تسریح باحسان». «و اشهدوا ذوی عدل منکم» ای - ذوی عدالة. تقول: رجل عدل، و رجل ذو عدل، ای - اشهدوا علی الرجعة او الفراق و هو امر ندب و استحباب کقوله: «و اشهدوا اذا تبایعتم» ثم قال للشهود: «واقیموا الشهادة لله» کقوله: «کوینوا قوامین بالقسط شهداء لله». «ذلکم یوعظ به من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر» ذلکم یعود الی جمیع مافی الآیة من حکم الطلاق و العدة و التکنی. و قیل: یعود الی اقامة الشهادة کقوله: «و من یکتمها فانه آثم قلبه». «و من یتق الله یجعل له مخرجاً، تأویلہ: من یطلق البتة یجمل الله له سبیلاً الی المراجعة. و قیل: هو عام، ای - «و من یتق الله یجعل له مخرجاً» من الحرام الی الحلال و من العقاب الی الثواب و من الجحیم الی النعیم.

«و یرزقه من حیث لا یحتسب» ای - یوسع علیه امر المعیشة من حیث لا یتوقعه. مفسران گفتند: این آیت در شأن عوف بن مالک اشجمی فرو آمد، مردی درویش بود و بُسری داشت، مشرکان او را اسیر گرفتند و عوف برخواست پیش مصطفی (ص) آمد و از درد دل بنالید، یکی از غم فرزندی دیگر از بی کامی و درویشی؛ رسول خدا گفت: تسکین دل وی را: «ما امسی عند آل محمد الا مدّ در خاندان آل محمد امشب هیچ بر کی و کامی نبود، مگر مُدّی طعام، آنکه گفت: یا عوف: «اثق الله و اصبر و اکثر من قول لاحول و لا قوّة الا بالله» عوف بخانه باز شد، اهل خویش را گفت: رسول خدا ما را بتقوی و صبر میفرماید و بگفتار: «لاحول و لا قوّة الا بالله». اهل وی گفت: نیکو مداوانی که درد ما را فرمود، و نیکو مرهمی که اندوه ما را ساخت. پس آنچه رسول فرمود بر کار گرفتند، يك چند، تا ناگاه آن پسر از در ایشان باز آمد با کله ای کوسفندان، و قطاری شتران؛ گفت: آن خواجه که مرا اسیر گرفته بود، از من غافل گشت و این کوسفندان و شتران براندم در حال غفلت ایشان؛ پس عوف از رسول خدا (ص) پرسید که ما را این غنیمت که پسر آورد حلال باشد یا نه؟ - رسول خدا (ص) گفت: شما را حلال است و رب العالمین در شأن ایشان

آيت فرستاد كه «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ» و روى ابوذر قال: قال رسول الله (ص): «أَنْتَى لَا عِلْمَ آيَةٍ لَوْ أَخَذَ بِهَا النَّاسُ لَكَفْتَهُمْ: «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ» فما زال يقولها ويعيد ها». وقال صلى الله عليه وسلم: «من أكثر الاستغفار جعل الله له من كل هم فرجاً و من كل ضيق مخرجاً» ويرزقه من حيث لا يحتسب».

«وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ» اى - من يفوض امره الى الله وينق به فى اموره فهو حسبه و كافيه. قال النبى (ص): «لو أنكم توكلون على الله حق توكله لرزقكم كما يرزق الطير تغدو خماصاً^(١) وتروح بطاناً^(٢)». وقال الربيع: ان الله قضى على نفسه ان من توكل عليه كفاه ومن آمن به هدام، و من اقرضه جازاه، و من وثق به انجاه، و من دعاه لباه. و تصديق ذلك فى كتاب الله: «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ» و من يؤمن بالله يهد قلبه و من ذا الذى يقرض الله قرضاً حسناً فيضاعفه له و من يعتصم بالله فقد هدى الى صراط مستقيم، اجيب دعوة الداع اذا دعانى».

قوله: «إِنَّ اللَّهَ بِالْغُلَامِ أَمْرُهُ» اى - منقذ امره و مُمض فى خلقه قضاء. قرأ حفص عن عاصم: «بَالِغُ أَمْرِهِ» بالاضافة، اى - يبلغ ما يريد. قال مسروق: فى هذه الآية ان الله بالغ امره توكل العبد عليه اولم يتوكل، غير ان المتوكل عليه يكفر عنه سيئاته ويعظم له اجراً. قوله: «قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا» اى - جعل لكل شىء من الشدة و الرخاء اجلاً و ميقاتاً ينتهى اليه لا يتأخر عنه ولا يتقدم عليه. هذا كقوله: «لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ» و فى دعاء عيسى بن مريم: «يا من لم يجعل شيئاً اناه و قدره» و القدر و القدر فى اللغة واحد.

«وَاللَّائِي يَنْسَنَ مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ نَسَائِكُمْ» المحيض و الحيضة و الحيض قال

ابوطالب لرسول الله (ص):

و فساد مرضعة و داء مغيل	و مبراً من كل غبر حيضة
برقت كبرق العارض المتهلل	واذا نظرت الى اسرة وجهه

(١) خماص: شكم خالى.

(٢) بطن شكم ير.

« وَاللَّائِي يَتَسَنَّ » يعنى : اللواتى قصدن عن الحيض فلا يرجون ان يحضن . « ان ارتبتم » اى - شككنكم فى حكمهنّ « اللَّائِي يَتَسَنَّ » فلم تدروا ما الحكم فى عدّتهنّ . « فعدّتهنّ ثلثة اشهر » و ذلك ان معاذ بن جبل سأل النبى (ص) فقال : قد عرفنا عدّة التّى تحيض فمعدّة التّى لا تحيض ؟ - فبيّن الله تعالى الحكم فى ذلك . فقال رجل : يا رسول الله : فمعدّة الصّغير التّى لم تحض ؟ فنزل : « وَاللَّائِي لَمْ يَحْضَنَّ » يعنى : الصّغار ، اى - حكم عدّة الصّغيرة التّى لم تحض بعد بمنزلة الكبيرة التّى قد يشّت . فقام آخر ، فقال يا رسول الله فالحوامل ماعدّتهنّ ؟ - فنزل : « وَأُولَاتِ الْأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ » اى - عدّتهنّ ان يضعن حملهنّ ، فاذا وصعت الحامل حملها انقضت عدّتها مطلقه كانت او متوفى عنها زوجها ، وان كان وضع الحمل بعد موته فى ساعة واحدة فان جاءت باكثر من ولد فقليل انقضت عدّتها بالاول و قيل بالآخر . « وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ » فى امر الطلاق يسهّل عليه امره وانه اليسر فى جميع احواله .

« ذَلِكَ أَمْرُ اللَّهِ أَنْزَلَهُ إِلَيْكُمْ » اى - ما ذكر من احكام العدّة حكم الله . « أَنْزَلَهُ إِلَيْكُمْ » من اللوح المحفوظ « وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ » فى اجتناب معاصيه . « يَكْفُرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ » يعظم له اجرآ ، قال بعضهم : امر بالتقوى فى احكام الطلاق ثلاث مرّات ووعد فى كلّ مرّة نوعاً من الجراء فقال أولاً : يجعل له مخرجاً يخرج به ممّا دخل فيه وهو يكرهه ويتّسع له محبوبه من حيث لا يحتسب ولا يتأمل وقال فى الثّانى : « يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا » اى - يسهّل عليه الصّعب من امره ويتّسع له خيراً ممّن طلقها ان كان الطلاق من جهتها . والثّالث وعد عليه افضل الجزاء وهو ما يكون فى الآخرة من النّعماء قوله : « اسْكُنُوهُنَّ » يعنى : مطاّقات نسائكم . « مَنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ » من صلة اى - اسكنوهنّ . « حَيْثُ سَكَنْتُمْ » مَنْ وَجَدْتُمْ » اى - سعتكم و طاقتكم ، يعنى : على قدر ما يجده احدكم ان كان موسراً يوسّع عليها فى المسكن والثّفقه وان كان فقيراً فعلى قدر الطّاقة « وَلَا تُضَارُّوهُنَّ » اى - لا تؤذوهنّ . « لَتَضَيَّقُوا عَلَيْهِنَّ » مساكنهنّ فيحتجن الى الخروج . « وَأَنْ كُنَّ أُولَاتِ حَمْلٍ فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ حَتَّى يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ » فيخرجن من عدّتهنّ .

فصل

اعلم ان المعتدة الرجعية تستحق على الزوج النفقة والسكنى ما دامت في العدة ونعني بالسكنى مؤنة السكنى فان كانت الدار التي طلقها فيها ملكاً للزوج يجب على الزوج ان يخرج ويترك الدار لها مدة عدتها وان كانت باجادة فعلى الزوج الاجرة وان كانت عارية ورجع المغير فطليه ان يكتري لها داراً تسكنها فاما المعتدة البائنة بالخلع او بالطلاق الثلاث او باللعان فلها السكنى حاملاً كانت او حائلاً عند اكثر اهل العلم وروى عن ابن عباس انه قال لا سكنى الا ان تكون حاملاً وهو قول الحسن والشعبي، واختلفوا في نفقتها فذهب قوم الى انها نفقة لها الا ان تكون حاملاً. روى ذلك عن ابن عباس وهو قول الحسن وعطاء و الشعبي و به قال الشافعي و احمد ومنهم من اوجبها بكل حال. روى ذلك عن ابن مسعود وهو قول النخعي و به قال الثوري و اصحاب الرأي و ظاهر القرآن يدل على انها لا تستحق الا ان تكون حاملاً لان الله تعالى قال: «وان كن اولات حمل فانفقوا عليهن حتى يوضعن حملهن». واما المعتدة عن وطى الشبهة والمنسوخ نكاحها بميب او خيار عتق فلا سكنى لها ولا نفقة وان كانت حاملاً، والمعتدة عن وفاة الزوج لا نفقة لها حاملاً كانت او حائلاً، واختلفوا في سكنائها، وللشافعي فيه قولان: احدهما: لا سكنى لها بل تعتد حيث نشاء وهو قول علي و ابن عباس و عايشه و به قال عطاء و الحسن و هو قول ابي حنيفة. والقول الثاني: لها السكنى وهو قول عمر و عثمان و ابن مسعود و عبد الله بن عمر و به قال مالك و الثوري و احمد و اسحق.

قوله: «فان ارضعن لكم» اولادكم منهم «فأتوهن اجورهن» على ارضاعهن اولادكم. «وأتمروا بينكم بمعروف» اي - وليقبل بعضكم من بعض اذا امر به معروف والمعروف هاهنا ان لا يقصر الرجل في نفقة المرأة التي ترضع ولده ولا يؤثر عليها غيرها لان الوالدة ارف بولدها من غيرها به ولا تقصر المرأة في رضاع ولدها والقيام بشأنه فحق كل واحد منهما ان يأتمر في امر الولد بمعروف ولا يقصد الضرار. «وان تعاسرتم» في الرضاع والاجرة فابي الزوج ان يعطى المرأة رضاها وابت الام

ان ترضعه فليس له اكرامها على ارضاعه لكنه يستأجر للصبي مرضعاً غير أمه وذلك قوله : « فمترضع له أخرى » .

« لينفق ذو سعة من سعته » على قدر غناه . « ومن قدر عليه » اى - ضيق عليه رزقه « فلينفق مما آتاه الله » من المال « لا يكلف الله نفساً الا ما آتاه » اى - لا يوجب الله على نفس ان تنفق الا بقدر ما عطاها من الرزق والمال . « سيجعل الله بعد عسر يسرا » وعدمهم بسط الرزق عليهم بعد ما كانوا فيه من الضيق والشدة فى زمان النبى (ص) ولقد انجز لهم وعده .

« وكأين من قرية » معناه : وكم من اهل قرية : « عنت عن امرها » ورسوله » اى - عصت وطغت عما امر الله به وما امر به رسوله . قيل : هم قوم عذبوا بدمعصيتهم وتعديهم فى الطلاق . « فحاسبناها حساباً شديداً » اى - ناقشناها فى الحساب « وعذبناها عذاباً نكراً » المعنى : عجلناها العذاب فى الدنيا بالامراض والاسقام والسيوف وتسليط الاعداء عليهم . وقيل : فيه تقديم وتأخير ، اى - « عذبناها عذاباً شديداً » فى الدنيا ونحاسبها حساباً شديداً فى القيامة وجاء بلفظ الماضى للتحقيق كاكثر الفاظ القيامة .

« فذاقت وبال امرها » اى - وخامة عاقبة امرها فى الدنيا . « وكان عاقبة امرها » فى الآخرة « خسراً » اى خساراً وهلاكاً . خسروا انفسهم واهليهم ، ثم فسر فقال : « اعد الله لهم عذاباً شديداً » يعنى : عذاب النار . « فاتقوا الله » واحذروا معاصيه . « يا اولي الالباب - الذين آمنوا » يا ذوى العقول المؤمنين . لب كل شئ : خالصه . وقيل : اللب : القلب . « قد انزل الله اليكم ذكراً » يعنى القرآن .

« رسولاً ، منصوب باضمار فعل اى - وارسل رسولاً . وقيل « ذكراً » اى ذا ذكر وشرف وهو الرسول نفسه . وقيل : هو جبرئيل (ع) . وانتصب رسولاً على البدل من الذكر « يتلو عليكم » اى - الرسول يقرأ عليكم . « آيات الله مبینات ليخرج الله » وقيل : ليخرج الرسول . « الذين آمنوا وعملوا الصالحات من الظلمات الى النور » اى - من الكفر الى الايمان ومن الجهل الى العلم ومن النار الى الجنة ومن الضلال الى الرشاد ومن الباطل الى الحق . « ومن يؤمن بالله ويعمل صالحاً يدخله جنات تجري من تحتها الانهار خالدين فيها ابدآ قد احسن الله له رزقاً » اى - نواباً

جميلاً فى الجنة . وقيل: رزقاً من المطاعم والمشارب .

« **اللّٰهُ الَّذِى خَلَقَ سَبْعَ سَمَوَاتٍ وَمِنَ الْاَرْضِ مِثْلَهُنَّ** » اجمع المفسرون على ان السّماء سبع غلظ كلّ سماء مسيرة خمسمائة عام وبين كلّ سماء وسماء مسيرة خمس مائة عام ، وفى كلّ سماء نوع من الملائكة يستبحون الله ويمجّدونه ويقدّسونه واختلفوا فى الارض على اقول : احدها ان الارض واحدة وقوله : « **مِثْلَهُنَّ** » اى - فى الخلق لافى العدد ، وليس فى القرآن ما يدلّ على انها سبع . والثانى ان المراد بها الاقاليم سبعة والدّعوة شاملة جميعها . والثالث انها سبع ارضين متّصلة بعضها ببعض والحائل بين كلّ ارض وارض بحار لا يمكن قطعها ولا الوصول الى الارض الاخرى ولا تصل الدّعوة اليهم . والرّابع : انها سبع ارضين بعضها فوق بعض متّصلة لافرجة بينها . والخامس : ان بين كلّ واحدة منها الى الاخرى مسيرة خمس مائة عام كما جاء فى ذكر السّماء . وفى كلّ ارض منها خلق حتّى قالوا فى كلّ ارض آدم وحواء ونوح و ابراهيم وهم يشاهدون السّماء من جانب ارضهم ويستهدّون الضياء وقيل : جعل الله لهم نور يستضيئون به . وقوله : « **وَمِنَ الْاَرْضِ مِثْلَهُنَّ** » اى - وخلق من الارض مثلهنّ « **يَنْزِلُ الْاَمْرُ بَيْنَهُنَّ** » اى - بين السّماء والارض يريد الامر والنهى والرّسل والوحى وقيل : « **بَيْنَهُنَّ** » اى - بين كلّ سماء وسماء وارض وارض . والامر : القضاء والقدر . وقيل : يريد بالامر الوقائع والحوادث التى تحدث وكلّ واحد منهما امر وشأن من الله ينزل بحكمه وقضائه وعلمه . وقيل : هو ما يدبر فيهنّ من عجيب تدبيره فينزل المطر ويخرج الثّبات وبأنى بالليل والنّهار والشتاء والصّيف ويخلق الحيوان على اختلاف هياتها وانواعها وينقلهم من حال الى حال . « **لَتَعْلَمُوْا** » ايّها النّاس . « **اِنَّ اللّٰهَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ** » لا يعجزه شىء ولا يمتنع عليه ما يريد . وقوله : « **لَتَعْلَمُوْا** » اللّام متعلّق بالخلق ، وقيل : متعلّق بقوله « **يَنْزِلُ** » . « **وَإِنَّ اللّٰهَ قَدْ احَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا** » الاحاطة : العلم البالغ تجده فى مواضع من القرآن ومن اسماء الله المحيط وفى قصّة الهدى احطت بمالم تحط به ، اى - علمت مالم تعلمه . وقال عزّ وجلّ : « **وَلَا يَحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا** » لانه عزّ وجلّ يعلم ولا يدرك حدّه ولا قدره . واما قوله عزّ وجلّ : « **اَحِيطَ بِهِمْ وَاَحِيطَ بِشَمَرِهِ** » فهو الهلاك يأتى مجهولاً .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « بسم الله الرحمن الرحيم » اسم من تحقق به وصدق في أقواله ثم في أعماله، ثم في أحواله، ثم في أنفاسه، فصدق في القول ألا يقول إلا عن برهان، وصدق في العمل ألا يكون للبدعه عليه سلطان، وصدق في أحواله أن يكون على كشف وبيان، وصدق في أنفاسه أن لا يتنفس إلا عن وجود كميان... نام خداوندی لطیف نشان، کریم پیمان، قدیم احسان، روشن برهان؛ نام خداوندی داندۀ هر چیز، سازندۀ هر کار، دارندۀ هر کس؛ نام خداوندی که کس را با وی انبازی نه، و کس را از وی بی نیازی نه، و فعل وی بیداد و بازی نه؛ نام خداوندی که زبانها سزای وی جست و نديد، فهمها فرا حجاب عزّت وی رسید برسد؛^۳ عقلها از دریافت كيف او برمید. ای خداوندی که دانای هر ضمیری، سرمایه هر فقیری، چاره رسان هر اسیری، عاصیان را عذر پذیری، افتادگان را دستگیری، در صنع بی نظیری، در حکم بی مشیری، در ملک بی وزیری، علیم و خبیری، سمیع و بصیری، قادر و مقتدر و قدیری :

جمالک فائق البدر المنیر
و ریحک دونه نشر العبیر
و حبّک خامر الاحشاء حتّی
جری مجری السرائر فی الضمیر

ای من سک کوی تو اگر بپذیری .

« يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لَعَدَّ تِهِنَّ » الآية...: بیان حکم طلاقست؛ و هر چند که طلاق در شرع مباحست، الله تعالی دشمن دارد؛ زیرا که سبب فراقست. مصطفی (ص) فرمود: « أَنْ مِنْ ابْنِضِ الْحَلَالِ إِلَى اللَّهِ الطَّلَاقُ »، وقال صلى الله عليه وسلم: « تَزَوَّجُوا وَلَا تَطْلُقُوا فَإِنَّ الطَّلَاقَ يَهْتَرِّمُهُ الْعَرْشُ وَأَيُّمَا امْرَأَةٍ سَأَلْتَ زَوْجَهَا الطَّلَاقَ فَحَرَامٌ عَلَيْهَا زَائِحَةُ الْجَنَّةِ ». رسول خدا فرمود، صلى الله عليه و سلم: « نکاح کنید، زن خواهید، و طلاق مگوئید و فراق مگوئید؛ که از طلاق و فراق عرش عظیم بلرزد و هر آن زن که بی گزندی و بی رنجی از شوهر خویش طلاق جوید بوی بهشت بمشام وی نرسد. نکاح سبب وصلت است و الله وصال دوست دارد و طلاق سبب

فرقت است والله فراق دشمن دارد. عالم فراق را دیوار از مصیبت است، دریای فراق را آب خوابه حسرت است. روز فرقت را آفتاب بیست و شب قطیعت را روز نیست، اگر هیچ شربت بودی تلختر از فرقت فراق بر دست آن مطرود در گاه، ابلیس، نهادندی؛ از لعنت جامی ساختندی^۱ و از قطیعت و فرقت درو شراب افکندند و بر دست او نهادند، جمله در کشید که جرعتی ازو بسر نیامد؛ عبارت این بود که: «و ان عليك لعنتی الی یوم الدین» بزرگان دین گفته‌اند که: دو قدح از غیب درآمد یکی این بود که: «و کان من الکافرین» دیگر «و کان بالمؤمنین رحیمًا» آن قدح کفر پر شربت فراق بود و این قدح رحمت پر شربت وصال بود. قدح رحمت از کف اقبال با بدرقه فضل بجان مصطفی عربی فرستاد^۲ صلوات الله وسلامه علیه. یقول الله تعالی: «و کان فضل الله عليك عظیمًا» و قدح کفر از دست عدل بنعت اذلال به ابلیس مهجور دادند، گفتند: «لا ملان جهنم منک و ممن تبعک منهم اجمعین» رابعه عدوی گفته که: کفر طعم فراق دارد و ایمان لذت وصال، و آن طعم و این لذت فردای قیامت پدید آید که در آن صحراء هیبت و عرصه سیاست قومی را کویند: «فراق لا وصال له». و قومی را کویند: «وصال لا نهایه له». سوختگان فراق همی کویند:

فراق او ز زمانی هزار روز آرد بلای او ز شبی صد هزار سال کند

افروختگان وصال همی کویند:

سرای پرده وصلت کشید روز نواخت بطبل رحلت برزد فراق یار دوال.

«و من یتق الله یجعل له مخرجًا و یرزقه من حیث یرزقه» در روزگار

خلافت عمر خطاب، رضی الله عنه، مردی بیامد و از عمر تولیت عمل خواست، تادردیوان خلافت عامل باشد. عمر گفت: قرآن دانی؟ گفت: ندانم که پیاموخته‌ام. عمر گفت: ما عمل بکسی ندهیم که قرآن نداند. مرد باز گشت و جهدی و رنجی عظیم بر خود نهاد در تعلیم^۳ قرآن بطمع آنکه عمر او را عمل دهد. چون قرآن پیاموخت و یاد گرفت بر کات قرآن خواندن و دانستن آن او را بدان جای رسانید که در دل وی نه حرص و ولایت ماند نه تقاضای دیدار عمر؛ پس روزی عمر او را دید، گفت:

یا هذا هجرتنا؟ ای جوانمرد چه افتاد که یکبارگی هجرت ما اختیار کردی؟ - گفت: یا امیر المؤمنین تو از آن مردان نباشی^۱ که کسی روا دارد که هجرت تو اختیار کند، لیکن قرآن پیامو ختم و چنان توانگر دل گشتم که از خلق و از عمل بی نیاز شدم. عمر گفت: آن کدام آیتست که ترا بدین درگاه بی نیازی در کشید؟ - گفت: آن آیت که در سورة الطلاق است: «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ». آنکه گفت: مخرجاً من شبهات الدنیا و غمرات الموت و من شدائد يوم القيامة، هر که تقوی شعار و دثار خود گردانید، از سه کار با صعوبت پر فتنه خلاص یافت و ایمن گشت: یکی شبهات دنیا، دیگر غمرات و سكرات مرگ، سوم شدائد احوال و احوال قیامت.

قوله تعالى: «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ» تو گل آفتابی است که از برج سعادت تابد، بادی است که از سرای قرب وزد، بوئی است که بشارت وصل آرد. منزلی شریف است و مقامی بزرگوار، و درجه‌ای است که دست هر بی قدری برقد^۲ او نرسد. و بصر هر مختصر همتی او را دریابد. آن جوانمردان که قدم در میدان تو گل نهادند ساکنان عالم قرآن بودند، سلاطین جهان هدایت، مستان شربت نیستی. عظیم روشی داشتند که دنیا در راه ایشان افتاد با وی انس نگرفتند. سمعها را صمام بر نهادند تا هیچ نباید شنید. دیده‌ها از هر چه نشان حق نداشت باز بستند. خوی از جهان و جهانیان باز کردند، گفتند: یکی را خوانیم و یکی را دانیم، از همه عالم او ما را بسنده، و همه کارها را سازنده. «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ» این خود خطاب عموم است عامّة خلائق از اهل تکلیف در تحت این خطاب شوند. باز مصطفی عربی را صلی الله علیه و سلم که مرکز اقبال است و منبع افضال، خطاب تخصیص کرد، گفت: «وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ» ای حاکم عالم قضا و ای ساکن سرای رضا، ای محمد مصطفی، رازی که گوئی همه بامن کوی که از رازت آگاه منم. بامن نشین که تا کز یرت منم. همه مرا دان و مرا خوان که من همه‌ترا میخوانم. گفتار بنی آدم از سرزبانست رگفتار تو از میان جان است. دریغی بود که

با ایشان کوئی همه با من گوی که قدر تو من دانم . ای مهتر ، آفرینش بحرمت
و بزرگی قدم تو بیای است ، گر نه وجود تو بودی نه عالم بودی و نه آدم :
گر نه سبیش تو بودی ای در خوشاب

آدم نزدی دمی درین کوی خراب .

رب العالمین بیعت او بر عالمیان منت نهاد ، گفت : « قد انزل الله اليكم ذكرا
رسولا يتلو عليكم آيات الله مبينات ليخرج الذين آمنوا وعملوا الصالحات من
الظلمات الى النور » ما این مهتر عالم و سید ولد آدم بشما فرستادیم تا شما را
از ما یاد کاری باشد ، نامه ما بر شما خواند ، پیغام ما بشما رساند ، کم شد کان
را با راه نجات خواند . مهجوران را از زحمت هجران براح وصال آرد . سراپرده
کفر و ضلالت براندازد ، بساط شریعت و حقیقت بگستراند . ای محتشان عالم وای
محترمان اولاد آدم وای عقلاء عرب و عجم ، خدمت و حشمت او را میان بندید ؛ عز
و مرتبت و رفعت از متابعت و موافقت و مباحثت او جوئید ، دل در شفاعت او بندید .
بندگی او زندگی ابد دانید . مهتر دوده آدم اوست ، سالار جمله اهل عالم اوست ،
شرح محکم او را نسخ نه ، عقد مبرم او را فسخ نه ، اقامت محترم او را مسخ نه ، عز
دولت نبوت او با ابد پیوسته ، شرف رسالت او با ازل بسته که : « کنت نبیا و آدم
بین الماء والطين » نیکو سخنی که آن عزیزی در نظم آورده و گفته :

دیو را دیوی فرو ریزد همی در عهد تو

آدمی را خاصه با عشق تو کی ماند جفا ؟

نی تو دری بودی اندر بحر جسمانی یتیم ؟

فضل ما تا جیت کرد از بهر فرق انبیا ؟ !

۶۶ = سورة التحريم = مدنیة

النوبة الاولى

قوله تعالى : « بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ » بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان « يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ » ای پیغامبر . « لَمْ تَحْرَمْ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ » چرا حرام میکنی ؟ و می بیندی آنچه الله حلال کرد ترا و بگشاد ؟ . « تَبْتَغِي مَرْضَاتِ أَزْوَاجِكَ » باین که میکنی ، خشنودی زنان خود میجوئی « وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱) » الله آمرزگاری مهربانست .

« قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ » الله تقدیر کرد و باز انداخت باز کشادن تنگی سوگندان شما . « وَاللَّهُ مَوْلِيكُمْ » والله یار شماست . « وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ (۲) » و او دانای است راست دانش .

« وَاذْأَسْرَ النَّبِيُّ » راز کرد پیغامبر . « إِلَى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا » با یکی از زنان خویش سخنی . « فَلَمَّا بَيَّنَّاتُ بِهِ » چون آن زن آن سخن بگفت دیگری را ، « وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ » والله او را آگاه کرد از آن « عَرَّفَ بَعْضُهُ وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ » لختی از قصه باز گفت در عتاب و بعضی باز نکفت . « فَلَمَّا بَيَّنَّاهَا بِهِ » چون آن زن را خبر کرد بان « قَالَتْ مَنْ أَنْبَاكَ هَذَا » ؟ گفت : ترا این خبر که کرد ؟ « قَالَ نَبَأَنِي الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ (۳) » گفت : خبر کرد مرا آن دانا و آگاه

« أَنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ » اگر باز گردید بتوبه هر دو . « فَقَدْ صَفَتْ قُلُوبُكُمَا » هست جای آنکه دلهای شما بگشسته از طاعت و از رسول . « وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ » و اگر هم پشت شوید بر او . « فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ » الله از سوی اوست و یار اوست .

«وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ» و جبرئیل یار اوست و همه یکان و گرویدگان .
 «وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ» و فریشتگان پس از آن همه یاران او اند .
 «عَسَىٰ رَبُّهُ» سزااست و ناچاره رسول را از خداوند . «ان طَلَفْتُمْ» اگر طلاق
 دهد شما را [که زنان او اید] . «ان يُدِلَّهُ» که او را بدل دهد از شما . «ازواجاً
 خیراً مَنكِحاً» زنانی به از شما . «مُسلِّمات» خویشتم را فرمان برداری دادگان
 «مؤمنات» گرویدگان «قائنات» بفرمان برداری ایستادگان . «تَأْتِيات»
 از خطای خویش باز کردند گان . «عابدات» خدای پرستندگان . «سَاجِدات»
 روزه داران «ثَبَات» شوی اند گان (١) . «وابکارآه» «دوشیزند گان» .

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» ای گرویدگان «قُوا أَنْفُسَكُمْ وَاهْلِكُمْ» باز دارید
 از خود و از کسان خود «نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ» آتشی که هیزم آن
 مردم است و سنک . «عَلَيْهَا مَلَائِكَةُ» بر آن کماشتمگان اند فریشتگانی . «غَلاظُ
 شَدَّادٍ» سبترجگران سخت خشان . «لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ» سر نمکشند از الله
 در هر چه ایشان را فرماید . «يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ» (٦) ، و میکنند آنچه ایشان را
 فرماینند .

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا» ای ناکرویدگان . «لَا تَعْتَذِرُوا الْيَوْمَ» امروز
 خویشتم را از ملامت بازمپوشید . «إِنَّمَا تَجَزَّوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ» (٧) ، شمارا امروز
 پاداش بآن دهند که در آن کیتی میکردید .

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» ای گرویدگان . «تُوبُوا إِلَى اللَّهِ» توبه کنید و
 با خدای کردید «تَوْبَةً نَّصُوحًا» بازگشتنی راست که ازو بازگشتن باجرم نبود .
 «عَسَىٰ رَبُّكُمْ» الله برخود واجب کرد تائب را از شما . «ان يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ»
 که بسترمد و ناپیدا کند بدیهای شما . «وَيُدْخِلَكُم جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ»
 و در آرد شمارا در بهشتهائی زیر درختان آن جویهاروان . «يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ»
 در آن روز که الله خوار نکند و خجل رسول خویش را «وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ» و نه

گرویدگان که با او باشند. «نورهم یسمی بین ایدیهم وبایمانهم» روشنائی ایشان بنهیب می شتابد پیش ایشان و از دست راست ایشان «یقولون ربنا» میگویند: خداوند ما. «انتم لنا نورنا» تمام کن این روشنائی ما. «واغفر لنا» و بیامرز ما را. «انک علی کل شیء قدير^(۸)» که تو بر همه چیز توانائی.

«یا ایها النبی» ای پیغامبر. «جاهد الکفار و المنافقین» باز کوش با ناکرویدگان و منافقان. «واغلظ علیهم» و درشت باش بر ایشان. «وما ولیهم جهنم» و باز گشتنگاه ایشان دوزخ است. «وبئس المصیر^(۹)» و بد جایگاه که آنست و بد شدنگاه.

«ضرب الله مثلا للذین کفروا» مثل زد الله ناکرویدگان را در تو میدی فردا از خویشاوندان گرویده «امراة نوح و امراة لوط» زن نوح و زن لوط. «كانتا تحت عبدین من عبادنا صالحین» هر دو در زنی دو بنده بودند از بندگان ما شایستگان نیکان «فخاتناهما» کز رفتند هر دو با ایشان و ناراست زیستند «فلم یغنیاعنهما من الله شیءا» هر دو پیغامبران دوزن را هیچ بکار نیامدند و از خدای بایشان سودی نرسانیدند. «وقیل ادخلا النار» و ایشان را گفتند: در روید هر دو در آتش. «مع الدّٰخِلین^(۱۰)» با دیگر دوزخیان که می در روند.

«وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِیْنَ آمَنُوا» مثل زد الله گرویدگان را در ایمنی ایشان از گزند کفر خویشاوندان بر ستاخیز «امراة فرعون» مثل زد بزن فرعون «اذ قالت رب» آنکه که گفت: خداوند من «ابن لی عندک یتأقی الجنة» مرا بنزدیک خویش خانه ای ساز در بهشت. «ونجّنی من فرعون وعمله» و باز رهان مرا از فرعون و کردار او. «ونجّنی من القوم الظّٰلِمین^(۱۱)» و باز رهان مرا از این قوم ستمکاران. «ومریم ابنت عمران» و مریم دختر عمران. «الّتی احصنت فرجها» آن زن که پاک داشت فرج خویش «ففنحنا فیہ من روحنا» دمیدیم در آن از روح خویش «وصدّقت بکلمات ربّها و کتبه» و بپذیرفت و استوار گرفت سخن خداوند خویش را و

نامه او. «وَكَاثٌ مِنَ الْفَاتِنِينَ (۱۲)»، و از فرمانبرداران بود [خداوند خویش را].

النوبة الثانية

این سوره سیزده^(۱) آیت است، دویست و چهل و شش کلمه، هزار و صد و شصت حرف. جمله بد مدینه فرو آمد باجماع مفسران؛ و در این سوره ناسخ و منسوخ نیست. وعن ابی بن کعب قال: قال رسول الله (ص): «من قرأ سورة «يا أيها النبي لم تحرم» أعطاه الله نوبةً نصوحاً».

قوله: «يا أيها النبي لم تحرم ما أحل الله لك» هذا اشد ما عوتب به رسول الله (ص) في القرآن. حق تعالی و تقدس عتاب میکند رسول خویش را که چرا حرام میکنی برخود آنچه ما حلال کرده ایم ترا؟ اکنون خلاف است میان علماء تفسیر که آن چه بود که رسول برخود حرام کرد؟ قومی گفتند: سرت وی بود؛ ماریة القبطیة، مادر ابراهیم نبی^(۲) (ص)، بیرون مدینه در نخلستان درسرای مقام داشت؛ که زنان رسول نمی خواستند که در مدینه با ایشان نشیند؛ و گاه گاه رسول خدا از بهر طهارت بیرون شدی و او را دیدی؛ و سبب تحریم وی آن بود که رسول هر شبانروزی نوبت داشت بحجره ای از حجره های زنان؛ در نوبت حفصة دختر عمر خطاب، حفصة دستوری خواست تا بزیارت پدر شود. رسول خدا (ص) او را دستوری داد و خانه خالی گشت. کس فرستاد و ماریه را بخواند و ساعتی با وی خلوت داشت. حفصة باز آمد و رسول را با ماریه خالی دید، بگریست و کراهیت نمود که حرمت من برداشتی و در نوبت من و حجره من با ماریه خلوت ساختی. رسول خدا (ص) گفت: «الیست هی جاریتی احبها لله لی؟» این چه ضجرت و دلتنگی است؟ نه کنیزك منست والله مرا حلال کرده؟ اکنون خاموش باش که از بهر دل تو و برای رضای تو او را برخود حرام کردم، و نگر که این حدیث پوشیده داری و با هیچ زن از زنان من نگوئی. جاء

(۱) چنین است در هر دو نسخه.

(۲) ابراهیم نبی: اضافه بنوت است. مقصود ابراهیم فرزند خردسال رسول اکرم از ماریة قبطیة است.

فی التفسیر: آنکه حرمها علی نفسه فی الحال و حلف ان لا یطأها شهراً. بعضی مفسران گفتند: این قصه در نوبت و حجره عایشه (رض) رفت. عایشه حاضر نبود و حفصه بدو در سید. رسول (ص) او را گفت: این حدیث با عایشه مکوی و از همه زنان من پوشیده دار. حفصه آن ساعت از رسول بپذیرفت که پوشیده دارد. بعد از آن بیرون آمد و با عایشه بگفت. عایشه در خشم شد و ضجرت نمود و با رسول (ص) گفت: آفی بومی و حجرتی ما فعلت هذا بسا حد من ازواجك؟ - رسول (ص) آن ساعت ماریه را بر خود حرام کرد و سوگند یاد کرد که: در حجره هیچ زنان خود نشود و زنان در این قصه بگفت و کوی آمدند. و یاران همه بترسیدند، پنداشتند که رسول همه زنان را طلاق داد. ایشان نیز همت کردند که زنان خود را طلاق دهند، تا بیست و نه روز بگذشت و رسول (ص) بحجره ها و نوبتهای ایشان باز گشت و رب العالمین رسول را عتاب کرد که از بهر رضای زنان آن کنیزک را چرا بر خود حرام کردی؟ ^۱ لم تحرم ما أحل الله لك؟ - قومی گفتند: رسول خدا (ص) غسل بر خود حرام کرد و سبب آن بود که در خانه زینب بنت جحش الاسدیة عگه ای غسل بود، بعضی خویشان وی بهدیه برده بودند، و رسول (ص) حلوا و غسل دوست داشتی و هر روز وی را عادت بود که بامداد بهمه حجره ها بگشتی^۱ و ایشان را بپرسیدی. در خانه زینب درازتر می بود که غسل پیش وی می نهاد و می خورد. عایشه را و حفصه را غیرت آمد، آن دراز نشستن وی بنزدیک زینب، و ایشان هر دو دوست یکدیگر بودند، بهم بر ساختند که چون رسول خدا در آید، آنکه که از خانه زینب باز گشته بود و غسل خورده، گوئیم از تو ببری مغفیر می آید و مغفیر صمغی است که از بوئی ناخوش دمد و رسول (ص) بوی ناخوش سخت کراهیت داشتی لانه یأثیه الملك؛ و نیز با بعضی زنان دیگر بگفتند که: چون رسول (ص) در آید با وی همین گوئید. چون رسول این سخن پیاپی از ایشان می شنید، گفت: من غسل خورده ام، مگر آن نحل که غسل نهاده عرف^۲ (۱) خورده بود، آنکه سوگند یاد کرد که نیز نخورم و بر خود غسل حرام کردم.

۱- الف: بگشتی. ۲- الف: کرد.

(۱) عرفط: نوعی از درخت طلق خاردار است. فرهنگ نفیسی.

رب العالمين آيت فرستاد كه : « لَمْ تَحْرَمْ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ » . و قيل : حلف يميناً فحرمها بها فامر بالكفارة في اليمين . وقيل : حرّمها على نفسه من غير يمين . وكان التحريم موجباً لكفارة اليمين . قال المفسرون قصّة العسل اسند و قصّة مارية اشبه . « تبتغي مرضات ازواجك » اى - تبتغى بتحريمها مراد ازواجك . « والله غفورٌ رحيم » غفر لك ما فعلت من التحريم .

« قد فرض الله لكم تحلة ايمانكم » الفرض : التقدير، لذلك سميت المقدرات الفرائض لما فيها من الاعداد والانصاء ، من ذلك قوله عز وجل : « سورة انزلناها و فرضناها » اى - فرضنا فيها . يعنى : قدرنا ، والتقدير : هو تحديد حد الزنا مائة جلدة و حد الفاذف ثمانين جلدة . و منه قوله تعالى : « او تفرضوا لهنّ فريضة » اى - تقدروا لهنّ مهراً مقدراً . والتحلّة : التحليل . والتعلّة : التعليل ، و كذلك التبصرة والتذكّرة ، وهذا الفرض هو التحليل بما فى سورة المائدة وهو الاطعام والكسوة والعتق والصوم . وقوله : « تحلة ايمانكم » اى - كفارة ايمانكم ، سميت الكفارة تحلة لانّها تحلّل الحرج . « والله مواليكم » اى - سيّدكم ومتولّى اموركم له ان يتعبّدكم بما يشاء . « وهو العليم » بما كان من النبى (ص) ومن نساؤه . « الحكيم » حكم له بكفارة اليمين والتحليل لما حرّمه على نفسه . قيل : انه صلى الله عليه وسلم كفر بعتق وعاود مارية .

« واذا آسر النبي » اى - كالم النبي (ص) فسى سرّ الى بعض ازواجه ، وهى حفصة ، « حديثاً » . وهو تحريم جاريته او ما كان حرّم على نفسه ممّا احلّه الله له . و قيل : حلف ان لا يبطّ جاريته . « فلما نبأت به » اى - اخبرت حفصة بالحديث الذى اسرّها رسول الله (ص) صاحبته يعنى عايشة . « واطهره الله » الهاء ضمير النبي (ص) ، اى - اطلع الله بنيه على ان حفصة قد انبأت بذلك عايشة . « عرف بعضه و اعرض عن بعض » اى - اخبر النبي (ص) حفصة بعض ذلك الحديث « و اعرض عن بعض » فلم يعرفها اياه ولم يُخبرها به على وجه الكرم والاعضاء . قال ابن عيينة ما ناقش كريم قطّ . و قال الحسن ما استقصى كريم قطّ . معنى آيت آنت كه : رسول خدا (ص)

در بدو این قصه با حفصه دو سخن گفته بود: یکی حدیث ماریه و تحریم وی و دیگر حدیث خلافت که بعد از من خلافت ابوبکر و عمر را خواهد بود. گفتار این دو حدیث پوشیده دار و بر کس آشکارا مدار^۱ حفصه. هر دو سخن با عایشه بگفت. رب العالمین رسول خویش را (ص) خبر داد که حفصه سر تو آشکارا کرد و آنچه تو گفتی که پوشیده دار با عایشه بگفت. پس رسول (ص) حفصه را عتاب کرد و بعضی از آنچه با عایشه گفته بود باز گفت و بعضی باز نگفت. حدیث تحریم ماریه باز گفت و حدیث خلافت باز نگفت و در پوشیدگی بگذاشت، نمی خواست که منتشر شود. اینست که الله گفت: «عَرَفَ بَعْضُهُ وَاعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ». کسانی «عرف» بتخفیف خواند بر معنی وعید، ای - جازی علیه. - کمال تقول: قد عرفت ماصنعت. یعنی: ساجز يك علیه. این چنانست که پاریسیان گویند از سر غضب و تهدید: آری بدانستم فعل تو، یعنی که پاداش فعل تو بتو رسانم. رسول خدا (ص) با حفصه همین گفت و پاداش وی آن بود که او را طلاق داد و با خانه پدر فرستاد. عمر خطاب گفت: لو كان في آل الخطاب خير لما طلقك رسول الله. مقاتل گفت: رسول خدا او را طلاق نداد، لکن همت کرد که او را طلاق دهد؛ جبرئیل (ع) آمد و گفت: لا تطلقها فإنها صوامة قوامة وأنها من نساءك في الجنة «عرف بعضه» عتاب است «واعرض عن بعض» مسامحت است؛ هم بیم داد و هم مسامحت کرد. «فلما نبأها به» ای - نبأ النبي حفصة بذلك الحديث «قالت» حفصة «من انباك هذا»؟ ای - من اخبرك بأني افشيت السر؟ «قال» النبي، (ص): «نبأني العليم» بسرائر عباد و ضمائر قلوبهم. «الخبير» بجميع الامور لا يخفى عليه شيء.

«ان تتوبا الى الله» این خطاب با عایشه و حفصه است و جواب شرط محذوف است، ای - «ان تتوبا الى الله» فهذا الواجب. لان قلوبكما قد زاغت و مالت عن الحق واستوجبتما التوبة. قال ابن زید: مالت قلوبكما بان سررهما کرده رسول الله (ص) من تحریم جاریته. میگوید: اگر توبه کنید از پستی دادن یکدیگر بایضا. سول خدا سزای شما و واجب بر شما اینست که دلهای شما از راستی بگشته است،

که آنچه رسول خدا کراهیت داشت و برنج دل وی بازگشت از تحریم ماریه شما بآن شادی نمودید . « وان تظاهرا علیه » قرأ اهل الكوفة تظاهرا بتخفيف الطاء ، والآخرون بتشديدها ای تمعاونا علی اذى الثبى (س) . فلا يضركم تظاهرا كما عليه . « فان الله هو موليه » وليه وناصره . « وجبريل » معينه . « وصالح المؤمنين » یعنی ابابکر و عمر « والملائكة بعد ذلك » ای مع ذلك . « ظهير » ای - اعوان متظاهرون علی من يؤذيه . وقوله « ظهير » واحد بمعنى الجمع كقوله : « وحسن او لك رفيقا » .

« عسى ربه ان طلقكن » ای - واجب من الله ان طلقكن رسوله . « ان يبدلهن ازواجاً خيراً ممنكن مسلمات » ای - خاضعات لله بالطاعة « مؤمنات » مصدقات بتوحيد الله . « قانتات » مطيعات لله مصلیات « قانتات » راجعات من الذنوب . « عابدات » موحّدات . « سائحات » صائمات سمى الصائم سائحات لانه يستبح في النهار بلا زاد . وقيل : مهاجرات ، وقيل : « سائحات » ای - يسجن معه حيث ماساح . « نبيات » یعنی آسية بنت مزاحم امرأة فرعون . « وابكاراً » مريم بنت عمران أم عيسى (ع) یعنی : لو طلقكن بعثنا هما له . قيل : الآية واردة في الاخبار عن القدرة لاعن الكون ، لانه قال : « ان طلقكن » وقد علم انه لا يطلقهن هذا كقوله : « وان تتولوا يستبدل قوماً غيركم ثم لا يكونوا امثالكم » وهذا اخبار عن القدرة لان في الوجود امة هي خير من امة محمد (س) .

« يا ايها الذين آمنوا قوا انفسكم واهليكم نارا » ای - مروهم بالخير وانهوهم عن الشر وعلموهم وادبوهم تقوهم بذلك . « نارا وقودها الناس » ای - حطبها وما توقد به الناس . اقتصر على ذكر الناس دون الجن ، لان المقصود في الآية تحذير الانس . « والحجارة » هي حجارة الكبريت لانها اشد حرارة . ويحتمل ان يريد بها الاصنام المعبودة دليله انكم وما تعبدون من دون الله حصب جهنم عليها » ای - علی النار « ملائكة » موكلون وهم الزبانية التسعة عشر واعوانهم . « غلاظ شداد » ای - غلاظ الاقوال شداد الافعال . وقيل : غلاظ الخلقة شداد اقوياء ، يعملون بارجلهم كما يعملون بايديهم ، لم يخلق الله فيهم الرحمة يدفع الواحد منهم بالدفعة الواحدة

سبعين الفاً في النار « لا يعصون الله ما أمرهم » في عقوبة الكفار . « ويفعلون ما يؤمرون » من غير تأخير وزيادة و نقصان . و دلت الآية على وجوب الامر بالمعروف في الدين الاقرب فالاقرب .

« يا ايها الذين كفروا لا تعتذروا اليوم » القول هاهنا مضمّر - اى - يقال لهم يوم القيامة « لا تعتذروا اليوم » اذ لا يقبل منكم الاعتذار نظيره « فيومئذ لا ينفع الذين ظلموا معذرتهم » . « انما تجزون » بالآخرة « ما كنتم تعملون » في الدنيا . « يا ايها الذين امنوا توبوا الى الله توبةً نصوحاً » قرأ ابو بكر عن عاصم « نصوحاً » بضمّ التّون وهو مصدر نصح نصحاً ونصوحاً ، اى - توبة ذات نصح ونصوح ، تنصح صاحبها بترك العود الى ما تاب منه . وقرآءة العامة بفتح التّون مثل صبور وشكور ومعناه : الخالص الصادق . يقال : نصح الشيء اذا خلص ونصح له : اخلص له القول . وقال الزجاج : هو من النصح وهو الخياطة والمنصح والنّصاح الابرة والنّصاح خيط الخياط كان التّوبة سميت نصوحاً لانّها تخطيط ما يخرق الذنب . وفي الخبر ان رسول الله (ص) قال : « المؤمن واه راقع فطوبى لمن مات على رقبته » . روى عن عمر رضى الله عنه قال : التّوبة النصوح ان يتوب ثم لا يعود الى الذّنب كما لا يعود اللّبن الى الضّرع . و قال الكلبي : التّوبة النصوح ان يستغفر باللسان و يندم بالقلب و يمسك بالبدن . و قال سعيد بن جبير : هي توبة مقبولة ولا تقبل مالم يكن فيها ثلاث : خوف ان لا تقبل ، ورجاء ان تقبل ، وادمان الطّاعات . وقال ابو بكر الورّاق : هي ان تضيق عليك الارض بمارحبت وتضيق عليك نفسك كتوبة الثلاثة الذين خلفوا . وقال ابو بكر الزّرقاقي المصري : هي ردّ المظالم واستحلال الخصوم وادمان الطّاعات . و قال ذوالنون : علامتها ثلاث : قلّة الكلام ، وقلّة الطّعام ، وقلّة المنام . وقال سهل بن عبد الله : توبة اهل السنّة والجماعة لانّ المبتدع لانوبة له بدليل قوله (ص) : « حجر الله على كلّ صاحب بدعة ان يتوب » « عسى ربكم ان يكفر عنكم سيئاتكم » ان تبتّم . « و يدخلكم جنّات تجري من تحتها الانهار يوم لا يخزي الله النبي » اى - يكفر عنكم سيئاتكم في يوم لا يخزي الله النبي ، اى - لا يذلّه ولا يهينه ولا يشوره فيما يشفع ولا يقع خلف فيما وعد المؤمنين من الله . والذين آمنوا معه « لا يخزيهم ايضاً » . وقيل : تمّ الكلام على التّبي

ثم استأنف فقال: «والَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعَىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ» أي - يحيط بهم نور أعمالهم إذا مشوا على الصراط . وقيل: اراد بقوله «وبأيمنهم» أي - وبأيمنهم كتبهم التي فيها بشارتهم بالجنة . وفي التفسير ان انوارهم متفاوتة على حسب أعمالهم منهم من يكون نوره الى مسافة بعيدة يسعى بين يديه ومنهم من نوره لا يتعدى موضع قدمه وهذا عند جوارهم على الصراط . «يَقُولُونَ رَبَّنَا اٰتِنَا نُوْرًا وَّ غُفْرٰنًا اِنَّكَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ» انما يقولون ذلك اذا طفىء نور المنافقين و يبقون في الظلمة فيخافون ان يطفأ نورهم ايضاً .

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ» بالسيف . «وَالْمُنَافِقِينَ» باللسان و اظهار الحجّة . «وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ» لا تلاينهم ولا تضعف في مجاهدة الكفار ومقاتلتهم وجدال المنافقين ومحاجتهم و اغلظ عليهم عايد على الفريقين جميعاً ، ثم اخبر تعالى عن مقامهم في الآخرة و ما اعدّ لهم ، فقال : «وَمَا لَهُمْ حِجْنٌ وَبَشٌ الْمَصِيْرُ» . قيل : التناق في امر مستتر في القلب ولم يكن للنبي (ص) سبيل الى ما في القلوب من التناق والاخلاص الا بعد اعلام من قبل الله تعالى فامر صلى الله عليه وسلم بمجاهدة من علمه منافقاً باعلام الله اتيه باللسان دون السيف لحرمة تلقظه بالشهادتين و ان يجرى عليه احكام المسلمين مادام كذلك الى ان يموت .

قوله : «ضرب الله مثلاً للذين كفروا امرأة نوح وامرأة لوط» ختم السورة بما يعود الى اولها من وعظ نساء النبي واعلامهن ان اتصاهن برسول الله (ص) لا يدفع عنهن العذاب كما لم يدفع ولم ينفع امرأة نوح واسمها و اعلة وامرأة لوط واسمها واهلة ، واما ينفع العمل الصالح ، «كانتا تحت عبيدين من عبادنا صالحين فخانتاهما» بالتناق و ابطان الكفر و افشاء اسرارهما . كانت امرأة نوح تقول انه مجنون وتخبر الجبارة بايمان من آمن به ليقتلوه و يقتنوه . وكانت امرأة لوط تخبر القوم اذا اتاه ضيف ليتعرضوا له بالفجور ولم يكن خيانتها في الفرج ، فقد عصم الله انبياء من ذلك . «فلم يغنيا عنهما من الله شيئاً» أي - لم يغنيا عن امرأتيهما من الله دفع

عذاب. «وقيل ادخلا» اى - قيل: لزوجتى نوح ولوط «ادخلا النار مع الداخلين» اى - يقال لهما فى القيامة. و ذكر بلفظ جمع المذكر لانهن لا ينفردن بالدخول و اذا اجتمعا فالغلبة للذكور. و كذلك قوله: «من القاتنين».

« و ضرب الله مثلاً للذين آمنوا امرأة فرعون » نصب قوله امرأة فرعون بدلاً من قوله مثلاً. ويجوز ان يكون معناه ضرب مثلاً بامرأة فرعون فلما حذف الباء نصب « اذ قالت رب ابن لى عندك بيتاً فى الجنة » قيل: لما آمنت امرأة فرعون امر بها فشددت باربعة اوتاد و وضعت على صدرها صخرة عظيمة، « فقالت رب ابن لى عندك بيتاً فى الجنة » فاراها الله بيتها فى الجنة من درة وكانت الملائكة تظللها باجنحتها وقيل: لما اتوها بالصخرة: « قالت رب ابن لى عندك بيتاً فى الجنة » فابصرت بيتها فى الجنة من درة و انتزع الله روحها فالقيت الصخرة على جسد ليس فيه روح ولم تجد ألماً من عذاب فرعون. « ونجنى من فرعون وعمله » اى - من كفره و شر كه، وقيل: من تعذيبه، وقيل: من جزاء اعماله^١ و هو النار. « ونجنى من القوم الظالمين » يعنى: اهل مصر، قوم فرعون، امر الله تعالى ازواج النبي (ص) بان يسلكن سبيلها فى الايمان والصبر لله و ترك الكفر بالله.

« و مريم ابنت عمران التى احصنت فرجها فننفخنا » يعنى: نفخ جبرئيل بامرنا فيه، اى - فى جيب درعها؛ وقيل: فى فرجها، وقيل: فى عيسى من روحنا المخلوقة لنا. « و صدقت بكلمات ربها » يعنى: الشرايع التى شرعها الله للعباد بكلماته المنزلة. وقيل: صدقت بعيسى وهو كلمة الله قرأ ابو عمرو ويعقوب وحفص عن عاصم و كتبه على الجمع، اراد الكتب التى انزلت على ابراهيم و موسى و داود و عيسى عليهم السلام. و قرأ الآخرون بكتابه على التوحيد والمراد به الانجيل اى - قبلته منه. و كانت من القاتنين المطيعين لربها و قيل: يريد بالقاتنين رهطها و عشيرتها فانهم كانوا اهل صلاح مطيعين لله. - روى عن النبي (ص) قال: « حسبك من نساء العالمين مريم بنت عمران و خديجة بنت خويلد و فاطمة بنت محمد و آسية امرأة فرعون. و روى عن معاذ بن جبل: ان النبي (ص) دخل على خديجة و هى تجود بنفسها، فقال:

انكرهين ما نزل بك يا خديجة وقد جعل الله في الكرم خيراً كثيراً . فاذا قدمت على صرناك فافرّ ثهنّ منّي السلام . قالت : يا رسول الله ومن هنّ ؟ - قال مريم بنت عمران وآسية بنت مزاحم ، و حليمة اخت موسى . - فقالت بالرّفاء والبنين .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « بسم الله الرحمن الرحيم » اسم عزيز يمهّل من عصاه فاذا رجع وناداه اجابه ولّياه . فان لم يتوسّل بصدق قدمه في ابتداء امره فاذا تنصّل بصدق ندمه في آخر عمره اوسعّه غفراً ، وقبل منه عذراً ، واكمل له ذخراً ، واجزل لديه برّاً . نام خداوندی که بی نام او سخن مبتر آید ، و بی ذکر او گفتار مختصر آید ، بی ستایش او آرایش گفتار نیست ، بی آشنائی او روزنائی اسرار نیست . بی خدمت او تن را نظام نیست ، بی نعمت او جان را قوام نیست . بی جود او وجود نیست . بی لطف او شهود نیست . پادشاهی که صنع او بی آلت است ، و خواست او بی علت . کریمی که کرم او بی حدّ است ، و قدرت او بی نهایت . مهربانی که بنده حقیر را آن محلّ نهاد که روزیعت باوی ندای : « ان الله اشترى » کرد ، وقت میثاق تلقینش « قالوا بلى » کرد ، در لوح رقمش : « سبقت لهم منا الحسنی » کرد ، روز ایثار نصیبش : « والزهم كلمة التقوى » کرد . اینت کرم و رحمت ، اینت عنایت و شفقت ! قادری که هر چه خواهد تواند . از یولاد چه سخت تر ؟ که بردست داود چون موم پیچا کرد : « والثّالة الحديد » از زمین و آسمان چه گنگک تر ؟ ایشان را بی زبان فرا نوا کرد که : « قالنا آتينا طائعين ! » از بنده عاصی که بیچاره تر ؟ او را بخود آشنا کرد و باوی ندا کرد که : « يا ايها الذين آمنوا توبوا الى الله توبة نصوحا » ! ای کروید کان آشنایان و دوستان همه توبت کنید ، بدر گاه من باز آئید ، با من گردید ؛ اگر شما آن گردید که از شما آید ، من آن کنم که از من آید . هیچ جای معیوب نمیذیرند مگر اینجا ، باز آئید . بهیچ درگاه گناه نیامرزند مگر اینجا ، پناه با من آرید . از نامهربانان بهمهربان آئید . از درد نومیدی با امید آئید . ما را از گناه آمرزیدن باک نیست ، باز آئید . ما را از معیوب

پذیرفتن عار نیست، باز گردید. نظیر آیت خوان: «واینیوا الی ربکم» مقام انابت برتر است از مقام توبت. انابت باز گشت بنده است با خداوند خویش بدل و همت، و توبت باز گشت بنده است از معصیت با طاعت. انابت چیست؟ ازوادی نفاق بقدم صدق بوادی سکینت آمدن، و ازوادی بدعت بقدم تسلیم بوادی سنت آمدن، و ازوادی تفرق بقدم انقطاع بوادی جمع آمدن. و ازوادی دعوی بقدم افتقار بوادی تفرید آمدن. ازوادی خرد بقدم فاقت باحق آمدن. توبت چیست؟ شفیع مطاع، و کیل دری مشفق، نائبی کریم، نقش کناه محو کند و حق بشفاعت او از بنده کناه کار عفو کند. دیوان بنده از عصیان پاک و مطهر کند، مرد تائب را با مرد بی گناه برابر کند. اینست که مصطفی (ص) گفت: «التائب من الذنب کمن لا ذنب له» و قال صلی الله علیه وسلم: «ان الله تعالی افرح بتوبة عبده من الظمان الوارد الضال الواجد العقیم الوالد». میگوید: حق تعالی بهیچ طاعتی چنان زود خشنود نشود که بتوبت تائبان. رضاء او بتوبه کناهکار همچون شادی آن تشنه دان که در بیابان خشک بی آب ناگاه بآب زلال رسد، یا همچون مسافری که در بیابانی مهلك بار و مر کب خویش کم کند، آنکه پس از نومیدی ناگاه بسر مر کب و بار خویش رسد؛ یا چون پیرزنی نازاینده آرزومند فرزند که نابیوسان او را بشارت فرزندى نیکوسیرت، زیبا صورت، رسد؛ درهمه عالم هیچ شادی در جنب این سه شادی نرسد و این سه شادی در جنب رضاء حق از توبه تائب ناچیز و متلاشی گردد. حکم قدم چنان رفته که اگر کسی هفتاد سال در خرابات معصیت کند. آنکه روزی بدردی غسلی کند. باندوهی لباس وفا درپوشد، بتشویری بمسجد درآید، بحیرتی یتیمی کند بحسرتی دست بردارد، بدهشتی تکبیر گوید، در حضرت نماز و راز شود. هنوز آن نماز تمام نکرده باشد که از جلیل و جبار ندا آید با اهل ملکوت که یا کماشتگان ما، درین آسمانها، امروز همه عبادت های خویش بگذارید. زجل^(۱) تسبیح و تقدیس در باقی کنید. و عطر استغفار ستوزید؛ آن بنده بر گشته ما را که با درگاه ما آمد، آن آبی که به تکلف از آن دیده دردناک او بیرون آمد، در خزانه رحمت بنهید؛ تا فردا در عرصات قیامت رضوان را فرستیم

(۱) زجل: صوت و آواز و نشاط و بلندی آواز. فرهنگ نفیسی.

تا دست او گیرد و کرد قیامتش بر آرد و این ندا میکند که : « هذا عتیق الله » این آزاد کرده خداوند است و بمغفرت رسیده حق ، برای آنکه در گناهکاری هم داغ محمد بر زبان داشت هم داغ مهر مادر در دل .

آورده اند : که فردا در قیامت بنده ای را نامه خویش بدست دهند ، آن کردار آلوده خود بیند سر در پیش افکند ، اندوهی عظیم بر وی نشیند . حق تعالی بوی نظر رحمت کند ، گوید : ای بیچاره روز فرو شده سر بر دار که امروز روز آشتی است و هنگام نثار رحمت . بنده از شرم حق همچنان سر در پیش افکنده میدارد تا رب العزة بکرم خود گوید : بعزت من که سر از پیش برداری و در جلال من نگری . اگر تو درد دنیا آن نکردی که من فرمودم ، من امروز در روز بیچارگی و درماندگی تو آن کنم که تو خواهی « قل کل يعمل علی شاکلته » هر کس آن کند و از وی آن آید که سزای وی بود . تو بی وفائی که ترا چنان آفریدم ، سزای من همه وفا و کرم که صفت من اینست . پس جام شراب قدس بردستش نهند یکدم در کشد نعره زنان چون و الهان در آن صحراء قیامت می آید و زبان حال وی میگوید :

تَبَسُّطْنَا عَلَى الْآثَامِ لَمَّا رَأَيْنَا الْعَفْوَ مِنْ أَثَرِ الذُّنُوبِ

چون عفو تو راه جرم من پاک بیست زین پس همه در معصیت آویزم دست . اینست که رب العالمین گفت : « فَاُولَئِكَ يَبْدُلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا » .

الجزء التاسع والعشرون

٦٧ = سورة الملك = مكية

النوبة الاولى

قوله تعالى : « بسم الله الرحمن الرحيم » بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان .

« تَبَارَكَ » بزرگست و بزرگوار و با برکت خداوند در کردگاری و کارسازی
« الَّذِي يَدُهُ الْمَلِكُ » او که بدست اوست پادشاهی [می بخشد و می ستاند] .
« وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ »^(۱)، و او بر همه چیز تواناست .

« الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ » او که بیافرید مرگی و زندگانی .
« لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا » تا بیازماید شما را که کیست از شما نیکو کارتر ؛
« وَهُوَ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ »^(۲)، و اوست که تواند و تاود اما می پوشد و میآمرزد .

« الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا » او که بیافرید هفت آسمان طبق طبق
زهر یکدیگر « مَا تَرَىٰ فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِن تَفَوتٍ » بینی در آفرینش رحمن چیزی
فرو شده تا چیزی درمی باید^۱ « فَارْجِعِ الْبَصَرَ » چشم خویش و نگرستن خویش
بآن باز گردان . « هَلْ تَرَىٰ مِن فُطُورٍ »^(۳)، تا خود هیچ شکافی بینی در آسمان
یا کشادی ؟

« ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ » باز چشم خویش و نگرستن خویش باز آر دیگر
بار . « يَنْقَلِبُ إِلَيْكَ الْبَصَرُ » با پس آید با تو چشم از نگرستن و عیب جستن
« خَاسِتًا » کم آمده و با پس^۲ مانده « وَهُوَ حَصِيرٌ »^(۴)، و او مانده و باز ایستاده .

« وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَاحِبٍ » بیاراستیم آسمان پیشین بچراغها

«وَجَعَلْنَاهَا رَجُومًا لِلشَّيَاطِينِ» آن را چنان کردیم تا بآن شیاطین رانند از در آسمان «واعتدنا لهم عذاب السعير»^(٥) و ساختیم ایشان را عذاب آتش.

«وللذين كفروا برّهم عذاب جهنم» و ایشان راست که بنگرویدند بخداوند خویش عذاب دوزخ «وبئس المصير»^(٦) و بد جایگاه که دوزخ است.

«إذا ألقوا فيها» چون ایشان را در افکنند در آتش «سمعوا لها شهيقاً» آتش را آوازی شنوند زشت صعب «وهي تقور»^(٧) و آن میجوشد.

«تكاد تميز من الغيظ» خواهد که پاره پاره گردد از خشم. «كلما ألقى فيها فوج» هر که که گروهی را در آن افکنند «سألهم خزنتها» بپرسد ایشان را عذاب سازان دوزخ. «ألهم يأتكم نذير»^(٨) نیامد بشما هیچ آگاه کننده؟ و ترساننده «قالوا بلى قد جاءنا نذير» گویند: آری آمد بما آگاه کننده ای. «فكذبنا» دروغ زن گرفتیم او را «وقلنا ما أنزل الله من شيء» و گفتیم الله هیچ چیز فرو نفرستاد «ان انتم الا في ضلال كبير»^(٩) نیستید شما مگر در کمراهی بزرگ.

«وقالوا لو كنا نسمع» و گویند: اگر ما می شنیدیم چنانکه زیر کان شنوند. «او نعقل» یا ما در می یافتم چنانکه مؤمنان دریابند «ما كنا في أصحاب السعير»^(١٠) ما در دوزخیان نمی بودیم.

«فاعترفوا بذنبهم» بگناه خویش اقرار کنند. «فحقاً لأصحاب السعير»^(١١) دوری باد دوزخیان را.

«ان الذين يخشون ربهم بالغيب» ایشان که می ترسند از خداوند خویش را دیده «لهم مغفرة واجر كبير»^(١٢) ایشان را آمرزش است و مزد بزرگوار.

«وأسروا قولكم او اجهروا به» نهان دارید سخن خویش یا آشکارا بیا آنکه «انه عليهم بذات الصدور»^(١٣) که خدای داناست بهر چه در دلهاست.

«الا يعلم من خلق» نداند او که دل آفرید که در دل چیست یا رهی آفرید که حلال او چیست؟ «وهو اللطيف الخبير»^(١٤) و اوست باریک دان دوربین

آگاه و دانا .

« هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذُلُولًا » اوست که شمارا زمین بیا فرید و فرو دست و فرمانبردار « فَأَمْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا » میروید در کنار های آن « وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ » و میخورید از روزی او « وَالِيهِ النُّشُورُ » (۱۵) ، و برخاست از کور رفتن راست بسوی او .

« أَمْ أَمِنْتُمْ مِّنْ فِي السَّمَاءِ » ایمن می باشید^۱ ازو که در آسمان « أَنْ يَخْسِفَ بِكُمُ الْأَرْضَ » که در زمین فرو برد شمارا « فَأَذَاهِ تَمُورٌ » (۱۶) ، آنکه زمین شما را گرداند .

« أَمْ أَمِنْتُمْ مِّنْ فِي السَّمَاءِ » یا ایمن باشید^۲ ازو که در آسمان « أَنْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا » که فرو کشاید بر شما سنگباران « فَسَتَعْلَمُونَ كَيْفَ نَذِيرٌ » (۱۷) ، آری بدانید که چون بود آنچه میترسانیدم از آن .

« وَلَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ » دروغزن گرفتند ایشان که پیش از ایشان بودند پیغمبران مرا « فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرٌ » (۱۸) ، چون بود و چون دیدی نشان ناخشنودی من .

« أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ فَوْقَهُمْ » نمی بینند و نمی نگرند مرغ زبر ایشان « صَافَّاتٍ » پروا کرده و گسترانیده « وَيَقْبِضْنَ » و باز پر فراهم آرند پریدن را « مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا الرَّحْمَنُ » نکه نمیدارد آن را چنان مگر رحمن « إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ » (۱۹) ، که او بهمه چیز بیناست و دانا .

« أَمِنْ هَذَا الَّذِي هُوَ جُنْدٌ لَّكُمْ » یا آن کیست که شمارا سپاهست « يَنْصُرُكُمْ مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ » که شمارا یاری دهد اگر الله یاری ندهد « إِنَّ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي غُرُورٍ » (۲۰) « نیستند تا گرویدگان مگر در فریب^۳ .

« أَمِنْ هَذَا الَّذِي يَرْزُقُكُمْ » یا آن کیست که شمارا روزی دهد « أَنْ أَمْسَكَ رِزْقَهُ » اگر الله روزی خود باز گیرد « بَلْ لَّجُوا فِي عُتُوٍّ وَنُفُورٍ » (۲۱) « نیست جز آنکه

می‌ستهند^۱ در شوخی و در رمیدن .

« اَمَّنْ يَمْشِي مَكْبًا عَلٰی وَجْهِهِ » او که بگوسار می‌رود بر روی خویش
« اهدى » راه راست‌تر است و راست‌تر « اَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا » یا او که رود راست
و بچم « على صراط مستقيم (۲۲) » بر راه راست .

« قُلْ هُوَ الَّذِي اَنْشَاَكُمْ » پیغامبر من گوی او آنست که بیافرید شما را پس
آنکه بودید « وجعل لكم السَّمْعَ وَالْاَبْصَارَ وَالْاَفْئِدَةَ » و شما را گوش آفرید و
شنوائی و چشم و بینائی و دل « قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ (۲۳) » چون اندك بآزادی^(۱) و
سپاسداری می‌باشید؟

« قُلْ هُوَ الَّذِي ذَرَاَكُمْ فِي الْاَرْضِ » بگو او آنست که بیافرید شما را در
زمین « و اليه تُحْشَرُونَ (۲۴) » و شما را پیش او خواهند برد .
« وَيَقُولُونَ مَتٰى هَذَا الْوَعْدُ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۲۵) » و می‌گویند کی این
هنكام رستاخیز که اگر راست می‌گوئید؟

« قُلْ اِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ » بگو دانش آنچه می‌پرسید نزدك خداست .
« وَاِنَّمَا اَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ (۲۶) » و من درین میان آگاه کننده‌ای آشکارا ام .
« فَلَمَّا رَاَوْهُ زُلْفَةً » چون آن را بینند از نزدك « سَيَتَّ وَجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا »
بد اندوه و بیم پیدا شود در رویهای ناگرویدگان « وَقِيلَ » و گویند ایشان را . « هَذَا
الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدَّعُونَ (۲۷) » این آن روز است و آن کار که آن را در آن کیتی از
ما می‌بازخواستید و می‌جستید .

« قُلْ اَرَاَيْتُمْ » بگو چه بینید « اِنْ اَهْلَكْنِي اللَّهُ وَمَنْ مَعِيَ » اگر الله مرا
بمیراند و هر که با من « اَوْ رَحِمَنَا » یا ببخشد بر ما « فَمَنْ يُجِيرُ الْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابِ

۱ - الف : ستهند ۲ - الف : می‌بید ۳ - الف : می‌راست گوئید .

(۱) آزادی : بمعنی سپاسداری و شکر گزاری است ، مولانا فرماید :

ای گروه مؤمنان شادی کنید همچو سرو و سوسن آزادی کنید .

شیخ فرمود :

بخرمی و بخیر آمدی و آزادی که از سرو و زمان درامان حق بادی .

الیم ، ؟ آن کیست که بزینهار دارد کافران را از عذاب درد نمای ؟

« قل هو الرحمن أَمَّا ، بگو اوست آن رحمن که بگرویدیم باو و علیه تو کَلَمَّا ، و پشت باد باز کردیم » فَتَعَلَّمُونَ مِنْهُ فِي ضَلَالٍ مَبِينٍ (۲۹) « آری آگاه شوید که آن کیست که در کمراهی آشکار است .

« قُلْ ارْأَيْتُمْ ، بگو چه بینید . » اِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا ، اگر این آب شما هنگامی در زمین فرو شود « فَمِنْ يَأْتِيكُمْ بِهِآءٌ مَعِينٍ (۳۰) « آن کیست که شما را آب آرد آشکارا بر روی زمین روان و پیدا .

النوبة الثانية

این سوره الملك هزارو سیصد حرف است ، سیصد و سی کلمه ، سی آیت ، و جمله به مکه فرود آمد ، باجماع مفسران در مکّیات شمرند . و درین سوره هیچ ناسخ و منسوخ نیست .

روی ابوهریره انّ التّبی (ص) قال : « انّ سوره من کتاب الله ماهی الا ثلاثون آیه شفعت لرجل فاخرجه يوم القيامة من النار وادخلته الجنة وھی سوره تبارک . و قال صلی الله علیه و سلم : « و ددت ان « تبارک الذی یدیه الملك ، فی قلب کل مؤمن » .

و روی عن ابن عباس : انّ رجلاً من اصحاب التّبی (ص) ذهب يضرب خباءً له علی قبره هولاً یحسب انه قبر ، فسمع انساناً یقرأ « تبارک الذی یدیه الملك ، فاتی التّبی (ص) فقال : یا رسول الله اتی ضربت خباءً لی علی قبر وانا لا اعلم انه قبر ، فاذا انسان یقرأ سوره الملك . - فقال رسول الله (ص) : « هی المانعة ، هی المخبیه تنجیه من عذاب القبر » . فی خبر آخر : « هی الواقیه من عذاب القبر » . وروی : من قرأها فی لیلة فقد اکثر واطیب .

قوله : « تبارک » معناه : تعالی و تعظم و تمجد . و قيل : تفاعل من البرکة . و قيل : معناه انه الثابت الدائم الذی لم یزل ولا یزال . و قيل : تعالی من جمیع البرکات

منه «الَّذِي يَبْدَأُ الْمَلِكَ» يؤتیه من يشاء وينزعه ممن يشاء. وقيل: يريد به النبوة يعزبها من اتبع النبي ويدل بها من خالفه. «وهو على كل شيء» من الإلحاح والانتقام «قدير».

«الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ» قال ابن عباس: يريد الموت في الدنيا والحياة في الآخرة. قال قتادة: اذّل الله ابن آدم بالمرت وجعل الدنيا دار حياة ودار فناء، وجعل الآخرة دار جزاء وبقاء وأما قدم الموت لأنه إلى الفهر اقرب. وقيل: قدمه لأنه اقدم، لأن الأشياء في الابتداء كانت في حكم الموات كالنطفة والتراب ونحوهما ثم اعترضت عليها الحياة. وقال ابن عباس: خلق الموت على صورة كبش املح لا يمر بشيء ولا يجد ربحه شيء ولا يبطأ على شيء إلا ومات وخلق الحياة على صورة فرس انثى وهي التي كان جبرئيل والانبياء يركبونها تمر بشيء ولا يجد ربحها شيء الا حيى وهي التي اخذ السامري قبضة من اثرها فلقى على العجل فحيى. قوله «ليبلوكم» يعنى: ليختبركم فيها بين الحياة الى الموت. «ايكم احسن عملاً» اى - اسرع فى طاعة الله واورع عن محارم الله وقيل: ليبلوكم ايكم احسن اخذاً من حيوته لموته واحسن اهبة فى دنياه لآخريته. قال النبي (ص) لعبد الله بن عمر «خدم من صحتك لسقمك، ومن شبابك له رمك، ومن فراغك لشغلك، ومن حيوتك لمماتك، فانك لا تدري ما اسمك غداً. وسئل النبي (ص) اى المؤمنين اكيس؟ - قال: «اكثرهم للموت ذكراً واحسنهم له استعداداً» وقيل: يختبرهم اعلاماً للملائكة حالهم ليظهر لهم شكرانهم وكفرانهم كيف يكونان عند المحنة فى الصبر وعند النعمة فى الشكر «وهو العزيز» المنتقم من اعدائه «الغفور» لاوليائه.

«الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طَبَاقًا» بعضها فوق بعض بين كل سماء مسيرة خمس مائة عام وغلظ كل سماء خمس مائة عام. وقوله: «طَبَاقًا» جمع طبق، كجبل وجبال؛ وقيل: جمع طبقة، كرحبة ورحاب. وقيل: «طَبَاقًا» مصدر من طابق تقول: طابق بين ثوبيه اذا لبس احدهما فوق الآخر. وهو نصب على المصدر. وقيل: صفة، وقيل:

نصب لانه مفعول ثان « ما ترى في خلق الرحمن من تفاوت » قرا حمزة و الكسائي من تفوت بتشديد الواو بلا الف و هما لفتان كالتحمل و التحامل ، والتظهر والتظاهر ، والتفاوت والتفوت ، بعد ما بين الشيين في الصحة وفي معناه قولان: احدهما « ما ترى » يا ابن آدم . « في خلق الرحمن » يعنى السماء « من تفاوت » اى - خلل و اضطراب و تفرق بل هى مستقيمة مستوية لا يفوت بعضها بعضاً لقلّة استوائها . والقول الثانى انه عام فى جميع خلق الرحمن اى - لم يفقه شىء اراده ولم يخرج شىء عن موجب الحكمة . و قيل : « الخلق » فى الآية مصدر والمعنى يخلق كل شىء صغيراً و كبيراً بامر واحد لانفاوت فى ذلك وهو قوله : « كن » و قيل : الرؤية فى الآية بمعنى - العلم لبعد السماء عن الادراك بحاسة البصر قوله : « فارجع البصر هل ترى من فطور » اى شقوق وصدوع .

« ثم ارجع البصر » اى - اعد النظر ثانياً « كرتين » اى مرتين « ينقلب اليك البصر » اى - يرجع اليك البصرايتها المخاطب : « خاسئاً » اى - خاشعاً صاغراً ذليلاً كذلك من طلب شيئاً فاخطأ « وهو حسير » اى - معى كليل لم يدرك ما طلب اى - اعيان من قبل ان يرى فى السماء خللا . روى عن كعب قال السماء الدنيا موج مكفوف والثانية مرمرة بيضاء والثالثة حديد ، والرابعة صفراء وقال بحاس : والخامسة فضة ، والسادسة ذهب ، والسابعة ياقوتة حمراء و بين السابعة الى الحجب بحار من نور .

« ولقد زيننا السماء الدنيا بمصابيح » اى - بكواكب ، وهى كبار النجوم سميت مصابيح لاضاءتها . والمصباح ، السراج لاضاءته . « وجعلناها » اى - بعضها . « رجوماً للشياطين » اى - رمياً لهم اذا استمعوا الى السماء . قال قتاده خلق الله النجوم للثلاثة اشياء زينة للسماء « ورجوماً للشياطين » وليهتدى بها فى ظلمات البر والبحر فمن اولها على غير ذلك فقد قال رايه واخطا خطّه . قال الضحّاك : الكواكب التى ترى لا يرجم بها والى ترجم بها الشياطين لانريها الناس وقال ابو على الكواكب انفسها لا ترجم لان الكواكب ثوابية لا تزول عن السماء ولا تفقد انما ينفصل عنها شهاب يحرق . « واعتدنا لهم » اى - هيئنا لهم فى الآخرة . « عذاب السعير » وهى

النَّارُ الْمَوْقُودَةُ الْمَشْعَلَةُ ، و يقال : سَعَرَتِ النَّارُ فَتَسْعَرُ إِذَا قَوِيَتْهَا وَ قِيلَ السَّعِيرُ بَيْتٌ لِلشَّيَاطِينِ فِي جَهَنَّمَ هُوَ اسْمُهُ .

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ» ای - واعتدنا للذین کفروا برّہم . «عذاب جہنّم وبئس المصیر» .

« اِذَا اَلْتَوُافِيهَا » ای - القی الکفار فی النار « سمعوا لها شهيقاً » وهو صوت فطیع منکر کشهيق الحمار وهو اوّل صوته وقد يسمع للنار صوت منکر اذا اشتدّ لهبها کأنها تطلب الوقود . « وهی تفور » ای - ترتفع بالغلیان لشده توقدها ای - تغلی بهم کغلی المرجل .

« تکاد تمیز » ای - تنقطع بنفصل بعضها من بعض من شدة غيظها على الكفار
« کَلِمَا الْقَى فِيهَا فَوْج سَالْتَهُمْ خَزَنَتُهَا » و هم الملائكة الموكلون بها ، « اَلَمْ يَأْتِكُمْ
نَذِيرٌ » اَلَمْ يَأْتِكُمْ رَسُولٌ مِنْ قِبَلِ اللَّهِ فِي الدُّنْيَا يَنْذِرُكُمْ .

« قالوا بلى قد جئنا نذير فكدبنا » روى ابو هريرة عن النبى (ص) :
انه قال : انا « النذير والموت المغير والساعة الموعد » . « قالوا بلى قد جاءنا نذير
فكدبنا وقلنا ما نزل الله من شيء » اى - من نبوة وكتاب وحكم فيقول الخزنة
لهم . « ان انتم الا فى ضلال كبير » اى - ما انتم اليوم الا فى ضلال كبير ، كنتم عليه فى
الدنيا و يجوز ان يكون هذا من كلام القوم ، اى - وقلنا للرسل : « ما انتم الا فى
ضلال » و بعد من الصواب .

« وقالوا لو كنّا نسمع » اى - قالوا وهم فى النار، لو كنّا نسمع سماع من
يمى و يتفكر « اَوْ نَعْقِل » عقل من يميّز وينظر، وقيل: لو كنّا نسمع الهدى فى الدنيا
او نعقل معانى كلام الله و ما كان يدعونا اليه الرّسل « ما كنّا فى اصحاب السّفير »
اى - فى جملة اهل النار.

« فاعترفوا بذنبيهم ، اقروا بكفرهم . » فَسُحْقًا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ ، اى -
 بعداً لهم . قرأ ابو جعفر والكسائي « فسحقاً » بضم الحاء والباقون بسكونها و
 هما الفتان ، مثل الرَّعْبِ وَالرَّعْبِ وَالسَّحْتِ وَالسَّحْتِ . سحقاً نصب على المصدر اى -
 اسحقهم الله سحقاً ، اى - باعدهم من رحمته مباعدة؛ وقيل : السَّحْقُ وادى فى جهنم .

« اِنَّ الَّذِيْنَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ » اى - يخافونه ولم يروه وقيل: يخافون الله و يتركون معصيته حيث لا يراهم احد من الناس لان ذلك اذل على الاخلاص و ابعد من التفاق . و قيل : يخشون ربهم قبل المصير اليه . « لهم مغفرة » لذنوبهم « و اجر كبير » ثواب جزيل لطاعتهم .

« و اسرّوا قولكم او اجهروا به » اى . اخفوا كلامكم او اعلنوه فهما سواء عند الله « اِنَّهٗ عَلِيْمٌ بِذَاتِ الصُّدُوْر » قال ابن عباس تزلت فى المشركين كانوا ينالون من رسول الله (ص) فيخبره جبرئيل بما قالوا و نالوا منه فقال بعضهم لبعض . اسرّوا قولكم كى لا يسمع اله محمد فقال تعالى : قل لهم : « اسرّوا قولكم او اجهروا به » فان الله لا يخفى عليه خافية . وهذا امر تهديد كما قال : « اعملوا ما شئتم » .

ثم قال : « الا يعلم من خلق » اى - الا يعلم السر من خلق السر . الا يعلم ما فى الصدور ، من خلق الصدور ؟ الا يعلم من خلق الاشياء ما فى صدور عباده ؟ ففى هذه الوجوه من فى موضع الرفع وهو اسم للمخالق و يجوز ان يكون من اسماً للمخلوق و يكون فى موضع النصب والمعنى الا يعلم الله من خلقه . « و هو اللطيف الخبير » العالم بدقائق الاشياء و بواطنها و يجوز ان يكون العلم من صفة المخلوق ، والمعنى : الا يعلم هذا الكافرين من الذى خلقه ، الا يعلم الله الذى هو خالقه . « و هو اللطيف » الذى الطف لهم فى تدبيره و احسن اليهم فى انعامه . « الخبير » بهم و باعمالهم .

« هو الذى جعل لكم الارض ذلولاً » لينة سهلة يسهل لكم السلوك فيها . وقيل : لينة بالجبال حتى تستقرّ ولا تزول باهلها ، وقيل : جعلها ذلولاً ، اى - سهلاً سعينكم عليها بحيث لا يمتنع المشى فيها بالحزونة . « فامشوا فى مناكبها » اى - فى جوانبها . وقيل : فى فجاجها و اطرافها و قيل : فى جبالها . قال الزجاج : وهذا اشبه لان معناه سهل لكم السبيل فى جبالها فهو ابلغ فى الدلك هذا امر اباحة ، ذكره على سبيل الامتنان بتسهيله عليهم . « و كلوا من رزقه » اى - مما هيا له لقوتكم و غذائكم ما اذن لكم فى تناوله و اجله لكم دون ما نهىكم عنه و حرّمه عليكم . « و اليه النشور » اى - البعث من قبوركم ثم خوف الكفار .

فقال : « آمَنْتُمْ مِّنْ فِي السَّمَاءِ » قال ابن عباس اى - عذاب من السماء ان عصيتموه
 « اَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ الارْضَ » يعنى : ان يغور بكم فى الارض « فاذا هى » اى - الارض .
 « تمور » اى - تتحرك وتدور . وذلك اَنْ الله يُحَرِّكُ الارضَ عِنْدَ الْخَسْفِ بِهِمْ حَتَّى يَلْقِيَهُمْ
 اِلى اسفل والارض تملو عليهم و تمور فوقهم ، تقول : ماريمور اذا جاء وذهب .
 « ۞ آمَنْتُمْ مِّنْ فِي السَّمَاءِ اَنْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا ۝ اى - ريحاً ذات حجارة . وقيل
 الحاصب : مطر فيه حصباء كما فعل باصحاب لوط وقيل : سحاب فيه حجارة ، والحاصب
 والحصباء واحد . « فستعلمون » فى الآخرة وعند الموت « كيف نذير » اى -
 اندارى اذا عاينتم العذاب . وقيل : « فستعلمون كيف نذير » اى - رسولى . قال
 ابن عباس : ستعلمون ان محمداً كان لكم نذيراً .

« وَلَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ » يعنى : كفار الامم الماضيه . « فكيف كان
 تكبير » اى - انكارى . اذا اهلكتهم اثبت بعض القراء الياء فى هذا الحروف واخوانها
 على الاصل وحذفها بعضهم على الخط .

« اَوَلَمْ يَرَوْا اِلَى الطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صَافَّاتٍ » يصففن اجنحتهن اذا طرن فى الهواء اى -
 يبسطن كالحداء والنسر . « وَيَقْبِضْنَ » يعنى اجنحتهن يضربن بها جنوبهن كالحمام .
 وقيل : يصففن احياناً ويقبضن احياناً . وقيل فى الهواء طيور لا يقعن بالارض ابداً طعامها
 الثمل والبعوض اذا طرن فى الهواء يبيضن على اذناهن واجنحتهن . حكاه ابن هيصم
 « ما يمسكهن » فى الجود الاثر حمن « بقدرته انه جل جلاله عمت رحمته الخليقة
 كلها » انه بكل شىء بصير « عالم بمصلحة كل شىء . يبين لهم فى هذه الآية ما
 يدلهم على توحيده من تسخير الطير فى جوار السماء .

« اَمَّنْ هَذَا الَّذِى هُوَ جُنْدٌ لَّكُمْ » اعوان لكم « ينصركم من دون الرحمن »
 ويدفعون عنكم عذاب الله فامنتم عذابه بسببه ، وقيل : معناه هل شىء من اصنامكم
 يدفع عنكم عذاب الله . « ان الكافرون الا فى غرور » اى - ما الكافرون الا مفترّون
 بغرور الشيطان غير متمسكين بحجة وبرهان .

« اَمَّنْ هَذَا الَّذِى يَرْزُقُكُمْ » يطعمكم ويسقيكم ويعطيكم منافع الدنيا .

« ان امسك رزقه » يعنى : ان امسك الله المطر او امسك جميع اسباب الرزق ، و قيل معناه : من الذى يوسع عليكم نعمكم ان ضيق عليكم فيعاقبكم بالجذب والقمط « بل لجوا » اى - تماذوا . « فى عتو » اى - استكبار عن الحق وعن الداعى اليه « و نفور » عن قبول الحق فيفرون منه ثم ضرب مثلاً فقال :

« افمن يمشى مكباً على وجهه اهدى آمن يمشى سوياً على صراط مستقيم » معناه : افمن يمشى مطرقاً لا يلتفت الى الطريق واختلافها ارشاد الله الذى يرفع رأسه ينظر الى الجادة ؛ وهذا مثل ضربه الله للكافر والمؤمن ، فالكافر « يمشى مكباً على وجهه » راكباً رأسه فى الضلالة والجهالة اعمى العين والقلب لا يبصر يميناً وشمالاً . قال قتادة اكتب على المعاصى فى الدنيا فحشره الله على وجهه يوم القيامة و ذلك قوله تعالى « ونحشرهم يوم القيمة على وجوههم » والمؤمن يمشى سوياً معتدلاً يبصر الطريق وهو « على صراط مستقيم » دين قيم وهو الاسلام ، قيل : نزلت فى عمار بن ياسر و ابي جهل وقوله : « مكباً على وجهه » فعل غريب لان اكثر اللغة فى التعتى و اللزوم ان يكون افعلته نفعل وهذا على ضده يقال : كببت فلاناً على وجهه فاكتب . قال الله تعالى : « فكبت وجوههم فى النار » وقال النبى (ص) : و هل يكب الناس على مناخرهم فى النار الا حصايد السنتهم ، و نظيره فى الكلام قولهم قشعت الريح السحاب فاقشع .

« قل هو الذى انشاكم » اى - خلقكم . ابتداء « وجعل لكم السمع والابصار والافئدة » خص هذه الثلاثة بالذكر لان العلوم والمعارف بها تحصل « قليلاً ما تشكرون » اى - تشكرون شكراً قليلاً وما زيادة ، وقيل : اقلكم الذى يشكر الله سبحانه .

« قل هو الذى ذرأكم فى الارض » خلقكم فيها صغاراً . « و اليه تحشرون » اى - الى الله تجمعون وتساقون يوم البعث فيجزىكم باعمالكم بين لهم الآيات التى تدلهم عليه وتوصلهم الى معرفته .

« ويقولون متى هذا الوعد » اى - ما وعد وامن الخسف و الحاسب وقيل :

البعث والتشور . « ان كنتم صادقين » فى هذا الوعد .

« قل انما العلم عند الله » علم القيامة وعلم نزول العذاب عند الله ، لم يطلع عليه بشر . « وانما انا نذير مبين » اى - رسول مخوف ابين لكم وحى الله الى ولا اعلم وقت الحشر .

« فلما رآوه زُلْفَةً » اى - عاينوا عذاب الله قريباً كقوله : « واخذوا من مكان قريب » . والزلفة : القربة وكذلك الزلفى . « سيئت وجوه الذين كفروا » اى - ساء اصحاب الوجوه ما عاينوا من العذاب فذكر الوجوه واراد اصحابها يقال : سؤته فسئء اى - حزنته فحزن ، كما تقول : سررتة فسرر ، وقيل : معناه اسودت وعلتها الكابة والقترة ؛ والمعنى : قبحت وجوههم بالسواد وهذا فى القيامة ، وقيل : كان يوم بدن نظيره قوله : « ترى الذين كذبوا على الله وجوههم مسودة » كأنما اغشيت وجوههم قطعاً من الليل مظلماً وترهقهم ذلّة وجوه عليها غبرة ترهقها قترة . « وقيل » اى - قال الخزنة لهم : « هذا » العذاب « الذى كنتم به تدعون » اى - هذا الذى كنتم من اجله تدعون الابطال وتقولون : « لا بعث ولا نشر » وقرأ يعقوب : « تدعون » بالتخفيف ، والمعنى : هذا الذى كنتم به تستعجلون وتدعون الله بقولكم : اللهم ان كان هذا هو الحق من عندك فامطر علينا حجارة من السماء ، و قيل : تدعون تفتعلون من الدعاء ، يقال : دعا وادعا بمعنى واحد ، وقيل : معنى الآية : فلما راوا الوعد بالحشر والنشر وسوء العذاب حقاً . وراوا التى (ص) شافعاً لآتمه مخلصاً لهم من التبعات على ما ذكره الله و وعد به سيئت وجوههم .

قوله : « قل ارايتم » اى - قل يا محمد لمشر كى مكة الذين يتمنون هلاكك « ارايتم ان اهلكنى الله ومن معى » من المؤمنين « اورحمننا » فابقينا واخر آجالنا « فمن يجير » كم « من عذاب اليم » من يمنعكم من بأسه واى نفع لكم فى هلاكنا ، وهذا جواب لقولهم نتر بص به رب المنون وان امر محمد لا يتم ولابقى ، وقيل : معناه لا تتموا موتى فانه لا ينفعكم وتمنوا ما يجيركم من عذاب الله فان

ذلك انفع لكم ، وقيل : معناه نحن مع ايماننا خائفون ان يهلكنا بذنوبنا لان حكمه نافذ فينا فمن يمنكم من عذابه وانتم كافرون .

« قل هو الرحمن الذي » عبده « آمنا به وعليه توكلنا » فوضنا اليه امورنا « فستعلمون » غداً « من هو » اليوم « في ضلال مبين » حين لا ينفعكم العلم شيئاً .
 « قل ارايتم ان اصبح ماؤكم غوراً ، اى - غائراً ذاهباً فى الارض لانتاله الايدى والدلاء . قال : الكلبي و مقاتل يعنى . ماء زمزم . » فمن يأتكم بماء معين ،
 ظاهر جار تراء العين وتنااله الدلاء ذكرهم عظيم نعمته عليهم باظهار المياه لهم على وجه الارض و انه لوجعلها غائرة لم يمكنهم التوصل اليها ولكن فيه هلاكهم والله اعلم .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « بسم الله الرحمن الرحيم » سماع اسم الله يوجب الهيبة ، والهيبة تتضمن الفناء والغيبة . سلطانيست اين كلمه ، چون نقاب ملكى بكشايد و جلال كبرياء او پيدا كردد ، بر هر چه افتد دمار از وي بر آرد و رقم نيستى برو كشند . شنونده اين كلمت از هيبت اين كلمت چنان از خود فانى شود كه مرورا هيچ خيال نماند و از هر نشان كه دهند از آن نشان نهان شود .

محوت اسمى و رسم جسمى و غبت عنى و دمت انتا

و فى فنائى فنى فنائى و فى ورائى وجدت انتا

باز بسماع نام رحمن و رحيم از مضيق دهشت بصحراء انس افتد ، و فناء وي بصف بقا بدل كردد . اينست سنت خداوند عزّ كبر ياؤه و تقدّست اسماؤه . هيبت الهيّت بنمايد كه موجب دهشت است ، و حيرت باز مرهم نهد بصف لطف و رحمت . الله اشارت است بجلال و عزّت الوهيت ، رحمن رحيم اشارتست بكمال لطف و رحمت . هر كرا تاج

دولت دین بر فرق نهادند منشور عزّ او از حضرت این نام نویسند، و هر کرا داغ شقاوت
 بر جان نهادند، رقم خذلان او از حضرت این نام کشند. دارو گیر کشاد و بند نواخت
 و سیاست عزّ و مذلت همه نتیجه قهر و لطف اوست، کوین و عالمین همه ملک و ملک
 اوست. اینست که ربّ العالمین گفت: «تبارک الذی بیده الملك و هو علی کلّ
 شیء قدیر، ملک هزده^۱ هزار عالم بید اوست، سر همه سروران در قبضه تقدیر اوست،
 کردن همه کردن افزان در ربقه تسخیر اوست، ناصیه همه جباران منقاد قهر جبروت
 اوست. در خبر میآید که: «انا الملك قلوب الملوك، و نواصیهم بیدی اقلبها کیف اشاء»،
 ملک منم، پادشاه بر پادشاهان منم، اعزاز و اذلال بندگان درید منست، دلهای عالمیان
 در قبضه منست؛ چنانکه خواهم میگردانم و اسرار ایشان بر حسب مراد خود میرانم.
 خواهم بخوانم و بخندانم، خواهم برانم و بگریانم. ای شما که عالمیان آید، سینه بسبب
 ملوک مشغول مدارید و دل درویشان میندید، دل در دین ما بندید تو گل بر کرم ما
 کنید، روی بدر گاه طاعت ما آرید، دین پرست باشید تا دنیا شما را تبع شود.
 خدمت ملک الملوك کنید، تا ملوک جهان شما را خدمت کنند.

خدمت او کن مگر شاهان ترا خدمت کنند

چاکر او باش تا سلطان ترا گردد غلام.

ملک انسانیت جداست، و ملک دلها جدا، و ملک جانها جدا. انسانیت ملک در
 دنیا راند و دل ملک در آخرت راند، و جان ملک در عالم حقیقت راند. ملک انسانیت
 اینست که: «انما الحیوة الدنیا لعب و لهو و زینة» و ملک دل اینست که: «یحیوهم و
 یحبونهم» و ملک جان اینست که: «و جوه یومئذ ناضره الی ربّها ناظره» آن عزیز
 راه گوید: فردا که علم کبریای او بقیامت بر آید؟ که: «لمن الملك؟» من از گوشه
 دل خویش بدستوری او دری بر کشایم و دردی از دردهای او بیرون دهم، تا کرد
 قیامت بر آید و گوید: «لمن الملك؟» اگر معترضی براه بر آید، گویم: او که چون

ما ضعفا و مساکین دارد، میگوید: «لَمَنْ الْمَلِكُ»؟ ما که چون او ملکی جباری داریم چرا نکوئیم: «لَمَنْ الْمَلِكُ»؟ اگر او را چون ما بندگانست، ما را چون او خداوند است، کسی را که در حرم قرآن بار^۱ داده باشند، تا زمانی این خلعت پوشد که: «أَنْ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ» و زمانی این تشریف یابد که: «يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ» و زمانی این شربت کشد که «وَسَقِيَهُمْ رَبُّهُمْ» این چنین کسی را چرا نرسد که بر حدثان خواجگی کند و بامداد و شبانگاه گوید: «لَمَنْ الْمَلِكُ»؟

جز خداوند مفرمای که خوانند مرا سزد این نام کسی را که غلام تو بود
 بکسلانم کمر گردون از قوّت خویش چون بطرف کمرم نقش ز نام تو بود.



۶۸ = سورة القلم = مکیه

النوبة الاولى

قوله تعالى : « بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ » بنام خداوند جهاندار دشمن پرور
بیخشانند کی ، دوست بخشای بمهربائی .

« ن والقلم » بسدوات و قلم « و ما یَسْطُرُونَ (۱) » ، و بآنچه آسمانیان و
زمینیان نویسند [از کتاب و کلام] .

« و ما انت بنعمة ربك بمجنون (۲) » تو با آن نیکوئی که از خداوند تو
است با تو دیوانه نیستی .

« و ان لك لاجر آخیر ممنون (۳) » و تراست مزدی ناکاست هر گز .
« و انت لعلی خلق عظیم (۴) » و تو بر خوبی بزرگواری [برادب پیغام ما] .
« فَتَبْصُرْ وَ یُبْصِرُونَ (۵) » آری تو بینی و ایشان بینند .

« بایکم المفتون (۶) » که دیوانه و فتنه رسیده از شما کیست .
« ان ربك هو اعلم » خداوند تو است که اوداناست . « بمن ضل عن سبيله »
بهر که گم شده از راه او . « و هو اعلم بالمهدین (۷) » و او داناست بایشان که
راه یافتگان اند بحق .

« فلا تطع المكذبین (۸) » نگر دروغ زن کران را فرمان نبری .
« و دوا لو تذهبن فید هنون (۹) » دوست میدارند که تو فرا ایشان کرائی
بجیزی ، تا فرا تو کرایند .

« ولا تطع » فرمان مبر « کلّ حلاف » ازین هر سو کنند دروغ خواره
« مهین (۱۰) » خوار داشته ای .

« همار » مردم نکوهی « مآء بنمیم (۱۱) » سخن چینی .

« مَنَاعَ لِلْخَيْرِ » از نیکی باز داری . « مَعْتَدَ » کزاف کاری ، کزاف گوئی ،
نا ساز کاری « اِثِمِ (۱۲) » پلید کاری .

« عَتَلَّ » درشت خوئی . « بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمِ (۱۳) » با آن همه نادرست اصلی بدنامی .
« اَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَبَنِينَ (۱۴) » از بهر آنکه کسی با مال بود و پسران .
« اِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا » چون سخن ما بر و خوانند « قَالِ اسَاطِيرُ الْاَوَّلِينَ (۱۵) »
گوید : که این افسانه پیشینیان است .

« سَنَسْمُهُ عَلَى الْخَرْطُومِ (۱۶) » آری فردا او را نشانی کنیم بر روی .
« اَنَا بَلَوْنَاهُمْ » بیازمودیم ما ایشان را [بآنچه ایشان را دادیم از مال]
« كَمَا بَلَوْنَا اَصْحَابَ الْجَنَّةِ » چنانکه بیازمودیم خداوندان آن بستان را « اِذَا
اَقْسَمُوا » آنکه که سو کند خوردند همگان « لَيَصْرُنَّهَا مُصْبِحِينَ (۱۷) » که آن
میوه خرما و انگور بیرند و با زرع بهم کنند سحر گاهان نزدیک بام .

« وَلَا يَسْتَنْوُونَ (۱۸) » و نکفتند که : اگر خدای خواهد ! « فَطَافَ عَلَيْهَا طَآئِفٌ مِّنْ
رَّبِّكَ » کرد آن بستان ایشان گشت بشب گردنده ای و بآن رسید رسنده ای از عذاب
خداوند تو ، « وَهُمْ نَائِمُونَ (۱۹) » و ایشان در خواب .

« فَاصْبَحَ كَالْصَّرِيمِ (۲۰) » آن بستان زمینی گشت چون شب سیاه درو
نه نبات نه آب .

« فَتَنَادُوا مُصْبِحِينَ (۲۱) » یکدیگر را آواز دادند نزدیک بام .
« اِنْ اَعْدُوا عَلَيَّ حَرْثَكُمْ » خیزید از خواب ، بامداد کنید بر حرث خویش ،
« اِنْ كُنْتُمْ صَارِمِينَ (۲۲) » اگر می چیدن خواهید . « فَاَنْطَلَقُوا وَهُمْ
يَتَخَفَتُونَ (۲۳) » با هم راز میکردند در راه و میگفتند :

« اَنْ لَا يَدْخُلْنَهَا اَيُّوْمَ عَلَيْنَا مَسْكِينِ (۲۴) » میکوشید که هیچ درویش
امروز بر شما در آن بستان دریاید .

« وَغَدُوا عَلَيَّ حَرْدٍ قَادِرِينَ (۲۵) » بامداد کردند بر آهنگ بد ، چون
نزدیک بستان آمدند و درویش ندیدند گفتند : که : دست یافتیم !

« فَلَمَّا رَأَوْهَا » چون آن بستان را [هامون] دیدند. « قَالُوا اِنَّا لَضَالُّونَ (۲۶) » گفتند: ما راه کم کردیم.

« بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ (۲۷) » [چون بیک نگاه کردند، گفتند: نه راه کم کردیم]، بلکه از نعمت بی بهره ماندیم.

« قَالَ اَوْسَطُهُمْ ». بهینه برادران ایشان گفت: « اَلَمْ اَقُلْ لَكُمْ » نمی گفتم شما را « لَوْلَا تَسْبَحُونَ (۲۸) » چرا خدای را پاک نشناسید، [از پذیرفتن بیداد]؟ « قَالُوا سُبْحَانَ رَبَّنَا » گفتند: خداوند ما پاکست از ستمکاری « اِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ (۲۹) » ما ستمکارانیم.

« فَاَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلٰی بَعْضٍ يَتَلَوْمُونَ (۳۰) » روی فرا یکدیگر کردند سرزنش کردن.

« قَالُوا يَا وَيْلَنَا » گفتند: ای ویل و درد زدی بر ما « اِنَّا كُنَّا طَاغِينَ (۳۱) » ما فرمانبرداری بگذاشتیم و از اندازه خود در گذشتیم.

« عَسٰی رَبَّنَا اَنْ يُّدَلِّنَا خَيْرًا مِنْهَا » امید داریم که مگر الله ما را بدل دهد به از آن « اِنَّا اِلٰی رَبِّنَا رَاغِبُونَ (۳۲) » ما بنیاز و حاجت خواست با خداوند خود میگردیم.

« كَذٰلِكَ الْعَذَابُ » چنین بود عذاب [این جهانی]. « وَلِعَذَابُ الْاٰخِرَةِ اَكْبَرُ » و عذاب آخرت مه است او را که در رستاخیز عذاب کنند « لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (۳۳) » اگر مردمان دانندی.

« اِنَّ لِلْمُتَّقِينَ » پرهیزگاران را از شرك « عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتُ النَّعِيمِ (۳۴) » بنزدیک خداوند ایشان بهشتهای با ناز و زیدست.

« اَفَنْجَعُلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ (۳۵) » ما مسلمانان را چون کافران کنیم؟ « مَا لَكُمْ » چه رسید شما را؟ « كَيْفَ تَحْكُمُونَ (۳۶) » این چیست که میگوئید و چه حکم است که میکنید؟

« اَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ (۳۷) » یا شما را نامه ای است از آسمان که اندرو همی خوانید.

« اِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَا تَخَيَّرُونَ (۳۸) » که هست شما را در آن نامه آنچه حکم کنید .

« اَمْ لَكُمْ اِيْمَانٌ عَلَيْنَا بِالْفَةِ » یا شما را سوگندداشت و ایمان بر ما بوجوب رسیده « اِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ » تا روز قیامت « اِنَّ لَكُمْ لَمَا تَحْكُمُونَ (۳۹) » که شما راست آنچه شما حکم کنید .

« سَلِّهِمْ اِيْهَمٌ بِذَلِكَ زَعِيمٌ » پرس ایشان را تا کیست از ایشان که بدرست کردن آن سوگند میانجی است ؟

« اَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ » یا ایشان انبازان دارند بامن ، یا انبازان میدانند مرا ؛ « فَلْيَاْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ » گوی ایشان را تا انبازان خود بیارند و باز نمایند . « اِنْ كَانُوا صَادِقِينَ (۴۱) » اگر می راست گویند .

« يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ » آن روز که پرده بر کشند از ساق . « وَ يُدْعَوْنَ اِلَى السَّجْدِ » و خلق را با سجود خوانند « فَلَا يَسْتَطِيعُونَ (۴۲) » تا گردیدگان نتوانند که سجود کنند .

« خَاشِعَةً اَبْصَارُهُمْ » فرو شده چشمهای ایشان از بیم « نَرَاهُمْ ذُلَّةً » بر رویهای ایشان نشسته خواری بیم و نومیدی « وَقَدْ كَانُوا يُدْعَوْنَ اِلَى السَّجْدِ » و هم سالمون « و چون ایشان را با سجود خواند و ایشان باسلامت بودند و پشتها بر زمین اجابت نکردند .

« قَدْ زُيِّنَ لَكُمْ هَذَا الْحَدِيثُ » بامن گذار او را که دروغ می شمرد این سخن « سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ (۴۴) » آری فرا گیریم ایشان را پاره پاره از آنجا که ندانند .

« وَ اَمَلْنَاهُمْ » و در ننگ دهم ایشان را « اِنْ كِيدَى مَتَيْنٌ (۴۵) » که ساز من در واخ است و کار بردباری بر من فراخ و از فردا بیم نه .

« اَمْ تَسْأَلُهُمْ اِجْرًا » یا بر رسانیدن این پیغام از ایشان مزد میخواهی ؟ « فَهُمْ مِنْ مَّغْرَمٍ مَّثْقُلُونَ (۴۶) » تا ایشان را اوام افتاد از بهر تو که کران بار گشتند

« اَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُمُونَ » (۴۷) « یا بنزدیک ایشان است علم غیب تا ایشان می نویسند .

« فاصبر لحکم ربِّک » شکبیا باش حکم خداوند خویش را « وَلَا تَكُنْ کَصَاحِبِ الْحُوتِ » وچون مرد ماهی مباش . « اَذْنَادُیْ وَهُوَ مَكْظُومٌ » آنکه که ما را خواند او پرغم و اندهکن .

« لَوْلَا اَنْ تَدَارَکَهُ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ » اگر نه آن بودی که دریافت او را نعمت نیک خدائی از خداوند او « لَنُبَذَّ بِالْعَرَاءِ » خداوند او را از شکم ماهی بهامون رستاخیز افکندی ' روز رستاخیز « وَهُوَ مَذْمُومٌ » (۴۹) « و ملامت برو بود .

« فَاجْتَبِیْهِ رَبِّهِ » برکشید او را خداوند او و گزین او تازه کرد « فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِیْنَ » (۵۰) « و او را از شایستگان شایسته ای کرد .

« وَاَنْ یَّکَادَ الَّذِیْنَ کَفَرُوا » نزدیک باشید ^۲ و کام یابید ^۳ که ناگرویدگان « لَیَزْلُقَنَّکَ بِاَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّکْرَ » ترا بجشم نزمین آرندی ^۴ که قرآن شنوند از تو « وَیَقُولُوْنَ اِنَّهُ لَمَجْنُونٌ » (۵۱) « و می گویند رسول را که او دیوانه است . « وَما هُوَ اِلَّا ذِکْرٌ لِلْعَالَمِیْنَ » (۵۲) « و نیست او مگر آوای جهانیان و شرف دو کیتی .

النوبة الثانية

این سوره هزار و دو بیست و پنججاه و شش حرف و سیصد کلمت، پنججاه و دو آیت؛ جمله به مکه فرو آمد، بقول بیشترین مفسران . ابن عباس و قتاده گفتند: از اول سوره تا « سنسمه علی الخرطوم » به مکه فرو آمد و از اینجا تا « وَلَعَذَابُ الْاٰخِرَةِ اکبر لو کانوا یعلمون » به مدینه فرو آمد .. و از اینجا تا « فَهُمْ یَکْتُمُونَ » به مکه فرو آمد، و از اینجا تا « فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِیْنَ » به مدینه فرو آمد و از اینجا تا آخر سوره به مکه فرو آمد . در این سوره دو آیت منسوخ است: « فذرنی ومن ینکذب بهذا الحدیث » این قدر از آیت منسوخ است بآیت سیف . و باقی آیت محکم . و

وآيت ديكر « فاصبر لحكم ربك » معنى صبر اندرين آيت منسوخ است بآيت سيف.
وعن ابي بن كعب قال : قال رسول الله (ص) : « من قرأ سورة ن والقلم اعطاه الله عز وجل ثواب الذين حسن الله اخلاقهم » .

قوله تعالى : « ن والقلم » قال اهل التفسير « ن » هو الحوت الذى عليه الارض وهو قول مجاهد ومقاتل و السدى و الكلبي . وقال ابن عباس : اول ما خلق الله القلم فجرى بما هو كائن الى يوم القيامة ، ثم رفع بخسار الماء الى يوم القيامة فخلق منه السموات ، ثم خلق التّون فبسط الارض على ظهره فتحرّك التّون فمادت الارض فانبتت بالجبال فانّ الجبال لتفخر على الارض ؛ ثم قرأ ابن عباس « ن والقلم وما يسطرون » . وقيل : الحوت على البحر والبحر على متن الريح والريح على القدرة . قال كعب الاحبار : اسم الحوت لويثا ، قال : وانّ ابليس تغفل الى الحوت الذى على ظهره الارض فوسوس اليه فقال له : اندرى ما على ظهرك يا لويثا من الامم والدواب والشجر والجبال لو نفستهم القيتهم عن ظهرك ؟ فهمّ لويثا ان يفعل ذلك . فبعث الله دابة فدخلت منخره فوصلت الى دماغه ففجّ الحوت الى الله منها ، فاذن لها فخرجت . قال كعب فوالله الذى نفسى بيده انه لينظر اليها و تنظر اليه ان هم بشيء من ذلك عادة كما كانت . وقال الحسن وقتادة والضّحّاك : التّون الدّواة وهى اليق بالقلم . يقال : انّ اصحاب البحر يستخرجون من بعض الحيتان شيئاً اسود كالنّفس او اشدّ سواداً منه يكتبون به فيكون التّون و هو الحوت عبارة عن الدّواة يقويه ما روى عن النبى (ص) انه قال : اول شيء خلقه الله القلم ثم خلق التّون وهى الدّواة ثم قال له : اكتب ما هو كائن الى يوم القيامة ثم ختم علم القلم فلم ينطق ولا ينطلق الى يوم القيامة . وفى رواية عكرمة عن ابن عباس قال : « الر » و « حم » و « ن » حروف الرحمن تبارك وتعالى مقطّعة . وقال معاوية بن قرّة هو لوح من نور ورفعه الى النبى (ص) وقيل : هو قسم اقسم الله تعالى بنصرته للمؤمنين اعتباراً بقوله و كان حقّاً علينا نصر المؤمنين ، وقيل : هو اسم للسّورة كاخواتها وقيل : اسم نهر فى الجنّة . واما « القلم » فهو القلم الذى كتب الله به الذّكر وهو قلم من نور طوله ما بين السّماء والارض . ويقال : لما خلق

الله القلم وهو اول ما خلقه ، نظر اليه فانشق ، فقال : يارب بما اجري ؟ - قال : بما هو كائن الى يوم القيامة . فجرى على اللوح المحفوظ كما اجرا الله سبحانه . وقال عطا سالت الاوليد بن عبادة بن الصامت كيف كان وصية ابيك حين حضره الموت ؟ - قال : دعاني فقال : اى بنى اتق الله ، واعلم انك لن تتقى الله ، ولن تبلغ حتى تؤمن بالله وحده والقدر خيره وشره . انى سمعت رسول الله (ص) يقول : ان اول ما خلق الله القلم . فقال له : اكتب . فقال : يارب وما اكتب ؟ - قال : اكتب القدر . قال : فجرى القلم فى تلك الساعة بما هو كائن الى الابد . وقيل : اراد بالقلم الخط والكتابة من الله تعالى على عباده بتعليمه ايتاهم الخط والكتابة كما قال تعالى : «علم بالقلم» . وقيل : القلم الطلسم الاكبر . وقيل : الاقلام مطايا الفطن ورسل الكرام . وقيل : البيان اثنان : بيان لسان وبيان بنان ، ومن فضل بيان البنان ان ماتت به الاقلام باق على الايام و بيان اللسان تدرسه الاعوام . وقال بعض الحكماء : قوام امور الدين والدنيا بشيئين : القلم والسيف . السيف تحت القلم . لولا القلم ما قام دين ولا صلح عيش .

«وما يسطرون» اى - يكتبون اقسام بما يكتبه اهل السماء واهل الارض من كتابه و كلامه ودينه كقوله : « و كتاب مسطور » وقيل : ما تكتبه الملائكة الحفظة من اعمال بنى آدم .

«ما انت بنعمة ربك بمجنون» هذا جواب القسم ، وهو فى موضع قول القائل : ما انت بحمد ربك بمجنون . وقيل : معناه انك لا تكون مجنواً وقد انعم الله سبحانه عليك بالنبوة والحكمة . - ابن جواب مشر كان مكة است كه رسول خدا را ديوانه كفتند . وذلك فى قوله : « يا ايها الذى نزل عليه الذكر انك لمجنون » رب العالمين كفت : تو با آن نعمت وكرامت و تخاصيل نبوت و حكمت كه الله با تو كرده ديوانه نيسى . وقيل : معناه انتفى عنك الجنون بنعمة ربك . وقيل : الباء للقسمة .

«وان لك لاجر آ غير ممنون» اى - غير منقوص ولا مقطوع بصبرك على افتراءهم عليك . وقيل : وان لك لاجر آ على تبليغ الرسالة و تحمّل المشاق غير محسوب . يقال : اجر النبى مثل اجر الامة قاطبة غير منقوص .

«وَأَنْتَ لِعَلِّیْ خَلْقٌ عَظِیمٌ». قال ابن عباس ومجاهد : ای - علی دین عظیم لادین احبّ الیّ ولا ارضی عندی منه و هو دین الاسلام . وقال الحسن : علی ادب القرآن ، ای - انّک لعلی الخلق الذی نزل به القرآن ، سئلت عائشة رضی الله عنها عن خلق رسول الله (ص) . فقالت : کان خلقه القرآن . قال قتادة : وهو ما کان یأتمر به من امر الله و ینتهی عنه من نهی الله والمعنی : انّک علی الخلق الذی امرک الله به فی القرآن . و قيل : معناه کان خلقه یوافق القرآن .

رسول خدا (ص) امر و نهی قرآن را چنان پیش رفتی و نگه داشتی بخوش طبعی که گوئی خلق وی و طبع وی خود آن بود . وقیل : سمی الله خلقه عظیماً لانه امتثل تأدیب الله آیاه بقواه : «خذ العفو وأمر بالعرف» الآية ، و جملة ذلك ان الله تعالی جمع فیہ کُلّ خلق محمود لانه تعالی ذکره ذکر الانبیاء فی سورة الانعام . ثم اثنی علیهم فقال عز وجل : «اولئک الذین آتینا هم الکتاب والحکم والتبوة» ثم امر محمداً (ص) بالتباع هدیهم ، فقال : فبهدایهم اقتده وکان لكل واحد منقبة مدح بها وکان مخصوصاً بها فخصّ نوح بالشکر ، و ابراهیم بالخلة ، و موسی بالاخلاص ، و اسمعیل بصدق الوعد ، و یعقوب و ایوب بالصبر ، و داود بالاعتذار ، و سلیمان و عیسی بالتواضع . فلما امره الله تعالی بالاقتداء بهم ، اقدمی بهم ، فاجتمع له ما تفرّق فی غیره و حاز مکارم الاخلاق باسرها و لهذا قال صلی الله علیه وسلم : «ان الله بعثنی لتمام مکارم الاخلاق و تمام محاسن الافعال» . وعن البراء بن عازب قال : کان رسول الله (ص) احسن الناس وجهاً ، و احسنهم خلقاً ؛ لیس بالطویل الباین و لا بالقصیر . وعن انس بن مالک قال : خدمت رسول الله (ص) عشرينین فما قال لی اف قطّ و ما قال لی لشیء صنعته لم صنعته ، و لا لشیء ترکته لم ترکته ، و کان رسول الله من احسن الناس خلقاً و لا لمست خزاً قطّ ، و لا حریراً ، و لا شیئاً کان البین من کفّ رسول الله (ص) و لا شممت مسکاً و لا عطراً کان اطیب من عرق رسول الله (ص) و عن عبد الله بن عمر قال : ان رسول الله (ص) لم یکن فاحشاً و لا متفحشاً و کان یقول خیار کم احاسنکم اخلاقاً . وعن انس ان امرأة عرضت لرسول الله (ص) فی طریق من طرق المدينة

فقلت : يا رسول الله ان لي اليك حاجة . فقال : « يا ام فلان اجلسي في اى سلك المدينة شئت اجلس اليك . قال : ففعلت ، فقعد اليها رسول الله (ص) حتى قضى حاجتها وقال انس : كانت الامة من اماء اهل المدينة لتأخذ بيد رسول الله (ص) فتنتطلق به حيث شاءت . وعن ابي الدرداء عن النبي (ص) قال : « ان اثقل شيء يوضع في ميزان المؤمن يوم القيامة خلق حسن وان الله يبغض الفاحش البذى . وعن ابي هريرة قال : قال النبي (ص) لاصحابه : « آتدرون ما اكثر ما يدخل الناس النار ؟ » . قالوا الله ورسوله اعلم . قال : « فان اكثر ما يدخل الناس الجنة ؟ » قالوا الله ورسوله اعلم . قال : « فان اكثر ما يدخل الناس الجنة : تقوى الله وحسن الخلق » . عن عائشة (رض) قالت : سمعت رسول الله (ص) يقول : « ان المؤمن ليدرك بحسن خلقه درجة قائم الليل وصائم النهار . » وعن ابي هريرة قال : قال رسول الله (ص) : « احبكم الى الله احسنكم اخلاقاً ، الموطون اكثافاً . الذين يألفون ويؤلفون . وابغضكم الى الله المشاؤون بالنميمة المفرقون بين الاخوان الملتصمون للبراء العثرات » . روى عن علي بن موسى الرضا عن ابيه موسى بن جعفر عن ابيه جعفر بن محمد عن ابيه محمد بن علي عن ابيه علي بن الحسين عن ابيه حسين بن علي عن ابيه علي بن ابي طالب سلام الله عليهم . قال : قال رسول الله (ص) : « عليكم بحسن الخلق فان حسن الخلق في الجنة لامحالة ، واماكم وسوء الخلق فان سوء الخلق في النار لامحالة » .

قوله : « فستبصرون ويبصرون » : فسترى يا محمد ويرون يعنى : اهل مكة اذا نزل بهم العذاب ببدر . وقيل : في القيامة وكان النبي (ص) عالماً بذلك ولكنته ذكر على معنى : يجتمع مع علمهم بانك لست بمجنون ولا مقتون .
وقوله : « بايكم المفتون » معناه بايكم المجنون . فالمفتون مفعول بمعنى المصدر كما يقال : ما بفلان معقول ومجلود ، اى - عقل وجلادة . وهذا معنى قول الضحاك ورواية العوفي عن ابن عباس ، وقيل : الباء بمعنى في ومجازه . « فستبصرون ويبصرون » في اى الفريقين المجنون في فريقك ام في فريقهم ؟ . وقيل : الباء بمعنى مع والمفتون الشيطان والمعنى : مع ايكم الشيطان ؟ امع المؤمنين ام مع الكفار ؟ وهذا معنى

قول مجاهد . وقيل : الباء فيه زائدة والمعنى : أيكم المقتون ، اى - المجنون الذى
فُتن بالجنون ؛ وهذا قول قتادة . واتفقوا على ان المقتون هاهنا المجنون .
« ان ربك هو اعلم بمن ضل عن سبيله » بمن زاع عن دينه وطريقه « وهو اعلم »
منكم ومنهم « بالمهتدين » الى دينه .

« فلاتطع المكذبين » لك يا محمد وهم المستهزون ، الذين ذكروا فى سورة
الحجر ، اى - فيما يدعونك الى متابعة اديانهم . والتبى (ص) لم يكن يطيعهم ولكن
ذلك امر باستدامة ترك طاعتهم والاستزادة فيه .

« وذرّوا الوثّدهن فيدهنون » داهن وادهن : واحد ، واصل المداهنه المداجاة .
والمعنى وذرّوا لوتوافق معهم وتترك مناصحتهم وتلين لهم فيلينون لك و يقاربون لك .
قال ابن قتيبة : ارادوا ان يعبد آلهتهم مدةً و يعبد الله مدةً و قيل الفاء هاهنا للعطف
لا للجواب .

« ولا تطع كلّ حلاف مهين » . قال ابن عباس هو ابو جهل . وقال مقاتل : هو
الوليد بن المغيرة المخزومي . وقيل : الاسود بن عبد يغوث . وقال عطاء الاخس
ابن شريق . و « الحلاف » كثير الحلف بالباطل . « مهين » اى - حقير ضعيف وهو فعيل
من المهانة وهى قلة الرأى والتّمييز . تقول مهين بالضم فهو مهين . وليس هذا من الهوان
وهو قريب من الاول لان من اكثر الحلف الكاذبة وهو عند الناس مهين وانما يكذب
لمهانة نفسه عليه .

« هماز » يفتاب الناس و يعيبهم بما ليس فيهم ، و يقع فيهم من ورائهم .
« مشاء بنميم » اى - قتات يسعى بالتّميمة بين الناس للفساد ، وفى الخبر لا يدخل الجنة
قتات . والتّميم جمع تميمة ، وقيل : التّميم والتّميمة واحد والاسم التّمام .

« مناع للخير » بخيل بالمال ، وقيل : يمنع الناس عن الايمان : قيل : كان له مال .
فقال لاولاده واولاد اولاده من اسلم منكم منعته مالى . « معتد » اى - متجاوز للحد
فى الطغيان « ائيم » كثير الائم ، فاجر عاص .

« عتل » هو الغليظ الجافى ، اكل ، شروب ، فاحش الخلق سيء الخلق .
« بعد ذلك زعيم » اى - بعد هذه الخصال مع هذه الرّذائل دعى ملصق بالقوم

ليس منهم . قال عكرمة «الزّنين» ولد الزّنا ، قال الشاعر :

زّنين ليس يعرف من ابوه بغى الأمّ ذو حسب لثيم

وقيل : هو الذي يعرف بالابنة ، روى عن النّبي (ص) الاخير كم باهل الجنّة كلّ

ضعيف متضعف لو يقسم على الله لا بّره ، الاخير كم باهل النّار كلّ عتّل جواظ مستكبر ،
وعن شداد بن اوس : « قال : قال رسول الله (ص) : لا يدخل الجنّة جواظ ولا جعظري
ولا عتّل زّنين » . قال : قلت فما الجواظ ؟ قال : « كلّ جماع مناع » . قلت : فما الجعظري
قال : « الفظّ الغليظ » . قلت : فما العتّل الزّنين ! - قال : « كلّ رحيب الجوف اכול
شروب ، غشوم ، ظلوم » . وعن زيد بن اسلم قال : قال رسول الله (ص) « تبكي
السماء من رجل اصحّ الله جسمه وارحب جوفه واعطاه من الدنيا مقضماً وكان للنّاس
ظلوماً ، فذلك العتّل الزّنين . وعن ابى هريرة عن النّبي (ص) قال : « لا يدخل الجنّة
ولد الزّنا ولا ولده ولا ولده » : وقال صلى الله عليه وسلم : « لا يزال امّتى بخير ما لم
يفش فيهم ولد الزّنا فاذا فشا فيهم ولد الزّنا يوشك ان يعُمَّهم الله بعقاب . وقال صلى الله
عليه وسلم : « ان اولاد الزّنا يحشرون يوم القيامة في صورة القردة والخنازير » . وقال
عكرمة : اذاكثر اولاد الزّنا قلّ المطر .

قوله : « ان كان ذامال وبنين » قرأ ابو جعفر و ابن عامر و يعقوب آن

كان بالمدّ والاستفهام . قرأ حمزة و عاصم برواية ابى بكر بهمزتين بلام مدّ . وقرأ
الآخرون على الخبر بالاستفهام . فمن قرأ بالاستفهام فمعناه : الان كان ذامال وبنين .
« اذا تتلى عليه اياتنا قال اساطير الاولين » و قيل : معناه « ان كان ذامال

و بنين » ناطعوا ومن قرأ على الخبر فمعناه لا تنطع كلّ حلاف مهين لاجل ان كان
ذامال وبنين . وجاء في التفسير ان الوليد بن المغيرة كان له عشرة بنين . وقيل :
اثنا عشر ابناً وكان له تسعة آلاف مثقال فضّة وكانت له حديقة في الطائف ثم اوعده
فقال : « سنسمّه على الخرطوم » الخرطوم الانف والسمة التّسويد ، والوسم على الانف
افضح واقبح ، والمعنى : سنجعل له علامة في الآخرة يعرف بها أنّه من اهل النّار من
اسوداد الوجه . وجائز ان يفرد بسمة لمبالغته في عداوة النّبي (ص) في الدنيا فيخص
من التشويه بما يتبيّن به من غيره كما كانت عداوته في الدنيا زائدة على عداوة غيره

وقیل : خصّ الخرطوم بالذّکر والمراد به جمیع الوجه لان بعض الشیء یعبر به عن کله .
 قوله : « انا بلونا هم » ای - اختبرناهم وابتلیناهم ، یعنی : هل مکّة حین دعا
 علیهم النبی (ص) فابتلاهم بالجوع حتّی اکلوا الجیف والعظام ، فقال صلی الله علیه
 وسلّم : « اللهم اشدّد وطأتک علی مصر واجعلها سنین کسنى یوسف وامر اهل هجران
 لایحملوا الی مکّة طعاماً وانقطع عنهم الطریق من قبل العراق .

ابتداء این قصّه آنست که رسول خدا (ص) چون از قریش و اهل مکّه بغایت
 برنجید ، دعاء بد گفت برایشان ، گفت : بار خدایا بطش خود برایشان گمار و کار روزی
 برایشان سخت کن و ایشان را سالها قحط و نیاز بیش آر ، چنانکه در روز کار یوسف
 مصریان را بود . الله تعالی دعاء رسول خدا اجابت کرد تا باران آسمان و نبات زمین
 از ایشان باز ایستاد و راه کاروان طعام بر ایشان فرو بسته شد ، و سالها در آن قحط
 و نیاز مردار و استخوان خوردند . ربّ العالمین ایشان را مثل زد بخداوندان آن
 بستان . و ایشان سه برادر بودند در **صنعاء یمن** بستانی داشتند ، بدو فرسنگی **صنعاء** ،
 از پدر ایشان بازمانده و بمیراث بایشان رسیده و در آن بستان هم زرع بود و هم
 درخت خرما و انگور . و پدر ایشان مردی صالح بود . هر سال ربع آن بستان سه قسم
 کردی ، قسمی وجه عمارت و نفقه بستان و قسمی درویشان و خواهندگان را ، و قسمی
 نفقه خویش را . چون پدر از دنیا برفت و بستان با ' پسران افتاد ، سهم درویشان
 باز گرفتند ؛ آن برادر که بهینه ایشان بود و پارسا تر و بسن کمتر ، ایشان را گفت :
 حقّ درویشان باز مکیرید و آن سنتّ که پدر نهاد دست بمدارید که زبان کار شوید
 و برکات آن منقطع گردد . ایشان فرمان نبردند . چون وقت چیدن میوه بود و درودن
 کشته ، سو گند خوردند که سحر گاهان نزدیک بام بروند و خرما و انگور ببرند ، و نگفتند
 ان شاء الله . مقصود ایشان بوقت سحر گاه آن بود که تادرویشان ندانند و حاضر نشوند ؛
 که در روز کار پدر ایشان هر سال وقت بریدن میوه و زرع معین بود و درویشان حاضر

اینست که رب العالمین گفت: « اقموا لیصر منها مصبحین » « ولا یستثنون » ای - لم یقولوا ان شاء الله .

« فطاف علیها طائف من ربك » ای - عذاب من ربك لیلاً ولا یكون الطائف الا باللیل و كان ذلك الطائف ناراً . نزلت من السماء فاحرقتها . « وهم نائمون » « فاصبحت الجنة كالصريم » ای - محرقة سوداء كاللیل . وقیل : بیضاء لم یبق فیها سواد زرع و لا شجر كالنهار والصريم اللیل و الصريم النهار لان كل واحد منهما ینصرم عن صاحبه ؛ وقیل : كالصريم یعنی : كالبستان الذی صرم زرعه و ثماره و یكون الصريم بمعنی المصروم کعین کحیل و كف خضیب . ایشان سوگند خوردند بی استثنا که بامداد پیکاه پنهان از درویشان روند و میوه چینند . و آنکه در خواب شدند و رب العالمین آن شب آتشی فروگشاد تا هر چه در آن بستان بود همه بسوخت و خاکستر گردانید و ایشان از آن حال و از آن عذاب بی خبر ، بوقت بامبرخاستند و یکدیگر را آواز دادند که :

« ان اغدوا علی حرتکم ان کنتم صارمین » ای - قاطعین لها « فانطلقوا وهم یتخافتون » یتسارون بینهم .

« ان لایدخلنها الیوم علیکم مسکین » و یخفون انفسهم و کلامهم من الناس . « وغدوا علی حرد قادرین » ای - علی قصد و حرص و امر اسسوه و اجمعوا علیه « قادرین » عند انفسهم علی الصرام .

چون فرا راه بودند ، با یکدیگر سخن نرم گفتند و براز ، که نباید که امروز هیچ درویشی در آن بستان آید و خویشان را پوشیده و پنهان میداشتند تا کس نداند ازین درویشان که ایشان ببستان میروند و بر قصدی و آهنگی درست میرفتند و حرصی تمام . چون نزدیک بستان رسیدند و هیچ درویش ندیدند ، گفتند که : دست یافتیم و مقصود حاصل کردیم . در نفس خویش چنان پنداشتند که قدرت و توان آنچه مقصود و مرا دست یافتند . و قیل : معنی « قادرین » ای - خرجوا فی الوقت الذی قدره . بیرون آمدند آن ساعت که در اول شب تقدیر کرده بودند و بر آن عزم و بر آن تقدیر خفته ، پس چون در بستان شدند درختان و زرع آن

دیدند سوخته و خاکستر گشته و آب سیاه بر آمده گفتند : « **أَنَا لَضَالُّونَ** » ما راه کم کردیم مگر این نه بستان ماست ؟ چون نیک نگاه کردند بدانستند که جرم ایشان راست که حق درویشان باز گرفتند و گفتند :

« **بَلْ نَحْنُ مُحْرَمُونَ** » نه نه راه کم نکردیم که این بستان ماست ما را از میوه و بر آن محروم کردند و از نعمت بی بهره ماندیم ، بآنکه حق درویشان باز گرفتیم .

« **قَالَ أَوْسَطُهُمْ** » ای - خیرهم و افضلهم و اعدلهم قولاً و کان اصغرهم سنّاً « **الْمِ اَقْلَ لَكُمْ لَوْلَا تَسْبِيحُونَ** » ای - هَلَّا تَسْتَنُونَ عند قولکم « **لِيُصْرَمَنَّهَا مُصْبِحِينَ** » و الاستثناء تسبیح لآنکه تنزیه و تعظیم لله و اقراراً بآنکه لا یقدر احدان یفعل فعلاً الا بمشیة الله . و قیل : معناه هَلَّا تذكرون نعم الله علیکم فتؤدوا حق الله من اموالکم .

آن برادر کهنه گفت - و بهینه ایشان بود عاقلتر و فاضلتر - : نمی گفتم شما را که خدای را بپاکی چرا نستائید و از پذیرفتن بیداد چرا پاك نشناسید ؟ و چرا ذکر نعمت او بشکر نکنید ؟ تا حق او از مال خود بیرون کنید و بدرویشان دهید . و آنکه که می گفتید بامداد به بوستان رویم چرا ان شاء الله نگفتید و رفتن خویش با مشیت الله نیفکندید . و اگر شما سبحان الله گفتید بهتر از آن اندیشه بودی که کردید - پس ایشان گفتند :

« **سُبْحَانَ رَبَّنَا أَا كُنَّا ظَالِمِينَ** » پا کست و بی عیب خداوند ما و همائیم ستمکاران بر خویشتم . بگناه خود معترف شدند و یکدیگر را ملامت کردند . چنانکه رب العزة گفت :

« **فَاقْبَلْ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَلَوْمُونَ** » یلوم بعضهم بعضاً بما فعلوا یعنی الهرب من المساكين ، هذا يقول كان الذنب لك و يقول الآخر بل كان الذنب لك .

« **قَالُوا يَا وَيْلَنَا أَا كُنَّا طَاغِينَ** » از کرده پشیمان شدند و بتضرع و زاری بدرگاه الله باز گشتند و بجرم خود اقرار کردند . گفتند : ای ویل بر ما که از اندازه خود در گذشتیم و از راه صواب بر گشتیم که حق درویشان باز گرفتیم ؛ با این همه نو مید نشدند که بر درگاه الله نو میدی نیست . گفتند :

« عسى ربنا ان يبدلنا خيراً منها انا الى ربنا راغبون » اى - راغبون فى المسألة ان يتوب علينا وان يرزقنا خيراً منها . قال عبد الله بن مسعود : بلغنى ان القوم تسابوا و اخلصوا و عرف الله منهم الصّدق فابدلهم بها جنّة خيراً منها و اسمها الحيوان فيها عنب يحمل البغل منها عنقوداً .

« كذلك العذاب » اى - كما فعلت باهل هذه الجنّة كذلك افعل بامّتك اذا لم تعطف اغنياؤهم على فقرائهم بان امنعهم القطر و ارسل عليهم الحوائج و ارفع البركة من زروعهم و تجارتهم . ثم قال : « وللعذاب الآخرة اكبر لو كانوا يعلمون » اى - وما اعددت لهؤلاء الكفار من الوان العذاب فى الآخرة اكبر و اعظم و اشدّ لو عقلوا و عملوا ذلك ثم اخبر بما عنده للمتّقين فقال :

« ان للمتّقين عند ربهم جنّات النعيم » اى - بساتين نعيمها مقيم . ولا يبيد ولا يفتى خلافاً لبساتين الدّنيا فانّها فانية هالكة صاحبها فى عناء من عمارتها فلا ترغبوا فيها عنها . فلمّا نزلت هذه الآية قال عتبة بن ربيعة : لئن كان ما يقول محمّد حقّاً لنكوننّ افضل اجراً منهم فى الآخرة كما نحن اليوم افضل منهم فى الدّنيا فانزل الله سبحانه :

« افنجعل المسلمين كالمجرمين » استفهام انكار و توبيخ ، اى - لانفعل فان المسلمين فى الجنّة ، والمجرمين ، وهم الكافرون ، فى النار .

« مالكم » يا كفّار قريش « كيف تحكمون » ؟ من اين حكمتهم بالتّسوية بين المطيع و العاصى و اى عقل اقتضى ذلك ، اى - انّ هذا الحكم جور ان تعطوا فى الآخرة ما يعطى المسلمون .

« ام لكم كتاب » نزل من عند الله . « فيه تدرسون » اى تقرؤون ما فيه . « انّ لكم فيه » اى - فى ذلك الكتاب . « لما تخيرون » اى - ما تختارون لانفسكم و تشتبهون و انما كسرت انّ لما دخلت فى خبرها اللّام تخيّر و اختار بمعنى واحد .

« ام لكم ايمان » عهود و مواعيق « علينا بالغة » اى - مؤكّدة محكمة عاهدناكم عليه فاستوفتكم بها منّا فلا ينقطع عهدكم « الى يوم القيامة انّ لكم » فى ذلك العهد « لما تحكمون » لانفسكم من الخير والكرامة عند الله . خلاصة المعنى :

هل و جدتم فى كتاب لى او درستم انى اقسمت قسماً بالغاً شديداً لا مثنوية فيه انى
افعل ما تحكمون . ثم قال لنبيه (ص) :

« ايهم » بما يقولون من ان لهم فى الآخرة حظاً « زعيم » اى - كفيل ضامن
فان من كان على بصيرة من شىء تكفل به و اذلم يتكفلوا دل على انهم غير واثقين
بما يقولون . قال الحسن : الزعيم فى الآية بمعنى الرسول ، اى - افيهم رسول او
جاءهم رسول بصحة ما يقولون .

« ١١ لهم شركاء » يعنى : آلهة تكفل لهم بما يقولون و قيل : شهداء يشهدون
لهم بصدق ما يدعونه . « فليأتوا بشر كائهم » اى - فليأتوا بها : « ان كانوا صادقين »
فى دعواهم .

« يوم يكشف عن ساق » يوم ظرف والمعنى : فليأتوا بشر كائهم فى ذلك اليوم
لتنفعهم وتشفع لهم . وقيل : معناه اذكر « يوم يكشف عن ساق » و قرىء بالتون
نكشف عن ساق . روى البخارى فى الصحيح عن يحيى بن بكير عن الليث بن سعد
عن خالد بن يزيد عن سعيد بن ابى هلال عن زيد بن اسلم عن عطاء بن يسار عن
ابى سعيد الخدرى عن رسول الله (ص) قال : « يكشف ربنا عن ساقه فيخرون له سجداً »
وقال ابن مسعود : يكشف ربنا عن ساقه . و عن ابى موسى الاشعري عن النبى
(ص) « يكشف عن ساق » قال نور عظيم يخرون له سجداً . وقال اهل اللغة : الكشف
عن الساق كناية عن شدة الامر قال الشاعر :

« وقامت الحرب على ساق »

ويروى عن ابن عباس انه قال : يكشف عن الامر الشديد و ذلك اشد الساعة
تمر بهم فى القيامة « يدعون الى السجود » فاما المؤمنون فيخرون سجداً واما المنافقون
فتصير ظهورهم طباقاً انهم السقايد . « فلا يستطيعون » السجود فسود عند ذلك وجوههم
ويتميز الكافرون من المؤمنين حينئذ و كانوا قبل ذلك مختلطين . و عن ابى هريرة
عن النبى (ص) قال : « يأخذ الله عز وجل للمظلوم من الظالم حتى لا تبقى مظلمة
عند احد حتى انه ليكلف شائب اللبن بالماء ثم يبيعه ان يخلص اللبن من الماء فاذا

فرغ من ذلك نادى مناد يسمع الخلائق كلهم الا يلحق كل قوم بألهتهم وما كانوا يعبدون من دون الله، فلا يبقى احد عبد شيئاً من دون الله الا مثلت له آلهته بين يديه ويجعل الله ملكاً من الملائكة على صورة عزيز ويجعل ملكاً من الملائكة على صورة عيسى بن مريم فيتبع هذا اليهود ويتبع هذا النصارى، ثم تلويهم آلهتهم الى النار وهم الذين يقول الله عز وجل لو كان هولاء آلهة ما وردوها وكل فيها خالدون واذالم يبق الا المؤمنون وفيهم المنافقون، قال الله عز وجل لهم ذهب الناس فالحقوا بآلهتهم وما كنتم تعبدون! فيقولون والله ما لنا آله الا الله وما كنا نعبد غيره. فينصرف الله عنهم فيمكث ما شاء الله ان يمكث ثم يأتيهم فيقول: ايها الناس ذهب الناس فالحقوا بآلهتهم وما كنتم تعبدون. فيقولون: والله ما لنا آله الا الله وما كنا نعبد غيره فيكشف لهم عن ساق ويتجلى لهم من عظمتهم ما يعرفون انه ربهم فيخرون سجداً على وجوههم ويختر كل منافق على قفاه ويجعل الله اصابهم كصياصى البقر ثم يضرب الصراط بين ظهر انى جهنم.

قوله: «خاشعة ابصارهم» وذلك ان المؤمنين يرفعون رؤسهم من السجود وجوههم اشد بياضاً من الثلج وتسود وجوه الكافرين والمنافقين. «ترهقهم ذلة» اى - تغشاهم ذل التذمة والحسرة. «وقد كانوا يدعون الى السجود». قال ابراهيم التيمي يعنى: الى الصلوة المكتوبة بالاذان والاقامة، وقيل: كانوا يسمعون حياً على الصلوة فلا يجيبون. «وهم سالمون» اصحاء فلا يأتونه. قال كتب الاحبار والله ما نزلت هذه الآية الا فى الذين يتخلفون عن الجماعات، وقيل: كانت ظهورهم سليمة بخلاف ما كانت فى الآخرة فلا يجيبون.

«فذرني ومن يكذب بهذا الحديث» اى - فذعننى والمكذبين بالقرآن وخل بينى وبينهم. قال الزجاج: اى - لا تشغل قلبك بهم وكلهم الى فانى اكفيكمهم ودعنى ايأهم. «سنستدرجهم من حيث لا يعلمون» اى - سنأخذهم بالعذاب حالاً بعد خال وسنقر بهم من العذاب من حيث لا يشعرون فعدبوا يوم بدر. قال سفيان الثوري الاستدراج ان يبسط عليهم النعم ويمنعهم الشكر وقال السدى كلما جددوا معصية

جددنا لهم نعمة وامسيناهم شكرها .

«واملى لهم» اطليل لهم المدة «ان كيدى متين» اى - ان اخذى بالعذاب

شديد .

«ام تسئلهم اجرا» اى - انتال بهم ياه محمد على ما آتيتهم به من الرسالة

جعلاً . «فهم من مفرم مثقلون» اى - فهم من غرم ذلك الجعل «مثقلون» لا يطيقونه

«ام عندهم الغيب» اى - عندهم اللوح المحفوظ ، فهم يكتبون منه و يستنسخون

منه وقيل : «الغيب» ما غاب عنه من خفى معلوماته ولطف تدبيره و كل ذلك تنبيه

على فساد ما هم عليه مقيمون اتباع الهوى .

« فاصبر لحكم ربك » ارض بقضاء ربك يا محمد واحبس نفسك وقلبك على

ما يحكم به ربك ولا تنجر بقلبك ولا تنزع بنفسك . « ولا تكن كصاحب الحوت »

يعنى يونس بن متى ، لا تعجل كما عجل يونس « اذ نادى » ربه «وهو مكظوم»

مملؤ من الغضب مكروب مغموم . قيل : نزلت هذه الاية يوم احدثا انهزم المسلمون

و كسر رباعية النبى (ص) و قال : كيف يفلح قوم شجّوا نبىهم وخضبوا وجهه بالدم و

هو يدعوهم الى الله و اراد ان يدعو على الذين قاتلوه فامر الله بالصبر ، والظاهر

انها عامة فى جميع احواله التى امر فيها بالصبر ، والمعنى : لا تستعجل بعقوبة

قومك ، كما استعجل يونس فلقى ملقى فى بطن الحوت حتى نادى ربه و هو ممتلى

حزناً على نفسه .

« لولا ان تداركه نعمة من ربه » اى - لولا ان الله تاب عليه وخصه برحمته

ولحقته نعمة من قبله . و قيل : «لولا ان تداركه نعمة من ربه» هى النبوة . و

قيل : عبادته السابقة . « لنبذ بالعراء » اى - لطرح بالارض الفضاء . «وهو مذموم»

اى - لولا ذلك لنبذ مذموماً بدل ما نبذ محموداً . العراء ، الفضاء العارى من البناء .

و يقال : هذا « العراء » عرصة الساعة . العراء فى الآية الاخرى « فنبتناه بالعراء » هى

ارض الموصل .

«فاجتبیه ربه» اى - جدّدنا اجتباه واعدنا اصطفاؤه بعد المحنة كقوله فى :

آدم: «وعصى آدم ربه فغوى» «ثم اجتباه ربه» وقيل «فجتيه ربه» اى - اختاره
ارسلته «فجعله من الصالحين» اى - من الانبياء

قوله «وان يكاد الذين كفروا» ان هاهنا مخففة من الثقيلة، والمعنى: وان
الذين كفروا يكادون يصيرونك باعينهم وذلك حين اراد الكفار ان يعينوا رسول الله
فيصيبوه بالعين فنظر اليه قوم من قريش وقالو: ما رأينا مثله ولا مثل حججه وكانت
العين فى بنى اسد حتى ان الرجل منهم ينظر الى الناقة السمينة او البقر السمينة ثم يعينها
ثم يقول للجارية: خذى الممكتل والدرهم فاتيها بلحم من لحم هذه فما تبرح حتى تقع فتتمجر
وكان الواحد اذا اراد ان يعين شيئاً بجوع ثلاثة ايام ثم يعرض له فيقول تالله ما رايت
مالاً اكثراً ولا احسن من هذا فيتساقط ذلك الشيء فاراد وامثل ذلك برسول الله (ص)
فعممه الله من ذلك وانزل هذه الآية. قال الحسن: هذه الآية دواء اصابة العين. وفى
الخبر: «العين حق تشترك من الخالق» ويروى: «العين حق تدخل الرجل القبر
والجمل القدر ولو كان شئ يسبق القدر لسبقته العين». وقار بعضهم: انما يصيب
الانسان بالعين ما يستحسنه وتميل نفسه اليه وكان نظرهم الى النبى (ص) نظرة البغض
وذلك ضده. قالوا ومعنى الآية: انهم لشدة عداوتهم لك ينظرون اليك نظراً يكاد
يصرك عن مكانك كما يقال نظر الى فلان نظراً كاد يأكلنى به. والجمهور على
القول الاول. قرأ اهل المدينة «ليزلقونك» بفتح الياء والآخرين بضمها وهما الفتان
يقال: زلقت الرجل وازلقته اذا صرته و كان رسول الله (ص) اذا قرأ القرآن كاد
المشركون يزلقونه استحساناً والذكرا هنا القرآن. و يقولون انه لمجنون
ينسبونه الى الجنون اذا سمعوه يقرأ القرآن ويقولون معه جئى يعلمه الكتاب.
وقيل: مختلط العقل قالوه حسداً «وما هو الا ذكر للعالمين» اى - وما القرآن
الا موعظة للمؤمنين وشرف لهم ونجاة، وقيل: «وما هو» اى - وما محمد وارسالنا
اياه الا «ذكر» وشرف «للعالمين» الجح والانس.

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** » الباء : بَرَّ الله لاهل السَّعادة - السَّين : سبق الرَّحمة لاهل الجهالة . الميم المقام المحمود لاهل الشَّفاعَة . با اشارتست بر خداوند اهل سعادت را . سین اشارتست بسبق رحمت اهل جهالت را . ميم اشارتست بمقام محمود اهل شفاعت را . بَرَّ او آنست که دلت را بنور معرفت بیاراست و درو چراغ توحید بی فروخت . قال الله تعالى « **فهو على نور من ربه** » . سبق رحمت آنست که : در عهد ازل پیش از وجود آفرینش از بهر تو رحمت بر خود نبشت . قال الله : « **كتب ربکم على نفسه الرَّحمة** » . مقام محمود آنست که : **مصطفى** عربی (ص) را گفت که : از بهر شفاعت عاصیان امت را فردا ترا بقیامت برپای کنم در مقامی که پیشینان و پسینان ترا در آن بستانند . قال الله تعالى : « **عسی ان یبعثک ربک مقاماً محموداً** » .

قوله تعالى : « **ن والقلم** » ن از حروف تَهجی است و حروف تَهجی لغات را اصلست و کلمات را وصل است و آیات را فصلست و همه دلیل کرم و فضلست ، بعضی مجمل و بعضی مفصل است . از لطف اشارتست ، بمهر بشارتست ، جرم را کفارتست و دل‌های دوستان را غارتست ؛ مایه سخنان است ، پیرایه سخن گویان است ، فهم آن نشان موافقانست . بر گردن دشمنان بارست و در چشم مبتدعان خارست . اعتقاد مؤمنانست که این حروف کلام خداوند جهانست . خداوندی که او را علم و قدرتست علم او بی فکرت ، قدرت او بی آلت ، ملک او بی نهایت ، عنایت او بی رشوت عطاء او بی منت . خداوندی که عالم را صانع و خلق را نگه دار است دشمن را دارنده و دوست را یاراست ، ب صنع در دیده هر کس و در جان احبابش قرار است . هرامیدی را نقد و هر ضمانتی را بسنده کارست - هر چند بنده زجرم گرانبارست او حلیم و بردبارست .

پیر طریقت در مناجات خویش گفته : « **الهی هر چند که ما کنهکاریم ، تو غفاری ، هر چند که ما زشت کاریم ، تو ستاری . ملکا کنج فضل تو داری ، بی نظیر و بی یاری . سزد که جفاهای مادر گذاری** » .

«ن والقلم» «ن» دواتست و «قلم» خامه‌ای از نور، نویسنده خداوند غفور، لوح قلم زبرجد نوشت، بمداد نور بنوشت، بردقتر یا قوت نوشت. قصه و کردار مخلوق نوشت، دل عارف قلم کرم نوشت، بمداد فضل نوشت، بردقتر لطف نوشت، صفت و نعت معروف نوشت. «کتب فی قلوبهم الایمان» لوح نوشت. و همه آن تو نوشت، دل نوشت همه وصف خود نوشت. آنکه از تو نوشت، به جبرئیل ننمود؛ آنکه از خود نوشت به شیطان کی نماید؟! بعضی مفسران گفتند: ماهی است بر آب زیر هفت طبقه زمین ماهی از گرانی بار زمین خم داد و خم گردید، بر مثال ن شد شکم بآب فرو برده و سر از مشرق بر آورده و دنب از مغرب؛ و خواست که از گرانباری بنالد، جبرئیل بانگ بر وی زد، چنان بترسید که گرانباری زمین فراموش کرد و تا بقیامت نیارد که بجنبد. ماهی چون بار برداشت و ننالید، رب العالمین او را دو تشریف داد: یکی آنکه بدو قسم یاد کرد، محلّ قسم خداوند جهان گشت دیگر تشریف آنست که: کارد از حلق او برداشت، همه جانوران را بکارد ذبح کنند و او را نکنند، تا عالمیان بدانند که هر که بار کشد (نجم وی ضایع نشود. ای جوانمرد، اگر ماهی بار زمین کشید بنده مؤمن بار امانت مولی کشید. «وحملها الانسان» ماهی که بار زمین برداشت، از کارد عقوبت ایمن گشت. چه عجب اگر مؤمن که بار امانت برداشت از کارد طبیعت ایمن گردد.

قوله تعالى: «ما انت بنعمة ربك بهجنون». «وان لك لاجر آ غیر ممنون». «وانك لعلی خلق عظیم» عرض علیه مفاتیح الارض فلم یقبلها و رقاہ لیلۃ المعراج و اراه جمیع الملائکة و الجنة فلم یلتفت الیها. قال الله تعالى: «ما زاغ البصر و ما طغی» ما التفت یمیناً و شمالاً فقال تعالى: «وانك لعلی خلق عظیم» آن مهتر عالم، سید ولد آدم مرد کار بود، معتکف در گاه عزّت مجاور محلّت محبّت. درّی بود از صدف قدرت برآمده، آفتابی از فلک اقبال بتافته، آسمان و زمین بوی آراسته و نگاشته. شب معراج او را گفتند: ای سید بر خرام برین گلشن بلند که عالم قدس در انتظار قدم تست، جمال فردوسیان عاشق چهره جمال تست، آستان حضرت ما مشتاق قدم معرفت تست، «الاطال شوق الابرار الی

لِقَائِي وَآتِي لَاشْدُ شَوْقًا إِلَيْهِمْ». آن مهتر عالم چون در خلوت «او ادنی» قدم بر بساط انبساط نهاد، خطاب آمد که: سلام عليك ايها النبي ورحمة الله وبركاته. ای سید ما امشب خزینه دار السلام را در لشکر گاه سینه تو نثار میکنیم. سید گفت: ما را از خداوند خزینه پروای خزینه نیست، آن بر کدایان و عاصیان اُمت خویش اِشار کردیم و علی عباد الله الصالحین. گفتند: ای سید با فرینش برون نگر که همه منتظر جمال تو اند تا امشب بهر مای از تو بردارند. سید گفت: درین حضرت که سعادت ما را فرو آورد نیز ما را سر بحجره آدم و بهشت رضوان فرو نیاید. از حضرت عزت ندا آمد که: «وَإِنَّكَ لَعَلَى خَلْقٍ عَظِيمٍ» باش تا فردای قیامت که علم دولت او بر عرصه عظمی بر افرازند، قدم در رکاب براق آورده لباس فخر پوشیده، عمامه فضل بر سر نهاده، لوا و حمد در دست گرفته، آدم و هر که دون اوست از انبیا و اولیا همه در زیر علم عزت او و رایت قدر او در آمده، و از حضرت عزت این ندا و نواخت همی آید که: «يَا مُحَمَّدُ قُلْ يَسْمَعُ وَسَلْ تَعْطَى وَاشْفَعْ تَشْفَعْ». قدر آن حضرت مهتر عالم موسی دانست که در آن غیرت ازین عالم بیرون شد و دل بر آن نهاده بود که خادمی این مهتر را میان دربند و در گاه مکه و مدینه بجاروب عاشقی می روبد؛ و ازینجا بود که با عزرائیل منازعت کرد، آنکه که آمده بود تا قبض روح وی کند فلطمه لطمه لطمه ای بزد و یک چشم او بکند و از درد این غیرت که جان مابر خواهد گرفت، و روی ما گرد سر کوی مصطفی نا گرفته. حسرت نارسیدن بحضرت این مهتر او را بدان آورد که با عزرائیل آن راه برفت. ای جوانمرد قدر آن مهتر که داند و کدام خاطر بیدایت او رسد؟ صد هزار و بیست و چهار هزار نقطه نبوت که رفتند در برابر درجات او کواکب بودند و با آنکه او غائب بود همه نور نبوت ازو گرفتند. چنانکه آفتاب اگر چه غایب باشد کواکب نور ازوی گیرند، لیکن چون آفتاب پیدا شود. کواکب در نور او همه ناپیدا شوند؛ همچنین همه انبیا نور ازو گرفتند، لیکن چون محمد (ص) بعالم صورت در آمد ایشان همه کم شدند. شعر:

كَأَنَّكَ شَمْسُ وَالْمُلُوكُ كَوَاكِبُ إِذَا طَلَعْتَ لَمْ يَبْدَ مِنْهُمْ كَوَاكِبُ

۶۹ = سورة الحاقة = مکیه

النوبة الاولى

قوله تعالى : «بسم الله الرحمن الرحيم» بنام خداوند جهان دار دشمن پرور
بیخشانند کی دوست بخشای بمهربانی .

« الْحَاقَّةُ (۱) » « مَا الْحَاقَّةُ (۲) » آن روز و آن کار بودنی .

« وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحَاقَّةُ (۳) » و چه چیز ترا دانا کرد و چه دانی که آن روز چه

روز است و آن کار چه کار ؟

« كَذَّبَتْ ثَمُودُ وَعَادٌ بِالْقَارِعَةِ (۴) » دروغ زن گرفت ثمود و عاد برورستاخیز

« فَأَمَّا ثَمُودُ فَأُهْلِكُوا بِالطَّاغِيَةِ (۵) » اما ثمود تباه کردند و هلاک ایشان را

بنافرمانی ایشان .

« وَأَمَّا عَادٌ فَأُهْلِكُوا » اما عاد تباه کردند و هلاک ایشان را : « بِرِيحٍ صَرْصَرٍ

عاتية (۶) » ببادی سخت سردشوخ نافرمان .

« سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ » برگماشت آن را برایشان هفت شب و

هشت روز . « حُسُومًا » پیوسته برهم روزهای شوم بادهای که ازخان ومان ایشان ائرو

نشان نکذاشت . « فَنَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرْعَى » تو بینی آن گروهان اندر آن عذاب

افکنده . « كَانَهُمْ اعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ (۷) » کوئی که ایشان خرما بنان اند بی شاخ

افکنده . از رستنگاه .

« فَهَلْ تَرَى لَهُمْ مِنْ بَاقِيَةٍ (۸) » ازیشان هیچکس مانده می بینی ؟

« وَجَاءَ فِرْعَوْنُ وَمِنْ قَبْلِهِ وَالْمُؤْتَفِكَاتُ بِالْخَاطِئَةِ (۹) » و فرعون وایشان که با

اوبودند و قوم لوط بد خویش آوردند .

« فَعَصَوْا رَسُولَ رَبِّهِمْ » نافرمان شدند در فرستاده خداوند خویش . « فَأَخَذَ

هُمْ أَخَذَ رَايَةً (۱۰)» فرا گرفت خداوند ایشان را فرا گرفتنی بیش از آنکه میترسیدند و افزون از آن کرد که میکردند.

«أَنَا لَطَافِي الْمَاءِ» ما آنکه که آب نافرمان شد. «حَمَلْنَا كَمْ فِي الْجَارِيَةِ (۱۱)» برداشتم شما را در کشتی.

«لَنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذَكْرَةً» تا آن را یاد کاری کنیم [تاجهان بود] «وَتَعْيَهَا أَذُنٌ وَاعِيَةٌ (۱۲)» و دریابد و نگهدارد آن را کوشی دریابنده و نگاه دارنده.

«فَإِذَا تُفْخِ فِي الصُّورِ نَفْخَةً وَاحِدَةً (۱۳)» آنکه که در دمنده در صور يك دمیدن.

«وَحُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ» و بردارند زمینها و کوهها. «فَدُكَّتَادَةً وَاحِدَةً (۱۴)» و درهم کوبند آن را يك درهم کوفتن.

«فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ (۱۵)» آن روز آنست که بودنی بیود و افتادنی بیفتاد. «وَأَنشَقَّتِ السَّمَاءُ» و آسمان بر شکافت «فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ (۱۶)» آسمان آن روز سست شود و تپاه.

«وَالْمَلَكُ عَلَى أَرْجَائِهَا» و فرشتگان بر کرانهای آسمان ایستاده مینگرند «وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ (۱۷)» و برگیرد عرش خداوند تو زبر ایشان آن روز هشت فرشته.

«يَوْمَئِذٍ تُعَرِّضُونَ» آن روز پیش آرد شما را «لَا تُخْفِي مِنْكُمْ خَافِيَةٌ (۱۸)» پوشیده نماید از شما هیچ نهان بر الله.

«فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ يَمِينَةً» اما آنکس که او را نامه دهند بر راست دست. «فَيَقُولُ هَؤُلَاءِ أَقْرَبُ أَكْتَابِي (۱۹)» گوید: بیائید نامه من گیرید و برخوانید.

«أَنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلَاقٍ حَسَائِي (۲۰)» من بی گمان بودم، میدانستم که من امروز می شمار باید دید.

«فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ (۲۱)» او درزندگانی است پسندیده.

«فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ (۲۲)» در بهشتی در بالا کزیده و پسندیده.

«قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ (۲۳)» خوشه های آن از دست چننده نزدیک.

«كَلُوا وَاشْرَبُوا» [ایشان را کویند] خورید و آشامید «هَنِيئًا» نوش باد شما را کوارنده «بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ (۲۴)» این بآن کردارهاست که پیش خود فرا فرستادید در روز کارهای گذشته.

«وَأَمَّا مَنْ أَوْتِيَ كِتَابًا بِشِمَالِهِ» واما آنکه نامه او بچپ دست دهند، «فَيَقُولُ» گوید: «يَا لَيْتَنِي نِمْتُ أَوْ تَكُنِّيَّة (۲۵)» کاشک مرا نامه من ندادندی.

«وَلَمْ أَزْ مَا حَسَابِيَّة (۲۶)» کاشک من هرگز ندانستمی که شمار من چیست.
«يَا لَيْتَهَا كَانَتِ الْقَاضِيَةَ (۲۷)» ای کاشک آن مرگی که مردم را دردنيا بود، آن مرگ بر من همیشی بودی.

«مَا أَغْنَىٰ عَنِّي مَالِي (۲۸)» مال من مرا امروز بکار نیامد.
«هَلَكْتُ عَنِّي سُلْطَانِيَّة (۲۹)» توان من تباه شد [و عذر من بپريد و حجت من بمرآمد].

«خُذُوهُ» [کویند که:] گیرید او را. «فَقُلُّوهُ (۳۰)» دستهای او را بر کردن او بندید.

«ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلَّوْهُ (۳۱)» آنکه سوختن را او را با آتش رسانید.
«ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ» آنکه او را در زنجیر کنید «ذَرَعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا» درازی آن هفتاد کز. «فَاسْلُكُوهُ (۳۲)» اندر کشید او را. «إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ (۳۳)» او بنکر ویده بود بآن خدای بزرگوار.

«وَلَا يَخُصُّ عَلَىٰ طَعَامِ الْمَسْكِينِ (۳۴)» و بر طعام دادن نمی انگیخت.
«فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هَيْهَنَا حَمِيمٌ (۳۵)» او را آن روز هیچ دوست نیست.
«وَلَا طَعَامُ الْأَمْنِ غَسْلِينَ (۳۶)» و نیست او را آنجا هیچ خورش مگراز آنچه از قدرهای او برفت.

«لَا يَأْكُلُهُ إِلَّا الْخَاطُؤُنَ (۳۷)» نخورد آن را مگراو که در راه حق خطا کرد و از راستی بیفتاد.

«فَلَا أَقْسَمُ» سوگند میخورم «بِمَا تَبْصُرُونَ (۳۸)» «وَمَا لَا تَبْصُرُونَ (۳۹)» بهره می بینید از آفریده و هر چه نمی بیند.

«اِنَّهٗ لَقَوْلُ رَسُوْلٍ كَرِيْمٍ (۴۰)» که این باز گفت فرستاده ای استوارست راستگوی ، پاک مقام .

«وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ» آن سخن شعر گوئی نیست «قَلِيْلًا مَّا تَوْفَنُوْنَ (۴۱)» چون اندك میگردید .

«وَلَا يَقُوْلُ كَاهِنٌ» و نه سخن کاهنی است «قَلِيْلًا مَّا تَذْكُرُوْنَ (۴۲)» چون اندك پند می پذیرید و می دریابید .

«تَنْزِيْلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِيْنَ (۴۳)» فرو فرستاده ای است که از خداوند جهانیان .
«وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْاَقَاوِيلِ (۴۴)» و اگر رسول بر ما هیچ سخن فرائهادی جز از گفته ما .

«لَا خِزْيًا لَّكَ بِالْيَمِيْنِ (۴۵)» دست او گرفتیمی .

«ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِيْنَ (۴۶)» آنکه مارک دل او بکستیمی^۲ .

«فَمَا مِنْكُمْ مِنْ اَحَدٍ عَنْهُ حَاِزِيْنَ (۴۷)» هیچکس از شما بازدارنده عذاب نیست ازو .

«وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لِّلْمُتَّقِيْنَ (۴۸)» و این سخن یاد گارست پرهیز کاران را .

«وَإِنَّا نَعْلَمُ اَنْ مِنْكُمْ مُّكَذِّبِيْنَ (۴۹)» و ما دانسته بودیم و میدانیم که از شما

گروهی دروغ زن گیرانند باین سخن .

«وَإِنَّهُ لَحَسْرَةٌ عَلَي الْكَافِرِيْنَ (۵۰)» و این پیغام بر کافران فردا حسرتی است و

پشیمانی [که بنمیدیرفتند] .

«وَإِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِيْنِ (۵۱)» و این راست است بدرستی .

«فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيْمِ (۵۲)» بیا کی یاد کن [و به بی عیبی ستای] نام

خداوند خویش آن بزرگوار .

النوبة الثانية

این سوره بعدد کوفیان پنجاه و دو آیت است ، دویست و پنجاه و نه کلمت ،

هزار و چهارصد و هشتاد حرف، جمله به مکه فرو آمد و باجماع مفسران درمکیات شمرند، و درین سوره ناسخ و منسوخ نیست. وعن ابی امامة عن ابی بن کعب قال: قال رسول الله (ص): «من قرأ سورة الحاقة حاسبه الله حساباً يسيراً»، وفي بعض الآثار من قرأ إحدى عشرة آية من سورة الحاقة اجير من فتنه الدجال و من قرأها كان له نور من فوق رأسه الى قدمه.

قوله: **الحاقة**، یعنی: القيامة، سميت حاقّة لآنها واجبة الكون والوقوع من حقّ يحقّ بالكسراى- وجب وصحّ مجيئها للجزاء على الطّاعة ثواباً وعلى المعصية عقاباً. قال الله تعالى: «ولكن حقّت كلمة العذاب على الكافرين». اى - وجبت. وقيل: مشتقّ من حقّ يحقّ بالصّمّ، تقول حققت عليه القضاء اوجبت. والمعنى: توجب لكلّ احد ما استحقّه من الثّواب والعقاب. وقيل: سميت حاقّة لآنها حقّت كلّ من حاقّها من مكذب في الدنيا فحقّته وغلبته. وقال **الکسائي**: الحاقّة یعنی يوم الحقّ.

قوله: «ما الحاقّة» هذا استفهام، معناه التّفخيم لشأنها كما يقال زيد ما زيد؟ على التّعظيم لشأنه. قوله: «ما» رفع بالابتداء، الحاقّة خبره والجملة خبر المبتداء الاول. «وما ادریک ما الحاقّة» اى - انا وان سمعتها لم تعلم بها. لا تلك لم تعاینها ولم تر ما فيها من الاهوال، وقيل: معناه ليس ذلك من علمك ولا من علم قومك.

«كذّبت ثمود وعاد بالقارعة»، اى - بالحاقّة، فوضع القارعة موضعها لآنها من اسماء القيامة وسميت قارعة لآنها تفرع قلوب العباد بالمخافة، وقيل: معناه: «كذّبت ثمود وعاد» بالعذاب الذى اوعدهم نبيّهم حتّى نزل بهم فقرع قلوبهم. «فاما ثمود فاهلكوا بالطّاغية» اى - بسبب طغيانهم و مجاورتهم الحدّ فى كفرهم وهى مصدر، كالمافية والماقبة الخائبة. هذا كقوله: «كذّبت ثمود بطغويها» وقيل: الطّاغية الصّيحة المتجاوزة فى العظم كلّ صيحة، اى - اهلكوا بالرّجفة والصّيحة الطّاغية وقيل: الطّاغية اسم البقعة التى اهلكوا فيها وقيل: معناه بالفرقة الطّاغية وهم قدار بن سالف عاقر الناقة واتباعه.

«و اما عاد فاهلكوا بريح»، وهى الدبور لقول النّبيّ (ص) «نصرت بالصّبار اهلكت عاد بالدّبور» صرصر، اى - باردة فى النهاية وقيل: لهاصرّ اى صوت «عائية»

اى - عنت على خزائنها فى شدة هبوبها غضباً على اعداء اللذان لله لهما من دون الخزان . قال قتادة لم تخرج الا مقدار خاتم . وقال ابن عباس : لم تكن فى الدنيا سفوة ريح ولا قطرة مطر الا بمكيال ووزن الا ما كان من ريح عاد فاتها عنت على الخزان فلم يملكوها وخرجت على قدر حلقة خاتم وماء طوفان قوم نوح فانه طغى على الخزان فلم يملكوه وعلا فوق كل شىء خمسة عشر ذراعاً .

« سخرها عليهم » اى - سلطها وحبسها عليهم « سبع ليال وثمانية ايام » يقال : اخر اسبوع من شهر صفر . « حسوماً » متتابعة ولاء بين اربعاء وبن اخذ من جسم الجرح يتابع كى ليقطع الدم ، وقيل : « حسوماً » اى - شوماً كأنها حسمت الخير عن اهلها ، كقوله : « فى ايام نخسات » وقيل : « حسوماً » جمع حاسم كالشاهد والشهود ، والحاسم : القاطع المذهب للآخر ، اى - قاطعة لدابر اولئك القوم . فيكون نصباً على الصفة . وقيل : نصب على المصدر . قال وهب : هى الايام التى تسميها العرب ايام العجوز ذات برد ورياح شديدة . سميت عجوزاً لانها فى عجرة الشتاء اى - اواخرها وقيل : سميت بذلك لان عجوزاً من قوم عاد دخلت سرباً فتبعتها الريح فقتلتها اليوم الثامن من نزول العذاب وانقطع العذاب « فترى القوم فيها صرعى » اى - لو كنت حاضراً هناك لرايت القوم فيها ، اى - فى تلك الليالى والايام صرعى ، اى - هلكى ، جمع صريع . « كأنهم اعجاز نخل » اى - اصول نخل « خاوية » اى - ساقطة خالية من العذوق خالية من منابتها منها ، وقيل : خالية الاجواف ، وقال فى موضع آخر : « كأنهم اعجاز نخل منقعر » قيل : كان طولهم اثنى عشر ذراعاً . « فهل ترى لهم من باقية » اى - نفس باقية كقوله : « هل تحس منهم من احد » وقيل : هى مصدر كالعافية ، والمعنى : هل ترى لهم من بقاء .

« وجاء فرعون ومن قبله ، قرأ اهل البصرة والكسائي بكسر القاف وفتح الباء ، اى - ومن معه من جنوده واتباعه ، وقرأ الآخرون بفتح القاف وسكون الباء ، اى - ومن تقدمه من الامم الكافرة - « والمؤتفكات » اى - قرى قوم لوط يريد اهل المؤتفكات ، وقيل : يريد الامم الذين اتتفكوا « بالخاطنة » اى - بالمخطئة والمعصية وهى الشرك .

«فعضوا رسول ربهم» يعنى : لوط و موسى (ع) و قيل : كل أمة عضوا رسولهم الذى ارسل اليهم ويجوز ان يكون الرسول بمعنى الرسالة «فاخذهم اخذة رابية» اى - نامية زائدة على ما عملوا باضعافها وقيل : زائدة على عذاب الامم، اى - عاقبهم اشد العقوبة «انالماطفي الماء» اى - ارتفع وعلا وتجاوز الحد المعتاد حتى غرق الارض . وقيل : طفى على خزانة ، اى - على ميكائيل وحزبه من الملائكة فخرج من الكيل والوزن ولم يعلموا قدره و«حملناكم» اى - حملنا آباءكم يا أمة محمد واتم في اصلاهم . «في الجارية» يعنى السفينة وسميت جارية لان من شأنها ان تجرى على الماء .

«لنجعلها لكم تذكرة» اى - السفينة الجارية فانها بقيت الواحها دهرأ وقيل : لنجعل ما اتخذ على مثالها فان سفن الدنيا تذكر سفينة نوح وكانت اولها ، وقيل : لنجعل هذه الفعلة وهى اغراق قوم لکم تذكرة و وجه كونها تذكرة ان نجاة من فيها وتفریق من سواهم ، تقتضى أنه من مدبر ابداع امرأ لم تجربه العادة .

«وتعيها» اى - وتحفظها «أذن» انسان شأنه ان يحفظ ما يجب حفظه . قال النبى (ص) : « افلح من جعل الله قلباً واعياً ، الوعى ان يحفظ السامع ما يسمعه و يعمل به » و عن مكحول قال لما نزلت «وتعيها اذن واعية» ، قال رسول الله (ص) : « دعوت الله ان يجعلها اذنك يا على » قال على (ع) : فمانسيت شيئاً بعد ذلك وما كان لى ان انساه . يقال الوعى فعل القلب و لكن الاذان تؤدى الحديث الى القلوب الواعية فمنعت الاذان بنعت القلوب ، تقول : وعيت الكلام اذا فهمته وحفظته واوعيت المتاع والزاد اذا جمعته فى الوعاء ؛ قال الشاعر :

الخير يبقى وان طال الزمان به والشر اخبث ما اوعيت من زاد .

و منه قوله تعالى : « وجمع واوعى »

«فاذا نفخ فى الصور نفخة واحدة» نفخة والنفخ واحد و ذكر الواحد للتأكيد لان النفخة لا تكون الا واحدة وهى النفخة الاولى فيمن جعل النفخة نفختين احديهما يموت عندها الناس والثانية يبعثون عندها .

«وحملت الارض والجبال» اى - حمل ما على الارض من جبال واحجار و

اشجار من اما كنها فضربت على الارض .

«فدَّتْنا دَكَّةً واحدة» اى دَقَّتْنا دَقَّةً واحدة فصارتا هباءً منبثاً . وقيل : دَكَّها زالزلتها . وقيل : دَكَّها ان تصير قطعة واحدة «لا ترى فيها عوجاً ولا امْتاً» .
« فيومئذ » اى حينئذ . « وقعت الواقعة » التى توعدون وهى قيام الساعة وصيحتها .

«وانشَقَّت السَّماءُ» قال على (ع) : اى - عن المجرَّة «فهى يومئذ واهية» ضعيفة كالغزل المنقوض ، وقيل : ساقطة متشققة .
«والملك على ارجائها» الرجا جانب الشئ مقصور والائنان رجوان والجمع ارجاء . قال الشاعر :

اذا لم تحظ فى ارض فدعها	وحتّ اليعملات على رجاها
ولا يغرك حظّ اخيك منها	اذا صفت يمينك من جداها
فانك واجد داراً بدار	ولست بواجد نفساً سواها

«والملك على ارجائها» اى - الملائكة على اطرافها ونواحيها وابوابها . قال الضحاك : تكون الملائكة على حافاتنا حتى يأمرهم الرب فينزلوا فيحيطوا بالارض ومن عليها وقيل : « الملك على ارجائها » ينتظر ما يؤمر به فى اهل النار و اهل الجنة من الثواب والعقاب . وقيل : انما جعلهم فى نواحي السماء لان الكفار يقصدون الحرب لما يرونه من شدة العقوبة وتردّهم الملائكة وذلك معنى قوله : « لانفذون الا بسطان » اى - لا تصدون مهرباً الا وهناك لى اعوان ولى به سلطان . « ويحمل عرش ربك فوقهم » اى - فوق رؤسهم يومئذ يوم القيامة . «ثمانية» اى - ثمانية املاك وجاء فى الحديث : « انهم اليوم اربعة واذا كان يوم القيامة امدّهم الله باربعة آخرين فكانوا ثمانية على صورت الاوعال ما بين اظلافهم الى ركبهم كما بين سماء الى سماء وفى الخبر الصحيح عن العباس بن عبد المطلب قال : كتبنا جلوساً عند النبى (ص) بالبطحاء فمرت سحابة فقال النبى (ص) : «تدرون ما هذا » ؟ - قلنا السحاب - فقال : «والمزن» - قلنا والمزن ؟ - قال : « والعنان » فسكتنا . - فقال : « هل تدرون كم بين السماء والارض » ؟ - قلنا : الله ورسوله اعلم . - قال : « بينهما مسيرة خمس مائة سنة و من

كلّ سماء الى سماء مسيرة خمسمائة سنة ، وفي رواية اخرى ، قال (ص) : « فان بعد ما بينهما اما واحدة واما اثنتان واما ثلاث وسبعون سنة » قال : « والسماء الثانية فوقها حتى عد سبع سموات » : ثم قال : « وفوق السابعة بحر ما بين اعلاه الى اسفله كما بين سماء الى سماء وفوق ذلك ثمانية اوعال ما بين اظلافهن الى ركبهن كما بين سماء الى سماء وفوق ذلك العرش والله تعالى فوق العرش » وعن عبد الله بن وهب عن ابيه : ان حملة العرش اليوم اربعة ، لكل ملك منهم اربعة اوجه واربعة اجنحة ؛ وجهه كوجه الانسان ، ووجهه كوجه الاسد ، ووجهه كوجه الثور ، ووجهه كوجه النسر وجناحان قد غطى بهما وجهه لئلا يصق وجهه من نور العرش وجناحان يهفو بهما ؛ وقال غير وهب : حملة العرش اليوم اربعة ملك في صورت انسان ، وملك في صورت ثور وملك في صورت اسد ، وملك في صورت نسر . روى انه اشهد بين يدي رسول الله (ص) قول امية بن ابي الصلت :

رجل و ثور تحت رجل يمينه والنسر للآخرى وليث مرصده .

فقال النبي (ص) صدق ، وقيل : في ثمانية انه ثمانية صفوف من الملائكة لا يعلمهم الا الله عز وجل ، والاول اصح وقيل : الخلق عشرة اجزاء جزء الانس والجن وسائر الحيوان وجزء الملائكة السموات والارضين وثمانية اجزاء حملة العرش وهم الكروبيون . والفائدة في ذكر العرش عقيب ما تقدم ان العرش بحاله خلاف السماء والارض . وعن علي بن الحسين عليهما السلام قال : ان الله عز وجل خلق العرش رابعاً لم يخلق قبله الا ثلاثة : الهواء ، والقلم ، والنور ، ثم خلق العرش من الوان انوار مختلفة من ذلك نور اخضر منه اخضر والخضرة و نور اصفر منه اصفر والصفرة و نور احمر منه احمر والحمرة و نور ابيض وهو نور الانوار ومنه ضوء النهار .

قوله : « يومئذ تعرضون لا تخفى منكم خافية » قرأ حمزة و الكسائي : لا يخفى بالياء اى - لا يستتر على الله شىء منكم ولا من احوالكم . روى عن ابو موسى الاشعري قال : يعرض الناس يوم القيامة ثلاث عرضات فاما عرضتان فجداًل و معاذير . واما العرضة الثالثة فعندها تطير الصحف في الايدي فاخذ يمينه و اخذ بشماله وقيل : ليس يعرضهم ليعلم ما لم يكن عالماً به ولكنه يعرضهم بمبالغة ومظاهرة في العدل ، وقيل : معنى العرض ان يعرف كل واحد ما يستحقه من ثواب

او عقاب ، و قيل : يعرضون باعمالهم و اقوالهم كما يعرض السلطان جنده باسلحتهم و دوا بهم .

« فاما من اوتى كتابه يمينه » هذا اخبار عن قول الفريقين اذا وصل اليهم كتاب الحفظه فيقول المؤمنون قيل: نزلت هذه الآية في ابي سلمة بن عبد الاسد زوج ام سلمة امرأة النبي (ص) هو اول من هاجر الى المدينة من اصحاب رسول الله (ص) ثم هو عام في كل مؤمن . « فيقول هاؤم اقرؤا كتابيه » تقديره هاؤم كتابي و اقرؤا كتابي فحذف الاول لان الثاني يدل عليه ، اى - خذوا كتابي و اقرؤا و انظروا الى نجاتي لتقفوا عليها ، يقال للرجل « هاء » اى - خذ ، و الاثنين « هاؤما » ، و للجميع « هاؤم » . يقال : انه كتاب تكون زلات صاحبه في باطنه و طاعانه في ظاهره يراها الناس ويقولون : طوبى لهذا العبد ، فاذا قرأ كتابه وجد في آخره انى سترت عليك في الدنيا و انى اغفرها لك اليوم فيشرق وجهه و يؤمر بان يقاب كتابه فاذا قلبه راي حسنة و فى آخرها قد قبلتها منك فيقول من فرط سروره : تعالوا « اقرؤا كتابيه » و الهاء فى كتابيه و حسابيه للموقف و لاستراحة . عن زيد بن ثابت قال : قال رسول الله (ص) : « اول من اعطى كتابه من هذه الامة عمر بن الخطاب وله شعاع كشعاع الشمس » قيل له : فاين ابو بكر ؟ - قال : هيهات زفته الملائكة الى الجنة .

قوله : « انى ظننت انى ملاق حسابيه » هذا الظن اسم للعلم ليس من الشك وهو فى القرآن كثير معناه : اليقين سمى اليقين ظناً لان الظن يلد اليقين ، معناه ايقنت فى الدنيا انى معاين حسابي فكنت استعد له .

« فهو فى عيشة راضية » اى - فى حياة مرضية يرضى بها صاحبها و خرجت مخرج سائر روى الآى .

« فى جنة عالية » قيل : خلق الله الجنة عالية و النهار هاوية ، و قيل : « فى جنة عالية » المكان عالية القدر و الشأن .

« قطوفها دانية » اى - ثمارها قريبة ينالها القائم و القاعد و المضطجع يقطفون كيف شاؤوا و يقال لهم :

«كلوا واشربوا» من نعيم الجنة «هنيئاً» سليماً من الآفات والمكاره لا تنغيص فيها ولا تكدير. «بما اسلفتم» اى - بسبب ما قدمتم من الخيرات والطاعات فى ايام الدنيا الماضية. قال ابن عباس انها نزلت فى الصائمين خاصة. «فى الايام الخالية» اى - الجايعة كما تقول: نهارة صائم. يروى ان الله عز وجل يقول يوم القيامة: «يا اولىائى طالما نظرت اليكم فى الدنيا وقد قصت شفاهكم عن الاشربة و غارت اعينكم و خمست بطونكم فكونوا اليوم فى نعيمكم». «كلوا واشربوا هنيئاً بما اسلفتم فى الايام الخالية».

«و اما من اوتى كتابه بشماله» قيل: نزلت فى الاسود بن عبد الاسد اخى ابي سلمة هوله خاص ثم هو عام فى جميع الكفار. قيل: ينزع يده من صدره الى ما خلف ظهره فيعطى كتابه بشماله فيقول: «يا ليتنى لم اوت كتابه».

«ولم ادر ما حيايه» يتمنى ان لم يبعث ولم يحاسب لما يرى فيه من قبائح اعماله هذا كقوله: «يا ليتنى كنت تراباً».

«يا ليتها كانت القاضية» الهاء راجعة الى موته يقول: يا ليتنى مت ميتة قاضية لحيوة بعدها يتمنون الموت عند ذلك فى القيامة من شدة ما يقاسونه من العقوبة وكانوا من اشد الناس كراهية للموت فى الدنيا.

«ما اغنى عني ماله» لم ينفعنى ما جمعته فى الدنيا من الاموال ولم يدفع عني من عذاب الله شيئاً.

«هلك عني سلطانيه» اى - ضللت عني حجتى و زال عني ملكى وقوتى و قيل: كل احد كان له سلطان على نفسه وماله وجوارحه فيزول فى القيامة سلطانه على نفسه فلا يملك لنفسه. وقيل: ذلك كان بحيث لو اراد ان يؤمن لقدر على ذلك السلاطة فى اللسان البلاغة وقوة الكلام مع الاصابة والسليط الزيت والسلطان المكنة والقدرة فى قوله عز وجل: «انه ليس له سلطان انما سلطانه وما كان له عليهم من سلطان ان عبادى ليس لك عليهم من سلطان» ومات فلان فى سلطان فلان اى فى ولايته.

«خذوه فغلوه» القول هاهنا مضمّر، اى - يقول الله عز وجل لخزنة جهنم «خذوه» فشدوه بالاغلال، اى - اجمعوا يده الى عنقه فى الحديد.

«ثم الجحيم صلوه» - ای - ادخلوه فيها واحرقوه .

«ثم في سلسلة» يقال: تدخل السلسلة في فيه ثم يخرج من مقعده ومعنى «فاسلكوه»

ای - فاسلكوا فيه السلسلة ولكن العرب يقول: ادخلت الفلنسة في رأسه، وقيل: هي سلسلة واحدة يدخلون جميعاً فيها ويشد بعضهم الى بعض؛ وقيل: بل لكل واحد «سلسلة ذراعها سبعون ذراعاً». قال نواف البكائي الشامي: كل ذراع سبعون باعاً، كل باع ابعده ما بيني وبين مكة وهو يومئذ بالكوفة، وفي رواية بذراع المترف الجبار، والجبار عند العرب العظيم الطول. وعن عبدالله بن عمرو بن العاص عن النبي (ص) قال: «لوان رضاضة مثل هذه وأشار الى مثل الجمجمة ارسلت من السماء الى الارض وهي مسيرة خمس مائة سنة لبلغت الارض، قيل: الليل ولوا أنها ارسلت من رأس السلسلة لسارت اربعين خريفاً، الليل والنهار قبل ان تبلغ اصلها او عقرها. وعن كعب قال: لو جمع حديد الدنيا ما وزن حلقة منها. وقيل: لوان حلقة منها وضعت على جبل لذاب من حرها. «انه كان لا يؤمن بالله العظيم».

«ولا يحض على طعام المسكين» ای - لا يطعم ولا يأمر به بل كان يقول:

انطعم من لو يشاء الله اطعمه. كان ابو الدرداء يقول لامرأته ام الدرداء: نجونا من نصف السلسلة آمناً بالله فحضى على اطعام المسكين للنصف الباقي.

«فليس له اليوم هيهنا حميم» الحميم: القريب نسباً او ودّاً او لا ينتفع بحميمه

كما ينتفع في الدنيا.

«ولا طعام الا من غسلين» وهو الصديد الذي يغسل من ابدان اهل النار.

وقيل: هو طعام اعدّه الله لاهل النار وهو اعلم به هو بعض ما خفي لهم، يقال: للنار دركات ولكل دركة نوع طعام وشراب.

«لا يأكله الا الخاطون» الكافرون الجائرون عن طريق الحق عمداً.

«فلا اقسم» لاصلة ومعناه: اقسم ودخلت لامؤكدة، وقيل: انها نفى لردّ كلام

المشركين كأنه قال: ليس الامر كما يقوله المشركون: «اقسم بما تبصرون».

«وما لا تبصرون» هذا من جوامع كلم القرآن، قال قتادة: اقسام بالاشياء

كلّها فيدخل فيه جميع الموجودات. وقيل : اقسام بالدنيا والآخرة . وقيل : ماتبصرون
 ما على ظهر الارض وما لا تبصرون ما في بطنها. وقيل : تبصرون الاجسام وما لا تبصرون الارواح.
 وقيل : ماتبصرون الانس وما لا تبصرون الملائكة والجنّ . وقيل : النعم الظاهرة والباطنة.
 وقيل : ماتبصرون ما اظهر الله للملائكة واللوح والقلم وما لا تبصرون ما استأثر الله بعلمه
 فلم يطلع عليه احداً. وقال جعفر : بما تبصرون من صنعى فى ملكى وما لا تبصرون من
 برى باوليائى . وقال جنيد : بما تبصرون من آثار الرسالة والوحى على حبيبى محمد .
 «وما لا تبصرون» من السرّ معه ليلة الاسراء ، وقال ابن عطاء ماتبصرون من آثار القدرة
 وما لا تبصرون من اسرار القدرة .

«انه لقول رسول كريم» هذا جواب القسم ، اى - ان هذا القرآن قرأت
 رسول كريم يعنى محمد (ص) . اضاف القول اليه لانه لما قال قول رسول اقتضى مرسلأ
 فكان معلوماً ان ما يقرأه كلام مرسله و انما هو مبلغه و قديأت القول فى القرآن ،
 والمراد به القرأت قال الله تعالى . «حتى تعلموا ما تقولون» اى - ماتقرؤن فى صلوتكم .
 وقيل : سبب نزول الآية ان الوليد بن المغيرة قال : ان «حمداً ساحر» وقال ابو جهل :
 هو شاعر فانزل الله تعالى : «فلا اقسم بما تبصرون» «وما لا تبصرون» «انه لقول رسول
 كريم» قيل : يعنى جبرئيل (ع) .

«تنزيل من رب العالمين» اى - ان الذى يقرأه جبرئيل على محمد (ص)
 «وما هو بقول شاعر قليلاً ما تؤمنون» ماصلة دخلت للتوكيد اى - قليلاً
 تؤمنون .

«ولا بقول كاهن قليلاً ما تذكرون» قرأ ابن كثير و ابن عامر ويعقوب :
 يؤمنون يذكرون بالياء فيهما . واراد بالقليل نفى ايمانهم اصلاً كقولك : لمن لا يزورك
 فلما تأتينا وانت تريد لاتأتينا اصلاً . الشعر فى اللغة : العلم ، يقال : شعرت اشعر ، اى -
 علمت ، وشعر الرجل اذا صار شاعراً وسمى الشاعر شاعراً لان الشعر علم برأسه لا يعلمه كل
 احد . و الكاهن الذى يزعم ان له خدماً من الجنّ يأتونه بضرب من الوحى ، و قد
 انقطعت الكهانة بعد نبينا (ص) لان الجنّ حبسوا ومنعوا عن الاستماع .

«تَنْزِيلٍ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ» یعنی به القرآن نزل به جبرئیل علی محمد (ص).
 «وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا» یعنی الرسول ولو تحرض و اختلق علینا واتی بشیء من
 عند نفسه او زاد فی القرآن او نقص منه .

«لَا خِذْنَاهُ بِالْيَمِينِ» ای لا امرنا ان یؤخذ بیده اخذاً بالمقبوبة كالسلطان اذا
 اراد الاستخفاف ببعض رعيته قال لبعض اعوانه : خذ بیده و اخرجہ . و قيل : معناه
 لا نتقمنا منه بالقوة والقدرة ای - عذبناه و اخذناه بقهر اخذ عقوبةً و عبر عن القوة
 باليمين لان قوة كل شيء فی میامنه ، و قيل : «لَا خِذْنَاهُ بِالْيَمِينِ» ای بالحق كقوله :
 كنتم تأتوننا عن اليمين « ای - من قبل الحق . و قيل : « باليمين » ای - بالعهد
 الغليظ الذي اخذ نامنه . ای - طابنا به بعدنا « لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا » .

«ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ» ای - امتناه و اهلكناه ، لان الوتين عرق فی القلب
 متصل بالطهر اذا قطع مات صاحبه . قال ابن عباس : الوتين نياط القلب . وقال مجاهد
 هو الحبل الذي فی الطهر اذا انقطع مات الانسان .

«فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ» ای - مانعين یحجزوننا عن عقوبته والمعنى :
 ان محمدآ لا يتكلف الكذب لاجلكم مع علمه انه لو تكلفه لعاقبناه ولا یقدر احد
 علی دفع عقوبتنا عنه و جمع حاجزين وهو من نعت احد لان احداً يستعمل فی معنى
 الجمع كقوله : « لا تفرق بین احد من رسله » « وانه لتذكرة للمتقين » ای - ان
 هذا القرآن لموعظة للمتقين خصهم بالذكر لانتفاعهم به والتذكرة العلامة التي
 یذكر بها المعنى و « انا لنعلم ان منكم مكذبين » بالقرآن جاحدين للرسالة وصفات
 الالهية . و قيل : انا لنعلم من یصدق ومن یکذب . قال مالك ما اشد هذه الآية علی
 هذه الامة .

«وَأَنَّهُ لَحُسْرَةٌ» ای - وان القرآن لحسرة وندامة « علی الکافرين » يوم
 القيامة اذا رأوا ثواب من آمن به وعمل بمافيہ وقد خالفوا و ضیعوا العمل به .

«وَأَنَّهُ لِحَقِّ الْيَقِينِ» مضاف الى التعت تأويله : وانه للحق اليقين ؛ و قيل :
 معناه انه لليقين حق اليقين ، كما تقول : هو الجواد عين الجواد . و قيل : انه لحق
 الامر اليقين ايمن به المؤمن فی الدنيا فينفعه و ايمن به الکافر فی الآخرة فلم ينفعه .

وقيل: ان التَّحَسُّرَ للكافر يوم القيامة كائن لا محالة .

« فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ » تأويله « فَسَبِّحْ » رَبَّكَ الْعَظِيمِ والاسم زائد كقول لبيد :

الى الحول ثم اسم السلام عليكما ومن يبك حولاً كاملاً فقد اعتذر
والمعنى : صلّ له ونزّهه عما لا يليق به فسبحان الله دائماً والعظيم الذى كلّ
شيء فى جنب عظّمته صغير .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ » بِسْمِ اللَّهِ روح للروح وشفاء للقلب
المجروح . طوبى لمن يغدو بذكره ويروح فالربّ عليه مطلع والباب له مفتوح :
بين الصّباة والهجران مطروح قلب بحدسنان الشوق مجروح



اندر همه عمر من شبى وقت صبح آمد بر من خيال آن راحت روح
پرسيد زمن كه : چون شدى اى مجروح كتم كه : زعشق تو همين بود قروح !
خداوند! بنشانت بينمندگانيم ، بنامت زندگانيم ، بفضلت شادانيم ، بمهرت نازانيم
مست مهر از جام تو مائيم ، صيد عشق در دام تو مائيم :

زنجير معنبر تو دام دل ماست عنبر ز نسيم او غلام دل ماست
در عشق تو چون خطى بنام دل ماست كوئى كه همه جهان بكام دل ماست
« الحاقّة » ، « ما الحاقّة » قیامت و رستاخیز چه كوئيم كه چيست ، آن قیامت

و آن رستاخیز حقست و بودنى ، راست است و افتادنى ، هر كس برسد بآنچه سزای اوست
و پاداش گیرد از نيك و بد كه در جریده اوست . گفته اند كه قیامت دواست : يكمى امروز
ويكى فردا . امروز مرگست كه در خبر می آید « من مات فقد قامت قیامته » هر كه
بمرگ رسيد قیامت او در رسيد هر كه اين قیامت را يقين بود همیشه در هول و هراس
مرگ بود ، همواره از نهيبت اين قیامت سوخته و كداخته بود . پیوسته در بر ك

راه و ساز آن سفر بود . بزرگان دین چنین گفته اند که : آدمی ازدو بیرون نیست ، یا بر مثال ستوری است در اصطبل بازداشته ، یا بر مثال مرغی در زندان قفس کرده ؛ آن بیچاره کو بر مثال ستورست ، از مرگ میترسد و میلرزد ، داند که ستور را چون از اصطبل بیرون برند دربار کشند ؛ و آن جوانمرد که بر مثال مرغ است ، پیوسته در انتظار مرگست ؛ زیرا که همه شادی و راحت مرغ از شکستن قفس بود ؛ چنانکه آن جوانمرد گفت :

کی باشد کین قفس پر دازم در باغ آلهی آشیان سازم .

اما قیامت فردا خاست رستاخیز است که خلق اولین و آخرین را در آن صعد هیبت جمع کنند ، چنانکه رب العزة گفت : « وحشرناهم فلم نغادر منهم احداً » روزی عظیم و کاری صعب و سیاسی بی نهایت . ایوان کبریا بر کشیده ، میزان عدل در آویخته ، صراط راستی باز کشیده ، فرادیس جمال آراسته ، دوزخ هیبت بر آشفته . روزی که پرده ها بردارند و راز ها آشکارا کنند و تاجهای هزل بخاک اندازند و کلاههای هوس فرو نهند . و پندارها از آب و خاک بیفشانند و پاداش نیک و بد در کنار نهند . کار ازدو بیرون نبود ، یا بر بنده سلام کنند و نعمت سلامت اسلام بروی تمام کنند و نامه وی بدست راست دهند که : « فاما من اوتی کتابه بیمینه » .

یا اسیر عذاب و غرام کنند ، و لذات و راحت بروی حرام کنند ، و نامه کردار وی بدست چپ دهند که : « واما من اوتی کتابه بشماله » .

آنرا که نامه بدست راست دهند از عالم ملکوت هر لحظه ای هزار شربت کرامت و لطافت بردست وی نهند ، در آسمانها حدیث وی کنند ، در حوالی عرش با مقرران مباحثات از بهروی کنند ، آنکه او را بجنات عدن برند ، با حورا و عینا و ولدان و غلمان بنشانند . تاج و قاربر سرش نهند ، بر مائدة خلدش آرام دهند و از حضرت عزت این نداروان گشته که :

« کلوواشر بوا هنیئاً بما اسلفتم فی الايام الخالية » می خورید و می آشامید ازین نعیم بهشت چنانکه خواهید ، از فرع اکبرایمن گشته و بمقعد صدق رسیده ؛ کس را باشما حساب نه و مارا با شما عتاب نه . ایشان چون این ندا شنوند ، آواز بر آرند

وگویند: الحمد لله الذی صدقنا وعده . حمد آن خداوند را که وعده خود را راست گردانید
وما را شراب وصل چشائید .

و آن را که نامه بدست چپ دهند ، ندای قهر آید بخازنان دوزخ که :
« خذوه فغلّوه » « ثمّ الجحیم صلّوه » « ثمّ فی سلسلة ذرعاها سبعون
ذراعاً فاسلکوه » گیرید او را به قهر و عنف ، کشید او را بدوزخ ، دست و پای
درغل کرده و در زنجیر هفتاد گزی^۱ کشیده ، و از رحمت حق نومید شده ، و بسقر
رسیده . اگر شرری از آن آتش که در سقر است بدنیا فرستند ، همه اهل دنیا بی طاقت
شوند پس چون بود حال کسی که در میان آن آتش بود ؟ مصطفی (ص) گفت :
بآن خدای که جان من بید اوست که اگر یک حلقه از آن سلاسل و اغلال بر
کوههای دنیا نهند همه کوهها بگدازد و زمین فرو شود ؛ پس چون بود حال کسی
مروراً بدین سلاسل و اغلال بند کنند ؟ و اگر یک جامه از آن جامهای قطران که
قرآن از آن خبر می دهد که : « سرائیلهم من قطران » از آسمان دنیا بیاویزند همه
اهل زمین از کند آن بمیرند . پس چگونه بود حال کسی که این جامه لباس وی
بود ؟ نه از کزاف رسول خدا صلی الله علیه و سلم گفتمی : « الحمد لله علی کلّ حال
واعوذ بالله من حال اهل النار » .

۷۰ = سورة الماعج = مکیه

النوبه الاولی

قوله تعالى: «بسم الله الرحمن الرحيم» بنام خداوند جهاندار دشمن پرور
ببخشایند کی، دوست بخشای بمهربانی.

«سَأَلَ سَائِلٌ» پرسید پرسنده ای «بِعَذَابِ وَاقِعٍ (۱)» از عذابی که بودنی
است و افتادنی.

«لِلْكَافِرِينَ» ناکر ویدگان را. «لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ (۲)».

«مَنْ أَلَّه» آن را باز دارنده ای و باز پس برنده ای نیست از خدای عزّ وجلّ
«ذی الماعج (۳)» آن خداوند صفتهای بلند و عطاهای بشکوه.

«تَعْرِجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ» بسوی او برمی شود فریشتگان و جبرئیل
«فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ (۴)» در روزی که اندازه آن پنجاه هزار
سال بود.

«فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا (۵)» توشکیبائی کن شکیبائی کردن نیکو.

«أَنَّهُمْ يَرْؤُهُ بَعِيدًا (۶)» ایشان آن روز را نابودنی می بینند.

«وَنُزِیْهِ قَرِیبًا (۷)» و ما آن را بودنی می بینیم، ایشان آن روز را دور می بینند
و دیر و ما آن را نزدیک می بینیم و زود.

«يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ (۸)» آن روز که آسمان از بیم چون دودی زیت
گردد، یا چون مس گداخته.

«وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ (۹)» و کوهها چون پشم رنگ کرده بود از رنگ رنگ.

«وَلَا يَسْئَلُ حَمِيمٌ حَمِيمًا (۱۰)» و آن روز هیچکس خویش را و دوست را نپرسد.

«يُصْرَوْنَهُمْ» بر دیدار چشم او میدارند می بینند و نپرسد از بیم. «يَوْمَ الْمَجْزَمِ»

دوست دارد و خواهد کافر، «لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابِ يَوْمِئِذٍ» که خویشان را باز خرد

از عذاب آن روز « بَعِثْهُ (۱۱) » .

« وَصَاحِبَتَهُ وَأَخِيهِ (۱۲) » بپسران خویش و برادر خویش .

« وَفَصِيلَتَهُ الَّتِي تُقْوِيهِ (۱۳) » و خاندان او که او را می داشتند .

« وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا » و هر که در زمین کس است همه « ثُمَّ يُنْجِيهِ (۱۴) » تا

آن وقت که آن را خرید او را برهانید .

« كَلَّا » نیست آن او را و نبوده « أَتَهْلِكُنِي (۱۵) » آن آتشی است زبانه زن .

« نَزَّاعَةً لِّلشَّوْىِ (۱۶) » که پوست از سردر کشد .

« تَدْعُو أَمْنَ أَدْبُرٍ وَتَوَلَّى (۱۷) » می خواهد هر کس را که پشت بر حق گردانید

درین جهان و از فرمانبرداری برگشت .

« وَجَمَعَ قَاوَعِي (۱۸) » و مال گرد کرد و بیست و بنهاد .

« إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا (۱۹) » مردم را ناشکیبا و تنگ دل آفریدند و

حریص .

« إِذْ أَمَسَ الشَّرَّ جَزُوعًا (۲۰) » چون بدو درویشی رسد ، بدو زارنده بود

ناشکیبا .

« وَإِذْ أَمَسَ الْخَيْرُ مَنُوعًا (۲۱) » و چون نیکی مال بدو رسد . باز دارنده و درین

دارنده بود .

« إِلَّا الْمُصَلِّينَ (۲۲) » « الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ (۲۳) » مگر ایشان

که بر نماز خود پایندگان اند همیشه .

« وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ (۲۴) » و ایشان که در مالهای خویش جقّی

می بینند .

« لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ (۲۵) » خواهنده را و درمانده را .

« وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ يَوْمَ الدِّينِ (۲۶) » و ایشان که بروز رستاخیز می گردند

و استوار میدارند .

« وَالَّذِينَ هُمْ مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ (۲۷) » و ایشان که از عذاب خداوند

خویش می ترسند .

« اِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَأْمُونٍ » (۲۸) که عذاب خداوند ایشان نه آنست، که از آن ایمن باشند .

« وَالَّذِينَ هُمْ لِغُرُوحِهِمْ حَافِظُونَ » (۲۹) و ایشان که فرجهای خویش را کوشوانان اند .

« الْاَعْلٰی اَزْوَاجِهِمْ » مگر از زنان خویش . « اَوْ مَا مَلَكَتْ اَیْمَانُهُمْ » یا از کنیزکان خویش « فَاتَّهَمُ غَيْرُ مَلُومٍ » (۳۰) که ایشان بر زنان و کنیزکان خویش بجای سرزنش لیستند .

« فَمَنْ اِبْتَغٰی وَّرَآءَ ذٰلِكَ » هر که افزون از آن جوید « فَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْعَادُونَ » (۳۱) ایشان آنند که اندازه در گذارند .

« وَالَّذِينَ هُمْ لِامَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ » (۳۲) و ایشان که امانت خویش را و پیمان خویش را کوشند .

« وَالَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَاتِهِمْ قَائِمُونَ » (۳۳) و ایشان که گواهی خویش را بیای دارند .

« وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَواتِهِمْ يُحَافِظُونَ » (۳۴) و ایشان که بر نمازهای خویش هنگام کوشند .

« اُولٰٓئِكَ فِيْ جَنَّاتٍ مُّكْرَمُوْنَ » (۳۵) ایشان فردا در بهشتهای اندن و اختران .
« فَمَا لِلَّذِينَ كَفَرُوا قَبْلَكَ » چه رسیدست این ناکر ویدکان را کرد بر کرد تو ؟
« مُّهْتَطِعِينَ » (۳۶) چشمها نهاده در تو .

« عَنِ الْيَمِیْنِ وَعَنِ الشِّمَالِ عَزِیْنِ » (۳۷) از راست و از چپ توجوق جوق
« اَیْطَمِعُ كُلُّ اَمْرٍ مِنْهُمْ » می بیوسد هر یکی از ایشان « اَنْ یَدْخَلَ جَنَّةً نَّعِیْمٍ » (۳۸) که دارند او را در بهشت پر ناز .

« كَلَّا » نیست ایشان را آن نیارند « اِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِّمَّا یَعْلَمُونَ » ما بیافریدیم ایشان را از آنچه میدانند .

فَلَا اُقْسَمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ « سو گند میخورم بخداوند دوسوی

جهان آن سوی که روزبر آید و شب، و آن سوی که روز فرو شود و شب. «**إِنَّا لَاقَادِرُونَ**» (۴۰) که ما توانائیم.

«**عَلَىٰ أَنْ نُبَدِّلَ خَيْرَٰ مَنْهُمْ**» که از ایشان بهتری آریم، یا ایشان را به از آن از سر فایز فرماییم. «**وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ**» (۴۱) و ما در هیچ کار در نمائیم و از هیچ کس باز پس نمائیم.

«**فَذَرَهُمْ**» گذار ایشان را «**يَخْضُوا**» که هم در آن نابکار گفتن می باشند «**وَيَلْعَبُوا**» و هم آن بازی میکنند «**حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُم**» تا آن روز که روز خویش بینند «**الَّذِي يُوعَدُونَ**» (۴۲) آن روز که ایشان را وعده میدهند.

«**يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ**» آن روز که بیرون می آیند از کورها «**سِرَاعًا**» زود ازود [می شتواند بسوی دمنده در صور] «**كَانَهُم إِلَىٰ نُصْبٍ يُوفُضُونَ**» (۴۳) گوئی که ایشان بعلمی همی شتواند.

«**خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ**» فرو شده و فرو مانده چشمهای ایشان از بیم «**تَرَهُهُمْ ذُلَّةً**» خواری برایشان نشسته. «**ذَٰلِكَ الْيَوْمَ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ**» (۴۴) این آن روز است که درین گیتی ایشان را وعده میدادند.

النوبة الثانية

این سوره چهل و چهار آیتست، دویست و شانزده کلمت، هزار و صد و شصت و يك حرف؛ جمله به مکه فرو آمده باجماع مفسران، و درین سورت دو آیت منسوخ است یکی: «**فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا**» دیگر: «**فَذَرَهُمْ يَخْضُوا وَيَلْعَبُوا**» این هر دو آیت منسوخ اند بآیت سیف. و فی روایة ابی بن کعب عن النبی (ص) قال: «من قرأ سورة: سأل سائل، اعطاه الله ثواب الذين هم لاماناتهم وعهدهم راعون». «**سأل سائل**» علماء تفسیر مختلف اند در سبب نزول این آیات: قومی گفتند در شأن النضر بن الحارث فرو آمد، آنکه که گفت: ان كان هذا هو الحق من عندك

فامطر علينا حجارة من السماء . قومی گفتند : درشان بوجهل فرو آمد که گفت :
 « فاسقط علينا كسفاً من السماء » . و گفته اند : درشان جماعتی کفار قریش آمد که
 بر طریق استهزاء گفتند : « عجل لنا قطنا قبل يوم الحساب » . و گفته اند : سائل
 اینجا مصطفی (ص) است که کافران او را اذی مینمودند تا بر ایشان عذاب خواست
 بتعجیل . و گفته اند : مراد باین نوح است (ع) که بر قوم خویش دعای بد کرد و
 عذاب خواست .

قوله : « سأل سائل » قرأ نافع وابن عامر سأل سائل بغير همز وله وجهان :
 احدهما انه بالهمز وبغير الهمز في المعنى واحد . يقال سالتُ اسألُ وسلت اسأل . والوجه
 الثاني انه من السيل يقال : سال يسيل سائلاً ، وقيل : السائل وادى جهنم ، والمعنى : سال الوادى
 بالعذاب واقع للكافرين يقع لهم وينزل بهم . وقيل : اللام بمعنى على ، اى يقع عليهم
 ويحل بهم . قرأ الآخرون بالهمز من السؤال لا غير ، وله وجهان : احدهما ان يكون
 الباء في قوله « بعذاب » بمعنى عن عذاب كقوله : « فسئل به خيراً » اى - عنه . وقال
 الشاعر :

فان تسألونى بالنساء فاننى بصير بادواء النساء طبيب .

اى - عن النساء . ومعنى الآية : سأل سائل عن عذاب « واقع » نازل كاین على من
 ينزل و لمن هو فقال تعالى مجيباً له .

« للكافرين » وهذا قول الحسن وقتادة قالا : كان هذا بمكة لما بعث الله سبحانه
 محمداً (ص) وخوفهم بالعذاب ، قال المشركون بعضهم لبعض من اهل هذا العذاب
 سلوا محمداً لمن هو وعلى من ينزل و لمن يقع ؟ فبين الله تعالى . وانزل : « سأل سائل
 بعذاب واقع للكافرين » اى - هو للكافرين . والوجه الاخر ان يكون الباء صلة و
 معنى الآية دعا داع سأل سائل عذاباً واقعاً . « للكافرين » اى - على الكافرين وهو
 النضر بن الحارث حيث دعا على نفسه وسأل العذاب فقالوا : اللهم ان كان هذا هو الحق
 من عندك الآية فتزل به ماسأل يوم بدر فقتل صبراً و هذا قول ابن عباس
 ومجاهد .

« ليس له » اى - لذلك العذاب « دافع » مانع « من الله » . اى - ذلك العذاب واقع من قبل الله سبحانه بالكافرين لا يدفعه عن الكافرين احد .

وقوله : « ذى المعارج » صفة لله وله معنيان : احدهما ذو المصاعد التى تصعد فيها الملائكة والروح و هى السموات . والثانى « المعارج » الفواضل وهى هباته السنية و عطاياه الهنية . وقيل : المعارج تعالى الدرجات وهى التى يعطيها الله اولياءه فى الجنة . والعروج : الصعود والمعرج المصعد والجمع المعارج وذكر المعارج هاهنا تنبيهاً لهم ان من قدر على خلق هذه المعارج للملائكة وهذا الرتب للمعبود قدر على ارسال العذاب على الكافرين .

قوله : « تعرج الملائكة والروح » يعنى جبرئيل (ع) خص بالذكر بعد العموم تشريفاً له . وقيل : عنى بالروح ارواح المؤمنين عند الموت . وقيل : هم قوم موكلون على الملائكة قوله : « اليه » يعنى الى الله ، « فى يوم كان مقداره خمسين الف سنة » اراد به يوم القيامة وفيه تقديم وتأخير اى - ليس للعذاب دافع من الكفار فى يوم القيامة الذى كان مقداره خمسين الف سنة من سنى الدنيا لو صعد غير الملائكة وذلك انهم تصعد من اسفل الارض السابعة الى ما فوق السماء السابعة الى العرش مقدار خمسين الف سنة . و اما قوله : « فى يوم كان مقداره الف سنة مما تعدون » انما هو قدر مسيرهم من السماء الدنيا الى وجد الارض مسيرة خمس مائة سنة هبوطاً ومثله صعوداً وقيل : هواء الدنيا مسيرة خمس مائة عام وبصر السماء مسيرة خمسمائة عام . وقيل : موقفهم فى الحساب حتى يفصل بين الناس خمسون الف سنة ثم لا ينتهى اليوم الى ليل يرذال النهار الى اهل الجنة مخلداً والليل الى اهل النار مخلداً وقيل : يوم القيامة فيه خمسون موقعا كل موقف الف سنة وقيل : ان اليوم فى الآية عبارة عن اول ايام الدنيا الى انقضائها وانها خمسون الف سنة لا يدري احد كم مضى وكم بقى الا الله عز وجل . و روى عن ابن عباس انه قال : هو يوم القيامة يكون على الكافرين مقدار خمسين الف سنة . روى ابو سعيد الخدرى قال : قيل لرسول الله (ص) : يوم كان مقداره خمسين الف سنة فما اطول هذا اليوم ! فقال (ص) : « والذى نفسى بيده انه ليخفف على المؤمن حتى يكون اخف »

عليه من صلوة مكتوبة يصلّيها في الدنيا وقيل: معناه لو ولي محاسبة العباد في ذلك اليوم غير الله لم يفرغ منه في خمسين الف سنة ويفرغ الله في مقدار نصف يوم من أيام الدنيا قوله: « فاصبر صبراً جميلاً » اى - فاصبر يا محمد على تكذيبهم اياك صبراً جميلاً لا شكوى فيه ولا جزع وهذا قيل ان امر بالقتال فنسخ .
 « انهم يرونه بعيداً » اى - ان الكفار يرون العذاب و اليوم المذكور بعيداً مستحيلاً غير ممكن .

« ونريه قريباً » من الفهوم ممكناً . والرؤية هاهنا بمعنى العلم ، وقيل : انهم يرونه بعيداً اى - بطيئاً وقوعه ونراه قريباً اى - سريعاً وقوعه لان ما هو آت قريب ، هذا كقوله « ويقذفون بالغيب من مكان بعيد » . ثم وصف اليوم فقال :

« يوم تكون السماء كالمهل » المهل على معان منها ما يسيل من القرع من صديد او قيق وهو في قول ابى بكر الصديق حين اتى بحجرتين وقد احتضر قال: ادفنوني في ثوبى هذين انما هما للمهل ورد الحجرتين وقال: الحى اولى بالجديد من الميت والمهل المذاب من فضة او نحاس او صفر وما اشبهها والمهل دردى الزيت وعكره سمى بذلك لانه يسيل العكر لثخنته على مهل وعلى المعنيين الاخيرين تأويل الآية فالسمااء اليوم خضراء وهى تتلون يوم القيامة فتكون وردة كالدهان فتكون الواناً من الفرع كتلون الانسان للفرع ثم تشقق وتنفطر وتمور موراً وتسير سيراً .

« وتكون الجبال كالعهن » وهو الصوف المصبوغ الواناً واول ما يتغير الجبال تصير رملاً مهياً ثم عنها منقوشاً ثم تصير هباء منثوراً .

« ولا يسأل حميم حميماً » اى - لا يسأل قريب عن حال قريبه لاشتغاله بنفسه وقيل : لا يسأله ليحمد عنه من او زاره شيئاً لئلا يسه عن نصرته . قرأ البزى عن ابن كثير لا يسأل بضم الياء اى - لا يسأل حميم عن حميم لا يقال لحميم ابن حميمك . وقيل : لا يسأل لانقطاع ما بينهم من المعصم .

« يبصرونهم » اى - يعرفون اقاربهم ، فيقال لهم : هذا فلان وهذا فلان زيادة فى فضيحتهم . وقيل : يعرفونهم اى - يعرفون الملائكة حتى يعرفونهم بسيماهم فيعذبونهم

بالوان العذاب . وقيل : يبصر المؤمنون الكافرين حتى يعرفوا الكفار بسيماهم فيزدادوا شكراً ويزداد الكفار حسرةً وأسفاً ، وقيل : يعرف المؤمن ببياض وجهه والكافر بسواد وجهه ، وقيل : ليس في القيامة مخلوق إلا وهو نصب عين صاحبه فيبصر الرجل اباه واخاه واقرباه وعشيرته لا يسأله ولا يكلمه لاشتغاله بما هو فيه . « **يودّ المجرم** »
 اى - يتمنى المشرك . « **لويفتدى** » اى - يفادى نفسه ببنيه وهم اعزّ الخلق اليه
 « **وصاحبه** » : زوجته وسكنه « **واخيه** » الذى كان ناصرأ له ومعيناً .

« **وفصيلته التى تؤويه** » اى - قبيلته التى تضمّه لقربته و يأوى اليها عند الخوف .

« **ومن فى الارض جميعاً** » من الانس اى - يودّ لو يفتدى بهم جميعاً « **ثمّ ينجيهِ** »
 ذلك الاقتداء من عذاب ذلك اليوم .

« **كلاً** » اى - ليس كذلك لا ينجيهِ من عذاب الله شىء ثمّ ابتدا فقال : « **انهالطى** »
 هى اسم من اسماء جهنّم . قيل : هى الدّركة الثانية سمّيت بذلك لانها تلتطّى اى - تلتهب .
 « **نزاعة للشوى** » قرأ حفص عن عاصم « **نزاعة** » نصب على الحال والقطع فيه .
 وقرأ الآخرون بالرفع اى - هى « **نزاعة للشوى** » الشوى الاطراف كاليدين والرجلين
 وقيل : هى جلدة الرأس ، وقيل : هى محاسن الوجه قال الضحاك تنزع النار الجلد
 واللحم عن اعظم وقيل : تفصل الاعضاء بعضها من بعض ثمّ يعود الى ما كان .

« **تدعوا من ادبر وتولّى** » اى - تدعو النار الكافر و المنافق فتقول الى الّ
 ايها الكافرايها المنافق . قال ابن عباس تدعوهم باسمائهم بلسان فصيح ثمّ تلتقطهم
 كما يلتقط الطير الحبّ تدعو من اعرض عن الدين وتولّى عن الايمان والطاعة .

« **وجمع فاعى** » اى - جمع المال فاعاءه فى الظروف ولم يؤدّ زكاته ولم
 ينفقه فى سبيل الله . وفى الخبر يجاء بابن آدم يوم القيامة كأنه بذج فيترّف بين يدي
 الله عزّ وجلّ فيقول له : اعطيتك وخولتك وانعمت عليك فما صنعت؟ - فيقول ربّ جمعت
 ونعمته ونرّكته اكثر ما كان ، فارجعنى آتاك به كلّهُ فاذا عبدلم يقدم خيراً فيمضى
 به الى النار .

قوله : « انّ الانسان خلق هلوّعاً » قال ابن عباس : الهلوّع الجريص على ما لا يحلّ له . والهلع شدة الحرص وقلة الصبر ، وقيل : هلوّعاً اى - نساء عند التّعمة دّعاء عند المحنة ، وقيل : معنى الهلوّع ما فسّره الله تعالى بعده وهو قوله : « اذامسه الشرّ » اى - الضّرّ والفقر جزع ولم يصبر .

« واذامسه الخير » اى - السّعة والغنى والمال منع حقّ الفقراء ولم ينفق فى الخير شرّ ما اعطى العبد شحّ هالغ وحين خالغ . فالهالغ المحزن والخالغ الذى يخلع قلبه . قال مقاتل : الهلوّع دابة من وراء جبل قافى تأكل كلّ يوم سبع صحار من الحشيش وتشرب سبع بحار من ماء لاتصبر مع الحرّ ولا مع البرد ، تنفّك كلّ ليلة ما ذاتا كل غداً فشبه الله الانسان بها .

« الآالمصلّين » ليس هذا استثناء من الكلام الاول ومعناه : ولكنّ المصلّين ، وقيل : استثنى المصلّين من الانسان لانّ الانسان فى معنى الجمع كقوله تعالى : « انّ الانسان لفى خسرالآالذين آمنوا » . قوله « الّذين هم على صلواتهم دائمون » اى - يقيمون الفرائض فى اوقاتها ، وقيل : دائمون اى - خاشعون لا يزيلون وجوههم عن سمت القبلة .

« والّذين فى اموالهم حقّ معلوم » معيّن يعنى الزّكوة ، وقيل : سائر ابواب البرّ من صلة الرّحم وتعهّد المساكين وغير ذلك .

« للسّائل والمحرّوم » « السّائل » الطّواف الذى يسأل النّاس و « المحروم » الذى لاسهم له فى الاسلام وليس يهتدى الى كسب ولا يسأل .
« والّذين يصدّقون بيوم الدّين » اى - بيوم الجزاء والحساب . وقيل : يصدّقون الانبياء بسبب ايمانهم بيوم الدّين .

« والّذين هم من عذاب ربّهم مشفقون » خائفون ، قال الحسن : يشفق المؤمن ان لاتقبل حسناته .

« انّ عذاب ربّهم غير مأمون » ولا يؤمن وقوعه لآنه لا يعلم احد عاقبته ووقته فالواجب على كلّ مسلم ان لا يؤمن عقوبته ولا يؤمن مكره .

«وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آلِهِمْ وَاقَرَبَتِهِمْ حَافِظُونَ» . «الْأَعْلَىٰ أَرْوَاجُهُمْ» إِلَىٰ قَوْلِهِ
«وَعَهْدُهُمْ رَاعُونَ» مَضَىٰ تَفْسِيرُ هَذِهِ الْآيَاتِ فِي سُورَةِ الْمُؤْمِنِينَ .

«وَالَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَتِهِمْ قَائِمُونَ» قَرَأَ حَفْصٌ عَنْ عَاصِمٍ وَيَعْقُوبُ بِشَهَادَتِهِمْ
عَلَى الْجَمْعِ، أَيْ - يَقُومُونَ فِيهَا بِالْحَقِّ فَلَا يَكْتُمُونَهَا وَلَا يَفْتَرُونَهَا .

«وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَوَتِهِمْ يُحَافِظُونَ» يَعْنِي الصَّلَوَاتُ الْخَمْسُ .
«أَوَّلُكَ» أَيْ - أَهْلُ هَذِهِ الصِّفَاتِ «فِي جَنَّاتٍ مَّكْرُومَاتٍ» بِجَمِيلِ ثَوَابِ اللَّهِ أَيَّاهُمْ .

«فَمَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا» أَيْ - فَمَا بِالَّذِينَ كَفَرُوا . «قَبْلَكَ مَهْطَعِينَ»
مُسْرِعِينَ مُقْبِلِينَ إِلَيْكَ مُتَطَلِّعِينَ نَحْوَكُ، أُنْزِلَتْ فِي جَمَاعَةٍ مِنَ الْكُفَّارِ كَانُوا يَجْتَمِعُونَ

حَوْلَ النَّبِيِّ (ص) يَسْتَمْعُونَ كَلَامَهُ وَيَسْتَهْزِئُونَ بِهِ وَيَكْذِبُونَهُ فَقَالَ اللَّهُ : مَا لَهُمْ يَنْظُرُونَ
إِلَيْكَ نَظَرَ عَدَاوَةٍ وَيَجْلِسُونَ عِنْدَكَ وَهُمْ لَا يَنْتَفِعُونَ بِمَا يَسْمَعُونَ .

«عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ عِزِّينَ» أَيْ - حَلَقًا حَلَقًا وَجَمَاعَةً جَمَاعَةً عَنْ يَمِينِ النَّبِيِّ
(ص) وَعَنْ شِمَالِهِ . «وَعِزِّينَ» جَمْعُ عِزَّةٍ مِثْلُ كُرَّةٍ وَكَرِينٍ، وَأَمَّا أَنْكَرُ عَلَيْهِمُ الْإِسْرَاعَ إِلَيْهِ

لَا تَهْمُ اسْرِعُوا إِلَيْهِ لَطَلَبِ الْعَيْبِ بِهِ، وَقِيلَ : أَنَّهَا أُنْزِلَتْ فِي نَفَرٍ مِنَ الْكُفَّارِ قَبْلَتْ نَفْسُهُمْ صَدَقَ
النَّبِيُّ وَكَانُوا يَسْرِعُونَ نَحْوَهُ وَيَقْصِدُونَ مَجْلِسَهُ وَيَتَحَلَّقُونَ حَوْلَهُ وَلَا يُؤْمِنُونَ بِهِ، أَمَّا

حَيَاءٌ عَنِ الرَّجُوعِ عَنِ دِينِ آبَائِهِمْ وَأَمَّا مُسَاعَدَةُ لِعِشَائِرِهِمْ وَكَانُوا يَطْمَعُونَ فِي دُخُولِ
الْجَنَّةِ بِالْقَدْرِ الَّذِي كَانَ مِنْهُمْ فَانْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى :

«يَاطْمَعُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يَدْخُلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ» . «كَلَّا» أَيْ - لَا يَدْخُلُونَهَا
وَقِيلَ : كَانُوا يَقُولُونَ لَنْ يَدْخُلَ هَؤُلَاءِ الْجَنَّةَ كَمَا يَقُولُ مُحَمَّدٌ لَنْ يَدْخُلَهَا قَبْلَهُمْ فَنَحْنُ

أَفْضَلُ مِنْهَا حَقًّا مِنْهُمْ كَمَا لَنَا الْفَضْلُ عَلَيْهِمْ فِي الدُّنْيَا، فَنَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ جَوَابًا لَهُمْ .
«كَلَّا» رَدْعٌ وَزَجْرٌ عَنْ قَوْلِهِمْ، أَيْ - لَا يَكُونُ كَذَلِكَ وَلَيْسَ الْأَمْرُ كَمَا قَالُوا : «أَنَّا خَلَقْنَا

هُمْ مِمَّا يَعْلَمُونَ» مِنْ نَظْفَةٍ وَعَلَقَةٍ وَأَصْلُهُمْ مِنْ تَرَابٍ فَأَنَّى يَسْتَحَقُّونَ عَلَى اللَّهِ الثَّوَابَ وَ
دُخُولَ الْجَنَّةِ مِنْ خُسَاسَةِ أَصْلِهِمْ وَأَمَّا الْمُؤْمِنُونَ فَأَنَّهُ لَا تَوَجُّهَ عَلَيْهِمْ هَذِهِ الْآيَةُ إِذَا آمَلُوا

دُخُولَ الْجَنَّةِ لَا تَهْمُ بِرَجْوَتِهَا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَلَا يَرُونَ ذَلِكَ مُسْتَحَقًّا لَهُمْ عَلَى اللَّهِ لِفَضِيلَتِهِمْ
وَفِي الْخَبَرِ عَنْ بَعْضِ رِجَالِ جِهَادِ اللَّهِ (ص) : «وَبِصْقِ يَوْمًا فِي كَفِّهِ وَوَضَعَ

عليها اصبعه فقال : يقول الله عز وجل بُنِيَ آدَمُ اَنْتِ تعجزنى وقد خلقتك من مثل هذه؟
حتى اذا سَوَّيْتُكَ وعَدَلْتُكَ مشيت بين بردين و الارض منك وتيد فجمعت و منعت
حتى اذا بلغت التراقي قلت اتصدق وانى اوان الصدقة وقيل : « اَنَا خَلَقْنَاهُمْ مِمَّا يَعْلَمُونَ »
اى - من اجل ما يعلمون وهو الامر والتهى والثواب والعقاب فحذف اجل فلا قسم
لا صلة دخلت للتأكيـد .

« رَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ » يعنى : مشرق كل يوم من السنة و مغربه
« اَنَا لِقَادِرُونَ » .

« عَلَى اَنْ نَبْدِلَ خَيْرًا مِنْهُمْ » اى - على ان نخلق امثل منهم واطوع لله واشكر
له واعمل بطاعته . وقيل : « اَنَا لِقَادِرُونَ » على ان نبذل محمداً خيراً منهم وهم اهل المدينة
وقد فعل . « وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ » اى - بمغلوبين ان اردنا ذلك وقيل : « وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ »
اى - عاجزين لان من سبق الى شىء عجز .

« فَذَرِهِمْ يَخْضُوا وَيَلْعَبُوا » امر تهديد لهم وتوبيخ كقوله : « اَعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ »
« حَتَّى يَلَاقُوا » اى - يعاينوا « يَوْمَهُمُ الَّذِى يُوْعَدُونَ » يعنى : يوم القيامة ، وقيل :
نسختها آية القتال .

« يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْآجِدَاثِ » اى - من القبور « سَرَّاعًا » اى - مسرعين الى
اجابة الداعى . « كَانَهُمْ اِلَى نَصَبٍ » اى - الى علم منصوب « يَوْفُضُونَ » يسرعون
وذلك حين يسمعون الصيحة الآخرة قرأ ابن عامر وحفص الى نصب « يَوْفُضُونَ » بضم
الثون والصاد قال مقاتل والكسائى يعنى : الى اوثانهم التى كانوا يعبدونها من دون
الله كقوله تعالى « وما ذبح على النصب » وقال الحسن يسرعون اليها ايهم يستلمهم اولاً
وقيل : هى جمع نصب كرهن و رهن .

« خَاشِعَةً أَبْصَارِهِمْ » محزونين متفكرين فيما دهاهم قوله : « نَرَاهُمْ ذُلَّةً »
اى - يفشاهم ويعلوهم هو ان ذلّ « ذَلِكَ الْيَوْمُ الَّذِى كَانُوا يُوْعَدُونَ » وعدمه الله
ذلك على السنة رسله فى الدنيا وهم يكذبون به ، يعنى يوم القيامة والله اعلم .

النوبة الثالثة

قوله تعالى، «بسم الله الرحمن الرحيم»، «الله» منور القلوب، «الرحمن» كاشف الكروب، «الرحيم» غافر الذنوب، الله مطلع على الاسرار، الرحمن بقضاء الاوطار، الرحيم بغفران الاوزار، الله لارواح السابقين الرحمن. لقلوب المقتصدين، الرحيم لذنوب الظالمين. انس مالك كفت: بالله العظيم كه شنيدم از امير المؤمنين علي (ع) و علي از ابو بكر (رض) همچنين با سو كند و ابو بكر از مصطفى (ص) و مصطفى از جبرئيل (ع) و جبرئيل از ميكائيل و ميكائيل از اسرافيل و اسرافيل عليهم السلام از حق تعالى جلّ جلاله كه كه گفت: «بعزتي و جلالتي وجودي و كرمي من قرأ بسم الله الرحمن الرحيم متصلة بفاتحة الكتاب مرة واحدة اشهد واعلى اني قد غفرت له وقبلت منه الحسنات و تجاوزت عنه السيئات ولا احرق لسانه بالنار و اجيره من عذاب القبر و عذاب النار و عذاب القيامة و الفرع الاكبر و يلقياني قبل الانبياء و الاولياء» عزيز تر است اين نام كه كارها بدو تمام و از بر مولی ما را پيغام، خنك مر آن زبان كه بدو گوياست، خنك مر آن دل كه بدان شيداست. بياد كرد و يادداشت اين نام بنده را امروز دردنيا حلاوت طاعت است، بدرمر كه فوز و سلامت است. در كور تلقين و حجت است، در قيامت سبكباري و راحت است، در بهشت رضا و لقا و رؤيت است.

قوله تعالى: «سال سائل» يك قول از اقوال مفسران آنست كه: سائل درين آيه مصطفى (ص) است كه كافرين و مشركان در مكه او را رنجه ميداشتند و اذي مينمودند، مردان او را ناسزا ميكفتند، نجاست بر مهر نبوت مي انداختند، دنداناش مي شكستند. زنان از باهما خاك مي ريختند، كودكان بر پي وي مي انگيختند تا بيهودها و ناصواب ميكفتند. مؤمنان صحابه را يكان يكان مي گرفتند و معذب همي داشتند. رسول خدا از سر آن ضجرت و حيرت دعا كرد و از الله تعالى برايشان عذاب خواست. رب العالمين از آن سؤال و دعای وي حكايه باز ميكند كه:

«سال سائل بعذاب واقع للكافرين» درخواست ميكند رسول ما صلى الله عليه و

سَلَم فروکشاد عذاب براین کافران ، و فروکشاد عذاب بودنی است و افتادنی برین کافران هم در دنیا و هم در آخرت . در دنیا روز بدر ایشان را کشتند و در آن قلیب بدر بخواری افکندند ، و در آخرت ایشان را عذاب کند روزی که اندازه آن پنجاه هزار سالست. اینست که رَبِّ الْعَالَمِينَ گفت : « فِی یَوْمٍ کَانَ مَقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ ، أَنَّهُ کَانَ مُصْطَفًی رَا (ص) نَسَلًی دَاد وَرَنَجُورِی وَبِرَامِرْ هَم نِهَادِ کَفْت : « فَا صَبِرْ صَبْرًا جَمِیلًا ، یَا مُحَمَّدَ تَوْصِرْ مِیْکَنْ وَخُوشِ هَمِی بَاشِ وَدَلِ بَتَنَکْ مِیَار ، اقْتَدَا کَنْ بِیَغْمَبِرَانِ کُذْشْتِه « فَا صَبِرْ کَمَا صَبَرَ اَوَّلُوا الْعَزْمَ مِنْ الرَّسُلِ » . انبیاهمه لباس صبر پوشیدند تا بمراد و مقصود رسیدند . صبر بود که یَعْقُوب را بدست فرج و راحت از بیت الاحزان برون آورد که « فَصَبِرْ جَمِیل » . صبر بود که شراب شفا بر مذاق اِیُوب ریخت که « اَنَا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا » . صبر بود که ندای فدا بگوش اسمعیل رسانید « سَتَجِدُنِی اِنْ شَاءَ اللّٰهُ مِنَ الصّٰبِرِیْنَ » . صبرست که مؤمنان را از سرای بَلَوِی بِجَهَّتْ مَأُوی رساند و هر چه مقصودست حاصل کند و بگوش ایشان فرو خواند که : « وَبَشِّرِ الصّٰبِرِیْنَ » عَلَى الْجُمْلَةِ شیر مردی باید ، بزرگ هَمَّتِی ، که در راه دین هر شربت که تلختر بود او را شیرین تر آید و هر راه که دورتر بود او را نزدیک تر آید ، تا نام او در جریده صابران اثبات کنند . امروز او را منشور محبّت نویسند که : « اِنَّ اللّٰهَ یُحِبُّ الصّٰبِرِیْنَ » و فردا او را این خلعت دهند که : « سَلَامٌ عَلَیْکُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدّٰارِ » .

قوله تعالى : « اِنَّهُمْ یَرْوُنَّ بَعِیدًا وَنَرِیْهِ قَرِیْبًا » کافران آمدن رستاخیز دور و دیر می دانند و آن نزدیکتر از آنست که ایشان می پندارند . مُصْطَفًی (ص) گفت : « مَا الدُّنْیَا مَا مَضٰی وَمَا بَقِیَ اِلَّا کُثُوبٌ شَوْقٌ بَاطِنِیْنَ وَبَقِیَ خِیْطٌ وَاحِدٌ اِلَّا وَکَانَ ذَٰلِکَ الْخِیْطُ قَدْ اِنْقَطَعَ » . گفتا : دنیا آنچه مانده در جنب آنچه گذشته بمثل چون جامه ای است که درزیی استاد آن را بدرد ، تا آنکه که یک رشته بماند و از وی جز آن یک رشته نماند ، چه خطر دارد بریدن آن یک رشته در جنب آنچه بریده شده است . انکار که آن یک رشته بریده شد و انکار که مدت دنیا با آخر کشیده شد ؛ عالمیان همه مسافران اند ، روی بسفر قیامت آورده ، و دنیا بر مثال رباطی است

بر سر بادیة قیامت نهاده ، عمرهای خلق بالا و پهنای آن سفرست . - سالها چون منازل است ، ماهها چون مراحل است ، شب و روز بر مثال فرسنگ است ، نفسها همچون گامها ؛ سفر دور و درازست ، و عقبه تند و دشوارست ، و مسافر غافل و کاهل و بیگارست . دنیا چون درختی با سایه و نسیم است ، آنکس که دل در سایه درخت و منزل لگه بزند او مردی سلیم است :

هل الدّٰیآ ومافیها جمیعاً سوی ظلّ یزول مع التّهار؟



ما همچو مسافریم در زیر درخت چون سایه برفت زود بردارد رخت .
اینست که مصطفی (ص) گفت : « مامثلی ومثل الدّٰیآ الا کراکب ، نال فی ظلّ شجرة ثمّ راح وترك » گفتا : مثل ما بادیا همچون مثل مردی است که در تابستان گرم از بیابانی تافته بر آید درختی بیند با نسیمی خوش و سایه ای تمام . زمانی با نسیم و سایه آن درخت بیاساید ؛ چون بر آسود ، پای در رکاب هر کب آرد وزود از آنجا رحیل کند و آن درخت را با نسیم و سایه آن بگذارد و دل در آن نبندد و آن را ندیم خود نسازد . ای مسکین کسی که هر کب او شب و روز بود ، مراحل و منازل او سال و ماه بود ، او را همیشه می برند اگر چه نمیرود ، در آن حال که در خانه نشسته یا بر بستر گرم خفته می پندارد که ساکن است و این خطاست که شب و روز او را در حرکات دارد ، بی خواست وی او را می رانند ، بی تدبیر وی او را می برند ، بی ناخن وی او را می تازانند :

من می بروم که می بر دم ناکام با چشم پر آب یار نادیده تمام



و من عجب الاّیام أنّک قاعد علی الارض فی الدّٰیآ وانت تسیر
فسیرک یا هذا کسیر سفینه بقوم قعود و القلوب تطیر .

۷۱ = سوره نوح = مکیه

النوبه الاولى

فوله تعالى : «بسم الله الرحمن الرحيم» بنام خداوند جهاندار دشمن پرور
بیخشانند گوی ، دوست بخشای بمهربانی .

«اَنَا ارسلنا نوحاً الى قَوْمِهِ» ما فرستادیم نوح را بقوم او «اَنْ اَنْذِرَ قَوْمَكَ»
که آگاه کن و بترسان قوم خویش را « من قبل ان ياتِيَهُمْ عَذَابُ الْيَوْمِ (۱) » پیش
از آنکه بایشان آید عذابی دردناک.

« قَالَ ياقَوْمِ» نوح گفت: ای قوم « اِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ (۲) » من شما را
آگاه کننده ای ام آشکارا بدرستی .

« ان اعْبُدُوا اللَّهَ » که الله را پرستی « وَاتَّقُوهُ » واز [خشم و عذاب] او
بپرهیزید « واطيعون » و مرا فرمان برید .

«يَغْفِر لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ» تا بیامزد شما را گناهان شما « وَيُؤَخِّرْكُمْ الى
اجلٍ مُّسَمًّى » [شما را از عذاب این جهانی آزاد کند] و شما را با اجلهای با درنگ
افکند . « اِنَّ اَجَلَ اللَّهِ اِذَا جَاءَ لَا يُؤَخَّرُ » که آن هنگام نام زد کرده الله چون آید
بپس نیفکنند آن را « لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۴) » اگر دانید .

« قَالَ رَبِّ » [نوح] گفت : خداوند من « اِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي » من قوم خویش
را بازخواندم « لَيْلًا وَنَهَاراً » شبها در خانهای ایشان و بروزها در انجمنهای
ایشان .

« فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي الْاَفْرَارَ (۵) » نفزود ایشان را خواندن من مکر گریختن
« وَاِنِّي كَلَّمَا دَعَوْتُهُمْ » و من هر گاه که خواندم ایشان را « لِتَغْفِرَ لَهُمْ » تا
بیامرزی ایشان را « جَعَلُوا اَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ » انگشتهای خویش در گوش
کردند [تاسخن من نشنوند] « وَاسْتَغْشَوْا ثِيَابَهُمْ » و جامها در سر کشیدند [تا مرا

نبینند [«وَأَصْرُوا»] و بر کفر خویش [بستیهند «وَأَسْتَكْبَرُوا استکباراً» (۶)] و کردن کشیدند [نهمار^(۱)] کردن کشیدنی.

«ثُمَّ أَنِّي دَعَوْتُهُمْ جِهَاراً» (۷) پس من ایشان را باز خواندم آشکارا «ثُمَّ أَنِّي أَعْلَنْتُ لَهُمْ» پس من ایشان را آشکارا کردم [بازخواندن] «وَأَسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْرَاراً» (۸) و پنهان کردم ایشان را [بازخواندن] پنهان کردنی.

«فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ» و گفتم. خویشتم را با آن آرید که سزای آمرزش او گردید «إِنَّهُ كَانَ غَفَّاراً» (۹)، که الله آمرز گاریست فراخ آمرز همیشه.
«يُرْسِلُ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَاراً» (۱۰) «فرو گشاید بر شما باران را هموار و بهنگام».

«وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ» و شمارا فراهم پیوندد [و بخشد و سازد] مالها و پسران «وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ» و شما را درختستانها سازد و کند «وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَاراً» (۱۱)، و شما را جویها روان سازد و کند.

«مَالِكُمْ لَا تَرَوْنَ لِلَّهِ وَقَاراً» (۱۲) «چه رسید شمارا که از شکوه الله نمی ترسید؟» «وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَاراً» (۱۳)، و او بیافرید شمارا چند بارها [درین جهان].
«أَلَمْ تَرَوْا» نمی دانید و نمی بینید «كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَوَاتٍ» که الله چون بیافرید هفت آسمان را «طَبَاقاً» (۱۴)، «براست آفریدن و برابر داشتن».

«وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُوراً» و ماه را روشنائی کرد در آسمانها «وَجَعَلَ الشَّمْسُ سِرَاجاً» (۱۵) «و آفتاب را چراغی کرد در آن».

«وَاللَّهُ أَنْتَبَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتاً» (۱۶)، «والله شمارا رستنی کرد تا از خاک می روئید رستنی».

«ثُمَّ يُعِيدْكُمْ فِيهَا» آنکه شمارا باز خاک گرداند در آن «وَيُخْرِجْكُمْ مِنْهَا خَرَاباً» (۱۷) «و باز بیرون آرد شمارا از خاک بیرون آوردنی».

«وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ بَسَاطَةً» (۱۸) «والله شمارا زمین بر آب گسترانید».

«لَتَسْلُكُوا مِنْهَا سُبُلًا فِجَاجاً» (۱۹) «تا میروید در آن و از آن در شاه راههای

فراخ پیدا».

«قَالَ نُوحٌ رَبِّ» گفت نوح خداوند من «انْهَمْ عَصَوْنِي» ایشان از من سرکشیدند «وَاتَّبِعُوا مَنْ لَمْ يَزِدْهُ مَالُهُ وَوَلَدَهُ الْاَخْسَارُ (۲۰)» وپی کسی میروند که نیفزاید او را مال او و فرزند او مگر زیان کاری.

«وَمَكَرُوا مَكَرًا كَبِيرًا (۲۱)» وکوششها کوشیدند و سازها ساختند سخت بزرگ. «وَقَالُوا» وگفتند یکدیگر را: «لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ» که پرستش خدایان خویش را بمکذارید «وَلَا تَذَرُنَّ وُدَّآ وَلَا سُوَاعًا (۲۲)» «وَلَا يَفُوتُ وَيَعُوقُ وَنَسْرًا (۲۳)» و فرو مکذارید پرستش این پنج خدایان.

«وَقَدْ أَضَلُّوا كَثِيرًا» وخلق فراوان را بیراه کردند «وَلَا تَزِدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا ضَالًّا (۲۴)» و مفزای این ستمکاران را برخوشتن مگر کمراهی. «مِمَّا خَطَبْتُمْ أَغْرَقُوا» از بدیهای ایشان بود که ایشان را بآب بکشتند «فَادْخُلُوا نَارًا (۲۵)» و آنکه ایشان را در آتش کردند.

«فَلَمْ يَجِدُوا إِلَهَ هُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْصَارًا (۲۶)» فرود از الله خود را داوری دار و یار نیافتند.

«وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ» نوح گفت: خداوند من «لَا تَذَرْنِي عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دِيَارًا (۲۷)» مکذار بر زمین ازین کافران جهان گردی. «إِنَّكَ أَنْ تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ» اگر ایشان را زنده گذاری این بندگان ترا که گرویده اند بیراه کنند «وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فِاجِرًا كَفَّارًا (۲۸)» و جز بدی ناسپاس را نزنند.

«رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ» خداوند من بپامرز مرا و زاینده مرا: «وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا» و هر که در خانه من آمد گرویده «وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ» و گرویدگان مردان و زنان «وَلَا تَزِدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا تَبَارًا (۲۹)» و مفزای ستمکاران را بر خود و نا گرویدگان را مکر تباهی و بیستی.

النوبة الثانية

این سوره مکی است به مکه فرو آمده باجماع مفسران و بعدد کوفیان بیست

وهشت آیت است، دو بیست و بیست و چهار کلمه، نهصد و بیست و نه حرف؛ و درین سوره نه ناسخ است و نه منسوخ. و در فضیلت سوره ابی بن کعب روایت کند از مصطفی (ص) گفت: هر که این سوره بر خواند، خدای عز و جلّ اورا از آن مؤمنان کند که نوح پیغمبر ایشان را دعا کرد و دعای وی اندرو رساند.

قوله «انّا ارسلنا نوحاً الى قومه» قال النبی (ص): «هو اول نبی بعث» وقال ابن عباس: بعث و هو ابن اربعین سنة وقيل: ابن ثلثمائة وخمسين سنة. وقيل: ابن اربعمائة وثمانین سنة. ولبث فیهم الف سنة الا خمسین عاماً وعاش بعد الطوفان تسعين سنة. و نوح اسم عجمی صرف لخصته. ومعناه بالسریانیة الساكن وقيل: سمی نوحاً لكثرة ما كان ينوح على نفسه و معنى الآية: «ارسلنا نوحاً الى قومه» كما ارسلناك الى قومك «ان انذر قومك» یعنی: بأن انذر قومك. ای - خو فہم عقاب اللہ. «من قبل ان یأتیہم عذاب الیم» هو الطوفان والفرق. وقيل: هو عذاب الآخرة. قال قتادة أرسل من جزيرة فذهب الیہم و:

«قال یاقوم انی لکم نذیر» ای - منذر مخوف. «مبین» ظاهر ابین لکم رسالة اللہ بلغة تعرفونها.

«ان اعبدوا اللہ» ای - وحدوه واجتنبوا معاصیه. «و اطیعون» فیما امرکم و أنها کم عنه و اسند الاطاعة الی نفسه لان الاجابة كانت تقع له فی الظاهر ولان طاعة الرسول طاعة اللہ.

«یففر لکم من ذنوبکم» قيل: من هاهنا للتبیین، کقوله: «فاجتنبوا الرجس من الاوثان». وقيل: للتبعض ای - یففر لکم ما سبق من ذنوبکم. وقيل: من هاهنا صلة و المعنى یففر لکم ذنوبکم «و یؤخرکم الى اجل مسمى» ای - یعافیکم الى منتهی آجالکم ولا یعاقبکم بقتل او غرق او نوع من الاهیلاک، لیس یرید ان الایمان یرید فی آجالهم و لکن خاطبهم علی المعقول عندهم و كانوا یحوّزون الموت بهذه الاسباب فاخبرائهم ان آمنوا لم یمتہم بهذه الاشیاء و یموتوا اذا ماتوا غیر مینة المستأصلین بالعذاب و يدلّ علی ذلك قوله: «ان اجل اللہ اذا جاء لا یؤخر لو كنتم تعلمون» ذلك

سواء كنتم مؤمنين او غير مؤمنين استوصلتم بالهلاك او متّم على فراشكم قال: يعنى نوحاً يشكو الى الله ما قاساه من قومه .

« ربّ ائني دعوت قومي ليلا ونهاراً » اى - واصلت الدعوة وقيل : دعوتهم احياناً بالليل و احياناً بالنهار . وقيل : كان يأتي باب احدهم ليلاً فيقرع الباب فيقول صاحب البيت : من على الباب ؟ - فيقول انا نوح قد لاله الا الله .

« فلم يزد هم دعائي الا فراراً » اى - لم يزدادوا الاتمادياً فى الفى واعراضاً .
« وائني كلما دعوتهم لتغفر لهم » اى - دعوتهم الى الايمان ليؤمنوا فتغفر لهم
« جعلوا اصابعهم فى آذانهم » لئلا يسموا دعوى . « واستغشوا ثيابهم » اى - غطوا بها وجوههم لئلا يرونى . « واصرّوا على كفرهم واستكبروا استكباراً » اى - تكبروا عن الحق تكبراً وترفعوا عن الايمان بك ترفعاً ، فقالوا : انؤمن لك واتبعك الا ردلون .

« ثم ائني دعوتهم جهاراً » ظاهراً يرى بعضهم بعضاً . قال ابن عباس مجاهرةً باعلى صوتى « ثم ائني اعلنت لهم » الدعاء لبعض « واسررت » لبعض . وقيل : اعلنت احياناً واسررت احياناً . وقيل : اعلنت لمن اسررت واسررت لمن اعلنت . وفى بعض التفسير ان نوحاً لما آذوه ايداً شديداً حتى كانوا يضربونه فى اليوم مرّات عيل صبره فسأل الله ان يواريه عن ابصارهم ويستمره عن اعينهم بحيث يسمعون كلامه ولا يرونه ، فينالوه بمكروه ففعل الله ذلك به فدعاهم كذلك زماناً فلم يؤمنوا فسأل الله ان يعيده الى ما كان وهو قوله : « اعلنت لهم واسررت لهم اسراراً »

« فقلت استغفروا ربكم » اى - استدعوا مغفرته بطاعته . « انه كان غفّاراً » كان صلة والمعنى : انه غفّار لمن ترك معصيته واستغفره . قال النبى (ص) : « من اعطى الاستغفار لا يمنع المغفرة لان الله سبحانه قال استغفروا ربكم انه كان غفّاراً » .

« يرسل السماء عليكم مدراراً » وذلك ان قوم نوح لما كذبوه زماناً طويلاً حبس الله عنهم المطر واعقم ارحام نسايتهم اربعين سنة فهلكت اموالهم ومواسيهم فقال لهم نوح : « استغفروا ربكم » من الشرك اى - استدعوا المغفرة بالتوحيد . « يرسل

السَّاءَ عَلَيْكُمْ مَدْرَارًا ، المَدْرَارُ المطر الكثير الدَّرَّ .

«ويمد دكم باموال وبنين» اى - ويعطكم زينة الدنيا من الاموال والبنين .
 « ويجعل لكم جنات » بساتين و اشجاراً « ويجعل لكم انهاراً » جارية وعدهم الله سبحانه ان يرذ ذلك عليهم ان آمنوا . روى الشعبي ان عمر (رض) خرج يستسقى فلم يزد على الاستغفار حتى رجع ف قيل له ما رأيناك استسقيت . فقال عمر لقد طببت المطر بمجاذيح السماء آلتى يستنزل بها المطر ثم قرأ : « استغفروا ربكم انه كان غفاراً » ،
 « يرسل السماء عليكم مدراراً » .

و روى ان رجلاً اتى الحسين بن على عليهما السلام فشكا اليه الجدوبة . فقال له الحسين : استغفر الله . فأتاه آخر ، فشكا اليه الفقر . فقال له : استغفر الله . اناه آخر فقال له : ادع الله ان يرزقنى ابناً . فقال له : استغفر الله . اناه آخر فشكا اليه جفاف بساتينه . فقال له : استغفر الله . فقيل له اناك رجلاً يشكون الواناً ويسئلون انواعاً فامرتهم كلهم بالاستغفار ؟ فقال :- ما قلت من ذات نفسى فى ذلك شيئاً ، انما اعتبرت فيه قول الله سبحانه : « استغفروا ربكم انه كان غفاراً يرسل السماء عليكم مدراراً » الآية .

قوله : «مالك لا ترجون لله وقاراً » هذا الرجاء بمعنى الخوف والوقار : العظمة اى - لا تخافون لله عظمة ، وقيل : معناه لا تشكرون لله نعمة ولا تعرفون له حقاً . قال الزجاج معناه مالكم لا ترجون عاقبة الايمان ولا تؤحدون الله وقد جعل لكم فى انفسكم آية تدل على التوحيد من خلقه اياتكم اطواراً ، اى - تارات ومرات حالاً بعد حال نطفاً ثم علقاً ثم مضى الى تمام الخلق .

وقيل : « خلقهم اطواراً » يعنى : خلقهم حين اخرجه من ظهر آدم للعهد ثم خلقهم حين اذن بهم ابراهيم (ع) للحج ثم خلقهم ليلة اسرى برسول الله (ص) فاراه ايتاهم . وقيل : « اطواراً » اى - اصنافاً فى الوانكم ولغاتكم .

«الم تروا كيف خلق الله سبع سموات طباقاً» بعضها على بعض ، وطباقاً جمع طباق وهى صفة لسمع ، اى - خلق فيها سبعاً ذات طباق ، وقيل : نصب على المصدر يقال : طبقت مطابقةً وطباقاً اى - طابق بينهما طباقاً خلق بعضها فوق بعض يدلهم بذلك على قدرته وحشيته .

« وجعل القمر فيهن نورا » معناه في سماء منهنّ وهى السماء الدنيا هذا كقولك فلان متوارف فى دور بنى فلان وهو فى دار واحدة منها . قال ابن عباس ان الشمس والقمر رجاوهما الى السموات وضوء الشمس ونور القمر فيهنّ واقفيتهما الى الارض وقال عبد الله بن عمر والعاص تضىء الشمس فى الشتاء من السماء السابعة عند عرش الرحمن فى الصيف من السماء الرابعة ولو اضاءت من السماء الدنيا لم يقم لها شىء « وجعل الشمس سراجاً ، اى - مصباحاً مضيئاً .

« واللّه ابتعثكم من الارض نباتاً » اى - ابتعثكم فنبتم نباتاً ، يعنى : خلق اباكم آدم من التراب وانتم اولاده .

« ثم يعيدكم فيها عند الموت ويخرجكم اخراجاً » عند البعث دلّ بالثبوت الاولى على جواز البعث فى الثانية .

« واللّه جعل لكم الارض بساطاً » اى - فرشها لكم لتتصرّ فوا عليها مجيئاً وذهاباً وقيل :

« لتسلکوا منها سبلاً » بيّنة من الارض والفجاج جمع الفج وهو الطريق الواسع ، وقيل : « سبلاً فجاجاً » اى - طرقاً مختلفة .

« قال نوح ربّ انهم عصوني » فيما امرتهم به من التوبة والايمان « واتبعوا من لم يزد ماله وولده الا خساراً » اى - اتبعوا اغنياءهم الذين لا يزيدون بانعام الله عليهم بالمال والولد الا عسياناً ونقصاناً فى الآخرة قرأ مدنى وشامى وعاصم « وولده » بالفتح وقرأ الآخرون « وولده » بضم الواو على الجمع نحو الاسد والاسد بالضم العشيرة والقوم .

« ومكروا مكراً كباراً » اى - مكراً كبيراً عظيماً ، يقال : كبير و كبار و كبار بمعنى واحد . وقيل : كبار للمبالغة . والمكر فى اللغة غاية الحيلة وهو من فعل الله تعالى اخفاء التدبير ومعنى الآية : انهم مكروا فى دين الله عز وجل حيث افسدوا فى الارض بالكفر والتكذيب ، وقيل : منع الرؤساء اتباعهم عن الايمان بنوح (ع) و حرّشهم على قتله .

« و قالوا لا تذرنّ الهتكم، اى - لا تتركوا عبادة آلهتكم » ولا تذرنّ وداً
 قرأ أهل المدينة « وداً » بضم الواو والباقون بفتحها. « ولا سواعاً ولا يغوث ويعوق ونسراً »
 هذه اصنام كانت لقوم نوح ثم اتخذت العرب امثالها و عبدتها فكانت و ذلكب و
 سواع لهمدان و يغوث لطي و يعوق لكنانة و نسر لحمير. وقيل: ان « وداً » كان على
 صورة رجل و « سواعاً » على صورة امرأة و « يغوث » على صورة اسد و « يعوق » على صورة فرس
 و « نسرأ » على صورة طائرة . قال محمد بن كعب: هذه اسماء قوم صالحين كانوا بين آدم و
 نوح فلما ماتوا كان لهم اتباع يقتدون بهم فى العبادة فجاءهم ابليس وقال: لو صورتم
 صورهم كان انشط لكم وادعى الى العبادة وابتعد من النسيان ففعلوا ثم نشأ قوم بعدهم فقال
 لهم ابليس: ان الذين قبلكم كانوا يعبدونهم فعبدوهم فابتداء عبادة الاوثان كان من
 ذلك و سميت تلك الصور بهذه الاسماء لانهم صوروها على صور اولئك القوم
 من المسلمين .

و روى عن ابن عباس: ان تلك الاوثان لما كان ايام الفرق د فنها الطوفان
 وطمها التراب فلم تزل مدفونة حتى اخرجها الشيطان لمشر كى العرب فاخذوها و
 عبدوها و كانت للعرب اصنام اخر فاللات كانت ثقيف ، والعزى لسليم ، و غطفان ،
 و مناة لهذيل ، و اساف و نائلة و هبل لاهل مكة ؛ فكان اساف حيال الحجر الاسود و
 كانت نائلة جبال الركن اليماني ، و كان هبل فى جوف الكعبة ثمانية عشر ذراعاً .
 « وقد اضلّوا كثيراً » اى - ضلّ بسبب الاصنام كثر من الناس كقوله : « رب
 انهم اضلّان كثيراً من الناس » . و قال مقاتل : اضلّ كثيراً و هم كثيراً من الناس .
 « ولا تزد الظالمين الا ضلالاً » هذا دعاء عليهم بعد ما اعلم الله نوحاً انهم لا يؤمنون
 و هو قوله : « انه لن يؤمن من قومك الا من قد آمن » . وجاء فى التفسير ان الرجل من قوم
 نوح ينطلق بولده الى نوح فيقول له : احذر هذا فانه كذاب و ان والدى قد حذرنى
 فيموت الكبير على كفره وينشأ الصغير عليه .

« مما خطيئاتهم » قرأ ابو عمرو خطاياهم ، و كلاهما جمع خطيئة . اى - من

خطاياهم وماصمة والمعنى بسبب خطاياهم «اغرقوا فادخلوا ناراً» دخول الفاء دليل على اثبات عذاب القبر لأنها للمتعمق قال الضحاك : هي في حالة واحدة في الدنيا كانوا يغرقون من جانب و قال مقاتل : ادخلوا ناراً في الآخرة . «فلهم يجدوا لهم من دون الله أنصاراً» اى - لم ينفعهم اصنامهم الخمسة ولا غيرها من عذاب الله .

«وقال نوح رب لا تذر على الارض الكافرين دياراً» اى - احداً ، يقال : مافى الدار ديار اى - احد ، اى - لا تترك احداً يدور فى الارض فيذهب ويجيء واصله ديوار فيعمال من دار يدور و قال القتيبي اصله من الدار اى - ساكن دار .

«انك ان تذرهم يضلوا عبادك» اى - يدعوهم الى الضلال «ولا يلدوا الا فاجراً كفاراً» اى - الا من سيفجر ويكفر ، قال محمد بن كعب ومقاتل و الربيع وغيرهم : انما قال نوح هذا حين اخرج الله كل مؤمن من اصلا بهم و ارحام نسائهم ، و اعقم ارحام نسائهم ، و ايبس اصلاب رجالهم قبل العذاب باربعين سنة و قيل : بسبعين سنة و اخبر الله نوحاً : انهم لا يؤمنون ولا يلدون مؤمناً فحينئذ دعا عليهم نوح فاجاب الله دعاه و اهلكهم كلهم ولم يكن فيهم صبي وقت العذاب لان الله تعالى قال : « و قوم نوح لما كذبوا الرسل اغرقناهم ولم يوجدا للتكذيب من الاطفال » .

« رب اغفر لى ولوالدى » واسم ابيه لمك بن متوشلخ و امه هيجل بنت لاموش ابن متوشلخ بنت عمه و كانا مسلمين على ملّة ادريس (ع) . «ولمن دخل بيتى مؤمناً» اى - مسجدى . و قيل : سفينتى . و قيل : ملتى و دينى « وللمؤمنين والمؤمنات » هذا عام فى كل من آمن بالله و صدق الرسل الى يوم القيامة و قيل : من امة محمد (ص) . « ولا تزد الظالمين الآتباراً » اى - هلاكاً و دماراً و كسراً ، و التبرد فاق الذهب . و قال فى الاولى ضلالاً و فى الثانية تباراً لان فى الآية الاولى اضلوا كثيراً اى - جازهم بالاضلال ضلالاً ثم دمرهم تدميراً .

النوبة الثالثة

قوله تعالى « بسم الله الرحمن الرحيم » اسم عزيز من عبده الف سهاذه ، من طلبه ودّع وساده ، من عرفه انكر احبابه ، من صحبه ترك محابه ، من ذكره نسي اسمه ، من شهده فقد عقله ولبه ، من عرفه اعترف انه وراء ما وصفه . - بنام او كه رستگاری بندگان در رضای او ، دل مشتاقان بسته بندوفای او ، بنام او كه سعادت سعدا بفرّ فضل او ، شقاوت اشقیا ازائر عدل او ، بنام او كه بقای عالمیان بمشیت او ، فنای آدمیان بارادت او ، هفت آسمان رفیع ایوان درگاه او ، هفت زمین باز گسترده مقرّ خاصگیان او ، خورشید عالم آرا بحکمت او ، هیکل ماه گهی چون نعل زرین و گهی چون ورقه سیمین بقدرت او . هر کجا عزیزی است آراسته خلعت کرم او . هر کجا ذلیلی است خسته تیر قهر او .

پیر طریقت در مناجات گفته : الهی در الهیت یکتائی و در احدیت بی همتائی و در ذات وصفات از خلق جدائی ، متّصف ببهائی ، متّحد بکبریائی ، مایه هر بینوا و پناه هر گدائی ، همه را خدائی تادوست کرائی :

در چشم منی روی بمن ننمائی و اندر دلمی هیچ بمن نگرائی

ای جان دل و دیده ای بینائی چون از دل و دیده در کنارم نائی .

« انا ارسلنا نوحاً الى قومه » حقّ جلّ جلاله و تقدّست اسماؤه و تعالت صفاته

چون بعلم قدیم دانسته بود و تقدیر کرده بود كه اعمال و افعال و احوال آدمی بعضی سبب شقاوت است و بعضی سبب سعادت و بعضی زیان جان و بعضی خسران ایمان . و دانست كه آدمی بخرد خویش راه بمصالح دین خویش نبرد و اسباب سعادت از شقاوت باز نداند ، بحکم فضل و کرم خویش پیغمبرانی را كه در ازل بسعادت ایشان حكّم کرده بود برگزید و ایشان را ازین راز آگاه كرد و ایشان را پیغام داد و بخلق فرستاد : « لیسّین لهم ما یبتّقون » تاراه خوف و رجا بایشان نمایند و زهر و پازهر دین از هم جدا کنند و نفع

وَضَرَّ اِيْمَانٍ بِيَانٍ كُنْتُمْ. قَوْمِي رَا كِه اِيْمَانِ آ رَنْد، بِفَضْلِ كَبِيْر بَشَارَتِ دَهَنْد. قَوْمِي رَا كِه اَز اِيْمَانِ سِرْباز زَنْد، بِعَذَابِ اِيْمٍ نَذَارَتِ كُنْتُمْ. چنانكه رَبِّ الْعِزَّةَ كَفْتُ: «رِسَالاً مُبَشِّرِيْنَ وَمُنْذِرِيْنَ لِّثَلَا يَكُوْنُ لِلنَّاسِ عَلٰى اِلٰهِ حِجَّةٌ بَعْدَ الرِّسْلِ» تا هِيْچْ كَسِ رَا حِجَّتِ نِمَاَنْد. وَاَكْرَا اِلٰه خَوَاسْتِيْ هُمُ خَلْقِ رَا بِيْ وَاسَطَه وَبِيْ رَسُوْلِ اِيْمَانِ دَادِي؛ لِيَكُنْ خَوَاسْتِ كِه كِرُوْهِيْ رَا اَز بَنْد كَانِ خُودِ بَرَسَاْلَتِ وَ نَبُوْتِ كِرَامِيْ كِرْدَاَنْد وَ هَر يَكِيْ رَا بِنُوعِيْ كِرَامَتِ مَخْصُوصِ كُنْد. آدَمَ رَا صَفُوْتِ دَهْد، نُوحَ رَا كِرَامَتِ، اِبْرَاهِيْمَ رَا خَلَّتِ مُوسٰى رَا مَكَالَمَتِ، عِيْسٰى رَا رَفْعَتِ، مُصْطَفٰى رَا (ص) مَحَبَّتِ وَ بَايِنِ خُصَايِصِ عَزِّ وَ مَرْتَبَتِ اِيْشَانِ خَوَاسْتِ، نِه نِظَامِ مَلِكِ خُوِيْش؛ كِه عَزَّتِ وَ جَلَالِ اوْ مُسْتَغْنٰى اِسْتِ؛ اِنْ لَمْ يَكُنْ ثَمَّ كَانِ. حَضْرَتِ عَزَّتِ اوْ رَا اَز نَبُوْدِ بَسِ بُوْد، پِيُوْنْدِيْ مِيْ دَر نَبَايْدِ. دَوَامِ مَلِكِ اوْ رَا آسْمَانِ وَ آسْمَانِيَّانِ، زَمِيْنِ وَ زَمِيْنِيَّانِ مِيْ دَر نَبَايْدِ. كَبِيْر يَایِ اوْ رَا عَزَّتِ اوْ بَس. جَلَالِ اوْ رَا جَمَالِ اوْ بَس:

فَلَوْجُهَا مِنْ وَجْهٍ قَمَرٍ وَلَعَيْنُهَا مِنْ عَيْنِهَا كَحُلِّ

« اَنَا ارسلنا نوحاً الى قومه » جَاى دِيْكَرِ كَفْتُ: « اَنَا اَوْحَيْنَا اِلَيْكَ كَمَا

اَوْحَيْنَا اِلَى نُوْحٍ » يَا مُحَمَّدُ مَا تَرَا يَبْغَاْمِ دَادِيْمِ چنانكه نُوْحَ رَا يَبْغَاْمِ دَادِيْمِ؛ اَمَّا يَبْغَاْمِ نُوْحِ تَهْدِيْدِ عَقُوْبَتِ بُوْد، وَ يَبْغَاْمِ مُحَمَّدِ بَشَارَتِ رَحْمَتِ بُوْد. نُوْحَ رَا كَفْتُ: « اَنْذِرْ قَوْمَكَ مِنْ قَبْلِ اَنْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابُ اِيْمٍ ». مُحَمَّدَ رَا كَفْتُ: « بَشِّرِ الْمُؤْمِنِيْنَ بِاَنْ لَّهُمْ مِنْ اِلٰهِ فَضْلًا كَبِيْرًا ». دَر يَبْغَاْمِ نُوْحِ هَمُ عَقُوْبَتِ فَرَا پِيْشِ دَاشْت، كَفْتُ: « اَنْذِرْ قَوْمَكَ » آَنَكِه بَا خَر حَدِيْثِ مَغْفِرَتِ كِرْدِ كَفْتُ: « يَغْفِرُ لَكُمْ مِنْ ذُنُوْبِكُمْ » وَ دَر يَبْغَاْمِ مُحَمَّدِ (ص) بَشَارَتِ رَحْمَتِ فَرَا پِيْشِ دَاشْت وَ ذِ كَرِيْمِ وَاپَسِ دَاشْت كِه: « اَنَا ارسلناك شاهداً و مُبَشِّراً وَ نَذِيْرًا ».

نُوْحِ قَوْمِ خُودِ رَا وَعْدَةُ عَذَابِ دَادِ كَفْتُ: « اَتِيْ اِخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابِ يَوْمِ عَظِيْمٍ » اِيْشَانِ كَفْتُمْ: « فَاتَنَا بِمَا تَعِدُنَا » بِيَارِ اَنْ عَقُوْبَتِ كِه مَا رَا وَعْدَه مِيْدهِيْ وَ مِيْ تَرَسَانِيْ. رَبِّ الْعَالَمِيْنَ وَعْدَةُ اوْ رَا سَتِ كِرْدِ كِه: « فَاتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَاغْرَقْنَاهُمْ اِجْمَعِيْنَ » مُصْطَفٰى

عربی (ص) اَمّت خود را وعدهٔ مغفرت و فضل داد که: «والله یعدکم مغفرةً منه وفضلاً»
 مؤمنان گفتند: «رَبَّنَا آتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَى رِسَالِکَ» خداوند اِی وعده‌ای که بر زبان
 پیغامبر ما را داده‌ای وفای آن را منتظریم. رَبِّ الْعَالَمِینِ وعده راست کرد گفت: «لَهُمْ
 درجات عند رَبِّهِمْ وِ مغفرةٌ وِ رِزقٌ کَرِیمٌ» نوح چون از قوم خود برنجید بتظلم بدرگاه
 عزّت شد ایشان را سعایت کرد گفت: «رَبِّ اِنِّی دَعَوْتُ قَوْمِی لَیلاً وَ نهاراً فَلَمْ
 یُزِدْهُمْ دَعائی اِلَّا فَراراً». مصطفی محمد (ص) چون از قوم خود برنجید، دست
 شفقت بر سر ایشان نهاد. ایشان را شفاعت کرد که: «اللّهُم اهد قَوْمِی فَاَنَّهُمْ لَا یَعْلَمُونَ».
 لاجرم قوم نوح بسعایت نوح درین جهان هلاک شدند و در آن جهان بعقوبت رسیدند
 «اغرقوا فادخلوا ناراً» و اَمّت محمد بشفاعت وی درین جهان هدایت یافتند: «یهدیهم
 رَبُّهُمْ بِایمانهم» و در آن جهان بمغفرت رسیدند. «لَهُمْ مغفرةٌ وِ اجرٌ عظیمٌ». چون
 نوح از قوم خویش بنالید و بدرگاه عزّت تظلم کرد، رَبِّ الْعَالَمِینِ لختی نعمت و
 تربیت خویش با یاد آن قوم داد و ایشان را بر کفران و ناسپاسی آن توبینخ و ملامت
 کرد که: «ما لکم لا ترجون لله وقاراً» «و قد خلقکم اطواراً» چه رسید شما را که
 شکر نعمت نمی‌گزارید و حق تربیت ما نمی‌شناسید و خود میدانید که شما را از چه
 آفریدند و چون آفریدند حالاً فحلاً و طوراً فطوراً. اوّل نطفه‌ای از صلب ضعیفی
 بر رحم ضعیفی آوردم اندر آن قرار مکین و مکان حصین بداشتم. بنگر که بقلم قدرت
 چون نکاشتم. آن قطره‌ای آب را خون گردانیدم آن خون را گوشت گردانیدم. آنکه
 استخوان در آوردم. بهم پیوند کردم چون قالب مصور مقدر تمام گشت جان لطیف
 را فرمان دادم تا بتن در آمد چنانکه سلطانی بقصری یا همائی بوکری، ناهر عضوی
 خلعتی داد. بینائی بچشم، گفتار بزبان، سماع بگوش، گرفتن بدست، رفتن بپای؛
 ای بنده نیکوت بیاراستم «فی احسن تقویم». قد تو بیاراستم، از همهٔ مکنونات ترا
 نیکوتر آفریدم. و از همهٔ موجودات ترا زیبا تر نکاشتم:

چون صورت تو بت‌نکارند بکشور	چون قامت تو سر و نکارند بکشم
چون نقش تو پیش‌بت‌آزر بشکارند	از شرم فرو ریزد نقش‌بت‌آزر.

کرد کار حکیم، خداوند کریم، جلّ جلاله که ترا جمال صورت افزود و
 بدایع قدرت در فطرت تو بنمود و دلت بتوحید بیاراست و زنیکار انکار ازو بزدود،
 چه گوئی از حکمت او و رحمت او سزد که آراسته و پیراسته خود را بسوزد؟ کَلَّا وَلَمَّا
 چون درین حال فاش کنی و در صانع آفریدگار تدبّر کنی بزبان شکر بگوی:
 از قطره آب نطفه بنشکاشت مرا بر خدمت خود بفضل یکماشت مرا
 از جمله خلق سر بر افراشت مرا شکرایزدرا که بس نکوداشت مرا.

نوح چون آن همه نعمت و کرامت حقّ با یاد ایشان داد و از ایشان شکر
 نشنید و جز کفر و تکذیب ایشان را نیفزود، روی از ایشان بگردانید و گفت:
 «رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا» خداوند مرا بیامرزد و دوزاینده
 من و هر که بایمان در آمد در عهد من «وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ» و آن مؤمنان
 اُمّت احمد مردان و زنان ایشان که بآخر عهد در وجود آیند بهینه همه امم و پسندیده
 تو خداوند.



۷۲ = سورة الجن = مکیة

النوبة الاولى

قوله تعالى : « بسم الله الرحمن الرحيم » بنام خداوند فراخ بخشايش مهربان .

« قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ » بگويا محمد آگاهي دادند مرا « أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ » که [به قرآن] ميوشيدند گروهی از پريان . « فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا (۱) » گفتند که : ما قرآني شنيديم شکفت .

« يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ » که راه مينمايد بر راستي . « فَأَمَّا بِهِ » بگويديم بآن . « وَلَنْ نُشْرَكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا (۲) » و انباز نكيريم با خداوند خویش هيچ کسی . « وَانَّهُ تَعَالَى جَدُّ رَبَّنَا » برتر است و پاک و بزرگوارتر خداوند ما « مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا (۳) » نه زن گرفت بزني و نه فرزند . « وَانَّهُ كَانَ يَقُولُ سَفِيهُنَا عَلَى اللَّهِ شَطَطًا (۴) » و آن بيخرد نابکار گوي ما برخدای می دروغ گفت .

« وَانَّا ظَنَنَّا » وما چنان می پنداشتيم « أَنَّ لَنَا تَقْوَالَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا (۵) » که آدمی و پری برخدای دروغ نگويد .

« وَانَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ » و مرداني بودند از مردمان « يَمْوَدُونَ رِجَالًا مِنَ الْجِنِّ » که فرياد ميخواستند بمرداني از پريان از شر بدران ايشان . « فزادوهم رَهَقًا (۶) » پريان را غلط افزودند و فريب .

« وَانَّهُمْ ظَنُّوا كَمَا ظَنَنْتُمْ » و پريان چنان پنداشتند كه شما پنداشتيد . « أَنَّ لَنَا يَبْعَثُ اللَّهُ أَحَدًا (۷) » که الله هيچكس را بپيغام نخواهد فرستاد .

« وَانَّا لَمَنَّا السَّمَاءَ » و مادر آسمان جستيم [خبر نپوشيدن را] « فوجدناها

مَلَنْتَ حَرَسًا شَدِيدًا « آسمان را پر کرده یافتیم از گوشوانان بزور » وَشُهَبًا (۸) « و شاخه های آتش .

« وَأَنَا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ » و ما بروز کار نشستگاهها داشتیم در درهای آسمان نیوشیدن را « فَمِنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ » هر که اکنون نیوشد . « يَجِدْ لَهُ شُهَبًا رَصْدًا (۹) » خویشتن را شاخ آتش دیدبان یابد و گوشوان .

« وَأَنَا لَا نَذَرِي » و ما ندانیم اکنون « أَأَشْرُّ أَرِيدُ بَيْنَ فِي الْأَرْضِ » که باهل زمین بدی خواسته اند . « أَمْ أَرَادَ بِهِمْ رَيْهَمُ رَشْدًا (۱۰) » یا خداوند ایشان بایشان نیکی خواسته .

« وَأَنَا مَنَا الصَّالِحُونَ » و از ما هست گروهی نیکان . « وَمَنَادُونَ ذَلِكَ » و هست از ما جز از آن « كُنَّا طَرِيقًا قَدَدًا (۱۱) » ما جوق جوق بودیم از هم جدا [و جز در کیش و کردار] .

« وَأَنَا ظَنَنَّا » و ما درست بدانستیم و یقین . « أَنْ لَنْ نَعْجَزَ اللَّهُ فِي الْأَرْضِ » که از الله پیش نشینیم در زمین . « وَلَنْ نَعْجَزَهُ هَرَبًا (۱۲) » و نتوانیم که از او گریزیم . « وَأَنَا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَى » و ما چون پیغام راست شنیدیم « آمَنَّا بِهِ » بگرویدیم بآن « فَمَنْ يُؤْمِنُ بِرَبِّهِ » هر که بگروید بخداوند خویش . « فَلَا يَخَافُ بُخْسًا وَلَا رَهَقًا (۱۳) » کوی مترس از کاستن مزد و گرفتاری بکناه کسی یا فرمودن بکاری ناتوان .

« وَأَنَا مَنَا الْمُسْلِمُونَ » و هست از ما مسلمانان « وَمَنَا الْقَاسِطُونَ » و هست از ما کژراهان برخویشتن ستمکاران « فَمَنْ أَسْلَمَ » هر که مسلمان شد و کردن نهاد « فَأُولَئِكَ تَحَرَّوْا رَشْدًا (۱۴) » ایشان آند که بهینه گزیدند و راستی جستند . « وَأَمَا الْقَاسِطُونَ » و اما کژراهان و ستمکاران بر خود « فَكَانُوا لِحَبْتِهِمْ حَطَبًا (۱۵) » ایشان دوزخ را هیزم اند .

« وَأَنْ لَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ » و اگر ایشان بایستند بر راه کفر « لَأَسْقِنَاهُمْ مَاءً غَدَقًا (۱۶) » ما ایشان را آب دولت و نعمت روانیم و عیش فراخ خوش دهیم .

« لَنَفْتَنَّهُمْ فِيهِ » نا ایشان را در آن آزمایش کنیم. « و من یعرض عن ذکر ربّه »
و هر که از یاد خداوند خویش و پرستش خداوند خویش روی گرداند « یسلک عذاباً
صعباً (۱۷) » او را در عذابی افکند سخت .

« وَ اَنْ اُكْسَا جَدَلَهُ » [و سجود] و جای نماز [و هفت اندام نماز گر] الله راست.
« فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا (۱۸) » بالله خدای دیگر بخوانید [و میپرستید] .

« وَ اِنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ » و چون برپای خاست بنده خدای و او را
میخواند « کادوا یكونون علیه لبداً (۱۹) » نزدیک بودید که پریان وRAFTاندی^۱
[از حرص بر سماع قرآن] .

« قُلْ نَمَّا أَدْعُو رَبِّي » بگو: من خداوند خویش را خوانم و پرستم
« وَلَا أَشْرُکُ بِهِ أَحَدًا (۲۰) » و با او انباز نکیرم هیچکس .

« قُلْ اِنِّي لَا اَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا (۲۱) » کوی بدست من نیست ، نه
پادشاهم و نتوانم شمارا نه کردی و نه کاری راست درخورو بچم .

« قُلْ اِنِّي لَنْ یُجِیرَنی مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ (۲۲) » کوی مرا از خدای کس نکه ندارد
« وَلَنْ اَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحِداً (۲۳) » و نیابم فرود از او باز کشتن گاهی و زینهار جای
[و نمی یابم خویشتن را هیچ کاری و هیچ روئی را] .

« اَلَا بِاِغْتَا مِنَ اللَّهِ وَ رِسالَاتِهِ » مگر رسانیدن از الله و آورد بیغام او « و من
یَعَصِیَ اللَّهَ وَ رِسالَهُ » و هر که سر کشد از خدا و رسول او « فَانْ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ » او راست
آتش دوزخ « خَالِدٍ فِيهَا اَبَدًا (۲۴) » جاویدان در آن .

« حَتّٰی اِذَا رَاَوْا مَا یُوعَدُونَ » تا آنچه ایشان را وعده میدادند به بینند
« فَسِیَعْلَمُونَ مَنْ اَضَعَفَ ناصراً » آری آگاه شوند^۲ که کیست که سست یار ترست
« وَ اَقْلَ عَدُوًّا (۲۵) » و اندک سپاه تر .

« قُلْ اِنْ اَدْرِیْ » کوی من ندانم « اَقْرَبُ مَا تُوَعَدُونَ » که این رستاخیز
که شمارا وعده میدهند^۳ نزدیکست « اَمْ یَجْعَلُ لَهُ رَبِّيْ اَمَدًا » یا الله آن راهنمایی
نهاده یا درنگی .

«عَالِمُ الْغَيْبِ» آن دانای نهان «فَلَا يُظْهَرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا (۲۶)» آگاه نمکند از نهان خویش [و مطلع نگرداند بر آن] هیچکس را.
 «الْأَمِنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ» مکر آن رسول پسندیده «فَأَنَّهُ يَسْأَلُكَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمَنْ خَلْفَهُ» الله میراند پیش آن رسول و از پس او «رصد» (۲۷) «کوشوانان [و فریشتگان با نور و با تقدیس تا سخن خدای می کوشند] که در آن نغزایا و از آن چیز نکاها».

«لِيَعْلَمَ أَنَّ قَدْ أَتَيْنَاهُ بِرَسُولٍ» تا محمد بداند که ایشان که پیغام رسانیدند از خداوند او رسانیدند. «وَاحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ» و الله خود داناست بآنچه نزدیک فریشتگانست و بآنچه نزدیک شیاطین است «وَاحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا (۲۸)» و خود دانسته بود هر چیز پیش از آن چیز و چند آن و چون آن.

النوبة الثانية

این سوره الجن بیست و هشت آیت است، دویست و سی و پنج کلمت و هشتصد و هفتاد حرف. جمله به مکه فرود آمد باجماع مفسران. و درین سوره از ناسخ و منسوخ چیزی نیست. و در فضیلت سوره ابی کعب روایت کند از مصطفی (ص)، گفتا: «هر که سوره الجن برخواند الله تعالی او را ثواب آزاد کردن بردگان دهد، بعدد هر پیری که به محمد بگروید. و بعدد هر پیری که بنگروید باز».

«قُلْ يَا مُحَمَّدُ، اخبر قومك ما ليس لهم به علم ثم بين. فقال: «أوحى اليّ» ای - اخبرت بالوحي من الله «أَنَّهُ اسْتَمَعَ» القرآن «نُفِرَ مِنَ الْجَنِّ، الْجَنِّ» جیل رفاق الاجسام، خفیه، خلق من التار على صورة تخالف صورة الملك والانس، موصوف بالعقل كالانس والملك. ولا يظهرون للملاس، ولا يكلمونهم الا صاحب معجزة. بليربوسوسون سائر الناس وهم اولاد ابليس في قول بعضهم، منهم مؤمن ومنهم كافر. و الكافر منهم يسمى شيطاناً. وقال ابن عباس: الجن ولد الجان وليسوا بشياطين والشياطين اولاد

ابليس . وقد سبق الكلام فيهم في غير موضع . قوله : « نفر من الجن » قال ابن عباس : كانوا سبعة ، وقيل : كانوا تسعة من جن نصيبين من ارض الموصل من ملوكهم . وقيل : من جن اليمن . وقيل : كانوا هوداً . وقيل : كانوا مشركين . وقيل : سبب استماع هؤلاء فيما ذكر ان الشياطين قبل مبعث النبي (ص) اتخذت من السماء مقاعد للسمع فاذا سمعوا كلمة زادوا فيها تسعاً فكانوا يلقون الى اوليائهم من الانس فلما بعث النبي (ص) منعوا مقاعدهم ورموا بالشهب فمن استمع بعد مبعثه (ص) وجدله شهاباً رصداً فأحرق فلما منعوا من ذلك وحيل بينهم وبين خبر السماء بارسال الشهب عليهم اجتمعوا وقالوا لابلis ذلك وقالوا ما حال بيننا وبين خبر السماء الاشياء حدث فاضربوا مشارق الارض ومغاربها فانطلقوا يطلبون ذلك حتى توجهوا نحو تهامة فوجدوا رسول الله (ص) مع نفر من اصحابه يبطن النخل وهو اود بين جبلين يقال له : سوق عكاظ فوجدوه يصلي باصحابه صلوة الصبح فاستمعوا لقرآنهم وقالوا : هذا الذي حال بيننا وبين خبر السماء . وقيل : لم يزوالا يدنون حتى «كادوا يكونون عليه ابداء» . ثم رجعوا الى قومهم وقالوا : «انا سمعنا قرآنا عجباً مبيناً لكلام الخلق في النظم والمعنى لا يقدر احد على الاثيان بمثله . والمعجب حكاية عن غاية استنكاراً او استحساناً . قال عيزا بن حريث : كنت عند عبد الله بن مسعود فأتاه رجل فقال له : كنا في سفر فاذا نحن بحية جريحة تشحط في دمها فقطع رجل منا قطعة من عمامته فلقيها فيها فدفنها . فلما امسينا ونزلنا انا واثنا من احسن نساء الجن فقلنا : ايكم صاحب عمرو؟ - قلنا : اي عمرو؟ - قلنا : الحية التي دفنتموها فاشربا لهما الى صاحبها . - قلنا : انه كان آخر من بقي ممن استمع القرآن من رسول الله (ص) . كان بين كافر الجن ومسلميه قتال فقتل فيهم . فان كنتم اردتم به الدنيا نوبناكم . - قلنا : لا لما فعلنا ذلك لله . - قلنا : احسنتم وذهبتا . يقال : اسم الذي لف الحية صفوان بن معطل المرادى صاحب قصة الافك والجنى عمرو بن جابر . «يهدى الى الرشدا» اي - الى الصواب . وهو التوحيد لله والايمان به وبرسوله وخلق الانداد لله فامناه به ، صدقنا به «ولن نشركن بربنا احداً» . يعنى : ابليس لانهم لم يرجعوا الى ابليس بعد الايمان واستماع القرآن .

«وَاللهُ تَعَالَى جَدُّ رَبَّنَا» اى - عظمة ربنا ؛ جلال ربنا ، غنى ربنا عن الصّاحبة والولد . امر ربنا ، ملك ربنا ، وسلطانه قدرة ربنا ، ذكر ربنا هذا كله اقوال المفسرين ؛ والجّد: العظمة ومنه قول انس بن مالك : كان الرجل اذا قرأ البقرة و آل عمران جدّ فى اعيننا، اى - عظم ، والجّد: الغنى . وفى الخبر : « لا ينفع ذا الجّد منك الجّد » اى - لا ينفع ذا الغنى منك غناه ، اّما ينفعه طاعتك والعمل بما يرضيك ومنه قوله صلى الله عليه وسلم : « وقفت على باب الجنّة فاذا اكثر من يدخلها الفقراء . واذا اصحاب الجّد محبوبون » معناه : واذا اصحاب الغنى فى الدّنيا محبوبون . « ما اتخذ صاحبة ولا ولداً » اى - تعالى جلال ربنا وعظمته عن اتّخاذ زوجة او ولد .

«وَاللهُ كَانَ يَقُولُ» اختلفوا فى هذا الالفات فمن نصبها كانت مردودة الى الوحي وهو قرأت اهل الشام والكوفة ومن خفضها كانت حكاية عن الجنّ و هو قرأت الآخرين «وَاللهُ كَانَ يَقُولُ سَفِينَا» هذا السّفيه ابليس «على الله شططاً» اى - جوراً وكذباً ، يعنى كلمة الكفر ، وقيل : الشّطط: البعيد - اى - يقول ما هو بعيد من وصف الله . تقول اشطّ الرجل انى بما هو بعيد .

«وَاَنَا ظَنُّنَا اَنْ لَّنْ يَقُولَ الْاِنْسُ وَالْجِنُّ» قرأ يعقوب : «تقول» بفتح القاف و تشديد الواو . والتّقول ، الافتراء والكذب ، اى - كنّا نظنّ ان الكفار من الفريقين غير كاذبين فى دعويهم كلمة الكفر وانّ الله صاحبة و ولداً حتّى سمعنا القرآن . وهذا اعتذار منهم ، اى - اتبعناهم فيما قالوا على ظنّ ان احداً لا يكذب على الله . فلمّا سمعوا القرآن ايقنوا ان ابليس ومن تبعه كانوا كاذبين فيما يزعمون ، ثمّ كلام الجنّ هاهنا . ثمّ استأنف فقال الله عزّ وجل :

«وَاللهُ كَانَ رَجُلًا مِّنَ الْاِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالِهِ مِّنَ الْجِنِّ» كان الرجل فى الجاهليّة اذا نزل وادياً بالليل قال : اعوذ بسيّد هذا الوادى من شرّ سفهاء قومه فيبيت فى امن حتّى يصبح . روى عن كردم بن ابى السّائب الانصارى قال : خرجت مع الابى الى المدينة فى حاجة وذلك اوّل ما ذكر رسول الله (ص) بمكة فأوانا المبيت الى راعى غنم ، فلمّا انتصف التّهار جاء ذئب فاخذ حملاً من الغنم ، فوثب الرّاعى فقال : يا عامر الوادى جارك فنادى مناد لانهاء يقول : ياسرحان ارسله فاتى الحمل يشتمّ

حتى دخل الفم ولم تصبه كدّمة فانزل الله عزّ وجلّ على رسوله (ص) بمكة :

« وَاِنَّهٗ كَانَ رِجَالٌ مِّنَ الْاِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِّنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا »

اى - فزاد الانس الجنّ بذلك تكبراً وعظمةً عند انفسهم وقالوا : انهم يخافوننا وقد سُدّنا الانس و الجنّ فازدادوا بذلك اثماً . وقيل : زاد الجنّ الانس رهقاً ، اى - طغياناً وكفراً وجهلاً وهلاكاً وبعداً عن الحق .

« وَاتَّهَمُ ظَنُّوْا » هذا ايضاً من كلام الله ، اى - انّ الجنّ حسبوا كما حسبتم ايّها الانس . « اَنْ لَّنْ يَبْعَثَ اللّٰهُ اَحَدًا » بعدموته ، وقيل : ان له يبعث الله احداً بالرسالة الى خلقه ليدعّوهم الى توحيده كما ظنّ بعض الانس ذلك .

« وَاتَّالَمْنَا السَّمَاءَ » اى - طلبنا المصير الى السماء لاستراق السمع و منه الحديث الذى ورد ان رجلاً قال لرسول الله (ص) : ان امرأتى لاتدع عنها يد لأمس ، اى - لانه يد طالب حاجة صفراً يشكو تضييعها ماله . قال اهل اللغة لمست الشئ والتست ، اى - طلبت كما يقال : كسب واكتسب ، وقال الشاعر :

الام على تبكيه والمسه فلا اجد

« فوجدناها ملئت حرساً شديداً » هذا كلام الجنّ بعضهم لبعض ، اى - طلبنا خبر السماء فوجدنا ابواب السماء وطرقها « ملئت » من الملائكة الذين يحرسون من الاستماع . « وشهباً » جمع شهاب وهو المضى المتوقد من النار يرمون بها . « وَاتَّانَا نَقْعِدُ مِنْهَا » اى - من السماء « مقاعد للسمع » اى - مواضع لاستماع الاخبار من السماء كان لكلّ حى من الجنّ باب فى السماء يستمعون فيه وكانت هذه الشهب فى الجاهلية . فاذا جاء الاسلام شددت وامدت وزيد فيها . قال الزهرى : كان يرمى بالنجوم وترجم بها الشياطين فى الجاهلية لكن غلظ وشدد امرها حين بعث النبي (ص) « فمن يستمع الآن » اى - يقصدان يسمع من ذلك شيئاً « يجدلّه شهاباً رصداً » اى - بجماً قد ارسد له يزرجه عن الاستماع .

« وَاَنَا لَآنْدَرِي » حين مُنْعِنَا مِنَ السَّمَاءِ . « اشرار يدبهن فى الارض » ام هو لاجل خير اراد الله بهم و اضافوا الخير الى الله بالتخصيص تادباً بادب اولياء الله والمؤمنين . حيث لم يضيفوا الى الله بالتفريد الاكل رفيع من الامور . وقيل : معناه لآندرى اراد

اللّٰهُ رَشَدًا يَبْعَثُ هَذَا الرَّسُولَ فَيُرْسِدُهُمْ «ام اراد» ان يكفروا به فيهلكهم .

«و اَنَامَنَا الصّٰلِحُونَ» اى - المؤمنون «وَمَنَا دُونَ ذَلِكَ» اى - الكافرون .

وقيل : «الصّٰلِحُونَ» اصحاب الخير و «مَنَا دُونَ ذَلِكَ» اصحاب الشرّ «كَفَا طَرَأَتْ قَدَا»

اى - كَثَا ذَوَى مَذَاهِبٍ مُتَفَرِّقَةٍ وَاَدْيَانٍ مُخْتَلِفَةٍ . قال الحسن و السدى : الجنّ امثالكم

فمنهم قَدَرِيَّةٌ و مرجئةٌ و رافضةٌ . و يقال : لشريف القوم الطّريقة و الطّريقة المثلّى مشايخ

البلد . و القدد جمع القدّة و هى الاجناس المختلفة يقال : صار القوم قَدَدًا اِذَا اخْتَلَفَتْ

حالاتهم و اصلها من القَدّ و هو القطع .

«و اَنَا ظَنَنَّا اَنْ لَّنْ نَعِجْزَ اللّٰهَ فِى الْاَرْضِ وَلَنْ نَعِجْزَهُ هَرَبًا» الطَّنّ هاهنا

بمعنى اليقين ، لا نَهم و صفوا الله بالقدره عليهم حيث كانوا . و هذا من دلائل الايمان و

المعنى : اَنَاعْلَمْنَا وَاَيَقَنَّا اَنْ لَّنْ نَسْبِقَ اللّٰهَ فِى الْاَرْضِ وَاِنْ نَفُوتَهُ وَاِذَا يُمْكِنُنَا اَنْ نَهْرِبَ مِنْهُ

اِنْ اَرَدْنَا الْهَرَبَ .

«و اَنَا لَمَّا سَمِعْنَا الْهَدْيَ» يعنى القرآن و دعوة الرّسول الّذى يؤدّى الى

الهدى . «آمَنَّا بِهِ» اى - صدّقنا به و لم يبعث الله نبيّا الى الجنّ الا محمد (ص) . و قيل :

«آمَنَّا بِهِ» اى - بالله و تمّ الكلام هاهنا ثمّ قال : «فَمَنْ يُؤْمِنُ بِرَبِّهِ» هذا جوابهم و المدة

«فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَاِلَارَهَقًا» البخس : نقص الاجر ، و الرّهق : تحميل و زر آخر و هذا خبر

يراد به التّهمى . و قيل : «لَا يَخَافُ بَخْسًا» اى - نقصاً من حسناته و «لَا رَهَقًا» زيادة فى

سيّئاته . و قيل : كلّ مكروه يفتش الانسان فهو رهق .

«و اَنَامَنَا الْمُسْلِمُونَ» المؤمنون ، المستسلمون لامر الله ، المخلصون له .

«وَمَنَا الْقَاسِطُونَ» الكافرون ، الجائرون ، الّذين كتب الله عليهم الشقاء ثمّ الكلام .

«فَمَنْ اسْلَمَ هَذَا» جواب وعدة و تصديق «فَاُولَئِكَ تَحَرَّوْا رَشَدًا» - اى قصدوا

قصد الخير و اتّبعوا طريق الرّشد و توجّهوا صواباً من القول و الفعل .

«و اَمَّا الْقَاسِطُونَ» الجائرون ، العادلون عن الحقّ . قال اهل اللّغة قسط عدل .

عن الحقّ و اقسط عدل الى الحقّ . «فَكَانُوا لِحَبْنَمٍ حَطْبًا» توقد بهم النّار يوم القيامة

ثمّ رجع الى كفّار مكة فقال :

«و اِنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطّريقة» اختلفوا فى تأويلها ، فقال قوم : لو استقاموا

على طريقة الحق والایمان والهدى فكانوا مؤمنين مطيعين . « لاسقينا هم ماءً غدقاً » كثيراً و اسماً ينبتُ زروعهم . قال عمر بن الخطاب : حيث ما كان الماء كان المال ، و حيث ما كان المال كانت الفتنة . والمعنى : اعطيناهم مالا كثيراً وعيشاً رغيداً و وسعنا عليهم فى الرزق وبسطنا لهم فى الدنيا .

« لفتنهم فيه » اى - لنختبر هم كيف شكرهم فيما خوّلوا وهذا قول شهيد بن المسيب و عطاء بن ابي رباح والضحاك ومقاتل والحسن ، ودليل هذا التأويل قوله عز وجل : « ولوا أنهم اقاموا التوراة والانجيل وما انزل اليهم من ربهم لا كلوا من فوقهم ومن تحت ارجلهم » و قال تعالى : « ولو ان اهل القرى آمنوا واثقوا لفتحنا عليهم بركات من السماء والارض » وقال تعالى : « من عمل صالحاً من ذكر وانثى وهو مؤمن فلنجزيه حيوه طيبه » وقال تعالى : « فقلت استغفروا ربكم انه كان غفاراً يرسل السماء عليكم مدراراً » الآية ... وقال الربيع بن انس وزيد بن اسلم و الكلبي : معنى الآية وان لو استقاموا على طريقة الكفر والضلالة فكانوا كفاراً كلهم لاعطيناهم مالا كثيراً ولو وسعنا عليهم « لفتنهم » فيه عقوبة لهم واستدراجاً حتى يفتنوا بها فنعذبهم كما قال تعالى : « فلما سوا ما ذكرنا به فتحنا عليهم ابواب كل شيء » الآية وقال تعالى : « ولولا ان يكون الناس امة واحدة لجعلنا لمن يكفر بالرحمن لبيوتهم سفكاً من فضة » . وقال تعالى : « ولوبسط الله الرزق لعباده لبغوا فى الارض » و قال تعالى : « كلما ان الانسان ليطفئ ان رآه استغنى » . قوله :

« ومن يعرض عن ذكر ربه » اى - عن القرآن والتوحيد « يسلكه » قرأ اهل الكوفة ويعقوب : « يسلكه » بالياء و قرأ الآخرون بالنون اى - ندخله . « عذاباً صعداً » يعنى : ذا صعود ، اى - دامشقة لراحة فيه ولا فرج فيه ، اخذ من الصعداء وهو الشدة ونفس الصعداء هو نفس الكظيم الذى اشتد عليه الغم ومنه قوله : « سارقه صعوداً » اى - عذاباً شاقاً . ومنه قوله « كما يصعد فى السماء » اى - يصعد صعوداً شاقاً وقيل : الصعد صخرة ملساء فى جهنم يكلف صعودها فاذا انتهى الى اعلاها انحدر الى اسفلها نزلت فى الوليد بن المغيرة . قوله :

« وان المساجد لله » يعنى : المواضع التى بنيت للصلاة وذكر الله . « فلا تدعوا

مع الله احدى قال قتادة كانت اليهود والنصارى اذا دخلوا كنياسهم ويبيعهم اشر كوا بالله فامر الله المؤمنين ان يخلصوا الدعوة لله اذا دخلوا المساجد، واراد بها المساجد كلها وقال الحسن اراد بها البقاع كلها لان الارض جعلت كلها مسجداً للنبي (ص). وقال سعيد بن جبير قالت الجن للنبي (ص): كيف لنا ان نأتى المسجد ونشهد معك الصلوة ونحن ناؤون عنك؟ فنزلت: «وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ» وروى عن كعب قال: ائى لاجد فى التوراة ان الله تعالى يقول: «أَنْ يَبُوتَ فِي الْأَرْضِ الْمَسَاجِدَ، وَأَنَّ الْمُسْلِمَ إِذَا تَوَضَّأَ فَاحْسَنَ الْوُضُوءَ ثُمَّ أَتَى الْمَسْجِدَ فَهُوَ زَائِرُ اللَّهِ تَعَالَى وَحَقٌّ عَلَى الْمَزُورِ أَنْ يَكْرِمَ زَائِرُهُ» وروى عن سعيد بن جبير أيضاً: ان المراد بالمساجد الاعضاء التى يسجد عليها الانسان وهى سبعة: الجبهة، واليدان، والركبتان، والقدمان، يعنى: هذه الاعضاء التى يقع عليها السجود مخلوقة لله فلا تسجدوا عليها لغيره. قال رسول الله (ص): «أُمِرْتُ أَنْ أَسْجُدَ عَلَى سَبْعَةِ أَعْضَاءَ: الْجَبْهَةِ وَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَيْهِ، وَالْيَدَيْنِ، وَالرَّكْبَتَيْنِ، وَأَطْرَافِ الْقَدَمَيْنِ، وَأَنْ لَا أَكْفَّ شِعْراً وَلَا ثَوْباً». وفى رواية العباس بن عبد المطلب: ان رسول الله (ص) قال: «إِذَا سَجَدَ الْعَبْدُ سَجْدَ مَعَهُ سَبْعَةُ آرَابَ: وَجْهَهُ، وَكَفَّاهُ، وَرَكْبَتَاهُ، وَقَدَمَاهُ» وهذا الحديث يدل على ان كل عضو من هذه الاعضاء اصل فى السجود وله حظ من العبادة ونصيب من الخدمة والطاعة. فاذا لم يستعمل بعضها اورث ذلك العضو حرماناً واوجب فى السجود نقصاناً. وعن نافع عن ابن عمر مرفوعاً قال: ان اليدين تسجدان كما يسجد الوجه، فاذا وضع احدكم وجهه فليضع يديه واذا رفعه فليرفعهما. واما الحكمة فى ايجاب السجود على هذه الاعظم ان هذه الاعضاء التى عليها مدار الحركة، هى المفاصل التى تنفتح وتنطبق فى المشى والبطش واكثر السعى، ويحصل بها اجتراح السيئات وارتكاب الشهوات فشرع الله تعالى بها السجود للتكفير ومحو الذنوب والتطهير والله اعلم. واما المساجد ان جعلتها مواضع الصلوة فواحداً لها المسجد بكسر الجيم وان جعلتها الاعضاء فواحداً مسجداً بفتح الجيم. قوله: «وَأَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ» قرأ نافع وابوبكر رواه بكسر همزة، وقرأ الباقر بفتحها. «لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ» يعنى النبي (ص) «يدعوه» اى - ويعبده، ويقرأ القرآن فى صلواته وذلك حين كان يصلى ببطن النخلة ويقرأ القرآن «كادوا» يعنى: الجن.

« يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَدًا » اى - يركب بعضهم بعضاً ويزدحمون حرصاً على استماع القرآن ورغبةً فى الاسلام، هذا قول الضحاك ورواية عطية عن ابن عباس قال مكحول: ان الجن بايعوا رسول الله فى هذه الليلة وكانوا سبعون ألفاً وفرغ عن البيعة عند انشقاق الفجر. وقال سعيد بن جبير: هذا من كلام الجن الذين رجعوا الى قومهم اخبروهم: انارايانا اصحاب محمد (ص) ويركعون بركوعه، ويسجدون بسجوده، وكانوا ينثالون عليه مجتمعين. وقال الحسن وقتادة: لما قام رسول الله (ص) باظهار الدعوة تلمذت الانس والجن عليه ليبطلوا الحق الذى جاءهم به «ويطفئوا نور الله فابى الله الا ان يُتَمَّ نوره» وينصر دينه وقوله: «لبدًا» جمع لبدة وهى الطائفة المزدحمة يركب بعضهم بعضاً. وقيل: اللبدة هى الرجل من الجراد ومنه سُمى اللبّد الذى يفرش لتراكمه وتلبّد الثمر اذا تراكم.

« قُلْ اِنَّمَا اَدْعُوا رَبِّي » قرأ ابو جعفر وعاصم وحمزة: « قل، على الامر، وقرأ الآخرون: « قال، يعنى: رسول الله » انما ادعوا ربى، فى صلواتى ولا اشرك به احداً من الاوثان فكونوا انتم كذلك.

« قُلْ اِنِّى لَا اَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا » فى دينكم ولا دنياكم «ولا ارشداً» ارشدكم. وقيل: لا املك لكم ضللاً ولا هداية لا تى عبدٌ مثلكم بل ذلك الى الله القادر على كل شيء.

« قُلْ اِنِّى لَنْ يَجِيرَنى مِنَ اللّٰهِ اَحَدٌ » اى - لن يمنعنى من عذابه مانع ان عصيته وجاء فى التفسير ان جتياً من اشراف الجن ذابغ قال: ان محمداً يريد ان يجيره احد فانا اجيره فانزل الله هذه الآية. وروى عن ابن مسعود قال: لما تقدم النبى (ص) الى الجن ازدحموا عليه فقال سيّد لهم يقال له وردان: انا رحلهم عنك، فقال له: لن يجيرنى من الله احد. قوله: « ولئن اجد من دونه ملتحداً » اى - مدخلاً فى الارض وملجأ وموئلاً. «الابلاغاً من الله» فذلك الذى املكه بعون الله وتوفيقه. وقوله: « بلاغاً » نصب على البدل من قوله: « ملتحداً » والمعنى: لا ينجينى شيء الا ان ابلاغ عن الله ما ارسلت به وقيل: معناه: لا املك لكم ضرراً ولا رشداً. لكن ابلاغ بلاغاً من الله فاما انا مرسل

لا املك الا ما ملكت . والبلاغ واقع موقع التبليغ . قال الفراء : هذا شرط وجزا ليس باستثناء و ان منفصلة من لا وتقديره : ان لا بلاغاً و المعنى : ان لم ابلغ فلا مجير لى « ومن يعص الله ورسوله ، فيما يدعوه اليه من التوحيد . فان له نارجهنم خالدين فيها ابداً ، مقيمين لا يخرجون .

« حتى اذا راوا ما يوعدون ، فى الآخرة . وقيل : يوم بدر » فسيعلمون « عند ذلك . » من اضعف ناصراً و اقل عدداً ، اهم ام المؤمنون ؟ هذا جواب لمشر كى مكة حين استمجلوا بالعذاب وقالوا : هم بالاضافة الينا كالحصاة من جبال ، وقيل : هذا جواب قولهم محمد صبور .

« قل ان ادرى ، اى - ما درى . » اقريب ما توعدون « من العذاب فى الدنيا . و قيل : يوم القيامة ، ام يجعل له ربى امداً ، اجلاً و غاية تطول مدتها ، يعنى : ان علم وقت العذاب غيب لا يعلمه الا الله .

« عالم الغيب » رفع على نعمت قوله : « ربى » . وقيل : هو عالم الغيب ، قيل : الغيب ما هو كائن لم يكن ، وقيل : هو امر القيامة « فلا يظهر » اى - لا يطلع « على غيبه احداً » . « الا من ارتضى من رسول » اى - الا رسول قد ارتضيه لعلم بعض الغيب ليكون اخباره عن الغيب معجزة له و قيل : هذا الرسول هو جبرئيل عليه السلام « فانه يملك » الهاء راجعة الى الله عز وجل ، والمعنى : اذا ارسل الوحي الى رسول ارتضاه و اراد ان يُطلعه على غيبه فانه يبعث ملائكة بين يديه يحفظون الوحي من استماع الشياطين . وقيل : يحفظون الرسول من الشياطين . وقوله : « من بين يديه ومن خلفه » اى - من امامه و ورائه « و صداً » اى - حرساً و قيل : لئلا يطلع عليه الكهنة قبل الوصول الى النبى المرسل اليه فيكون الرسول هو اوّل من يتكلم به . وقيل : كان جبرئيل (ع) اذا بعث الى نبى من الانبياء انحدر معه اهل كل سماء الى التى تليها و انحدر معه ملائكة السماء الدنيا الى الارض فيحيطون به وبالوحي و بالنبى حتى يفرغ من ادائه .

« ليعلم ان قد ابلغوا » قال الزجاج : ليعلم الله ان رسله قد بلغوا عنه رسالاته يعنى : اذا بلغوها علم الله ذلك . وقيل : ليعلم الله ان الملائكة قد بلغوا الى الرسل . و

ان الرّسل قد بلّغوا الى الامم . عام اينجا بمعنی رؤيت است وهذا في القرآن كثير
 كقوله : « ليعلم الله من ينصره ورسله بالغيب » « ليعلم الله من يخافه بالغيب » « ولما يعلم
 الله الذين جاهدوا منكم ولنبلوّنكم حتّى تعلم المجاهدين » . معنى آنست كه :
 تايندالله كه پيغامهاى او بر اّمت رسانيدند . وقيل : ليعلم محمد ان قدابلغوا تا محمد
 بدانند كه ايشان كه پيغام رسانيدند از خداوند او رسانيدند . وقيل : ليعلم الشّيطان
 « ان قد ابلغوا رسالات ربّهم » تا شيطان بدانند كه فرشتگان پيغام الله رسانيدند
 وسخن او فرسانيدند ، يعقوب « ليعلم » بضم ياخواند ، اى - ليعلم النّاس ، تا مردمان را
 آگاه كنند كه فرشتگان پيغام الله رسانيدند . « واحاط بما ليدّيه » اى - وعلم
 الله ما عند الرّسل فلم يخف عليه شيء . « واحصى كلّ شيء عدداً » . - قال ابن عباس :
 احصى ما خلق وعرف عدد ما خلق ، لم يفته علم شيء حتّى مثاقيل الدّرّ والخردل و
 نصب عدداً على الحال وان شئت على المصدر ، اى - عدّ عدد آ .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « بسم الله الرحمن الرحيم » بسم الله كلمة سَلابة غَلّابة نهّابة وهّابة .
 تسلب العقول ، و تغلب الالباب و تنهب الارواح من الاحباب ، و تهب الارتياح لقوم
 مخصوصين من الطّلاب - نام خداوندى كه عالمان در وصف جلالش حيران ، عارفان
 در شهود جمالش گدازان ، واجدان در وجود افضالش نازان ، دوستان در شوق وصالش
 سوزان ، طالبان در بادية نيازش خروشان - محجوران در زاوية فراقش نالان .
 هر عزيزى نام و نشان را جويان ، هر طالبى حمد و ثنائش را كويان ، هر ذا كرى
 نسيم و صلش را بويان ، هر سائلى بر اميد فضلش پويان :

پويان و دوانند و غريوان بجهان در در صومعه و كوهان ، در غار و بيابان
 يكسر همه محوئند بدرىاي تفكر بر خوانده بخود بر همه لاخان و لامان .

« قل اوحی الی الله استمع نفر من الجن » کان رسول الله مبعوثاً الی كافة الخلق، و کان مبعوثاً الی الجنّ کما کان مبعوثاً الی الانس . آن مهتر عالم و سید ولد آ۵۴، سرور اشراف، و مرکز عدل و انصاف، فرستادهٔ باهل زمین از قاف تا قاف . روزی بمنبر شرف برآمد، بر سبیل خطبه باصحابه خطاب کرد که : یا مجتعمان مسجد، و یا مستمعان مجلس، بدانید و آگاه باشید که ما را رقم مهتری و بهتری کشیدند . و سادۀ سیادت رسولان بنام ما کسردند . و ما را از حضرت ربّ العزّة به پیغامبری بکلّ عالم فرستادند ؛ هم بعالم انس و انسیان، هم بعالم جنّ و جنّیان . همه را در حکم ما کردند و همه را شرع ما فرمودند . آن جنّیان چون بحضرت آن مهتر عالم رسیدند، بیطن بخله، بایکدیگر وصیت میکردند که : « انصتوا »، خاموش باشید، بادب باشید، حرمت حضرت نبوّت بجای آرید، حقّ او بشناسید، قدر او بدانید . این آن مهتر است که خالک قدم او مقربان آسمان را توتیاشد . خدمت خطوات او بزرگی و شرف را کیمیاشد . صورت او سورت کمال شد . متابعت او ذخیرۀ خیرت و اقبال شد . قواعد عقاید سنّت بیان او ممّهد شد . آسمان ایمان باشارت او مشیّد شد . آیین شرع مقدّس بعزّت او مؤبّد شد . آن جنّیان رسالت آن مهتر بپذیرفتند و قرآن قدیم نامۀ خداوند کریم از وی بجان و دل بشنیدند . بقبائل و عشائر خویش باز گشتند و بزبان افتخار بنعت ابتهاج ایشان را گفتند : « انا سمعنا قرّانا عجیباً » ما قرآنی شنیدیم که از فصاحت و ملاححت آن عجب بماندیم . قرآنی که چراغ روشنائی آشنائی است ، روح توانائی و دانائی است ، شاهراه استقامت و منهاج سلامت است . معراج کرامت و راحت هر جراح و قانون هر خیرت است . خنک مرآن کسی که قرآن رهبر اوست ، توفیق رفیق او و دار السلام مقرّ اوست . او که قرآن قدیم انیس اوست ، یقین دان که خداوند کریم جلیس اوست . میگوید جلّ جلاله : « انا جلیس من ذکرئی و انیس من استأنس بی حبیب من احبّنی و مطیع من اطاعنی » . این خطاب با موسی کلیم رفت هنگام مناجات . موسی گفت : خداوند! میدان مواصالت کجاست ؟ خلوت گاه مناجات کجاست ؟ این اجدک ؟ کجات یابم ؟

بکجاست جویم؟ فرمان آمد که یا موسی در خلوت . وهو معکم باذا اکران نشینم بر بساط انبساط دوستان خود را نوازم . یا موسی ، من انس جان اوام که انسش با نام من ، من یادگار دل او ام که یادگارش کلام من ، من دوست او ام که او دوست من .

« وَاِنَّهٗ تَعَالٰی جَدِّ رَبِّنَا » جلال و عظمت او ، کبریا و عزّت او از او هام و افهام بیرونست و کس نداند که چو نیست . سزای ثناء خود خود داند ، قدر عزّت و عظمت خود خود شناسد . صفات صمدیّت او از اشراف اسرار متعالی است ، نعت احدیّت او بر صیغت عبارت و اشارت مستولینست . عرش عظیم در عظمت و جلال قدرت او بذره ای است . وجود کلّ عالم از بحر جود او قطره ای است . از دور آدم تا انتهای عالم همه خواطر و او هام و افهام در بحر صفات سرمدی او غوص همی کنند تا بر نشانی از نشانهای آثار صمدیّت او مطلق گردند . هر زمانی و هر لحظه ای ایشان را نوحیرتی پدید آید که راه طلب برایشان بسته گردد ، بزبان عجز و حیرت گویند :

وَصَافٍ تَرَاهُ وَصَفَّهٖ دَانَدَ کَرْدَن؟ تو خود بصفات خود چنانی که توئی!



۷۳ = سورة المزمل = مکیة

النوبة الاولى

قوله تعالى: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان
 «يا ايها المزمل (۱)» ای جامه درخود پیچیده [وردا در سر کشیده] .
 «قم الليل» شب خیز نماز را «الاقليلاً (۲)» مکر اندکی.
 «نصفه» نیمی از شب. «او انقص منه قليلاً (۳)» یا چیزی گاه از نیمی اندک.
 «اوزد عليه» یا چیزی افزای بر نیمی. «ورتل القرآن ترتيلاً (۴)» و قرآن
 را کشاده حرور خوان [واژهت رامعانی آن پیدا کن و روشن] .
 «انا سئلتك قولاً ثقیلاً (۵)» ما می افکنیم بر تو سخنی گرانمایه
 سنگی [نکه داشتن حق آن و کار کردن بآن و ربندگان گران] .
 «ان ناشئة الليل» این ساعت‌های شب و این خاستن شب «هي اشدّ وطأً»
 سازنده تر است [زبان و دل را و استوار تر] . «واقوم قليلاً (۶)» و موافق ترست
 و راستر اندیشیدن و خواندن را .
 «ان لك في النهار سبْحاً طويلاً (۷)» ترا در روز خواب را و شغل را پرداختنی
 است دراز .
 «واذكّر اسم ربك» خداوند خویش را نام می‌برویاد می‌کن . «وتبتّل
 اليه تبتيلاً (۸)» و باز و کسل باز گسستنی او را [یگانه باش و یاد او یگانه دار] .
 «ربّ المشرق والمغرب» خداوند دو نیمه جهان «لا اله الا هو» نیست
 خدای جز او . «فاتخذذه وكيلاً (۹)» او را میانجی گیر و کارسازی بسنده .
 «واصبر على ما يقولون» و شکیبائی کن بر آنچه دشمنان میگویند .
 «واهجرهم هجر اجميلاً (۱۰)» و فرابرازشان فرا بریدنی نیکو بی مداخته و
 بی مداجاة .

« وَذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ » و با من گذار این دروغ زن کیران « اُولَى النِّعْمَةِ »
 که خداوندان نازند و تن آسانی « وَمَهْلَهُمْ قَلِيلًا (۱۱) » و فرا گذار ایشان را اندکی
 از روزگار.

« اِنَّ لَدَيْنَا اَنْكَالًا » نزدیک ما درغیب ایشان را بند هاست « وَجَحِيمًا (۱۲) »
 و آتشی عظیم.

« وَطَعَامًا ذَاغُصَّةٍ » و خورشی کلوگیر « وَعَذَابًا اَلِيمًا (۱۳) » و عذابی دردناکی
 « يَوْمَ تَرْجُفُ الْاَرْضُ وَالْجِبَالُ » آن روز که زمین بجنبند و کوهها از جای
 و گانت الجبال کثیباً مهیلاً (۱۴) « و کوهها ریگک شود روان.

« اَنَا اَرْسَلْنَا اِلَيْكُمْ رَسُولًا » ما فرستادیم بشما رسولی « شَاهِدًا عَلَيْكُمْ »
 تا بر شما گواه بود « کَمَا اَرْسَلْنَا اِلَى فِرْعَوْنَ رَسُولًا (۱۵) » چنانکه فرستادیم
 به فرعون رسولی.

« فَعَصَى فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ » سر کشید فرعون از آن رسول « فَآخَذْنَاهُ اخْذًا
 وِیْلًا (۱۶) » فرا گرفتیم او را فر گرفتنی کران.

« فَكَيْفَ تَتَّقُونَ اِنْ كَفَرْتُمْ » اگر کافر شوید و بر کفر باز ایستید چون پرهیزید؟
 « يَوْمًا يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا (۱۷) » از بد آن روز که نوزادگان را از مادر بر جاییر کند.
 « السَّمَاءُ مَنفُطْرٌ بِهِ » آسمان شکافتنی است آن روز بصعبی آن روز
 « كَانَ وَعْدُهُ مَفْعُولًا (۱۸) » وعده الله بودنی است و کردنی.

« اِنَّ هَذِهِ تَذْکُرَةٌ » این پیغام و سخن پندی است « فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذْ اِلَى رَبِّهِ سَبِيلًا (۱۹) »
 تا هر که خواهد بسوی خداوند خویش راه گیرد.

« اِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ » میداند خداوند تو « اَنْتَ تَقُومُ » که تو [نماز را] می خیزی
 [بشب] « اَدْنٰی مِنْ ثُلُثِ اللَّیْلِ » کم از دو بهر از شب « وَلُصْفَةٌ » و کم از نیمی از
 شب « وَبُلُثُهُ » و کم از سه یکی از شب « وَطَائِفَةٌ مِنَ الَّذِینَ مَعَكَ » و گروهی ازینان
 که با تواند « وَاللّٰهُ یُقَدِّرُ اللَّیْلَ وَالنَّهَارَ » و الله شب و روز باندازه میداند و می دارد

[بر هر زنده‌ای در جهان که کی خفت و کی برخاست و کی جنبید] . «عَلِمَ أَنَّ لَنْ تُحْصَوْه» دانست الله که شما [همه عمر] این نماز شب نتوانید [وطاقت ندارید] «فَتَنَابَ عَلَيْكُمْ» از شما فرو نهاد و عذر شما بعجز شما بپذیرفت «فَاَقْرَؤْا مَا تيسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ» میخوانید آنچه از قرآن آسانست بر خوانندگان «عَلِمَ أَنَّ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرْضًى» دانست الله که از شما بیماران بود [که برخاست نتواند بسبب] . «وَآخَرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ» و دانست که از شما دیگران بود که در زمین میروند «يَتَفَتَّحُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ» و فضل الله میجویند [و روزی] . «وَآخَرُونَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» و دیگران بود غازیان که در سبیل الله با دشمنان او کشتن می کنند «فَاَقْرَؤْا مَا تيسَّرَ مِنْهُ» چندانکه بر شما آسان آید میخوانید از قرآن . «وَاقِيمُوا الصَّلَاةَ وَنَمَازِیْیَی دَارِیْدُ . «وَآتُوا الزَّكَاةَ» و زکوة میدهید . «وَاقْرَؤْا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا» و کردار نیکو از دیک الله وام می نهید «وَمَا تَقْدِمُوا لَانْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ» و هر چه پیش فرا فرستید از نیکی خویشتن را . «تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ» آن را نزدیک او باز یابید «هُوَ خَيْرٌ» آن به از آنکه کردید «وَاعْظَمَ أَجْرًا» و مزد آن مه از آنکه بیوسیدید «وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ» و آمرزش خواهید از الله «إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (۲۰) که الله آمرزگار است [عیب پوش] و بخشاینده .

النوبة الثانية

این سوره از شمار کوفیان بیست آیت است، دوست و هشتاد و پنج کلمه، هشتصد و سی و هشت حرف، جمله به مکه فرو آمد و در مکیات شمرند . ابن عباس گفت : مکرر در آیت «إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ» الی آخر السورة . و درین سوره سه آیت منسوخ است . در اول سوره نماز شب فرض کردند بر رسول خدا (ص) و بر مسلمانان و ذلك فی قوله :

«قُمِ اللَّيْلَ الْأَقْلِيَالاً» الآية . . . پس آخر سوره منسوخ شد و ذلك قوله :
«عَلِمَ أَنَّ لَنْ تُحْصَوْه فَتَنَابَ عَلَيْكُمْ فَاَقْرَؤْا مَا تيسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ» .

ديكر آية: «واهجروهم هجراً جميلاً» منسوخ است بآيت سيف.
 سديكر آيت: «فمن شاء اتخذ الى ربه سبيلاً» اين قدرازايت منسوخ است
 بآنچه رب العزة گفت: «وماتشاورن الا ان يشاء الله»

و در فضيلت سوره ابى بن كعب روايت كند از مصطفى (ص) قال: «من قرأ
 سورة «يا ايها المزمل» رفع عنه العسر فى الدنيا والآخرة» .
 قوله: «يا ايها المزمل» معناه: المتزمل ادغمت التاء فى الزاى ومثله المدثر اى -
 المتمدثر ادغمت التاء فى الدال. يقال تزمل وتذر بشوبه اذا تعطى به. قال ابن عباس: رجع
 النبى (ص) من جبل حراء لما نزل عليه جبرئيل (ع) مدعوراً أمر تعداً فرائضه، يقول:
 زملونى زملونى، فرمل بقطيفة. فنزلت: «يا ايها المزمل» اى - المتلفف بشيابه، قيل:
 كان متلففاً فى ثياب نومه، وقيل: كان متلففاً بشيابه للصلوة. قال عكرمة: الزمل بمعنى الحمل
 ومنه الزاملة، والمعنى: يا ايها المتحمل باعباء النبوة و قال السدى: هو كناية عن
 التائب كانه عز وجل يقول: «ايها التائب الليل كله قم فصل» قال بعض الحكماء: كان هذا
 الخطاب للنبى (ص) قبل تبليغ الرسالة ولم يكن قد شرع فى الامر بعد فلما شرع
 خاطبه بالنبوة والرسالة. وقيل: هذا بدأ ايناس وازالة وحشة كما قال: «وما تلك
 بيمينك يا موسى». وقيل معناه: يا خامل الذكر سنرفع لك ذكرك.

«قم الليل» اى - صلّ الليل «ألا قليلاً» اى - الاشياء يسيراً تنام فيه وكان
 قيام الليل فريضة فى ابتداء الاسلام وبين قدره فقال:

«نصفه او انقص منه قليلاً، الى الثلث «اوزد» على النصف الى الثلثين خير»
 بين هذه المنازل؛ فكان التمسى (ص) واصحابه يقومون على هذا المقادير، فكان الرجل
 لا يدري متى نلت الليل ومتى النصف ومتى الثلثان فكان يقوم حتى يصبح مخافة ان
 لا يحفظ القدر الواجب واشتد ذلك عليهم حتى انتفخت اقدامهم فرحمهم الله وخففه
 عنهم بعد سنة و نسخ وجوب التقدير بقوله: «علم ان لن تحصوه فتاب عليكم
 فاقرؤا ما تيسر من القرآن» اى - صلّوا ما تيسر من القرآن، اى - صلّوا ما تيسر من الصلوة
 ولو قدر حلب شاة ثم نسخ وجوب قيام الليل بالصلوات الخمس بعد سنة اخرى فكان

بين الوجوب والتخفيف سنة وبين الوجوب والنسخ بالكلية سنتان .

«ورتل القرآن ترتيلاً» اى - بين الحروف ووف حقه من الاشباع كأنك تفصل بين الحرف والحرف مشتق من قول العرب ثغرر ثل ورتل اذا كان فيه فرج . والترتيل اداء الحروف وحفظ الوقوف . وقيل : معناه اقرأ على ترتيبيه لا تقدم مؤخراً ولا تؤخر مقدماً . وقيل : فصله تفصيلاً ولا تعجل فى قرآته . وقيل : معناه : ضعف صوتك وقرأه بصوت حزين ، وقالت ام سلمة : كان رسول الله (ص) يقطع قرآته آية آية . وقال ابن مسعود : لا تنشروه نثر الدقل . ولا تهذوه هذا الشعر . قفوا عند عجائبه . وحرر كوابه القلوب . ولا يكن هم احدكم آخر السورة . سئل انس : كيف كانت قرآه النبى (ص) ؟ - فقال : كانت مداء ثم قرأ بسم الله الرحمن الرحيم يمد بسم الله ويمد بالرحمن ويمد بالرحيم . روى ان عمر بن حصين مر على قاص يقرأ ثم يسأل فاسترجع ثم قال سمعت رسول الله (ص) يقول : « من قرأ القرآن فليسأل الله به فانه سيجى اقوام يقرؤن القرآن يسألون به الناس .

«انا سألنى عليك» اى سننزل عليك «قولاً ثقيلاً» يعنى القرآن فالقرآن رزين كريم رصين ، ليس بهزل ولا فسفاسف ، له وزن وخطر فى صحته وبيانه كما يقال : هذا قول له وزن وخطر . قال جعفر : ما ثقله فى تلاوته انما ثقله فى العمل به . وقيل : ثقله بالامر والنهى والحدود والاحكام . وقيل : ثقيلاً لثقله فى الميزان يوم الحساب . وقيل : ثقيلاً على الكفار والمنافقين ويحتمل ان يكون ثقيلاً صفة للمصدر اى - القاء ثقيلاً كما روى عن عائشة قالت : لقد رأيت به ينزل عليه الوحي فى اليوم الشديد البارد فينقسم عنه وان جبينه ليرفض عرقاً وقال ابن عباس : نزلت سورة الانعام فبركت ناقة رسول الله (ص) من ثقل القرآن وهيبته . ومعنى ثقل القرآن هيبته القرآن . وروى ان الجارث بن هشام سأل رسول الله (ص) فقال : يا رسول الله كيف يأتيك الوحي ؟ - فقال : « احياناً يأتينى مثل صلصلة الجرس وهو اشد على فينقسم عنى وقد وعيت ما قال وحياناً يتمثل لى الملك رجلاً فيكلمنى فاعى ما يقول » .

قوله « ان ناشئة الليل » اى - ساعاته كلها وكل ساعة منها ناشئة سميت بذلك

لأنها تنشأ بعد النهار اى - تبدو فكلّ ماحدث بالليل وبدافقد نشأ وهو ناشئ و
الجمع ناشئة . قال ابن ابي مليكة : سألت ابن عباس وابن الزبير عنها ، فقالا: اللّيل
كلّهُ ناشئة . قال سعيد بن جبیر وابن الزبير أى ساعة قام من اللّيل فقد نشاء وهو بلسان
الحبش نشأ فلان اى- قام . فقالت عائشة: النّاشئة: القيام بعد النّوم . وقال ابن كيسان:
هى القيام من آخر اللّيل . وقال عكرمة : هى القيام من أوّل اللّيل . روى عن
علی بن الحسین علیهما السلام أنّه كان یصلی بعد المغرب والعشاء یقول : هذا ناشئة
اللّیل . وقال الازهری : ناشئة اللّیل قیام اللّیل . مصدر جاء علی فاعلمة كالعافية بمعنى:
العفو، اى - ما ينشئه الرّجل باللیل من القراءة والصّلوۃ . « هی اشدّ وطأ » قراء
ابن عامر و ابو عمرو و طاء بكسر الواو وممدوداً بمعنى المواطاة والموافقة . یقال :
واطأت فلاناً مواطاةً ووطأ اذا وافقته وذلك ان مواطاة القلب والسمع والبصر واللّسان باللیل
یکون اكثر ممّا یكون بالنّهار، اى اجدران یواطأ اللّسان القلب والقلب العمل لان اللّیل
تهدا فيه الاصوات فلا یحول دون تفهّمه شیء . وقرأ الآخرون « اشدّی طأ » بفتح الواو
و سکون الطاء اى اشدّ علی المصلی واثقل علی البدن من صلوة النّهار لان اللّیل
للنّوم والرّاحة ، فاذا ازید عن ذلك ثقل علی البدن ما یتکلف فيه . ومنه قوله صلی الله
علیه وسلّم : « اللّهم اشدّد وطأتک علی مضر » اى - اشدّد ثقل الامر علیهم . وقیل :
« اشدّ و طأ » اى - اثبت فی القلب ، واحفظ للترّآة و ابلغ فی الثّواب ، واسهل علی
المصلی من ساعات النّهار لان النّهار خلّق لتصرّف العباد فيه و اللّیل خلّق للنّوم
والخلوة من العمل فالعبادة فيه اسهل . « و اقوم قیلاً » اى - اصوب قرآة ، واصحّ
قولاً ، وشدّ استقامةً لفراغ البال وهداة النّاس و سکون الاصوات . یقال : قال قیلاً
وقولاً ومقالاً ومقالهً وقالاً . وقال الحسن اذا قام احدکم من اللّیل فلیسمع نفسه .
فانّ الملائکة لا یقرؤن القرآن وهم یحبّون ان یسمعوهُ من بنی آدم . وقیل :
« اقوم قیلاً » اى - اعجل اجابةً للدّعاء .

« انّ لك فی النّهار سبجاً طویلاً » له معنیان : احدهما: انّ لك فی النّهار
فراغاً وتصرّفاً وثقلباً طویلاً تقدّر ان تسبح فی حوائجک واشغالک بالنّهار . واصل السّبح

سرعة الذهاب ومنه السباحة فى الماء . والمعنى الثانى « **أَنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَحَابًا طَوِيلًا** ، اى - فراغاً للثَّوم فقم الليل ونم بالنَّهار . وقيل : معنى الآية مذهبك بالنَّهار فيما يشغلك كثيرة والليل ، اخلى لك واعون على وعى ما يوحى اليك فقم من نومك بالليل . وقرأ يحيى بن يعمر : سبخاً بالخاء المعجمة ، اى - استراحةً وتخفيفاً للبدن ومنه قول النَّبى (ص) لعائشة وقد دعت على سارق لا تسبَّحنى عنه بدعائك عليه .

« **وَإِذْ كَرَّاسُكُمْ رَبُّكَ** » بالتَّوْحِيد والتَّعْظِيم وادعه باسمائه الحسنى وقيل : معناه : اذكر : « **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** » اذا اردت قراءة القرآن او الصلوة « **وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا** » اى - انقطع اليه انقطاعاً واخلص له العبادة اخلاصاً . و توكل عليه توكلًا . وقيل : التَّبَتَّلْ رفض الدنيا وما فيها والتماس ما عند الله . اصل التَّبَتَّلْ القَطْع . يقال : تصدَّق فلان صدقةً تَبَلَةً ، اى - قطعها من ماله ، واخرجها من يده . وقيل لمريم : البتول ، لقطعها الدنيا واسبابها وانقطاعها عن النَّاس . و القياس تَبَتَّلًا ولكن لما كان التَّبَتُّيل من حروفه عدل اليه لموافق رؤس الآى ، لانَّ حظَّ القرآن من حسن النَّظْم والرَّصْف فوق كلِّ حظٍّ ويحتمل انَّ المعنى تَبَتَّلْ اليه يُبَتِّلُكَ تَبْتِيلًا ، كما قال تعالى : « **وَاللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا** » اى - وتنبتون نباتًا .

« **رَبِّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ** » يريد به جنس المشارق والمغارب فى الشَّتَاء والصَّيْف اى - خالقهما ومالكهما . قرأ اهل الحجاز و ابو عمرو وحفص « **رَبِّ** » برفع الباء على الابتداء وقرأ الآخرون بالجر على نعت الرَّبِّ فى قوله : « **وَإِذْ كَرَّاسُكُمْ رَبُّكَ** » . « **لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا** » اى - توكل عليه وثق به واستكفه جميع المهمات . وقيل : وكيلاً اى - كفيلاً بما وعدك ، قِيَمًا بامورك ، فقوضها اليه :

« **وَاصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ** » لله من الصَّاحبة والولد والشريك ولك من السَّاحر والكاهن والمجنون . « **وَإِذَا هُمْ هَاجِرٌ هَجْرًا جَمِيلًا** » الهجر الجميل ترك الجفوة من غير ترك الدَّعوة الى الحق كقوله : « **فَاصْفَحْ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ** » وقوله : « **فَاصْفَحْ عَنْهُمْ وَقُلْ سَلَامٌ** » وهى منسوخة بآية السَّيف .

« **وَذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ** » لك يا محمد « **أُولَى النِّعْمَةِ** » اى - الثَّروة والتَّعَمُّم و

المال وصفهم بالتعفة توبيخاً لهم على ترك الشكر وتبييناً أنه اطفاهم استغناؤهم
«ومهلهم قليلاً» اى - انظرهم و آخرهم قليلاً ولا تهتم بهم وكل امرهم الى فاني
اكفيك شأنهم . قيل : نزلت في صناديد قريش المستهزئين . وقال مقاتل نزلت في
المطعمين ببدر وكان بين نزول هذه الآية وبين بدر سنة .

«ان لدنيا» اى - ان عندنا لاهل النار «التكالا» قيوداً واغلالاً اهانة لهم
لاخوفاً من فرارهم «وجحيماً» اى - ناراً جاحمة حارة متناهية ، يقال : يوم جاحم
شديد الحر .

«وطعاماً ذا غصة» اى - الصريع والزقوم يفس في الحلق ولا يسوغ . «وعذاباً
اليماً» يخلص وجهه الى القلب . و جاء في التفسير أنه لما نزلت هذه الآية خر النبي
(ص) مفشياً عليه .

«يوم ترجف الارض» اى - تتحرك الارض حركة شديدة وتزول الجبال عن
اماكنها . «وكانت الجبال كتيلاً مهيلاً» اى رملاً سائلاً .

قال الكلبي : هو الرمل الذي اذا اخذت منه شيئاً تبعك مابعد . يقال هلت الرمل
اهيله هيلاً اذا حركت اسفله حتى انهال من اعلاه .

«انا ارسلنا اليكم رسولا» يعنى محمد (ص) «شاهداً عليكم» يوم القيامة
بالاجابة والامتناع . «كما ارسلنا الى فرعون رسولا» يعنى موسى (ع)

«فعصى فرعون الرسول» اى - جحد رسالة موسى ولم يؤمن به . «فاخذناه
اخذاً ويلاً» اى - شديداً ثقيلاً .

«فكيف تتقون ان كفرتم يوماً» بالله ولم تؤمنوا عذاب يوم «يجعل الولدان
شيئاً» لصوبته وشدة احواله . قيل : هذا على ضرب المثل ، وقيل : بل يصير الولدان
في القيامة شيئاً لما يرون من احوالها . وقيل : انما يصيرون شيئاً اذا قال الله لا آدم : «قم»
فابعت من ذريتك بمثل النار ، فيقول : «يارب من كم كم» . فيقول : «من كل الف تسع مائة»
وتسعة وتسعين الى النار واحداً الى الجنة فحينئذ يشيب الولدان من الفزع . وقيل
معنى الآية : كيف لكم بالتقوى يوم القيامة اذ كفرتم في الدنيا اى - لاسبيل لكم

الى التَّوْفَى اذا وافيتم القيامة وقوله :

«السَّمَاءُ مَنْفَطَرُ بِهِ» اى - السَّمَاءُ مَنْشَقٌّ بِذَلِكَ الْيَوْمِ وَشِدَّةً . وقيل: الباء بمعنى فى اى - فى ذلك اليوم . وقيل «مَنْفَطَرُ بِهِ» اى - بالله عزَّ وجل حين ينزل سبحانه فى ظِلٍّ مِنَ الْغَمَامِ وَلَمْ يَقْلْ مَنْفَطَرَةً لِأَنَّ السَّمَاءَ يَذْكَرُ وَيُؤَنَّثُ . وقيل: لانَّ السَّمَاءَ فى المعنى السَّقْفِ وقيل: معناه ذات انقطاع كما يقال امرأة مَرْضَع اى - ذات رضاع على التَّسْبِةِ وَ «كَانَ وَعْدُهُ مَفْعُولًا» اى - يَنْجِزُ لَوْلِيَائِهِ مَا وَعَدَ وَلَا عِدَائِهِ مَا وَعَدَ . وقيل: وعده بان يظهر دينه على الدين كله .

«أَنَّ هَذِهِ تَذَكُّرَةٌ» اى - هذه الآيات وعظ وعبرة «فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا» اى - طريقاً الى رضاه بطاعته لأمره . والمعنى: انَّ الوصول الى طاعته ممكن والى معرفته لما نصب من الدلائل واثبت من الشواهد وانزل من الآيات والسُّور . وقيل: فيه اضمارو معناه: فَمَنْ شَاءَ اللَّهُ ان يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا اتَّخَذَ . قوله :

«إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَىٰ» اى - أَقْلَ . «مِنَ ثَلَاثِي اللَّيْلِ وَنُصْفِهِ وَثُلَاثِهِ» قرأ اهل مكة والكوفة: نُصْفِهِ وَثُلَاثُهُ بِفَتْحِ الْفَاءِ وَالثَّاءِ وَاشْبَاعِ الْهَاءِ مِنْ ضَمٍّ اى - وَتَقُومُ نُصْفَهُ وَثُلَاثَهُ وَقَرَأَ الْآخَرُونَ بِكَسْرِ الْفَاءِ وَالثَّاءِ وَاشْبَاعِ الْهَاءِ بِنِ كَسْرٍ أَعْطَفًا عَلَى ثَلَاثِي اللَّيْلِ «وَطَائِفَةٌ مِنَ الَّذِينَ مَعَكَ» يعنى المؤمنين و كانوا يقومون معه . قال عطاء : يريد لا يفوته علم ما تفعلون انه يعلم مقادير «اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ» فيعلم القدر الذى تقومون . «عَلِمَ أَنْ لَنْ تَحْصُوهُ» هذا نسخ اول السُّورة اى - علم ان لن تطيقوا قيام الليل فى النصف والثلث والثلثين «فَنَابَ عَلَيْكُمْ» فَخَفَّفَ عَلَيْكُمْ وَوَضَعَ عَنْكُمْ «فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ» اى - فَصَلُّوا مَا خَفَّ عَلَيْكُمْ فى اللَّيْلِ مِنَ الصَّلَاةِ . قال الحسن: ولو قدر حلبة شاةٍ ، وقيل: فاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ اى - ما احببتهم و اردتهم من السُّور انقصار التى تقرأ فى صلاة المغرب والعشاء التى عدها رسول الله (ص) على معاذ يريد فى الصَّلَاةِ النَّافِلَةِ . وقيل: فى الفرض . وقيل: خارج الصَّلَاةِ . قال ابن عباس : ما تيسر مائة آية وقال الحدي مائتا آية وقيل : ثلاث آيات كاقصر سورة . قال رسول الله (ص): انَّ الله تعالى انزل الآيتين من خاتمة سورة البقرة من كنز تحت العرش من قرأهما فى ليلةٍ كفتاه وعن قيس بن حازم

قال: صليت خلف ابن عباس بالبصرة فقرأ في أول ركعة بالحمد وأول آية من البقرة ثم قام في الثانية فقرأ بالحمد والآية الثانية من البقرة ثم ركع فلما انصرف أقبل علينا فقال: إن الله تعالى يقول: فاقروا ما تيسر منه. وعن أنس بن مالك أنه سمع رسول الله (ص) يقول: «من قرأ خمسين آية في يوم أو في ليلة لم يكتب من الغافلين ومن قرأ مائة آية كتب من القانتين. ومن قرأ مائة آية لم يحاجه القرآن يوم القيامة. ومن قرأ خمسمائة آية كتب له قطار من الاجر». وعن عبد الله بن عمرو قال: قال لي رسول الله (ص): «اقرأ القرآن في كل شهر» - قال قلت: «أني لا أجد قوة». قال: «فاقرء في عشرين ليلة» قال: قلت: «أني لا أجد قوة؟» - قال: «فاقرء في سبع ولا تزد على ذلك». ثم ذكر سبب التخفيف، فقال: «علم أن سيكون منكم مرضى» فيشق عليهم قيام الليل. «وآخرون يضربون في الأرض» أي - يسافرون فيها. «يبتغون من فضل الله» أي - يطلبون من رزق الله بالتجارة «وآخرون يقاتلون في سبيل الله» فسوى بين درجة المجاهدين والمكتسبين المال للثقة على نفسه وعلى العيال والاحسان والافضل. روى ابراهيم عن ابن مسعود قال: أيما رجل جاب شيئاً الى مدينة من مدائن المسلمين صابراً محتسباً فباعه بسعر يومه كان له عند الله منزلة الشهداء ثم قرأ عبد الله: «وآخرون يضربون في الأرض يبتغون من فضل الله» و«آخرون يقاتلون في سبيل الله» وعن ابن عمر قال: ما خلق الله عز وجل موتة أموتها بعد القتل في سبيل الله أحب إلي من أن أموت بين شعبتى رجل اضرب في الأرض ابتغى من فضل الله.

«فاقروا ما تيسر منه» أي - من القرآن تطوعاً حثهم على التطوع بالتهجد ترغيباً ونسخ افتراضه ترفيهاً.

«واقوموا الصلوة» هذا نسخ صلوة الليل بالصلوة الخمس. «واتوا الزكوة» القصة للصلوة ولكن لم يفرق بين القرينتين «واقضوا الله قرضاً حسناً» كل ما يعبد الله عز وجل به قرض للعبد عند الله. «وما تقدموا لانفسكم من خير» أي - ما نسلفوه لانفسكم من عمل صالح وصدقة. «تجدوه عند الله» أي - تجدوا ثوابه عند الله

«هو خیراً» لکم من متاع الدنیا ، و قیل: خیراً لکم من الشَّحِّ والتَّقْصیرِ وخیراً نصب مفعول ثانٍ لقوله: «تجدوه» ودخلت هو فصلاً. «واعظم اجرًا» لانَّ الله تعالى يعطى المؤمن اجره بغير حساب «واستغفروا الله» من تقصیر و ذنب وقع منکم «ان الله غفور» لمن تاب «رحیم» لمن استغفر.

عن الحارث بن سويد قال: قال عبد الله: قال رسول الله (ص): «ایکم ماله احب اليه من مال وارثه؟» - قالوا: يا رسول الله ما منّا من احد الا ماله احب اليه من مال وارثه - قال: «اعملوا ما تقولون» قالوا: ما نعلم الا ذلك يا رسول الله - قال: «ما منکم رجل الا مال وارثه احب اليه من ماله - قالوا كيف يا رسول الله؟ قال: «انما مال احدکم ما قدّم و مال وارثه ما اخر و استغفروا الله من ذنوبکم ان الله غفور رحیم».

النوبة الثالثة

قوله تعالى: «بسم الله الرحمن الرحيم» «بسم الله» كلمة سماعها نزهة قلوب الفقراء، بهجة اسرار الضعفاء، راحة ارواح الاولياء، قوة قلوب الانبياء، سلوة صدور الاصفياء، قرّة عيون اهل البلاء. نام خدا و ندی کسه اشباح طالبان سوخته جلال او، ارواح قاصدان افروخته جمال او، انفاس عزیزان بسته نوال او، حواس مقربان سرگشته اقبال او، اسرار عارفان نشئه وصال او، ابصار محبتان خسته دلال او. بسا رویها که برو کرد نایافت او، بسا دلها که درو دردنا خواست او:

بای نواحی الارض ابغی وصالکم و انتم ملوک ما لنحو کم قصد*



بسیار خلا یقند جویان رعت
کشته شده عالمی بهول سپهت
تا برمه چهارده نهادی کلعت
بینم کله ملوک در خاک رعت.

«یا ایها المزمّل» ای پیغمبر مطهر، ای سیّد اطهر، ای رسول اکبر، ای مقتدای بشر، ای برج جلال را ماه انور، ای درج رسالت را درّ اطهر، ای برسر سیادت افسر، ای برافسر سعادت کوهر، ای عنوان نامه جلال نام تو، ای طراز جامع

رسالت احکام تو ، سرمایه دین کلام تو ، پیرایه شریعت اعلام تو ، ای ناظم قلاعه نبوت ، ای ناشر اعلام رسالت ، ای مؤید ارکان هدایت ، ای کاشف اسرار ولایت ، ای واضع منهاج شریعت ، ای رافع معراج حقیقت .

« قم اللیل » خیز نماز شب کن ، لختی از شب بیدار باش شفاعت امت را . و لختی خواب کن آسایش نفس را . یاسید اگر همه شب در خواب باشی امت ضایع مانند ، و رهمه شب بیدار باشی رنجه شوی ؛ و من رنج تو نخواهم . چون بیدار باشی بسبب بیداری تو بعضی عاصیان را بیمارزم تصدیق شفاعت را . چون خواب کنی بحرمت خواب تو باقی بیمارزم تحقیق رحمت را . ای سید تو خلعت قربت ما که یافتی در شب یافتی ، هم در شب خدمت ما بجای آر تا چنانکه خلعت در شب یافته باشی شکر خلعت بخدمت هم در شب گزارده باشی .

ای جوانمرد بنده را هیچ کرامت چنان نبود که در شب تاری از بستر گرم برخیزد متواری ، بر درگاه باری ، بانصرع وزاری ، در مناجات شود ؛ و قصه درد خود بدو بردارد ، گوید بزبان نیاز در حضرت راز : الهی بارم ده تا قصه درد خود بمو بردارم ، بر درگاه تو می زارم و در امید بیم آمیز می نازم . الهی فایذیرم تا و انو پردازم ، یک نظر در من نگر تا در کیتی بآب اندازم . عزیز من در شب بیدار و هشیار باش که شب بوستان دوستان است و بهار عارفان ، شب مرغزار محبتان است و نورصادقان ، شب سرور مشتاقان است و راحت ارواح مطیعان .

قوله : « ورتل القرآن تریلاً » یا محمد بشب قرآن بترتیب و ترتیل خوان و در نماز شب قرآنت بلند خوان تا دوستان ما در میادین قدس بالحن انس در لذت سماع کلام ما و در راحت پیغام ما جانهای خویش می پرورند و اسرار خویش معطر و مروح میگردانند . یا محمد بادوستان ما بگویی : چون خواهید که با ما راز کنید روی بقبله شرع آرید و قدم و در حضرت نماز نهید . المصلی یناجی ربّه . نماز راز گفتن است و در امید کوفتن ، نماز سبب نجات است و با دوست مناجات ، نماز نهایت مجاهدت است و بدایت مشاهدت . نماز خویشتن را از دست نفس ربودن است ، و جهد بندگی نمودن و دوست

راستودن . بنماز دوست از دشمن پیدا گردد و آشنا از بیگانه جدا شود بین الکفر والعبد ترك الصلوة . مثل مؤمن که نماز کند چون درخت گل است، معرفت دروی چون بوی و نماز بروی چون گل ؛ هر کسی تواند که گل از درخت باز کند و برکش بر کند اما نتواند که بویش کم کند و نسیمش ببرد . همچنین شیطان تواند که در نماز ظاهر و سوسه کند تا چیزی از وی برباید ، اما نتواند که معرفت از باطن ببرد .

« واذکر اسم ربك وتبتل الیه تبتیلاً » بتل مقامی است از مقامات روندگان ، ایشان که در منازلات و مکاشفات خویش بدان رسیدند که بهشت با همه اشجار و انهار در جمال خیال ایشان نیاید، دوزخ با همه اغلال و انکال از نهیب احتراق سینه های ایشان بلرزد، افعی حرص دنیا هرگز دندان برروزگار عیش ایشان نتواند نهاد . خاری ازیشه حسد و کبر بدامن ایشان باز نکیرد . کردی از یابان نفس اماره بر گوشه رداء اسلام ایشان ننشیند . دودی از هاویه هوا بدیده ایشان نرسد و بچشم عبرت بخلق نگردد . بزبان شفقت سخن گویند، بدل رحمت الفت گیرند . ملکی صفت اند و کدا صورت . سلاطین راهند در لباس مساکین؛ روندگان اند و مسافت در میان نه ، پرندگان اند و علت پروبال نه ، مستان اند از شراب عشق، زندگان اند بحیوة قرب :

قومی که زهرچه دونه مایک زدند آتش ز غمان دل در افلاک زدند

ازهرچه برون ماست چون دور شدند برعرش رسیده خیمه بر خاک زدند

« رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا » چون میدانی که خدای

جهان و جهانیان اوست، دارنده بندگان و پرورنده ایشان اوست، کاردان و نگهبان اوست ، او را وکیل و کارساز خود دان که بسنده تراز همه کارسازندگان اوست . از تکاپوی خود و شغل خود یکسر بیرون آی و خود را یکسر بدو سپار ، روی از همه بگردان و تکیه برضمان او کن ، دل از خلق بردار و تدبیر بگذار ، همگی خود در دست تقدیر او نه تا راه طلب بر تو روشن شود . او خداوند یگانه است، بنده یک همت یک طلب خواهد ، از مرد هر جایی و هر دری این حدیث درست ناید : فكن رجلاً رجله فی الثری وهامة همته فی الثریا :



مرد یگانه را سرعشق میانه ایست عشق میانه درخور مرد یگانه نیست

یا عشق، یا ملامت، یا راه عافیت جز جان مرد تیر بالا را نشانه نیست.

آن مهتر عالم و سید ولد آدم (ص) درنگر تا چه خطاب بدو رسید:

«واصبر علی ما یقولون واهجرهم هجرآ جمیلاً» «ولقد نعلم انک یضیق

صدرک بما یقولون» «فاصبر صبراً جمیلاً» «فاصبر کما صبر الوالعزم من الرسل» «واصبر
لحکم ربک فانک باعیننا». چند جایگاه در قرآن آن مهتر عالم را صبر فرمود؛ زیرا که تریاق
زهر بلا صبر است. و نشان اهل محبت و بلا صبر است، آن صبر در محنت بس کاری نیست
که آن خود خلق را عادتست، مرد مردانه آنست که در نعمت صبر کند و قدم بر جاده
عبودیت نگاه دارد و از رقم خویش در نعمت پای برون ننهد. آن نمرود و قارون و
فرعون و هامان و امثال ایشان که غرقه در پای هلاک شدند، همه نتیجه بی صبری
بود؛ در نعمت آدمی کفو رو کنود است، در نعمت قدمش بر جای بنماید و از حد خویش
در گذرد و اشر و بطر پیش آرد. اینست که رب العزة گفت: «کلّا ان الانسان لیطغی ان
رآه استغنی». لاجرم در دنیا سرانجام کارشان این بود که:

«و کم اهلکننا من قریة بطرّت معیشتها... الایة» و در عقبی آنچه رب

العالمین گفت درین سوره:

«ان لدینا انکالاً و جیمماً». «و طعاماً ذاصّةً و عذاباً الیمّاً».



۷۴ = سورة المدثر = مکیه

النوبة الاولى

قوله تعالى : «بسم الله الرحمن الرحيم» بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.
 «يَا أَيُّهَا الْمَدَّثِرُ (۱)» ای جامه درخوشتن کشیده.
 «قُمْ فَأَنْذِرْ (۲)» خیز و مردمان را آگاه کن.
 «وَرَبِّكَ فَكَبِّرْ (۳)» خداوند خویش را بزرگ دان [و بزرگ خوان و بزرگ شناس از همه بهتر و بزرگتر].
 «وَتُوبَاكَ فَطَهِّرْ (۴)» جامه خویش پاک دار [و نام خویش نیکو و خوی خویش راست و کار خویش پسندیده].
 «وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ (۵)» و از بدنامی دوری جوی [و از آلودگی گریز و بزه کاری را فرابر].
 «وَلَا تَمْنُنْ تَسْتَكْثِرْ (۶)» و چیزی مده تا ترا به از آن دهند، سیاس منه بکردار خویش بآنکه فعل خویش پسندی و آن را فراوان داری.
 «وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ (۷)» و از بهر خداوند خویش شکیبائی کن.
 «فَإِذَا نْفَرَ فِي النُّاقُورِ (۸)» آنکه که دردمند در صور. «فَذَلِكِ يَوْمُنْذِ» آن روز هن^۱ «يَوْمَ عَسِيرٍ (۹)» روزی دشوار است.
 «عَلَى الْكَافِرِينَ غَيْرَ يَسِيرٍ (۱۰)» بر کافران نه آسان است.
 «ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا (۱۱)» گذار مرا و آن مرد که اورا بیافریدم و او تنها بود بی کس و بی چیز.
 «وَجَعَلْتُهٖ مَالًا مَّمْدُودًا (۱۲)» و مال دادم پیوسته در زیادت و برافزونی.
 «وَبَنِينَ شُهُودًا (۱۳)» و پسران دادم پیش او بهم.

۱ - الف : و بزرگ شناس از همه چیزمه .

(۱) هن : بکسر اول بمعنی هست باشد که در مقابل نیست است بلغت شیراز - برهان قاطع .

«وَمَهَّدْتُ لَهُ تَمْهِيدًا (١٤)» واورا مهتری دادم و کار ساختم کار ساختنی
 «ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ (١٥)» و آنکه بس می اومید دارد که تا افزایش
 «كَأَلَّا» نپذیرایم «إِنَّهُ كَانَ لِأَيَاتِنَا عَمِيدًا (١٦)» اواز سخن و پیغام ما باز نشست و
 کردن کشید.

«سَاءَ رَهَقَهُ صَعُودًا (١٧)» آری فراسر او نشانم عذابی سهمگن سخت.
 «إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ (١٨)» او در اندیشید و باز انداخت با خود.
 «فَقَتَلَ كَيْفَ قَدَّرَ (١٩)» بنفریدند او را چون باز انداخت با خود.
 «ثُمَّ قَتَلَ كَيْفَ قَدَّرَ (٢٠)» و باز نفریدند او را چون باز انداخت با خود.
 «ثُمَّ نَظَرَ (٢١)»، «ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ (٢٢)» پس نگرست و روی ترش کرد و ناخوش.
 «ثُمَّ أَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ (٢٣)» آنکه پشت بر گردانید و گردن کشید.
 «فَقَالَ إِنَّ هَذَا الْأَسْحَرُ يُؤْتِرُ (٢٤)» و گفت: این نیست مگر جادوئی که از کسی
 می واز گویند و می آموزند.

«إِنَّ هَذَا الْآقُولُ الْبَشَرُ (٢٥)» نیست این مگر قول مردمان.
 «سَأَصْلِيهِ سَقَرٌ (٢٦)» آری سوختن را بسقر رسانیم او را.
 «وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَقَرٌ (٢٧)» و چه دانا کرد ترا و چون نیک دانی که سقر چیست؟
 «لَا تَبْقَى وَلَا تَذَرُ (٢٨)» نه گوشت گذارد نا سوخته و نه استخوان.
 «لَوْ أَنَّ لِلْبَشَرِ (٢٩)» روی و پوست و دست و پای سیاه می کند و می سوزد.
 «عَلَيْهَا تَسْفَعُ عَشْرًا (٣٠)» بر تاویدن دوزخ و عذاب کردن اهل آن را از فریشتگان
 نوزده سالار است.

«وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ الْأَمْلَاقَةَ» و دوزخ سازان جز از فریشتگان
 نیافریدیم «وَمَا جَعَلْنَا عَدَّتَهُمُ» و این شماره نوزده ایشان نکردیم. «الْآفْتَنَةُ لَئِذِينَ
 كَفَرُوا» مگر شورانیدن دل نا کرویدگان را. «لَيَسْتَفِيقَنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ» تا
 بیکمان گردند ایشان که ایشان را تورات دادند. «وَيَزِدَادُ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَانًا (٣١)» و
 مؤمن بپذیرد تا بر ایمان ایمان افزاید. «وَلَا يَرْتَابُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَ

المؤمنون (۳۲) « و نه تورات خوانان را گمان ماند و نه قرآن خوانان را » و ليقول
الذين في قلوبهم مرض والكافرون « و تا منافقان بيمار دلان گویند و تا کرویدگان
« ما ذآ اراذ الله بهذا مثلاً (۳۳) » این سخن بر چه سان است که الله میگوید [و این نوزده
چه شمارست و باین چه میخواست] « كذلك يضل الله من يشاء و يهدي من يشاء »
آری چنان [آفریند که خواهد] « کمراه کند آن را که خواهد و راه نماید آن را
که خواهد . « و ما يعلم جنود ربك الا هو » و شمار سپاه خداوند تو جز از خداوند
تو نداند . « و ما هي الا ذكري للبشر (۳۴) » و نیست دوزخ و سخن آن مکر پند
مردمان را .

« كلا » بر راستی که نه چنانست که ایشان میگویند « والقمر (۳۵) »

« و الليل اذا ذرّ (۳۶) » بماه و شب تاریک که از پس روز میآید .

« و الصبح اذا اسفر (۳۷) » و بامداد که روشن شود .

« انها لاحدى الكبر (۳۸) » باین سو کنندان که دوزخ از بزرگها و مهینها

یکی است .

« نذیراً للبشر (۳۹) » بیم نمودنی مردمان را .

« لمن شاء منكم » هر کس را که خواهد از شما « ان يتقدم او يتأخر (۴۰) » هر که

پای فرا پیش نهد یا پای بپس نهد .

« كل نفس بما كسبت رهینة » هر تنی بکرد خویش کروگان است .

« الا اصحاب اليمين (۴۱) » مگر اصحاب راست دست [که روز میثاق از منکب

راست آمد بیرون آوردند و فردا ایشان را نامه در دست راست دهند و بدست راست

کسیل کنند] .

« في جنات » ایشان در بهشتهای اند « يتساءلون عن المجرمين (۴۲) » می

پرسند از دوزخیان .

« ما سألکم فی سقر (۴۳) » چه چیز شما را در دوزخ کرد .

« قالوا لم نك من المصلين (۴۴) » گویند : ما از نماز گران نبودیم .

«وَلَمْ نَكُ نَطْعُمُ الْمَسْكِينِ» (٤٥) و درویش را طعام ندادیم .
 «وَكُنَّا نَخْضُوعُ مَعَ الْخَاضِعِينَ» (٤٦) و با خداوندان باطل در باطل میرفتیم .
 «وَكُنَّا نَكْذِبُ يَوْمَ الدِّينِ» (٤٧) و روز شمار دروغ زن میکردیم .
 «حَتَّىٰ آتَانَا الْيَقِينَ» (٤٨) «آنکه که کی بی گمان بما آمد .
 «فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ» (٤٩) فردا سود ندارد ایشان را شفاعت شفاعت خواهان .
 «فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكَرَةِ مُعْرِضِينَ» (٥٠) چه رسیدست ایشان را که از چنین
 پندروی گردانیده دارند «كَانَهُمْ حُمُرٌ مُّسْتَنْفَرَةٌ» (٥١) گوئی خرا نندر مانیده و ترسانیده
 «قَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ» (٥٢) که از شیر گریخته یا در دشت از صیاد گریخته .
 «بَلْ يَرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ» بلکه میخواهد هر یکی از مشرکان قریش
 «أَنْ يُؤْتَىٰ صُحُفًا مُّنْشَرَةً» (٥٣) که ببالین هر یکی نامه ای بنهند گشاده و مهر بر گرفته .
 «كَلَّا» نبود و نکنند این «بَلْ لَا يَخَافُونَ الْآخِرَةَ» (٥٣) بلکه ایشان از رستاخیز
 نمی ترسند .

«كَلَّا إِنَّهُ تَذَكَّرٌ» برآستی که این پند دادنی است و در یاد دادنی . «فَمَنْ
 شَاءَ ذَكَرْهُ» (٥٤) تا هر که خواهد آن را یاد دارد و یاد کند .
 «وَمَا يَذْكُرُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ» و یاد نکنند و یاد ندارند مگر که الله خواهد ،
 «هُوَ أَهْلُ التَّقْوَىٰ» او بجای آنست و سزای آنست که پرهیزند از معصیت او
 «وَأَهْلُ الْمَغْفِرَةِ» (٥٥) «و بجای آنست و سزای آنست که بیمارزد او را که معصیت کند .

النوبة الثانية

این سوره هزار و ده حرفست ، دو یست و پنجاه و پنج کلمت ، پنجاه و شش آیت .
 جمله به مکه فرو آمده باجماع مفسران . و درین سوره يك آیت منسوخ است :
 «ذُرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا» در شأن ولید بن المغیره فرو آمد ، علی الخصوص ،
 پس حکم آن عام گشت در ولید و در غیر او ، آنکه منسوخ گشت بآیت سیف . و عن ابی

ابن كعب قال : قال رسول الله (ص) : « من قرأ « يا ايها المدثر » اعطى من الاجر عشر حسنات بعدد من صدق بمحمد و كذب به » .

« يا ايها المدثر » هذا خطاب النبي (ص) و « المدثر » الممتدثر اذ غم الثاء في الدال لقرب مخرجيهما . والسبب فيه ان رسول الله (ص) كان يذهب الى حراء قبل النبوة ، فلما رأى جبرئيل (ع) في الهواء اول ما بدا له رجع الى بيت خديجة وقال : « دثروني دثروني » فتدثر بثوبه . قيل : ألقى عليه قطيفة فنزل جبرئيل و قال : « يا ايها المدثر » بشيابه . وهذه السورة من اوائل ما نزل من القرآن . قال يحيى بن ابي كثير : سألت ابا سلمة بن عبد الرحمن عن اول ما نزل من القرآن . فقال : « يا ايها المدثر » قلت : يقولون : « اقرأ باسم ربك الذي خلق » ؟ . فقال ابو سلمة : سألت جابر بن عبد الله عن ذلك . قلت له : مثل الذي قلت ، فقال جابر : لا احديثك الا ما حدثنا رسول الله (ص) ، قال : جاورت بحراء شهر اقلما قضيت جوارى هبطت فنوديت ، فنظرت عن يميني فلم ار شيئاً . ونظرت عن شمالي فلم ار شيئاً . ونظرت خلفي فلم ار شيئاً ، فرفعت رأسي فاذا هو على العرش في الهواء . قال اهل التفسير يعنى جبرئيل (ع) . وفي بعض الروايات رفعت رأسي فاذا الرب عز وجل على العرش فانيت خديجة فقلت : « دثروني دثروني » - قال : فدثروني فنزلت « يا ايها المدثر » وعن ابن شهاب . قال سمعت ابا سلمة ، قال : اخبرني جابر بن عبد الله انه سمع رسول الله (ص) يحدث عن فترة الوحي : « بينا انا امشي سمعت صوتاً من السماء فرفعت بصري ، فاذا الملك الذي جاءني بحراء قاعد على كرسي بين السماء والارض فجئت منه رعباً حتى هويت الى الارض ، فجئت اهلى فقلت : زملوني زملوني ، فزملوني ، فانزل الله « يا ايها المدثر » « قم فانذر » الى قوله : « فاهجر » . قيل : معناه لانهم عمّا امرتك به ولا تستعمل الهوينا فيه بل قم وارفض الراحة وبلغ الرسالة وانذر الكفرة موضع المخافة مما هم عليه ليتقوه بطاعتي وانذرهم عذاب الله ووقايعة في الامم الخالية . وقيل : اشتقاق المدثر من الدثار وهو الثوب على البدن والشعار مانعته ، فكانه لما آذاه قریش رجع الى بيت خديجة فتدثر بشيابه استراحة الى التوم من الغم . فقيل له : ايها الطالب صرف الاذى بالذثار اطلبه بالانذار . وقال عكرمة : « يا ايها المدثر » بالنبوة واثقالها قد تدثرت هذا الامر فقم به .

«وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ» آتَاهُ فَقَدِّسْ وَ شَأْنَهُ فَعِظْ حَتَّى يَصْغُرَ عِنْدَكَ فِي عَظَمَتِهِ الْعَدُوُّ وَ كَيْدِهِ وَ مَا يَبْعِدُ دُونَهُ .

«وَيْثَابُكَ فَطَهِّرْ» قَالَ قَتَادَةُ وَ مُجَاهِدٌ : اِى - نَفْسُكَ فَطَهِّرْ مِنَ الذَّنْبِ ، فَكُنْتُ عَنِ النَّفْسِ بِالثُّوبِ وَ هَذَا فِي كَلَامِ الْعَرَبِ كَثِيرٌ . يُقَالُ فِي وَصْفِ الرَّجُلِ بِالصِّدْقِ وَ الْوَفَاءِ : أَنَّهُ طَاهِرُ الثِّيَابِ ، وَلَمْ يَنْغَدِرْ : أَنَّهُ لَمْ يَلْسِ الثِّيَابَ . قَالَ الشَّاعِرُ :

وَأَنَّى بِحَمْدِ اللَّهِ لَا ثُوبَ فَاجِرٍ لَبِستُ وَ لَا مِنْ غَدْرَةٍ انْتَفَعِ
وَقَالَ آخِرُ يَمْدَحِ رَسُولَ اللَّهِ (ص) :

ضَخَمَ الدَّسِيعَةَ مِنْ ذَوَابَةِ هَاشِمٍ قَدَمًا تَازِرُ بِالْمَكْرَمِ وَارْتَدَى .

وَمِنْ هَذَا الْبَابِ قَوْلُ رَسُولِ اللَّهِ (ص) : «الْكَبِيرُ يَأْزِدُ أَوْهُ ، وَ الْعِظَةُ أَزَارُهُ» ، وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : «سَبْحَانَ مَنْ تَعَطَّفَ بِالْعِزِّ ، وَ الْعِظَافُ الرَّدَاءُ» . وَسُئِلَ ابْنُ عَبَّاسٍ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى : «وَيْثَابُكَ فَطَهِّرْ» فَقَالَ : لَا تَلْبَسْهَا عَلَى مَعْصِيَةٍ وَ لَا عَلَى غَدْرٍ . وَقَالَ ابْنُ بَنِي كَعْبٍ لَا تَلْبَسْهَا عَلَى غَدْرٍ وَ لَا عَلَى ظُلْمٍ وَ لَا أَيْمٍ ، الْبَسْهَا وَ أَنْتَ بِرَّ طَاهِرٍ وَ قَالَ الضَّحَّاكُ : «وَيْثَابُكَ فَطَهِّرْ» اِى - عَمَلُكَ فَاصْلِحْ ، وَ فِي الْخَبَرِ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : «يَحْشُرُ الْمَرْءَ فِي ثَوْبِهِ الَّذِينَ مَاتَ فِيهِمَا» يَعْنِي : عَمَلُهُ الصَّالِحُ أَوْ الطَّالِحُ . وَقَالَ سَعِيدُ بْنُ جُبَيْرٍ : كُنِيَ بِالثِّيَابِ عَنِ الْقَلْبِ ، وَ الْمَعْنَى : وَقَلْبُكَ وَ نَيْتُكَ فَطَهِّرْ عَمَّا سَوَى اللَّهِ . وَقَالَ الْحَسَنُ : مَعْنَاهُ : وَ خَلَقَكَ فَحَسِّنْ ، وَ فِي الْخَبَرِ : «حَسِّنْ خَلْقَكَ وَ لَوْ مَعَ الْكَفَّارِ تَدْخُلُ مَدَاخِلَ الْأَبْرَارِ» . وَ قِيلَ : مَعْنَاهُ : وَ أَهْلَكَ فَطَهِّرْهُمْ مِنَ الْخَطَايَا بِالْوَعظِ وَ التَّأْدِيبِ ، وَ الْعَرَبُ تَسْمِي الْأَهْلَ ثَوْبًا وَ لِبَاسًا ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى : «هَلْ لِبَاسٍ لَكُمْ وَ أَنْتُمْ لِبَاسَ لَهٗ» . وَقَالَ ابْنُ سِيرِينَ وَ ابْنُ زَيْدٍ أَمْرٌ بِتَطْهِيرِ الثِّيَابِ مِنَ التَّجَاسُاتِ الَّتِي لَا يَجُوزُ الصَّلَاةُ مَعَهَا وَ ذَلِكَ أَنَّ الْمَشْرُوكِينَ كَانُوا لَا يَتَطَهَّرُونَ وَ لَا يَطْهَرُونَ ثِيَابَهُمْ . وَقَالَ طَاوُسٌ : مَعْنَاهُ : وَ ثِيَابُكَ فَقْصِرْ . فَإِنَّ تَقْصِيرَ الثِّيَابِ تَطْهِيرُهَا . قَوْلُهُ :

«وَالرَّجْزُ أَهْجَرُ» قَرَأَ أَبُو جَعْفَرٍ وَ حَفْصٌ عَنْ عَاصِمٍ وَ يَعْقُوبُ «وَالرَّجْزُ» بِضَمِّ الرَّاءِ

وَقَرَأَ الْآخَرُونَ بِكَسْرِهَا . وَ هُمَا لَفْتَانِ بِمَعْنَى وَاحِدٍ ، وَ الْمُرَادُ بِالرَّجْزِ : الْإِثْمَانُ ، اِى - أَهْجَرَهَا وَ لَا تَقْرَبْهَا . وَقِيلَ : «الرَّجْزُ» بِالضَّمِّ : الْإِثْمَانُ ، وَ بِالْكَسْرِ : الْعَذَابُ ، اِى - اجْتَنِبِ الْمَعَاصِيَ وَ كُلَّ مَا يَقْضِي إِلَى الْعَذَابِ . وَقِيلَ : الرَّجْزُ الشَّيْطَانُ اِى - لَا تَطْعَمْهُ .

«ولا تمنن تستكثر» اى - لا تعط عطيةً لتعطى اكثر منها و هذانهى تحريم للنبي (ص) خاصة ولغيره على جهة التدب والاستحباب ؛ وقيل : معناه : لا تستكثر عملك فتكون مثلاً به ، انما عملك من الله منة عليك ، وقيل : لا تمنن بالنبوة على الناس فتأخذ عليها اجراً و عرضاً من الدنيا . وقيل : لا تضعف ان تستكثر من الخير . د ليله قرآءة ابن مسعود : ولا تمنن ان تستكثر .

«ولربك فاصبر» اى - فاصبر على طاعته و او امره و نواهيه لاجل ثواب الله . و قيل : فاصبر على ما اوديت في ذات الله ، وقيل : لو عد الله و لوجه الله . فاصبر على اداء الرسالة وتعليم الحق . وقيل : فاصبر تحت موارد القضاء لاجل الله .

«فاذا انقضى الناقور» اى - انقضى في الصور و هو القرن الذي ينفخ فيه اسرافيل يعنى النفخة الثانية التى يحىي عندها الناس فذلك يعنى ذلك النفخ .

«يومئذ» يعنى : يوم القيامة «يوم عسير» شديد على الكافرين يعسرفيه الامر عليهم غير يسير غير هين .

«ذرنى ومن خلقت وحيداً» نزلت في الوليد بن المغيرة المخزومي ، اى - لا تهتم لاجله و كل امره الى وقوله : «خلقت وحيداً» . فيه وجهان . احدهما : خلقته وحدي لم يشار كنى في خلقه احد ؛ فيكون «وحيداً» نصباً على الحال . والثاني ، خلقته وحده لانصاره معه ولا مال له ولا ولد . فيكون نصباً بوقوع الخلق عليه . وقيل : وحيداً لغير رشة كما نزل فيه زعيم اى - ملحق بالقوم ليس منهم . وقال «الحسن» كان يسمى الوحيد في قومه .

«وجعلت له مالا ممدوداً» اى - كثيراً له مدد يأتى شيئاً بعد شيء من العروض والذهب وبساتينه التى بالطائف . قال مقاتل : كان له بستان بالطائف لا تنقطع ثمارها شتاء ولا صيفاً . وقيل : المال الممدود : الانعام تنمى بالنتاج وتمدد في الارض بالرعى . وقيل : ارض مغلة لا تنقضى لها غلة حتى تأتى لها اخرى .

«وبنين شهوداً» اى - حضوراً معه بمكة يستمتع برؤيتهم و يستمتعون به لا يغيبون عنه في طلب المعاش افناء . وقيل : «شهوداً» اى - نجباء يشهدون مواضع الفخار وبقاع النزال اذا ذكر ذكروا معه و كانوا عشرة . وقال مقاتل : كانوا سبعة ، وهم

الوليد بن الوليد، وخالد، وعمارة، وهشام، والعاص، وقيس، وعبدشمس اسلم منهم ثلاثة: خالد، وهشام، وعمارة.

«ومهدت له تمهيداً» اى - بسطت له من العيش وطول العمر فى صحّة من البدن منع الرّياسة فى قومه. وقيل: التّمهيد تسهيل التّصرف فى الامور.

«ثمّ يطمع» تقديره فعاند وكفر «ثمّ يطمع ان ازيد» فحذف لان اول الكلام يدلّ عليه، اى - يطمع ان ادخله الجنّة، وقيل: يطمع ان ازيد من المال والولد. «كلاً» ردع وزجر، اى - لا يجمع له بعد اليوم بين الكفر والمزيد من النّعم فلم يزل بعد نزول هذه الآيات فى نقصان من المال والجاه والولد ومات فقيراً. «انه كان لا ياتنا غنيداً» معانداً جاحداً لها.

«سار هقه صعوداً» الارهاق التّحميل و التّكليف و الصّعود العذاب الشّاقّ، والمعنى: سا كلفه مشقّة من العذاب لراحة فيها. وفى الخبر يكلف ان يصعد عقبةً فى التّارملساء، فاذا وضع يده عليها ذابت، فاذا رفعها عادت، واذا وضع رجله ذابت، واذا رفعها عادت. وقيل: يجذب من امامه بسلاسل الحديد. و يضرب من خلفه بمقامع الحديد، فيصعدها فى اربعين عاماً، فاذا بلغ ذروتها رمى به الى اسفلها فذلك دابه ابدأ. «انه فكّر وقدر» سبب نزول اين آيات بقول مفسّر ان آ ن بود كه: جبرئيل (ع)

فرو آمد و سورة «حم تنزيل الكتاب من الله العزيز العليم غافر الذّنب وقابل التّوب» الى قوله: «اليه المضير» فرو آورد، و رسول خدا (ص) در مسجد باز ميخواند و وليد مغيرة قرأت رسول (ص) مي شنيد. رسول چرن بدانست كه وليد مي نيوشد آواز بر كشيد و آيت باز ميخواند. وليد را آن عجب آمد، بقوم خویش بنی مخزوم باز گشت، سر گردان و متحير، ایشان را گفت: والله كه از محمد اين ساعت سخني شنيدم كه نه سخن آدميان بود و نه سخن پريان، نه هيچ بشر طاقت دارد كه چنان سخنان گويد، انّ له لاجلاوة و انّ عليه لاطلاوة و انّ اعلاه لمثمر و ان اسفله لمعذوق و انه يعلو و ما يعلو. شيرين سخني پر آفرين! سخني كه آنرا شكوهي است و رونقي. بالاش چون درخت ميوه دار زيرش چون چشمه آب حيات. بر هر سخني بالا افتد و هيچ سخن بر بالاي وي نرسد. آنكه سر گردان بخانه خویش باز شد. قریش گفتند: والله كه وليد صابى گشت،

واو مهتر قریش است، اکنون همه قریش صابی شوند، دین خود بگذارند و بدین محمد باز گردند. و کان يقال للولید ریحانة قریش. این خبر به بوجهل رسید، برخاست و بیامد غمگین و اندوهگن. ولید گفت: مالی اراک حزیناً یابن اخی؟ چه افتادست که ترا بس حزین و غمگین می بینم؟ - بوجهل گفت: و ما بمنعی ان لا احزن؟ چرا غمگین نباشم و قریش میگویند: توسخنان محمد را پسند میدهی و آن را بزرگ میداری و ثنایم کوئی تا از فضله طعام ایشان بهره ای برداری! اگر چنین است تا هم قریش فراهم شوند و ترا کفایتی حاصل کنند، تا از طعام ایشان بی نیاز شوی؟! ولید چون این سخن از بوجهل بشنید، درخشم شد؛ گفت: الم تعلم قریش انی من اکثرهم مالاً وولداً؟ قریش را معلوم نیست که در عرب از من تو انکرتربال و فرزند کس نیست؟ ده فرزند دارم هر یکی کان سخاوت و معدن جود و این اصحاب محمد خود هر کز از طعام سیر نشوند و از فقر و فاقه هر کز نیاسایند، چه صورت بندد که ایشان را فضله طعام بود تا بدیگری دهند! پس هر دو برخاستند و بانجمن قریش شدند. ولید گفت: شما که قریش اید بدانید که حال و کار این محمد در عرب منتشر گشت و موسم نزدیک است. عرب آیند و از حال وی پرسند، جواب ایشان چه خواهید داد؟ اگر گوئید دیوانه است، شمارا دروغ زن کنند، که سخن وی سخن عاقلان است و از جنون دروی. هیچیز نیست؛ و اگر گوئید شاعر است، عرب شعر نیکو دانند و شناسند، دانند که سخن وی شعر نیست و شما دروغ زن شوید. و اگر گوئید کاهن است، ایشان دانند که در سخن کاهنان ذکر الله نبود و ان شاء الله نگویند و محمد ان شاء الله بسیار گوید. و اگر گوئید کذاب است ایشان قبول نکنند که از محمد هر کز دروغ نشنیده اند و در عرب معروفست که هر کز دروغ نگوید، پس قریش گفتند: اکنون رای تو چیست؟ یا اباالمغیره؟ توجه کوئی و سخنان وی بر چه نهی؟ - او در خود افتاد و تفکر میکرد و با خود میانداخت که در کار وی چه تقدیر کند و چه گوید؟! اینست که رب العالمین گفت: «انه فکر و قدر» تفکر فی نفسه ما يقول فيه و قدر فی نفسه ماذا يمكنه ان يقول فيه. وفي القرآن قال الله عز وجل:

« فقتل » اى - لمن وُعِدَّ وَعُوقِبَ « كيف قَدَّر » .

« ثم قتل كيف قَدَّر » استفهام على وجه التعجب والانكار ، والتكرار للتأكيد .
وقيل : احدهما لتقديره القول فى محمد والثانى لتقديره والقول فى القرآن . وقيل
احدهما لثنيه عنه الجنون والكهانة والشعر والكذب لاعلى وجه قصد به الايمان والثانى
لائبات صفة السحر له .

« ثم نظر » فيما قَدَّر معجباً بذلك نظرة تفكر .

« ثم عبس وبسر » اى - قبض ما بين عينيه و اظهر الكراهية فى وجهه حيث
عجز عن القول فيهما . وقيل : تكبرها فى وجوه المؤمنين .

« ثم ادبر » اى - ولّى الى قومه « واستكبر » اى - تكبر عن الايمان .

« فقال ان هذا الاسحر يؤثر » اى - ما هذا الذى يقوله محمداً لاسحر يروى ،
اى - يائره قوم عن قوم . قالوا له : وما السحر؟ قال : شىء يكون فى الناس عن علمه
فرّق به بين المرء وزوجه ، امارا يتموه فرّق بين فلان واهله ، وبين فلان وولده وبين فلان
واخيه وبين فلان ومواليه ، فذلك قوله : « ان هذا الاسحر يؤثر » . وابو نهيك يأتيه
به من مسيلة الكذاب . وقيل : يرويه محمد عن جبير ويسار وقيل عن اهل بابل .
« ان هذا الاقول البشر » اى - ما هذا الا قول البشر تعلمه من غلام رومى
يكنى ابانهيك كقوله : « انما يعلمه بشر » قال الله تعالى :

« ساصيله سقر » سقر اسم من اسماء جهنم . وقيل : اسم للدرك الرابع منها و
اشتقاقه من سقرته الشمس ، اى - اذابته .

« وما ادريك ما سقر » نفخيم لشأنها .

« لاتبقى ولا تذر » اى - لاتبقى لحماً ولا تذر عظماً الا اكلته و حطمته .

وقيل : لاتبقى حياً ولا تذر ميتاً كقوله : « لا يموت فيها ولا يحيى » .

« لواءة للبشر » اى - مسودة لها . وقيل : تحرق الجلد حتى تسود والبشر جمع

بشرة وهى ظاهر الجلد . يقال : لاحته الشمس ولوحت اذا غيرته .

قال ابن كيسان : تلوح لهم جهنم حتى يروها عياناً كقوله : « وبرزت الجحيم

للفاوين » .

« عليها تسعة عشر » اى - على سقر من الخزنة تسعة عشر، وقيل: تسعة عشر صنفاً من الملائكة، وقيل: تسعة عشر صنفاً منهم. وقيل: تسعة عشر ملكاً مالك ومعه ثمانية عشر جاء فى الاثر اعينهم كالبرق الخاطف وانباهم كالصياصى يخرج لهب النار من افواههم ما بين منكبى احدهم مسيرة سنة نُزعت منهم الرحمة، يرفع احدهم سبعين الفاً فيرميهم حيث اراد من جهته. وقال عمرو بن دينار: ان واحداً منهم يدفع بالدفعة الواحدة فى جهنم اكثر من ربيعة ومضر. فلما نزلت هذه الآية قال ابو جهل: زعم ابن ابى كبشة ان خزنة النار تسعة عشر وانتم الدهماء افيعجز كل عشرة منكم ان يبطشوا بواحد من خزنة جهنم. فقال ابو الاشدين كلدة بن خلف الجمحي، وكان يوصف بالقوة: انا اكفيكم منهم سبعة عشر عشرة على ظهري وسبعة على بطنى فاكفونى اثم اثنين، وروى انه قال: انا امشى بين ايديكم على الصراط فارفع عشرة بمنكبى الايمن وتسعة بمنكبى الايسر فى النار ونمضى فدخل الجنة فانزل الله عز وجل:

« وما جعلنا اصحاب النار » اى - خزنة اصحاب النار، فحذف المضاف الى ملائكة لارجالاً آدميين فمن ذا الذى يغلب الملائكة والواحد منهم يأخذ ارواح جميع الخلق. وللواحد منهم قوة الثقلين، هذا كقوله: « عليها ملائكة غلاظ شداد » وما جعلنا عدتهم » اى - عددهم فى القلة « الآفنة للذين كفروا » اى - ضلالة لهم حتى قالوا فيهم ما قالوا. وقيل: محنة ليظهر ما يقول كل واحد منهم ويعتقده. « ليستيقن الذين اتوا الكتاب » لانه مكتوب فى التوراة والانجيل ان خزنة جهنم تسعة عشر. وقيل: ليستيقنوا ان محمداً نبى صادق حين اخبرهم بما يوافق كتبهم وهوائى لا يكتب ولا يقرأ من الكتاب. « ويزداد الذين آمنوا ايماناً » يعنى: من آمن من اهل الكتاب يزدادون تصديقاً بمحمد (ص) ويزدادوا يقيناً الى يقينهم « ولا يرتاب الذين اتوا الكتاب والمؤمنون » اى - لا يشكوا فى ان عددهم على ما اخبر به محمد (ص) عن الوحي وان القرآن وافق ما فى كتابهم.

« وليقول الذين فى قلوبهم مرض » اى - شك ونفاق. وقال الحسين بن الفضل: المرض فى هذه الآية الخلاف لا النفاق لان السورة مكية ولم يكن حينئذ

نفاق . «والكافرون ماذا اراد الله بهذا مثلاً» انما قالوا مشر كومة وليس في الآية مثل ولكنهم استغروا هذا العدد فقالوا: لعلمه مثل مضروب و في تخصيص خزنة النار بهذا العدد اقوال، احدها: ان جهنم اطباق سبعة ومالك خازن النار في الطبقة الاولى وفيها المذنبون من المؤمنين فيرفق بهم الى ان يخلصهم الله منها ثم في كل طبقة منها ثلثة منهم يعدّون اهلها بانواع العذاب ومجموعهم تسعة عشر، الثاني بسم الله الرحمن الرحيم تسعة عشر حرفاً . وعدد الزبانية تسعة عشر ملكاً فيدفع المؤمن بكل حرف منها واحداً منهم وقد سبقت رحمته غضبه . الثالث ان ساعات الليل والنهار اربع وعشرون ساعة ، خمس منها جعلت للصلوات الخمس وبقيت تسع عشرة ساعة فمن ضيعها عذب بتسعة عشر ملكاً في النار ومن حفظها بذكر الله ذبّت كل ساعة عنه ملكاً منهم . الرابع جعل الله اوتاد الارض وهي الجبال تسعة عشر جبلاً كذلك جعل اوتاد النار تسعة عشر ملكاً . وزعم هذا القايل ان جبال الارض تسعة عشر والباقي تشب عنها وقد عدت جبال الارض المتشعبة عنها فبلغت مائة و تسعين جبلاً .

«كذلك» اي - كما اضل الله من انكر عدد الخزنة وهدى من صدق .

«كذلك يضل الله من يشاء ويهدي من يشاء وما يعلم جنود ربك الا هو»

قال مقاتل : هذا جواب ابو جهل حين قال : اما لمحمد اعوان الانسعة عشر . قال عطاء : وما يعلم جنود ربك الا هو ، يعنى : من الملائكة الذين خلقهم لتعذب اهل النار لا يعلم عدتهم الا الله ، والمعنى : ان تسعة عشر هم خزنة النار و لهم من الاعوان والجنود من الملائكة ما لا يعلمهم الا الله عز وجل ، وقيل : لا يعلم جميع الخلائق كنهم و كفييتهم و كميتهم الا الله عز وجل . يروى في بعض الاخبار : ان الادميين مائة وخمسة و عشرون صنفاً : مائة منهم في بلاد الهند و منهم ياجوج و ماجوج و تاريس و منسك . لا يعلم عددهم الا الله . كلهم كفار و مصيرهم الى النار . واثنا عشر صنفاً في بلاد الروم . منهم : النسطورية ، و اليعقوية ، و الملكاينة كلهم كفار و مصيرهم الى النار وستة اصناف في ناحية المشرق منهم : الترك خاقان و خلع و خزر و صقلاب و الروس و غور كلهم كفار و مصيرهم الى النار . و ستة اصناف

في ناحية المغرب، منهم الرّنج والحشّ، والنّوبة والنّبطة كلّهم كفّار ومصيرهم الى النّار. وبقي جزء واحد وهم المؤمنون فالؤمنون في الكفّار كشعرة بيضاء في جنب نور اسود، ثمّ جميع الآدميين في الجنّ جزء واحد من عشرة اجزاء ثمّ جميع الآدميين والجنّ في الشّياطين جزء واحد من عشرة اجزاء ثمّ جميع الآدميين والجنّ في ملائكة السّماء الدّنيا جزء من عشرة اجزاء. ثمّ جميع ما ذكرنا مع ملائكة السّماء الدّنيا في ملائكة السّماء الثّانية جزء من عشرة اجزاء حتّى يبلغ سبع سموات؛ ثمّ جميع الآدميين والجنّ والشّياطين وملائكة سبع سموات في الثّانية جزء من عشرة اجزاء ثمّ هولاء كلّهم في ملائكة الرّحمة جزء من عشرة اجزاء ثمّ هولاء في الكرّوبيين جزء من عشرة اجزاء؛ ثمّ في الرّوحانيّين جزء من عشرة اجزاء؛ ثمّ في الحافّين جزء من عشرة اجزاء. ثمّ هولاء في الرّوح، وهم جنس من الملائكة جزء من عشرة اجزاء. هذا قول كعب الاحبار فقيل لكعب: ذكرت جنود الله. وقال تعالى: «وما يعلم جنود ربك الاّ هو» فضحك كعب وقال: اين انت؟ من قوله تعالى: «ويخلق ما لا تعلمون فخلق فوقنا خلقاً لا يرامهم احد وخلق تحتنا خلقاً لا يرامهم احد» وفي البرّ والبحر خلق لا يرامهم احد ثمّ رجع الى ذكر سقر فقال: «وماهى» يعنى: النّار «الاّ ذكرى للبشر» اى: الاّ تذكرة وعظة للخلق. وقيل: يريد بها النّار الّتى في الدّنيا اى - خلقت النّار في الدّنيا عبرة وتذكرة تذكّر بها النّار في الآخرة. وقيل: يعنى الجنود ذكرى للبشر ليس ان الله يحتاج الى ناصر ومعين، تعالى عن ذلك.

«كلّا» ردع لمن زعم ان جنوده له حاجته اليهم. وقيل: ردع لمن زعم انه يكفى امر الخزنة فيخرج منها هو ابو جهل وابو الاشدين. وقيل: معنى «كلّا» اى - حقّاً «والقمر» اقسم بالقمر يعنى: الهلال بعد ثلثه.

«والليل اذ ادبر» قرأ نافع وحزمة وحفص ويعقوب «اذ» بغير الف «ادبر» بالالف. وقرأ الآخرون «اذا» بالالف «دبر» بالالف. ودبر وادبر لغتان. يقال: دبر اللّيل وادبر اذا ولّى ذاهباً. وقيل: دبر انقضى وادبر اى - اخذ في الادبار. و

قيل : دبر جاء بعد التَّهَار وفي دبره يقال : دبرني فلان وخلفني ، اى - جاء بعدى وخلفى .
 « وَالصَّحِّحُ إِذَا اسْفَرَ » اى - اضاء وتبين أنها ، يعنى : ان سقر لاحدى الكبر و
 الكبر العظام واحدها الكبرى وهى جماعة اطباق النَّار جهنم ثم لظى ، ثم الحطمة ،
 ثم السَّعِير . ثم سقر ، ثم الجحيم ، ثم هاوية ، وقيل : ان دركة سقر والنَّار المذكورة
 لاحد الدَّواهي و أنها لكبيرة العذاب و قيل : ان هذه الآية لاحدى الكبر
 بذكر اليم عذاب الله . وقيل : ان تكذيبهم لمحمد (ص) لاحدى الكبر ، اى - لكبيرة
 من الكبائر .

« نَذِيرًا لِلْبَشَرِ » اى - النَّار لاحدى الكبر فى حال الانذار والتَّخْوِيف للبشر
 و انما ذكر التَّذِير لانه اراد به العذاب ويجوز ان يكون من باب التَّسْبِة ، اى - ذات
 انذار لهم ، كقولهم : امرأة طالق . وقيل : ان نذيراً متعلقاً باول السَّورة على معنى :
 « يَا أَيُّهَا الْمَدَّثِرُ » قم نذيراً اى - منذراً للبشر .

« لِمَنْ شَاءَ » بدل من قوله للبشر « مِنْكُمْ اِنْ يَتَقَدَّمَ » فى الخير والطَّاعة
 « اَوْ يَتَأَخَّرَ » عنها فى الشَّرِّ والمعصية ؛ والمعنى : ان الانذار قد حصل لكل واحد مِمَّنْ
 آمن او كفر . وقيل : المشيئة متصلة بالله ، اى - لمن شاء الله « اِنْ يَتَقَدَّمَ اَوْ يَتَأَخَّرَ » .
 وهذا تهديد من الله واعلام ان من تقدَّم الى الايمان لمحمد (ص) جوزى بثواب لا ينقطع
 ومن تأخر عن الطَّاعة وكذب محمداً عوقب عقاباً لا ينقطع .

« كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ » اى - مرتهنة فى النَّار بكسبها مأخوذة بعملها
 وقيل : عند الحساب مرهونة بعملها اما يخلصها واما يوقها ثم استثنى فقال :

« اِلَّا اَصْحَابَ الْيَمِينِ » فانهم ليسوا مرتهنين بذنوبهم فى النَّار ولكن يغفر الله
 لهم وهم الذين كانوا على يمين آدم يوم الميثاق حين قال لهم الله : هؤلاء فى الجنة
 ولا بالى . وقيل : هم الذين يعطون كتبهم بايمانهم . وقال الحسن : هم المسلمون
 المخلصون . وقال على بن ابي طالب (ع) : هم اطفال المسلمين . وقال ابن عباس :
 هم الملائكة . وقيل : كل نفس مأخوذة بكسبها من خير او شر الا من اعتمد على الفضل .
 فكل من اعتمد على الكسب فهو رهين به . ومن اعتمد على الفضل فهو غير مأخوذ .

«فِي جَنّاتٍ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ الْمَجْرَمِينَ» اى - يَسْأَلُونَ الملائكة . والملائكة يَسْأَلُونَ المجرمين :

« مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ » اى - مَا دَخَلَكُمْ فِي سَقَرٍ فَاجَابُوا .
و « قَالُوا لِمَ نَكَ مِنَ الْمَصْلُومِينَ » لله يعنى . الصّلوات المفروضة اى - لم نعتقد وجوبها وفرضها .

« وَلِمَ نَكَ نَطْعَمَ الْمَسْكِينِ » كانوا يقولون : « انطعم من لو يشاء الله اطعمه » .
« وَكُنَّا نَخْوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ » اى - كُنَّا نَشْرَعُ فِي الْبَاطِلِ مَعَ الشَّارِعِينَ
فيه ، اى - كُلَّمَا غَوَى غَاوَ بِالْدَّخُولِ فِي الْبَاطِلِ غَوَيْنَا مَعَهُ . قال عبد الله : اكثر الناس ذنوباً يوم القيامة اكثرهم خوضاً فى الباطل . وقال النبى (ص) : « اكثر الناس ذنوباً يوم القيامة اكثرهم خوضاً فى معصية الله » .
« وَكُنَّا نَكْذِبُ يَوْمَ الدِّينِ » اى - بيوم الجزاء .

« حَتَّى اتَانَا الْيَقِينُ » وهو الموت ، وقيل : البعث واليقين : العلم الذى معه يوجد ثقة القلب . وقيل : اصحاب النار يومئذ اربعة اصناف وكل واحد من هذه الاربعة كلام صنف منهم . قال الله تعالى :

« فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ » اى - ليس لهم من الملائكة والناس شفيع . قال عبد الله بن مسعود : يشفع الملائكة والنبيون والشهداء والصالحون وجميع المؤمنين فلا يبقى فى النار الا اربعة ثم تلا : « قَالُوا لِمَ نَكَ مِنَ الْمَصْلُومِينَ » الى قوله : « يَوْمَ الدِّينِ » وقال عمران بن الحصين : الشّفاعَةُ نافعة لكل احد دون هؤلاء الذين تسمعون و عن انس قال : قال رسول الله (ص) : « يَصِفُ اَهْلَ النَّارِ فَيَعِذُّبُون ، قَالَ : فَيَمُرُّ بِهِمُ الرَّجُلُ مِنْ اَهْلِ الْجَنَّةِ فَيَقُولُ الرَّجُلُ مِنْهُمْ : يَا فُلَانُ اَمَا تَعْرِفْنِي ؟ اَنَا الَّذِى سَقَيْتُكَ شَرْبَةً ، وَقَالَ بَعْضُهُمْ : اَنَا الَّذِى وَهَبْتُ لَكَ وَضُوءاً فَيُشْفَعُ لَهُ فَيَدْخُلُهُ الْجَنَّةُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ » . و فى رواية اخرى قال صلى الله عليه وسلم : « يَقُولُ الرَّجُلُ مِنْ اَهْلِ الْجَنَّةِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ اى رَبِّ عَبْدِكَ فُلَانُ سَقَانِى شَرْبَةً مِنْ مَاءٍ فِى الدُّنْيَا فَيُشَفِّعْنِى فِيهِ فَيَقُولُ : اذْهَبْ فَاُخْرِجْهُ ، فَيَذْهَبُ حَتَّى يُخْرِجْهُ مِنْهَا » وقال ابن عباس : ان محمداً (ص) يشفع ثلاث مرّات ثم تشفع الملائكة

ثم الانبياء، ثم الآباء ثم الابناء ثم يقول الله عز وجل : بقيت رحمتي ولا يدع في النار
ألا من حرمت عليه الجنة .

«فما لهم عن التذكرة معرضين» اى - عن تذكيرك اياهم بالقرآن معرضين
والاعراض عن القرآن من وجهين : احدهما : الجحود والانكار ، والآخر : ترك العمل
بما فيه وقيل : التذكرة الاسلام والتبى عليه الصلوة والسلام . و «معرضين» نصب على الحال .
«كانهم حمر» جمع حمار «مستنفرة» قرأ نافع وابن عامر بفتح الفاء وقرأ
الآخرون بكسرها ، فمن فتح فمعناه منفرة مذعورة و من كسر فمعناه نافرة نفر و
استنفر ، بمعنى واحد ، كما يقال : عجب واستعجب .

«فرت من قسورة» يعنى : الاسد . وقيل : «كانهم حمر مستنفرة» يعنى : العير
فى البرية نافرة فرت من الرماة الذين يتصيدون . وعن ابن عباس قال : القسورة ركز
الناس اى - صوتهم وحسهم . وقيل : القسورة سواد اول الليل ولا يقال لسواد آخر الليل
قسورة . وقيل : كل ضخم شديد عند العرب ، فهو قسورة وبهذا فسر زيد بن اسلم اى -
فرت من رجال اقوياء . وقيل : القسورة حبال الصيادين . قوله :

«بل يريد كل امرئ منهم ان يؤتى صحيفة منشرة» هذا جواب الذين قالوا :
ان نؤمن لرقيتك حتى تنزل علينا كتاباً نقرأه كما سألته اليهود ان ينزل عليهم كتاباً من
السماء . وقال ابن عباس : كان المشركون يقولون : ان كان محمد صادقاً فلتصبح
عند رأس كل رجل منا صحيفة فيها براءة من النار كما كان عند رأس كل رجل من
بنى اسرائيل صحيفة فيها براءة من النار كما كان عند رأس كل رجل من بنى اسرائيل
صحيفة فيها ذنبه وكفارته اذا أصبح . قال مطر الوراق : كانوا يريدون ان يؤتوا براءة
بغير عمل . وقيل : كانوا يقولون : يا محمد ان سرك ان تتبعك فاتنا بكتب من الله
فيها من الله الى فلان بن فلان ان اتبع محمداً والصحف : الكتب ، وهى جمع الصحيفة
ومنشرة : منشورة مبسوطة ، فقال الله عز وجل :

«كلاً» ردع عن اقتراح الكتب . وقيل : اعلام أنهم لا يؤمنون وان جاءهم
الكتاب كقولهم : «ولوا أننا نزلنا اليهم الملائكة ...» الآية . «بل لا يخافون الآخرة»

ای - لایخافون عذاب الآخرة ولا یفقدون وقوعها و کونها، والمعنی: انهم لو خافوا النار وعذاب الآخرة لما اقترحوا هذه الآيات بعد قیام الأدلة. «کلاً» ردع و قسم، ای - حقاً انه تذکرة، ای - القرآن تذکیر للخلق وعظة.

« فمن شاء » اتعظ به و « ذکره » اذیسه للخلق.

«وما یدکرون» قرأ نافع و یعقوب تذکرون بالتاء، و آخرون بالياء، ای - لایؤمنون الایمشیة الله و ارادته. قال مقاتل: «لا یدکرون الا ان یشاء الله» لهم الهدی «هو اهل التقوی و اهل المغفرة» ای - اهل ان یتقی محارمه و اهل ان یغفر لمن اتقاه. و قیل: اهل ان یتقی فلا یعصی و اهل ان یغفر لمن عصی. روى عن ثابت عن انس: ان رسول الله (ص) قال فی هذه الآية: «هو اهل التقوی و اهل المغفرة»، قال ربکم عزوجل: انا اهل ان اتقی و لا یشرك بی غیری و انا اهل لمن اتقی ان یشرك بی ان اغفر له. و روى عن عبد القدوس بن بکر قال: سمعت محمد بن النضر الحارثی یدکر فی قوله عزوجل «هو اهل التقوی و اهل المغفرة» قال: انا اهل ان یتقینی عبدی فان لم یفعل کنت انا اهلاً ان اغفر له.

النوبة الثالثة

قوله تعالى، «بسم الله الرحمن الرحيم»:

محوت اسمی و رسم جسمی	و غبت عتی و دمت انتا
و فی فنائی فنی فنائی	و فی ورائی وجدت انتا

تا خاک تو از بالک تو مفرد نشود	در نفی تو اثبات تو مرتد نشود
تا فقر و غنا هر دو ترا ردّ نشود	تو حید تو از شرک مجرّد نشود.

از هر دو سرای سرّ خویش مجرّد کن، تا کردی از میدان درگاه بسم الله بر رخسار روز کارت نشیند و سعید ابد کردی؛ هر چه معانی بشریت است و اندیشه طبیعت در آتش محبت بسوزد، تا چون نام او کوئی پسنه تو از حدیث او خبر دارد.

يك قدم از خود فرائه ، تا جمال اين نام نقاب عزّت بکشاید و بردلت متجلی شود . اندوه و شادی اين نام بود که بر تخت سلیمان تافت تاجنّ و انس و طیور و وحوش کمر خدمت وی بر بستند شطیه‌ای از حقیقت اين نام بر کنسکره طور تافت . طبق طبق از هم فرو ریخت . حشمت اين نام روز قیامت رسول خدا را گوید : تو باشفاعت کرد ایشان کرد که با ما شمار ندارند و اینان را ببا بگذار که ما ایشان را جمله در حمایت خود میداریم . آن سوختگان اهل توحید ، عاصیان مفلس ، قدم در آتش نهند و گویند : « بسم الله » ، آتش میگریزد و میگوید : « جُزْ يامؤمن فقد اطفأ نورك ناری » .

قوله « يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ » ای مر کز اقبال و منبع افصال ، ای مطلع جمال و مختار ذوالجلال ، ای چادر بشریت در سر کشیده و در کلیم انسانیت پوشیده شده ، اگر ت قرب ما آرزوست « قم » بنا واسقط عنك ما سوانا ، از خود برخیز و از برخاستن خود برخیز در حریم عزّت ما گریز . چادر بشریت از خود باز کن . کلیم انسانیت از راه دل بردار تا دل صحرائی شود ، مرغ و اردر عالم ارادت بر هواء طلب پرواز کند ، بآشیان قرب رسد .

بزرگی را پرسیدند که : معنی قرب چیست ؟ اگر قرب بنده مرقح را میگوئی ، عبارت از او آسانست و اشارت بدو روان ، خدمتی است در خلوت از خلق نهان ، مکاشفتی در حقیقت از فریشته نهان ؛ استغراقی در صحبت از خود نهان . و اگر قرب حقّ مر بنده را میگوئی ، آن نه بطاقت گفتارست و نه عبارت و اشارت را بدو راهست ؛ جز آن نیست که خود میگوید جلّ جلاله : « فَاَتَى قَرِيبَ » من ناجسته و ناخوانده و نادر یافته نزدیکم ؛ در نزدیکی من سیاهی چشم از سپیدی دوراست ، و من از آن نزدیکترم ؛ نفس از لب دوراست ، و من از آن نزدیکترم ؛ نه بحر ز عقل تو نزدیکم که نعمت خود در اولیت خود در صفت خود نزدیکم .

پیر طریقت گفت : « اگر مردمان نور قرب در عارف ببینند ، همه بسوزند ، و در عارف نور قرب در خود ببیند بسوزد . علم قرب در میان زبان و گوش ننگنجد ، که آن راهی تنک است و از همراهی آب و گل زبان قرب را تنک است ، هر که که

قرب روی نمود عالم و آدم را چه جای درنگ است :

تا با تو توئی ، ترا بدین حرف چه کار ؟

کین عین حیانت وز عالم بیزار !

« یا ایها المدثر » « قم فانذر » ای جبرئیل امین وای کروبیان سموات وای مقربان درگاه ، آفرینش را بشارت دهید که محمد مصطفی را (ص) لباس نبوت پوشیدند و بر مرکب رسالت نشاندند. ای آسمان تو قنبدیل ها بی فروز . ای بیت المعمور تو محراب اهل ایمان گرد. ای کعبه معظم محترم تو قبله سپاه اهل اسلام شو. ای خاک زمین تو مسجد اهل « لا اله الا الله » شو که آن مهتر عالم را وسپید ولد آدم را با این خطاب تشریف مخصوص کردند که : « یا ایها المدثر » « قم فانذر » وگر ناظر نبی که پیش ازین خطاب پیغمبر نبود که میگوید ، صلوات الله وسلامه علیه : « کنت نبیاً و آدم بین الماء والطین والروح والجسد » . هنوز نه آب و نه خاک که تخت عهد دولت نبوت نهاده و مهتر صلی الله علیه وسلم بر آن تخت نشسته ، و ارواح صدویست و چهار هزار پیغامبر بخدمت ایستاده و این چهار سرهنک که خاصگیان درگاه نبوت اند ، صدیق و فاروق و ذوالنورین و مرتضی (ع) صف کشیده پیش خدمت آن مهتر ، و گفت : یا ایمان پاک بحجره دل صدیق فرو آی و پوشیده می باش تا او در اصلاط میگردد . و چون ما سراز میان خاک حجاز بر آریم ، تو از حجره سینه صدیق بر بالای زبان او آی و با ما عهد درست کن ، پیش از آنکه جهانیان بدانند ؛ تا ما این تاج کرامت بر فرق صدیق نهیم که « خلقت انا و ابوبکر من طینه واحدة فسبقت بالنبوة فلم یضره و لوسبقنی بها لم یضرنی » . و با عز اسلام تو کمر شجاعت بربند و بسینه عمر فرو آی و باماش صلح ده تا این طغرا بر روزگار او کشیم که : « لولم اُبعث لبعثت یا عمر » . و با اخلاص و تاج حیا بر سر نه و کمر رضا بربند و بسینه عثمان فرو آی تا بدار دنیا در عالم بیعت بداریم و این رقم کشیم که : « اولئك هم المؤمنون حقاً » . وای علم تو لباس عقل درپوش و در صومعه دل علی شو ، بر قدم انتظار می باش

تا فردا که عقل انبیاء از در حجره ما در آید، مادر و نگاه کنیم، او از علم آینه سازد و از عقل دیده، و درین آینه نگاه کند، ما را باز شناسد و ما او را این توقیع زنیم که: «انت متنی بمنزلة هرون من موسی».

قوله: **وَرَبِّكَ فَكَبِّرْ** یا محمد خداوند خود را بزرگوار دان و بزرگوار شناس، بذات از همه چیزها و بقدر از همه نشانها برتر، و بعز از همه اندازه‌ها زبر. یا محمد همه قدرها در مقابله قدر او غدر بین؛ همه جلالها در عالم جلال او زوال دان، همه کمالها در جنب کمال او نقصان و همه دعویها تاوان، که با کمال او کس را کمال نیست، و با جمال او کس را جمال مسلم نیست؛ الا کل شیء ما خلا الله باطل. برهان کبریا و او هم کبریا و او. دلیل هستی او هم هستی او، عبارت از مدح و ثناء او بدستوری او، یادداشت و یاد کرد او بفرمان او، طلب او بکشش او، یافت او بمعنایت او. جوانمردی از عزیزان راه حق گفته که در گاه ربوبیت نظاره گاه ارواح است. و آن در گاه را بسیار معارف فرو گرفته، عزت از یمین و جلالت از یسار، و قهر و کبریا و عظمت در ساحت آن حضرت فرو آمده تا هر نامهر می را زهره آن نباشد که قصد وصال آن حضرت کند:

هر که او را دلی و جانی بود	شد بمیدان عاشقی کوش
کشته گشتند عاشقان و هنوز	نشمیدست هیچکس بویش
رحلت عاشقان زهر سوئی	نیست از قصد دل مگر سویش.

«وَيَا بَكَ فَطَهِّرْ» يك قول از اقوال مفسران آنست که: و قلبك فطهر عما سوى الله. ای محمد دل خود را از اغیار صافی دار و از هر چه مادون الله بیزار شو و دوست را یکتا شو، با خلق عاریت باش، و با خود بیگانه، و لز تعلق آسوده. و سبب این خطاب آن بود که چون وحی آمد از حق جل و علا که:

«قم فانذر» خیز و خلق را بدر گاه ما دعوت کن، بر خاطر وی بگذشت که الحمد لله که ما را این منزلات میان عشیرت خود آمد که همه با مانت و دیانت من مقرر آمده اند و مرا تصدیق کنند چون بر خاطرش این قدر بگذشت و این مقدار اعتماد

افتاد، قصّه بر گشت. هر چند دعوت بیش کرد خویشان از وی نفورتر بودند و از قبول دورتر. ای عجب! تا دعوت نبود بنزدیک شما امین بودم، و اکنون که علم رسالت بدرگاه دولت مازدند خائن گشتم!

اشاعوا لنا فی الحیّ اشنع قصّة وکانوا لنا سلماً فصاروا لنا حرباً

آری ما آن کنیم که خود خواهیم، از عین خوف رجا بر آریم، و در عین رجا خوف تعبیه کنیم؛ کن لما لاتر جو ارجی منك لما تر جو. ای محمد آنها که دل برایشان نهادی که بدعوت تو آشنا کردند، میان تو و ایشان صد هزار خیمه هجران بزنیم، و آنها که بایشان امید داشتی میان تو و ایشان صد هزار قبه وصال بر بندیم. ای محمد خویشان و تبار را بر تو بیرون آوریم تا چون از نزدیکان جفا بینی دل بردوران نهی. ما پسندیم که در هر دو کون اعتماد تو جز بر ما بود، همه را بر تو بیرون آوردیم تا در هر دو کون جز از ما یاد نیاید. همین است حدیث یعقوب (ع)، چون دل بر پسر نهاد و اعتماد بروی کرد، ربّ العزّة خویشان و نزدیکان را بر کماشت تا از پیش پدرش بر بودند و بچاه افکندند و بفروختند، و این همه بآن کردیم تا سروی از همه بریده گردد و بداند که چون از خویشان وفائی نیاید از دوران و بیگانگان اولی تر که نیاید، یکسر دل و اماده^۱ و اعتماد بر ما کند:

پیر طریقت گفت: الهی و ا^۲ درگاه آدمم بنده وار، خواهی عزیز دار خواهی خوار. ای مهربان فریادرس، عزیز آنکس کش با تو یک نفس، ای همه تو و بس، با تو هرگز کی پدید آید کس.



۷۵ - سورة القيامة - مکیه

النوبة الاولى

قوله تعالى: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان
«لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَمَةِ (۱)» سو کند میخورم بروز رستاخیز.
«وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ (۲)» و سو کند میخورم بتن نکوهنده [خود
را برکنه کاری].

«أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ» می‌پندارد این مردم «أَنْ لَّنْ نَّجْمَعَ عِظَامَهُ (۳)» که
ما فراهم نیاریم اندامان و استخوانهای او [پس آنکه ریزید و نیست گشت] ؟
«بَلَىٰ قَادِرِينَ» آری کنیم و آن را توانایانیم «عَلَىٰ أَنْ نُصَوِّيَ بَنَانَهُ (۴)»
بر آنکه راست کنیم اندامان او تابندهای انگشتان او همچنانکه بود.
«بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجَرًا مَّاءَهُ (۵)» آری میخواهد این مردم که دروغ شمرد
هرچه فرایش اوست [از انگیختن و رستاخیز].

«يَسْتَلْ أَيَّانَ يَوْمِ الْقِيَمَةِ (۶)» می‌پرسد که روز رستاخیز کی ؟
«فَإِذَا بَرِقَ الْبَصَرُ (۷)» آنگاه که چشم در چشم خاند روشن بتاود [در
جان کردن].

«وَخَسَفَ الْقَمَرُ (۸)» و درچشم او ماه تاریک گردد.
«وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ (۹)» و روز و شب باویکسان.
«يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ «مَرَدَمٌ مِّمَّكَوَيْدُ أَنْ رَوْزُ» این المفرث (۱۰)» کجا گریزم ؟
«كَلَّا» نگرینزد و نتواند «لَاوَزَ (۱۱)» پناه جای نیست او را.
«إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ (۱۲)» با خداوند توست آن روز شدن و آرامیدن
و باز گشتن.

«يُنَبِّئُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ «آگاه کنند آن روز» و پاداش دهند [مردم را]

« بِمَا قَدَّمَ وَآخَرَ (۱۳) » بهر چه از پیش فرستاد از کرد و کار، یا از پس خویش گذاشت از نهاد بد یا نیک .

« بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ (۱۴) » این آدمی خود را نیک شناسد و در خود

نیک داند .

« وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ (۱۵) » و هر چند که خود را می حجت و عذر آرد می سازد .

« لَا تَحْرُكْ بِهِ لِسَانَكَ لَتَعَجَلَ بِهِ (۱۶) » زبان خود معنبدان شتابیدن را به قرآن .

« إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ (۱۷) » بر ما که قرآن بر تو خوانیم و در یاد تو داریم .

« فَإِذَا قَرَأْنَاهُ » چون ما بر تو خواندیم « فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ (۱۸) » آنکه تو از

پس او میخوان .

« ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ (۱۹) » و آنگاه بر ما که احکام آن پیغام خویش ترا پیدا کنیم .

« كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ (۲۰) » آری شما می دوست دارید این جهان نزدیک

فرا دست و شتابنده بخلق .

« وَتَذَرُونَ الْآخِرَةَ (۲۱) » و جهان پسین می گذارید .

« وَجُوهٌ يُّؤْمِنُ نَاضِرَةٌ (۲۲) » رویهاست آن روز از شادی تازه .

« أَلِی رَبِّهَا نَظَرَةٌ (۲۳) » بخداوند خویش نگران .

« وَوُجُوهٌ يُّؤْمِنُ بِاسِرَّةٍ (۲۴) » و رویهاست آن روز از اندوه گرفته و

فراهم کشیده .

« تَنْظُرُونَ فَعَلَّهَا فَاقِرَةٌ (۲۵) » که درست میداند که هر چه بقر بود

باو بیبود .

« كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ (۲۶) » براستی آن وقت که جان بچمبر کردن رسد

« وَ قِيلَ مَنْ رَاقٍ (۲۷) » و می گویند کدام پزشک است که افسون کند ؟

« وَظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ (۲۸) » و بدانت مردم که از دنیا می جدا شود .

« وَانْتَفَتَحَتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ (۲۹) » و پای او در کفن می پیچیدند و کور را بساختند .

« اِلٰی رَبِّكَ يَوْمَئِذِ الْمَسَاقُ » او را بسوی خداوند تو رانند و با او برده اند .
 « فَلَا صَدَقَ وَلَا صَلٰی (۳۱) » صدقه و زکوة نداد و نماز نکرد .
 « وَلٰكِنْ كَذَبَ وَتَوَلٰی (۳۲) » لکن دروغ زن گرفت و از پذیرفتن بر گشت .
 « ثُمَّ ذَهَبَ اِلٰی اَهْلِهِ يَتَمَطّٰی (۳۳) » آنکه با کسان خویش شد خرامان .
 « اَوَّلٰی لَكَ فَاوَلٰی (۳۴) » در رسید آنچه از آن میترسیدی گریز .
 « ثُمَّ اَوَّلٰی لَكَ فَاوَلٰی (۳۵) » باز در رسید آنچه از آن میترسیدی گریز .
 « اَيَحْسَبُ الْاِنْسَانُ » می پندارد مردم « اَنْ يُّتْرَكَ سُدٰی (۳۶) » که او را
 فرو گذارند نا انگیزخت و نا پرسید ؟
 « اَلَمْ يَكْ نُظْفَۃً مِّنْ مَّنٰی یُّمْنٰی (۳۷) » نه نطفه ای بود نخست که بیفکندند .
 « ثُمَّ كَانَ عَلَقَۃً » آنکه پس از آن خوبی بسته « فَخَلَقَ فَسَوٰی (۳۸) » خداوند
 تو آن را بیافرید و صورت و اندام راست کرد .
 « فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْاُنثٰی (۳۹) » و از آن دو همتا آفرید نر و ماده .
 « اَلَيْسَ ذٰلِكَ بِقَادِرٍ عَلٰی اَنْ یُّحْیِی الْمَوْتٰی (۴۰) » او که آن را کرد نه توانا
 است و قادر بر آنکه مرد گمان را زنده کند .

النوبة الثانية

این سوره بعدد کوفیان چهل آیت است ، صد و دونه کلمت ، ششصد و پنجاه و دو حرف ؛ جمله به مکه فرو آمد باتفاق مفسران . و درین سوره يك آیت منسوخ است :
 « لَا تَحْرَکْ بِهِ لِسَانَکَ لِتَعْجَلَ بِهِ » نسخ ذلک بقوله : « سنقرنک فلا تنسی »
 وعن ابی بن کعب قال : قال رسول الله (ص) : « من قرأ سورة القيامة زهدت انا و جبرئیل
 له يوم القيامة انه كان مؤمناً بيوم القيامة و جاء و وجهه مسفر علی وجوه الخلائق
 يوم القيامة » .

« لَا اَقْسَمُ » لا خلاف بین الناس ان معناه : اقسام ، و اختلفوا فی تفسیر لا . فقيل :
 هی تأکید للقسمة كقول العرب : لا والله لا فعلت کذا . لا والله ما فعلت کذا . و قيل :

أنها سلة كقوله تعالى : «لئلا يعلم اهل الكتاب» اى - لان يعلم اهل الكتاب ؛ وقيل :
هى رد على منكبرى البعث ، فأنها وان كانت رأس السورة فالقرآن متصل بعضه ببعض
كله كالسورة الواحدة والمعنى : ليس الأمر كما قلتم : « اقسم بيوم القيمة » أنكم
تبعثون . قرأ الحسن و الاعرج وابن كثير فى رواية القواس عنه « لا اقسم بيوم القيمة »
بلا الف قبل الهمزة .

« ولأ اقسم بالنفس اللوامة » على معنى أنه اقسم بيوم القيامة ولم يقسم
بالنفس اللوامة . والصحيح أنه اقسم بهما جميعاً ولاصلة فيهما ، قال الشاعر :

تذكرت ليلي فاعترتني صباية
وكاد ضمير القلب لا يتقطع

اى - يتقطع . قال المغيرة بن شعبه : يقولون القيامة القيامة وأما قيامة احدثهم
موته . وشهد علقمة جنازة فلما دفن قال : اما هذا فقد قامت قيامته « والنفس
اللوامة » هى التى تلوم نفسها على ما جنت وتأتى يوم القيامة كل نفس برة او فاجرة
تلوم نفسها البرة على ما قصرت ولم تستكثر كقوله تعالى : « يا ليتنى قدمت لحيوتى »
والفاجرة على ما جنت كقوله : « يا حسرتى على ما فرطت فى جنب الله » . قال سعيد
ابن جبير وعكرمة تلوم على الخير والشر ولا تصبر على السراء والضراء وقال الحسن :
هى النفس المؤمنة . قال : ان المؤمن والله ما تراه الا يلوم نفسه ما اردت بكلامى ما اردت
بأكلتى ما اردت بحديث نفسى وان الفاجر يمضى قدماً لا يحاسب نفسه ولا يعاتبها .
وقال مقاتل : هى النفس الكافرة ان الكافر يلوم نفسه فى الآخرة على ما قرط فى امر الله
فى الدنيا .

قوله : « ايجب الانسان ان لن نجمع عظامه » ايظن الكافر ان لن نجمع عظامه
عند البعث بعد ما صار رميماً . ايظن ان لا نقدر على ذلك . نزلت فى عدى بن ربيعة
حليف بنى زهرة ختن الاخنس بن شريق الثقفى . وكان رسول الله (ص) يقول :
« اللهم اكفنى جارى السوء » يعنى عدياً والاخنس وذلك ان عدى بن ربيعة اتى النبى
(ص) فقال : يا محمد حدثنى عن يوم القيامة متى يكون وكيف امره وحاله ؟ -
فاخبره النبى (ص) فقال : لو عاينت ذلك اليوم لم اصدقك يا محمد ولم او من بك او

يجمع الله العظام فانزل الله تعالى :

« ايحسب الانسان » - يعني الكافر « ان لن نجتمع عظامه » بعد تفرقها وبلاها فانحييه وبعثه بعد الموت. ذكر العظام واراد نفسه كلها، لأن العظام قالب النفس لا يستوى الخلق إلا باستوائها. وقيل: هو خارج على قول المنكر او يجمع الله العظام كقوله : « قال من يحيى العظام وهى رميم ».

« بلى قادرين » اى - نقدر استقبال صرف الى الحال والمعنى : بلى نقدر على جمع عظامه وعلى ما هو اعظم من ذلك و هو « ان نسوي بنانه » فنجعل اصابع يديه ورجليه شيئاً واحداً كخف البعير او كحافر الحمار فلا يمكنه ان يعمل بها شيئاً ولكننا فرقنا اصابعه حتى يأخذ بها ماشاء ويقبض اذا شاء ويبسط اذا شاء فحسناً خلقه. هذا قول عامة المفسرين و قال الزجاج و ابن قتيبة : معناه ظن الكافر انا لا نقدر على جمع عظامه بلى نقدر ان نعبد السلاميات على صغرها فنؤلف بينها حتى نسوي البنان فمن قدر على جمع صفار العظام فهو على جمع كبارها اقدر.

« بل يريد الانسان ليفجرا امامه » يقول تعالى ذكره : « ما يجهل ابن آدم ان ربه قادر على جمع عظامه بعد الموت ولكنه يريد ان يفجر امامه » اى - يمضى قدماً قدماً فى معاصي الله را كبار رأسه لا ينزع عنها ولا يتوب. اين مردم نه از آنست كه نمى دانند كه الله قادرست كه مرده زنده كند، لكن مى خواهد كه بباطل و معصيت سر در نهند، هميشه در ناپسند مى رود روى نهاده چنانكه مى آيد و هر چه آيد و هر جاى كه رسد بى هيچ واكشتن. وقيل : « يريد الانسان ليفجرا امامه » ليقدم الذنب ويؤخر التوبة، يقول : سوف اتوب، حتى يأتية الموت على شر أحواله واسوأ أعماله. ميخواهد اين مردم كه همه گناه فرايش دارد و توبه و ايس مى دارد، هميشه توبه در تأخير مينهد و وعده ميدهد كه : سوف اتوب، تا ناگاه مرگ آيد و او بر سر معصيت بر بتر حالى و زشتى عملى .
وقيل : « ليفجرا امامه » اى - ليكذب بما امامه من البعث والحساب يقال للكاذب والمكذب فاجر. قال الشاعر :

« اغفر له اللهم ان كان فجر » . اى - كذب .

میخواهد این مردم که هر چه فراموش است از بخت و نشور و حساب و جمله احوال رستاخیز دروغ شمرد . وقال الضحاک : هو الآمل يأمل . ویقول اعیش من الدنیا کذا و کذا ولا یذکر الموت .

« یستل آیان یوم القیمة » اِخذ « آیان » من این فاذا شدت وزید فیها الالف وضعت موضع متی ، ای - متى تكون الساعة ؟ ومتی يكون البعث ؟ یسأله استبعاداً و استهزاءً و تکذیباً به . قال الله تعالی :

« فاذا برق البصر » بکسر الراء علی معنی فرع و تحیر و قرأ نافع بفتح الراء من البریق ای - شخص بصره عند النزاع و وقوع الهول به حتی لا یکاد یطرف و قال الکلبی : عند رؤية جهنم برق ابصار الکفار و فی هذا جواب هذا السائل ای - انما تكون الساعة اذا برق البصر .

« و خسف القمر » اظلم و ذهب ضوه .

« و جمع الشمس و القمر » ای - جمعاً فی ذهاب ضوه هما . وقیل : یجمعان کأنهما ثوران عقیران ثم یقذفان فی البحر فیکون نار الله الکبری . وقال علی (ع) و ابن عباس : یجعلان فی نور الحجب . وقیل : یکوّران من قوله : « اذا الشمس کورت » ولم یقل : جمعت الشمس لان معناه : جمع بینهما ؛ وقیل : المراد بهما اللیل و النهار فکنی عن النهار بآیتهم عن اللیل بآیته . باین قول معنی آنست که کافر را بوقت جان کندن چشم وی در چشم خانه خیره بماند و ماء در چشم وی تاریک گردد و روز و شب او را یکسان نماید . « یقول الانسان » ای - الکافر « یومئذ ین المفّر » ای - المهرب لشدة ما یراه من العقوبة .

« کلاً » ردع عن تمنی الفرار « لاوزر » ای - لاصن ولا حرز و الوزر ملجاء الیه الانسان من ملجاء او منجأ او جیل .

« الی ربک یومئذ المستقر » ای - المنتهی اذا جعلته مصدراً کقوله : و ان الی ربک المنتهی . ان الی ربک الرجعی^۱ و ان جعلته مکاناً فالجنة و النار ، ای - لا ینزّل احداً منزلة الا الله .

«يَبْقَى الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَآخَرَ» قال ابن مسعود و ابن عباس : بما قدّم قبل موته من عمل صالح وسيّئ وأُخبر بعد موته من سنّة حسنة اوسيّئة يعمل بها، وفي رواية عطية عن ابن عباس : بما قدّم من المعصية وآخراً من الطّاعة . وقيل: بما قدّم من الذّنب وآخراً من التّوبة . وقيل : بما قدّم من ماله لنفسه و ما آخراً منه لورثته . وقيل : ما قدّم لدنياء وما آخراً لآخريته وهو مسؤول عن الجميع لانّ اللفظ عام . وفي الحديث الصحيح : «ما منكم من احدٍ الا سيكلّمه ربّه ليس بينه وبينه ترجمان و حجاب يحجبه فينظر ايمن منه فلا يرى الا ما قدّم من عمله و ينظر اשמّ منه فلا يرى الا ما قدّم و ينظر بين يديه فلا يرى الا النّار تلقاء وجهه فاتّقوا النّار ولو بشقّ تمره .

«بل الانسان على نفسه بصيرة» اى - هو على نفسه بصير بعمله شاهد على نفسه . والتّاء دخلت للمبالغة كما يقال: رجل نّسابة و علامة . وقيل : معناه على نفسه عين بصيرة فحذف الموصوف و اثبت الصّفة . وقيل: على نفسه ذو بصيرة فحذف المضاف، اى - يعلم أنّه فى الدّنيا جاحد كافر مذنب مُسيء و فى الآخرة يعلم أنّه اى شيء فعل وان اعتذر . ميكويد: آدمى بخود سخت دانست واز خود سخت آگاه است، ميداند كه در دنيا كافر و جاحد و بد كردار بوده ودر عقبى ميداند كه چه آورده از فعل بد .

« و لو القى معاذيره » و اگر چه خود را حجّت ميارد و عذر باطل ميسازد . و گفته اند: معاذير جمع معذار است . و المعذار: التّستر، لفة حميريّة . يعنى آدمى خود را نيك شناسد و هر چند كه پيش خویش مى ورايستد و پرده فريب بر چشم خویش افكند . و گفته اند: و اوزياد تست . المعنى . «على نفسه بصيرة» «و لو القى هاذيره» يعنى: اين مردم در خويشتن نيك دانند، اگر بهانه بيفكنند و عذر باطل بگذارند و پرده فريب از پيش خویش بيفكنند . قيل : «بل الانسان على نفسه بصيرة» اى - على نفسه من نفسه رقباء يرقبونه بعمله و يشهدون عليه به و هى سمعه و بصره و يداه و رجلاه و جميع جوارحه، كقوله : «يوم تشهد عليهم السنتهم ...» الآية .

«و لو القى معاذيره » اى - يشهد عليه الشّاهد و لو اعتذر و اذلى بكلّ حجّة و عذر فلا ينفعه ذلك، فله من نفسه شهود و حجّة . ميكويد: اين آدمى بروى رقيبى است

ونکهبانی بس بینا و آگاه تا کوش بوی میدارد و فردا بروی گواه بود، اگر چه عذر باطل آرد و گوید: «أنا اطعننا سادتنا و کبر آءنا فاضلونا السببلا» این عذر اورا سود ندارد و عذاب از وی باز ندارد. کقوله: «يوم لا ينفع الظالمين معذرتهم». و قیل «ولو القی معاذیره» ای - ولو اسبل الشتر لیخفی ما یعمل فیان نفسه شاهدة علیه. و قیل: «بل الانسان علی نفسه بضیرة» ای - من ببصر امره یعنی الملکین الکاتبین، کقوله: «وان علیکم لحافظین کراماً کاتبین». کقوله:

«لا تحرك به لسانك» ای - لا تحرك بالقرآن لسانك استعجالاً بملقنه. کان جبرئیل (ع) یقرأ علیه القرآن فیقرأ رسول الله (ص) معه مخافة ان لا ینفک منه و کان یناله منه شدة فنهأ الله عن ذلك. وقال:

«ان علينا جمعه وقرأه» ای - جمعه فی قلبك لتقرأ بلسانك.

«فاذا قرأناه» ای - اذا جمعناه فی قلبك، و قیل: اذا قرأ جبرئیل و اضافه الی نفسه علی جهة التخصیص «فاتبع قرأه» ای - اتبع قرأه، ای - اذا فرغ جبرئیل من قرأته فاقرأ انت علی اثره.

«ثم ان علينا بیانه» هذا مردود علی الکلام الاول، ان علينا جمعه وقرأه، «ثم ان علينا بیانه» ای - علينا ان بیّن لك احکامه من الحلال والحرام و بیّن لك معناه اذا حفظته. وقال الحسن: ان علينا ان یجزی به يوم القيامة علی ما قلنا فی الدنیا من الوعد والوعید والقرآن مصدر کالرّ جحان والغفران، تقول: قرأت قرأة وقرآناً؛ و کان رسول الله (ص) بعد نزول هذه الآية اذا اتاه جبرئیل اطرق فاذا ذهب قراه كما وعده الله عزّوجلّ. و قیل: هذا خطاب للمبديوم القيامة و الهاء تعود الی کتاب العبد، ای - لا تمجل فان علينا ان یجمع افعالك فی صحیفتك و قد فعل وعلینا ان نقرأ علیك کتابك.

«فاذا قرأناه فاتبع قرأه» هل غادر شيئاً او احتوی علی زیادة.

«ثم ان علينا بیانه» اظهار جزاء علیه.

«كَلَامًا» افتتاح كلام «بَلْ تَحْبَوْنَ العاجلة» وتذرون الآخرة» قرأ أهل المدينة والكوفة تحبّون وتذرون بالتاء فيهما وقرأ الآخرون بالياء، أى - يختارون الدنيا على العقبى ويعملون لها، يعنى كفّار مكة . ومن قرأ بالتاء ، فعلى تقدير قل لهم يا محمد تحبّون الدنيا وشهواتها وتذرون الدار الآخرة ونعيمها .

«وجوه يومئذ» يعنى : يوم القيامة ، «ناضرة» ناعمة مشرقة حسنة نصرت بنعيم الجنة . قال مقاتل : بيض يعلوها النور ، يقال : نصر وجهه ينصر نصرة ونضارة . قال الله تعالى : «تعرف فى وجوههم نصرة النّعيم»

«الى ربّها ناظرة» . قال ابن عباس : تنظر الى ربّها عياناً بلا حجاب . قال الحسن : تنظر الى الخالق وحقّها ان تنصروها تنظر الى الخالق ؛ روى عن ابن عمر قال : قال رسول الله (ص) : «ان أدبى أهل الجنة منزلة لمن ينظر الى خزّانه وازواجه وسرره ونعيمه ، وخدمه مسيرة الف سنة واكرمهم على الله لمن ينظر الى وجهه تبارك وتعالى . غدوة وعشية» . ثم قرأ رسول الله (ص) «وجوه يومئذ ناظرة الى ربّها ناظرة» . وعن جابر قال : قال رسول الله (ص) : «يتجلى ربنا عزّ وجلّ حتّى ينظروا الى وجهه فيخروّن له سجّداً ، فيقول : ارفعوا رؤسكم فليس هذا بيوم عبادة . وعن عمار بن ياسر قال : كان من دعاء النّبي (ص) «اسألك النّظر الى وجهك والشّوق الى لقاءك فى غير ضراء مضرة ولا فتنة مضلة» . وقال أهل العلم : النّظر اذا قرن بالوجه وعدى بحرف الجرّ وهو الى لم يعقل منه الا الرّؤية والعيان .

«ووجوه يومئذ باسرة» عابسة ، كالحة ، كريهة .

«تظنّ» أى - يتيقن «ان يفعل بها فاقرة» داهية عظيمة من العذاب والفاقرة الداهية العظيمة و «الأمر الشديد الذى يكسر فقار الظّهر ومنه سقى الفقر فقراً لانه يكسر الفقار لشدّته . قال ابن زيد : هى دخول النار . وقال الكلبي : هى ان تحجب عن رؤية الرّب عزّ وجلّ .

«كَلَامًا» افتتاح كلام «اذا بلغت التراقي» أى - بلغت الرّوح عند الموت الى التراقي، كنى عنها ولم يتقدّم ذكرها لان آلاية تدلّ عليها . والتراقي جمع ترقوة وهى العظم المشرف على الصّدر وهما ترقوتان .

«وقيل من راق» اى - يقول اهله هل من راق يرقيه وهل من طبيب يداويه ، مشتق من الرقية . وقيل : ان ملائكة الرحمة وملائكة العذاب اذا اجتمعوا ، يقول بعضهم لبعض من الذى يرقى بروحه املائكة الرحمة ام ملائكة العذاب . مشتق من الرقى . «وظن انه الفراق» اى - و يظن انه مفارق للدنيا . روى انس بن مالك قال : قال رسول الله (ص) : « ان العبد ليعالج كرب الموت وسكراته وان مفاصله يسلم بعضها على بعض يقول عليك السلام تفارقنى وافارقك الى يوم القيامة » .

قوله : « والتفت الساق بالساق » اى - التصقت احديهما بالآخرى عند الموت . قال قتادة : اماراته اذا ضرب برجله رجله الاخرى ، وقال الحسن : هما ساقاه اذا التقتا فى الكفن وقيل : ماتت رجلاه فلم تحملاه الى شىء وكان عليهما جو الا ، وقيل : كنى عن شدة الأمر بالساق اى - اتاه اول شدة امر الآخرة و آخر شدة امر الدنيا ، فالناس يجهزون جسده والملائكة يجهزون روحه ؛ فاجتمع عليه امر ان شديدان . وقال ابن عطاء : اجتمع عليه شدة مفارقة الوطن من الدنيا والاهل والولد وشدة القدوم على ربه عز وجل ، لا يدري بماذا يقدم عليه لذلك . قال عثمان : مارأيت منظرأ الا والقبر افطع منه لانه آخر منازل الدنيا و اول منازل الآخرة . وقال يحيى بن معاذ : اذا دخل الميت القبر قام على شفير قبره اربعة املاك و احد عند رأسه والثانى عند رجله . والثالث عن يمينه والرابع عن يساره ؛ فيقول الذى عند رأسه : يا بن آدم ارفضت الآجال وانضيت الآمال ؛ ارفضت اى - تفرقت وانضيت ، اى - هزلت ؛ ويقول الذى عن يمينه : ذهبت الاموال وبقيت الاعمال ؛ ويقول الذى عن يساره : ذهب الاشغال وبقي الوبال ؛ ويقول الذى عند رجله : طوبى لك ان كان كسبك من الحلال و كنت مشتغلاً بخدمة ذى الجلال .

« الى ربك يومئذ المساق » اى - مرجع العباد الى حيث امر الله اما الى الجنة واما الى نار واما الى غليين واما الى سجين ، وقيل : تسوق الملائكة روحه الى حيث امرهم الله .

« فلا صدق ولا صلى » نزلت فى ابي جهل ولا بمعنى لم ، اى - لم يصدق بكتاب الله ولا بنبيه ولم يصل لله عبادة ، وقيل : هو من التصدق . وقال الحسن : هو من الصدقة

و حسن دخول لا على الماضي تكراره ، كما تقول : لاقام ولاقعد ؛ وقلما تقول العرب لاوحدها حتى تتبعها اخرى تقول : لازيد في الدار ولاعمرو .

«ولكن كذب وتولي» اي - كذب بالله واعرض عن الايمان والطاعة له .

«ثم ذهب الى اهله يتمطي» اي - مضى يتبختر ويختال في مشيه حين وعظه النبي (ص) بالقرآن . يتمطي اصله يتمطط اي - يتمدد والمط هو المد ويقال : اصله من المطا، اي - يلوى مطاه تبخترأ ؛ و في الخبر اذا مشيت المطيطياء يعني التبختر والخيلاء وخدمتكم فارس و الروم فقد اقربت الساعة .

قوله : «اولي لك فاولي» هي كلمة تهديد و وعيد يقال للمشرف على الهلكة ، روى ان رسول الله (ص) لقي اباجهل فاخذ ببعض جسده وقال له : «اولي لك فاولي» فنزل به القرآن وروى ان اباجهل قال : اتخوفني يا محمد ؛ والله ما تستطيع ان تولا ربك ان تفعل ابي شيئاً واني لا عزم من مشي بين جبلتيها ؛ فلما كان يوم بدر صرعه الله شرمصرع و قتله اسوأ قتل ، اقصعه ابنا عفراء ، واجهز عليه ابن مسعود وكان بي الله (ص) يقول : « ان لكل امة فرعوناً وان فرعون هذه الامة ابوجهل » . واصل الكلمة من الولي وهو القرب تأويله ما ربحك ماتكره فاحذره ، والتكرار تأكيد للوعيد و قيل : معناه انك اجدر بهذا العذاب واحق واولي ؛ يقال للرجل يصيبه مكروه ويستوجه . وقيل : معناه الويل لك حين تحيي والويل لك حين تموت والويل لك حين تبعث والويل لك حين تدخل النار . قالت الخنساء :

هممت بنفسي بعض الهموم فاولي لنفسي اولي لها

«ايحسب الانسان» يعني اباجهل «ان يترك سدى» اي - مهملاً لا يؤمر ولاينهى ولايبعث ولايجازى بعمله ، وقيل : ايظن انه لايعاقب على معاصيه وكفره وايداء الرسول (ص) والمؤمنين ، وقال الحسن : «يترك سدى» اي - سراً في الدنيا دائماً لايموت . الاسداء : من الاضداد . يقال اسدى الى معروفاً ؛ وفي الخبر من اسدى اليه معروف فليكافئه فان لم يستطع فليشكره . و تقول : اسديت حاجتي وشديتها ، اي - اهملتها ولم تقضها .

«الم يك نطفة من مني يمني» اي - يصب في الرحم . قرأ ابو عمرو وحفص و

يعقوب بالبلاء لاجل المنى" وقرأ الآخرون بالتاء لاجل النطفة.

«ثم كان علقه» ای - صار المنى قطعة دم جامد بعدار بعین يوماً . «فخلق فسوی» خلقه فی الرحم فجعل منه الزوجین، ای - خلق من مائه اولاداً ذكوراً واناثاً ، اليس ذلك الذى فعل هذا بقادر على ان يحيى الموتى . روى : ان رسول الله (ص) كان يقول عند قراءة هذه آلاية : «بلى والله بلى والله» . وروى عن ابن عباس قال : من قرأ «سبح اسم ربك الاعلى» اماماً كان او غيره ، فليقل : سبحان ربى الاعلى . ومن قرأ «لا اقسم يوم القيمة» فاذا انتهى آخرها ، فليقل : سبحانك اللهم وبلى اماماً كان او غيره . وعن ابى هريرة قال : قال رسول الله (ص) : «من قرأ منكم «التين والزيتون» فانهى الى آخرها «ليس الله باحكم الحاكمين» فليقل : بلى وانا على ذلك من الشاهدين . ومن قرأ : «لا اقسم يوم القيمة» فانهى الى «ليس ذلك بقادر على ان يحيى الموتى» فليقل : سبحانك بلى ، ومن قرأ : «والمرسلات عرفاً» فبلغ «فبأى حديث بعده يؤمنون» فليقل : آمنا بالله .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : «بسم الله الرحمن الرحيم» اسم جليل ، جلاله بلا اشكال وجماله لاعلى احتذاء ومثال ، واقفاله لا باغراض و اعتلال ، وقدرته لا بجلادة واحتيال ، وعلمه لا بضرورة واستدلال ؛ فهو الذى لم يزل ولا يزال ، ولا يجوز عليه الفناء والزوال . عزيز صمدى الذات ، قديم سرمدى الصفات ، مرأى الذات بالابصار ، نعمة منه ولطفاً بالابرار فى دار القرار :

تعاليت معبوداً ، تعاليت قاهراً	تعاليت قدوساً ، تعاليت خالقاً
تعاليت من رب رفيع مكانه	تعاليت رزاقاً وسعت الخلائقا
تعاليت اوسعت البرية برها	وفاجرها رزاقاً تعاليت رازقاً .

بنام او كه عالى ذات است وصافى صفات ، مقدس ومتمزه از بنين وبنات ، كاشف الظلمات ، ساتر السيئات ، مجيب الدعوات ، مقيل العثرات ، خالق الارض والسموات ، رازق الوحرش والحشرات :

ای زهر غم تو در دلم آب حیات وای عشوه عشق تو مرا راه نجات

گفتی: بیرم جان نوای حور صفات؟ جان از تو مرا دریغ باشد؟ هیئات!

«لَا اَقْسَمُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ» رَبِّ الْعَالَمِينَ قسم یاد میکند بروز رستاخیز، آن روز که سرادقات استحقاق ربوبیت باز کشند و بساط جلال و عظمت بگسترانند، و علم جبّاری بصحراء قهّاری برون آرند؛ ایوان کبریا بر کشیده، میزان عدل در آویخته، و سیاست جبروت عزّت همه را مدهوش و بیهوش کرده؛ انبیا با کمال حال خود می آیند و حدیث علم خود در باقی کرده که: «لَا عِلْمَ لَنَا»، ملائکه ملکوت می آیند و صومعه های عبادت خود آتش در زده که: «مَا عِبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ»؛ عارفان و موحّدان می آیند و از معرفت خود بیزار گشته که: «مَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ». ای بزرگوار! حسرتا اگر آن روز فضل او نرشد بگیرد. ای عظیم! مصیبتا اگر در آن مجمع کرم او ترا فریاد نرسد. اگر عنایات او دستگیر نبود، از طاعت تو چه آید؟ و عدل او روی نماید هلاک از تو بر آید.

پیر طریقت گفت: «الهی دانی که نه بخود باین روزم و نه بکفایت خویش شمع هدایت میافروزم، از من چه آید و از کرد من چه گشاید؟ طاعت من بتوفیق تو، خدمت من بهدایت تو، توبه من برعایت تو، شکر من بانعام تو، ذکر من بالهام تو، همه توئی من که ام؛ اگر فضل تو نباشد، من بر چه ام؟!

«وَلَا اَقْسَمُ بِالنَّفْسِ الْوَلَّامَةِ» از اقوال مفسران یکی آنست که: نفس لَوّامه نفس بنده مومن است که پیوسته بروز کار خود تحسّر میخورد و بر تقصیرها خود را ملامت میکند و خویشتن را می ترساند و بیم میدهد و بیچشم حقارت و مذلّت در خود می نگرند و میگویند:

ای نفس خسیس همت سودائی بر هر سنجی که بر زخم قلب آئی!

ای در راه طلب حق باؤل قدم فرومانده، ای با هزار مرکب میان بادیه تکلیف منقطع شده، ای با هزار شمع و چراغ سر یک موی دولت نادیده، ای در خزانه ثبت افتاده و بوی مشک بمشامت نارسیده، ای با همه غواصان بدریا فرو شده و هیچ چیز بدست نیاورده و خویشتن را نیز از دست بداده. ای دیر آمده و زود باز گشته، ای بجای شراب سرور شراب غرور خریده و دل و دین بیها داده «اَسْتَحْبُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا

علی الاخرة :

سوف تری اذا ابجلی الغبار افرس تحتك ام حمار

تاکی از دارالغروری سوختن دارالسرور

تاکی از دار الفراری ساختن دارالقرار

باش تا از صدمه صور سرافیلی شود

صورت خوبت نهان وسیرت زشت آشکار

يك تپا نچه شیر و زین مر دار خواران يك جهان

يك صدای صورو، زین فرعون طبعان صدهزار.

بزرگی را بر سیدند: که راه از کدام جانب است؟ - گفت: از جانب تو نیست، چون از تو در گذشت از همه جانبها راه است. روزی نگذرد که نه از عالم بینهایت این ندا می آید که: ای ما ترا خواسته و تورو از ما بگردانیده، ای ما ترا بامداد و شبانگاه بادولت صحبت خوانده و تو قدم از کوی ما باز گرفته، ناگزیرت مائیم، با ما بنسازي با که سازی؟! اگر پیل نموانی بود، باری از پشه ای کم مباح که در صورت پیل است، گوید: اگر بقوت پیل نیستم که باری کشم، باری بصورت پیل که بار خویش بر کس نیفکنم. چون بنده مؤمن نفس لّوامه را بر ریاضت در کشد و حق وی از روی عتاب و نصیحت بتمامی در کنار وی نهد و توفیق او را مدد دهد، عن قریب آن نفس لّوامه نفس مطمئنه گردد تا خطاب ربّانی بنعت اکرام و اعزاز او را استقبال کند که: «یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک، ای نفس مطمئنه و بصحبت ما آramیده و آسوده، تا امروز از راه نفس آمدی اکنون از راه دل در آی تا بما رسی. بسر در گاه ما دل را بارست و نیز هیچیز دیگر را بار نیست:

خون صدیقان بیالودند وزان ره ساختند

جذب دل رفتن در آن ره يك قدم را ناریست.

آنکه چون بما رسیدی این خلعت یابی که: «وجوه یومئذ ناضرة الی ربّها

ناظرة» مثل بنده مؤمن مثل بازست. باز را چون بگیرند و خواهند که شایسته

دست شاه گردد مدتی چشم او بدوزند، بندی برپایش دهند، درخانه ای تاریک باز دارند، از جفتش جدا کنند، یکچندی بگرسنگیش مبتلا کنند تا ضعیف و نحیف گردد و وطن خویش فراموش کند و طبع گذاشتگی دست بدارد. آنکه بعاقبت چشمش بکشایند، شمع پیش وی بیفزوزند، طبلی از بهروی بزنند، طعمه گوشت پیش وی دهند، دست شاه مقرر وی سازند، با خود گوید: در کل عالم کرا بود این کرامت که مراست؟ شمع پیش دیده من، آواز طبیل نوای من، گوشت مرغ طعمه من، دست شاه جای من! بر مثال این حال چون خواهند که بنده مؤمن راحله خلّت پوشانند و شراب محبت نوشانند، با وی همین معامله کنند. مدتی در چهار دیوار لحد باز دارند، گیرائی از دست و روائی از پای بستانند، بینائی از دیده بردارند، روزگاری برین صفت بگذارند؛ آنکه ناگاه طبیل قیامت بزنند، بنده از خاک لحد سر برآرد، چشم بکشد، نور بهشت بیند. «یسعی نورهم بین ایدیهم» دنیا فراموش کند، شراب وصل نوش کند، بر مائدة خلد بنشیند؛ چنانکه آن باز چشم باز کند خود را بر دست شاه بیند، بنده مؤمن چشم باز کند، خود را بمقعد صدق بیند؛ سلام ملک شود، دیدار ملک بیند. بنده میان طوبی و زلفی و حسنی شادان و نازان، در جلال و جمال حق نکران. اینست که رب العالمین فرمود: «وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة» رویهای مؤمنان و مطیعان، رویهای صدیقان و شهیدان، رویهای عاشقان و مشتاقان؛ چون ماه درفشان، چون آفتاب رخشان، شادان و نازان می نکرند بخداوند جهانیان، نوازنده دوستان، و دلگشای مشتاقان. خوش روزی که روز وصالست، شادی آن روز بی پایانست، دولت آن روز بیکرانست. روز برافضال، روز عطا و نوال، روز نظر ذوالجلال، روز شادی و پیروزی، رمی باقی و مولی ساقی، و از جناب کرم ندای کرامت روان، که: «الدّار دارکم وانا جارکم».

پیر طریقت گفت: «بهره عارف در بهشت سه چیز است: سماع و شراب و دیدار. سماع را گفت: «فهم فی روضة بحیرون»، شراب را گفت: «وسقیهم ربهم شراباً طهوراً». دیدار را گفت: «وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة» سماع بهره

گوش، شراب بهره لب، دیدار بهره دیده. سماع واجدان را، شراب عاشقان را، دیدار معجبان را. سماع طرب فزاید، شراب زبان کشاید، دیدار صفت رباید. سماع مطلوب نقد کند، شراب راز جلوه کند، دیدار عارف را فرد کند. سماع را هفت اندام رهی. گوش چون ساقی اوست، شراب همه نوش، دیدار را زیر هرموئی دیده‌ای روش.



۷۶ - سورة الانسان (الدهر) - مکیه

النوبة الاولى

قوله تعالى : « بسم الله الرحمن الرحيم » بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان .
 « هل اتى على الانسان » باش و رآمد بر مردم « حين من الدهر » هنگامی
 از کبشی « لم يكن شيئاً مذكوراً (۱) » که او چیزی یاد کرده و یاد کردنی نبود .
 « انا خلقنا الانسان » بیافریدیم ما این مردم را « من نطفة امشاج » از
 نطفه‌ای آمیخته « نبتليه » ما می آزمائیم او را « فجعلناه سمياً بصيراً (۲) » او را
 شنوایی بینا کردیم .

« انا هديناه السبيل » ما راه نمودیم مردم را و بر راه داشتیم . « اما شاكراً
 و اما كفوراً (۳) » هر یکی را راهی نمودیم ، از دوراه ، یا سپاس‌دار یا ناسپاس .
 « انا اعتدنا للكافرين » ساختیم ما کافران را « سلاسل و اغلالاً و سعيراً (۴) »
 زنجیرها و غلها و آتش .

« ان الابرار يشرعون » بیکان و مهربانان می‌آشامند^۱ « من كاس » از جامی
 [پرمی] « كان مزاجها كفوراً (۵) » . جامی که آمیغ آن کافور است .
 « عينا يشرب بها عباد الله » از چشمه‌ای که می‌آشامند^۲ از آن بندگان الله
 « يفجرونها تفجيراً (۶) » می‌روانند آن روانیدی^۳ [چنانکه الله خواهد در بالا و مشیب] .
 « يوفون بالنذر » پذیرفته‌ها و در دل کرده‌ها می‌گزاردند « و يخافون يوماً »
 و می‌ترسند از روزی « كان شره مستطيراً (۷) » که بدان روز هر جائی و
 بهر کسی رسد .

« و يطمعون الطعام على حبه » و طعام دهند در وقت نیاز و تنگی « مسكيناً
 و يتيماً و اسيراً (۸) » درویش را ، و بی پدر را ، و زندانی و گرفتار را .

« اِنَّمَا نُنْعِمُكُمْ لُوْجِهَ اللّٰهِ » [در دلها میگویند]: شما را که طعام میدهیم^۴ از بهر خدامیدهیم، امید دیدار و پاداش اوست. « لَا تَرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا » (۹) [در دل خود میگویند]: از شما پاداش نمیخواهیم و نه سپاس داری و نه باز گفت.

« اِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبَّنَا » مامی ترسیم از خداوند خویش 'يَوْمًا عَيَسًا قَمَطِرًا' (۱۰) در روزی ترش صعب سخت.

« فَوَقَّيْهِمُ اللّٰهُ » باز داشت الله از ایشان « شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ » بد آن روز « وَلَقِيْهِمْ نَضْرَةٌ وَسُرُورًا » (۱۱) و ایشان را داد تازگی روی و شادی دل.

« وَ جَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا » و پاداش داد ایشان را بشکیبائی که می کردند « جَنَّةً وَ حَرِيرًا » (۱۲) بهشت و جامه حریر.

« مُتَكَبِّرِينَ فِيْهَا عَلَى الْاَرَاْءِ » تکبر زدگان در آن بهشت بر حجله ها « لَا يَرَوْنَ فِيْهَا شَمْسًا وَ لَا زَمْهَرِيرًا » (۱۳) نه آفتاب بینند در آن و نه سرما.

« وَ دَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا » نزدیک بایشان سایه های آن « وَ ذُلَّتْ قُطُوفُهَا تَذَلُّلًا » (۱۴) و چیدن میوه ها دستها را نزدیک و آسان.

« وَ يُطَافُ عَلَيْهِمْ » و می گردانند بر سرهای ایشان « بَانِيَّةٍ مِنْ فَضَّةٍ » پیرایه های سیمین « وَ اَكْوَابَ كَانَتْ قَوَارِيرًا » (۱۵) و پیرایه ها از آبگینه.

« قَوَارِيرَ مِنْ فَضَّةٍ » آبگینه هائی که کوئی سیم است « قَدَرُوهَا تَقْدِيرًا » (۱۶) بایست ایشان بر اندازه شراب راست کرده اند.

« وَ يُسْقَوْنَ فِيْهَا كَأْسًا » می آشامانند ایشان را می از جام « كَانَتْ مِنْ اَجْهَازٍ نَّجِيًّا » (۱۷) آمیغ آن می زنجبیل است.

« عَيْنَا فِيْهَا تُسَمَّى سَلْسَبِيلًا » (۱۸) چشمه ای است در بهشت که آن را سلسبیل خوانند.

« وَ يُطَوَّفُ عَلَيْهِمْ » و بخدمت می گردد بر ایشان « وَ لَدَانِ » غلامانی چون کودک کان نوزاد « مُخَلَّدُونَ » آراستگان جاوید جوان « اِذَا رَأَيْتَهُمْ » چون ایشان

را بینی «حَسْبَتْهُمْ لَوْلَا مُنْثَوْرًا» پنداری که مرواریداند شطره کسسته و در بهشت پراکنده.

«وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ» و چون^۱ بینی آنجا «رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا»^(۲۰)، نازیبینی و پادشاهی جاوید.

«عَالِيَهُمْ» زورین^۲ جامه ایشان «ثِيَابٌ سُندُسٌ خُضْرٌ» جامه های سندس سبز «وَاسْتَبْرَقٌ» و دیبای ستبر «وَحُلُوا أَسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ» و زیور کنند برایشان دستینه های سیمین «وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ» و آشامانندایشان را خداوندایشان «شَرَابًا طَهُورًا»^(۲۱) شرابی پاک.

«إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً» این شمارا پاداش است «وَكَانَ سَعْيُكُمْ مُشْكُورًا»^(۲۲) ورنج که می بردید پدیدرفته و پسندیده و این پاداش سپاسداری آن.

«أَنَا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا»^(۲۳) «ما که ما، ایم، فرو فرستادیم بر تو این قرآن فرو فرستادنی.

«فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ» شکیبائی کن داوری کردنی خداوند خویش را بنام او «وَلَا تَطْغَ مِنْهُمْ أُنْمَاؤُكَ فُورًا»^(۲۴) و از ایشان نه بزه کار دروغ زن را فرمان بر، و نه ناسپاس ناگرویده را.

«وَإِذْ كُنَّا نَمُوتُ» و یاد کن خداوند خویش را بنام او «بُكَرَةً وَاصِيلًا»^(۲۵) بامداد و شبانگاه.

«وَمِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ» و از شب لختی نماز کن او را «وَسَبِّحْهُ لَيْلًا طَوِيلًا»^(۲۶) و شبهای دراز او را پرست و ستای.

«إِنَّ هَؤُلَاءِ يَجْعَلُونَ الْعَاجِلَةَ» اشان این جهان شتابنده را دوست می دارند «وَيَذَرُونَ وَرَاءَهُمْ يَوْمًا ثَقِيلًا»^(۲۷) و پیش خویش را روزی گران می گذارند فراموش کرده.

«نَحْنُ خَلَقْنَاهُمْ» ما آفریدیم ایشان را «وَشَدَدْنَا أَسْرَهُمْ» و آفرینش ایشان

سخت بیستیم تا آفرینش و ابدان بر جای می بود. « وَاذْهَبْنَا » واکر خواهیم
 « بَدَّلْنَا أَمْثَلَهُمْ تَبْدِيلًا » (۲۸) ایشان را بچون ایشان جز از ایشان بدل کنیم.
 « اِنَّ هَذِهِ تَذْكِرَةٌ » این پیغام یاد کردی است « فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذْ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا » (۲۹)
 تا هر که خواهد بسوی خداوند خویش راهی گیرد.

« وَمَنْ شَاءَ فَعَلْهُ » وخواهید مکر که الله خواهد « اِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا
 حَكِيمًا » (۳۰) الله دانائی است راست دانش راستکار.

« يَدْخُلُ مِنْ شَاءَ فِي رَحْمَتِهِ » می درآرد او را که خواهد در بخشایش خویش
 « وَالظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا » (۳۱) وستمکاران را ساخت عذابی درد نمای.

النوبة الثانية

این سوره هزار و پنجاه و چهار حرفست. دو بیست و چهل کلمت، سی و یک آیت.
 مجاهد و قتاده گفتند: این سوره مدنی است، به مدینه فرو آمده. عطا گفت:
 مکی است به مکه فرو آمده. حسن گفت و عکرمه: يك آیه ازین سوره به مکه فرو
 آمد: « فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَطْعَمْ مِنْهُمْ أَلْمًا أَوْ كُفُورًا » و باقی به مدینه فرو
 آمد. قومی گفتند: از اول سوره تا « اِنَّا لَنَحْنُ نُزِّلْنَا إِلَيْكَ الْفُرْقَان » به مکه فرو آمد
 و باقی به مدینه؛ و درین سوره سه آیت منسوخ است: اطعام اسیر المشرکین منسوخ
 بآیه السیف. « فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ » معنی الصبر منسوخ بآیه السیف. « فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذْ
 إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا » منسوخ بقوله: « وَمَنْ شَاءَ فَعَلْهُ ». و عن ابی بن کعب
 قال: قال رسول الله (ص): « من قرأ سورة « هل اتى »، كان جزاؤه على الله جنة وحريراً
 قوله: « هل اتى على الانسان » هذا استفهام تقرير والمعنى: ألم يأت؛ وقيل: « هل »
 هاهنا بمعنى قد، وهي كلمة توضع موضع التقرير كما تقول لسان قد كافاته على جنابة
 هل وفيتك ما تستحقه؛ نظيره قوله: « هل ثوب الكفار ما كانوا يفعلون ». و الانسان
 آدم (ع). « حين من الدهر » ای - قدائی علیه زمان من الدهر لم يكن له ذكر

وان كان شيئاً لانه كان تراباً وطيناً أولاً لا يذكروا يعرفون ولا يذكرون ما اسمه ولا ما يراد به
ثم نفع فيه الروح فصار مذكوراً للخلق والملائكة معروفاً لهم . روى في التفسير: ان
آدم كان مطروحاً بين مكة والطائف جسداً لاروح فيه اربعين سنة، ثم من حماء
مسنون اربعين سنة ، ثم من صلصال اربعين سنة، ثم خلقه بعد مائة وعشرين سنة . وروى
ان عمر سمع رجلاً يقرأ هذه الآية : «لم يكن شيئاً مذكوراً » فقال عمر : ليتها تمت ،
يريد ليته بقي على ما كان . وقيل : الانسان بنو آدم ، والحين مدة لبثه في بطن أمه تسعة
اشهر الى أن صار شيئاً مذكوراً . ويحتمل ان « الانسان » عامٌ و « حين من الدهر »
زمان ، فترة الرسل بعد عيسى (ع) . « لم يكن شيئاً مذكوراً » اى - لم يذكروا
بوحى ولا بعث اليهم رسول في تلك المدة .

« انا خلقنا الانسان » يعنى : اولاد آدم « من نطفة » اى - منى الرجل ومنى
المرأة « امشاج » اخلاط يعنى : ماء الرجل وماء المرأة يختلطان في الرحم فيكون منهما
الولد ؛ فماء الرجل ابيض غليظ وماء المرأة اصفر رقيق ، فأيهما علا صاحبه كان الثبته له .
وما كان من عصب وعظم فمن نطفة الرجل وما كان من لحم ودم فمن ماء المرأة . وفي
الخبر : « ما من مولود ألا وقد ذر على نطفته من تربة حفرة كآ واحد منهما مشيج
بالآخر . » و « امشاج » جمع مشيج ، وقيل : جمع مشج ؛ يقال : مشجت الشيء اى خلطته .
وصف النطفة بالامشاج وهى جمع لان النطفة فى معنى النطف ، كما ان الانسان فى
معنى الانس ، لا تهما جميعاً من اسماء الاجناس . وقال ابن مسعود : الامشاج : المروق
التي ترى فى النطفة . وقال الحسن : من نطفة مشجت بدم وهودم الحيضة ، فاذا حبلى ارتفع
الحيض . وقال قتادة : هى اطوار الخلق نطفة ثم علقه ثم مضغة ثم عظماً ثم يكسوه
لحمًا ثم ينشئه خلقاً آخر . وقال ابن عيسى : الامشاج الاخلاط من الطبائع التى
ركب عليها الحيوان من الحرارة والبرودة والرطوبة واليبوسة . « نبتليه » اى - نجتبه
بالأمر والنهى . وقيل : فيه تقديم وتأخير اى - « جعلناه سمياً بصيراً » ، لنبتليه
لان الابتلاء لا يقع الا بعد تمام الخلقة ، والله عز وجل يبتلى ليخرج ما علم من عبده
فيراه ويريه .

« **أَنَاهِدِنَاهُ السَّبِيلَ** » اى - يَتَنَاهَا سَبِيلَ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلَ وَالْهَدْيَ ' وَالضَّلَالَةَ وَعَرَفْنَاهُ طَرِيقَ الْخَيْرِ وَالشَّرِّ . كَقَوْلِهِ : « وَهَدَيْنَاهُ التَّجْدِينَ » . « **أَمَّا شَاكِرًا** » بِتَوْفِيقِنَا آيَاهُ « **وَأَمَّا كَفُورًا** » بِخَذْلَانَا آيَاهُ ، اى - خَلَقْنَاهُ شَقِيئًا أَوْ سَعِيدًا عَلَى مَا أَرَادْنَا . وَقِيلَ : مَعْنَى الْكَلَامِ الْجَزَاءُ ، يَعْنَى : بَيَّنَّا لَهُمُ الطَّرِيقَ إِنْ شَكَرُوا أَوْ كَفَرُوا وَالشَّاكِرَ الْمُؤْمِنَ ، شَكَرَ الْمُنْعَمَ نِعْمَتَهُ فَعْبَدَهُ ؛ وَالْكَفُورَ : الْكَافِرَ كَفَرَ الْمُنْعَمَ نِعْمَتَهُ فَعْبَدَ غَيْرَهُ . وَالشُّكْرُ فِي الْقُرْآنِ بِمَعْنَى الْإِيمَانِ كَثِيرٌ ، وَالْكَفْرَانُ بِمَعْنَى الْكُفْرِ كَثِيرٌ ، وَهُوَ صَرِيحٌ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى : « إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنَى عَنْكُمْ » إِلَى قَوْلِهِ : « يَرْضَاهُ لَكُمْ » ثُمَّ بَيَّنَّ مَا لِلْفَرِيقَيْنِ . فَقَالَ : « **أَنَا اعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سُلَاسِلَ** » يَعْنَى : فِي جَهَنَّمَ كُلَّ سُلْسُلَةٍ سَبْعُونَ ذِرَاعًا . قَرَأَ نَافِعٌ وَ الْكَسَائِيُّ وَ أَبُو بَكْرٌ عَنْ عَاصِمٍ : « **سُلَاسِلًا** » « **قَوَارِيرًا** » قَوَارِيرًا كُلُّهُنَّ بَأَثَابَاتِ الْآلِفِ فِي الْوَقْفِ وَبِالْتَّنْوِينِ فِي الْوَصْلِ . وَ قَرَأَ ابْنُ كَثِيرٍ : « **قَوَارِيرِ الْآلِفِ بِالْآلِفِ فِي الْوَقْفِ وَبِالْتَّنْوِينِ فِي الْوَصْلِ وَ سُلَاسِلَ قَوَارِيرِ الثَّانِيَةِ بِالْآلِفِ وَبِالْتَّنْوِينِ** . وَ قَرَأَ أَبُو عَمْرٍو وَ ابْنُ عَامِرٍ وَ حَفْصٌ : **سُلَاسِلًا وَ قَوَارِيرِ الْآلِفِ فِي الْوَقْفِ وَ بغير تَنْوِينِ فِي الْوَصْلِ وَ قَوَارِيرِ الثَّانِيَةِ بغير الف وَبِالْتَّنْوِينِ وَ اغْلَالًا** » جَمَعَ غَلٌّ وَهُوَ الْقَيْدُ الَّذِي يَجْمَعُ الْيَمِينَ وَالْعُنُقَ « **وَسَعِيرًا** » نَارٌ مُوقَدَةٌ .

« **إِنَّ الْأَبْرَارَ** » يَعْنَى : الْمُؤْمِنِينَ الصَّادِقِينَ فِي إِيْمَانِهِمْ ، الْمُطِيعِينَ لِرَبِّهِمْ ، وَاحِدَهُمْ بَارٌّ ، مِثْلُ شَاهِدٍ وَ أَشْهَادٍ وَ نَاصِرٍ وَ نَاصِرٍ ، وَبَرٌّ أَيْضًا مِثْلُ نَهْرٍ وَ أَنْهَارٍ « **يَشْرَبُونَ** » فِي الْآخِرَةِ « **مِنْ كَأْسٍ** » فِيهِ شَرَابٌ ، أَيْ - خَمْرٌ يَأْخُذُونَهَا « **كَأْسًا** » وَ يَرُدُّونَهَا أَنَاءً « **كَانَ مَزَاجُهَا كَافُورًا** » اى - يَمْزُجُ لَهُمُ بِالْكَافُورِ لِبَرْدِهِ وَ عَذُوبَتِهِ وَ طِيبِ عَرْفِهِ . وَقِيلَ : يَخْلُطُ بِرَائِحَةِ الْكَافُورِ وَيَخْتَمُ بِالْمَسْكِ . وَ قَالَ أَهْلُ الْمَعْنَى : أَرَادَ كَالْكَافُورِ فِي بَيَاصِهِ وَ طِيبِ رِيحِهِ وَ بَرْدِهِ ، لِأَنَّ الْكَافُورَ لَا يَشْرَبُ كَقَوْلِهِ : « **حَتَّى إِذَا جَعَلَهُ نَارًا** » اى - كَنَارٍ . وَقَالَ ابْنُ كَيْسَانَ : طَبِيتُ بِالْكَافُورِ وَ الْمَسْكِ وَ الزَّجْجِيلِ . وَقَالَ الْوَاسِطِيُّ : لَمَّا اخْتَلَفَتْ أَحْوَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا اخْتَلَفَ أَشْرَبَتُهُمْ فِي الْآخِرَةِ . وَ كَأْسُ الْكَافُورِ بَرْدُ الدُّنْيَا فِي صُدُورِهِمْ وَقَوْلُهُ :

« **عَيْنًا** » نَصَبَ عَلَى الْبَدَلِ مِنَ الْكَافُورِ . وَقِيلَ : نَصَبَ عَلَى الْحَالِ ، وَقِيلَ : نَصَبَ

على المدح . وقيل : من عين . وقوله : « بها » الباء زيادة وصلة ، اى - يشربها . وقيل الباء بمعنى : من ، اى - يشرب منها « عباد الله يفجرونها تفجيراً » اى - يشققونها فى جنائهم ومنازلهم ويقودونها حيث شاؤا من قصورهم وغرفهم ، كمن يكون له نهر فى الدنيا يفجرها هنا وهاهنا الى حيث يريد . وقيل : هى عين فى دار النبى (ص) تفجر الى دور الانبياء عليهم السلام والمؤمنين ، ثم وصف هؤلاء وذكر حالهم فى الدنيا فقال تعالى :

« يوفون بالنذر » قال قتادة . يعنى : بما فرض الله تعالى عليهم من الصلوة والزكوة والحج وغيرها من الواجبات . وقال مجاهد وعكرمة : اذ انذروا فى طاعة الله وفوائبه . وفى الخبر عن رسول الله (ص) قال : « من نذر ان يطيع الله فليطعه ومن نذر ان يعصى الله فلا يعصه » ونهى رسول الله (ص) عن النذر وامر بالوفاء به ومعنى النذر الايجاب . « ويخافون يوماً » اى - عقوبة يوم « كان شره مستطيراً » اى - فاشياً ممتداً منتشراً وهو يوم القيامة يقال استطار الصبح اذا امتد وانتشر . قال مقاتل : كان شره فاشياً فى السموات فانشقت وتناثرت الكواكب و كورت الشمس والقمر و فزعة الملائكة ، وفى الارض نسفت الجبال وغارة المياه و تكسر كل شىء على الارض من جبل وبناء .

« ويطعمون الطعام على حبه » اى - على حبهم آياه وحاجتهم اليه فى حال الضيق والجوع وقلة الطعام . وقيل : على حب الطعام . وقيل : على حب الله عز وجل مسكيناً فقيراً لامال له ، و يتيماً صغيراً لااب له ، واسيراً . قال مجاهد وسعيد بن جبیر وعطاء : هو المسجون من اهل القبلة يحبس فى حق وقال قتادة : امر الله بالاسراء ان يحسن اليهم وان اسراء هم يومئذ لاهل الشرك ، فاخوك المسلم احق ان تطعمه . وقيل : الاسير : المملوك . وقيل : المرأة لقول النبى (ص) اتقوا الله فى النساء فانهن عندكم عوان .

ابن عباس كفت : ابن آيت درشان امير المؤمنين على (ع) فرو آمد وخاندان وى ، وسبب آن بود كه حسن وحسين عليهما السلام هردو بيمار شدند ، رسول خدا

(ص) بعبادت ایشان شد ، باجمعی یاران ، گفتند : «یا باالحسن لونذرت علی ولدیک نذراً» اگر نذری کنی برامید عافیت و شفای فرزندان مکر صواب باشد . علی (ع) نذر کرد که اگر فرزندان مرا ازین بیماری شفا آید و عافیت بود ، شکر آن را سه روز روزه دارم ، تقریباً الی الله عزوجل و طلباً لمرضاته . فاطمه زهرا علیها السلام همین کرد ، سه روز روزه نذر برخود واجب کرد ؛ کنیز کی داشتند نام وی فطّنه بر موافقت ایشان همین نذر کرد ان برأسیدای مّا بهما صمت لله ثلثة ایام شکرأ . پس رب العالمین ایشان را عافیت و صحت داد ، و ایشان بوفاء نذر باز آمدند و روزه داشتند ؛ و درخانه ایشان هیچ طعام نه که روزه گشایند . علی مرتضی (ع) از جهودی خیبری ، نام وی شمعون قرض خواست . آن جهود سه صاع جو بقرض بوی داد . فاطمه زهرا علیها السلام از آن جو یک صاع باسیا دست آرد کرد و پنج قرص از آن بیخت . وقت افطار فرا پیش نهادند تا خورند . مسکینی فرا^۱ درسرای آمد آن ساعت و گفت :

السلام علیکم یا اهل بیت محمد ، مسکین من مساکین المسلمین ، اطعمونی اطعمکم الله من موائد الجنة . سخن درویش بسمع علی (ع) رسید ، علی (ع) روی فرا فاطمه علیهما السلام کرد ، گفت :

فاطم ذات المجد والیقین	یا بنه خیر الناس اجمعین
اما ترین البائس المسکین	قد قام بالباب له حنین
یشکوالی الله و یشکین	یشکو البنا جابع حزین

فاطمه علیها السلام اورا جواب داد :

امرك یا بن عم سمع طاعة	ما بی من لوم ولا ضراعة
ارجو اذا اشبعت ذا مجاعة	الحق بالاخيار والجماعة

وادخل الخلدولی شفاعة

آنکه طعام که پیش نهاده بود ، جمله بدرویش دادند ، و بر گرسنگی صبر

کردند؛ تا دیگر روز فاطمه علیها السلام صاعی دیگر جو آرد کرد و از آن نان پخت. چون شب در آمد، وقت افطار در پیش نهادند؛ یتیمی از اولاد مهاجران بر در بایستاد. گفت: السلام علیکم یا اهل بیت محمد (ص)، یتیم من اولاد المهاجرین استشهد والدی یوم العقبة اطعمونی اطعمکم الله من موائد الجنة. علی چون سخن آن یتیم شنید، روی فرا فاطمه کرد علیهما السلام گفت:

فاطم بنت السید الکریم قد جاء نال الله بسذا الیتیم
من یرحم الیوم فهو رحیم موعده فی جنة النعیم
فاطمه علیها السلام جواب داد:

اتنی لاعطیه ولا ابالی و اوثر الله علی عیالی
امسوا جیاعاً و هم اشبالی اصفر هم یقتل فی القتال.

همچنان طعام که در پیش بود، جمله یتیم دادند و خود گرسنه خفتند. دیگر روز آن صاع که مانده بود، فاطمه علیها السلام آن را آرد کرد و بنان پخت و بوقت خوردن اسیری بر در سرای بایستاد گفت: السلام علیکم یا اهل بیت التوبة اطعمونی اطعمکم الله من موائد الجنة. آن طعام باسیر دادند، سه روز بگذشت که اهل بیت علی (ع) هیچ طعام نخوردند و بر گرسنگی صبر کردند و آن ماحضر که بود ایثار کردند، مرد درویش را و یتیم را و اسیر را، تارب العالمین در شأن ایشان آیت فرستاد: «و یطعمون الطعام علی حبه مسکیناً و یتیمّاً و اسیراً».

قوله: «انما نطعمکم لوجه الله» هذه حکایة عن عقود القلب و التیات، و القول هاهنا مضمر، یعنی: و یقولون فی انفسهم «انما نطعمکم لوجه الله» ای - لطلب ثوابه و لرؤيته «لا نرید منکم جزاء» ای - مکافاة «و لا شکوراً» ای - شکراً، یعنی: و لان یثنی به علینا. الشکور مصدر کالعقود و الدخول و الخروج. قال مجاهد و سعید بن جبیر: انهم لم یتکلموا به و لکن علم الله ذلك من قلوبهم فانتی علیهم.

«انا نخاف من ربنا یوماً» ای - عقوبة یوماً «عبوساً» ای - ضیقاً کرهياً تعبس فیهِ الوجوه من هولاء و شدته و نسب العبوس الی الیوم کما یقال: یوم صائم و لیل

نائم، وقيل: وصف اليوم بالعبوس ممتافيه من الشدة . « قمطيرآ » شديداً غليظاً اشد ما يكون من الأيام واطوله في البلاء . سئل الحسن عن القمطير، فقال : سبحان الله ما اشد اسمه و هو اشد من اسمه ؛ وقيل : العبوس والقمطير كلاهما من صفة وجه الانسان في ذلك اليوم ؛ العبوس بالشفقين والقمطير بقبض الجبهة والحاجبين .

« فوقيههم الله شر ذلك اليوم » يعنى الذين يخافون « وليفهم نضرة و سرورآ »

اى - اعطاهم « نضرة » فى وجوههم و « سرورآ » فى قلوبهم .

« وجزاهم بمصابروا » على طاعة الله واجتناب معاصيه . وقيل : على ماصبروا على الفقر والصوم والجوع . وفى الخبر سئل رسول الله (ص) عن الصبر . فقال : « الصبر اربعة : اولها الصبر عند الصدقة الاولى ' ، والصبر على اداء الفريضة ' ، والصبر على اجتناب محارم الله ، والصبر على المصائب »

قوله : « جنة وحريرآ » قال الحسن : ادخلهم الجنة والبسهم الحرير . كقوله : « ولباسهم فيها حرير » . وقيل : حرير الجنة اوراق الاشجار . وقيل : الحرير كناية عن لين العيش .

« متكنين فيها » اى - فى الجنة « على الارائك » اى - على السرور فى الحجال ولا يكون اريكة الا اذا اجتمعوا . قال مقاتل : الارائك السرور فى الحجال من الدر والياقوت موضونة بقضبان الذهب والفضة والوان الجواهر . وقيل : الاريغة ما يتكأ عليه « لا يرون فيها شمساً ولا زمهريرآ » اى - قيظاً ولا شتاءً . قال قتادة : علم الله سبحانه ان شدة الحر يوذى وشدة البرد يوذى . « فوقيههم الله » اذ بهما جميعاً .

وقال مقاتل : الزمهرير: شئ مثل رؤس الابر ينزل من السماء فى غاية البرد ، وفى الخبر عن النبى (ص) قال : اشتكت النار الى ربها فقالت أكل بعضى بعضاً ، فنقسى فاذن لها فى كل عام بنفسين نفس فى الشتاء ونفس فى الصيف ، فاشد ماتجدون من البرد من زمهرير جهنم واشد ماتجدون من الحر من حرها . روى عن ابن عباس قال : فبينما اهل الجنة فى الجنة اذا رأوا ضوء كضوء الشمس وقد اشرقت الجنان لها فيقول اهل الجنة : يا رضوان قال ربنا عز وجل : « لا يرون فيها شمساً ولا زمهريرآ » فيقول لهم رضوان : ليست

هذه بشمس ولاقمر ولكن هذه فاطمة وعلى ضحكا ضحكاً اشرقت الجنان من نور ضحكهما وفيهما انزل الله تعالى : «هل اتى على الانسان حين من الدهر» الى قوله : «وكان سعيكم مشكوراً» .

«ودانية» منصوب عطفاً على قوله : «متكئين» . وقوله : «عليهم ظلالها» اى - قربت اشجار الجنة منهم حتى صارت كالمظلة عليهم وان لم يكن هناك شمس «وذلت قطوفها تذليلاً» اى - ادبت ثمارها لهم يتمكّنون من قطفها على الحال التى هم عليها قياماً وقعوداً ومضطجعين تدنى اليهم . قال مجاهد : ارضى ارض الجنة من ورق وترابها المسك واصول شجرها ذهب وافنانها لؤلؤ و زبرجد و ياقوت والتمر تحت ذلك، فمن أكل قائماً لم يوزه ومن أكل قاعداً لم يوزه ومن أكل مضطجعا لم يوزه؛ فذلك قوله عز وجل : «وذلت قطوفها تذليلاً» .

«ويطاف عليهم بانية من فضة» اى - يدبر عليهم خدمهم كؤس الشراب وهى من فضة وقيل : اوانى بيوتهم من فضة . «واكواب» جمع كوب وهو الابريق لأعروة له، وقال مجاهد : هى الاقداح «كانت قواريراً» «قوارير من فضة» اى - لها بياض الفضة وصفاء القوارير ، يرى ما فى داخلها من خارجها والاختيار ترك الصرف فى قوارير ومن صرف الاول فلكونه رأس آية مرافقة للآيات التى تقدّمت وتآخرت، ومن صرف الثانى ايضاً فقد أتبع اللفظ اللفظ على عادة العرب كقولهم : جحرضب خرب . قوله : «قدروها تقديرأ» اى - جعلت الاكواب على قدر ربهم، اى - لا تزيد على مقدار شربهم ولا تنقص، اى - قدرها لهم السقاة والخدم الذين يطوفون عليهم يقدّرونها، ثم «يسقون» وقيل : قدّروا فى انفسهم شيئاً وتمنّوه فكان كما تمنّوه .

«ويسقون فيها» اى - فى الجنة «كأساً» من خمر كان مزاجها زنجبيلاً، يشوّق و يطرب والزنجبيل ممّا كانت العرب تستطيبه جداً فوعدهم الله تعالى : أنّهم يسقون فى الجنة الكأس الممزوجة بزنجبيل الجنة ، ولا يشبه زنجبيل الجنة زنجبيل الدنيا، زنجبيل الجنة لامرارة فيها ولا عفوصة .

قال ابن عباس : كلّ ما ذكر الله فى القرآن ممّا فى الجنة وسمّاه له فى الدنيا مثل . وقيل : هو عين فى الجنة يوجد منها طعم الزنجبيل يشربها المقربون صرفاً و

تمزج لسائر اهل الجنة . قال ابن عيسى اذا مزج الشراب بالزنجبيل فاق في الا لئذا
 « عينا فيها تسمى سلسيلاً » اى - يسقون من عين في الجنة تسمى سلسيلاً ، اى -
 سلسلة منقادة لهم جديدة الجرية بصر فونها حيث شاؤا . وقيل : طيبة الطعم والمذاق ، تقول :
 هذا شراب سلسل وسلسال وسلسبيل . قال مقاتل بن حيان : سميت سلسيلاً لانها تسيل
 عليهم في الطارق وفي منازلهم تنبع من اصل العرش من جنة عدن الى اهل الجنان و شراب
 الجنة على برد الكافور وطعم الزنجبيل وزيح المسك وقال الزجاج : سميت سلسيلاً لانها
 في غاية السلاسة تتسلسل في الحلق . ومعنى قوله : « تسمى » اى - توصف لان اكثر العلماء
 على ان سلسيلاً ، صفة لاسم وفي تفسير ابن المبارك معناه : سلسيلاً اليها اى - سل الله
 اليها سبيلاً ، فيحتمل ان تكون العين مسمّاة بهذه الجملة ويحتمل ان يكون الكلام قد تم
 على قوله « تسمى » اى - تذكرتم استأنف فقال : سل سبيلاً و اتصاله في المصحف
 لا يمنع صحة هذا التأويل لكثرة امثاله .

« ويطوف عليهم ولدان مخلدون » اى - غلمان ينشئهم الله لخدمة المؤمنين
 وقيل : هم الاطفال لتسميتهم ولداناً من الولادة « مخلدون » اى - دائمون لا يموتون
 ولا يهرمون وقيل : « مخلدون » اى - محلون عليهم الحلى مشتق من الخلدة وهى
 جماعة الحلى . وقيل : « مخلدون » ، مقرطون مستورون . « اذا رأتهم حسبتهم »
 لبياضهم وحسنهم « لؤلؤ منشور » ، واللؤلؤ اذا نثر من الخيط على البساط كان احسن
 منه منظوماً ، وقيل : انما شبهوا بالمنثور لانتشارهم فى الخدمة ولو كانوا صفاً لشبهوا
 بالمنظوم ، وقيل : معناه كانوا خلقوا من اللؤلؤ المنثور لصفاء الوانهم ورقابة ابدانهم .
 و فى التفسير : ما من انسان من اهل الجنة الا ويخدمه الف غلام .

« واذا رأيت ثم » يعنى : الجنة « رأيت نعيماً وملكاً كبيراً » وقيل : معناه
 « واذا رأيت » ببصرك الجنة رأيت ثم نعيماً لا يوصف وملكاً كبيراً يدوم ولا ينقطع
 اداناهم منزلة من ينظر فى ملكه مسيرة الف عام يرى اقاصم كما يرى ادناه وقال
 مقاتل و الكلبي : هو ان رسول رب العزة من الملائكة لا يدخل عليه الا باذنه . وقيل :
 الملك الكبير قوله : لهم ما يشاؤون فيها .

« عاليهم ثياب سندس » قرأ اهل المدينة و حمزة : عاليهم ساكنة الباء مكسورة

الهاء ، فيكون رفعاً بالابتداء وخبره «ثياب سندس». وقرأ الآخرون بنصب الياء وضم الهاء فيكون نصباً على الحال، اى - يظوف عليهم ولدان وعليهم ثياب سندس فيكون حالاً للولدان ويجوز ان يكون حالاً للابرار . و قيل : «عاليهم» اى - فوقهم «ثياب سندس» فيكون منصوباً على القرف والسندس من الذيباج والحريير مارق والاستبرق . ماغلظ . قرأ نافع وحفص : «خضر واستبرق» مرفوعين ، عطفاً على الثياب . وقرأهما حمزة والكسائي : مجرورين وقرأ ابن كثير و ابو بكر : خضر بالجر واستبرق بالرفع ، وقرأ ابو جعفر واهل البصرة و الشام : على ضمه ، فالرفع على نعت الثياب والجر على نعت السندس « وحلوا اساور من فضة » يجوز ان يكون صفة للابرار وان يكون صفة للولدان ، ومضناه : لبسوا في الجنة « اساور من فضة » ؛ قيل : يوافق اسمه اسم الفضة في الدنيا ولكن عينه اجل من عين الفضة التى في الدنيا . وقال فى موضع آخر : «اساور من ذهب» . قيل : الفضة للخدم والذهب للمخدوم . وقيل : الفضة للرجال والذهب للنساء ، وقيل : يجمع بينهما ، وقيل : فى يد كل واحد منهم ثلاثة اسورة واحد من فضة وآخر من ذهب وآخر من لؤلؤ « وسقيهم ربههم شراباً طهوراً » اى - طاهراً من الاقدار والاقذاء لم تدنسه الايدى ولم تدنسه الارجل كخمر الدنيا . قال ابو قلابة و ابراهيم : يعنى انه لا يصير بولاً نجساً ولكنه يصير رشحاً فى ابدانهم كريح المسك و ذلك انهم يؤتون بالطعام فاذا كان آخر ذلك اتوا بالشراب الطهور فيشربون فيطهر بطونهم ويصير ما اكلوا رشحاً يخرج من جلودهم اطيب من المسك الاذفر وتضمر بطونهم وتمود شهوتهم . وقيل : يطهرهم من كل اذى ومن كل غلّ و غش ، كقوله : « ونزعنا ما فى صدورهم من غلّ » وقال جعفر : يطهرهم به عن كل شيء سواء اذ لا طاهر من تدنّس بشيء من الاكوان وقال بعضهم : صليت خلف سهل بن عبد الله العتمة فقرأ قوله : « وسقيهم ربههم شراباً طهوراً » فجعل يحرك فمه كأنه يمس شيئاً فلما فرغ من صلواته قيل له : اقرأ ام تشرب ؟ قال : والله لو لم اجدلذته عند قرآه ته كلذتى عند شربه ما قرأته .

«ان هذا كان لكم جزاء» اى - يقال لهم ان هذا كان لكم جزاء باعمالكم «وكان صعيكم» اى - عملكم فى الدنيا بطاعة الله «مشكورا» محموداً يثنى به عليكم

وقيل : عملكم مثاب عليه باكثر منه من قولهم دأبة شكور اذا اظهرت من السمن فوق ماتعطى من العلف ، فالعمل المشكور ان يكون الثواب عليه كثيراً .
 « انا نحن نزلنا عليك القرآن تنزيلاً » اى - فرقنا انزاله فانزلناه آية بعد آية فى سنين كثيرة .

« فاصبر لحكم ربك » اى - ارض بقضائه واحبس نفسك على حد الشريعة على ما امرت به من الاحكام « ولا تطع منهم أثماً او كفوراً » . الآثم : الفاجر ، والكفور : المبالغ فى الكفر « او » هاهنا بمعنى الواو ، كما نه قال : ولا تطع منهم أثماً ولا كفوراً . قال قتادة : اراد بالآثم الكفور باجهل ، وذلك أنه لما فرض على النبى (ص) وهو يومئذ بمكة نهاء ابو جهل عنها و قال لئن رأيتُ محمداً يصلى لاطان على عنقه ؛ فانزل الله هذه الآية . وقال مقاتل : اراد بالآثم عتبة بن ربيعة ، قال للنبى (ص) : ان كنت صنعت ما صنعت لاجل النساء فقد علمت قریش انى من اجملها بناتاً فانا ازوجك ابنتى واسوقها اليك بغير مهر ، فارجع عن هذا الامر ا و قوله : « او كفوراً » يعنى : الوليد بن المغيرة ، قال للنبى (ص) : يا محمد ان كنت صنعت ما صنعت من اجل المال ، فقد علمت قریش انى من اكثرهم مالاً ، فانا اعطيك من المال حتى ترضى فارجع عن هذا الأمر فانزل الله عز وجل « ولا تطع منهم أثماً او كفوراً » .
 « واذكرا سم ربك بكرة واصيلاً » بكرة ، اى - صلوة الفجر و اصيلاً ، صلوة الظهر والعصر .

« ومن الليل فاسجد له » صلوة العشائين « وسبحه ليلاً طويلاً » اى - التلطوع بصلوة الليل ، وقيل : المراد به الادامة على ذكر الله فى الاوقات كلها .
 « ان هؤلا ، يعنى : كفار مكة « يحبون العاجلة » اى - الدار العاجلة وهى الدنيا ؛ « ويذرون وراءهم » يعنى : امامهم وقدامهم ، كقوله : « وكان وراءهم ملك ومن ورائهم برزخ » ، يوماً ثقيلاً ، اى - يتركون الاستعداد ليوم ثقيل شد بدعوقته على الكافرين وهو يوم القيامة .

« نحن خلقناهم وشددنا أسرهم » اى - خلقهم ، يقال : اسر الرجل احسن الاسر ، اى - خلق احسن الخلق ؛ وقيل : احكمنا خلقهم ومفاصلهم واوصالهم بعضاً الى

بعض بالعروق والعصب؛ وقيل: معناه حفظ عليهم مخارج حاجاتهم يمسكها متى شاء ويرسلها متى شاء. «وإذا شئنا بدلنا أمثالهم تبديلاً» ای - اذا شئنا اهلكتناهم وجئنا بابشاهم فجعلناهم بدلاً منهم.

«ان هذه» ای - هذه السورة وهذه الآيات تذكرة، ای - عظة وتذكير للخلق وتبيين ماهو خير لکم «فمن شاء اتخذ الى ربه سبيلاً» ای - الى ثواب ربه بطاعته وايمانه وتوبته واتباع رسله. «سبيلاً» ای - وسيلة، ثم اخبر ان ذلك ليس بمو كول الى مشيئتهم فان المدار فيه على المشيئة القديمة فقال:

«وما تشاؤون الا ان يشاء الله» ای - لستم تشاؤون الا بمشيئة الله ان الامر اليه لا اليكم. قرأ ابن كثير و ابن عامر و ابو عمرو: يشاؤون بالياء وقرأ الباقون بالثاء «ان الله كان عليماً» عالماً بالمهتدى والصال «حكيماً» فيما شاء بمن شاء.

«يدخل من يشاء في رحمته» ای - في جنته وهو المؤمنون المطيعون، وقيل: يوفق من يشاء لطاعته في الدنيا ويدخل الجنة من يشاء منهم في الآخرة. وقيل: «في رحمته» ای - في دينه. «والظالمين اعد لهم عذاباً اليماً» ای - و يعذب الظالمين الكافرين عذاباً وجيماً.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: «بسم الله الرحمن الرحيم» اسم جبار توحد في آزاله بوصف جبروته وتفرد في آباده بنعت ملكوته. فازله ابد، وابده ازله. جبروته ملكوته، وملكوته جبروته. احدى الوصف، صمدى الذات، سرمدى الصفات، لا يشبهه كفوء في ذاته وصفاته. ولا يستقره لهو في اثبات مصنوعاته ولا يعتريه سهو في علمه وحكمته ولا يعترضه لغو في قوله وكلمته فهو حكيم لا يلهو وعليم لا يسهو. و كريم يثبت ويمحوا، فالصدق قوله، والخلق خلقه والملك ملكه.

بنام او كه عقلها خير در جلال وعظمت او، بنام او كه خردها سراسيمه در عالم مشيت بى علت او، بنام او كه برهان كبرياء او هم كبرياء او، دليل هستى او هم هستى او. بنام او كه عبارت از مدح و ثناء او بدستورى او، ياد داشت و ياد كرد او.

بفرمان او . بنام او که طلب او بکشش او ویافت او بضایت او . کدام تن بینی نه کداخته قهر او ؟ و کدام دل بینی نه نواخته لطف او ؟ کدام جانست نه درمخلب باز عزت او ؟ کدام سرست نه سرمست شراب محبت او ، کدام چشم است نه منتظر دیدار او . کدام گوش است نه در آرزوی گفتار او . روبرو یه درویشان گذری کن تا بینی سوز طلب او ، بکوی خرابائیان شو تا بینی درد نایافت او . در کلیسای نرسیان نشاط جست و جوی او ، در کنشت جهودان آرزوی یافت او ، در آتشگاه گبران درد و اماندگی از او .

دل داده بسی بینم و دلدار یکی جوینده یار بی عدد، یاریکی.
 الهی همه عالم ترا میخواهند . کار آن دارد که تا تو کرا خواهی بنواز کسی که تو او را خواهی که اگر برگردد ز تو او را در راهی . قوله تعالی :
 « هل اتی علی الانسان حین من الدھر » مفسران گفتند : انسان اینجا آدم است « و حین من الدھر » اشارتست بآن روز کار که جسدی بود بی روح میان مکه و طایف افکنده چهل سال ، اگر کسی گوید : چه حکمتست در آن که آدم را چهل سال میان مکه و طایف چنان بگذاشت و در آفرینش وی مهلت افکند ؟ - جواب آنست که : ظاهر آدم از کل بود و در کل مهلت نمی بایست ، اما در دل مهلت می بایست ؛ نه مهلت قدرت میگویم که مهلت حشمت میگویم . آدم نه چون دیگر مخلوقات بود که آفرینش ایشان به کن فیکون تمام شد . آدم در آفرینش اصل بود و دیگر مخلوقات تبع وی بود ، هر چه آفرید از بهر آدم آفرید و آدم را از بهر خود آفرید « خلقتک فرداً لفرد » . در نهاد آدم دلی می باید که مرا شناسد ، زبانی می باید که مرا ستاید ، دیده ای می باید که مرا بیند ، دستی می باید که کاس وصل گیرد ، قدمی می باید که در راه ما رود . اگر بلحظتی در وجود آرم قدرت خود آشکارا کرده باشم ، و اگر سالها در میان آرم حشمت و بزرگی وی پیدا کرده باشم ، و ما حشمت دوستان خود آشکارا کردن دوسترا ز آن داریم که قدرت خود نمودن ، زهی دولت و کرامت که از در گاه عزت روی به آدم نهاد که او را صد هزار ناز و اعزاز در راه آورد و طراز راز « ان الله اصطفى آدم » بر کسوت دولت او کشید . و خال اقبال « و نفخت فیه من روحی »

بر رخسار جمال صفوت او زد ، و خلعت رفعت « لما خلقت بیدی » در وی پوشید
و بمقامیش رسانید که در صف صفوت بر بساط شهود او را شراب محبت داد . و زمناط
ثریا تا منقطع نری ' امین حشمت او یست و ملائکه ملکوت را سجود او فرمود و آنکه
با اینهمه کرامت که با وی کرد حشمت و رتبت و منزلت وی پدید نیامد ، تا خطاب
« و عسی ' آدم » در وی پوست ؛ آنکه حشمت وی پیدا شد . زیرا که نواخت در وقت
موافقت دلیل کرامت بود ، نواخت در وقت مخالفت دلیل عزّ و کرامت بود . ۴۵۲ چون
بر تخت جمال و کمال بود ، تاج اقبال بر سر و حلقه کرامت در بر ، چه عجب بود گر ملک
و فلک او را خدمت کنند ؟ عجب آن باشد که دروهد ؛ زلت افتد و رقم « و عسی ' آدم »
بر وی کشند و آنکه با عصیان و مخالفت تاج « ثم اجتبیہ ربّه » بر سر خود بیندا مردی
که عیال دارد و باوی در صحبت است ، او نداند که عیال خود را دوست میدارد ، زیرا که
آن محبت پوشیده نعمت و صحبت است ؛ باثر تا فراق در میان افتد ، آنکه دوستی پدید
آید . ۴۵۳ دوست بود ، لکن دوستی وی پوشیده نعمت بهشت بود ، زیرا که نه هر کجا
نعمت بود آنجا دوستی بود . همه روم پر از نعمت زروسیم است و آنجا ذره ای محبت
نه ؛ پس چون حجاب بهشت از پیش آدم برخاست ، حقیقت محبت آشکارا گشت .
ابلیس آنکه که ابلیس بود ، کس ندانست که ابلیس است و نه نیز خود دانست ،
عابدی و ساجدی می نمود ، کمر خدمت بسته و چهره بآب موافقت شسته ؛ چون پایش
بلغزید ، پدید آمد که نه دوست است و نه بنده ؛ و آدم صفی دوست بود ، لکن سرّ
دوستی در ستر نعمت بود ، چون پایش بلغزید پدید آمد که هم دوست است و هم بنده .
« انّ الابرار یشرّبون من کأس کان مزا جها کافورا » بر راستی که نیکنان
و نیک مردان فردا در بهشت شراب می آشامند از جام لطف ، شرابی بر نیک کافور ،
نبوی مشک ، شرابی بر اندازده بایسته ، نه از قدر بایست چیزی کاسته و نه افزوی بسر
آمده ؛ کاسته و در بایسته ، هر دو عیب است و بهشت از عیب پرسته .

« عینا یشرّب بها عباد الله یفجّر و نهّا تفجیرا » چشمه ای از بوم بهشت روان
و فرمان بهشتی بدو روان ، می رانند آن را چنانکه می خواهند آنجا که خواهند ؛

دربالا و در نشیب، بر قصور و غرف، بر فرش و بساط، بر سندس و استبرق روان،
 دریابنده^۱ و رونده و بیجان، نه جامه ازو ترنه او را بر هیچ کدر گذر، چشمها بر هم
 گشاده، کافور در زنجبیل و زنجبیل در کافور، این از برو د رسته، و آن از حرارت
 دور؛ هریکی بر حد اعتدال بداشته، نه مصنوع خلق و نه از خلق دریغ داشته؛ شراب بی
 کدر شراب بی سکر، ساقی دیده ور؛ شراب انس در جام قدس، در مجلس وجود، بر بساط
 شهود، از دست دوست در عین عیان، بی هیچ زحمت در میان. ای جوانمرد شراب
 آن شرابست که دست غیب در جام دل ریزد، دیده جان نوش کند:

واسکر القوم دور کاس و کان سکری من المدیر.

قومی را شراب مست کرد، و مرا دیدار ساقی؛ لاجرم ایشان در آن مستی فانی
 شدند و من درین مستی باقی.

بزرگی را بخواب نمودند که: معروف کرخی کرد عرش طواف میکرد و
 ربّ العزّة فریشتگان را میگفت: اورا شناسید؟ گفتند: نه. گفت: معروف کرخی
 است، بهمرا مست شده، تادیده او بر ما نیاید هشیار نگردد:

آن را که بدوستی و رامست کنند عالم همه در همت وی پست کنند
 در دوستیش نیستی هست کنند آنکه بشراب وصل سر مست کنند.

شراب دو است: یکی امروز، یکی فردا: امروز شراب ایناس و فردا شراب
 کاس؛ امروز شراب از منبع لطف روان، فردا شراب ظهور از کف رحمن.

«سقیهم بهم شراباً ظهوراً» هر کرا امروز شراب محبت نیست، فردا او را
 شراب ظهور نیست؛ امروز شراب محبت از کاس معرفت میآشامند و فردا شراب
 ظهور در حضرت ملک غفور می نوشند، امروز شراب محبت در بهشت عرفان، و فردا
 شراب ظهور در بهشت رضوان. بهشت عرفان امروز دل عارفانست، دیوارش ایمان
 و اسلام و زمینش اخلاص و معرفت، اشجار تسبیح و تهلیل، انهار تقوی و توکل، دور
 و قصور از علم و زهد، غرفه و منظر از صدق و یقین، رضوانش رضا بقضا؛ هر کرا
 امروز فردوس دل او آراسته بطاعت و عبادت بود، فردا او را فردوس رضوان بود؛ آن

فردوس که دیوار او از سیم وزر، زمین او از یاقوت و زبرجد، تربت از مشک و عنبر،
 انهار آب و شیر و می و عسل، شراب تنسیم و رحیق و سلسبیل، طعام لحم طیر بر مائده
 خلد، خدمتکاران ولدان و غلمان غمکسار حورا و عینا، رفیقان حبیب و خلیل،
 حریفان شهداء و صالحین، صدیق و فاروق و ذوالنورین و مرتضی؛ نشستگاه مساکن
 طیبه، تکیه گاه سرر مرفوعه، تماشا گاه «مقعد صدق» و حظیره قدس، نظاره گاه جلال
 و جمال حق؛ فردا همه مؤمنان حق را به بینند، اما هر یکی بر قدر شناخت خویش بینند؛
 ان الله يتجلى للمؤمنين عامة ولا يبي بكر خاصة. چون کس را معرفت بوبکر نبود،
 کس را با او در دیدار شرکت نبود.

پیر طریقت گفت: «در دیدار بانبازی چه لذت بود؟ مجلسی باید از زحمت
 اغیار خالی و دوست متجلی و نکرده در دیده فانی، آن چشم که درو نکرد هرگز
 فرا کرده نبود، آن دیده که او را دید بر آن دیده تاش نبود، خوانده او هرگز بدبخت
 نبود، نزدیک کرده او را در دو کیمی جای نبود. مصحوب او را بیبخت حاجت نبود.
 مست او را جز ازو ساقی نبود» و سقیهم ربهم شراباً طهوراً.

۷۷. سورة المرسلات - مکیه

النربة الاولى

قوله تعالى: « بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ » بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان

« والمرسلات عُرْفًا (۱) » بیادهای فرو گشاده پیاپی پیوسته .

« فوالعاصفات عَصْفًا (۲) » خاصه آن باد سخت کشتی شکن .

« والناشرات نَفْرًا (۳) » و بفریشتگان آن کراسه گشایندگان خواندن را .

« فالفارقات فَرَقًا (۴) » خاصه ایشان که پیغام خدای بر پیغامبران خدای

می افکنند میان حق و باطل .

« قَالَمْ يَلِيَّاكَ ذُكْرًا (۵) » و خاصه آن فریشتگان که قرآن می افکنند بر دل

و گوش پیغامبران .

« عُنْدًا أَوْ نَذْرًا (۶) » عند باز نمودن را و آگاه کردن را .

« إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَوَاقِعٌ (۷) » که آنچه شما را می ترس دهند، برآستی که

بودنی است .

« فَإِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ (۸) » آنگاه که ستارگان روشنایی آن بسترند .

« وَإِذَا السَّمَاءُ فُرْجَتْ (۹) » و آنکه که آسمان بگشایند و بشکافند .

« وَإِذَا الْجِبَالُ نُسِفَتْ (۱۰) » و آنکه که کوهها از بینج بر کنند و بروانند .

« وَإِذَا الرُّسُلُ أُقِيتْ (۱۱) » و آنگاه که پیغامبران را بر هنگامی حاضر کنند .

« لَآ يَوْمَ أَجَلٌ (۱۲) » و چه روز را و هنگام را حاضر کنند .

« لَيَوْمِ الْفَصْلِ (۱۳) » روز داوری بر گشادن را .

« وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمَ الْفَصْلِ (۱۴) » و چه چیز ترا دانا کرد که روز داوری

بر گشادن چه روزست ؟

« وَيَلَّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۱۵) » و بد آن روز هر دروغ زن کیران را بآن روز .

« أَلَمْ تَهْلكَ الْأَوَّلِينَ (۱۶) » نه پیشینان را و پدران ایشان را تباه و نیست کردیم

و میرا بیدیم ؟

« ثُمَّ تَتَّبِعُهُمُ الْآخَرِينَ (۱۷) » و آنکه پسینان را بر که پس ایشان می بریم .

« كَذَلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ (۱۸) » همچنان کنیم با این بدان پس ایشان می بریم .

« وَيَلُوكَ يَوْمَئِذٍ الْمُعْذَرُونَ (۱۹) » و بگردان آن روز دروغ زن کیران را .

« أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مَّاءٍ مَهِينٍ (۲۰) » نه شما را از آبی ننکن و خوار آفریدیم ؟

« فَجَعَلْنَاهُ فِي قَرَارٍ مَكِينٍ (۲۱) » آن آب را آرام دادیم در آرامگاهی بهفت .

« أَلَيْسَ بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ (۲۲) » تا باندازه ای دانسته و هنگامی نامزد کرده .

« فَقَدَرْنَا » اندازه اندازه نهادیم [اندازه آب را ، اندازه خون را ، اندازه گوشت

را] « فَنَعْمَ الْعَادِرُونَ (۲۳) » بیک مقدر که مائیم .

« وَيَلُوكَ يَوْمَئِذٍ الْمُعْذَرُونَ (۲۴) » و بگردان آن روز دروغ زن کیران را .

« أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا (۲۵) » زمین را نهان دارنده ، نکردیم ، تمامی پوشد .

احیاء و امواتا (۲۶) زندگان را و مردگان را .

« وَجَعَلْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ شَامِخَاتٍ (۲۷) » و نه در آن کوههای بلند گران آفریدیم .

« وَاسْقَيْنَاكُمْ مَاءً فُرَاتًا (۲۸) » و نه شما را آبی دادیم خوش گوارنده آشامیدنی .

« وَيَلُوكَ يَوْمَئِذٍ الْمُعْذَرُونَ (۲۹) » و بگردان آن روز دروغ زن کیران را .

« انظروا اِلَى مَا كُنْتُمْ بِهِ تُكْذِبُونَ (۳۰) » روید بآنچه می دروغ می شمردید .

« انظروا » روید هین « اِلَى ظِلِّ ذِي ثُلُثِ شُعْبٍ (۳۱) » بسایه سه شاخ .

« لَا ظِلِيلَ » نه بازپوشنده و نه خنک « وَلَا يَغْنِي مِنَ الْهَبِّ (۳۲) » و نه باز

دارنده تف و زبانه آتش .

« انْهَارُ مِي بَشَرٍ كَالْقَصْرِ (۳۳) » می اندازد آن زبانه آتش هر برزخ ای چون

کوشکی .

« كَالْهَيْمَةِ صَفْرُ (۳۴) » گوئی که شتران سیاه اند .

« وَيَلُوكَ يَوْمَئِذٍ الْمُعْذَرُونَ (۳۵) » و بگردان آن روز دروغ زن کیران را .

« هَذَا يَوْمٌ لَا يَنْطِقُونَ (۳۶) » آن آن روزست که هیچکس سخن نگوید .

«وَلَا يُؤْذَنَ لَهُمْ فَيَعْتَدِرُونَ» (۳۶) «دستوری ندهند ایشان را تا جریم خویش

بحجت بیوشند و عذر دهند.

«وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ» (۳۷) «ویل آن روز دروغ زن گیران را.

«هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ» ایشان را گویند این روز داوری بر گشادن است.

«جَمْعُكُمْ وَالْأَوَّلِينَ» (۳۸) «شما را با هم آوردیم و ایشان را که پیش

از شما بودند.

«فَإِنْ كَانَ لَكُمْ كَيْدٌ فَكِذَّبُوا» (۳۹) «اگر شما را دستایی است؟ بسازید؛ یا سازی

توانید؟ بامن پیش آرید!

«وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ» (۴۰) «ویل آن روز دروغ زن گیران را.

«أَنَّ الْمُتَّقِينَ فِي ظِلَالٍ وَعِوْنٌ» (۴۱) «پرهیزکاران در سایه ها اندای چشمه ها.

«وَفُؤَاكِهِمْ يَسْتَهْوُونَ» (۴۲) «و میوها از هر چه آرزو کنند.

«كُلُوا وَاشْرَبُوا» میخورید و میآشامید «هَنِيئًا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» (۴۳) «

گوارنده باد و نوش بآن کردار نیکو که در دنیا می کردید.

«أَنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ» (۴۴) «ما پاداش چنین دهیم نیکو کاران را

«وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ» (۴۵) «ویل آن روز بدروغ زن گیران.

«كُلُوا وَتَمَتَّعُوا قَلِيلًا» میخورید و برخوردار باشید روز کاری اندک «انکم

مُجْرِمُونَ» (۴۶) «که شما بد کردارانید.

«وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ» (۴۷) «ویل آن روز بدروغ زن گیران

«وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ ارْكَعُوا» و چون ایشان را گویند: نماز کنید «لَا يَرْكَعُونَ»

نماز نکنند.

«وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ» (۴۹) «ویل آن روز دروغ زن گیران را.

«فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ» (۵۰) «بکدام سخن پس این قرآن که بآن

نمیگروند بخواهند گروید؟

النوبة الثانية

این سوره را دو نام است، سورة المرسلات و سورة العرف. پنجاه آیتست صد و هشتاد و یک کلمت، هشتصد و شانزده حرف؛ جمله به مکه فرو آمد و در مکیات شمرند. عبد الله معبود گفت: من با رسول خدا (ص) بودم؛ ليلة الجحّ که این سوره بوی فرو آمد ابن عباس گفت: همه سوره مکی است، مگر یک آیت که به مدینه فرو آمد: «واذا قيل لهم اركعوا لایرکعون». درین سوره نه ناسخ است و نه منسوخ. و در فضیلت این سوره ابی بن کعب روایت کند از مصطفی (ص) گفت: هر که این سوره بر خواند نام او در دیوان مؤمنان نویسند و گویند: این از مشرکان نیست. - در روزگار خلافت عمر مردی بیامد از اهل عراق نام او صبیغ و از عمر ذاریات و مرسلات پرسید. صبیغ عادت داشت که پیوسته ازین معضلات آیات پرسیدی، یعنی که تا مردم در آن فرو مانند. عمر او را درّه زد و گفت: لو وجدتك مخلوقاً لضربت الذی فیہ عیناک. اگر من ترا سرسترده یافتمی ترا گردن زدمی. عمر این سخن از بهر آن گفت که از رسول خدا (ص) شنیده بود در صفت خوارج که: «سیماهم التلحیق» گفت: در اُقت من قومی خوارج برون آیند نشان ایشان آنست که میان سرسترده دارند. پس عمر نامه نبشت به ابوموسی اشعری و کان امیراً علی العراق که یکسال این صبیغ را مهجور دارید، باوی منشینید و سخن مگوئید. پس از یکسال صبیغ توبه کرد و عذر خواست و عمر توبه وی و عذروی قبول کرد شافعی گفت: حکمی فی اهل الکلام که حکم عمر فی صبیغ.

«و المرسلات عرفاً» سخن متصل است و منتظم تا: «فالملکیات ذکر آ»؛ و مراد از همه فریشتگانست بقول بعضی مفسران «و المرسلات عرفاً» یعنی: الملائكة ترسل بالمعروف و طریق البرّ و محاسن الافعال و مکام الام اخلاق، کفوله عزّوجلّ: «و أمر بالعرف». والعرف: بمعنی المعروف و هو المصدر و یستوی الشیء الحسن عرفاً کما یستوی الشیء القبیح: نکرأ، ای منکرأ.

«فالعاصفات عصفاً» يعنى: ملائكة العذاب يعصفون بارواح الكفار «عصفاً»

اى - يسرعون بها .

«والناشرات نشرأ» يعنى : الملائكة تنشر صحائف الوحي على الانبياء و

السفرة تنشر المصاحف فى السماء من قوله : « كتاباً يلقاه منشوراً » .

«فالفارقات فرقأ» يعنى : الملائكة تفرق بالوحي بين الحلال والحرام .

«فالمليقات ذكرأ» يعنى : الملائكة تلقى الوحي الى الانبياء كقوله : « يلقى

الروح من امره على من يشاء من عباده » الالقاء : الابلاغ والاعلام . قال الله تعالى : « انا

سنلقى عليك قولاً ثقيلاً » ، والذكرها هنا القرآن . وقال بعض المفسرين : المراد بالكل

الرياح . قالوا : « والمرسلات عرفأ » يعنى : الرياح ترسل متتابعة كعرف الديك و

كعرف الفرس يتلو بعضها بعضاً لا يخلو الجو من ريح قط ولا كرب الخلق من عاصف

او رخاء او نسيم .

«فالعاصفات عصفاً» هى الرياح الشديديات الهبوب .

«والناشرات نشرأ» هى الرياح اللينة ، وقيل : هى الرياح التى يرسلها الله

نشرأ بين يدي رحمته ، وقيل : هى الرياح التى تنشر السحاب وتأتي بالمطر .

«فالفارقات فرقأ» هى الرياح تفرق السحاب فتحمله قطعاً وتذهب به .

«فالمليقات ذكرأ» هى الرياح على معنى انه يتعظ بها ذوو الابصار ويحتمل

ان المرسلات عرفأ هى لسور المنزلة والآيات وكذا : «فالفارقات فرقأ» آيات القرآن

تفرق بين الحق والباطل .

«عذراً او نذراً» اى - اعداراً وانذاراً . تأويله ارسل الله الملائكة الى الانبياء

لاجل الاعذار والانذار - اعداراً من الله الى خلقه لئلا يكون لاحد حجة فيقول : لم

يأتنى رسول الله وانذاراً من الله لهم من عذابه وانتصبا على المفعول له . قرأ ابو عمرو وحمة

والكسائي وحفص : «عذراً او نذراً» بالتخفيف ساكنة الدال . قالوا : لا تهما فى موضع .

مصدرين وهما الاعذار والانذار وليسا بجمع فيثقل . وقرأ روح عن يعقوب والوليد

عن اهل الشام : بالثقل والتحريك فيهما . والباقون بتخفيف الاولى و تثقيل الثانية

وهما لفتان . عن ابن عباس فى قوله عز وجل « عذراً او نذراً » قال : يقول الله عز وجل

يا ابن آدم انما امرّضكم لاذكر كم وامّحص به ذنوبكم واكفر به خطاياكم وانا ربكم اعلم ان ذلك المرض يشتد عليكم وانا في ذلك معذّر اليكم .

«انما تواعدون لواقع» هذا موقع الاقسام الاربعة، اى ما وعدتم من البعث والحساب لكائن عن قريب ثم بين وقت وقوعه فقال :

« فاذا النجوم طمست » اى ذهب ضوها ومحي نورها . وقيل : محيت آثارها كما ينحى الكتاب .

«واذا السماء فرجت» اى - صدعت وشققت ووقعت فيها الفروج التى نفاها بقولها ومالها من فروج . وقيل : فتحت .

«واذا الجبال نسفت» حرّكت وقلعت من اماكنها واذهبت بسرعة حتى لا يبقى لها اثر ، يقال : انتسفت الشيء اذا اخذته بسرعة .

«واذا الرّسل اُقتت» قرأ اهل البصرة : وقّنت بالواو وقرأ ابو جعفر : بالواو وتخفيف القاف وقرأ الآخرون بالالف و تشديد القاف و هما لغتان والعرب تبدل الالف من الواو والواو من الالف . يقول وسادة واسادة و كتاب مورخ وما رخ وقوس مؤثرو ماثر ومعنى اُقتت جمعت لميقات يوم معلوم و هو يوم القيامة ليشهد وا على الامم . وقيل : جعل يوم الفصل لهم وقتاً كما قال : ان يوم الفصل ميقاتهم اجمعين ، وقيل : ارسلت لافقات معلومة ، علم الله سبحانه ، فارسلهم لافقاتهم علم ماعلمه واختاره .

«لاى يوم اُجلت» هذه كلمة تمجيب وتمظيم ، يعجب العباد من ذلك اليوم . ومعنى « اُجلت » وقّنت ، كقوله ، عزّ وجلّ : « وبلغنا اجلنا الذى اُجلت لنا » ثم اجاب نفسه فقال : « ليوم الفصل » . قال ابن عباس : يوم يفصل الرحمن بين الخلائق ؛ ومعنى « الفصل » : الحكم ، والقيصل : الحاكم ، اى - يحكم بين المحسن والمسيء وبين - الرّسل ومكذّبيها . وقيل : « لاى يوم اُجلت » اى - لاى يوم آخر الرّسل وضرب الاجل لجمعهم « ليوم الفصل » اى - ليوم القضاء بين الخلق . ثم قال على جهة التهويل والتعظيم لشأن ذلك اليوم .

«وما ادريك ما يوم الفصل» من اين تعلم كنهه ولم تهده مثله .

«ويل يومئذ للمكذبين» هذه الآية تتكرر في هذه السورة عشر مرات وفيها ثلاثة اقوال : احدها ان القرآن عربى ومن عادتهم التكرار والاطناب كما فى عادتهم الاختصار والايجاز . و الثانى ان كل واحد منها ذكرت عقيب آية غير الاولى فلا يكون مستهجناً ولولم يكرر كان متوعداً على بعض دون بعض ، الثالث ان بسط الكلام فى الترغيب والترهيب ادعى الى ادراك البغية من الايجاز وقد يجد كل واحد فى نفسه من تأثير التكرار بالاخفاء به ثم بعد بدا ايجاب الويل فى الآخرة لمن كذب بها بذكر من اهلك من امم الانبياء الاولين كقوم نوح وعاد و ثمود . فقال :

«الم نهلك الاولين» الم نمتهم ونستأصلهم بالعقوبة ، استفهام فى معنى التقرير . «ثم تتبعهم الاخرين» اى - نلحق المتأخرين الذين اهلكوا من بعدهم بهم كقوم ابراهيم وقوم لوط واصحاب مدين و آل فرعون وملأه ثم نوعد المجرمين من امة محمد (ص) فقال :

«كذلك نفعل بالمجرمين» اى - مثل الذى فعلنا بهم نفعل بالمكذبين من قومك .

«ويل يومئذ للمكذبين» اى - لمن كذب بالآخرة بعد ان احتج عليه فى هذه الآية باهلاك الامة بعد الامة و انهم على اثرهم فى الهلاك ان اقاموا على الاشراك و الاشارة بقوله : «يؤمئذ» الى وقت اهلاكهم ثم احتج عليهم فى الآية الاخرى بقوله : «الم نخلقكم من ماء مهين» اى - نطفة ضعيفة . الميم فى المهيين اصلية ومهايتها قلتها وخستها . وقال فرعون لموسى . هو مهين ، اى - قليل فقير وكل شىء ابتدأته فلم تصنه فقد امتهنته وقالت عائشة : كان رسول الله (ص) فى مهنة اهله .

«فجعلناه فى قرار مكين» يعنى الرّحم يستقر فيه الماء و يتمكن . وقيل : يتمكن فيه الولد .

«الى قدر معلوم» يعنى : الى وقت خروج الولد وبلوغ حد الكمال . وقيل : «الى قدر معلوم» اربعين يوماً نطفة ، واربعين يوماً علقة كقوله : «ونقرّفى الارحام مانشاء الى اجل مسمى خلقاً من بعد خلق» .

«فقدرونا» قرأ أهل المدينة و الكسائي : فقدرونا بالتشديد من التقدير و قرأ الآخرون بالتخفيف من القدرة لقوله : «فنعم القادرون». وقيل : معناهما واحد فنعم القادرون ، اى - فنعم المقدرون يعنى: تقدير الولد نطفة ثم علقه ثم مضغه ثم عظاماً ؛ وقيل : «فقدرونا» من القدرة ، اى - قدرنا على خلقكم حالاً بعد حال و صورة بعد صورة. و قيل : «فقدرونا» «فنعم القادرون» اى - فملكنا فنعم المالكون ثم احتج عليهم فى الثالثة بقوله :

«الم نجعل الارض كفاتاً» اى - كنناً و غطاءً ضمّ الاحياء على ظهورها والاموات فى بطونها . يقال : كفت الشيء . يكفته اذا ضمّه و جمعه . و فى الحديث عن رسول الله (ص) : « امرت ان اسجد على سبعة اعضاء ولا اكفت ثوباً ولا شعراً » و شهد الشعبى جنازة فسل عن قوله :

«الم نجعل الارض كفاتاً» «احياء و امواتاً» فاشار الى البيوت وقال : هذه كفات الاحياء ، ثم اشار الى القبور ، و قال : هذه كفات الاموات . و فى الحديث : « ضموا فواشيكم واكفتموا صبيانكم » اى - ضمّوهم اليكم واجيفوا الابواب واطفئوا المصابيح فان للشيطان خطفةً و انتشاراً فعلى هذا القول تقدير الآية :

«الم نجعل الارض كفاتاً» للخلق «احياء و امواتاً» فيكون الاحياء والاموات حاليين للخلق . معنى آنت كه : نه ما اين زمين نهان دارنده خلق كرديم ، همه را مى پوشد، زندگان را و مردگان را . زندگان را مادر است، و مردگان را چادر است ؛ و روا باشد كه احياء و اموات نعت زمين نهند. احياء زمين مأهول است مزروع كه در آن مردم بود و نباتات و درخت ، و اموات زمين موات است اغيران و بيابان از خلق نهى و از نباتات و درخت خالى. مىگويد، جلّ جلاله: ما اين زمين را نهان دارنده نكرديم و آن را پاره پاره زنده و مرده نكرديم .

«وجعلنا فيها رواسى شامخات» اى - جبلاً ثوابت طوالاً . و رجل شامخ اى - متناول متكبر ؛ قال الشاعر :

ايها الشامخ الذى لا يرام
نحن من طينة عليك السلام .

ولدى الموت تستوى الاقدام

«واسقيناكم ماءً فرائاً» اى - جعلناه سقياً لكم و قيل ، مكناكم من شربه و سقيه دوابكم و مزارعكم . قال ابن عباس : اصول انهار الارض اربعة : سيحان و الفرات و النيل و جيحان ، فيحان دجله و جيحان نهر بلخ ، و هى من الجنة و تنبع فى الارض من تحت صخرة عند بيت المقدس . و معنى الفرات : اعذب العذوبة ضد الاجاج و كل عذب من الماء الفرات .

«ويل يومئذ للمكذبين» بما وعد الله فيها و اخبر عن قدرته عليها . قال الله تعالى : «منها خلقناكم و فيها نعبدكم و منها نخرجكم تارة اخرى» و فى جميع ما ذكر فى الآية دليل على انه قادر عليم و صانع حكيم ، لم يخلق الناس عبثاً ولم يتركهم سدى و هو كما يبدى يعيد . قوله :

«انطلقوا» القول ها هنا مضمّر ، اى - تقول لهم الخزنة : يا مشر المشركين «انطلقوا الى ظلّ ذى ثلث شعب ما كنتم به تكذبون» اى - امضوا الى النار التى كنتم تكذبون من اخبركم بها «انطلقوا الى ظلّ ذى ثلث شعب» هذا الظل هو اليعقوم دخان جهنم يطبق على الخلق . «ذى ثلث شعب» شعبة عن يمينهم و شعبة عن يسارهم و شعبة من فوقهم ، فيحيط بهم كقوله : «احاط بهم سرادقها» . و قيل : «ثلث شعب» شعبة من النار و شعبة من الدخان و شعبة من الزمهرير . و قيل : يخرج عنق من النار ثلث شعب ؛ اما التور فيقف على رؤس المؤمنين و الدخان يقف على رؤس المنافقين و اللهب الصافى يقف على رؤس الكافرين ثم وصف ذلك ظلّ فقال :

«لا ظليل» اى - ليس فيه برد ولا راحة «ولا يغنى من اللهب» اى - ولا يدفع عنهم شيئاً من حرّ جهنم .

«انها» يعنى : النار «ترمى بشرر» هى ما يتطاير من النار و احدثها شررة «كالقصر» يعنى : كالبناء العظيم من هذه القصور المبنية و الحصون العظيمة . و قال عبد الرحمن بن عابى : سألت ابن عباس عن قوله : «انها ترمى بشرر كالقصر» قال : هى الخشب العظيم المقطعة و كنّا نعمل الى الخشب فنقطعها ثلاثة اذرع و فوق ذلك

ودونه ندخرها للشتاء فكنا نسميها القصر وقال سعيد بن جبير و الضحاك : هي اصول
التخل والشجر العظام واحدها قصرة مثل تمرقة وتمر و جمره و جمر .
« كانه جمالة » وقرأ حمزة و الكسائي و حفص : جمالة على جمع جمل
مثل حجر و حجارة . وقرأ يعقوب بضم الجيم بلاالف اراد الاشياء العظام المجموعة
المجملة وقرأ الآخرون : جمالات بالالف و كسر الجيم على جمع الجمال وهي جمع
الجمع . وقيل : جمع جمل كرجالات جمع رجل . قوله : « صفر » اي - سود ، والعرب
يسمى السود من الابل صفراً لانه تملو سوادها صفرة كما قيل لبيض الطباء آدم لان بياضها
تعلو كدرة . وفي الخبر : ان شرر نار جهنم سود كالقير . شبه الشرر بالقصر وبالجمال
في الكبير وفي الكثرة وفي اللون .

« ويل يومئذ للمكذبين » بما ذكرناه ثم يقال لهم ثانياً .

« هذا يوم لا ينطقون » يوم القيامة يوم ممتد فيه حالات ومواقف فيمكنون
من الكلام في بعضها وذلك في قوله : « عند ربكم تختصمون » ويمنعون الكلام في بعضها
لقوله : « هذا يوم لا ينطقون » و اضافته الى الفعل يدل على ان المراد منه زمان او
ساعة كقولك : آتيك يوم يقدم زيد وانما يقدم في ساعة . وقيل « لا ينطقون » اي -
لا يجدون حجة يحتاجون بها .

« ولا يؤذن لهم فيعتذرون » اي - ليس لهم عذر فيؤذن لهم في الاعتذار ولو
كان لهم عذر لم يمنعوا . قال الجنيد : اي - عذر لمن اعرض عن منعمه وكفر اباديه و
نعمه . وقيل : الفاء في قوله : « فيعتذرون » ليست للجواب انما هي عطف على الجحد
في قوله : « لا ينطقون » والتقدير هذا يوم لا ينطقون ولا يعتذرون .

« ويل يومئذ للمكذبين » بحجج الله ثم يقال لهم ثالثاً :

« هذا يوم الفصل » اي - هذا يوم الجزاء و يوم يفصل بين اهل الجنة و النار

فيبعث فريق الى الجنة و فريق الى النار ، جمعنا كم فيه والاولين من الامم الماضية .
« فان كان لكم كيد فكيدون » اي - ان كانت لكم حيلة الى التخلص من حكمي
فاحتالوا لانفسكم وتخلصوا من حكمي لو قدرتم ، يعني : ان قدرتم على ما كنتم تفعلونه

قبل من العناد لرسلی والتكذيب بآياتی وترك الاصفاء الى قولي: «الم نجعل الارض كفاة؟» الآية فافعلوا ثم قال :

«ويل يومئذ للمكذبين» بهذه الآية و مضمونها ومعناها .

« ان المتقين في ظلال وعيون » اي - ظلال اشجار الجنة و عيون تفجر منها

انهار الجنة .

« وفواكه مما يشتهون » لذينة مشتهاة يقال لهم :

« كلوا واشربوا هنيئاً لا يشوبه مكروه ولا ينقلع » بما كنتم تعملون »

في الدنيا بطاعتي .

« انا كذلك نجزي المحسنين » اي - نسيب الذين احسنوا في تصديقهم رسولي .

«ويل يومئذ للمكذبين» بما ذكرنا ثم خاطب في عصر النبي (ص) من المشركين

مبالغة في زجرهم و انهم في ايشارهم العاجلة الغاية على الآجلة الباقية من جملة المجرمين الذين قال فيهم عند مفتتح هذه الآية « كذلك نفعل بالمجرمين » فرجع آخر الكلام الى اوله فقال :

«كلوا وتمتعوا قليلاً انكم مجرمون» اي - عيشوا في الدنيا متمتعين

مسرورين ايتاماً قلائل « انكم مجرمون » وعاقبة المجرمين النار .

« ويل يومئذ للمكذبين » بما اعدناه للكفار من العذاب الاليم .

«واذا قيل لهم اركعوا لايركعون» كانوا في الجاهلية يسجدون للاسنام ولا

يركعون لها فصار الركوع من اعلام صلوة المسلمين لله عز وجل وقال مقاتل : نزلت

هذه الآية في بني ثقيف حين امرهم رسول الله (ص) بالصلوة فقالوا: لا ننحنى فانه مسبة

علينا . فقال رسول الله (ص): «لاخير في دين ليس فيه ركوع ولا سجود» . وقال ابن عباس :

هذا في القيامة ، يقال لهم : « اركعوا » فلا يستطيعون كما يدعون الى السجود فلا

يستطيعون .

«ويل يومئذ للمكذبين» بالصلوة و وجوبها .

« فباي حديث بعده يؤمنون » فباي كتاب ، و باي خطاب ، و باي كلام

بعد القرآن یصدقون وقد ابوا الایمان بالقرآن مع کونه معجزاً قاطعاً لا عذارهم
والله اعلم بالمراد .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « بسم الله الرحمن الرحيم » بسم الله کلمة من ذکرها نال فی الدنیا والعقبی بهجته ومن عرفها بذل فی طلبه مهجته . کلمة اذا استولت علی قلب عطلته عن کل شغل واذا واطب علی ذکرها عبد آمنه من کل هول . بنام او که بریادشاهان پادشاه است^۱ وپادشاهی وی نه بحشم و سپاهست ، دوربین و نزدیک دان واز نهان آگاهست . بینا بهر چیز، دانا بهر کار، و آگاه بهر گاه است ؛ چه بانگ بلند او را ، چه سر دل ؛ چه روز روشن ، چه شب سیاهست . بنام او که از لطف اوست که بمشتاق خود مشتاق است ، وازیک خدائی اوست کش بارهی خود عهد و میثاق است :

آب و گل را زهره مهر تو کی بودی اگر

هم بلطف خود نکردی درازلشان اختیار ؟!

اگر نه بلطف او بودی ، که یارستی که ذکر او بخواب اندر بدیدن ؟^۲ ورنه

عنایت او بودی ، کرا بودی بحضرت او رسیدن ؟

پیر طریقت گفت - در مناجات خویش : « الهی کدام زبان بستایش تورسد ؟ کدام خرد صفت تو برتابد ؟ کدام شکر بانی کو کاری تو برابر آید ؟ کدام بنده بگزارد عبادت تورسد ؟ - الهی از ما هر کرا بینی همه معیوب بینی ، هر کردار که بینی همه با تقصیر بینی ، با این همه نه باران بر می باز ایستد ، نه جز گل کرم می روید . چون با دشمن باسخط بچندین بری ، پس سود پسندیدگان را چه اندازه و آئین محبتا را چه پایان ؟ مقام عارفان را چه حد ؟ و شادی دوستان را چه کران ؟

« و المرسلات عرفاً » رب العالمین جلّ جلاله و تقدّست اسماءه و تعالت صفاته درین آیات خود را بتوانائی و دانائی و مهربائی بخلق تعریف میکنند و منتهای خود در

کفایت خود بر ایشان می‌پیدا کند. حجت خود بر دشمن آشکارا می‌کند و دوستان را بیک خدائی خود بیان می‌کند، تا نه دوست را ریت ماند، نه دشمن را معذرت.

«و المرسلات عرفاً» الله تعالی و تقدس سو کند یاد میکند بچهار باد مختلف بطبعهای مختلف، از مخارج مختلف: یکی مرسلات، دیگر عاصفات، سوم ناشرات، چهارم فارقات. یکی گرم و نرم فصل بهار را، سبز گردانیدن باغها را، نشاط دادن درختان را، آراستن دشت و کوه را، آشکارا کردن نهاییهای زمین را، پیدا کردن قدرت و توانائی خود را. دیگر عاصفات، بطبع گرم و خشک، فصل تابستان را، زمین خشک گردانیدن را، میوه‌پختن و غله رسانیدن را، عادت^(۱) و آفت زمین سوختن را، رنگها بنبات و میوه سپردن را، عزت و قدرت خود آشکار کردن را. سوم ناشرات است سرد و نرم، فصل خریف را، سموم از هوا شستن را، و طبع زمستانی برفق با تابستان آمیختن را، و طبع تابستان بلطف با طبع زمستان پیوستن را. چهارم فارقات است، سرد و خشک فصل زمستان را، دهان زمین باز گشادن را، و غفوات از خاک بر گرفتن را، و خزائن درختان مهر کردن را، وقف از پوست آدمی بیاطن او گردانیدن را، قدرت و عزت خود با خلق نمودن را. این چهار باد است جهان، از چهار روی جهان، دریک سرای نهان. فرو میگشاید جوق جوق، می‌فزاید موج موج، نه پیدا که از کجا در رسید، چون فرو نشست^۲ برسید، نرم تر از آب، گرم تر از آتش، سخت تر از سنک، بی‌لون و بی‌بوی و بی‌رنک، برخاسته مکتوم و آرمیده معدوم.

و از این عجب تر آن دو باد است که از بینی و لب خیزد، گاه سرد و گاه گرم. بر اندازه میراند، گرم سرد میگرداند، سرد گرم؛ تر خشک می‌کند و خشک تر، نرم سخت می‌سازد و سخت نرم؛ عزت خود آشکارا می‌کند و قدرت خود مینماید. مؤمنان و مومنان^۳ حدان که در ازل ایشان را رقم سعادت کشیده‌اند، و در سرای محبت ایشان را بار داده‌اند، و

۱- الف: جوك جوك ۲- الف: فروست.

(۱) عادت: آفت و بلا.

حیات طیبہ تحفہ روزگار ایشان گردانیده اند که : « فلنحییته حیوة طیبة » چون درین آیات و روایات قدرت تأمل کنند و عجائب حکمت و لطائف نعمت بینند ، بهار توجید از دل‌های ایشان سر برزند ، درخت معرفت ببار آید ، سایهٔ انس افکند ، چشمهٔ حکمت کشاید ، بر کس خلوت روید ، یاسمن شوق بر دهد . اینست که رب العالمین گفت : « اِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي ظِلَالٍ وَعِیُونَ » ، الیوم فی ظلال التَّوْحید ، وغداً فی ظلال حسن المزید ؛ الیوم فی ظلال المعارف ، وغداً فی ظلال اللطائف ؛ الیوم فی ظلال التَّعْرِیف ، وغداً فی ظلال التَّشْرِیف ؛ یقال لهم ؛ « کُلُوا و اشربوا هَنِئاً بما کنتم تعملون » الیوم یشرَبون علی ذکره ، وغداً یشرَبون علی شهوده ، الیوم یشرَبون علی محبته ، وغداً یشرَبون علی مشاهدته . بجلال عزّبار خدا که در خاصگیان او دل هست که در روزی سیصد و شصت بار از آن دل چنین بهاری با حضرت برد که بوئی از آن دل با فرینش ندهد ؛ و لهذا یقول الحقّ جلّ جلاله : « اولیائی فی قبابی لایعرفهم غیری » یکی از ایشان شیخ بسطام است ، قدس روحه . شبی در مناجات بود ، جهانی دید آرمیده ؛ مهتاب روشن می تافت و ستارگان می رخسیدند ، سکوی و آرامی در عالم افتاده ؛ نه از کس آوازی ، نه از هیچ گوشه رازی و نیازی ؛ با خود گفت : دریغا در گاهی بدین بزرگواری و چنین خالی ؟ از غیب ندائی شنید که : ای بایزید تو پنداری که خالی است ، پرده از گوشت بر گرفتند ، گوش فرا دار تا نالهٔ سوختگان و زارندگان شنوی . بویزید گفت : چهار گوشهٔ عالم پیش من نهانند و از هر گوشه‌ای ناله‌ای شنیدم ، از هر زاویه‌ای سوزی و نیازی و از هر طرفی دردی و گدازی ، همهٔ جهان ناله آواهان گرفته و از زمین تا آسمان بار بهار و ان گشته . بویزید خود را در جنب ایشان ناچیز دید ، چون قطره‌ای در دریائی یا ذره‌ای در هوائی . زبان حسرت و حیرت بکشاد ، گفت : خداوند در دریای شوق تو بسی غرق شد کانند ، در بادیهٔ ارادت تو بسی متحیرانند ، بر درگاه جلال تو بسی کشتگان اند ، بر امید وصال تو بسی دلشد کانند ، نه هیچ طالب را آرام و نه هیچ قاصد را رسیدن بکام .

پیر طریقت اینجا سخنی نفز گفته ، بزبان انکسار ، بنعت افتقار، لایق حال .
 میگوید : الهی این سوزها امروز درد آمیزست ، نه طاقت بسر بردن نه جای گریز
 است . الهی این چه تیغ است که چنین تیزست ؟ نه جای آرام و نه روی پرهیزست !
 الهی هر کس بر چیزی و من ندانم بر چهام ؟ ! نیمم آنست که کی پدید آید که من کیم !
 الهی کان حسرت^۱ است این تن من ، مایه درد و غم است این دل من ، می نیارم گفت
 کین همه چرا بهره من ، نه دست رسد مرا بر معدن چاره من .



الجزء الثلاثون

٧٨ = سورة النبأ = مكية

النوبة الاولى

قوله تعالى : «بسم الله الرحمن الرحيم» بنام خداند فراخ بخشایش مهربان
 «عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ (١)» از چه چیز چندین می پرسند ؟
 «عن النبأ العظيم (٢)» ترا از آن خبر بزرگ می پرسند !
 «الذي هم فيه مختلفون (٣)» آن خبر که درو^۱ مختلف شده اند ، [خلاف
 گویان اند در آن] .

«كَلَّا سِيعِلْمُونَ (٤)» براستی که آگاه شوند .
 «ثُمَّ كَلَّا سِيعِلْمُونَ (٥)» و از براستی که آگاه شوند .
 «أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا (٦)» نهما این زمین را آرامگاه شما کردیم .
 «وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا (٧)» و کوهها را میخها کردیم [و بر آب بداشتیم] .
 «وَخَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا (٨)» و شما را جفت جفت آفریدیم مرد وزن .
 «وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا (٩)» و خواب شما را آسردن [و از رنجها باز
 گسستن] کردیم .

«وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا (١٠)» و شب تاریک بر شما پوشیدیم .
 «وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا (١١)» و روز روشن زیش^۱ شما را و جهانداری شما را
 هنگام ساختیم .

«وَبَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شَدَادًا (١٢)» و زور شما هفت آسمان سخت اوراشتیم (٢) .
 «وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَّاجًا (١٣)» و آفتاب شما را چراغی فروزان سوزان کردیم .

١- الف : چندان ٢- الف : در آن .

(١) زیش : اسم مصدر است از زیستن .

(٢) بمعنی افراشتیم .

«وَأَنزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ» و فرود فرستادیم از میغهای پر آب، «مَاءً سَجَّاجًا (۱۴)»
آبی ریزان.

«لَنُخْرِجَ بِهِ» تا از زمین بیرون آریم بآن «حَبًّا وَ نَبَاتًا (۱۵)» دانه‌ها و درسته‌ها
که از زمین روید مردم را و ستور را.

«وَجَنَّاتٍ أَلْفَافًا (۱۶)» و رزان و میوه ستانهای انبوه هنگفت.

«إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِيقَاتًا (۱۷)» روز داوری هنگام الله است با خلق.

«يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ» آن روز که دردمند در صور.

«فَتَأْتُونَ أَقْوَابًا (۱۸)» تا می‌آئید شما جوق جوق کرده کرده.

«وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا (۱۹)» و باز گشایند آسمان را در در.

«وَسِيرَتِ الْجِبَالُ» و کوه‌ها را فرا رفتن آرند، تا زمین از آن تهی گردد.

«فَكَانَتْ سُرَّابًا (۲۰)» چنانکه از و کور آب تاود.

«وَأَنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا (۲۱)» دوزخ گذر گاه است.

«لِلطَّاغِثِينَ مَا بَأْسًا (۲۲)» کافران را باز گشتن گاه است.

«لَا بَيْنَ فِيهَا أَحْقَابًا (۲۳)» بمانند اندر آن جای سالهای بی شمار.

«لَا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَلَا شَرَابًا (۲۴)» نچشند در آن نه خواب و نه آب.

«الْأَحْمِيمَاءُ وَغَمَاقًا (۲۵)» مکر آبی گرم و خوبابه‌ای سرد.

«جِزَاءً وَفَاقًا (۲۶)» پاداشی^۱ در خور کردار.

«أَنَّهُمْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ حِسَابًا (۲۷)» ایشان نمی‌ترسیدند از شمار آن روز.

«وَكَذَّبُوا أَبَا يَأْتَا كَذَّابًا (۲۸)» و دروغ شمرند سخنان ما را دروغ شمر دنی.

«وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا (۲۹)» و همه چیز در لوح بشمرده‌ایم و پیوسته

نوشتنی.

«فَذُوقُوا» و [ایشان را گویند:] «فَلَن تَرِيدَ كَمِ الْأَعْدَابِ (۳۰)» و

نفرائیم شما را مکر عذاب و گرفتاری.

« اِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا (۳۱) » پرهیزکاران را رستنگاهی است جای پیروزی.
 « حَدَاقٌ وَاعْنَابٌ (۳۲) » درختستانها با درو دیوار و رزان با انگورها.
 « وَكَوَاعِبٌ أَثَرَابٌ (۳۳) » و کنیز کان هم بالا هم آسا هم زاد.
 « وَكَأْسَادُهَا قَافٌ (۳۴) » و جامهای شراب پیوسته دمام.
 « لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا » نشنوند در آن سرای نافر جام « وَلَا كَذَابًا (۳۵) » و نه دروغ زن گرفتن کس کس را.
 « جَزَاءُ مَن رَّبَّنَا » پاداش از خداوند تو « عَطَاءٌ حَبَابٌ (۳۶) » بخشیده بسنده
 « رَبِّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ » خداوند آسمانها و زمینها « وَمَا بَيْنَهُمَا » و آنچه
 میان هر دو « الرَّحْمَنُ » نام او رحمن « لَا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَابًا (۳۷) » از او بر هیچ سخنی
 نه پادشاه اند.
 « يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ » آن روز که روح بیای ایستد « وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا » و
 فریشتگان صفی « لَا يَتَكَلَّمُونَ » هیچ سخن نگویند « إِلَّا مَن أِذْنُ لَهُ الرَّحْمَنُ » مگر
 کسی که دستوری دهد رحمن او را « وَقَالَ صَوَابًا (۳۸) » و آنچه گوید راست
 گوید و بچم.
 « ذَلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ » آن روزست بودنی « فَمَنْ شَاءَ » هر که خواهد پس آن
 پیغام و بند « اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ مَا بَاءً (۳۹) » بخداوند خویش راهی گیرد و باز کشتن گاهی.
 « إِنَّا أَنْذَرْنَاكُمْ عَذَابًا قَرِيبًا (۴۰) » شما را آگاه کردیم و بیم نمودیم از عذابی
 نزدیک.
 « يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ » آن روز که مینگرد مردم فرا کردار خویش،
 « وَيَقُولُ الْكَافِرُ » و نا گریده گوید : « يَا لَيْتَنِي كُنْتُ ثَرِيًّا (۴۱) » کاشک من خاك
 بودم، کاشک من خاك گشتمی^۲.

النوبة الثانية

این سوره را سه نامست : سورة النباء ، وسورة التساؤل وسورة المعصرات، جمله

۱- الف : کنیز کان هم آسا هم زاد .

۲- الف : کاشکی من خاك بودی ، کاشکی من خاك گشتمی .

جهل آیتست^۱، صد و هفتاد و سه کلمت و هفتصد و هفتاد حرف، همه^۲ به مکه فرو آمد^۳،
 باجماع مفسران در مکیّات شمرند. و در این سوره ناسخ و منسوخ نیست، و آخر
 سورتی است که به مکه فرو آمد؛ پس از آن رسول خدا (ص) هجرت کرد به مدینه.
 روی عن ابی بن کعب قال: قال رسول الله (ص): «من قرأ «عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ» سقاها الله عز وجل
 برد الشراب يوم القيامة. و عن ابی الدرداء قال: قال رسول الله (ص): «تعلّموا سورة
 «عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ عن النبأ العظيم» وتعلّموا «ق والقران المجید»، «والنجم اذا هوى»،
 «والسماء ذات البروج»، «والسماء والطارق»، فانکم لو تعلمون ما فیهن لمطلتم ما انتم
 فیہ وتعلّمتموهن وتقرّبوا الى الله سبحانه بهن ان الله یغفر بهن کل ذنب الا الشّرك بالله،
 و عن ابی بکر الصّدیق قال: قلت یا رسول الله: لقد أسرع الیک الشّیب. قال: شیبتنی
 هود و الواقعة و المرسلات و عمّ يتساءلون و اذا الشمس کورت.
 «عمّ» اصله عن ما، فادغمت النون فی المیم لاشتراكهما فی الغنة وحذفت الف
 ما، کقولهم: فیم ویم، ومعناه: عن ای شیء يتساءل هؤلاء المشرکون وذلك ان النبی (ص)
 لما دعاہم الى التّوحید و اخبرہم بالبعث و تلا علیہم القرآن جعلوا يتساءلون بینہم،
 فیقولون: ماذا جاء به محمد. قال الزّجاج: اللفظ لفظ استفهام ومعناه التّفخیم للقصّة
 کما تقول ای شیء زید؟ اذا عظمت امره وشأنه؛ ثم ذکر ان تساءلهم عمّاذا؟ - فقال:
 «عن النبأ العظيم». قال مجاهد والاكثر: هو القرآن، دلیله قوله عز وجل:
 «قل هو نبؤ عظیم» واختلافهم فیہ: أنّهم قالوا: اهو من الله ام من کلام بشرام سحر و
 کھانة؟ فأمن به بعض و کفر به بعض. وقال قتادة و الزّجاج: هو القيامة والبعث بدلیل
 قوله عقیبه: «ان یوم الفصل کان میقاتاً». والضمیر فی يتساءلون للکفار والمؤمنین
 جملیاً، واختلافهم فیہا أنّهم صاروا ثلاث فرق: فرقة^۴ یعلمون أنّها الحق، وفرقة نشزت
 فقالت: لا تأتینا الساعة، وفرقة یمارون فیها ویقولون: احقّ هو ان نظنّ الاظنّا ومانحن
 بمستیقنین. وقیل: «النبأ العظيم» امر محمد (ص) وبوّة، وکانوا مختلفین فی
 تصدیقه و تکذیبه.

۱ - چنین است در هردو نسخه «الف» و «ج» ،

۲ - الف : جمله

۳ - الف : فرو آمد

۴ - الف : فریقہ .

«كَلَّا» ردع عن الاختلاف ، اى - ارتدعوا ليس الامر كما ظننتم «سيعلمون» عاقبة امرهم .

«ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ» ماينا لهم يوم القيامة من عذاب الجهنم . وقيل : «ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ» ماينال المؤمنون من الثواب فى الجنة ثم دَلَّ بما اظهر من قدرته على ما انزل من وعده فقال :

«الم نجعل الارض مهاداً» استفهام بمعنى التقرير ، اى - ذللناها لهم حتى يسكنوها ويسيروا فى مناكبها . وقيل : «مهاداً» اى - فراشاً يمكن الاستقرار عليها و مهاداً يجوزان يكون واحداً ، ويجوزان يكون جمع مهد وانما جاز جمعه لاختلاف اماكنها من القرى والبلاد واختلاف التصرف فيها حفراً وزرعاً وبناءً وسيراً .

«والجبال اوتاداً» للارض لولاها ارنجت بالزلزال والرياح .

«وخلقناكم ازواجاً» اصنافاً والواناً . وقيل : ذكوراً واناثاً .

«وجعلنا نومكم سباتاً» اى - قطعاً عن العمل راحة لابدانكم لان اصل السبب القطع ومنه سبت رأسه اى - حلقه . قيل اصل السبب التمدد والاستراحة . يقال : سبتت المرأة شعرها اذا مدته واطالته ؛ وقال الزجاج : السبات ان ينقطع عن الحركة والروح فيه . وقيل : اللثائم مسبوت لا يعمل ولا يعقل كانه ميت .

«وجعلنا الليل لباساً» يشملكم لتسترىحوا ، وقيل : غطاءً وغطاءً يستتر كل شئ بظلمته وجعلنا النهار معاشاً اى - وقتاً وسبباً لمعاشكم واكتسابكم سعى الكسب معاشاً لانه يعاش به . قال ابن عباس : يريد تبثفون فيه من فضل الله وما قسم لكم من رزقه ؛ والمعاش : المصدر ، تقول : عاش يعيش عيشاً ومعاشاً .

«وبيننا فوقكم سبعاً شداداً» اى - سبع سموات طباقاً صلاباً وثاقاً محكمة البناء لا يبليهن الايام والليالى وصفها بالشدة حيث امسكها عن السقوط ورفعها بغير عمد ، فهى لاتزول عما خلقها الله تعالى عليه .

«وجعلنا سراجاً» اى - جعلنا الشمس «سراجاً وهاجاً» نيراً متلألئاً وقادحاً حاراً . قال مقاتل : جعل فيه نوراً وحرارة ، والوهج يجمع النور والحرارة ، ويقال : ان الشمس والقمر

خلقاً في بدو امرهما من نور العرش و يرجعان في القيامة الى نور العرش وذلك فيماروى
 عكرمة عن ابن عباس أنه قال : الا احدثنكم بما سمعت من رسول الله (ص) يقول في الشمس
 والقمر وبدء خلقهما ومصير امرهما ؟ قال : قلنا بلى يرحمك الله . - فقال : ان رسول الله (ص)
 سئل عن ذلك ، فقال : ان الله عز وجل لما برم خلقه احكاماً ولم يبق من خلقه غير آدم خلق
 شمس من نور عرشه ، فاما ما كان في سابق علمه ان يدعها شمساً فانه خلقها مثل الدنيا
 ما بين مشارقها ومغاربها وما كان في سابق علمه ان يطمسها و يحولها قمراً فانه خلقها
 دون الشمس في العظم ، ولكن انما يرى صفرهما من شدة ارتقا عهما في السماء و بعدهما
 من الارض . فلو ترك الله عز وجل الشمس والقمر كما كان خلقهما في بدو امرهما لم يعرف
 الليل من النهار ولا النهار من الليل وكان لا يدري الاجير متى يعمل ومتى يأخذ أجره ،
 ولا يدري الصائم متى يصوم ومتى يفطر ، ولا تدري المرأة متى تمتد ، ولا يدري المسلمون
 متى وقت صلواتهم ومتى وقت حجهم . فكان الرب جل جلاله انظر لعباده وارحم بهم
 فارسل جبرئيل فامر جناحه على وجه القمر فطمس عنه الضوء و بقي فيه النور فذلك
 قوله : « وجعلنا الليل والنهار آيتين فمحونا آية الليل » « وجعلنا آية النهار مبصرة »
 الآية . فالسواد الذي ترون في القمر شبه الخطوط فيه فهو اثر المحو ، قال : فاذا
 قامت القيامة وقضى الله بين الناس و ميز بين اهل الجنة والنار ولم يدخلوهما بعد
 يدعو الرب جل جلاله بالشمس والقمر فيجاء بها اسودين مكورين قد وقعا
 في زلال و بلايل ترعد فرائصهما من هول ذلك اليوم ومخافة الرحمن فاذا كانا حيال
 العرش خراً لله ساجدين فيقولان : آلهنا قد علمت طاعتنا لك ودؤبنا في عبادتك وسرعتنا
 للمضى في امرك ايام الدنيا فلا تعذبنا بعبادة المشركين ايانا ، فقد علمت اننا ندعهم
 الى عبادتنا ولم نذهل عن عبادتك . فيقول الرب تبارك وتعالى : « صدقتما » ابى قد قضيت
 على نفسي ان ابدى واعيد و ابى معيد كما الى ما بدا ثمكما فارجمنا الى ما خلقتكما
 منه . فيقولان : ربنا مم خلقنا ؟ - فيقول خلقتكما : من نور عرشى فارجمنا اليه قال :
 فتلتمع من كل واحد منهما برقة تكاد تخطف الابصار نوراً فتخلطان بنور العرش
 فذلك قوله : « يبدي ويعيد » . قوله :

«وازلنا من المعصرات» قال مجاهد وقتادة ومقاتل: «المعصرات» الرِّيح
لأنها تعصر السحاب ليمطر فعلى هذا التأويل من بمعنى الباء، أى - ازلنا بالرِّيح
المعصرات «ماءٌ ثجاجاً» وذلك أن الله عزَّ وجلَّ يبعث الرِّيح فيثير السحاب فيحمل الماء
من السماء فيدرّ كما تدرّ اللقحة وتضربه الرِّيح فينزل متفرقاً حتى لا يندق الأرض والخلق.
وقال أبو العالية والضحاك وابن عباس: «المعصرات»: السحاب، يقال: أعصر السحاب،
إذا حان أن يطر وأعصرت المرأة إذا دنا حيضها واركب المهر إذا حان وقت ركوبه: وقال
الحسن وسعيد بن جبير ومقاتل بن حيان وزيد بن اسلم: «من المعصرات» أى -
من السموات.

«ماءٌ ثجاجاً»: صباباً مدراراً متتابعاً يتلو بعضه بعضاً «لنخرج به» أى - بالمطر
«جياً»، مثلاً يأكله الناس «و نباتاً» ممّا ترعاه الدواب. وقيل: الحب ما يحرث ويزرع،
و النبات ما ينبت من الأرض بنفسه. وقيل: الحب اللؤلؤ، واصله من المطر؛ والنبات
ما ينبت على الأرض بنفسه؛ وروى عن عكرمة: ما أنزل الله من السماء قطرة إلا أنبت
بها فى الأرض عشباً وفى البحر لؤلؤة.

«وجنات الفافا» أى - بساتين ملتفة الأشجار واحد ها لف ولفيف.

«أن يوم الفصل» يعنى: يوم القيامة يفصل فيه بين الخلق «كان ميقاتاً» لما
وعده الله من الثواب والعقاب. وقيل: كان ها هنا صلة.

«يوم ينفخ فى الصور» هذه هى نفخة الدعوة وهى النفخة الثالثة الأولى نفخة الفزع
والثانية نفخة الصعقة والثالثة نفخة القيام من القبور. «فتاتون افواجاً» زمرأ زمرأ كل أمة
بأمامهم كقوله: «ويوم نبعث من كل أمة فوجاً». روى البراء بن عازب قال: كان معاذ بن جبل
جالساً قريباً من رسول الله (ص) فى منزل أبى أيوب الأنصارى فقال معاذ: يا رسول الله
أرأيت قول الله عزَّ وجلَّ «يوم ينفخ فى الصور فتاتون افواجاً»؟ فقال يا معاذ، سألت
عن عظيم من الأمور ثم أرسل عينيه ثم قال يحشرون عشرة أصناف من أمتى اشتاتاً أقدمهم
الله تعالى من جماعة المسلمين وبذل صورتهم؛ فبعضهم على صورة الفردة وبعضهم على
صورة الخنازير وبعضهم منكسين أرجلهم فوق وجوههم يسحبون عليها وبعضهم

عمى يترددون و بعضهم صمّ بكم لا يعقلون و بعضهم يعضفون السنتهم فهى مدلاة على صدورهم يسيل القيح من افواههم لعباً يقذرهم اهل الجمع و بعضهم منقطة ايديهم وارجلهم و بعضهم مصلبين على جذوع من نار و بعضهم اشدّ تنمنا من الجيف و بعضهم يلبسون جباً سافهً من قطران لازقة بجلودهم . فاما الذين على صورة القردة فالقنات من الناس يعنى الثّمام ، واما الذين على صورة الخنازير فاهل السّحت والمنكسون على وجوههم فاكلة الربوا والعمى من يجور فى الحكم و الصّمّ البكم المعجبون باموالهم و الذين يعضفون السنتهم . فالعلماء والقصاص الذين خالف قولهم اعمالهم والمقطعة ايديهم و ارجلهم الذين يوذون الجيران والمصلّبون على جذوع من نار فالسّعاة بالناس الى السلطان والذين هم اشدّ تنمناً من الجيف فالذين يتمتّعون بالشّهوات واللذات ومنعوا حقّ الله تعالى من اموالهم ، والذين يلبسون الجباب فاهل الكبر والخيلاء . قوله :

«وفتحت السّماء» قرأ اهل الكوفة : فتحت بالتخفيف والباقون بالتشديد ، اى - شققت لنزول الملائكة فكانت ابواباً ، اى - ذات ابواب . وقيل : تنحّل وتمنّاتر حتّى تصير فيها ابواب وطرق وفروج «ومالها اليوم من فروج» . وقيل : ان لكلّ عبد ما بين فى السّماء باباً لعمله وباباً لرزقه ، فاذا قامت القيامة انفتحت الابواب .
 « وسيرت الجبال فكانت سراباً » اى - ازيلت عن اماكنها فصارت كالسراب . قال ابن عباس : ذلك عند الفزع الاول فزالها عن اماكنها فصارت كما قال سبحانه : « تحسبها جامدة » وهى تمرّ مرّ السّحاب « ثم يدرّكها الفزع الثانى فصارت كالعهن المنفوش » ثم يدرّكها الفزع الثالث فصارت كشيء مهيلاً ، ثم يدرّكها الفزع الرابع فسيّرت فى الارض وذهب بها وذلك قوله : «واذا الجبال نسفت» اى - ازيلت بسرعة حتّى لا يبقى اثر :

« ان جهنّم كانت مرصاداً » اى - طريقاً ومرراً فلا سبيل الى الجنّة حتّى تقطع النّار وقيل : محبساً و موضع رصد كالمضمار لحلبة الخيل . الحلبة خيل تجمع للسباق من كلّ اوب والمضمار : الموضع . قال ابن عباس : ان على جسر جهنّم سبعة محابس يسأل العبد عند اولها عن شهادة ان لا اله الا الله ، فان جاء بها تامّةً جازالى الثانى فيسأل

عن الصلوة فان جاء بها تامة جاز الى الثالث فيسأل عن الزكوة ، فان جاء بها تامة جاز الى الرابع ، فيسأل عن الصوم ؛ فان جاء به تامة جاز الى الخامس ، فيسأل عن الحج ؛ فان جاء بها تامة جاز الى السادس ، فيسأل عن العمرة ؛ فان جاء بها تامة جاز الى السابع فيسأل عن المظالم فان خرج منها والايقال : انظر وا فان كان له تطوع اكمل به اعماله ، فاذا فرغ به اطلق الى الجنة . والمرصاد ، مفعال من الرصد والمعنى : انها ذات ارتقاب لاهلها تراصدهم بنكالها وعقوبتها .

«لِلطَّاعِينَ مَأْتًا» اى - مرجعاً لمن تجاوز الحد في الطّغيان والكفر .

«لابئين» قرا حمزة ويعقوب : «لبئين» و قرآءة العامة «لابئين» بالالف ، و همالفتان . «فيها احقاباً» جمع حقب وهو ثمانون سنة كل سنة ثلاث مائة وستون يوماً ، كل يوم الف سنة ممّا يعده بنو آدم ، وروى نافع عن ابن عمر عن النبي (ص) قال : «والله لا يخرج من النار من دخلها حتى يكو نوا «فيها احقاباً» والحقب بضع وثمانون سنة والسنة ثلاثمائة وستون يوماً كل يوم كالف سنة ممّا تعدّون فلا يتكلّن احد على ان يخرج من النار . قال الحسن : ان الله لم يجعل لاهل النار مدّة ، بل قال : «لابئين فيها احقاباً» فوالله ما هو الا انه اذا مضى حقب دخل آخر الى الابد فليس للاحقاب عدّة الى الخلود وعن عبد الله ابن مسعود قال : لو علم اهل النار انهم يلبثون في النار عدد حصى الدنيا لفرحوا ولو علم اهل الجنة انهم يلبثون في الجنة عدد حصى الدنيا لحزنوا وقال مقاتل بن حيان : الحقب الواحد سبع عشرة الف سنة . وهذه الآية منسوخة نسختها «فلن نزيدكم الا عذاباً» يعنى : ان العدد قد ارتفع والخلود قد حصل . وعن خالد بن معدان قال : هذه الآية فى اهل القبلة لانهم لا يخلدون فيها ، وقيل : تم الكلام على قوله : «فيها» ثم قال : «احقاباً» .

«لا يذوقون فيها» اى - فى جهنّم «بردأ» اى روحاً وراحة . وقيل : البرد النوم لانّ النائم يبرد جوفه اذا نام . و قال مقاتل : لا يذوقون فيها برداً ينفعهم من حرّ ولا شرباً ينفعهم من عطش .

«الاحيماء» ماء حارّ يحرق ما يأتى عليه . وقيل : هو دموع عيون اهل النار

«وَعَسَاقًا». قال ابن عباس : الفساق : الزمهرير يحرقهم ببرده . وقيل هو الصديد و
ماسال من جلود اهل النار . وقيل : هو المنمنن الاسود ، وقال شهر بن حوشب : الفساق
وادفى النار فيه ثلاث مائة وثلاثون شعباً فى كل شعب ثلاث مائة وثلاثون بيتاً فى كل بيت
اربع زوايا ، فى كل زاوية شجاع كاعظم ما خلق الله من الخلق ، فى رأس كل شجاع سم .
وقيل : معنى الآية «لا يذوقون» فى تلك الاحقاب «الاحميماء وعساقاً» ثم يلبثون
احقاباً يذوقون غير الحميم و الفساق من انواع العذاب نهر توقيت لانواع العذاب
لا يمكنهم فى النار .

«جزآء وفاقاً» اى - جازيناهم جزآء وافق اعمالهم . قال مقاتل : وافق العذاب
الذنب فلا ذنب اعظم من الشرك ولا عذاب اعظم من النار ، ثم وصف اعمالهم فقال :
«انهم كانوا لا يرجون حساباً» اى - لا يخافون محاسبة الله اتيانهم . قال الزجاج :
يعنى لا يؤمنون بالبعث فيرجون اواب حساب .

«وكذبوا باياتنا» اى - بما جاءت به الانبياء «كذاباً» اى - تكذيباً وهى لغة
يمانية فصيحة يقولون : خرقت القميص خرأفاً وقرىء «كذاباً» بالتخفيف مصدر كاذب .
«وكل شيء احصيناه كتاباً» اى - كل شيء من اعمال الخلق بيناه فى اللوح
المحفوظ كقوله : «وكل شيء احصيناه فى امام مبين» . قوله : «وكل شيء» منصوب بفعل
مضمر ، اى - احصينا كل شيء احصيناه . و كتاباً نصب على المصدر . اى - كتبناه كتاباً و
يجوز ان يكون نصباً على الظرف ، اى - فى كتاب وهو اللوح المحفوظ . وقيل : احصته
الملائكة فى كتاب ، يعنى : فى صحف الاعمال .

«فذوقوا» اى - يقال لهم «فذوقوا فلن نزيدكم الا عذاباً» سئل الحسن
عن اشد آية فى القرآن على اهل النار فقال الحسن : سألنا ابا برزة الاسلمى ، فقال :
سألت رسول الله (ص) فقال : «فذوقوا فلن نزيدكم الا عذاباً» ، قيل : لما سمعوا
ذلك ايسوم من الخروج . قوله :

«ان للمتقين مفازاً» المفاز موضع الفوز والفوز النجاة اى - للذين اتقوا من
الشرك والكفر والفواحش نجاة من العذاب و وصول الى الجزيل من الثواب ، ثم
فسر فقال :

« حدائق » جمع خديقه، وهى البستان المحاط به و« اعناباً »، جمع عنب .

« وكواعب » اى - جوارى عذارى جمع كاعب وهى الناهدة التى بلغت النكاح

وظهر نديها وتناثروا الكعب . « اتراباً » اى - مستويات فى السن على سن ثلاث وثلاثين سنة . فقيل : اراد بذلك ازواجهن من الآدميات ، وقيل : هن الحور وليس المراد بذلك صغر السن ، لكن المراد رواء الشباب ، اى - ماء الشباب جار فيهن لم يشبن ولم يتغير عن حد الحسن حسنهن .

« وكأساً دهاقاً » مزرعة مملوءة متتابعة صافية ، الدهاق مصدر داهق مداهقاً ودهاقاً ،

اى - تابع ، وادهقت الحوض اى - ملأته والكأس فى القرآن : هى كأس الخمر حيثما وجدتھا .

« لا يسمعون فيها » - اى فى الجنة « لغوا » باطلاً من الكلام « ولا كذاباً »

يعنى : ولا نكذبياً ، اى - لا يكذب بعضهم بعضاً . قرأ الكسائى : « كذاباً » بالتخفيف مصدر كاذب ، اى - لا يكذب بعضهم مع بعض .

« جزآء من ربك عطاء » اى - جازاهم جزآء واعطاهم عطاء فهما منصوبان

بالمصدر وقوله : « حساباً » اى - كافياً وافياً كثيراً ؛ يقال : احسبت فلاناً ، اى - اعطيته ما يكفيه حتى قال : حسبى والمراد ان لهم فى الجنة جميع ما يشتهون و قيل معنى :

« عطاء حساباً » - اى - على حساب العمل وعند الله المزيد .

« رب السموات والارض وما بينهما الرحمن » اى - خالقهما ومالكهما

ومالك ما بينهما الرحمن . قرأ اهل الحجاز وابو عمرو : « رب » ، بالرفع على الاستيناف

و« الرحمن » خبره . وقرأ الآخرون : « رب » بالجر اتباعاً لقوله : من ربك ، وقرأ ابن عامر

وعاصم ويعقوب : « الرحمن » بالجر اتباعاً لقوله : « رب السموات » وقرأ الآخرون :

« الرحمن » بالرفع و حمزة والكسائى يقرآن « رب » بالخفض لقربه من قوله :

« جزآء من ربك » و يقرآن « الرحمن » بالرفع لبعده منه على الاستيناف . وقوله :

« لا يملكون » فى موضع خبره . ومعنى « لا يملكون منه خطاباً » قال مقاتل : لا يقدر الخلق

على ان يتكلموا الربّ الاباذنه ، و قال الكلبى : لا يشفع احد لاحداً لا باذنه .
 'يوم يقوم الروح والملائكة صفاً ، قال الشعبى والضحاك : « الروح ،
 جبرئيل (ع) وقال عطاء عن ابن عباس : « الروح ، ملك من الملائكة ما خلق الله
 مخلوقاً اعظم منه ؛ فاذا كان يوم القيامة قام هو وحده صفاً و قامت الملائكة كلهم صفاً
 واحداً فيكون عظم خلقه مثلهم . وقال مجاهد وقتادة وابوصالح : « الروح ، خلق
 من خلق الله على صورة بنى آدم لهم ايد وارجل ورؤس يأكلون ويشربون ، ليسوا من
 الملائكة ولا من الجن ولا من الانس ما نزل من السماء ملك الاومعه واحد منهم . و قال
 ابن مسعود : « الروح ، ملك اعظم من السموات ومن الجبال ومن الملائكة وهو فى السماء
 الرابعة يسبح كل يوم اثنى عشر الف تسبيحة يخلق من كل تسبيحة ملك يجى القوم يوم
 القيامة صفاً » وحده . وقال الحسن : هم بنو آدم ، ومعناه : ذوو الروح ، وقال عطية عن
 ابن عباس : هى ارواح الناس تقوم مع الملائكة فيما بين التفختين ، قبل ان تردّ الارواح
 الى الاجساد . وفى رواية الضحاك عن ابن عباس ، قال : عن يمين العرش نهراً من نور
 مثل السموات السبع والارضين السبع والبحار السبعة يدخل جبرئيل (ع) فيه كل سحر
 فيفتسل فيزداد نوراً الى نوره وجمالاً الى جماله وعظماً الى عظمه ، ثم ينتفض فيخرج الله
 من كل قطرة تقع من ريشه كذا وكذا الف ملك يدخل منهم كل يوم سبعون الف ملك
 البيت المعمور وسبعون الفاً الكعبة لا يعودون اليهما الى ان تقوم الساعة . وقال وهب :
 ان جبرئيل (ع) واقف بين يدى الله عز وجل ترعد فرائضه يخلق الله سبحانه و تعالى
 من كل رعدة مائة الف ملك و الملائكة صفوف بين يدى الله عز وجل منكسوا رؤسهم
 فاذا اذن الله تعالى لهم فى الكلام قالوا : لا اله الا انت ، وهو قوله : 'يوم يقوم الروح والملائكة
 صفاً لا يتكلمون الا من اذن له الرحمن ' ان يتكلم و ' قال ، فى الدنيا صواباً ، وسداداً
 من القول . وقيل : معناه من قال لا اله الا الله فى الدنيا يا اذن الله لهم فى القيامة ان يتكلموا
 بالشفاعة فيشفعون وبالاعتذار فيقبل عذرهم ، واما الكافرون فلا يقبل عذرهم ولا يسمع
 شفاعتهم . و قال الحسن : معناه لا يشفعون لاحد الا لمن اذن الله ان يشفع له وقال
 المشفوع : له فى الدنيا صواباً صدقاً وهو لا اله الا الله .

«ذَلِكَ الْيَوْمَ الْحَقُّ» لا باطل فيه ولا ظلم، بل ينتصف الضعيف من القوى ومجيئه حق كائن يوجد لامحالة وقد كانوا فيه على شك، فمن شاء اتخذ الى ربه مآباً - اى - مرجعاً حسناً من طاعة يقدمها وزلة يجتنبها ليكون المرجع الى الثواب.

«إِنَّا أَنْذَرْنَاكُمْ عَذَاباً قَرِيباً» يعنى: العذاب فى الآخرة وكل ما هو آت قريب.

وقيل هو القتل بيدى. «يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ» اى - يرى جزاء الذى قدمه من خير وشر كقوله: «يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا» «وَأَنْ سَعِيهِ سَوْفَ يَرَى» «لِيرَوْا أَعْمَالَهُمْ». وقيل: المرء هاهنا المؤمن يرى كل خير قدمه فى صحيفته.

«وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا» قال عبد الله بن عمر: واذا كان يوم القيامة مدت الارض مداً لا ديم وحشر الدواب والبهائم والوحش ثم يجعل القصاص بين البهائم حتى تقتص للشاء الجماء من القرناء تطحتها فاذا فرغ من القصاص قيل لها: كوني تراباً. فعند ذلك «يَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا» وقال مقاتل: يجمع الله الوحوش والهوام والطير وكل شيء غير الثقلين فيقول: من ربكم؟ - فيقولون: الرحمن الرحيم. - فيقول لهم الرب تبارك وتعالى بعد ما يقضى بينهم حتى يقتص للجماء من القرناء: «إِنَّا خَلَقْتَكُمْ وَسَخَّرْنَاكُمْ لِبْنَى آدَمَ وَكُنْتُمْ مَطْبُوعِينَ أَيَّامَ حَيَاتِكُمْ فَأَرْجِعُوا» اى - الذى كنتم كونوا تراباً فيكونون تراباً. فاذا التفت الكافر الى شيء صار تراباً يتمنى، فيقول: يا ليتنى كنت فى الدنيا فى صورة خنزير رزقى كرزقه وكنت اليوم فى الآخرة تراباً. وقيل: معناه ليتنى لم ابعث وكنت تراباً. وقال عكرمة: بلغنى ان السباع والوحش والبهائم اذا رأين يوم القيامة بنى آدم وما هم فيه من الغم والحزن قلن: الحمد لله الذى لم يجعلنا مثلكم فلاجئ نرجو ولا نأرأ نخاف. وقال ابو القاسم بن حبيب: رأيت فى بعض التفاسير ان الكافر هاهنا ابليس وذلك انه عاب آدم بانه خلق من التراب وافتخربانه خلق من النار، فاذا عاين يوم القيامة فضل بنى آدم والمؤمنين وما ينالون من انواع الكرامات ورأى ما هو فيه من الشدة والعذاب يتمنى ويقول: يا ليتنى خلقت من التراب ولم يصبنى ما صابنى. قال ابو هريرة: فيقول التراب للكافر لا ولا كرامة لك، من جعلك مثلى وعن ابي الزناد عبد الله بن ذكوان قال اذا قضى

بین الناس وامر اهل الجنة الى الجنة، واهل النار الى النار؛ قيل لسائر الامم ولمؤمنى الجن : عودوا تراباً . فحينئذ يقول الكافر يا ليتنى كنت تراباً . وقال عمر بن عبد العزيز : ان مؤمنى الجن حول الجنة فى رضى ورحاب وليسوا فيها والا كثرون على ان مؤمنى الجن مع مؤمنى الانس فى الجنة وان كافر بهم مع كافر فى الانس فى النار .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « بسم الله الرحمن الرحيم » اسم ملك تجمل عباده بطاعته و تزین خدمه بعبادته ، لا يتجمل بطاعة المطيعين ولا يتزين بعبادة العابدين ، فزينة العابدين صدارطاعتهم و زينة العارفين حلة معرفتهم . و زينة المحبين تاج ولايتهم . و زينة المذنبين غسل وجوههم بصوب عبرتهم .

نام خداوندی که نام او دل افروزست و مهر او عالم سوز . نام او آرایش مجلس است و مدح او سرمایه مفلس . زینت زبانهائى او ، قیمت دلها بهوای او ، راحت روحها بلقائى او ، سرور سرها برضای او . دلایل توحید آیات او ، معالم تفريد رايات او ، شواهد شريعت اشارات او ، معاهد حقيقت بشارات او ، قدیم نا مخلوق ذات و صفات او . توانائى يکانه بى مکر ، دانائى يکانه بى اگر . توانائى که همه کار تواند ، دانائى که همه چیز داند . در شناخت حاصل و دریافت حاضر ، بسلطان عظمت دور ، و ببرهان فضل نزديك ، ببيان بر پیدا و از دریافت گمان نهان .

پير طريقت گفت : « الهى من بقدر تو نادانم و سزای ترا ناتوانم ، در بیچارگى خود سرگردانم ، و روز بروز در زبانم ؛ چون منى چون بود ؟ چنانم ! و از نگرستن در تاریکی بفقانم ، که خود بر هیچ چیز هستما ندانم ! چشم بروزی دارم که تومانی و من نمانم . چون من کیست ؟ گر آن روز بینم و ربینم بجان فدا آنم ^۱ .

قوله : « عم یتساءلون عن النبأ » ای - عن الخبر « العظيم » ابن خبر عظیم کار و نبوت مصطفی است (ص) و بعثت و رسالت او ، و پرسیدن ایشان از یکدیگر از روی

تعظیم بود. جماعت قریش فراهم میرسیدند و با یکدیگر میگفتند: ای شیء امر محمد؟ این کار محمد چه چیز است بدین عظیمی و بدین پابندگی؟ روز بروز کار او بالاتر و آوای او بلندتر، و دولت او از جبال راسیات قوی تر و محکم تر. سرپرده ملت ما برانداخت، و کردن دین خویش برافراخت. سرافرازان عرب او را مستخر میشوند، و گردنکشان قبائل سر بر خط وی می نهند. رب العالمین گفت: «الذی هم فیه مختلفون»، خلق در کار او مختلف شدند. یکی را سعادت ازلی در رسید و عنایت الهی او را در پذیرفت، تا بدعوت وی عزیز گشت و بتصدیق رسالت وی سعیدابد شد. یکی در وهده خذلان بمانده شقاوت ازلی دامن وی گرفته باشخاص بیزاری سپرده تا سر در چنبر دعوت او بیاورد و رسالت وی قبول نکرد، شقی هر دوسرای گشت. حکم الهی اینست و خواست الهی چنین. حکم کرد بر آن کس که خواست، بآن چیز که خواست، حکمی بی میل و قضائی بی جور. قومی را در دیوان سعدا نام ثبت کرد و ایشان را بنایت ازلی قبول کرد، و علل در میان نه؛ و قومی را در جریده اشقیانام ثبت کرد و ز ناردگر میان بست و زهره دمزدن نه. «ما یبدل القول لدی و ما نابطلام للعبد». روزی عبدالملک مروان عزه را که معشوقه کثیر بود پیش خویش خواند، گفت: نقاب بکشای تابنکرم که کثیر در تو چه دید که بر تو شیفته گشت؟ - عزه گفت: ای عبدالملک مؤمنان در تو چه دیدند که ترا امیر کردند؟ سقیاً لایام کثا فی کتم العدم و هوینادی بلطف القدم بلاسابقه قدم «الست بر بکم».

بك قول از اقوال مفسران آنست که: نبأ عظیم خبر قیامت است و خاست رستاخیز، که قوم در آن مختلف بودند، بعضی در گمان و شک و بعضی بر انکار و جحد، و رب العالمین ایشان را بر آن انکار و جحد تهدید کرده و وعید داده که: «کلا سیعلمون ثم کلا سیعلمون»، آری بدانند و آگاه شوند^۲ از آن روز عظیم، چون سرانجام کار خویش بینند و بجزای کردار^۳ خویش رسند^۴. از عظمت آن روز است که بیست و چهار ساعت شبانروز دنیا را بر مثال بیست و چهار خزانه حشر کنند و در

۱ - ج: کردگار ۲ - الف: بدانید و آگاه باشید

۳ - الف: کردگار ۴ - الف: رساد

عرصات قیامت حاضر گردانند ، یکان یکان خزانه می کشایند و بر بنده عرض میدهند ، از آن خزانه‌ای بکشایند پربها و جمال ، پرنور و روضیا ، و آن آن ساعت است که بنده در خیرات و حسنات و طاعات بود . بنده چون حسن و نور و بهاء آن بیند ، چندان شادی و طرب و اهتزاز و بر و غالب شود که اگر آن را بر جمله دوزخیان قسمت کنند ، در دهشت از شادی الم و درد آتش فراموش کنند . خزانه‌ای دیگر بکشایند ، تاریک و مظلّم پرتن^(۱) و پروحشت . و آن آن ساعت است که بنده در معصیت بود و حقّ آزرده ظلمت ، و وحشت آن کردار در آید ؛ چندان فزع و هول و رنج و غم او را فرو گیرد که اگر بکَلّ اهل بهشت قسمت کنند ، نعیم بهشت بدیشان منقّص شود . خزانه‌ای دیگر بکشایند خالی ، که درونه طاعت بود که سبب شادی است و نه معصیت که موجب اندوهست ؛ و آن ساعتی که بنده دروخته باشد ، یا غافل یا بمباحات دنیا مشغول شده ؛ بنده بدان حسرت خورد و غبن عظیم بدو راه یابد . همچنین خزائن یك یك می کشایند و برو عرضه میکنند ، از آن ساعت که درو طاعت کرده شاد میگردد و از آن ساعت که درو معصیت کرده رنجور می شود ؛ و بر ساعتی که مهمل گذاشته حسرت و غبن میخورد .

هان ای مسکین ، غافل مباش که از تو غافل نیستند ، و می دان که حقّ تعالی شاهد سرّ و رقیب دل تو است ؛ می بیند و میداند در هر حال که باشی . باری چنان باش که شایسته جلال نظر او باشی . مصطفی (ص) گفته : « اَبدالله کأنّک تراه فان لم تکن تراه فانه یراک » .



۷۹ = سورة النازعات = مکیه

النوبة الاولى

قوله تعالى: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.
 «وَالنَّازِعَاتُ غُرَقًا» (۱) «سوگند است بستارگان شتابان و هموار» روان تا آنکه
 که در چشمه مغرب فرو شوند.
 «وَالنَّاشِطَاتُ نَشْطًا» (۲) «بستارگان که از مشرق در میگیرند و میروند تا
 بمغرب رسند».

«وَالسَّابِحَاتُ سَبْحًا» (۳) «بستارگان روان که در فلك در موج اشناو میکنند»
 «وَالسَّابِقَاتُ سَبْقًا» (۴) «بستارگان که در رفتن بر یکدیگر پیشی می کنند»
 «فَالْمُدَبِّرَاتُ أَمْرًا» (۵) «بفرشتگان که بفرمان کارها میسازند و باز می اندازند»
 «يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ» (۶) «آنروز که بجنبند زمین جنبیدای»
 «تَتَّبِعُهَا الرَّادَّةُ» (۷) «و برپی آن ایستد پسینه آمدی»
 «قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ» (۸) «دلهای است آن روز ترسنده و لرزنده»
 «أَبْصَارُهَا خَاشِعَةٌ» (۹) «چشمهای ایشان فرو شده خواری در آن پیدا، و
 فرو شکسته از بیم در دیده نگران» «يَقُولُونَ» میگویند [قریش]: «إِنَّا لَمَرْدُودُونَ
 فِي الْحَافِرَةِ» (۱۰) «باش مارا با همان زندگانی خواهند برد که نخست داشتیم»
 «إِذَا كُنَّا عِظَامًا تَفَزَّعَةً» (۱۱) «باش مارا در گور کنند» بازند گانی خواهند برد؛
 آنکه که استخوان گردیم ریزیده».

«قَالُوا أَلَمْ نَكُنْ لَكَ آدَمَةً خَاسِرَةً» (۱۲) «چنین میگویند که: پس آن باز گشتی بس
 بازیان کاری است و باید آمد».

«فَأَنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ» (۱۳) «اکنون پس چنین است يك آواز است»
 «فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ» (۱۴) «که ایشان را بآن آواز باهامون رستاخیز رانند»

«هَلْ أُنِیْكَ حَدِیْثُ مُوسٰی» (۱۵)، آمد بتو و رسید قصه موسی بتو؟
 «اِذْ نَادٰیهُ رَبُّهُ» آنکه که خواند خداوند او او را «بِالْوَادِی الْمَقْدَسِ» بآن وادی
 پاک کرده و بآفرین «طُوًی» (۱۶)، نام او طوی.
 «اِذْ هَبَّ اِلٰی فِرْعَوْنَ اَنَّهُ طَفٰی» (۱۷)، شوبه فرعون شو که اوسر کشید همار (۱).
 «فَقُلْ» کوی او را «هَلْ لَّكَ اِلٰی اَنْ تَرْکٰی» (۱۸)، اوفتدت که پاک و هنری
 شوی، [داری توان آنکه با آن آئی که بهروز و پیروز کردی]؟
 «وَاَهْدٰیكَ اِلٰی رَبِّكَ فَتَخْشٰی» (۱۹)، وراه نمایم ترا بالله تابشناسی و او را بدانی
 و از او بترسی.

«فَاَرٰیهِ الْاٰیَةَ الْكُبْرٰی» (۲۰)، باو نمود آن نشان مهین.
 «فَكَذَّبَ وَعَصٰی» (۲۱)، دروغ زن گرفت و سر کشید.
 «ثُمَّ اَدْبَرَ یَسْعٰی» (۲۲)، پس آنکه بر گشت بنهب پیش باز.
 «فَحَشَرَ فَنَادٰی» (۲۳)، سپاه جادوان گرد کرد و آواز داد.
 «فَقَالَ اَنْارُ بَیْكُمْ الْاَعْلٰی» (۲۴)، و گفت: منم خداوند برترین شما.
 «فَاَخَذَهُ اللّٰهُ تَكَالُ الْاٰخِرَةِ وَالْاَوَّلٰی» (۲۵)، بگرفت الله او را بعقوبت سخن پسین
 و سخن پیشین.

«اِنَّ فِیْ ذٰلِكَ لَعِبْرَةً لِّمَنْ یَّخْشٰی» (۲۶)، درین پندی و فرایوشیده دیدنی است
 او را که صواب شناسد و ترسد.
 «وَاَتَمَّ اَشَدَّ خَلْقًا اَمَ السَّمٰوٰتِ» شما سخت ترید و دشوار تر در علم شما بر آفرید-
 کار، در آفرینش یا آسمان؟ «بَنیْهَا» (۲۷)، آفرید کار آنرا بر افراشت و بی ستون
 برداشت.

(۱) - همار: بروزن رهوار، چون عظیم باشد، اگر کار بود، اگر چیزی؛ و شکفت بسیار است و
 غایت. رود کی گوید:

کنبدی همار بر برده بلند نش ستون در زیر و نز بر سرش بند
 فردوسی فرمود:

چو ابلیس دانست کو دل بداد بر افسانه ای گشت همار شاد
 رک: لغت فرس اسدی، برهان قاطع بکوشش دکتر محمد معین.

«رَفَعَ سَمَكُهَا» کاز (۱) آن بالاداد. «فَسَوَّيْهَا» (۲۸)، و آن را راست کرد و راغ.
 «وَأَغْطَشَ لَيْلَهَا» و تارپك كرد شب آن. «وَأَخْرَجَ ضُحَاهَا» (۲۹)، و بیرون آورد
 روز آن.

«وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحِيهَا» (۳۰)، و زمین را پس آن پهن باز کشید.
 «أَخْرَجَ مِنْهَا» بیرون آورد از زمین «مَاءَهَا وَ مَرْعِيهَا» آب آن و گیازار
 و چراگاه آن.

«وَأَنْجَبَالَ أَرْسِيهَا» (۳۲)، و کوهها را بر زمین فرو گذاشت و زمین را بآن
 برجای بداشت.

«مَتَاعًا لَّكُمْ وَلِأَنفُسِكُمْ» (۳۳)، نیکوداری شما را و چهارپایان شما را.
 «فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَةُ الْكُبْرَى» (۳۴)، آن روز که داهیه مهین بیفتد.
 «يَوْمَ يَنْذَرُ الْإِنْسَانُ مَا سَعَى» (۳۵)، آن روز که مردم را یاد آید هر چه در
 دنیا کرد.

«وَبُرَزَتِ الْجَحِيمُ لِمَنْ يَرَى» (۳۶)، و بهامون آرند دوزخ مگرنده را.
 «فَأَمَّا مَنْ طَفَى» (۳۷)، اما آنکس که سر کشید و ناپاکی کرد.
 «وَأَثَرَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» (۳۸)، و این جهان را گزید و این را بجای آن دیگر
 بیسندید.

«فَأَنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى» (۳۹)، آتش او را جایگاه است و باز کشتن گاه.
 «وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ» و اما او که از ایستادن گاه پیش خدای خویش
 بترسید «وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى» (۴۰)، و خویشتن را از بایست نبایستی باززد.
 «فَأَنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى» (۴۱)، بهشت او را جایگاه است و باز کشتن گاه.
 «يَسْتَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ» می پرسند ترا از رستاخیز. «أَيَّانَ مَرْسِيهَا» (۴۲)، که
 کی است هنگام پیدا کرد آن و آوردن آن؟

«فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذُكْرِهَا» (۴۳)، تو در چه ای از یاد آن و که ای تو بدانش هنگام آن؟
 «إِلَىٰ رَبِّكَ مُنْتَهِيهَا» (۴۴)، باز کشت و سر انجام دانستن هنگام رستاخیز با خدای تو است.

« اِنَّمَا اَنْتَ مُنْذِرٌ مِّنْ يَّخْشِيهَا » (۴۵)، تو ترساننده و آگاه کننده او ای که بآن
گرویده است و از آن می ترسد .
« كَانَهُمْ يَوْمَ يَرْوُهَا » کوئی ایشان آن روز که رستاخیز بینند و کار آن ،
« لَمْ يَلْبَثُوا الْاَعْيَاةَ اَوْضَحِيْهَا » (۴۶) ، در دنیا نبودند و درنگ نکردند مگر
شبانگامی .

النوبة الثانية

این سوره چهل و پنج آیت است . صد و سی و نه کلمه ، هفتصد و پنجاه و سه
حرف جمله مکی است ، به مکه فرو آمده باتفاق مفسران . و درین سوره ناسخ و منسوخ
نیست . و فی الخبر عن ابی بن کعب قال : قال رسول الله (ص) : من قرأ سورة «التازعات»
لم یکن حبسه فی القبر الا کقدر الصلوة المكتوبة حتی یدخل الجنة .

قوله تعالى : « والتازعات غرقا » قال بعض المفسرين : ان القسم واقع بر رب هذه
المذكورات ، وقيل : لابل اقسام الله تعالى بذلك للتنبیه على موقع العبرة فيه ، اذا القسم يدل
على عظم شأن المقسم به وله جل جلاله ان ينهى عباده عن القسم بالمخلوقات ، فان له ان
یتعبد عباده بما شاء و اختلفوا فی المراد بهذه الكلمات . فقال بعضهم : المراد باجمعها
الملائكة لانهم ينزعون نفوس بنی آدم باغراق كما یغرق التازع فی القوس فیبلغ بها
غاية المد . والفرق بدل من الاغراق . وقيل : معناه « والتازعات » نفسا غرقت غرقا ، قال
ابن مسعود : یرید انفس الکفار ینزعها ملک الموت من اجسادهم من تحت کل شعرة
ومن تحت الاظافر و اصول القدمین ، ثم یفرقها فی جسده بعد ما ینزعها حتی اذا کادت
تخرج ردها فی جسده ، فهذا عمله فی الکفار .

وقال سعید بن جبیر : نزع ارواحهم ثم غرقت ثم حرقت ثم قذف بها فی النار .
وقيل : یرى الکافر نفسه فی وقت النزع کأنها تغرق . وقال مقاتل : ملک الموت و
اعوانه ینزعون روح الکافر کما ینزع النفود الکثیر الشعب من الصوف المبتل ،
فتخرج نفسه کالغریق فی الماء .

« **وَالنَّاشِطَاتُ نَشِطًا** » قال ابن عباس : هم الملائكة ينشطون نفوس المؤمنين برفق وسهولة؛ مشتق من قول العرب نشطت الدلو إذا أخرجتها من البئر، وقيل: مشتق من الانشوطه وهى العقدة يمدّ أحد طرفيها فتتحلّ خلاف المبرم ، يعنى: الملائكة تنشط نفس المؤمن ؛ أى - تحلّ حللاً رقيقاً فتقبضها كما ينشط العقال من يد البعير إذا حلّ عنها وهذا يقتضى المنشطات. وحملها بعضهم على نشط ، أى - بادراً إلى الشيء فرحاً به . وهذا يقتضى « **وَالنَّاشِطَاتُ نَشِطًا** » يعنى : نفس المؤمن عند الموت تنشط للخروج وذلك أنه ليس من مؤمن يحضره الموت إلا عرضت عليه الجنة قبل أن يموت ، فيرى فيها أشباهاً من أهله وأزواجه من الحور العين فهم يدعونه إليها فنفسه اليهم، نشطة أن تخرج فتأتيهم .

« **وَالسَّابِقَاتُ سَبِيحًا** » هم الملائكة يقبضون ارواح المؤمنين كالذى يسبح فى الماء فاحياناً بنفس واحياناً يرفع يسلونها سلاً رقيقاً: ثم يدعونها حتى تستريح كالسباح بالشيء فى الماء يرفق به ؛ وقيل : هم الملائكة ينزلون من السماء الى الارض مسرعين كما يقال للفرس الجواد : سابح اذا اسرع فى جريه .

« **فَالسَّابِقَاتُ سَبِيحًا** » هى الملائكة تسبق بارواح المؤمنين الى الجنة . وقيل : تسبق الى ما امره الله .

« **فَالْمُدَبِّرَاتُ أَمْرًا** » هى الملائكة : جبرئيل على الوحي والعذاب، و ميكائيل على المطر والنبات والارزاق ، و اسرافيل على الصور واللوح وحمل ركن من اركان العرش، وملك الموت على قبض الارواح . وعطف « **فَالسَّابِقَاتُ** » « **فَالْمُدَبِّرَاتُ** » بالفاء لما فيهما من معنى التعقيب ، أى - تسبح فتسبق فتدبر وحمل هذه المذكورات على الملائكة قول على و ابن عباس و ابن مسعود . وقال الحسن و قتادة : المراد بها النجوم . « **وَالنَّازِعَاتُ غُرَقًا** » هى النجوم تنزع من مشارقها حتى تفرق فى مغاربها فى عين حمئة .

« **وَالنَّاشِطَاتُ نَشِطًا** » هى النجوم السيارة تنشط من افق الى افق أى - تذهب يقال حمار ناشطٌ ينشط من بلد الى بلد . و يقال للبقر الوحش ناشط لأنها تذهب من موضع الى موضع .

«ولسابعات سبحاً» هي النجوم في فلك يسبحون .

«فالسابعات سبقاً» هي النجوم تسبق بعضها بعضاً في الطلوع والغروب واما «فالمديرات امراً» فهم الملائكة على ما بيناه لا غير، هذه اقسام محدوفة الموضع، ولكن دل ما بعدها انها على تثبيت قيام الساعة. قال الزجاج : جواب القسم فيه مضمرة تقديره لتبعتن بدل عليه قوله بعده: «انذا كنا عظاماً نخرة». وقيل: جواب القسم. قوله: «ان» في ذلك لبرة لمن يخشى .

«يوم ترجف الراجفة» زلزلة الساعة ترجف الارض فتلفظ من فيها «ثم تتبعها الرادفة» فتدعى كل امة الى كتابها وتنادى كل نفس باسمها فتساق الى حسابها. وقيل: «الراجفة» التفخة الاولى التي تموت لها الخلائق .

«تتبعها الرادفة» اى - التفخة الثانية التي تبعث عندها الخلائق وبينهما اربعون سنة. وقال قتادة . هما صيحتان؛ فالاولى تمت كل شيء، والاخرى تحيي كل شيء باذن الله عز وجل . وقال مجاهد : ترجف الراجفة ؛ تمززل الارض والجبال .

«تتبعها الرادفة» حتى تنشق السماء وتحمل الارض والجبال «فدكتاد كة واحدة» وقال عطاء : «الراجفة» : القيامة و«الرادفة» : البعث، والراجفة الصوت والحر كة السريعة الشديدة . وفي الخبر عن ابي بن كعب قال : كان رسول الله (ص) اذا ذهب ربع الليل، قام وقال: «يا ايها الناس اذكروا الله، اذكروا الله جاءت الراجفة تتبعها الرادفة. جاءت الموت بما فيه، جاءت الموت بما فيه» .

«قلوب يومئذ واجفة» نكر القلوب، والمراد بها قلوب الكافرين والمنافقين . ومعنى واجفة اى - قلقة مضطربة خائفة جداً، الوجيف و الرجيف خفقان القلب، يقال: وجف القلب يجف وجفاً و جيفاً ووجوفاً و وجفاناً . وقال الصدى : زائلة عن اما كنها كقوله : «اذ القلوب لدى الحناجر» .

«ابصارها خاشعة» ذليلة، كقوله: خاشعين من الذل، وقال في موضع: «خشعاً ابصارهم» والهاء راجعة الى الانفس التي فيها القلوب .

«يقولون» اى - هؤلاء يقولون وهم قریش «اننا المردودون في الحافرة»

«إِذَا كُنَّا عِظَامًا نَخْرَةً» يعنى: اذا قيل لمنكرى البعث: أنكم مبعوثون من بعد الموت «يقولون اننا لمرددون فى الحافرة» «إِذَا كُنَّا عِظَامًا نَخْرَةً» اى - الى اَوّل الحال وابتداء الامر فنصير احياء بعد الموت كما كنا قبل مما ننّا تقول العرب: رجع فلان فى حافرته ، اى - رجع الى حيث جاء والحافرة عندهم اسمٌ لابتداء الشئ واَوّل الشئ . وقيل : الحافرة الارض التى حفرت فيها قبورهم فتكون بمعنى المحفورة كما هو دافق اى - مدفوق ، و عيشة راضية اى - مرضية ؛ معناه : انّا لمرددون الى الحيوة بعد ما بلينا فى القبور . وقيل «الحافرة» وجه الارض اى - نائرذ الى وجه الارض قالوه استبعاداً لها وسمى وجه الارض حافرة لآنها مستقرّ الحوافر .

«إِذَا كُنَّا عِظَامًا نَخْرَةً» قرأ نافع و ابن عامر و الكسائي و يعقوب : انّا بالاستفهام ، اذا على الخبر بضمة ابو جعفر و الباقر بالاستفهام فيهما جميعاً . وقرأ حمزة و الكسائي و ابوبكر : «عظاماً ناخرة» وقرأ الآخرون «نخرة» وهما لغتان مثل الطمع والطامع والحذر والحاذر ومعناهما البالية؛ وقيل : بينهما فارق فالنخرة البالية والناخرة الجوفاء . يقول العرب: نخر نخيراً بالفتح اذا صوّت ونخر بالكسر اذا بلى .

«قالوا» يعنى المنكرين «تلك اذا كرت خاسرة» يعنى لئن رُددنا الى اَوّل الامر بعد كوننا عظاماً نخرةً فهى كرتة خاسرة فيها و عليها ، قالوها طنزاً و استنكاراً للبعث والكرّة الرجعة اى - رجعة ذات خسران كما يقال تجارة رائجة اى - ذات ربح؛ ثم اخبر تعالى عن سهولة البعث عليه فقال : «فانما هى زجرة واحدة» اى - صيحة واحدة وهى الرّادفة: يعنى: التّفخة الثانية: «فاذا هم بالسّاحرة» اى - على وجه الارض وهى ارض المحشر: اى : صاروا على وجه الارض بعد ما كانوا فى جوفها . قال سفيان: هى ارض الشام ، وقال ابن عباس : انها ارض من فصة بيضاء لم يعص الله سبحانه عليها قطّ خلقها يومئذٍ وذلك قوله : «يوم تبدّل الارض غير الارض» . وقيل : هى ارض مكة وقيل : هى اسمٌ من اسماء جهنّم . وقيل: سميت «ساهرة» لأنهم اذا اتوا سهرّوا سهرّاً لا ينامون بعدها قطّ فنسب السهر الى الارض اى - لانوم عليها لأنهم يسهرون عليها كما يقال ليل نائم . قوله تعالى :

«هل أتيتك حديث موسى» قال الحسن : اعلام من الله سبحانه لرسوله (ص)

حديث موسى كقول الرجل لصاحبه هل بلغك مالقى اهل البلد وهو يعلم انه لم يبلغه وانما قال ذلك ليخبره به .

«اذناده ربه بالواد المقدس» المطهر المبارك من ناحية الشام «طوى» مرفوعة الطاء و مكسورته منونة وغير منونة ، اسم ذلك الوادى؛ وقيل : معنى طوى مرتين ، اى - قدس ذلك الوادى مرتين بتكليم الله عز وجل موسى (ع) وقيل : طوى معدول عن طاو فبذلك منع الصرف وذلك لانه مر به موسى (ع) ليلا فطواه . قرأ عاصم و حمزة والكسائي : طوى بالتثوين والباقون بغير تنوين .

«اذهب الى فرعون انه طفى» علا وتكبر وتجاوز الحد فى الكفر والفساد . «فقل هل لك الى ان تزكى» قرأ نافع وابن كثير ويعقوب : «تزكى» بتشديد الزاى اى - تزكى و تطهر من الشرك . وقرأ الآخرون بالتخفيف اى - تسلم وتصلح . قال ابن عباس : معناه : تشهد ان لا اله الا الله . وقيل : التزكى طلب الزكاه والتزكاه التمسوى الخير . وقيل هل لك ميل وحاجة الى ان تصير زاكيا طاهرا عن العيب والدنس بترك المصيان والرجوع الى الله .

«واهديك الى ربك فتخشى» اى - ادعوك الى عبادة ربك و توحيد فتخشى عقابه .

«فاريه الآية الكبرى» يعنى : فذهب و دعاه الى التوحيد فطالبه بالحجة «فاريه الآية الكبرى» وهى العصا وقيل : البد البيضاء وقيل : جميع الآيات التى بعث بها ويحتمل ان فاعل «فاريه» هو الله لانقطاع الكلام الاول . «فكذب» فرعون موسى «وعصى» الله ولم يطعه .

«ثم ادبر يسعى» اى - تولى واعرض عن الايمان «يسعى» اى - يعمل بالفساد فى الارض .

«فحشر» اى - جمع قومه وجنوده . وقيل : حشر السحرة يوم الزينة «فنادى» لما اجتمعوا بصوت رفيع «انا ربكم الاعلى» فلارب فوقى . وقيل : اراد ان الاصنام ارباب و ان ربها وربكم . قال : هذه الكلمة يوم حشر السحرة بعد ما قال ما علمت لكم من آله غيرى باربعين سنة . فقيل لموسى : انك انت «الاعلى»

« فَاخْذِ اللَّهَ تَكَالِ الْآخِرَةِ وَالْأُولَى »، يعنى: تكال الكلمة الأولى والكلمة الآخرة،
 فالأولى قوله: « ما علمت لكم من آله غيرى »، والآخرة قوله: « انا ربكم الاعلى ». وقال
 الحسن و قتادة: عاقبه الله فجعله « تكال الآخرة و الأولى » فى الدنيا و الآخرة.
 فى الدنيا بالفرق و فى الآخرة بالنار .

« اِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً »، اى - ان فى اهلاكنا فرعون لعظة لمن يخشى الله سبحانه و يخاف ان يحلّ به مثل ذلك لو عصى . ثم رجع الى الكلام على منكرى
 البعث فقال :

« اَأَنْتُمْ » استفهام على جهة التوبيخ و التقرير « اَأَنْتُمْ » ايها المنكرون البعث
 اصعب ان تخلقوا فى تقدير كم « ام السماء » معظمها و كثرة اجزائها فمن قدر على
 خلقها قدر على اعادتكم و انشاءكم و خلق السموات و الارض اكبر من خلق الناس
 ثم ابتدا فى وصف السماء فقال : « بناها » .
 « رفع سمكها »، اى - سقفها « فسوّيها » جعلها مستوية و اجزاءها متلائمة
 لاشقوق فيها ولا فطور .

« وَاغْطِشْ لَيْلَهَا »، اى - اظلم ليلاها، والغطش: الظلمة، والاغطش: الذى لا يبصر
 « وَاَخْرَجْ ضُحِيَّهَا »، اى - نهارها وضوؤها باخراج الشمس عن مغيبها و اضافها الى
 السماء لان الظلمة و النور كلاهما ينزل من السماء .

« وَاَلْأَرْضُ بَعْدَ ذَلِكَ دَحِيهَا »، اى - بسطها و الدحو البسط دحا و طحا واحد .
 قال ابن عباس : خلق الارض باقوانها من غير ان يدحوها قبل السماء « ثم استوى الى
 السماء فسوّيهن سبع سموات »، ثم دحا الارض بعد ذلك .

وقال ابن عباس و ابن عمر : خلق الله الكعبة و وضعها على الماء على اربعة اركان
 قبل ان يخلق الدنيا بالفى عام ثم دحيت الارض من تحت البيت . و قيل دحوها : من
 بيت المقدس . وقيل : معناه : و الارض مع ذلك دحاها كقوله : « عَتَلْ بَعْدَ ذَلِكَ زَيْمٌ »
 اى - مع ذلك . وفى بعض الاخبار عن النبى (ص) قال : لما اراد الله تعالى دحى الارض
 نزل بيطن وجّ فدحيتها و دحيتها ان اجرى فيها الانهار و خلق فيها الاشجار و ارسى فيها
 الجبال وهو قوله : « وَاَلْأَرْضُ بَعْدَ ذَلِكَ دَحِيهَا » « اخرج منها ماءها و مرعيها »

والجبال ارسيتها، ثم صعد من الصخرة . قوله :

« اخرج منها ماءها ومرعيها » هذا من جوامع الكلم فى غاية الحسن فان كل ما يخرج من الارض وينتفع به العباد من ماء الارض ومرعيها حتى الملح والتار، فان الملح من الماء والتار من العود . وقيل : جميع المايعات تحت قوله : « ماءها » و جميع ما ينتفع به الحيوانات داخله تحت قوله « ومرعيها » وقيل : المرعى يعم الاشجار والثمار والزروع وانواع العشب ، وقيل : هو موضع الرعى .

« والجبال ارسيتها » اى - اثبتها « متاعاً لكم ولانعامكم » اى - فعل جميع ذلك متاعاً لكم فيكون منصوباً على انه مفعول له . قوله :

« فاذا جاءت الطامة الكبرى » اى - الصيحة التى تطم على كل شىء وهى الصيحة التى يقع عندها البعث والحساب والعقاب . قال الحسن و الزجاج : هى النفخة الثانية التى فيها البعث وقامت القيامة و سميت القيامة طامة ، لانها تطم على كل هائلة من الامور فتعلو فوقها وتعمر ما سواها . والطم البحر لانه يغمر كل شىء والطامة عند العرب الداهية التى لا استطاع وانما اخذت من قولهم : طم الفرس طميماً اذا استفرغ جهده فى الجرى .

« يوم يذکر الانسان ما سعى » اى - يذكره الله جميع ما عمله فى الدنيا من خيرو شر فيتذکر ؛ وقيل : يذكره كتاب الحفظة .

« وبرزت الجحيم لمن یرى » اى - اظهرت للنّاظرين فراوها بعد ان كانوا يسمعون بها . قال مقاتل : يكشف عنها الغطاء فينظر اليها الخلق كلهم .

« فاما من طفئ » اى - جاوز الحد فى كفره و « اثر الحيوة الدنيا » فلم يسع الاله .

« فان الجحيم هى الماوى » اى - فما وى به الجحيم .

« واما من خاف مقام ربه » اى - مقامه بين يدى ربه يوم القيامة .

« ونهى النفس عن الهوى » اى - زجرها عن مخالفة امر الله وعن المحارم التى

تنتهيها . قال مقاتل : هو الرجل يهّم بالمعصية فيذكر مقامه للحساب فيترکها .

« فان الجنة هى الماوى » اى - فمصيره الجنة . قيل : نزلت هذه الآية فى

مصعب بن عمير هاجر وحضر بدرًا ومعه راية النبي (ص) وشهد أحدًا ووقى النبي (ص) بنفسه حين افترق عنه الناس حتى نفذت الشماقص وهي السهام في جوفه . فلمّا آه النبي (ص) متشخطاً بدمه قال : عند الله احتسبك ، وقال لأصحابه : لقد رأيته بمكة وعليه بردان ما يعرف قيمتهما وإن شراك نعليه من ذهب وقد آمن بالله وهاجر ودعا حب الله إلى ما نرون يعنى قتل ، ولم يكن له كفن . وكان رسول الله (ص) إذا هتدبت إليه هدية جباها لمصعب بن عمير وهو الذي وجهه يوم العقبة قبل الهجرة يعلمهم القرآن وهو أول من جمع الصلوات بالمدينة . وأما قوله تعالى :

«فأما من طفئ» و«أثر الحياة الدنيا» «فإن الجحيم هي المأوى» نزل

في أخيه عامر بن عمير قتله أخوه مصعب يوم بدر . قوله :

«يسئلونك عن الساعة أيان مرسيتها» سأل مشركوا مكة رسول الله (ص) متى

تكون الساعة ؟ استهزاء ! فنزلت هذه الآية : «أيان مرسيتها» أي - متى ظهورها وقيامها ؟

الارساء الاثبات رساء الشيء اذا ثبت والمرسى مصدر تأويله متى أيان ارسائها .

«فيم انت من ذكريتها» متصل بالسؤال وتقديره «يسألونك عن الساعة أيان

مرسيتها» ويقرون ابن «انت من ذكريتها» . ثم استأنف فقال :

«إلى ربك منتهيتها» وقيل : معناه فيم يسألك المشركون عنها ولست تدري متى

قيامها حتى تجيبهم عنها أي - أنك تعلم أنها تقوم ولكن لا تعلم متى تقوم ويرى عن

يعقوب : «قف على فيم كأنه جعلها متصلة بالسؤال . ثم ابتدا فقال : «انت من

ذكريتها» أي - انت من اشراطها ، كقوله صلى الله عليه وسلم : «بعثت أنا والساعة كهاتين» .

وقرى في الثوان وأنه لعلم الساعة على هذا المعنى .

«إلى ربك منتهيتها» أي - منتهى علمها عند الله كقوله : «عنده علم الساعة»

«أما انت منذر من يخشيتها» أي - يعلمها فيخاف شدايدها كقوله : «والذين آمنوا

مشفقون منها» .

«كانهم يوم يرونها لم يلبثوا إلا عشية» أي - قدر عشية من أيام الدنيا «واضحيتها»

تلك العشية يعنى في علمهم في انفسهم يعاين اهل الجنة يوم القيامة نعيمها فينسبون اذى الدنيا و

محنتها . فيقال لهم : «كم لبثتم في الارض» ؟ - فيقولون يوماً وبعض يومين ، ويعاين اهل النار يوم -

القیامة شدتها وعظم شأنها فینسون نعيم الدنيا ویزینتها. فيقال لهم: «كم لبستم في الارض؟» فيقولون يوماً أو بعض يوم، حتى يقول قائلهم ساعة من نهار. يقولون ذلك لطول لبسهم في القيامة فبالإضافة الى تلك المدة «يقولون لبسنا يوماً أو بعض يوم» والضحى اسم لما بين اشراف الشمس الى استواء النهار ثم هي عشي الى الغداة.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: «بسم الله الرحمن الرحيم» اسم عزيز لرب عزيز، سماعه يحتاج الى سمع عزيز وذكركه يحتاج الى وقت عزيز، وفهمه يحتاج الى قلب عزيز. سمع بسماع الاغيار مبتذل و قلب بالاشتغال بالاغيار مستعمل، متى يصلح لسماع هذا الاسم العزيز.

نام خداوندی که قدر او بی منتهی^۱ است و صحبت او بادوستان بی بهاست، در قدر نهان و در صنع آشکارا است، از مانندگی دور واز او هام جداست. دل را بدوستی و خرد را بهستی پیداست، نه در صفت او چون، نه در حکم او چراست. در شنوائی و بینائی و دانائی یکناست.

ای خداوندی که در دل دوستان نور عنایت پیداست، جانها در آرزوی وصال حیران و شیدا است. چون تو مولی کراست؟ چون تو دوست کجاست؟ هر چه دادی نشان است و آئین فرداست. آنچه یافتیم پیغام است و خلعت بر جاست. نشات بی قراری دل و غارت جان است، خلعت وصال در مشاهده جمال چه گویم که چو نیست؟

روزی که سراز پرده برون خواهی کرد

دائم که زمانه را زبون خواهی کرد!

کر زیب و جمال ازین فزون خواهی کرد

یارب چه جگر هاست که خون خواهی کرد

«والتأزعات غرقاً» و«التأشطات نشطاً» الى آخرها، اشارتست بصنایع

قدرت و بدایع فطرت و لطائف حکمت در آفرینش خلیفت و جمله محل نظر عوام است و سبب راه بردن ایشان . عامّه خلق بدیده سر صنایع و بدایع نگرند ، آثار رحمت و قدرت بینند . از صنع دلیل گیرند بر وجود صانع ، از اسباب روش در گیرند تا برسند به حضرت مسبّب ؛ و الیه الاشارة بقوله : « اولم ينظروا في ملكوت السموات والارض ؟ » « افلم ينظروا الى السماء فوقهم ؟ » « اولم يسيرا في الارض فينظروا ؟ » « فانظروا الى آثار رحمة الله » ! « هو الذي يريكم آياته » ! « سنريهم آياتنا في الآفاق » الآية

باز عارفان راه و صدیقان در گاه را حالی دیگر است و نظری دیگر ، بدیده سرّ بصانع نگرند ، اسرار عنایت بینند ؛ بدیده دل بمبدع نگرند انوار هدایت بینند . بدیده جان بحق نگرند ، رایت وجود بینند . بدیده شهود بمشهود نگرند ، دوست را عیان بینند . ای مسکین تا کی در صنایع و بدایع نگری ؟ یکبار در صانع و مبدع نگر تا عجایب لطایف بینی ! از صنایع و بدایع آن بینی که از او خیزد ، و از صانع و مبدع آن بینی که از او سزد . هر که نظاره گاه او جز شواهد صنایع نیست ، او را در راه جوانمردان قدمی نیست و از این حدیث بمشام وی یوئی رسیده نیست . بسیار بود که نه صنایع و نه بدایع ، نه خلائق ، نه علائق ، نه زمان و نه زمین ، نه مکان و نه مکن ، نه عرش و نه فرش ، نه سما و نه سمک ، نه فلك و نه ملك ، نه ماه و نه ماهی ، نه اعیان و نه آثار ، نه عیان و نه اخبار . حقّ بود حاضر و حقیقت حاصل ، قیوم پاینده بهیچ هست نمانده ، بود و هست و خواهد بود ، لم یزل و لا یزال ، بی تغییر و انتقال ، موصوف بوصف جلال و جمال . هر چه خلق است همه نابودنی و فانی و خالق جلّ جلاله بجلال عزّ خود بودنی و باقی . « کلّ من علیها فان و یبقی وجه ربّك » . « کلّ شیء هالك الا وجهه » . باش ای جوانمرد تا این قبّه اخضر فروکشایند و این بساط اغبر در نورند و عقد پروین تباہ کنند ، چهره ماه و خورشید سیاه کنند ، سماک را بر سمک زنند ؛ تا این وعده نقد شود که : « یوم ترجف الرّاجفة » ، « تتبعها الرّادفة » و این خبر عیان گردد که : « قلوب یؤمنذ واجفة » ، « ابصارها خاشعة » .

ای مسکین تغافل امروز تقابن فرداست . پیرایه‌ای پیش تو نهاده‌اند و سرمایه‌ای در دست تو داده . پیرایه نفس تو است و سرمایه نفس تو، نفس را در کار دار و نفس ضایع مگذار ؛ این را عمارت کن و بدان تجارت کن؛ تا فردا ازین تجارت سودهایی نی که نیکو گفته آن جوانمرد که این شعر گفت :

گر امروزم درین منزل ترا حالی زیان باشد

زهی سرمایه و سودا که فردا زین زیان بینی

وراز میدان شهوانی سوی ایوان عقل آئی

چو کیوان در میان خود را بهفتم آسمان بینی

و کرزین حضرت قدسی خرامان کردی از عزت

زدار الملك ربانی جنیبتها روان بینی .

عبدالمک مر و ان خلیفه روزگار بود و بو حازم امام زاهد وقت بود . از وی پرسید که : یا حازم فردا حال و کار ما چون خواهد بود ؟ - گفت : اگر قرآن میخوانی ، قرآن ترا جواب میگوید . گفت : کجا میگوید ؟ - گفت :

« فَاَمَّا مِنْ طِفْلِ » « وَاَثَرُ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا » « فَاِنَّ الْجَحِيْمَ هِيَ الْمَاوِی » « وَاَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوٰی » « فَاِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَاوِی » ، بدانکه در دنیا هر نفسی را آتشی است که آن را آتش شهوت گویند ، و در عقبی آتشی است که آن را آتش عقوبت گویند . هر که امروز با آتش شهوت سوخته گردد ، فردا با آتش عقوبت رسد لامحاله ؛ و هر که امروز بآب ریاضت و مجاهدت آتش شهوت را بنشاند ، فردا بآب رحمت و نور معرفت آتش عقوبت را بنشاند تا بغایتی که از نور معرفت مؤمن بفریاد آید گوید : « جَزِيَامُؤْمِنٌ فَقَدْ اَطْفَأَ نَوْرَكَ لَهْبِي » . همچنین در دنیا در دل هر مؤمن بهشتی است که آن را بهشت عرفان گویند و در عقبی بهشتی است که آن را بهشت رضوان گویند . هر که امروز در دنیا بهشت عرفان بطاعت و عبادت و جهد و عبودیت آراسته دارد ، فردا به بهشت رضوان رسد . اینست که رب العالمین گفت :

« فَاِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَاوِی » ، بنده مؤمن در آن منازل با رفعت و آن مساکن با سمعت

میان غرف و طرف بر تخت بخت تکیه زده ، تاج مرصع بجواهر عنایت بر سر نهاده ،

غلمان مغلّدون ولدان چون در مکنون سماطین بر کشیده، ساقیان با جام رحیق و تسنیم و ماء معین و شیرو می و انگبین پیش آمده و این وعده کرامت و عین لطافت نقد گشته که : «اعددت لعبادی الصّالحین ما لا عین رأّت ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر» اجماع علماء سلف است و اتفاق اهل سنت که بهشت و دوزخ هر دو محدث اند ازلی نه، هر دو امروز آفریده اند فانی نه، بهشت با هر چه دروی است از حور و عین و دوزخ با هر چه دروی است از حیّات و عقارب، باقی اند همیشه. فنارا بایشان راه نه. ربّ العالمین که آن را آفرید، بقارا آفریده فنارا. که این همه ثواب و عقاب اند و حقّ جلّ جلاله ثواب و عقاب اعمال بندگان باطل نکند و آنچه عین ثواب و عقاب بود فانی نشود؛ بخلاف مالک و زبانیه و رضوان که برایشان مرگ روا است زیرا که نه عین ثواب و عقاب اند، بلکه رساننده ثواب و عقاب اند بحکم فرمان؛ واللّٰه اعلم.



۸۰ = سورة عبس = مکیه

النوبة الاولى

قوله تعالى : « بسم الله الرحمن الرحيم » بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

« عَبَسَ وَ تَوَلَّى (۱) » روی ترش کرد و روی بر گردانید .

« أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى (۲) » که آن نابینا بوی آمد .

« وَ مَا يُدْرِيكَ » و چه دانی تو و چه چیز ترا دانا کرد ؟ « لَعَلَّهُ يَزَّكَّى (۳) »

مگر که این نابینا هنری آید و پاک و حق پذیر .

« أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى (۴) » و بپذیرد تا پند او را سود دارد .

« أَمَّا مَنْ اسْتَغْنَى (۵) » اما آنکس که خود را از الله بی نیاز دید و فرود از او

معبود پرستید .

« فَأَنَّى لَهُ تَصَدَّى (۶) » تو خویشتن فرامی او دهی و همه می او کردی و روی

سوی او کنی .

« وَ مَا عَلَيْكَ الْإِيزَكَّى (۷) » و چه آید بر تو، نیست باکی بر تو که [امیه خلف]

پاک نگردد از شرك و هنری نگردد باسلام .

« وَ أَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى (۸) » و اما آنکس که آمد بقو به نهیب و شتاب .

« وَ هُوَ يَخْشَى (۹) » و او [حق میداند و میشناسد و از الله] میترسد

« فَأَنَّى عَنْهُ تَلْهَى (۱۰) » تو خویشتن را از وی مشغول سازی و ناپرداخته باو

« كَلَّا » شاید و نمیسدم « أَنَّهُ تَذَكَّرَ (۱۱) » این سخن پندی است .

« فَمَنْ شَاءَ ذَكَّرَهُ (۱۲) » هر که خواهد آن را یاد کند و یاد دارد .

« فِي صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ (۱۳) » در کراسه های گرامی کرده و نیکو داشته .

« مَرْفُوعَةٍ » قدر آن برداشته « مُطَهَّرَةٍ (۱۴) » از دروغ و باطل پاک داشته .

«بَايْدَى سَفَرَةَ» بدستهای بویسندگان و خوانندگان .
 «گرام برّرة (۱۵)» گرامیان نیکان و پاکان .
 «قُتِلَ الْإِنْسَانُ» کشته باداین آدمی و نفریده «مَا أَكْفَرَهُ (۱۶)» چون ناسپاس
 است او و ناگرویده .

«مَنْ أَيْشَى عَخْلَقَهُ (۱۷)» ازچه چیز آفریده آفریدگار اورا ؟
 «مَنْ نُطْفَةِ» (۱۸) ازیک آب پشت آفریداورا . «عَخْلَقَهُ فَقَدَرَهُ (۱۹)» اندازه نهاد
 او را که آب چند روز بود و خون چند روز بود و گوشت چند روز بود و کی
 بزاید !

«ثُمَّ السَّيْلَ يَمْرَهُ (۲۰)» آنکه زادن او آسان کرد و کردار او درین جهان
 دردست او داد و آن کردار را آسان کرد و ساخته و بسر برنده .
 «ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ (۲۱)» آنکه بمیرانید اورا و در کور کرد اورا .
 «ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنشَرَهُ (۲۲)» پس آنکه که خواهد برانگیزانداور او زنده بیای کند .
 «كَلَّا» آگاه باشید ، «لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرُهُ (۲۳)» براستی که مردم هرگز
 بنگزارد آنچه اورا فرمودند چنانک سزد و شاید .

«فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ (۲۴)» گوی آدمی را تا در نکرد درخورش
 خویش .

«أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا (۲۵)» ما فرو ریختیم آب باران فرو ریختنی .
 «ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا (۲۶)» آنکه پس زمین شکافتیم شکافتنی .
 «فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا (۲۷)» رو بایدیم در آن بآن آبدانهای آرد .
 «وَعَبًّا وَقَضْبًا (۲۸)» و انکور و سبزیها .

«وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا (۲۹)» و درختهای زیتون و خرما .
 «وَحَدَّثْنَا تَلْحَافًا (۳۰)» و بوستانهای بزرگ و درختهای ^۲ستبر .
 «وَفَاكِهَةً وَأَبًّا (۳۱)» و میوه‌ها و گیازار .

«مَتَاعًا لَكُمْ وَ لَانِعَامِكُمْ» (۳۲) داشت شما و داشت ستوران شما .
 «فَاذْجَبَاتِ الصَّاحَّةُ» (۳۳) آنکه که آن بانگ آید که همه کوشها آن
 بانگ را از همه آوازاها کر گردد .
 «يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ» آن روز که گریزد مرد «مِنْ اخِيهِ» (۳۴) از برادر خویش .
 «وَأُمُّهُ وَآيَهُ» (۳۵) و از مادر و پدر خویش .
 «وَصَاحِبَتَهُ وَبَنِيهِ» (۳۶) و از جفت خویش و پسران خویش .
 «لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ» (۳۷) هر مردی را از ایشان آن روز کاریست
 بسنده [او را کاری که او را ناپرداخته میدارد] .
 «وَجُؤُ، يَوْمَئِذٍ مُّسْفَرَةٌ» (۳۸) «ضاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ» (۳۹) ، رویها است آئروز
 نازان و روشن و خندان و شادان .
 «وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ» (۴۰) و رویهای است آن روز گردآلود .
 «تَرَاهُنَّهَا قَتَرَةٌ» (۴۱) «تَارِيكِي خَالِكٌ وَ سِيَاهِي بِرَّانٌ نَشِئْتَهُ»
 «أُولَئِكَ هُمُ الْكَفَرَةُ الْفَجَرَةُ» (۴۲) ایشانند آن ناکر ویدگان بدکردان .

النوبة الثانية

این سوره مکی است . جمله به مکه فرو آمده باجماع مفسران . چهل و دو
 آیت است بعدد کوفیان ، صدوسی و سه کلمه ، پانصد و سی و سه حرف ، و درین سوره
 يك آیت منسوخ است . قوله :
 «كَلَّا أَنهَانِذ كَرَّةً» ، هذا محكم . ثم قال : «فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ» هذا منسوخ بقوله
 تعالى : «وَمَا تَشَاوُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ» .
 روى ابو امامة عن ابي قال : قال رسول الله (ص) : «مَنْ قَرَأَ سُورَةَ «عَبَسَ وَتَوَلَّى»
 جاء يوم القيامة ووجهه ضاحك مستبشر» . قوله :
 «عَبَسَ وَتَوَلَّى» نزلت في ابن أم مكتوم مؤذن رسول الله (ص) وهو عبد الله
 ابن عمر و بن الاصم من بنى عامر بن هلال . وقيل : عبد الله بن شريح بن مالك

ابن ربيعة الفهرى من بنى عامر بن لؤى وامه ام مكتوم مخزومية اسمها عاتكة
 كان اعمى وكان رسول الله (ص) يوماً جالساً وعنده امية بن خلف وكان رئيساً من
 قريش ورسول الله يكلمه ويأمله ان يسلم؛ وقيل: كان رسول الله (ص) يناجي جماعة من
 اشراف قريش يدعوهم الى الله ويرجو اسلامهم فجاء ابن ام مكتوم ومامعه قائد
 ينكب ويعثر ويتلمس رسول الله (ص) بيديه وقيل: كان ينادى رسول الله ويكرر النداء
 ويقول: يا محمد يا محمد! اقربنى علمنى مماعلمك الله ولا يدري ان رسول الله (ص)
 مشغول فكره ذلك. رسول الله (ص) وقال فى نفسه يقول هؤلاء الصناديد انما اتباعه
 العميان والسفلة والفقراء. فعبس رسول الله (ص) واعرض عنه واقبل على الذين يكلمهم
 فرجع عبد الله محزوناً خائفاً ان يكون عبوسه واعراضه عنه انما هو لشيء انكره الله
 منه. فعاتب الله عز وجل نبيه وانكر عليه فعله وانزل فيه: «عبس وتولى» فوضع رسول الله (ص)
 يديه عليه وهو يقرأ «عبس وتولى» «ان جاءه الاعمى» فكان رسول الله (ص) بعد ذلك
 يكرمه ويتممه ويتفقد معاشه وكلما دخل عليه يبسط له رداءه ويقول: «مرحبا بمن
 عاتبنى فيه ربى» ويقول له: «هل لك من حاجة؟» وكان يستخلفه على المدينة اذا خرج
 غازياً. قال انس بن مالك: فرأيت يوم القادسية عليه درع ومعه راية سوداء ومات
 بالمدينة كرم الله وجهه. قال الاصم: بقى النبى (ص) حزينا ينتظروا بحكم الله عليه
 فيما عاتبه، فلما نزل «كلاً» سرى عنه لان معناه: لاتفعل ذلك بعدهذا. وقال ابن زيد
 كان يقال: لو كنتم رسول الله (ص) شيئاً من الوحى، لكنتم هذا!

قوله: «عبس» اى - كلىح وقطب وجهه تكررهما «وتولى» اعرض عنه واقبل
 على غيره.

«ان جاءه الاعمى» اى - لان جاء الاعمى، وفى قوله: «عبس وتولى» لطف
 حيث لم يواجهه بما فيه ذكر المعاتبة بل قاله على سبيل الاخبار تعظيماً لحرمة ثم
 لما انقضى هذا الحديث عاد الى خطابه فقال:

«وما يدريك» اى - انك لاتدري لعل هذا الذى اعرضت عنه اكرم عند الله لانه
 «يركى» اى - يطلب ان يكون زاكياً بالعمل الصالح وبما يتعلمه منك وقيل:

«يَزْكِي» اى - يتزكى فادغمت التاء فى الزاء والتزكى التطهر من الذنوب .

«أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرُ» اى - يتعظ فتنفعه الموعظة : قرأ عاصم «فتنفعه» بنصب العين على جواب لعل بالفاء وقرآءة العامة برفع العين نسقاً على قوله : «يَذَّكَّرُ» وعطف باولان التزكى اعلى درجة من التذكّر والتذكّر دونه، فكأنه اراد مرتبة دون مرتبة . وقيل : «او» هاهنا بمعنى الواو، يعنى : و «يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرُ» وقيل : تذكّر طلب الذكّر بالفكر والانسان مهما تفكّر فى شيء فأتعظ به اعتباراً بماحلّ بغيره نفعه ذلك وقد نصّ الله تعالى على ذلك فى غير موضع من كتابه .

فقال تعالى : «وَذَكَّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَ يُنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ» وقال : «وما يذكّر الآمن ينيب» ، «وما يذكّر إلا اولوا الالباب» .

قوله : «أَمَّا مَنْ اسْتَغْنَى» اى - استغنى عن الله فى نفسه بمتابعة الشيطان والمستغنى عن الله من لم ينزل عليه حوائجه بتوحيده آياه وحده ومن هذا قوله عز وجل «فَاِتَّبِعُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَاعْبُدُوهُ» وقيل : استغنى ، اى - كثر ماله وعنى به «امية بن خلف» والمذكورين من قریش . وقال ابن عباس : استغنى عن الله وعن الايمان بما له من المال .

«فَإِنْ لَهُ تَصَدَّى» اى - تعرّض له وتقبل عليه وتصغى الى كلامه؛ والتصدى التعرّض للشيء على حرص كتعرّض الصديان للماء . واصل الكلمة تصدّى فحذفت احدى التاءين تخفيفاً وقد تدغم التاء فى الصاد فيقرأ تصدّى بتشديد الصاد وهو قرآءة اهل الحجاز .

«وَمَا عَلَيْكَ الْاِيْزَكِي» ماها هنا بمعنى التفى ، اى - وما عليك شيء ان لا يشهد هذا الكافران لا اله الا الله انك لا تؤاخذ باّنه لا يتزكى ، انما عليك تبليغ الرسالة فاذا ترك هو الايمان فلا عتب عليك فيه .

«وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى» لطلب العلم والايمان يعنى ابن ام مكتوم .

«وهو يخشى» الله عز وجل .

«فَإِنْ عَنْهُ تَلَهَّى» اى - تعرّض وتغافل وتشاغل بغيره «كلاً» ردع و

زجر، اى - لاتفعل مثلهما بعدها فانه غير مرضى عند الله وليس الامر كما فعلت من اقبالك على الغنى الكافر واعراضك عن الفقير المؤمن وقيل: «كَلَّا» بمعنى حقاً، وقيل: بمعنى الا؛ ويكون الكلام مستأنفاً والمعنى الا «انها تذكرة» اى - هذه السورة وهذه الآيات موعظة وتذكير للخلق .

«فمن شاء ذكره» تأويله . فمن شاء الله ان يذكره ذكره ، اى - فهمه واتعظ به ومن لم يشاء ان يذكره لم يذكره ، شاء لابن ام مكتوم ذلك فذكره ، و شاء للكافر الذى ناجيته ان لا يذكره فلم يذكره : ولم يتعظ به اى - بذلك جرى القضاء انه يكون ماشاء الله وقيل : هو كقوله : « فمن شاء فليؤمن ومن شاء فليكفر » وكقوله : « فمن شاء اتخذ الى ربه سبيلاً » . وقال : « ذكره » ولم يقل « ذكرها » لانه اراد به الوعظ ؛ والقرآن ثم اخبر عن عظم محل القرآن عنده .

فقال : « فى صحف مكرمة » يعنى مصاحف القرآن المكرمة المعظمة .

« بايدى سفرة » « كرام بررة » قال وهب بن منبه : هم المسلمون اصحاب النبى (ص) وقيل : « فى صحف مكرمة » يعنى فى اللوح المحفوظ عنده قد شرفه و كرمه و اعجز الخلق عن الاتيان بمثله . والصحف جمع صحيفه و كل مكتوب عند العرب صحيفه وقيل : « فى صحف مكرمة » هى النسخ من القرآن التى فى السماء الدنيا و فى اللوح عند الملائكة .

« مرفوعة » يعنى : فى القدر والرتبة و تعظيم المنزلة و المحل « مطهرة »

لا يمسها الا طاهر وقيل : « مطهرة » عن ان ينالها ايدى الكفار . وقيل : « مطهرة » لا يكون فيها ما ليس من كلام الله ، مطهرة من التناقض والكذب وآفات الكلام .

« بايدى سفرة » اى - كتبه وهم الملائكة الكرام الكاتبون ، واحدهم سافر . يقال :

سفرت اى - كتبت ؛ ومنه قيل : للكتاب سفر و جمعه اسفار . وقيل : هم الرسل من الملائكة واحدهم سفير وهو الرسول . و الرسل سفراء الله بينه وبين خلقه .

« كرام بررة » اى - كرام عند الله مطيعين . و قيل : السفرة من العلائكة

هم الذين يكتبون ، والبررة الذين لا يكتبون ؛ والبررة جمع بار كفاجر وفجرة .

«قتل الانسان» اى - لُعِنَ وُعِدَّ «مَا اكْفَره» اى - ما اشد كفره بالله مع كثرة احسانه اليه واياديه عنده على طريق التَّعَجُّب . قال الزجاج : معناه : اعجبوا انتم من كفره وقيل : «ما اكْفَره» معناه اى شئ حمله على الكفر وقد بين الله له دلائل وحدانيته ثم ذكر تلك الدلائل فقال :

«من اى شئ خلقه» استفهام يراد به التقرير . قال مقاتل : نزلت فى عتبة بن ابي لهب حين قال : كَفَرْتُ بِالْحَجْمِ اِذَا هُوَ ' وَاِلَٰلِٰهِي ' فَعَدَا عَلَيْهِ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) وقال : اللّٰهُمَّ سَلِّطْ عَلَيْهِ كَلْبَكَ اسد الغاضرة . فخرج من فوره ذلك لتجارة الى الشام ، فلما انتهى الى الغاضره تذكّر دعاء رسول الله (ص) فجعل يضمن لمن معه الف دينار ان اصبح هو حياً فجعلوه فى وسط الرقعة وجعلوا المتاع حوله فبيناهم على ذلك اقبل الاسد . فلما دنا من الرّجال وثب فاذا هو فوقه فمزّقه ، وقد كان ابوه يبكي عليه ويقول : ما قال محمد شيئاً قط الا كان ! وقيل : هو اسم جنس يعنى به جميع الكفار .

قوله : «من اى شئ خلقه» هذا تقرير و تنبيه على القدرة والنعمة .
«من نطفة» كلام كاف «خلقه فقدّره» يعنى : قدرا يام حمله نطفة و علقة ومضغة ، واوان وضعه مسمّى . وقيل : «خلقه فقدّره» اى - خلقه على صفة الاستواء فى الخلق كما قال فى موضع آخر : «ثم من نطفة ثم سوّٰك رجلاً» . وقيل : «قدّره» اى - جعله قادراً .

«ثم السبيل يسره» اى - يسر عليه سبيل الخروج من بطن الام وذلك انه يكون الجنين من قبل رأس المرأة ثم يصير رأسه اسفل عند الخروج ولولا ذلك لم يمكنها ان تلد وقيل : يسر عليه سبيل الخير والشر وعرفه كيف التصرف ، وقيل : «هداه السبيل اماناً كراً واما كفوراً» يسر على المسلم سبيل الايمان وعلى الكافر سبيل الكفر . وقيل : يسر على كل احد ما خلقه له وقدّره عليه دليله ، قوله صلى الله عليه وسلم : «اعملوا فكلّ ميسر لما خلق له» .

«ثم امانته فاقبره» اى - جعل له قبراً يوارى فيه ولم يجعله ممّا يطرح للتباع او يلقي من التّواويس والقبر ممّا اكرم به المسلمون .

«ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ» اى - اقامه حيّاً وبعثه .

«كَلَّا» هذا ابتداء كقولك : الا ، وقوله : «لَمَّا يَقْضُ» تأويله لم يقض ؛ دخلت ماتاً كيداً والمعنى : لا يقضى احداً ابداً «ما» افترض عليه و قيل : لم يفعل هذا الكافر ما « امره » الله به من الطاعة . وقيل : لم يقض الله ما امره به بل امره بما لم يقض له فلذلك لم يفعله ولما ذكر خلق ابن آدم ذكر رزقه ليعتبر فقال :

«فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ» كيف قدره ربه ودبره و جعله سبباً لحيوته وقال مجاهد : «فليَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ» داخلاً وخارجاً كيف يدخل اذا أكل وكيف يخرج اذا طرح وعن الحسن عن الضحاك بن سفيان الكلبي أن النبي (ص) قال له : يا ضحّاك ما طعامك ؟ قال يا رسول الله : اللحم واللبن . قال ثم يصير الى ماذا ؟ قال الى ما قد علمت . قال فان الله عز وجل ضرب ما يخرج من ابن آدم مثلاً للدنيا و قال صلى الله عليه وسلم : ان مطعم ابن آدم جعل مثلاً للدنيا و ان قرّحه وملّحه فانظر الى ما يصير . وعن ابي الوليد قال : سألت ابن عمر عن الرجل يدخل الغلاء فينظر الى ما يخرج منه . قال يأتيه الملك فيقول : انظر الى ما بخلت به الى ما صار . و قيل : انما قال ذلك ليعلم الانسان انه محلّ الاقدار ولا يطفئ و قيل : ليستدل على استحالة الاجسام فلا ينسى . قوله :

«أَنَا صَبْنَا» قرأ عاصم وحمزة و الكسائي : «أَنَا» بالفتح على تكرير الخافض مجازاً «فليَنْظُرِ» «الى» «أَنَا» وقرأ الآخرون بالكسر على الاستيناف «صَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا» اى - «صَبْنَا» من السماء «الماء» على السحاب ثم انزلناه من السحاب قطرة قطرة والصَّب يستعمل فى القليل والكثير .

«ثُمَّ شَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا» بالنّبات .

«فَانْبَتَا فِيهَا حَبًّا» الحبّ جميع ما يحصدو يدخل فيه جميع الحبوب و جميع

ما يقات به .

و «عنباً» نمرة الكرم و «قَضْباً» هو القث الرطب سمى بذلك لانه يقضب فى كلّ

أيام اى - يقطع بخلاف الثبات ولهذا افرده بالذّكر هاهنا تنبيهاً على اختلاف الثبات وأن منهما اذا قطع عاد ومنها ما لا يعود وقيل: القضب كلّ ما يؤكل رطباً كالبطيخ والخيار والبادنجان والدّباء. وقال الحسن: القضب العلف للدّواب.

«و زيتوناً» ما يعصر منه الزيت «ونخلاً» جمع نخلة.

«و حدائق غلباً» الحدائق جمع الحديقة وهى البساتين المحاط عليها من التّخيل «غلباً» غلاظ الاشجار واحدها غلب. و منه قيل: المرّجل الغليظ الرّقبة اغلب و الغلب من الشجرة التى لا تثمر كالشمشاد والارز والعرعر والدرداء. قال مجاهد و مقاتل: الغلب الملتفة الشجر بعضه فى بعض وقال ابن عباس: طوالاً عظماً.

«فاكهة» يريد الوان الفواكه كلّها «وآباً» يعنى الكلاء والمرعى الذى لم يزرعه الناس ممّاتاً كله الانعام والدّواب وقال قتادة: امّا الفاكهة فلکم واما الآب فلانعامکم. وقيل: الفاكهة الرّطب من الثمار والآب اليابس منها. و سئل ابو بكر الصّدیق الآب فامسك عن الكلام فيها. فقال: اى سماء تظّلنى واى ارض تفلّنى اذا قلت فى كتاب الله ما لا اعلم وكذلك امسك عمر عن الكلام فيها فقال: نهينا عن التّكلف و ما عليك يا بن امّ عمر ان لا تعرف ما الآب؟ ثم قال: اتبعوا ما بيّن لكم من هذا الكتاب وما لا ندعوه.

«متاعاً لكم» اى - منفعة لكم يعنى: الفاكهة. «ولانعامكم» يعنى:

الآب. قوله:

«متاعاً» نصب على انه مفعول له ثم ذكر القيامة فقال:

«فاذا جاءت الصّاخة» قال ابن عباس: هى اسم من اسماء القيامة وقيل:

هى صيحة تصمّ عمّا سواها من الاصوات. فهى مصحّة مسمعة اى - تصمّ الاسماع فلا تسمع الا ما يدعى لها. والاصحّ الاصمّ ثم قرّر فى اى وقت تجيء فقال تعالى:

«يوم يفر المرء من اخيه» كقوله: «فلان اساب بينهم يومئذ».

«وامّه» كقوله: «وان تدع مثقلة الى حملها لا يحمل منه شيء» «وايه»

كقوله: «وتقطعت بهم الاسباب».

«وصاحبتة» كقوله: «ولا يسئل حميم حميماً» «و بنيه» كقوله: «فلا انساب بينهم يومئذ» هذه الآية تشتمل النساء كما تشتمل الرجال، ولكنها خرجت منخرج كلام العرب تدرج النساء في الرجال في الكلام وهذا في القرآن كثير منه: «يوم ينظر المرء ما قدمت يداه» «كل امرئ بما كسب رهين». «رجال صدقوا». «رجال لا تلهيهم تجارة» «رجال يحبون ان يتطهروا». هذه الآيات تشتمل النساء مع الرجال كقوله: «يا بنى آدم». بناته معهم.

«يوم يفر المرء من اخيه» قيل: يعنى به الكفار يتبرأ بعضهم من بعض، وقيل: كل احد مشتغل بامره لا يتفرغ الى صاحبه ولا يتفرغ الى الاهتمام بغيره ولا يهتم امر اقربائه لشدة ما ينوبه وقيل: «يفر» ثلثا يحمله شيئاً من ذنوبه وقيل: «يفر» لأنه يعلم أنه لا يعينه، وقيل: هذا مثل ضرب في حق الاقرب فالاقرب رؤية واتصالاً ومعرفة والمراد بالاخ التوأم فإنه يراه جنيناً في بطن أمه قبل كل احد ثم «أمه» بعد الولادة ثم أباه ثم «صاحبتة» ثم «بنيه» والله اعلم. قال عبد الله بن طاهر الابهري: «يفر» منهم اذا ظهر له عجزهم وقلة حيلتهم الى من يملك كشف تلك الكروب والهجوم عنه ولو ظهر ذلك له في الدنيا لما اعتمد سوى ربه الذي لا يعجزه شيء وامكن من فسحة التوكل واستراح في ظل التفويض. وقال قتادة: في هذه الآية «يفر» هائل «من اخيه» قاييل و «يفر» النبي (ص) من «أمه» و ابراهيم من «أبيه» و نوح من «صاحبتة» و نوح من ابنه.

«لكل امرئ منهم يومئذ شأن يغنيه» اى - يشغله عن شأن غيره. قالت عائشة: يارسول الله هل تذكر اهلك يوم القيامة؟ - فقال: «أما في ثلاثة مواضع فلا، عند الصراط والحوض والميزان وعن صودة زوج النبي (ص) قالت: قال رسول الله (ص): «يبعث الناس حفاة عراة غرلاً قد اجمعهم العرق وبلغ شحوم الآذان». - فقلت: يارسول الله واسواتنا ينظر بعضنا الى بعض. - فقال «قد شغل الناس». «لكل امرئ منهم يومئذ شأن يغنيه» ثم بين احوال المؤمنين والكافرين فقال:

«وحوه يومئذ مفسرة» «ضاحكة مستبشرة» اى - مضئنة تلوح عليها آثار

السرور والتظرة وقيل: «مسفرة» مشرقاً مضيئة «ضاحكة» بالسرور لما يرى من التعميم «مستبشرة» فرحة بما نال من كرامة الله عز وجل وقيل: أنها مضيئة لصلواتها بالليل من قوله (ص): «من كثر صلواته بالليل حسن وجهه بالنهار». وقيل: أنها مضيئة من آثار الوضوء لما في الخبر: «امتى غر محجلون من آثار الوضوء».

«ووجه يومئذ عليها غبرة» قيل: إن التراب الذي تصير اليه البهائم يحول «غبرة» في وجوه الكفرة. وفي الخبر يلجم الكافر العرق ثم تقع الغبرة على وجوههم. «ترهقها قتر» أي - تر كبتها ظلمة وتغشيها ذلة. يقال إن الأرض اذا دكت صارت «غبرة» سوداء فغشيت وجوه الكفار فسودت. وقيل: هي «غبرة» الفراق وذلل الحجاب.

«اولئك» الذين يصنع بهم هذا هم الكفرة الفجرة، وهم الكذابون المقترنون على الله.

النوبة الثالثة

قوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» اسم كريم من تنصل اليه من زلاته تفصل عليه بنجاته ومن توسل اليه بطاعته تطول عليه بدرجاته. اسم عزيز من تقرب اليه باحسانه قابله بلطف افضاله ومن تجنّب اليه بايمانه، اقبل عليه بكشف جلاله وجماله.

نام خداوندی که قوانین سعادت که در ظهور آمد از جمال نام وی آمد. قواعد شقاوت که پیدا گشت، از حرمان نام وی پیدا گشت. سر ابرده عزت بسم الله در کنج حجره ادبار هر گدائی زنند. نزول جلال و جمال بسم الله بولایت سمع و سینه هر دون همّتی نرود. مرد دون همّت بی درد، جلال و جمال «بسم الله» از کجا شناسد؟ مرد خودبین هوا پرست حلاوت و طراوت «بسم الله» از کجا داند؟

لطف نطق کی شناسد اهل ژاژ و بیهده منّ و سلوی را چه داند مرد سیرو کنندا؟! اگر جلال استغناء «بسم الله» از عالم ازل بتابد، صد هزار و اند هزار نقطه

نبوّت را بضمّام لا ابالی بگذرانند تا بدیگران خود چه رسد؟! ورعنایت جمال و کرم
 «بسم الله» از درگاه لطف قدم رو نماید جمله عالمیان را بخود راه دهد و در صدر
 دولت نشاند. برقی از سرادقات استغناء ازل بجست، بحکم قهر بر امیة خلف افتاد؛
 سوخته آتش قطیعت گشت. بادی از بادهای کرم از هوای لطف قدم بر دل ابن امّ -
 مکتوم وزید و اورا بیساط قرب رسانید. ربّ العالمین از قصّه و حال هر دو خبر داد
 درین سوره که:

«عبس وتولی» «ان جاءه الاعمی» ابتداء این سوره بیان حال آن دو مرد
 است، یکی عبدالله بن امّ مکتوم، آن درویش صحابه که فقر و فاقه شعار و دثار
 خود ساخته، شب و روز مجاور در کساء نبوّت و حاضر حضرت رسالت بوده، اندوه
 اسلام بجان و دل پذیرفته و بر بی کامی و بی نوائی دنیا رضا داده و دوستی خدا و رسول
 بر همه اختیار کرده، لاجرم از حضرت مولی مگر تاچه کرامت بدو رسیده و چه دولت
 روی بوی نهاده که ربّ العالمین از بهر وی پیغامبر خود را عتاب کرده و در شأن وی
 آیت فرستاده که:

«عبس وتولی» «ان جاءه الاعمی» این چنانست که ترا دوستی بود یکی از
 نزدیکان و برادران تو اورا بر جاننده و تو حرمت این برادر را بر روی وی شکایت و
 عتاب نکنی. بلی با دیگری شکایت و عتاب وی کنی. ربّ العالمین با فریشتگان
 میگوید: می بینید که رسول ما (ص) با آن مرد درویش نابینا چه کرد؟! روی برو
 ترش کرد، ازو برگشت و روی بدشمن ما آورد. آنکه خطاب با مواجعت گردانید.
 گفت:

«وما یدریک لعلّه یزکی» «او یدّکر فتنفعه الذّکر» ای - محمد تو چه
 دانی کار و حال آن درویش؟ پاکی و راستی او ما دانیم؛ یادداشت و یاد کرد او
 ما بینیم. یا محمد بدرویشی و بینوایی وی منکر؛ بدان مگر که پیوسته در محلّت
 محبّت ماست و معتکف در گاه ماست، مجاور کعبه وصال ماست، از علائق و خلایق
 بریده، قدم بر بساط قرب نهاده، بر سر بادیّه دوستی لبیک وفای ما زده. یا محمد

آثار و انوار لطف خود بر حال او از آن ظاهر کردیم تا هر که درو نکرد داند که او
 نواخته ماست و دوست ما. و آن مرد دیگر امیه بن خلف، آن خواجه قریش و سرور
 ضلالت، بیگانه از راه حق و پیشرو اهل شقاوت، رب العالمین در صفت وی میگوید:
 «أَمَّا مِنْ اسْتَفْنَى» این مرد از ما بی نیازی نموده و دیگری بجای ما پرستیده
 و آنکه بمال و نعمت خود غرّه شده «يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ» می پندارد که آن مال
 او، او را در دنیا جاوید بدارد! نمی داند که آن مال سبب عقاب وی است و زیادت
 عذاب وی.

یکی از جمله بزرگان دین گفته که: این زر و سیم و انواع اموال نه عین
 دنیاست که این ظروف و اوعیه دنیاست. همچنین حرکات و سکنات و طاعات بنده
 نه عین دین است که آن ظروف و اوعیه دین است. دین جمله سوز و درد است و دنیا
 جمله حسرت و باد سرد است. قارون آن همه زر و سیم و انواع اموال که داشت، مکروه
 نبود؛ باز چون ازو حقوق حق تعالی طلب کردند امتناع نمود، حقوق حق بنگذارد؛
 آن کشش دل او بجانب زر و سیم و اموال دنیا مکروه بود. ای بسا کسا که دانگی در
 خواب ندید و فردا فرعون اهل دنیا خواهد بود که دل او آلوده حرص دنیاست.
 و ای بسا کسا که اموال دنیا در ملک او نهاده اند و فردا دل خویش باز سپارد که داغی ازین
 دنیا بروی ظاهر نبود. سرانجام مرد دین دار دنیا گذار اینست که در آخر سوره گفت:
 «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مَّسْفُورَةٌ» «ضاحكَةٌ مَّسْتَبْشِرَةٌ» و عاقبت کار دنیادار دین گذار
 آنست که گفت:

«وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ» «تَرَاهُمَا قَتَرَةٌ أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرَةُ الْفَجَرَةُ».

۸۱ - سورة التکویر = مکیه

النوبة الاولى

قوله تعالى: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.
 «وَإِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ» (۱)، آنکه که خورشید در گردانند و در زمین اندازند.
 «وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ» (۲)، و آنکه که ستارگان در زمین ریزند.
 «وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ» (۳)، و آنکه که کوهها بروانند.
 «وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ» (۴)، و آنکه که ماده شتران [بار فرا رسیده با بار نهاده بگذارند و] بجویند و نکوشند.
 «وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ» (۵)، و آنکه که دشتیان و کوهیان از جانوران پس آن که خاک کشتند فراهم آرند.
 «وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ» (۶)، و آنکه که دریاها از یکدیگر برکنند و آنکه که آن را آتش کنند.
 «وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ» (۷)، و آنکه که هر کسی را با همکار او جفت کنند.
 «وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ» (۸)، و آنکه که دختر خودزنده در گور کرده پیرسند:
 «بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ» (۹)، که بچه گناه کشتند او را؟
 «وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ» (۱۰)، و آنکه که نامه‌های کردارها باز گشاده آید.
 «وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ» (۱۱)، و آنکه که آسمان از زبرد کشند.
 «وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ» (۱۲)، و آنکه که آتش برافروزد و بیروی دهند.
 «وَإِذَا الْجَنَّةُ أُنْفُتَتْ» (۱۳)، و آنکه که بهشت را نزدیک آرند.
 «عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا أُخْضِرَتْ» (۱۴)، بداند هر کس که چه آورد از کردار.
 «فَلَا أَقْسَمُ» سو کند میخورم «بِالنُّجُومِ» (۱۵) بآن ستارگان باز ایستادگان.
 «الْجَوَارِ» راست روند کان «النُّجُومِ» (۱۶) در خانه‌های خویش شدند کان.

«وَاللَّيْلُ إِذَا عَمَّسَ» (۱۷) و بشب تاریک که در آید .

«وَالصُّبْحُ إِذَا تَنَفَّسَ» (۱۸) و بامداد که دم برزند .

«إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ» (۱۹) که آن سخن رسانیدن فرستاده ای پاک نیکوی

راست استوار است .

«ذِي قُوَّةٍ» آن بانیروی بزرگ «عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ» (۲۰) ، بنزدیک

خداوند با پایگاه و جایگاه .

«مُطَاعٍ» [در آسمان ، فریشتگان] وی را فرمان بردار «ثُمَّ آمِينَ» (۲۱)

بنزدیک الله استوار .

«وَمَا ضَا حَبْكُمُ بِمَجْنُونٍ» (۲۲) و [محمد] این مرد شما نه دیوانه است .

«وَلَقَدْ رَآهُ» دید او ، او را «بِالْأَفْقِ الْمُبِينِ» (۲۳) «بِآن هَامُونَ أَشْكَارَای فَرَاح .

«وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ» (۲۴) «وَأَوَّاهُونَ وَحَى كِه دَر نِهَانِ بَاوَسْتِ بِخِيل

و درینغ دارنده نیست از شما .

«وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِیمٍ» (۲۵) «وَأَبْنِ سَخْنِ دِیورَانْدِه نِیْسْتِ وَ دِیو آوَرْد .

«فَإِن تَذَهَبُونَ» (۲۶) «کَجَامِیشُودِ» [از راه راست و سخن راست و مرد راست

و کار راست] ۱۲

«أَنْ هُوَ الْآذِ كَرُّنَا لِمَنِ» (۲۷) «نِیْسْتِ اِبْنِ سَخْنِ وَ اِبْنِ نَامِه وَ اِبْنِ پِیْغَامِ مَکَرِ

یاد کردی جهانیان را .

«لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِیمَ» (۲۸) «آن را که خواهد از شما که بر طاعت و راه

راست بایستد» ۲

«وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِینَ» (۲۹) «و خود نخواهید مکر آنچه

خدا خواهد ؛ خداوند جهانیان .

النوبة الثانية

این سوره بیست و نه آیتست ، صد و چهار کلمت ، پانصد و سی و سه حرف . جمله

به هكّة فرو آمده و مفسّران آن را در مكيّات شمرند و درين سوره ناسخ و منسوخ نيست، مكريك آيت: «لَمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ اَنْ يَسْتَقِيمَ» نسخت بالآية التي تليها وهي قوله: «وَمَا تَقْوُنَ اِلَّا اَنْ يَشَاءَ اللّٰهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ» .

روى عن «عبدالله بن عمر» قال: قال رسول الله (ص): «من احبّ ان ينظر في يوم القيامة فليقرأ «اذا الشمس كورت» .

وروى عن ابي بن كعب قال: قال رسول الله (ص): «من قرأ «اذا الشمس كورت» اعاد الله ان يفضحه حين تنشر صحيفته . قوله تعالى :

«اذا الشمس كورت» التّكوير تلفيف على جهة الاستدارة ومنه كور العمامة يقال : كرت العمامة على رأسى اكورها كوراً و كورتها تكويراً اذا لففتها و منه كارة القصار . فالشمس تكوّر بان يجمع نورها حتّى تصير كالكرة الملقاة فيذهب ضوءها ويجدد الله تعالى للعباد ضياءً غيرها . قال الزجاج : جمع بعضها الى بعض ثمّ لفت كما تلف العمامة فرمى بها واذا فعل ذلك بها ذهب ضوءها ويحتمل ان تكويرها جمعها ولقها مع القمر من قوله : «وجمع الشمس والقمر» ولهذا لم يذكر القمر في هذه الآية . وقيل : التّكوير والطّي واحد؛ وقد قال سبحانه : «يوم تطوى السّماء» وفي طيها تكوير الشمس . وقال ابن عباس يكوّر الله الشمس والقمر و النجوم يوم القيامة في البحر ثم يبعث عليها ريحاً دبوراً فتضرمها فتصير ناراً . و عن ابي هريرة عن النّبي (ص) قال : « الشمس والقمر مكوّران يوم القيامة »

« واذا النجوم انكدرت » اى - تنثرت من السّماء و تساقطت على الارض يقال : انكدر الطائر اى - سقط عن عشه . قال الكلبي : تمطر السّماء يومئذ نجوماً فلا يبقى نجم الاّ وقع .

« واذا الجبال سيّرت » اى - ذهبت عن اماكنها فصارت هباءً منبثاً وصارت الارض كما كانت قبل خلق الجبال .

« واذا العشار عظلت » « العشار » جمع عشر آء كنفاس ونفساء، وهى النّاقة الّتى اتى على حملها عشرة اشهر ثم لاتزال ذلك اسمها حتّى تضع لتمام سنة و

هى انفس مال عند العرب « عَطَلَتْ » اى - اهملت وتركت؛ يعنى: ان ذلك اليوم لشدة احواله يترك الاموال والذخائر فيه . وقيل : العشار السحاب « عَطَلَتْ » عن المطر . وقيل : « العشار » الارض « عَطَلَتْ » عن الحرث والزرع .

« واذا الوحوش حشرت » روى عن عكرمة عن ابن عباس قال : حشرها موتها قال و حشر كل شيء الموت غير الجن والانس ؛ فانهما يوقنان يوم القيامة ف قيل اذا اذا اجتمعت فى الموت فقد « حشرت » ، وقيل : تحشر لتصديق الوعد بالاحياء لان الله حكم باحياء كل ميت . وجاء فى الحديث انها تحشر للقصاص فى الموقف فيقتصر للجناء من القرناء ثم تصير تراباً ومنهم من قال ان القصاص ساقط عنها فيما يولم بعضها بعضاً . واما ما ينالها من الآلام والشدائد ، فانها لامحالة تعوض عنها ثم ان منهم من يقول : انها تعوض فى الدنيا ، ومنهم من يقول فى الآخرة ، ومنهم من يقول فى الجنة . وقال بعضهم : يخلق الله لها رياضاً فترعى فيها . وقال بعضهم : يعنى ما ليس لاهل الجنة فى ابقائها انس و ما كان لهم فى لقائها اوصوتها انس يدخلها الجنة .

« واذا البحار سجرت » قرأ ابن كثير و ابو عمرو و يعقوب : بالتخفيف و قرأ الباقر بالتشديد . قال ابن عباس : اى - احميت و اردت فصارت ناراً تضطرم كسجر التنور ، يقال : كانت البحار ناراً فجعلها الله للمؤمنين والمتعبدين ماء لاجل الطهارة والمنفعة فاذا كان يوم القيامة عادت الى خلقتها . وقال مجاهد و مقاتل : « سجرت » اى - فجّر بعضها فى بعض العذب والملح و ترفع الحوائل بينها فصارت البحور كلها بحراً واحداً من الحميم فيعذب بها اهل النار . وقال الكلبي ملئت حتى فاضت على الارضين ومنه البحر المسجور ، والساجر : الحوض الممتلى . وقال الحسن و قتادة : يبتس و ذهب ماؤها فلم يبق فيها قطرة . روى ابو العالية عن ابي بن كعب قال : ست آبات قبل يوم القيامة بينما الناس فى اسواقهم اذ ذهب ضوء الشمس فبينما هم كذلك اذا تناثرت النجوم فبينما هم كذلك اذ وقعت الجبال على وجه الارض فتحركت و اضطربت و فزعت الجن الى الانس والانس الى الجن و اختلطت الدواب والطيور والوحش وماج

بعضهم في بعض فذلك قوله :

«واذا الوحوش حشرت» اى - اختلطت .

« و اذا العشار عطلت » « واذا البحار سجرت » قال : قالت الجن للانس : نحن نأتىكم بالخبر فانطلقوا الى البحر فاذا هى نارٌ تتاجج . قال : فبينما هم كذلك اذ تصدعت الارض صدعةً واحدةً الى الارض السابعة السفلى والى السماء السابعة العليا ، فبينما هم كذلك اذ جاءتهم الريح فاماتتهم . و قال ابن عباس : هى اثني عشرة خصلة ستة في الدنيا وستة في الآخرة وهى ما ذكر من بعد .

«واذا النفوس زوجت» روى في الخبر عن رسول الله (ص) : الضرباء كل رجل مع كل قوم يعملون عمله وسئل عمر بن الخطاب عنه فقال : يقرن بين الرجل الصالح مع الرجل الصالح في الجنة ويقرن بين الرجل السوء مع رجل السوء في النار . وهذا قول عكرمة . وقال الحسن و قتادة : الحق كل امرئ بشيعته ؛ اليهودى باليهود ، والنصارى بالنصارى . وقال عطاء و مقاتل : «زوجت» نفوس المؤمنين بازواجها من الحور العين وقرنت نفوس الكافرين بقرنائهم من الشياطين . وقال عكرمة : «زوجت» النفوس بالارواح فترد الارواح الى الاجساد . وقيل : «زوجت» النفوس باعمالها . وقيل : هو من قوله : «وكنتم ازواجاً ثلثة» .

« واذا الموقدة سئلت » « باى ذنب قتلت » كانت العرب تمد البنات خشية - الاملاق وخوف الاسترقاق ومخافة العار و«الموقدة» هى المدفونة حية ، وسؤالها تهديد لوائدها ؛ كقوله تعالى في قصة عيسى (ع) : «آآنت قلت للناس ، الآية» اى - ينتصف لها و يطلب دمها . قال ابن عباس : كانت المرأة في الجاهلية اذا حملت و كان اوان ولادها حفرت حفرة فتمخضت على رأس الحفرة ؛ فان ولدت جارية رمت بها في الحفرة و ان ولدت غلاماً حبسته . وروى ان قيس بن عاصم المنقرى سيد اهل الوبر جاء الى رسول الله (ص) فقال له في خلال كلامه : آآى وأدت تسع بنات لى فقال رسول الله (ص) : اذ بع عن كل واحدةٍ منهن شاةً . فقال : ان لى ابلاً . قال : فانحر عن كل واحدةٍ جزوراً . وقال قتادة : الصمير في قوله : «واذا الموقدة سئلت» يعود الى القتلة ، اى - يسأل القتلة

لم قتلوها ؟ - و قيل معناه : « واذا الموقودة » طلبت حتى تدعى على الوائد و قرأ ابن عباس : واذا الموقودة سألت .

« باى ذنب قتلت » اى - 'هى تسأل .

« واذا الصحف نشرت » قرأ نافع و ابن عامر و عاصم و يعقوب : نشرت بالتخفيف و قرأ الباقر بالتشديد كقوله : « صحفاً منشورة » والمعنى : كذا انسان يعطى كتاب عمله منشوراً عن طيّه يقال له : « اقرأ كتابك » وفى الخبر يحشر الناس عراة حفاة . قالت ام سلمة : يا رسول الله كيف بالنساء ؟ قال : « شغل الناس يا ام سلمة » . - قالت : « وما شغلهم » ؟ - قال : نشر الصحف فيها مناقيل الذرّ ومناقيل الخردل .

« واذا السماء كشطت » اى - نزع فطويت . وقال الزجاج : قلمت كما يقطع السقف . والكشط : القلع من شدة التزاق ككشط جلدة الرأس يقال : كشطها كشطاً اذا قلعها . وقيل : ينزع ما فيها من الشمس والقمر والنجوم .

« واذا الجحيم سعرت » قرأ نافع و ابن عامر و حفص عن عاصم : « سعرت » بالتشديد و قرأ الباقر بالتخفيف اى - اوقدت واضرمت لاعداء الله . قال قتادة : سعرها غضب الله وخطايا بني آدم .

« واذا الجنة ازلفت » قربت لاولياء الله وقيل : قربت من الغيب الى الخلق .

« علمت نفس » اى - علمت كذا نفس « ما احضرت » من خير او شر و ائيب على قدر عملها وقد كان قيل ذلك غافلاً عنه و هذا تمام الكلام وهو جواب لقوله : « اذا الشمس كورت » وما بعدها .

« فلا اقسم » لاصلة و تأكيذا و اورد على منكر البعث ومكذبي الرسول . التأويل « اقسم بالخنس الجوار الكنس » الخنوس التأخر ، وسمى الشيطان خنساً لانه يدخل صدر المؤمن ، فيضع خرطوميه على قلبه يوسوس ، فاذا ذكر القلب الله عز وجل خنس : الشيطان ، اى - تأخر « والخنس » جمع خانس « والكنس » جمع كانس والكنوس ؛ الدخول فى الكناس و هو الموضع الذى يأتى اليه الوحش ، والمراد بها خمسة انجم تجرى فى فلك السماء جرياً مثل الشمس والقمر و سائر النجوم كالقناديل

معلقة وهنّ زحل و يسمّى ايضاً كيوان و المشتري و يسمّى ايضاً راويس و برجيس و المريخ و يسمّى ايضاً بهرام و زهرة و تسمّى ايضاً ناهيد و عطارد و يسمّى ايضاً الكاتب و خنوسها رجوعها في سيرها و تأخرها عن مطالعها في كلّ عام تأخرتهاً آخرها عن تعجيل ذلك الطلوع ، تخنس عنه و كنوسها دخولها في بروج السماء فاذا سارت راجعة فهي خانسة و اذا سارت مستقيمة فهي كائسة . وقال قتادة : هي التجوم تبدو بالليل و تخنس بالتهار فتخفي^١ فلا ترى وقيل : لعلّ (ع) ما « الخنس » « الجوار - الكنس » ؟ - قال هي الكواكب تخنس بالتهار فلا ترى^١ . وتكنس بالليل فتأوى الى مجاريها . وقيل : الكنس بقر الوحش والكنس الطّباء .

« والليل اذا عسعس » اي - اقبل بظلامه وهو قول الحسن . وقال الآخرون اي - ادبر . تقول العرب عسعس الليل وسعسع اذا ادبر ولم يبق منه الا اليسير .
« والصّبح اذا تنفس » اي - اقبل واضاء وبدا أوّله . وقيل : امتدّوار ترفع حتّى يصير نهاراً .

« أنّه لقول رسول كريم » هذا جواب القسم وهو ممتدّ الى آخر السّورة ، يعنى : انّ القرآن الذى هو كلام الله انزل به جبرئيل فقال له لمحمّد (ص) « وما هو بقول البشر » كما قال قريش : « والرسول الكريم » هو جبرئيل (ع) وقوله بلاغه عن الله عزّ و جلّ و القرآن قول الله و كلامه . وقيل : القرآن قول الله و حيّاً و كلاماً و قول جبرئيل تنزيلاً و قول محمد (ص) انذاراً و ابلاغاً .

« ذى قوّة » يعنى جبرئيل (ع) و كان من قوّته أنّه اقتلع قريّات قوم لوط من الماء الاسود و حملها على جناحه فرفعها الى السماء ثمّ قلبها و أنّه ابصر ابليس يكلم عيسى (ع) على بعض عقبات الارض المقدّسة فنفضه بجناحه نفخة القاء الى اقصى جبل الهند و أنّه صاح صيحة بشمود « فاصبحوا جائمين » و أنّه يهبط من السماء الى الارض و يصعد في اسرع من الطّرف . « عند ذى العرش مكين » اي - عند الله ذى مكانة

و منزلة وقدر

« مطاع ثم » اى - فى السموات تطيعه الملائكة فيما يأمرهم به وينهيهم عنه و طاعته واجبة على اهل السموات كطاعة النبى على اهل الارض ومن طاعة الملائكة اياه انهم فتحوا ابواب السموات ليلة المعراج بقوله لرسول الله (ص) وفتح خزنة الجنة ابوابها بقوله : « امين » على وحى الله ورسالته على انبيائه و قيل : « ثم امين » اى - عند الله « امين » .

« وما صاحبكم بمجنون » يقول لاهل مكة « وما صاحبكم » يعنى محمداً (ص) « بمجنون » و هذا ايضا من جواب القسم ، اقسم على ان القرآن نزل به جبرئيل و ان محمداً (ص) ليس كما يقوله اهل مكة و ذلك انهم قالوا : انه مجنون ، وما يقول بقوله من عند نفسه .

« ولقد رآه بالافق المبين » يعنى : رأى النبى (ص) جبرئيل (ع) على صورته التى خلق فيها « بالافق المبين » يعنى : بالافق الاعلى من ناحية المشرق الذى يجى منه النهار قاله مجاهد وقتادة وفى الخبر عن عكرمة عن ابن عباس قال : قال رسول الله (ص) لجبرئيل : « انى احب ان اراك فى صورتك التى تكون فيها فى السماء » . - قال : لن تقوى على ذلك . قال : « بلى » - قال : فاين تشاء ان اتخيل لك ؟ - قال : « بالابطح » . قال : لا يسعنى . قال : « فبمنأ » . - قال : لا يسعنى . - قال : « فبعر فات » . - قال ذاك بالحرى ان يسعنى فواعده فخرج النبى (ص) للوقت فاذا هو بجبرئيل قد اقبل من جبال عرفة بخشخشة و كلملة قد ملا ما بين المشرق والمغرب ورأسه فى السماء ورجلاه فى الارض ! فلما رآه النبى (ص) خرّ مغشياً عليه . قال : فتحول جبرئيل فى صورته فضمه الى صدره وقال : يا محمد لا تخف ! فكيف لو رأيت اسرافيل ورأسه من تحت العرش ورجلاه فى النجوم السابعة و ان العرش لعلى كاهله وانه ليمتضاء لحياتنا من مخافة الله عز وجل حتى يصير مثل الوصع يعنى العصفور حتى ما يحمل عرش ربك الاعظمته . قوله :

« وما هو » يعنى محمد (ص) « على الغيب » اى - على الوحى وخبر السماء وما اطلع عليه مما كان غائباً عنه من الانباء والقصص « بضنين » بمتهم اى - يجب ان

لا يَنْتَهِم بزيادة ونقصان فيماتني^١ به والذَّئِبَةُ: التَّهْمَةُ. قرأ عاصم وحزمة و نافع و ابن- عامر « بضنين » بالضاد ومعناه ببخيل يعنى يؤدَّى ما يوحى^١ اليه ولا يبخل به عليكم بل يعلمكم ويخبركم به . يقال : ضننت بالشئ بكسر التَّوْنِ اضنَّ به ضناً اى-بخلت. «وما هو بقول شيطان رجيم» اى - ما القرآن بقول شيطان مطرود مرمى بالشَّهَب من قوله وما تنزلت به الشَّيَاطِين. وقال الكلبي : يقول أنَّ القرآن ليس بشعر ولا كهانة كما قالت قريش .

« فإين تذهبون » يقال للمرء اكبر رأسه فى الأمر اين يذهب بك واين تذهب ؛ وقيل : معناه اين تعدلون عن هذا القرآن و فيه الشفاء والبيان ؟ و قال الزجاج : اى طريق تسلكون اين من هذه الطريقة التى قد بينت لكم؟ - وقيل : « اين تذهبون » عن عذاب الله او عن ثواب الله. ثم بين فقال :

« ان هوالآ ذكر للعالمين » اى - ما القرآن الا موعظة للخلق اجمعين . ثم خصص فقال :

« لمن شاء منكم ان يستقيم » اى - القرآن نذير لمن احب الاستقامة واتبع الحق وعمل به واقام عليه . وعن ابى هريرة قال: لما انزل الله على رسوله : « لمن شاء منكم ان يستقيم » قالوا : الامر الينا ان شئنا استقمنا وان شئنا لم نستقم . فانزل الله تعالى :

« وما تشاؤون الا ان يشاء الله رب العالمين » اعلمهم ان الهداية والتوفيق الى الله . اى - « ما تشاؤون » الهداية والاستقامة « الا ان يشاء الله » توفيقكم . فمن شاء الله له الايمان آمن ، و من شاء له الكفر كفر. قال الحسن : والله ما شاءت العرب الاسلام حتى شاء لها . وعن وهب بن منبه قال : الكتب التى انزلها الله على الانبياء بضع وتسعون كتاباً قرأت منها بضعاً و ثمانين كتاباً فوجدت فيها من جعل الى نفسه شيئاً من المشية فقد كفر . وقال الواسطى : اعجزك فى جميع اوصافك فلا تشاء الا بمشيته ولا تعمل الا بقوته ولا تطيع الا بفضلته ولا تعصى الا بخذلانه . فماذا يبقئ لك و بماذا تفتمخر من افعالك وليس من فعلك شئ .

النوبة الثالثة

قوله تعالى: « بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ » بِسْمِ اللَّهِ كلمة سماعها ربیع الجميع من العاصي والمطيع، والشريف والوضیع. من اصفى اليه بسمع الغضوع ترك طيب الهجوع و من اصفى اليه بسمع المحاب ترك لذیذا الطعام والشراب .

مجنون بنی عامر ؛ آن کارافتاده لیلی ، وقتی نقش نام لیلی بر دیوار دید ، شیفته نقش نام لیلی شد . هفت شبانروز در مشاهده آن نبشته بنشست که هیچ طعام و شراب نخورد . گفتند: ای مجنون هفت شبانروزی طعام و شراب چون بسر آوردی؟ - گفت: ای بیچاره کسی را کش با نام دوست خوش بود طعام و شرابش کجا یاد آید ؟ آنکه گفت :

جستمانی لتعلما سرّ لیلی تجدانی بسرّ لیلی شحیحاً .

این حال مخلوقی است در دعوی عشق مخلوقی ؛ پس چه کوئی کسی که قبله جان وی حضرت قدس الّهی بود و غالب دل وی مهر ذات قدیم . اگر بانام و ذکر او طعام و شرابش یاد نیاید چه عیب بود ؟ .

بو بکر شبلی گفت : ذکر ربّی طعام نفسی ، و ثناء ربّی لباس نفسی ، و الحیاة من ربّی شراب نفسی ؛ نفسی فداء قلبی ، قلبی فداء روحی ، روحی فداء ربّی .

موسی کلیم (ع) چهل شبانروز بر امید سماع کلام حق منتظر نشست که طعام و شراب بخاطر وی نگذشت . باز چون بطلب خضر می شد در دبیرستان علم ، يك نیم روز او را از طعام و شراب شکیب نبود تا گفت : « آتنا غدائنا » این حال نتیجه عشق است و عشق بدانائی وزیر کی و فتوی عقل حاصل نشود :

«عشق آمدنی بود ، نه آموختنی» .

کسی که این راه نرفت ، منزل این راه چه داند ؟ او که محرم عشق نبوده حرم دوست را چه نشان پرسد ؟ :

محرم شدم بعشق و جهان شد مرا حرم

لبيك عاشقی زدم از جان و دل بهم .

قوله تعالى: «إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ» الى آخرها... مصطفی (ص) گفت: هر که خواهد تا قیامت کبری تقدی بیند و احوال رستاخیز برو آشکارا گردد، گوی: «إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ» برخوان تا سیاست و صعوبت آن روز اورا معلوم گردد. چه مایه نشان توان داد از هول و صعوبت روزی که اطلال و رسوم کون را آتش بی نیازی درزنند و بدهر^(۱) قهر سر دهر بردارند و عالم محدث را هبائ منثور کنند و تیغ سیاست بر تارک افلاك زنند، غبار اغیار از دامن بیفشانده و لکام اعدام در سر مرکب وجود کشیده، آفتاب منور سیاه و مکور کرده، ستارگان رخشان بسان باران از آسمان بریخته، کوههای باصلابت و شدت فراوش آمده و از بیم حق سست و بی وزن گشته، عالمیان از هول قیامت ذخائر و نفائس اموال از دست بداده و پشت بدان آورده، وحوش و طیور و سباع نا مکلف از سیاست و هیبت آن روز همه بیجان گشته، دریاهاى عالم همه درهم گشاده و تعذیب دشمنان را حمیم و غسلین شده، هر کسی و هر تنی با کردار خویش هم برو هم سر کرده، اینست که رب العالمین گفت:

«وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ» باری بنگر ای مسکین که هم برو هم سر خود را چه ساخته ای و کرداری که قرین تو خواهد بود هم در گور و هم در قیامت چه اندوخته ای؟ و قرآن قدیم ترا این اندیشه میفرماید و ترا این پند میدهد که: «وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ» و مصطفی (ص) گفته: «العبد المؤمن بین مخافتین عمر قدمی لا بدری ما لله صانع فيه، و اجل قد بقى لا بدری ما لله قاض فيه؛ فليتزود العبد لنفسه من نفسه و من دنياه لا خرتة و من الشَّيْبَةِ قبل الكبر و من الحيوة قبل الممات. فوالله ما بعد الموت من مستعقب و ما بعد الدنيا الا الجنة و النار». رسول خدا (ص) چنین میگوید: که مؤمن را جای ایمنی نیست میان دو بیم در مانده و گرفتار شده: یکی عمر گذشته و جریده بیک و بد وی نبشته، نداند که با وی در آن چه خواهند کرد از و در گذارند و عفو کنند، یا اورا بآن بگیرند و عذاب کنند؟ و دیگر عمری نا آمده و کاری نا بوده و روز گاری نادیده، نداند که حق تعالی در آن بروی چه قضا کرده؛ قضاء بقاء

(۱) دهر: بر وزن بهره، حربهای داس مانند است. رك: برهان قاطع.

یا قضاء فنا؟ تقدیر طاعت، یا تقدیر معصیت؟ تقدیر سعادت، یا تقدیر شقاوت؟ بنده مؤمن را باین دو حال جای ایمنی نیست. غافل بودن و فارغ نشستن روا نیست. باید که از نفس خود خود را آزادی برگیرد، و از دنیا عقبی را بهره‌ای ستاند، و از روز فراغ روز شغل را نصیب گیرد و در جوانی پیری را منتظر باشد و درزندگانی مرگ را برگ کند که پس از مرگ روی آشتی نیست. بآن خدای که وحدانیت صفت اوست که پس از دنیا سرائی نیست که آنجا مقام کنند، الا جنت که نعمت اسلام آنجابر بنده تمام کنند، یا دوزخ که او را اسیر عذاب و غرام^(۱) کنند و راحت و لذت بروی حرام کنند.



(۱) غرام: هلاك و عذاب. قوله تعالى: «ان عذابها غراماً» ای - هلاكاً و لازماً لهم. فرهنگ نفیسی.

۸۲ = سورة الانطار = مکیة

النوبة الاولى

قوله تعالى : « بسم الله الرحمن الرحيم » بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.
 « اِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ (۱) » آنکه که آسمان بشکافد و پاره گردد .
 « وَاِذَا النُّجُومُ انشَثَرَتْ (۲) » و آنکه که ستارگان فرو ریزد .
 « وَاِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ (۳) » و آنکه که دریاها درهم گشایند .
 « وَاِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ (۴) » و آنکه که گورها برشورند [و آنچه از مردگان و گنجها در آن است بر زبر او کنند] .

« عَلِمْتُ نَفْسٌ » بداندر کسی وهر تنی « ما قَدَّمْتُ وَآخِرْتِ (۵) » آنچه پیش فرا فرستاد از کردار یا پیش واز گذاشت از نهاد .

« يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ » ای مردم « مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ (۶) » چه چیز ترا فریفته کرد بخداوند قرآن کریم نیکوکار نوازنده .

« الَّذِي خَلَقَكَ » او که بیافرید ترا « فَسَوَّيْكَ » و ترا راست کرد و هموار آفرید « فَعَدَلَكَ (۷) » اندامان همه درخور یکدیگر آفرید و بالای راست .

« فِي أَيِّ صُورَةٍ مَا شَاءَ رَكَّبَكَ (۸) » بهر صورت که خود خواست آفرید و ترا برهم ساخت .

« كَلَّا بَلْ تُكَذِّبُونَ بِالَّذِينَ (۹) » آگاه باشید آن شما نیکوکاران که بروز شمارو یاداش کافر می^۲ شوید و دروغ زن میگیرید .

« وَانَّ عَلَيْكُمْ لِحَافِظِينَ (۱۰) » و بر شما ازما گوشوانان اند .

« كَرَامًا » آزادگان پاکان نیکوکاران « كَاتِبِينَ (۱۱) » دبیران نویسندگان .

« يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ (۱۲) » می دانند هر چه می کنید .

« اِنَّ الْاَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ (۱۳) » بیکان نوازندگان فردا در نازاند و درزید^(۱).
 « وَاِنَّ الْفَجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ (۱۴) » و بدان فردا در آتش اند.
 « يَصَلُّونَهَا يَوْمَ الدِّينِ (۱۵) » بآن آتش رسند و سوزند روز شمار و یاداش.
 « وَمَا هُمْ عَنْهَا بِغَائِبِينَ (۱۶) » و ایشان هر گز از آن نارو از آن آتش نادیدند.
 « وَمَا اَدْرِيكَ مَا يَوْمُ الدِّينِ (۱۷) » و چه چیز ترا دانا کرد که روز شمار چیست؟
 « ثُمَّ مَا اَدْرِيكَ مَا يَوْمُ الدِّينِ (۱۸) » پس چه چیز ترا دانا کرد که روز شمار

چیست؟

« يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِّنَفْسٍ شَيْئًا (۱۹) » روزیکه بدست هیچ کس هیچیز نیست کس را و نتواند و بکار نیاید.
 « وَالْاَمْرُ يَوْمَ لِلّٰهِ (۲۰) » و کار همه آنروز خدا بر است.

النوبة الثانية

این سوره نوزده آیتست ، هشتاد کلمه ، سیصد و بیست و هفت حرف . جمله به
 مکه فرو آمد ، آن را مکی گویند و درین سوره هیچ ناسخ و منسوخ نیست . و فی الخبر
 عن ابی قال : قال رسول الله (ص) : من قرأ « اِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ » اعطاه الله عز وجل
 من الاجر بعدد کُلِّ قبرٍ حسنة و بعدد کُلِّ قطرة ماءٍ حسنة و اصلح الله شأنه يوم القيامة :
 « اِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ » ای - انشقت و انصدعت ، کقوله : « السَّمَاءُ مَنفَطَرٌ بِهِ »
 ای - بیوم القيامة لشدته و عظم شأنه .

« وَاِذَا الْكَوَاكِبُ انْثَرَتْ » تناثرت و تساقطت .

« وَاِذَا الْبِحَارُ فَجَّرَتْ » ای - فجّر بعضها فی بعض لان الارض صارت و اهية
 رخواً فصارت البحار بحرأ واحداً فیصَبَّ ذلک البحر فی جوف الحوت الذی علیه
 الارضون السبع .

۱- الف : زید . بمعنى کام و خواست .

(۱) زید : افزونی و افزون . ترجمه و شرح قاموس .

«وإذا القبور بعثرت» اى - بحثت ونثرت وأبشرت، فاستخرج ما فيها من الكنوز وبعث من فيها من الموتى أحياء وهذا من اشراط الساعة ان تخرج الارض افلاذ كبدها من ذهبها وفضتها و اموانها .

« علمت نفس ما قدمت » من عمل صالح او طالح وما « آخرت » من سنة حسنة او سيئة . قال عكرمة : « ما قدمت » من الفرائض التي ادتها « و آخرت » من الفرائض التي ضيعتها وقيل : « ما قدمت » من الصدقات « و آخرت » من التركات . هذا كقوله : « ينبؤ الانسان يومئذ بما قدم وأخر » وقيل : « ما قدمت و آخرت » ما كان في أول عمره و آخره .

« يا ايها الانسان ماغرك ربك الكريم » المغرور: الذي يعمل المعاصي وينتظر الرحمة . « ماغرك » اى - ماخذك وسؤل لك حتى قصرت فيما افترض عليك و ما حملك على الاغترار به حتى عملت بمعاصيه؟ ما الذي حملك على المعصية مع رب كريم قد انعم عليك بالخلق والتسوية والتعديل ؟ وقيل: ما حملك على القعود عن طاعة رب خيره عندك كثير؟ قرأ النبي (ص) هذه الآية، ثم قال: جهله، يعنى: حمله جهله على ذلك. قال مقاتل: غره عفو الله حين لم يعجل عليه بالعقوبة . وعن ابن مسعود قال : ما منكم من احد الا سيخلوا الله به يوم القيامة فيقول: «يا بن آدم ماغرك بى ؟ يا بن آدم ماذا عملت فيما علمت ، يا بن آدم ماذا اجبت المرسلين ؟ ! وقال ذو النون : كم من مغرور تحت السم وهو لا يشعر به وفى معناه انشد :

يا من علا فى الغى والتيه و غره طول تماديه
املى لك الله فبارزته ولم تخف غب معاصيه .

قيل: نزلت هذه الآية فى الاسود بن كعدة الجمحي قصد النبي (ص) فلم يتمكّن منه ولم يعاقبه الله سبحانه على ذلك فنزلت الآية «ماغرك ربك الكريم» ومعنى «الكريم» هاهنا انه قدر على ان يعاقبه فلم يفعل . وقيل: نزلت فى الوليد بن المغيرة . وقيل : هو عام فى جميع الكفار و هو ان كل من كفر فهو محلّ التّقرّيع بهذه الآية لاغتراره برّبه .

«الَّذِي خَلَقَكَ» «فِي احسن تقويم» «فَسَوِّيكَ» اى - سَوِّى خَلَقَكَ فِى بطن امك. «فَعَدْلَكَ». قرأ عاصم وحمزة و الكسائي وابو جعفر : فَعَدْلَكَ بِالْتَّخْفِيفِ وَيَكُونُ فِى بِمَعْنَى اِلَى وَمَاصِلَةٍ اِى - صَرْفَكَ وَاِمَالَكَ اِلَى اِىَّ صُورَةً شَاءَ حَسَنًا وَقُبْحًا وَطَوِيلًا وَقَصِيرًا. و قرأ الآخرون بالتشديد اى - جَعَلَكَ مَعْتَدِلَ الْخَلْقِ مُسْتَوًى الْاَعْضَاءُ لَا تَفَاوُتَ فِيهَا.

«فِى اِىَّ صُورَةٍ مَا شَاءَ رَبِّكَ» قال مجاهد : فِى اِىَّ شَبَه «شَاءَ رَبِّكَ» شَبَه اَبٍ اَوْ اُمٍّ اَوْ خَالَ اَوْ عَمٍّ. وَ يَجُوزُ اِنْ يَكُونُ الصُّورَةُ بِمَعْنَى الصِّفَةِ ؛ تَقُولُ الْعَرَبُ : اَرْنِى «صُورَةَ» هَذَا الْاَمْرِ اِى - عَرِّفْنِى صِفَتِهِ. وَيَكُونُ فِى بِمَعْنَى عَلَى ؛ فَيَكُونُ مَعْنَاهُ خَلَقَكَ عَلَى «اِىَّ» صِفَةً شَاءَ مِنْ سَعَادَةٍ وَ شَقَاوَةٍ وَ اِيْمَانٍ وَ عَصِيَانٍ.

«كَأَنَّ» رَدْعٌ عَنِ الْغَفْلَةِ عَنِ اللَّهِ وَ الْاِغْتِرَارِ بِهِ. «بَلْ تَكْذِبُونَ» قِرَاءَةُ الْعَامَّةِ بِالتَّاءِ لِقَوْلِهِ : «وَ اَنْ عَلَيْكُمْ لِحَافِظِينَ» وَ قرأ ابو جعفر بالياء اى - يَكْذِبُونَ. بِالْقِيَامَةِ الَّتِى يَكُونُ فِيهَا الْجَزَاءُ وَ الْحِسَابُ ؛ وَ يَجُوزُ اِنْ يَكُونُ الدِّينُ هَاهُنَا التَّوْحِيدَ.

«وَ اَنْ عَلَيْكُمْ لِحَافِظِينَ» يَعْنِى : الْمَلَائِكَةُ يَحْفَظُونَكُمْ وَ يَحْفَظُونَ عَلَيْكُمْ اَعْمَالَكُمْ بِاثْبَانِهَا فِى الصَّحَافِ.

«كَرَامًا كَاتِبِينَ» اى - «كَرَامًا» عَلَى اللَّهِ كِتَابَةٌ لَا يَخْفِى عَلَيْهِمْ شَيْءٌ مِنْ اَفْعَالِ بَنِي آدَمَ. وَ قِيلَ : «كَرَامًا» يَسَارِعُونَ اِلَى كِتَابِ الْحَسَنَاتِ وَ يَتَوَقَّفُونَ فِى كِتَابِ السَّيِّئَاتِ رَجَاءً اَنْ يَسْتَغْفَرَ وَ يَتُوبَ فَيَكْتُبُونَ الدَّنْبَ وَ التَّوْبَةَ مِنْهُ مَعًا.

«يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ» عَلِمَهُمْ عَلَى وَجْهِينَ ؛ فَمَا كَانَ مِنْ ظَاهِرٍ قَوْلٍ اَوْ حَرَكَةٍ جَوَارِحِ عِلْمِهِمْ بِظَاهِرِهِ وَ كِتَبُوهُ عَلَى جِهَتِهِ. وَ مَا كَانَ مِنْ بَاطِنٍ ضَمِيرٍ يُقَالُ اَنْهُمْ يَجِدُونَ لِمَا لَحِهُ رِيحًا طَيِّبَةً وَ لِمَا لَحِهُ رِيحًا خَبِيثَةً فَكُتِبُوهُ مَجْمَلًا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخِرُ سَيِّئًا.

«اَنْ الْاِبْرَارَ لَفِى نَعِيمٍ» وَاحِدُ «الْاِبْرَارِ» بَارٌّ وَ بَرٌّ وَ هُمُ الَّذِينَ بَرُّوا وَ صَدَقُوا فِى اِيْمَانِهِمْ بِادَاءِ فَرَائِضِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ اجْتِنَابِ مَعَاصِيهِ. وَ فِى الْخَبَرِ عَنْ ابْنِ عَمْرٍ عَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ : اِنَّمَا سَمَّاهُمُ اللَّهُ «الْاِبْرَارَ» لِأَنَّهُمْ بَرُّوا الْآبَاءَ وَ الْاِبْنَاءَ كَمَا اَنْ لَوْ اَلَدَكَ عَلَيْكَ حَقًّا كَذَلِكَ لَوْلَدَكَ عَلَيْكَ حَقٌّ. «لَفِى نَعِيمٍ» يَعْنِى فِى الْجَنَّةِ وَلَدَاتِهَا.

«وَأَنَّ الْفَجَارَ» الكفار «لَفِي جَحِيم» ای - «لَفِي» معظم النار .

«يصلونها يوم الدين» ای - يدخلونها ويلزمونها و يخلصون فيها

يوم القيامة

«وما هم عنها بغائبين» هذا كلام يشمل الفريقين جميعاً نضعه موضعه منهما .

ای - هم خالدون فيها اهل الجنة في الجنة لا يغيبون عنها ، و اهل النار في النار لا يغيبون عنها .

«وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمَ الدِّينِ» «ثُمَّ مَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمَ الدِّينِ» كرّر ذكره تعظيماً

لشأنه وهو استفهام على وجه التعجب . وقيل: أحدهما في حق الكفار والآخرة في حق المؤمنين .

«يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ» قرأ ابن كثير و ابو عمرو و يعقوب : يوم بضّم الميم

ردّاً على اليوم الاول وقرأ الآخرون بفتحها، ای - هذه الاشياء في «يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ

لنفس شيئاً» . قال مقاتل : اراد به الكفار لان المسلمين ينفع بعضهم بعضاً بالشّفاة .

«وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ» ای - ينقطع دعاوى المخلوقين في ذلك اليوم لا يملك الله

في ذلك اليوم احداً شيئاً كما ملكهم في الدنيا . وفي الحديث الصحيح من سرّه ان

ينظر الى يوم القيامة كأنه رأى عين فليقرأ «إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ» «وَإِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ»

«وَإِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ» .

النوبة الثالثة

قوله : «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» اسم عزيز اذا اراد اعزاز عبده و فقه لمر فاته،

ثم زينّه باحسانه ، ثم استخلصه بامتثانه ، فعصمه من عصيانه ، ثم قبضه على ايمانه ، ثم

بوّاه في جنانه ، ثم اكرمه برضوانه ، ثم اكمل نعمته برؤيته و عيانه .

نام خداوند كريم مهربان ، لطيف ورحيم و نوازنده بندگان ، يگانه و يكتا

درنام و درنشان ، دارنده جهان و نعمت بخش آفریدگان و دلکشای دوستان ؛ ببنده

نوازی معروف ، بمهربانی موصوف ، بفضل خودباز آمده بوفای امیدواران ، بلطف خود

پذیرنده حقیرهای پرستندگان، بکرم خود سازنده کاربندگان در دوجهان، بمهربانی خود نوازنده ضعیفان و شنونده دعای عاجزان. از کمال کرم او نکته‌ای شنو؛ هر شب بوقت سحر، آن ساعت که وقت نیاز دوستان بود، هنگام راز و نیاز عاشقان بود، آن ساعت که نسیم صبای مهر بر دل مشتاقان وزد، آن ساعت که رب العزة سوگند بوی یاد میکنند که: «والصبح اذا تنفّس» بر بساط «ونحن اقرب» در خلوت «وهو معکم» سرّاً بسرّ شراب «انا جلیس من ذکری» بی زحمت اغیار بجان دوستان میرساند و از زناد «ینزل الله» آتش «نار الله الموقدة» در دل سوختگان می‌زند و بیماران را تهدید می‌کند و بکمند لطف رمیدگان را بدرگاه میکشد؛ که عبادی اگر طاعت آرید، قبول بر من؛ و سؤال کنید، عطا بر من؛ و رگناه کنید، عفو بر من. آب در جوی من، راحت در کوی من، طرب در طلب من، انس با وصال من، شادی بیدار من. امروز در دنیا با بنده عاجز چنین خطاب میکند و فردا در عرصه عظمی و انجمن کبری با بنده عاصی گوید: «یا ایها الانسان ما غرّک برّک الکریم؟» این عجب نگر، تهدیدی لطیف آمیغ! خود سؤال میکند و در نفس سؤال بنده را تلقین جواب میکند، با آنچه گفت: «برّک الکریم». نام کریم بایاد بنده می‌دهد تا بنده گوید: غرّنی بک کرّمک و لولا کرّمک ما فعلت لاّک رأیت فسترت و قدرت فامهلت:

مما اری^۱ من سوء افعالك!

يقول مولای: اما تستحی

افسندی کثرة افضالك!

فقلت: یا مولای رفقا، فقد

یحیی معاذ گفت: روز رستاخیز چون خلق اولین و آخرین را بر آن مقام سیاست و هیبت بدارند و سؤال کنند، اگر از جناب جبروت و درگاه عزّت خطاب آید که: ما غرّک بی؟ من بتوفیق الهی و تأیید ربّانی جواب دهم گویم: غرّنی برّک سالفاً و آنفاً. آن نیکوئیهای قدیم و حدیث، نواخته‌های نهان و آشکارا که از فضل و برّ تو یافته‌ام آنست که دیده مرا بتو فریفته کرد! بوبکر و راق گفت: لوقال لی: «ما غرّک برّک الکریم» لقلت: غرّنی کرم الکریم! وقیل لفضیل: لو اقامک الله

بين يديه يوم القيامة ، فقال : « ما غرّك برّبك الكريم » ماذا كنت تقول؟ - قال : اقول :
غرّنى سترك المرخى^١ فنظمه محمد بن سمالك فقال :

يا كاتم الذّنب اما تستحي الله فى الخلوة ثائيبكا؟!

غرّك من ربّك امهاله وستره طول مساويكا .

و فى الحديث الصحيح : ان الله عزّ وجلّ يدن المؤمن فيضع عليه كنفه ويستره

فيقول : « اتعرف ذنب كذا؟ اتعرف ذنب كذا؟ » - فيقول : نعم ، اى ربّ ، حتّى قرّره بذنوبه ، و
رأى فى نفسه انه هلك . قال : « سترتها عليك فى الدنيا وانا اغفرها لك اليوم » .



۸۳ = سورة التطفیف (المطففین) = مکیه

النوبه الاولی

قوله تعالى: « بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ » بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

« وَيَلِّ لِلْمُطَفِّفِينَ (۱) » ویل و تباهی کاهند کان را .

« الَّذِينَ إِذَا أَكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ (۲) » ایشان که چون از مردمان

می ستانند پیمانه بیری می ستانند ناکاست .

« وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ (۳) » و آنکه که مردمان را می پیمایند

یامی سنجند ، می کاهند و زیان زد می کنند .

« أَلَا يَظُنُّ أُولَئِكَ هِیْجَ نَمِیدانند . بی کمائی ایشان ، « أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ (۴) »

« لِيَوْمٍ عَظِيمٍ (۵) » که ایشان انکیختنی اند روزی بزرگ را .

« يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ » آن روز که بیای ایستند - مردمان « لِرَبِّ الْعَالَمِينَ (۶) »

خداوند جهانیا نرا .

« كَلَّا » آگاه باشید « أَنَّ كِتَابَ الْفُجَارِ لَفِي سَجِّين (۷) » نامه کردار و .

سرا انجام بدان در سجّین است [در بتریمه زندان] .

« وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَجِّين (۸) » و چه دانی که آن زندان چه چیز است [از

صعبی] ؟

« كِتَابٌ مَرْقُومٌ (۹) » نوشته ای [کنده در سنگ] .

« وَيَلِّ يَوْمُنَا لِّلْمُكْذِبِينَ (۱۰) » ویل آن روز بر دروغ زن کیران .

« الَّذِينَ يَكْذِبُونَ يَوْمَ الدِّينِ (۱۱) » ایشان که بروز شمار و پاداش دروغ

زن کیرند .

« وَمَا يَكْذِبُ بِهِ » و دروغ زن نکیرد بآن « الْأَكْلُ مُعْتَدَ آئِم (۱۲) » مگر

هر اندازه در گذرانده ای ناباک ناباک .

« اِذَا تَنَالَىٰ عَلَيْهِ اٰیَاتُنَا » که برو خوانند سخنان و آیات ما . « قَالَ اَسَاطِيرُ الْاَوَّلٰیْنَ (۱۳) » گوید : این افسانه پیشینیان است .

« كَلَّا » چنانست [که مکذب میگوید] . « بَلْ رَانَ عَلٰی قُلُوْبِهِمْ مَا كَانُوْا يَكْسِبُوْنَ (۱۴) » بلکه زنک و بار آنچه میکنند بر دل‌های ایشان نشست و نشاند . « كَلَّا » آگاه باشید « اَنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ یَوْمَئِذٍ لَّمَّحْجُوْهُنَّ (۱۵) » ایشان از خداوند خویش آن روز باز پوشیده‌اند .

« ثُمَّ اَنَّهُمْ لَمَّا لَوُا الْجَحِیْمَ (۱۶) » پس ایشان با آتش رسیدنی‌اند [و بآن سوختنی] . « ثُمَّ یَقَالُ » پس ایشان را گویند : « هٰذَا الَّذِی كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُوْنَ (۱۷) » این آنست که شما آن را دروغ می‌شمردید و دروغ می‌داشتید [و آن دروغ نبود] . « كَلَّا » آگاه باشید « اِنَّ كِتَابَ الْاَبْرَارِ لَفِیْ عَلَیِّیْنَ (۱۸) » نامه و کارنیکان در علّیین است جایگاه زبرین .

« وَ مَا اَدْرِیْكَ مَا عَلَیُّوْنَ (۱۹) » و چه چیز ترا دانا کرد که علّیین چیست ؟ « كِتَابٌ مَّرْقُومٌ (۲۰) » نبشته‌ای [درسنگ کنده بشارت نیکان را] . « یَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ (۲۱) » فریشتگان نزدیک کردگان بآن میرسند و آن را می‌بینند .

« اِنَّ الْاَبْرَارَ لَفِیْ نَعِیْمٍ (۲۲) » نیکان در ناز و نعمت‌اند . « عَلٰی الْاَرَآئِكَ یَنْظُرُوْنَ (۲۳) » در حجله‌ها در تختها مینگرند . « تَعْرِفُ فِی وُجُوْهِهِمْ » در رویهای ایشان میشناسی و می‌بینی « نَضْرَةَ النَّعِیْمِ (۲۴) » تازگی ناز و روشنائی شادی .

« یُسْقَوْنَ مِنْ رَحِیقٍ » می‌آشامانند ایشان را از رحیق . « مَخْتُوْمٌ (۲۵) » جام آن مهر کرده .

« خَتَمَةُ مَسْكِ » مهر آن مشک . « خَتَمَةُ مَسْكِ » که از دهن باز ایستاند ، بوی مشک آید مختوم « خَتَمَةُ مَسْكِ » آمیخته آمیغ آن مشک « وَ فِیْ ذٰلِكَ

فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ (۲۶) ، و ایدون بادا که کوشند گان درین کوشند [و نورد خواهند گان آن را نورد خواهند و جویند گان باین مرهم شتاونند] .
 « وَمَزَاجُهُ مِنْ تَعْنِيمٍ (۲۷) » و آمیغ آن از چشمه تسنیم است .
 « عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ (۲۸) » چشمه ای که مقربان آن را صرف می-
 آشامند [و ابرار بآمیغ] .

« اِنَّ الَّذِيْنَ اَجْرُمُوْا » آن بدان که کافر شدند . « كَانُوْا مِنَ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا يَضْحَكُوْنَ (۲۹) » می خندیدند از گرویدگان .
 « وَاِذَا مَرُّوْا بِهِمْ » و آنکه که مؤمنان برایشان برگزشتند ، « يَتَفَامَزُوْنَ (۳۰) » ایشان بافسوس برایشان در یکدیگر می نمودند .
 « وَاِذَا اِنْقَلَبُوْا اِلَىْ اَهْلِهِمْ » و چون با خانه ها و کسان خویش گشتند ،
 « اِنْقَلَبُوْا فَكِهِيْنَ (۳۱) » بناز و رامش و خنده می زیستند .
 « وَاِذَا رَاَوْهُمْ » و چون ایشان را دیدند ، « قَالُوْا اِنَّ هٰؤُلَاءِ لَضَالُّوْنَ (۳۲) » گفتند : اینان کم شدگان اند و در غلط افتادگان و نادانان .
 « وَمَا اَرْسَلُوْا عَلَيْهِمْ حٰفِظِيْنَ (۳۳) » و کافران را نفرستاده اند بکوشوانی بر گرویدگان و نگهبانان کردار ایشان .

« فَاٰیُوْمَ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا » آن روز قیامت ، آن مؤمنان و گرویدگان « مِنْ الْكُفَّارِ يَضْحَكُوْنَ (۳۴) » از کافران می خندند .
 « عَلٰی الْاَرَآئِكَ يَنْظُرُوْنَ (۳۵) » در حجله ها بر تختها مینگرند .
 « هَلْ ثَوَابَ الْكُفَّارِ مَا كَانُوْا يَفْعَلُوْنَ (۳۶) » کافران را پاداش بدادند بر آنچه میکردند در آن کیتی ؟

النوبة الثانية

این سوره سی و شش آیت است ، صد و هفتاد و هفت کلمه نهصد و سی حرف ؛ و در نزول آن علما مختلف اند . قومی گفتند : مکی است ، جمله به مکه فرو آمد ؛ قومی

گفتند: میان مکه و مدینه فرو آمد، آنکه که رسول خدا (ص) هجرت کرد. و بیشترین علما بر آنند که در مدینه فرو آمد. مقاتل گفت: اوّل سورتی که در مدینه فرو آمد این سورتست و درین سوره هیچ ناسخ و منسوخ نیست. و عن ابی بن کعب قال: قال رسول الله (ص): «من قرأ سورة «المطففين» سقاها الله من الرّحیق المختوم يوم القيامة» قوله تعالى:

«وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ» ابن عباس گفت: رسول خدا در مدینه شد، قومی تجّار را دید در پیمانه و ترازو سخت بد، و بیاعات و معاملات ایشان شبه قمار چون منابذه و ملامسه. جبرئیل آمد و آیت آورد:

«وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ». رسول خدا (ص) ایشان را حاضر کرد و برایشان خواند. ایشان از آن عادت بد باز ایستادند و با طریق عدل و راستی گشتند. فهم اوفی الناس کیلاً الى اليوم. وقال السّدي: قدّم رسول الله (ص) المدينة و بها رجل يقال له ابو جهينة و معه صاعان يكيل باحدهما و يكتال بالآخر فنزلت فی شأنه: «وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ» و قيل: نهام رسول الله (ص) عن ذلك فلم ينتهوا، فانزل الله تعالى: «وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ» فخرج رسول الله (ص) الى السوق و قرأ السّورة فاصلحوا كيلهم. الويل كلمة يقال لمن وقع فی هلكة و عذاب. و قيل: هو واد فی جهنّم من قبح بدم. و قيل: جبّ فی النّار و معنی «وَيْل» ای - قد ثبت لهم هذا و المطفّفون الذّین یبخسون حقوق النّاس و ینقصون الكیل و الوزن. قال الزّجاج: انّما قيل: للذی ینقص المکیال و المیزان مطفّف لانه لا یکاد یسرق فی المکیال و المیزان الا الشّیء الیسیر الطّفیف. و عن الا صمعی: قال: قال اعرابی: لا تلتمس الحوائج ممّن مرّوْته فی رؤس المکیال و السن الموازين. ثمّ بیّن ان «المطففين» منهم. فقال:

«الذّین اذا کتالوا علی النّاس» ای - من النّاس. و من و علی یبدّل احدهما من الآخر، ای - «اذا کتالوا» من النّاس استوفوا علیهم الکیل ای - یاخذون حقوقهم تامّة

«و اذا کالوهم او وزنوهم» ای - کالوا لهم و وزنوا لهم، یعنی: للنّاس. تقول:

و زنتك و وزنت لك و كلمتك و كلت لك، كما يقال: نصحتك و نصحت لك و كسبتك و كسبت لك. «يخسرون» اى - ينقصون. يقال: خسرت و اخسرت اذا انقصته هذا كقوله: «ولا تخسروا الميزان» «ولا تكونوا من المخنسرين» والمعنى: اذا استوفى لنفسه انمه و اذا اعطى غيره نقصه. قال نافع: كان ابن عمر يمرّ بالبائع فيقول: اتق الله و اوف الكيل و الوزن فان «المطففين» يوقفون يوم القيامة حتى ان العرق يلجمهم الى انصاف آذانهم. و روى ان علياً (ع) مرّ على رجل و هو يزن الزعفران و قد ارجح فكفا الميزان. ثم قال: اقم الوزن بالقسط. ثم ارجح بعد ذلك ماشئت.

«الايظن اولئك انهم مبعوثون ليوم عظيم» هذا الكلام تعظيم لانهم المطفّف و تشديد، وهذا الظنّ يقين والمعنى: الايستيقن «اولئك» الذين يفعلون ذلك. «انهم مبعوثون ليوم عظيم» اى - لمجىء يوم عظيم، وهو يوم القيامة. و قيل: معناه انهم لو ظنّوا انهم يبعثون ما نقصوا فى الكيل و الوزن. وقيل: كل من نقص حق الله من زكوة و صلوة و صوم فهو داخل تحت هذا الوعيد. قال الحسن: المراد به المؤمنون و المعنى اليس يعلمون انهم يبعثون فما عذرهم فى التطفيف. «يوم يقوم الناس لرب العالمين» اى - يقومون من قبورهم لحكم رب العالمين بينهم فيقفون فى العرصات على ارجلهم ينتظرون حكم الله فيهم قدر ثلاث مائة عام. وقيل: اربعين سنة لا يكلمهم احد حتى ان اقلهم رشحاً يغيب فيه الى انصاف اذنيه. روى عن مالك عن نافع عن ابن عمر: ان النبى (ص) قال: «يوم يقوم الناس لرب العالمين» حتى يغيب احدهم فى رشحه الى انصاف اذنيه. وعن المقداد قال: سمعت رسول الله (ص) يقول: «اذا كان يوم القيامة ادنيت الشمس من العباد حتى تكون قيد ميل او اثنين. قال سليم بن عامر: احد رواة هذا الحديث: لا درى اى الميلىن يعنى مسافة الارض او الميل الذى تكحل به العين. قال فتصهرهم الشمس فيكونون فى العرق بقدر اعمالهم. فمنهم من يأخذه الى عقبه و منهم من يأخذه الى ركبتيه و منهم من يأخذه الى حقوبه و منهم من يلجمه الجاماً.

«كلاً» ردع عن التطفيف اى - ليس الأمر على ما هم عليه فليردعوا و تمام

كلام هاهنا. وقال الحسن : « كلاً » ابتداءً يتصل بما بعده على معنى حقاً. « ان كتاب
 الفجر » الذى كتب فيه اعمالهم « لفي سجين » قال ابن عباس : السجين هى الارض
 السابعة السفلى فيها ارواح الكفار . وفى الخبر عن النبى (ص) قال : « سجين » اسفل
 سبع ارضين و « عليون » فى السماء السابعة تحت العرش اخبر « ان كتاب » اعمال
 « الفجر لفي سجين » وضعا لقدرهم واذلالاً لهم على سبيل ضرب المثل لاهانتهم و
 يكون ذلك علامة عذابهم ثم يحمل الى هاهنا ارواحهم وهذا كما يقال لخسيس القدر
 انه فى الحضيض و انه فى التراب . و قيل : السجين خزانة ارواح الكفار وهى صخرة
 خضراء تحت الارض السابعة خضرة السموات منها رقم فيها اسماء الكفار ومصيرهم الى
 النار. وروى ان ابن عباس قال لكعب الاحبار: اخبرنى عن « سجين » و « عليين » ؟
 فقال كعب : والذى نفسى بيده لا اخبرتك عنهما الا بما اجد فى كتاب الله المنزل . اما
 « سجين » فانه شجرة سوداء تحت الارضين السبع مكتوب فيها اسم كل شيطان فاذا
 قبضت نفس الكافر عرج بها الى السماء فغلقت ابواب السماء دونها ثم رمى بها الى
 « سجين » فذلك « سجين » . واما عليون فانه اذا قبضت نفس المرء المسلم عرج
 بها الى السماء ففتحت لها ابواب السماء حتى تنتهى الى العرش . قال فيخرج كف
 من العرش فيكتب له نزل و كرامته وذلك « عليون » . و قال اهل اللغة : « سجين »
 فعيل من السجن على جهة المبالغة كما يقال : فسيق ، شريب ، سكير ، والمعنى : ان مصير
 اصحابه الى ضيق وشدة وخسار وسفال . وقيل : معناه ما كتب عليهم لا يتبدل ولا يتمحى
 كالنقش فى الحجر .

« وما أدريك ما سجين » اى - ليس هذا مما كنت تعلمه انت ولا قومك حتى
 عرفناك . قاله تعظيماً لشأن السجين وتعجباً منه و تهويلاً لامره ثم قال :
 « كتاب مرقوم » ليس هذا تفسير السجين بل هو بيان الكتاب المذكور فى
 قوله : « ان كتاب الفجر » اى - هو « كتاب مرقوم » اى - مكتوب اعمالهم مثبت
 عليهم كالرقم فى الثوب لا ينسى ولا يمحي حتى يجازوا به . وقال قتادة و مقاتل : رقم
 عليهم بشر كانه اعلم بعلامة يعرف بها انه كافر وقيل : مختموم بلفظة حمير .

« ويلٌ يومئذ للمكذّبين » اى - يوم يخرج المكتوب و يبعث المدفون ثم

فسرهم فقال :

« الَّذِينَ يَكْذِبُونَ يَوْمَ الَّذِينَ » يعنى : يوم القيامة الذى فيه الحساب والجزاء .

« مَا يَكْذِبُ بِهِ الْأَكْلُ مَعْتَدٌ » اى - عاص متجاوز للحد فى المصيان « ائيم »

مرتكب للخطايا مستحق للعقوبة :

« إِذَا تَلَّى عَلَيْهِ آيَاتُنَا » اى - اذا سمع القرآن يقرأ « قَالَ اساطير الاولين .»

« كَلَّا » ردع عن هذا القول « بَلْ » نفى لما قالوه : « رَأَىٰ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ » اى -

غطى « قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ » من المعاصى اى - كثرت معاصيهم وذنوبهم فاحاطت

بقلوبهم . وقيل : الرّين كالصداء يغشى القلب . روى ابو هريرة قال : سمعت رسول الله

(ص) يقول ان العبد اذا اخطأ خطئة نكت فى قلبه نكتة سوداء فان هونزع واستغفر

وتاب صقلت ، فان عاد عادت حتّى تغطى . وروى : ان زاد زادت حتّى تعلو قلبه فذلکم

الرّان الذى ذكره الله فى كتابه : « كَلَّا بَلْ رَأَىٰ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ » قال

الحسن : هو الذّنب على الذّنب حتّى يموت القلب . واصل الرّين الغلبة ، يقال : رانت

الخمرة على عقله تريّن ريناً اذا غلبت عليه فسکر ؛ ومعنى الآية : غلب على قلوبهم

المعاصى واحاطت بها حتّى غمرتها .

« كَلَّا » تکرار المرّدع وقيل : معناه حقّاً « انّهم عن ربّهم » اى - عن رؤية ربّهم

« يَوْمَئِذٍ لِّمُحْجَبُونَ » ممنوعون .

قال الشيخ الاسلام عبد الله الانصارى قدس روحه : اى - عن رؤية الرّضا

فان الشّقى يريه غضبان حين يتجلّى فى المحشر قبل دخول النّاس الجنّة . وفى هذا

ان المصدّق غير محجوب عن ربّه . قال الحسين بن الفضل : كما حجبهم فى الدّنيا

عن توحيد حجبهم فى الآخرة عن رؤيته . وسئل مالك بن انس عن هذه الآية

فقال : لما حجب اعداءه فلم يروه تجلّى لاوليائه حتّى رآوه . وقال الشافعى : فى هذه

الآية دلالة ظاهرة ان اولياء الله يرون الله . قال لما حجب قوماً بالسّخط دلّ على

ان قوماً يرونه بالرّضا . قال الربيع بن سليمان : قلت له او تدّين بهذا يا سيّدى ؟ ! - فقال :

والله لولم يوقن محمد بن ادريس أنه يرى ربه بالمعاد لماعبده في الدنيا . وقال الحسن : لولم يعلم الزاهدون والعابدون أنهم يرون ربهم في المعاد لزهقت أنفسهم في الدنيا ثم اخبر أن الكفار مع كونهم محجوبين عن الله يدخلون النار فقال : « ثم أنهم لصالوا الجحيم » اى - لذا خلوا النار . وقيل : يصيرون صلاء لها وهو الوقود .

« ثم يقال » اى - يقول لهم الخزنة هذا اى - هذا العذاب « الذى كنتم به تكذبون » وينكرون وقوعه وقيل : هذا جزء « ما كنتم به تكذبون » . ثم بين « محل كتاب الابرار » فقال :

« كلاً » اى - حقاً « أن كتاب الابرار » هم الذين لا يؤذون الذر ولا يضررون الشر . وقيل : هم الذين صدقوا فيما وعدوا . والبر الصديق « لفي عليين » يقال : « عليون » خزنة ارواح المؤمنين في السماء السابعة تحت العرش . وقيل : هو اللوح المحفوظ . وقيل : هو لوح من زبرجدة خضراء معلق تحت العرش اعمالهم مكتوبة فيها وقيل : رقم فيه اسماء المؤمنين ومصيرهم الى الجنة . وقال ابن عباس : هو الجنة . وقال الضحاك سدرة المنتهى ؛ وقال كعب : هو قائمة العرش اليمنى . وقال اهل المعانى : معنى « عليين » علو على علو وشرف بعد شرف . قال اهل اللغة : هو اسم موضوع على صفة الجمع و اعرابه كاعراب الجمع ، كقولهم : عشرين و ثلاثين وعن عبد الله بن عمرو قال : أن اهل « عليين » لينظرون الى اهل الجنة فاذا اشرف رجل اشرقت الجنة ، وقالوا : قد اطلع علينا رجل من اهل « عليين » .

« وما ادريك ما عليون » تعظيم لشأنه وقيل : معناه ليس هذا من علمك ولا من علم قومك .

« كتاب مرقوم » ليس هذا تفسير « عليين » بل هو بيان « كتاب الابرار » اى - « أن كتاب الابرار » « كتاب مرقوم » فى « عليين » وهو محلّ الملائكة و « كتاب الفجار » « كتاب مرقوم » فى « سجين » وهى محلّ ابليس وجنده « يشهده المقربون » يعنى : الملائكة الذين هم فى « عليين » يشهدون ويحضرون

ذلك المكتوب او ذلك الكتاب اذا صعد به الى «عليين» و قيل : يشهد عمل الابرار مقربوا كل سماء .

« ان الابرار لفي نعيم » اى - تنعم فى الجنان .

« على الارائك » جمع اريكة وهى الاسرة فى الحجال « ينظرون » الى ما يسرهم مما انعم الله عليهم من النعيم والحوار العين . وقيل : « ينظرون » الى عدوهم كيف يعدّون بالثار . قال ابن عطاء : « على ارائك » المعرفة « ينظرون » الى المعروف و « على ارائك » القرية « ينظرون » الى الرؤف .

« تعرف فى وجوههم نضرة النعيم » اى - اذا رأيتهم عرفت انهم من اهل النعمة مما ترى « فى وجوههم » من الدور والحسن والبياض يقال : انضرت التبات اذا ازهر ونور . قرأ ابو جعفر و يعقوب : « تعرف » بضم التاء وفتح الراء على غير تسمية الفاعل « نضرة » بالرفع .

« يسقون من رحيق » الرحيق الشراب الذى لاغش فيه . وقيل : الخمر العتيقة الصافية الطيبة . قال مقاتل : الخمر البيضاء « مختوم » امرأ الله تعالى بالختم عليه اكراماً لاصحابه فختم ومنع من ان يمسه ماس او تناله يد الى ان يفك ختمه الابرار يوم القيامة .

« ختامه مسك » اى - ختم به « مسك » رطب ينطبع فيه الخاتم . قال ابن زيد « ختامه » عند الله « مسك » و « ختامه » اليوم فى الدنيا طين . قال ابن مسعود : ممزوج « مزاجه » و خلطه « مسك » وقال علقمة : طعمه و ريحه « مسك » . وقيل عاقبته و آخر طعمه « مسك » اى - يوجد ريح المسك عند خاتمة شربه . وقال قتادة : يمزج لهم بالكافور ويختم بالمسك . وقيل : يفرح من شارب ريح المسك من غير خمار و تغير نكهة وصداع . قرأ الكسائي : خاتمه مسك . الختام : المصدر والخاتم الاسم . وقيل : معناه واحد ، كما يقال : فلان كريم الطابع والطابع « وفى ذلك » اى - وفى مثل هذا الثواب الذى ذكرت « فليتنافس المتنافسون » اى - فليتبادر المتبادرون بالاعمال الصالحة و حتى تنالوها . وقيل : فليرغب الراغبون وليستبق

المستبقون . التنافس فى الشيء ان يضرب به على الغير لنفاسته . وقيل : يطلبه كل احد لنفسه نظيره : « لمثل هذا فليعمل العاملون » .

« و مزاجه من تسنيم » قال ابن عباس وابن مسعود : التسنيم اسم ماء ينحدر من تحت العرش وقيل من جنة عدن و هو اشرف شراب فى الجنة يمزج به شراب اصحاب اليمين . والمقربون يسقون صرفاً غير ممزوج وهو قوله :

« عينا يشرب بها المقربون » اى - منها « المقربون » . وقيل : الباء صلة والمعنى : يشربها « المقربون » ، وعيناً نصب على الحال . وقيل : تقديره من عين او اعنى عيناً . وقيل . التسنيم عين يجرى ماؤها فى الهواء متسماً فينصب فى اوانى اهل الجنة على مقدار ملئها فاذا امتلأت امسك الماء حتى لا يقع منه قطرة على الارض فلا يحتاجون الى الاستقاء واصل الكلمة من علو المكان والمكانة ، فيقال للشيء المرتفع سنام وللرجل الشريف سنام . وفى بعض الروايات عن ابن عباس قال : هذا مما قال الله عز وجل : « فلا تعلم نفس ما اخفى لهم من قرة عين » . وقال الجريدي والواسطي : « يشرب بها المقربون » صرفاً على بساط القرب فى مجلس الانس ورياض القدس بكأس الرضا على مشاهدة الحق سبحانه وتعالى .

« ان الذين اجرموا » اى - اشر كوا يعنى كفار قريش : ابا جهل والوليد ابن المغيرة والعاص بن وائل واصحابهم من مترفى مكة « كانوا من الذين آمنوا » يعنى عماراً وخباباً وصهيباً وبلاً و المقداد و سلمان و ابا الدرداء وابن مسعود وابن ام مكتوم « يضحكون » و بهم يستهزئون و من اسلامهم يتعجبون . قال مقاتل والكلبي : نزلت فى على بن ابي طالب عليه السلام وذلك انه جاء فى نفر من المسلمين الى التنبى (ص) فسخر منهم المنافقون و ضحكوا و تغامزوا ثم رجعوا الى اصحابهم فقالوا : رأينا اليوم الاصلح فضحكنا منه فانزل الله هذه الآية قبل ان يصل على (ع) واصحابه الى رسول الله (ص) .

« واذا مروا بهم » يعنى المؤمنين بالكفار يتغامزون . الغمز الاشارة بالجعفن والحاجب ، اى - يشيرون اليهم بالاعين استهزاءً و يقولون : تأملوا هذا الرقيق اتبع

محمدًا وترك ملاذّه لجنّة لا تكون ابداً .

«واذا انقلبوا الى اهلهم ، رجعوا الى اهلهم ، رجعوا الى منازلهم ، انقلبوا فكهين» معجبين بما هم فيه يتفكّهون بعب المؤمنين . قرأ حفص : «فكهين» بغير الف وهما بمعنى واحد يقال : فكهه وفاكهه كقطع وطامع .

«واذا رأوهم» اى - اذا رأوا المؤمنين «قالوا ان هؤلاء لضاؤون» حيث اتوا محمدًا وتركوا دين آبائهم فضلوا عن الطريقة واخطأوا فيه .
«وما ارسلوا عليهم حافظين» اى - ما ارسل هؤلاء الكفار على اصحاب النبى
(ص) ليحفظوا اعمالهم عليهم هذا كقوله : «وما ارسلنا عليهم حفيظاً» .

«فاليوم الذين آمنوا من الكفار يضحكون» كما ضحك «الكفار» منهم فى الدنيا وذلك انه يفتح للكفار باب الى الجنة فيقال لهم : اخرجوا اليها فاذا وصلوا اليه اغلق دونهم ، يفعل بهم ذلك مراراً ويضحك المؤمنون منهم وهم :
«على الارآئك» من الدرّ والياقوت «ينظرون» اليهم كيف يعمدون . وقيل :
اذا رأوا اعدائهم وقد حلّ بهم العذاب سرّوا بذلك وكان احدلذاتهم . وقيل : يقرّرون الكفار انهم كانوا بالضحك منهم فى دار الدنيا اولى . وقيل : هو قوله : «ارجعوا وراءكم فالتمسوا نوراً» .

«هل ثوب الكفار ما كانوا يفعلون» اى - اذا فعل بالكفار ما ذكر فهل جوّزوا على سوء صنيعهم واستهزأ بهم بالمؤمنين ومعنى الاستفهام هاهنا التقرير و«ثوب» واثاب بمعنى واحد .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : «بسم الله الرحمن الرحيم» :

ركبت بحار الحب جهلاً بقدرها	و تلك بحار ليس يطفو غريقها
واوقفت لما دار رأسى سفينتى	وعينى قد ذابت و سال عروقها
فسرت على ربح تدلّ عليكم	فلاحت قليلاً ثم غاب طريقها
اليكم بكم ارجو التجارة ولارى	دليلاً عليكم غيركم فيسوقها

مرا تا باشد این درد نهانی ترا جویم ، که درمانم تو دانی
 ای خداوند همه خداوندان ، ای بار خدای همه بارخدایان ، ای پادشاه بر همه
 شاهان ، پیش از هر زمان و پیش از هر نشان . خدایا بردباری ، و بندگان را فرا گذاری ،
 می فرا گذاری تافر و گذاری ؛ یامی فرا گذاری تادر گذاری ؛ اگر فرو گذاری بی نیازی ،
 و درر گذاری بنده نوازی ؛ عظیم المم و قدیم الاحسان و جهانیان را نوبت سازی .
 بنده را بر ناسزای بینی و بعقوبت نشنای^(۱) . از بنده کفر شنوی ، و نعمت باز گیری ؛ و ر
 باز آید و عده عفو و مغفرت دهی که : « ان ینتهوا ینفر لهم ما قد سلف » کریم و
 رحیم و لطیف خدائی .

در اخبار او داست علیه السلام که گفت : بار خدایا ! خواهم که بدانم که کرم تو
 باینده عاصی تا کی جاست ؟ - گفت : یاد او تا آنجا که بنده ای باشد که گناه کند و من او
 را از سر گناه فرا دارم بلطف و نعمت نه بقر و عقوبت . نعمت بروی بیشتر ریزم و نواخت
 خود بروی بیشتر نهیم ، تا آخر از من شرمی بدارد ، و بدر گاه من باز گردد . سزای
 بنده ضعیف آنست که بزبان سیاستداری ، بنعت تضرع و زاری گوید : ای نزدیکتر
 بما از ما و مهر با تر بر ما از ما . نوازنده ما بکرم خویش نه بسزای ما . نه کار ما بما ، نه
 بار ب طاقت ما ، نه معاملت در خور ما ، نه منت بتوان ما ؛ هر چه کردیم تاوان بر ما ،
 هر چه تو کردی باقی بر ما ؛ هر چه کردی بجای ما بخود کردی نه برای ما .

« ویل للمطففین » الآية . روی عن ابن عباس قال : قال رسول الله (ص) :
 « خمس بخمس » . - قالوا : یا رسول الله و ما خمس بخمس ؟ - قال : « ما نقض قوم العهد
 الا سلب علیهم عدوهم و ما حکمو ابغیر ما انزل الله فیهم الا فشا فیهم الفقر و ما ظهرو فیهم
 الفاحشة الا فشا فیهم الموت ؛ و لا طففوا الکیل الا منعوا الثبات و اخذوا بالسنین و لا منعوا
 الزکوٰۃ الا حبس عنهم القطر » . مهتر عالم و سید ولد آدم ، شمع انور ، شمس اظهر ، رسول
 خدا ، سید و سالار بشر (ص) ، چنین میفرماید که : در عهد اول در سابقه ازل حاکم حکم کرده

و قلم بر لوح رفته که پنج چیز به پنج چیز مقابل است و معارض . یاران رسول گفتند : آن مجاوران در گاه نبوت ، و حاضران حضرت رسالت که : یا رسول الله این سخن را چه معنی است ؟ و آن پنج خصلت چیست که پنج حکم مقابل آنست ؟ - گفت : از آدمیان هیچ گروه نیست که ایشان را با خالق یا با خلق عهدی بود و پیمانی و زینهارى آنگاه آن عهد بشکنند و پیمان نقض کنند و زینهار بگذارند که نه دشمن بر ایشان مسلط کنند و جواب ایشان بنکبات و بلیات فرو گیرند تا بجزاء آن نقض عهد خویش رسند . دیگر هیچ گروه نیست که بر یکدیگر حکمی کنند برخلاف آیات منزل و نه بروفق قول صاحب شرع که نه فقر و فاقت درویشی و بی کامی و بی نوائی برایشان ظاهر گردد ؛ آن فقری که رسول خدا (ص) از آن بفریاد آمده و زینهار خواسته که : «اعوذ بك من الفقر والكفر» و نگر تاظر نبری که فقر همه آنست که بی مال و بی کام دنیا باشی . فقر صعب که بکفر نزدیک است فقر دل است که تعظیم شرع از دل بیرند و بجای علم و حکمت و اخلاص ، آز و حرص و شهوت نهند ؛ ناچون عادیان قدم بر مقام عدوان نهند و چون قوم صالح روی از عالم صلاح بگردانند ، و چون فرعون طاغی غرق طوفان طغیان شوند و چون قارون قرین هلاک کردند . حرص دنیا راه دین برایشان زده ، قدم بر خط خطا نهاده ، جریده خود بجریمه سیاه کرده ، آینه دل پر از زنگار کناه شده ؛ و هر دل که خراب و سیاه گشت ، مستوجب عقوبت و مستحقّ قطیعت پادشاه گشت .

سدیگر خصلت ؛ هیچ گروه نیست که نابکار و ناشایست و انواع فواحش در میان ایشان آشکارا گردد و بر امر معروف و نهی منکر چشم برهم نهند و حسب نرانند که نه طاعون درایشان پیچد و مرگ عموم روی بایشان نهند . ای مسکین کار مرگ صعب است و دشخوار ، و صعبتر از مرگ احوال و احوال رستخیز است که از پس مرگ پیش آید و دشخوار آنست .

پیر طریقت ازین معنی کلماتی چند تغز گفته بر سبیل موعظه . گفت : ای جوانمرد ، سفر قیامت درازست ؛ زاد تقوی بر گرفتن باید ، و از مقام سؤال اندیشه

داشتن باید؛ عقبه صراط بس باریک و تندیست مر کب طاعت ساختن باید، و بر روز حساب ایمان داری، دست از معصیت برداشتن باید؛ و رمیدانی که دین اکبر بر ظاهر و باطن تو مطلع است از نظر او شرم داشتن باید. ای مسکین تا کی ازین غفلت و تا چند ازین غرور؟ امل دراز در پیش گرفته و اجل پس پشت انداخته، معصیت بنقد کرده و توبه در نسیه نهاده؛ خبر نداری که سپیدی موی تو رسول مر گست. ترا آگاهی می دهد که مر ک را کار خود بساز و از روز پسین اندیشه دار! دست از آزار حق بردار و بیش ازین خود رانخم حسرت و ندامت مکار. انس مالک روایت کند از مصطفی (ص). گفتا: «هیچ دانید شما که زیرک ترین مردمان کیست؟» - گفتند: الله و رسوله اعلم. قال: «اکثر هم للموت ذکراً و احسنهم له استعداداً». و قيل: لا بی الدرداء: ما لنا نکره الموت؟ - قال: لا نکم خرتم آخر تکم و عمر تم دنیا کم، فکر هتم ان تنمقلوا من العمران الی الخراب.

چهارم خصلت: هیچ گروه نیست که در معاملات پیمانه و ترازو بکاهند و بر مسلمانان زیان بخواهند که نه رب العالمین از زمین ایشان نبات باز گیرد و بر کات ببرد و روزی بکاهد، و برایشان قحط و نیاز و کرسنگی گمارد، تا بعد از تاب و سختی برسند؛ اینست درد دنیا عذاب ایشان و در آخرت الله تعالی ایشان را وعید گفته و بیم داده که: «لَا يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ لِيَوْمٍ عَظِيمٍ» «يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ» ایشان که مسلمانان را بدخواهند و حقوق ایشان پیمانه و ترازو بکاهند، نمی دانند که ایشان را روزی عظیم است در پیش؛ روز شمار و پاداش، روز تابان و روز حسرت. دوزخ نافقه با انکال و سلاسل آن بهامون آرند و ترازوی عدل بیاویزند و نامه های پُران کنند و خصمان حاضر کنند و اسرار خلق جمله آشکارا کنند و منادی هیبت بر پای کنند. یکی را ندای بیزاری زنند که: «الَا انْ فَلَاناً شَقِي شَقَاوَةً لَا يَسْعُدُ بَعْدَهَا أَبَداً». دیگری را ندای بشارت و سعادت زنند که: «الَا انْ فَلَاناً سَعِدَ سَعَادَةً لَا يَشْقَى بَعْدَهَا أَبَداً». آن فاجر بدبخت را با قرناء شیاطین به «سجین» برند، و این جوان مر دنیک بخت را با مقربان در گاه به «علین»؛ اینست که رب العالمین گفت: «وَمَا أَدْرَاكَ مَا عَلِيُون» کتاب

مرقوم: «یشهدہ المقرَّبون». مقرَّبان اهل قرب اند، نه قرب مسافت میگویم که قرب ولایت میگویم. امروز نزدیکیان اند و فردا نزدیکیان، زندگانی ایشان زور عرش است. نه امروز دورند تا فردا نزدیکی شوند، نه امروز غایب اند تا فردا حاضر شوند؛ امروز همان اند که فردا، و فردا همانند که امروز. مقرَّب اوست که نه صور گوش او را مشغول دارد، نه فردوس دیده او. او که او را می بیند چه آید در دیده او؟ او که از وی شنود چه آید در گوش او؟ او که بشارت قرب او نیافت، کی شاد بود بغیر او؟ مقرَّب کی بود او که از آواز صور آگاه شود؟ یا هول رستاخیز او را مشغول دارد، یا دود دوزخ بدو رسد، یا نعم بهشت برو آویزد؟ امروز همه جهان پر خلق و ایشان بایکی، و فردا همه خلق در نعم غرق و ایشان هم با آن یکی:

تسبیح رهی، وصف جمال تو بسست وز هر دو جهان و را وصال تو بسست
اندر دل هر کسی جدا مقصود نیست مقصود دل رهی خیال تو بسست.



۸۴- سورة الانشقاق و يقال سورة الكدح - مكية

النوبة الاولى

قوله تعالى: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.
«إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ (۱)» آنکه که آسمان بشکافد.

«وَأَذْنَتْ لِرَبِّهَا» و بفرمان خدای نیوشد و فرمان برد «وَحُقَّتْ (۲)»

و خود آن را چنین سزد.

«وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ (۳)» و آنکه که زمین پهن باز کشیده آید [و کوه و دریا با

زمین هموار گردد].

«وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ (۴)» و هر چه دروست بیرون اندازد و تهی گردد.

«وَأَذْنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ (۵)» و بفرمان الله نیوشد و خود آن را چنین سزد.

«يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ» ای مردم، «إِنَّكَ كَادِحٌ» تو کار کنی برنج، «إِلَىٰ رَبِّكَ»

روی بیاداش خداوند «كَدْحًا» کار کردنی بردوام، «فَمَلَا قِيَهُ (۶)» و پس با خداوند

خویش هم دیدار خواهی گشت [و کردار خویش خواهی دید].

«فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ يَمِينَهُ (۷)» اما آنکس که او را نامه او دهند در

دست راست.

«فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا (۸)» با او شمار کنند شماری آسان.

«وَيَنْقَلِبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُورًا (۹)» و باز گردد با کسان خویش شادان.

«وَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ (۱۰)» و اما آنکس که او را دهند نامه

او از پس پشت او.

«فَسَوْفَ يَدْعُوا ثُبُورًا (۱۱)» بر خود بهلاک آواز دهد بنومیدی.

«وَيَصْلَىٰ سَعِيرًا (۱۲)» و سوختن را بآتش رسد.

«إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُورًا (۱۳)» و در میان کسان خویش شاد دل می بود.

«إِنَّهُ ظَنَّ أَنْ لَنْ يَحُورَ» (۱۴) «اومی پنداشت که او بالله نکرده.

«بَلَى» کردد، «أَنَّ رَبَّهُ كَانَ بَصِيرًا» (۱۵) خداوند او باو بینا بود [ودانا].

«فَلَا أَقْسَمُ بِالْشفقِ» (۱۶) «نه چنانست که ایشان میگویند، سو کند می خورم

بشعاع روز.

«وَاللَّيْلِ وَمَا وَسَقَ» (۱۷) «وبشب تاریک و بهر چه شب آن را فراهم آورد

[و بآن رسید].

«وَالْقَمَرَ إِذَا انَّسَقَ» (۱۸) «وبماه آنکه که پر نور و تمام گردد.

«لَتَرَكِبَنَ طَبَاتًا عَنْ طَبَقِ» (۱۹) «می زنند و می نشینند از یک حال بر دیگر حال

[هر روز جدا و هر شب دیگر].

«فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» (۲۰) «چه رسیده است ایشان را که بآن حال گردان

بنمی گروند.

«وَإِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لَا يَسْجُدُونَ» (۲۱) «و چون قرآن بر ایشان خوانند

بفرمان سجود کردن الله را سجود نکنند.

«بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا يَكْذِبُونَ» (۲۲) «نه آن کافران که بنکر و بدند پیغام رساننده

را دروغ می شمارند.

«وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُوعُونَ» (۲۳) «والله میداند آنچه ایشان نهان میدارند.

«فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابِ الْإِيمِ» (۲۴) «بشارت ده ایشان را به عذابی درد نمای.

«إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» ، مگر ایشان را که بگرویدند و

کردار های نیک کردند، «لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ» (۲۵) «ایشان را مزدی است

ناکاست.

النوبة الثانية

این سوره بیست و پنج آیتست ، صد و نه کلمه چهارصد و سی حرف، جمله

به مکه فرو آمد، مفسران در مکّیات شمرند؛ و درین سوره هیچ ناسخ و منسوخ نیست. وعن ابی بن کعب قال: قال رسول الله (ص): من قرأ سورة «انشقت» اعاده الله ان يعطيه «کتابه وراء ظهره».

«اذا السماء انشقت» نشقت و تقطعت ذاتها. وقيل: نشقت بالغمام كقوله: «ويوم تشق السماء بالغمام». وقال علي عليه السلام: تتشقّق من المجرة و المجرة باب السماء وانشقاق السماء من علامات القيامة.

«واذنت لربّها» ای - سمعت امر ربّها بالانشقاق واطاعت. يقال: اذن للشيء اذا اصغى اليه اذنه الاستماع. «ووحّثت» ای - حقّ للسماء ان تستمع لله و تطيع.

«واذا الارض مدت» ای - بسطت فزيد فيها كما يمدّ الاديم. وقال الزجاج: ازيلت عن هيأتها فبدلت. وقيل: بسطت باندكك جبالها و آكامها حتّى تصير كالصّحيفة الملساء فلا يبقى فيها بناء ولا جبل. وقال: ابن بحر مدّها فريجها عمّا تتضمّن حتّى يخرج ما فى بطنها. قال: ومعنى ذلك معنى «اذا زلزات الارض زلزالها» و اخرجت الارض ائقّالها». وفي الخبر عن النبی (ص) قال: «اذا كان يوم القيامة مدّ الله الارض مدّا الاديم فاكون اوّل من يدعى فارى جبرئيل فاقول: يا ربّ هذا جبرئيل ارسلته الىّ فيقول الله: «صدق، ثمّ اشفع» فاقول: عبادك عبدوك فى اطراف الارض وهو المقام المحمود». قوله:

«والقت ما فيها» ای - اخرجت الاموات و الكنوز المدفونة فيها و المعادن «وتخلّت» ممّا فيها فلم يبق فيها شعرة.

«واذنت لربّها» اطاعت و قابلت امر ربّها بالسمع و القبول و حوّّلها ان تفعل ذلك وليس هذا بمتكرار فانّ الأوّل للسماء والثانى للارض و جواب قوله: «اذا السماء انشقت» محذوف يدلّ عليه المعنى و تقديره: اذا كانت هذه الاشياء علم الكافر أنّ ما اخبر به الله عزّوجلّ و الرسول (ص) من امر البعث حقّ و صدق. و قيل: جواب قوله: «اذا السماء انشقت» ما يدلّ عليه قوله: «فملاقية» يعنى: اذا كان يوم القيامة لقي الانسان عمله و رأى ما قدّم من خير و شرّ. و قيل: فى الآيّة تقديم و تأخير معناه:

«يا ايّها الانسان انك كادح الى ربّك كدحاً فملاقية» «اذا السماء انشقت»

وقيل: معنى الآية: اذ كر «اذا السماء انشقت» فلا يحتاج فيه الى تقدير جواب .
 «يا ايها الانسان انك كادح» اى - عامل ساعٍ عملاً وسعيًا دائماً . وفى الخبر
 أنهم قالوا: يا رسول الله فيم نكدح وقد جفت الاقلام ومضت المقادير؟ فقال: «اعملوا فكل
 ميتر لما خلق له» . «الى ربك كدحاً» اى - عامل لربك عملاً مستقبلاً ثوابه وعقابه
 «فملاقية» اى - ملاقة كدحك ؛ اى - جزاؤه خيراً كان او شراً . وقيل : فملاق
 «ربك» . وفى الخبر عن النبى (ص) قال: «التادم ينتظر الرحمة والمعجب ينتظر العقاب
 وكل عامل سيقدم على ما سلف .

«فاما من اوتى كتابه يمينه» «فسوف يحاسب حساباً يسيراً» . قيل: الحساب
 اليسيران يغفر ذنوبه ولا يحاسبه بها وبه . قال النبى (ص): «الحساب اليسير التجاوز عن
 السيئات والاحتساب بالحسنات» . وقيل : الحساب اليسير يريد به العرض على الله .
 روى ابن ابى مليكة عن عائشة أنها قالت : قال رسول الله (ص): «من نوقش الحساب
 عذب» ! فقلت: يا رسول الله اوليس يقول الله عز وجل «فسوف يحاسب حساباً يسيراً» ؟ -
 فقال : «انما ذاك العرض ولكن من نوقش الحساب يهلك» .

«وينقلب الى اهله مسروراً» اى - ينقلب من مقام الحساب الى اهله فى الجنة
 من الحور العين وآلاميات «مسروراً» بما اوتى من الخير والكرامة .

«واما من اوتى كتابه وراء ظهره» اى - يعطى كتابه بشماله من «وراء ظهره»
 وقال الكلبي : يغفل يمين الكافر الى عنقه ويلوى شماله «وراء ظهره» فيؤتى كتابه
 بشماله من «وراء ظهره» .

«فسوف يدعوا ثوراً» اى - اذا قرأ كتابه ينادى بالويل والهلاك فيقول:
 واهلكاه واثبورا .

«يصلى سعيراً» يدخل جهنم، قرأ ابو جعفر و ابو عمرو و يعقوب و عاصم و
 حمزة: «يصلى» بفتح الياء بالتخفيف كقوله: «يصلى النار الكبرى» . وقرأ الآخرون
 بضم الياء وفتح الصاد و تشديد اللام ، كقوله: «وتصلية» و كقوله: «ثم الجهم صلوه» .
 «انه كان فى اهله مسروراً» اى - كان فى الدنيا «مسروراً» بمعاصى الله

لا يندم عليها . و هذا الكلام يمرّ بك في مواضع من القرآن كقوله : لا يحبّ الفرحين ،
 « لا نفرحوا بما آتاكم » « لا نتمش في الأرض مرحاً » « انه لفرح فخور » . « انقلبوا فكهين »
 « وفرحوا بالحياة الدنيا » ، والله عزّ وجلّ يبغض الفرح بالدنيا والطمانينة اليها .

« انه ظنّ ان لن يحور » اى - لا يرجع بعد الممات اى الحياة و « انه » غير
 راجع الى ربه والى الآخرة ، فلذلك كان يعمل بالمعاصى . ثم قال :

« بلى » اى - ليس الامر كما « ظنّ » بل « يحور » الينا ويبعث « ان ربه كان به
 بصيراً » اى - عالماً قبل ان يخلقه « ان » مرجعه اليه فيجازيه على اعماله .

« فلا اقسم بالشفق » قال مجاهد : هو النار كلّها وفي القرآن اقسام باجزاء
 النهار والمراد بها النهار ، والشفق : الشعاع ، وهو فى العربية فى الحمرة اكثر . قال
 ابن عباس و اكثر المفسرين : هو الحمرة التى تبقى فى الافق بعد غروب الشمس .
 وقال قوم : هو البياض الذى يعقب تلك الحمرة .

« و الليل وما وسق » اى - ماضٍ وجمع يقال وسقته اسقه وسقاً ، اى - جمعه
 واستوسقت الابل اذا اجتمعت وانضمت . والمعنى : جمع « الليل » الى مسكنه ما كان
 منتشراً بالنهار فى متصرفه وذلك ان « الليل » اذا قبل رجوع كل شىء الى مستقره وماواه .
 « و القمر اذا اتسق » يعنى : اذا امتلأ واستوى واستدار و تم نوره و ذلك
 ليلة ثلاث عشرة واربع عشرة .

« لتركبن طبقا عن طبق » قرأ ابن كثير و حمزة و الكسائى « لتركبن »
 بفتح الباء يعنى : « لتركبن » بامحمد سماء فوق سماء وذاك ليلة اسرى به و « عن »
 بمعنى بعد ، اى - « طبقا » بعد « طبق » من اطباق السماء . ويجوز ان يكون
 درجة بعد درجة ورتبة بعد رتبة فى القرية من الله والرّفة . وقيل : يعنى السماء يوم القيامة
 يتغير لونها بعد لون فتصير تارة كالدهان وتارة كالهمل وتنشق وتنظر بالعمام ومطوية
 بيمين الله ؛ وقرأ الآخرون : « لتركبن » بضم الباء يعنى : بنى آدم يقول : لتحولون
 حالاً بعد حال ؛ نطفة ، ثم مضغة ، ثم عظاماً ، ثم خلقاً آخر طفلاً ، ثم صبياً ، ثم يافعاً ، ثم
 شاباً ، ثم كهلاً ، ثم شيخاً ، مريضاً وصحيحاً ، مسروراً وحزيناً ، ظاعناً ومقيماً ،

حيّاً وميتاً. قالت الحكماء: يشتمل الانسان من كونه نطفة الى ان يهرم ويموت على سبعة وثلاثين حالاً وسبعة وثلاثين اسماً: نطفة، ثم علقه، ثم مضغة، ثم عظاماً، ثم خلقاً آخر، ثم جنيناً، ثم وليداً، ثم رضيعاً ثم فطيماً، ثم يافعاً، ثم ناشئاً، ثم مترعراً، ثم خرّوراً، ثم مراهماً، ثم محتلماً، ثم بالغاً، ثم امرد. ثم طاراً، ثم باقلاً، ثم مسبطراً، ثم مطرّخماً، ثم مختطاً، ثم ضماً، ثم ملتحمياً، ثم مستوياً، ثم مصدعاً، ثم مجتمعاً. والشباب يجمع ذلك كله، ثم ملهوزاً، ثم كهلاً، ثم اشعث، ثم شيخاً، ثم اشيب، ثم حوقلاً، ثم صفتاناً، ثم همماً، ثم هرمماً، ثم ميتاً؛ فهذا معنى قوله تعالى: «لتركن طبقاً عن طبق» قال الشاعر:

الصبر اجمل و الدنيا مفجّعة
من ذا الذى لم يذق من عيشه رنقاً
اذا صفا لك من مسرورها «طبق»
اهدى لك الدهر من مكروها «طبقاً».

وقال مكحول: فى هذه الآية فى كلّ عشرين عاماً تحدثون امرأ لم تكونوا عليه وهذا ادلّ دليل على حدث العالم واثبات الصانع. وقيل: من كان اليوم على حالة وغداً على حالة اخرى، فليعلم انّ تدبيره الى سواء. وقيل: لابي بكر الورّاق: ما الدليل على انّ لهذه العالم صانعاً؟ فقال: تحويل الحالات وعجز القوة وضعف الاركان وفسخ العزيمة. وقال ابو عبيد: فى هذه الآية «لتركن» سنن من كان قبلكم واحوالهم وفى معناه ما روى ابو سعيد الخدرى عن النبى (ص) لاتبعن سنن من قبلكم شبراً شبراً وذراعاً ذراعاً حتى لو دخلوا جحر ضب تبعتموهم. قوله: «فما لهم لا يؤمنون» اى - ما الكفّار امتك لا يصدقون بالبعث والقرآن والتبوة بعدما وضح البرهان وظهرت الحجّة دلالة، قاله على جهة التّعيير لهم.

«واذا قرئ عليهم القرآن لا يسجدون» يعنى: قرىء «عليهم القرآن» بالامر بالسجود لله عزّ وجلّ والعبادة له «لا يسجدون» له ولا يخضعون ولا يطيعون؛ والخطاب للكفار. وعن ابى سلمة انّ اباهريرة قرأ: «اذا السماء انشقت» فسجد فيها فلما انصرف اخبرهم انّ رسول الله (ص) سجد فيها. وعن ابى رافع قال: صلّيت مع ابى هريرة العتمة، فقرأ: «اذا السماء انشقت» فسجد فقلت ما هذه؟ قال: سجدت

بها خلف ابی القاسم (ص) فلا ازال اسجد فيها حتى القاه .

« بل الذين كفروا يكذبون » بالقرآن والبعث .

« والله اعلم بما يوعون » ای - يضمرون ويخفون في صدورهم ويجمعون

من الفكر والتكذيب بالنبي و القرآن فيعذبهم بذلك .

« فبشرهم بعذاب اليم » اخبرهم « بعذاب » موجه خبراً يظهر تأثيره

على بشرتهم .

« الا الذين آمنوا وعملوا الصالحات » فانهم ليسوا ممن يبشرون بالعذاب .

وقيل : هذا استثناء منقطع ، یعنی : لكن « الذين آمنوا وعملوا الصالحات » لهم

اجر غير ممنون ، ای - « غير » مقطوع ولا منقوص . وقيل : « غير » منقص بالمن عليهم

فيه ؛ فان المنّة تكدر النعمة .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « بسم الله الرحمن الرحيم » اسم عزيز رداؤه كبرياؤه ، سناؤه علاؤه ،

علاؤه بهاؤه ، جلاله جماله ، جماله جلاله ، المعهود منه لطفه ، المألوف منه عطفه ،

كيف ما قسم للعبد ؟ فالعبد عبده ! ان اقصاه فالحكم حكمه ، وان ادناه فالأمر أمره .

مؤمنان در گفتار این نام دو قسم اند : قومی را نظر بر جمال لطف و کرم آمد ،

بنایندند ؛ قومی را نظر بر جلال کبریا قدم آمد ، بنایندند ؛ نازیدن ایشان بر امید

وصال و نالیدن ایشان از بیم فصال . اذا نظروا الى الجلال طاشوا و اذا نظروا الى الجمال

عاشوا . ای مسکین که نام او می شنوی و نه از جلال او خبر داری و نه از جمال او اثر

شناسی ، و حق جلّ جلاله با تومی گوید : ابتدای کارها امروز بنام من کن تا من

فردا انتهای کارها بکام تو کنم . نامی که مونس دل غریبانست و پشت و پناه عاصیان ،

نامی که دل عارفان بجوش آرد و زبان عاصیان بفریاد و خروش آرد ، نامی که هر که آن را

عزیز دارد در دو جهان عزیز گردد .

بشر حافی در شاهراهی میرفت ؛ کاغذ پاره ای یافت که بروی نام الله نوشته بود ،

بر گرفت آن را و ببوی خوش معنبر و معطر کرد؛ همان شب در خواب او را گفتند:
 تو نام ما خوشبوی کردی، مانیز نام تو در دو جهان خوشبوی کردیم. قوله:
 «اِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ» بر قول بعضی از مفسران اینجا تقدیم و تأخیر است و المعنی:
 «یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحاً فملاً قیه» «اِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ»
 یعنی: ای فرزند آدم روز رستاخیز، روز بخت و نشر، روز فصل و قضا که از هیبت
 و سیاست الله و از صعوبت و عظمت رستاخیز آسمانها شکافته گردد و بنعت تواضع و صفت
 طوعایت بفرمان حق در آید و منقاد شود و زمینها همچنین؛ آن روز ای آدمیزاد
 هر چه کرده ای درین جهان و رنجها که برده ای و خیرها و شرها که اندوخته ای، همه
 بینی و جزای آن سزای کردار و گفتار خویش یابی. ای مسکین! اگر میخواهی
 که عمرت ضایع نبود، و فردا در آن انجمن کبری^۱ و عرصه عظمی^۱ علی رؤس الاشهاد ترا
 فضیحت نرسد، امروز نصیحت آن به پیر طریقت بر کار گیر که مرید خود را
 میگفت: دی از تو گذشت بنادانی، و دریافتن فردانمی دانمی دانی! امروز بغنیمت دار
 که در آئی و عمل میتوانی، تا فردا نبود پشیمانی. مرد باید که صاحب وقت بود، و
 صاحب وقت کسی بود که شغل و قتش نه با اندیشه ماضی گذارد نه بتفکر مستقبل
 که تفکر در ایام گذشته و تدبیر در ایام مستقبل تضییع وقت است. و هر که وقت
 خویش بشناخت، و وقت او را در پذیرفت، در حال با خویشتمن در دین چندان کار
 دارد که پروای دی و فردا نداشته باشد. گفته عزیزانست که: «الصوفی ابن الوقت». مرد
 صوفی در حالت صفا فرزند خویش است، دور از هر چه طبع را با او آشنایی است.
 حسن بصری گفت: کسانی را یافته ام که ایشان بدنیا جوانمرد و سخی بودند، همه دنیا
 بدادندی و منت نهادندی، و بوقت خویش چنان بخیل بودند که يك نفس از روزگار
 خویش نه بپدر دادندی نه بفرزند. و این آن سخن است که مهتر عالم، سید ولد آدم
 (ص) گفت: «لی مع الله وقت لا یسع فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل». یکی از فقهای
 ائمه در صدر اول تصنیفی همی ساخت در بیان شرع و مسائل فقه. در آن اندیشه بود
 که ناگاه بانگ مرغی شنید، از سر کار بیفتاد؛ گفت: عقری حلقی، آن مرغ مرده

همان ساعت از هوا فرو افتاد . خداوندان دل را وقت بود که خیال حالت ایشان را زحمت آرد ، و وقت باشد که اگر همه جهان درهم افتد ایشان را در وقت خویش از آن هیچ خبر نباشد .

شیخ بوسعید بو الخیر قدس روحه در نشابور زنجیر درهای خانه را نمد بردوختی تا در وقت جنبانیدن ، وقت ایشان را زحمت نیارد ؛ وفی معناه انشدوا :
 از باد صبا خسته شود رخسارش چون آینه کز نفس رسد زنگارش
 زان ترسم اگر برهنه دارد یارش تیزی نظر خلق کند از کارش
 شیخ الاسلام انصاری گفت رحمه الله : وقت آنست که جز از حق در آن نگنجد
 و مردان در آن سه اند : وقت یکی سبک است چون برق ، و وقت یکی پاینده ، و وقت یکی غالب . آنچه چون برق است غاسل است شوینده ، و آنچه پاینده است شاغل است مشغول دارنده ، و آنچه غالب است قاتل است کشنده . آنچه چون برق است از فکر ت زاید ، و آنچه پاینده است از لذت ذکر آید و آنچه غالب است از سماع و نظر خیزد ، آنچه برق است دنیا فراموش کند تا ذکر آخرت روشن شود ، و آنچه پاینده است از آخرت مشغول دارد تا حق معاین گردد ، و آنچه غالب است رسوم انسانیت محو کند تا جز از حق نماند .

« یا ایها الانسان انک کادحٌ الی ربک کدحاً فملاقیه » . پیر بوعلی سیاه وقتی در بازار میرفت ، سایل می گفت : بحق روز بزرگ مرا چیزی دهید . پیر از هوش برفت ! چون بهوش باز آمد ، او را گفتند : ای شیخ ترا این ساعت چه روی نمود ؟ - گفت هیبت و عظمت آن روز بزرگ . آنکه گفت : واحزنناه علی قلّة الحزن ، واحسرتاه علی قلّة التحرّر ، و اندوها از بی اندوهی ، واحسرتا از بی حسرتی ! عالمی مشغول باطلال و رسوم ، و خالی بگذاشته حضرت آن حی قیوم ؛ خود هیچکس در اندیشه این آیت نیست که : « انک کادح الی ربک کدحاً فملاقیه » . یکی عروس طبیعت پیشر نشانده و بز و زبور و رنک و بوی مشغول شده ، و آنکه میخواهد که سلاطین

شریعت و شاهان حقیقت او را بسر ادقات سرّ و خیام برّ خود راه دهند . هیئات یکی قرطه جفا پوشیده و تیغ هوی کشیده و میخواهد که با جوانمردان طریقت بصفه صفا و قبه بقا فرو آید ؛ کلاً و لماً :

باطن تو کی کند با مرکب شاهان سفر

تا نگردد رای تو بر مرکب همت سوار

چون زنان تا کی نشینی بر امید رنگ و بوی

همت اندر راه بند و کام زن مردانسه وار .

اگر میخواهی که فردا کحل لطف لطیفه « وجوه یومئذ ناضرة » در دیده تو کشند ، امروز گرد سنب براق شرع در دیده عقل کش ، و پای از قید و دام محمد رسول الله بیرون مکش ، احوال خود را مراقب باش ، و بر اداء فرائض و نوافل مواظب باش و قدم خود را بگزارد حقوق حق مطالب باش ، و بانفس خویش بذرات و حبات بحکم احتیاط راه دین محاسب باش ، تا فردا حقایق « فسوف یحاسب حساباً یسیراً » و یقلب الی اهل مسرور آ ، بر تو کشف کنند و لطایف غیبی از پرده « لترکبن طبقاً عن طبق » از بهر تو آشکارا کنند و ترا باین محل رفیع رسانند که : « لهم اجر غیر ممنون » لامقطوع و لامنقوص . و گفته اند : « لترکبن طبقاً عن طبق » اشارتست بمقامات مصطفی (ص) . ربّ العزة جلّ جلاله پیش از آنکه جان مطهر منور وی در صدف خاک نهاد ، او را بر سه مقام بداشت : بر مقام قرب تا انس یافت ، و بر مقام لطف تا انبساط یافت ، و بر مقام هیبت تا ادب یافت ، بلطف خود کارش پیرداخت ، بقربش بنواخت ، به هیبتش در بوته خشیت بگداخت . پس چون درین عالم آمد ، هر که در وی نظر کرد از مقام هیبت او خوف یافت ، و از مقام انس او رجا یافت ، و از مقام قرب او مهر یافت ، بعضی مفسران گفتند : « لترکبن طبقاً عن طبق » اشارتست بدرجات و منازل رفعت و قربت او (ص) . در شب معراج که حق جلّ جلاله سرّ ویرا جذب کرد و سرّوی مرّوح وی را جذب کرد ، و روح وی قلب وی را جذب کرد ،

و قلب وی نفس وی را جذب کرد . کون جویان نفس گشت ، نفس جویان قلب گشت ،
 قلب جویان روح گشت ، روح جویان سرّ گشت ، سرّ جویان مشاهده حقّ گشت ؛ کون
 بفریاد آمد که نفس کو؟ مرا بی نفس قرار نه ، نفس بفریاد آمد که قلب کو؟ مرا بی قلب
 قرار نه ، قلب بفریاد که روح کو؟ مرا بی روح قرار نه ، روح بفریاد آمد که : سرّ کو؟
 مرا بی سرّ قرار نه ، سرّ بفریاد آمد که : مشاهده حقّ کو؟ مرا بی مشاهده حقّ قرار نه ؛
 دنا بنفسه فتدلی بقلبه فکان قاب قوسین بروحه او ادنی بسرّه . هذا معنی قوله :

« لترکبن طباقاً عن طبق »

۸۵ = سورة البروج = المکیة

النوبة الاولى

قوله تعالى : «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان
«وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ (۱)» باین آسمان با برجها .

«وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ (۲)» و بآن روز نام زد کرده خاست و باهم آمد خلق را .

«وَشَاهِدَ وَمَشْهُودِ (۳)» و گواهی و باو که گواهی دهند و رو .

«قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ (۴)» نفریده و کشته باد خداوندان آن کننده .

«النَّارِ ذَاتِ الْوُقُودِ (۵)» آن آتش با افروز .

«اذْهَبْ عَلَيْهِمْ قُعُودٌ (۶)» آنکه که نشسته بودند نزدیک آن آتش .

«وَهُمْ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ (۷)» و ایشان بر آنچه میکردند

با مؤمنان گواهان اند .

«وَمَا نَقْمُوا مِنْهُمْ» و دشواریامد و ناپسند ایشان را از آن گرویدگان «الْآنَ

يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ» مگر آنکه ایشان بخدای عزّوجلّ می بگرویدند «الْعَزِيزُ الْحَمِيدُ (۸)»

آن بزرگوار نگو نام ستوده .

«الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» آن خداوند که اوراست پادشاهی آسمانها

وزمینها «وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (۹)» والله بر همه چیز گواهدست [و بآن دانا] .

«أَنَّ الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ» ایشان که گرویدگان را

میسوختند مردان و زنان «ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ» و پس آن توبه نکردند ،

ایشان را عذاب دوزخ است «وَلَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ (۱۰)» و ایشان را عذاب آتش .

«أَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» ایشان که بگرویدند و کردارهای نیک

کردند «لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» ایشان راست بهشتهای زیر درختهای

آن جویهاروان «ذَلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ (۱۱)» آنست پیروزی بزرگوار .

«إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ» (۱۲) بر گفتن (۱) و گرفتن خداوند تو بس سخت است .
 «إِنَّهُ هُوَ يَنْدِي وَيَعِيدُ» (۱۳) « او آنست که کار می سر کند و باز می با
 سر آورد .

«وَهُوَ الْغَفُورُ الْودُودُ» (۱۴) « اوست آن عیب پوش دوست دار .
 « ذُو الْعَرْشِ » آن خداوند با عرش « الْمَجِيدُ » (۱۵) بزرگوار بزرگ نام .
 « فَعَالٌ لِّمَآ يُرِيدُ » (۱۶) همه آن کند که خود خواهد .
 « هَلْ أَتِيكَ حَدِيثُ الْجُنُودِ » (۱۷) « فِرْعَوْنَ وَ ثَمُودَ » (۱۸) آنکه آمد بتو خبر
 سپاههای [دشمنان خدا] فرعون و ثمود .
 « بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي تَكْذِيبٍ » (۱۹) ایشان که کافر شدند در دروغ زن گرفتار
 رسول من اند .

« وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ » (۲۰) « واللَّهُ بِسَرِّ إِشَانِ قَادِرٌ » و پیش ایشان
 گرفته و بایشان دانا و با ایشان تاوانده .
 « بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ » (۲۱) این سخن قرآنی است بشکوه و بزرگوار .
 « فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ » (۲۲) نکه داشته و کوشیده (۲) در لوح نبشته [در آسمان
 هفتم] .

النوبة الثانية

این سوره بیست و دو آیتست ، صدونه کلمه ، چهار صد و سی حرف ، جمله به
 مکه فرو آمد باجماع مفسران . و در این سوره هیچ ناسخ و منسوخ نیست . و در

۱ - الف : یاوانده .

(۱) گفتن : بروزن رفتن ، بمعنی از هم باز شدن - و از هم باز کردن و شکافتن و ترکایدن
 باشد . سنائی فرمود :

جوهر آتشی است بعد از هفت که از دل بجست وز هره بگفت .

رک : برهان قاطع بکوشش استاد دانشمند دکتر محمد معین .

(۲) کوشیده : محفوظ .

فضیلت این سوره ابی بن کعب روایت کند از مصطفی (ص) که گفت : هر که این سوره برخواند، خدای عز و جلّ او را بعدد هر روز آدینه و هر روز عرفة که درین جهان باشد ده نیکی در دیوان وی بنویسد . قوله :

«وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ» قيل : المراد بها جميع السموات . وقيل : «السَّمَاءِ الدُّنْيَا فَاتَهَا» ذَاتِ الْبُرُوجِ «ای - «ذات» الظَّهْر . وقيل : «ذات البروج» الخلق الحسن . وقيل : منازل الشمس والقمر . جماعتي مفسران گفتند : این بروج که رب العالمین اندرین سوره و سورة الفرقان یاد کرده و نام برده ، دوازده برج اند ، منازل شمس و قمر . نام آن برجها : حمل ، نور ، جوزا ، سرطان ، اسد ، سنبله ، میزان ، عقرب ، قوس ، جدی ، دلو ، حوت . آسمانها برین دوازده برج بهاده ، چنانکه سالها بر دوازده ماه بهاده . و این بر چهار بر چهار فصل است : يك فصل از آن وقت بهار است ، سه ماه ، و آفتاب اندرین سه ماه در حمل و ثور و جوزا باشد ؛ و فصل دوم روزگار صیف است ، تابستان گرم ، سه ماه ، و آفتاب اندرین سه ماه در سرطان و اسد و سنبله باشد ؛ و سوم روزگار خریف است ، سه ماه ، و آفتاب اندرین سه ماه در میزان و عقرب و قوس باشد . و فصل چهارم روزگار زمستان است ، سه ماه ، و آفتاب اندرین سه ماه بجدی و دلو و حوت باشد . و هر فصلی را طبعی دیگر است و گردش او دیگر و شرح آن در ما تقدّم رفته .

«وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ» روز رستاخیز است و عَدَالَتُونَ وَالْآخِرُونَ به للقضاء والجزاء والثواب والعقاب .

«وشاهد و مشهود» روی عبد الله بن رافع عن ابی هريرة قال : قال رسول الله (ص) : «اليوم الموعود» يوم القيامة والمشهد يوم عرفته والشاهد يوم الجمعة ما طلعت شمس ولا غربت على يوم افضل من يوم الجمعة ، فيه ساعة لا يوافقها عبد مؤمن يدعو الله فيها خيراً الا استجاب له ولا يستغيذه من سوء الا اعانه منه . و هذا قول ابن عباس والاكثرين من المفسرين : ان الشاهد يوم الجمعة و المشهد يوم عرفة . و روی عن ابن عمر قال : الشاهد يوم الجمعة و المشهد يوم النحر ؛ و قال سعيد بن المسيب : الشاهد يوم التروية و المشهد يوم عرفة . وقيل : الشاهد محمد (ص) لقوله : «آنا ارسلناك شاهداً» و المشهد يوم القيامة لقوله : «ذلك يوم مجموع له الناس و ذلك

يوم مشهود». وقيل: الشاهد: الملك يشهد على ابن آدم لقوله: «وجاءت كل نفس معها سائق وشهيد». وقيل: الشاهد اعضاء بنى آدم والمشهود انفسهم، لقوله: «يوم تشهد عليهم السنتهم وايديهم وارجلهم». وقيل: الشاهد هذه الامة والمشهود سائر الامم، لقوله تعالى: «جعلناكم امة وسطاً لتكونوا شهداء على الناس». وقيل: الشاهد الانبياء والمشهود محمد (ص) لقوله: «واذ اخذ الله ميثاق النبين» الى قوله: «فاشهدوا وانام معكم من الشهداء من» وقيل: الشاهد هو الله والمشهود نحن، لقوله: «وكفى بالله شهيداً» قل: اى شىء اكبر شهادة «قل الله شهيد بينى وبينكم». وقيل: الشاهد الايام والليالى والمشهود بنى آدم؛ لما روى فى الخبر: «ما من يوم الا وينادى اناى يوم جديد واانى على ما يفعل فى شهيد، فاعتنمنى فلو غابت شمسى لم تدر كننى الى يوم القيامة». وقيل: الشاهد جميع الخلق يشهدون لله بالوحدانية والمشهود الله. وقيل: الشاهد الله شهد لنفسه بالوحدانية والمشهود هو جل جلاله لانه شهد لنفسه وموضع القسم. قوله:

«قتل اصحاب الاخدود» والتقدير: لقد «قتل» ومثله «قد افلح من زكياها». وقال الزجاج: موضع القسم: «ان بطش ربك لشديد»؛ وقيل: فيه تقديم وتأخير، تقديره: «قتل اصحاب الاخدود» «والسماء ذات البروج» كما يقال: ضرب زيد والله ومعنى «قتل» لمن وعذب. وقيل: اراد به حقيقة القتل والاهلاك. وقيل: «اصحاب الاخدود» هم المؤمنون فيكون القتل حقيقة ايضاً و«الاخدود» الشقوق المستطيلة فى الارض كالنهر وجمعه اخاديد ومنه الخبر فى وصف الشجرة التى دعاها النبي (ص) جملة تغذ الارض خدّاً حتى انت النبي (ص). در اصحاب اخدود علماء تفسير مختلف اند. مسلم بن الحجاج در صحيح آورده از هذبة بن خالد از حماد بن سلمة از ثابت بناني از عبد الرحمن بن ابى ليلي از صهيب از رسول خدا (ص) گفتا: «در روزگار پيش پادشاهى بود بت پرست، جادو پرور، و در مملكت وي مردى بود ساحر حاذق. چون پير گشت، آن ساحر كس فرستاد بآن ملك كه مرا غلامى فرست تا اورا سحر بيازموزم كه من پير گشتم و روزگار من بآخر رسيد؛ تا آن غلام بجاي من مى نشيند و كار مملكت تو در سحر روان دارد. ملك بفرمود تا كود كسى تازه جوان عاقل بر وي

فرستادند. آن کودک پیوسته بر آن ساحر رفتی و بر رهگذر خانه ساحر راهبی یافت خداپرست موحد. با آن راهب بنشست و حدیث توحید و ایمان از وی میشنید و سحر و شعبده از آن ساحر می شنید، تا روزیکه دأبه ای عظیم پدید آمد که مردم را از آن گزند میرسید، و راه بمردم فرو بسته. آن کودک گفت: امروز آن روزست که من بتحقیق رسانم که راهب فاضلتر و بحق تر یا ساحر؟ چون بنزدیک آن دأبه رسید سنگی برداشت و روی سوی آسمان کرد گفت: اللهم ان كان امر الراهب احب اليك من امر الساحر فاقتل هذه الدابة حتى يمشي الناس. آنکه سنگ بردأبه انداخت و رب العالمین آن را بدست و زحم وی هلاک کرد و مردم ایمن گشتند و راه برایشان گشاده شد. آن کودک واپیش راهب رفت و این قصه قتل دأبه باز گفت. راهب عظیم شاد گشت و گفت: ای بنی! انت الیوم افضل منی، ای پسر تو امروز بعلم و فضل افزونی داری و ترا بلا و محنت رسد در میان این قوم، نگر تا بوقت بلا آن قوم را بر من دلالت نکنی و مرا ببلا نه افکنی! بعد از آن کار کودک بجائی رسید که «کان یبریء الاکمه والابرص» ویداوی الناس سائر الادواء. پس کار وقصه وی منتشر گشت و هر بیماری که اطباء از معالجه وی عاجز بودند، بدست وی ودعای وی شفا می یافت. آن ملک بت پرست را ندیمی بود نابینا، مال فراوان و هدیه ها و تحفه های گرانمایه برداشت و آمد بر این کودک. گفت: اگر مرا شفا پدید کنی و روشنائی چشم دهی، این مال جمله ترا بخشم. کودک گفت: شفای درد تو نزدیک من نیست و بدست من نیست؛ بلی بنزدیک الله است و شفا دهنده خداست، آفرید کار عالمیان و معبود جهانیان، و مرا بمال تو حاجت نیست. اگر ایمان آری من دعا گویم تا الله تورا شفا دهد. آن مرد را ایمان آورد و رب العالمین بدعای آن کودک دو چشم روشن بوی باز داد. آن مرد برخاست و بنزدیک آن ملک باز گشت. ملک او را چنان دید، گفت: این روشنائی و چشم بینا ترا که داد؟ - گفت: ربی و ربک؛ آن خداوند که آفرید کار و پرورد کار منست و آفرید کار و پرورد کار تو! آن ملک درخشم شد و او را معذب همی داشت تا

بر آن غلام دلالت کرد. و غلام را بیاوردند و ملک گفت: ای پسر جادوی تو بد آنجای رسید که نابینا را بینا کنی و علت برص میبری؟! - غلام گفت: این نه من میکنم؛ خدای من میکند، تعالی و تقدس، و شفا میدهد. آن غلام را بر زخم و عذاب فرو کشیدند تا بر آن راهب دلالت کرد. راهب را بیاوردند و او را بر کفر و شرک دعوت کردند. راهب سر باز زد و بر دین توحید بیایید و محکم باستاد. ملک بفرمود تا راهب بر فرقوی نهادند و او را بدو شاخ کردند. و آن ندیم ملک که ایمان آورده بود، او را با کفر خواندند؛ همچنان سر باز زد و از توحید بر نکشت و او را هلاک کردند. آن غلام تنها بماند. ملک جماعتی را از اصحاب خویش بروی موکل گرد تا او را بر بالای کوه برند و بیزیر اندازند. چون بر بالای کوه رسیدند، غلام دعا کرد، گفت: اللهم کفنیهم بما شئت. رجفهای و زلزلهای در کوه افتاد و آن جماعت همه بریختند و هلاک شدند. آن غلام تنها بنزدیک ملک باز آمد. ملک گفت: اصحاب را چه کردی؟ - گفت: خداوند من ایشان را هلاک کرد. جماعتی دیگر بروی کماشت تا او را در کشتی نشانند و در بحر غرق کنند. چون کشتی بمیان دریا رسید، غلام همان دعا کرد و رب العزة ایشان را در بحر غرق کرد و غلام تنها بنزدیک ملک باز گشت. ملک گفت: اصحاب را چه کردی؟ - گفت: خداوند من ایشان را غرق کرد. ملک درماند. آنکه غلام گفت: ای ملک اگر میخواهی که مرا هلاک کنی من ترا رهنموی کنم. اهل شهر را همه حاضر گردان و در مجمع خلق داری بزن و مرا بر سردار کن و یک تیر از تر کش بر کش و بر کبد کمان نه و بگوی بسم الله رب الغلام. تا مقصود خود از هلاک من حاصل کنی. ملک همچنان کرد و در مجمع خلق آن تیر بنام الله بینداخت. تیر بگوشه سروی رسید. غلام دست خویش بر گوشه سرو نهاد و فرمان حق بدور رسید. آن مردمان که حاضر بودند، چون آن حال دیدند، همه ایمان آوردند؛ گفتند: آمنا رب الغلام، آمنا رب الغلام! ملک را گفتند: اکنون افتادی در آنچه از آن حذر میکردی! خشم ملک زیادت شد و تمر و طغیان وی در کفر بالا گرفت و بفرمود تا بر سر کویها اخدودها کنند کوههای عظیم و در آن کوهها آتش افروختند و آن جمع مؤمنان را یکن یکن می آوردند و در آتش

میافکنند. کار بزمی رسید که طفلی بر برداشت. او را گفتند: اگر از دین خویش باز کردی و با ملت کفر آئی، و گرنه ترا با این طفل بآتش افکنیم. دلش بآن طفل بسوخت. خواست که از دین خویش برگردد؛ تا آن طفل را سوزند. آن طفل باواز آمد گفت: یا امّاه اصبری فانک علی الحق. ای مادر صبر کن و از دین خویش بر مگرد که تو بر حقّی و دین تو حقّ است، راست و درست.

روی عن عطاء عن ابن عباس قال: کان بنجران ملک من ملوک حمیر یقال له یوسف ذو نواس بن شریحیل بن شراحیل فی الفترة قبل مولد النبی (ص) بسبعین سنة وکان فی بلاده غلام یقال له عبد الله بن قاهر وکان ابوه سلّمه الی معلّم یعلّمه البحر فکره ذلك الغلام ولم یجد بداً من طاعة ابيه فجعل یختلف الی المعلّم وکان فی طریقہ راهب حسن القرأت حسن الصوت فاعجبه ذلك و ذکر قریباً من معنی حدیث صهیب الی ان قال الغلام للملک: انک لاتقدر علی قتلی الا ان تفعل ما اقول. قال: فکیف اقتلک؟ قال: تجمع اهل ملتک وانت علی سریرک وترمی بسهم باسم آلهی افعل الملک فقتله. فقال الناس: لا اله الا له عبد الله بن قاهر، لادین الا دینه. فغضب الملک و اعلّق باب المیدنة واخذ افرّوا السکک وخذ اخذوا ملامه ناراً ثم عرضهم علیها رجلاً رجلاً، فمن رجع عن الاسلام ترکہ، ومن قال: دینی دین عبد الله بن قاهر الفاه فی الاخذ و دفا حرقه. وکان فی مملکتہ امرأه اسلمت فیمن اسلم ولها اولاد ثلاثة، احدهم رضیع. فقال لها الملک: ارجعی عن دینک و الا القیتک و اولادک فی النار. فابت، فاخذ ابنها الا کبر فالقیها فی النار. ثم قال لها: ارجعی عن دینک. فابت، فالقی الثانی فی النار. ثم قال لها: ارجعی، فابت، فاخذوا الصبی منها لیلقوه فی النار فهتّت المرأة بالرّجوع، فقال الصبی: یا امّاه لاترجعی. عن الاسلام فانک علی الحق ولا بأس علیک، فالقی الصبی فی النار و القیت امّه علی اثره. و فی روایة قال لها: یا امّاه ما هی الا غمیضة، فاصبری ولاتناقفی؛ فانّ بین یدیک ناراً لاتطفأ. وقال محمد بن اسحق عن عبد الله بن ابی بکر انّ خبره احتفرت فی زمن عمر بن الخطاب فوجدوا عبد الله بن قاهر و اضماً یدیه علی ضربة فی رأسه، اذا امیطت یدیه عنها ابعتت دماً و اذا ترکته ارتدت مکانها، و فی یدیه خاتم من حدید فیہ «ربّی الله». فبلغ ذلك عمر فکتب عن

اعيدوا عليه الذى وجدتم عليه . وقال الربيع بن انس نَجَّى الله المؤمنين الذين القوا
فى النار بقبض ارواحهم قبل ان تمسهم النار وخرجت النار الى من على شفير الاخدود
من الكفار فاحرقتهم . وكان رسول الله (ص) اذا ذكر اصحاب الاخدود تعوذ بالله من جهد
البلاء . وقوله :

«النار ذات الوقود» بدل عن الاخدود و «الوقود» الحطب، اى - ذات الحطب
الكثير و «الوقود» بضم الواو الاتقاد و الاشتعال . و قيل : «الوقود» مصدر
كالولوع والظهور والوضوء .

« اذهم عليها قعود » اى - عند النار جلوس يعدّبون المؤمنين . قال مجاهد :
كانوا قعوداً على الكراسى عند الاخدود .

« وهم » يعنى : الملك واصحابه ، الذين خدوا الاخدود « على ما يفعلون
بالمؤمنين » من عرضهم على النار و ارادتهم ان يرجعوا الى دينهم «شهود» اى - حضور
وقال مقاتل : «شهود» معناه : انهم يشهدون . «ان المؤمنين فى ضلال» حين تركوا
عبادة الاصنام .

«وما نقموا منهم» قال الزجاج : ما انكروا عليهم ديناً وما علموا منهم عيأ
«الآ» ايمانهم «بالله العزيز الحميد» .

«الذى له ملك السموات والارض» وقوله : «العزيز الحميد» فمعناه
الغالب القاهر المحمود عند كل من له تمييز و انما وصف ذاته بهاتين الصفتين فى هذا
المكان ليعلم انه لم يمهل الكفار لاجل انه غير قادر لكنه اراد ان يبلغ هؤلاء المؤمنين
مبلغاً من الثواب لم يكونوا يبلغونه الا بمثل ذلك الصبر وان يعاقب اولئك الكافرين
عقاباً لم يكونوا يستوجبونه الا بمثل ذلك الفعل ، وكان جرى بذلك قضاؤه على الفريقين
جميعاً فى سابق تدبيره و علمه . «والله على كل شيء» من افعالهم «شهيد» .

«ان الذين فتنوا المؤمنين والمؤمنات» اى - احرقوهم بالنار فى الاخدود .
يقال : فتنت الشيء اذا احرقته و اذنته ومنه قوله : «يومهم على النار يفتنون» ثم لم
يتوبوا من الكفر و ائقتل ، وهذا دليل على ان التوبة تزيد عقاب القتل و عقاب كل ذنب

« فلهم عذاب جهنم » بكفرهم « و لهم عذاب الحريق » فى الآخرة بما احرقوا المؤمنين . وقيل : « و لهم عذاب الحريق » فى الدنيا وذلك ان الله تعالى احرقهم بالنار التى احرقوا بها المؤمنين ارفعت اليهم من الاخدود على ما قال الربيع بن انس و الكلبي . وقيل : انما قال : « عذاب الحريق » بعد ما قال : « عذاب جهنم » لان فى « جهنم » سوى « عذاب الحريق » انواعاً من العذاب . روى عن حذيفة بن اليمان قال : اسرالى رسول الله (ص) حديثاً فى النار، فقال : « يا حذيفة ان فى جهنم لسباعاً من نار و كلاباً من نار وسيوفاً من نار و كلاليب من نار و انه يبعث ملائكة يلقون اهل النار بتلك الكلاليب باحنا كهم و يقطعونهم بتلك السيوف عضواً عضواً و يلقونها الى تلك السباع و الكلاب . كلما قطعوا عضواً عاد آخر مكانه غصاً جديداً » . ثم ذكر ما اعد الله للمؤمنين . فقال :

« ان الذين آمنوا و عملوا الصالحات لهم جنات تجرى من تحتها الانهار ذلك الفوز الكبير » اى - النجاة العظيم . قيل : هذا وصف للمؤمنين « الذين » صبروا على تعذيب « الاخدود » اعلم الله المؤمنين ان قوماً بلغت حقيقة ايمانهم الى ان صبروا على ان احرقوا بالنار . وقيل : هذا عام فى جميع المؤمنين ؛ وهذا اظهر . « ان بطش ربك لشديد » اى - « ان » اخذ « ربك » بالعذاب « لشديد » يعنى : لمن يأخذه به كقوله : « ان » اخذه اليه شديد .

« انه هو يبدى ويعيد » هذا كقوله : « كل يوم هو فى شأن » تقول العرب : فلان « يبدى ويعيد » اذا كان عوَّاداً فى عمله . وقيل : « انه » « يبدى » « الخلق فى الدنيا ثم يعيدهم احياء بعد الموت . وقيل : « يبدى » من التراب ثم « يعيد » الى التراب . وقيل : يبدئكم ضعافاً فى حال الطفولية ثم يعيدكم فى حال الشيخوخة ضعافاً . وقيل : « يبدى » العذاب فى الدنيا للكفار ثم « يعيد » عليهم العذاب فى الآخرة . وقيل : « يبدى » على حكم السعادة والشقاوة كما يريد « ويعيد » كما بدأ كقوله : « كما بدأكم تعودون » .

« وهو الغفور » اى - الكثير المغفرة « الودود » يعنى : يودّه المؤمنين ويودّه

المؤمنون . وقيل : يغفر للتائب ويحبّه .

« ذوالعرش » قال : شيخ الاسلام عبد الله الانصارى قدّس روحه معنى « ذوالعرش » اى - على « العرش » «المجيد» بالجرّ قرآءة حمزة و الكسائي على صفة العرش، اى - السّرير العظيم . وقيل : اراد حسنه فوصفه بالمجد كما وصفه بالكرم فى قوله : «ربّ العرش الكريم» ومعناه : الكمال ، والعرش احسن الاشياء واكمله وقرأ الآخرون بالرفع على صفة الغفور جلّ ذكره و مجده عظمته وجلاله واستحقاقه لوصاف الكمال .

«فَعَالٌ لِّمَآ يُرِيدُ» من افعال نفسه «ولمّا يريد» من افعال عباده ، لا يعجزه شيء يريدّه ولا يمتنع منه شيء يطلبه .

«هل آتيك حديث الجنود» اى - قد « آتيك » خبر الجموع الكافرة الذين تجنّدوا على الانبياء ثمّ بيّن من هم فقال :

«فرعون وثمود» اى - تذكّر ما كان من حديثهما وتجنّدهما وحذّر قومك مثل ما اصابهم فاصبر فالعاقبة لك .

«بل الذين كفروا» من قومك يا محمد فى تكذيب واستيحاب للتعذيب كدأب من كان قبلهم من الجنود فلا يتذكّرون .

«والله من ورائهم محيطٌ» لا يفوتونه ولا يعجزونه . قال الزجاج : قدرته مشتملة عليهم . وقيل : « محيط » عالم بهم لا يخفى عليه شيء من احوالهم وهذا تهديد .

«بل هو قرآنٌ مجيد» كريمٌ شريفٌ كثير الخير ليس كما زعم المشركون اّنه شعرٌ وكهانةٌ .

« فى لوح محفوظ » قرأ نافع . « محفوظٌ » بالرفع على نعمت القرآن فإن القرآن « محفوظ » من التبديل والتغيير والتّحريف . قال الله تعالى : « انا نحن نزّلنا الذّكر وانا له لحافظون » . وقرأ الآخرون بالجرّ على نعمت اللّوح وهو الذى يعرف باللّوح المحفوظ وهو امّ الكتاب ومنه نسخ الكتب « محفوظٌ » من الشياطين

ومن الزيادة فيه والتقصان . روى عن ابن عباس قال : ان في صدر اللوح لا اله الا الله وحده ، دينه الاسلام ومحمد عبده ورسوله ؛ فمن آمن بالله وصدق بوعده واتبع رسله ، ادخله الجنة . قال واللوح من درة بيضاء طوله ما بين السماء والارض وعرضه ما بين المشرق الى المغرب وحافته الدر والياقوت ودقته ياقوتة حمراء وقلمه نور وكتابه بر معقود بالعرش واصله في حجر ملك وقال مقاتل : اللوح المحفوظ عن يمين العرش وعن انس بن مالك قال : اللوح المحفوظ الذي ذكره الله عز وجل في جبهة اسرافيل وقيل : لله عز وجل فيه في كل يوم ثلاثمائة وستون لحظة يحيى ويميت يعز ويزل ويفعل ما يشاء .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « بسم الله الرحمن الرحيم » اسم عزيز ، من قصده وجده ، ومن طلبه عرفه ، فاذا عرفه لطفه ، فاذا وجد لطفه الفه ، فاذا الفه انفان يخالفه . نام خداوندی که از جود او هر مفلسی را نصیبی است ، و از کرم او هر دردمندی را طیبی است . لطیفی که از سعت رحمت او هر کسی را تیری و از بسیاری بر او هر نیازمندی را بهره ای است . عزیزی که بر سر هر مؤمن از او تاجیست ، و در دل هر محب از او سراجیست . هر شیفته ای را با او سروکاریست ، هر منتظری را آخر روزی شرابی و دیداریست . پیر طریقت گفت : میدان راه دوستی افراد است ، آشامنده شراب دوستی از دیدار بر میعادست ؛ برسد هر که صادق ، روزی بآنچه مراد است . قوله تعالى : « والسماء ذات البروج » حق تعالی جل جلاله قسم یاد میکند بآسمان که نظر گاه مؤمنانست و مصعد اقوال و اعمال بندگانست .

« واليوم الموعود » و بروز رستاخیز که روز حشر و نشر است و روز محاسبه و مفاصله است .

« وشاهد » و بروز آدینه که عید مؤمنانست و موسم ثائبان و میعاد آشتی - جویانست و روز حج درویشانست . « و مشهود » و بروز عرفه که روز نواخت

حاجیانست و وقت مناجات دوستانست و از حقّ جلّ جلاله از بهر ایشان مباحثات با فریشتگانست که : « ملائکتی انظروا الی عبادی » فریشتگان من درنگرید ببینید بندگان من که از راه دور و دراز آمده‌اند ، پایهایشان آبله شده ، رویهایشان زرد گشته ، قدمهایشان سست شده ، خان و مان وداع کرده و بادیۀ مردم خوار بریده! و ملائکه روی سوی آسمان آورند ، گویند: یارب العزّة مهمانان تواند ، روی بخانه تو دارند. غریبان کوی تواند ، همه تو گُل بر تو دارند. ندا آید که شما حقّ ایشان گزاردید ، باز گردید ؛ ما دانیم که جزای ایشان چیست . پس بی واسطه ندا کند جلّ جلاله که: عبادی! شما مهمانان من اید ، بنعم رحمت میشتابید ؛ رنجها بر خود نهادید ، دوری راه اختیار کردید ، بادیۀ دراز گذاشتید ، شربتهای نابایست کشیدید ، دلهای خویش خونین گردانیدید ، هلمّوا الی رحمتی فقد غفرت لکم ! مسلمانان انصاف بدهید ، اگر غریبی بیکسی مسکینی بسرای جهودی شود که از راه دور و دراز در رسیده باشد ؛ آن جهود از خویش تن روان دارد که او را رد کند ! پس چه کوئی هفتصد هزار دل ببادیه برده ، راه دراز پیش گرفته ، تشنگی و گرسنگی اختیار کرده ، جان شیرین فدا کرده ، بعرفات ایستاده ، سرو پای برهنه ، رویها بر خاک نهاده ، کفن آخرت پوشیده ، البیک زنان و تکبیر گویان بدرخانه پادشاه عالم آمده که ملکش بی زوالست و جلالتش بی انتقالست . چه گویی چون بدین صفت در گاه او بگیرند و داد خواهند دادشان دهد یا ندهد ؟ رحمت و مغفرت باستقبال ایشان فرستد یا نفرستد ؛ بجلال و عزّ بار خدائی که خاک نعلین کمتر کسی از او فدحاجّ اگر فردا بدوزخ اندازد هزاران کس که مستوجب عذاب اند بطفیل آن خاک بروائح سعادت و نعم بهشت رسند .

« قتل اصحاب الاخدود » موضع قسم است میگوید : نفریده و کشته باد اصحاب اخدود که مؤمنان را می رنجانیدند و بعذاب آتش ایشان را تعذیب همی کردند . فردای قیامت ایشان را دو عذابست ، چنانکه ربّ العزّة گفت : « فلهم عذاب جهنّم و لهم عذاب الحریق » . ظاهر ایشان باّتش میسوزد و باطن ایشان بحمیم و زقوم می ریزد . و گفته اند : عذاب حریق در دنیاست ، آن آتش که از بهر مؤمنان ساخته بودند

تا مؤمنان را بدان عذاب کنند، بالا گرفت و با بیرون افتاد و ایشان را همه بسوخت که بر شفیق آن نشسته بودند: «ولایحیی المکر السییء الا باهله. قوله: «ان بطش ربک لشدید» اشارتست بعدل او بادشمنان.

«وهو الغفور الودود» خیرست از فضل او بادوستان، بفضل بی منت. دوست را مینوازد، که ارحم الراحمین است؛ بعدل بی علت دشمن را می گدازد، که احکم الحاکمین است. دوست موج در یای کرم دید، بفضل او بی فروخت. دشمن زخم کبریاء قدم دید، بعدل او بسوخت. عمر خطاب در بتخانه مقبول و سیآت او مغفور، که: «وهو الغفور الودود» عبدالله ابی در مسجد مخدول و حسنات او مردود که: «ان بطش ربک لشدید». جرم بایسته در حلم خود پنهان میکند که: «ذکروا الله فاستغفروا لذنوبهم»؛ و نابایسته را در کار خود سرگردان میدارد، که: «نسوا الله فانسهم» در دنیا نیست را درمان نیست و حسرت راندگان را نهایت نیست:

اذا برم المولی بخدمة عبده تجنّی له ذنباً وان لم یکن ذنب.

۸۶ = سورة الطارق - مکیه

النوبة الاولى

قوله تعالى : « بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ » بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

« وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ (۱) » ، بآسمان و بآنچه بشب پیدا می آید .

« وَمَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ (۲) » ، چون نیک دانی که آنچه بشب آید چیست ؟

« النَّجْمُ الثَّاقِبُ (۳) » ، ستاره درخشان .

« أَنْ تَكُلَّ نَفْسٌ لِّمَا عَلَيْنَهَا حَافِظٌ (۴) » هر کسی و هر تنی آنست که برو کوشوانی

است، [یعنی نیست هیچ تن و هیچکس مگر که برو نگهبانی است] .

« فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ (۵) » درنگرا مردم که از چه چیز آفریدند او را.

« خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ (۶) » بیافریدند او را از آبی افکنده ریخته .

« يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ (۷) » بیرون می آید از پشت مرد و استخوانهای

سینه زن .

« إِنَّهُ عَلَى رَجْعِهِ لَقَادِرٌ (۸) » آفریدگار او بر باز برد او [با جوانی و کودکی

با آب و با پشت پدر] توانا است .

« يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ (۹) » آن روز که بررسند و باز نگرند پنهانها .

« فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ (۱۰) » او را نه نیروئی که بان تاود یا کوشد، و نه

یاری که او را یاری دهد .

« وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ (۱۱) » بآسمان با باران .

« وَالْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ (۱۲) » و بزمین با شکاف .

« إِنَّهُ لَقَوْلُ فَصْلٍ (۱۳) » که این قرآن سخنی است درست و راست .

« وَمَاهُوَ بِالْهَزْلِ (۱۴) » نه سست و نه کزاف .

« أَنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا (۱۵) » ایشان دستابی می سازند نهانی ساختنی .

«وَأَكِيدُ كَيْدًا (۱۶)» ومن کاری میسازم نهائی .
 «فَمَهْلُ الْكَافِرِينَ» این ناگرویدگان را در ننگ ده «أَمَهُمْ رُؤْيَا (۱۷)»
 فروگذار ایشان را اندک روزگار.

النوبة الثانية

این سوره هفده آیتست ، شصت و یک کلمه ، دوست و چهل و پنج حرف ، جمله
 به مکه فرو آمد ؛ و درین سوره يك آیه منسوخ است : «فَمَهْلُ الْكَافِرِينَ امهلهم رویدا»
 نسخت بآیه السیف . و در فضیلت سوره ابی بن کعب روایت کند از مصطفی (ص)
 گفت : «هر که این سوره برخواند ، حقّ جلّ جلاله بعدد هر ستاره ای که در آسمانست
 او را ده نیکی در دیوان بنویسد» . روایت کنند از عبد الرحمن بن خالد . وقیل :
 عبد الله بن عبد الرحمن بن یحیی بن کعب ، گفتا : رسول خدا را (ص) دیدم در قبیله
 ثقیف در مشرقه ای فرو آمده و این سوره «وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ» میخواند ، و من هنوز
 در جاهلیت بودم در اسلام نیامده ، و این سوره از لفظ رسول (ص) یاد گرفتم . پس در
 انجمن ثقیف بگذشتم و قومی از قریش در میان ایشان بودند ، عتبه و شیبه پسران
 ربيعة با ایشان ، قوم از من درخواستند تا این سوره برخوانم . هر چه ثقیفیان بودند
 گفتند : ما نری هذا الاّحقاً ، سخنی است راست و درست . قرشیان گفتند : نحن اعلم
 بصاحبنا لو علمنا انه حقّ لاتبعناه . ما محمد را به شناسیم و حال وی از شما بهتر دانیم
 که او مردماست و از قبیله ما . اگر ما دانستمائی^(۱) که او بر حقّست و سخن او راست ،
 ما خود بر پی وی رفتیمائی^(۲) و او را راستگوی داشتیم . قوله :

«وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ» قال الكلبي : نزلت فی ابی طالب وذلك انه اتى التبی
 (ص) فانحفه بخبز ولبن فبینما هو جالس یاکل اذا انحطّ نجم فامتلا ماء ثم ناراً ففزع
 ابو طالب . وقال : ای شیء هذا ؟ فقال رسول الله (ص) : «هذا نجم رمی به وهو آیه من
 آیات الله سبحانه» فعجب ابو طالب . فانزل الله عزّ وجلّ :

(۱) دانستمائی : صیغه قدیم است از میدانستیم .

(۲) رفتیمائی : صیغه قدیم است از میرفتیم .

« **وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ** » هذا قسم « **وَالطَّارِقِ** » النّجم لانّ الطّروق يكون بالليل وطلوع النّجم بالليل وكلّ ما جاء ليلاً فقد طروق ومنه حديث جابر نهى النّبيّ (ص) ان يطرق الرّجل اهله . وقال : حتّى تستحدّ المغيبة و تمتشط الشّعثة . وقالت هند بنت عتبة :

يوم احد نحن بنات الطّارق نمشى على النّمارق .

تعنى ان ابا نانجم فى شرفه وعلوه . وقال الشّاعر :

ياراقد الليل مسروراً باؤله انّ الحوادث قد يطرقن اسحاراً
لا تفرحنّ بليل طاب اؤله فرُبّ آخر ليل اجّج النّارا
ثمّ فسرّه فقال :

« **النّجم الثّاقب** » اى - النّير المضيء . وقال : فى موضع « شهاب ثاقب » يقال انقب نارك ، اى - اضّها . وقيل « **الثّاقب** » العالى الشّديد العلويّ قال : ثقب الطّائر اى - ارتفع ارتفاعاً شديداً كما انه قد ثقب الجوّ الاعلى . قال ابن عباس : اراد به زحل لانه العالى فى السّماء السّابعة . وقال ابن زيد : اراد به الثّريا والعرب تسميه النّجم .
« **انّ كلّ نفس** » هذا جواب القسم « **لما عليها حافظ** » قرأ ابو جعفر و ابن عامر وعاصم وحمزة « **لما** » بتشديد الميم يعنى : ما كلّ نفس الا « **عليها حافظ** » فيكون « **لما** » بمعنى الا وهى لغة هذيل . وقرأ الآخرون بالتّخفيف جعلوا ماصلة والمعنى : « **انّ كلّ نفس** » لعلّيتها « **حافظ** » والحافظ هو الله عزّ وجلّ « **وهو على كلّ شيء حفيظ** » يحفظ على عبادهم اعمالهم والملائكة حفظة يحفظون على بنى آدم اعمالهم وارزاقهم وآجالهم وهو قوله : « **وانّ عليكم لحافظين** » وعن ابى امامة قال : قال رسول الله (ص) : و كلّ بالمؤمن ستّون ومائة ملكاً يذبون عنه ما لم يقدر عليه من ذلك للبصر سبعة املك يذبون عنه كما يذبّ عن قصعة العسل الذّباب لو و كلّ العبد الى نفسه طرفه عين لا تخطفه الشّياطين . قوله :

« **فلينظر الانسان** » يعنى : الكافر المنكر قدرة الله على البعث « **مّمّ خلق** »

اى - ممّاذا « **خلق** » يعرفه اصل خلّقه ليذلّه بذلك على وحدانيّته ثمّ بين فقال :

« **خلق من ماء دافق** » اى - مدفوق مصبوب فى الرّحم ، فاعل بمعنى مفعول

كقوله : « فى عيشة راضية » اى - مرضية والمعنى « خلق من » مائين ؛ ماء الرجل وماء المرأة . فوحد لامتزاجهما .

« يخرج من بين الصلب » الرجل وثرائب المرأة « والثرائب » جمع الثرئية وهى عظام الصدر والنحر . وقيل : من بين صلب الرجل وثرائبه . قال الضحاك : « الثرائب » العينان واليدان والرجلان . وقيل : هى عصارة القلب و منه يكون الولد وسئل عكرمة عن « الثرائب » فقال هذه ووضع يده على صدره نظير الآية قوله : « من نطقة امشاج » اى - اخلاط من نطفة الرجل ونطفة المرأة وماء الرجل ابيض غليظ وماء المرأة اصفر رقيق و هما يجريان من جميع البدن ؛ فيجتمع ماء الرجل فى صلبه ؛ ثم يجرى منه و يجتمع ماء المرأة فى ثرائبها ثم يجرى فى لبتها . و « الثرائب » ثمانية اضلاع فى الصدر خلقت منها اربعة يمنة و اربعة يسرة اعلاهما موضع القلادة فشبه الولد فى الصورة بما يعلو منهما واللحم والدم من ماء المرأة والعظم والعصب من ماء الرجل .

« انه على رجعه لقادر » اى - « انه على » « رجع » الانسان بعد البلى الى الحيوة « لقادر » . وقيل : « انه على » « رجع » الماء الاحليل والى الصلب « لقادر » . وقيل : معناه « انه » « لقادر » « على » ان ينكسه بعد شيخوخته فيجعله كهلاً ؛ ثم شاباً ، ثم طفلاً ، ثم رضيعاً ، ثم جنيناً ثم مضغة ، ثم نطفة . وقال ابن زيد : « انه على » حبس ذلك الماء « لقادر » حتى لا يخرج .

« يوم تبلى السرائر » اى - اذكر « يوم تبلى السرائر » واحذر « يوم » تمتحن الضمائر فيجازى كل انسان على معتقده من التكذيب والتصديق . وقال عطاء بن ابي رباح « السرائر » فرائض الاعمال كالصوم والصلاة والوضوء والغتسال من الجنابة فانها سرائر بين الله وبين العبد ، فلو شاء العبد لقال صمت ولم يصم وصليت ولم يصل واغتسلت ولم يفعل ، فتختبر حتى يظهر من اداها ممن ضيعها . وفى الخبر عن عبد الله بن عمرو قال : قال رسول الله (ص) : « ثلاث من حافظ عليهن فهو ولى الله حقاً ومن اختانهن فهو عدو الله حقاً : الصلوة والصوم والجنابة » . وقال ابن عمر : يبدى الله يوم القيامة كل سر فيكون زيناً فى وجوه وشيناً فى وجوه يعنى من اداها كان وجهه مشرقاً

و من ضيّعها كان وجهه اغبر .

« فماله من قوّة » اى - ما لهذا الانسان المنكر للبعث يومئذ « من قوّة » ينتصر لنفسه ويدفع العذاب بها عنها « ولا ناصر » يمنعه من عذاب الله و يعصمه من بأسه . ثم ذكر قسماً آخر فقال :

« والسّماء ذات الرّجع » اى « ذات » المطر سمّى رجماً لانه يرجع كلّ عام ويتكرّر . وقال ابن عباس : هو السّحاب يرجع بمطر بعد مطر . وقيل : ترجع بنجومها و كواكبها وشمسها و قمرها طالعة عقب مغيبها .
« والارض ذات الصّدع » اى « ذات » الانصداع والانشقاق بالثّبات والاشجار والانهار وجواب القسم :

« أنّه لقول فصل » اى - ان القرآن كلام حقّ صدق صحيح جدّ يفصل به بين الحقّ والباطل وما هو بالسّفساف واللّعب والباطل . ثمّ اخبر عن مشركى اهل مكّة فقال : « انهم يكيدون كيداً » يعنى : فى دار التّدوّة حين اجتمعوا على المكر برسول - الله (ص) كما قال : « واذي مكربك الذين كفروا » الآية . « واكيد كيداً » اى - انتقم منهم فى الدّنيا بالسّيف وفى الآخرة بالنّار ، اى - اخفى عنهم ما ادبر فى امرهم . وقيل : كيد الله استدراجه اياهم من حيث لا يعلمون .

« فمهّل الكافرين » قال ابن عباس : هذا وعيد من الله عزّ وجلّ لهم ؛ اى - انظرهم و اخرهم فلا تستعجل هلاكهم . « امهلهم رويداً » اى - « امهلهم » امهالاً قليلاً وما كان بين نزول هذه الآية وبين وقعة بدر الاّ زمان يسير . والتّمهيل والامهال لغتان هذا كقوله : « و مهّلهم قليلاً » ثمّ نسخ الامهال بآية السّيف و رويداً تصغير روداً ولا يرفع ولا يكسر واصل الرّود الحركة الخفيفة يقال : راد يروود روداً ومنه قوله : « وراودته الّتى هوفى بيتها » . وقيل : « رويداً » نصب على المصدر و المعنى : اردوهم « رويداً » يقال : اردوت فى الامر اذا تأنّيت فيه تأويله ارسلهم فى عتوهم و « امهلهم » قليلاً فاخذهم الله يوم بدر وقتلوا بالسّيف .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « بسم الله الرحمن الرحيم » انس المحبّين في الدنيا كلام الله وفي العقبي^۱ سلام الله . شادی مؤمنان درین جهان از سماع نام و کلام اوست ، و در آن جهان از دیدار و سلام او . مؤمن اوست که بزبان نام او میگوید و بجان و دل رضاء او میجوید ؛ دست از اغیار می شوی و و نسیم کل وصال می بوید ، در میدان عبودیت می بوید و بزبان حال این بیت میگوید :

نام تو مرا مونس و یارست بشب و زذ کر تو ام هیچ نیاساید لب.

پیرزنی پارسارا گفتند : وقتی که در مناجات باشی ما را بدعا یاددار . گفت : بیزارم از آن وقت که مرا با دوست رازی بود و جز از دوست مرا از چیزی یاد آید . ای مسلمانان همت بلند دارید و در راه طلب کم از زنی مباشید . بشکرید که آن پیر زن در علو همت خویش کجا رسیده :

بر همت من زمانه را ناز نماند بردیده من سپهر را راز نماند
در پیکر طبل باز آواز نماند پرواز ممکن که جای پرواز نماند

قوله : « وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ » ربّ العالمین در قرآن فراوان قسم یاد میکند . بعضی بذات قدیم خویش ، چنانکه : « قلای و ربی » فوربّ السّماء والارض ، بعضی بصفات کریم خویش چنانکه : « والقرآن المجید » « والقرآن ذی الذّکر » ، بعضی بمفعولات و مصنوعات خویش چنانکه : « والمرسلات » « والتّازعات » « والعادیات » « والذّاریات » « والسّماء ذات البروج » « وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ » ، و امثاله . مؤمن موحد الله را جلّ جلاله بی سو کند باور دارد ، بهر چه گوید تصدیق و تحقیق آرد ، لکن بجلال عزّ خویش سو کند یاد میکند تأکید و تأیید را ، تعریف و تشریف را ؛ نادوست می شنود ، بجان می نازد ؛ دشمن می شنود ، بذل میگذارد .

« وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ » « أَنْ كُلَّ نَفْسٍ لَمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ » جواب قسم است ؛ سو کند یاد میکند که هیچکس نیست که براو کوشوانی نیست مگر که براو کوشوانی و نگهداری هست ، همانست که جای دیگر گفت : « و انّ علیکم لحافظین » بر شما

کوشوانان اند فریشتگان دبیران ، و نویسندگان بر شما مو کَل کرده اند تا گفتارو کردار شما می نویسند و آنکه بر مصطفی (ص) عرضه میکنند چنانکه در خبر است . قال رسول الله (ص) « تعرض علی اعمالکم فما کانت من حسنة حمدت الله علیها وما کانت من سيئة استغفرت الله لکم » . مؤمن موحد معتقد چون میداند که از حق جلّ جلاله بروی کوشوان است و نگهبان ، باید که لباس مراقبت درپوشد ، و کوش باحوال و اقوال و اعمال خود دارد و ساحت سینه خود از لوث غفلت پاک دارد . « الم يعلم بان الله یری » بردوام ورد خود سازد ، « ان علیکم لحافظین » درپیش دیده خود دارد ، « وما کنا عن الخلق غافلین » نقش نگین یقین خود گرداند .

آورده اند که در مکه زنی بود فاجره و گفت : من طاوس یمانی را از راه طاعت برگردانم و در معصیت کشم . و طاوس مردی نکوروی بود و خوش خلق و خوش طبع . آن زن بر طاوس آمد و باوی سخن در گرفت بر سبیل مزاح . طاوس بدانست که مقصود وی چیست . گفت : آری صبر کن تا بفلان جایگاه آیم . چون بدان جایگاه رسیدند ، طاوس گفت : اگر ترا مقصودی است اینجا تواند بود . آن زن گفت : سبحان الله این چه جای آن کار است ؛ انجمن گاه خلق و مجمع نظر کیان . طاوس گفت : ایس الله یرانافی کَل مکان ؛ ای زن از دیدار مردم شرم میداری و از دیدار الله که بما مینگرد ، خود شرم نداری ؟ « يستخفون من الناس ولا يستخفون من الله ! آن سخن در زن گرفت ، کمین عنایت برو گشادند توبه کرد و از جمله اولیا گشت .

قوله : « فلینظر الانسان مم خلق » تا در نکرد مردم که او را خود از چه چیز آفریده اند و از بهر چه آفریده اند ؟ خلق الله وجهاً یصلح للعبادة ، و عیناً تصلح للعبارة و بدنأً یصلح للخدمة و قلباً یصلح للمعرفة ، و سرّاً یصلح للمحبة : « فان کروا نعمة الله علیکم » حیث زین السنتکم بالشهادة و قلوبکم بالمعرفة و السعادة . و ابدانکم بالخدمة و العبادة . « خلق من ماء دافق » « ینخرج من بین الصلب و الثرائب » این مردم را که آفریدند از آبی افکنده ریخته آفریدند . آبی که از پشت مرد بیرون میآید و از استخوان سینه زن . اول نطفه بود و بقدرت خود علقه گردانید ، پس بمشیت خود

مضغه ساخت ، پس باراده خود عظام را پدید آورد . بچود خود کسوة لحم در عظام پوشانید . چون خواست که بر مادر و پدرت جلوه کند ، در صدف رحم ترا بصورت نیکو بیاراست ؛ چنانکه نخاس کنیزك را بیاراید ، بوقت عرض ، كذلك یزینك فی قبرك بعد ماصیرك تراباً لیوم العرض علی المرسلین و علی رب العالمین . قال الله تعالی : و عرضوا علی ربك صفّاً ، كوزه که درو آب بود تو آن را نگوئسار کنی ، دروی هیچ نماند . رب العزة نطفه را در رحم نهاد و نگوئسار نگه داشت ، بقدرت خود . فسبحان من ركب جسد ابن آدم تر کیباً احتوی علی جمیع ما خلق فی العالم الا کبر . رب العزة بعضی از مخلوقات بر صورت ساجدان آفرید ، چون مار و ماهی و حشرات ؛ بعضی بر صورت را کمان ، چون بهائم و سباع ، بعضی بر صورت قائمان ، چون اشجار و نبات ، بعضی بر صورت قاعدان ، چون جبال را سیات ؛ این همه بر سجود و رکوع و قعود مجبور اند و ایشان را در آن مدحی نه . و آدمی را بر صورتی آفرید که درو قدرت سجود و رکوع و قعود و قیام است و او را در آن اختیار و استطاعت داده ؛ لاجرم مستوجب مدح و ثنا شده که : « الثائبون العابدون الجاهدون » الی آخر الآیة ... سبحان من خلق ابن آدم لظہار القدرة ثم رزقه لظہار الکرم ، ثم یمتہ لظہار الجبروت ، ثم یحییہ لظہار الثواب والعقاب « فتبارک الله احسن الخالقین » .

۸۷ = سورة الاعلى = مکیه

النوبه الاولی

قوله تعالى: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.
«سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى» (۱) «بیا کی و بی عیبی بستمای خداوند خویش را آن

برتر پا کتر.

«الَّذِي خَلَقَ قَسْوَى» (۲) «او که بیا فرید و درخور و هموار آفرید.
«وَالَّذِي قَدَّرَ» و او که باز انداخت آفریده خویش را در آفرینش «فَهْدَى» (۳)
و در دل داد آنچه خواست و آن راه که خواست برو آراست [کریا راست].
«وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى» (۴) «و او که بیرون آورد از زمین چراگاه های پر گیاه.
«فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَى» (۵) «آخر آن را گاه کرد سیاه.
«سَنَقَرُكَ فَلَاتَنْسَى» (۶) «آری بر تو میخوانیم و نگه میداریم تا فراموش نکنی.
«الْأَمَّا شَاءَ اللَّهِ» مگر آنچه الله خواهد [سبکبار کردن ترا و امت ترا و بدل
آسانتر دادن را] «إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَى» (۷) که الله میداند آنچه آشکار است
از کردار و آواز بلند و آنچه نهان ماند.

«وَنُيَسِّرُكَ لِلْيُسْرَى» (۸) «و بر تو آسان می کنیم راه راستی و رستگی.
«فَذَكَرْنَاكَ نَفَعْتَ الذِّكْرَى» (۹) «پند ده و دریاد ده که سود دارد پند دادن و در

یاد دادن.

«سَيَذَكَّرُكَ مِنْ يَخْشَى» (۱۰) «پند گیرد و یاد کار پذیرد او که خدای شناسد

و ازو ترسد.

«وَيَتَجَنَّبُهَا الْأَشْقَى» (۱۱) «و پیر هیزد از پند پذیرفتن آن بدبخت تر بدبخت.
«الَّذِي يَصْلِي النَّارَ الْكُبْرَى» (۱۲) «او که بآن آتش مهین رسد سوختن را.
«ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى» (۱۳) «پس آنکه نمیرد که رهد و نه چنان زید

که خواهد.

«قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى» (۱۴) پاك شد و هنری و پیروز آمد او که چیزی داد از
 بهر الله از مال خویش .
 « وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى » (۱۵) و نام خداوند خویش برد بپاکی و یگانگی و
 با آن نماز کند .
 « بَلْ تَوَثَّرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا » (۱۶) نه چنین میکنید که این جهان بر آن
 جهان برمی گزینید .
 « وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى » (۱۷) و آن جهان به است که آن جهان بماند .
 « إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى » (۱۸) این سخنان و این پیغام در صحیفه های
 پیش است .
 « صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى » (۱۹) ، در صحیفه های ابراهیم و موسی
 علیهما السلام .

النوبة الثانية

این سوره بقول بعضی مفسران مکی است و بقول بعضی مدنی ، نوزده آیتست
 هفتاد و دو کلمه ، دوست و هفتاد حرف ، و درین سوره از منسوخات هیچ چیز نیست .
 و در خبر ابی بن کعب است از مصطفی (ص) که : هر که این سوره بر خواند الله تعالی
 بعدد هر حرفی که بر ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام فرو فرستاد اوراده نیکی
 در دیوان اعمال بنویسند . و در آثار سلف است که : هر که سوره الاعلی بر خواند
 چنانست که پنج یکی از قرآن خواند . و رسول خدا (ص) خواندن این سوره دوست
 داشتی . و هر که که بخواند این سوره آغاز کردی گفتی : «سبحان ربی الاعلی» و
 بزرگان صحابه چون علی (ع) و زبیر و عبدالله عباس و عبدالله زبیر و عبدالله عمرو
 و ابو موسی اشعری رضی الله عنهم چون در نماز این سوره خواندندی ، بگفتندی :
 «سبحان ربی الاعلی» ضحاک گفت : من قرأها فليقرأها كذلك ؛ هر که این سوره
 خواند تا آن کلمات بگوید ، چنانکه ایشان گفتند . و تاویل «سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الاعلی»
 این نهادند که قل : «سبحان ربی الاعلی» . معنی آنست که بگو ای محمد : «سبحان

رَبِّىِ الْاَعْلٰى «وَأَوَّلَ كَسَى كَه» «سُبْحَانَ رَبِّىِ الْاَعْلٰى» كَفَتْ مِيكَائِيلُ بُوَد. مُصْطَفٰى (ص)
جِبْرِئِيلُ رَا بِمُرْسِيْد كَه: «كُوْبِنْدَةُ اَيْنَ كَلِمَات رَا دَر نَمَاز يَا دَر غَيْر نَمَاز ثَوَاب چِيست؟»
فَقَالَ يَا مُحَمَّد! مَا مِنْ مُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ يَقُولُهَا فِي سَجُودِهِ اَوْ فِي غَيْرِ سَجُودِهِ اِلَّا كَانَتْ
لَهُ فِي مِيزَانِهِ اَنْقُلٌ مِنَ الْعَرْشِ وَالْكَرْسِيِّ وَ جِبَالِ الدُّنْيَا وَيَقُولُ اللَّهُ صَدَقَ عَبْدِي اَنَا اَعْلٰى
فَوْقَ كُلِّ شَيْءٍ وَلَيْسَ فَوْقِي شَيْءٌ، اَشْهَدُ وَاَمَّا اَنْتَ كُنْتُمْ اَنْتِ قَدْ غُفِرَتْ لِعَبْدِي وَادْخَلْتَهُ جَنَّتِي
فَاِذَا مَا زَارَهُ مِيكَائِيلُ كُلَّ يَوْمٍ. فَاِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَمَلَهُ عَلَى جَنَاحِهِ فَيُوقِفُهُ بَيْنَ
يَدَيِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، فَيَقُولُ: يَا رَبِّ شَفِّعْنِي فِيهِ، فَيَقُولُ قَدْ شَفَّعْتُكَ فِيهِ اِذْ هَبْ بِهِ اِلَى الْجَنَّةِ
وَقَالَ عَقِبَةُ بْنُ عَامِرٍ: لَمَّا نَزَلَتْ «سَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ»، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): اجْعَلُوهَا
فِي رُكُوعِكُمْ، فَلَمَّا نَزَلَ «سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْاَعْلٰى» قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: اجْعَلُوهَا فِي
سَجُودِكُمْ. قَوْلُهُ:

«سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْاَعْلٰى» يَعْنِي: قُلْ «سُبْحَانَ رَبِّىِ الْاَعْلٰى». وَالْيَ هَذَا التَّأْوِيلُ
ذَهَبَ جَمَاعَةٌ مِنَ الصَّحَابَةِ وَالتَّابِعِينَ. وَ قَالَ قَوْمٌ: مَعْنَاهُ: نَزَّهَ «رَبِّكَ الْاَعْلٰى» عَمَّا يَقُولُ
فِيهِ الْمَلْحَدُونَ وَيُصِفُهُ بِهِ الْمُبْطَلُونَ وَجَعَلُوا الْاسْمَ زَائِدَةً فِي الْآيَةِ دَخَلَتْ لِتُحْسِنَ الْكَلَامَ
كَقَوْلِهِ: «وَاصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ» وَيَحْتَجُّ بِهَذَا مَنْ يَجْعَلُ الْاسْمَ وَالْمُسْمٰى وَاحِدًا لِأَنَّ
اِحْدًا لَا يَقُولُ سُبْحَانَ اسْمِ اللَّهِ سُبْحَانَ اسْمِ رَبَّنَا. اِنَّمَا يَقُولُ سُبْحَانَ اللَّهِ سُبْحَانَ رَبَّنَا. فَكَانَ
مَعْنَى «سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ»: «سَبِّحْ رَبَّكَ». وَقِيلَ: الْاسْمُ صِفَتُهُ وَمَعْنَاهُ نَزَّهَ وَصَفُهُ عَمَّا
لَا يَلِيْقُ بِهِ. وَقِيلَ: نَزَّهَ اسْمُهُ عَنْ اَنْ تَسْمٰى بِهِ غَيْرُهُ فَلَا يَسْمٰى اِحْدُ اللَّهِ غَيْرُهُ تَعَالٰى ذِكْرُهُ وَجَلَّتْ
عَظَمَتُهُ. وَقَالَ: ابْنُ عَبَّاسٍ: مَعْنَاهُ: صَلَّ بِاَمْرِ «رَبِّكَ الْاَعْلٰى» اِى - عَلَا كُلِّ شَيْءٍ قُدْرَةً
وَسُلْطَانًا وَالْاَلْفُ لِلْمُبَالَغَةِ لِلْمُقَابَلَةِ.

«الَّذِى خَلَقَ فَسْوٰى» اِى - خَلَقَ كُلَّ ذِى رُوحٍ «فَسْوٰى» خَلَقْتَهُ وَخَصَّ كُلَّ
وَاحِدٍ بِتَأْلِيْفٍ وَنَظْمٍ عَلَى مَا ارَادَهُ؛ وَقِيلَ: سَوٰى الْيَدَيْنِ وَالرَّجْلَيْنِ وَالْعَيْنَيْنِ.
وَقِيلَ: سَوٰى اِى - عَدَلَ قَامَتُهُ. وَقِيلَ: خَلَقَهُ مُسْتَوِيًّا مُتَقَنًّا مُحْكَمًا لِيَدُلَّ عَلَى عِلْمِ
فَاعِلِهِ وَارَادَتِهِ.

«وَالَّذِى قَدَّرَ فَهْدٰى» قَرَأَ الْكَسَاوِي بِتَخْفِيفِ الدَّالِّ «قَدَّرَ» وَشَدَّدَهَا
الْآخَرُونَ وَهَمَا بِمَعْنَى وَاحِدٍ؛ وَالْمَعْنَى: «قَدَّرَ» الْاِرْزَاقَ «فَهْدٰى» لَا كِتْسَابَ الْاِرْزَاقَ

والمعاش. وقيل : «قدر» الخلق اذ واجد كراً وانثى ثم هديهم لوجه التوالد والتناسل وعلمهم كيف يأتيها وكيف تأتيه . وقيل : هدي به الى اجتناب المضار وابتغاء المنافع . وقيل : «هدى» الانسان لمصالحه والبهائم لمراعاتها . وقيل : «هديه السبيل» اما شا كراً واما كفوراً ، وقيل : «قدر» السعادة والشقاوة عليهم . ثم يسر لكل واحد من الطائفتين سلوك ما «قدر» عليه . وقيل : «قدر» الذنوب على عباده ثم هديهم الى التوبة . وقيل : «قدر» فى الرحم تسعة اشهر اقل او اكثر «فهدي» للخروج من الرحم : وقيل : جعل الهداية فى قلب الطفل حتى طلب ندى امه وميزه من غيره .

«والذى اخرج المرعى» اى - اثبت مائر عام الدواب من بين اخضر واصفر و احمر وابيض .

«فجعله» بعد الخضرة «غثاء» هشيماً بالياً كالغشاء الذى تراه فوق السيل «احوى» اى - اسود بعد الخضرة وذلك ان الكلاء اذا جف وبس اسود . وقال الزجاج : فيه تقديم وتأخير وتقديره «اخرج المرعى» «احوى» «فجعله غثاء» ويكون «احوى» فى موضع نصب على الحال يريد «والذى» اثبت الزرع والنبات من الارض اخضر يضرب الى الحوة وهى السوداءى - من شدة خضرته يعنى : كه از سيرابى سياه بام بود واز سبزى باسياهى ميگرايد . همچنانكه گفت : «مدهامتان» ثم «جعله غثاء» اى - جفف حتى صير هشيماً جافاً كالغشاء الذى تراه فوق الماء . «سنقرئك فلا تنسى» اى - سنجمع حفظ القرآن فى قلبك و قرأته فى لسانك حتى «لا تنسى» كقوله : «ان علينا جمعه وقرأناه» . قيل : كان النبى (ص) يتلقى القرآن من جبرئيل بسرعة فكان اذا قرأ آية كان ان يسبقه بالتلف مخافة ان ينسى فانزل الله سبحانه «سنقرئك فلا تنسى» فلم ينس بعدها شيئاً من القرآن البتة ما عاش وفى هذا اعجاز عظيم . و قوله :

«الاماشاء الله» اى - مما لم يقع به التكليف فى التبليغ ولا يجب عليه اداؤه فينسيه الله سبحانه اذا شاء . وقال الحسن و قتادة : «الاماشاء الله» ان ينسيه برفع حكمه و تلاوته كما قال تعالى : «مانسخ من آية او ننسها» والانساء نوع من النسخ ونسخ الله عز وجل من كتابه ثلاثة الوان ، منها ما انسى رسوله و وضع عنه حكمه و

منها ما انساه واثبت حكمه كالرّجم ولا يتان تשמلان معاهذين اللّوئين واللّون الثّالث ما اثبت ظاهره ووضع عنه حكمه . وقيل : « سنقر لك فلا تنسى » اى - نعلمك ونحفظ عليك ما نقرأه فلا تترك العمل بما امرت به .

« الّا ماشاء الله » ان لا تعمل به بالنّسخ . حكى ان ابن كيسان النّحوى حضر مجلس الجنيد يوماً فقال : يا بالقاسم ما تقول فى قوله عزّ وجلّ : « سنقر لك فلا تنسى » ؟ فاجابه مسرعاً كأنه تقدّم السّؤال قبل ذلك باوقات لانسى العمل به فاعجب ابن كيسان ذلك اعجاباً شديداً . وقال : لا يفيض الله فاك مثلك تصدّر قوله : « انه يعلم الجهر وما يخفى » من القول والفعل . قيل : يعنى اعلان الصّدقة واخفاها .

« ونيسرك لليسرى » اى - للخلة اليسرى . واليسرى الفعلى من اليسر وهو سهولة عمل الخير ، اى - سهّل لك العمل الذى يوصلك الى الجنّة . وقيل : معناه نوقفك للشرعية اليسرى وهى الحنيفيّة السمحة السهلة . وقيل . هو متّصل بالكلام الأوّل معناه : « انه يعلم الجهر » اى - ما نقرأه على جبرئيل اذا فرغ من التّلاوة « وما يخفى » ما نقرأه فى نفسك مخافة التّسيان ثمّ وعده فقال :

« ونيسرك لليسرى » اى - نهون عليك الوحي حتّى تحفظه وتعلمه .
« فذكر » اى - عظ بالقرآن وبالله رغبة ورهبة « ان نعت الذّكرى » نجيء فى العريّة « ان » مثبتة للشرط فيكون بدل قد كقوله عزّ وجلّ : « وذكّر فأن الذّكرى » تنفع المؤمنين ومعنى هذا انه قد علم (ص) ان « الذّكرى » تنفع لامحالة أمّا فى ترك الكفر او ترك المعصية او فى الاستكثار من الطّاعة و هو حثّ على ذلك وتنبيه على انه ينفع .

« سيذكر من يخشى » اى سيستفظ بالقرآن من يخشى الله سبحانه ويخشى عقوبته قيل : نزلت فى عثمان بن عفّان . وقيل : قوله : « ان نعت الذّكرى » ، « ان » شرط وجوابه قوله : « سيذكر » الا انه ارتفع لاجل السّين الّتى فيه وهى تنوب مناب الفاء ومعناه : « ان » تنفع « الذّكرى » يذكّر من يخشى .

« ويتجنّبها الاشقى » اى ويتجنّب « الذّكرى » « الاشقى » الكافر .
« الّذى يصلى النار الكبرى » يعنى : نار جهنّم والصّغرى نار الدّنيا . وفى الخبر

عن ابى هريرة عن النبىؐ (ص) قال : ان نار كم هذه جزء من سبعين جزء من نار جهنم غسلت بماء البحر مرتين ولولا ذلك لما خلقت فيها منفعة . وقيل : « النار الكبرى » الطبقه السفلى من جهنم .

« ثم لا يموت فيها ولا يحيى » موتاً بصفة وحيوة بصفة اى - لا يموت موتاً مريحاً ولا يحيى حيوة ملدّة . نزلت هذه الآية فى عتبة بن الوليد و ابي جهل .

« قد افلح من تزكى » اى - صادف البقاء ونال الفوز والنجاة من قال لا اله الا الله وتطهر من الشرك هذا قول عطاء وعكرمة وابن عباس . وقيل : من صار زاكياً بان عمل صالحاً . وقال قتادة : تريد به الزكوة المفروضة وقيل : « تزكى » اى - اسلم وصدق .

« وذكر اسم ربه » يعنى الشهادة « فصلّى » يعنى : « وصلى » مع الشهادة و هذه الكلمات تجمع اركان الايمان التزكى : التصديق ، والذكر : الشهادة ، والصلوة : العمل . وقيل : نزلت فى زكوة الفطر و صلوة العيد والتكبير فيه ويروى هذا عن عمرو بن عوف المزنى عن رسول الله (ص) وعن ابى العالية وعمر بن عبد العزيز وغيرهم . وفى هذا التفسير نظر واضطراب لان هذه السورة فى قول اكثر العلماء مكّية ولم يكن بمكة صوم ولا زكوة فطر ولا عيد الا ان تكون السورة مدنيّة وهو فى قول بعضهم . وقال بعض الفقهاء من المتأخرين : يجوز ان يكون النزول سابقاً على الحكم كما قال : « و انت حلّ بهذا البلد » فالسورة مكّية وظهر اثر الحلّ يوم الفتح حتّى قال (ص) : « احلّت لى ساعة من نهار وكذلك نزل بمكة سيهزم الجمع ويولّون الدبر » . قال عمر بن الخطاب : كنت لا ادري اى الجمع يهزم ، فلما كان يوم بدر رأيت النبىؐ (ص) يقول : « سيهزم الجمع ويولّون الدبر » . وعن جابر بن عبد الله قال : قال رسول الله (ص) : « قد افلح من تزكى » قال : « من شهد ان لا اله الا الله و خلع الانداد وشهد انى رسول الله » .

« وذكر اسم ربه فصلّى » قال : هى الصلوات الخمس والمحافظة عليها حين ينادى بها والاهتمام بمواقيتها . قال النبىؐ (ص) : « علم الايمان الصلوة فمن قرّخ لها قلبه وحافظ عليها بحد ودها فهو مؤمن » . وقيل : الصلوة هاهنا الدعاء . قوله :

« بل تؤثرون الحيوّة الدنيا » قرأ ابو عمرو ويعقوب بالياء والضمير للاشقين .

وقرأ الآخرون بالتاء يخاطب بها كفّار قريش أيضاً وتقديره : قل لهم ' بل تؤثرون
الحياة الدنيا ، على الآخرة . وقيل الخطاب للمؤمنين اى - ' بل تؤثرون ،
الاستكثار من الدنيا على الاستكثار من الآخرة .

« والآخره خير » للمؤمنين « وابقى » للجزاء والثواب . قال عرفة الاشجعي
كتأخذ ابن مسعود وقرأ هذه الآية فقال لنا : اندرون لم آثرنا ' الحياة الدنيا '
على الآخرة ؟ - قلنا : لا . قال : لان الدنيا احضرت وعجل لنا طعامها وشرابها ونساءها
ولذتها وبهجتها ، وان الآخرة نعتت لنا وزيت عتّا فاخذنا العاجل وتركنا الآجل .
والآخره خير وابقى ' تجىء فى كلام العرب افعل بمعنى الفاعل كثير أوهذا
من جملته ، وقال قتادة « والآخره خير » فى الخير « ابقى » فى البقاء

« ان هذا » يعنى : ما ذكر من قوله : « قد افلح من تزكى » اربع آيات
« لفي الصحف الاولى » اى - فى الكتب الاولى التى انزلت قبل القرآن ذكر فيها
فلاح المتزكى والمصلّى و اىثار الخلق الدنيا وان « الآخره خير وابقى » . ثم بين
الصحف . فقال :

« صحف ابراهيم وموسى » وقيل : السورة كلها فى الصحف الاولى . وقيل
جميع القرآن فى الصحف الاولى ، وقيل : ان فى « صحف ابراهيم » ينبغى للعاقل
ان يكون حافظاً للمسانه ، عارفاً بزمانه ، مقبلاً على شأنه ، وفى حديث ابى ذر (رض)
قال قلت : يا رسول الله كم انزل الله من كتاب ؟ - قال : مائة واربعه كتب ، منها على
آدم عشر صحف وعلى شيث خمسين صحيفة وعلى اخنوخ وهو ادريس ثلاثين
صحيفة وهو اول من خط بالقلم وعلى ابراهيم عشر صحائف ، و التوريه والانجيل
و الزبور والفرقان . وعن عائشة قالت : كان رسول الله (ص) يقرأ فى الر كعتين اللتين
يوثر بهما بسبح « اسم ربك الاعلى » « قل يا ايها الكافرون » وفى الوتر « بقل
هو الله احد » و « قل اعوذ برب الفلق » و « قل اعوذ برب الناس » .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « بسم الله الرحمن الرحيم » اسم يخبر عن جلال ازلى و جمال

سرمدی؛ جلال لیس له زوال، جمال لیس له انتقال؛ جلال هو استحقاقه لجبروته، جمال هو استحقاقه لملکوته؛ جلال من کاشفه به فاو صافه فناء فی فناء، جمال من لاطفه به، فاحواله بقاء فی بقاء. بنام او که درازل پیش از وجود کائنات و محدثات خود او بود جلّ جلاله، تنها بی قلت، دانا بی علت، توانا بی حیل، باقی ببقاء خویش، متعالی بصفات خویش، متکبر بکبریاء خویش، قدّوس بصمدیت خویش، موجود بذات احدی، موصوف بصفات سرمدی، پاک از عیب، دور از وهم، بیرون از قیاس، یگانه و یکتا در نام و در نشان، آفرید کار جهان و جهانیان. خلق را بیافرید چنانکه خود خواست، تا هستی وی بدانند، خداوندی وی بشناسند؛ از صنع وی برکمال علم و قدرت وی دلیل گیرند، اینست که ربّ العالمین گفت: «وما خلقت الجنّ والانس الا ليعبدون» معناه: الا لا مرهم ان یعبدونی. جنّ و انس را نیافریدم مگر آن را تا بفرمایم که مرا پرستند، پاک و بی عیبی من بدانند، سبّوحی و قدّوسی مرا بشناسند. همانست که مصطفی (ص) بر خصوص فرمود که: «سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْاَعْلٰی» ای - «سَبِّحْ رَبَّكَ» بمعرفه اسمائه واسبح بسرّ فی بحار علائه واستخرج من جواهر علوه و سنائه ما ترّصع به عقد مدحه و ثنائیه. ابن عباس گفت: مصطفی (ص) و اومت وی را در اوّل سوره بنماز و ذکر فرمود. ای - صلّ با مر «رَبَّكَ». و در آخر سوره ایشان را در اداء نماز و ذکر بستود که: «قد افلیح من تزکّی» «و ذکر اسم ربّه فصلی» پیروزی و نجات و نجاح پیوست بنده ای که سه چیز بجای آورد، و آن سه چیز ارکان ایمان است. «تزکّی» تصدیق است از میان جان، «و ذکر اسم ربّه» شهادت بر زبان، «فصلی» عمل است بارکان و از اعمال نماز بذکر مخصوص کرد، زیرا که نماز معظم اعمال است و بهینه احوال است، میدان خدمتگاران است و بوستان وفاداران است و قربان پر هیز گاران است. مصطفی (ص) گفت: «الصلوة قربان کلّ نفی» خطیب قربتست و شفیع زلت، و کیل حضرت است و متقاضی رحمت. گناهان را مکفر کند، سینه را منور کند، بنده را بعبط طاعت معطر کند، دل وی از فحشا و منکر مطهر کند. «ان الصلوة تنهى عن الفحشاء والمنکر» لکن این آن وقت بود که بشرائط و شرایط آن قیام کند، فرائض و سنن و آداب آن بر وفق فرمان تمام

کند، تن را بآب طهارت از نجاسات پاک کند، دل را بآب صیافت از جنابت نفس خالی کند، بتن بمقام خدمت آید، بدل در میدان همت آید. بخاطر در حضرت حاضر بود، بحرمت باشد. ازین جانب بدان جانب ننگرد، عاجز وار دست بتکبیر بر آرد، چنانکه اسیران دست وابند دهند، دست برهم نهد. چون محتاجان در نیاز باز کند. سنت چنانست که: بدست راست دست چپ گیرد، و این دست گرفتن نشان عهدست و بیان عقدست و نشان مبايعت با حق است که میگوید جلّ جلاله: «انما یبایعون الله یدالله فوق ایدیهم» بنده می گوید: خداوند! من این دست راست خود نائب دین ساختم، و دست چپ نائب خود ساختم، و با دین عقد بستم و با تو عهد کردم که روی از حضرت نگردانم و از تو برنگردم. و این عهد در حقیقت بیان آن عقد ازلی است که ربّ العزّة میگوید: «ان الله اشترى من المؤمنین انفسهم» و عهد آنست که میگوید: «الست برکم قالوا بلی» روی عن رسول الله (ص) عن الله عزّوجلّ قال جلّ جلاله: «ان لی مع المصلّین ثلاث شرائط: احديها تنزل الرحمة من عنان السماء الی مفرق رأسه مادام فی صلوته، والثانیة حقته الملائكة باجنتها، والثالثة اناجی معه کلّما قال: یا رب - اقول: لیّک». ثمّ قال النبی (ص): «لوعلم المصلّی من یناجی ما التفت». قوله:

«بل تؤثرون الحیوة الدنّیا» خطاب با مؤمنان است و سخن بر مخرج شکایت بیرون داده که شما از طاعت و عبادت ماروی گردانیده اید و این جهان فانی بر جهان باقی گزیده اید. نمی دانید که آفتاب بقاء این دنیا سریع الغروب است، زندان لشکر ایمان است، غدار و فانماست، کیتال هوس پیماست، غول مردم هماناست، مرد در یکی مردار زهری عسل طعم، دیوی فریبنده؛ مردان را بدو ادب کنند، مدعیان را بدو آزمایش کنند. مصطفی (ص) اول قلم فتوی در وی این را ند که: «حلالها حساب و حرامها عذاب». اگر حلالست بی حساب و عتاب نیست، و اگر حرام است جز عذاب و عقاب نیست. آنکه برو لعنت کرد که: «الدنّیا ملعونة ملعون ما فیها سوی ذکر الله». و نیکو گفت آن جوان مرد که در ذمّ دنیا گفته:

اگر دینت همی باید، ز دنیا دار می بکسل

و رت دنیا همی باید، بده دین و بیر دنیا

ور از دوزخ همی ترسی ، بمالی بس مشوغره
 که اینجا صورتش مالست و آنجا شکلش از درها
 چه مانی بهر مرداری چوزاغان اندرین پستی؟

قفص بشکن چوطا ووسان، یکی بر پر بر این بالا.
 اینست اشارت «والآخرة خیر وابقی» ، سرای آخرت قرار گاه مؤمنانست
 و جای ناز دوستانست. قال الله تعالی: «یا قوم انما هذه الحیوة الدنیا متاع و ان الآخرة
 هی دار القرار» .



۸۸ = سورة الغاشية = مکیه

النوبة الاولى

قوله تعالى : «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان .
« هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ (۱) » رسید بتوسخن آن روز که درآید بر

هر چیز و بر هر کس ؟

«وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ (۲)» روبهاست آن روز فروشکسته از خواری .

«عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ (۳)» درین جهان کار کنندگان و رنجوران .

«تَصْلِي نَارًا حَامِيَةً (۴)» و در آن جهان بآتش سوزان رسان .

«تُسْقَى مِنْ عَيْنٍ آتِيَةٍ (۵)» می آشامانند ایشان را از چشمه های بغایت گرمی

رسیده جوشان .

«لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ» نیست ایشان را هیچ خورش «الْأَمِنْ ضَرِيعٍ (۶)» مکر از

خار درشت تلخ .

«لَا يَسْمَنُ وَلَا يَغْنَى مِنْ جُوعٍ (۷)» که نه فربه کند و نه از گرسنگی

سود دارد .

«وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ (۸)» روبهاست آن روز بناز .

«لَسَعِيهَا رَاضِيَةٌ (۹)» کردار خویش را پسند کار .

«فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ (۱۰)» در بهشتی بر بالای .

«لَا تَسْمَعُ فِيهَا لِأَغْيَةٍ (۱۱)» در بهشت هیچ سخن نابکار و ناخوش نشنوند .

«فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ (۱۲)» در آن بهشت چشمه های روان .

«فِيهَا سُرُرٌ مَرْفُوعَةٌ (۱۳)» در آن تختها است بلند برداشته .

«وَأَكْوَابٌ مَوْضُوعَةٌ (۱۴)» و پیرایه های شراب نهاده .

«وَنَمَارِقُ مَصْفُوفَةٌ (۱۵)» و بالشا نهاده بر رسته .

« وَزَرَانِي مَبْنُوَّةٌ (۱۶) و طنفسه^(۱) های پراکنده گسترانیده .
 « أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْآبِلِ » درنمینگرند درشتر « كَيْفَ خُلِقَتْ (۱۷) » که
 چون آفریدند آن را ؟
 « وَالْإِنَّمَاءُ كَيْفَ رُفِعَتْ (۱۸) و در آسمان که چون بر آوردند آن را ؟
 « وَالْأَنْجَالُ كَيْفَ نُصِبَتْ (۱۹) » و در کوهها که چون بر کشیدند آن را ؟
 « وَالْأَرْضُ كَيْفَ سُطِحَتْ (۲۰) » و در زمین که چون گسترانیدند آن را ؟
 « قَدْ كَرَّ » باد کن و پند ده « إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكَّرٌ (۲۱) » که تو در یاد دهی پند ده .
 « لَسْتُ عَلَيْهِمْ بِمُصِيطِرٍ (۲۲) » تو بر دشمنان بر کماشته ای، دسترس دار نیستی .
 « الْآمَنَ قَوْلِي وَكَفَّرَ (۲۳) » لکن هر که بر گردد و بنسک رود .
 « فَيَعِذُّهُ اللَّهُ بِالْعَذَابِ الْإَكْبَرِ (۲۴) » عذاب کند الله او را بعذاب مهین .
 « إِنَّ آيُنَا يَا بَهُمْ (۲۵) » با ماست باز گشت ایشان .
 « ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ (۲۶) » پس آنکه بر ما است شمار و پاداش ایشان .

النوبة الثانية

این سوره بیست و شش آیتست ، هفتاد و دو کلمه ، سیصد و سی حرف . جمله به مکه
 فرو آمد ، آرامگی گویند . و درین سوره يك آیت منسوخ است : « لست عليهم بمصيطر »
 منسوخ است بآیه سيف . ابی کعب روایت کند از مصطفی (ص) که گفت : « هر که
 این سوره بر خواند الله تعالی در قیامت شمار او آسان کند .
 « هَلْ أَتَيْكَ » ای - قد « أَتَيْكَ » . وقيل : معناه : لم يكن أذاك بقوله :
 « ما كنت تعلمها أنت ولا قومك » ای - لم يكن هذا من علمك ولا من علم قومك
 حتى أعلمتكم استفهام و معناه هاهنا تعظيم المستفهم عنه ، ای - تنبه للغاشية و
 « الغاشية » القيامة ، لآنها تغشى كل شيء و تر كبه كالليل اذا يغشى كل شيء . وقيل :
 لآنها تغشى القلوب بشدائد ها و احوالها . وقيل : « الغاشية » النار تغشى وجوه

الكفار بالمعذاب لقوله : 'نفسى' وجوههم النار ، قال اهل التفسير استغفهم بيبه (ص) وقد علم انه لم يأت حديث القيامة على هذا التفصيل واراد به ان يخبره بذلك على هذا الوجه المذكور فقال :

« وجوه يومئذ خاشعة » ، ذليلة متواضعة والخشوع التذلل والانتضاع
يعنى : « وجوه » الكفار فهم « يومئذ » خاشعون من الذل . هذا كقوله : « وترى بهم
يعرضون عليها خاشعين من الذل »

« عاملة ناصبة » قال ابن عباس : يعنى : الذين عملوا ونصبوا فى الدنيا على
غير دين الاسلام من عبدة الاوثان وكفار اهل الكتاب مثل الرهبان واصحاب
الصوامع الذين ضل سعيهم فى الحياة الدنيا لا يقبل الله منهم اجتهاداً فى ضلالة يدخلون
النار يوم القيامة . وقال عكرمة والسدى : « عاملة » فى الدنيا بالمعاصى « ناصبة »
فى النار فى الآخرة . وقيل « عاملة » فى النار « ناصبة » فيها . قال الحسن : لم تعمل لله
فى الدنيا فاعملها وانصبها فى النار بمعالجة السلاسل والاغلال . وقال ابن مسعود :
تخوض فى النار كما تخوض فى الوحل . وقال الكلبي : يجرون على وجوههم فى النار .
وقال الضحاك : يكلفون ارتقاء جبل من حديد فى النار . والكلام خرج على الوجوه
والمراد منها اصحابها .

« تصلى ناراً حامية » قرأ ابو عمرو ويعقوب وابوبكر « تصلى » بضم التاء
اعتباراً بقوله : « تسقى من عين آنية » وقرأ الآخرون بفتح التاء من صلى يصلى و
« تصلى » من اصلاه الله « ناراً حامية » أى - متناهية فى الحرارة .

« تسقى من عين آنية » بلغت اناها فى نضجها وادراكها لو وقعت منها قطرة
على جبال الدنيا لذابت ، هذا شرابهم ثم ذكر طعامهم فقال :

« ليس لهم طعام الا من ضريع » قال مجاهد وعكرمة وقتادة . هونبت ذو
شوك لا طى بالارض ، يقال لوطبها : الشبرق فاذا يبس سمي ضريعاً وهو اخبث طعام وابشعه .
قال الكلبي : لا تقربه دابة اذ يبس . وفى الحديث عن ابن عباس : يرفعه الصريع شىء
فى النار شبه الشوك امر من الصبر وانتن من الجيفة واشد حرّاً من النار . قال المفسرون :

فلما نزلت هذه الآية ، قال المشركون : انّ الصّريع لتسمن عليه ابلنا و كذبوا فى ذلك فانّ الابل ائماً ترعاه مادام رطباً ويسمى شبرقاً فاذا ينس كان ضريعاً لا يأكله شيء فانزل الله عز وجل :

« لا يسمن ولا يغنى من جوع » قيل فى التفسير: يلقى عليهم الجوع فاذا استفانوا اطعموا الصّريع والزّقوم فيفصّون به فيتذكّرون . انهم اذا غصّوا فى الدّنيا بطعما مهم سوّغوه بالماء فيسقون «من عين آنية» بعد استغائنة طويلة . فاذا ادنوا من وجوههم تنائرت لحوم وجوههم فى الشّراب فاذا شربوه قطع امعائهم . ثم وصف اهل الجنّة فقال :

« وجوه يومئذ ناعمة » متنعمة ذات نضارة و بعمة .

« لسعيها راضية » اى - رضيت عملها فى الدّنيا حين رأت ثوابه فى الآخرة . وقيل : فيه تقديم وتأخير ، والتقدير «راضية» لسعيها واللام زيادة كما تقول : ضارب لزيد ، وانت تريد ضارب زبداً . وقيل : بثواب عملها فى الجنّة «راضية» . قيل : هم اهل السّنة .

« فى جنّة عالية » اى - مرتفعة من وجهين : علوّ الشّرف و الجاه و علوّ المكان والارتفاع : و قيل : الجنّة «عالية» لانّها فى السّماء درجاتها من فوق وجهنّ هاوية لانّها فى الارض دركاتها من تحت .

« لاتسمع فيها لاغية » قرأ ابن كثير و ابو عمرو و يعقوب برواية رويس : لا يسمع بالباى وضمّها «لاغية» بالرفع و قرأ نافع : بالتاء وضمّها «لاغية» بالرفع و قرأ ابن عامر والكوفيتون و يعقوب برواية روح و ابن حسان «لاتسمع» بفتح التاء «لاغية» بالنّصب على الخطاط للنّبى (ص) اى - «لاتسمع فيها» كلمة ذات لفو وقيل : لا يسمع بعضهم بعضاً كلمة هجر و شتم كما يسمع اهل الشّراب فى الدّنيا .

« فيها عين جارية » اراد عيوناً ، لانّ العين اسم جنس ومعناه : انّها تجري على ما يريدونه تجري فى اى موضع ارادوا جريها فيه و يجوز ان تكون «جارية» اى - دائمة ابدأ لا تنقطع . و يجوز ان تكون العين من الماء او من الخمر او من العسل

او من اللبن .

« فيها سرر » جمع السرير الواحها من ذهب مكلّلة بالزبرجد والذر والياقوت .
 « مرفوعة » اى - رفيعة عالية طولها مائة فرسخ . وقيل : مرتفعة مالم يجيء اهلها فاذا اراد ان يجلس عليها تواضعت له حتى يجلس عليها ثم يرتفع الى موضعها .
 « واكواب » جمع كوبوهى الآبة التى لاعروة لها ولاخرطوم . وقيل : الكوب القدح « موضوعة » معنى : وضعت على حافات الانهار . وقيل : وضعت تزييناً للمجالس .

« ونمارق » اى - وسايد ومرافق « مصفوفة » بعضها بجانب بعض يعتمدون عليها اذا جلسوا ويتكئون واحدها مرقعة بضم التون :
 « وزرابى » اى - طنافس « مبثوثة » اى - مبسوطة لها خمل رقيق واحدها زربية . وقيل : « مبثوثة » متفرقة فى المجالس مختلفة فى الالوان .

« افلا ينظرون الى الابل كيف خلقت » وجه تليق هذه الآية بما قبلها ان القوم لما ذكروا الجنة وما اتخذ فيها من المنازل الرفيعة والسرر العالية التى سبكها كذا وكذا قالوا ذراعاً كيف يقعد احدنا عليها وقامته قصيرة و هو لا يكاد يرقى سطحاً بغير سلم ونعجب المشركون منه ، فقال الله تعالى :

« افلا ينظرون الى الابل كيف خلقت » اى - اذا اراد صاحبها ان يركبها . طأطأت رأسها حتى يستوى عليها كذلك السرر تطأطأ للمؤمن بزرايتها و نمارقها حتى يستوى عليها فاذا تمكن عليها ترتفع وتصير عالية مستوية . وقيل : خص هذه الاشياء الاربعة بالذكر لان القوم كانوا اهل خباء و بدو فكانوا لا يشاهدون اذا برزوا من اخبيتهم الا الارض المبسوطة والجمال المنصوبة والسماء المرفوعة ولم يكن لهم مال سوى « الابل » فامرهم بالنظر والتفكر فى هذه الاشياء التى كانت مشاهدة لهم ليستدلوا بذلك على وحدانية الله عز وجل ثم ان « الابل » من اخص مال العرب واعزّه فلذلك خصها بالذكر وفيها من العجائب ما ليس فى غيرها من الدواب خلق فى ذلك العظم يحلوا بالعين و تنهض بالحمل الثقيل و تنقاد بزمام يقودها الصبيان و ينيخونها اى موضع

يريدونه و تعطش عشرة ايام فتسير وتحمل و تبول من خلفها لان قائدها اما مها فلا يترشش عليه وعنقها سلم اليها وتمتلف شو كالا يعتلفه من الدواب شيء وتطأ الغيا فى وتطوى الليل وينتفع بدرها ونسلها وبرها ولحمها ، وهذه الوجوه لاتجتمع الا فى «الابل» من دون سائر الحيوانات . قوله :

« والى السماء كيف رفعت » فوقهم على عظمها ومثانة خلقها بالاعمدة من تحتها ولا علاقة من فوقها .

« والى الجبال كيف نصبت » على تفاوت خلقتها ومثانة اركانها « كيف » نصبها الله على هذه الارض ليمنعها بها عن الحركة والاضطراب .

« والى الارض كيف سطحت » اى - دحيت و بسطت .

« فذكر » اى - ذكرهم الادلة و حجتهم على التفكير فيها « انما انت مذكر » ليس عليك الا الدعاء والتذكير .

« لست عليهم بمسيطر » اى - بمسلط فتقتلهم وتكرهم على الايمان . نزل هذا قبل ان يومر بقتالهم ثم نسخ بآية القتال .

« الا من تولي و كفر » فانك مسلط عليه بالجهاد والله « يعذبه » فى الآخرة « العذاب الاكبر » فعلى هذا القول يكون الاستثناء متصلاً . وقيل : هو استثناء منقطع عما قبله : معناه : لكن « من تولي و كفر » بعد التذكير .

« فيعذبه الله العذاب الاكبر » وهوان يدخله النار وانما قال : « الاكبر » لانهم عذبوا فى الدنيا بالجوع و القحط والقتل والاسر .

« ان الينا اياهم » اى - رجوعهم بعد الموت لا يفوتنا وان طال المدى .

« ثم ان علينا حسابهم » فى القيامة فنجازى المحسن باحسانه والمسيء باساءته فيكون الحساب بمعنى الجزاء كقوله : « ان حسابهم الاعلى ربى » اى - جزاؤهم .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « بسم الله الرحمن الرحيم » .

الى سامع الاصوات مع بعد المسرى شكوت الذى الفاه من الم الذكري

فیالبت شعری والامانی کثیره^۱ ایشعر بی من بت ارعی له الشعری

یار از دل من خبر ندارد کوئی یا خواب بمن گذر ندارد کوئی
تاریک ترست هر زمانی شب من یا رب شب من سحر ندارد کوئی!
ای عنوان نامه آشنائی، ای طغرای منشور دوستی، ای صیقل آینه یقین،
ای علمدار لشکر دین، ای رباینده جانها و غارت کننده دلها، بر سر کوی یافت ناله
واجدان تو، در قعر دریای محبت غوص شیفتگان تو، در معر که معارف جان باختن
عاشقان تو، در میدان بلاتاختن سوختگان تو. طعمه سازیم جان خویش. آن بازی را
که پرواز کند در فضای طلب تو فدا کنیم دل خویش. آن مفلسی را که آه کند
از درد نا یافت تو، نثار کنیم دیده خویش. آن منتظری را که بود در آرزوی
دیدار تو :

هر شب نگرانم بیمن تا تو بر آئی زیرا که سهیلی و سهیل از یمن آید
کوشم که بیوشم صنما نام تو بر خلق زاوّل سخنی نام تو اندر دهن آید!
«هل ائیک حدیث الفاشیه» یا محمد بیدار و هشیار باش و خلق را تنبیه کن
و ایشان را خبر ده از کار رستاخیز و شداید و عظیم آن روزی و چه روزی؟! روز هبیت
و عظمت! روز سیاست و صولت! روز تغابن و حسرت! مسمار سکوت بر زبانها زده،
مهر قهر بر لبها نهاده، بند عدل بر پایها بسته، خاک مذلت بر رخسارها نشانده، منادی
عدل بر خاسته که: ای زبانها-ای گویا خاموش گردید، ای دستهای خاموش سخن
گوئید، ای گواهان نا گویا امروز نوبت گفتار شماست، ای جواسیس قدرت آنچه
دیده اید بنمائید، ای کماشتگان حکمت آنچه دانید بگوئید، ای بازار کاناں راه
آخرت بضاعتهای خود پیش آرید، ای کماشتگان حضرت عزّت نامه ها در دست این
لشکر نهید، ای عاصیان و مجرمان سجّلات زلّات خود بر خوانید. چون این
خطاب سیاست و عزّت بخلق رسد، عاصیان و بدکاران همه از بیم و خجالت سر در

پیش افکنند. اینست که ربّ العزّه گفت: «ولو نری اذالمجرمون نا کسوا رؤسهم عند ربهم» دوزخ را فرمایند تا بر خود بجند و بگرد، غیظ و زفر و خشم او بسمع اهل جمع رسد، همه بزانودر آیند؛ چنانکه ربّ العزّه گفت: «تری کلّ امة جائیه فغان و خروش نفسی نفسی از عرصات برآید، آواز گیرا گیر در موقف افتد. آنکه در میان همه خلق بیک طرفه العین حکم کنند؛ گروهی را بنوازند بفضل، گروهی را باز دارند بعدل، گروهی را بسرای دولت فرو آرند با رویهای تازه و چون کل بر بار شکفته، ربّ العزّه چنین گفته که. «وجوه یومئذ ناعمة» «لسعها راضية». گروهی را بزندان محنت برند با رویهای فرو شکسته و خوار شده. اینست که میگوید جلّ جلاله: «وجوه یومئذ خاشعة» «عالمه ناصبة» دردیا رنجها برده و ریاضتها کشیده و همه هباء منثور گشته. صفت اصحاب صوامع است راهبان ترسایان و رنجوران اهل کتاب که نه بر ملت اهل اسلام اند و نه بر دین حق و با کفر و ضلالت ریاضت و مجاهدت همی کنند و بی ایمان و اسلام عملهای فراوان همی آرند و ربّ العزّه ایشان را میفرماید «ضلّ سعیمهم فی الحیوة الدنیا و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا» معاشر المسلمین اسلام بنوازید و عزایمان بشناسید و شرع مصطفی (ص) بزرگ دارید، و بحقیقت دانید که حرم امان و حصن حصین عالم اسلام است و شرع مصطفی (ص)، درعالم اسلام کعبه است. هر صاحب قدم که درعالم اسلام نرفت و روی به کعبه شرع مصطفی (ص) نداشت روش او برو غرامت است و روز کار او قیامت، و حاصل کار او ضلالت. بهترین تخمی که در سینه بندگان ریختند تخم اسلام است. عزیزترین مرغی که از آشیان ازل برخاست و در هوای اقبال پیرید مرغ اسلام است، شریفترین بارانیکه از ابر حقیقت برعالم دل بارید باران اسلام است. گفته عزیزان است که: اسلام جبار صفت است، جبار صفتی باید، عالی همتی، بزرگ قدری، که دستش برقدّ او رسد. مهره مار افمی در دماغ مور خرد مجوی که نیابی، کبریت احمر در طبل پیر زنان چه جوئی؟ که نبینی. عزّ اسلام و عهد ایمان از صومعه راهبان و سینه ترسایان چه طلب کنی؟

که هرگز نیابی. ایشان مغذولان در گاه عزّتمند و زخم خوردگان عدل ازل. اسلام
چهرهٔ جمال خود از ایشان بیوشیده و لباس کفر و ضلالت دریشان پوشانیده، حاصل
کردار بی ایمان و عاقبت ریاضات و مجاهدات ایشان اینست که: «تصلی ناراً حامیة»
«تسقی من عین انیة» «ایس لهم طعاماً الا من ضریع». «لایسمن ولا یغنی من جوع»
باز مؤمنان که آفتاب اسلام از برج سعادت ایشان بتافت و باد کرامت از هوای
عنایت بر سرای قرب ایشان بوزید، حاصل ایمان ایشان و ثواب طاعت ایشان، اینست
که ربّ العالمین گفت: «فی جنّة عالیة» «لا تسمع فیها لاغیة» «فیها عین جاریة»
هر مؤمنی را بهشتی است بر بالای روضهٔ رضا، بقعهٔ بقا، موعدهٔ بقا. بهشتی بر مایدهٔ
خلد نشسته، بر تخت بخت تکیه زده، شراب وصل نوش کرده، طوبی و زلفی و حسنی
یافته. اندر آن بهشت خیمه ها بیند مدوّر آفریده، بقدرت از درّ منوّر در آن خیمه ها
تختها نهاده از زر، بر هر تختی هفتصد بستر، بر هر بستری حورائی چون ماه انور،
فرشها از سندس و استبرق باز کشیده، پرده ها آویخته از دیبای نا یافته، زحمت
دست خلق نایافته. در آن بهشت چشمه ها روان و درختها الوان با روح و ریحان و
مرغان با الحان و غلمان و ولدان پیدا شده، از کن فکان تحفهٔ خداوند جهان ساخته
از بهر مؤمنان و دوستان.

۸۹ = سورة الفجر = مکیة

النوبة الاولى

قوله تعالى : « بسم الله الرحمن الرحيم » بنام خداوند فراخ بخشايش مهربان.
 « وَالْفَجْرِ » بيامداد روز . « وَلَيَالٍ عَشْرٍ (۱) » وبده شبانه روز [ذی الحجه] .
 « وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ (۲) » و بجفت و بطاق .
 « وَاللَّيْلِ اِذَا يَسِرُّ (۳) » و بشب که در آید .
 « هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ » بسنده است اين بسو کنند « لَذِي حَجَرٍ (۴) » خردمند
 زيرك را .

« اَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ » نبينى و ندانى که چون کرد خداوند تو « بَعَادَ (۵) »
 « اَرَمَ ذِمَّاتِ الْعِمَادِ (۶) » بعا د ارم با آن بالايهاى بزرگ .
 « اَلَّتِي لَمْ يَخْلُقْ مِثْلَهَا فِي الْاَبْلَادِ (۷) » که هرگز چون ايشان نيا فريدند
 در جهان .
 « وَثُمُودَ الَّذِيْنَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ (۸) » و ثمود که سنگ مى بریدند در
 وادى خویش .

« وَفِرْعَوْنَ ذِي الْاَوْتَادِ (۹) » و فرعون آن کشنده بميخ بند .
 « الَّذِيْنَ طَفَّوْا فِي الْاَبْلَادِ (۱۰) » ايشان که از حد بيرون شدند در جهان .
 « فَاشْرَوْا فِيهَا الْفَسَادَ (۱۱) » و فراوان کردند در آن کزاف و تباه کارى .
 « فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ (۱۲) » تا فرو هشت الله بر ايشان تازيانه عذاب
 بباد بر عا د و آواز بر ثمود و آب دريائى اساف بر قبط] .
 « اِنَّ رَبَّكَ لَبَاقِرٌ صَادِقٌ (۱۳) » خداوند تو بر گذر گاه است .
 « فَلَمَّا الْاِنْسَانُ اِذَا مَا ابْتَلَيْتُ رِبَّهُ » اما مردم آنکه که الله او را بيازمايد

«فَاكْرَمَهُ» و او را به بی‌بازی گرامی کند «وَنَعَّمَهُ (۱۴)» به بی‌بیمی و تندرستی
 نازپرورد کند «فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَ مِنْ (۱۵)» گوید: الله مرا بنواز می‌دارد.
 «وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ» و اما چون الله او را بیازماید «فَقَدَّرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ (۱۶)» و روزی
 او بر او تنگ کند «فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ (۱۷)» می‌گوید: خداوند من مرا خوار کرد.
 «كَلَّا» نه چنانست که او می‌گوید، نه آن از نازست و نه این از خواری!
 «بَلْ لَا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ (۱۸)» بلکه پدر مردگان را بنواز نمی‌نوازند.
 «وَلَا تَحْضُونَ عَلَىٰ طَعَامِ الْمَسْكِينِ (۱۹)» و بر طعام دادن درویشان یکدیگر
 را نمی‌انگیزانند.

«وَتَأْكُلُونَ الثَّرَاثَ» و مرده بازمانده می‌خورند «أَكَلَالَهُمَا (۲۰)» خوردنی
 بنهیب.

«وَنُحِبُّونَ أَمْوَالَ» و دوست میدارند مال را «حُبًّا جَمًّا (۲۱)» دوستی سخت
 فراوان.

«كَلَّا» آری چنین است «إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا (۲۲)» چون این زمین
 پاره پاره بشکنند و بکوبند کوفتنی سخت.

«وَجَاءَ رَبُّكَ» و آید خدای تو «وَالْمَلَكُ صَفَّا صَفًّا (۲۳)» و فرشتگان
 قطار قطار.

«وَحِيٍّ» یومئذ بجهنم، و آورند آن روز دوزخ را «يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ»
 آن روز پندپذیرد مردم «وَأَنِّي لَهُ الذَّكْرُ (۲۴)» و کجا جای پندپذیرفتن است او را.
 «يَقُولُ يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي» می‌گوید کاشک من کردار نیکو پیش
 فرا فرستادید^(۱) این روز زنده گشتن خود را.

«فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ (۲۵)» آن روز چون عذاب او کس را عذاب نکند.
 «وَلَا يُؤْتِقُ وَثَاقَهُ أَحَدٌ (۲۶)» و چون بند او کس را نبندد.

«يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ (۲۷)» ای تن آرمیده، ای کس آرمیده، [دل‌بر

ایمان و یقین] .

«ارجعنی الی ربّک» باز کرد با خداوند خویش «راضیة مرضیة» (۲۸) ، پاداش و کردار خود پسندیده و خداوند تو از تو کردار پسندیده .
 «فَادْخُلِیْ فِیْ عِبَادِیْ» (۲۹) ، در آی در میان رهبران من «وَادْخُلِیْ جَنَّتِیْ» (۳۰) ، در آی در بهشت من .

النوبة الثانية

این سوره الفجر پانصد و هفتاد و هفت حرفست ، صد و سی و هفت کلمه ، سی آیه ، از شمار کوفیان ، سی و دو آیه از شمار مدنیان ، و بیست و نه آیه از شمار بصریان . اختلافست میان ایشان اندر چهار آیت ؛ کوفیان «فی عبادی» ، آیت شمارند ، مدنیان «ونعمه» آیه شمارند ، «وعلیه رزقه» ، آیت شمارند ، «وحی» یومئذ بجهنم ، آیت شمارند . و این سوره مکی است ، جمله به مکه فرو آمده باجماع مفسران . و اندرین سوره نه ناسخ است و نه منسوخ . روایت کنند از ابی کعب از پیغامبر (ص) گفت : «هر که سوره الفجر برخواند روز آدینه ، خدای عزّوجلّ اورا بیمارزد و هر که در دیگر روزها برخواند ، نوری باشد اورا روز قیامت . قوله :

«والفجر» «و لیل عشر» «والشفع والوتر» «واللیل اذا یسر» این همه سوگندان است که ربّ العالمین یاد می کند و در قرآن ذکر سوگند بسیار است ؛ زیرا که قرآن بلغت عرب فرو آمده بر عادت عرب ، و العرب اکثر خلق الله قسماً فی کلامها . در هیچ لغت آن سوگندان نیست که در لغت عرب و ربّ العالمین مصطفی (ص) در تبلیغ رسالت و سخن گفتن با مشرکان سوگند میفرماید : «قل بلی وربّی» «قل ای وربّی انه لحق» .

«والفجر» وقت الفجر الصبح و المراد به النهار کله ، کفوله : «والضحی» وقیل : فجره الله لعباده فجرأ ای - اظهره فی افق السماء فی المشرق مبشراً بادبار اللیل المظلم و اقبال النهار المضيء و ابتداء يوم من الايام ، و هما فجران مستطیر و هو المحرم

لأكل والشرب في رمضان و مستطيل و هو الذي قبله كذب السرحان ولا يتعلق به حكم . وقيل : معنى انفجر انفجار الماء من العيون والنبات من الأرض . وقيل : انفجار الماء من أصابع رسول الله (ص) يوم الطائف . وقيل : انفجار الناقة من الصخرة لصالح (ع) . فعلى قول من يقول : «الفجر» شق عمود الصبح اختلفوا في أنه أي فجر ؟ - فقال قوم بالعموم و أنه فجر كل يوم الى انقضاء الدنيا و هو قول القرطبي و حسن الآخرون فقالوا : هو فجر أول يوم من المحرم تنفجر عنه السنة . وقال الضحاك : هو فجر أول ذي الحجة لان الله تعالى قرن الايام به . وقال مقاتل : «فجر» كل جمعة في كل سنة . وقيل : هو «فجر» يوم النحر . قوله تعالى :

«وليل عشر» هي العشر الأولى من ذي الحجة و هي افضل ايام السنة . قال التبي (ص) : «سيد التهور شهر رمضان واعظمها ذو الحجة» . وعن جابر بن عبد الله قال : قال رسول الله (ص) : «ان افضل ايام الدنيا ايام العشر» . قالوا : يا رسول الله ولا مثلهن في سبيل الله ؟ - قال : «لا لاعف وجهه في التراب» . وقال (ص) : «اختار الله الزمان فاحب الزمان الى الله الاشهر الحرم واحب الاشهر الحرم الى الله ذو الحجة واحب ذو الحجة الى الله العشر الأولى . وعن ابن عباس (رض) قال : قال النبي (ص) : «ما من ايام ازكى عند الله ولا اعظم اجراً من خير عمل في عشر الاضحي» . قيل : يا رسول الله ولا المجاهد في سبيل الله ؟ - قال : «ولا المجاهد في سبيل الله الا رجل خرج بنفسه وماله فلم يرجع من ذلك بشيء» . وكان رسول الله (ص) اذا فاته شيء من رمضان قضاه في عشر ذي الحجة . قال : «وصيام يوم منها يعدل بصوم سنة وقيام ليلة منها يعدل بليلة القدر» . وقال الضحاك : في قوله : «وليل عشر» قال : هي العشر الأولى من شهر رمضان . وقال ابن عباس : هي العشر الاواخر من رمضان ، و قيل : هي العشر الأولى من المحرم التي عاشرها يسوم عاشوراء اقسام الله عز وجل بها لشرفها وفضيلتها والعرب تذكر الليالي وهي تعنيها بايامها فما تقول بنى هذا البناء ليلي السامانية . والمراد بها الايام .

«والشفع والوتر» قال ابن عباس : «الشفع» الخلق بماله من الشكل «والوتر» الخالق الفرد بما ليس له مثل ، وذلك ان الله تعالى خلق من كل شيء زوجين . كقوله :

«و من كل شيء خلقنا زوجين» وقال تعالى : «وخلقناكم ازواجاً» «والوتر» هو الله الاحد الصمد الذى لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفواً احد . وقيل : «الشفع» يوم النحر «والوتر» يوم عرفة ، لان يوم عرفة هو التاسع وهو وتر ، ويوم النحر هو العاشر وهو شفع . وقيل : «الشفع والوتر» الصلوات ، فان فيها شفعاً و وترأ ؛ فصلوة المغرب وتر والاربع البواقي شفع . وقيل : «الشفع» ابواب الجنة لانها ثمانية ، «والوتر» ابواب النار لانها سبعة ، فكانه اقسام بالجنة والنار . وقال الحصن : «الشفع والوتر» العدد كله فمنه شفع ومنه وتر . وقال مقاتل بن حيان : « الشفع » الايام والليالي ، «والوتر» اليوم الذى لاييلة بعده وهو يوم القيامة . قرأ حمزة والكسائي : «الوتر» بكسر الواو وقرأ الآخرون بفتحها وهما لغتان . قوله :

« والليل اذا يسرى » اى - «اذا» مضى و ذهب كما قال : « والليل اذا دبر » . وقال قتادة : اذا جاء و اقبل . وقيل : « اذا يسرى » يعنى : يسرى فيه السارى كما يقال : ليل نائم ، اى - يتم فيه النائم ، و اراد كل ليلة . وقال مجاهد و عكرمة و الكلبي : هى ليلة المزدلفة . وقيل : هى ليلة القدر ، وقيل : ليلة الاضحى . قرأ ابن كثير و نافع و ابو عمرو و يعقوب : « يسرى » بالياء فى الوصل و يقف ابن كثير و يعقوب بالياء ايضاً و الباقر و يحذفونها فى الحالين . فمن حذف فلو فاق رؤس الآى و من اثبت فلا تها لام الفعل و لام الفعل لان حذف فى الوقف ، نحو قوله : هو يقضى و انا اقضى .

«هل فى ذلك قسم لذى حجر» اى - «هل فى ذلك» كفاية «لذى» عقل فيعرف عظم هذه الاقسام . وقيل : «هل فى ذلك» ما يقسم به اهل العقل اذا بالغوا فى القسم ، وقيل : كفى ' ذلك ' قسماً ' لذى ' العقل ، وسمى العقل حجر لأنه يحجر صاحبه عن الباطل كما يسمى عقلاً لأنه يعقله عن القبائح و جواب القسم قوله : «ان ربك لبالمرصاد» واعترض بين القسم و جوابه قوله عز وجل :

«الم تر» معناه التمتع اى - «الم» تخبر «الم» تعلم «كيف فعل ربك بعد» . يخوف اهل مكة ، يعنى : «كيف» اهلكهم ؟ وهم كانوا اطول اعماراً و اشد قوة من هؤلاء ! قيل : هما عاديان عاد الاولى وهى آدم وهم قوم هود اهلكوا بالرّيح و عاد الاخرى وهى

ثمود، و هم قوم صالح اهلكوا بالصيحة. و قيل: ارم قبيلة من عاد الاولى. قال محمد بن اسحق: ارم اسم جد عاد و هو عاد بن عوص بن ارم بن سام بن نوح، و التقدير: «بعاد» سبط «ارم» و قيل: هو ابو عاد و التقدير «بعاد» ابن «ارم» و هو لا ينصرف يكون في موضع الجر منصوباً. و قيل: «ارم» اسم البلدة و التقدير «بعاد» صاحب «ارم» فحذف المضاف. و قيل: «ارم» اسم دمشق، و قيل: اسم الاسكندرية، و قيل: اسم مدينة بناها شداد بن عاد. قوله:

«ذات العماد» اى - «ذات» الاجسام الطويلة قال ابن عباس: يعنى: طولهم مثل «العماد» كان الانسان منهم من ستين و سبعين ذراعاً الى مائة ذراع، رأى عظم ذراع ميت منهم اثني عشر ذراعاً او عظم ساق بارض اليمن فعلى هذا معنى:

«لم يخلق مثلها في البلاد» اى - «لم يخلق» مثل عاد و قبيلته «في البلاد» من شدة قوتهم و طول قامتهم و هم الذين قالوا: «من اشد مناقرة». و قال الكلبي: «ارم» هو الذى يجتمع اليه نسب عاد و ثمود و اهل السواد و اهل الجزيرة كان يقال: عاد ارم و ثمود ارم فاهلك الله عاداً ثم ثمود و بقى اهل السواد و الجزيرة و كانوا اهل عمد و خيام و ماشية سائرة ينتجعون الغيث و الكلا فذلك قوله:

«ذات العماد» اى - «ذات» العمد و الخيام ينتقلون من مكان الى مكان للاتجاع. و قيل: «ذات العماد» اى - «ذات» البناء الرفيع «التي لم تخلق مدينة في البلاد» مثل مدينتهم و هى المدينة «التي» بناها شداد بن عاد على صفة «لم يخلق مثلها في البلاد» الدنيا.

و بيان اين قصه آنست كه از امام عصر خ- و يش عثمان بن سعيد الدارمي روايت كردند از عبدالله بن صالح از ابن لهيعة از خالد بن عمران از وهب بن منبه از عبدالله بن قلابه، اين عبدالله بن قلابه گفت: شترى گم كردم در صحراى عدن همى گشتم در آن بيابان در طلب شتر، تا در افتادم بديوار بستى عظيم، چنان پنداشتم كه آنجا مردم اند شهر نشين: قصد كردم در درون ديوار بست شدم شهرستانى عظيم ديدم، اساس آن از جزع يمانى، ديوارها از زروسيم، قصرها بر بالا

برستونهای زبرجد و یا قوت بداشته و بالای قصرها غرفه‌ها از زرو سیم ولؤلؤ و یاقوت ساخته، درهای آن قصور و غرف بعضی از یاقوت سرخ و بعضی از یاقوت سپید همه مقابل یکدیگر ساخته، همه زمین آن بنادق مشک و زعفران ریخته، در کوبهای آن دوختهای میوه‌دار ببار آمده، وزیر درختان جویها روان، در کنده‌ها سیم خام و بجای سنگ ریزه مروارید و مرجان. آن مرد در آن جایکه مدهوش و متحیر شد. با خود گفت: والذی بعث محمدًا بالحق ما خلق الله تعالی مثل هذا فی الدنیا. مثل این دردلیا نیست، مگر آن بهشت است که رب العالمین در کتاب خویش وصف آن کرده! گفتا: دستم بدان زبرجد و یاقوت نمیرسید که سخت استوار و محکم بود. یکی از آن مروارید و بنادق مشک و زعفران لختی برداشتم و بیرون آمدم. و من خانه در یمن داشتم؛ باخانه خود رسیدم و از آن قصه بعضی باز گفتم و از آنچه داشتم اثر توانگری بر من پیدا شد. آن قصه و خبر منتشر گشت و خلیفه آن روز کار معاویه بود. این خبر بوی رسید، مرا بخواند و شرح آن قصه از من درخواست. من آنچه دیده بودم بخلوت باوی بگفتم. معاویه کس فرستاد و کعب احبار را حاضر کرد، گفت: یا با اسحق هل فی الدنیا مدینه من ذهب و فضة؟ دردلیا هیچ شارستانی را دانی که بنای آن از زرو سیم نهاده‌اند؟ - کعب قصه آن مدینه از کتب پیشینیان خوانده بود، گفت: بلی آن مدینه که رب العالمین در کتاب قرآن میگوید «ارم ذات العماد» مدینه‌ای است که شداد عاد بنا نهاده. عاد اولی را دو پسر بود، یکی شداد و دیگر شدید، عاد هالك شد و این دو پسر از وی باز ماندند و دیار و بلاد بقهر بستند و خلق را مقهور خود کردند. شدید نیز هالك شد و شداد بر همه زمین مالک شد تنها، و دیگر ملوک زمین همه منقاد وی گشتند و سر بر خط فرمان وی نهادند. و این شداد بر خواندن کتب پیوسته مولع بود و در کتابها و قصه‌ها حدیث بهشت خداوند جل جلاله و صفات آن بسیار خوانده بود و دانسته. نفس وی بروی آراست از سر نمرّد و تکبر و طغیان که من چنان بهشت دردلیا بسازم. و دژ ممالك وی دو یست و شصت ملک بود. بفرمود تا هر ملکی در مملکت خویش هر چه داشت از زرو سیم و جواهر

همه بوی فرستاد و استادان حافظ از همه دیار و اقطار جمع کرد تا آن مدینه بر آن صفت بساختند . سیصد سال از آن فارغ شدند . آنکه بفرمود تا کرد آن شارستان دیوار بستی بر آوردند تا حصنی حصین گشت و بفرمود تا کرد بر کرد آن حصن هزار قصر بساختند و در هر قصری وزیری از وزراء خویش بنشاند با اهل و عیال و مال ، و بفرمود تا هزار علم بر مثال منارها بساختند و مردان مبارزان^(۱) بسان پاسبانان بر آنجا نشاند ، آنکه ده سال دیگر ساز و جهاز خود می ساخت و ترتیب آن میداد که خود با آن مدینه تحویل کند با خیل و حشم و وزرا و ندما و سپاه فراوان ، فرا راه بود و عمر وی بنهصد سال رسیده ، چون میان وی و میان مدینه یک روزه راه مانده بود ، رب العالمین از آسمان بفرمان روان صیحه ای فرستاد و همه را بیکطرف هلاک کرد که از ایشان یکی زنده نماند . آنکه کعب احبار معاویه را گفت : در روز کار خلافت تو مردی از جمله مسلمانان ازین^(۲) سرخی کوتاه مردی که بر پیشانی و بر گردن خالی دارد ، و در آن بیابان شتری می طلبد ، در آن شارستان شود ! و آن مرد عبد الله قلابه بود و در آن مجلس حاضر بود نزدیک معاویه ! کعب باوی نگرست گفت : هذا والله ذلك الرجل .

اینست قصه « ارم ذات العماد » التي لم يخلق مثلها في البلاد » قوله :
« وئمود الذين جابوا الصخر » ای - وئمود « الذين جابوا الصخر بالواد »
الجوب : القطع ، نقول : جبت القميص ، و منه سمي الجيب والثاقه تجوب الفلاة كانوا يقطعون الصخور بوادي القرى وادي الحجر من الشام و يتخذون منها بيوتا كما قال الله عز وجل : « و نتحنون من الجبال بيوتا آمنين » . قال اهل السير : اول من نحت الجبال والصخور الرخام ثمود فبنوا من الدور والمنازل الف الف الف الف الف كملها

(۱) صفت و موصوف در جمیع مطابقت کرده و این از خواص نشر قدیم است .

(۲) ازین : ادات بیان جنس است ، چنانکه سعدی فرمود :

ارین مه پاره ای عابد فریبی ملایک طلعتی طاوس زیبی .

من الحجارة. اثبت ابن كثير و يعقوب الياء من الوادى وصلاً ووقفاً على الاصل واثبتها، ورش عن نافع وصلاً، والآخرون يحذفونها فى الحالين على وفق رؤس الآى .

«و فرعون ذى الاوتاد» يعنى : فرعون موسى وهو الوليد بن مصعب بن ريان

ابن ثروان ابو العباس القبطى واليه تنسب الاقداح العباسية «و فرعون» لقب، و القبط تسمى الجبابة فرعنة . قوله :

«ذى الاوتاد» اختلفوا فيه فقال بعضهم: يعنى الجنود والجموع الكفرة الفجرة

الذين كانوا «اوتاد» مملكته و يقون امره . و قال سعيد بن جبیر : كانت له منارات يعذب الناس عليها . و قيل : «الاوتاد» عبارة عن نبات مملكته و طول مدته كشوت

« الاوتاد » فى الارض قال الشاعر :

فى ظل ملك ثابت « الاوتاد » .

وقال ابن عباس : سمي فرعون ذا « الاوتاد » ، لانه اذا كان غضب على احد

مده بين اربعة «اوتاد» حتى يموت و كذلك فعل بامرأته آسية بنت مزاحم و بامرأة

خازنه خرييل و كانت ماشطة هي جل بنت فرعون . اصحاب سير گفته اند كه : اين ماشطه

دختر فرعون را موى بشانه ميزد، بشانه از دستوى بيفتاد، گفت : تعس من كفر بالله.

دختر فرعون گفت : هلك من آله غير ابى ؟! جز از پدر من ترا خدائى هست ؟!

ماشطه گفت : الهى و آله ابىك و آله السموات و الارض و احد لا شريك له . دختر

برخاست گريان پيش پدرش . پدر مرو را گفت : چرا ميگري ؟ - گفت : ماشطه مرا

گفت كه : خداى من و خداى پدر تو و خداى هفت آسمان و زمين يكى است ، يگانه و

يكتا كه اورا شريك و انباز نيست . فرعون مرو را بخواند و اورا بعد از خويش بيم داد،

گفت : اگر از اين گفتار و اين دين كه دارى برنگردى و بخدائى من اقرار ندهى ترا

بميخ بند هلاك كنم . ماشطه با وى همان گفت كه با دختر گفت و از تو حيد الله برنگشت .

فرعون بفرمود تا اورا چهار ميخ كردند و اورا بميخها در زمين دوختند و مار و كژدم

فرا سينه وى گذاشتند . فرعون گفت : ترا دو ماه در اين عذاب فرو گذارم ، اگر از

دين خويش باز نگردي . گفت : من از تو حيد و از دين حق باز نكردم و اگر هفتاد

ماه مرا در این عذاب داری ! ماشطه دو دختر داشت : یکی خرد که شیرهمی خورد و یکی بزرگ که بزنی رسیده . آن بزرگ را بیاوردند و سر وی بر سینه مادر بریدند و مادر از دین برنگشت . آن طفل رضیع را بیاوردند . مادر چون آن طفله^(۱) دید بگریست و جزع کرد . رب العالمین آن طفله را زبان فصیح دید^(۲) تا گفت : یا اقامه لاتجزعی فان الله قد بنی لك بیتاً فی الجنة ! اصبری فانك تفیضین الی رحمة الله عز وجل و کرامته . ای مادر صبر کن ، جزع مکن ! اینک بر رحمت و کرامت الله می روی و بیست جاودان . پس او را هلاک کرد و الله تعالی او را بجوار رحمت خویش برد و فرعون کس بطلب شوهر روی فرستاد ، خریل ، و او را نیافتند . پس فرعون را گفتند که : خریل در فلان جایکه بر فلان کوه گریخته . فرعون دومرد فرستاد بآن جایکه ، خریل را دیدند در نماز ایستاده سه صف از وحوش بیابان بر متابعت وی ایستاده ، ایشان هر دو باز گشتند و خریل دعا کرد بالله گفت : اللهم انک تعلم انی کتمت ایمانی مائة سنة ولم يظهر علی احد ، فایما هذین الرّجلین کتم علیّ فاهده الی دینک واعطه من الدنیا سؤلّه وایما هذین الرّجلین اظهر علیّ فعبّجّل عقوبته فی الدنیا واجعل مصیره فی الآخرة الی التار . گفت : خداوندا خود میدانی که صد سال ایمان پنهان داشتم و هیچ دشمن بر من ظفر نیافت و حال من بر کس آشکار انگشت . خداوندا ازین دو مرد آن یکی که کار و حال من بر من بیوشد او را راه نمای بدین خویش و ایمان کرامت کن و از دنیا آنچه خواهد مرادش حاصل کن ، و از این دو مرد آن یکی که حال من ظاهر کند و دشمن را بر کار من اطلاع دهد ، در دنیا او را بعقوبت شتابان و در عقبی^۱ او را بآتش رسان . ایشان هر دو باز گشتند ، دعای خریل در یکی رسید ایمان آورد و مسلمان پاک دین گشت و با پیش فرعون نشد و آن دیگر بر فرعون شد و قصه خریل آشکارا گفت علی رؤس الملائه . فرعون گفت : باتو هیچکس بود که بآنچه تو میگوئی گواهی دهد - گفت : فلان کس با من بود ، و همان گوید که

(۱) طفله : طفلك .

(۲) دید : ممال داد .

من گفتم. آن مرد را بیاوردند و فرعون از وی پرسید که: آنچه این مرد میگوید راست است؟ - او جواب داد که: لا مارأیت ممّا قال شیئاً: از آنچه او میگوید خبر ندارم و هیچ ندیدم. فرعون بفرمود تا آن مرد بد کوی را بردار کردند و آن دیگر را بنواخت و عطا داد. پس خبر به آسیه رسید که فرعون ماشطه را بمیخ بند هلاک کرد. آسیه گفت: این دین اسلام تا کسی پنهان دارم و برنا شایست دیدن چند صبر کنم؟ با فرعون گفت: انت شرّ الخلق و اخبثه عمدت الی الماشطه فقتلتها ای - فرعون بترین آفریدگان توئی، خبیثترین عالمیان توئی که آن ماشطه را چنان بعذاب بکشتی. فرعون گفت: مگر آن جنون که ماشطه را گرفت ترا نیز گرفت؟! - گفت: من دیوانه نهام و مرا جنون نکرفته؛ من همی گویم که: خدای من و خدای تو، خداوند هفت آسمان و هفت زمین است؛ آن یگانه یکتای بی شریک و بی انباز. فرعون او را نیز بمیخ بند در کشید، همچنان که باماشطه کرد، و آسیا سنکی عظیم بر سینه وی فرو گذاشت. ربّ العزّة آن ساعت در بهشت بروی کشاد و ناز و نعمت بهشت فرا پیش چشم وی داشت تا آن عذاب بروی آسان گشت و گفت: «ربّ ابن لی عندک بیتاً فی الجنّة و نجّنی من فرعون و عمله و نجّنی من القوم الظالمین». قوله:

«الَّذِينَ طَفَّوْا فِي الْبِلَادِ» ای - کفر و جساوز و ا قدرهم و تونبوا علی الله عزّوجلّ و نصبوا له الحرب و همّت بر سله لیأخذوهم.

«فاكثر و افیه الفساد» بالكفر و القتل و النهب و منع الناس عن عبادة الله و طالت اعمارهم و ساءت اعمالهم - بارض الیمن و ثمود بارض الشام و نمرود بالواد و قبط بمصر.

«فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ» ای - ارسل من فوق عذاباً سطا بهم فدمرهم. قال الزّجاج: جعل سوطه الذی ضربهم به العذاب.

«أَنَّ رَبَّكَ لَبِالْمُرْصَادِ» قال مقاتل: مرّ الناس علیه لایفوته احدٌ و یواخذ کلاً بما یفعله. و فی التفسیر ان الصّراط سبع قناطر ثلاث صعود و ثلاث هبوط، و السابعة وسطها فی اعلی الصّراط علی القنطرة الاولى الامانة الّتی لایجاوزها الا من

اذاها في الدنيا . وعلى القنطرة الثانية الرحم لا يجاوزها الا من وصلها في الدنيا والله عز وجل على القنطرة الاعلى ناني رجليه : « يقول : » وعزني لا يمر بي اليوم ظلم ظالم . « وفي بعض الروايات ان على جسر جهنم سبع قناطر يسأل العبد عن الشهادة . في اولاها فان اتى بها تامة جاز الى الثانية ، فيسأل عن الصلوة فان جاء بها تامة جاز الى الثالثة ، فيسأل عن الزكوة فان جاء بها تامة جاز الى الرابعة ، فيسأل عن الصوم ، فان جاء به تامة جاز الى الخامسة ، فيسأل عن الحج ؛ وفي السادسة عن العمرة وفي السابعة عن المظالم ، فان خرج منها قيل له : « انطلق الى الجنة » .

« فاما الانسان اذا ما ابتليه ربه » نزلت في عتبة بن ربيعة ، وقيل : في امية بن خلف الجمحي « ابتليه » اي - امتحنه « ربه » بالنعمة « فاكرمه » بالمال « ونعمه » بما وسع عليه « رزقه » « فيقول ربي اكرم من » اي - فضلني بما اعطاني يرى الاكرام في كثرة الحظ من الدنيا هذا كقوله : « ليقولن هذا لي » .

« واما اذا ما ابتليه » بالفقر « فقد ر عليه رزقه » اي - ضيق عليه « وقيل : جعله على مقدار البلغة والكفاية « فيقول ربي اهانن » اي - اذلني ، بالفقر يرى الهوان والمذلة في قلة الحظ منها ، فرد الله على من ظن ان سعة الرزق اكراماً وان الفقر اهانة فقال :

« كلاً » اي - ليس الاكرام والاهانة في كثرة المال وقلة . وانما الاكرام والاهانة في الطاعة والمعصية . وقيل معنى : « كلاً » هاهنا اي - لم يكن ينبغي ان يكون الحمد على نعمه دون فقره ، بل ينبغي ان يكون حمده على الحالين جميعاً . قرأ ابو جعفر و ابن عامر : « فقدّر » بتشديد الدال والآخرين بالتخفيف وهما لغتان . وقرأ نافع و ابن كثير و ابو عمرو و يعقوب « اكرمني واهانني » باثبات الياء في الوصل ويقف ابن كثير و يعقوب بالياء والآخرين يحذفونها وفقاً وصلاً . قوله :

« بل لا تكرمون اليتيم » قرأ اهل البصرة : « يكرمون » و « يحضون » و « ياكلون » و « يحبون » بالياء فيهنّ و قرأ الآخرون : بالتاء « لا تكرمون اليتيم » اي - « لا » تحسنون اليه ، وقيل : « لا » تعطونه حقه . قال مقاتل : كان قدامة بن مظعون

يتيماً فى حجر امية بن خلف فكان يدفعه عن حقه فنزل فيه : « لا تكرمون اليتيم » .
 « ولا يحاضون على طعام المسكين » اى - لا يأتونه ولا يأمرؤن به ، وتقديره :
 « على » اطعام « طعام المسكين » . وقيل : وقع الطعام موقع الاطعام كالتيبات موقع
 الانيات . وقرأ ابو جعفر و حمزة و الكسائي و عاصم « تحاضون » بفتح الحاء و
 الف بعدها اى - « لا » يحض بعضهم بعضاً عليه .

« وتاكلون التراث » اى - ميراث اليتامى و اموالهم « اكلاًلماً » اى شديداً
 بالغلبة وهو ان يأكل نصيبه و نصيب غيره و ذلك أنهم كانوا الايورثون النساء والصبيان
 ويأكلون نصيبهم . وقال « ابن زيد » الا كل اللثم الذى يأكل كل شىء يجده لا يسأل عنه
 احلال ام حرام ؟ - ويأكل الذى له ولغيره . وقيل : « اكلاًلماً » اى - جمعاً . يقال :
 لممت ما على الخوان المة اذا جمعته فاكلته اجمع .

« وتحبون المال حباً جماً » اى - كثير أمفرطاً فيه . يقال : جَمَّ الماء فى الحوض
 اذا اجتمع فيه و كثر .

« كلاً » اى - ما ينبغى ان يكون الامر هكذا . وقال مقاتل : اى - لا يعقلون ما
 امرؤابه فى اليتيم وفى المسكين . ثم اخبر عن تلفهفهم على ماسلف منهم حين لا ينفعهم
 فقال عزمن قائل :

« اذ ادكت الارض دكاً ، مرةً بعد مرةً و كسر كلاً شىء على ظهرها من جبل
 وبناء وشجر فلم يبق على ظهرها شىء . قال الزجاج : « دكت » زلزلت . قوله :
 « و جاء ربك والملك صفّاً صفّاً ، هذا كقوله : « هل ينظرون الا ان يأتيهم الله
 فى ظلل من الغمام والملائكة صفّاً صفّاً » اى - تصف الملائكة صفوفاً كصفوف اهل
 الدنيا . قيل : اهل كلاً سماء صف على حدة فتكون سبعة صفوف . قوله :

« وحيى يومئذ بجهنم » قلل عبد الله بن مسعود و مقاتل فى هذه الآية : نقاد
 جهنم بسبعين الف زمام كل زمام بيد سبعين الف ملك لها تقيظ وزفير حتى تنصب على
 يسار العرش و روى فلايراهاملك مقرب ولا نبى مرسل الا جثائر كفته يقول : نفسى نفسى ،
 وبيئنا (ص) يقول : امتى امتى . « يومئذ » بمعنى : يوم يجاء « بجهنم » « يتذكر الانسان »

اي - يتذكر ما خبر به في الدنيا فينمط « واني له الذكري » اي - « اني » ينفع ذلك ومن اين له التوبة . قال الزجاج : يظهر التوبة ومن اين له التوبة وليس بدار التكليف .

« يقول ياليتني قدمت لحيوتي » اي - « قدمت » من الاعمال الصالحة « لحيوتي » بعد موتي .

« فيومئذ لا يعذب عذبه احد » قرأ الكسائي ويعقوب : « لا يعذب » و « لا يوثق » بفتح الذال والثاء على معنى « لا يعذب » احد « في الدنيا كما « يعذب » هو في الآخرة .

« ولا يوثق » مثل وثاق الله « احد » « يومئذ » . وقيل : هو رجل بعينه وهو امية بن خلف ، معنى : « لا يعذب » كعذاب هذا الكافر « احد » « ولا يوثق » كوثاقه « احد » ، فعلى هذه القرآءة الهاء الاولى والثانية راجعتان الى الانسان وقرأ الآخرون بكسر الذال والثاء ، ومعناه : « لا » « احد » في الدنيا « يعذب » مثل ما « يعذب » الله ذلك اليوم و « لا » « احد » في الدنيا « يوثق » مثل « وثاقه » للكافر ذلك اليوم ويجوز ان يكون معناه : « لا يعذب » عذاب الله « احد » اي - « لا » يتولى « عذابه » غيره فهو الذي يتولى تعذيب الكفار وتوثيقهم بنفسه من غير ان يكلفهما الى غيره ، فيكون فيه زيادة في التهويل . ويجوز ان يكون ذلك في بعض اوقاتهم وعلى هذه القرآءة الهاء الاولى والثانية راجعتان الى الله . ويروى ان ابا عمرو رجع في آخر عمره الى قرآءة من قرأ بفتح الذال والثاء . وقيل : هي قرآءة النبي (ص) . قوله :

« يا ايها النفس المطمئنة » اي - المطمئنة بالله وبالايمان من قوله : « الذين آمنوا وتطمئن قلوبهم بذكر الله » . وقيل : اطمأنت بالبشرى من الملائكة ، من قوله : « وابشروا بالجنة » . وقيل : اطمأنت اذا وئيت كتابها بيمينها . قال الحسن : « النفس المطمئنة » المؤمنة الموقنة ، الراضية بقضاء الله ، الآمنة من عذاب الله . وقيل : القلب الساكن بسكنة اليقين لا يخالجه شك . يقال : نزلت في حمزة بن عبد المطلب و اختلفوا في وقت هذه المقالة فقال قوم : يقال لها ذلك عند الموت ، فيقال لها :

« ارجعنى الى » الله « راضية » بما اغطيت من الثواب « مرضية » عنك اى -
 الله عنك راض. وقال الحسن : اذا اراد الله قبضها اطمأنت الى الله ورضيت عن الله ورضى الله
 عنها . وقال عبد الله بن عمرو : اذا توفى العبد المؤمن ، ارسل الله عز وجل ملكين و
 ارسل اليه بتحفة من الجنة ، فيقال لها : اخرجى « ايتها النفس المطمئنة » اخرجى
 « الى » روح وريحان ورب عنك راض فتخرج كاطيب ريح مسك وجده احد فى انفه
 والملائكة على ارجاء السماء يقولون : قد جاء من الارض روح طيبة ونسمة طيبة فلا
 تمريباب الا فتح لها ولا يملك الا صلى عليها حتى يؤتى بها الرحمن فتسجد. ثم يقال
 لميكائيل : « اذهب بهذه فاجعلها مع انفس المؤمنين » ثم يومر فيوسع عليه قبره سبعين
 ذراعاً عرضه وسبعين ذراعاً طوله وينبذله فيه الريحان ان كان معه شيء من القرآن
 كفاه نوره وان لم يكن جعل له نور مثل الشمس فى قبره ، ويكون مثله مثل العروس
 ينام فلا يوقظه الا احب اهله اليه . واذا توفى الكافر ارسل الله اليه ملكين وارسل قطعة من
 بجاد اتن واخشن من كل خشن ، فيقال : « ايتها النفس » الخبيثة اخرجى « الى » جهنم
 وعذاب اليم ورب عليك غضبان. وقال ابو صالح فى قوله : « ارجعنى الى ربك راضية
 مرضية » . قال هذا عند خروجها من الدنيا فاذا كان يوم القيامة ، قيل :

« فادخلنى فى عبادى » « و ادخلنى جنتى » ، و قال آخرون : انما يقال لها

ذلك عند البعث . قال ابن عباس : الخطاب لروح المؤمن يأمرها الله بالرجوع الى
 الجسد فيكون قوله : « الى ربك » اى - « الى » امر « ربك » ، وقيل : « الى ربك »
 اى - « الى » بدن صاحبك فسمي ذلك رباً كما يقال : رب الدار ورب الدابة .

« فادخلنى فى عبادى » اى - مع « عبادى » « جنتى » . وقيل : « فى » جملة
 « عبادى » الصالحين مع الذين انعم الله عليهم من التبيين و الصديقين والشهداء و
 الصالحين . وقيل : « فى عبادى » اى - « فى » عبادتى وطاعتى فحذف التاء كاقام الصلوة .
 وقال بعض اهل الاشارة : « يا ايتها النفس المطمئنة » الى الدنيا « ارجعنى » الى
 الله بتركها و الرجوع الى الله سلوك سبيل الآخرة . وفى بعض التفاسير ان هذه الآية
 نزلت فى خبيب بن عدى الذى صلبه اهل مكة وجعلوا وجهه الى المدينة فقال :

اللّٰهُمَّ اِنْ كَانَ لِيْ عِنْدَكَ خَيْرٌ فَحَوِّلْ وَجْهِيْ بِحَوْضِ قِبْلَتِكَ ، فَحَوِّلْ اللّٰهُ وَجْهَهُ نَحْوَ الْقِبْلَةِ مِنْ غَيْرِ اِنْ يَحْوِلُهُ اَحَدٌ؛ فَلَمْ يَسْتَطِعْ اَحَدٌ اَنْ يَحْوِلَهُ . وَقِيلَ : نَزَلَتْ فِيْ عَثْمَانَ بْنِ عَفَانَ بَيْنَ اَنْهُ سَيَقْتُلُ شَهِيداً مَظْلُوماً . وَ قَالَ سَعِيدُ بْنُ جُبَيْرٍ : مَاتَ ابْنُ عَبَّاسٍ بِالطَّائِفِ فَشَهِدَتْ جَنَازَتُهُ فَجَاءَ طَائِفٌ لَمْ يَرِ عَلَى خَلْقَتِهِ فَدَخَلَ نَعْشُهُ ثُمَّ لَمْ يَرِ خَارِجاً مِنْهُ فَلَمَّا دُفِنَ تَلَيْتَ هَذِهِ الْآيَةَ عَلَى شَفِيرِ الْقَبْرِ لَا يَرِيْ مِنْ تَلَاهَا .

« يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ » « ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً » « فَادْخُلِي فِي عِبَادِي » « وَادْخُلِي جَنَّتِي »

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ » بسم الله كلمة منیعة ليس يسمو الى فهمها كلّ خاطر، فخاطر غير عاطر عن علم حقيقته متقاصر، كلمة عزيزة من ذكرها عزّلسانه و من صحبتها اهتزّ جنانه . قدر « بسم الله » کسی داند که دلی صافی دارد ، و در دل یاد کارا آهی دارد ، ساحت سینہ از لوث غفلت پاک دارد ، نظر الله پیش چشم خویش دارد ، خلوت « و هو معکم » نقش نکیں یقین خود گرداند ، عین بیداری و هشیاری شود ، تا چون نام او گوید ، طنطنه حروف بسمعها میرسد و غلغلۀ عشق بجائها می بود . قوله تعالى :

« وَالْفَجْرِ » جلیل و جبّار خداوند کرد کار ، سو کنند یاد میکنند بمصنوعات و افعال خود ، و او راجلّ جلاله رسد ، و از خداوندی وی سزد که اگر خواهد سو کند بذات خود یاد کند ؛ چنانکه : « فَوَرَبِّكَ لَنَسُئَلَنَّهُمْ » « فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَنَّهُ لِحَقِّ » . و اگر خواهد بصفات خود یاد کند ، کقوله : « ق وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ » « ص وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ » . و اگر خواهد بافعال خود یاد کند ، کقوله : « وَالْفَجْرِ وَلَيَالٍ عَشْرٍ » این را تفسیر هاست از اقوال مفسّران ؛ میگوید : پیام محرّم که اوّل سالست ، بپام ذی الحجّه که ماه حجّ و زیارتست ، بپام روز آدینه که حجّ درویشانست ، بپام همه

روز درهمه سال که وقت مناجات دوستانست و ساعت خلوت عارفانست ؛ بیام دل دوستان که محلّ نظر خداوند جهانست ، بروشنائی صبح معرفت که آسایش مؤمنانست و راحت ایشان از آنست .

« و لیال عشر ، بشبهای دهه ذی الحجه که روز عرفه در آنست ، بشبهای دهه محرم که عاشورا آخر آنست ، بشبهای دهه آخر رمضان که شب قدر تعبیه آنست ، بشبهای دهه نیمه شعبان که شب برات با آنست ، بشبهای دهه موسی که : « و انما ناهای بعشر » بیان آنست و مناجات موسی باحق حاصل آنست .

« و الشفع » بجملة خلق عالم که همه جفت آفرید دوان دوان قرین یکدیگر یا ضد یکدیگر ، چنانکه برینه و مادینه ، روز و شب ، نور و ظلمت ، آسمان و زمین ، برّ و بحر ، شمس و قمر ، جنّ و انس ، طاعت و معصیت ، سعادت و شقاوت ، عزّ و ذلّ ، قدرت و عجز ، قوّت و ضعف ، علم و جهل ، حیات و ممات ، صفات خلق چنین آفرید با ضد آفرید و جفت یکدیگر آفرید ، تا بصفات آفرید کار نماند ؛ که عزّش بی ذلّ است ، و قدرت بی عجز ، و قوّت بی ضعف ، و علم بی جهل ، و حیات بی موت ، و بقابی فنا . پس او « و تر » است یکتا و یگانه . دیگر همه شفع اند جفت یکدیگر ساخته . قومی علماء گفتند : « شفع » کوه صفاست و کوه مروه ، و « و تر » خانه کعبه ؛ « شفع » مسجد حرام است و مسجد مدینه ، و « و تر » مسجد اقصی . « شفع » روز و شب است جفت یکدیگر ، « و تر » روز قیامت است که آن را شب نیست . « شفع » نفس و روح است ، امروز قرین یکدیگر ، « و تر » روح باشد فردا که از قالب جدا شود . « شفع » ارادت است و وثیّت ، « و تر » همت است غریب و بیکیس . « شفع » زاهد است و عابد قرین یکدیگر ، « و تر » مرید است ، مرید تنها رود بی قرین و بی خدین ^(۱) :

فرید عن الخلّان فی کلّ بلدة اذا عظم المطلوب قلّ المساعد .

خلیل صلوات الله علیه دعوی مریدی کرد ، گفت : « واعتزلکم وماندعون من دون الله وادعوا ربی فانهم عدو لّی الارب العالمین » ائی وجهت وجهی ، الآیه ...

(۱) خدین : یار و دوست و معشوق . ترجمه و شرح قاموس .

هر کجا در عالم قرینه‌ای بود، یا پیوندی، از همه بیزار شد، آواز بر آورد که: «آنی ذاهبُ الی ربّی سیه‌دین» بقیّتی باوی بماند و ندانست که: المکاتب عبدٌ مابقی علیه درهم. گوشه دل وی بفرزند مشغول شد ندا آمد که: «قرّبہ لی قرباناً» ای ابراهیم اگر دعوی مریدی میکنی، مرید باید که «وتر» بود قرینه ندارد، تنها بود، تنها رود؛ این فرزند قرینه تو است، او را از دل برون کن؛ قربان ده تا مریدی صادق باشی. و گفته اند: نشان صدق ارادت آنست که از پیش خویش برخیزد، بود خود نابود انگارد، چنانکه آن پیر طریقت گفت:

آلّهی بود من بر من تاوان است، تو یکبار بود خود بر من تابان؛ آلّهی معصیت من بر من گرانست، تو رود جود خود بر من باران؛ آلّهی جرم من زیر حلم تو پنهانست، تو پرده عفو خود بر من گستران. و گفته اند: ارادت مرید خواست و یست و در راه بردن، و خواست مرد از خواست وی خیزد، و خواست او از شناخت خیزد، تا نشناسد نخیزد و تا نخیزد نخواهد، و تا نخواهد نجوید. این همه منازل عبودیت اند و مراحل عبادت. مرید چون این منازل باز برد، مطلوب او جمله طالب او گردد، از غیب این ندا بجان وی رسد که: «یا ایّها النفس المطمئنة» «ارجعی الی ربّک راضیة مرضیة» سبب و شصت نظر از ملکوت قدس می‌آید و با هر نظری این تقاضا میرود که: «ارجعی» هنوز گاه آن نیامد که باز آیی و بامابسازی؟ وقت نیامد که ما را باشی؟ ای باز هوا گرفته باز آیی و مرو کز رشته تو سری در انگشت منست.

وزینها که چون آئی از راه دنیا نیائی که قدمت بوحل فرو شود، و از راه نفس نیائی که بمانرسی. بر در گاه ما دل را بارست نیز هیچ چیز دیگر را راه نیست و بار نیست. بزرگی را پرسیدند که: راه حق چیست؟ گفت: قدم در قدم نیست، اما دل در دل است و جان در جان. بجان رو تا بدر گاه رسی، بدل رو تا پیشگاه آیی:

خون صدیقان بپالودد و زان ره ساختند

جز بجان رفتن درین ره یک قدم را بار نیست.

« يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ » خوشا روزا که این قفس بشکنند و این مرغ باز داشته را بازخوانند و این رسم و آیین خاکیان از راه مقربان بردارند، شیطان پوشیده در صورت آدمیت بیرون شود و جوهر ملک چهره جمال بنماید و دشمن از دوست جدا شود. عزیزا کمان مبر^۱ که عزرائیل را فرستند تا ترا بگرداند از آنچه تو در آئی. او غشاوت انسانیّت از روی دل بر کشد و بداغ نگاه کند، اگر نشان معرفت در آن داغ بندگی بیند بحرمت باز گردد و گوید: مرا درین معدن تصرف نیست که بضاعت حق است، و گوید: یارب العزة مرا زهره آن نیست که در آن تصرف کنم. این مرد از آن جمله باشد که قرآن مجید خبر می دهد که: «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا». عزیزانگرتا از آن جمله نباشی که عزرائیل را تنگ آید از جان ستدن تو، لابل از آن قوم باشی که عزرائیل را یارای آن نباشد که بحضرت جان تو در شود.

بزرگی را پرسیدند که: جانها درین راه حق بوقت نزاع چون بود؟ - گفت: چون صیدها در دام آویخته و صیّاد با کارد کشیده، بر سر وی رسیده! - گفتند: چون بحق رسد چون بود؟ - گفت: چون صید از فتراک در آویخته!

ای درویش اگر روزی صید دام وی شوی و کشته راه وی گردی، بعزت عزیز که جز بر کنسکره عرش مجیدت نمیدد «من احبّنی قتلته ومن قتلته فانادیته»: دیدی ملکی که دست درویش گرفت آنکه بنواخت در بر خویش گرفت آنکه بولی و صاحب جیش گرفت آنکه بکشت و کشته رایش گرفت؟!

۹۰ = سورة البلد = المکیة

النوبة الاولى

قوله تعالى: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان .
« لا » چنانست که مشرکان و منکران بعث میگویند « أَقْسَمُ بِهَذَا الْبَلَدِ (۱) »

سو کند میخورم باین شهر مکه .

« وَأَنْتَ حَلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ (۲) » و تو دست در گشاده ای درین شهر .

« وَوَالِدُكُمْ وَلَدٌ (۳) » و بهر زاینده و زاده و نازاینده .

« لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ » بیافریدیم مردم را « فِي كَبَدٍ (۴) » در رنج و سختی

بر کار ایستاده .

« أَيْحَسِبُ » می پندارد او « أَنْ لَّنْ يَقْدَرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ (۵) » که کس با او بر نیاید .

« يَقُولُ » میگوید : « أَهْلَكْتُ مَا لَا بَدَأَ (۶) » در دشمنی محمد مال فراوان

بر هم نفقه کردم .

« أَيْحَسِبُ أَنْ لَّمْ يَرَهُ أَحَدٌ (۷) » می پندارد او که الله را نمی دید که نفقه میکرد .

« أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ (۸) » نه او را دو چشم بینا آفریدیم ؟!

« وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ (۹) » و زبانی گویا و دو لب ؟

« وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ (۱۰) » و راه نمودیم او را بدو راه ؟

« فَلَا تَجْهَرُ بِالْعَقِبَةِ (۱۱) » نیز خویشان را در آن عقبه نیفکنده است ؟

« وَمَا آذْرِيكَ مَا الْعَقِبَةُ (۱۲) » و چه دانی تو که آن عقبه صراط چیست ؟

« فَكُ رَقَبَةٍ (۱۳) » سبب نجات از آن عقبه گشادن گردنی است .

« أَوْ أَطْعَامٍ فِي يَوْمٍ مَسْفُوفَةٍ (۱۴) » یا طعام دادن در روزی با کرسنگی .

« يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ (۱۵) » خاصه یتیمی که خویشاوند بود .

« أَوْ مُسْكِينًا ذَامِتْرَبَةً (۱۶) یادرویشی که در خاک افتاده^۱ بود .
 « ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا^۱ » یا آنکه از گرویدگان بود « وَتَوَاصَوْا^۱
 بِالصَّبْرِ » و یکدیگر را بشکیبایی اندرز می کنند « وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ (۱۷) و
 یکدیگر را ببخشودن وصیت می کنند .
 « أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ (۱۸) » ایشانند اصحاب راست دست بایمن و بابرکت .
 « وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا^۱ » و ایشان که کافر شدند بسخنان ما ، « هُمْ أَصْحَابُ
 الْمَشْأَمَةِ ۱۹ » ایشانند اصحاب چپ دست بر خویشتن شوم^۲ « عَلَيْهِمْ نَارُ مُؤَصَّدَةٍ (۲۰) »
 برایشان طبعی پوشیده و بسر فرا افکنده^۳ آتشی تافته .

النوبة الثانية

این سوره بیست آیتست ، هشتاد و دو کلمه ، سیصد و سی حرف . جمله به مکه
 فرو آمد و درین سوره هیچ ناسخ و منسوخ نیست . و در خبر ابی کعب است از
 مصطفی (ص) که گفت : هر که این سوره برخواند ، الله تعالی او را روز رستاخیز
 از غضب خویش ایمن کند . قوله :

« لا اقسم » اعلم ان « لا » لیست لنفی القسم انما هی کقول العرب : لا والله
 ما فعلت کذا ، لا والله لا فعلت کذا ، فتكون تأکیداً للقسم . و قيل : أنها صلة ای -
 « اقسم بهذا البلد » ، و قيل : انما هی ردّ لکلام من انکر البعث والجزاء فانها وان
 كانت رأس السورة ، فالقرآن متصل ببعضه ببعض . وقال بعض المفسرين فی الکلام همزة
 الاستفهام مضرة و التقدير : « لا اقسم بهذا البلد » « وانت حلّ بهذا البلد »
 مع علوّ شأنک .

« انت حلّ » ای - حال نازل فيه ، ای - لنزولک فيه ، « اقسم » به و « هذا »
 تنبيه على شرف النبی (ص) . و قيل : « انت حلّ بهذا البلد » ای - « انت » حلال
 « بهذا البلد » تصنع فيه ماتريد من القتل والاسر ، ليس عليك ما على الناس فيه من

الائمه . يقال : رجل « حلّ » وحلال ومحلّ ، كما يقال : رجل جرم وحرام ومحرم ، وجمع الحرام حُرُم . قال الله عزّ وجلّ « وانتم حرم » . و كان رسول الله (ص) دخل مكة يوم فتح مكة محلاً واحلّت له ساعة من نهار حتّى قتل من شاء واسر من شاء وقتل ابن خطل وهو متعلّق باستار الكعبة وكذلك قتل مقيس بن ضبابة وغيرهما ، فاحلّ دماء قوم و حرّم دماء قوم و حرّم دار ابي سفيان ، فقال : من دخل دار ابي سفيان فهو آمن اى - « حلّ » لك ان تفعل ذلك فأمّا غيرك فلا يحلّ له ذلك اصلاً . وقيل : معناه : « و انت » فى « حلّ » ممّا صنعت فى « هذا البلد » . قال (ص) : « انّ الله حرّم مكة يوم خلق السموات والارض لم تحلّ لاحد قبلى ولا تحلّ لاحد بعدى و أمّا احلّت لى ساعة من نهار فهى حرام بحرمة الله الى يوم القيامة » . والمعنى : انّ الله عزّ وجلّ لما اقسم بمكة دلّ ذلك على عظم قدرها مع حرمتها فوعد نبيّه (ص) انّه يحلّها له حتّى يقاتل فيها وان يفتحها على يده فهذا وعد من الله عزّ وجلّ بان يحلّها له . وقال شرحبيل بن سعد معنى قوله : « و انت حلّ بهذا البلد » قال : بحرّ مون ان يقتلوا بها صيداً او يعضدوا بها شجرة ويستحلّون اخراجك وقتلك .

« و والد وما ولد » يعنى آدم وذريّته و « ما » بمعنى من كقوله : « والسماء وما بناها » اى - و من بناها . وقيل : معناه : و كلّ « والد » و مولود من جميع الخلق ، وقيل : « و والد » يعنى الذى يلد ، « وما ولد » يعنى : العاقر التى لا تلد ، و « ما » على هذا القول بمعنى النفى .

« لقد خلقنا الانسان فى كبد » هذا جواب القسم والمراد بالانسان بنو آدم كلّهم « فى كبد » يعنى : فى شدّة ومقاساة يكابد شدائد الدنيا ويقاسى شدائد الآخرة ولا يقاسى احد ما يقاسى هو . قال عطاء عن ابن عباس : « فى كبد » اى - فى شدّة خلق حملة و ولادته و رضاعه و فطامه و معاشه و حياته و موته لم يخلق الله خلق يكابد ما يكابد ابن آدم وهو مع ذلك اضعف الخلق . وقيل : « فى » بمعنى اللام اى - خلق للكبد وهو التعب . وقال مجاهد وعكرمة و الضحاك ، معناه : خلق منتصباً معتدلاً القائمة و كلّ شىء خلق فانه « يمشى مكتباً » ولا يمشى منتصباً الا الانسان ، والكبد الاستواء والاستقامة .

وقال ابن كيسان : منتصباً رأسه فى بطن أمه ، فاذا اذن الله فى خروجه انقلب رأسه الى رجلى أمه . وقال مقاتل : « فى كبد » - اى - « فى » قوة نزلت فى ابي الاشدين واسمه اسيد بن كلداء من جمح ، وكان شديداً قوياً يضع الاديم العكاظى تحت قدميه فيقول : من ازالنى عنه ، فله كذا وكذا ، فلا يطلق ان ينزع من تحت قدمه الا قطعاً ويبقى موضع قدمه . وقيل . معناه : مضطجاً لما يعنيه مشتغلاً بما لا يعنيه .

« ايحسب » يعنى : ابا الاشدين من قوته و بطشه « ان لن يقدر عليه احد » اى - يظن من شدته « ان » لا يقدر « عليه » الله ، الم يعلم ذلك الشقى ان من خلق له القوة هو اقوى منه .

« يقول اهلك » اى - انفقت « مالا لبدأ » اى - كثيراً فى عداوة محمد (ص). اللبد الكثير الذى تراكب بعضه على بعض ، يقال : تلبد الشئ اذا كثر واجتمع ومنه اللبد وكان الرجل كاذباً متسوفاً فى دعواه انه انفق « مالا » فى عداوة النبى (ص) فقال تعالى :

« ايحسب ان لم يره احد » الاحد هو الله عز وجل ، والمعنى : ايظن ان الله لم يره » ولا يسأله عن ماله من اين كسبه وفى اى شئ انفق . روى مجاهد عن ابن عباس قال : قال رسول الله (ص) : لا يزول قدما العبد يوم القيامة حتى يسأل عن اربع عن عمره فيما افناه ، وعن ماله من اين كسبه وفيما انفق ، وعن علمه ماذا عمل فيه ، وعن حبنا اهل البيت ثم عدد نعمه عليه وعلى غيره من خلقه فقال :

« الم نجعل له عيين » يبصر بهما .

« ولساناً » يعبر به عما فى ضميره ، « وشفتين » يستر بهما ثغوره قال الله تعالى :

« نحن فعلنا به ذلك ونحن نقدر على ان نبعنه ونخفى عليه ما عمله » وجاء فى الحديث ان الله عز وجل يقول ابن آدم : « ان نازعك لسانك فيما حرمت عليك ، فقد اعنتك عليه بطبقتين فاطبق ، و ان نازعك بصرك الى بعض ما حرمت عليك ، فقد اعنتك عليه بطبقتين فاطبق . وان نازعك فرجك الى ما حرمت عليك ، فقد اعنتك عليه بطبقتين فاطبق . قوله :

« وهديناهم للتجدين » قال أكثر المفسرين يعنى : طريق الخير وطريق الشر المفضيان الى الجنة والنار ، كقوله : « انا هديناه السبيل اماشاكراً واما كفوراً » ، وقال محمد بن كعب عن ابن عباس : « وهديناهم للتجدين » قال : التدين يسقط من امة ويشب الى التدين ، والتجد طريق فى ارتفاع .

« فلا اقتحم العقبة » ، « لا » هاهنا بمعنى لم ، اى - هذا الكافر لم يقتحم ، « العقبة » ههنا ما انفق من ماله فى عداوة النبى (ص) على زعمه انفق لاقترحام العقبة يعنى : لمجازاة الصراط والاقترحام الدخول فى الامر الشديد والمجازاة له بصعوبة . قال كعب الاحبار : « العقبة » سبعون منزلاً من الصراط والصراط جسر جهنم ذرعه ثلاثة آلاف ذراع وهو احد من السيف ، الف ذراع منه صعود والفسوط والفسوء ، يوقف عليه الخلق ويحاسبون . وفى بعض الروايات « فمن الناس من يمر عليه كالبرق الخاطف ومنهم من يمر عليه كالريح العاصف » ومنهم من يمر عليه كالفارس ، ومنهم من يمر عليه كالرجل يعدو ، ومنهم من يمر كالرجل يسير ، ومنهم من يزحف حفاً ، ومنهم الزالون والزالات ومنهم من يكردس فى النار ؛ واقتحامه على المؤمن كما بين صلوة العصر الى العشاء . وقال : قتادة ذكر العقبة هاهنا مثل ضرب به الله تعالى لمجاهدة النفس والهوى والشيطان فى اعمال البر فعمله كالذى يتكلف صعود العقبة ، يقول : لم يحمل على نفسه المشقة بعق الرقبة والاطعام . وقيل : معنى الآية هلا انفق ماله فى فك الرقاب و اطعام السفبان ليجاوز بهما « العقبة » فيكون خيراً له من انفاقه على عداوة النبى (ص) .

« وما ادريكم ما العقبة » هذا تعظيم لها وتفخيم لشأنها .

« فك رقبة » هذا تفسير سبب النجاة من العقبة قرأ ابن كثير وابوعمر و

الكاساني : « فك » بفتح الكاف « رقبة » بالنصب .

« او اطعم » بفتح الهمزة والميم على الماضى . وقرأ الباقون « فك » بضم

الكاف « رقبة » بالجر او اطعم على المصدر واراد بفك الرقبة اعتاقها واطلاقها ، ومن

اعتق « رقبة » كانت فداءه من النار . روى ابوهريرة قال : سمعت رسول الله (ص)

يقول : « من اعتق « رقبة » مؤمنة اعتق الله بكل عضو منه عضواً من النار حتى يعتق

فرجه بفرجه». وجاء اعرابي الى رسول الله (ص) فقال: يا رسول الله! علّمني عملاً يدخلني الجنة. قال: «اعتق النّسمة ود فك» الرّقية - . قال: اوليسوا واحداً؟ قال: «لا. اعتق النّسمة عن تفرّد بمتقها ود فك» الرّقية ان تعين في ثمنها، فعلى هذا فك» الرّقية الاعانة في مال الكتابة. وقيل: «فك رقية» من الذّنوب بالتّوبة.

« او اطعام في يوم ذي مسغبة» اي «في» زمان قحط وجوع.
«يتيمماً ذامقربة» اي - «ذا» قرابة في التّسب.

«او مسكيناً ذا متربة» قد لصق بالتراب من فقره وضّرّه. وقيل: «ذا» عيال لامال له. فضّل اطعام اليتيم والمسكين على اطعام غيرهما في المثوبة. تقول: ترب فلان يترب ترباً و متربةً اذا افتقر، ومنه تربت يداك واترب فلان اذا استغنى.

«ثم كان من الذين آمنوا» ثم، هاهنا بمعنى مع كقوله: «بعد ذلك زيم» يعني: اذا فعل هذه الاشياء وهو مؤمن، اي - ان هذه الاعمال لا تقبل من احد الا اذا كان مؤمناً. وقيل: ثم بمعنى الواو. «وتواصوا» اي - اوصى بعضهم بعضاً «بالصبر» على فرائض الله و او امره و الصبر عن ارتكاب المحرّمات «وتواصوا بالرحمة» بان يرقّ للفقير والمسكين بالانعام عليهما. وقيل: «تواصوا» بالآخرة لانّها دار الرحمة.

«او تلك» اي - الموصوفون بهذه الصفات «اصحاب الميمنة» يأخذون نحو اليمين الى الجنة و يؤثون كتبهم بايمانهم وهم الميامين على انفسهم.

«والذين كفروا باياتنا» بمحمد والقرآن «هم اصحاب المشئمة» يأخذون نحو الشمال الى النار و يؤثون كتبهم بشمالهم وهم المشائيم على انفسهم

«عليهم نار مؤصدة» اي - مطبقة اغلقت عليهم ابوابها فلا يخرج منها غم ولا يدخل فيها روح. قرأ ابو عمرو و حمزة وحفص: «مؤصدة بالهمز هاءنا و في الهزمة. و قرأ الآخرون بلاهمز، وهما لغتان يقال: اصدت الباب و اوصدته اذا اغلقت و اطبقته. وقيل: معنى الهمز المطبقة وغير الهمز المغلقة.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: «بسم الله الرحمن الرحيم» نام مملکی که از کفی مر کزغبرا کرد
 واز دودی قبه خضرا کرد، شواهد قدرت در خطه فطرت پیدا کرد، ازپاره ای گوشت
 زبان گویا کرد، ازپاره ای پیه چشم بینا کرد، وازپاره ای خون دل دانا کرد. عاصی
 را بلطف خود آشنا کرد، جانهای دوستان از شوق خود شیدا کرد، هرچه
 کرد بجلال و کبریا کرد. از جمله خلائق بنده ای را جدا کرد، نام او
 محمد مصطفی کرد، او را کان کرم و وفا کرد، معدن صدق و صفا کرد، قاعده جود
 و سخا کرد، قانون خلق و حیا کرد، مایه نور و ضیا کرد، زینت دنیا و عقبی کرد و
 از شرف و کرامت او بقدمگاه اوسو گندیداد کرد که:

«لا اقسم بهذا البلد» و انت حل بهذا البلد» هر کرا دوستی^۱ بود پیوسته در
 جستن رضای او بود، نظر خود از وی باز نگیرد، باوی رازها کند، در سفر و در
 حضر ذکر و مراعات وی بنگذارد، در هیچ حال حدیث و سلام از وی باز نگیرد،
 قدمگاه وی عزیز دارد، بجان وی سو کند خورد. خداوند کریم جبار، عزیز و
 رحیم جل جلاله حقایق این معنی جمله آن رسول مکرّم را وسید محترم را ارزانی
 داشت، تاجهانیان را معلوم گردد که بر درگاه عزّت هیچکس را آن منزلت و مرتبت
 نیست که اوراست. نبینی که در بسی احوال رضای او نکه داشت؟ «ومن آتاء اللیل
 فسبح و اطراف النهار لعلک ترضی^۱»، در قبله رضای او نکه داشت: «فلنولّیّک قبله^۱
 ترضیها»، شفاعت در رضای او بست: «ولسوف یعطیک ربّک فترضی^۱». هر کز اورا
 از نظر خود محجوب نکرد: «فانک باعیننا الذی یراک حین تقوم». رازها باوی
 گفت: «فاوحی^۱ الی عبده ما اوحی^۱». در خواب و در بیداری، در سفر و در حضر اورا
 نکه داشت: «والله یعصمک من الناس». احوال او همه کفایت کرد: «الیس الله بکاف
 عبده». در هیچ حال وحی از او منقطع نگردانید. در خواب بود که وحی آمد: «یا

ایها المدثر. بر مر کوب بود که وحی آمد: «الیوم اکملت لکم دینکم». در راه غزات بود که وحی آمد که: «اتقوا ربکم ان زلزلة الساعة شیء عظیم». از مکه بیرون آمده بود که وحی آمد: «ان الذی فرض علیک القرآن ارادک الی معاد». در غار بود که اورا جلوه کرد: «ثانی اثنین اذهما فی الغار». در اندوه بود که وحی آمد: «ولقد نعلم انک یضیق صدرك». در شادی بود که وحی آمد: «انا فتحنا لک فتحاً مبیناً». در حضرت قاب قوسین بود که بی واسطه این خطاب میرفت که: «آمن الرسول». از عزیزی وی بود که گاه قسم بجان وی یاد میکرد که: «لعمرك» و گاه بقدمگاه و نزل و لگام وی سو کند یاد می کرد که: «لا اقسم بهذا البلد». علی الجملة در قران چهار هزار جای نام وی برد و ذکر وی کرد. بعضی بتعریض و بعضی بتصریح.

«لقد خلقنا الانسان فی کبد» جواب قسم است و بر قول مجاهد و عکرمه و ضحاک معنی «کبد» استوا و استقامت است. رب العالمین متت مینهد بر آدمی که: ترا قد و بالای راست دادم و خلقت و صورت نیکو دادم و باعضای ظاهر و صفات باطن بیاراستم. بنکر که نطفه مهین در آن قرار مکین بچه رسانیدم؟ بقلم قدرت چون نگاشتم؟ هر عضوی را خلعتی و رفعتی دادم؛ بینائی بچشم، گفتار بزبان، سماع بکوش، گرفتن بدست، خدمت به پای:

چون صورت توبت نشکارند بکشم
چون قامت توسر و نکارند بکشور!
مسکین آدمی بدعهد ناسپاس که فردا شکر این نعمت از وی درخواهند و گزارد حق این تکریم که: «ولقد کرّمنا بنی آدم» از وی طلب کنند! گویند: ای خواجه ای که اما نهای ما عمری بداشتی اگر آراسته باز نفرستی باری تا کاسته باز رسان. در خبر است که: «الفرج امانة والعین امانة والاذن امانة والید امانة والرّجل امانة» و لایمان لمن لا امانة له. اورا گویند: مادودیده بموسپر دیم پاک، توبنظرهای نایاک ملطّخ^(۱) کردی تا آثار تقدیس از وی برخاست و خبیث شد. اکنون میخواهی که دیدار مقدّس ما بنظر خویش بینی؟ هیئات هیئات! ما پاکیم و پاکان را پاک شاید الطّیّبات

لِّلطَّيِّبِينَ . دو سمع دادیم ترا تا از آن دو خزینه سازی و درهای آثار و حی درو تعبیه کنی و امروز باز سپاری . تو آن را مجال دروغ شنیدن ساختی و راه گذر اصوات خبیثه کردی ، و ندای ما پاک است جز سمع پاک نشنود . امروز بکدام گوش حدیث ما خواهی شنید؟! زبانی دادیم ترا تا با ماراز کوئی در خلوت و قرآن خوانی در عبادت و صدق دروی فرو آری و بادوستان ما سخن گویی ، تو خود زبان را بساط غیبت ساختی و روزنامه جدل و دیوان خصومت کردی . تو امروز بکدام زبان حدیث ما خواهی کرد؟ مفلسا که توئی چه عذر خواهی آورد؟ بعد از این خبر که بتو رسید اِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ يقول : « ابن آدم ان نازعك لسانك فيما حرمت عليك فقد اعنتك عليه بطبقتين فاطبق ، وان نازعك بصرک الی بعض ما حرمت عليك فقد اعنتك عليه بطبقتين فاطبق ، وان نازعك فرجك الی ما حرمت عليك فقد اعنتك عليه بطبقتين فاطبق » . مسلمانان بیدار باشید و هشیار که: « فلا اقتحم العقبة » در پیش است ، بادیة قیامت و عقبات صراط هفتاد منزل بر جسر دوزخ ، باریکتر از موی و تیز تر از شمشیر ، می باید گذاشت و گذاشتن این عقبات بر کسی آسان بود که برده ای از بند بندگی مخلوق آزاد کند و کردن خویش از بند معاصی رها کند و در روزگار قحط درویش گرسنه را طعام دهد و یتیم بی پدر را دست شفقت بر سر نهد و نواخت کند . اینست سبب نجات از عقبات و رسیدن بدرجات جنّات والله ولی الباقیات الصّالحات .

۹۱ = سورة الشمس = مکیه

النوبه الاولی

قوله تعالى : « بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ » بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان .
« وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا (۱) » و بآفتاب و برتافتن آن .

« وَالْقَمَرُ إِذَا تَلَّهَا (۲) » و بماه که بر پی خورشید ایستد .

« وَالنَّهَارُ إِذَا جَلَّهَا (۳) » و بروز که زمین پیدا کند [و تاریکی بازبرد] .

« وَاللَّيْلُ إِذَا يَغْشَاهَا (۴) » و شب که آفتاب بپوشد [و در زمین پیچد] .

« وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَاهَا (۵) » و بآسمان و باو که آنرا بر آورد .

« وَالْأَرْضِ وَمَا طَحَّيْهَا (۶) » و بزمین و باو که آنرا بگسترانید .

« وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّيْهَا (۷) » و بمردم و باو که آفرینش اوراست کرد .

« فَالْتَمِمْهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا (۸) » و در دل او شناخت نهاد تا بدانست بدی خویش

و نیکی خویش .

« قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّيْهَا (۹) » پیروز آمد ورسته آنکس که تن خویش باصلاح

آورد و هنری کرد .

« وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّيْهَا (۱۰) » و با پس ماند و نومید آمد او که تن خویش فرو

مایه کرد و کم نام .

« كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوِيهَا (۱۱) » دروغ زن گرفت ثمود بیغامبر خویش را

بوی اندامی (۱) خویش و بناپاکی خویش .

« إِذْ أَنْبَعَثَ أَشْقَاهَا (۱۲) » آنکه که بخواست آن بدبخت ترایشان .

« فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ « إِيَّاكُمْ كَفَتْ » يَغَامِبَرُ خدای « نَاقَةُ اللَّهِ وَسَقِيهَا (۱۳) »

بازشید (۲) و کذارید شتر خدای را و آبشخور او .

(۱) وی اندامی : بی اندامی .

(۲) بازشید : بازشود .

« فَكَذَّبُوهُ » دروغ زن گرفتند او را « فَعَقَرُوهَا » بکشتند او را و پی زدند.
 « قَدَمَدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذُنُوبِهِمْ » در سرایشان پوشید و بر سر ایشان فرو هشت عذاب
 خداوند ایشان بگناه ایشان « قَسَوَیْهَا » (۱۴) ایشانرا با زمین یکسان کرد.
 « وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا » (۱۵) [بخاست آن بدبخت تر ایشان] و از سر انجام کرد
 خویش نترسید .

النوبة الثانية

این سوره دویست و چهل حرفست ، پنجاه کلمه و پانزده آیه ، جمله به مکه
 فرو آمد و درین سوره هیچ ناسخ و منسوخ نیست . وفی الخبر عن ابی بن کعب قال : قال
 رسول الله (ص) : من قرأ سورة « والشمس » فكأنما تصدق بكل شیء طلعت علیه الشمس
 و القمر . قوله :

« والشمس وضحيها » ای - اشارتها اذا ارتفعت وبلوغها « ضحي » النهار . وقيل :
 المراد به النهار كله « والشمس » سراج النهار لقوله : « وجعل الشمس سراجاً » . وقيل :
 « ضحي » حين تطلع « الشمس » فيصفو ضوءها . وقال مقاتل « ضحيها » ای - حرها
 كقوله فی سورة طه : « ولا تضحي » ای - لا یوذیک الحرّ .

« والقمر اذا تلیها » ای - تبعها « والقمر » یتلو « الشمس » ليلة الهلال تغرب
 « الشمس » و یغرب « القمر » بعقبها ؛ يقال . هذا تلو هذا ، ای - تابعه ونظيره . قال
 الزجاج : ليلة البدر یتلوها فی الاضاءة والتوراکامل .

« والنهار اذا جلیها » الهاء راجعة الى الارض ، ای - « جلی » الارض اوالی « الشمس »
 ای - « جلی » « الشمس » و کشفها باضاءها و ذلك لان « الشمس » اما یتبین اذا
 انبسط « النهار » . وقيل : الهاء کنایة عن الظلمة فان لم یجر كما ذکر لان معناها
 معروف .

« واللیل اذا یغشیها » ای - یغشی الشمس حين تغیب فتظلم الآفاق ؛ وقيل :
 « یغشی » الارض بالظلمة .

«وَالسَّمَاءِ وَمَا بَيْنَهُمَا» اى - ومن «بَيْنَهُمَا» وهو الله عز وجل ، وما بمعنى من كقوله تعالى: «فَانْكَحُوا مَا طَابَ لَكُمْ» اى - من طاب لكم : وكان عبد الله بن زبير يقول للزَّعد : سبحان ما سَبَّحت له .

«وَالْأَرْضِ وَمَا طَحِيهَا» اى - ومن بسطها .

«وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّيْنَاهَا» اى - «سَوَّى» خلقها وتركيبتها . فسَوَّى اليدين والرجلين وسائر الاعضاء . قيل : اراد به آدم (ع) ؛ وقيل : هو عام اراد جميع الانس والجن .
«فَالِهَمَّهَا فَجُورَهَا وَتَقْوِيَهَا» اى - بين لها الخير والشر وعلمها الطاعة والمعصية .

قال الزجاج : معنى الالهام التوفيق والخذلان ؛ اى - وفقها للايمان والطاعة وخذلها بالكفر والمعصية . وهذا بين ان الله عز وجل خلق فى المؤمن التقوى وفى الكافر الفجور .
وفى الخبر الصحيح عن عمران بن حصين عن رجلين من مزينة قالا : يا رسول الله ارايت ما يعمل الناس يكذبون فيه اشيء قضى عليهم ومضى فيهم من قدر سبقام فيما يستقبلون؟ فقال : «لا؛ بل شىء قضى عليهم ونصديق ذلك فى كتاب الله عز وجل : «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّيْنَاهَا»
«فَالِهَمَّهَا فَجُورَهَا وَتَقْوِيَهَا» . و عن جابر قال : جاء سراقه بن مالك بن جعثم فقال: يا رسول الله ! بين لنا ديننا كما نأ خلقنا الآن فيم العمل اليوم فيما جئت به الاقلام وجرت به المقادير ، او فيما يستقبل . قال : «بل فيما جئت به الاقلام وجرت به المقادير» .
قال : ففيم العمل ؟ - فقال : «اعملوا فكل ميسر لما خلق له» .

«قَدْ اَفْلَحَ مَنْ ذَكَّيْنَاهَا» هذا جواب القسم تأويله : لقد «افلح» لما طال الكلام جعل طول الكلام عوضاً من اللّلام فحذفت والمعنى : فازت و سعدت نفس «زَكَّيْنَاهَا» الله اى - اصلحها وطهرها من الذنوب ووفقها للطاعة .

«وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّيْنَاهَا» اى - خابت وخسرت نفس اضللها الله وخببها من كل خير . وقال الحسن : معناه : «قَدْ اَفْلَحَ مَنْ ذَكَّيْنَاهَا» نفسه فاصلحها و حملها على طاعة الله عز وجل .

«وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّيْنَاهَا» اى - خسرت من «دَسَّى» نفسه بمعصية الله ، اى - اخفاها ، فكان العاصى بر كى به المعصية ابداً يخفى نفسه ويخمل ذكره ، واللثم ابداً خفى

المكان والشريف مشهور المكان. و«دسيها» اصله «دسيها» من التّدسيس وهو اخفاء الشيء فابدل من سين الثّانية باء تخفيفاً وكراهية للتّضعيف. وفي الخبر عن زيد بن ارقم قال : لا اقول لكم الا ما قال رسول الله (ص) لنا : «اللّهم انى اعوذ بك من العجز والكسل والبخل والجبن والهّم و عذاب القبر . اللّهم آت نفسى «تقويها» و زكّها ، انت خير من «زكّيها» ، انت وليها و موليها . اللّهم انى اعوذ بك من علم لا ينفع و من نفس لا تشبع و من قلب لا يخشع و من دعوة لا يستجاب لها » .

«كذبت ثمود بطغويها» اى - بطغيانها وعدوانها وبخر وجهها عن طاعة الله - اى - الطّغيان حملهم على التّكذيب . الواو فيه مقلوبة عن الياء ، تقول : طغى يطفى طغياناً و طغوى . وقيل : «بطغويها» اى - بعذابها وهواسم لذلك العذاب كقوله : «فاما ثمود فاهلكوا بالطّاغية» ، وقيل : «بطغويها» اى - باجمعها .

«اذ انبعث اشقيها» اى - نهض وقام «اشقيها» لعقر النّاقة والانبعاث الاسراع فى الطّاعة للمباعت ، اى - كذبوا بالعذاب وكذبوا صالحاً لما «انبعث اشقيها» ، وهو قد اربن سالف وكان رجلاً اشقر ازرق قصيراً . وقيل : كانا رجلين ؛ قد اربن سالف و مصدع بن دهر .

«فقال لهم» اى - للقوم كلّهم «رسول الله» يعنى : صالحاً (ع) «ناقة الله وسقيها» اى - ذروا «ناقة الله» وذروا «سقيها» اى - احذروا «ناقة الله» و شربها فى يومها . «فكذبوه» يعنى : صالحاً فيما اخبرهم بحلول العذاب «ففقروها» يعنى : النّاقة اسند الفعل اليهم جميعاً لا تهم رضوا به «فدمدم عليهم ربهم» قال عطاء مقاتل : اى : دمر «عليهم ربهم» فاهلكهم واطبق عليهم العذاب . والدمدمة اهلاك باستيصال ؛ تقول العرب : دممت على فلان ثم تقول من المبالغة : دممت بالتّشديد ، ثم تقول من تشديد المبالغة دمدمت «بذنبهم» يعنى : بتكذيب الرّسول وعقر النّاقة «فقويها» اى - «سوّى» الّدمدمة . «عليهم» يعنى : عثمّ بها فلم يفلت منهم احدٌ . وقيل : «سوّى» ثمود بالهلاك ، اى - انزل بكبيرها وصغيرها «فسوّى» بينهم ، وذلك لا تهم كلّهم رضوا بعقر النّاقة فعثمّهم الله بالعقوبة . يقال : لم ينبعث قد ار حتى دامرهم كلّهم

«فَمَوَى» المذاب بینهم . وقیل : «سَوَى» الارض بهم فجعلهم غناءً و هشیماً .
 «ولایخاف عقبیها» قرأ ابن عامر و عاصم و حمزة و الکسائی : «فلا یخاف»
 بالفاء ای - «لا یخاف» الله عاقبة ما صنع بهم ولا یبالی و الفعل لله سبحانه . و قرأ الباقون :
 بالواو و الفعل للاشقی ؛ و فی الکلام تقدیم و تأخیر ای - «انبعث اشقیها» «ولایخاف
 عقبیها» و قیل : «لا یخاف» صالح «عقبی» ما صنع الله بهم .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : «بسم الله الرحمن الرحيم» «بسم الله» کلمة سماعها یوجب روحاً
 لمن کان يشاهد الايقان ، و ذکرها یوجب لوحاً لمن کان یوصف البیان ، فالروح من
 جود الاحسان ، واللوح من شهود السلطان ، و کل مصیب وله من الحق سبحانه نصیب .
 بنام او که مصنوعات از قدرت او نشان ، مخلوقات از حکمت او بیان ، موجودات
 بر وجود او برهان ؛ نه متعاور زیادت ، نه متداول نقصان . انس با او زندگانی دوستان ،
 و مهر او شادی جاودان . شیرین سخن است و زیبا صنع و راست پیمان . خداوندی که در
 هر جای صنعی حبی دارد ، و در هر امری لطفی خفی دارد ؛ عقل و فهم آدمی عاجز
 از دریافت آثار قدرت او ، دست فکرت آدمی هرگز نرسد بدامن حکمت او ؛ یکی
 اندیشه کن درین آب و گل که چه نقش آمد از قلم تقدیر و تصویر او ؛ باز در نطفه مهین
 نظاره کن که جنین همیکل جسمانی و شخص انسانی و صورت رحمانی از آن نطفه
 چون ظاهر گشت بقدرت او ؛ اینست که رب العالمین گفت در قرآن مجید کلام قدیم
 او : «و نفس وما سَوَّيْهَا» «فَالْهَمْهَا فَجُورُهَا وَ تَقْوِيْهَا» . بیچاره آدمی که عزّ و
 شرف خود نمی شناسد و ازین قالب خاکی جز باسمى و جسمی و رسمی راه نمیرد
 و نمیداند که : «کَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ» چه سرّ دارد؟ «خَلَقْكُمْ اطْوَاراً» چه حکمت دارد؟
 «فِي احْسَن تَقْوِيمٍ» چه بیانست؟ و «صَوَّرْكُمْ فَاحْسَنَ صُورٍ» چه عیانست؟ ای جوانمرد
 از نهاد انسانی و شخص آدمی نخست در صورت او اندیشه کن که رب العالمین از قطره
 آب ریخته چه صنع نموده ؛ نقشهای کونا کون حاصل شده بکن فیکون اعضا

متشاکل، اضداد متمائل، هریکی بمقدار خویش ساخته؛ هر عضوی بنوعی از جمال آراسته، نه بر حدّ افزون، نه از قدر او کاسته. هریکی را صفتی داده و در هریکی قوّتی نهاده. حواسّ در دماغ، بها در پیشانی، جمال در بینی، سحر در چشم، ملاحظت در آب، صباحت در خدّ، کمال حسن در موی؛ نه پیدا که صنایع در طبایع نیکوتر یا تدبیر در تصویر شیرین تر! چندین غرائب و عجائب آفریده از قطره آب، عاقل در نظاره صنع است و غافل در خواب. چون بدیده ظاهر بنشان شواهد قدرت نظر کردی، بدیده باطن در لطائف حکمت نیز نظر کن تا دلایل محبت و آثار عنایت بینی! آدمیت عالم صورت است و دل عالم صفت، آدمیت صدف دل است و دل صدف نقطه سرّ. چنانکه اجرام و اجسام عالم در صورت آدمیت متحیر شده، آدمیت در صورت دل متحیر شده و دل در نقطه سرّ متحیر شده و سرّ بر طرف حدّ فنا و بقا مانده، گاهی در فنای^(۱) فناست گاهی در قبای بقا. چون در فنا بود عین سوز و نیاز شود، چون در بقا بود همه راز و نیاز شود. چون در فنا بود گوید: از من زارتر کیست؟ چون در بقا بود گوید: از من بزرگوارتر کیست؟!

گویم که: من از هر چه بعالم بترم!

از عرش همی بخویشتم در نگرم!!

گاهی که بطینت خود افتد نظرم

چون از صفت خویشتم اندر گذرم

۱ - فنا: بکسر نخستین، پیشگاه فراخ سرای. شرح و ترجمه قاموس.



۹۶ = سورة الليل = مکیه

النوبة الاولى

قوله تعالى : « بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ » بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان .
 « وَاللَّيْلُ إِذَا يَغْشَىٰ » (۱) شب که در سر جهانیان در آید .
 « وَالنَّهَارُ إِذَا تَجَلَّىٰ » (۲) و بروز که روشن گردد و پیدا .
 « وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ » (۳) بآفرینش نرو ماده .
 « إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّىٰ » (۴) که کردار شما بس پراکنده است و دورادور از یکدیگر .
 « فَمَا مَنِ اعْتَدَىٰ » اما آنکس که از تن و مال خویش حق بداد « وَاتَّقَىٰ » (۵) و [از نا پسند خدای خویش] بپرهیزد .

« وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَىٰ » (۶) و وعده نیکو استوار داشت .
 « فَسَنِيَرَهُ لِنُجْرَىٰ » (۷) آری او را ساخته کنیم و آسان [کار راه بهشت] .
 « وَآمَنَ بِخُلُوفِ اسْتَفْنَىٰ » (۸) و اما آن که دست فرو گرفت و خود را

بی نیاز دید .

« وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَىٰ » (۹) و وعده را دروغ شمرد .
 « فَسَنِيَرَهُ لِنُجْرَىٰ » (۱۰) آری ساخته کنیم و آسان کار راه دوزخ او را .
 « وَمَا يَقْنِي عَنْهُ مَالُهُ » وجه سود دارد و چه بکار آید او را مال او ؟ « إِذَا تَرَدَّىٰ » (۱۱)

آنگاه که بسردر دوزخ افتد !

« إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ » (۱۲) بر ماست آگاه کردن .
 « وَإِنَّ لَنَا لَآخِرَةَ وَالْأُولَىٰ » (۱۳) و ما را است آن کیتی و این کیتی .
 « فَأَنْذَرْتَكُمْ » آگاه کردیم شما را « نَارَ أَتْلُظَىٰ » (۱۴) از آتشی زبانه زمان .
 « لَا يَصْلِيْهَا » نسوزد بآن « إِلَّا الْأَشْقَىٰ » (۱۵) .

«الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّى» (۱۶) «مکر آن بدبخت که دروغ زن گرفت و

برگشت.

«وَسَيُجَنَّبُهَا» و از آتش دور کرده آمد «الْآتَقَى» (۱۷) «آن پرهیز کار.

«الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ» آن که مال خویش می دهد «يَتَزَكَّى» (۱۸) «بآن پاکی و هنری

و نیکو نامی میجوید

«وَمَا لَاحَدَعْنَاهُ مِنْ نِعْمَةٍ» و نیست هیچکس را بنزدیک او دستی «تُجْزَى» (۱۹) «

که آنرا پاداش میباید کرد.

«إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى» (۲۰) «نمی کند آنچه میکند [مکر جستن

خشنودی خدای خویش را آن برتر بزرگوارتر.

«وَلَسَوْفَ يَرْضَى» (۲۱) «و آری خشنود گردد [بآنچه الله اورا دهد از کرامت

و مثبت].

النوبة الثانية

این سوره بیست و یک آیهست ، هفتاد و یک کلمه ، سیصد و ده حرف ، و درین

سوره هیچ ناسخ و منسوخ نیست و از مکّیات شمرند باجماع مفسّران . و فی الخبر

عن ابی بن کعب قال : قال رسول الله (ص) : « من قرأ سورة « واللیل اذا یغشی »

اعطاه الله حتی یرضی و عافاه الله من العسر و یسر له الیسر .

« واللیل اذا یغشی » ای - « یغشی » « النهار » فیذهب بضوءه . قال الحسن :

« یغشی » الافق بظلامه .

« والنهار اذا تجلّی » ای : ظهور بان . وقیل : یجلی « اللیل » فیذهب ظلمته .

« وما خلق الذکر والانی » « ما » فیها ثلاثة اوجه حسان ، سه وجه نیکو دارد

معنی ما درین موضع : یکی آنست که : « ما » ی مصدریة گویند ، فیکون « ما » و ما

بعده فی تقدیر المصدر ای - و خلقه « الذکر والانی » « بآفرینش نروماده . وجه دوم

« ما » بمعنی من است ، ای - و من « خلق الذکر والانی » باو که نروماده آفرید

وجه سوم «ما» کنایه است از مخلوق بر قرائت کسائی بروایت ابوحاتم: «وما خلق الذکر والاُنثی» بکسر را، ومعنی آنست که: بهره آفرید نرو ماده آن. وقیل: برید بهما ۴۵ وحوّا؛ وقیل: هو عامّ فی بنی ۴۵؛ وقیل: عامّ فی کلّ ذی زوج. وفی قرآءة ابن مسعود و ابی الدرداء «والذکر والاُنثی». قوله:

«انّ سعیکم لشتی» هذا جواب القسم، ای - انّ عملکم و کسبکم لمختلف و متباعد، جدّا فساع للدنیا الفانیة والمعصية والعقاب وساع للدار الباقية والطاعة والثواب یدلّ علیه قول التّبی (ص): «النّاس غادیان فمبتاع نفسه فمعتقها وبایع نفسه فموبقها» در سبب نزول این آیه گفته اند: مردی بخلستانسی داشت در جنب سرای درویشی صاحب عیال، و از آن درختان يك خرما بن سرفرا هوای سرای آن درویش داشت، و خرما از آن فرو میریخت بوقت چیدن؛ و اگر یکی از طفلکان آن درویش از آن خرما ی فرو ریخته یکی برداشتی، این مرد بقهر از وی بازستدی، تا آن حدّ که اگر در دهن نهادی از دهن وی بیرون کردی. آن درویش صاحب عیال این حال وقصّه بار رسول خدا گفت. رسول (ص) آن مرد را بخواند و گفت: او فتدت که آن خرما بن که سر فراخانه آن درویش دارد بمن دهی تا ترا در بهشت عوضی دهم به از آن؟ مرد اجابت نکرد و گفت: آری يك خرما بن سخت بارور است و نیکو و دوست میدارم. آن مرد برفت و دیگری که آن ساعت حاضر بود و از رسول خدا (ص) می شنید، گفت: یا رسول الله اگر من آن خرما بن بعضی از وی بستانم و بتو دهم آن ضمان در بهشت از بهر من میکنی؟ - گفت: آری ضمان میکنم. آن مرد برفت و آن يك خرما بن از وی بخريد بچهل خرما بن که بوی داد. آنکه بیامد و گفت: یا رسول الله ان التّخلّة قد صارت فی ملکي وهی لك. رسول خدا (ص) آن مرد درویش صاحب عیال را بخواند و گفت: «التّخلّة لك ولعیالك» رو که آن خرما بن تراست و عیال ترا و کس را با تو در آن مزاحمت نیست. ربّ العالمین در شأن ایشان آیت فرستاد از ابتداء سوره تا اینجا که گفت: «انّ سعیکم لشتی» میگوید: اعمال شما و کوشش شما در کسب و کار بر تفاوت است؛ یکی بمعصیت میکوشد تا بعد از آن و بعقوبت رسد، یکی بطاعت

میکوشت تا بصواب و کرامت رسد. ابن عباس و ابن مسعود گفتند: این سوره در شأن ابوبکر صدیق فرو آمد و امیة بن خلف و آنچه گفت: «انّ سعیکم لشتی» «سعی» ابوبکر است در ایمان و طاعت الله و «سعی» امیة خلف در کفر و معصیت و بینهما یون بعید. و تفسیر این «سعی» آنست که بلال بن وباح الحبشی غلام عبدالله جدعان بود و بلال مسلمان بود پاک دین و هنری. هر روز رفتی به بتخانه و یلیدی بر بتان افکندی. و در بتخانه زنی بود مجاور که بتان را حراست میکرد و نگه میداشت. آن زن برت و کافران را از فصل بلال خبر داد. ایشان شکایت کردند بعبدالله بن جدعان که: غلام تو با خدایان ما این معامله می کند! عبدالله جدعان بلال را با صد شتر بایشان بخشید که این شتران را از بهر خدایان قربان کنید و با بلال آن کنید که خود خواهید. امیة خلف بلال را در بطحای مکه بوقت هاجره بر آن زمین گرم خوابانید و سنگی عظیم بر سینه وی فرو گذاشت و بیم همی داد که: لاتزالها کذا حتی تموت او تکفر بمحمد و تعبد اللات والعزی. گفتا: بر دوام ترا این عذاب خواهد بود تا آنکه از دین محمد بر کردی و عبادت لات و عزی را کردن نهی؛ و بلال در میان آن بلا و عذاب همی گفت: احدثا معبود را یکی دانه؛ یگانه در الهیت؛ یگانه در صمدیت! رسول خدا (ص) بوی بر گذشت و او را در آن عذاب دید، گفت: یا «بلال ینجیک احدثا». همان یگانه یکتا ترا رهاند ازین عذاب و بلا. رسول خدا (ص) ابوبکر را گفت: «انّ بلالاً یعذب فی الله» بلال را در دین الله بعذاب دارند و میرنجانند. خلافت میان علما که ابوبکر اورا بچه خرید. قومی گفتند: بیک رطل زر از ایشان باز خرید. قومی گفتند: بیکتا برد و ده اوقیه زر. قومی گفتند: ابوبکر چون از رسول خدا (ص) شنید که بلال را بعذاب دارند، برخاست پیش امیة خلف شد. گفت: یا امیة الان تقی الله فی هذا المسکین حتی متی؟ تا کی این بیچاره را چنین بعذاب داری خود از الله بنترسی با آنچه با وی؟ امیة گفت: تو او را بتباه بردی، اکنون هم تو او را باز رهان! ابوبکر گفت: مرا غلامی است سیاه از او جلدتر و در کار قویتر و بردین شما است، نام وی نسطاس. من آن غلام بتسو بحشم و تو

بلال را بمن بخش. همچنان کردند و ابوبکر بلال را از ایشان بستد و از آن عذاب برهانید و او را آزاد کرد تا مصطفی (ص) در حق وی گفت: «یرحم الله ابابکر زوجنی ابنته و حملنی الی دار الهجرة و اعتق بلالاً من ماله». و کان عمر بن الخطاب یقول: بلال سیدنا و مولی سیدنا قوله:

«فأما من أعطی» یعنی: ابابکر اعطی الحق من ماله «وأتقی» الله فی سرّه. «وصدق بالحسنى» ای - بموعد ربّه الذی وعدہ ان یشیبه. وقیل: «صدق بالحسنى» ای - بلال آله الا لله. قال مجاهد «وصدق بالحسنى» ای - بالخلف یعنی: ایقن ان الله سیخلفه. یدلّ علیہ ماروی ابو الدرداء قال. قال رسول الله (ص): «ما من یوم غربت شمسہ الا و بجنّیہا ملک ان ینادیان یسمعه خلق الله کلّهم الا الثقلین اللهم اعط منفقاً خلفاً واعط ممسکاً تلفاً و انزل الله فی ذلک القرآن «فأما من أعطی و اتقی» الی قوله «للعسری» وقیل: «الحسنى» الجنة، دلیلہ قوله: «الذین احسنوا الحسنی» یعنی: الجنة وقیل: «الحسنى» هی النعمة العظمی الّتی یحسن موقعها عند صاحبها.

«ففسیره للعسری» ای - للخلّة «العسری» فی الدنیا و بقی العمل بما یرضاه الله عزّ وجلّ. وقیل: «العسری» العمل السهل الذی لا یقدر علیہ الا المؤمنون ولا یتسهّل الا علیہم. وقیل: «فسیره» للعود الی مثل ما فعلہ من العمل الصالح؛ وقیل: معناه فسندخله الجنة و نوفقه لما یوصله الیها.

«وَأما من بخل» ای - منع الواجب ولم یعط الزکوة من ماله «و استغنی» فی نفسه واعتقاده عن ثواب ربّه فلم یرغب فیہ.

«و کذب بالحسنى» ای - بلال آله الا لله و بالجنة و بالخلف «فسیره للعسری» ای - للخلّة المؤدّیة الی الثار و لفظ التیسیر للازدواج. و فی الخبر الصحیح عن رسول الله (ص): «ما منکم من احد الا وقد کتب مقعده من الثار و مقعده من الجنة». قالوا: یا رسول الله! افلا نتکل علی کتابنا و ندع العمل؟ قال: «اعملوا فکلّ میسر لما خلق له؛ اما من کان من اهل السعادة، فیسیر لعمل السعادة و اما من کان من اهل الشقاوة فیسیر لعمل الشقاوة». ثمّ قرأ: «فأما من أعطی و اتقی» «و صدق بالحسنى»

الی قوله: «للعصری» وعن عمران بن حصین قال: قام شابان الی رسول الله (ص) فقالا: یا رسول الله ارايت ما یعمل الناس فیہ افی امر قد جرت به المقادیر وجنت به الاقلام ام فی امر نستأنفه؟ قال: «بلی» فی امر قد جرت به المقادیر وجنت به الاقلام». قال: ففیم العمل یا رسول الله؟ قال: اعملوا فکل ميسر لما خلق له. قال: الا ان نجد ونعمل. این خبر دلیل است که اعمال واحوال بندگان را جمله بنابر تقدیر است. پیش از آفرینش ایشان الله برایشان نبشته و حکم کرده و قضا رانده و جز آن که نبشته و حکم کرده برسر ایشان نرود و تغییر و تبدیل در آن نشود؛ چنانکه گفت جل جلاله: «ما یبدل القول لدی». اگر کسی گوید: چون حوالت همه بر تقدیر است، ثواب و عقاب چراست و مستمند آن چیست؟ جواب آنست که: ثواب و عقاب از احکام تکلیف است نه از احکام تقدیر و بناء آن بر امر و نهی است نه بر توفیق و خذلان. زیرا که تقدیر اصل است و عمل فرع، و ثواب و عقاب از احکام فروع است نه از احکام اصول؛ همچنانکه علم باوقات نماز و شرائط وارکان آن اصل است و عمل نماز بر آن فرع است و ثواب و عقاب بر فرع است نه اصل. خبر صحیح است از مصطفی (ص): «ان احدکم لیعمل بعمل اهل الجنة حتی ما یکون بینہ و بینہما الاذراع فیسبق علیہ الکتاب. فیعمل بعمل اهل النار فیکون من اهلها الحدیث الی آخره». «فیسبق علیہ الکتاب»: اشارتست که: تقدیر اصل است، «فیععمل بعمل اهل النار» اشارتست که عمل فرع است، «فیکون من اهلها» اشارتست که بظاهر عمل است؛ معلوم گشت که مستند عمل تقدیر است و مستند ثواب و عقاب والله اعلم. قوله:

«وما یغنی عنه ماله اذا تردی» ای - لا ینفعه ماله الذی حبسه عن حقوق الله اذا مات و لا یدفع شیئاً من عذاب الله کقوله: «یوم لا ینفع مال ولا بنون» آلیه فعلی هذا القول «تردی» تفعل من الردی وهو الهلاک. وقیل: «اذا تردی» ای - سقط فی النار.

«ان علينا للهدی» یعنی: الانذار والارسال والاعلام ای - «علینا» البیان. قال الزجاج: «علینا» ان نبین طریق «الهدی» من طریق الضلال بما تنصب علیه

من الآيات فاقصر من ذلك على «الهدى» كما قال: «سراييل تقيكم الحر» ولم يذ كر
البرد لأنه يدل عليه. وقيل: «أن علينا للهدى» اى - ثواب «الهدى» كما
«أن علينا» عقاب الضلالة. وقال الفقهاء: معناه: من سلك «الهدى» فعلى الله سبيله
كقوله تعالى: «وعلى الله قصد السبيل» اى - من اراد الله فهو على السبيل القاصد.

«وان لنا الآخرة والاولى» فمن طلبهما من غير مالهما فقد اخطأ الطريق.
وقيل: «أن لنا الآخرة والاولى» فنعز المؤمن فى الآخرة بالثواب كما اعز زناه
فى الدنيا بالايمان ونهين الكافر بالعذاب فى الآخرة كما اذلناه فى الدنيا بالضلال.
«فانذرتكم» يا اهل مكة «نارا تلظى» اى - تملظى بمعنى: تتوقد وتتوهج
وتلتهب.

«لا يصليها» لا يدخلها ولا يسير صلى لها اى - خطباً ولا يلازمها «الاشقى»
يعنى: الشقى. والعرب تسمى الفاعل افعال فى كثير من كلامها، منه قوله: «وانتم
الاعلون» وقوله: «وانتبعك الارذلون».

«الذى كذب» رسل الله «وتوتى» اعرض عن الايمان استدلل العرجة بهذه الآية
على ما يزعمون أنه لا يدخل النار الا كافر مكذب معرض عن الايمان. وليس فيه دليل
لان هذه نار خص الكافرون بها وللنار دركات. هذا معنى كلام الزجاج وتنكير النار
فى الآية دليل على صحة هذا التأويل:

«وسيجنبها الاتقى» يعنى: اتقى كالاتقى بمعنى الشقى:

تمنى رجال ان اموت وان امت فلك سبيل لست فيها باوحد

اى - بواحد.

«الذى يوتى ماله» الفقراء وفى سبيل الله ومن امر صرفه اليه نزلت فى
ابوبكر الصديق اسلم وله اربعون الفاً فأنفقها كلها. «يتزكى» اى - يطلب ان يكون
عند الله زاكياً لارياء وسمعة. قال ابن الزبير: كان ابوبكر يتباع الضعفة فيعتقهم
فقال له ابوه: اى بنى لو كنت تتباع من يمنع ظهرك. قال منع ظهري اريد. فنزل فيه.
«وسيجنبها الاتقى» «الذى يوتى ماله يتزكى» وروى ان ابابكر الصديق

اعتق مَن كان يعذب في الله بمكة سبعة أنفس رجلين وخمس نسوة فالرجلان بلال بن رباح و عامر بن فهيرة الذي آمنه رسول الله (ص) على نفسه في الغار و خرج مع النبي (ص) الى المدينة فقتل شهيداً يوم القيامة بير معونة . واما النسوة الخمس فالنهدية وابنتها وام عميس وجارية بني عمرو بن المؤمل و زنيرة . يقال : ان زنيرة كانت امرأة ضعيفة البصر ، فلما اسلمت كان شعبة بن ربيعة و عتبة بن ربيعة وامية بن خلف في اشباههم من اشراف مشركي قريش يستهزؤن بها فيقمعونها فيضحكون بها ويقولون : والله لو كان ما جاء به محمد خيراً ما سبقتنا اليه زنيرة ! فانزل الله تعالى في ذلك : « وقال الذين كفروا للذين آمنوا لو كان خيراً ما سبقونا اليه » فذهب بصر زنيرة و كان عظماء قريش يقولون : اذهب الآلات و العزى بصرك حين خالفت دينهما . فتقول زنيرة : لا والله ما اضرّ تاني ولا اصاب تاني فرد الله تبارك و تعالى بصرها بعد ذلك .

« وما لاحد عنده من نعمة تجزى » قال المنسرون لما اشترى ابو بكر بلالاً فاعتقه ، قال المشركون : ما فعل ذلك ابو بكر الا ليد كان عنده لبلال ، فنفي الله ذلك عنه فقال .

« وما لاحد » اي - لبلال وغيره « عنده من نعمة تجزى » .

« الا ابتغاء وجه ربه الاعلى » لكن فعل ما فعل : ابتغاء وجه الله و طلبا لرضاه .

« ولسوف يرضى » اي - « يرضى » الله عنه « و يرضى » بما يعطيه الله عزّ وجلّ في الآخرة من الجنة و الكرامة جزاء على ما فعل لم ينزل هذا الوعد الا لرسول الله (ص) في قوله : « ولسوف » يعطيك ربك فترضى ولا يبيكرها هنا

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « بسم الله الرحمن الرحيم » اسم من لم تتعطر القلوب الا بنسيم اقباله ، ولم تتفطر الدموع الا للوعة فراقه او روح وصاله ، فدموعهم على الحاليتين منسكبة و قلوبهم في عموم احوالهم ملتهبة ، وعقولهم في غالب اوقاتهم منتهبة .
 تا عزّت « بسم الله » جمال و جلال خویش درین سرای حکم آشکارا کرد ، جهانیان

دل از خواجگی خویش بر گرفتند، تا رأیت دولت این نام از غیب ظاهر گشت، از عرش مجید تا بفرش مهید همه موجودات کمر استقبال بر میان بستند تا در بطحا، مکه این نواخت بآن مهتر عالم رسید. که «اقرأ باسم ربك» کس را درین عالم پروای خویش نماند. آن عزیزی گفته در مناجات: ای پذیرنده عذر هر پشیمانی، ای سازنده کار هر بی درمانی، کدام داست که در آتش شوق تو نیست؟ کدام دیده است که در انتظار دیدار تو نیست؟ کدام جانست که در مقلب باز عزت تو نیست؟ کدام سر است که سر مست شراب محبت تو نیست؟

در زاویه درویشان همه سوز طلب تو، در کوی خراباتیان همه درد نیافت تو، در کلیسای ترسیان همه نشاط جست و جوی تو، در آتش کاه کبران همه درد و اماندگی از تو:

دل داده بسی بینم و دلدار یکی جوینده یار بی عدد، یاریکی!
«وَاللَّيْلُ إِذَا يَغْشَى» الله تعالی شب را شرفی و مرتبتی داد که در قرآن مجید آن را محل قسم خود گردانید؛ گفت: «وَاللَّيْلُ إِذَا يَغْشَى» «این شرف از آن یافت که چون شب در آید دوستان خدای و خاصکیان در کاه پادشاه در مناجات شوند: تنها شان در نماز، دلهاشان در نیاز، جانهاشان در راز، همه شب شراب صفا می نوشند و خلعت رضا می پوشند و عتاب محبوب می نوشند. چون وقت سحر باشد فرمان، رسد، تا این درهای قبه پیروزه بازکشایند و دامنهای سرادقات عرش مجید بر اندازند و مقربان حضرت بامر حق جل جلاله خاموش شوند. آنکه جبار کائنات در علو و کبریا خود خطاب کند: «الان دخلك حبیب بحبیبه فاین احبای؟» هر دوستی با دوست خود در خلوت و شادی آمدهد، دوستان من کجاند؟

«اللیل» داج والعصا نیام والعا بدون لذی الجلال قیام!
«وَاللَّيْلُ إِذَا يَغْشَى» يك سر از اسرار این سوره آنست که حق جل جلاله اندرین سوره حالت دو کس بیان کرد و سیرت ایشان بنشان عیان کرد: یکی ابوبکر صدیق، او که «اتقی» وصف و نعمت او؛ دیگر بوجهل پرجهل، او که

«اشقی» حالت و صفت او . سر همه معاندان در شقاوت **بوجهل** و صفت او در کتاب خدا «اشقی» . سالار و مهتر همه مؤمنان **ابوبکر** است و نعت او در کتاب آسمان «اتقی» . **ابوبکر** آراسته ایمان و اسلام و نام او در جریده اتقیا . **بوجهل** آلوده کفر و شرک و نام او در جریده اشقیا . از روی اشارت میگوید چنانکه از اهل کفر و زمرة شقاوت کس را آن قسوت و جفا نیست که **بوجهل** را . نیز از اهل ایمان و ارباب معرفت کس را آن صدق و وفا نیست که **ابوبکر** را و در فاتحه سوره که رب العالمین گفت : «واللیل اذا يغشى» «والنهار اذا تجلى» کوئی از روی معنی شب و روز را در قسم از بهر آن یاد کرد در افتتاح سوره که صورت حال هر دو کس را در اثناء سوره یاد کرد . معنی چنانست که اندر شب فقرت ضلالت کس را آن کمراهی نبود که **بوجهل** شقی را بود و اندر روز دعوت رسالت کس را آن ثبات قدم نبود که **ابوبکر** نفی را بود . اضداد در برابر یکدیگر کمال وصف بنمایند . عناد **بوجهل** و اعتقاد **ابوبکر** هر دو را در یک سوره بیان کرد تا حقیقت شود اهل سنت را بیان نص و تمت حق عز وجل در حال **بوبکر صدیق** و این انوار و آثار که از وی پیداشد ، ثمره صحبت و ادب مراقبت بود و کمال یقین او که در او امر حق کس را آن رتبت امتثال نبود که **بوبکر** را بود ، هم در مجاهده و هم در مشاهده ؛ و چندان نور سرور در باطن وی استیلا یافت که هر چه داشت در برابر امر حق نثار کرد و اغیار را بر آن ایشار کرد لباس خویش در باخت مجرّد شد . حطام دنیا جمله برانداخت مفرّد شد . سر را عمامه نگذاشت ، تن را جامه نگذاشت ، قدم را نعلین نگذاشت ، گفت : محبت رسول (ص) سر ما را تاج بست ، سینه ما را لباس تقوی بست و «لباس التقوی ذلك خیر» لاجرم از حضرت عزّت امر آمد بمقرّبان آسمان و زمرة عالم ملکوت که نظاره کنید مر حالت **ابوبکر** را ! در **ابوبکر** بمجلس سیّد (ص) رسیده و هم بر آن حالت قرار گرفته و سیّد ولد آدم نظر رافت بر اخلاق او گذاشته . آن ساعت جبرئیل امین فرو آمد از حضرت عزّت و گفت : یا سیّد ملک جلّ جلاله میگوید : سلام مابه **ابوبکر** برسان و با

اوبگو کہ : « انا عنک راض فہل انت عنی راض » ؟ بعد از انبیا و رسول در طبقات اولیا ہرگز
 هیچکس را از حضرت عزّت ذوالجلال چنین تشریف و نواخت نیامد کہ ابوبکر را آمد.
 و باش تا فردای قیامت کہہ گویند : ای مقربان در گاہ وای چاوشان بار گاہ عزّت!
 دست ابوبکر گیرید و اورا در سراپردہ زنبوری و قدس الہی آرید تا لطف جمال ما
 دیدہ اشتیاق صدق اورا این توتیا در کشد کہ : یتجلی الرحمن للناس عامّة ولابی بکر
 خاصّة.

النوبة الاولى

۹۳ = سورة الضحی = مکیه

قوله تعالى : «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.
«وَالضُّحَى» (۱) بروز روشن وچاشتگاه .

«وَاللَّيْلَ إِذَا سَجَى» (۲) و شب که آرام گیرد .

«مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ» خداوند تو ترا بدرود نکرد و فرو گذاشت «وَمَا قَلَى» (۳) «

و زشت نکردت .

«وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَى» (۴) و سرای آن جهانی ترا به ازیں جهانی .

«وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى» (۵) و میبخشد ترا خداوند تو تا خشنود

شوی .

«أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا» نه ترا بی پدر یافت ، «فَأَوَّى» (۶) و ترا پناه ساخت .

«وَوَجَدَكَ ضَالًّا» و نه ترا نهانی یافت «فَهَدَى» (۷) «و آشکارا کرد و باز نمود

و ترا از دین و دانش نا آگاه یافت و بشریعت و احکام] راه نمود .

«وَوَجَدَكَ عَائِلًا» و ترا درویش یافت «فَأَغْنَى» (۸) «و ترا غازی کرد غنیمت

ستان [و بی نیاز .

«فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ» (۹) ، یتیم را فروم شکن و [حق او بازمگیر] .

«وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ» (۱۰) و خواهنده را و پرسنده را بانگ برمرزن .

«وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ» (۱۱) «به قرآن سخن گوی و رسان و خوان مهتر

نیکوئی که الله با تو کرد .

النوبة الثانية

این سوره یازده آیتست ، چهل کلمه ، صد و نود و دو حرف ، جمله به مکه

فرو آمد و سوم سوره است که از آسمان فرو آمد . اول سوره «اقرأ باسم ربك» فرو

آمد؛ پس سوره «ن والقلم»، پس سوره «والضحی» و درین سوره هیچ ناسخ و منسوخ نیست. و در فضیلت سوره ابی بن کعب روایت کند؛ از مصطفی (ص) که گفت: «هر که سوره «والضحی» بخواند، حق جلّ جلاله او را در جمله آن قوم آرد که الله پسندد و رضا دهد که پیغامبر (ص) از بهر ایشان شفاعت کند و آنکه بعدد هر یتیمی و هر سائلی که در عالم است ده نیکی در دیوان وی بنویسند». و در سبب نزول این سوره علماء تفسیر مختلف اند. قومی گفتند: روز کاری وحی از آسمان منقطع گشت. ابن عباس گفت: باز ده روز. مقاتل گفت: چهل روز. ابن جریر گفت: دوازده روز. کافران مکه چون دیدند که وحی منقطع گشته و جبریل نمی آید، گفتند: ان محمد آ و دّعه ربّه و قلاه. رب العالمین بخواب ایشان این سوره فرستاد. اکنون خلافت که انقطاع وحی را سبب چه بود قومی گفتند: جهودان از مصطفی (ص) سه مسأله پرسیدند؛ قصه ذوالقرنین و اصحاب الکف و مسأله روح. رسول خدا (ص) ایشان را جواب این داد که: «ساخبر کم غداً» و لم یقل ان شاء الله گفت: آری خبر کنم شمارا فردا و نگفت ان شاء الله باین سبب چند روز وحی منقطع گشت و کافران آن سخن گفتند. پس رب العالمین مصطفی (ص) را فرمود که: «ولا تقولن لشیء انی فاعل ذلك غداً الا ان یشاء الله». و شرح این در سوره الکف مستوفی رفت. قومی گفتند: سبب احتباس وحی آن بود که سکه بجهای در خانه رسول (ص) شد و در زیر سریر گریخت و آنجا بماند تا بمرد و رسول را (ص) از آن هیچ خبر نه. پس رسول (ص) خوله را گفت: «یا خولة ما حدث فی بیتی لایأتینی جبرئیل، کویی در خانه ما چه حادث شده که جبرئیل نمی آید و از ما و امانده؛ خوله در جست و جوی ایستاد تا آن جرو^(۱) مرده را از زیر سریر بیرون آورد و بیفکند. پس جبرئیل فرو آمد و رسول عتاب می کند او را در آن تأخیر که زفت و جبریل میگوید: «یا خولة اما علمت انی الان دخل بیتی فیه کلب او صورة». و در حدیث خوله است: فجاء نبی الله (ص) یرعد و کان ذلك علامة الوحی. فقال: یا خولة دثرنی. فانزل الله تعالی: «الضحی». و روی ان المسلمین قالوا: یا رسول الله اما ينزل عليك الوحی؟ فقال: -- «و کیف ينزل علی الوحی و انتم لاتنقون

براجمكم ولا تَقْلَمُونِ أَطْفَارَكُمْ . فأنزل الله جبرئيل بهذه السّورة . فقال النّبي (ص) : « يا جبرئيل ما جئت حتّى اشتقت اليك » ! فقال جبرئيل (ع) : « أنى كنت أشدّ شوقاً إليك ولكنى عبد مأثور وما تنتزّل إلّا بأمر ربّك . و فى الخبر عن جندب بن سفيان قال : اشتكى رسول الله (ص) فمكث ليلتين أو ثلثاً لا يقوم فجاءت امرأة فقالت : ما رى شيطانك ألا قد تركك لماره قربك منذ ليلتين أو ثلاث ؟ ! يقال إن المرأة التى قالت ذلك أم جميل امرأة ابي لهب اخت ابي سفيان فأنزل الله تعالى :

« وَالضُّحَى » يعنى : النّهار كلّهُ من طلوع الشّمس الى الغروب و كلّ ساعة النّهار مادامت الشّمس صاعدة ضحى وضحوّة . والعرب تستغنى بذكر بعض الشّئ عن كلّهِ . وفى القرآن كثير من ذكر ساعات النّهار بمعنى كلّهِ و ذكر ساعات اللّيل بمعنى كلّهِ . وقيل : اقسام الله تعالى بصلوة « الضّحى » . وقيل : هى السّاعة التى كلّّم الله فيها موسى (ع) وهى السّاعة التى القى السّحرة فيها سجّداً لقوله تعالى : « وان يحشر النّاس ضحى » . وقال اهل المعانى : فيه و فى امثاله اضممار وتقديره : « ربّ الضّحى » .

« وَاللّيل اذا سجدى » اى - سكن واستقرّ ظلامه وتناهى فلا يزاد ابعد ذلك يقال بحر ساج اى - ساكن . وقيل : سكن فيه الخلق . وقيل : عنى بالليل ليلة المعراج . قوله : « ما ودّع ربّك » هذا جواب القسم اى - « ما » تركك « ربّك » من انعامه و اكرامه و وحيه و الهامه و اشتقاقه من توديع المسافرين . وقيل : هو من توديع الثّوب و هو صونه عن الابتذال « وما قلى » اى - ما ابغضك منذ احبّك .

« وَالْآخرة خير لك من الاولى » اى - والدار « الآخرة » وما اعد الله سبحانه فيها « خير لك » من الدّار الدّنيا و ما فيها لا نها تدوم و تبقى و هذه تبعد و تغنى و فيه اضممار القسم واللام خبره مجازمه والله « للآخرة خير لك من الاولى » . وقيل : معناه : ولا آخر عمرك « خير » من أوّله لما تنال فيه من النّصر والفتح والظّفر . و فى الخبر عن علقمة عن عبد الله قال : قال رسول الله (ص) : « أنا اهل بيت اختار الله لنا الآخرة على الدّنيا » .

« وسوف يعطيك ربّك فترضى » اى - « يعطيك » من النّصر والفتح والتمكين

و كثرة المؤمنين فى الدنيا و من الثواب والكرامة فى العقبى^١ ما يرضيك ، و قيل :
 « يعطيك » الف قصر من لؤلؤ نرا بها المسك وفيها ما يليق بها من الازواج وغيرها .
 و قال ابن عباس : هو الشفاعة فى مذنبى ائمته واما نزلت هذه الآية قال النبى (ص) : « اذا
 لارضى و واحد من ائمتى فى النار » . وعن عبد الله بن عمرو بن العاص : ان النبى (ص)
 تلا قول الله تعالى فى ابراهيم (ع) : « فمن تبعنى فانه منى ومن عصانى فانه غفور رحيم » .
 و قال عيسى (ع) : « ان تعذبهم فانهم عبادك و ان تغفر لهم فانك انت العزيز الحكيم » .
 فرفع يديه ثم قال : « اللهم ائمتى ائمتى » فبكى . فقال الله عز وجل : « يا جبرئيل اذهب
 الى محمد و ربك اعلم فسله ما يبكيك » . فاتاه جبرئيل فسأله فاخبره رسول الله (ص)
 فقال الله عز وجل : « يا جبرئيل اذهب الى محمد فقل : اناسنرضيك فى ائمتك و لانسؤك »
 و قال حرب بن شريح : سمعت ابا جعفر محمد بن علي (ع) يقول : « انكم معشر اهل العراق
 تقولون ارجى آية فى القرآن ارجى » يا عبادى الذين اسرفوا على انفسهم لا تقنطوا
 من رحمة الله » و انا اهل البيت نقول : ارجى آية فى كتاب الله :

« و لسوف يعطيك ربك فترضى » . وعن جعفر بن محمد (ع) قال : دخل رسول الله
 (ص) على فاطمة عليها السلام و عليها كساء من ثلثة^(١) الابل و هى تطحن بيدها و ترضع
 ولدها فدمعت عيناً رسول الله (ص) لما ابصرها . فقال : « يا بنيتهام تعجلى مرارة الدنيا بحلاوة
 الآخرة فقد انزل الله على : « و لسوف يعطيك ربك فترضى » . قال موسى عليه السلام :
 « و عجلت اليك رب لترضى » . و قال لمحمد (ص) : « و لسوف يعطيك ربك
 فترضى » « فلمو لئيتك قبلة ترضيها » فكم بين من يتكلف ليرضى^١ ربه و بين من
 يعطيه ربه ليرضى^١ . ثم اخبر الله عز وجل عن حاله التى كان عليها قبل الوحى و ذكره
 نعمه فقال جل ذكره :

« الم يجدك يتيماً فأوى » روى عن ابن عباس قال : قال رسول الله (ص) « سألت
 ربى مسألة و ددت انى لم اكن سألته قلت : يا رب انك آتيت سليمان بن داود ملكاً
 عظيماً و آتيت فلاناً كذا و آتيت فلاناً كذا . قال : يا محمد « الم » اجدك « يتيماً »

(١) ثلثة : بفتح نخستين بضم و مو و كرك . المنجد .

فاويتك ؟ - قلت: بلى اى رب . قال : «الم اجذك ضالاً» فهديتك - قلت : بلى اى رب :
قال : «الم اجذك عائلاً» فاغنيتك ؟ - قلت: بلى اى رب » ومعنى الآية «الم يجدك يتيماً»
صغيراً فقيراً حين مات ابواك ولم يخلقا لك مالاً ولا مأوىً فجعل لك مأوى وضمك
الى عمك ابي طالب حتى احسن تربيتك وكفاك المؤنة . اليتيم عند العرب الذى
مات ابوه والمجمل مات امه . فاذا ماتا عنه جميعاً فهو لظيم هذا كله قبل الحلم . وفى
الخبر : لا يتم بعد حلم . وسئل جعفر بن محمد الصادق (ع) لسم اوتم النبى (ص)
عن ابويه ؟ قال : « لئلا يكون عليه حق لمخلوق » وقيل : لئلا يسبق الى قلب بشران
الذى نال من العز والشرف والقهر على اعدائه كان ذلك عن تظاهر او توازى احداه
تعاود عشيرة او اكتساب نسب بقوة الوالدين و كذا القول فى حكمة ما كان من فقره
وقلة ذات يده اذ لو كان له مال لكان يسبق الى الاوهام ان الذى نال نال بالمال والانفاق
فايتمه وافقره كى يتم حجته بان مثل هذا فى ضعفه وقلة ذات يده وانقطاعه من عشيرته
يعلمو كل هذا العلو ويقهر كل هذا القهر على الاغنياء والملوك واهل القبائل لا يكون الا
الحق من جحده زل ومن اعرض عنه ذل . وقيل : معنى « اليتيم هاهنا الشريف » الفريد
الذى هو مفقود المثل عديم النظير كالذرة اليتيمة التى لا يوجد لها مثل ولا نظير
فيكون المعنى : «الم يجدك » فى العز والشرف والنباهة كالذرة اليتيمة لا مثل لها :
« فاوئك فى دار اعدائك فكنت بين القوم معصوماً محروساً و آوئك الى كرامته
واصطفاك لرسالته .

« ووجدك ضالاً فهدى » اى - « ضالاً » عن معالم النبوة واحكام الشريعة
غافلاً عنها فهدى بك اليها كما قال تعالى : « وان كنت من قبله لمن الغافلين » « ما كنت
تدرى ما الكتاب ولا الايمان » . وقيل : معناه : « ووجدك » بين قوم ضلال فهداهم بك
وقيل : « ووجدك ضالاً » اى - خفيّاً على الناس لانعرف منزلتك عند الله فابرزك حتى
عرفت و « هدى » قومك اليك من قول العرب : ضل الماء فى اللبن اذا خفى فيه و
« هدى » العروس اذا جلاها . وروى ابو الضحى عن ابن عباس : ان النبى (ص) ضل
فى شباب مكة فى حال صباه و كان عبد المطلب يطلبه ويقول : متعلّقاً باستار الكعبة :

يارب فاررد ولدى محمدآ ردآلى واصطنع عندى يدا .
 وجده ابو جهل فردّه الى عبدالمطلب فمنّ الله عليه حيث خلّصه على يدى عدوّه
 وفى حديث كعب الاحبار فى مولد رسول الله (ص) ان حليمة لما قضت حق الرضاع جاءت
 برسول الله (ص) لتردّه الى عبدالمطلب . قالت حليمة : فاقبلت اسير حتى اتيت الباب الاعظم
 من ابواب مكة فسمعت منادياً ينادى هنيئاً لك يا بطحاء مكة اليوم يرّد عليك الثور والدين
 والبهاء والجمال . قالت . ثم وضعت رسول الله (ص) لاقضى حاجة واصلح ثيابى فسمعت
 هذة شديدة فالتفت فلم اره ! فقلت : معاشر الناس اين الصبى ؟ - قالوا : اى الصبى ؟ - قلت :
 محمد بن عبد الله بن عبدالمطلب الذى نضر الله به وجهى واغنى عيلى . قالوا :
 ماراً بنا شيئاً فلما ابسّو نى وضعت يدى على امّ رأسى . قلت : وامحمداه واولداه . فابكيت
 جوارى الابكار لبكائى وضجّ الناس معى بالبكاء حرقّة لى . فاذا انا بشيخ يتوگأ على عصا ؛
 قال : مالك ايتها السعدية ؟ - قلت : فقدت ابنى محمدآ ، قال : لا تبكى انا ادلك على من
 يعلم علمه وان شاء ان يرده فعل . - قلت : فذلك نفسى ومن هو ؟ - قال : الضنم الاعظم هبل . قالت
 فدخل وانا انظر فطاف بهبل وقبّل رأسه وناداه يا سيّده لم تزل منّتك على قریش
 قديمة وهذه السعدية تزعم ان ابنأ لها قدضل فردّه ان شئت واخرج هذه الوحشة عن
 بطحاء مكة فاتّها تزعم ان ابنها محمدآ قدضل فانكبّ هبل على وجهه وتساقطت
 الاصنام . وقالت : اليك عنّا ايها الشيخ اتما هلا كنا على يدى محمد - قالت : فاقبل
 الشيخ اسمع لاسنانه اصطكا كأ ولر كبتّه ارتعاداً وقد القى عكازته من يده وهو يقول :
 يا حليمة ان لابنك ربّاً لا يضيعه فاطلبه على مهل . - قالت : فاتهى الخبر الى عبدالمطلب
 فسّل سيفه لا يثبت له احد من شدة غضبه ونادى باعلى صوته يال غالب يال غالب ! و كانت
 دعواهم فى الجاهلية فاجابته قریش باجمعها فركب ور كبت قریش معه فاخذاعلى مكة
 وانحدر عن اسفلها . فلما ان لم ير شيئاً ترك الناس و اقبل الى البيت الحرام فطاف
 سبعة ثم انشأ يقول :

ردّ الى واتخذ عندى يدا

فجمع قومى كلّهم بيددا

يارب ردّ راكبى محمدآ

يارب ان محمدآ لم يوجدآ

فسمعنا منادياً ينادى من الهواء معاشر الناس لاتضعوا فان لمحمد رباً لا يخذله ولا يضيعه . قال عبد المطلب يا ايها الهائف و من لثابه و اين هو ؟ - قال : هو بوادى تهامة عند شجرة اليمن فاقبل عبد المطلب راكباً متسلحاً فلما صار فى بعض الطريق تلقاه ورقة بن نوفل فصارا جميعاً يسيران فيبيناهم كذلك اذ النبى (ص) قائم تحت شجرة يجذب الاغصان ويبعث بالورق . قال له عبد المطلب : من انت يا غلام قال : انا محمد بن عبد الله بن عبد المطلب . قال : عبد المطلب . فذتك نفسى فانا جدك . ثم حمله على قربوس سرجه وردّه الى مكة و اطمأنت قريش بعد ذلك فذلك قوله :

« ووجدك ضالاً فهدى » يعنى : « ضالاً » فى شعاب مكة فهداك الى جدك عبد المطلب . وقيل : « ووجدك ضالاً » نفسك لاندري من انت فعرفك نفسك وحالك واعلم ان الضلال له وجوه فى العربيّة غير الغى مشهورة منها قول موسى « فعلتها اذا وانا من الصّالين » اى - من الجاهلين . وقال اخوة يوسف لابيهم : « انك لفى ضلالك القديم » اى - فرط الحب ليوسف . و قال النسوة لامرأة العزيز . « انالمر'يهافى ضلال مبين » اى - غلب عليها حب يوسف . وقال عزّ وجلّ فى شهادة النساء على الاموال « ان تضلّ احد'يهما » يعنى : ان تنسى الشهادة . و قال فى قصة اصحاب جنة مارب . « انا لضالون » اى - مخطئون الطريق ليس الضلال فى هذه الآيات من الغى فى شىء وما كان رسول الله (ص) « ضالاً » ضلال الغى قطّ و فى حديث غير واحد من الصّحابة . « كنت نبياً وان آدم لمنجدل فى طينته » . و فى الحديث كان اول الانبياء فى التسمية و آخرهم فى البعثة و كان قبل المبعث يخاوض المشر كين و تزوج فيهم خديجة لكنّه لم يعبد صنماً ولا شيئاً من الطّواغيت قطّ ولا اتى شيئاً من الفواحش .

« ووجدك عاثلاً » اى - فقيراً فاغناك بمال خديجة تبدّله لك ثم بمال الغنائم حيث اجلها لك . تقول : عال يعيل اذا افتقر و اعال يعيل اذا صار ذاعياً . و قال مقاتل : فرضاك بما اعطاك من الرزق واختاره الفراء و قال : لم يكن غنى عن كثرة المال ولكن الله رضاء بما آناه و ذلك حقيقة الغنى . و فى الخبر عن ابي هريرة قال : قال رسول الله (ص) : « ليس الغنى عن كثرة العرض ولكن الغنى غنى النفس . وعن عبد الله

ابن عمرو: أن رسول الله (ص) قال: «قد افلح من اسلم ورزق كفافاً وقنعه الله بما آتاه .
وقيل: لما نزل «الم يجدك يتيماً فاوى» قال بارفع صوته: «بلى يارب كنت «يتيماً»
فاويتنى، كنت «ضالاً» فهديتنى، كنت «عائلاً» فاغنيتنى: ثم قال: «يمنّ على»
ربى و هو اهل المنّ. ثم اوصاه باليتامى والفقراء فقال:

«فأما اليتيم فلا تقهر» لا تحقره ولا تظلمه فقد كنت «يتيماً». وقال الزجاج:
لا تقهره على ماله ولا تغلبه على حقه فتذهب به لضعفه. وكذا كانت العرب تفعل فى امر
اليتامى تأخذ اموالهم وتظلمهم حقوقهم. روى ابو هريرة عن النبى (ص) قال:
«خير بيت فى المسلمين بيت فيه يتيم يحسن اليه وشر بيت فى المسلمين بيت فيه يتيم يساء
اليه. ثم قال باصبعه انا وكافل «اليتيم» فى الجنة هكذا وهوىشير باصبعيه. وعن
انس بن مالك قال: قال رسول الله (ص): «اذ ابكى» «اليتيم» وقعت دموعه فى كف
الرحمن فيقول الله من ابكى هذا «اليتيم» الذى وارىت والده تحت الثرى؟ من
اسكته فله الجنة. وعن عمر بن الخطاب قال: قال رسول الله (ص): «أن «اليتيم»
اذ ابكى اهتز لبيكاه عرش الرحمن فيقول الله عز وجل لملائكته: «يا ملائكتى من ابكى
هذا «اليتيم» الذى غيبت اباه فى التراب؟» فيقول الملائكة ربنا انت اعلم. - فيقول الله
«يا ملائكتى انى اشهدكم ان من اسكته وارضاه ان ارضيه يوم القيامة». قال: فكان
عمر اذا رأى يتيماً مسح رأسه واعطاه شيئاً. وعن انس بن مالك قال: من ضمّ يتيماً
وكان فى نفقته وكفاه مؤنته كان له حجاباً من النار يوم القيامة ومن مسح برأس يتيم
كان له بكل شجرة حسنة. وروى أن ابراهيم الخليل (ع) قال: ا لهى ماجزاء من
«اوى» يتيماً؟ - قال: «اظله فى ظلى و ادخله جنتى». قوله:

«وَأَمَّا السَّائِلُ فَلَا تَنْهَرْ» قال المفسرون: يريد «السائل» على الباب، اى -
لا تنزجره اذا سألك فقد كنت فقيراً اذا ما ان طعمه واما ان تردّه ردّاً لئنا جميلاً. يقال: نهّر
وانتهره اذا استقبله بكلام يزجره. وعن ابى هريرة قال: قال النبى (ص) لا يمنعن
احدكم السائل ان يعطيه اذا سأل وان رأى فى يده قلبين من ذهب. وعن ابراهيم بن
ادهم قال: نعم القوم السّوال يحملون زادنا الى الآخرة. وقال ابراهيم «السائل»

يريد الآخرة يجيء الى باب احدكم فيقول : هل توجهون الى اهاليكم بشيء ؟ وفى بعض الاخبار اذا رددت « السائل » ثلاثاً فلم يرجع فلا عليك ان تزيره . وعن الحسن فى قوله عز وجل : « واما السائل فلا تنهر » قال : اما انه ليس بالسائل الذى يأتىك لكن طالب العلم . قال يحيى بن آدم : اذا جاءك طالب العلم فلا تنتهره .

« واما بنعمة ربك فحدث » اى - بلغ ما ارسلت به وحدث بالنبوة و القرآن الذى اتيك الله عز وجل وهى اجل النعم ؛ وقيل : اعظم نعم الله عليه القرآن هذا كقوله : « فذكر بالقرآن » . وقال الكلبي : امر ان يقرأ القرآن . وقيل : هو من قوله : « فاذا كروا آلاء الله » . وفى الخبر عن النعمان بن بشير قال : سمعت رسول الله (ص) يقول على المنبر « من لم يشكر القليل ، لم يشكر الكثير و من لم يشكر الناس لم يشكر الله والتحدث بنعمة الله شكر و تركه كفر » والجماعة رحمة والفرقة عذاب . وقال (ص) : « من اعطى خيراً فلم ير عليه سمي بفيض الله معادياً لنعمة الله » . وقيل : اذا عملت خيراً فحدث به اخوانك و ثقاتك وكان عبد الله بن غالب اذا اصبح يقول : لقد رزقنى الله البارحة ، خيراً قرأت كذا و صليت كذا و ذكرت الله كذا و فعلت كذا . فيقال له : يا بافراس ان مثلك لا يقول مثل هذا . فقال : يقول الله عز وجل : « واما بنعمة ربك فحدث » و تقولون انتم لا تحدث « بنعمة ربك » وصح عن رسول الله (ص) انه قال : « اناسيد ولد آدم ولا فخر ، و اول من تنشر الارض عن جمجمة رأسه ولا فخر ، و اول من يأخذ بحقلة باب الجنة فيقعقعهما والسنة فى قرآنة ابن كثير ان يكبر من اول سورة « والضحى » على رأس كل سورة حتى يختم القرآن فيقول الله اكبر ، وكان سبب التكبير ان الوحي لما احتبس قال المنبر كون : هجره شيطانه وودعه فاعتم النبي (ص) لذلك . فلما نزل « والضحى » كبر رسول الله (ص) فرحاً بنزول الوحي واتخذوه سنة .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « بسم الله الرحمن الرحيم » بنام او كه زينت زبائها و يادگار

جانها نام او ، بنام او که آسایش دلها و آرایش کارها بنام او ، بنام او که روح روحها و مفتاح فتوحها نام او ، بنام او که فرمانها روان و حالها بر نظام از نام او ، جلال الاهیّت مطلع قدم او . بس قفلها که باین نام از دلها برداشته ، بس رقمهای محبّت که باین نام در سینه ها نگاشته ، بس بیگانگان که بوی آشنا گشته ، بس غافلان که بوی هشیار شده ، بس مشتاقان که باین نام دوست را یافته ؛ هم یاد دست و هم یاد کار ، بنارش میدار تا وقت دیدار .

گل را اثر روی تو گل پوش کند

جانرا سخن خوب تو مدهوش کند

آتش که شراب وصل تو نوش کند

از لطف تو سوختن فراموش کند .

«وَالضَّحَىٰ» «وَاللَّیْلُ إِذَا سَجَىٰ» . «وَالضَّحَىٰ» : عبارتست از روز روشن «وَاللَّیْلُ»

عبارتست از شب تاریک ، و بر لسان اهل اشارت بر ذوق جوانمردان طریقت مقصود از این روز و شب کشف و حجابست . و کشف و حجاب نشان لطف و قهر است . نسیم لطفی بر عالم جمال گذر کرد ، طایفه ای را در صحرای فضل یافت ، از آن قاف قسم «وَالضَّحَىٰ» حلقه عهدی ساختند ، و از آن سین او سلسله ارادت بر جانها و دلهای ایشان نهادند و بدر گاه سعادت باز بستند که : «وَالضَّحَىٰ» . باز سموم قهری از میدان جلال بتافت ؛ قومی را در عالم عدل دید ، هم از آن قاف قسم «وَاللَّیْلُ» قید قهری ساختند و بر دلها و جانهای ایشان نهادند و بدر گاه شقاوت باز بستند که : «وَاللَّیْلُ إِذَا سَجَىٰ» نه آنجا فضل جمال بود میلی و نه اینجا که عدل جلال بود ظلمی . نسیم صبا سعادت «وَالضَّحَىٰ» بود که غاشیه دولت خلیل و تخت دولت آدم صفی بردوش مقربان نهاد . سموم قهر «وَاللَّیْلُ إِذَا سَجَىٰ» بود که در عالم عدل جان و دل فرعون و هامان را با آتش نومیدی بسوخت و گفته اند : «وَالضَّحَىٰ» اشارتست بر روشنایی روی با جمال مصطفی (ص) ، «وَاللَّیْلُ إِذَا سَجَىٰ» اشارتست بسیاهی موی با کمال مصطفی (ص) . رب العالمین تحقیق تشریف وی را بروی و موی او سو کند یاد می کند که «مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ» .

روزی چند که وحی منقطع گشته بود ، رسول خدا (ص) دلتنگ همی بود . هر ساعتی با صدیق اکبر گفتی : « یا بابکر ندانم تا سبب چیست که روح الامین نمی آید مگر بساط وحی در نوشته اند ، یا بر منشور نبوت طغرای عزل کشیده اند ؟ ! صدیق ، همی گفتی : ای سید خاقین وای چراغ عالمین مگر از حضرت عزت دستوری آمدن نیافته باشد ، و دشمنان همی گفتند : ان محمد آ و دعه ربه ، مگر خدای محمد محمد را بگذاشت و رها کرد . رسول هر وقتی بیالای بوقیسی بر رفتی و طیلسان نبوت را در خاک کردی و بزاری بگریستی و بضرب مثل گفتی : « انی لاجد نفس الرحمن من قبل الیمن » .

هر شب نگرانم بیمن تا تو بر آئی

زیرا که سهیلی و سهیل از یمن آید .

روزی عظیم دلتنگ شده بود ، روی مبارک بر خاک نهاده گفت : پادشاه باحق آن نسیم صبا دولت معرفت که بهر وقت سحر گاهی بر درگاه دل دوستان گذر کند ، که یکبار دیگر صحرای سینه محمد را بآن نسیم وحی پاک خوش گردانی . آن ساعت زلزله در ملکوت اعلی افتاد . هفت اطباق زمین در جنبش آمده ، خلق دریاها خون از دیدگان گشاده ، صحابه صدق چون صورت او در قهر آن عتاب دیدند هریکی ماتمی گرفته . عائشه صدیقه میگوید که : رسول خدا (ص) در آن تلّهف و تشوّق و تعطش بود که همی ناگاه آثار وحی در طلعت مبارک سید قاب قوسین پیدا آمد . یاران از پیش وی برخاستند و برید حضرت جلال جبرئیل امین وحی پاک بمسامع سر او رسانید که : « والضحی ، واللیل اذا سجدی » ای سید بحق روشنائی روی تو و سیاهی موی تو که ما ترا فرو نگذاشتیم و از دوستی تو هیچ نکاستیم و درین عتاب جز سعادت امت تو نخواستیم . قوله :

« ولسوف يعطيك ربك فترضى » وقتی جبرئیل امین (ع) به حضرت نبوت

در آمد ، سید را دید (ص) بی قرار و بی آرام گشته ، عنان دل بدست غم سپرده ، سوز و اندوه وی بغایت رسیده ، دیده وی لؤلؤ بار گشته . جبرئیل گفت : ای سید کونین وای

مہتر عالمین این چه سوزست و چه شور کہ در تو می بینم؟ چه بارغم و اندوه است کہ بر خود نہادہ ای؟! - گفت : ای جبرئیل اندوه عاصیان اُمّت مرا چنین بی قرار کرد، اندیشہ کار و عاقبت کار ایشان مرا زار و نزار کرد. ای جبرئیل از دوست می خواہم کہ ایشان را بمن بخشد تا دلم فارغ گردد و از غم ایشان بیاساید. جبرئیل بحضرت عزّت رفت و باز آمد و گفت : اللہ ترا سلام می کند و میگوید : «وَلَسَوْفَ يُوَفِّيكَ رَبُّكَ فَتْرَضِي» دل خوشدار و اندوه مدار ، عالمیان ہمہ خشنودی ما می خواہند و ما خشنودی تو می خواہیم ، تا آنکہ خشنود شوی ، بتو می بخشم ای محمد ہر کہ از اُمّت تو تا قیام السّاعۃ از دلی پاک باخلاص و اعتقاد اقرار دہد کہ من خداوندم و تو رسول منی . ہر طاعت کہ دارد میروور کنم ، ہر زلت کہ باشدش مغفور کنم؛ و اگر پری روی زمین گناہ دارد ہباء منثور کنم

۹۴ - سورة الانشراح - مكية

النوبة الاولى

قوله تعالى: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

«الَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ» (۱) «نه بازگشادیم دل ترا و روشن کردیم؟

«وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ» (۲) «و نه فرو نهادیم از تو گناه تو؟

«الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ» (۳) «آن بار کران که از گرانی پشت ترا سست کرد؟

«وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ» (۴) «و نه بلند برداشتیم نام تو و آوای تو؟

«فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا» (۵) «با هر دشواری و تنگی آسانی است و فراخی.

«إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا» (۶) «بدرستی که با هر دشواری آسانی است.

«فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ» (۷) «چون از نماز بیردازی در دعا کوش و در نیاز

نمودن رنج بر.

«وَالْيَ رَبَّكَ فَارْغَبْ» (۸) «و از خداوند خود خواه.

النوبة الثانية

این سوره هشت آیتست، بیست و هفت کلمه، صد و سه حرف؛ جمله به مکه

فرو آمد؛ و درین سوره ناسخ و منسوخ نه. و در خبر ابی بن کعب است از مصطفی

(ص) که: «هر که سوره «الَمْ نَشْرَحْ» بخواند او را چندان مزد و ثواب دهد که کسی

پیغامبر را (ص) اندوهگن بیند و آن اندوه از وی بردارد. و در خبر می آید که: «هر که

این سوره هر روز بخواند، خدای تعالی همه دشواریها و سختیها بر او آسان کند و از

همه اندوهان او را فرج دهد. قوله:

«الَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ» هذا استفهام على طريق التقرير، ای - ازلنا الهَمَّ و

نفينا الحزن عن قلبك و وسعناه ولم نجعله ضيقاً حرجاً. و كان النبی (ص) فی بدو

الأمر إذا أتاه جبرئيل بالوحي شق عليه استماعه والنظر إلى جبرئيل ، فوسّع الله قلبه لذلك . وفي الخبر: «إن رسول الله (ص) شق صدره لعلقة ثم أخرج قلبه وشق واستخرج منه مثل العلقة السوداء ورمى به وغسل بالماء والتلج من الجنة ثم حشى نوراً وحكمة وإيماناً ، ثم أعيد مكانه وكان اثر الخرز^(١) بصدرة ظاهراً فعل به ذلك في صباه وهو مع ظئره^(٢) حليلة بنت أبي ذؤيب بارض هوازن في بني سعد بن بكر نهاراً وهو مع اخ له صبي من ظئره في البهم نزل عليه ملكان كأنهما طيران ففعلا به ذلك والمرّة الثانية ليلة الاسراء قبل ان يصعد به وغسل بماء زمزم فذلك قوله تعالى :

« ألم نشرح لك صدرك » وقيل : معنى شرح الصدر ان يوسّع لقبول القدرة والاستيقان بالغيب والثقة بالضمّان ووعى العلم .

« ووضعنا عنك وزرك » اي - غفرنا لك « ما تقدّم من ذنبك وما تأخر » كقوله : « ليغفر لك الله ما تقدّم من ذنبك وما تأخر » . قال الضحاك والحسن وقتادة يعنى : ما كان عليه في الجاهليّة من قلة العلم ، وقيل : « وزرك » يعنى : « وزر » امتك ، فاضاف اليه لاشتغال قلبه به واهتمامه له . وقيل : عصمناك من ارتكاب الوزر . وقيل : خففنا عليك تحمّل اعياء النبوّة .

« الذى انقضّ ظهرك » اي - انقلّ « ظهرك » فاودنه حتى سمع له . نقيض اي - صوت . وقيل : الذى كاد يكسر ظهرك حتى يسمع نقيضه وهذا مثل .

« ورفعنا لك ذكرك » روى ابو سعيد الخدرى عن النّبى (ص) أنّه سأل جبرئيل عن هذه الآية « ورفعنا لك ذكرك » قال : قال الله عزّ وجلّ : « اذا ذكرت ذكرت معي » . وقال ابن عباس : « ورفعنا لك ذكرك » اي - تذكر معي اذا ذكرت في الاذان والاقامة والتّشّهّد والخطب على المنابر . وقال قتادة : رفع الله ذكره في الدنيا والآخرة ؛ فليس خطيب ولا متشّهّد ولا صاحب صلوة لا ينادى به : اشهدان لا اله الا الله واشهدان محمداً رسول الله وفيه يقول : حسان بن ثابت :

اغرّ عليه للنّبوة خاتم من الله مشهور يلوح ويشهد
وضمّ الآله اسم النّبى الى اسمه اذا قال فى الخمس المؤنن اشهد

(١) خرز : بفتح اوله ودم ، معره . فركبك نفيسى .

(٢) ظئر : بسكراول ، دابة . فركبك نفيسى .

وقيل : « و رفعنا لك ذكرك » عند الملائكة في السماء ؛ وقيل : رفعه باخذ ميثاقه على التبيين والزاهم الايمان به والاقرار بفضلته . و قال ذو النون : همم الانبياء تجول حول العرش وهمة محمد (ص) فوق العرش . لذلك قال : « و رفعنا لك ذكرك » ثم وعده اليسر والرخاء بعد الشدة وذلك انه كان بمكة في شدة فقال :

«فان مع العسر يسرا» اي - «مع» الشدة التي انت فيها من جهاد المشركين ومزاولة ما انت بسبيله «يسرا» ورخاء بان يظهر لك عليهم حتى ينقادوا للحق الذي جنتهم به طوعاً وكرهاً .

« ان مع العسر يسرا » كرده لتأكيد الوعد و تعظيم الرجاء : وقيل : «فان مع العسر يسرا» في الدنيا ، « ان مع العسر يسرا » في الآخرة . قال الحسن لما نزلت هذه الآية قال رسول الله (ص) : «ابشروا قد جاءكم اليسر لن يغلب عسر يسرين» . و قال ابن مسعود : والذي نفسي بيده لو كان « العسر » في جحر لطلبه اليسر حتى يدخل عليه انه لن يدخل عليه انه يغلب عسر يسرين . قال العلماء في معنى هذا الحديث : انه عرف « العسر » ونكر اليسر ومن عادة العرب اذا ذكرت اسماً معرفاً ثم اعادته فهو هو واذا نكرته ثم كررته فهما اثنان . فالعسر في الآية مكرر بلفظ التثنية فكان عسراً واحداً واليسر مكرراً بلفظ التكرار فكانا يسرين كما انه قال :

«فان مع العسر يسرا» «ان مع» ذلك «العسر يسرا» آخر ، وقيل : مجاز قوله : لن يغلب عسر يسرين ان الله تعالى بعث بيته (ص) مقلداً محققاً فغيره المشركون بفقره حتى قالوا : نجمع لك مالا فاغتم وظن انهم كذبوه لفقره فعزّه الله تعالى وعدد عليه نعماء في هذه السورة ووعد الغنى فقال :

«الم نشرح لك صدرك» الى قوله : « و رفعنا لك ذكرك » فهذا ذكر امتنائه . ثم ابتدا ما وعده من الغنى ليسليه مما خامر قلبه من الغم فقال :

«فان مع العسر يسرا» مجازه لا يحزنك ما يقولون : «فان مع العسر يسرا» في الدنيا ثم انجز ما وعد وفتح عليه القرى العربية ووسع ذات يده حتى كان يهب المائتين من الابل ثم ابتدا فصلاً آخر من امر الآخرة فقال تاسية له :

« أن مع العصر يسرا » والدليل على ابتدائه تعريبه من الفاء والواو وحروف النسق فهذا وعد عام لجميع المؤمنين مجازاه « أن مع العصر » في الدنيا للمؤمنين « يسرا » في الآخرة لامحالة فقولوه : « لن يغلب عسريرين » اى - لن يغلب عسر الدنيا اليسر الذى وعد الله المؤمنين في الدنيا واليسر الذى وعدهم في الآخرة . أما يغلب احدهما وهو يسر الدنيا . فاما يسر الآخرة فدائم غير زائل ، اى - لا يجمعها في الغلبة كقوله (ص) : « شهرا عيدا ينقصان » اى - لا يجتمعان في النقصان . وعن ابن عباس قال : اهدى للنبي (ص) بغلة اهداها اليه كسرى فركبها بحبل من شعر تم اردفنى خلفه ، ثم سار به ملياً ، ثم التفت الى فقال لى : « يا غلام » اى - قلت : لبيك يا رسول الله . - قال : - « احفظ الله يحفظك احفظ الله تجده امامك تعرف الى الله فى الرخاء يعرفك فى الشدة واذا سألت فسل الله ، واذا استعنت فاستعن بالله قدمضى القلم بما هو كائن فلو جهد الخلاق ان ينفعوك بما لم يقضه الله لك لما قدر واعليه ولو جهدوا ان يضروك بما لم يكتبه الله عليك ما قدروا عليه . فان استطعت ان تعمل بالصبر مع اليقين فافعل فان لم تستطع فاصبر ، فان فى الصبر على ما تكره خيراً كثيراً . واعلم ان مع الصبر النصر وان من الكرب الفرج و « أن مع العصر يسرا » قوله :

« فاذا فرغت فانصب » قال ابن عباس : « اذا فرغت » من صلواتك « فانصب » الى ربك » فى الدعاء وانت جالس قبل ان تسلم . وقال قتادة . امره اذا فرغ من صلواته ان يبالغ فى دعائه . وقال الحسن : « اذا فرغت » من جهاد عدوك « فانصب » فى عبادة « ربك » . وقال مجاهد « اذا فرغت » من امر الدنيا « فانصب » فى عبادة « ربك » وصل . وقال الكلبي : « اذا فرغت » من تبليغ الرسالة « فانصب » اى - استغفر لذنبك وللمؤمنين .

« والى ربك فارغب » فى المسألة وسله ما تحتاج اليه من صلاح دينك ودنياك ولا ترج غيره ولا تشتغل بسواه . وقيل . « والى ربك فارغب » اى - فاخلص الدعاء والابتغال وانقطع اليه . وقال جعفر : اذكر « ربك » على فراغ منك عن كل ما دونه .

النوبة الثالثة

قوله تعالى: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ». بیاد این نام عزیز و پیغام شریف، خطاب خطیر و نظام بی نظیر، بارگاه نور اعظم و حلقه دوسرای قدم، دست آویز بندگان و دلاویز دوستان، در هجده هزار عالم کس نتواند که قدم بر بساط توفیق نهاد مگر بمدد لطف این نام و کس را در هر دوسرای زندگی مسلم نبود مگر بر عایت و عنایت این نام. از جمله کلمات قدم که آن منبع الطاف کرم بسمع نبوت رسانیدند، و مؤمنان و دوستان را بتعلیم آن رتبت تخصیص دادند، هیچ کلمه در نظم و صیغت و در نشر لغت آن عزت و حرمت و آن شرف و رفعت ندارد که ایسن آیت تسمیت دارد: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» هر حرفی از او در تحقیق و تمکین را صدقی است، هر کلمه ای از او شراب رحیق و تسنیم را وسیلتی است و آن نقطه که در تحت باء «بِسْمِ اللَّهِ» است، اگر چه در نظر بشریت اختصاری و اقتصاری دارد. آن در آسمان قرآن بر مثال زهره کمال است و بر رخسار حقیقت بر مثال خال جمال است؛ و بر جمله همی دان که این آیت تسمیت معادن حقائق است و منابع دقائق و مشارع شرایع. هر که از دلی صافی و جانی بمهد ازل وافی بگوید: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» از عذاب و عقاب رست و ثواب بیشمار پیوست. قوله:

«الَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ» بدانکه الله جلّ جلاله و تقدّست اسماء و تعالت صفاته چون خلق را بامر «کن» از کتم عدم بحیّز وجود آورد و خزائن رحمت و ریاض نعمت برایشان نثار کرد، آن سید عالم را ومهتر ولد آدم را بالطف عزّت و تحف کرامت و انواع منت ایشار کرد، از ابتداء عالم تا فناء بنی آدم همه خلق تبع او بودند. مراد اولی از لطف ازلی او بود، شاه او بود و خلایق همه لشکر و خیل او، مهمان عزیز او بود و عزیزان همه تبع و وطفیل او. در لکر در منشور مجد و نامه اقبال او، تا هیچ پیغمبر را آن تخصیص و تنصیب بینی که این مهتر کون را وبا هیچ کس جز وی چنین خطاب کرامت و رفعت رفت که:

«الم نشرح لك صدرك»؟ ای مهتر عالم، ای گزیده محترم، ای رسول مقدم ای بزرگوار مکرم، ای سید مکه و حرم، انه دل ترا بنور معرفت روشن کردیم؛ بلطائف مشاهدت و مکاشفت مودب و مهذب کردیم، بکرائم عزت و رفعت مطیب و مقرب کردیم، طینت ترا کسوت زینت و خلعت رفعت دادیم، ای سید مقصود آفرینش کشف کردن آیت کمال و رایت جلال و صورت جمال تو بود. «لولاك لما خلقت الافلاك، لولاك لما كان سمك ولا سماك». ای سید اول تو بودی در نبوت، آخر تو بودی در بعثت، ظاهر تو بودی در وصلت، باطن تو بودی در نعمت، اول همه خلایق تو بودی در زلفت و الفت، آخر تو بودی در سیاست و سعادت، ظاهر تو بودی در عصمت و حشمت، باطن تو بودی در جالات حالت. در اخبار معراج آورده اند که: مصطفی (ص) گفت: «قال لي الجبار جل جلاله: سل يا محمد - فقلت: يارب اتخذت ابراهيم خليلاً وآتيت داود ملكاً عظيماً وغفرت زلته واعطيت سليمان ملكاً لا ينبغي لاحد من بعدى وكلمت موسى تكليماً ورفعت اديسي مكاناً علياً وعلمت عيسى التوراة والانجيل وجعلته يبرىء الاكمه والابرص ويحيى الموتى باذك». - فقال لي ربى: يا محمد قد اتخذتك حبيباً كما اتخذت ابراهيم خليلاً وكلمتك كما كلمت موسى تكليماً وارسلتك الى الناس كافة بشيراً ونذيراً وشرحت لك صدرك، ووضعت عنك وزرك ورفعت لك ذكرك، ولا اذكرا لانك ذكرت معي واعطيتك سبعاً من المتانى والقرآن العظيم، ولم اعطها نبياً قبلك واعطيتك خواتيم سورة البقرة ولم اعطها نبياً قبلك، واعطيتك الكوثر، واعطيتك ثمانية اسهم: الاسلام والهجرة و الجهاد والصلوة والصدقة وصوم رمضان والا مراً بالمعروف والنهي عن المنكر؛ وجعلتك فاتحاً وخاتماً».

صدر کائنات، سید سادات (ص)، چنین میگوید که: «شب قرب و کرامت، شب زلفت و الفت که ما را بمعراج بردند، چون بحضورت عزت رسیدیم، از حضرت جبروت ندا آمد که: «ای محمد بگو تا بیوشم، بخواب تا بخشم». - گفتا: چون این خطاب کرامت و نواخت بینهایت بمن رسید، زبان من جری سعادت گرفت، دل من

قرسیادت یافت ، سرّ من عزّ زیادت دید ، بستاخ^۱ حضرت کشتن انس سلوت و خلعت دولت یافتن . گفتن : خداوند اهریغامبری از تو عطایی یافت ؛ ابراهیم را خلّت دادی ، با موسی بی واسطه سخن گفتی ، ادریس را بمکان عالی رسانیدی ، داود را ملک عظیم دادی و زلّت وی بیامرزیدی ، سلیمان را ملکی دادی که بعد از وی کس راسزای آن ندادی ، عیسی را در شکم مادر تورات و انجیل در آموختی و مرده زنده کردن بردست وی آسان کردی . چون مصطفی (ص) سخن بیایان برد ، از درگاه عزّت خطاب و جواب آمد که : «یا محمد ! اگر ابراهیم را خلّت دادم ، ترا محبت دادم ؛ اگر او را خلیل خواندم ، ترا حبیب خواندم ؛ و کر با موسی سخن گفتن بی واسطه ، حجاب در میان بود ، سخن شنید گوینده ندید ؛ و با تو سخن گفتن بی واسطه و بی حجاب ، سخن شنیدی و گوینده دیدی . و ادریس را با آسمان رسانیدم ، ترا با آسمانها بر گذاشتم بحضرت «قاب قوسین» بمنزل «ثمّ دنی» بخلوت «اوادی» رسانیدم . و داود را ملک عظیم دادم و زلّت وی بیامرزیدم ، ائت ترا ملک قناعت دادم و کنه‌ها انشان بشفاعت تو بیامرزیدم . و سلیمان را مملکت دادم ، ترا سبع مثانی و قرآن عظیم دادم و خاتمه سورة البقرة که بهیچ پیغامبر ندادم بتو دادم و دعاهاى تو در آخر سورة البقرة اجابت کردم . و بیرون ازین ترا سه خصلت کرامت کردم و ترا باین سه خصلت براهل آسمان و زمین فضل دادم یکی : «الم نشرح لك صدرك» دیگر : «ووضعا عنك وزرك» سیم : «ورفعنا لك ذكرك» سینه خالی تو و دل صافی تو باز کشادیم و فراخ کردیم ، قبول آثار قدرت را و استوار داشت غیب و ضمان حق را و نگهداشت علم و وحی منزل را «ووضعا عنك وزرك» بار کنه‌ها انشان که پشت تو بدان گرانبار شده و ست گشته و در غم عاصیان بی قرار و بی آرام گشته ؛ آن بار از تو فرو نهادیم و کنه‌ها انشان جمله آمرزیدیم و دل ترا سکون و سکوت دادیم . «و رفعنا لك ذكرك» و نام و ذکر تو و آوای تو بلند بر داشتیم که در نام خود بستیم و شطر سطر توحید کردیم . ای محمد آفتاب رفعت تو بر هر که تافت از شعاع او بهره‌ای یافت ؛ آدم صفی بجاه و رفعت تو منزلت صفوت یافت . ادریس بسبب تور تبت ریاست یافت ، خلیل بنسب

تو دولت خلعت یافت . موسی بمهر تو عزّ مکالمت یافت . عیسی بحاجبی تو تأیید و نصرت یافت ، ! فرمان آمد بمقرّبان حضرت و باشندگان خطّه فطرت که همه داغ مهر محمد مرسل بردل نهید و آتش شوق او در جان زبید و برسالت و نبوّت وی اقرار دهید ، ما او را در آخر دور بفیض جود در وجود آورديم و پیشوای جهانیان کردیم و در تخت بخت در صدر رسالت نشاندیم . هر که نظروی بدو رسد با عزّ و رفعت شود ، هر که بوی ایمان آرد ، نيك اختر شود ، هر که جلال امتی وی در گردن دارد و مهر و محبت وی در دل دارد و در شریعت و سنت وی بر استقامت رود ، امروز از عیب مطهر است و گناهانش مکفّر است ؛ و فردا شربت او از حوض کوثر است و جای او بهشت معنبر است و خلعت او دیدار و رضاء خداوند اکبر است .

۹۵ - سورة التين = مکیه

النوبة الاولى

قوله تعالى : « بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ » بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

« وَالتِّينِ وَالزَّيْتُونِ (۱) » بانجیر و بزیتون .

« وَطُورِ سِينِينَ (۲) » و بکوه نیکو .

« وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ (۳) » و باین شهر بی بیم .

« لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ » که بیافریدیم مردم را « فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ (۴) » در

نیکوتر نگاشتی

« ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ (۵) » آنکه او را فرو تر همه فرو تران کردیم

[پیروی روز] .

« إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ » مگر ایشان که بگرویدند و کردار

های نیک کردند « فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ (۶) » ایشان راست مزدی نا کاست .

« فَمَا يَكْذِبُكَ بَعْدَ الْبَلَدَيْنِ (۷) » آن کیست که ترا دروغ زن گیرد در خبر

رستاخیز [پس آنکه آفرینش من آدمی رادید] ؟

« أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمَ الْحَاكِمِينَ (۸) » الله نیست راست حکم تر همه حاکمان ؟

النوبة الثانية

این سوره هشت آیهست ، سی و چهار کلمه ، صد و پنجاه حرف ، جمله به

مکه فرو آمد بقول مفسران ، مگر ابن عباس که گفته مدنی است و به مدینه فرو آمده . و

درین سوره ناسخ و منسوخ نیست ، مگر يك آیت که لفظ آن محکم است و معنی

منسوخ « أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمَ الْحَاكِمِينَ » ؟ معنی این آیه منسوخ است بآیت سیف لان

معناها خلّ عنهم ودعهم . و در خبر است از ابی بن کعب از مصطفی (ص) گفت :
 « هر که سوره «والتین» برخواند الله تعالی او را در دنیا دو چیز دهد : یکی عافیت ،
 دیگری یقین ؛ و بعدد هر کسی که این سوره برخواند او را روزه يك روز بنویسند .

« والتین والزیتون » : قال ابن عباس والحسن والمجاهد ومقاتل والكلبي
 وعطاء بن ابي رباح : هوتينکم الذی تأکلون وزیتونکم الذی تمصرون منه الزيت وخص
 « التین » بالقسم لانه يشبه ثمار الجنة ليس فيه وما يبقى ويطرح ، وخص « الزیتون »
 لكثرة منافعه ولانه لادخان لدهنه عند الايقاد ولا لحطب شجره . « والزیتون » ،
 شجرة مباركة جاء بها الحديث وهي ثمرة ودهن يصلح للاصطباح^(۱) والاصطباح^(۲) . وقال
 قتادة : « التین » الجبل الذی علیہ دمشق « والزیتون » الذی علیہ بیت المقدس
 وهما جبلان یبتان « التین والزیتون » و قيل : هما مسجدان بالشام . قال
 محمد بن کعب : «التین» مسجد اصحاب الکھف « والزیتون » مسجد ایلیا .
 و قيل : هو قسم بجميع نعم الله التي منها « التین » وهو طعام « والزیتون » وهو
 ادام^(۳) والله اعلم .

« وطور سینین » یعنی : الجبل الذی کلم الله عز وجل علیه موسی (ع) بمدين
 واسمه زير ومعنى : « سینین » : الحسن المبارك المزيّن ، واعطى رسول الله (ص) امامة
 بنت ابنته زينب قلادة وقال لها : سنه ، سنه ، سنه ، ای - حسن ، حسن ، حسن ؛ وهي
 لغة حبشية . واصل « سینین » « سیناء » ، و« سیناء » مفتوحة السين و مكسورة تها . وانما
 قال هاهنا : « سینین » لان باج الآيات التّون وهكذا قوله :

« وهذا البلد الامين » فهو الا من كقوله : « حرماً آمناً ، لكن ذكره على باج
 آيات السّورة كما قال في سورة الصّافات : « سلامٌ على الياسين » وهو الياس فخرج
 على باج آيات السّورة والكلام في مدح الجبل بالحسن من قبل الثّبات والشّجر والماء به .
 « وهذا البلد الامين » یعنی : « وهذا البلد » الا من اهله وهو مكة كقوله :

(۱) اصطباح : نان خورش ساختن . ترجمه و شرح قاموس .

(۲) اصطباح : چراغ افروختن . ترجمه و شرح قاموس .

(۳) ادام : بکسراول ، نان خورش و ترنانه . ترجمه و شرح قاموس .

« و من دخله كان آمناً » يأمن فيه الناس في الجاهليّة والاسلام وقيل في معنى «الامين» : اى - مأمون على ما اودعه الله من معالم دينه . قال المبرد : هي اربعة اجبل طور تيناء وهو دمشق ، و طور زيتاء وهو بيت المقدس ، و طور سيناء وهو جبل موسى (ع) ، و طور تيمنايا وهو مكة هذه اقسام والمقسم عليه .

« لقد خلقنا الانسان في احسن تقويم » اى - اعدل قامة واحسن صورة وذلك انه خلق كل حيوان منكباً على وجهه الا « الانسان » خلقه مدبداً القامة يتناول ما كوله بيده ، مزيناً بالعقل والتمييز ، والمراد بالانسان آدم (ع) ؛ وقيل : هو عام في المؤمنين والكافرين . وقيل : هو خاص في ابي جهل ؛ وقيل : في عتبة وشيبة والتقدير : « في » « تقويم » « احسن تقويم » .

« ثم رددناه » يعنى : « الانسان » « اسفل سافلين » يعنى : الى الهرم والخرف وارذل العمر لكي لا يعلم من بعد علم شيئاً فيضعف جسمه و يذهب عقله و ينقص عمره والسافلون هم الضعفاء من المرضى والزمنى والاطفال ؛ فالشيخ الكبير « اسفل » من هو لآء جميعاً و « اسفل سافلين » نكرة تعم الجنس كما يقولون : فلان اكرم قائم . فاذا عرفت قلت القائمين . وفي مصحف عبد الله : « اسفل السافلين » وقال الحسن و مجاهد و قتادة : « ثم رددناه » الى النار يعنى : الى « اسفل سافلين » لان جهنم بعضها « اسفل » من بعض . وقال ابو العالية : يعنى : الى النار فى اقبح صورة ثم استثنى فقال :

« الا الذين آمنوا وعملوا الصالحات » فانهم لا يردون الى النار ومن قال بالقول الاول قال رددناه « اسفل سافلين » فزال عقولهم وانقطعت اعمالهم فلا تكتب لهم حسنة « الا الذين آمنوا وعملوا الصالحات » فانه يكتب لهم بعد الهرم والخرف مثل الذى كانوا يعملون فى حال الشباب والصحة . قال ابن عباس : هم نفر ردوا الى اربل العمر على عهد رسول الله (ص) فانزل الله عذرهم واخبر ان لهم اجر الذى عملوا قبل ان تذهب عقولهم . قال عكرمة : لم يضر هذا الشيخ كبره اذ ختم الله له باحسن ما كان يعمل ، وروى عن ابن عباس قال : « الا الذين آمنوا وعملوا الصالحات »

ای - «الَّذِينَ» قرأوا القرآن وقال: من قرأ القرآن لم يردّ الى ارضل العمر .
 «فلهم اجر غير ممنون» ای - غیر مقطوع لانه یکتب له کصالح ما کان بعمل. ثم قال :
 «فما یُکذّبک» وقيل : ای شيء «یُکذّبک» وفي الخطاب به قولان: احدهما انه
 «الانسان» والمعنى : «فما» یحملک علی الکذب بعد هذا القسم و بعد هذا البیان
 «بالتّین» یعنی : بالجزاء والبعث . وقيل : ما یمرضک للکذب وما یحملک علی
 التّکذیب ايها «الانسان» بعدما عاينت من دلائل التّوحید . میگوید : ای آدمی
 بعد ازین دلائل توحید که معاينت دیدی و بعد از آنکه قسمها یاد کردیم و روشن باز
 نمودیم ، چه چیز ترا برین دروغ میدارد که میگوئی جز او بعث نیست و فردا خداى باخلق
 شمار نکند و پاداش ندهد ؟ والقول الثانی الخطاب للنّبی (ص) و فيه اضمار، ای -
 «ما یُکذّبک» بعد هذا البیان و بعد هذه الحجّة والبرهان الّا جاحد ؟ وقيل : معناه :
 من ینسبک یا محمد الى الکذب بعد هذا البیان و بعد قدرتنا علی خلق «الانسان»
 وتقویمه . ای - کُلّ شيء یصدّقک و یشهد لما جئت به . وقال القراء «فما» الّذی
 «یُکذّبک» بانّ النّاس یدانون باعمالهم کانه قال: فمن یقدر علی تکذیبک بالثّواب
 والعقاب بعدما تبین له من خلقنا «الانسان» علی ما وصفنا .

«اليس الله باحكم الحاكمين» ای - باقضى القاضين . وقال مقاتل :
 «اليس الله» یحكم بینک و بین اهل التّکذیب یا محمد ؟ وقيل : هو من الحکمة، و
 الحاکمون هم الحکماء والله عزّوجلّ احکمهم صنعاً وتقديراً . روى انّ النّبی (ص):
 کان اذا قرأ هذه الآیة ، قال : «بلى» و انا من الشّاهدين ، و یأمر بذلك علی ماقال (ص):
 «من قرأ «اليس الله باحكم الحاكمين» فليقل : «بلى» و انا علی ذلك من الشّاهدين»
 و من قرأ : «اليس ذلك بقادر علی ان یحیی الموتی» فليقل : «بلى» . و من قرأ :
 «فبای» حدیث بعده یؤمنون ، فليقل : «آمناً بالله» . و فی رواية اخرى من قرأ
 فی آخر سورة الملك : «فمن یأتیکم بماء معین» فليقل : «الله» . اگر خواننده قرآن
 در نماز خواند این آیات ، یا بیرون از نماز ، این کلمات که در خبر است بگوید ؛ و اگر
 امام باشد در نماز همچنین بگوید و قوم بر متابعت امام همچنین بگویند .

النوبة الثالثة

قوله تعالى: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» قلوب العارفين بالله عرفت، و ارواح الصّٰدِیقین بالله الفت، و فهم المؤمنین بساحات جلاله ارتفعت، و نفوس العابدین بالعجز عن استحقاق عبادته اتصفت، و عقول الاولین و الآخرین بالعجز عن معرفة جلاله اعترفت.

نام خداوندی که عقول عقلاء در ادراک جلال او خیره شده، آبروی متعزّزان در آب جمال او تیره گشته، فهمهای خداوندان فطنت از دریافت صفات کمال او عاجز آمده. خلق عالم جمله جانها بر من یزید عشق نهاده و جز حسرت و حیرت سود ناکرده، همه عالم را بیوی و گفت و گوی خشنود کرده و جرعه‌ای از کأس عزّت خود بکس نداده:

ای گشته اسیر در بلای تو
آنکس که زند دم ولای تو
عشاق جهان همه شده واله

در عالم عزّ کبریای تو

قوله: «والتین والزیتون» الله تعالى در ابتداء این سوره بچهار چیز از مخلوقات قسم یاد میکند^۱ که «لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم» انسان آدم است (ع) یعنی: آدم را بنسب کوثر صورتی آفریدم و او را از جمله مخلوقات برگزیدم، رقم محبت برو کشیدم و شایسته بساط خویش گردانیدم، عناصر حس و جواهر قدس و منابع انس در قالب وی پیدا کردم و آنکه مقربان حضرت را و باشندگان خطّه فطرت را فرمودم که: پیش تخت وی پیشانی بر خاک نهید و بنده وار سجده آرید که خواجه اوست و شما چاکران اید، دوست اوست و شما بندگان اید. خاک بر سر کسی که عزّ پدر خود آدم نداند و شرف و جاه و منزلت وی نشناسد و درین قالب خاکی جز باسمى و جسمی و رسمی راه نبرد. خبر ندارد که آدم خود عالمی

۱ - الف: میفرماید. ۲ - الف: ج: که چه؛ متن قیاساً تصحیح شد.

دیگرست . عالم دواست : یکی عالم آفاق ، دیگر عالم انفس ؛ و ذلك قوله : «سنبههم
 آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم» . عالم انفس آدم است و آدمی زاد، چنانکه در عالم آفاق
 زمین است و آسمان و آفتاب و ماه و ستارگان و نور و ظلمت و رعد و برق و غیر آن ، در
 عالم انفس همچنانست . زمینش عقیدت ، آسمانش معرفت ، ستار گانش خطرت ، ماهش
 فکرت ، آفتابش فراست ، نورش طاعت ، ظلمتش معصیت ، رعدش خوف و مخافت ،
 برقش رجاء و امنیت ، ابرش همت ، بارانش رحمت ، درختش عبادت ، میوه اش حکمت .
 شاه این عالم کیست ؟ دل این شاه را وزیر کیست ؟ عقل سپاهش ، حواس^۱ چاکرش ،
 دست و پای جاسوسش ، گوش رقیبش ، چشم ترجمانش ، زبان داعیش ، خاطر رسولش ،
 الهام سفیرش ، علم سلطانش ! حق جلّ جلاله پاکست و بزرگوار . آن خداوندی
 که از مثنی خاك چنین صنعی پیدا کرد ، و در آفرینش وی قدرت خود اظهار
 کرد . ازین عجبتر که از جوهری عالمی آفرید و از بادی عیسی مریم آفرید ،
 و از سنکی ناقة صالح آفرید ، و از عصاء موسی ثعبانی آفرید ، و از دودی آسمان
 آفرید ، از نوری فریشتگان آفرید ، از ناف آهوپی مشک بویا ، از گاوای بحری عنبر
 سارا ، از کرمی قزّی^۲ مایه دība ، از مگسی علی مصفی^۳ ، از خاری کلناری زیبا ، از
 گیاهی حلوائی باشفا . حق جلّ جلاله می نماید که : صانع بی علت منم ، کردگار
 بی آلت منم ، قهار بی حیل منم ، غفار بی مهلت منم ، ستار هر زلّت منم : « ولقد خلقنا
 الانسان فی احسن تقویم » در آفرینش آدم طورها ساخت ، یکبار گفت^۴ : از خاك آفریدم
 او را « كمثل آدم خلقه من تراب » جای دیگر گفت^۵ : از گل آفریدم : « انی خالق
 بشرأ من طین » جای دیگر گفت : از سلاله آفریدم : « ولقد خلقنا الانسان من سلاله »
 جای دیگر گفت^۶ : « من حماء مسنون » جای دیگر گفت^۷ : « من صلصال کالفخار » معنی
 آنست که : اول خاك بود ، گل گردانید ؛ گل بود ، سلاله گردانید ؛ سلاله بود ، حماء مسنون
 گردانید ؛ حماء مسنون بود ، صلصال گردانید ؛ صلصال بود ، جانور گردانید ؛ مرده بود ،
 زنده گردانید ؛ سفال بود ، گوشت و پوست و رگ و پی و استخوان گردانید ؛ نادان بود ، دانا

کردانید. چون او را بحال کمال رسانید ، بر خود ثنا کرد که : « لقد خلقنا الانسان في احسن تقویم ». همچنین فرزند آدم نطفه بود ، علقه گردانید ؛ علقه بود ، مضغه گردانید ؛ مضغه بود ، عظام و احجم گردانید ؛ مرده بود ، زنده گردانید ؛ نادان بود ، دانا گردانید ؛ آنکه بر خود ثنا کرد که : « فتبارك الله احسن الخالقين ». خاک را و نطفه را از حال بحال میگردانید ، تا آنچه در ازل حکم کرده و قضا رانده بر روی برفت . همچنین سعید را و شقی را از حال بحال میگرداند که در طاعت ، که در معصیت ، که در مجلس علم ، که در مجلس خمر ؛ که شادان و که گریان ؛ تا آخر عهد که عمر شمرده بسر آید و حکم ازلی در آید : اما الى الجنة و اما الى النار ؛ اگر دوزخی بود : « ثم ردناه اسفل سافلين » ، و اگر بهشتی بود : « فلهم اجر غير ممنون » . حق جل و علا کرامت فرماید بفضل و کرم خویش .

۹۶ - سورة العلق - مکیه

النوبه الاولى

قوله تعالى : «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان .

«اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ» برخوان نام خداوند خویش «الَّذِي خَلَقَ (۱)» آنکه

آفریده آفریده .

« خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ (۲) » بیافرید مردم را از خون بسته .

«اقْرَأْ» برخوان «وَرَبَّكَ الْأَكْرَمُ (۳)» و خداوند تو آن بیکوکار .

«الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ (۴)» او که در آموخت بقلم .

«عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ (۵)» در آموخت در مردم آنچه مردم ندانست .

«كَلَّا» حقا «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ (۶)» «أَنْ رَأَاهُ اسْتَفْنَى (۷)» که مردم نافرمان

شود ، چون بی نیاز شود .

«إِنِّ إِلَهِ رَبِّكَ الْرَّحْمَنُ (۸)» با خداوند تو است باز گشت .

«أَرَأَيْتَ الَّذِي» می بینی این مرد «يَنْهَى (۹)» «عَبْدًا إِذَا صَلَّى (۱۰)» که

می باز زند رهی را که می نماز کند ؟

«أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَى الْهُدَى (۱۱)» چه بینی و رین مرد براه راست است ؟

«أَوْ أَمَرَ بِالتَّقْوَى (۱۲)» و برهیزیدن میفرماید از ناصواب و بدی .

«أَرَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى (۱۳)» بینی [ای محمد] و رین مرد دروغ زن

میگیرد [و از پذیرفتن راستی] می برگردد ؟

«أَلَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى (۱۴)» نمی داند که الله می بیند .

«كَلَّا» [او دروغ می پندارد] و دروغ نیست ، «لَقَدْ لِمِ يَنْتَه» اگر او ازین نگرست

باز نه ایستد ، «لَنْ نَسْفَعَ بِالْإِنْسَانِ» فرماییم تا کپرد موی پیش سراو .

« نَاصِيَةٍ كَاذِبَةٍ خَاطِئَةٍ (١٦) » موی پیشانی دروغ زن بدکار .
 « فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ (١٧) » کوی یاران و قوم خویش خوان .
 « سَنَدْعُ الزَّبَانِيَةَ (١٨) » « تا ما فريشتگان عذابگر خوانيم .
 « كَلَّا » سزااست [که اورا فرمان برند] « لَا تُطْعَمُهُ » اورا فرمان مبر « وَاسْجُدْوَ اقْرَبْ » (١٩) نماز کن و نزديك آي .

النوبة الثانية

این سوره دوست و هشتاد حرف است ، او دو دو کلمه ، نوزده آیت ، جمله به مکه فرو آمد ؛ و در این سوره ناسخ و منسوخ نیست . و در خبر است از ابی کعب از رسول خدا (ص) که گفت : « هر که این سوره بر خواند چنانست که مفصل [قرآن] جمله خواند » . مفسران گفتند : اوّل سوره که از آسمان فرو آمد اینست . و در خبر صحیح است از عائشة صدیقه قالت : انّ اوّل ما بـدئـی به رسول الله (ص) من الوحی الرّؤیا الصّادقة فی الثّوم فکان لا یرى رؤیا الاّ جاءت مثل فلق الصّبح ، ثمّ حبّس الیه الخلاء و کان یأتی حرّاء فیتحدّث فیہ و التّحدّث التّعبد لیلالی ذوات العدو یتزوّد لذلك ثمّ یرجع الی خدیجة فتزوّد لمثلها حتّی فجبّئہ الحقّ و هو فی غار حرّاء فجاءه الملك فقال : « اقرأ » ! قال رسول الله (ص) : « فقلت ما انا بقاریء » ! - قال : « فاخذنی ففطّنی حتّی بلغ منّی الجهد ، ثمّ ارسلنی فقال : « اقرأ » ، فقلت : « ما انا بقاریء » . فاخذنی ففطّنی الثّانیة حتّی بلغ منّی الجهد ثمّ ارسلنی فقال : « اقرأ » ، فقلت : « ما انا بقاریء » . فاخذنی ففطّنی الثّالثة حتّی بلغ منّی الجهد ، فقال : « اقرأ باسم ربّک الّذی خلق » حتّی بلغ « ما لم یعلم » فرجع حتّی دخل علی خدیجة فقال : « زمّلونی » ، فزمّلوه حتّی ذهب عنه الرّوع . وعن عائشة قالت : انّ اوّل ما نزل من القرآن « اقرأ باسم ربّک الّذی خلق » . و روی انّ ورقة بن نوفل بن اسد بن عبد العزی بن قصی و هو ابن عمّ خدیجة و کان امرأ تنصّر فی الجاهلیة و کان یکتب الکتاب العبری و کان شیخاً کبیراً قد عمی . فقالت خدیجة : ای ابن عمّ اسمع من ابن اخیک . فقال ورقة : ابن اخی ما تری

فاخبره رسول الله (ص) مارأى . فقال ورقة : هذا التاموس الذى انزل الله على موسى ليتنى اكون حياً حين يخرجك قومك . فقال : رسول الله (ص) : « اومخرجى هم » . قال ورقة : نعم لم يأت رجل قط بما جيئت به الا اعدى و اودى و ان يدر كنى يومك اصرك نصراً موزراً ثم لم ينشب ورقة ان توفى و فتر الوحي و قال ورقة بن نوفل فى ذلك :

فان يك حقاً يا خديجة فاعلمى

حديثك ايانا فاحمد مرسل

وجبريل يأتيه وميكال مهمما

من الله وحى يشرح الصدر منزل

يفوز به من فاز عزاً لدينه

ويشقى به الفاوى الشقى المضلل

فريقان منهم فرقة فى جنانه

واخرى بارواح الجحيم تغلل

قوله : « اقرأ اسم ربك » ، قال ابو عبيدة : الباء زيادة وتقديره : « اقرأ اسم ربك » ، هذا كقول رسول الله (ص) : « لا صلوة لمن لم يقرأ بفاتحة الكتاب » . يعنى : لمن لم يقرأ فاتحة الكتاب . و قيل : معناه « اقرأ » القرآن « باسم ربك » ، تيمناً و تبرّكاً و هو ان يفتح بذكره كقوله : « اركبوا فيها بسم الله مجريها ومرسيها » « الذى خلق » يعنى : المكونات كلها ثم خص منها ما هو اعلى مرتبة فقال :

« خلق الانسان » يعنى : بنى آدم « من علق » جمع علقه كشجر وشجرة ، والمراد بها ابتداء الخلقة الى تمامها ، وقيل : المراد به آدم (ع) من علق ، اى - من طين يعلق بالكف ثم كرّر للتأكيد فقال :

« اقرأ » و يحتمل ان الاول للعموم والثانى للخصوص كما قلنا فى : « خلق »

« خلق الانسان » قوله :

« وربك الاكرم » ، اى - الاعظم كرمأ . وقال الكلبي : اى - الحليم عن جهل

العبا دلا يعجل عليهم بالعقوبة .

«الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ» اى - «عَلَّمَ» الخطّ والكتابة «بِالْقَلَمِ» اى - بخلق «القلم» . وقيل : «عَلَّمَ» القرآن بان كتبه الله «بِالْقَلَمِ» فى اللّوح المحفوظ نقرىء ونقل . روى عن عبد الله بن عمرو بن العاص قال : قلت : يا اباى الله اكتب ما اسمع منك من الحديث . قال : «نعم فاكتب فان الله «عَلَّمَ بِالْقَلَمِ»» .

«عَلَّمَ الْاِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» من العمل والبيان . وقال قتادة : «القلم» نعمة من الله عظيمة لولا «القلم» لم يقم دين ولم يصلح عيش .

«عَلَّمَ الْاِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» من انواع الهدى والبيان ؛ وقيل : «عَلَّمَ الْاِنْسَانَ» يعنى : الناس كلّهم ما لم يعلموا من الكتابة والحرف وغيرها ممّا فيه صلاح دنياهم ودينهم . قال الله تعالى : «والله اخرجكم من بطون امهاتكم لاتعلمون شيئاً» . وانما علّمهم ما لم يعلموا بالضرورة ونصب الادلّة على بعض المعلومات . وقيل : «عَلَّمَ الْاِنْسَانَ» يعنى : آدم (ع) علّمه الاسماء كلّها . وقيل : الانسان محمد (ص) بيانه وعلّمك ما لم تكن تعلم .

«كَلَّا» تأكيد بمعنى حقاً . وقيل : ردّ على المكذّب بالبعث ، وقيل : زجر عمّا يأتى ذكره فى الآية من الطّافيان . «اِنَّ الْاِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَ كَفَرٌ» ليتجاوز حدّه و يستكبر على ربه .

«اِنَّ رَأَاهُ اسْتَغْنَى» معنى الاستغناء هاهنا : الغنى بعينه ، اى - يبطر فى غناه و يستكبر . واما قوله : «اَمَّا مَنْ اسْتَغْنَى» وقوله «وَاَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى» فهو ان يرى نفسه غنياً وان لم يكن غنياً . وقال الكلبي : «اِنَّ رَأَاهُ اسْتَغْنَى» يعنى : يرتفع عن منزلة الى منزلة فى اللباس والطعام وغيرهما . وقال مقاتل : نزل فى ابي جهل كان اذا اصاب مالا زاد فى ثيابه ومر كبه وطعامه فذلك طغيانه . وكان رسول الله (ص) يقول : «اعوذ بك من فقر ينسى ومن غنى يطغى» .

«اِنَّ اِلَى رَبِّكَ الرَّجْعُ» يعنى : المرجع فى الآخرة فيجازى على طغيانه و مجاوزته حدّه فى كفره ، تقول : كتبت اليك مرّات وما وجدت رجعى . اى - جواباً .

«ارأيت الذى ينهى» «عبداً اذا صلى» هذا الناهى ابو جهل قال لقومه : هل يعقر محمد وجهه بين اظهر كم ؟ يعنى : هل رأيتموه مصلياً ساجداً ؟ - قالوا : نعم . قال : والآلات والعزى لئن رأيتنه يفعل ذلك لاطأن عنقه . فقيل له : هاهوذا يصلى فانطلق ليطا رقبته فما لبث ان تكسر على عقبه وبقى بيده . فقيل له : مالك يا باالحكم ؟ - قال : ان بينى وبينه خندقاً من النار وهو لا واجنحة . وروى : ان بينى وبينه فحلاً فاغراً فاه لو تقدمت لالتقمنى . ثم دخل على اهله فرعاً فبلغ ذلك رسول الله (ص) فقال : لودنامنى لاختطفته الملائكة فجعلته عضواً عضواً فانزل الله تعالى :

«ارأيت الذى ينهى» «عبداً اذا صلى» معناه : اليس يستحق العذاب من الله .

«ارأيت ان كان على الهدى» هذا خطاب للناهى ، يعنى : «ارأيت ان كان على المصلى على الهدى» ، اى - «على الدين و «امر» بتقوى الله واجتناب معاصيه . «ارأيت ان كذب وتولى» هذا خطاب للنبي (ص) ، تأويله : ارأيت يا محمد «ان كذب» ابو جهل بالدين «وتولى» عن الايمان ، اليس يستحق من الله اللعنة والعذاب ؟

«الم يعلم» هذا المكذب المتولى «بان الله يراه ويعلم جميع احواله وآتاه سيؤاخذ به فعله ويعاقبه عليه . وقيل : ارأيت هاهنا تعجيب للمخاطب وكرره للتأكيـد وتقدير نظم الآية : «ارأيت الذى ينهى» «عبداً اذا صلى» والمنهى على الهدى «امر بالتقوى» والناهى مكذب متول عن الايمـان فما اعجب من ذا «الم يعلم بان الله يرى» .

«كلاً» ردع وزجر ، وقيل : هو قسم معناه حقاً «لئن لم ينته» ابو جهل عن ابذاء رسول الله (ص) ونهيه عن الصلوة «لنسفعا بالناسية» لناخذن بمقدم رأسه اخذ اذلال . وقيل : لناخذن بناسيته الى النار كما قال : «فيؤخذ بالتواصى والاقدام» . وقيل : لنسودن وجهه فكنى بالناسية عن الوجه لانها فى مقدم الوجه وكانت

العرب تأنف من جرّ النّاصية فلذلك قال : « لنسفحن » و دخل التّون الخفيفة للتّأ كيد
كما قال : « وليكونا من الصّاغرين » . ثمّ قال : على البدل .
« ناصية كاذبة خاطئة » اى - صاحبها كاذب خاطىء .

« فليدع ناديه » قال ابن عباس : لتأ نهى ابو جهل رسول الله (ص) انتهره
رسول الله (ص) و زجره . فقال ابو جهل : يا محمد لقد علمت ما بها اكثر نادياً منى فوالله
لا ملانّ عليك هذا الوادى ان شئت خيلاً جرّداً و رجلاً مردأً ، فانزل الله عزّ وجل .
« فليدع ناديه » يعنى : قومه وعشيرته واعوانه .

« سندع الزّبانية » وهم خزنة النّار واحدها زبنيّ مأخوذ من الزّبن وهو الدّفع
لأنهم يدفعون اهل النّار اليها دفعاً . وفى الخبر لودعا ناديه لاخذتهم الملائكة الغلاظ
الشّداد عياناً . وقيل هذا فى القيامة .

« كلاً » ليس الأمر على ما يظنّه ابو جهل « لا تطعه » فيما يريد من ترك الصّلوة
« واسجد » على رغبته « واقترّب » تقرب الى الله بطاعتك . وقيل : « اقترّب » بالسّجدة
فان اقرب ما يكون العبد الى الله اذا كان ساجداً . روى ابو هريرة عن النّبى (ص) :
« اقرب ما يكون العبد من ربّه وهو ساجد فاكثروا الدّعاء » .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « بسم الله الرحمن الرحيم » اسم يدلّ على جلال من لم يزل ، اسم
يخبر عن جمال من لم يزل ، اسم ينبّه على اقبال من لم يزل ، اسم يشير الى افضال من لم يزل .
فالعارف شهد جلاله فطاش ، والصفى شهد جماله فماش ، والولى شهد اقباله فارتاش ،
والمرید شهد افضاله فقام يطلب مع كفاية المعاش .

بنام او كه نامش آرایش مجلس و مدحش سرمایه مفلس ، بنام او كه نامش
دل افروز و مهرش عالم سوز ، بنام او كه نامش آئین زبان و خبرش راحت جان . بنام او
كه نامش نور دیده مؤمنان ، يادش آئین منزل مشتاقان ، يافتش فراغ دل مریدان ،

مهرش انس جان محبتان ، حکمش توتیای دیده عارفان ، ذکرش مرهم جان سوختگان .
 پیر طریقت گفت: الهی از زبان محب خاموش است ، حالش همه زبانست ؛ و در
 جان درسر دوستی کرد ، شاید که دوست او را بجای جانست . غرق شده آب نبیند
 که گرفتار آنست ، و بروز چراغ نیفرزند که روز خود چراغ جهانست ! قوله تعالی :
 « اقرأ باسم ربك » حق ، جل جلاله و تقدست اسماء و تعالت صفاته ، خبر میدهد
 از ابتداء وحی که آمد بآن مهتر عالم و سید ولد آدم (ص) آن ساعت که جبرئیل خود را
 بوی نمود در غار حرا و با وی آرام یافت . رسول (ص) گفت : « اول که جبرئیل بمن
 آمد ، یکبار مرا در بر گرفت و تنگ بخود در کشید و نیک بمالید و بپسباید و
 بازها کرد ؛ آنکه دوبار دیگر همچنان کرد . و حکمت درین آن بود که سه بار طبیعت
 بشریت ویرا بمنصر ملکی مزاج داد . آنکه گفت : یا محمد « اقرأ » بر خوان .
 رسول (ص) گفت : « ما انا بقاریء » چه خوانم که من امیام ، خواندن ندانم ؛ تا
 جبرئیل (ع) وحی گزارد گفت : « اقرأ باسم ربك » ، بر خوان نام خداوند خود ؛ یعنی
 بگوی : « بسم الله الرحمن الرحيم » . اینست معنی آن خبر که روایت کردند از
 عبدالله بن عباس : که اول وحی که جبرئیل به مصطفی آورد آیت تسمیت بود .
 و بروایتی دیگر آمده که : اول سوره ای که وحی آمد « یا ایها المدثر » بود . و سدیگر
 روایت آمده که اول سوره « اقرأ » وحی آمد . و جمع میان این روایات آنست
 که اول آیت که وحی آمد آیه « بسم الله الرحمن الرحيم » بود ؛ و اینست معنی
 آن خطاب که جبرئیل گفت با سید صلوات الله و سلامه علیه که : « اقرأ باسم ربك »
 و اول سوره که وحی آمد ، سوره « یا ایها المدثر » ، آن اول آیتست و این اول
 سوره و بعد از آن آیه فایه و قصه فقصه و سوره فسوره وحی همی آمد تمامی بیست و
 سه سال تا آخر آیه که فرو آمد : « و اتقوا یوماً ترجعون فيه الى الله » . و قیل : آخر آیه
 نزلت : « لقد جاءکم رسول من انفسکم » الى آخر السوره . و گفته اند : سید (ص) چون این
 خطاب با وی کردند که : « اقرأ » بر خوان کتاب ما ، و اندرین خواندن بهیم عقوبت
 بود و نه ذکر جرم و جنایت ؛ ازین خطاب چندان سیاست و هیبت در سید (ص) اثر

کرد که میگفت: «آن ساعت اندامهای من خواست که از هم جدا گردد و بندهای اعضا از هم گسسته شود، از هیبت و سیاست آن خطاب! پس چه گویی فردا که بنده عاصی را خطاب آید که: «اقرأ کتابك» نامه خود بر خوان، و نامه عاصی همه جرم و جنایت و خطا و زلت بود، و او را بیم عذاب و عقوبت بود، و او را نه عذر و نه حجت بود. بنگر که حال وی چون بود؟! مگر که رب العزة، بمصلو کرم خود بروی رحمت کند و بآن سجودها که در همه عمر آورده و بالله تقرب کرده و امید در آن بسته او را نومید نکند، و بکرم خود او را بمحل قبول قرب رساند، چنانکه قرآن مجید خبر داده در آخر این سوره که: «واسجد واقترب». بنده در هیچ حال بحضرت عزت و بنثار رحمت چنان نزدیک نبود که در حال سجود. چون بنده سر بر سجده نهد، از آنجا که تارک سر وی بود تا آنجا که اقصای نهایت عالم بود، علم نور گردد و خطا روشنایی نور از فرق سر وی تا بعلی میشود، و رحمت از علی بر سر وی میبارد.

مصطفی (ص) گفت: «لا کبر مع السجود» هر که سجده آورد از کبر دور گشت و بر درگاه الله شرف متواضعان یافت. چون بنده در سجود متواضع شود، پاداش وی آن بود که حق تعالی تخصیص و تقریب وی ارزانی دارد. اینست که گفت: «واسجد واقترب». بنده در حال سجود جمع بود و در همه احوال دیگر متفرق بود. در حال قیام و رکوع بنظر خلق قریب بود و در حال سجود از نظر خلق دورتر بود و هر که از خلق دورتر بود بحق نزدیکتر بود، و هر که بنزد خلق بی خطرتر بنزد حق با خطرتر.

آورده اند که: چون رب العالمین فریشتگان را فرمود که: «آءء را سجده آءء، اوّل کسیکه سجده آورد، اسرافیل بود. چون سر از سجده برداشت، جبار عالم کتب الہی و وحی آسمانی بر پیشانی او پیدا آورد تا جبین وی لوح کتب خدای گشت. عجباً کسی که آءء را بحکم فرمان سجده کند، صور کتابهای خدای بر پیشانی او پیدا آءء؛ مؤمنی که هفتاد سال خدای را جلّ جلاله سجده آورد چه عجب اگر او را از

آتش عقوبت براءت دهد ؟ اِسرَاقیل بامر حقّ آدم را سجده کرد ، برپیشانی او کلام نبشته پیدا آمد ؛ ایمان در دل مؤمن نبشته ، چنانکه الله گفت : « کتب فی قلوبهم الایمان » . از روی اشارت میگوید : او که دون مرا بامر من سجده آورد ، کلام نبشته برپیشانی وی پیدا آوردم ، او که هفتاد سال بامر من مرا سجده آورد ، ایمان نوشته از دل وی کی برگیرم ؟ اِقال النبی (ص) « اذار کعتم فعظمو الله و اذا سجدتم فاجتهدوا فی الدعاء فانّه یتجاب لکم » .



۹۷ = سورة القدر = مکیة

النوبة الاولى

قوله : « بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ » بنام خداوند فراخ بخشايش مهربان .
« اَنَا اَنْزَلْنَاهُ » ما فرو فرستاديم قرآن را « فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ (۱) » در شب حکم و بريدن بهرها .

« وَمَا اَدْرَاكَ بِمَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ (۲) » وجه دانى تو که آن شب قدر چه شب است ؟
« لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ اَلْفِ شَهْرٍ (۳) » آن شب قدر به است از هزار ماهگان [که در آن شب بيست] .

« تَنْزِيلُ الْمَلَاَئِكَةِ وَالرُّوحِ فِيهَا » فرو ميا يند فرشتگان و جبرئيل در آن شب « بِاِذْنِ رَبِّهِمْ » بفرمان خداوند خویش « مِنْ كُلِّ اَمَرٍ (۴) » .
« مَلَاَمْهُيَ » از هر کار بد با سلامت است آن شب « حَتَّىٰ مَطْلَعِ الْفَجْرِ (۵) » و تا وقت بام همچنين

النوبة الثانية

اين سوره پنج آيتست ، سى كلمه ، صد و دوازده حرف ، جمله به مكه فرو آمد ، بقول بيشترين مفسران ؛ مكر ضحاک كه گفت : مدعى است و به مدينه فرو آمد على بن الحسين بن واقد گفت : اول سوره كه به مدينه فرو آمد ، اين سوره است ، و درين سوره ناسخ و منسوخ نيست . وفى الخبر عن ابى بن كعب عن النبى (ص) من قرأ سورة « القدر » ، اعطى من الاجر كمن صام رمضان واحيا « ليلة القدر » . قوله : « اَنَا اَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ » الهاء ضمير القرآن وان لم يتقدم ذكره فى السورة نظيره :

« حم والكتاب المبين » « اَنَا اَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ » مباركة انزل الله القرآن

جملة واحدة « في ليلة القدر » من اللوح المحفوظ الى السماء الدنيا فوضع في بيت العزة
واملاه جبرئيل على السفرة ثم كان ينزل به جبرئيل على محمد عليهما السلام نجوماً ،
فكان بين اوله وآخره ثلاث وعشرون سنة ؛ وقيل : معناه : « انا انزلنا » جبرئيل بالقرآن
« ليلة القدر » . وقيل : كان ابتداء انزاله « ليلة القدر » . وقيل : « انا انزلناه في
ليلة القدر » اى - « انزلنا » القرآن في شأن « ليلة القدر » ، ومنزلتها ؛ كما تقول :
نزلت سورة الليل في ابي بكر اى - في شأنه ويحتمل ان الهاء تعود الى القضاء والقدر
النازل « في ليلة القدر » ، فان قيل : قال الله تعالى في هذه السورة : « انا انزلناه في ليلة
القدر » وقال في موضع آخر : « انزلنا على عبدنا يوم الفرقان يوم التقى الجمعان »
وقد انزل في عشرين سنة كما قال : « وقرأنا فرقناه لتقرأه على الناس على مكث و
نزلناه تنزيلاً » فما وجه الجمع بين هذه الآيات الجواب انه انزل « ليلة القدر »
التي كانت صبيحتها يوم بدر وهي كانت ليلة سبع عشرة من رمضان لم ترد بعد الى
العشر الاواخر انزل الى السماء الدنيا فوضع في بيت العزة خزانة القرآن ثم كان ينزل
منه على رسول الله (ص) نجوماً الى ان قبض . قوله :

« ليلة القدر » معناه . « ليلة » تقدير الامور والاحكام والفصل بقدر الله فيها امر
السنة في عباده وبلاده الى السنة المقبلة كقوله تعالى : « فيها يفرق كل امر حكيم »
والتقدير و « القدر » بمعنى واحد ، يقال : قدر الله الشيء قدراً وقدراً ، قدره تقديرأ .
وسميت « ليلة القدر » في سورة الدخان : « مباركة » لان الله سبحانه ينزل فيها الخير
كله والبركة والمغفرة . وروى ابو الضحى عن ابن عباس : ان الله عز وجل يقضى
الاقضية « في ليلة » النصف من شعبان و يسلمها الى اربابها « في ليلة القدر » . وقيل
للحسين بن الفضل : ليس قد قدر الله المقادير قبل ان يخلق السموات والارض ؟ -
قال : بلى . - قيل : فما معنى « ليلة القدر » ؟ - قال : سوق المقادير الى المواقيت وتنفيذ
القضاء المقدر . قال الازهرى : « ليلة القدر » اى - « ليلة » العظمة والتّرف من قول
الناس لفلان عند الامير قدر ، اى - جاء وقدر ومنزلة . يقال : قدرت فلاناً اى - عظمته .
قال الله عز وجل : « وما قدروا الله حق قدره » اى - ما عظموه حق تعظيمه . وقيل : لان

كُلَّ عمل صالح يوجد من المؤمن فيها يكون ذا قدر و قيامه عند الله لكونه مقبولا .
وقال الخليل بن احمد : سميت « ليلة القدر » لان الارض تضيق فيها بالملائكة من
قوله تعالى : و من « قدر عليه رزقه » يبسط الرزق لمن يشاء و يقدر « و اختلفوا
فى وقتها : فقال بعضهم : انها كانت على عهد رسول الله (ص) ثم رفعت و عامة الصحابة
و العلماء على انها باقية الى يوم القيامة . لما روى عن ابي هريرة قال : زعموا ان
ليلة القدر « قد رفعت و كذب من قال ذلك هى فى كل شهر رمضان استقبله . و قال
بعضهم : هى فى لىالى السنة كلها حتى لو علق طلاق امراته او عتق عبده بليلة « القدر » لم
يقع الطلاق ولم ينفذ العتق الى مضى سنة من يوم حلف . يروى ذلك عن ابن مسعود
قال : من يقسم الحول كله يصعبها ، فبلغ ذلك عبد الله بن عمر فقال : يرحم الله
ابا عبد الرحمن اما انه علم انها فى شهر رمضان ولكن اراد ان لا يتكل الناس ؛ و الى
هذا ذهب ابو حنيفة انها فى جميع السنة . وعن ابن مسعود ايضا قال : اذا كانت السنة
« فى ليلة » كانت فى العام المستقبل « فى ليلة » اخرى و الجمهور من اهل العلم على انها
فى شهر رمضان فى كل عام . قال ابو رزين العقيلي : هى اول « ليلة » من شهر
رمضان . وقال الحسن : « ليلة » سبع عشرة و هى الليلة التى كانت صبيحتها وقعة بدر ،
و الصحيح انها فى العشر الاواخر من رمضان و اليه ذهب الشافعي . - قالوا : كانت
الامم تطلبها فى لىال السنة كلها فردها الله عز وجل لهذه الامة الى رمضان لتكون
ايسر للطلب للميسر الذى خصها به فى دينه و وضعه الا صار عنها - فدعا رسول الله
(ص) فوضعها له و لاقتة فى شهر رمضان ثم دعاه فوضعها فى العشر الاواخر ثم جد
فى الطلب و دعا الله فوضعها فى الاوتار منها فهى لا تخرج من العشر الاواخر منه و تراء
ثم دعاه فاراها اياما فى منامه مرتين . اما احديهما فايقظه بعض اهلها فنسيها و اما المرة
الاخرى فخرج ليخبر اصحابه فتلاحى رجلان فاصالح بينهما فنسيها ، فقال لهم : اخبرت
بها ثم رفعت و عسى ان يكون خيرا فاطلبوها فى كل وتر ، و يروى فالتسموها فى
التاسعة و السابعة و الخامسة ؛ ثم اختلفوا فى انها هى « ليلة من الاوتار . قال ابو سعيد الخدرى :
هى الليلة الحادية و العشرون لما روى ان النبى (ص) قال : اريت هذه الليلة و رايتنى

اسجد في صبيحتها في ماء وطين . قال ابو سعيد الخدرى : امطرت السماء تلك الليلة فابصرت عيناى رسول الله (ص) انصرف اليها وعلى جبهته وانفه اثر الماء والطين في صبيحة احدى وعشرين . وقال بعضهم : هي ليلة ثلاث وعشرين لما روى ابو هريرة . قال : نذا كرنا «ليلة القدر» ، فقال رسول الله (ص) : «كم مضى من الشهر» ؟ - فقلنا : ثنتان وعشرون وبقي ثمان . فقال : «مضى ثنتان وعشرون وبقي سبع اطلبوها الليلة الشهر تسع وعشرون» . و عن نافع عن ابن عمر قال : جاء رجل الى النبي (ص) فقال : يا رسول الله : انى رأيت فى النوم كان «ليلة القدر» سابعة تبقى . فقال رسول الله (ص) : «ارى رؤياكم قد توأطأت على ثلاث وعشرين ؛ فمن كان منكم يريد ان يقوم من الشهر فليقم ليلة ثلاث وعشرين» . وقال قوم : هي الليلة السابعة والعشرون واليه ذهب على عليه السلام و ابي وعائشة و معاوية لما روى ابن عمر يحدث عن النبي (ص) «فى ليلة القدر» قال : من كان متحرّياً فليتحرّها فى ليلة سبع وعشرين . وعن ابي بن كعب قال : سمعت النبي (ص) باذنى والافصمتا انه قال : «ليلة القدر» ليلة سبع وعشرين . و عن زر بن حبیش قال : قلنا لابي بن كعب : انينا ابن مسعود فسألناه عن «ليلة القدر» - فقال : من يقم الحول يصبها ، فقال : يرحم الله ابا عبد الرحمن لقد علم انها فى شهر رمضان وانها «ليلة» سبع وعشرين ولكن كره ان يخبركم فتتكلوا . ثم قال : هي والذى انزل القرآن على محمد (ص) ليلة سبع وعشرين . فقلنا : يا ابا المنذر : انى علمت ذلك ؟ - قال : بالآية التى اخبرنا النبي (ص) بها ، قال : فقلت : ابا المنذر وما الآية ؟ - قال : تطلع الشمس غدائذ كأنها طست ليس اها شعاع . وفى رواية : تطلع الشمس فى صبيحة يومها بيضاء لا شعاع لها . و قال الحسن رفعه انها «ليلة» بلجة سمحة لاحارة ولا باردة ، تطلع الشمس صبيحتها لا شعاع لها . قال بعض اهل العلم : يحتمل ان يكون معنى طلوعها من غير شعاع ، لان الملائكة تصعد عند طلوع الشمس الى السماء فيمنع صعودها انتشار شعاعها الكثرة ما ينزل من الملائكة «ليلة القدر» . ويحتمل ان يكون ذلك لانها لا تطلع فى هذه الليلة بين قرنى الشيطان ، فيزيد الشيطان فى بث شعاعها وتزيين طلوعها ليزيد فى غرور الكافرين و يحسن فى اعين الساجدين . و يروى عن عبيد بن عمير قال : كنت ليلة السابع

و العشرين في البحر فاخذت من مائه فوجدته عذبا سلسا و قال بعض الصحابة : قام بنا رسول الله (ص) ليلة الثالث والعشرين ثلث الليل فلما كانت ليلة الخامس والعشرين قام بنا نصف الليل فلما كانت ليلة السابع والعشرين قام بنا الليل كله .

واعلم ان الاخبار اختلفت في تعيين « ليلة القدر » لانها دائرة في العشر الاواخر لاثبتت على واحدة وانها متفاوت فرماتقع في سنة بخلاف ما كانت فيما قبلها او بعدها وفي الجملة ابهم الله هذه الليلة على الامة ليجهدوا في العبادة ليالي رمضان طمعا في ادراكها كما اخفى ساعة الاجابة في يوم الجمعة واخفى الصلوة الوسطى في الصلوة الخمس واسمها الاعظم في الاسماء ورضاء في الطاعات ليرغبوا في جميعها وسخطه في المعاصي لينتهوا عن جميعها واخفى قيام الساعة ليجهدوا في الطاعات حذرا من قيامها . واما الكلام في فضائل «ليلة القدر» وخصائصها فهو ما روى ابو هريرة قال : قال رسول الله (ص) : «لا يقوم احد «ليلة القدر» فيوافقها ايمانا واحتسابا الا اغفر الله له ما تقدم من ذنبه . وروى ان الشيطان لا يخرج في هذه الليلة حتى يضيء فجوها ولا يستطيع ان يصيب فيها احدا بخيل اوداء او ضرب من ضرور الفساد ولا ينفذ فيها سحر ساحر . وقال سعيد بن المسيب : من صلى صلوة العشاء فيها جماعة فقد اخذ بحظها من «ليلة القدر» و روى : ان عائشة قالت للنبي (ص) : ان وافيت «ليلة القدر» فما اقول ؟ - قال : «قولي : اللهم اترك عفوت تحب العفو فاعف عني» . وقال (ص) عرضت على اعمال امتي واعمارها فاستقلتها فاسألتني فاعطيت في السنة «ليلة» هي «خير من الف شهر» يعني : «خير من الف شهر» ليست فيها «ليلة القدر» و قيل : ان العمل فيها «خير» من العمل في «الف شهر» ليس فيها «ليلة القدر» قوله :

«وما ادريك ما ليلة القدر» قاله على جهة التعظيم لها والتفخيم لسانها . قال المفسرون : كل ما في القرآن من قوله «وما ادريك» فقد ادراه اي - اعلمه وكل «ما» في القرآن وما يدريك لم يدركه اي - لم يعلمه . قوله :

«ليلة القدر خير من الف شهر» اختلفوا في الحكمة الموجبة لهذا العدد فقال علي بن عروة : ذكر رسول الله (ص) اربعة من بني اسرائيل عبدوا الله ثمانين سنة لم يصوه طرفه عين وهم : ايوب و زكريا و حزقيل بن العجوز و يوشع بن نون . فمعجب

اصحاب النبى (ص) من ذلك فاته جبرئيل (ع) فقال : يا محمد عجبت اقمك من عبادة
هو لآء التفر ثمانين سنة لم يعصوا الله طرفه عين وقد انزل الله تعالى عليك خيراً من
ذلك ثم قرأ عليه : «انا انزلناه في ليلة القدر» فقال : هذا افضل مما عجبت انت و اقمك .
قال : فسرّ بذلك النبى (ص) والناس معه ، وقيل : ان رسول الله (ص) ذكر رجلاً من
بنى اسرائيل حمل السلاح على عاتقه الف شهر فمعجب لذلك عجباً شديداً و تمنى ان
يكون ذلك فى اقمته فقال : «يارب جعلت اقمى اقصر الامم اماراً و اقلها اعمالاً ؟ فاعطاه
الله «ليلة القدر» . فقال : «ليلة القدر خير من الف شهر» الذى حمل فيه الاسرائيلى
السلاح فى سبيل الله . وقيل : انما خص الف شهر بالذكرك لان الامم الماضية لم يكن
يستجاب لهم الدعوة الا بعد عبادة الف شهر ولا يسمى عبداً الا من يتعبد الف شهر وهى
ثلاثة وثمانون سنة واربعة اشهر . فقالت الصحابة : لو كان عمر ناطولاً لكنا نعبده الله فيه ،
فجعل الله تعالى لامة محمد (ص) «ليلة» «خيراً من الف شهر» كانوا يعبدون فيها .
قال ابو بكر الوراق : كان ملك سليمان (ع) خمس مائة شهر وملك ذى القرنين خمس
مائة شهر فيحتمل ان يكون معنى الآية «ليلة القدر» خير لمن ادر كها من مملكة
سليمان و ذى القرنين عليهما السلام . وقال ابو العالية معناه : «ليلة القدر خير من»
عمر الف شهر ، وقال مجاهد : «سلام» الملائكة و «الروح» عليك تلك الليلة
«خير من» ، «سلام» الخلق عليك الف شهر ، فذلك قوله :

«تنزل الملائكة والروح فيها» روى ان «الملائكة» تلك الليلة اكثر فى الارض
من عدد الحصى و نهارها كليلها فى الخبر و «الروح» هاهنا جبرئيل (ع) فى قول
اكثر المفسرين يدل عليه ما روى انس : ان رسول الله (ص) قال : اذا كان «ليلة القدر»
نزل جبرئيل (ع) فى كبكبة من «الملائكة» يصلون و يسلمون على كل عبد
قائم اوقاعد يذكر الله تعالى . و عن ابن عباس : ان النبى (ص) قال : اذا كانت
«ليلة القدر» «تنزل الملائكة» الذين هم سكان سدرة المنتهى و فيهم جبرئيل
فتنزل جبرئيل ومعه الوبة ينصب لواء منها على قبرى ولواء على بيت المقدس ولواء
فى مسجد الحرام ولواء على طور سيناء ، ولا يدع فيها مؤمناً و لا مؤمنة الا سلم
عليه . واما النور الذى يرى «ليلة القدر» فقال بعضهم : هو نور اجنحة «الملائكة»

وقيل : هو نور جنة عدن تفتح ابوابها « ليلة القدر » وقيل : هو نور لواء الحمد . وقيل : هو نور اسرار العارفين رفع الله الحجب عن اسرارهم حتى يرى الخلق ضياءها وشعاعها . وقيل : « الروح » هاهنا طائفة من « الملائكة » لانهم الملائكة الا تلك الليلة . وقيل : هم حفظة الملائكة ، وقيل : هو ملك عظيم يفى بخلق من الملائكة .

« فيها ، اى - « فى ليلة القدر » ، باذن ربهم ، اى - بامر « ربهم » ، من كل امر ، « من » بمعنى الباء كقوله : « يحفظونه من امر الله » اى - بامر الله ؛ والمعنى : بكل امر قدّره الله فى تلك السنة . وقيل : بكل « امر » من الخير والبركة . وتم الكلام هاهنا ثم ابتدا فقال :

« سلامٌ هى ، اى - « ليلة القدر » ، سلامٌ ، و خيرٌ كلها ليس فيها شرٌ وقيل : « سلامٌ هى حتى مطلع الفجر » . « سلامٌ ، خير والمبتداء « هى حتى مطلع الفجر » والمعنى : تلك الليلة سالمة من ان يحدث فيها داء او يستطيع ان يعمل فيها شيطان ؛ وقيل : معناه : « سلامٌ ، على اولياء الله واهل طاعته » ، وقيل : هو تسليم الملائكة « ليلة القدر » على اهل المساجد من حين تغيب الشمس الى ان يطلع « الفجر » يمرّون على كل مؤمن ويقولون : السلام عليك يا مؤمن « حتى » يطلع « الفجر » ؛ وقيل : « سلامٌ هى ، متصل بقوله : « من كل امر » ، والمعنى : « من كل سوء سالمة » وهى ، لا يحدث فيها بلاء ولا يصيب واحداً شيطان بشر ولا يرمى فيها بنجم وقرأ ابن عباس : « من كل امرئ » ، « سلامٌ ، وفسّره « من كل » ملك على المؤمن

« سلامٌ هى حتى مطلع الفجر » اى - الى « مطلع الفجر » . قرأ الكسانى « مطلع » بكسر اللام والآخرين بفتحها وهو الاختيار لانه بمعنى الطلوع على المصدر يقال : طلع « الفجر » طلوعاً ومطلعاً وبالكسر موضع الطلوع .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « بسم الله الرحمن الرحيم » « بسم الله » كلمة سماءها يوجب احد امرين اما صحواً اما معواً ، صحراً لمن سمعها بشاهد العلم فيستبصر بواضح برهانه ،

ومحموا لمن سمع بشاهد المعرفة لانه يتحير في جلال سلطانه :

يا موضع الباطن من ناظرى

ويسا مكان السر من خاطرى

يا جملة الكل التى كلها

كلى من بعضى و من سائرى

ای خداوندی که یاد تو بیان دل و زبانست و مهر تو میان سرّ و جان ، وصل تو زندگانی جانست و رستخیز نهان ، ای خداوندی که بعلیه هر جائی و بذات بر آسمان . قرب تو در دیدن است و اشارت در نفس و صحبت در جان . ای خداوندی که در نهائی پیدائی و در پیدائی نهان . یافت تو روزست که خود بر آید ناگاهان . یاونده تو سه بشادی پردازد نه باندوهان . سرگشته در کار تو همچون بی خبران :

مشتاق تو در کویت ، از شوق تو سرگردان

از خلق جدا گشته ، خرسند بخلقاقها

از سوز جگر چشمی ، چون حلقه کوهها

وز آتش دل آهی ، چون رشته مرجاها

« اَنَا الْزَلْزَلَةُ فِي لَيْلَةِ الْقَدَرِ » يك قول از اقوال مفسران در معنی این آیت

آست که : « ازلنا ، القرآن » فی شأن « لیلۃ القدر » و منزلتها و تعظیما . میگوید : ما در تعظیم شب قدر از آسمان قرآن فرستادیم ، و بوحی یاک و پیغام راست عالمیان را از خیرات و برکات و منزلت و مرتبت این شب خبر دادیم . اندرین شب جنّات عدن و فرادیس اعلی درها باز نهاده و ساکنان جنّة الخلد بر کنگرها نشسته ، و ارواح انبیا و شهدا در علیّین فرا طرب آمده ، نسیم روح ازلیّت از جانب قربت بدل دوستان می دمد ، و باد کرم از هوائ فردا نیت بر جان عاشقان می وزد ، و زدوست خطاب می آید که : « ليقم القانتون این المستغفرون » ؛ کجاند جوانمردان شب خیزان که در آرزوی مواصلت مابى خواب و بوی آرام بوده اند و در راه عشق ما شربت بلا نوشیده اند ؟ تا ما خستگی ایشان مرهم نهمیم و اندرین شب قدر ایشان را با قدر و منزلت باز گردانیم ! که امشب شب نواختن بند کاست ، وقت قبول توبه عاصیانست ، موسم و میعاد آشتی جویانست

هنكام ناز عاشقان و راز محبتانست . همه شب داعيان را اجابت است ، سائلان را عطايت است ، مجتهدان را معونت است ، مطيعان را مثوبت است ، عاصيان را مغفرت است ، محبتان را كرامت است . فرشتگان از آسمان بزر آيند بعدد سنكريزه جهان ، و جبرئيل روح - الامين در پيش ايستاده ، اينست كه رب العالمين گفت :

« تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ » « فِيهَا بَأْذَنُ رَبِّهِمْ » چهار علم با خود آورده ، يكي بر بام كعبه بزنند ، يكي بر طور سيناء ، يكي بر صخره بيت المقدس ، يكي بر سر روضه مصطفى (ص) ؛ و آن فرشتگان و جبرئيل با ايشان كرد عالم ميگردند و بهمه جاها در آيند ، و بهمه خانه هاي مؤمنان در شوند . خانه اي كه در آنجا مي بود ، يامدمن الخمر بود ، يافرزندی عاق بود بر پدر و مادر ، يا قاطع رحم بود ، يادر آن خانه سكي بود ، يا تصاوير ، يا كسي كه نماز نكند ، يا دو مسلمان كه با يكديگر بهجرت باشند و سخن نگويند ؛ فرشتگان درين خانه ها نروند و از خيرات و بركات اين شب محروم باشند . و در خبر است كه فرشتگان هر مؤمني را كه در نماز بود دست در دست نهند و بروي سلام كنند ، گويند : « السَّلامُ عَلَيْكَ يَا مُؤْمِنٌ » . و اگر بيرون از نماز بود ، سلام كنند ؛ و اگر در خواب بود ، ازدور بر حمت دروي نگردند . آن ساعت كه چشم بنده مؤمن آب ريزد و مويها بر اندام وي بپاي شود ، نشان آنست كه جبرئيل دست در دست وي نهاده چندان رحمت بر مؤمنان قسمت كند كه زيادت آيد . جبرئيل گويد : خداوند از يادتي رحمت را چه كنم ؟ - فرمان آيد كه : سزاي كرم ما نبود كه رحمتي كه بخلق فرستاديم باز بريم ؛ آن را ميدار تا غازيان كافران را هزيمت كنند و فرزندان ايشان را اسير آرند ؛ آن فرزندان را از اين رحمت بهره بود تا بيركت اين رحمت ايمان آرند . آنكه بوقت صبح جبرئيل آواز دهد كه : يا معشر الملائكة الرحيل الرحيل علمها بر داريد تا بر آسمان بمقام معلوم خود باز شويم ، فرمان آيد از جبار عالم كه بر آمدن شما روي نيست كه خفتگان ائمت محمد را سلام نكرديد . قومي كه هنوز در خوابند صبر كنيد تا بيدار شوند و ايشان را سلام كنيد . آنكه فرشتگان بوقت طلوع آفتاب با آسمان باز شوند بجاي خويش حلقه حلقه بنشينند و يكديگر را بتعجب باز ميگويند كه : حق جل جلاله امشب با ائمت محمد (ص) چه فضل كرد و چه نواخت

برایشان نهاد! و از حقّ جلّ جلاله آن ساعت ندا آید که: ای مقرّبان در گاه وای طواسان مملکت وای عابدان سدره کواه باشید که از اَمّت محمد (ص) هر که مطیع بود و طاعات ایشان پذیرفتم و پسندیدم و هر چه عاصیان بودند معصیت ایشان آمرزیدم و ایشان را بمطیعان بخشیدم.

گفته اند: حکمت اندر فرستادن فریشتگان^۱ و جبرئیل اندرین شب قدر بزمین آنست که مصطفی را (ص) امر آمد: «و ما کان الله ليعذبهم و انت فيهم» ای سید فانودر میان ایشان باشی عذاب کردن ایشان روی نیست. رسول گفت: «آلهی و سیدی و مولائی» ترسم که چون مرا از میان ایشان برداری عذاب هافرستی. فرمان آمد که: «و ما کان الله ليعذبهم و هم يستغفرون» ای محمد تو رسول من بایشان و استغفار رسول ایشان بمن، تا رسول من در میان ایشان، عذاب فرستادن روی نیست. همچنین تا رسول ایشان بعضرت من، عذاب کردن در کرم من روا نیست. رسول (ص) شاد شد و دل وی خوش گشت. آنکه اندیشید که اگر گروهی از اَمّت من در استغفار تقصیر کنند ترسم که عذاب فرستد. جبرئیل آمد و گفت: الله تعالی از اندیشه دل تو آگاه است، میگوید: دل خوش دار که بعد از وفات تو تا بقیامت هر شب قدر جبرئیل را فرستم بزمین تا اَمّت ترا یکان یکان سلام کند، ای سید تا سلام تو بایشان میرسد عذاب نفرستادم تا جبرئیل در شبهای قدر میرود و سلام میرساند، عذاب نفرستم. و گفته اند: ربّ العالمین در دو وقت بندگان را بر فریشتگان عرضه کند. یکی در موسم عرفات که حاجیان احرام گرفته، روی بخانه مبارک نهاد، رنج بادیه و جفای عرب کشیده، دل بر غربی نهاد، خان و مان و اسباب و ضیاع بگذاشته، شربتهای نابایست کشیده، داغ فراق بردل خویشان نهاد، لباس مصیبت رسیدگان پوشیده؛ آن ساعت که در آن موسم عرفات بیستند، از حقّ جلّ جلاله ندا آید بملائکه آسمان: «انظروا الی عبادی اتوئی شعنا غبراً» من کلّ فج عمیق، در مگرید باین بندگان من، سوختگان در راه من، مشتاقان در گاه من؛ از چهار گوشه عالم روی بخانه ما نهاد، راه دور و دراز در پیش گرفته، جان شیرین فدا کرده، لبیک زنان و تکبیر گویان بدرخانه ما آمده، شما

کواه باشید که ایشان را با هر چه دارند از تبعات آمرزیدم و هر که را شفاعت کنند بایشان بخشیدم و با تحفه های کرامت و هدیه های رحمت باز گردانیدم. دیگر شب قدر بندگان را بر فریشتگان جلوه کند؛ زیرا که درین شب مطیعان در طاعت بیفزایند، عاصیان از معصیت باز گردند، از دستها بوی مصحف آید، از زبانها بوی تسبیح آید، از شکمها بوی کرسنگی آید، از هفت اندام ایشان بوی طاعت آید؛ تنهاشان در نماز، دلهاشان بانایز، جانهاشان در راز، مهر مهر بر دل نهاده، خواست خود بغارت اندوه داده، یکسر و اخدمت ما پر داختمه! فرمان آید از جبار کائنات که: این ها آنند که بعضی از شما در حق ایشان گفتند: «اتجعل فیها من یفسد فیها ویسفک الدماء» و من ایشان را جواب دادم که: «اَئی اعلما لا تعلمون» معاشر المسلمین امشب مقربان آسمان سلام حق ببندگان میرسانند و انوار و آثار رحمت بر سر امت محمد (ص) می افشانند. طاعات با تقصیر می پذیرند و معاصی بیشمار می آمرزند. بیایید تا مانیز نیاز خود عرضه کنیم و بجمع گوئیم: خداوند با حرمت سید مختار، بحرمت اتقیا و ابرار، بحرمت مهاجر و انصار، که ما را درین شب بزرگوار از خلعت رحمت نصیبی تمام ارزانی دار، و معاصی ما از مادر گذار، و همه را برسان بدارالقرار، یا جلیل و یا جبار، یا کریم و یا غفار.

۹۸ - سورة البينة (لم يكن) = مکیه

نوبه الاولى

قوله تعالى : «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان .
 «لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِّينَ» ناکر ویدکان
 جهودان وترسایان ومشرکان عرب بنه خواهستند^(۱) کشت از کفر وشرك خویش «حَتَّىٰ
 تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ (۱)» تا بایشان آمد کار روشن ونشان پیدا ومرد استوار .

«رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ» پیغامبری از خدای «يَتْلُوا صُحُفًا مُطَهَّرَةً» تا میخواند
 برایشان صحیفه ها ونامه های پاک داشته ازدروغ وغلط وتفاوت واختلاف . «فِيهَا كُتِبَ
 قِيمَةٌ (۲)» در آن صحیفه ها نبشته هاست ، حکم های درست پاینده و پابرجای .
 «وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ» دو گروه نشدند جهودان در کار او «الَّا مِنْ
 بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَةُ (۳)» مکرپس آنکه بایشان آمدو آشکارا شد ایشان را پیغامبری
 واستواری وراست سخنی او .

«وَمَا أُمِرُوا» ونفرمودند مردمان را «الَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ» مکر آن را که الله را پرستند
 «مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ» پاک میدارند او را دین و کردار خوش «خُنَفَاءَ» مسلمانان پاک
 دینان «وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ» ونماز بیای دارند بهنکام «وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ» وازمال زکوة
 دهند «وَذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ (۴)» ، ودین پاینده اینست .

«أَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا» ایشان که بنکر ویدند «مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ»
 از جهود وترسا وانباز کیران باخدای «فِي نَارِ جَهَنَّمَ» در آتش دوزخ اند «خَالِدِينَ فِيهَا»
 جاودان در آن «أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ (۵)» ایشان بترین همه آفریدگان اند .

«أَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» ایشان که بگرویدند و کردارهای نیک
 کردند «أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ (۶)» ایشان بهینه همه آفریدگان اند .

(۱) بنه خواهستند : صیغه ای قدیم است از بنخواستند .

«جَزَاءُ هُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ» پاداش ایشان بنزدیک خداوند ایشان «جَنَّتْ عَدْنُ» بهشت‌های همیشه^(۱) است «تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» میرود زیر درخت آن جویهای روان «خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا» (۷) «ایشان جاویدان در آن همیشه .
 «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ» الله از ایشان خشنود «وَرَضُوا عَنْهُ» و ایشان از الله خشنود
 «ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ» (۸) «این پاداش اوراست که خدای را داند و ازو بترسد .

النوبة الثانية

این سوره هشت آیتست ، نود و چهار کلمه ، سیصد و نود و نه حرف ، جمله به مدینه فرو آمد . بعضی مفسران گفتند : مکی است ، به مکه فرو آمد . و درین سوره ناسخ و منسوخ نیست . و فی الخبر عن ابی بن کعب قال : قال رسول الله (ص) : «من قرأ سورة لم يكن» کان يوم القيامة مع خير البرية مسافراً أو مقيماً ، وعن قتادة عن انس قال : قال رسول الله (ص) لابی بن کعب : «ان الله عز وجل امرني ان اقرأ عليك : «لم يكن الذين كفروا» ، وفي رواية أخرى : «امرني ان اقرأ عليك القرآن» . قال : «وسماني لك» . قال : نعم . قال : «وقد ذكرت عند رب العالمين» . قال : نعم . فذرفت عيناه . وفي رواية أخرى قال جبرئيل للنبي (ص) : لما نزلت هذه السورة ان الله يأمرك ان تقرأها ايأ فذكر النبي (ص) لابی فبكى . وقال : اود ذكرت هناك يا رسول الله . فقال : «نعم فبذلك فلتفرحوا» . و روى عن سعيد بن المسيب عن ابی الدرداء قال : قال رسول الله (ص) : «لويعلم الناس ما في» لم يكن الذين كفروا من اهل الكتاب ، لعطلوا الاهل و المال و تعلموها . فقال رجل من خزاعة : ما فيهما من الاجر يا رسول الله ؟ فقال رسول الله (ص) : «لا يقرأها منافق ابداً ولا عبدٌ في قلبه شك في الله والله ان الملائكة المقرّبين ليقرؤونها منذ خلق الله السموات والارض لا يفترّون عن قراءتها وما من عبد يقرأها بلیل الا بعث الله ملائكة يحفظونه في دينه و دنياه و يدعون الله لسه بالمغفرة و الرحمة فان قرأها نهاراً اعطى عليهما من التراب مثل ما ضاء عليه النهار و اظلم عليه الليل» ، فقال رجل من قيس -

عيلان : زدنا من هذا الحديث قدك ابي وامى يا رسول الله (ص) ا فقال رسول الله (ص) :
 «تعلموا عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ، وتعلموا نِقَ والقرآن المجيد، وتعلموا (والسَّمَاء ذات البروج،
 وتعلموا (والسَّمَاء والطَّارِق، فأنكم لو تعلمون ما فيهِنَّ لعظمت ما انتم فيه وتعلمتموهنَّ
 وتقرَّبتم الى الله عزَّ وجلَّ بهنَّ فانَّ الله يغفر بهنَّ كلَّ ذنبٍ الا الشُّرك بالله واعلموا انَّ
 «تبارك الَّذي بيده الملك، تجادل عن صاحبها يوم القيامة وتستغفر له من الذنوب». قوله:

«لم يكن الذين كفروا من اهل الكتاب» من هاهنا للتبيين وقيل للتبعض و«اهل
 الكتاب، اليهود والنصارى» والمشركون كفار العرب وهم عبدة الاوثان «منفكَّين» اى -
 منتهين عن كفرهم وشر كههم، وقال اهل اللغة: «منفكَّين» زائدين منفصلين. يقال: فككت
 الشَّيء فانفكَّك اى - انفصل «حتَّى تأتِيهم البيِّنة» لفظه مستقبل ومعناه الماضى اى -
 «حتَّى» انتهم «البيِّنة» اى - الحجَّة الواضحة الظاهرة الَّتِي يَتَمَيَّزُ بِهَا الْحَقُّ عَنِ الْبَاطِلِ،
 يعنى : محمد (ص) اتاهم بالقرآن فبيَّن لهم جهالتهم وضلالتهم ودعاهم الى الايمان
 فهذه الآية فيمن آمن من الفريقين اخبر انهم لم ينتهوا عن الكفر حتَّى اتاهم الرُّسول
 فدعاهم الى الايمان فأمنوا فانقذهم الله من الجهل والضلالة. فقال ابن كيسان: معناه
 «لم يكن» هو لاء الكفار تاركين صفة محمد (ص) فى كتابهم انه نبى حتَّى بعث
 فلما بعث تفرقوا فيه واختلَفوا. وقيل: لا ينتهون عن كفرهم حتَّى يأتيهم الموت ثم
 فسر «البيِّنة» فقال:

«رسولٌ من الله يتلوا صحفًا» اى - كتباً، يعنى: ما يَتَضَمَّنُهُ «الصَّحَف» من
 المكتوب فيها وهو القرآن، لانه كان يتلوا عن ظهر قلبه لاعن كتاب «مطهرة» من
 الباطل والكذب والزُّور؛ وقيل: «لا يمسسه الا المطهَّرون».

«فيها» اى - فى تلك «الصَّحَف» «كتب» يعنى: الآيات والاحكام «قيِّمة» اى -
 عادلة مستقيمة غير ذات عوج. يريد بالصَّحَف الطَّوامير والاوراق وبالكتب السُّور
 الاحكام والآيات.

«وما تفرَّق الذين اتوا الكتاب» اى - ما اختلفوا فى امر محمد (ص) وما كذبوه
 «الا من بعد ما جاءتهم البيِّنة» محمد والقرآن، اى - لم يختلفوا فى مبعثه وكونه نبياً
 الا بعد ظهوره بغياً وحسداً. قال قوم من المفسرين: من اَوَّل السُّورة الى قوله: «فيها كتبُ»

قِيَمَةٌ، حكمها فيمن آمن «من اهل الكتاب والمشركين»، ومن قوله: «وما تفرق» حكمه فيمن لم يؤمن «من اهل الكتاب» بمد قيام الحجّة ثم ذكر ما امروا به في كتبهم فقال: «وما امروا الا ليعبدوا الله» اي - ما امر هو لاء الكفار «الا» ان «يعبدوا الله» «مخلصين له الدين» اي - موحدين لا يشركون «حنفاء» اي - مائلين عن الاديان كلها الى دين الاسلام وقيل: «حنفاء» مائلين الى الحق عادلين عن الباطل؛ وقيل: حاجين مختصين؛ واحداً الحنفاء حنيف، والحنيف في الاصل المستقيم وهو في اهل الملك المسلم؛ تقول: رجل متحنف، اي - مسلم متعبد؛ والحنيف في المسلمين الحاج والمختن وانما قيل لمائل الرّجلين احنف تفاقوا كما قالوا للاعمى بصيراً وللدبغ سليماً. و بقيموا الصلوة المكتوبة في اوقاتها ويؤثروا الزكوة عند محلّها وذلك الذي امروا به دين القيّمة، اي - الملة والشريعة المستقيمة. اضاف الدين الى القيّمة وهي نعمة لا اختلاف اللّفظين، والعرب تضيف الشيء الى نعمة كثيراً وتجد هذا في القرآن في مواضع منها قوله: «ولدار الآخرة» وقال في موضع: «وللدار الآخرة» لان الدار هي الآخرة وتقول: دخلت مسجد الجامع ومسجد الحرام وادخلك الله جنّة الفردوس، هذا وامثاله. واث القيّمة لان الآيات هائية فردّ الدين الى الملة. وقال النضر بن شميل سألت الخليل بن أحمد عن قوله: «وذلك دين القيّمة» فقال: «القيّمة» جمع القيم والقيم والقائم واحد ومجاز الآية «وذلك» «دين» القائمين لله بالتوحيد ثم ذكر المالفريقين فقال:

«ان الذين كفروا من اهل الكتاب والمشركين في نار جهنم خالدين فيها» يعني: يوم القيامة. وقيل: «في» حكم الله او لك «هم شر البرية» اي - «شر» الخليقة قرأ نافع وابن عامر «البرية» بالهمز في الحرفين لانه من قولهم: براء الله الخلق يبرأهم براء. قال الله عز وجل: «من قبل ان نبرأها» وقرأ الآخرون بالتشديد من غير همزوله وجهان: احدهما انه ترك الهمز وادخل التشديد عوضاً منه والثاني ان تكون فعيلة من البرى وهو التراب، اي - «هم شر» من خلق من التراب كقوله: «ان شر الدواب عند الله الصم البكم». نزلت في بني عبد الدار من قريش.

«ان الذين آمنوا وعملوا الصالحات اولئك هم خير البرية» خيارهم

فيه دليل على أنهم افضل من الملائكة .

«جز آءهم عند ربهم جنّات عدن، اى - دخول جنّات عدن اقامة» تجرى من تحتها الانهار خالدين فيها ابدآ» لا يموتون ولا يخرجون «رضى الله عنهم» بايمانهم «ورضوا عنه» اذناوا ما ارادوا، و قيل :

«رضى الله عنهم» بجميل ثنائه وجزيل انعامه عليهم وارادته الاحسان بهم «ورضوا عنه» حيث فرحوا بما آتاهم من الثواب. وقيل: «رضى» اعمالهم و«رضوا» ثوابه وقيل: رضا الخلق عن الله رضائهم بما يرد عليه من احكامه ورضاه عنهم ان يوفّقهم للرّضا عنه . وقيل : الرّضا ينقسم قسمين ؛ رضاً به ورضاعنه ، فالرّضا به ربّاً ومدبراً، والرّضاعنه فيما يقضى و يقدر . و قال العرّى : ان كنت لا ترضى عن الله فكيف تسأله الرّضاعنك «ذلّك لمن خشى ربّه» اى - ذلك الخلود فى جنّات عدن ورضاه الله لمن خاف ربّه ولزم طاعته وترك مخالفته . وقيل : «لمن خشى ربّه» اى - لمن علمه من قوله : «فخشينا ان يرهقهما» قال بعض المفسّرين : فالعلماء خيار الامة بالنّص اذاً .

النوبة الثالثة

قوله تعالى: «بسم الله الرحمن الرحيم» اسم عزيز تنصّل اليه المذنبون فغفرهم، وتوكل عليه العابدون فجبرهم، وتوسّل اليه المطيعون فوصلهم ونصرهم، وتعرّف اليه العالمون فبصّروهم، وتقرب اليه العارفون فقرّبهم، لكنّه فى جلاله حيّروهم .
هزاران سال گذشت تا خلق عالم درسماع اين نام سر گردانند . غایت و نهایت ذات و صفات وى مى ندانند ، قومى در میدان اند و قومى بیرون میدان اند ؛ همه بسته امر، خسته نهی، در قید تکلیف، در انتظار وعد، در بند وعید، بر امید یافت، و حضرت صمدیت منزّه از ادراك او هام، مقدّس از احاطت افهام . عقلی که از جلال وى اندیشد معقول شود، فهمی که از جمال وى ادراك جوید ذلیل گردد، و همی که از کمال وى علم خواهد متحیّر گردد، عقل عاجز و فهم قاصر و وهم متحیّر و علم مقصّر و طبع ذلیل و قلب کسیر و سرّ اسیر و جمال او بر قدر جلال او، و جلال او بر وفق جمال او :

بیاض پور مغانه ، بده بیور مغان

که روستم را هم رخس روستم کشدا .



ولوجهها من وجهها قمر ولعینها من عینها کحل .

قوله تعالى : « لم یکن الذین کفروا من اهل الکتاب » نزول این آیت در شان

قومی است که ایمان آوردند از هر دو فریق ، از اهل کتاب و مشرکان قریش .

رب العزة از ایشان خبر داد که در کفر و شرک مانده بودند ، تا بوقت بعثت مصطفی

(ص) . چون آفتاب وحی سر از مطلع خویش برزد و آن مهتر کونین و سید خافقین

را کسوت نبوت و رسالت پوشانیدند و طاعت رسالت چهره جمال خویش بخلق نمود ،

رافت و رحمت نبوت که : « بالمؤمنین رؤف رحیم » دست کرم بر سر آن قوم نهاد تا

از آلائش کفر پاک شدند و بهر اسلام و آرایش ایمان عزیز گشتند . آن روز که سرا پرده

شریعت احمد مرسل در بطحاء مکه نصب کردند ، دست فضل محمدی بیامد و نقش

تخلیط کفار قریش محو کرد و تلبیس ابلیس را ناچیز کرد . منادی دولت محمد مصطفی

(ص) ببازار زمانه بر آمد و این نداء عهد در داد که :

« رسول من الله یتلوا صحفا مطهرة فیها کتب قیمة » . رسول خدا ، سید انبیا ،

مقدم اصفا ، تاج اولیا که در فلک نبوت ماه است و لشکر انبیا را شاه است و عاصیان را یناه

است ، در چهار بالش دولت نبوت و مسند عز رسالت نشست و صحیفه شریعت از هم باز

کرد . کتاب آسمانی و نامه ربانی بر خلق میخواند و نثار توحید بر سر مؤمنان می افشاند .

این ندا و این آواز با سماع دوستان رسید ، همه از میقات نهاد خود بیکبار التبیک اسلام

بر آوردند . بلال حبشی با روی سیاه و دلی چون ماه رنج میدید و جفای مشرکان

می کشید ، کرد مکه همی گردید و با امید جمال آن مهتر عالم همی دوید که این چه

بوی است که در حبشه بمشام من رسید ؟ ! صهیب رومی می تاخت بادلای پردرد و رخی

زرد که چه سلسله لطف است که مارا از روم بکشید ؟ سلمان فارسی میگفت که :

این عطری است که جز در بازار نیاز ما نفروشند ! عمار یاسر آواز می داد که : « انی

لاجدر یح یوسف » بوذرغفاری فریاد همی کرد که :

باد جوی مولیان آید همی

بوی یار مهربان آید همی

ای دریغا که آن مهتر بدین عالم در آمد و رفت و کس قدر وی بحقیقت
شناخت ! ای دریغا که آن ' آفتاب جمال در میان میغ نهان شد و کس را از وی
بحقیقت خبر نه :

ای در ' بچنگ آمده در عمر دراز

آورده تسرا ز قصر دریا بفراز

غواص تسرا نهاده بر دست ز ساز

افتاده زدست و باز دریا شده باز !

« وما امر و الا لیعبدا و الله مخلصین له الدین » الله تعالی درین آیت بندگان را

عبادت میفرماید و در عبادت اخلاص میفرماید. روش اخلاص در عبادت چون روش
رنگست در کوهر. هر کوهر که رنگ ندارد، سنگی بود بی قیمت، هر عبادت که
باوی اخلاص نبود جان کنده‌ای بود بی ثبوت. اخلاص آتشی است که در سینه مؤمن
برافروزند تا هر آنچه در آن سینه دود حق بود بسوزد، دست وی از محارم برشته
اخلاص استوار کنند تا دست جز بحلال نبرد. بدیده در اغیار ننگرد، بسینه از دنیا و عقبی
نیغدیشد، قوت شهوت منقاد وی گردد. مخلص اوست که نفس وی در وی متحیر
شده، حرص را وداع کرده، بغل بهزیمت شده، بیخ حسد از سینه برکنده، خلق عالم
را برادر گشته، کبر از سر فرو نهاده، لباس تواضع پوشیده، زبان نصیحت گشاده، گل
شفقت شکفته، اسباب تفرقت از راه^۲ وی بر خاسته، چون قدم اینجا رسید، بسر راه
اخلاص رسید. یک رکن از ارکان عبادت قیام کرد دست بفرائض و سمن، چنانکه گفت جل
جلاله: « و یقیموا الصلوة و یقرؤوا الزکوة و ذلک دین الیمه » دین پاینده آنست که
نماز بیای دارند بهنگام، شرائط وارکان آن بجای آورده، خضوع و خشوع در دل
آورده که: « فی صلواتهم خاشعون ». نظر الله پیش چشم خویش داشته که: « المصلی
یناجی ربه ». در ساعت تکبیر روی به عالم کبریا آورده، سلاح « اعوذ بالله » شیطان را

هزیمت کرده ، بدام بسم الله یمن وبرکت صید کرده ، سوره فاتحه را مفتاح خیرات کرده ، بخواندن سوره سیرت ملائکه گرفته ، در صف نماز صفهای اهل صفوت یاد کرده ، در رکوع خشوع آورده ، در سجود بمحلّ شهود رسیده ، در تشهد حق را مشاهد گشته ، روح پیغامبر را ریحان صلوات فرستاده ، بسلام خلق را از بلاء خود مسلم داشته . چنین نماز کنندہ متابِع رسول (ص) بود و چنین نماز مستوجب قبول بود و حاصلش رضوان خداوند غفور بود . اینست که در آخر سوره گفته : «رضی الله عنهم ورضوا عنه ذلك لمن خشی ربه» .

۹۹ = سورة اذا زلزلت (الزلزال) - مدنية

النوبة الاولى

قوله تعالى: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» بتمام خداوند فراخ بخشایش مهربان.
«اِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زُلْزَالَهَا (۱)» آنسکه کسه بجنبانند زمین را بجنبانیدن آن^۱.

«وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا (۲)» و بیرون دهد زمین از خود بارهای خویش.
«وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَالَهَا (۳)» و مردم میگوید: چیست که بمن بود؟ چه رسید زمین را که می جنبد؟!

«يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا (۴)» زمین خبرهای خویش میگوید، [از هر کس که برو کار کرد].

«بَانَ رَبُّكَ أََوْحَىٰ لَهَا (۵)» بآنچه خداوند تو آن را فرمود.
«يَوْمَئِذٍ» آن روز «يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا» باز کردند مردمان دو گروه جدا جدا از هم دور «لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ (۶)» تا جزای کردار ایشان بایشان نمایند.
«فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ (۷)» هر که هم سنگ مور خرد نیکی کند، بیند آن [و پاداش آن].

«وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ (۸)» و هر که هم سنگ مور خرد بدی کند، بیند آن [و پاداش آن].

النوبة الثانية

این سوره بقول مفسران مکی است، و بقول بعضی مدنی، صد و چهل و نه حرفست، سی و پنج کلمه، هشت آیت. و درین سوره نه ناسخ است و نه منسوخ. و فی الخبر عن

ابن عباس قال : قال رسول الله (ص) : « اذ ازلزلت » تعدل نصف القرآن » وقل هو الله احد » تعدل ثلث القرآن و « قل يا ايها الكافرون » تعدل ربع القرآن . وعن علي بن موسى الرضا عن ابيه موسى بن جعفر عن ابيه جعفر بن محمد عن ابيه محمد بن علي عن ابيه علي بن الحسين بن علي عن ابيه علي بن ابي طالب سلام الله عليهم عن النبي (ص) قال : « من قرأ » اذ ازلزلت « اربع مرّات كان كمن قرأ القرآن كله » .

قوله : « اذ ازلزلت الارض زلزالها » اى - حركت الارض حركة شديدة لقيام الساعة وفناء الارض . وقيل « زلزلت » قبل الساعة وهى من اشراط الساعة . وقال فى موضع آخر : « اذا رجّت الارض رجّاً » ، « يوم ترجف الارض » ، « يوم ترجف الراجفة » « ان زلزلة الساعة شئ عظيم » وذلك ان اسرافيل « ينفخ فى الصور » فيزلزل صوته الارض ، فترجف وتظهر الكنوز ، ثم تخرج الموتى فى النفخة الثانية . و اضاف « زلز الها » اليها لان المعنى : « زلز الها » الذى يليق بها . وقرىء فى الشّواذ « زلز الها » بفتح الزّاى ومعناها واحد . وقيل بالكسر المصدر وبالفتح الاسم .

« واخرجت الارض اثقالها » كنوزها وموتاهها فتلقياها على ظهرها ومن جعله فى الدنيا . قال تخرج كنوزها وعنده . « اثقال » جمع ثقل بفتح تين وهو الشئ المصون الكريم على صاحبه وعند غيره . « اثقال » جمع ثقل والانسان حياً ثقل عليها وميتاً ثقل لها ويحتمل ان الاثقال جمع كقوله عز وجل : « سنفرغ لكم ايه الثقلان » فيكون المعنى . « اخرجت الارض » الجنّ والانس من باطنها الى ظاهرها والله اعلم . وفى الخبر عن ابي هريرة قال : قال رسول الله (ص) : تقى الارض افلاذ كبدها امثال الاسطوانات من الذهب والفضة فيجىء القاتل فيقول : فى هذا قنلت و يجىء القاطع فيقول : فى هذا قطعت رحمى ، ويجىء السارق ، فيقول : فى هذا قطعت يدى . ثم يدعونه فلا يأخذون منه شيئاً . قوله : « افلاذ كبدها » اراد انها تخرج الكنوز المدفونة فيها وقيتها اخرجها .

« وقال الانسان ما لها » قيل : هو عام ، وقيل : « الانسان » هاهنا الكافر الذى

لا يؤمن بالبعث لان المؤمن يعلم ذلك ولا ينكر وقوعه ، والكافر الذى لا يقرب بالبعث ولا يعرف صدق كون القيامة ، يقول : ما للارض تعجباً من شأنها . وقيل : فى الآيتة تقديم وتأخير ، تقديره :

«يومئذ تحدث اخبارها» ، فيقول الانسان مالها ، قال المفسرون نخبر الارض بما عمل عليها من خيرا وشرا وفتقول للمؤمن يوم القيامة وحد على وصام وصلى واجتهد واطاع ربه ، فيفرح المؤمن بذلك وتقول للكافر : اشرك على وزنى وسرق وشرب الخمر وتشهد عليه الجوارح والملائكة مع علم الله به حتى يود أنه سيق الى النار مما يرى من الفضوح وفى ذلك ما روى انس بن مالك : ان رسول الله (ص) قال : ان الارض لتخبر يوم القيامة بكل عمل عمل على ظهرها . قال قتلا رسول الله (ص) : «اذ انزلت الارض زلزالها» حتى بلغ : «يومئذ تحدث اخبارها» قال : «تدرون ما اخبارها» : اذا كان يوم القيامة اخبرت بكل عمل عمل على ظهرها . وروى ان عبد الرحمن بن ابي صعصعة كان يتيماً فى حجر ابي سعيد الخدرى . فقال له ابو سعيد : يا بنى اذا كنت فى البوادر فارفع صوتك با لاذان فاقبى سمعت رسول الله (ص) يقول : «لا يسمع جرن ولا انس ولا حجر الا شهد له» . وروى ان ابا امية صلى فى المسجد الحرام المكتوبة ثم تقدم فجعل يصلى هاهنا وهاهنا فلما فرغ قيل له : يا ابا امية ما هذا الذى تصنع ؟ فقال : قرأت هذه الآية : «يومئذ تحدث اخبارها» فاردت ان تشهد لى يوم القيامة . قوله : «بان ربك اوحى لها» اى - امرها بالكلام والهمها واذن لها فيه فتنتطق بقدرته سبحانه وتعالى كقوله : واذنت لربها وحقّت .

«يومئذ يصدر الناس اشتاتا» يصدرون عن قبورهم الى موضع المحاسبة متفرقين متبدين لا يلبى احد على احد للهول الواقع . وقيل : ينصرفون عن الموقف متفاوتين مختلفين فاخذ ذات اليمين الى الجنة و آخذ ذات الشمال الى النار وذلك قوله : «فريق فى الجنة وفريق فى السعير» . واحدا لاشتات : شت وشت ليروا اعمالهم ، اى - جزاء اعمالهم . وقيل : «ليروا» صحائف «اعمالهم» يقرؤن ما فيها لا يغادر صغيرة ولا كبيرة الا احصياها . وقيل : هى رؤية القلوب والمعنى ليعرفوا ما عملوا . وقيل : فيه تقديم وتأخير ، تقديره :

«تَحْدِثْ أَخْبَارَهَا» «بَانَ رَبُّكَ أَوْحَىٰ لَهَا» «لِيرُوا أَعْمَالَهُمْ» «يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا» .

«فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ» الذَّرَّةُ النَّمْلَةُ الصَّغِيرَةُ . وَقِيلَ : رَأْسُ نَمْلَةٍ . وَسُئِلَ ثَعْلَبُ عَنْ الذَّرَّةِ ، فَقَالَ : مِائَةُ نَمْلَةٍ حَبَّةٍ وَالدَّرَّةُ وَاحِدَةٌ مِنْهَا . وَقِيلَ : هِيَ الْوَاحِدَةُ مِنْ حَشْوِ الْجَوِّ الَّذِي يَظْهَرُ فِي شِعَاعِ الشَّمْسِ مِنَ الْكُوَّةِ ، وَقَالَ يَحْيَى بْنُ عَمَّارٍ : حَبَّةُ الشَّعِيرِ أَرْبَعُ أَرْزَاتٍ وَالْأَرْزَةُ أَرْبَعُ سَمَسَمَاتٍ وَالسَّمَسَةُ أَرْبَعُ خَرْدَلَاتٍ ، وَالْخَرْدَلَةُ أَرْبَعُ أَوْزَاقٍ نَخَالَةٍ ، وَوَرَقُ النَّخَالَةِ «ذَرَّةٌ» .

«فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ» أَيْ - يَجِدُ ثَوَابَهُ .

«وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» أَيْ - يَرَى الْعُقُوبَةَ عَلَيْهِ . قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : لَيْسَ مُؤْمِنٌ وَلَا كَافِرٌ عَمَلٌ خَيْرًا وَلَا شَرًّا فِي الدُّنْيَا إِلَّا أَرَاهُ اللَّهُ آيَاتِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ . أَمَّا الْمُؤْمِنُ فَيَرِيهِ حَسَنَاتِهِ وَسَيِّئَاتِهِ فَيَغْفِرُ لَهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُثَبِّتُ بِهِ حَسَنَاتِهِ . وَ أَمَّا الْكَافِرُ فَيَرِدُّ حَسَنَاتِهِ وَيُعَذِّبُهُ بِسَيِّئَاتِهِ . وَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ كَعْبٍ : فِي هَذِهِ الْآيَةِ : «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا» مِنْ كَافِرٍ «يَرَهُ» ثَوَابَهُ فِي الدُّنْيَا فِي نَفْسِهِ وَاهْلِهِ وَمَالِهِ وَوَلَدِهِ حَتَّى يُخْرَجَ مِنَ الدُّنْيَا وَلَيْسَ لَهُ عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ . «وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا» مِنْ مُؤْمِنٍ «يَرَهُ» عُقُوبَتَهُ فِي الدُّنْيَا فِي نَفْسِهِ وَاهْلِهِ وَمَالِهِ وَوَلَدِهِ وَدَارِهِ حَتَّى يُخْرَجَ مِنَ الدُّنْيَا وَلَيْسَ لَهُ عِنْدَ اللَّهِ «شَرٌّ» وَ دَلِيلُ هَذَا التَّأْوِيلُ ، مَا رَوَى أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ : كَانَ أَبُو بَكْرٍ يَأْكُلُ مَعَ النَّبِيِّ (ص) فَنَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ فَرَفَعَ أَبُو بَكْرٍ يَدَهُ فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنِّي أَجْزَى بِمَا عَمَلْتُ مِنْ «مِثْقَالَ ذَرَّةٍ» مِنْ «شَرٍّ» ؟ - فَقَالَ : يَا أَبَا بَكْرٍ مَا رَأَيْتُ فِي الدُّنْيَا مِمَّا تَكْرَهُ فِي مِثْقَالِ ذَرَّةٍ الشَّرَّ وَيَذْخُرُ اللَّهُ لَكَ مِثْقَالُ الْخَيْرِ حَتَّى تُوفِّيَهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ . وَعَنْ «عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ الْعَاصِ» أَنَّهُ قَالَ : نَزَلَتْ «إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زُلْزَالَهَا» وَ أَبُو بَكْرٍ الصَّدِيقُ قَاعِدَ فَبَكَى حِينَ انْزَلَتْ ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ (ص) : «مَا يَبْكِيكَ يَا أَبَا بَكْرٍ ؟» - قَالَ : ابْكَيْتَنِي هَذِهِ السُّورَةُ ! - فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ (ص) : «لَوْلَا أَنْكُمْ تَخْطِئُونَ وَتَذَنْبُونَ فَيَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ لَخَلَقَ اللَّهُ أُمَّةً يَخْطِئُونَ وَيَذَنْبُونَ فَيَغْفِرُ لَهُمْ . وَقَالَ مِقَاتٌ : نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ فِي رَجُلَيْنِ وَذَلِكَ أَنَّهُ لَمَّا نَزَلَ : «وَيَطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حَبِّهِ» كَانَ أَحَدُهُمَا يَأْتِيهِ السَّائِلُ فَيَسْتَقِلُّ أَنْ يُعْطِيَهُ

التمرّة والكسرة والجوزة ونحوها، يقول: ما هذا بشيء أنما نوجر على ما نعطى ونحن بحبه، يقول الله تعالى: «و يطعمون الطّعام على حبه وما احبّ انا هذا فيرده صفرأ و كان الآخر يتهاون بالذّنب اليسير الكذبة والغيبة والنّظرة واشباه ذلك، ويقول: ليس على من هذا شيء أنما وعد الله النّار على الكبائر وليس فى هذا اثم فانزل الله تعالى هذه الآية يرغبهم فى القليل من الخير ان يعطوه فانه يوشك ان يكبر و يحذّرهم اليسير من الذّنب فانه يوشك ان يكبر فالاثم الصّغير فى عين صاحبه يوم القيامة اعظم من الجبال وجميع محاسنه فى عينه اقل من كلّ شيء. وقال ابن مسعود احكم آية فى القرآن: «فمن يعمل مثقال ذرّة خيرا يره» «ومن يعمل مثقال ذرّة شرا يره» وتصدّق سعد بن ابى وقاص بتمرّتين فقبض السّائل يده. فقال سعد: ويحك يقبل الله مثقال الذّرة والخردلة و كائىن فى هذه من مثاقيل؟! وتصدّق عمر بن الخطاب و عائشة بحبة من عنب فقالا فيها مثاقيل كثيرة. و قال الرّبيع بن خثيم مرّ رجل بالحسن وهو يقرأ هذه السّورة فلما بلغ آخرها قال: حسبى قد انتهت الموعظة فقال الحسن: لقد فقه الرّجل.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: «بسم الله الرحمن الرحيم» بسم الله كلمة من تأملها بمعانيها ووقف على ما اودع فيها رعت اسراره فى رياض من الانس موقفة وظلّت افكاره بلوائح من اليقين مشرقة. فهى على جلال الحقّ شاهدة. و على ما يحيط به الذّكر ويأتى عليه الحصر زائدة.

در گرفتار بنام خداوند جهان، قادر و قاهر و ديان، لطيف و كريم و رحيم و رحمن، بى نیاز از اهل زمين و آسمان، دارنده هر دو عالم، داننده آشکارا و نهان، آفريننده خلق نه چنين و نه چنان، بردارنده گردون گردان، پيدا كننده بساط و ميدان، نكارتنده از كل صورت انسان، نوازنده او بخلمت احسان، مطيعان را وعده داد بنعيم جاودان و در جات جنان، عاصيان را بيم داد بدر كات نيران، همه راهست كرد در بين سراى

امتحان ، جایگاه عموم و آخران ، و بحکمت اختلاف نهاد میان ایشان ، بعضی گریان و بعضی خندان ، لختی با کفر و نفاق ، لختی با اسلام و ایمان ، آنکه در خاک کند مدتی پنهان پس بجنباند زمین را بفرمان روان ، تا بیرون افکند بار خویش از آدمیان و پریان و غیر ایشان . اینست که ربّ العالمین گفت در تنزیل قرآن :

«اذلزلت الارض زلزالها» «واخرجت الارض انقالبها» «وقال الانسان ماله» .

بدانکه این سوره همه صفات رستاخیزست و بیان احوال و احوال آن . آن روز که جبال راسیات را سخات از بیخ برکنند و چون پشم زده در هوا پرازان کنند . زلزله در زمین افکنند و خاک فرا جنبش آرند . دریا بجوش آرند و آب آتش گردانند . آسمان فرو گشایند و ستارگان فرو ریزانند . ماه از گردون بیفکنند و آفتاب از فلک جدا کنند . ترکیب جهان نیست کنند . و نظام عالم خراب کنند . و گرد از کون بر آرند . از هوا فریشته فرو آید . و از خاک مرده بر آید . نه در هوا فریشته ماند . نه در خاک مرده . همه رادر يك عرصه جمع کنند . و همه را جزای کردار خویش دهند . مؤمنان را احسان و رضوان و غفران ، کافران را انکال و اغلال و زقوم و قطران . قال الله تعالی :

« فمن يعمل مثقال ذرة خيرا يره » « ومن يعمل مثقال ذرة شرا يره » .

ای مسکین یکی بر اندیش ناچه کرده ای و چه ساخته ای ؟! آن روز راهر چه کرده ای از اعمال و هر چه گفته ای از اقوال هم سنگ ذره ای فرو نکذارند ، همه را در حساب آرند . و جزاء آن بتمامی برسانند « توفی کل نفس ما کسبت و هم لا یظلمون » آن روز درگاه حکومت و خصومت بکشایند . خروش مظلومان بر آید . فریاد از ظالمان برخیزد ، سرکشتگی غاصیان ظاهر شود . اقویا در دست ضعفا اسیر شوند ، فقرا برامرا امیر گردند ، مطیع که طاعت دارست شادان و خندان بود ، مقصر که تقصیر کرده گریان و سوزان بود . نه کس رازهره حمایت بود ، نه کس را مکنت عنایت بود . « یوم تبلی السرائر فماله من قوّة ولا ناصر » . یکی از بزرگان دین گفته : هر که را توفیق رفیق بود و سعادت مساعد ، از همه قرآن در وعظ او را این آیت بس که :

« فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ » « وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ ». صَعَصَعَةُ
 عَمُّ فَرَزْدَقٍ بِيَشٍ مُصْطَفَى (ص) آمد و مسلمان گشت و از رسول خدا درخواست تا
 از قرآن لختی بروی خواند . رسول خدا (ص) سورة « اذْأَنْزَلْتُ » بروی خواند . چون
 باین آیت رسید که : « فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ » « وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ »
 آن مرد بشورید . آشوبی و شوری از نهاد وی بر آمد ، فریاد و ولوله در گرفت ، و چون
 مرغ نیم بسمل بخاک در افتاد . و زار بگریست . آنکه گفت : حَسْبِيَ هَذَا مِنَ الْقُرْآنِ .
 مرد دانا چون بدانست که در آن عرصه کبری بر مقام سؤال از ذرات و حبّات و نقیر
 و قطمیر بخواهند پرسید و هیچ فرو نخواهند گذاشت ، دست در دامن ورع زند و در
 هیچ معامله کزاف کاری نکنند و بانفس خویش بنقیر و قطمیر حساب بکنند ؛ تا خود
 با ایمان بود و خلق از وی در امان باشند . وی با اسلام بود . و خلق از قصد جنایت
 وی بسلامت باشند . اینست که مُصْطَفَى (ص) گفت : « الْمُؤْمِنُ مِنْ أَمْنِهِ النَّاسُ عَلَى
 أَنْفُسِهِمْ وَ دِمَائِهِمْ وَ أَمْوَالِهِمْ . وَ الْمُسْلِمُ مِنْ سَلَمِ الْمُسْلِمِينَ مِنْ لِسَانِهِ وَ يَدِهِ » .

۱۰۰ = سورة العاديات = المكية

النوبة الاولى

قوله تعالى: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان .
«وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا» (۱) «باسبان غازی» که همی تازند و نفس همی زنند باواز

در تاختن .

«فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا» (۲) «آن آتش افروزان از سنک بسنبهای خویش .
«فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا» (۳) «و بآن غارت کنندگان بیامداد .
«فَأَثَرُنَّ بِهِ نَقْعًا» (۴) «برهامون دشمن کرد انکیختند .
«فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعًا» (۵) «ودرمیان سرای دشمن فروآمدند بهم .
«إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ» (۶) «باین سوکندها که مردم خداوند خویش را
ناسپاس است و فرومایه .

«وَأَنَّهُ عَلَىٰ ذَٰلِكَ لَشَهِيدٌ» (۷) «ومردم خود داند که چنین است و درخوی خویش
کواه است بر خود .
«وَأَنَّهُ لَحُبَّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ» (۸) «ومردم از بهر دوستی این جهان و دوستی
مال بخیل است و فرو بسته دست .

«أَفَلَا يَعْلَمُ» نمی داند این مردم ؟ «إِذَا بُعْثِرَ مَا فِي الْقُبُورِ» (۹) «که آنکه
که برانگیزند آنچه در گورهاست !
«وَحُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ» (۱۰) «و فرایش آرند و باز نکرند آنچه در دلهاست !
«أَن رَّبَّهُمْ بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّخَبِيرٌ» (۱۱) «که خداوند ایشان بایشان آن روز داناست
واز ایشان آگاه .

النوبة الثانية

این سوره یازده آیتست ، چهل کلمه ، صد و شصت و سه حرف ، جمله به مکه فرو

آمد بقول جماعتی مفسران؛ و قومی در مدنیات شمرند، گویند: به مدینه فرو آمده، و درین سوره ناسخ و منسوخ نیست. ابی کعب روایت کند از مصطفی (ص) که گفت: هر که سوره «والعادیات» بخواند، او را بعدد هر مؤمنی که شب مزدلفه در مزدلفه^(۱) باشد و اندر آن جمع بود، ده نیکی بنویسند و همچنانست که آنجا حاضر بود. و از حسن بصری روایت کنند که: سوره «والعادیات» همتای دوبراز قرآن است. و سبب نزول این سوره بقول مقاتل آنست که: رسول خدا (ص) جمعی لشکریان صحابه را بقبیله کنانه فرستاد تا ایشان را بر دین اسلام دعوت کند. مدتی برآمد که رسول خدا (ص) از ایشان هیچ خبر نشنید و نمی دانست که حال ایشان بچه حد رسید و مسلمانان از بهر ایشان اندوهگین بودند و منافقان شادهمی بودند و بدروغ میگفتند که: ایشان را بکشتند. رب العالمین این سوره را فرود و فرستاد و از حال ایشان خبر داد که: «والعادیات ضحاً» آن اسبان ایشان از نشاط بانگ همی کنند، و در تاختن در سرای دشمن نفس همی زنند و گرد می انگیزند، و در تاختن از سنبهای ایشان آتش همی جهد، و بوقت صبح در سرای دشمن غارت همی کنند. رب العالمین تشریف غازیان را این کلمات بلفظ سوگند یاد کرد و مقصود آگاه کردن مصطفی است (ص)، و مؤمنان از احوال آن غازیان، و باز برد اندوه از دلهای ایشان. قوله:

«والعادیات» جمع عادیة و هی التي تمد و العدو السّریة فی المشی والتّباعد فی الخطو و قوله: «ضحاً» مصدر وقع موقع الحال، ای - یضبحن «ضحاً». قال ابن عباس: المراد بها خیول الغزاة أقسم الله بها شرفاً للغزاة. وقال علی (ع) و ابن مسعود: أنّها ابل الحاج، أقسم الله بها تشریفاً للحاجّ. والضّبح من ابل النفس ومن الخیل الحمیمة. وروی أنّ علیاً (ع) انکر علی ابن عباس حملة العادیات علی الخیل. وقال: أنّها نزلت فی وقعة بدر و لم یکن معنا حیثنذ الا فرسان احدهما للمقداد و الآخر للزّبیر. واما ابن عباس؛ فانه احتجّ بالضّبح. وقال: انّ ابل لا تضبح فانّ الضّبح صوت انفاس الخیل اذا جهدت فی الجری فیکثر الرّبو فی اجوافها من شدّة

(۱) مزدلفه: جای در مکه معظمه ما بین عرفاة و منی. فرهنگ نفیسی.

العدو . وقال ابن عباس : ليس شيء من الدواب يضبح غير الفرس والكلب والثعلب . و قال الخليل الضبح نوع من العدو .

« فالموريات قدحاً » اى - تورى التاربحوافر ها اذا سارت فى الارض ذات الحجارة واذا اريد بها الابل فالمعنى انها تضرب الحصا بمناسمها فيصك بعضها بعضاً فتنقدح منها التار . و قال مجاهد : هى افكار العلماء تستنبط المعانى . وقال عكرمة : هى اللسنة تظهر الحق بالتطوق . و قيل : هى مكر الرجال يقال للماكر قدح فاورى . و قيل : انهم اذا نزلوا ليلاً يوقدون التار ليروا كثيراً فيكسروا بذلك قلوب المشركين اذا بلغهم كثرة عدد هم . و قيل : هى الخيل تهيج الحرب بين اصحابها . والمعنى فالمهيجات حرباً . قوله :

« فالمغيرات صباحاً » اى - تسير ليلاً و تغير على الاعداء « صباحاً » والغارة وقت الصباح من عادة العرب و نهى عن الغارة بالليل . و كان رسول الله (ص) يغير مصباحاً . و قيل : هى الابل اذا افاضت من عرفات والاغارة سرعة السير ومنه قولهم : اشرق نبير كيما نغير .

« فاثرن » اى - هيجن . « به » اى - بذلك المكان الذى انتهين اليه كناية عن غير مذكور لان المعنى مفهوم .

« نقعاً » اى غباراً . و قيل : « فاثرن به » اى - بالعدو . « نقعاً » اى - صوتاً . و قيل : الهاء ضمير الصبح والمعنى : « اثرن » فى وقت الصبح « نقعاً » .

« فوسطن به » اى - بالقوم جمعاً ، اى - الخيل دخلت رصف جمع من العدو تغير عليهم . و قيل : « وسطن » فى وقت الصبح جمع العدو . و قيل : هى الابل توسطن بالقوم جمع مناً . يقال : وسطهم يسطهم اذا صار فى وسطهم .

« ان الانسان لربه لكنود » هذا موضع القسم . اقسم الله بهذه الاشياء . « ان الانسان لربه لكنود » اى - قليل الشكر كفور بطىء الخدمة قليل الخير . وقال الحسن البصرى : « الكنود » الذى يعدد المصائب وينسى النعم . وفى الخبر عن النبى (ص) « الكنود » الذى يمنع رفده ويضرب عبده ويأكل وحده .

وقال الفضيل بن عياض: «الكنود» الذى انسته الخصلة الواحدة من الاساءة الخصال الكثيرة من الاحسان، والشكور الذى انسته الخصلة الواحدة من الاحسان الخصال الكثيرة من الاساءة. وقال ابو بكر الوراق: «الكنود» الذى يرى التعم من نفسه واخوانه. وقيل: يرى التعمة ولا يرى المنعم. وقال الواسطى: هو الذى ينفق نعم الله فى معاصى الله. وقيل: هو الحسود الحقود.

«وانه على ذلك لعهد» الهاء عائدة الى الرب سبحانه، اى - ان ربه «على ذلك» اى - «على» كنوده وصنيعه لشاهد. وقيل: الهاء عائدة الى الانسان لانه يعلم ذلك من نفسه وافعاله تشهد على كفرانه نعمة ربه. وقيل: انه شاهد على نفسه بما صنعه كقوله: «يوم تشهد عليهم السنتهم» الآية.

«وانه لحب الخير لشديد» اى - ان الانسان لاجل حب المال لبخيل. قال طرفة: ارى الموت يعتام الكرام ويصطفى

عقيلة مال الفاحش المتشدد.

الشديد والمتشدد: البخيل، وكذلك الفاحش، ومنه قوله: «ويامركم بالفحشاء». اى - بالبخل. وقيل: معناه: «وانه» «لشديد» الحب للخير وهو المال. قال ابن زيد: سمى الله المال خيراً وعسى ان يكون حراماً خبيثاً لكن الناس يعدونه خيراً فسماه الله خيراً كما ان الجهاد سماء الله سوءاً بقوله: «فانقلبوا بنعمة من الله وفضل لم يمسسهم سوء» اى قتال وليس هو عند الله بسوء لكن يسمونه سوءاً.

قوله. «افلا يعلم» اى - هذا الانسان لا يعلم اذا «بعثر» اى - قلب وبحث واثر ما فى القبور من الموتى وما بمعنى من.

«وحصل ما فى الصدور» ميز وبرز ما فيها من خير او شر.

«ان ربهم بهم يومئذ لخبير» اى - عالم فيجازيهم على جميع اعمالهم من الخير والشر وكسرت الهمزة لمكان اللام فى قوله «لخبير» ولولاها لفتحت الهمزة لوقوع العلم عليها. هذا كقوله: «والله يعلم انك لرسوله والله يشهد ان المنافقين لكاذبون». روى ان الحجاج بن يوسف قرأ على المنبر هذه السورة - يحض الناس على الفوز

فجرى على لسانه .

« اَنْ رَبَّهُمْ » بفتح الالف ثم استدر كهامن جهة العريّة فقال « خير » : واسقط اللّام . وقال الزجاج : الله خير بهم فى ذلك اليوم وفى غيره من الازمان ولكن خصّ « يومئذ » بالذّكر لانّ المعنى أنّه يجازيهم على كفرهم والجزاء يقع « يومئذ » والله اعلم .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « بسم الله الرحمن الرحيم » « بسم الله » كلمة اذا سمعها العاصون نسوا زلّتهم فى جنب رحمته واذا سمعها العابدون نسوا صولتهم فى جنب آلهيته ، كلمة من سمعها ما غادرت له شغلاً الاّ كفته . ولا امرأ الاّ اصلحته ولا ذنباً الاّ اغفرته ولا ارباً الاّ اقضته .

نام خداوندی که جزا زوی خدائی نه ، و در حکم وی چون و چرائی نه ، و جز بنور او کس را روشنائی نه ، و جز بالهام او کس را دانائی نه ، و با حکم او کس را توانائی نه ، و جز بهدایت او کس را بینائی نه . عزیز است این نام که دلها را انساست ، و جانها را پیغام ، از دوست یادگار و بر جان عاشقان سلام . در هجده هزار عالم کس نتواند که قدم بر بساط توفیق نهد مگر بمدد لطف این نام . کس را در هر دوسرای زندگى مسلم نبود مگر بر عایت و حمایت این نام . در هفت آسمان و هفت زمین کس مقبول حضرت نیامد ، مگر باقرار این نام ؛ و کس مهجور در گاه عزّت نکشت مگر بانکار این نام . « یضّل به کثیراً و یهدى به کثیراً » .

قوله : « والعاديات ضبحاً » این عادیات که الله قسم بدان یاد کرد ، یا اسبهای غازیان اند ، یا راحله های حاجیان ؛ چون مر کبهای ایشان را این شرف و منزلت است که الله تعالى قسم بدان یاد کند . شرف و منزلت غازیان و حاجیان ، خود که داند غایت و نهایت آن و کدام زبان عبارت کند از درجات و کرامات ایشان ؛ آری هر که در راه طاعت او رود عجب نباشد ، که در رعایت و عنایت او باشد . آن غازی

که در معرکه ابطال و در مقام قتال از بهر اعزاز دین اسلام و اعلاء کلمه حق میکوشد ، تن سبیل و دل فدا کرده . و سینه عزیز خود هدف تیر دشمن ساخته ، و آن حاجی که طبل رحیل فرو کوفته و خان و مان را وداع کرده ، و روی بیادیه مردم خوار نهاده ، ضیاع و اسباب را ضایع گذاشته ، و با میلیهای بادیه دوستی گرفته ، به کعبه مشرف مقدس رسیده ، رداء تجرید برافکنده ، لبیک تفرید زده ؛ آنها که بدین صفت اند زائران حق اند . و حق است بر خداوند کریم که قاصدان درگاه خود را و زائران حضرت عزّت را بنوازد و بایشان کرامت کند . فردا در حظیره قدس ایشان را ساخته ، کاس انس خلعت وصال یافته ، از خداوند ذوالجلال در روضه رضوان بر تخت بخت تکیه زنان ، در مجمع روح وریحان ، دیدار ذوالجلال عیان ، ایشان مهمانان حق اند ، و حق ایشان را میزبان .

« انّ الانسان لِرَبِّهِ لَکَنُودٌ » موضع قسم است . الله سو کند یادمی کند که : این آدمی کنود و کفور است . ناسپاس و ناپاک از کار دین ، همیشه غافل و بجهل و حرص و بخل نائل . روز روشن بگناه سیاه کرده و شب دراز بخواب غفلت کوتاه کرده . درگاه خداوند گذاشته . و روی بخیمه و خرگاه کرده ؛ شادبدانست که سال نو در آید و شادیش بیفزاید . خود نداند و نه اندیشد که هر نفسی که برمی آرد گامی بمرک نزدیک ترمی شود . و هر روزی منزلی از راه آخرت باز می برد :

اَنَا لِنَفْسِی بِالْآثِمِ نَقَطُهَا

و کُلُّ یَوْمٍ مَضٰی یَدْنٰی مِنَ الْاَجَلِ !

« افلا یعلم اذا بعث ما فی القبور » « و حصل ما فی الصدور » . امیداند این

مردم که چه عقبه ها در پیش دارد . که بر آن گذرمی باید کرد ؟ از سکران مرک و ظلمات کور و حسرات قیامت و فزعات دوزخ و درکات زندان ! رسول خدا (ص) میگوید : « لو تعلمون ما اعلم لضحکتکم قلیلاً و لبکیتم کثیراً لو تعلم البهائم من الموت ما یعلمه ابن آدم ما اکلتم سمیناً » . اگر آنچه مرا بر آن دیدار افتادست شمارا بعشر عشر آن دیدار بودی ، روز و شب دیده شما اشک بار بودی و خنده شما

اندك و گريستن بسيار بودى . و اگر اين حيوانات و بهائم نامكلف و اين ستوران كه با
ایشان خطاب و عتاب نیست و برایشان امر و نهی نیست و ایشان را ثواب و عقاب نیست؛ از این
حدیث مرگ آن مقدار بدانستندى كه آدميان دانسته اند ، كس از گوشت ایشان
لقمه‌ای چرب نخوردى كه از بیم و باك مرگ زار و نزار گشتندى . و از راحت و لذت
علفهای خویش بيزار شدندى ! مسكين آدمى بى حذرست از آنكه بى خبرست ، خبر
ندارد از آنكه خطر ندارد . آن روز بداند كه دانش سود ندارد . آنكه دریابد كه
دریافت را فائده نبود !

۱۰۱ = سورة القارعة = مکیه

النوبة الاولى

قوله تعالى : « بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ » بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.
 « الْقَارِعَةُ مَا الْقَارِعَةُ (۱) » روز رستاخیز روز بر کوبنده و چه بر کوبنده
 [که آنست] !

« وَمَا أَذْرِيكَ مَا الْقَارِعَةُ (۲) » و تو چه دانی [ای محمد] که آن چه بر کوبنده
 است ؟ !

« يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ (۳) » آن روز که مردمان از هول
 رستاخیز چون پروانه باشند افکنده و پراکنده .

« وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ (۴) » و کوهها چون پشم زده درهوا شده.
 « فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ (۶) » هر که گران آید ترازوی او [بسیکی] .

« فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ (۷) » او در عیشی است که پسندد آن را .

« وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ (۸) » و اما آنکس که ترازوی او سبک آید .

« فَأَمَّهُ هَٰوِيَةٌ (۹) » نگونسار ماند [او و بخت کلون^(۱)] و باز گشت او باد دوزخ .

« وَمَا أَذْرِيكَ مَا هِيَةٌ (۱۰) » و تو چه دانی که دوزخ چیست ؟

« نَارٌ حَامِيَةٌ (۱۱) » آتشی بغایت تپ رسیده !

النوبة الثانية

این سوره « القارعة » مکی است ، به مکه فرو آمد . صد و پنجاه حرفست .

سی و شش کلمه . یازده آیت بعدد کوفیان . و ده آیتست بعدد مدنیان . و هشت آیتست
 بعدد بصریان . اختلافست میان ایشان بسه آیه . کوفیان « القارعة » آیت شمارند ،

(۱) چنین است در «ج» ، الف : نگونسار ماند او .

وبصريان شمارند . و كوفيان ومدنيان «ثقلت موازينه»، «خفت موازينه» هر دو آيت شمارند وبصريان شمارند . و درين سوره ناسخ و منسوخ نيست . و در خبر ابى كعب است از مصطفى (ص) كه هر كه سورة «القارعة» بخواند خداى عز و جل روز قيامت ترازوى وي گران گرداند بنمى . قوله :

« القارعة » اسم من اسماء القيامة انثى لانها اسم الساعة كما انثى الحاقة و الطامة والساخة؛ وسميت « بالقارعة » لانها تفرع قلوب الناس بهولها . وقيل: « القارعة » البلية التى تفرع القلوب لشدة المخافة ، والقرع الصّرب منه المقرعة؛ وقيل: يجوز ان تكون صفة للمزجرة او الصيحة او النفخة التى ذكرها الله تعالى لابتداء البعث . قوله : « ما القارعة » تعظيم وتهويل وتعجيب منها، اى - هى عظمة الشان قطيعة الحال . « و ما ادرىك ما القارعة » اى - لا تعرفها لانك لم تعهد مثلها ولا تعرف حقيقةها الا بمشاهدتها « القارعة » رفع بالابتداء « ما القارعة » صفة و « ما ادرىك ما القارعة » اعتراض .

« يوم يكون » خبره والتقدير « القارعة » الهائلة واقعة .

« يوم يكون الناس كالفراش المبثوث » يعنى : كالطائر الذى يتساقط فى النار والسرّاج . وقيل : كصغار الجراد كقوله : « يخرجون من الاجداث كأنهم جراد منتشر » . ومعنى « المبثوث » المتفرّق فى الجهات لانّ الخلق يمجّج بعضهم فى بعض فكلّ فريق منهم لما يرام من احوال القيامة آخذ فى وجه غير وجه صاحبه . وقيل: الناس خاصّ فى الكفار وهم يتهافتون فى النار يوم القيامة كتهافت الفراش .

« وتكون الجبال كالعهن المنفوش » « العهن » الصوف المصبوغ و « المنفوش »

المندوف ، واختصاص « العهن » لمعنيين ، احدهما ان يكون لالوان الجبال كقوله : « ومن الجبال جدد بيض وحمر مختلف الوانها و غرايب سود » . والاخر لما يريد الله تعالى فى افنائها يعيدها بعد الصّلاية رخوة . كقوله : « وبست الجبال بساً » و كقوله : « وكانت الجبال كثيباً مهيلاً » .

« فاما من ثقلت موازينه » جمع ميزان . قال الحسن هو ميزان له كفتان

جعل الله رجحان احدى كفتيه علامة سعادة صاحبه . وقيل : ينصب لكل انسان ميزان . وقيل : الموازين جمع الموزن والمعنى من رجحت حسناته على سيئاته . « فهو في عيشة راضية » . اى ذات رضاء كلابن وتامر . وقيل : راض صاحبها كيوم صائم . وليل قائم .

« واما من خفت موازينه » اى - رجحت سيئاته على حسناته .

« فامه هاوية » اى - فمسكنه ومأويه النار سميت امه لانه ياوى اليها كما ياوى الولد الى امه . والهاوية اسم من اسماء جهنم . هى ام الانسان الكافر لازمة له واولى به . وقيل : « فامه هاوية » اى - ام رأسه هاوية منحدره منكوسة فى النار من اعلى الى اسفل . وقيل : « فامه هاوية » مثل قول العرب : هوت امه وهى كلمة تستعمل عند عظم المكروه وشدة المصيبة كما يقال ثكلته امه .

« وما أدريك ماهيه » تعظيم وتوبيخ والاصل ماهى والهاء للاستراحة والوقف

اى - « وما أدريك ما الهاوية » ثم فسر فقال :

« نار حامية » اى - بلغت النهاية فى الحرارة . يروى عن انس بن مالك قال : ان ملكاً من ملائكة الله عز وجل يوكل يوم القيامة بميزان ابن آدم فيجاء به حتى يوقف بين كفتى الميزان فيوزن عمله فان « ثقلت » ميزانه نادى الملك بصوت يسمع جميع الخلق باسم الرجل الاسعد فلان سعادة لاشقاوة بعدها وان « خفت موازينه » نادى الملك : الاشقى فلان شقاوة لاسعادة بعدها .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « بسم الله الرحمن الرحيم » بسم الله كلمة من آمن بها من زوال النعمى ، ومن ذكرها ظفر بنعيم الدنيا والعقبى ، ومن عرفها واعتقدها سعد سعادة لا يشقى ، ووجد ملكاً لا يبلى ، وبقي فى العز والعلی .

نام نامدارى كه نامش يادگار جانست ، و دل را شادى جاودانست ، و روح روح دوستان و آسايش غمگنان است . عنوان نامه اى كه از دوست نشانست و

مهر قدیم مضمون آنست . نامه‌ای که بقرار رادمانست و از قطیعت امانست ، نامه‌ای که هم گوی و هم چو گانست ، مرکب اوشوق و مهر او میدانست ، کل او سوز و معرفت او بوستانست . نامه‌ای که درخت توحید را آبشخوراست ، و دوستی حق مر آن را میوه و براست . يقول الله تعالی : « لا یزال العبد یدئذ کرنی واذ کره حتی یحببنی و احبّه . و کفنه عزیزانست که : اذا ذکرت من انا احتقرت و اذا تذکرت لمن انا افتخرت . چون باخود نکرم و کردار خود بینم ، گویم : از من زارتر کیست ؟ چون باتو نکرم و خود را دربند کی تو بینم ، گویم از من بزرگوارتر کیست ؟

گاهی که بطینت خود افتد نظرم

گویم که : من از هر چه بعالم بترم

چون از صفت خویشتن اندر گذرم

از عرش همی بنخویشتن در نکرم

پیر طریقت گفت : گاهی که بخود نکرم ، همه سوز و نیاز شوم ؛ گاهی که بدو نکرم ، همه ناز و راز شوم ؛ چون بخود نکرم گویم :

پر آب دو دیده و پر آتش جگر

پر باد دودستم و پر از خاک سرم

چون بدو نکرم گویم :

چه کند عرش که او غاشیه من نکشد ؟

چون بدل غاشیه حکم و قضای تو کشم ؟!

بوی جان آیدم از لب که حدیث تو کنم

شاخ عزّ رویدم از دل که بلای تو کشم !

«القارعة ما القارعة» «وما ادريک ما القارعة» صفت روز رستاخیزست ، روز

محشر ، روز عرض اکبر ، روز جمع لشکر ، روز احیاء صور ، روز نشر بشر ، روز جزاء خیر و شر ، همه خلق برانگیخته و از هیبت و سیاست خداوند ذوالجلال بزاو در آمده ، ترازوی راستی آویخته ، کرسی قضا نهاده ، بساط هیبت باز گسترده ، دوزخ

همی غرّد و زبانیه عاصی را میگیرد؛ جرس هوس از گردن آفرید کان فرو گشاده، و جزای کردار هر کس در کنار او نهاده. بسا امیرا که آن روز اسیر شود، بسا اسیرا که امیر شود، بسا عزیرا که ذلیل شود، بسا ذلیلا که عزیز شود، بسا پدر که از فرزند جدا شود، و فرزند از پدر جدا شود، بسا مادر که از فرزند بگریزد، و فرزند از مادر! هر کسی بخود در مانده و از دوستان و خویشان جدا گشته: «کالفر اش المیثوث» همچون پروانه پراکنده و افکنده و تنها مانده. مسکین آدمی که سر بمعصیت در نهاده، و از هول رستاخیز غافل مانده؛ نمی داند که هر چه امروز در می بندد^۲، فرداش می باید گشاد؛ هر چه امروز اَمَلا کند، فرداش بر می باید خواند. ای مسکین باری آن اَمَلا کن که فردا بر توانی خواند و آن بار در بند که فردا بر توانی داشت، و آن کار کن که فردا طاعت جزای آن داری. آن روز مؤمنان را جامه از معاملات خواهد بود، مرکب از طاعت و تاج از خدمت و ردا از حرمت و جمال روی از رنگ دل. هر کرا امروز دل بتوحید و معرفت روشن است، فردا روی وی سپید و روشن بود، چون ماه دوهفته؛ اگر چه امروز حبشی رنگ است. و هر کرا امروز دل در شک و شبهت فردا روی وی سیاه و تاریک بود، اگر چه امروز رومی رنگ است.

«و تكون الجبال کالعهن المنفوش» از صعوبت و هیبت رستاخیز یکی آنست که این کوههای افراشته و این راسیات راسخات از بینج بر آرند و زیر و زبر کنند، و چون پشم زده در هوا پَران کنند، زلزله در زمین افتد، خاک فرا جنبش^۳ آید، کوه بلرزش آید، نه نشیب ماند نه فراز؛ همه راست گشته، بالا و نشیب یکی شده.

«قاعاً صَفْصَفاً لا تری فیها عوجاً ولا امّتا» «فاما من ثقلت موازینه فهو فی عیْنة راضیة» آنکس که کردار وی بیسند الله بود، والله از وی خشنود بود، اگر یک نفس از وی بر آید از سر سوز و نیاز بآن یک نفس ترازوی حسنات وی گران گرداند. و آنکس که الله از وی ناخشنود بود، و عنایت از وی او را دستگیر نبود، اگر پری روزی زمین طاعت دارد^۴ در ترازوی وی پر پشهای نیسجد. بسا خفته در خواب خوش

۱ - الف : پرکنده و اوکنده ۲ - الف : می در بندد ۳ - ج : فرا بجنبش

۴ - الف : طاعت آرد .

که از مرقد او تافرقد فریشتگان پروا پر داده و میگویند : خداوند با بحرمت و حشمت و برکت نفس این آزاد مرد بر ما رحمت کن ، و بسا بیدار چشم که ملائکة مقربین از نفس وی بفریاد آمده و میگویند : خداوند ما را از زحمت و ظلمت نفس این بی حرمت بی رحمت فریاد رس . ای جوانمرد اکسر با دلی پاک از خبائث و بدعت بخسبی به از آن که همه شب بیدار باذی و دل پراز هوا و شهوت بود ! هر که اسیر دیو است همه روز کار او شب است . و هر کس در حمایت دین است ، همه شبهای او روز است .



۱۰۲ = سوره التكاثر = مکیه

النوبة الاولى

قوله تعالى : «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

«الْهَيْكُمُ التَّكَاثُرُ» (۱) . مشغول داشت شما را ببرد^۱ کردن با یکدیگر

بانبوهی .

«حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ» (۲) ، تا آنکه که بمردید ، تا آنکه که مردگان در گور

بشمردید .

«كَلَّا» کلا کلا ، شاید شاید شاید ، از جستن راه رستگی مشغول بودن ،

شاید نه نه نه .

«سَوْفَ تَعْلَمُونَ» (۳) آری آگاه شوید^۲ .

«ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ» (۴) پس باز شاید آری آگاه شوید^۳ .

«كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ» (۵) . اگر شما میدانید دانستنی بی گمان [مشغول

ندارد شما را ببرد^۴ کردن با یکدیگر بانبوهی] .

«لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ» (۶) بر راستی که شما آتش دوزخ خواهید دید .

«ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ» (۷) باز آن را می‌خواهید دید دیدنی بچشم بر

بی گمانی .

«ثُمَّ لَتَسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ» (۸) پس آنکه بر راستی که شما را بغواهند

پرسید از ناز این جهان .

النوبة الثانية

این سوره هشت آیتست ، بیست و هشت کلمه . صد و بیست حرف . جمله به

مکه فرو آمده ، و بعضی مفسران گفتند : مدنی است به مدینه فرو آمده . و درین سوره

۱ - الف : نورد ۲ - الف : باشید ۳ - الف : پس شاید از جستن راه رستگی

آگاه باشید ۴ - الف : نورد .

ناسخ و منسوخ نیست. و در خبر است از **مصطفی** (ص) هر که این سوره بر خواند نعمتی که الله تعالی او را داد در دنیا فردا در قیامت از و شمار نخواهد، و با وی شمار نکنند، و او را ثواب آنکس دهد که هزار آیت از کتاب خدا خوانده باشد. و بر روایتی دیگر هر که این سوره بر خواند آن ساعت که در جامعه خواب می شود؛ چنانست که صد آیت از قرآن خواند. و بوقت وفات مؤمن منکر و منکیر او را کفایت کند.

سبب نزول این سوره آن بود که دو قبیله از قبائل قریش یکی بنو عبد مناف بن قصی و دیگر بنو سهم بن عمرو بر یکدیگر تفاخر کردند، و از خود بیشی و پیشی نمودند، و عادت عرب این بود، پیش از مبعث **مصطفی** (ص)، شرف و سیادت مهتری و بهتری قومی را بودی که در ایشان کثرت بودی، و در سبب عدد فراوان بودی. تا می گفتند: فلان! کثر من فلان. و فلان! کثر عدداً و اعظم نفر آمن فلان. این دو قبیله برین عادت از خود بکثرت شرف نمودند. فتعاذوا ایهم اکثر فکثرتهم. بنو عبد مناف هر یکی قوم خود را بر شمردند، سادات و اشراف و غیر ایشان، و در شمار بنو عبد مناف بیشتر آمدند. بنو سهم گفتند: ائما اهلکنا البغی فی الجاهلیة فعدوا موتانا و موتا کم. قبیله ما در جاهلیت و در ایام کفر و شرک بغی کردند، بگراف کاری و فساد از اندازه خود در گذشتند، ناعدد زردگان ایشان با کم آمد. اکنون تا مردگان خود بر شمردیم، و کثرت عدد خود بنمائیم. بگورستان رفتند و گورها بر شمردند که این قبر فلان و این قبر فلان! قبور آن سادات و اشراف قبیله خود بر شمردند. و سه خاندان بنی سهم زیاده آمد بر بنی عبد مناف. برین نسق تطاول بر یکدیگر همی نمودند، و تفاخر همی کردند؛ تارب العالمین ایشان را درین سوره از آن باز زد و گفت:

«**الهیکم التکائر**، ای - شغلکم التکائر و التفاخر بکثرة المال و العدد عن طاعة ربکم.

«حتی زرتهم المقابر، یعنی: حتی عددتم الاموات. این مباهات و مفاخرت بانبوهی و بیشی شما را از طاعت و عبادت الله باز داشت. و مشغول کرد تا آنکه که مردگان را در گور بشمردید.

«کلا، شاید و این عادت نباید داشت. و از طاعت الله باین تفاخر مشغول بودن

نشايد . وقيل :

« حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ » ، « حَتَّى » ادر كلكم الموت فذُنُتُمْ فِي « الْمَقَابِرَ » ، على تلك الحال . وقيل : هو عامٌ فيمن يبلغ بهم حُبُّ الدُّنْيَا والحرص على الاكثار فيها « حَتَّى » يغفلوا عن طاعة الله فيموتوا على ذلك . قومي مفسران گفتند: سياق این آیت بر عموم است ، ایشان را میخواند که حُبِّ دنیا و حرص جمع مال بر ایشان مستولی گردد ، و روز کار خویش همه بدان مشغول دارند تا از طاعت و عبادت حقّ بازمانند . و همچنان در غفلت می‌زیند تا در آن غفلت از دنیا بیرون شوند . وقيل : يقال لهم في الآخرة اذا خُفَّت موازينهم سَقَلْتُمْ بِالْاَكْثَارِ مِنَ الدُّنْيَا عَنْ طَاعَةِ اللَّهِ « حَتَّى » مَثَم . وفي الخبر الصحيح عن مطرّف بن عبد الله بن الشَّخِير عن ابيه قال : انتهيت الى رسول الله (ص) وهو يقرأ هذه الآية . « الْهَيْكَمُ التَّكَاثُرُ » قال : يقول ابن آدم : مالي مالي وهل لك يا بن آدم من مالك الا ما اكلت فافنيت ؟ او لبست فابليت ؟ او تصدّقت فامضيت ؟ ! وعن انس بن مالك يقول : قال رسول الله (ص) : « يَتَّبِعُ الْمَيِّتَ ثَلَاثَةٌ فِيرْجَعُ اثْنَانِ وَيَبْقَى مَعَهُ أَحَدٌ يَتَّبِعُهُ أَهْلُهُ وَمَالُهُ وَعَمَلُهُ فِيرْجَعُ أَهْلُهُ وَمَالُهُ وَيَبْقَى عَمَلُهُ » وقيل : معنى الآية ما زلتُم منهوَمين حَتَّى كُنْتُمْ مَكْبَيْنَ عَلَى عِمَارَةِ مَا يَفْنَى لَا تَشْبَعُونَ مِمَّا تَجْمَعُونَ إِلَّا آذَانًا وَتَكْمُ الْقُبُورِ . ومثله ماروی عن ابي بن كعب قال : كنّا نرى انّ هذا من القرآن لو كان لابن آدم واديان من ذهب لاتبغى اليهما وادياً ثالثاً ولا يملأ جوف ابن آدم الا التراب . ويتوب الله على من تاب ، ثم قال :

« كَلَّا » ردعٌ و زجرٌ عن « التَّكَاثُرِ » افتخاراً . « سوف تعلمون » بمد هذا انّ الاشتغال بطلب الاكثار خطاءٌ عظيم .

« ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ » التكرار تأكيد للموعيد وتغليظ للمنهى عنه . وقيل : اتّهما في وقتين احدهما في القبر والآخر في القيامة . و روى عن علي (ع) انه قال : « ما زلنا نسكّ في عذاب القبر حَتَّى نزلت « الْهَيْكَمُ التَّكَاثُرُ » الى قوله : « كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ » لانه و بعد بعذاب القبر . وفي الخبر الصحيح عن عائشة انّ يهودية دخلت عليها فقالت : اعاذك الله من عذاب القبر افسألت عائشة رسول الله (ص) عن عذاب القبر . - فقال : « نعم عذاب القبر حق » . - قالت عائشة : فما رأيتُ رسول الله (ص) بعد صلى صلوةً إِلَّا تَعُوذُ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ . وعن ابي سعيد : قال : قال رسول الله (ص) : - يسلط على الكافر

فى قبره تسعة و تسعون تَمِيناً تنهسه و تلدغه حَتَّى تقوم الساعة ، لو انَّ تَمِيناً منها نفخ فى الارض ما انبت خضراً . ثمَّ قال : « لو تعلمون علم اليقين » هذا كلام محذوف الجواب ، والتقدير لو علمتم ما لكم وما عليكم علماً يقيناً ما « اهلِكُم التَّكَاثُرَ » وما شغلکم ذلک عن غيره و اضاف العلم الى « اليقين » وهو نعت له لاختلاف الدلفظين كقوله : « انَّ هذا لهو حق اليقين » . قال قتادة : كنّا نحدّث انَّ « علم اليقين » ان يعلم انَّ الله باعنه بعد الموت .

« لتروُنَّ الجحيم » قرأ ابن عامر و الكسائى : « لتروُنَّ » بضمّ التاء من اريته الشئ . و قرأ الآخرون بفتح التاء ، اى - ترونها بابصاركم عن بعيد . « ثمَّ لترونها » مشاهدة « عين اليقين » اللام لام القسم اقسم الله عزّوجلّ انهم يرون « الجحيم » . كقوله : « وان منكم الاّ واردها » .

« ثمَّ لترونها عين اليقين » عياناً لستم عنها بغائبين يراها المؤمن حين يعبرها ويراه الكافر مستقرّاً يغمرها والتكرار تأكيد . وقيل : من جعل الخطاب للمكفّر كان معناه انكم « ترون الجحيم » فى الموقف ثمَّ ترونها اذا دخلتم جهنّم . و من جعل الخطاب للمؤمنين فالاول بمعنى العلم ، اى - تعلمون الجحيم حقّاً اذا رأيتم عند المحشر صدق الوعيد . ثمَّ ترونها على الصراط حالة العبور .

« ثمَّ لتسئلنَّ يومئذ عن النّعيم » هذا يشتمل كلّ ما يتنعم به فى الدنيا وله الصّحة والفراغ والامن . يقال لهم : فيم افنيتموها قال النبى (ص) : « نعمتان مغبون فيهما كثير من الناس : الصّحة والفراغ » . فى هذا الحديث دلالة على عظم محلّ هاتين التعمتين وجلالة خطرهما ، وذلك لانّ بهما يستدرك مصالح الدنيا ويكتسب درجات الآخرة فانّ الصّحة تنبى عن اجتماع القوى الدّائية والفراغ يدلّ على انتظام الاسباب الخارجة المنفصلة ولا قدرة على تهديم مصلحة من مصالح الدّنيا والآخرة لا بهذين الامرين صّحة فى جسم وفراغ فى قلب ثمَّ سائر النعم يدخل فى حيّزهما وينخرط فى سلكهما ويعدّ من نوابعهما . قال معاوية بن قرّة : كان يقال شدة الحساب يوم القيامة على الصّحيح الفارغ يقال له :

كيف اذيت شكرهما؟ ويروى عن ابن عباس قال: «التَّعِيمُ» صَحَّةُ الْاِبْدَانِ وَالْاَسْمَاعِ وَالْاَبْصَارِ يَسْأَلُ اللَّهُ الْعَبِيدَ فِيهِمْ اسْتَعْمَلُوْهَا وَهُوَ اعْلَمُ بِذَلِكَ مِنْهُمْ وَذَلِكَ قَوْلُهُ: «اِنْ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ اَوْ كُنْتُ كَانَ عَنْهُ مَسْؤُلاً» وَعَنْ اَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «اِنْ اَوَّلَ مَا يَسْأَلُ اللَّهُ الْعَبْدَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ اِنْ يَقُولُ لَهُ: اَلَمْ اَصْحُ جَسْمَكَ. اَلَمْ اُرَوْكَ مِنَ الْمَاءِ الْبَارِدِ؟» وَقَالَ اَنَسُ بْنُ مَالِكٍ ضَافَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) اِلَى الْمُقَدَّادِ بْنِ الْاَسْوَدِ فَقَدَّمَ اِلَيْهِ طَعَاماً فَأَكَلَهُ ثُمَّ سَقَاهُ مَاءً بَارِداً فَاسْتَطَابَهُ . وَقَالَ: «مَا اَبْرَدَهَا عَلَيَّ الْكَبِدُ!» ثُمَّ قَالَ: «اِذَا شَرِبَ اَحَدُكُمْ الْمَاءَ فَلْيَشْرَبْ اِبْرَداً يَقْدِرُ عَلَيْهِ». قِيلَ: وَلَمْ؟ - قَالَ: «لَا تَهْ اطْفِئُ لِلْمَرَّةِ وَانْقَعُ لِلْغَلَّةِ وَابْعَثْ عَلَى الشُّكْرِ». وَقَالَ مَالِكُ بْنُ دِينَارٍ قَالَ: رَجُلٌ لِلْحَسَنِ اَنَّ لَنَا جَاراً لَا يَأْكُلُ الْفَالُوْجَ وَيَقُولُ لَا اقُومُ بِشُكْرِهِ. فَقَالَ: مَا جَهِلَ جَارُكُمْ نِعْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ بِالْمَاءِ الْبَارِدِ اَكْثَرَ مِنْ نِعْمَتِهِ بِجَمِيعِ الْحَلَاوِي! وَعَنْ اَبِي هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ (ص) فِي قَوْلِ اللَّهِ جَلَّ ثَنَاهُ «ثُمَّ لَتَسْتَلْنَ يَوْمَئِذٍ النَّعِيمَ». قَالَ: «مَنْ أَكَلَ خُبْزَ الْبِرِّ وَشَرَبَ مَاءَ الْبَارِدِ وَكَانَ لَهُ ظِلٌّ فَذَلِكَ النَّعِيمُ الَّذِي يَسْأَلُ عَنْهُ». وَعَنْ اَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ: «ثُمَّ لَتَسْتَلْنَ يَوْمَئِذٍ النَّعِيمَ» جَاءَ رَجُلٌ مُحْتَاجٌ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ هَلْ عَلَىَّ مِنَ النَّعِيمِ شَيْءٌ؟ قَالَ: «التَّعْلَانُ وَالظَّلُّ وَالْمَاءُ الْبَارِدُ». وَعَنْ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ: «اِنْ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَيُعِدَّ نِعْمَةً عَلَى الْعَبْدِ حَتَّى يَعِدَّ عَلَيْهِ سَأَلْتَنِي فَلَا تَنْتَ اِنْ اَزَّوَجَكُهَا يَسْمِيْهَا بِاسْمِهَا فَزَوَّجْتُكَهَا». وَرَوَى اَنَّ النَّبِيَّ (ص) قَرَأَ: «الْهَيْكُمُ التَّكَاثُرُ» عَلَى الْمَنْبَرِ يَوْمًا فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ عَنْ اَيِّ نَعِيمٍ نَسَأُ وَ اَتَمَّا نَأْكُلُ فِي اَنْصَافٍ بَطُونَنَا وَنَلْبَسُ الصُّوفَ كَالصَّانِ وَسَيُوفُنَا عَلَى عَوَانِقِنَا؟ فَقَالَ (ص): «اِنَّهَا سَتَكُونُ». وَرَوَى اَنَّهُ قَالَ: «عَنِ الْمَاءِ الْبَارِدِ وَظِلِّ الْجَدْرِ». وَرَوَى اَنَّهُ قَالَ (ص): «هَلْ تَدْرُونَ مَا ذَاكَ «النَّعِيمُ»؟» قَالُوا: اللَّهُ وَرَسُولُ اعْلَمُ. - قَالَ: «بَيْتُكَ وَخَرَقَةُ ثَوْبِكَ وَغُورَتُكَ وَكِسْرَةُ تَشَدُّبِهَا صُلْبُكَ مَا سِوَى ذَلِكَ نَعِيمٌ. وَرَوَى اَنَّهُ قَالَ: «النَّعِيمُ» الْمَسْؤُولُ عَنْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِسْرَةُ تَقْوِيهِ وَ مَاءُ يَرْوِيهِ وَ ثَوْبٌ يُوَارِيهِ . وَ اَنَّى سَعِيدٌ بِنَ جَبِيْرٍ بِشَرْبَةِ عَسَلٍ فَقَالَ: اِنَّ هَذَا مِنَ «النَّعِيمِ» الَّذِي تَسْأَلُ عَنْهُ اَوْ عَنْ اَبْنِ عَبَّاسٍ اَنَّهُ سَمِعَ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ يَقُولُ: خَرَجَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ (ص) عِنْدَ الظَّهْرِ فَوَجَدَ اَبَا بَكْرٍ فِي الْمَسْجِدِ. فَقَالَ لَهُ: «يَا اَبَا بَكْرٍ

ما اخرجك في هذه الساعة ؟ - قال : يا رسول الله اخرجني الذي اخرجك . قال : وجاء عمر فقال له رسول الله (ص) : «يا بن الخطاب ما اخرجك» - قال : يا رسول الله اخرجني الذي اخرجكما فقمع معهما عمر . قال : فاقبل رسول الله (ص) يحدثهما . ثم قال : «هل لكما من قوة فتنظلفا الى هذا التخل فتصيبا طعاماً وشراباً وظللاً» - قلنا : نعم . - قال : «مرّوا بنا الى ابي الهيثم مالك بن النّهان الانصاري» قال : فتقدّم رسول الله (ص) بين ايدينا فاستأذن وسلم عليهم ثلاث مرّات و أمّ الهيثم تسمع الكلام من وراء الباب و تريدان يزيدهم رسول الله من السلام فلما اراد رسول الله (ص) ان ينصرف خرجت أمّ الهيثم تسمى خلفهم ، فقالت : يا رسول الله لقد سمعت تسليمك ولكنتي اردت ان تزيدا من سلامك - فقال لها رسول الله (ص) : « اين ابو الهيثم » ؟ - قالت : يا رسول الله هو قريب ذهب ليستمدّ لنا من الماء ادخلوا فانه يأتى الساعة ان شاء الله وبسطت لهم بساطاً تحت شجرة حتّى جاء ابو الهيثم ففرح بهم ابو الهيثم و قرّت عينه و صعد ابو الهيثم على نخلة يصرم لهم عذقاً^(١) . فقال رسول الله (ص) : «حسبك يا بالهيثم» - قال : يا رسول الله : تأكلون من بُسرٍ ومن رطبٍ ومن تذنوبٍ^(٢) . ثم اتاهم فشرّبوا عليه ، فقال رسول الله (ص) : «هذا من «التّعيم» الذي تسألون عنه يوم القيامة ، ظلّ بارد و رطب طيّب ، وماء بارد» . وقال بعض السلف : من أكل فسّمى و فرغ فحمد لم يسأل عن نعيم ذلك الطّعام . و عن محمد بن كعب في قوله : «تستلنّ يومئذ عن التّعيم» قال : عمّا انعم عليكم بمحمد (ص) وقال ابو العالية : عن الاسلام والسّنة . وقال الحسين بن الفضل : تخفيف الشرايع وتيسير القرآن . وعن الاعمش قال : مرّ شريح بقوم يلعبون . فقال : مالكم ؟ - قالوا : فرغنا يا با اميّة . - قال : ما بهذا امر الفارغ .

النوبة الثالثة

قوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» «بسم الله» كلمة سماعها غذاء ارواح العابدين ، ضياء اسرار العارفين ، بلاء مهج^(٥) المريدين ، دواء كلّ فقير وفقير مسكين .

(١) عذق : خشة خرما . فرهنك نفيسى .

(٢) بسر : غوزة خرما . فرهنك نفيسى (٣) رطب : خرماى تر . فرهنك نفيسى

(٤) تذنوب : خرماى نيم رسى كه از دنباله رسيدن آغاز كرده باشد فرهنك نفيسى

(٥) مهج : جمع مهجة : روح وروان وجان و خون دل . فرهنك نفيسى .

نام خداوندی که مؤمنان را دلدارست، و دوستان را وفادار، و مریدان را مهردار است، و عاصیان را آمرزگار. در ذات بی نظیرست و در صفات بی یار، فضلش بسیار و کرمش بی شمار، زیبا صنع و شیرین گفتار، عالم الاسرار و معیوبان را خریدار. خداوندی که باز راز اودلهای دوستان شکار کرد، و آنچه از کل کون پیوشید بر آب و خالك آشکار کرد. دلهای مؤمنان بنور معرفت باضیاء کرد. زبانهاشان بنطق شهادت گویا کرد. بر اعضاء و ارکان رنگ دوستی پیدا کرد. و آنچه کرد با مؤمن بسزا کرد. خود میگوید 'جلّ جلاله': «وَالزَّمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَىٰ وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا» قوله:

«الْهَيْكَمُ التَّكَاثُرُ» خطاب تنبیه و تقریر است. میگوید: ای فرزند آدم بنسبی که عن قریب منقطع میشود چه فخر آری؟ و بر کثرت عدد خویشان و مال و جاه سرمی افزای؟ و بآن که ترا مهلت دادماند و خلیع العذار فرا گذشته، غره شده ای؟ و تا بچهار دیوار لحد در آن مصرع غربت و محلّ وحدت نرسی هیچ می باز نکردی؟ و عذری می نخواهی؟ بی حذری از آنکه بی خبری! هیچ راه بصلاح و فلاح خود می نبری، از آنکه مست حرص و شهوت شده ای!

«كَالْأَسَافِ تَعْلَمُونَ» «ثُمَّ كَالْأَسَافِ تَعْلَمُونَ» آری بدانی و در کار خود ببینی؟

آن روز که دانستن و دیدن سود ندارد، و توبه و عذر خواست هیچ بکار نیاید.

«كَالْأَسَافِ تَعْلَمُونَ عِلْمُ الْيَقِينِ» اکرت «عِلْمُ الْيَقِينِ» «وَعَيْنُ الْيَقِينِ» بودی که عقبه مرکب می باید^۴ گذاشت. و سار سفر قیامت بمی باید ساخت، همانا که تفاخر و تکاثر در مال و عدد ترا کمتر بودی؛ و رغبت بطاعت و عبادت بیشتری بودی.

«لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنُ الْيَقِينِ» این لام لام قسم است. رب العالمین قسم بادمی کند و میگوید: حقاً که شما بنندگان همه دوزخ خواهید دید به «عَيْنُ الْيَقِينِ» دیدنی بی گمان و بی هیچ شک. همانست که آنجا گفت^۵: «وَأَن مِّنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا» مؤمن بیند بر کذرگاه، کافر بیند و او را قرارگاه. مصطفی (ص) گفت^۶: «خَيْرُ مَا الْقَىٰ فِي

۱ - ۲ - الف : میفرماید . ۳ - الف : در کار خویش ببینی ۴ - الف : می بیاید
 ۵ - الف : می بیاید . ۶ - الف : مانا ۷ - الف : میفرماید ۸ - ۹ - الف : فرمود.

القلب اليقين واليقين الايمان كله وان الله تعالى بقسطه وعدله جعل الروح والفرح في اليقين والرضا وجعل الهم والحزن في الشك والسخط. گفتا^۱: بهترین تخمی که درسینه مؤمن ریختند تخم یقین است. و همگی ایمان یقین است. و یقین ایمان را حصنی حصین است، و مؤمن را حبلی متین است. و حق جلّ جلاله باجمال لطف و کمال کرم بفضل بی میل و عدل بی جور و لطف بی علت هر چه روح و راحت بود و امن و فراغت بود، و شادی و طرب بود، همه در یمن یقین و روضه رضا تعبیه کرد. باز بحکم بی غرض و علم بی نهمت هر چه اندوه و نکبت بود ورنج و محنت، همه در شک و ناپسند تعبیه کرد. و گفته اند که: یقین راسه رکن است: «علم اليقين» و «عين اليقين» و حق اليقين. «علم اليقين» بسینه فرو آید «عين اليقين» بسر فرو آید. حق اليقين بجان فرو آید. «علم اليقين» تقریر ایمان کند. «عين اليقين» اخلاص را نشان دهد. حق اليقين باحق معرفت افکند. طوبی کسی را که در عالم «علم اليقين» قدم دارد. زلفی^۱ کسی را که از عیان «عين اليقين» اثری بیند. حسنی کسی را که از حقیقت حق اليقين خبری یابد.

۱۰۳ = سورة العصر = مكية

النوبة الاولى

قوله تعالى : « بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ » بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان .
« وَالْعَصْرُ (۱) » بکیتی وشبانروز و هنگام .
« أَنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ (۲) » که این آدمی در کاست است و در زیان .
« إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ » مگر ایشان که بگرویدند و کار نیک کردند .
« وَتَوَّصَوْا بِالْحَقِّ » و یکدیگر را وصیت کردند بر راستی .
« وَتَوَّصَوْا بِالصَّبْرِ (۳) » و یکدیگر را وصیت کردند بشکیبائی .

النوبة الثانية

این سورة « العصر » سه آیتست ، چهارده کلمه ، شصت و هشت حرف . جمله به مکه فرو آمد ، آنکه که رسول خدا (ص) خواست که هجرت کند و به مدینه شود . قومی مفسران گفتند : این سوره مدنی است ، به مدینه فرو آمد در ابتدای هجرت . و درین سوره يك آیه منسوخ است : « أَنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ » نسخت بالاستثناء و هو قوله : « إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ » . وفي الخبر عن ابي بن كعب قال : قال رسول الله (ص) : من قرأ سورة « العصر » ختم الله له بالصبر و كان مع اصحاب الحق يوم القيامة . قوله :

« وَالْعَصْرُ » « أَنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ » قال ابن عباس : معناه والدَّهْر ، الواو للقسمة . اقسام الله به لان فيه عبرة للنَّاطِقِينَ . و قيل : المراد بالعصر آخر النهار ، و خص بالقسمة لان فيه خواتيم الاعمال . وقال مقاتل : اقسام بصلوة العصر و هي صلوة الوسطى . والعرب تسمي الغداة والعشي : العصرين ، والنهار والليل : العصرين ، والشتاء والصيف :

العصرين . وقيل : معناه : ورب «العصر» وكذلك في أمثاله .

« أن الانسان لفي خسر » أى - لفي خسر من عمره . فقد قال بعض الصالحين : يا بن آدم أنت في هدم عمرك منذ سقطت من بطن أمك . وقيل : الخسر : ذهاب رأس المال ، والانسان في هلاك نفسه وعمره . وقيل : الانسان اذا تنفّس تنقّص . وقيل : اراد « بالانسان » الكافر بدليل أنه استثنى المؤمنين . قالوا : نزلت في الاسود بن شريق القرشى . وقيل : في الوليد بن المغيرة . وقيل : في رجل من قريش اسمه جميل . والخسر على هذا التأويل هو الضلال والهلاك . وروى - ابن عون عن ابراهيم قال : اراد ان الانسان اذا عمر في الدنيا وهرم لفي نقص وتراجع الا المؤمنين ، فانه يكتب لهم اجورهم ومحاسن اعمالهم التي كانوا يعملونها في شبابهم وصحتهم وهي مثل قوله : « لقد خلقنا الانسان في احسن تقويم ثم رددناه اسفل سافلين الا الذين آمنوا » الآية . قوله : « وتواصوا بالحق » أى - اوصى بعضهم بعضاً بالاقامة على الحق . قولاً وفعلأً ، وقيل : بطاعة الله واجتناب معاصيه . وقيل : الحق هو الله والمعنى بتوحيد الله والقيام بما يحب له ، وقيل : بالحق يعنى : بالقرآن والدين . « وتواصوا بالصبر » على الدين . وقيل : على اداء الفرائض واقامة امر الله ، وقيل : « بالصبر » على تحمّل المشاق في الله واعاد لفظ « تواصوا » تعظيماً لشأن « الصبر » . وقيل : انما كرّر قوله : « وتواصوا » لانه لما كان تمام الايمان بالتزام حق الله أولاً ، ثم بالثبات والدوام عليه ثانياً . فصل بين الحالة الاولى فافرد لها وصية يدخل بها في الواجب عليها وافرد للثانية وصية اخرى لما كانت الاولى . لا تنفع من دونها . وعن ابى بن كعب قال : قرأت هذه السورة على رسول (ص) فقال : « اقسم ربكم باخر الثّهار . » ان الانسان لفي خسر ، ابوجهل « الا الذين آمنوا ، ابوبكر و « عملوا الصالحات » عمر و « تواصوا بالحق » عثمان و تواصوا بالصبر ، على (ع) .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « بسم الله الرحمن الرحيم » بسم الله ، كلمة من سمعها وفي

قلبه عرفان تَلَا لَاتِ انوار قلبه ، و تفرقت انواع کربه ، و تخیرت فی جلاله شوارق لبّه
کلمه من عرفها و فی قلبه ایمان احبّها من داخل الفؤاد و هجر فی طلبها الرقاد و ترک
لاجلها کُلّ همّ و کُلّ مراد .

بر افواه ائمه دین و علماء شرع متدوالست که هر چه اندر کتب و صحف
ربانی است ، از اوراق آدم و صحف شیث (ع) و ادریس (ع) و ابراهیم (ع) و موسی (ع)
مجموع آن جمله اندر تورات و انجیل و زبور است ؛ و هر چه اندرین کتب است
بیان و نشان آن در قرآن عظیم و فرقان مجید است ، و هر چه در قرآن مجموع و
مسموع است در سورة « الحمد » است . و هر چه در سورة « الحمد » است اندرین چهار
کلمه است که : « بسم الله الرحمن الرحيم » . و هر چه درین چهار کلمه است در
حروف « بسم الله » است . و هر چه در صورت « با » است در صرّه نقطه وی است
و گفته اند : نظم قرآن بر مثال عرش آمد ، و نقطه « با » بر مثال ذره ؛ اکنون دیده سر
بگشا در صور و در سور نظر کن ، نهایت عظمت در قرآن و در عرش ببین و نشان قدرت
در ذره و در نقطه ببین . در اضافت بقدرت چیزی را عظیم بدان . و در اضافت بحکمت
وجود چیزی را حقیر و خرد مخوان . عرش عظیم میافرید که اندر تحت هر پایه ای
از پایه های آن سیصد و شصت هزار عالم است پراز مقربان و مقدّسان . و ذره ای حقیر
میافرید که قدر رسم صورت وی بینند حسّاً ، و لکن دست بوی نرسد جسّاً^(۱) و مسّاً . این
ذره که در نقابست نور آفتاب آن را عیان کند ، و آن عرش که در حجاب است نور
قرآن آنرا بیان کند . تا این نور نبود کس ذره بیند . و تا آن نشان نبود کس
عرش نداند . و در آفرینش عرش حکمت است که سقف عالم بود . محراب اعظم ،
آئینه قدرت ، نهایت صورت ، قبله کرویّان ، مطاف مقربان ، خزینه لطائف ، منبع
طرائف ، مطلع انوار ، مجمع آثار . و در آفرینش ذره حکمت است که بیان کمال
قدرت بود ، نشان اظهار فطرت ، آئینه عبرت ، گوی بی نیازی عزّت ، بیان داعیه
اعتبار ، نشان قهر و قدرت جبار . تا بدانی که صنع صانع حکیم جلّ جلاله عبث نبود ،
و کاروی سفه نبود و بروی نهو روا نبود . و هر چه کند در آن سری است که در ابداع

وی هوس و هووی نبود : علی قدر اهل العزم ثانی العزائم !

قوله : «و العصر» «ان الانسان لفي خسر» حقّ جلّ جلاله و عظم شأنه قسم یاد میکند بایام دهر که محلّ عبرت ناظر است و اثر قدرت آن قادر، که آدمی همیشه در کاست است و در زیان ، خراب عمر و مفلس روزگار و حیران . هر روزی که بروی بغفلت می گذرد جزوی از اجزاء عمر وی می کاهد و بروز آخر نزدیک میگردد ، در نقصان میرود ، و می پندارد که می فزاید . بنقد عصیان می آرد و طاعت با فردا می افکند .

گفتی : بکنم کار تو بنوا فردا

و آن کو که نرا ضمان کند تا فردا ؟!

رسول خدا (ص) که مهتر و بهتر خلق عالم بود و بر گزیده و بر کشیده حقّ بود، میگوید: هیچ بامداد بر نخاستم که شبانگاه را چشم داشتم . و هیچ شب نخفتم که بامداد را منتظر بودم . و هیچ لقمه در دهن ننهادم که گمان بردم که پیش از مرگ از خوردن آن لقمه فارغ شوم . و آن مهتر (ص) در دعا بسیار گفتی : «خداوند ما را زندگانی ده در حلاوت طاعت ، و مردگی ده در پاکی از وحشت و زلّت . و ما را بحضرت خویش بر ، نه تشویر زده کردار و نه خجل گشته روزگار .

۱۰۴ = سورة = الهمزة = مكية

النوبة الاولى

قوله تعالى: « بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ » بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.
 « وَيَلْ لَّ كُلِّ هَمْزَةٍ لُّمَزَةٍ (۱) و یل هر طنائی را سخن چینی بد کوئی .
 « الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ (۲) » او که مال برهم می نهد و برهم می شمارد .
 « يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ (۳) می پندارد که مال او او را ایدر پاینده دارد .
 « كَلَّا » نه [ندارد او را پاینده] . « لَيُنْذَنَ فِي الْحُطَمَةِ (۴) » درافکنند او را در آتش خرد کننده و شکننده .

« وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحُطَمَةُ (۵) و توجه دانی که دوزخ چه جای است و آتش آن چه چیز؟
 « نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ (۶) » آتشی است که الله آن را افروخت [نه مردمان]
 « أَلَّتْ تَطَّلُعُ عَلَى الْأَفْنَدَةِ (۷) می سوزد آدمی را تا آنکه که بدل او رسد و دل او را بسوزد .
 « أَنَّهُا عَلَيْهِمْ مُّوَصَدَةٌ (۸) » آن بر ایشان افکنده است و برایشان پوشیده .
 « فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ (۹) » در عمودهای دراز .

النوبة الثانية

این سوره صدوسی حرفست . سی و سه کلمه . نه آیت ، جمله به مکه فرو آمد .
 و درین سوره ناسخ و منسوخ نیست . و در فضیلت سوره خبر ابی بن کعب است از پیغامبر (ص) گفت: « هر که این سوره بر خواند ، الله تعالی او را بعدد هر کس که پیغامبری را افسوس داشته ده نیکی در دیوان او بنویسد . و این سوره اندرشان کافران

مكة فرو آمد . ولید مغیره و امیة خلف و اخنس شریق که بر زهکذر مصطفی (ص) و یاران می نشستند ، چون یکی از ایشان بگذشتی از پس وی سخن ناسزا گفتندی ، بلب همی گزیدند و بچشم و ابرو همی نمودند و بزبان همی گفتند . کهی رویاروی طعن همی کردند و ناسزا همی گفتند ، کهی از پس پشت عیب همی جستند و افسوس همی داشتند . تارب العزة این سوره در شأن ایشان فرو فرستاد و بد سرانجامی ایشان بیان کرد ، گفت :

«وَيْلٌ لِّكُلِّ هَمْزَةٍ لَّمْزَةٍ» و قيل : هو عامٌ في حقِّ كلِّ من هذه صفته . قال ابن عباس : الهمزة واللمزة معناهما واحد وهو العيب المشاء بالتميمية ، المفرق بين الاحبة ، الباغي للبريء العيب . روى عن اسماء بنت يزيد قالت : قال رسول الله (ص) : «الاخبركم بخياركم» - قالوا بلى يا رسول الله - قال : «الذين اذا رأوا ذكر الله عز وجل ثم قال : «اخباركم بشراكم» - قالوا : بلى - قال : «المثاؤون بالتميمية ، المفرقون بين الاحبة ، الباغون للبرءاء العيب» . وقال مقاتل : الهمزة الذي يعيبك في الغيب واللمزة يعيبك في الوجه . وقال ابو العالية و الحسن على ضده . و قال سعيد بن جبیر وقتادة الهمزة الذي يأكل لحوم الناس يغتابهم . و اللمزة الطعان عليهم . و قال ابن زيد : الهمزة الذي يهزم الناس بيده و يضربهم و اللمزة الذي يلزم الناس بلسانه و يعيبهم . و يرمز بحاجبه و يشير برأسه ، و الهمزة و اللمزة ساكنتا الميم الذي يفعل ذلك به . قال النبي (ص) : «انني لاعرف قوماً يضربون صدورهم ضرباً يسمع اهل النار» - قيل : من هم يا رسول الله ؟ قال : «هم الهمازون اللمازون الذين يلتمسون عورات المسلمين و يهتكون ستورهم و يشنعون عليهم من الفواحش ما ليس فيهم» . ثم وصفه فقال :

«الذي جمع مالا» قرأ ابو جعفر و ابن عامر و حمزة و الكسائي : جمّع بالتشديد الميم على التثنية . و قرأ الآخرون بالتخفيف . « وعدده » اي - احصاه مرة بعد اخرى و حفظ عدده ، و التثنية الحفظ من غير ان يؤدى حق الله منه . و قيل : « عدده » اي - اكثره لأن في تكثير عينه تكثير عدده . و قال الحسن : صنفه ابلاً و غنماً و ارضاً و ذهباً و فضة .

« يحسب ان ماله اخلده » فى الدنيا يظنّ أنه لا يموت مع يساره . قال الرَّجَاجُ :
 اى - يعمل عمل من يظنّ أنه يبقى ليساره ويخلد فى الدنيا ماله . فحفظ ماله كحفظ
 الانسان حيوته كان ما ينقص منه ينقص من عمره .

« كَلَّا » اى - ليس لامر على ما يحسب . وقيل : هو متصل بما بعده ومعناه حقاً .
 « لينذرن فى الحطمة » اى - ليطرحن فى جهنم و « الحطمة » من اسماء النار وهى
 سبع دركات . فاسم الاولى ' جهنم ' لانها تنجهم فى وجوه الخلق و هو موضع اهل
 التوحيد ولا نار فيها ولكنه يصل حر النار اليهم فاذا خرج اهل التوحيد منها جملة
 طبقاً على سائر الدركات . والدركة الثانية لظى وهى التى تلظى اى - تلهب . والثالثة
 سقر وهى التى تسقر اى - تذيب مالقى فيها من قول العرب : سقرته الشمس . اى -
 اذابته . والرابعة « الحطمة » وهى التى تحطم ما فيها اى - تكسر . وقيل : « الحطمة »
 الكثيرة الاكل سميت حطمة لانه يأكل بعضها بعضاً . ورجل حطمة اى - اكل .
 والخامسة الجحيم . وهى النار العظيمة تقول : اجحمت النار فاجحمت . والسادسة
 السعير وهى المسعورة اى - الموقدة غاية الايقاد . و السابعة الهاوية وهى التى تهوى
 باهلها اى - تهلكهم . وهذه الدركات تحت الصخرة ، والصخرة تحت الثرى ، والثرى
 تحت العوت ، والعوت تحت الثور ، والثور تحت الارض السابعة . قوله :

« وما أدريك ما الحطمة » تعجيب و تعظيم ، معناه : « ما أدريك ما الحطمة »
 لولا ان الله تعالى بين شأنها لك . « نار الله الموقدة » تفسير لها ، « الموقدة » المسقرة
 « التى تطلع على الافئدة » اى - تحرق الجلود والاجسام حتى تصل الى القلوب
 ثم يعاد ما احرق منها جديداً ، وقيل : هى التى يبلغ المها الى القلب الالم اذا وصل الى القلب
 مات صاحبه . فهم فى حال من يموت ولا يموتون . كقوله : « لا يموت فيها ولا يحيى » .
 « انها عليهم مؤصدة » تهزولا تهمز فبالهمز من آصدت الباب وبغير الهمز من
 اوصدت الباب . والمعنى : ان النار او « الحطمة » مطبقة مغلقة لا يدخلها روح ولا فرج .
 « فى عمد » قرأ حمزة و الكسائى و ابو بكر بضمّتين ، والآخرون بفتحين وهى
 اختيار ابى حاتم لقوله تعالى : « رفع السموات بغير عمد » وهما جعمان للعمود مثل اديم
 و آدم و ادم . وقال ابو عبيدة هو جمع عماد مثل اهاب و اهب و اهب . قوله : « ممددة »

من صفة العمد ای - آنها قیود طوال ذات حلق فهم فیها یعدّون . و قیل : یمدّ ارجل الکفار فی الممدّن النار . وقیل : «العمد الممدّدة» اغلال فی اعناقهم . وقیل : «فی عمد ممدّدة» علی ابواب جهنّم مدّت بها الابواب لایمکنهم الخروج . وقال الحسن : تفسیر ذلک فی الکهف : «احاط بهم سراقها» فلجهنّم سراق وللسراق عمدٌ وظاهر الآية أنّهم يجعلون فی العمد ثمّ تمدّ تلك العمد فی النار . والله اعلم . روى عن انس بن مالك قال : قال رسول الله (ص) : «المؤمن کیس فطن حذو قاف متنبّت» لایجعل عالم ورع و المنافق . «همزة لمزة» حطمة کحاطب اللیل لایبالی من این کسب و فیما انفق .

النوبة الثالثة

قوله تعالى: «بسم الله الرحمن الرحيم» «بسم الله» کلمة غیورة لایصلح لذكرها الانسان مصون من اللغو والغیبة . و لایصلح بمعرفتها الا قلب محروس عن الغفلة والغیبة و لایصلح لمحبتها الا روح محفوظة عن الملاقة والحجبة .

نام خداوندی که عزیزست نام او . عظیم است انعام او قدیم است کلام او ، شیرین است پیغام او ، هر ذره ای از ذرات عالم دلیلت بر جلال و اکرام او ، هر کجا شایست نقش بندگی بر جبین و اعلام او . هر کجا درویشی است مولیٰ آنجا که دل پر حسرت بی کام او . خداوندی که زمین خدمت نکشد بار نعمت او ، آسمان شکر برتابد اعباء امانت منت او ، دست وصف نرسد بشاخ نعت جلال صمدیت او ، چشم ادراک نبیند سهیل فلک جمال احدیت او ، خواطر ضمائ و سرائر اسرار دریابد دقائق حقائق او . کسوت عبارت و اشارت محیط نشود بوصف عزّت و کبریا او .

پیر طریقت گفت : الهی تو آئی که خود گفتی 'چنانکه خود گفتی' چنانی ، عظیم شانی و قدیم احسانی ، عزیز و سلطانی ، دّیان و مهربانی . هم نهانی هم عیانی ، دیده را نهانی و جان را عیانی . من سزای تو ندانم تو دانی .

رفیع القدر فی عزّ المکان کریم القول فی لطف البیان

قوله تعالى : «وَيْلٌ لِّكُلِّ هَمْزَةٍ لَمَزَةٍ» الله تعالى و تقدّس خبر میسجد از قومی

که همت و حرقت ایشان در دنیا همه جمع مال بود. روزگار و اوقات خویش در تحصیل مال از هر وجه که باشد. مستغرق داشته. بهر سوی دست همی زنند و از حرام و شبهه نپرهیزند. پیوسته در چنگ آرزو و حرص گرفتار شده، قرین تکبر و تجبر گشته، طغیان و عدوان روی بایشان نهاده، هر یکی از ایشان چون فرعون غرق طوفان طغیان گشته. یا چون قارونی قرین فساد و هلاک شده. مال و نعمت نامبارک راه دین برایشان زده. و قدم بر خط خطا نهاده؛ و میل از طاعت و عبادت بگردانیده. چون خود را بر بساط نشاط توانگری بینند، و ابلیس نفخه کبر در بینی ایشان دمدم، طاعی و باغی شوند. چنانکه ربّ العزّة گفت: «انّ الانسان لیطغی» ان را استغنی؛ در خلق خدا بچشم حقارت نگرند، بطنازی و هممازی با مردم زندگانی کنند، همواره عیب ایشان جویند، بر درویشان افسوس دارند، بر بی گناه بهتان نهند، در ظاهر حسد برند، در باطن غیبت کنند. ربّ العالمین گفت: «ویل» ایشان را که صفت ایشان اینست و عمل ایشان چنین است. ایشان روشنائی دیسده دیواند. چشم و چراغ ابلیس اند. عاشق عشوه خویش اند. شیفته رعنائی خویش اند.

«یحسب انّ ماله اخلده» همی پندارند که جاوید درین دنیا خواهند بود.

و آن مال همیشه با ایشان خواهد ماند.

«کلا» نچنانست که می پندارند و نچنانست که می بیوسند. «لینبذن فی الحطمة»

حقّا که ایشان را در قیامت بدوزخ اندازند، بخواری و زاری در در که حطمه باز دارند. دست و پای درغل کرده. در زنجیر هفتاد گزی کشیده، از رحمت حقّ نومید شده.

«وما ادریک ما الحطمة» و تو چه دانی ای محمد که آن «حطمة» چه

صعب در کی است از درکات دوزخ؟ و چه سوزنده آتشی است «نار الله الموقدة»؟ اگر بمقدار ذره ای از آن آتش در دنیا پیدا شود. همه اهل دنیا بسوزند و کوهها بگدازد و بزمین فرو شود. پس چون بود حال کسی که در میان آن آتش بود؟ بر آن صفت که ربّ العزّة گفت:

«انّها علیهم مقصدة» «فی عمد ممددة» اما بزبان اهل اشارت بر ذوق اهل

فهم «نار الله الموقدة» آنست که :

« پیر طریقت » گفت : نار^۱ اضر^۲ مها صفو^۳ المحبّة فنغصت العیش . و سلبت السلوة
ولم ينهنها معزّ دون اللقاء . حال آن جوان مرد طریقت است ، حسین منصور ، قدس الله
روحه ، گفت : هفتاد سال آتش «نار الله الموقدة» در باطن مازدند تا آن را سوخته کردند ،
اکنون قدّاح وقت انا الحقّ شرری بیرون داد ، در آن سوخته افتاد و همه در گرفت
و سوخته را شرری بس . معاشر المسلمین کجاست دلی سوخته « نار الله الموقدة »
تا در وقت سحر از زناده^۴ ينزل الله^۵ ، آتشی در وی افتد ، گویند : این سوخته آتش
محبّت است ؟ و زبان حال محبّ میگوید :

بر آتش عشق جان همی عود کنم

جان بنده^۶ تو ، نه من همی جود کنم

چون پاک بسوخت عشق تو جان رهی

صد جان دگر بحیله موجود کنم .

۱۰۵ = سورة الفيل = مکیه

النوبة الاولى

قوله تعالى : « بسم الله الرحمن الرحيم » بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.
 « اَلَمْ تَرَ » دانسته نداری . « كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِاَصْحَابِ الْفِيلِ (۱) » ، که چون
 کرد خداوند تو با آن پیل داران ؟
 « اَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ (۲) » نه دستان و ساز ایشان در تباهی کرد
 و باطل .

« وَارْسَلْ عَلَيْهِمْ طَيْرًا اَبَابِيلَ (۳) » ، وفرو کشاد برایشان^۱ مرغان جوق جوق^۲
 پراکنده^۳ .

« تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ (۴) » می انداخت برایشان^۴ سنگهای از سنکک و کل .
 « فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَّأْكُولٍ (۵) » تا ایشان را چون برک کاه کرد ریزنده^۵ و
 خورده .

النوبة الثانية

این سوره نود و شش حرفست ، بیست و سه کلمه ، پنج آیه ، جمله به مکه
 فرو آمده . آن را مگسی گویند ، باجماع مفسران . و درین سوره نه تباسخ است و نه
 منسوخ ، و در خبرست از مصطفی (ص) هر که این سوره بخواند ، الله تعالی
 او را از بلاء خسف و مسخ عافیت دهد . و سیاق این سوره قصه اصحاب الفیل است . و در
 تاریخ این قصه علمای تفسیر مختلف اند . قومی گفتند : پیش از مولد مصطفی (ص)
 بود بچهل سال . و هذا قول مقاتل . قومی گفتند : به بیست و سه سال . و هذا قول

۱ - الف : ورايشان . ۲ - الف : جوك جوك . ۳ - الف : پر كنده .

۴ - الف : ورايشان . ۵ - الف : ريزيده .

الکلبی . و بیشترین علما بر آنند که عام الفیل آن سال بود که رسول خدا (ص) از مادر در وجود آمد . و كان ذلك معجزة له . و بیان این قصه علی سبیل الاختصار آنست که : **نجاشی** ملك حبشه بود ، نام وی **اضخمه** و دیار حبشه و یمن در مملکت وی بود . دو قائد داشت که سالاران لشکر وی بودند ، یکی **ارباط** و دیگری **ابرهه بن الصباح الملقب باشرم** و کنیت **ابو بکسوم** . ایشان را هر دو با میری یمن فرستاد . خلاف افتاد میان ایشان و با یکدیگر حرب کردند . و **ارباط** بدست **ابرهه** کشته شد و مال و ملك وی همه برداشت . و هر چه زیر دست **ارباط** بود ، از نواحی یمن ، زیر دست خویش کرد . و فرمان و ملك خود بر همه یمن روان کرد . و این همه بی دستوری و بی فرمان **نجاشی** کرد . چون خبر به **نجاشی** رسید ، خشم گرفت بر **ابرهه** و سوگند خورد که ننشینم تا پای خویش بر خاک یمن نهم و خون **ابرهه** بریزم . **ابرهه** چون این خبر بشنید ، رسولی بیرون کرد با هدیه ها و تحفه های بسیار و خود را حجامت کرد و خون خویش در شیشه ای گرفت با انبانی **خاک یمن** بملك **نجاشی** فرستاد . گفت : ما دوبنده بودیم از آن ملك و ما را با یکدیگر خصومت افتاد ، یکی کشته شد بی اختیار بر سبیل دفع . اکنون من که **ابرهه** ام بنده ملك ام ، فرمان بردار و خدمتگار ؛ اگر ملك عفو کند ، از این پس شربتی آب نخورم بی دستوری ملك . و اگر ملك سوگند خورده که خون من بریزد ، و پای بر خاک یمن نهد . اینك حجامت کردم و خون خود در یکی شیشه نزدیک ملك فرستادم تا بریزد . و انبانی **خاک یمن** فرستادم تا پای بر آن نهد و سوگند ملك راست شود . چون رسول با آن هدیه ها پیش ملك **نجاشی** رسید ، و آن پیغام بداد ، ملك از وی خشنود شد و ولایت یمن جمله بدو ارزانی داشت و بوی تسلیم کرد . چون آن رسول نزدیک **ابرهه** باز آمد ، **ابرهه** شاد شد ؛ و بشکر آنکه ملك از وی خشنود گشت ، وزراء و عقلاء اهل مملکت خویش جمع کرد و ایشان را گفت : مرا راهی سازید بعملی که ملك را خوش آید و او را در آن عزّی و جمالی بود ، تا آنرا شکر نعمت عفو او سازم . ایشان همه متفق شدند که عرب را خانه ای است معظّم مقدّس . و شرف جمله عرب بدان خانه است و مردمان شرق و غرب

روی بدان خانه دارند و آن خانه از سنگست. تو در صناعه ایمن کنیسه ای بساز بر نام ملک و بر دین نرسائی که دین نجاشی است و اساس آن از زروسیم و الوان جواهر کن. و کس فرست باطراف زمین و دیار عرب و ایشان را بخوان و بزروسیم و تحفه ها و هدیه ها ایشان را رغبتی کن، تا عالمیان روی بدین کنیسه نهند و اینجا طواف کنند، و ملک را عزی و جمالی باشد. ابرهه همچنان کرد که ایشان گفتند و آن کنیسه بدان صفت بساخت. و آن را قلیس نام نهاد. و از بهر طمع مال و زروسیم خلقی روی بآن کنیسه نهادند. و هر که آنجا رفتی با تحفه و هدیه باز گشتی. و خبر در اطراف افتاد. که آن حج و زیارت و طواف که در مکه و خانه عرب بود با یمن افتاد. و در آن وقت رئیس مکه عبدالمطلب بود. مردی از عرب از ساکنان مکه نام وی زهیر بن بدر از عبدالمطلب درخواست و سو کند خورد که من بروم و در آن خانه ایشان حدث کنم و برخاست و آجاشد. و چند روز آنجا عبادت کرد. شبی گفت: من میخواهم که این يك امشب اینجا عبادت کنم که مراسم نیکو و خوش آمده است این بقعت، و او را آن شب تنها در آن بقمه بگذاشتند. و در آن خانه مشک و عنبر فراوان بود، و پیوسته بوی خوش از آن همی دمید. زهیر آنجا حدث کرد و همه دیوار و محراب بنجاست بیالود آنکه آهنگ بیرون کرد و بگریخت. دیگر روز ابرهه از این حال آگاه شد. و دانست که این مرد از مکه بود و از مجاوران کعبه! سو کند خورد که من بالشکر و چشم بروم و آن خانه ایشان خراب کنم و باز من هموار کنم. و رسولی فرستاد بزمن حبشه و ملک را خبر کرد از آنچه زهیر کرد اندر آن کنیسه و از رفتن خویش سوی مکه و خراب کردن کعبه. گروهی گفتند: ملک حبشه بتن خویش بیامد و گروهی گفتند خود نیامد، لیکن پیلان بسیار فرستاد و لشکر و چشم فراوان؛ و گفته اند: يك پیل عظیم بود او را، نام آن پیل محمود، آن را فرستاد تا کعبه بوی خراب کنند. پس ابرهه بالشکر و سپاه فراوان از یمن بیامد. و در لشکر وی مردی داهی بود، نام وی ابو رغال او را صاحب جیش خویش کرد و در مقدمه لشکر با آن پیلان بفرستاد. و ابو رغال براه در هلاک گشت. و کوروی معروفست، براه یمن 'حاج' یمن چون آنجا رسید بآن کور وی سنگ باران

کنند. حتی صار کالجبل العظیم و فی ذلک یقول الفرزدق :

اذا مات الفرزدق فارجموه

کما یرمون قبر ابی رغال

اברהه چون باطراف حرم رسید، بیرون حرم نزول کرد. و هر چه در حوالی مکه شتر و گوسفند بود غارت کرد. و در جمله دویست شتر از آن عبد المطلب که بوقف حاج کرده بود بغارت بردند. و اברהه چون آنجا نزول کرد هیئت خانه کعبه در دل وی اثر کرد. و از آن قصد که داشت پشیمان گشت. و در دل خود میخواست که کسی در حق خانه شفاعت کند تا باز گردد و بفرمود که : رئیس مکه را بیارید ، و رئیس مکه آنکه عبد المطلب بود. عبد المطلب با جمع بنی هاشم بنزدیک ابرهه آمد، و آن مرد که فرستاده بود پیش از رسیدن عبد المطلب در پیش ابرهه شد. گفت : قد جاءک سید قریش حقاً. مردی می آید بحضرت تو که بدرستی و راستی سید قریش است. مردی کریم طبع نکوروی ، با سیادت و با سخاوت و با هیبت. و آنکه نوری از وی همی تابد که منظر وی مرا بترساند. یعنی نور مصطفی (س) که از پیشانی وی همی تافت. ابرهه خویشتم را بزنی نیکو بیاراست و بر تخت نشست و عبد المطلب را بار داد. چون در آمد نخواست که او را با خود بر تخت نشاند، از تخت بزبر آمد و با عبد المطلب بیایان تخت بنشست. و او را اجلال کرد و نیکو بنواخت و سخنان وی او را خوش آمد و با خود گفت اگر در حق خانه کعبه شفاعت کند او را نومید نکنم. پس ترجمان را گفت تا حاجتی که دارد بخواهد. عبد المطلب گفت : حاجت من آنست که دویست شتر از آن من بیاوردند ، بفرمای تا باز دهند ! ابرهه را از آن اندوه آمد. ترجمان را گفت : بپرس از وی تا چرا از بهر خانه کعبه حاجت نخواست ؟ خانه ای که شرف و عزّ شما بآنست و سبب عصمت و حرمت شما آنست و من آمده ام تا آن را خراب کنم نمی خواهی ، و این شتران را چه خطر باشد که می خواهی ؟! عبد المطلب گفت : انا ربّ الابل وللیت ربّ یحفظه. من شتر را خداوند و این خانه را خداوندی است که خود کوشد دارد و نکه دارد. ابرهه از این سخن درخشم شد ، گفت : ردّوا

علیه بعرا ته لتنظر من یحفظنا عن البیت و من یحفظ البیت عنا ! عبد المطلب باز کشت و مگیان را فرمود تا هر چه داشتند از مال و متاع بر گرفتند و با کوه شدند و مکه خالی کردند . پس ابریه بفرمود تا آن پیل سپید که نام آن محمود بود فرا پیش صف آوردند و دگر پیلان و لشکر همه اندر پس او ایستادند و آن سپاه و آن پیلان همچنان همی آمدند تا بکنار حرم رسیدند . و عبد المطلب آن ساعت حلقه در کعبه بگرفت و همی گفت :

یا رب لا ارجو لهم سوا کا

یا رب فامنع منهم حما کا

ان عدو البیت من عدا کا

امنهم ان یخربوا قرا کا .

ثم اصبح عبد المطلب وارتفع علی الجبل فاقبل نحو الکعبه رافعاً یده ویقول :

لاهم ان المرء یمنع رحله فامنع رحلک

لا یغلبن صلیبهم و محالهم عدوا محالک

ان کنت تارکهم و قبلتنا فامر ما بدالک

جرّوا جموع بلادهم والفیل کی یسبوا عیالک

عمدوا حماک بکیدهم جهلاً وقد حقروا جلالک

آن پیل سپید که در پیش صف بود ، چون بحرم رسید ، هیچ یای بحرم اندر ننهاد ،

هر چند پیش زدند او را باز پس تر همی شد ! و گفته اند که : در میان ایشان مردی بود

نام وی نفیل بن حبیب رفت و گوش آن پیل گرفت و گفت :

ابرك محمود وارجع راشداً من حیث جئت فانک فی بلد الله الحرام . چون

این سخن بگوش پیل فرو گفت ، باز کشت و پای در حرم ننهاد . آن ساعت رب العالمین

مرغابی برانگیخت از جانب بحر مانند خطاف ، گردنهاشان سبز و منقار سرخ ، و

باهر مرغی سه سنک بود از عدس مه و از خود کم ؛ یکی در منقار بود و دو در چنک

و بر سر هر مردی از آن سپاه یکی از آن مرغ بر هوا بیستاد و بر آن سنک نام آن

مرد نوشته که او را خواهد کشت! پس بفرمان الله آن سنگها فروهشتند، بر سر ایشان گذاره کرد، و در شکم ایشان گذاره کرد، و بزیر ایشان بیرون آمد؛ و ایشان را کشته و هلاک کرده بيفکند. و آن پیلان نیز همه هلاک گشتند، مگر آن پیل سپید محمود نام که در حرم نشد و بازگشت. آن پیل زنده بماند و دیگر همه لشکریان هلاک گشتند، مگر ابرهه که مرغ بر سر وی بیستاد و از منگه بیرون شد و روی به حبشه نهاد و آن مرغ بر هوا بر سر وی همی بود و او نمی دانست؛ تا در پیش نجاشی شد و آن احوال بازگفت. چون سخن تمام گفته بود، مرغ سنگ بر سر وی فروهشت و او را هلاک کرد. فارى الله النجاشی کیف کان هلاک اصحابه! وقيل: بعث الله على ابرهة داء فى جسده فجعل يتساقط انامله فانتهى الى صنعاء و هو مثل فرخ الطير و ما مات حتى انصدع صدره ثم هلك. وقيل: ابرهة هذا كان جد النجاشى الذى كان فى زمن النبى (ص). وقيل: خرجت فتية من قريش تجاراً حتى دنوا من ساحل البحر و هناك بيعة للنصارى فنزّلوا بجنبها فاوقدوا ناراً و اصلحوا طعاماً لهم فلما ارتحلوا تركوا النار فهاجرت ريح فاضطربت البيعة ناراً و بلغ الخبر النجاشى فغضب و بعث ابرهة لهدم الكعبة و نقل حجرها و ترابها الى ارضه ليبيتها بها فذلك قوله تعالى:

«الم تر كيف فعل ربك باصحاب الفيل»

«الم تر، ای - «الم» تعلم «كيف فعل ربك» هذه اللفظة تستعمل فى السؤال عن الحال كما يسأل عن المكان باين و عن الوقت بمتى. تقول: كيف زيد؟ معناه: فى اى حال. هو و التقدير: «الم» تعلم فى اى حال «فعل ربك» ما «فعل» «باصحاب الفيل» حيث صرفهم عن الحرم و احلّ بهم ما علمت من العذاب و النقم. و فائدة اضافته تعالى نفسه الى نبیه محمد (ص) بقوله «فعل ربك» ان جهال المشركين و سفهائهم توهموا ان ذلك العذاب وقع من قبل الاصنام التى فى الكعبة فاراد الله سبحانه بذلك ابطال توهمهم فقال: «الم تر كيف فعل ربك».

قوله: «الم يجعل كيدهم فى تضليل» ای - فى بطلان و خسار. يقال: فلان

سعيه فى ضلال . و«فى تضليل» اى - فى بطلان وضياع و«كيدهم» ما ارادوا من تخريب الكعبة.

«وارسل عليهم طيرا ابابيل» اى - كثيرة متفرقة يتبع بعضها بعضاً. قل أبو عبيدة: «ابابيل» جماعات فى تفرقة يقال جاءت الخيل ابابيل من هاهنا و هاهنا . قيل : لا واحد لها من لفظها، وقيل : واحد ها بالة . وقيل : ابول مثل عجول وعجاجيل . قال سعيد بن جبير : كانت طيراً خضراً لها منا قير صفر . وقال قتادة : طير سود جاءت من قبل البحر فوجأ فوجأ . وقال عكرمة : لها رؤس كرؤس السباع وانياب كانياب السباع . وقيل : هى حمام مكة هكذا . قال اهل مكة و الطير جمع الطائر .

«ترميهم بحجارة من سجيل» يعنى : بطين مطبوخ كالآجر . وقيل : اولها حجر و آخرها طين ، ما وقع منها حجر على رجل الآخر من الجانب الآخران وقع على رأسه خرج من دبره . وهو اول يوم ظهر الجدرى فى الارض ظهر من تلك الاحجار . قال ابن عباس : رأيت فى دار أم هانئ بنت ابي طالب قفيزين من الحجارة التى رمى بها «اصحاب الفيل» . و كانت مخططة بحمرة كأنها جزع ظفار . و قالت عائشة : رأيت قائد الفيل و سائيه بمكة اعميين مقعدين يستطعمان .

قوله : «عصف المأكول» « العصف» ورق الزرع ثم يصير اذا يبس تبناً . و«المأكول» الذى تأكله الدواب . وقيل : «مأكول» ثمرته فحذف الثمرة كما يقال : فلان حسن ، اى - حسن الوجه . وقال عكرمة : كالحب اذا اكل فصار أجوف . وقال سعيد بن جبير : هو الشعير الثابت الذى يوكل ورقه . وقال ابن عباس : هو القشر الخارج الذى يكون على حب الحنطة كهية الغلافه . وقيل : «عصف مأكول» كقولك : طعام مطعوم و شراب مشروب ، اى - شأنه ان يطعم ويشرب ، اى - تأكله الدواب والله اعلم بالمراد .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « بسم الله الرحمن الرحيم » اسم غنى من اطاعه اغناه ومن خالفه

اضاعه واقمائه، اسمٌ عزیزٌ من وافقه رَفاه الى الرتبة العلیاء، ومن خالفه القاه فی المحنة الکبریٰ.

نام خداوندی عظیم . جبّار نامدار کریم ، قهّار کرد کار حکیم . خداوندی که رقم قلم قضاء او بهیچ آب منسوخ نکردد . جبّاری که تیر تقدیر او بسپر هیچ آفریده مندفع نشود ، کریمی که فضل عمیم او در هیچ معیار نگنجد ، رحیمی که احسان قدیم او هیچ میزان نسجد . خاطرا گر چه هادی و داهی بود در لمعات انوار سبحات جلال او کمراه شود . شکرا گر چه باطول و عرض بود، در فضل و احسان و طول و امتنان او کوتاه گردد . عقل اگر چه کامل و وافر بود، در دریای علم او غریق گردد . وهم و فهم اگر چه باحدّت و فطنت بود ، در انوار جلال و جمال او حریق شود .

پیر طریقت قدّس روحه ، بدین معنی سخنی مختصر باشارت گفته بس نغز و بس عجب . گفت : از جمال و جلال دوست کسی لذّت یابد کشیده بازست ، مصحوب لم یزل با صاحب لم یکن بد ساز است .

قوله تعالی : « اَلَمْ تَرَ کَیْفَ فَعَلَ رَبُّکَ بِاَصْحَابِ الْفِیْلِ » ای - محمد نشکری و نه بینی تو اصحاب فیل را که با ایشان چه کردیم ، و ایشان را چون کشتیم ، و دمار از ایشان چون بر آوردیم ؟ قومی بودند بر پشت حیوان کوه هیکل موج پیکر قصد خانه ما کردند و بر عدّت و ساز و آلت خود اعتماد کردند ، تا ما از خزائن قهر خود مرغکی چند ضعیف فرستادیم تا ایشان را هلاک کردند . و آتش قهر و سیاست ما در ایشان زدند که :

« و ارسل علیهم طیرا ابابیل » « ترمیهم بحجارة من سجّیل » ما آن قهّار و جبّاریم که هر که را خواهیم بهر چه خواهیم قهر کنیم . نمرود لعین را پشه ای فرستیم تا سزای وی در کنار وی نهد . فرعون طاغی را که دعوی خدایی کرد و ساحران با سحر عظیم جمع کرد ، پاره ای چوب از حضرت خود فرستادیم تا قدر ایشان با ایشان نمود . ای محمد آن صنادید قریش و رؤساء کفر که قصد هلاک تو کردند و ترا از وطن خود بتاختند و بر اندیشه هلاک کردن تو برپی تو بیرون آمدند و تو با صدیق

در آن غار غیرت رفته ، نبینی که ما عنکبوتی ضعیف را بشحنکی توجون فرستادیم؟ تا دست دعاوی و اباطیل ایشان فرو بست ! ما آن خداوندیم که در راه ما عنکبوتی شحنکی کند ، مرغی مبارزی کند ، پشهای سپاه سالار ، کند ، غاری رازداری کند ، عصائی در صحرائی ازدهایسی کند ، آبی فرما برداری کند ، آتشی مونسی کند ، درختی سبز مشعله داری کند ، سگی عاشقی کند ، موری مذگری کند ، سنگی مسبّحی کند ؛ کس را با قهر ما تاوستن نیست و از عذاب و عقاب مارهایی جستن نیست . دور افتادند و غلط پنداشتند اصحاب فیل که قصد تخریب خانه ما کردند ؛ خانه ای که طراز اضافت بیت الله بر آستین اعزاز او کشیده ، از سنگ بر آورده ، لیکن مغناطیس دل های مؤمنان ساخته ! ابراهیم و اسماعیل را گفتیم که : مرا خانه ای بنا کنید « بوادِ غیر ذی ذرع » از مثنی سنگ خاره ، از یک جانب او بر بی نهایت و از یک جانب او بحر بی غایت . اگر خانه ای بودی از یاقوت و لعل و زبرجد یا در میان بساطین و رباض و انهار و اشجار بودی ، اگر کسی بوی میل کردی عجب نبود ؛ عجب آنست که مثنی سنگ بر هم نهاد و بادیه مردم خوار را موی ساخته و صد هزار اعرابی جلف سخت دل بی رحمت بر راه وی نشانده و آنکه آتش عشق عشاق هر روز نیز ترا کوئی آن کعبه شمعیت افروخته و حاجیان پروانه اند بی صبر کشته ، از هزار فرسنگ می شتابند و پروانه وار خویشتن را درومی سوزند ، و ایشان که بعدری از و باز مانده اند و در آرزوی جوار و طواف او بگداخته اند این نوحه همی کنند :

از بادیه هجر که مان دارد باز ؟	گر کعبه وصل تو کنند بر ما ناز
کز دور روا بود سوی کعبه نماز	ما می کردیم در بیابان نیاز

۱۰۶ = سورة قريش = مكية

النوبة الاولى

قوله تعالى : « بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ » بنام خداوند فراخ بخشايش مهربان.
« لَا يَلَا فِ قُرَيْشٍ (۱) » [هلاک کردن سپاهی پیل و حبشه] از بهر فراهم داشت قريش
بود و خوی داشتن ایشان .

« اِيْلَافَهُمْ رَحْلَةَ الشَّتَاءِ وَالصَّيْفِ (۲) » آن خوی داشت ایشان که شد آمد
زمستان و تابستان می داشتند .

« فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ (۳) » پس ایدون بادا که خدای این خانه پرستند .
« الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ » آن خدای که ایشان را از گرسنگی سیر کرد
[با من رفتن کاروانها] « وَأَمَّنَّهُمْ مِنْ خَوْفٍ (۴) » و ایشان را از بیم بی بیم کرد [بآزرم
نهادن ایشان] .

النوبة الثانية

این سوره نود و سه حرفست ، هفده کلمه ، چهار آیه ، جمله به مکه فرو آمد ، و
درین سوره ناسخ و منسوخ نیست . و در خبرست از مصطفی (ص) : « هر که این سوره
برخواند ، الله تعالی او را ثواب آنکس دهد که بخانه کعبه طواف کند و در مسجد
حرام معتکف نشیند » . و روی فی بعض الاخبار ان النبی (ص) قال : « ان الله عز وجل
فضل قريشاً بخصال لم يشر کهم فيها غيرهم ، أنهم عبدوا الله عشرين لم يعبدوا فيها الا
قرشي وانه نصرهم يوم الفيل وهم مشركون ، ونزلت فيهم سورة لم يدخل فيها احد من
العالمين سواهم » ، وبانه بعثني منهم رسولا اليهم . وفي الخبر الصحيح عن النبي (ص)

قال : « ان الله اصطفى كنانة من بنى اسماعيل واصطفى من بنى كنانة قريشاً واصطفى من قريش بنى هاشم واصطفاني من بنى هاشم » . قال بعض اهل العلم : معنى الاصطفاء المذكور فى كنانة و قريش و هاشم هو ما خص الله تعالى هو لآء القبائل به من طهارة المناكح وصحة الانساب و زكاء المنابت وتمييزهم من بين سائر الامم بالاخلاق الصالحة والطرائق المحمودة والمكارم المشهودة مع تمسك ببعض ماورثوا من ابيهم ابراهيم (ع) من المناسك والشعائر ، فاما ان يحكم لهم بالاسلام بهذا الاثر على ما يقول بعض الجاهلية فلا والله اعلم . و قريش هم اولاد النضر بن كنانة فكذلك من ولده النضر فهو قرشى و من لم يلد له النضر فليس بقرشى . والنضر هو الذى قال : بينا انا نائم فى الحجر اذ رأيت كأنما خرج من ظهري شجرة خضراء حتى بلغت عنان السماء و اذا اغصانها نور فى نور و اذا انا بقوم بيض الوجوه و اذا القوم متعلقون بها من لدن ظهري الى سماء الدنيا . قال : فلما انتبهت انيت كهنة قريش فاخبرتها بذلك . فقالوا : ان صدقت رؤياك فقد صرف اليك العز والكرم وقد خصصت بحسب وسودد لم يخصص به احد من العالمين . وسموا قريشاً لتجمعهم بعد التفرق ، والقرش الجمع . وروى : ان معاوية سأل ابن عباس (رض) عن معنى قريش . - فقال : هى دابة تسكن البحر من اعظمها دابة وانشد :

و قريش هى التى تسكن البحر بهما سميت قريش قريشاً

تأكل الغث و السمين ولا تترك يوماً لذى جناحين ريشاً

وقيل : القرش : الكسب و كانوا يأكلون من كسبهم فسموا به . قوله :

« لا يلاف قريش » هذه اللمام متصلة بالسورة الاولى ، والمعنى : فعلنا ذلك باصحاب

الفيل « لا يلاف قريش » وجمعهما عمر بن الخطاب فى الركة الثانية من صلوة المغرب .

ويروى عن الكسائي ترك التسمية بينهما و كذلك فى مصحف ابي بن كعب لافصل بينهما

بالتسمية لانه عدل السورتين واحدة والتقدير : اهلك الله اصحاب الفيل و ارسل عليهم

حجارة من سجيل » فجعلهم كعصف ما كول ، ليسلم قريش منهم وليدوم لهم ما الفوه من

رحلتى الشتاء والصيف الى الشام واليمن فيسمعون فيهما آمنين . وقيل : هذه اللام بمعنى الى ؛ اى - فعلنا ذلك باصحاب الفيل نعمةً منّا على قريش الى نعمتنا عليهم فى «رحلة الشتاء والصيف» . وقال الكسائى و الاخفش : هى لام التعجب يقول : اعجبوا «لايلاف قريش رحلة الشتاء والصيف» و تركهم عبادة «رب هذا البيت» ثم امرهم بعبادته . وقال الزجاج : هى مردودة الى ما بعدها ، تقديره : «فليعبدوا رب هذا البيت» «لايلاف قريش» اى - لما انعم الله عليهم من «ايلافهم» وقوله :

«ايلافهم» بدل من الايلاف الاول وقوله : «رحلة الشتاء» نصب على المصدر و قيل : على الظرف ، وقيل : بوقوع «ايلافهم» عليه . قرأ ابن عامر : «لآلاف» بهمة مختلفة من غير ياء بعدها و قرأ ابو جعفر «ليلاف قريش» بغير همز وانها ذهبا الى طلب الخفة وقرأ الآخرون بهمة مشبعة وياء بعدها و اتفقوا فى «ايلافهم» انها ياء بعد الهزمة لا ابن كثير فانه قرأ الفهم ساكنة اللام بغير ياء يقال : آلف يولف ايلافاً والف يألف الفاء والافاً فهما لغتان والفرق بينهما من طريق المعنى اذ آلف الشيء هو الاصل فاذا عديته الى مفعول قلت : آلفت الرجل الشيء ايلافاً اذا جعلته يألفه كما تقول : آمنت القوم وآمنت فلاناً القوم . فيكون معنى الآية على هذا آلفت قريش انفسها . رحلتى «الشتاء والصيف» وكانت لهما فى كل سنة رحلتان للتجارة ، «رحلة» فى «الشتاء» الى اليمن لانها بلاد حارة و «رحلة» فى «الصيف» الى «الشام» لانها باردة و وجه المنة فى ذلك ان قريشاً كانت تعيش بتجارتهما فكان لا يتعرض لهما احدٌ فى سفرهم بسوء لانهم سكان حرم الله . قيل : كان يوخذ الرجل منهم فيقول : انا حرمى فيخلى عنه فلولا الا من لم يقدروا على التصرف ولولا التجارة لم يقدروا على المعيشة . فذكرهم الله عز وجل هذه النعمة وقال :

«فليعبدوا رب هذا البيت» «الذى اطعمهم من جوع» بالتجارة و امنهم من خوف ، لانهم سكان حرمه . وقيل : اصحاب «الايلاف» اربعة ، هاشم وعبد شمس ومطلب و نوفل ، بنو عبد مناف . و كان هاشم و عبد شمس توأماً كانوا اخذوا من ملوك العجم والعرب حبلاً ، والعبال كتب العهد يمتازون بها من الآفاق ليعيش اهل

مكة و يسير مير^(١) هم آمنين . اخذ هاشم من قيصر حبلاً ثم هومات بغزة فى طريق الشام . و اخذ عبد شمس حبلاً من النجاشى ثم هومات باجباد مكة فى الطريق . و اخذ المطلب حبلاً من اقبال اليمن ثم هومات بردمان فى طريق اليمن . و اخذ نوفل حبلاً من كسرى ثم هومات بسلمان فى طريق العراق . و بذلك يقوا الشاعر :

ان المغيرات وابناء هم من خير آباء و امات
اربعة كلهم سيّد اولاد سادات لسادات
اخلصهم عبد مناف فهم من لوم من لام بمنجاة
قبر بسلمان و قبر بردمــــــــــــــــان و قبر عند غزات
و ميّت آخر منهم ثوى فى ملجء عند الثنّيات

وقيل: كانوا يشتون بمكة و يصيفون بالطائف ، فامرهم الله تعالى ان يقيموا بالحرم و يعبدوا « ربّ هذا البيت » . و قيل: كان الناس يرتحلون اليهم « رحلة » فى « الشتاء » و « رحلة » فى « الصيف » . يحملون اليهم الميرة و غيرها ، فمنّ عليهم بان كفاهم مؤنة الارتحال بانفسهم . و قال قتادة : ذكرهم الله نعمته عليهم اذ جعلهم آمنين بالحرم يسافرون و يتخطّف الناس من حولهم . و عن ابن عباس : انه نهاهم عن الرحلتين و امرهم ان يعبدوا « ربّ هذا البيت » و يقيموا بمكة كما افوا الرحلتين فيكون اللام فى قوله : « لا يلاف » بمعنى الكاف

« الذى اطعمهم من جوع » اى - بعد الجوع الذى اصابهم فى سنى القحط حتى اكلوا الجيف و العلهز^(٢) حين دعا عليهم الرسول (ص) « و امنهم من خوف » اى - « من خوف » العدو . و قيل : « من خوف » الجذام الذى وقع وراء مكة لا يصيبهم ببلدهم الجذام . و قال على (ع) :

« آمن قريشاً ان تكون الخلافة لافيهم » قال النبى (ص) : « الناس تبع لقريش فى هذا الشأن » . يعنى : فى الامارة مسلمهم تبع لمسلمهم . كافرهم تبع لكافرهم . و فى رواية اخرى : « خيارهم

(١) مير : مفتوح نخستين ، خواربار آوردن جهة عيال فرهنك نفيسى .

(٢) علهز : طعامى كه در تنگسال از خون و پشم شتر سازند و نام كيامى . فرهنك نفيسى .

تبع لخیارهم ، و شرارهم تبع لشرارهم ؛ معناه : شرار قریش خیر شرار الناس . و فی روایة اخرى ' قال النبى (ص) : «خيار قریش خيار الناس و شرار قریش شرار الناس» . و قال (ص) : «لا يزال هذا الامر فى قریش لا يعاديهم احد الا كبه الله فى وجهه لما اقاموا الدين» . و قال (ص) : «من یردهوان قریش اهانہ الله . اللهم اذقت اول قریش نکالاً فاذقوا آخرهم نوالاً» . و قال (ص) : « لا تقدّموا قریشاً فتهلکوا ولا تخلفوا عنها فتضلّوا » ؛ و قال علی بن ابيطالب (ع) : « اشهد على رسول الله (ص) انه قال : «لا تؤمّوا قریشاً واثمتّوا بها وان علم عالم من قریش یسع طباق الارض» . و قد حمل جماعة من اهل العلم وائمة الحديث ، منهم احمد بن حنبل و ابو نعیم الاستر ابادی . قوله (ص) : « ان علم عالم من قریش یسع طباق الارض على الشافعى » .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « بسم الله الرحمن الرحيم » باسم من لا غرض له فى افعاله و لا عوض عنه فى جلاله و جماله ، باسم من لا یجد الفقیر من دونه قرأراً و لا یجد احد من حکمه قرأراً .

نام خداوندی که نامش مونس مفلسان است ؛ یادش راحت دل مریدانست ، مهرش قوّت جان مشتاقانست ، یافتش روز دولت طالبان و سور و سرور درویشانست . عزیز قدر و عظیم شانست ، ملک او جاودان و عزّت او بی کراست . سماع نامش بهار جان عاشقان و روح روح دوستانست . خداوندی که چراغ توحید در کلبه دل دوستان فضل او افروزد ، سرشتهای پنداشت از ساحت دوستان نارعدل او سوزد . گاه نور ایمان در پرده کفر و ظلمت بدارد ، گاه زحمت ظلمت کفر بنور ایمان بردارد . خدای همه آفریدگان اوست ؛ آن کند که خود خواهد . دارنده و داننده اوست ؛ هر کس را آن دهد که سزای او بود . مالک الملک اوست ، یکی را ملک دهد تا پیوسته در روح و ریحان بود ؛ یکی را ملک نفس دهد تا همیشه در ظلمت عصیان بود . طوبی کسی

را که فردا مهمان دل وفادار نیکوکار بود. ویل بر آن کس که فردا در زندان نفس غدارمگزار بود! از عدل او برین یکی حکم شقاوت رفته و جور نه، از فضل او بر آن یکی حکم سعادت رفته و میل نه.

«لایلاف قریش» «ایلافهم...» درین سوره اصحاب ایلاف که سروران قریش بودند، الله تعالی نام ایشان برده؛ و همچنین خانه کعبه که قبله عالمیانست نام برده. زخم عدل ازلی بر اصحاب ایلاف آمد، سرافرازی و مهتری ایشان بر عالمیان و قرابت رسول (ص) مرایشان را هیچ سود نداشت. اثر فضل و لطف خداوندی روی بدان خانه سنگین بی جان آورد تا بدین تخصیص و این تشریف مشرف و مکرم گشت که: «رَبِّ هَذَا الْبَيْتِ» و در آن سوره دیگر گفت: «و طَهَّرَ بَيْتِي». درین سوره اضافت ربوبیت با خانه کرد که: «رَبِّ هَذَا الْبَيْتِ» خداوند این خانه. و در آن سوره اضافت خانه با خود کرد که: «و طَهَّرَ بَيْتِي» پاک کن و پاک دار خانه من. این چنانست که خانه را گفت: من آن توام، تو آن من. ازین عجبتر هر که قصد خانه کعبه دارد، بحج و عمره، ایشان را کسان خویش خواند و زائران، تا بر لسان نبوت برفت که: «الحاج و فدا الله علی بیته و العمار زوّار الله و حقّ علی المزوران یکرم زائره». ارباب معارف را اندرین معنی زبانی دیگرست؛ گفتند: حج دو نوع است: یکی از خانه خود شود به بیت الحرام، یکی از نهاد خود برخیزد بدرگاه ذوالجلال و الاکرام. آن یکی تاعرفانست، و این یکی تا بمعرفت معروف. آنجا چشمه زمزم است، اینجا اقداح شراب لطف دمام. آنجا قدمگاه خلیل است، اینجا نظر گاه خداوند جلیل. آنجا آیات بینات است، و اینجا آیات ولایات. آنجا رکن شامی و یمنی است، اینجا گنج معانی. آنجا بقدم روند، اینجا بهم روند:

آری بسرای دوست بس راهی نیست

آن را که جز از دوست نظر گاهی نیست.

آن یکی را حاج مکه گویند، این یکی را حاج حق. ایشان کعبه از راه بادیه جستند، اینان از راه دل. در خبرست که فریشتگان حاج مکه را استقبال کنند،

را کبان را مصافحه کنند، پیادگان را معانقه کنند. اما حاج حق آن قوم باشند که فریشتگان ایشان را نبینند، آسمان و زمین بوی ایشان نشنود، عرش و کرسی برساق دولت ایشان نرسد! ای مسکین اگر قوت آن نداری که با مسافران راه حقیقت در بادیۀ صفت سفر کنی، باری سفر بادیۀ صورت را میان در بند که الله تعالی چنین میگوید: «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ» کم از آن نباشد که با ساکنان کوی ما بخانه ما آیی. اگر بیلتوانی بود، باری از پشه ای کم مباش که بر صورت پیل است! گوید: اگر بقوت پیل ایستم که بار کشم، باری بصورت پیل که بار خویش بر کس نیفکنم.

۱۰۷ = سورة الدين (الماعون) = مكية

النوبة الاولى

قوله تعالى : « بسم الله الرحمن الرحيم » بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان .
« أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالْذِّينِ ^(۱) » دیدی آن مرد که بر وزیاداش و شمار دروغ
زن میکرد ؟

« قَدْ لَكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ ^(۲) » او آنست که یتیم را بانگ بر می زند و میراند .
« يَدْعُ الْيَتِيمَ » یتیم را می گذارد و دروغ نکهه نمى کند .
« وَلَا يَحْضُ عَلَى طَعَامِ الْمُسْكِينِ ^(۳) » و بر طعام دادن درویش نمى انگیزاند
[و نفرماید و بر آن نمى دارد] .

« قَوِيلٌ لِّلْمُصَلِّينَ ^(۴) » « الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ ^(۵) » و یل و نفرین
بر آن نماز کران که از نماز خویش بازمانده اند و آن را گذاشته .
« الَّذِينَ هُمْ يُرَاقُونَ ^(۶) » ایشان که نماز می نمایند و نگرستن مردمان را
نماز می کنند .

« وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ ^(۷) » ، و کس را بکار نیابند و زکوة مال باز می گیرند .

النوبة الثانية

این سوره صد و بیست و پنج حرفست ، بیست و پنج کلمه ، هفت آیه ، جمله
به مکه فرو آمد ، بقول بیشترین مفسران . قومی گفتند : مدنی است ، آنرا در مدنیات
شمرند . و از شمار مدنیان این سوره شش آیتست ، بخلاف کوفیان و بصریان ، زیرا که
کوفیان و بصریان « یُرَاقُونَ » آیت شمرند و مدنیان شمرند . قومی گفتند : يك
نیمه از اول سوره مکی است ، در شأن عاص بن وائل السهمی فرو آمد ، و بقول بعضی
در شأن ولید بن المغیره فرو آمد . و قال ابن جریر : کان ابوسفیان بن حرب

يفجر كل اسبوع جزورين، فاتاه يتيم فسأله شيئاً ففزع به عصاه فانزل الله فيه . وبك نعمة آخر سورة، كقمتند: مدنى است؛ درشأن عبد الله ابي سلول منافق فرو آمد. ودرين سوره ناسخ و منسوخ نيست . وفي الخبر عن ابي بن كعب قال: قال رسول الله (ص): «من قرأ سورة «ارأيت» غفر الله له ان كان للزكوة مؤدياً. قوله: «ارأيت» الالف في «ارأيت» الف الاستفهام ولها اربعة معان في الكلام: تقرير و تثبيت و انكار و وعيد. فالتقرير كقولك: اما فعلت اما قلت . قال الله سبحانه: «اولا يعلمون ان الله يعلم» والتثبيت كقولك: الست عالماً؟ قال الله تعالى: «الست بر بكم». والانكار كقولك: اضربت زبداً؟ قال الله تعالى: «افمن هذا الحديث تعجبون؟» والوعيد كقولك: اضربنى وتطمع السلامة . قال الله تعالى: «اتأمرون الناس بالبر وتنسون انفسكم» وهذا الموضع تقريرٌ للتعجب من حال الكافر كما تقول: ارأيت زبداً و فعله و مثله قوله: «ارأيت من اتخذ آلهه هواه» وقوله: «ارأيت» يحتمل أنه رؤية العين و يحتمل أنه رؤية القلب ومعناه: العلم . و تأويله: «ارأيت الذى» كذب «بالدين» كيف افترى على الله والدين الاسلام؟ كقوله: «ان الدين عند الله الاسلام» وقيل: الجزاء والحساب، كقوله: «الذين يكذبون بيوم الدين» والتكذيب بالدين على وجهين: احدهما انكاره و وجوده به باللسان ، و الثانى ان لا يعمل به فيكون بمنزلة المكذب به . قوله :

«فذلك الذى يدعُ اليتيم» اى - يقهره ويزجره ويدفعه عن حقه. والدع: الدفع بحفوة وعنف، و قرىء فى التوازن . «يدعُ اليتيم» و معناه: يتركه و بهمله ولا يعبأ به .

«ولا يحضُ على طعام المسكين» اى - لا يطعم «المسكين» ولا يأمر غيره باطعامه لأنه يكذب بالجزاء وهذا يمر برك فى اى من القرآن وفيه تشديد لأنه عز وجل لم يعذر من ايس عنده طعام والزمه الحض على الاطعام والسعى على الفقير الجايع حتى يطعم واعد فى ذلك وعيداً غليظاً . وقوله: «على طعام المسكين» اى - على اطعام المسكين والحض الحث، والمسكين هو الذى له شىء يسكن اليه والفقير الذى لا شىء له . وقيل: هما سواء . قوله :

« فويل للمصلين » الذين هم عن صلواتهم ساهون ، اى - عن مواقبتها غافلون . قال مصعب بن سعد بن ابي وقاص : لاييه رحمهما الله اهم الذين تركوها ؟ - قال : لا بل هم الذين اضاعوا مواقبتها ولو تركوها كانوا كفاراً بتركها . وكذلك روى عن النبى (ص) قال : « هم الذين يؤخرون الصلوة عن وقتها » . وقال ابن عباس : هم المنافقون يتركون الصلوة فى السر اذا غاب الناس ويصلون فى العلانية اذا حضروا كقوله : « واذ اقاموا الى الصلوة قاموا كسالى » « يراؤون » الناس » . وقال قتادة ساء عنها لا يبالى صلى ام لم يصل . و قال الحسن : هو الذى ان صلاها صلاها رياء وان فاتته لم يندم . وقال الزجاج لا يصلونها سرّاً لانهم لا يمتقدون وجوبها ويصلونها علانية رياء وعن عطاء بن دينار قال : الحمد لله الذى قال : « الذين هم عن صلواتهم ساهون » ولم يقل . فى « صلواتهم » . وقال ابو العالى : لا يصلونها مواقبتها ولا يتمون ركوعها ولا سجودها وعنه ايضاً هو الذى اذا سجد قال برأسه هكذا وهكذا متملقاً .

« ويمنعون الماعون » قال ابو عبيدة : « الماعون » فى الجاهلية كل منفعة وعطية وعارية وفى الاسلام الطاعة والزكوة وهو ما هنا الزكوة لانه قرين الصلوة و « الماعون » فاعول من المعن ، والمعن الشئ القليل فسمى الزكوة والصدقة والمعروف ماعوناً لانه قليل من كثير . وكذلك قال الزجاج : كل ما فيه ادنى منفعة من اعارة آلات فى الدور كالغاس والقدر والدلو واقتباس النار مما يحتاج الفقير الى استعارته . وقيل : هو الذى يبذله الجيران بعضهم لبعض . وقيل « الماعون » ما لا يحل منعه مثل الماء والملح والنار يدل عليه ما روى عن عائشة انها قالت : يا رسول الله ما الذى لا يحل منعه ؟ - قال : « الماء والنار والملح » . فقالت : يا رسول الله : هذا الماء فما بال النار والملح . فقال لها : يا حميراء « من اعطى ناراً فكأنما تصدق بجميع ما طبخ بذلك النار ومن اعطى ملحاً فكأنما تصدق بجميع ما طيب بذلك الملح ومن سقى شربة من الماء حيث لا يوجد الماء فكأنما احياى نفسه » .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « بسم الله الرحمن الرحيم » افلح من عرف « بسم الله » وما ربج من

بقی عن «بسم الله». من صاحب لسانه ذکر «بسم الله»، و صاحب جنانه حبّ «بسم الله»، کفی له شفیعا «بسم الله» الى من تعبدنا بذکر الله^۱.

در هر کلمه ای از کلمات «بسم الله» اسرار ازل و ابد تعبیه است، اما در حجب عزّت متواری است تا سمع هر ناسزایی بدو نرسد و هر نامحرّمی راه بدو نبرد. نه هر چه بسمع ظاهر رسد جان و دل آن را قبول کند، ظاهر شنیدن دیگرست و باطن پذیرفتن دیگر.

شبلی روزی در خدمت^۲ خنید گفت: الله! - جنید گفت: آنچه میگوی ذکر زبانست، یا ذکر جان؟ - اگر ذکر جانست، زبان خود تابع آنست؛ ورنه که مجرد زبانست، این آسان کاری است. ابلیس همان میگوید که تو میگویی، تو بروی چه فضل داری؟ این بار گاه عام^۳ است، بیار گاه عام^۴ هم دوست فرو آید، هم دشمن؛ هم آشنا، هم بیگانه. مردمی باید که بر بساط ملوک در درون پرده جای یابد، ورنه بیار گاه عام^۵ هر کسی و هر خسی رسد:

هر خسی از رنگ و گفتاری بدین ره کی رسد؟

درد باید پرده سوز و مرد باید گمام زن!

درد پرده سوز درد دین است، و مرد گمام زن مرد دیندار. آن کافر مدبر که دین بدروغ داشت و اسلام پس پشت انداخت، بنگر که ربّ العالمین بامصطفی (ص) حبیب خویش از بهر آن مدبر چه خطاب می کند و کافر را چه بیم میدهد: «ارأیت الذی یکذب بالّدين» ای محمد می بینی آن مرد شقی و لید و بلیلید و بوجهل پر جهل که دین اسلام را جعود می آرند و نبوت ترا و معجزات ترا انکار می کنند؟! ای محمد دین را چه زیان دارد که ایشان آن را نپذیرند و از ناپذیرفتن ایشان دردین چه نقصان آید؟ «ان هذا الدین متین» دین اسلام دست آویزی استوارست، آن را کسستن و شکستن نیست «لا انفصام لها» محبّه وسطی است و عروة و نقی^۱. بر لسان اهل حقیقت دین آنست که: در راه عبودیت انقیاد کُلّی بیش گیری و روی از همه در گاهها بگردانی،

پناه بازودهی و دروگریزی .

یکی از علماء طریقت گفته : « اِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ » آنست که هر چه دون حقّ است برای او بگذاری و حقّ او برای هیچیز بنگذاری . خبر درست است از رسول خدا (ص) : « الدِّينُ يَسْرُ » دین همه آسانی است ، زیرا که بعاقبت رساننده بآسانی است . و در خبرست : « مَلَاكُ الدِّينِ الْوَرَعُ » نظام دین اسلام و نوای عالم ایمان در ورع است ؛ ورع پرهیز باشد از محرّمات و خویشمن داری باحتراز از ناپایست و ناشایست و مشغول بودن بشایست و پایست . هر دین که درو ورع نیست ، آن را در حضرت قرب محلّ قبول نیست . ورع بحقیقت ورع حواس است ، هر چه ترا گزیرست که نبینی ، دیده از آن نگاهداری ؛ و هر چه داغ رضاء حق ندارد ، دیده بر آن مّطلع نگردانی ؛ تا فردا از دیدار حقّ جلّ جلاله باز نمایی .

حبیب عجمی کنیز کی داشت ، سی سال بود که روی او تمام بندیده بود . روزی کنیزك را گفت : ای مستوره كنيزك مارا آوازده ! - گفت : نه من كنيزك توام !؟ - گفت : مارا درین سی سال زهره آن نبودست که بدون او بچیزی نگاه کنیم ! و همچنین سمع نگاه دار ، تا صوتی که ملائم دین نباشد نشنود ؛ و اگر صوتی بیگانه بسمع در آید و قصد دل کند ، توحید که دربان دلست آن را در دل نگذارد و سمع بآب استغفار بشوید . همچنین زبان نگاه دارد تا هر چه را در راه حقّ نباید ، از آن نگوید . و دست نگاه دارد ، تا جز بدامن حقیقت نزند . و قدم نگاه دارد ، تا جز بر زمین فرمان نرود . و این هنوز ورع عام است . اما ورع خاصّ ورع دلست . و ورع دل آنست که : هر چه نه عالم حقیقت بود در آن فکرت نکنند و اگر خاطری بدو در آید که نه وارد حقّ باشد آن را بجاروب توبه و استغفار از درگاه دل برود ، و آن آرزوها که شهوات در دل افکنند بدست تو گل و خوف از دل محو کند . و آنجا که فرمان حقّ نباشد ، بدل آنجا سفر نکنند ؛ تا در مکان خویش بین اصبعین من اصابع الرحمن ثابت بماند . هر دل که جایی بیاطل سفر کند ، مثال شاهی بود که از تخت عزّ خویش و از میان سپاه خویش برود و در عالم اعداء سفر کند . این چنین دل هرگز بسلامت نبود . و فرق میان ورع ظاهر

وورع باطن آست که : متوّرع ظاهر فردا دیده باز کند ، حقّ را نبیند و متوّرع باطن امروز دیده فراز کرده حقّ را می بیند . عمر خطاب دل از هر چه درن حقّ خالی کرد ، لاجرم نجلی حقّ جلّ جلاله بر ساحت دلش تافت ، نامی گفت : رأی قلبی ربّی . « فویل للمصلّین » « الّذین هم عن صلّو تههم ساهون » « الّذین هم یرآون ویمنعون الماعون » سیاق این سخن بر سبیل تهدید و وعید است ، کسی را که نماز نکند و زکوة ندهد یا کسی که نماز بنفاق و غفلت کند و زکوة بریا و کراهیت دهد . خبر ندارد این غافل بی حاصل که نماز شعار اسلام است و زکوة قنطرة دین . هر کرا بینی که ظاهرش از حلیت و زینت این دو فرمان مهمل است ، بدانکه باطنش از عقیده دین معطل است . نماز مقام مناجات است و ترقّی درجات و سبب نجات . زکوة پیرایه شریعت است و نور قیامت و قانون کرامت . بنده مؤمن موحد چون خطاب شرع و امر حقّ در فرائض نماز و زکوة بروی متوجّه گردد بر گزارد آن و محافظت حدود و اوقات آن مواظبت نماید بجدی بلیغ و جهدی تمام شرائط جواز و شرائط قبول در آن بجای آرد ، لاجرم ظاهر او پیراسته ادب دین گردد و باطن او آراسته صدق و اخلاص .

۱۰۸ = سورة الكوثر = مکیه

النوبة الاولى

قوله تعالى: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.
«أَنَا اعْطَيْتُكَ الْكَوْثَرَ (۱)» ما ترا [بخشیدیم نیکویی فراوان و] حوض کوثر
[تشنگان امت را از آن خیر فراوان].

«فَصَلِّ لِرَبِّكَ» نماز کن خدای خواند^۱ خویش را «وَأَنْحَرْ (۲)» و قربان کن
[ودو دست برهم نه در نماز بر زیر سینه].

«أَنْ شَأْنُكَ هُوَ الْآبَتَرُ (۳)» او که ترا زشت میدارد اودنب بریدست و بدنام.

النوبة الثانية

این سوره چهل و دو حرفست، ده کلمه، سه آیت، به مکه فرو آمد، و از مکیات
شمرند. و درین سوره هیچ ناسخ و منسوخ نیست. و در خبر ابی بن کعب است از
پیغامبر (ص): «هر که این سوره برخواند، الله تعالی او را از جویهای بهشت آب دهد
و بعدد هر کسی که روز عید اضحی قربان کند او را ده نیکی بنویسد. قوله:

«أَنَا اعْطَيْتُكَ الْكَوْثَرَ» و قرئ «أَنْطِينَاكَ». و «الْكَوْثَرُ» الخیر الكثير،
و هو فوعل من الكثرة. روی انس بن مالك قال: بینا رسول الله (ص) ذات یوم بین اظهرا
اذ اغفی اغفاة ثم رفع رأسه متبسمًا فقلنا: ما اضحكك یا رسول الله؟ قال: «انزلت علیّ آتفا
سورة فقرأ بسم الله الرحمن الرحيم» «أَنَا اعْطَيْتُكَ الْكَوْثَرَ».. فقرأ حتی ختم
السورة. ثم قال: «اندرود ما» الْكَوْثَرُ؟ قلنا: الله ورسوله اعلم. قال: «انه نهر فی الجنة
وعدنیه ربی عزوجل فیهِ خیر كثير، لذلك التهر حوض تدر علیه امتی يوم القيامة آیته
عدد النجوم». و فی الصحيح: ان رسول الله (ص) قال لیلۃ أسرى بی رأیت نهراً، فسألت

جبرئيل ، فقال : هذا « الكوثر » الذى اعطاكمه الله فضربت بيدي فاذا هو يجرى على المسك . وقالت عائشة : من ادخل اصبعيه فى صماخيه سمع خريره . وعن ابن عمر قال : قال رسول الله (ص) : « الكوثر » نهر فى الجنة حافظه الذهب مجرأ على الدر والياقوت تربته اطيب من المسك واشد بياضاً من الثلج . وعن عبد الله بن عمر قال : قال رسول الله (ص) : « حوضى مسيرة شهر مأواه ابيض من اللبن وريحه اطيب من المسك و كيزانه كنجوم السماء ، من يشرب منها فلا يظمأ ابداً » . وروى عن حميد الطويل عن انس بن مالك قال : قال رسول الله (ص) : « ان لحوضى اربعة اركان ، فأول ركن منها فى يد ابي بكر والثانى فى يد عمر والثالث فى يد عثمان والرابع فى يد علي (ع) . فمن احب ابا بكر و ابغض عمر لم يسقه ابوبكر ومن احب عمر و ابغض ابا بكر لم يسقه عمر ومن احب عثمان و ابغض علياً لم يسقه عثمان ومن احب علياً و ابغض عثمان لم يسقه علي . ومن احسن القول فى ابي بكر فقد اقام الدين ، ومن احسن القول فى عمر فقد اوضح السبيل ، ومن احسن القول فى عثمان فقد استنار بنور الله ، ومن احسن القول فى علي فقد استمسك بالعروة الوثقى ، ومن احسن القول فى اصحابي فهو مؤمن ومن اساء القول فى اصحابي فهو منافق » . عن انس قال : دخلنا على عبيد الله بن زياد وهم يتذاكرون الحوض ، فقال : يا با حمزة ما تقول فى الحوض ؟ - فقال : ما كنت ارى ان اعيش حتى ارى امثالكم تتمارون فى الحوض . ولقد تركت خلفي عجايز ما تصلى امرأة منهن الا سألت الله عز وجل ان يسقيها من حوض محمد (ص) وفيه يقول الشاعر :

يا صاحب الحوض من يدانيكا و انت حقاً حبيب باريكا

وقال عبد الله بن عمر : « الكوثر » نهر فى بطنان الجنة ، اى - فى وسطها . وقال الحسن : « الكوثر » هو القرآن العظيم . وقال عكرمة : هو التوبة والكتاب . وقال ابوبكر بن عياش : هو كثرة الاصحاب والاشياع . وقال الحسين بن الفضل : « الكوثر » شيآن تيسير القرآن وتخفيف الشرايع . وقال جعفر الصادق (ع) : « الكوثر » نور فى قلبك ذلك على قطعك عما سواى . وعنه ايضاً : « الشفاعة » . وقال

هلال بن يساف : هو قول لاله الا الله . وقيل : الفقه فى الدين . وقيل : الصلوات الخمس . قوله :

«فصل لربك وانحر» قال محمد بن كعب : يقول : ان انساناً يصلون لغير الله و ينحرون لغير الله . فانا «اعطيناك الكوثر» فلا يكن صلواتك ونحرك الالى . وقال عكرمة و عطاء و قتادة : «فصل لربك» صلوة العيد يوم النحر . «وانحر» نسكك جمع له فى الامر بين العبادة المالىة والبدنية . وقال انس بن مالك : كان النبى (ص) ينحر قبل ان يصلى فامر ان يصلى ثم ينحر . وقيل : نزلت هذه الآية يوم الحديبية حين احصر النبى (ص) واصحابه وصدوا عن البيت فامر الله تعالى ان يصلى وينحر البدن وينصرف ففعل ذلك . وقيل : قرن القربان بالصلوة لان السجدة والتجيرة علما كل ملة فى الدنيا فقال : «لربك» «صل» «وضح لاغيره . و يروى عن على (ع) قال : «النحر هاهنا وضع اليدين فى الصلوة على النحر» وعن وائل بن حجر قال : رأيت النبى (ص) يضع يده اليمنى على اليسرى فى الصلوة قريباً من الرسغ و يرفع يديه حتى تبلغ اذنيه . وعن ابن مسعود : ان النبى (ص) رأى رجلاً وهو يصلى واضعاً يده اليسرى على اليمنى فنزع اليسرى على اليمنى ووضع اليمنى على اليسرى . وقال (ص) : «رفع الايدى فى الصلوة من الاستكانة» . قيل : فما الاستكانة ؟ قال : «الاتقوا هذه الآية» : «فما استكانوا لربهم وما يتضرعون» ؟ . وقيل : «فصل لربك وانحر» اى - استقبل القبلة بنحرك . وقيل : معناه : ارفع يدك بالدعاء الى نحر . وروى ان النبى (ص) قال : انا معاشر الانبياء امرنا بثلاث ، بتأخير التحور و تعجيل الفطر ووضع اليمين على الشمال فى الصلوة .

«ان شانك هو الا بتر» «الثانى» هو المبغض «والا بتر» الذى لا ولد له . وقيل : هو الذى لا يذكر بخير . قال ابن عباس : نزلت فى العاص بن وائل السهمى وذلك انه رأى النبى (ص) خرج من المسجد وهو يدخل فالتقينا عند باب بنى سهم وتحدثنا واناس من صناديد قريش فى المسجد جلوس فلما دخل العاص قالوا له : من الذى كنت تحدث ؟ قال : ذلك «الا بتر» يعنى النبى (ص) ! و كان قد توفى قبل ذلك عبد الله بن رسول الله (ص) و كان من خديجة . و كانوا يسمون من ليس له ابن بتر ، فسمته قريش عند

موت ابنه ابتر و صنبوراً . فانزل الله عز وجل :

« اِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْاَبْتَرُ » . قيل : لما توفي 'عبد الله بن النبی (ص) خرج ابو جهل فقال لاصحابه : ان محمد آ قد بتر واتته اذامات لا یبقی له ذکر ولا یجوز له امر فنستریح منه . فانزل الله عز وجل :

« اِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْاَبْتَرُ » ای - ان عدوك و مبغضك ابا جهل ليس له فی الجنة نصیب بل هو منقطع من کل خیر ، و كانوا یقولون اذامات ذکور و اذالرجل : بتر ، فكانوا یقولون : ان محمد آ صنبور ، ای - انه فرد لا ولد له .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « بسم الله الرحمن الرحيم » بسم الله كلمة سماعها یوجب للقلوب شفاءها ، و الا لروح ضیاءها ، و الا لاسر ارسناءها و علاءها ، و بالحق بقاءها ، عز لسان ذکرها و اعز منه جنان صحبها ، و اعز منه سر عرفها و استانس بها .

شادی مؤمنان درین جهان از سماع نام و کلام اوست ، اس دوستان در آن جهان بقاء و سلام اوست . هذا سماعك من العبد القاریء فكيف سماعك من الفرد الباریء ؟ هذا سماعك من العبد فی دار الهلك ، فكيف سماعك من انملك فی دار الملك ؟ هذا سماعك وانت فی الخطر ، فكيف سماعك وانت فی النّظر ؟ هذا سماعك وانت مقهور مأسور ، فكيف سماعك و انت فی دار النور و السرور من الشراب الطهور ؟ مخمور فی مشاهدة الملك الغفور !

ای عجباً ، امروز درسرای فنا ، در بحر خطا ، میان موج بلا ، از سماع نام دوست چندین راحت و لذت می یابی ؛ فردا در سرای بقا ، در محلّ رضا ، بوقت لقا ، چون نام دوست از دوست شنوی لذت و راحت کوی چند خواهی یافت ؟ ! آن روز بنده در روضه رضا نشسته ، بر تخت بخت تکیه زده ، خلعت رفعت پوشیده ، بر ساط نشاط آرامیده ، از حوض کوثر شربت یافته ؛ شربتی از شیر سفید تر ، از غسل شیرین تر ، از مشک بویاتر . اینست که رب العالمین بر مصطفی (ص) منت نهاد ، گفت :

« اَنَا اعطیناک الکوثر » ما ترا حوض کوثر دادیم، تا تشنگان امت را شراب دهی. شرابی بی کدر، شارب آن بی سکر، ساقی آن یکی صدیق اکبر، یکی فاروق انور، یکی عثمان ازهر، یکی مرتضی انور اشهر (ع)، انست لفظ خبر که صادر گشت از سید و سالار بشر (ص) وقیل :

« اَنَا اعطیناک الکوثر » ای - « اعطیناک » الخیر الکثیر. ای مهتر کاینات، ای نقطه دایره حادثات، ما ترا نیکی فراوان دادیم که بفیض جود خود ترا در وجود آوردیم. و سراپرده نبوت تو از قاف تا بقاف باز کشیدیم، و ترا بر تخت بخت در صدر رسالت بنشاندیم. و ترا بمحلی رسانیدیم که آب و باد و خاک و آتش از صفات کمال و جمال تو مدد گرفت. حلم تو خاک را ثبات افزود، طهارت تو آب را صفوت افزود، خلق تو باد را سخاوت افزود، قوت تو آتش را هیبت افزود.

در بعضی آثار آورده اند که سید (ص) در شب معراج، چون خواستند که او را بحضرت اعلیٰ برند، از نخست جبرئیل (ع) در سقایه زمزم او را طهارت داد، آن آب اوّل وضوء او جبرئیل بستند و پر خود را بآن منور کرد. آب دوم بمیکائیل سپرد تا بر زمرة ملاّ اعلیٰ قسمت کرد، آب سوم بخزانه غیب سپرد، ذخیره روز رستاخیز را. چون آتش دوزخ فروغ بر آرد و عذاب ضرام خود آشکارا کند، سید مقربان آن آب سوم وضوء آن مهتر عالم (ص) بر آن حریق جهنّم باشد تا آرام گیرد و لهب او فرو نشاند و زبانه او بحجاب خود باز شود تا عاصیان امت را از شر او ضرری نباشد.

« اَنَا اعطیناک الکوثر » ای محمد ! ما ترا نیکوئی فراوان بخشیدیم که نام تو برداشتیم و آوای تو بلند کردیم. داغی از لطف خود بر جوهر فطرت تو نهادیم و نام تو شطر سطر توحید کردیم. ای محمد ! جوهر فطرت تو از جوار قدس قدم هنوز قدم در طینت آدم نهاده بود که ما مقربان حضرت را وصف تو کردیم و فضایل و شمایل تو ایشانرا گفتیم. تو پیغامبری امّی نا دبیر هر گز بهیچ کتاب نرفته، و هیچ معلّم را ندیده و نه بهیچ کتاب نظر کرده، ترا علم اوّلین و آخرین در آموختیم. و شرایع دین و احکام اسلام و مکالم اخلاق ترا بیان کردیم. هر کس را معلّمی بود،

معلم تو ما بودیم . هر کس را مؤدبی بود ، مؤدّب تو ما بودیم . « ادّبنی ربّی فاحسن تأدیبی » خبر معروف است و در کتب صحاح مسطور و مشهور که شب معراج چون بحضورت رسید ، حقّ جلّ جلاله از وی پرسید و خود داناتر : « یا محمد فیم یختصم الملائع الاعلیٰ » . - قال : « لا ادری » ! - قال : « فوضع یدہ بین کتفی فوجدت بردہا بین یدینی فعلمت ما فی السّماء والارض . کفّتا : اثری از آثار جلال ذوالجلال بسینہ من رسید ، ذوق آن و روح آن بجان من رسید . دل من بی فروخت ، عطر محبت بر سوخت ، علم اولین و آخرین در من آموخت . اینست حقیقت کوثر ، نواخت و کرامت بی شمار از خداوند اکبر . قوله : « فصل لربک وانحر » ای - « صلّ لربک » صلوٰۃ العید يوم النحر « وانحر » نسکک . ای سیّد چون روز عید آید ، نماز عید بگزار ، و چون نماز کردی قربان کن . این خطاب بامہتر عالم است ، لکن مراد بدین اّمّت است . میگوید : ای سیّد آنچه فرمودیم بجای آرواّمّت را بفرمای تا بجای آرند ، ایشان را در آن خیری است . « لکم فیہا خیر » . این خیر در چه چیزست ؟ مصطفی (ص) بیان کرد ، گفت : اگر مردم مؤمن پوست گوسفند پرز ر کنند و بدرویشان دهد هنوز بثواب آن یک گوسفند نرسد کہ روز عید قربان کند . مصطفی (ص) را پرسیدند اگر کسی درویش بود و طاقت قربان ندارد چه کند تا ثواب قربان او را حاصل شود ؟ - گفت : « چهار رکعت نماز کند ، در هر رکعتی یکبار « الحمد » خواند و یازده بار سورۃ « انا اعطیناک الکوثر » اللہ تعالیٰ ثواب شصت قربان در دیوان وی ثبت کند .

۱۰۹ = سورة الكافرون = مكية

النوبة الاولى

قوله تعالى: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.
 «قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ» (۱) «بکوی محمد بآن ناکر وید کان .
 «لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ» (۲) «نمی پرستم آنچه شما می پرستید .
 «وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ» (۳) «و شما نمی پرستید آنچه من می پرستم .
 «وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ» (۴) «و من نخواهم پرستید آنچه شما می پرستید .
 «وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ» (۵) «و شما نخواهید پرستید آنچه من می پرستم .
 «لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ» (۶) «کیش شما شمارا و کیش من مرا .

النوبة الثانية

این سوره مکی است ، به مکه فرود آمد . نود و چهار حرف است و بیست و شش کلمه ، شش آیت . و درین سوره یک آیت منسوخ است .
 «لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ» نسختها آیه السیف . یروی عن جبیر بن مطعم قال : قال لی رسول الله (ص) : «اتحب ان تكون اذا خرجت سفراً من امثل اصحابك حياة و اکثرهم زاداً» . - قال : قلت : نعم بابی وامی انت یا رسول الله . قال : «فاقرأ بهذا السور الخمس» : «قل یا ایها الکافرون» و «اذا جاء نصر الله» ، و «قل هو الله احد» ، و «قل اعوذ برب الفلق» ، و «قل اعوذ برب الناس» . و کنت اخرج مع من شاء الله ان اخرج معه فی السفر فاكون ابدهم حياة و اقلهم زاداً فما زلت منذ علمنیهن رسول الله (ص) و قرأنهن اکون من احسنهم حياة و اکثرهم زاداً حتی ارجع من سفری ذلك . و روی ان رسول الله اوصی ابافروة الاشجعی بقرآءة «سورة الکافرین» عندکَل منام . و قال : «هی برآءة من الشرك» . و عن انس قال : قال رسول الله (ص) : «قل یا ایها الکافرون»

ربع القرآن . وعن ابي بن كعب قال : قال رسول الله (ص) : «من قرأ سورة «قل يا أيها الكافرون» ، فكأنما قرأ ربع القرآن ، و تباعدت منه مردة الشياطين ، و برىء من الشرك و بعافى من الفزع الاكبر» . وقال : (ص) : «مروا صبيانكم فليقرأوها عند المنام فلا يمرض لهم شيء» . وقال ابن عباس : ليس فى القرآن سورة اشد لغيظ ابليس من هذه السورة لانها توحيد وبراءة من الشرك قوله :

«قل يا أيها الكافرون» قيل : الالف واللام للجنس ، فهو على العموم وجمهور المفسرين على انها نزلت فى رهط من الكفار اجتمعوا فكان فيهم الوليد بن المغيرة والعاص ابن واثل و امية بن خلف والاسود بن عبد المطلب و الحارث بن قيس و صناديدهم فقالوا : يا محمد هلم فلنعبد ما تعبد سنة ، و تعبد ما نعبد سنة ؟ فان كان الذى جاء به خيراً أمماً فى ايدينا كتناقد شر كناك فيه واخذنا بحظنا منه ، وان كان الذى بايدينا خيراً أمماً بذك ، كنت قد شر كتنافى امرنا واخذت بحظك منه . فقال : «معاذ الله ان اشرك بالله غيره» و نزلت السورة . فعدا رسول الله (ص) الى المسجد الحرام وفيه الملاء من قريش فقرأها عليهم فعند ذلك ايسوا منه وآذوه و آذوا اصحابه . واما وجه تكرير الكلام ، فان معنى الآية :

«لا اعبد ما تعبدون» فى الحال ، «ولا انتم عابدون ما اعبد» فى الحال ، «ولا انا عابد ما عبدتم» فى الاستقبال ، «ولا انتم عابدون ما اعبد» فى الاستقبال . ابن سخن بجای آنست كه عجم كويند : نكردم و نكنم ، اى - لست «اعبد» الآن «ولا انا عابد» فيما استقبل . وقوله : «ما اعبد» تأويله من «اعبد» وهذا خطاب لمن سبق فى علم الله انهم لا يؤمنون كقوله : «سبحانه انه لئن يؤمن من قومك الا من قد آمن» . وقال اهل المعاصى : نزل «القرآن» بلسان العرب وعلى مجارى خطابهم ومن مذاهبهم التكرار اعادة التوكيد والافهام كما ان من مذاهبهم التخفيف والايجاز و قال القتيبي : بين نزوليهما زمان . وذلك ان القرآن نزل شيئاً بعد شيء وآية بعد آية ، فكأنهم قالوا : «اعبد» آلهتنا سنة ، فقال الله : «قل لهم «لا اعبد ما تعبدون» : ثم قالوا بعد ذلك : استلم بعض آلهتنا ، فانزل الله :

« ولا انا عابدٌ ما عبدتم » « ولا انتم عابدون ما اعبد » « لکم دینکم »
 الشّرك « ولی دینی » الاسلام . وقیل : « لکم » جز آء « دینکم » « ولی » جزاء دینی ؛ کما
 قال : « لنا اعمالنا ولکم اعمالکم » وهذه الآیة منسوخة بآیة السّیف . قرأ ابن کثیر و
 نافع وحفص « ولی » بفتح الیاء وقرأ الآخرون باسكانها .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « بسم الله الرحمن الرحيم » اسمٌ عزیزٌ ما استنارت الطّواهر
 الاّ بآثار توفيقه وما استضاءت السّرائر الاّ بانوار تحقیقه ، فبتوفيقه وصل العابدون الی
 مجاهدتهم وبتحقیقه وجد العارفون کمال مشاهدتهم ، وبتمام مجاهدتهم وجدوا آجل
 مثنوبتهم ، وبدوام مشاهدتهم نالوا عاجل قربتهم
 نام خداوندی که نثار دل دوستان امید دیدار او ، بهار جان درویشان در
 مرغزار ذکر و ثناء او . هر کس را بهاری و بهار مؤمنان یاد وصال او . هر کجا راستی
 است آن راستی بنام او . هر کجا شادی است آن شادی بصحبت او . هر کجا عیشی
 است آن عیش بیاد او . هر کجا سوزی است آن سوز بمهر او . ملک امروز یاد و شناخت
 او ، ملک فردا دیدار و رضای او . اینت کرامت و منزلت ، اینت سعادت و جلالت !
 جلالتمای نه تکلف ، سعادتسی نه کزاف

حقیقتی نه مجاز و ، مقاتلی نه محال

در سرای طرب چون بکوفت دست غمان

ز چرخ و هم فروشد ستارگان خیال !

قوله : « قل يا ايها الكافرون » « لا اعبد ما تعبدون » عبد الله عباس
 گفت : در قرآن سورتی نیست بر شیطان سخت و صعبتر ازین سوره ، زیرا که توحید
 محض است و بر آء از شرك . و توحید دو باب است : توحید اقرار و توحید معرفت .
 توحید اقرار یکتا گفتن است . و توحید معرفت یکتا دانستن . یکتا گفتن آنست که :
 گواهی دهی الله را بیکنائی و پاکی در ذات و صفات . در ذات از جفت و فرزند و انباز .

پاك، و در صفات از شبیه و نظیر و مشیر پاك. صفات او نامعقول، كيف آن نامفهوم، نامحاط و نامحدود. از او هام و افهام بیرون و کس نداند که چون؟ و یکتا دانستن آنست که او را جلّ جلاله در آلاء و نعمای یگانه دانی. و هاب و معطی اوست. یگانه قسام و منعم اوست. یگانه در گفت و کردار اوست. یگانه در فضل و در لطف اوست. یگانه در رحمت و در منت اوست. یگانه نه کس را جز از وی شکرست و منت و نه بکس جز از وی حولست و قوت. نه دیگری را جز از وی منع است و منحت. بنده مؤمن مؤحد که شمع آفتاب توحید بر و تافت. نشانش آنست که: مراقبت بر سکون و حرکت گمارد، يك نفس بی اجازت شریعت و طریقت نرزد. ظاهر بمیزان شریعت بر کشد، و باطن بمیدان حقیقت در کشد، و نقطه اصلی را از اعتماد بر هر دو پاك دارد؛ که گفته اند: السَّعِيدُ مَنْ لَهْ ظَاهِرٌ مُوَاظِقٌ لِلشَّرِيعَةِ وَ بَاطِنٌ مُتَابِعٌ لِلْحَقِيقَةِ. و هو متبریءٌ من الاعتماد علی شریعت و حقیقت. اگر ذره ای بر خودش اعتماد بود، مجوسیت محض و یهودیت صرف باشد. ای جوانمرد اگر از آنجا که اعلیٰ العلیٰ است تا آنجا که تحت الثری است همه از طاعات و عبادات پر کنی، چنان نبود که ذره ای از خودی خود دست برداری و خویشتن را بینی؛ تا خود را باز پس ترین همه عالم ندانی؛ این راه را نشانی **بِوَالْقَاسِمِ** نصر آبادی را گفتند: از مشایخ گذشته آنچه ایشان را بود ترا هیچ چیز هست؟ - گفت: درد نایافت آن هست! در جمله ترا دلی باید که درد و مصیبت نایافت بود، یا شادی عز یافت؛ اِنَّ اللهَ تَعَالٰی یَبْغِضُ الصَّحِیحَ الْفَارِغَ. عیسی مریم (ع) هیچ جای قرار نگرفتی، کرد عالم سیاحت کردی. گفتند: سبب چیست؟ - گفت: بر امید آنکه قدم بر جایی نهم که روزی قدم صدیقی آنجا رسیده باشد، تا آن قدمگاه کنه ما را شفیع بود! اگر درد همه اولیاء عالم و صدیقان درهم گذارند، در کرد درد قدم عیسی پاك نرسد و نیاز و سوز او درین راه چنین بود! خَزَائِنُنَا مَمْلُوءَةٌ مِنَ الطَّاعَاتِ فَعَلَيْكَ بِذَرَّةٍ مِنَ الْاِفْتِقَارِ وَالْاِنْكَسَارِ.

۱۱۰ = سورة النصر = المدینہ

النوبة الاولى

قوله تعالى: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان .
 «اِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ» چون یاری الله بتو رسد «وَالْفَتْحُ (۱)»، وکشاد [مکّه] .
 «وَرَأَيْتَ النَّاسَ» و مردمان را بینی «يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ» که در دین
 خدای می آیند «أَفْوَاجًا (۲)» جوفا جوق^۱، گروه گروه .
 «فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ» بستای خداوند خویش را [بسزا و سزاواری و خدائی را] .
 «وَاسْتَغْفِرْهُ» و آمرزش خواه ازو ، «إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا (۳)» که او خداوند توبه پذیر است
 [همیشه] .

النوبة الثانية

این سوره هفتاد و هفت حرف است، نوزده کلمه، سه آیت . جمله به مدینه
 فرو آمد . قومی گفتند : مکی است ، این سوره به مکّه فرو آمد . و درین سوره ناسخ و
 منسوخ نیست . و در خبرست از مصطفی (ص) : «هر که این سوره بر خواند، چنانست
 که با مصطفی (ص) روزفتح مکّه آنجا حاضر بوده و ثواب و کرامت آن جمیع
 رسیده» . قوله :

«اِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ» جمهور مفسران بر آنند که : این فتح ، فتح
 مکّه است . و شرح این قصّه بر قول محمد بن اسحاق بن یسار و بر قول علماء اصحاب
 اخبار آنست که : رسول خدا (ص) سال حدیبیّه اورا با قریش صلح افتاد ، بشرط آنکه
 از قبائل عرب هر که خواهد در عهد و امان رسول خدا (ص) شود و هر که خواهد در
 عهد و عقد قریش شود . بنو خزاعه در عهد و امان رسول خدا شدند و بنو بکر در

عهد قریش شدند. و پیش از مبعث مصطفی (ص) میان این دو قبیله عداوت بود؛ بسبب آنکه بنو خزاعه یکی را کشته بودند از بنی بکر و ایشان آن عداوت در دل گرفته بودند، و پیوسته آن خصومت و کینه در دل داشته. چون آن صلح افتاد. رسول (ص) به مدینه باز شد و مکیان سلاح بنهادند و ایمن شدند. چون سالی بر آمد، بنو بکر از مکیان یاری خواستند و بر بنی خزاعه افتادند و خلقی را بکشتند و باقی بهزیمت شدند. جبرئیل (ع) از پیغام حق جلّ جلاله آمد و رسول (ص) را خبر داد که ایشان نقض عهد کردند؛ اکنون بسیج راه کن، به مکه رو، که وقت فتح آمد. و بنو خزاعه نفیر نامه بر رسول (ص) فرستادند؛ و رسول خود خبر داشت. قریش چون بدانستند که رسول خدا (ص) از آن حال خبر یافت، بترسیدند و رعبی عظیم در دل ایشان افتاد. گفتند: نباید که رسول ایشان را یاری دهد و بر ما چیره شوند. بوسفیان را فراراه کردند تا به مدینه شود و از رسول خدا (ص) عذرخواهد. جبرئیل (ع) آمد و رسول را خبر داد از آمدن بوسفیان. و رسول یاران را گفت که: بوسفیان بعد از همی آید و من قبول نخواهم کرد. بوسفیان چون به مدینه رسید، نخست بدر خانه فاطمه علیها السلام شد و قصه خود بگفت. فاطمه (ع) گفت: این کار بزرگتر از آنست که حدیث زنان در آن کنجد! پس بنزدیک رسول (ص) شد، و رسول (ص) بیش از آن نگفت که: مکیان عهد بشکستند! و نیز جواب سخنان وی نداد تا بوسفیان نومید برخاست و بنزدیک ام حبیبه دختر خویش شد که عیال رسول بود. و آن روز نوبت رسول آنجا بود. نطهی ازادیم عکاظی باز کرده که رسول (ص) بر آنجا نشست. بوسفیان خواست که بر آنجا نشیند، ام حبیبه بنگذاشت؛ گفت: این جامه رسول (ص) و جای رسول (ص) است، کافر را بانجاست کفر نرسد و نسزد که بر جامه و جای رسول (ص) نشیند! بوسفیان غمگین و نومید باز گشت و قصد مکه کرد. پس رسول (ص) مهاجر و انصار را جمع کرد و گفت: اسباب راه را بسازید که بسفر می باید شد. یاران را دشخوار آمد که سفر روم می پنداشتند، از آنکه خبر روم آمده بود. و رسول (ص) حدیث مکه پنهان داشت تا آن ساعت که فراراه بود. بیرون آمد با ده هزار سوار پیاده و سوی مکه رفت و فرمود

که: سر راهها فرو گیرید تا پیش از ما کسی بایشان نرسد. زنی بود نام وی سارقه مفتیه بود. و نیز در میان لشکر جامه شویی کردی، ملطّفه ای ستد از حاطب بن ابی بلتعنه به مکه. وقصّه این زن و این ملطّفه در ابتداء سورة الممتحنة بیان کرده شد. پس رسول خدا (ص) با لشکر اسلام رفتند تا بغطفان رسیدند. و اهل مکه را از ایشان خبر نه، اما همی ترسیدند و بوسفیان را گفتند: هیچ خبر از محمد (ص) نمی رسد و ما را دل مشغولست؟ ایکی را بفرست تا خبر باز آرد. بوسفیان گفت: این کار منست. من خود بروم و حقیقت این حال باز داند. بوسفیان با حکیم بن حزام رفتند براه مدینه تا بغطفان رسیدند بشب و همه کوه و دشت و صحرا روشنائی دیدند از چراغها و آتوها که آفر وخته بودند. بوسفیان تعجب همی کرد که این مکر نه محمد (ص) است که او را چندین سیاه و حشم نباشد! و عباس بن عبدالمطلب آن شب از لشکر گاه بیرون آمده بود، و تجسّس اخبار همی کرد. بوسفیان بروی رسید، و میان عباس و بوسفیان دوستی بود از قدیم، باز گفت: ای باسفیان تو اینجا چگونه افتادی؟ باین وقت اگر عمر ترا در یابد ترا هلاک کند! آنکه او را بر مرکوب خود نشاند و ردیف خویش ساخت. عمر همان ساعت بیرون آمده بود، چون بوسفیان را دید تیغ بر کشید و قصد قتل وی کرد. عباس گفت: ای عمر او در امان منست! پس عمر رفت تا رسول (ص) را خبر کند. عباس نیز بشتافت تا هر دو بهم بدر خیمه رسول (ص) رسیدند. عمر گفت: یا رسول الله هذا بوسفیان عدوّ الله قد امکن الله منه بغیر عهد و لاعدد فدعنی اضرب عنقه! عباس گفت: یا رسول الله آتی قدا جرت! پس رسول خدا (ص) او را امان داد و قصد عمر از وی باز داشت. و او را به عباس سپرد، گفت: «امشب تو او را بخیمه خویش بر». عباس او را بخیمه خویش برد. دیگر روز با مداد بحضرت رسول (ص) آمد. رسول گفت: «ویحک یا باسفیان الم بأنک ان تعلم ان لا اله الا الله و آتی رسول الله؟» بوسفیان گفت: بای انت و امی ما اوصلک و احلمک و اکرمک و الله لقد ظننت ان لو کان مع الله غیره لقد اغنی شیئاً. مادر و پدر من فدای تو باد ای محمد چه حلیم و کریم که توئی و چه بردبار و بزرگوار و کریم طبع و خوش خوی

که توئی ای محمد . والله که ظنّ من چنانست که اگر با الله خدائی دیگر بودی ازو کاری بگشادی و مارا بکار آمدی ! رسول (ص) گفت : «یا با سفیان نمی دانی که من رسول خدا ام؟» - بوسفیان گفت: چیزی از این معنی در دل من می بود . عباس گفت : و یحک یا با سفیان اسلم و اشهدان لا اله الا الله وان محمد رسول الله قبل ان یضرب عنقک . بوسفیان چون این سخن از عباس بشنید، کلمه شهادت بگفت و مسلمان گشت . عباس گفت: یا رسول الله این بوسفیان مردی بزرگ منش است . و تفاخر دوست دارد . با وی کرامتی کن . برو و با ختی نه . رسول (ص) فرمود: «من دخل دار ابی سفیان فهو آمن ومن دخل المسجد فهو آمن ومن اغلق علیه بابہ فهو آمن» . بوسفیان خواست که از پیش برود به مکه . رسول (ص) عباس را گفت . «اسبسہ بمصیق الوادی حتی یمرّ علیہ جنود الله فیراها» . او را بر رهگذر لشکر اسلام بدار تا همه را ببیند عباس او را بر مهر لشکر اسلام بداشت . فوج فوج ، جوق جوق ، کردوس کردوس بروی همی گذشتند و عباس ویرا همی گفت که : ایشان که اند واز کدام قبیله اند . و هر قوم که همی گذشتند فر اعباس می گفت : افیهم ابن اخیک؟ تا آنکه که وفدی عظیم در آمد از مهاجر و انصار . و رسول (ص) در میان ایشان چون ماه در میان ستارگان بوسفیان گفت: بزرگ ملکی شد این برادرزاده تو! عباس گفت : و یحک یا با سفیان این نه ملک است که این بموت است و او ملک نیست که او پیغامبر خدای است . و رسول (ص) بر ناقه ای نشسته ، پشت مبارک خویش دوتاہ کرده و زنج بر پیش یا لان نهاده همی گفت : «انا عبدہ لا اله الا هو و وحدہ» ، صدق وعده و نصر عبده و اعز جندہ و هزم الاحزاب و وحدہ» . پس بوسفیان از پیش برفت و در مکه شد . و گفت : محمد آمد با سپاهی عظیم که کس طاقت آن ندارد . مردمان همی گریختند ، بعضی بکوه همی شدند ، بعضی در مسجد ، بعضی در سرای بوسفیان تا سرای وی پر شد؛ و بعضی همی آمدند و دست پر در سرای وی می نهادند . آنکه یکساعت از روز قتل کردند ، و فی الخبر الصحیح قال النبی (ص) یوم فتح مکه : «ان هذا البلد حرّمہ الله یوم خلق السموات والارض فهو حرام بحرمة الله الی یوم القيامة و انه لن یحلّ القتال فیہ لاحد قبلی ولم یحلّ لی الا ساعة من نهار

فهو حرامٌ بحرمه الله الى يوم القيامة». پس یکساعت مردمان خزاعه را دستوری داد بقتل، آنکه نهی کرد، گفت: «لا تقتلوا احداً الا من قاتلكم»، و جمعی مشرکان آن روز باهم افتادند، قریب چهار هزار مرد، پیشرو و سرخیل ایشان عکرمه بن ابی جهل بود و مقیس بن ضبابة و سهیل بن عمرو و صفوان بن امیة، یک زمان با خالد ولید و سپاه اسلام جنگ کردند، آخر بهزیمت شدند و در مکه بجز آن یک زمان قتال نرفت. و رسول خدا (ص) تنی چند را نامزد کرد که ایشان را بکشید اگر دریابید. پس قومی را از ایشان دریافتند و کشتند و قومی را در نیافتند و بآخر مسلمان شدند. پس رسول خدا (ص) در مسجد شد و طواف کرد و در خانه کعبه باز کرد و بفرمود تابثان را جمله بیرون انداختند و بشکستند و هبل را که بت مهین بود بآستانه دریفکنند. بر گذرگاه مردم، تاهر کسی قدم برومی نهد و حقارت و خواری وی پیدا میشود. آنکه رسول (ص) بلال را فرمود تا بر بام کعبه بانگ نماز گفت و مسلمانان در مسجد آمدند و رسول (ص) دست در حلقه آویخت و گفت: «لا اله الا الله وحده، الحمد لله وحده، صدق وعده و نصر جنده و حزم الاحزاب وحده». مردمان همی آمدند گروه گروه در دین اسلام، چنانکه رب العزة گفت:

«ورأيت الناس يدخلون في دين الله أفواجا». و گفته اند: رسول خدا (ص) حلقه در کعبه بگرفت و روی با قوم کرد، گفت: «ماذا اقول وما تقولون؟» سهیل ابن عمرو برخاست، گفت: چگویم یا رسول الله؟ اگر گویم اصیلی، اصیلی؛ اگر گویم کریمی، از تو کریم تر و حلیم تر کس نیست! لیکن وحشتی افتاد میان تو و قوم تو و بآن وحشت بغرب افتادی، آخر عزیز و مکرم بمیان قوم خود باز آمدی؛ اگر نزدیک اجاب عزیز و مکرم بودی نزدیک اقارب عزیز تر و مکرم تر باشی. تو آن کن که سزای طبع کریم و خلق عظیم تو است. رسول (ص) گفت: «من امروز آن میگویم باشما که برادرم یوسف (ع) گفت با برادران خویش: «لا تثریب علیکم الیوم یغفر الله لکم وهو ارحم الراحمین»». قال محمد بن اسحاق: کان جمیع من شهد فتح مکه من المسلمین عشرة آلاف. و کان فتح مکه لعشر لیل بقین من رمضان سنة ثمان و اقام رسول الله (ص)

بمكة بعد فتحها خمس عشرة ليلة ، يقصر الصلوة ثم خرج الى هوازن وثقيف وقد نزلوا حنيناً . قوله :

« اذا جاء نصر الله والفتح » قال ابن عباس : لما اقبل رسول الله (ص) من غزوة حنين ، انزلت هذه السورة عليه و قيل : جاء نصر الله حين هاجر و آواه الانصار و توجهت اليه القبائل و كاتبته ملوك الارض و فتحت عليه مكة و شرعت له الشرايع و احكمت له الاحكام و عقدت الالوية و جند الجنود و خطب بمنابر عرفات و كسرت الاصنام و خاضت خيل الاسلام البحار ، و ضرب على اهل الكتاب الجزية و خافه ملك الروم .

« و رأيت الناس يدخلون في دين الله افواجا » كان فيما قبل بصدقه الرجل و تصدقه المرأة على خوف من الناس و يقاسى من الاذى بلاء عظيم ، فلما دنا اجله تنصّف عليه الناس فكانت القبيلة تأتيه باسرها يصدقونه و يجاهدون معه و يبلغون عنه حتى اتيه اهل اليمن بقبائلها و مخاليفها فسرّ بهم سروراً عظيماً . و قال : « اتاكم اهل اليمن ارق الناس افئدة الايمان يمان والحكمة يمانية » . و قال الحسن لما فتح الله عزّ وجلّ على رسوله مكة ، قالت العرب بعضهم لبعض : ايها القوم لا يدان لكم بهذا فجعلوا « يدخلون في دين الله افواجا » . و روى ان النبي (ص) قال : « ان الناس دخلوا في دين الله افواجا » و سيخرجون منه « افواجا » . قوله :

« فسبح بحمد ربك » اى - صلّ لله شكراً على نعمه عليك . و قيل : « سبح بحمد الله » لا يحمد غيره . قالت عائشة : كان رسول الله (ص) فى آخر عمره يكثرفى ركوعه وسجوده : « سبحانك اللهم وبحمدك اللهم اغفر لى و تب على » يتناول هذه الآية . و فى رواية : « سبحانك اللهم وبحمدك استغفرك واتوب اليك » . قال اهل اللغة : معنى الواو فى قوله : « وبحمدك » اى - سبحتك . اللهم بجميع آلائك وبحمدك سبحتك . و قيل : لما نزلت هذه السورة ، قال رسول الله (ص) : « قد نعت الى نفسى » قال الحسن : اعلم انه قد اقترب اجله وامر بالتسبيح والتوبة ليختم له بالزيادة فى العمل الصالح . و عن ام سلمة قالت : كان رسول الله (ص) بآخره لا يقوم ولا يقعد ولا يجىء ولا يذهب الا قال : « سبحان الله وبحمده استغفر الله واتوب اليه » . فقلنا : يا رسول الله : مالك لا تقوم ولا تقعد ولا تجىء ولا

بذهباً لا قلت: «سبحان الله واستغفر الله واتوب اليه»؟ - قال: «فأني أمرت بها» ثم قرأ: «إذا جاء نصر الله والفتح» حتى ختمها. وقال مقاتل: لما نزلت هذه السورة قراها رسول الله (ص) على أصحابه وفيهم أبو بكر وعمر وسعد بن أبي وقاص، ففرحوا واستبشروا، وسمعا العباس فبكى! فقال له رسول الله (ص): «ما يبكيك يا عم؟» - قال: «نعت إليك نفسك». - قال: «إنه لكما تقول». فمأش النبي (ص) بعد هاستين مارأى فيهما ضاحكاً مستبشراً. وهذه السورة تسمى سورة «التوديع».

النوبة الثالثة

قوله تعالى: «بسم الله الرحمن الرحيم» «بسم الله» كشف الكروب، «بسم الله» ستر الميوب، «بسم الله» «غفر الذنوب».

گفتار «بسم الله». دل را پر نور کند، سر را مسرور کند، طاعت را مبرور کند، گناه را مغفور کند. هر کرا در دل و بر زبان نام الله نقش بود، اگر چه در آب و در آتش بود، عیش او با نام الله خوش بود. عزیز بنده ای که در دل وی شوق الله بود، بزرگوار بنده ای که بر زبان وی ذکر الله بود. بزرگان دین چنین گفته اند: من انس الیوم بکلامه انس غداً بسلامه. هر کرا درین سرای راحت کلام اوست، فردا در بهشت او را لذت سلام اوست. یکی از بزرگان دین در مناجات گفته:

آلهی هر چه مرا از دنیا نصیب است، بکافران ده؛ و آنچه مرا از عقبی نصیب است، بمؤمنان ده. مرا درین جهان یاد و نام تو بس، و در آن جهان دیدار و سلام تو بس! قوله «إذا جاء نصر الله والفتح» چون این سوره از آسمان فرو آمد، رسول خدا (ص) گفت: «یا جبرئیل نعت الی نفسی»! این سوره از وفات ما خبر میدهد، که راه فنا می بیاید رفت، و شربت زهر مرگ می بیاید چشید و در خاک لحد می بیاید خفت! جبرئیل گفت: ای سید آن جهان ترا به از این جوان و جوار حق ترا به از دیدار خلق! ای سید، هر چند که راه بدو فناست، اما فنا طریق بقا است و بقا وسیله لقا است.

ای جوانمرد اگر در کل کون با کسی مسامحه‌ای رفتی درین مرگ، آنکس جز مصطفی عربی نبودی! هر چند در یتیم بود آن سید (ص) از صدف قدرت بر آمده، آفتابی روشن بود از فلک اقبال بنافته، آسمان و زمین بدو آراسته؛ باین همه کرامت او را گفتند: «اِنَّكَ مَيِّتٌ وَ اَنْهَم مَيِّتُونَ»! ای سید قدم در این سرای آدم نهادی، عالم کون زیر قدم آوردی. باز آی بحضرت که عالم ابد روشن بتواست. صعید قیامت در انتظار شفاعت تواست جمال فردوسیان عاشق چهره جمال تواست. آستان حضرت مامشتاق قدم معرفت تواست. ای سید: هر چه در آفرینش حلقه در گاه مامی کوبند، و تا تو یثایی یکی را جواب نیست؛ و هیچکس را بار نیست. ای جوانمرد، بوفات او پشت جبرئیل بشکست، بنادیدن او دین اسلام خون گریست، بمفارقت او ایمان بماتم بنشست. آن روز که بیماری در سینه او بکوفت، ایوان کلمه لا اله الا الله بلرزید. وجه عجب! سعد معاذ یکی از چاکران حضرت وی بود، چون از دنیا برفت، حضرت نبوت (ص) این خبر باز داد که: «اهتزّ العرش لموت سعد بن معاذ». بموت سعد معاذ عرش رحمان بلرزید! پس نگاه کن تا با فراق سید حال چگونه باشد؟! آخر تر نظری بصحابه آن بود که سید (ص) از حجره بیرون آمد، باطنش همه درد گرفته، رخسارش زرد گشته، تن ضعیف و نحیف شده، يك دست بر كتف علی (ع) نهاده، و دیگر دست بردوش فضل، از حجره بمسجد آمد؛ دو رکعت نماز کرد، پشت بمحراب باز نهاد، روی بیساران کرد، از دیده او آب روان گشت. صحابه دانستند که سید (ص) وداع خواهد کرد، و آن دیدار باز پسین است، که نیز جمال او نخواهند دید. سخن ملیح او نخواهند شنید. محراب از او جدا خواهد ماند. جهان از رفتن وی تاریک خواهد شد. جبرئیل نیز بسفارت نیاید. رضوان نیز بشارت نیاید. سید (ص) از حجره بخاک خواهد رفت و از زیر منبر در لحد خواهد خفت. ای دریغا که آن جمال پر کمال که سلوت اندوهگنان و آرام دل ممتحنان بود در خاک خواهد شد، و خاک بر سر ما خواهد نشست. ما خبر آسمان نیز از که پرسیم؟ درمان درد هجران از که جوئیم؟ اندیشه دل با که گسوئیم؟ همچنین خروش صحابه در مسجد افتاده و کرد

نومیدی بر رخسارها نشسته، و چراغ شادی درسینه ها فرو مرده، انفس همکنان آوه و آه شده، همه گوش فرا داشته تا سید (ص) چه گوید؟ سید بلفظ شیرین و سخن پر آفرین گفت: «ای یاران من، ای عزیزان وای غربیان، ای مهاجر و انصار؛ بدرود باشید که عمر ما را نهایت آمد و حساب ما فذلک شد، و دیدار ما با قیامت افتاد. شمارا بدرود میکنم و همه امت را که هستند و خواهند بود بدرود میکنم. سلام من به همه امت رسانید و بگوئید: که ما را آرزوی دیدار شما بود، لیکن اجل کمین بگشاد و مرگ شیبخون آورد، از حضرت آمدیم و باز بحضورت رفتیم، سنت من نگاه دارید. فریضه حق بگزاید، نماز نگاه دارید، بندگان را نیکو دارید، یتیمان را بنوازید، همه را بدرود کردم، همه را بخدا سپردم. خداوند همه را بتوسپردم، به بویگر و عمر و عثمان و علی (ع) نمی سپارم. ۵۵۰ نفرزند سپرد. موسی برادر سپرد. خداوند از من همه را بتومی سپارم. نگاه دارشان تو باش، و در حمایت و رعایت خودشان بدار». تمامی قصه وفات در سورة الانبیاء شرح داده ایم.

«اذا جاء نصر الله والفتح». این «نصر» و «فتح» همانست که آنجا گفت: «نصر من الله وفتح قریب» بر لسان اشارت، بر ذوق اهل فهم، «نصر» نصرت دلست بر سپاه نفس. و «فتح» گشاد شهرستان بشریت است بر سپاه حقیقت. و این نصرت در خزانه حکمت است. و مفتاح این «فتح» در خزانه مشیت. تاهر دستی بدو نرسد. دستی که بدو رسد، دست سعادتست که در آستین خرقه بشریت نبود، ساعد این دست از ایمان بود. بازو از توحید، انگشتان از معرفت. آنکه این دست بهر جای که کشیده گردد این مفرعه در پیش می زند که:

«جاء نصر الله»، حسین منصور را گفتند: دست دعا در از تر یادست عبادت؟ - گفت: نه این و نه آن. اگر دست دعا است تا بدامن نصیب بیش نرسد، و آن شرک راه مردان است. و اگر دست عبادتست تا بدامن تکلیف شرعی و شرطی بیش نرسد، و آن دهلین سرای ایمان است. دستی که از آفرینش برتر نرسد. آن دست سعادتست در سر پرده عنایت متواری، تا خود کی برون آید و دست بر که نهد ۱۹

شبلی گفت: ما در حال خویش فروماندیم، گاه باشد که بیک موی دیده خویش
 کوین از جای برداریم، و گاه بود که چندان طاقت نماند که یک موی خویش را
 حمّالی کنیم. حسین منصور اورا گفت: آن حال که کوین را بیک موی از جای
 برداری، برداشته عنایت باشی؛ و آن ساعت که یک موی خویش را حمّالی نتوانی
 کرد، از دست عنایت در افتاده باشی و صورت و صفت درهم شکسته.

۱۱۱ = سورة تبت = مکیة

النوبة الاولى

قوله تعالى: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.
«تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ» زبان کاربادا. دو دست بو لهب «وَتَبَّتْ» (۱)، و زبان کار
بادا او باوی بی^۱ او.

«مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ» نیاید او را با کارمال او «وَمَا كَسَبَ» (۲) «[ونده آنچه زاد] و نه
آنچه فرادست آورد [ازین جهان]».

«سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ» (۳) سوزد و سوزانند او را با آتشی زبانه زنان.
«وَأُمْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ» (۴) «وزن او آن همیزم کش [و آتش افروز بر مردمان
بسختن چینی]».

«فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ» (۵) در کردن او رسنی از چیزی سخت تافته.

النوبة الثانية

این سوره هفتاد و هفت حرفست، بیست کلامه و پنج آیه. جمله بدیهه مکه فرو آمد؛
و درین سوره ناسخ و منسوخ نیست. و در خبرست از ابی کعب از پیغامبر (ص): «هر که
این سوره برخواند، امید میدارم که او را با بو لهب اندر دوزخ جمع نکنند».
قوله:

«تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ» کنی ابا لهب فی القرآن لانه کاذب الاسم، کان اسمه
عبد العزی و العزی شجرة کانت تعبدها ثقیف بالطائف، قطعها خالد بن الولید. و
یقال: ابو لهب لقب، انما کانت کنیته ابا عتبة کنی بابنه الا کبر عتبة و کنیة عتبة
ابو واسع الذی قتله الاسد. قال هذا القائل: کنی بابی لهب لجماله وحسنه و کان

احول و كان عم رسول الله (ص) و كان اشد الناس على رسول الله و اخبثهم لساناً . قال اهل التفسير: لما نزلت: «وانذر عشيرتك الاقربين» اتى رسول الله (ص) الصفا فصعد عليه ثم نادى: «يا صباحاه» فاجتمع الناس اليه بين رجل يبحى و بين رجل يبعث رسوله: فقال رسول الله (ص): «يا بنى عبد مناف يا بنى عبد المطلب ارايتم لو اخبرتكم ان خيلاً بسفح هذا الجبل تريد ان تغير عليكم اكنتم مصدقي؟» قالوا: نعم ما جربنا عليك كذباً. قال: «فانى اذير لكم بين يدي عذاب شديد» . فقال ابو لهب: تباً لك! اما جمعتنا لهذا؟! فانزل الله تعالى «تبت يدا ابي لهب» . وقيل: جمع الاقربين من اهل بيته و نقرأ من عظماء قریش و اطعمهم ثم دعاهم الى الله و الى تصديقه و وعدهم عليه طاعة العرب و ملك الدنيا و عز الابد . فقال ابو لهب من بينهم: الهذا جمعتنا؟ تباً لك! فنزلت:

«تبت يدا ابي لهب» اى - خابت و خسرت. اسند الفعل الى اليد والمراد به نفسه على عادة العرب فى التعبير ببعض الشئ عن كله، كقوله: «بما قدمت ايديكم» و قيل: المراد به ماله و ملكه. يقال: فلان قليل ذات اليد يعنون به المال . و قيل: «تبت يدا ابي لهب» لعنة على ماله و ولده «وتب» لعنة على نفسه . وقيل: الاول دعاء والثانى خبر، كما يقال: غفر الله لك و قد فعل اهلكه الله و قد فعل . قرأ ابن كثير «ابى لهب» ساكنة الهاء و هى لغة مثل نهروهر . وقيل: اما اضاف التباب الى يديه لانه اخذ حجراً فرمى به رسول الله (ص) . وعن ابن عباس قال: لما خلق الله القلم قال: «اكتب ما هو كائن» ، فكتب فيما كتب .

«تبت يدا ابي لهب وتب» قال اهل التفسير: لما انذرهم رسول الله (ص) قال ابو لهب: ان كان ما يقوله ابن اخى حقاً فانى اقتدى نفسى بما لى! فانزل الله عز وجل: «ما اغنى عنه ماله» اى - ما يغنى . قال ابو العالية: يعنى - اغنامه، و كان صاحب سائمة و مواش «وما كسب» يعنى: وما ولد . وفى الخبر عن النبي (ص): «ولد الرجل من كسبه» ثم اوعده بالنار . فقال:

«سيعلى ناراً ذات لهب» اى - سيدخل ناراً تلهب عليه، اى - سيدخله الله ناراً ذات اشتعال .

« وامرأته ، أم جميل بنت حرب بن أمية اخت ابي سفيان و كانت عوراء
 « حمالة الحطب » اى - نقالة الحديث والكذب . قال ابن عباس : كانت تأتى بالشوك
 فتطرحه بالليل فى طريق رسول الله (ص) و اصحابه لتعقرهم . وقال السدى : كانت
 تمشى بالثيممة فتلقى العداوة بين الناس ؛ من قول العرب : فلان يحطب على الناس .
 ابن چنانست كه يارسيان كويند : « توهيزم بر منه » . يعنى : بر ميغال . قال النبى (ص) :
 « لا يدخل الجنة قتات » . و فى رواية اخرى : « لا يدخل الجنة نمام » . و حكى عن
 الشافعى انه قال : من اطراك فى وجهك بما ليس فيك فقد شتمك ، ومن نقل اليك نقل
 عنك ، و من تم عندك تم بك ، و من اذا ارضيته قال فيك ما ليس فيك فكذلك اذا
 اسخطته قال فيك ما ليس فيك . وقيل فى قوله : « حمالة الحطب » كانت تغير رسول-
 الله (ص) بالفقر و تحتطب هى على ظهرها من ضيق القلب فسبت بذلك . قرأ عاصم
 « حمالة » بالنصب على الذم كقوله : « ملعونين » . وقرأ الآخرون بالرفع وله وجهان
 احدهما : « سيصلى نارا ذات لهب » هو « وامرأته حمالة الحطب » ، والثانى : « وامرأته
 حمالة الحطب » فى النار ايضا قوله :

« فى جيدها » اى - فى عنقها « جبل من مسد » سلسلة من حديد ذرعا سبعون
 ذراعاً تدخل فى فيها وتخرج من دبرها ويلوى سائرها فى عنقها واصله من المسد وهو
 القتل فامسد ماقتل واحكم من اى شىء كان ، يعنى : السلسلة التى فى عنقها قتلت من
 الحديد قتلاً محكماً . وقال مقاتل : « من مسد » اى - من ليف . قال الضحاك : فى
 الدنيا من ليف وفى الآخرة من نار ، وذلك الليف هو الجبل الذى كانت تحتطب به فبينما
 هى ذات يوم حاملة حزمة فاعيت فقعدت على حجر تستريح فاتاها ملك فجذبها من
 خلفها فاهلكها .

النوبة الثالثة

قوله : « بسم الله الرحمن الرحيم » اسم ملك تحيّر العقول عن ادراك عظمتة .

وتلاشت فی بحار رحمته و طربت القلوب بالطاف قربته و تروّحت الارواح بنسیم محبّته
طاحت الاشارات و تاهت العبارات . و بطلت الرّسوم ، و انتهت العلوم ، و نسخت الاخبار ،
و طمست الآثار ، و نسيت الاذکار ، و خلت الدیّار ، و عمیت الابصار ، و لم یبق الا الازل و القدم
و الجبروت . و العظم و السّناء السّرمدی ، و الکرم و القضاء الازلی و القسم .

بنام او که نه جزازو پادشاه است ، و نه جزازو معبود . ساجدان را مسجود است ،
و قاصدان را مقصود . پیش از کی قائم ، پیش از صنع قادر ، پیش از هر وجودی موجود .
خداوندی معروف ، بفضل و لطف موصوف . بکرم وجود دلهای دوستان را عیانست و
جانهای مؤحدان را مشهود . یکی بی طاعت مقبول و روز گارش مسعود ، یکی
بی جنایت مردود و از در گاه او مطرود . نه آنجا نیل است و نه اینجا جود ، حکمی است
مبرم و قضائی معهود ؛ « و ما نؤخره الا لاجل معدود » قوله :

« تبت ید اابی لهب » چه کرد بولهب که در ازل نصیب اوداغ حرمان آمد ؟
چه آورد بوبکر در ازل که تاج سعادت و کرامت برفرق روز گارش نهادند ؟! تو
کوئی که بولهب از آن شقی کشت که کافر آمد ! و بوبکر از آن سمید گشت که
مسلمان آمد ؟! راه حقیقت عکس اینست ! تو کفر در شقاوت دان نه شقاوت در کفر .
و اسلام در سعادت دان نه سعادت در اسلام ! این کاریست رفته و بوده و در ازل پرداخته .
پیر طریقت گفت : آه از حکمی پیش از من رفته ، فغان از گفتاری که خود
رایبی گفته ، ندانم که شاد زیم یا آشفته ؟! ترسان از آنم که آن قادر در ازل چه گفته ؟!
سک اصحاب الکهف رنگ کفر داشت ، و لباس بلعام با عور طرازدین داشت ، لیکن
شقاوت و سعادت ازلی از هر دو جانب در کمین بود ؛ لاجرم چون دولت روی نمود ، پوست
آن سک از روی صورت در بلعام پوشانیدند . گفتند : « فمثله کمثل الکلب » و مرقع
بلعام در آن سک و شیدند ، گفتند : « ثلثة رابعهم کلبهم »

۱۱۲ = سورة الاخلاص = مكية

النوبة الاولى

قوله تعالى : « بسم الله الرحمن الرحيم » بنام خداوند فراخ بخشايش مهربان .
 « قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ » (۱) ، بگو [اى محمد] : اوست آن خداى يگانه .
 « اللَّهُ الصَّمَدُ » (۲) ، الله بارخداى همه بارخدایان است .
 « لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ » (۳) ، نزادونه زادند اورا ، [نه از چيز است و نه از كس ،
 او بخويشتن است و بس] .
 « وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ » (۴) ، و نبود هيچكس اورا همتا^۱ [و نه درخور ، نه
 همتا و نه هم^۲ صفت] .

النوبة الثانية

ابن سورة « الاخلاص » بقول بعضى مفسران مكي است ، به مكه فرو آمده ،
 وبقول بعضى به مدينه فرو آمده . چهار آيت است ، پانزده كلمه ، چهل و نه حرف و
 درين سوره نه ناسخ است و نه منسوخ . و خبر درست است كه مصطفى (ص) گفت :
 « هر كه سوره « قل هو الله احد »^۱ بر خواند ، چنانست كه يك سه يك قرآن خواند .
 اصحاب تحقيق و اهل معانى گفتند : اين از بهر آن گفت كه جمله علوم قرآن سه
 قسم است : يك قسم از آن ذكر توحيد است و صفات الله عزّ شانه ، ديگر قسم اوامر و
 نواهى كه از تكاليف شرع است . سديگر قسم قصص انبياء و فنون مواعظ . و اين سوره
 « الاخلاص » مشتملست بر مجرد توحيد و ذكر صفات الله . پس در ضمن اين سوره
 نكث علوم قرآن است بر طريق اجمال . از اين جهت گفت : « هر كه اين سوره بر خواند ،
 ثواب وى چندانست كه نكث قرآن بر خواند » . و روى عن ابى الدرداء عن النبى (ص) :

«ايـمـجـز اـحـد كـم ان يـقـرأ ثـلـث الـقـرآن فـي لـيـلـة»؟ - قـلـت : يـا رـسـول اللـه مـن يـطـيـق ذـلـك؟! - قـال :
«اـقـرؤا : «قـل هـو اللـه اـحـد» فـانـه يـعـدـل ثـلـث الـقـرآن ». و عـن ابي هـريرـة : اَنَّ النـبـي (ص)
سـمـع رـجـلـاً يـقـرأ «قـل هـو اللـه اـحـد» فـقـال : «و جـبـت . - قـلـت : ما و جـبـت ؟ - قـال : «الـجـنـة»!
و قـال (ص) : «مـن اراد ان يـنـام عـلـى فـراشـه فـنـام عـلـى يـمـيـنـه ، ثـم قرأ مائة مرة :
«قـل هـو اللـه اـحـد». اـذا كـان يـوم الـقـيـامـة يـسـئـل لـه الـرَّب : «يا عـبـدـي اـدخـل عـلـى يـمـيـنـك
الـجـنـة» . و قـال انـس : ان رـجـلـاً قـال : يا رـسـول اللـه اـنـي اـحـب هـذـه السـورة :
«قـل هـو اللـه اـحـد» . قـال : «ان حـبـك اـيـاها يـدخـلـك الـجـنـة» . و عـن سـهـل بـن سـعـد قـال : جـاء
رـجـلٌ اـلى النـبـي (ص) فـشـكا اليـه الفـقـر و ضـيـق المـعـاش ، فـقـال لـه رـسـول اللـه (ص) : «اـذا دـخـلـت
بـيـتـك فـسـلم ان كـان فـيـه اـحـدٌ ، و ان لـم يـكـن فـيـه اـحـدٌ فـسـلم عـلـى و اـقـرأ : «قـل هـو اللـه اـحـد»
مـرةً و اـحـدة» . فـفـعـل الـرـجـل فـادّ اللـه عـلـيـه رـزقاً فـاـض عـلـى جـيـرانـه . و عـن جـريـر بـن عـبـد اللـه
قـال : قـال رـسـول اللـه (ص) : «مـن قرأ «قـل هـو اللـه اـحـد» حـيـن يـدخـل مـنـزله نـفـت الفـقـر عـن
اـهل ذـلـك المـنـزل و الجـيـران » . و عـن انـس بـن مـالـك قـال : كـنـا مـع رـسـول اللـه (ص) بـتـبـوك
فـطـلـعـت الشـمـس بـضـياء و شـعـاع و نور لـم اـرـها طـلـعـت فـيـما مـضى . فـانـي جـبرئـيل رـسـول اللـه (ص).
فـقـال : «يا جـبرئـيل مـالى اـرى الشـمـس الـيـوم طـلـعـت بـضـياء و نور و شـعـاع لـم اـرـها طـلـعـت فـيـما
مـضى» . - قـال : ذـاك ان مـعاوـيـة بـن ابي مـعاوـيـة اللـيـثـي مـات بـالـمـدـيـنة الـيـوم فـبـعث اللـه اليـه
سـبـعـيـن الف مـلـك يـصـلـون عـلـيـه . - قـال : «و بـم ذـلـك»؟ - قـال : كـان يـكـثـر قـرآءـته «قـل هـو اللـه اـحـد»
بـالـلـيـل و النـهـار و فـي مـمـشـاء و قـيـامـه و قـعـودـه فـهـل لـك يـا رـسـول اللـه ان اـقبـض لـك الـاـرـض فـتـصـلـى
عـلـيـه ؟ - قـال : «نـعم» . فـصـلـى عـلـيـه ثـم رـجـع . و عـن ابي بـن كـعب قـال : سـئـل النـبـي (ص) عـن ثـواب
«قـل هـو اللـه اـحـد» . فـقـال : «مـن قرأ «قـل هـو اللـه اـحـد» ثـنـائـر الخـيـر عـلـى مـفـرـق رآسـه مـن
عـنـان السـمـاء و نـزـلـت عـلـيـه السـكـيـنة و غـشـيـته الرّحـمة و له دوىٌ حـول العـرـش و نـظـر اللـه اـلى
قـارنـها فـلا يـسـأله شـيـئاً اّلا اعـطـاه اـيـاه و يـجـعـله فـي كـلـاءـته و حـرـزه » . و عـن جـابـر قـال : قـال
رـسـول اللـه (ص) : «مـن قرأ «قـل هـو اللـه اـحـد» فـي كـلّ يـوم خـمـسـيـن مـرةً نـودى يـوم الـقـيـامـة
مـن قـبرـه : يا مـادح اللـه قـم فـادخـل الـجـنـة . و عـن ابي عـبـاس عـن النـبـي (ص) قـال : «الـاـد لـكـم
عـلـى كـلمـة تـنـجـيـكـم مـن الـاـشـراك بـاللـه تـقـرؤن «قـل هـو اللـه اـحـد» عـند مـنا مـكـم » .

اما سبب نزول هذه السورة في قول مقاتل و قتادة و الضحاک: ان ناساً من اليهود جاؤا الى رسول الله (ص) فقالوا: صف لنا ربك؟ فان الله انزل نعمته في التوراة، فاخبرنا من اى شىء هو ومن اى جنس هو وهل يأكل وهل يشرب ومتن وراث الدنيا ومن يورثها؟ فانزل الله عز وجل: «قل هو الله احد» وقيل: ان مشركى قريش قالوا: للنبى (ص): انسب لنا ربك فانزل الله هذه السورة. وعن ابن عباس ان وفد نجران قدموا على رسول الله (ص) فيهم النسيدي والعاقب، فقالوا للنبى (ص): صف لنا ربك من اى شىء هو؟ - فقال النبى (ص): «ان ربى ليس من شىء وهو باين من الاشياء». فانزل الله عز وجل: «قل هو الله احد». ونسبى هذه السورة نسب الرب سبحانه و في الحديث صحبه سبعون الف ملك كلما مروا باهل سماء سألوه عما معهم فقالوا: نسبة الرب سبحانه. ولا فرق بين الواحد والاحد، يدل عليه قرآءة عبد الله بن مسعود: «قل هو الله واحد». وقيل: «واحد» بصفاته «احد» بذاته. وقيل: الاحد بمعنى الاول لانه اول الاشياء وسابق الكل، واصله وحد قلبت واوه همزة واكثر ما يقال «احد» في الجحد كقولهم: ليس فى الدار «احد» ولا يشبهه «احد»؛ واكثر ما يقال واحد فى الاثبات كقولهم: رأيت رجلاً واحداً، ولا يقال رجل «احد» وقيل: الاحد هو الممتزج بايجاد المفقودات و المتوحد باظهار الخفيات.

«الله الصمد» قال ابن عباس: «الصمد» السيد الذى تنهى سؤده ويصمد اليه بالحوائج؛ اى - يقصد. صمد صمده اى - قصد نحوه. وكل مصمت لاجوف له عند العرب صمد. فقال المفسرون: الذى لا يأكل ولا يشرب. وقال قتادة: «الصمد»: الباقي بعد خلقه. و قال سعيد بن جبیر: هو الكامل فى جميع صفاته وافعاله. و قال عكرمة: «الصمد»: الذى ليس فوقه «احد» وهو قول على (ع). وقال السدى: هو المقصود اليه فى الحوائج والمستغاث به عند المصائب. و قال جعفر: الذى لم يعط خلقه من معرفته الا الاسم والصفة. وعن جعفر ايضاً: «الصمد»: خمسة احرف، فالالف دليل على احديته، واللام دليل على الهيته، وهما مدغمان لا يظهران على اللسان ويظهران فى الكتابة. فدل ذلك على ان احديته والوحيته خفية لا تدرك بالحواس ولا تقاس بالناس، فخفاءه باللفظ دليل على ان العقول لا تدركه ولا تحيط به علماً؛ وظهوره فى الكتابة دليل على

أنه يظهر على قلوب العارفين ويبدو لآعين المحبتين في دار السلام. والصاد دليل على صدقه فوعده صدق وقوله صدق وفعله صدق، ودعا عباده إلى الصدق. والميم دليل على ملكه فهو الملك على الحقيقة، والدال علامة دوامه في أبديته وأزليته. قوله :

«لم يلد» نفى الاولاد والصحابة ، «ولم يولد» نفى الوالدين ، وقدم ذكر «لم يلد» لان من الكفار من ادعى ان له ولداً ولم يدع «احد» انه مولود . وقيل : «لم يلد» فيورث «ولم يولد» فورث .

«ولم يكن له كفواً احد» قرأ حمزة «كفواً» ساكنة الفاء مهموزة، وقرأ حفص عن عاصم بضم الفاء من غير همز، وقرأ الآخرون بضم الفاء مهموزاً ؛ وكلها لغات صحيحة. والكفو والكفى واحد، وهو المثل والنظير، ومنه المكافاة وقيل: كفة الميزان اصلها من المكافاة فشددت وكسرت كما قالوا : للمحظاظ يقال : كفاء الميزان و تكفاء اذا رجحت احدي كفتيه وشالت . وفي الحديث : «توازن الارض حتى تكفاً باهلها» . وفي الآية تقديم وتأخير . تقديره : «ولم يكن له» احد «كفواً» . قال مقاتل : قال مشركو العرب : الملائكة بنات الله وقالت اليهود عزير ابن الله وقالت النصارى : المسيح ابن الله ، فاكذبهم الله ونفى عن ذاته الولادة والمثل . وفي الخبر الصحيح عن ابي هريرة عن النبي (ص) قال : قال الله عز وجل : «كذبني ابن آدم» «ولم يكن له» ذاك ، وشمسني «ولم يكن له» ذلك . فاما تكذيبه اياي فيقول : لن يعيدني كما بداني وليس اول الخلق باهون على من اعادته ؛ واما شتمه اياي، فقلوله : اتخذ الله ولداً ، وانا الاحد الصمد لم الد ولم اولد ولم يكن لي كفواً احد» .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : «بسم الله الرحمن الرحيم» اسم من وجوده الازل وثبوته الابد ، لم يسبقه وقت ولم يحط بجلاله امد ، خلق السماء بلا عمد و وضع المهاد بلا اود ، شكر من اطاعه ومن عبد و قبل من اراده ومن قصد . العالم بخفيات كل احد ، ركع او سجد ،

قام اوقعد ، الحد او وحد ، غوث اللہیف و کھف الصّعیف و للمعاصین سند ، عون الاسیر و ظھر الفقیر و منجز کُلّ ما وعد ، واحد لامن عدد ، فرد و تر لم یسبقه والد و لم یتعقبه ولد ، و هو القیوم «الصّمد» . «لم یلد و لم یولد» «و لم یکن له کفوا احد» .

نام خداوندی یگانه یکتا ، در ذات یکتا و در صفات بی همتا ، از عیبها جدا و خداوندی را سزا ، عظمتش ازار و کبریا ردا ؛ فردی و تری جمیلی جلیلی نه چون ما ، رحمانی رحیمی علّامی علیمی راننده احکام و قضا ، ستّاری غفّاری جباری قہّاری بزرگوار بی چند و بی چرا ؛ مجیدی دئیانی حمیدی مہربانی بنده نوازی کار سازی مستحقّ هر ثنا . احسان او قدیم ، فرمان او عزیز ، پیمان او لطیف . ملک او بی زوال و بی فنا ، پاک از عیب ، دور از وہم . بیرون از قیاس ، موصوف بصفات معروف بأسماء .

بر چہرہ خوب تو فشانیدم ثنا جان و دل و دیدہ ہر سہ کردیم فدا

در ہر چہ کنی ، ز دل بدادیم رضا حکمی کہ کنی و کرب جانست ، روا .

« قل هو اللّٰہ احد » ای محمد ! بیگانگان از تو نسب ما می پرسند ، بگو :

« اللّٰہ احد » ، « اللّٰہ » است آن یگانه یکتا ، در ذات و صفات یکتا ، در عزّت و قدرت یکتا ، در الوہیّت و ربوبیّت یکتا ، در ازل و در ابد یکتا ، خدائی را سزا و بخدا کاری دانا . کریمست و مہربان ، لطیف و رحیم و نیک خدا ، عالم سرّ و نجوی ، دارنده افق اعلیٰ ، آفرید کار عرش و ثری ، قریب بہر آشنا ، و مستحقّ هر ثنا ، در دل دوستانش نور عنایت پیدا ، از چشمہا نہان و بصنع آشکارا .

ای دور ز چشم ، با دلم یکجایی پیدا بدلی ، ز چشم نا پیدایی

« اللّٰہ الصّمد » الذی یصمد الیہ فی الحوائج ، ویفرع الیہ فی التّوائب . صمد

اوست کہ بندگان را حاجت و نیاز بدوست . امید عاصیان و مفلسان بفضل اوست . درمان بلاها از کسرم اوست ، درویشان را شادی بجلال و جمال اوست . مبارک آنکس کہ مونسش نام اوست ، عزیز آنکس کہ بہرہ اش یاد اوست ، شاد آن کہ دل کہ در بند اوست ، پاک آن زبان کہ در ذکر اوست . خوش عیش آنکہ روز کارش در مہر و محبّت اوست . یکی بہشت نازد ، یکی بدوست ؛ و دوست بہرہ اوست کہ ہمیشہ ہمہ اوست .

چشمی دارم همه پر از صورت دوست

با دیده مرا خوش است تا دوست دروست

از دیده و دوست فرق کردن نه نکوست

یا اوست بجای دیده ، یا دیده خود اوست

و يقال : « الصمد » الذی تقدّس عن احاطة علم المخلوقین به او ادراك بصرهم

او اشراف معارفهم . « صمد » اوست که عقلها متعجّر آمد در جلال او ، خرد ها سراسیمه گشت در جمال او ، فهمها عاجز شد از ادراك سرّ او ، اندیشه ها زیر وزیر گشت از امر او . جگرها خون شد در قهر او ، دلها بکداخت در شناخت او .

پیر طریقت گفت : الاغیار فی وجوده فقدّ والرسوم والاطلال عند شهود حقه محو . وجودی که حدودش بعدم باز شود ، آن وجود مجاز گویند نه وجود حقیقت . ای مسکین آیت عدم خود از لوح قدم بر خوان و رایت نیستی خود در عالم هستی او بزن ، در مشاهده شاهد قدم مدهوش شو و از هوش خود بیهوش شو ، در رکوع و سجود خود را هستی بنه ، و در وجود جلال حقیقت خرقه و وجود مجازی بدر وبا او بگوی :

چون با تو بوم همه جهانم

چون با خودم از عدم کم ام کم

هر چند که رایگان گرانم .

بپذیر مرا و رایگان دار

گفته اند : این سورة « قل هو الله احد » هر آیتی تفسیر آیت پیش است ، چون

گویند : من « هو » ، او کیست ؟ - تو کوئی : « احد » ، چون گویند : « احد » کیست ؟ -

تو کوئی : « صمد » ، چون گویند : « صمد » کیست ؟ - تو کوئی : الذی . « لم یلد ولم یولد .

چون گویند : « لم یلد ولم یولد » کیست ؟ - تو کوئی : الذی . « لم یکن له کفو احد .

و يقال : کاشف الاسرار بقوله : « هو » ، و کاشف الارواح بقوله : « الله » ، و کاشف

القلوب بقوله : « احد » ، و کاشف نفوس المؤمنین بباقی السورة . و يقال : کاشف الوالهین

بقوله : « هو » و الموحّدين بقوله : « الله » و العارفين بقوله : « احد » و العلماء بقوله :

« الصمد » و المعلاء بقوله : « لم یلد ولم یولد » و « لم یکن له کفو احد » .

ای محمد و الهان را بگوی: «هو» ایشان را رمز و اشارت کفایت باشد، نام و صفت مگوی که ایشان اصحاب غیرت اند، نتوانند دید و شنید که کسی نام و صفت دوست برد و رهمه دل و دیده و زبان ایشان باشد، این چنانست که گویند: در عشق توام کار بدانجای رسید / کز دیده خود دریغم آید رخ تو!

با عارفان بگوی: «الله» ایشان قدم بر بساط تفرید دارند، در نام «الله» چنان مستغرق شده اند که پروای نفی دیگری ندارند. بامو حُدان بگوی که: «احد» که جان ایشان را مدد از نور توحید است و روح روح ایشان بیافت توحیدست. با عالمان بگوی که: «الله الصمد» ایشان رخت نیاز بدرگاه صمدیت ذوالجلال افکنده اند بی تحفه ای باز نکردند. با عاقلان بگوی:

«لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ» و لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ، شما که عقل دارید، باری دریابید و بدانید که او را زن و فرزند نیست، خویش و پیوند نیست، مثل و مانند نیست، «لیس کمثله شیء و هو السَّمِيعُ الْبَصِيرُ». ای محمد من ترا حبیب خواندم و معنی محبت موافقت است و دوست را در همه احوال نیابت داشتن. ای محمد چون دشمن ترا بد گوید، من جواب دهم، چون مرابد گوید، تو نیز جواب ده و حق محبت در معنی موافقت بگزار. عقبه کافر ترا شاعر گفت، من جواب دادم از بهر تو و نیابت داشت تو که: «وما هو بقول شاعر». چون مرا ناسزا گوید، تو جواب ده که: «هو الله احد». حارث ترا کاهن گفت، من جواب دادم که: «ما هو بقول کاهن». چون معطل مرا تعطیل گوید، تو جواب ده که:

«الله الصمد». ولید مغیره ترا ساحر گفت که: «ان هذا الاسحر يؤثر»، من جواب دادم به تهدید که: «سأصليهم سقر». تو نیز چون ترسا مرا زن و فرزند گوید، جواب ده: «لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ». بولهب ترا گفت: تَبَّأ لَكَ. من جواب دادم که: «تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ». تو نیز اگر مغان مرا همتا و همسر گویند، جواب ده که: «لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ».

۱۱۳ = سورة = الفلق = مدنية و قيل مكية

النوبة الاولى

قوله تعالى : « بسم الله الرحمن الرحيم » بنام خداوند فراخ بخشايش مهربان.
« قل ، بگو : [اى محمد] « اَعُوْذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ (۱) ، فرياد ميخواهم بخداوند

همه آفريده .

« مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ (۲) » از بد هر چه بيافريد .

« مِنْ شَرِّ غَاسِقٍ اِذَا وَقَبَ (۳) ، واز بد شب که در آيد [و ماه که بر آيد] .

« وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ (۴) » واز بد دمنندگان در گره ها .

« وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ اِذَا حَسَدَ (۵) » واز بد آن بد چشم بد نيّت بد خواه که بد

خواهد يا بيد اكر د .

النوبة الثانية

اين سوره پنج آيتست ، بيست و سه كلمه ، هفتاد و چهار حرف ؛ جمله به مدينه فرو آمد ، و قومى گفته اند كه به مكّه فرو آمد . و درين سوره ناسخ و منسوخ نيست .
وفى الخبر عن عقبه بن عامر الجهنى يقول : سمعت النّبى (ص) يقول : « اِنَّكَ لَنْ تَقْرَأَ بِسُورَةِ احَبِّ اِلَى اللَّهِ وَلَا اقْرَبَ عِنْدَهُ مِنْ « قُلْ اَعُوْذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ » فَانْ اسْتَطَعْتَ اَنْ لَا تَدْعَهَا فِى صَلَوةٍ فَافْعَلْ . وعن ابي بن كعب عن النّبى (ص) قال : « مَنْ قَرَأَ « الْمُعَوِّذَتَيْنِ » فَكَأَنَّمَا قَرَأَ الْكُتُبَ الَّتِىْ اَنْزَلَهَا اللَّهُ كُلُّهَا قَوْلُهُ :

« قُلْ اَعُوْذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ » سبب نزول « الْمُعَوِّذَتَيْنِ » مارواه البخارى فى

صحيحه و ذكره المفسّرون ، قالوا : انّ غلاماً من اليهود كان يخدم رسول الله (ص)

و كان يعجبه حسن خدمته فدبّ اليه اليهود فسحروه فيها . و كان الذى تولّى ذلك ليدي بن

وعده اسنان من مشطه فاعطاها اليهود فسحروه فيها . و كان الذى تولّى ذلك ليدي بن

اعصم اليهودى ثم دسها فى بئر بنى زريق ، يقال لها ذروان ، فمرض (ص) و انتثر

شعر رأسه وجعل يذوب ولا يدري ما عراه وكان يرى أنه يأتي النساء ولا يأتيهن. فبينما هو نائم ذات يوم أتاه ملكان فقعدا أحدهما عند رأسه والآخر عند رجله ، فقال الذى عند رجله للذى عند رأسه: ما بال الرجل؟ - قال: طُبَّ - قال: وما طُبَّ؟ - قال: سحر. - قال: ومن سحره؟ - قال ليبد بن اعصم اليهودى. - قال: فيم طُبَّه؟ - قال: بمشط وهشاشة. - قال: وابن هو؟ - قال: فى جفّ طلعة تحت راعوفة فى بئر ذروان ، فانتبه النبى (ص) وقال: «يا عائشة أما علمت أنّ الله اخبرنى بدائى ؟» ثم بعث رسول الله (ص) علياً (ع) والزبير وعمار بن ياسر فنزحوا ماء البئر كما أنه نقاعة الحنّاء ثم رفعوا الصخرة واخرجوا الجفّ فإذا فيه مشاطة رأسه واسنان مشطه وإذا تمثال من شمع مثال رسول الله (ص) مفروز بالابر وإذا وتر عليه إحدى عشرة عقدة ! فيقال: ان السّورتين نزلتا حينئذ إحدى عشرة آية لحلّ تلك العقد ، فجعل كلما قرأ آية انحلت عقدة ووجد رسول الله (ص) خفة حتّى انحلت العقدة الأخيرة قام عليه الصلوة والسلام كما نما انشط من عقال . وجعل جبرئيل (ع) يقول : بسم الله اريقك من كلّ شيء يوزيك من حاسد وعين والله يشفيك. فقيل : يا رسول الله افلا تأخذ الخبيث فنقتله ؟ - فقال : «أما أنا فقد شفاني الله واكره ان أثير على الناس شرّاً» . قالت عائشة : ما غضب رسول الله (ص) غضباً ينتقم من احد لنفسه قطّ إلا ان يكون شيئاً هو لله عزّ وجلّ فيغضب الله وينتقم . الجفّ: قشر الطلع ، والراعوفة: حجر فى اسفل البئر يقوم عليه المائح وهو الذى يجعل الماء فى الدلو فيخرجه الذى على رأس البئر. والمشاطة : ما يسقط من الشعر مع المشط . فى هذا الحديث دلالة على صحّة السحروان له حقيقة خلاف قول من زعم أنّه لاحقيقة له ، لانّ النبى (ص) كان يجد وجعاً لذلك الا ترى انّ احد الملكين ، قال للآخر: ما وجع الرجل وهذا من اوضح دليل على حقيقته . فان قيل ما الحكمة فى نفوذ السحر وغلبته فى النبى (ص) ولما ذالم يرد الله تعالى كيد الكائد الى نحره بابطال مكره وسحره ؟ - قلنا : الحكمة فيه والدلالة على صدق رسول الله (ص) وصحّة معجزاته وكذب من نسبته الى السحر والكهانة؛ لانّ سحر السّاحر عمل فيه حتّى التبس عليه بعض الأمر واعتراه نوع من الوجع ولم يعلم النبى (ص) بذلك حتّى دعا ربه . فقد روى أنّه دعا ثم دعا ثم دعا ، فاجابه الله سبحانه و

بَيِّنَ لَهُ امْرءَهُ وَلَوْ كَانَ مَا يَظْهَرُ مِنَ الْمَعْجَزَاتِ الْخَارِقَةِ لِلْمَعَادَاتِ مِنْ بَابِ السَّحْرِ عَلَى مَا زَعَمَ اَعْدَاؤُهُ لَمْ يَشْتَبِهْ عَلَيْهِ مَا عَمِلَ مِنَ السَّحْرِ فِيهِ وَلِتَوْصَّلَ اِلَى دَفْعِهِ مِنْ عِنْدِهِ وَهَذَا بِحَمْدِ اللَّهِ مِنْ اقْوَى الْبَرَاهِينِ عَلَى نُبُوَّتِهِ . وَآتَمَّا اخْبَرَ النَّبِيَّ (ص) عَائِشَةَ مِنْ بَيْنِ نِسَائِهِ بِمَا كَشَفَ اللَّهُ تَعَالَى لَهُ مِنْ امْرِ السَّحْرِ لَانَّ النَّبِيَّ (ص) كَانَ مَأْخُوضاً عَنْ عَائِشَةَ فِي هَذَا السَّحْرِ عَلَى مَا رَوَى يَحْيَى بْنُ يَعْمَرَ قَالَ : حَسِبْتُ رَسُولَ اللَّهِ (ص) عَنْ عَائِشَةَ سَنَةً ، فَبَيْنَا هُوَ نَائِمٌ ، اَتَاهُ مَلَكَانِ ، الْحَدِيثُ اِلَى آخِرِهِ . قَوْلُهُ :

« قُلْ اَعُوذُ ، اِى - احْتَرِزُوا مَتَنَعٌ وَاسْتَجِيرُوا مَعَآذَ اللَّهِ مِنْ كَذَا ، اِى - احْتَرِزْ بِهِ مِنْهُ . وَالْعَرَبُ تَقُولُ : اطِيبَ اللَّحْمِ عَوْدُهُ ، اِى - مَا عَاذَ بِالْعَظْمِ ، اِى - لَزِقَ بِهِ . » رَبِّ الْفَلَقِ ، « الْفَلَقُ » : فِي الْاَصْلِ الْخَلْقُ كُلُّهُ ، مَا فِي الدُّنْيَا شَيْءٌ اِلَّا هُوَ عَنْ انْفِلَاقٍ يَحْصُلُ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَالْمَطَرُ وَالرَّيْحُ وَالنَّبَاتُ وَالْدَّوَابُّ حَتَّى الْاَنْفَاسُ وَالْاَصْوَاتُ وَالشَّمَارُ وَالْجَوَاهِرُ وَالْمِيَاهُ ، وَقَالَ قَوْمٌ مِنَ الْمُفَسِّرِينَ : « الْفَلَقُ » الصَّبْحُ ، تَقُولُ الْعَرَبُ : ابْيَنَ مِنْ فَلَاقِ الصَّبْحِ . وَقَالَ وَهَبُ بْنُ مَنْبَةَ : هُوَ طَبَقٌ عَلَى جَهَنَّمَ ؛ وَقِيلَ : جَبَّ فِي جَهَنَّمَ . وَقَدْ مَضَى بَعْضُ اصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) الثَّامِ ، فَرَأَى اَنَّهُ لَا يُعِيمُ مَلَوْ كُفَّهُمْ وَمَا كَانُوا فِيهِ مِنْ غَضَارَةِ الدُّنْيَا وَسَعَتِهَا ، قَالَ : « لَا يَجْبِتُنْكُمْ مَا اَوْتُوا مِنَ الدُّنْيَا فَانَّ وِرَاءَهُمُ الْفَلَقُ » . وَقِيلَ : هُوَ بَيْتٌ فِي جَهَنَّمَ اِذَا فُتِحَ بَابُهُ اسْتَفَاتَ اَهْلُ النَّارِ مِنْ شِدَّةِ حَرِّهِ ، وَقِيلَ : هُوَ اسْمُ بَثْرَاتٍ اَوْ دِيَةِ لَهَا شَعَابٌ وَاسْمُهَا الْهَبِيبُ .

« وَمَنْ شَرَّ غَاسِقٍ اِذَا وَقَبَ » قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : هُوَ اللَّيْلُ اِذَا اقْبَلَتْ بِظُلْمَتِهِ فِي الْمَشْرِقِ وَدَخَلَ فِي كُلِّ شَيْءٍ وَاطْلَمَ . وَالْفَسَقُ الظُّلْمَةُ ، غَسَقَ اللَّيْلُ اِذَا اطْلَمَ . وَقِيلَ : « الْغَاسِقُ » : الْبَارِدُ فِي الْاَصْلِ ، وَالْفَسَاقُ : الْبَرْدُ ؛ وَسُمِّيَ الْفَسَاقُ لِأَنَّهُ يَحْرِقُ بِبُرْدِهِ كَمَا يَحْرِقُ الْحَمِيمُ بِحَرِّهِ . وَهُوَ الْآخِرُ مِنْ شَكْلِهِ ، اِى - مِنْ شَكْلِ الْحَمِيمِ ، فَجَعَلَ الْفَسَاقُ مِنْ شَكْلِ الْحَمِيمِ لِأَنَّهُمَا يَحْرِقَانِ مَعاً هَذَا بِحَرِّهِ وَهَذَا بِبُرْدِهِ . وَسُمِّيَ اللَّيْلُ غَاسِقاً لِأَنَّهُ اِبْرَدَ مِنَ النَّهَارِ . وَقِيلَ : « الْغَاسِقُ » : الْقَمَرُ . وَمَنْظَرُ رَسُولِ اللَّهِ (ص) اِلَى الْقَمَرِ فَقَالَ : « يَا عَائِشَةُ اسْتَعِيزِي بِاللَّهِ مِنْ شَرِّ هَذَا فَانَّهُ » الْغَاسِقُ اِذَا وَقَبَ ، « فَعَمِلَى هَذَا التَّفْسِيرَ هُوَ » غَاسِقُ ، لِبُرُودَةِ ضَوْوِهِ ضِدَّ ضِيَاءِ الشَّمْسِ . وَالْوَقُوبُ : الدُّخُولُ وَانَّهُ (ص) كَنَى عَنِ اللَّيْلِ بِالْقَمَرِ

فاستعاذ من شرّ الليل لأنّ الجنّ انما تنتشر بالليل ، وتفتال وتختطف وتستطير فى ظلماء
أول الليل اذا ادلهم ؛ وكذلك نهى رسول الله (ص) عن السير فى أول الليل وامر بتغطية
الاولى واغلاق الابواب واكء الاسقية وضمّ الصبيان وقال : « لويعلم الناس ما فى السير
أول الليل لما سار راكب بليل ابدأ » وقيل : المراد به القمر اذا خسف واسود .

« اذا وقب » اى - دخل فى الخسوف او اخذ فى الغيوبة . وقال ابن زيد :
« ومن شرّ غاسق اذا وقب » يعنى الثرى اذا سقطت . قال : وكانت الاسقام والطواعين
تكثر عند وقوعها وترتفع عند طلوعها .

« ومن شرّ النّفّاثات فى العقد » يعنى سواحر اللّاتى ينفثن فى عقد الخيط
حين يعقدن . والنّفث نفخ بغير ريق بخلاف الثقل . وقيل : النّفث : النفخ اذا كان مع
الريح ندى « والعقد » ما يعقده السّاحر على وتر او جبل او شجر ، وهو ينفث ويرقى .
وقرأ يعقوب : « النّفّاثات » والمراد بهنّ بنات لبى بن اعصم سحرن النّبى (ص) . وفى
كيفة ذلك اقوال ، احدها : انه ايهام الاذى وتخيل المرض ولان تأثيره . والثانى : انه
يؤثر كما تؤثر العين فى المعيون . والثالث : انه بمعونة الجنّ .

وفى سحر النّبى (ص) قولان : قال بعضهم : سحره لبى بن اعصم كما ذكرناه و
عليه الجمهور وانكره بعضهم وقال : ان الله تعالى انكر على من قال هذا فى صفّة النّبى (ص)
حيث يقول : « وقال الظّالمون ان تبعون لآرجال مسحوراً ، الآيات . وقيل : اراد .
بالنّفّاثات فى العقد النساء اللّواتى يسلبن قلوب الرّجال بحبّهنّ . قال ابو تمام :

السّالبات الفتى عز يمته بالسّحر ، والنّفّاثات فى عقده

« ومن شرّ حاسد اذا حسد » يعنى : اليهود ، فانهم كانوا يحسدون النّبى (ص) .

قال الحسين بن الفضل : جمع الله الشرور فى هذه السورة وختمها بالحسد ليعلم انه
اخصّ الطّبايع . وقيل : الحسد تمتى زوال النّعمة من صاحبها ، وقيل : « ومن شرّ حاسد
اذا حسد » يعنى : من شرّ عينه ونفسه ، والحاسد هو العيون الذى يلقع بعينه ونفسه .
وفى السّورة استدفاع الشرور من الله ، ومن صحّ توكله على الله فهو الذى صحّ تحقّقه
بالله ؛ واذا صحّ تحقّقه بشهود جريان التقدير و تبرّئه عن حوله وقوّته فالى ان يزول

البلاء استراح من تعب تردّد القلب فى التدبیر. وعن قریب یرقى الى حالة الرضا کفى مراده ام لا. وعند ذلك المملک الاعظم فهو بظاھرہ لا یفتر عن الاستعاذۃ و بقلبه لا یخلو عن التسليم والرضا.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: «بسم الله الرحمن الرحيم» «بسم الله» الذى خلق الانسان من علق، وابدی الصّباح من الفلق، وانشأ السموات طبقات فوق طبق. لا مغلق لما فتح ولا فاتح لما اغلق، اودع ادراك البصر فى الحديق، و ركب الکلام فى اللسان و انطق. ربّ الضياء و الشفق، «والليل وما وسق» و «القمر اذا اتسق».

نام خداوندی که طوق یادش در رقاب احباب است و اشباح مریدان زیر سطوات عزّش خرابست، بس جگرها که در آتش دوستی او کبابست، بسا عزیزا که بدل می سوزد و بتن در عذابست، بسا مشتاقا که در بادیة طلب در آرزوی قطره ای آبست، چون پنداشت که رسید، بدانست که آنچه دید سرابست!

منزل که عشق تو دل احبابست در قصّة عشق تو هزاران بابست.

«قل اعوذ بربّ الفلق» «من شرّ ما خلق» راه عامّة بندگان آنست که پیوسته از شرّ بدان و کید کائدان و حسد حاسدان و بدافتاد جهان استعاذت می کنند بخداوند جهانیان، بحکم ظاهر این سوره. ازینجا گفت مصطفی (ص): «تعوذوا بالله من جهد البلاء و درک الشقاء و سوء القضاء و شماتة الاعداء». و کان (ص) یقول: «اللهم انی اعوذ بك من العجز و الکسل و الجبن و البخل و الهرم و عذاب القبر، اللهم انی اعوذ بك من الفقر و القلة و الدّلة و اعوذ بك ان اظلم او اظلم و اعوذ بك من الشقاق و النفاق و سوء الاخلاق». اینست طریقه عامّة مومنان: ظاهر شریعت بکارداشتن و هنگام بلاء دست در دعا و

تضرّع زدن و از حقّ جلّ جلاله عافیت خواستن. اما راه جوانمردان طریقت و ارباب حقیقت تسلیم و رضا است و الیه الاشارة بقوله: «الا من اتى الله بقلب سليم» و يقال: دع التدبیر الى من خلقك نسترح. تدبیر کار با خداوند کار گذار، تصرف در آفریده آفریدگار

را مسلم دار ، از راه اعتراض بر خیز ، تعرض و فضول مکن ، از درگاه او معرض مباش^۱ ،
 او را و کیل و کفیل و کار ساز خود دان ، تا این فرمان را ممثل باشی که : « فائز خذ
 و کیلاً » هر دل که در او تسلیم و رضا جمع شد ، بنقد آن تن قرین سلامت گشت ، و آن
 سینه دست^۲ از آفات بشریت مسلم شد ، تسلیم درجه ذبیح و خلیل است (ع). خلیل را
 خطاب آمد که « اسلم ». جواب داد که : « اسلمت » ؛ پس از پدر نشان تسلیم دید ، بتعلیم
 پدر لباس تسلیم پوشید ؛ قرآن مجید از تسلیم پدر و پسر خبر داد که : « فلما اسلما »
 تسلیم درین جهان مسمار دین است و در آن جهان مفتاح دارالسلام . رضا آنست که
 بنده ای بر پسند باشی و بهر چه رود خرسند باشی و منتظر قضای خداوند باشی ، و
 تسلیم آنست که کار آفریده بآفریدگار باز گذاری .

خود تن بقضا در ده و خود سرکش باشی

جز آن نبود که تو نخواهی ، خوش باش !

۱۱۴ - سورة الناس - مدنية

النوبة الاولى

قوله تعالى : « بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ » بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

« قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ (۱) » بگو [ای محمد] فریاد خواهم بخدای مردمان .

« مَلِكِ النَّاسِ (۲) » پادشاه مردمان .

« إِلَهِ النَّاسِ (۳) » خداوند مردمان .

« مَنْ شَرَّ الْوَسْوَاسِ » از بد دیو وسواس نام « الْخَنَاسِ (۴) » که باز ایستد و باز

پس شود از دل ذا کران .

« الَّذِي يُوسَسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ » او که وسواس می افکند در دل‌های مردمان .

« مَنْ الْجَنَّةِ وَالنَّاسِ (۶) » از پریان و مردمان .

النوبة الثانية

این سوره هفتاد و نه حرف است ، بیست کلمه ، شش آیه ، جمله به مدینه فرو

آمد ، و قومی گفتند : به مکه فرو آمد . و در این سوره ناسخ و منسوخ نیست . و فی الخبر

عن عقبه بن عامر الجهني : أن رسول الله (ص) قال له : « ألا أخبرك بأفضل ما تتعوذ به

المتعوذون ؟ » - قلت : بلى . قال : « قل أعوذ برب الفلق » « و قل أعوذ برب الناس » . و فی روایة

اخرى عن عقبه قال : قال لى رسول الله (ص) : « ألا أعلمك يا عقبه سورتين هما افضل

القرآن ؟ » - قلت : بلى . قال : « قل أعوذ برب الفلق » . فعلمنى « المتعوذتين » ثم قرأ بهما فى صلوة الغداة و

قال : « اقرأ بهما كلما قمت ونمت » . وعن عائشة قال : كان رسول الله إذا أوى الى فراشه

كل ليلة جمع كفيه فنفت فيهما وقرأ : « قل هو الله احد » و « قل أعوذ برب الفلق » و « قل

أعوذ برب الناس » ثم مسح بهما ما استطاع من جسده يبدأ بهما رأسه ووجهه وما

اقبل من جسده يصنع ذلك ثلاث مرّات . و عن عائشة ايضاً : ان النَّبى (ص) كان اذا اشتكى يقرأ على نفسه بالمعوذات و ينثف ، فلما اشتدّ وجعه كنت اقرأ عليه و امسح عليه بيده رجاء برّ كنها . وقال عقبه بن عامر : بينا اسير مع رسول الله (ص) بين الجحفة و الابراء ان غشيتنا ريح و ظلمة شديدة ، فجعل رسول الله (ص) يتعوّذ بأعوذ برّ الفلق و «اعوذ برّ النَّاس» و يقول : «يا عقبه تعوذ بهما فماتعوذ متعوّذ بمثلهما» . وعن عبد الله ابن حبيب قال : خر جنافى ايلة مطر و ظلمة شديدة نطلب رسول الله (ص) فادر كناه ، فقال : «قل - قلت : ما اقول ؟ - قال : «قل هو الله احد» و المعوذتين حين تصبح و حين تمسى ثلاث مرّات تكفك كلّ شيء» . قوله :

«قل اعوذ برّ النَّاس» اى - استجير و احترز بالله الذى هو ربّ النَّاس ، اى - خالقهم و موجدهم .

«ملك النَّاس» هو الذى يسوسهم و يدبّر امورهم ، خصّ النَّاس بالذّكر لانّ فيهم ملوكاً ؛ فاخبر تعالى أنّه مالك الملوك .

«الله النَّاس» يعنى : معبودهم الذى يستحقّ ان يعبدوه .

«من شرّ الوسواس» ، هو مصدر كالزلزال و القلقال ، يعنى : من شرّ الوسوسة التى تكون من الجنّة و النَّاس ؛ و الوسوسة : الحديث الخفى ، لقوله : «فوسوس اليه الشّيطان» و صوت الجلىّ يسمّى وسواساً و وسوسة ؛ و الوسوس الذى يكسر الحديث فى نفسه و وسوسة الشّيطان تصل الى القلب فى خفاء . و قيل : هو الكلام الخفى الذى يصل مفهومه الى القلب من غير سماع . و قيل : وسواس النَّاس من نفسه ، وهو وسوسة التى يحدث بها نفسه . و قيل : «الوسواس» هو اسم الشّيطان الذى يمسّ ابن آدم بطيفه و يخيل اليه و يوذبه و يفرّعه فى منامه . و «الخناس» صفته ، و خنوسه أنّه يدخل صدر ابن آدم يضع خرطوميه على قلبه يوسوس اليه مادام ناسياً لله عزّ و جلّ و الآخرة ، فاذا ذكر ابن آدم الله خنس الشّيطان و كفّ خرطوميه و تأخّر . قال ابراهيم التّيمي : أوّل ما يبدو «الوسواس» من قبل الرّوء . و قال مقاتل : انّ الشّيطان فى صورة خنزير يجرى

فى جسد المبد مجرى الدم فى المروق، سلطه الله على ذلك . فذلك قوله :

«الَّذِى يُوَسُّوْسُ فِى صُدُوْرِ النَّاسِ» «مِنَ الْجَنَّةِ وَالنَّاسِ» المراد بالناس

الاول: الابرار، و بالناس الثانى: الاشرار. معناه :«الَّذِى يُوَسُّوْسُ فِى صُدُوْرِ النَّاسِ»
الاخيار من الجن و اشرار الناس، كانه امر ان يستعيز من شر الجن و الانس جميعاً . قال
رسول الله (ص) لا بى ذر : «تموّد بالله من الشّياطين الانس و الجنّ». فابنت « الوسواس »
من الانسان للانسان كالوسوسة من الشّياطين . و وسوسة الانسان هو الاهواء و الله اعلم
بالمراد . و كرّر لفظ «الناس» فى خمسة مواضع تبجيلاً لهم و تكريمة . وقيل : كرّر
لانفصال كلّ آية من الاخرى لعدم حرف العطف . وقيل : المراد بالاول: الاطفال و معنى
الربوبية يدلّ عليه . و بالثانى: الشّبان و لفظ « الملك » المنبىء عن السياسة يدلّ عليه .
و بالثالث: الشيوخ و لفظ « الله » المنبىء عن العبادة و الطّاعة يدلّ عليه . و بالرابع : الصّالحون
و الشّيطان موالع باغوائهم دون غيرهم . و بالخامس: المفسدون و عطفه على المعوّد منهم
يدلّ عليه ؛ و الله اعلم . قال التّنبى (ص) : «عند كلّ خشمة دعوة مستجابة و شجرة فى الجنّة» .
و عن ابن عمر قال : قال رسول الله (ص) : «لا حسداً لآعلى اثنين . رجل آناه القرآن فهو يقوم
به آناه اللّيل و آناه النّهار ، و رجل آناه الله مالا فهو ينفق منه آناه اللّيل و آناه النّهار .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ » اسمٌ عزیزٌ شهدت الافواه بآلائه . و
لطقت اللسان بنعمائه ، و تلاشت القلوب عند جلال سلطانه و عزّ سنائه . و فنيت الارواح
و بليت الاشباح شوقاً الى لقائه . فلاذرة من الموجودات فى ارضه و سمائه ، الا وهى
تشهد بجمال صفاته و جلال اسمائه ، كلّ عزیز عزّ فبإدائه ، و كلّ ذلیل ذلّ فبإقصائه .
الخلق عرضة تسخيريه بين ابقائه و افنائه و اسماعده و اشقائه ، فلا وصل ولا هجر ولا خير
ولا شرّ ولا حلو ولا مرّ ولا ايمان ولا كفر ولا طیّ ولا نسر ، الا بارادته و مشيئته و قضائه ،
«و لله الاسماء الحسنی» فادعوه بها و ذروا الذّین یلحدون فى اسمائهم .

ای راه طلب حقیقت! چه راهی که قدمهای دوستان در تو واله شد؟! ای آتش محبت حق! چه آتشی که جانهای عزیزان ترا هیزم شد؟! ای قبله «بسم الله»! چه قبله ای که هر که روی در تو آورد دمار از جان و روانش بر آوردی. آن کدام دلست که آتش خانه حسرت تو نیست؟! آن کدام جانست که در مقلب باز قهر تو نیست؟
گفتم که: چو زیرم و بدست تو اسیر

بنواز مرا، مزن تو ای بدر منیر

گفتا که: ز زخم من تو آزار مکیر

در زخمه بود همه نوازیدن زیر

عزیز جانی باید که او را بر اسرار «بسم الله» اشرافی دهند، يك شظية^(۱) از حقیقت این نام بر کنسکره طور تجلی کرد طبق طبق از وی می شکافت، و از هم فرو میریخت، تا در عالم ذره ذره گشت، گفتا: پادشاهها اگر سنگ سیاه طاقت این نام داشتی خود در بدو وجود امانت قبول کردی. آری کوه با صلابت بر نثافت و طاقت نداشت و دلهای ضعفای این امت بر نثافت و قبول کرد. ای جوانمرد! نه آن دلهای میگویم که کلیسیای شرك و شهوت بود، دلهای بارگیران حضرت سلطان می گویم، و بارگیر سلطان کسی بود که در همه اوقات و حالات اگر غرقه لطف و عطا بود یا خسته تیر بلا، باز گشت وی جز با حضرت ربوبیت نبود، همه او را داند، همه او را خواند، قصه نیاز خود بدو بردارد، از هوا جس و وساوس استعاضت بوی کند، اینست که رب العالمین می گوید:

«قل اعوذ برب الناس» ای - «اعوذ برب الناس» «من شر» «الجنة والناس»

ای محمد! بندگانم را بگو تا چون از شر دیو و مردم فریاد خواهند، بمن خواهند، و با درگاه من گریزند؛ که جز در گاه من ایشان را پناه نیست، و خستگی ایشان را مرهم جز از فضل ما نیست. هر جا که در عالم درویشی است خسته جرمی، درمانده در دست خصمی، ما مولای اوئیم؛ هر جا که خراب عمری است، مفلس روزگاری، ما خریدار او ایم؛ هر جا که سوخته ای است، بیخودی، لاف زنده ای، بی خبری، ما شادی جان

(۱) شظية: پاره ای از هر چیز. فرهنگ نفیسی.

اوایم؛ هر جا که زارنده ایست از خجلی، سرفرو گذارنده ای از بی کسی، مابرهان اوئیم. نعت ما چیست؟ فرش فضل ببادافکنندن، در تربت افلاس تخم برپراکندن، در بادیۀ بیخودی جوی جود کردن، براب جوی احسان باغ دوستی کشتن! سه جایگاه درین سوره خود را جلّ جلاله ببندگان اضافت کرد، و نام خود فرانام ایشان پیوست. گفت:

«يَرْبُّ النَّاسِ» «مَلِكِ النَّاسِ» «إِلَهِ النَّاسِ» دارنده و پروراننده شما منم، پادشاه و کاردان و کارساز شما منم، خداوند رهنمای دلگشای شما منم. گاه گوید جلّ جلاله: شما ئید بندگان من، گاه گوید: منم خداوند شما. چه کرامت است بندگان را بزرگوارتر از آن که خود گوید بجلال عزّ خویش که: شما آن من اید و من آن شما!! بنده چون بدین مقام رسید و قدم برین بساط قرب نهاد، توفیق موافق و سعادت مساعد او گردد، دست اغیار از او کوتاه شود، و سواس خمناس از شعاع شمع شوق او بگریزد، سلطان محبّت در سرای خاصّ او نزول کند. آثار و انوار لطف الله بر حال او ظاهر شود؛ تاهر که درنگرد، داند که نواخته فضل اوست و افروخته لطف او.

[ذیل]

فصل

روی ابوهریرہ: قال: قال رسول الله (ص): «اعربوا القرآن والتمسوا غرائبہ، فان الله يحب ان يعرب». وقال الله عز وجل: «ومن يؤتي الحكمة فقد اوتى خيراً كثيراً» یعنی: تفسیر القرآن. وقال مجاهد: احب الخلق الى الله اعلمهم بما انزل. وقال ابن عباس: تفسیر القرآن على اربعة اوجه: تفسیر يعلمه العلماء، وتفسیر تعرفه العرب، وتفسیر لا يعذر احد بجهالته، یعنی: من الخلال والحرام، وتفسیر لا يعلم تأويله الا الله، من ادعى علمه فهو كذاب. مفسر دیگرست وحاکی تفسیر دیگر، نه هر که حکایت کند از گفت مفسران اورا رسد که خود تفسیر کند. خلافت میان علما که هر عالمی را رسد که قرآن را تفسیر کند بذات خویش یا نه؟ قومی گفتند: هیچ کس را نرسد و اگر چه فائق و فاضل بود و احکام و ادله شناسد، و اخبار و آثار داند؛ بلکه از تفسیر آن باید گفت که از رسول خدا (ص) حکایت کردند، یا از صحابه که در نزول قرآن حاضر بودند، یا از تابعین که از صحابه شنیدند و گرفتند؛ و حجت این قوم آنست که مصطفی (ص) گفت: «من فسر القرآن برأيه فاصاب فقد اخطأ». و قومی گفتند: هر که ادبی دارد و سبب و فضلی تمام، اورا رسد که قرآن تفسیر کند؛ و حجت ایشان اینست که رب العزة گفت: «كتاب انزلنا اليك مبارك ليدبروا آياته وليتذكروا لوالالالباب» اما محققان گفتند: این هر دو مذهب سر بفلو و تقصیر باز می نهد، هر که بر منقول مجرد اقتصار کند فقد ترك كثيراً مما يحتاج اليه. و هر که جائز دارد هر کسی را که در علم تفسیر خوض کند فقد عرضه للتخليط ولم يعتبر حقيقة قوله: «ليدبروا آياته وليتذكروا لوالالالباب». پس کسی را رسد که در تفسیر خوض کند که او را ده علم حاصل بود. علم لغت و علم اشتقاق و علم بحو و علم قرآت و علم سیر و علم حدیث و علم اصول فقه و علم احکام و علم معامله و علم موهبت. چون این ده علم حاصل شد، از آن بیرون شد که: «فسر القرآن برأيه»، پس اورا رسد که قرآن را تفسیر کند. اگر کسی

سؤال کند و گوید : چه حکمت است که قرآن بعضی محکم آمد و بعضی متشابه ؟ اگر همه محکم بودی مؤنت نظر کفایت بودی و خطا و زلّت در نظر و اندیشه نیفتادی ؟ - جواب آنست که : این بآن مانند که کسی گوید : چرا ربّ العزّة نعیم این جهان که بما داد نه بی مؤنت و بی مشقّت دادی تا نعمت وی هنیء بودی و عطاء وی بی رنج بودی ! - گویند : این از حکمت خالی نیست . حقّ تعالی که آدمی را آفرید او را بفکرت و تمییز^(۱) مخصوص کرد که هیچ آفریده دیگر را این دو خصلت نیست . و آدمی را باین دو خصلت مشرف و مکرم گردانید ، گفت : « و فضلناهم علی کثیر ممّن خلقنا تفضیلاً » و باین تشریف و تکریم شایسته خلافت زمین گرد^۲ چنانکه حقّ تعالی گفت : « و یتخلفکم فی الارض » . و همچنین آدمی را صفاتی داد که خود جلّ جلاله بدان موصوفست و مسمّی . چون علم و حکمت و حلم . پس چون او را باین دو خصلت فکر و رویت مخصوص کرد ، هر چه بوی داد از درجه کمال قاصر داد ، تا بفکرت و رویت خود آن را تمام گرداند و فائده آن فکرت و رویت پدید آید و مستحقّ ثواب گردد . و این علی الخصوص در حقّ آدمی است . و حقّ جلّ جلاله از آن منزّه و مقدّس . و مثال این مأكولات و مشروبات است که اصول اغذیه از بهر ما بیافرید . و آنکه بفضل خود ما را تمییز و هدایت داد تا از آن اصول و مفردات مرگبات سازیم ، چنانکه خواهیم و بدان حاجت بود ، والله اعلم .

فصل

فی بیان عدد سور القرآن و حروفه و کلماته و بیان مافیها
من الخلاف والاختلاف .

عبدالله مسعود گفت : جمله سورت های قرآن صد و دوازده است ، از بهر آنکه « قل اعوذ » دو گانه از جمله سور نشمرد و در مصحف خویش ننوشت . گفتا : کلام رب العالمین است ، قدیم نام مخلوق ، از آسمان منزل ، همچنانکه گفت جلّ جلاله : « قسمت الصلوة بینی و بین عبدی نصفین » . وقال تعالى : « اعددت لعبادی الصالحین مالا عین رأت » وقال تعالى : « انا اغنی الشرکاء عن الشرک » . و بسبب آنکه رسول خدا (ص) باین دو سوره رقیه ^(۱) بسیار کردی ، بروی مشتبه شد که از قرآن است یا نه از قرآن ، و آنکه در مصحف ننوشت .

مجاهد گفت : سورت های قرآن صد و شانزده است ، زیرا که وی دو سوره قنوت از قرآن شمرد : یکی : « اللهم انا نستعینک » الی قوله : « من یفجرک » ، دیگر : « اللهم ایاک نعبد » الی قوله : « ملحق » ^(۲) . زید ثابت گفت : سورت های قرآن صد و چهارده اند و قول درست اینست و جمهور صحابه برین مذهب اند . و در مصحف امام که علماء اسلام بر آن متفق اند ، همچنین است . ازین صد و چهارده سوره هشتاد و چهار مکیات اند و سی سوره مدنیات ، و در بعضی از آن اختلاف علماء است ، و در تفسیر شرح آن بجای خویش گفته ایم . و گفته اند : اول سوره که به مکه فرو آمد : « اقرأ باسم ربک » است و آخر سوره که به مکه

(۱) رقیه : بضم اول رسکون ثانی : افسون و تعویذ . غیاث اللغات ترجمه و شرح قاموس .

(۲) ظاهراً ابی بن کعب در مصحف خود افزون بر صد و چهارده سوره دوسوره دیگر اضافه داشته است که بسوره الحفد و سوره الخلع موسوم است . و بسیاری از روات و مفسران نیز آن دورا روایت کرده اند . رجوع شود به : الاتقان سیوطی ج ۱ فصل نوزدهم و مقدمه کتاب المصاحف ابوبکر السجستانی ، طبع ارتور جفری لیدن ۱۹۳۷ م . ص ۱۸۰ .

اینک برای تمییم فایده آن دورا ذیلاً نقل میکنیم :

سورة الخلع

« اللهم انا نستعینک و نستغفرک . و نثنی علیک و لانکفرک . و نخلع و نترك من یفجرک » .

سورة الحفد

« اللهم ایاک نعبد . و لک نصلى و نسجد . و الیک نسمى و نحتفد . نرجو رحمتک . و نخشى عذابک .

ان عذابک بالکفار ملحق »

فرو آمد: سوره «العنکبوت» و اول سوره که به مدینه فرو آمد: «و بیل المطففین» است، و آخر سوره که به مدینه فرو آمد: «بر آءة»؛ و اول سوره که رسول خدا (ص) در انجمن قریش آشکار کرد سوره «والتجم اذا هوی».

و قال حمید الاعرج: حسب القرآن بالحروف فوجدت النصف عند قوله فی سورة «الكهف». قال: «أنتک لن تستطيع معی صبراً» الذی بعده «و کیف تصبر». و قال غیره من المتقدمین: وجدت النصف عند قوله: «ولیتلطّف» فالآم فی النصف الاول والطّاء والفاء فی النصف الثانی. و قال جماعة من القراء: النصف عند قوله: «لقد جئت شیئاً نکراً».

اما عدد آیات قرآن بر عدد کوفیان، وهو العدد المنسوب الی علی بن ابی طالب (ع)، شش هزار و دو بیست و سی و شش آیت؛ و بر عدد بصریان شش هزار و دو بیست و چهار آیت، و بر قول جمهور اهل علم شش هزار و ششصد و شصت و شش آیت. و در کلمات قرآن علماء مختلف اند؛ و اختیار قول عطاء بن یسار است: هفتاد و هفت هزار و چهار صد و سی و نه کلمه. و در حروف اختلاف است. ابن عباس گفت: سیصد هزار و بیست و سه هزار و ششصد و هفتاد و یک^(۱) حرف. مجاهد گفت: سیصد هزار و بیست و یک هزار و صد و بیست حرف. عبدالله مسعود گفت: سیصد هزار و بیست و دو هزار و ششصد و هفتاد حرف. قال: و لتالی القرآن بکّل حرف عشر حسنات. جماعتی اهل تفسیر حروف قرآن از الف تا یا بر شمرده اند. گفتند:

عدد الف، چهل و هشت هزار و هشتصد و هفتاد و دو است.

عدد با یازده هزار و چهار صد و بیست و هشت است.

عدد تا ده هزار و صد و نود و نه است.

عدد تا هزار و دو بیست و هفتاد و شش است.

عدد حییم سه هزار و دو بیست و هفتاد و سه است.

عدد حاسه هزار و نه صد و نود و سه است.

- عدد خا دو هزار و چهارصد و شانزده است .
- عدد دال پنج هزار و ششصد و چهل و دو است .
- عدد ذال چهار هزار و ششصد و نود و هفت است .
- عدد را یازده هزار و هفصد و نود و سه است .
- عدد زای هزار و پانصد و نود است .
- عدد سین پنج هزار و هشتصد و نود و یک است .
- عدد شین دو هزار و دویست و پنجاه و سه است .
- عدد صاد دو هزار و سیزده است .
- عدد ضاد هزار و ششصد و هفده است .
- عدد ظا هزار و دویست و هفتاد و چهار است .
- عدد ظا هشتصد و چهل و دو است .
- عدد عین نه هزار و دویست و بیست است .
- عدد غین دو هزار و دویست و هشت است .
- عدد فا هشت هزار و چهارصد و نود و نه است .
- عدد قاف شش هزار و هشتصد و سیزده است .
- عدد کاف نه هزار و پانصد است .
- عدد لام سی هزار و چهارصد و سی و دو است .
- عدد میم بیست و شش هزار و صد و سی و پنج است .
- عدد نون بیست و شش هزار و پانصد و شصت است .
- عدد واو بیست و پنج هزار و پانصد و سی و شش است .
- عدد ها هفده هزار و هفتاد است .
- عدد لام الف چهار هزار و هفصد و بیست است .
- عدد یا بیست و پنج هزار و نهصد و نوزده است .
- در هر حرفی ارادتی ، در هر کلمتی اشارتی ، در هر آیتی زیادتی ، در هر سورتی

سمادتی، در هر حرفی بدایتی، در هر کلمتی هدایتی، در هر آیتی رعایتی، در هر سورتی سرایتی، در هر الفی آلائی، در هر بائی بهائی، در هر ثائی تحفه ای، در هر نائی ثوابی، در هر جیمی جزائی، در هر حائی حیاتی، در هر خائی خیالی، در هر دالی دوائی، در هر ذالی ذوقی، در هر رائی راحتی، در هر زائی زیادتی، در هر سیننی سنائی، در هر شینی شعاعی، در هر صادی صفائی، در هر ضادی ضیائی، در هر طائی طهارتی، در هر ظائی ظرافتی، در هر عینی عنایتی، در هر غینی غبنی، در هر فائی فایدتی، در هر قافی قربتی، در هر کافی کرامتی، در هر لامی لوائی، در هر میمی منائی، در هر نونی نوری، در هر وائی ولائی، در هر هائی هوائی، در هر لام الفی و لطفی، در هر یائی یمنی. که داند لطائف قرآن؟ که دریابد عجائب قرآن؟! اگر مردی بصفاء اعتقاد و یقین درست قرآن برکوه خواند، از بینش برآید! مصطفی (ص) گفت: «والذی نفسی بیده لو ان رجلاً موقناً قراء علی جبل لزال». قرآن آموز را حساب نبود. قرآن دان را حجاب نبود، قرآن خوان را عذاب نبود. هر که دست در قرآن زد، دست در عروۃ وثقی زد، و هر که دست در عروۃ وثقی زد، کار وی بعلی است، تماشاگاه وی بستان عزت مولی است، و از حضرت عزت او را باسم سعادت نداست!

مصطفی (ص) گفت: «انّ لله عزّوجلّ اهلین من الناس». - قالوا: یا رسول الله من اهل الله؟ - قال: «اهل القرآن هم اهل الله عزّوجلّ». کسان الله و خاصکیان او خوانندگان قرآن اند، دانایان به قرآن اند، معتقدان در قرآن اند. چون خواهی که بالله تقرّب کنی، هم بکلام او کن، که کلام او هم ازوست. منه بدأ والیه یعود، قرآن اصل ایمانست، و اساس معرفت قرآن برهان نبوت است و معنی رسالت. قرآن منشور هدایت است، و قانون حکمت. قرآن نامه تذکرت است، و صحیفه رحمت. قرآن شاهد حق است و مایه حقیقت. قرآن بیان جلال الوهیت است، و نشان جمال ربوبیت. هر کرا قرآن امیس است، الله او را جلیس است. هر کرا قرآن رفیق است، قریشش توفیق است. هر کرا قرآن امام است، مقررش دارالسلام است. قال الثبی (ص): «انکم ان ترفعوا الی الله بشیء احبّ الیه من شیء خرج». یعنی: القرآن.

و قال (ص) : «خیر کم من تعلّم القرآن و علّمه» . وعن ابی شریح الخزاعی قال :
 خرج علينا رسول الله فقال : «ابشروا ابشروا ایس تشهدون ان لا اله الا الله و انی
 رسول الله» ؟ - قالوا : بلی . قال : «فان هذا القرآن سبب طرفه بيد الله و طرفه
 بایديکم ، فتمسکوا به فانکم لن تهلكوا ولن تضلّوا بعده ابدًا» . و عن ابی هريرة قال : قال
 رسول الله (ص) : «ایحب احدکم اذا رجع الى اهله ان یجد فیہ ثلاث خلفات عظام سمان» ؟ -
 قلنا : نعم . - قال : «ثلاث آیات یقرأ بهنّ احدکم فی صلوة خیر له من ثلاث خلفات
 عظام سمان» ! و عن علی (ع) عن النبی (ص) قال : «من قرأ القرآن فاستظهره فاحلّ
 حلاله و حرّم حرامه ادخله الله الجنة و شفّعه فی عشرة من اهل بيته کلّهم قد وجبت
 له النار» . و قال (ص) : «لو کان القرآن فی اهاب مامّته النار» . و قال : «اقرأ القرآن فانه
 یأتی یوم القيامة شفیعاً لاصحابه» . و قال (ص) : «نزل القرآن علی خمسة اوجه : حلال و
 حرام و محکم و متشابه و امثال . فاحلّوا الحلال و حرّموا الحرام ، و اعملوا بالمحکم
 و آمنوا بالمتشابه و اعتبروا بالامثال» .

فصل

بدانکه اصحاب رسول (ص)، ایشان که در تفسیر قرآن سخن گفته اند، معروف چهار کس اند: علی بن ایطالب (ع) و ابن عباس و ابن مسعود و اُبی بن کعب. و علی (ع) در علم تفسیر از همه فائق و فاضلتر بود؛ پس ابن عباس. قال ابن عباس: علی (ع) عُلِّمَ علماً علَّمه رسول الله (ص) و رسول الله (ص) علَّمه الله عزَّ و جلَّ؛ فعلم النَّبِيُّ (ص) من علم الله و علم علی (ع) من علم النَّبِيِّ (ص) و علمي من علم علی (ع). و ما علمي و علم اصحاب محمد (ص) فی علم علی (ع) الا كقطرة فی بحر!

ابن عباس گفت: شبی از شبها علی (ع) مرا گفت: «چون نماز خفتن گزارده باشی، نزدیک من حاضر شو، تا ترا فایده ای دهم». گفتنا: و کانت ليلةً مغمرةً شبی سخت روشن بود، از نور ماهتاب. علی (ع) گفت: «یا ابن عباس ما تفسیر الالف من الحمد»؟ تفسیر الف «الحمد» چیست؟ گفتیم: توبه دانی ای علی! پس در سخن آمد و یک ساعت از ساعات شب در تفسیر الف «الحمد» سخن گفت. آنکه گفت: «فما تفسیر اللام من الحمد»؟ جواب همان دادم. و یک ساعت دیگر در تفسیر حرف لام سخن گفت. پس در حا همچنان، و در میم همچنان، و در دال همچنان. چون از تفسیر این حروف فارغ گشت، برق عمود الفجر صبح صادق از مشرق سر بر می زد. ازینجا گفت علی (ع): «لوشئت لا و قرت سبعین بعیراً من تفسیر سورة الفاتحة». ابن عباس گفت: علم خود در جنب علم علی (ع) چنان دیدم کالغدير الصَّغیر فی البحر. و ابن عباس در علم تفسیر چنان بود که علی (ع) گفت: «کأنه ينظر الى الغیب من وراء ستر رقیق من جودة رأیه و کثرة اصابته».

عمر خطاب گفت: من کان سائلاً عن شیء من القرآن فلیسأل عبد الله بن عباس فانه جبر القرآن. و عمر خطاب هر که که چیزی بروی مشکل شدی ابن عباس را گفتی: غصّ یا غواص، ای - اشر بر آید.

سعید بن جبیر گفت: ساعتی بنزدیک ابن عباس نشسته بودم، جماعتی اهل تفسیر

آمدند و مشکلاتی تفسیر از وی پرسیدند ، همه را بصواب جواب داد . قومی قرآیان و مقرران آمدند و از وی مشکلاتی قرآئت پرسیدند ، جواب داد . قومی اعراب آمدند و از حلال و حرام پرسیدند ، جواب داد . قومی از لغت عرب پرسیدند ، جواب داد . قومی شعر آمدند و مشکلات شعر پرسیدند ، جواب داد . سعید جبير گفت : من برخاستم و بوسه بر سر وی نهادم و گفتم : یا بن عم رسول الله (ص) ما علی الارض اعلم منك ! فتبسم . و این علم وی از آن بود که چون از مادر در وجود آمد ، عباس اوراد خر قه ای پیچید و بیش مصطفی (ص) آورد ؛ و رسول او را بر کنار خویش نشاند ، و بانگش مبارك خزش خوی خود در دهن وی نهاد و بمالید ، و دست بر سر وی فرو آورد و گفت : «اللهم علمه التأویل و التّنزیل و فقهه فی الدّین و اجعله من عبادك الصّالحین و اجعله امام المتّقین» . آنکه رسول خدا (ص) با عباس نکرست ، گفت : «یا عمّاه ، عن قلیل تراہ فقیه امتی و المؤدّی الیها تأویل التّنزیل» و بروی ان ابن عباس اذا جلس للتّفسیر بدأ فی مجلسه بالقرآن ثمّ بالتّفسیر و ثمّ بالحديث . وقال : یا ایّها النّاس انّ الله عزّوجلّ بعث محمداً (ص) و انزل علیه القرآن و فرض علیه الفرائض و امره ان یعلم امّته ، فبلغ رسالته و نصح لامتّه و علمهم ما لم یکنوا یعلمون و بین لهم ما یجهلون . قال الله تعالی : «وانزلنا الیک الذّکر لتبین للنّاس ما نزل الیهم ولعلّهم یتفکرون» .

« وَتَمَّتْ کَلِمَةُ رَبِّکَ صَدَقًا وَعَدْلًا »

پایان کتاب کشف الاسرار

« از سورة مجادله تا آخر سورة ناس »

فهرست سور و آیات

از

ترجمه و تفسیر و تأویل

مجلد دهم

کشف الاسرار

الجزء الثامن والعشرون

٥٨- سورة المجادلة (مدنية ٢٢ آية)

صفحة	مقدمة
١٣-١٢	الف
١٤-١٣	٣-١
١٤	٤-٣
١٧-١٤	٥-٤
٢٠-١٧	٦
٢١-٢٠	٦
٢٢	٨-٦
٢٣-٢٢	٩-٧
٢٣	٩
٢٣	٩
٢٣	٩-١٠
٢٣	١١
٢٤	١٢
٢٤	١٢

صفحة	مقدمة
١٣-١٢	١- النوبة الاولى
١٤-١٣	ترجمة آيات ١ تا ١٠ از سورة مجادلة
١٤	٣-١
١٧-١٤	٤-٣
٢٠-١٧	٥-٤
٢١-٢٠	٦
٢٢	٦
٢٣-٢٢	٨-٦
٢٣	٩-٧
٢٣	٩
٢٣	٩
٢٣	٩-١٠
٢٣	١١
٢٤	١٢
٢٤	١٢

النوبة الثانية

محل نزول و تعداد آيات و كلمات و حروف و تعيين آيت منسوخ و فضيلت سورة

تفسير و شأن نزول آية (١) : قد سمع الله قول التي تجادلك في زوجها ...
تفسير آية (٢) : الذين يظاهرون منكم من نسائهم ...
فصل (در ظاهر)
تفسير آية (٣) : والذين يظاهرون من نسائهم ...

تفسير آية (٤) : فمن لم يجد فصيام شهرين متتابعين ...
تفسير آية (٥) : ان الذين يحادون الله ورسوله ...

تفسير آية (٦) : يوم يبينهم الله جميعاً ...
تفسير آية (٧) : ألم تر ان الله يعلم ما في السموات والارض ...
تفسير آية (٨) : ألم تر الى الذين نهوا عن النجوى ...

تفسير آية (٩) : يا ايها الذين آمنوا اذا تناجيتهم ...

تفسير آية (١٠) : انما النجوى من الشيطان ...

النوبة الثالثة

شرح و تأويل آيت تسميت تأويل : قد سمع الله قول التي تجادلك في

صفحة

٢٤

ان الله قوى عزيز

تفسير آية (٣٣): «لا تجد قوماً يؤمنون

٢٦-٢٤

بالله واليوم الآخر يوادون ...»

النوبة الثالثة

تأويل: «يا ايها الذين آمنوا اذا قيل لكم

صفحة

٢٧-٢٦

تفسروا فى المجالس فافسحوا ...»

تأويل: «يا ايها الذين آمنوا اذا ناجيتم

الرسول فقدموا بين يدي نجويكم

٢٨-٢٧

صدقة ...»

٥٩- سورة الحشر (مدنية ٢٣ آية)

١- النوبة الاولى

ترجمة آيات ١ تا ٧ از سورة حشر

٣١-٢٩

النوبة الثانية

محل نزول و تعداد آيات و كلمات و حروف و

٣١

فضيلت سورة حشر و شأن نزول آن

تفسير آية (١): «سبح لله ما فى السموات و

٣١

ما فى الارض و هو العزيز الحكيم)

تفسير آية (٢): «هو الذى اخرج الذين كفروا

٣٥-٣١

من اهل الكتاب ...»

تفسير آية (٣): «ولولا ان كتب الله عليهم

٣٥

الجللاء ...»

تفسير آية (٤): «ذلك بانهم شاقوا الله و

٣٥

رسوله ...»

تفسير آية (٥): «ما قطعتم من لينة او تركتموها

٣٦

قائمة ...»

تفسير آية (٦): «وما افاء الله على رسوله

٣٧-٣٦

منهم ...»

تفسير آية (٧): «وما افاء الله على رسوله

٣٩-٣٧

من اهل القرى ...»

النوبة الثالثة

٤٠

تأويل: آيت تسميت

تأويل: «سبح لله ما فى السموات و ما فى

٤١-٤٠

الارض ...»

٤٠

سخن شبلى

تأويل: «هو الذى اخرج الذين كفروا من

٤٢-٤١

اهل الكتاب من ديارهم ...»

تأويل: «اولئك هم الصادقون»

٤٢

٢- النوبة الاولى

ترجمة آيات ٨ تا ٢٤ از سورة حشر

٤٦-٤٢

النوبة الثانية

تفسير آية (٨): «للفقراء المهاجرين الذين

٤٦

اخرجوا من ديارهم ...»

تفسير آية (٩): «والذين تبوء الدار والايمان

٤٩-٤٦

من قبلهم ...»

تفسير آية (١٠): «والذين جاؤا من بعدهم

٥٠-٤٩

يقولون ربنا اغفر لنا ...»

تفسير آية (١١): «الم ترالى الذين نافقوا

٥٠

يقولون لاخوانهم ...»

تفسير آية (١٢): «لئن اخرجوا لا يخرجون

٥١-٥٠

معهم واثن قولوا لا ينصرونهم ...»

تفسير آية (١٣): «لانتهم اشد رهبةً فى

٥١

صدورهم من الله ...»

تفسير آية (١٤): «لا يقاتلونكم جميعاً الا فى

٥١

قرى محصنة ...»

تفسير آية (١٥): «كمثل الذين من قبلهم

٥٢-٥١

قريباً ...»

تفسير آية (١٦): «كمثل الشيطان اذ قال

٥٤-٥٢

للانسان اكفر ...»

٥٤-٥٢

داستان بر صيضاء عابد

صفحة

- تفسير آية (٢٣) : « هو الله الخالق البارئ المصور له الاسماء الحسنی ... » ٥٨-٥٧
- النوبة الثالثة**
- تأویل : « للفقراء المهاجرين الذين اخرجوا ... » ٦٠-٥٨
- سخنای در فقر ٦٠-٥٨
- تأویل : « والذين تبوء الدار والايمان من قبلهم ... » ٦٠
- سخن شیخ بسطام ٦٠
- تأویل : « والذين جاؤا من بعدهم يقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا ... » ٦١
- تأویل : « يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله ولتنتظر نفس ... » ٦٢-٦١
- تأویل : « ولاترلنا هذا القرآن على جبل ... » ٦٢

صفحة

- تفسير آية (١٧) : « فكان عاقبتهما انهما في النار خالدين فيها ... » ٥٥-٥٤
- تفسير آية (١٨) : « يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله ... » ٥٥
- تفسير آية (١٩) : « لاتكونوا كالذين نسوا الله فانهم انفسهم ... » ٥٥
- تفسير آية (٢٠) : « لايستوى اصحاب النار و اصحاب الجنة ... » ٥٥
- تفسير آية (٢١) : « ولاترلنا هذا القرآن على جبل لرأيت حاشعاً ... » ٥٦-٥٥
- تفسير آية (٢٢) : « هو الله الذي لا اله الا هو عالم الغيب ... » ٥٦
- تفسير آية (٢٣) : « هو الله الذي لا اله الا هو الملك القدوس ... » ٥٧-٥٦

٦٠ - سورة الممتحنة (مدنية ١٣ آية)

- حسنة لمن كان ... ٧١-٧٠
- تفسير آية (٧) : « عسى ان يجعل بينكم وبين الذين عاديتهم منهم ... » ٧١
- تفسير آية (٨) : « لاينهايكم الله عن الذين لم يقاتلوكم في الدين ... » ٧١
- سبب نزول اين آيت ٧٢-٦١
- تفسير آية (٩) : « انما ينهايكم الله عن الذين قاتلوكم في الدين و اخرجوكم من دياركم ... » ٧٢
- تفسير آية (١٠) : « يا ايها الذين آمنوا اذا جاءكم المؤمنات مهاجرات ... » ٧٥-٧٢
- تفسير آية (١١) : « وان فاتكم شيء من انواجمكم الى الكفار ... » ٧٥
- تفسير آية (١٢) : « يا ايها النبي اذا جاءك المؤمنات يبائعنك على ان لا يشركن بالله شيئاً ... » ٧٧-٧٥

النوبة الاولى

ترجمة آيات ١ تا ١٣ از سوره ممتحنة

٦٦ - ٦٣

النوبة الثانية

- تعداد آيات و كلمات و حروف و محل نزول و آيات منسوخ و فضيلت سوره ٦٧-٦٦
- تفسير آية (١) : « يا ايها الذين آمنوا لاتتخذوا عدوى ... » ٦٩-٦٧
- تفسير آية (٢) : « ان يتفقوكم يكونوا لكم اعداء ... » ٦٩
- تفسير آية (٣) : « لن تنفعكم ارحامكم ولا اولادكم يوم القيامة ... » ٦٩
- تفسير آية (٤) : « قد كانت لكم اسوة حسنة في ابراهيم ... » ٧٠-٦٩
- تفسير آية (٥) : « ربنا لاتجعلنا فتنة للذين كفروا و اغفر لنا ... » ٧٠
- تفسير آية (٦) : « لقد كان لكم فيهم اسوة

صفحه	صفحه
٧٨ - ٧٩	تفسير آية (١٣) : « يا ايها الذين آمنوا لا تتولوا
تأويل : « يا ايها الذين آمنوا لا تتخذوا عدوى	قوماً غضب الله عليهم ... » ٧٧ - ٧٨
٧٩	وعدوكم اولياء ... »
٨٠ - ٧٩	بيان معرفتي ازاحمد خضرويه بلخي
	تأويل واهميت آيت تسميت ٧٨

٦١ - سورة الصف (مدنية ١٤ آية)

تفسير آية (١١) : « تؤمنون بالله ورسوله و	ترجمة آیات ١ تا ١٤ ازسوره صف ٨١ تا ٨٣
تجاهدون في سبيل الله باموالكم و	النوبة الثانية
انفسكم ... » ٨٨	نامهای این سوره و شماره آیات و کلمات و
تفسير آية (١٢) : « يغفر لكم ذنوبكم و	حروف و محل نزول و فضيلت سوره ٨٣
يدخلكم جنات تجري من تحتها	تفسير آية (١) : « سبحانه مافي السموات وما
الانهار . » ٨٩ - ٨٨	في الارض وهو العزيز الحكيم » ٨٣ - ٨٤
تفسير آية (١٣) : « و اخرى تحبونها نصر	تفسير آية (٣) : « يا ايها الذين آمنوا لم تقولون
من الله ... » ٨٩	مالا تفعلون . » ٨٤
تفسير آية (١٤) : « يا ايها الذين آمنوا	تفسير و شأن نزول آية (٣) : « كبر مقتاً
كونوا اخصار الله ... » ٩٠ - ٨٩	هنا الله ان تقولوا مالا تفعلون » ٨٥
النوبة الثالثة	تفسير آية (٣) : « ان الله يحب الذين يقاتلون
تأويل آيت تسميت باسخني از استاد بوعلی ٩٠	في سبيله صفاً ... » ٨٥ - ٨٦
تأويل : « سبحانه مافي السموات و ما في	تفسير آية (٥) : « واذ قال موسى لقومه يا قوم
الارض ... » ٩١ - ٩٠	لم تؤذوني ... » ٨٦
تأويل : « لم تقولون مالا تفعلون » ٩١	تفسير آية (٩) : « واذ قال عيسى بن مريم يا
تأويل : « كبر مقتاً عند الله ان تقولوا مالا	بنی اسرائيل ... » ٨٦ - ٨٧
تفعلون » ٩١	تفسير آية (٧) : « ومن اعظم ممن افترى على
تأويل : « ان الله يحب الذين يقاتلون في	الله الكذب وهو يدعى الى الاسلام ... » ٨٧
سبيله صفاً » ٩١	تفسير آية (٨) : « يريدون ليطفؤا نورا لله
تأويل : « هل ادلكم على تجارة تنجيكم من	بافواهم ... » ٨٧ - ٨٨
عذاب اليم » ٩٢ - ٩١	تفسير آية (٩) : « هو الذي ارسل رسوله بالهدى
تأويل : « تؤمنون بالله ورسوله وجاهدون	ودين الحق . . » ٨٨
في سبيل الله باموالكم و انفسكم » ٩٢ - ٩١	تفسير آية (١٠) : « يا ايها الذين آمنوا هل
تأويل : « ذلكم خير لكم ان كنتم تعلمون . » ٩٢	ادلكم على تجارة تنجيكم من عذاب
اشارت به : « و ساكن طيبة في جنات عدن ... » ٩٢	اليم » ٨٨

٦٢- سورة الجمعة (مدنية ١١ آية)

صفحه	صفحه
٩٨	منه فانه ملاقيكم ...
	تفسير وشأن نزول آية (٩) : «يا ايها الذين آمنوا اذا نودى للصلاة من يوم الجمعة ...»
١٠٤-٩٩	فصل (در نماز جمعه و فضيلت اين روز)
١٠٤-١٠١	تفسير آية (١٠) : «فاذا قضيت الصلاة فانتشروا في الارض ...»
١٠٥-١٠٤	تفسير وشأن نزول آية (١١) : «واذا رأوا تجارة أولهوا ...»
١٠٥	تجارة أولهوا ...
	النوبة الثالثة
١٠٦	تأويل : آيت تسميت
	تأويل : «يسبح لله مافي السموات وما في الارض الملك القدوس العزيز الحكيم»
١٠٧-١٠٦	سخن حسين منصور در زهد
١٠٧	تأويل : «هو الذي بعث في الاميين رسولا منهم ...»
١٠٨-١٠٧	تأويل : «مثلهم كمثل الحمار يحمل اسفارا ...»
١٠٨	تأويل : «يا ايها الذين آمنوا اذا نودى للصلاة من يوم الجمعة ...»
١١٠-١٠٨	

صفحه	صفحه
٩٤-٩٣	ترجمة آيات ١ تا ١١ از سورة جمعه
	النوبة الثانية
	تعداد آيات وكلمات وحروف ومحل نزول و فضيلت سورة
٩٥	تفسير آية (١) : «يسبح لله مافي السموات و ما في الارض ...»
٩٥	تفسير آية (٢) : «هو الذي بعث في الاميين رسولا منهم ...»
٩٦-٩٥	تفسير آية (٣) : «وآخرين منهم لما يلحقوا بهم وهو العزيز الحكيم»
٩٧-٩٦	تفسير آية (٤) : «ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله ذو الفضل العظيم»
٩٧	تفسير آية (٥) : «مثل الذين حملوا التوراة ثم لم يحملوها ...»
٩٨-٩٧	تفسير آية (٦) : «قل يا ايها الذين هادوا ان زعمتم انكم اولياء لله ...»
٩٨	تفسير آية (٧) : «ولا يطمنونه ابدا بما قدمت ايديهم ...»
٩٨	تفسير آية (٨) : «قل ان الموت الذي يفرون

٦٣- سورة المنافقين (مدنية ١١ آية)

صفحه	صفحه
١١٤-١١٣	تفسير وشأن نزول آية (١) : «اذا جاءك المنافقون قالوا نشهد انك لرسول الله ...»
١١٤	تفسير آية (٣) : «اتخذوا ايمانهم جنة فصدوا عن سبيل الله ...»
	تفسير آية (٤) : «ذلك بانهم آمنوا ثم

صفحه	صفحه
١١٢-١١١	ترجمة آيات ١ تا ١١ از سورة منافقين
	النوبة الثانية
	تعداد آيات وكلمات وحروف ومحل نزول و تعيين ناسخ و فضيلت سورة
١١٣-١١٢	

صفحه	
١١٨-١١٦	منها الاذل ...
	تفسير آية (٩) : « يا ايها الذين آمنوا
١١٩-١١٨	لانلهكم اموالكم ولا اولادكم ... »
	تفسير آية (١٠) : « وانفقوا مما رزقناكم
١١٩	من قبل ان يأتي احدكم الموت ... »
	تفسير آية (١١) : « وان يؤخر الله نفسا اذا
١١٩	جاء اجلها والله خبير بما تعملون ... »
	النوبة الثالثة
	تأويل : آيت تسميت و احصاء نام الله در جمله
١٢٠	قرآن كريم
	تأويل : « اذا جاءك المنافقون قالوا نشهد
١٢٣ - ١٢٠	انك لرسول الله ... »

صفحه	
١١٤	كفروا فطبع على قلوبهم ...
	تفسير آية (٤) : « واذا رأيتهم تعجبك
١١٤	اجسامهم ... »
	تفسير وسبب نزول آية (٥) : « واذا قيل لهم
	تعالوا يستغفر لكم رسول الله لووا
١١٦ - ١١٥	رؤسهم ... »
	تفسير آية (٦) : « سواء عليهم استغفرت لهم
١١٦	ام لم يستغفروا لهم ... »
	تفسير آية (٧) : « هم الذين يقولون
١١٦	لا تنفقوا على من عند رسول الله ... »
	تفسير وسبب نزول آية (٨) : « يقولون لئن
	رجعنا الى المدينة ليخرجن الاعز

٦٤ - سورة التغابن (مكية ١٨ آية)

	تفسير آية (٧) : « زعم الذين كفروا ان
١٢٨	لن يبعثوا ... »
	تفسير آية (٨) : « فآمنوا بالله ورسوله والنور
١٢٨	الذي انزلنا ... »
	تفسير آية (٩) : « يوم يجمعكم ليوم الجمع
١٢٩-١٢٨	ذلك يوم التغابن ... »
	تفسير آية (١٠) : « والذين كفروا وكذبوا
١٢٩	بآياتنا اولئك اصحاب النار ... »
	تفسير آية (١١) : « ما اصاب من مصيبة الا
١٢٩	باذن الله ... »
	تفسير آية (١٢) : « واطيعوا الله واطيعوا
١٣٠-١٢٩	الرسول ... »
	تفسير آية (١٣) : « الله لا اله الا هو وعلى الله
١٣٠	فليتوكل المؤمنون »
	تفسير آية (١٤) : « يا ايها الذين آمنوا ان
١٣١-١٣٠	من ازواجكم واولادكم ... »
	تفسير آية (٥) : « انما اموالكم واولادكم
١٣٢ - ١٣١	فتنة والله عنده اجر عظيم »

	النوبة الاولى
١٢٥-١٢٣	ترجمة آيات ١ تا ١٨
	النوبة الثانية
	محل نزول وتعداد آيات وكلمات وحروف
١٢٦	وتعيين ناسخ وفضيلت سوره
	تفسير آية (١) : « يسبح الله مافي السموات و
١٢٦	مافي الارض له الملك ... »
	تفسير آية (٣) : « هو الذي خلقكم فمنكم
١٢٧-١٢٦	كافر ومنكم مؤمن ... »
	تفسير آية (٣) : « خلق السموات والارض
١٢٧	بالحق وصوركم فاحسن صوركم ... »
	تفسير آية (٤) : « يعلم مافي السموات والارض
١٢٨-١٢٧	ويعلم ما تسرون وما تعلنون ... »
	تفسير آية (٥) : « الم يأتكم نبؤ الذين
١٢٨	كفروا من قبل ... »
	تفسير آية (٦) : « ذلك بانه كانت تأتيهم
١٢٨	رسلم بالبينات ... »

صفحه	صفحه
١٣٣-١٣٢	تأویل و شرح آیت تسمیت
١٣٣	تأویل : « یسبح لله مافی السموات ومافی الارض ... »
١٣٥-١٣٤	تأویل : « هو الذی خلقکم فمنکم کافر . ومنکم مؤمن »
١٣٥-١٣٤	داستان ابراهیم خواص و ابلیس (ابومرّة)
١٣٥	تأویل : « فأتقوا الله ما استطعتم »
	تفسير آية (١٦) : « فاتقوا الله ما استطعتم واسمعوا ... »
	تفسير آية (١٧) : « ان تقرضوا الله قرضاً حسناً يضاعفه لكم ... »
	تفسير آية (١٨) : « عالم الغيب والشهادة العزيز الحكيم »
	النوبة الثالثة

٦٥- سورة الطلاق (مدنية ١٤ آية)

١٤٦	عن امر ربها ورسله ... »	١٣٩-١٣٦	ترجمه آیات ١ تا ١١ از سورة طلاق
١٤٦	تفسير آية (٩) : « فذاقت وبال امرها و كان عاقبة امرها خسراً »		النوبة الثانية
١٤٦	تفسير آية (١٠) : « اعد الله بهم عذاباً شديداً فاتقوا الله يا اولى الالباب »	١٣٩	نامهای سوره و محل نزول و تعداد آیات و کلمات و حروف و فضیلت سوره
١٤٧-١٤٦	تفسير آية (١١) : « الذين آمنوا قد انزل الله اليكم ذكراً رسولاً يتلوا عليكم آيات الله مبینات ... »	١٤١-١٣٩	تفسير و شأن نزول آية (١) : « يا ايها النبي اذا طلقتم النساء فطلقوهن لعدتهن ... »
١٤٧	تفسير آية (١٢) : « الله الذی خلق سبع سموات ومن الارض مثلهن ... »	١٤٣-١٤١	تفسير آية (٣) : « و من يتوكل على الله فهو حسبه ... »
١٤٨	النوبة الثالثة	١٤٣	تفسير آية (٤) : « واللائى یشئن من المحيض من نساءکم ... »
١٤٨	تأویل آیت تسمیت	١٤٤-١٤٣	تفسير آية (٥) : « ذلك امر الله انزله اليکم ... »
١٤٩-١٤٨	تأویل : « يا ايها النبي اذا طلقتم النساء فطلقوهن لعدتهن »	١٤٤	تفسير آية (٦) : « اسكنوهن من حيث سکنتم من وجدکم ... »
١٤٩	بيان معرفتی از رابعة عدوی	١٤٥	فصل (در انواع معتده)
١٥٠-١٤٩	تأویل و تأثیر : « ومن يتق الله يجعل له مخرجاً و يرزقه من حيث لا يحتسب »	١٤٦	تفسير آية (٧) : « لينفق ذو سعة من سعته و من قدر عليه ... »
١٥١-١٥٠	تأویل : « ومن يتوكل على الله فهو حسبه »	١٤٦	تفسير آية (٨) : « و کاین من قرية عتت ... »
١٥١	تأویل : « قد انزل الله اليکم ذكراً رسولاً يتلوا عليكم آيات الله مبینات ... »		

٦٦ - سورة اليحريم (مدنية ١٤ آية)

صفحة	والحجارة ...
١٥٩ - ١٦٠	تفسير آية (٧) : «يا ايها الذين كفروا لا تعتذروا اليوم ...»
١٦٠	تفسير آية (٨) : «يا ايها الذين آمنوا توبوا الى الله توبةً نصوحاً ...»
١٦١ - ١٦٠	تفسير آية (٩) : «يا ايها النبي جاهد الكفار والمنافقين واغلظ عليهم ...»
١٦٢	تفسير آية (١٠) : «ضرب الله مثلاً للذين كفروا امرأة نوح وامرأة لوط ...»
١٦٢	تفسير آية (١١) : «ضرب الله مثلاً للذين آمنوا امرأة فرعون ...»
١٦٢	تفسير آية (١٢) : «مريم ابنت عمران التي احصنت فرجها فنفخنا فيه من روحنا ...»
١٦٣ - ١٦٢	النوبة الثالثة
١٦٣	تأويل آيت تسميت
١٦٣	تأويل : «يا ايها الذين آمنوا توبوا الى الله توبةً نصوحاً ...»

صفحة

النوبة الاولى

١٥٥ - ١٥٢	ترجمة آيات ١ تا ١٢ از سورة تحریم
	النوبة الثانية
	تعداد آيات وكلمات و حروف و محل نزول و فضيلت سوره
١٥٥	تفسير آية (١) : «يا ايها النبي لم تحرم ما احل الله لك ...»
١٥٧ - ١٥٥	تفسير آية (٢) : «قد فرض الله لكم تحلة ايمانكم ...»
١٥٧	تفسير آية (٣) : «واذ اسر النبي الى بعض ازواجه ...»
١٥٨ - ١٥٧	تفسير آية (٤) : «ان تتوبا الى الله فقد صغت قلوبكما وان تظاهروا عليه ...»
١٥٩	تفسير آية (٥) : «عسى ربه ان يطلقكن ان تبدلهن ازواجاً ...»
١٥٩	تفسير آية (٦) : «يا ايها الذين آمنوا قوا انفسكم واهليكم ناراً وقودها الناس

الجزء التاسع والعشرون

٦٧ - سورة الملك (مكية ٣٠ آية)

١٧١	الحياة ليبلوكم ايكم احسن عملاً و هو العزيز الغفور .
١٧١	تفسير آية (٣) : «الذى خلق سبع سموات طباقاً ما ترى فى خلق الرحمن من تفاوت ...»
١٧٢ - ١٧١	تفسير آية (٤) : «ثم ارجع البصر كرتين ينقلب اليك البصر ...»
١٧٢	تفسير آية (٥) : «لقد زينا السماء الدنيا بمصابيح ...»
١٧٣ - ١٧٢	

النوبة الاولى

١٧٠ - ١٦٦	ترجمة آيات ١ تا ٣٠ از سوره ملك
	النوبة الثانية
	تعداد حروف وكلمات وآيات و محل نزول و فضيلت سوره
١٧٠	تفسير آية (١) : «مبارك الذى بيده الملك و هو على كل شىء قدير»
١٧١ - ١٧٠	تفسير آية (١) : «الذى خلق الموت و

صفحة	صفته
١٧٥	فوقهم صفات ...
١٧٥	تفسير آية (٢٠) : «امن هذا الذي هو جند لكم ...»
١٧٦-١٧٥	تفسير آية (٢١) : «امن هذا الذي يرزقكم ان امسك رزقه ...»
١٧٦	تفسير آية (٢٢) : «افمن يمشى مكباً على وجهه اهدى ...»
١٧٦	تفسير آية (٢٣) : «قل هو الذي انشاكم و جعل لكم السمع والابصار والافئدة ...»
١٧٦	تفسير آية (٢٤) : «قل هو الذي ذراكم في الارض واليه تحشرون»
١٧٦	تفسير آية (٢٥) : «ويقولون متى هذا الوعد ان كنتم صادقين»
١٧٧-١٧٦	تفسير آية (٢٦) : «قل انما العلم عند الله و انما انا نذير مبين»
١٧٧	تفسير آية (٢٧) : «فلما راوه زلفه سيئت وجوه الذين كفروا ...»
١٧٧	تفسير آية (٢٨) : «قل ارايتم ان اهلكنى الله ومن معى ...»
١٧٨-١٧٧	تفسير آية (٢٩) : «قل هو الرحمن آتانا به وعليه توكلنا ...»
١٧٨	تفسير آية (٣٠) : «قل ارايتم ان اصبح ماؤكم غوراً فمن يأتئكم بماء معين»
١٧٨	النوبة الثالثة
١٧٩-١٧٨	تأويل آيت تسميت
١٧٩	تأويل : «تبارك الذي بيده الملك و هو على كل شىء قدير»
١٨٠-١٧٩	

صفحة	صفته
١٧٣	تفسير آية (٦) : «وللذين كفروا بربهم عذاب جهنم وبئس المصير»
١٧٣	تفسير آية (٧) : «اذا القوا فيها سمعوا لها شهيقاً وهى تفرور»
١٧٣	تفسير آية (٨) : «تكاذبت من الغيظ كلمالقى فيها فوج سألهم خزنتها الم يأتكم نذير»
١٧٣	تفسير آية (٩) : «قالوا بلى اقد جاتنا نذير فكذبنا وقلنا ما نزل الله من شىء ...»
١٧٣	تفسير آية (١٠) : «وقالوا لو كنا نسمع او نعقل ما كنا فى اصحاب السعير»
١٧٣	تفسير آية (١١) : «فاعترفوا بذنبهم فسحقاً لاصحاب السعير»
١٧٣	تفسير آية (١٢) : «ان الذين يخشون ربهم بالغيب لهم مغفرة واجر كبير»
١٧٤	تفسير آية (١٣) : «واسروا قولكم و اجهروا به انه عليم بذات الصدور»
١٧٤	تفسير آية (١٤) : «الا يعلم من خلق و هو اللطيف الخبير»
١٧٤	تفسير آية (١٥) : «هو الذى جعل لكم الارض ذلولاً فامشوا فى مناكبها ...»
١٧٤	تفسير آية (١٦) : «ءامنتم من فى السماء ان يخسف بكم الارض فاذا هى تمور»
١٧٥	تفسير آية (١٧) : «ام امنتم من فى السماء ان يرسل عليكم حاصباً ...»
١٧٥	تفسير آية (١٨) : «ولقد كذب الذين من قبلهم فكيف كان نكير»
١٧٥	تفسير آية (١٨) : «اولم يروا الى الطير

٦٨ - سورة القلم - (مكية ٥٤ آية)

تعداد حروف و كلمات وآيات ومحل نزول وتعيين آيات منسوخ و فضيلت	سورة
١٨٦-١٨٥	سورة
١٨٧-١٨٦	تفسير آية (١) : «ن والقلم وما يسطرون»

النوبة الاولى

ترجمة آيات ١ تا ٥٣ از سورة قلم

١٨٥-١٨٦

النوبة الثانية

صفحه	تفسیر آیه
١٩٤	تفسیر آیه (٢٨) : «قالوا سطمهم الم اقل لكم لولا نسيحون»
١٩٤	تفسیر آیه (٢٩) : «قالوا سبحان ربنا انا كنا ظالمين»
١٩٤	تفسیر آیه (٣٠) : «فاقبل بعضهم على بعض يتلادومون»
١٩٤	تفسیر آیه (٣١) : «قالوا يا ويلتنا انا كنا طاغين»
١٩٥	تفسیر آیه (٣٢) : «عسى ربنا يبذلنا خير امنها انا الى ربنا راغبون»
١٩٥	تفسیر آیه (٣٣) : «كذلك العذاب الآخرة ولعذاب الآخرة اكبر لو كانوا يعلمون»
١٩٥	تفسیر آیه (٣٤) : «ان للمتقين عند ربهم جنات النعيم»
١٩٥	تفسیر آیه (٣٥) : «فانجعل المسلمين كالمجرمين»
١٩٥	تفسیر آیه (٣٦) : «مالكم كيف تحكمون»
١٩٥	تفسیر آیه (٣٧) : «ام لكم كتاب فيه تدرسون»
١٩٥	تفسیر آیه (٣٨) : «ان لكم فيه لساتخرون»
١٩٦-١٩٥	تفسیر آیه (٣٩) : «ام لكم ايمان علينا بالغة...»
١٩٦	تفسیر آیه (٤٠) : «سلهم ايهم بذلك زعيم»
١٩٦	تفسیر آیه (٤١) : «ام لهم شركاء فليأتوا بشركائهم ان كانوا صادقين»
١٩٦-١٩٧	تفسیر آیه (٤٢) : «يوم يكشف عن ساق ويدعون الى السجود فلا يستطيعون»
١٩٧	تفسیر آیه (٤٣) : «خاشعة ابصارهم ترهقهم ذلة...»
١٩٨-١٩٧	تفسیر آیه (٤٤) : «فذرني ومن يكذب بهذا الحديث سنستدرجهم من حيث لا يعلمون»
١٩٨	تفسیر آیه (٤٥) : «املى لهم ان كيدى متين»

صفحه	تفسیر آیه
١٨٧	تفسیر آیه (٢) : «ما انت بنعم ربك بمجنون»
١٨٧	تفسیر آیه (٣) : «وان لك لاجراً غير ممنون»
١٨٩-١٨٨	تفسیر آیه (٤) : «وانك لعلی خلق عظيم»
١٨٩	تفسیر آیه (٥) : «فستبصرون»
١٩٠-١٨٩	تفسیر آیه (٦) : «بايكم المقتون»
١٩٠	تفسیر آیه (٧) : «ان ربك هو اعلم بمن ضل عن سبيله وهو اعلم بالمهتدين»
١٩٠	تفسیر آیه (٨) : «فلا تطع المكذبين»
١٩٠	تفسیر آیه (٩) : «ودوا لو تدهن فيدهنون»
١٩٠	تفسیر آیه (١٠) : «ولا تطع كل حلاف مهين»
١٩٠	تفسیر آیه (١١) : «ههاز مشاء بنميم»
١٩٠	تفسیر آیه (١٢) : «مناع للخير معتديشم»
١٩٠-١٩١	تفسیر آیه (١٣) : «عتل بعد ذلك زينم»
١٩١	تفسیر آیه (١٤) : «ان كان فامال و بنين»
١٩١	تفسیر آیه (١٥) : «اذا تلى عليه آياتنا قال اساطير الاولين»
١٩١-١٩٢	تفسیر آیه (١٦) : «سنسمه على الخرطوم»
١٩٢	تفسیر آیه (١٧) : «انا بلوناهم كما بلونا اصحاب الجنة...»
١٩٣-١٩٢	داستان آن سه برادر که در صنعاء بمن بوستانی داشتند
١٩٣	تفسیر آیه (١٨) : «ولا يستثنون»
١٩٣	تفسیر آیه (١٩) : «فطاف عليها طائف من ربك وهم نائمون»
١٩٣	تفسیر آیه (٢٠) : «فاصبحت كالصريم»
١٩٣	تفسیر آیه (٢١) : «فتنادوا مصبحين»
١٩٣	تفسیر آیه (٢٢) : «ان اغدوا على حرثكم ان كنتم صارمين»
١٩٣	تفسیر آیه (٢٣) : «فانطلقوا وهم يتخافتون»
١٩٣	تفسیر آیه (٢٤) : «ان لا يد خلنها اليوم عليكم مسكين»
١٩٣	تفسیر آیه (٢٥) : «فغدوا على حرث قادرين»
١٩٤	تفسیر آیه (٢٦) : «فلما راوها قالوا ان لنا آلون»
١٩٤	تفسیر آیه (٢٧) : «بل نحن محرومون»

صفحة

- تفسير آية (٥١) : «وان يكاذالذين كفروا
ليزلفوك باصهارهم...» ١٩٩
تفسير آية (٥٢) : «وما هو الا ذكر للمالين» ١٩٩
النوبة الثالثة
تأويل آيت تسميت ٢٠٠
تأويل : «ن والقلم» ٢٠١-٢٠٠
از مناجات پير طريقت ٢٠٠
تأويل : «ما انت بنعمة ربك بمجنون» ٢٠٢-٢٠١
تأويل : «وان لك لاجراً غير معنون» ٢٠٢-٢٠١
تأويل : «وانك لعلی خلق عظیم» ٢٠٢-٢٠١

صفحة

- تفسير آية (٣٦) : «ام تسألهم اجرا فهم من
مغرم مثقلون» ١٩٨
تفسير آية (٣٧) : «ام عندهم الغيب فهم يكتبون» ١٩٨
تفسير آية (٣٨) : «فاصبر لحكم ربك ولا تكن
كصاحب الحوت...» ١٩٨
تفسير آية (٣٩) : «لولا ان تدركه نعمة
من ربه...» ١٩٨
تفسير آية (٥٠) : «فاجتبيه ربه فجعله من
الصالحين» ١٩٩-١٩٨

٦٩- سورة الحاقة (مكية ٥٢ آية)

- اخذة رايه ٢٠٩
تفسير آية (١١) : «انا لما طفى الماء حملناكم
في الجارية» ٢٠٩
تفسير آية (١٢) : «لنجعلها لكم تذكرة» و
تعينها اذن واعية ٢٠٩
تفسير آية (١٣) : «فاذانفخ في الصور نفخة
واحدة» ٢٠٩
تفسير آية (١٤) : «وحملت الارض والجبال
فدكتا دكة واحدة» ٢١٠-٢٠٩
تفسير آية (١٥) : «فيومئذ وقعت الواقعة» ٢١٠
تفسير آية (١٦) : «وانشقت السماء فهي يومئذ
واحدة» ٢١٠
تفسير آية (١٧) : «والملك على ارجائها و
يحمل عرش ربك فوقهم يومئذ ثمانية» ٢١١-٢١٠
تفسير آية (١٨) : «يومئذ تعرضون لا تخفى
منكم خافية» ٢١٢-٢١١
تفسير آية (١٩) : «فاما من اوتي كتابه
بيمينه فيقول هاؤم اقرؤا كتابيه» ٢١٢
تفسير آية (٢٠) : «اني ظننت اني ملائكة
حسايه» ٢١٢
تفسير آية (٢١) : «فهو في عيشة راضية» ٢١٢
تفسير آية (٢٢) : «في جنة عالية» ٢١٢

النوبة الاولى

- ترجمة آيات ١ تا ٥٢ از سورۃ حاقه
٢٠٦-٢٠٣
النوبة الثانية
تعداد آيات وكلمات وحروف ومحل
نزول وفضيلت سورة ٢٠٦-٢٠٧
تفسير آية (١) : «الحاقة» ٢٠٧
تفسير آية (٢) : «ما الحاقة» ٢٠٧
تفسير آية (٣) : «وما ادريك ما الحاقة» ٢٠٧
تفسير آية (٤) : «كذبت ثمود وعاد بالقارعة» ٢٠٧
تفسير آية (٥) : «فاما ثمود فاهلكوا بالطاغية» ٢٠٧
تفسير آية (٦) : «فاما عاد فاهلكوا ببريح
صرصر عاتية» ٢٠٨-٢٠٧
تفسير آية (٧) : «سخرها عليهم سبع ليل
وثمانية ايام حسوماً...» ٢٠٨
تفسير آية (٨) : «فهل ترى لهم من باقية» ٢٠٨
تفسير آية (٩) : «وجاء فرعون ومن قبله
والموثفكات بالخطاة» ٢٠٨
تفسير آية (١٠) : «ففعوا رسول ربهم فاخذهم

صفحه	تفسير آية (٤٢) : «ولابقول كاهن قليلاً»	صفحه	تفسير آية (٢٣) : «قطوفها دانية»
٢١٥	مانذ كرون	٢١٢	تفسير آية (٢٤) : «كلوا واشربوا هنيئاً بما
٢١٦	تفسير آية (٢٤) : «تنزيل من رب العالمين»	٢١٣	اسلفتم في الايام الخالية
٢١٦	تفسير آية (٢٤) : «ولو نقول علينا بعض الاقاول»	٢١٣	تفسير آية (٢٥) : «و اما من اوتى كتابه
٢١٦	تفسير آية (٢٥) : «لاخذنا منه باليمين»	٢١٣	بشماله فيقول يا ليتنى لم اوت كتابيه
٢١٦	تفسير آية (٢٦) : «ثم لقطعنا منه الوتين»	٢١٣	تفسير آية (٢٦) : «ولم ادر محاسبيه»
٢١٦	تفسير آية (٢٦) : «فما منكم من احد عنه	٢١٣	تفسير آية (٢٧) : «يا ليتها كانت الفاضية»
٢١٦	حاجزين	٢١٣	تفسير آية (٢٨) : «ما اغنى عنى ماليه»
٢١٦	تفسير آية (٢٨) : «وانه لتذكرة للمتقين»	٢١٣	تفسير آية (٢٩) : «هلك عنى سلطانيه»
٢١٦	تفسير آية (٢٩) : «و انا لنعلم ان منكم	٢١٣	تفسير آية (٣٠) : «خذوه فغلو»
٢١٦	مكذبين	٢١٤	تفسير آية (٣١) : «ثم الجحيم صلوه»
٢١٦	تفسير آية (٣٠) : «وانه لحسرة على الكافرين»	٢١٤	تفسير آية (٣٢) : «ثم فى سلسلة ذرعهما سبعون
٢١٦	تفسير آية (٣١) : «وانه لحق اليقين»	٢١٤	ذراعاً فاسلكوه»
٢١٦-٢١٧	تفسير آية (٣٢) : «فسبح باسم ربك العظيم»	٢١٤	تفسير آية (٣٣) : «انه كان لا يؤمن بالله
٢١٧	النوبة الثالثة	٢١٤	العظيم
٢١٧	تأويل آيت تسميت	٢١٤	تفسير آية (٣٤) : «ولا يحض على طعام المسكين»
٢١٧-٢١٨	تأويل «الحاقة» «مالحاقة»	٢١٤	تفسير آية (٣٥) : «فليس له اليوم هيهنا
٢١٨	تأويل : «فاما من اوتى كتابه بيمينه»	٢١٤	حميم»
٢٢٨	تأويل : «فاما من اوتى كتابه بشماله»	٢١٤	تفسير آية (٣٦) : «ولا طعام الا من غسلين»
٢١٩-٢١٨	تأويل : «كلوا واشربوا هنيئاً بما اسلفتم فى	٢١٤	تفسير آية (٣٧) : «لا يأكله الا الخاطون»
٢١٩	الايام الخالية	٢١٤	تفسير آية (٣٨) : «فلا اقسى مما تبصرون»
٢١٩	تأويل : «خذوه فغلو» «ثم الجحيم صلوه»	٢١٤-٢١٥	تفسير آية (٣٩) : «وما لا تبصرون»
٢١٩	ثم فى سلسلة ذرعهما سبعون ذراعاً	٢١٥	تفسير آية (٤٠) : «انه لقول رسول كريم»
٢١٩	فاسلكوه	٢١٥	تفسير آية (٤١) : «وما هو بقول شاعر قليلاً
		٢١٥	مانؤمنون»

٧٠- سورة المعارج (مكية ٤٢ آية)

٢٢٣	نزول وآيات منسوخ وفضيلت سورة
٢٢٤-٢٢٣	تفسير آية (١) : «سأل سائل بعدذاب واقع»
٢٢٥-٢٢٤	تفسير آية (٢) : «للكافرين ليس له دافع»
٢٢٥	تفسير آية (٣) : «من الله ذى المعارج»
٢٢٥	تفسير آية (٤) : «تخرج الملائكة والروح

٢٢٣-٢٢٠	النوبة الاولى
٢٢٣-٢٢٠	ترجمة آيات ١ تا ٤٤ از سورة معارج

النوبة الثالثة

تعداد آيات و كلمات و حروف و محل

صفحة	صفحة
تفسير آية (٢٨) : «ان عذاب ربهم غير مأمون»	اليه في يوم كان مقداره خمسين الف سنة»
٢٢٨	٢٢٦-٢٢٥
تفسير آية (٢٩) : «والذين هم لفروجهم حافظون»	تفسير آية (٥) : «فاصبر صبراً جميلاً»
٢٢٩	٢٢٦
تفسير آية (٣٠) : «الا على ازواجهم او ما ملكت ايماهم فانهم غير ملومين»	تفسير آية (٦) : «انهم يرونه بعيداً»
٢٢٩	٢٢٦
تفسير آية (٣١) : «فمن ابتغى وراء ذلك فاولئك هم العادون»	تفسير آية (٧) : «فويله قريباً»
٢٢٩	تفسير آية (٨) : «يوم تكون السماء كالمهل»
تفسير آية (٣٢) : «والذين هم لاماناهم وعهدهم راعون»	٢٢٦
٢٢٩	تفسير آية (٩) : «وتكون الجبال كالعهن»
مؤلف تفسير ابن چهار آيت مبارك (٢٩ تا ٣٢) را در تفسير سورة شريف مؤمنين آورده است . رك : كشف الاسرار ج ٦	٢٢٦
تفسير آية (٣٣) : «والذين هم بشها دائهم قائمون»	تفسير آية (١٠) : «ولا يئسئل حميم حميماً»
٢٢٩	٢٢٦
تفسير آية (٣٤) : «والذين هم على صلواتهم يحافظون»	تفسير آية (١١) : «يبصرونهم يود المجرم لوفيتدى من عذاب يومئذ بينيه»
٢٢٩	٢٢٦-٢٢٧
تفسير آية (٣٥) : «اولئك في جنات مكرمون»	تفسير آية (١٢) : «وصاحبتهن مواخيه»
٢٢٩	٢٢٧
تفسير آية (٣٦) : «فما للذين كفروا قبلك مهطعين»	تفسير آية (١٣) : «وفصيلته التي تؤويه»
٢٢٩	تفسير آية (١٤) : «ومن في الارض جميعاً ثم ينجي»
تفسير آية (٣٧) : «عن اليمين وعن الشمال عزين»	٢٢٧
٢٢٩	تفسير آية (١٥) : «كلا انها لظي»
تفسير آية (٣٨) : «ايطلع كل امرئ منهم ان يدخل جنة نعيم»	٢٢٧
٢٢٩	تفسير آية (١٦) : «نزاعة للشوى»
تفسير آية (٣٩) : «كلا انا خلقناهم مما يعلمون»	٢٢٧
٢٣٠-٢٢٩	تفسير آية (١٧) : «ندعوا من ادبر وتولى»
تفسير آية (٤٠) : «فلا قسم برب المشرق والمغرب انا لقادرون»	٢٢٧
٢٣٠	تفسير آية (١٨) : «وجمع فاعوى»
تفسير آية (٤١) : «على ان يبدل خيراً منهم وما نحن بمسبوقين»	٢٢٧
٢٣٠	تفسير آية (١٩) : «ان الانسان خلق هلوغاً»
تفسير آية (٤٢) : «فذرهم يخوضوا ويلعبوا»	٢٢٨
	تفسير آية (٢٠) : «ان انا لله الشرج جزوعاً»
	٢٢٨
	تفسير آية (٢١) : «وان انا لله الخير منوعاً»
	٢٢٨
	تفسير آية (٢٢) : «الا المصلين»
	٢٢٨
	تفسير آية (٢٣) : «والذين هم علم صلواتهم دائمون»
	٢٢٨
	تفسير آية (٢٤) : «والذين في اموالهم حق معلوم»
	٢٢٨
	تفسير آية (٢٥) : «للسائل والمحروم»
	٢٢٨
	تفسير آية (٢٦) : «والذين يصدقون بيوم الدين»
	٢٢٨
	تفسير آية (٢٧) : «والذين هم من عذاب ربهم مشفقون»
	٢٢٨

صفحة	تأويل وبيان فضيلت : آيت تسميت	صفحة	حتى يلاقوا يومهم الذي يوعدون
٢٣١	تأويل : « سأل سائل بعدذاب واقع »	٢٣٠	تفسير آية (٤٤) : « يوم يخرجون من الاجداث سرعاً كأنهم الى يوفضون »
٢٣٢-٢٣١	تأويل : « للكاافرين ليس له دافع »	٢٣٠	تفسير آية (٤٤) : « خاشعة ابصارهم ترهقهم »
٢٣٢	تأويل : « في يوم كان مقداره خمسين الف سنة »	٢٣٠	ذلة ذلك اليوم الذي كانوا يوعدون »
٢٣٢	تأويل : « فاصبر صبراً جميلاً »		
٢٣٢	تأويل : « انهم يرونه بعيداً و يرهه قريباً »		
٢٣٢-٢٣٣			النوبة الثالثة

٧١- سورة نوح (مكية ٢٩ آية)

٢٣٩	تفسير آية (١١) : « ويمددكم بأموال وبنين... »
٢٣٩	تفسير آية (١٢) : « مالكم لانرجون الله وقاراً »
٢٣٩	تفسير آية (١٣) : « وقد خلقكم اطواراً »
٢٣٩	تفسير آية (١٤) : « الم تروا كيف خلق الله سبع سموات طباقاً »
٢٣٩	تفسير آية (١٥) : « وجعل القمر فيهن نوراً »
٢٤٠	وجعل الشمس سراجاً »
٢٤٠	تفسير آية (١٦) : « والله ابتكم من الارض نباتاً »
٢٤٠	تفسير آية (١٧) : « ثم يعيدكم فيها ويخرجكم اخراجاً »
٢٤٠	تفسير آية (١٨) : « الله جعل لكم الارض بساطاً »
٢٤٠	تفسير آية (١٩) : « لتسلكوا منها سبلاً فجاجاً »
٢٤٠	تفسير آية (٢٠) : « قال نوح رب انهم عصوني واتبعوا من لم يزدها... »
٢٤٠	تفسير آية (٢١) : « فمكروا مكراً كباراً »
٢٤٠	تفسير آية (٢٢) : « وقالوا لا تذرن الهنكم ولا تذرن وداً ولا سواعاً »
٢٤١	تفسير آية (٢٣) : « فولايتهم ويعوق وسراً »
٢٤١	تفسير آية (٢٤) : « وقد اضلوا كثيراً ولا تذرد الظالمين الا ضلالاً »

النوبة الاولى

٢٣٦-٢٣٤	ترجمة آيات ١ تا ٢٩ از سورة نوح
	النوبة الثانية
	محل نزول و تعداد آيات و كلمات و حروف و فضيلت سورة .
٢٣٧ - ٢٣٦	تفسير آية (١) : « انا ارسلنا نوحاً الى قومه ... »
٢٣٧	تفسير آية (٢) : « قال يا قوم اني لكم نذير مبين »
٢٣٧	تفسير آية (٣) : « ان اعبدوا الله و اتقوه و اطيعون »
٢٣٧	تفسير آية (٤) : « يتغفر لكم من ذنوبكم و يؤخر الى اجل مسمى ... »
٢٣٨-٢٣٧	تفسير آية (٥) : « قال رب اني دعوت قومي ليلاً و نهاراً ... »
٢٣٨	تفسير آية (٦) : « واني كلما دعوتهم لتغفر لهم جعلوا اصابعهم في آذانهم ... »
٢٣٨	تفسير آية (٧) : « ثم اني دعوتهم جهاراً »
٢٣٨	تفسير آية (٨) : « ثم اني اعلنت لهم و اسررت لهم اسراراً »
٢٣٨	تفسير آية (٩) : « فقلت استغفروا ربكم انه كان غفاراً »
٢٣٨	تفسير آية (١٠) : « يرسل السماء عليكم مدراراً »
٢٣٩-٢٣٨	

صفحة	صفحة
٢٤٣	تفسير آية (٢٥) : مما خطيئاتهم اغرقوا
٢٤٤-٢٤٣	فادخلوا ناراً
٢٤٤	تفسير آية (٢٦) : فلم يجدوا لهم من
٢٤٤	دون الله نصيراً
٢٤٥-٢٤٤	تفسير آية (٢٧) : وقال نوح رب لا تذر
٢٤٥	على الارض من الكافرين دياراً
٢٤٦	تفسير آية (٢٨) : انك ان تذرهم يضلوا
٢٤٦	عبادك ولا يلدوا الا فاجراً كفاً
٢٤٦	تفسير آية (٢٩) : رب اغفر لى ولوالدى
٢٤٦-٢٤٥	ولمن دخل بيتى مؤمناً ...
٢٤٦	النوبة الثالثة
٢٤٦	تأويل آيت تسميت

٧٢- سورة الجن (مكية ٢٨ آية)

٢٥٣	تفسير آية (٨) : وانا لمسنا السماء فوجدنا
٢٥٣	ها ملئت حساً ...
٢٥٣	تفسير آية (٩) : وانا كنا نقعد منها مقاعد للسمع
٢٥٣	فمن يستمع ...
٢٥٤-٢٥٣	تفسير آية (١٠) : وانا لاندري اشر اريد
٢٥٤	بمن فى الارض ...
٢٥٤	تفسير آية (١١) : وانا منا الصالحون و
٢٥٤	منادون ذلك كنا طرأ ثق قدداً
٢٥٤	تفسير آية (١٢) : وانا ظننا ان لن نعجز
٢٥٤	الله فى الارض ...
٢٥٤	تفسير آية (١٣) : وانا لما سمعنا الهدى
٢٥٤	آمنا به فمن يؤمن بربه ...
٢٥٤	تفسير آية (١٤) : وانا منا المسلمون ومنا
٢٥٤	الفاسطون ...
٢٥٤	تفسير آية (١٥) : واما الفاسطون فكانوا
٢٥٤	لجهنم حطباً
٢٥٤	تفسير آية (١٦) : وان لو استقاموا على
٢٥٥-٢٥٤	الطريقه لاسقيناهم ماء غدقاً

١- النوبة الاولى

٢٥٠-٢٤٧	ترجمة آيات ١ تا ٢٨ ازسوره جن
٢٥٠	النوبة الثانية
٢٥٠	تعداد آيات و كلمات و حروف و محل
٢٥٠	نزول و فضيلت سوره
٢٥١-٢٥٠	تفسير آية (١) : قل اوحى الى انه استمع
٢٥١	نفر من الجن ...
٢٥١	تفسير آية (٢) : يهدى الى الرشده فآمنابه ...
٢٥٢	تفسير آية (٣) : وانه تعالى جدر بنا ما اتخذ
٢٥٢	صاحبة واولاداً
٢٥٢	تفسير آية (٤) : وانه كان يقول سفيها
٢٥٢	على الله شططاً
٢٥٢	تفسير آية (٥) : وانا ظننا ان لن نقول
٢٥٢	الانس والجن على الله كذباً
٢٥٣-٢٥٢	تفسير آية (٦) : وانه كان رجال من الانس
٢٥٣	يعوذون رجال من الجن ...
٢٥٣	تفسير آية (٧) : وانه ظنوا كما ظننتم ان
٢٥٣	لن يبعث الله احداً

صفحة	تفسير آية (٢٣) : « الا بلاغاً من الله ورسالاته ... »
٢٥٨ - ٢٥٧	تفسير آية (٢٥) : « حتى اذا راؤا اما يوعدون فسيعلمون ... »
٢٥٨	تفسير آية (٢٦) : « قل ان ادرى ا قريب ما توعدون ... »
٢٥٨	تفسير آية (٢٧) : « الامن ارتضى من رسول فانه يسلك من بين يديه ... »
٢٥٨	تفسير آية (٢٨) : « ليعلم ان قدابلقوا رسالات ربهم ... »
٢٥٩ - ٢٥٨	النوبة الثالثة
٢٥٩	تأويل آيت تسميت
٢٥٩	تأويل : « قل اوحى الى انه استمع نفر من الجن »
٢٦٠ - ٢٦١	تأويل : « وانه تعالى جد ربنا »

صفحة

٢٥٥	تفسير آية (١٧) : « لنتقنهم فيه ومن يعرض عن ذكر ربه ... »
٢٥٦ - ٢٥٥	تفسير آية (١٨) : « وان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احداً »
٢٥٧ - ٢٥٦	تفسير آية (١٩) : « وانه لما قام عبدالله يدعو كادوا يكونون عليه لبداً »
٢٥٧	تفسير آية (٢٠) : « قل انما ادعوا ربى ولا اشرك به احداً »
٢٥٧	تفسير آية (٢١) : « قل انى لا املك لكم خسراً ولا رشداً »
٢٥٧	تفسير آية (٢٢) : « قل اى لن يجيرنى من الله احد »
٢٥٧	تفسير آية (٢٣) : « ولن اجد من دونه ملتحداً »
٢٥٧	

٧٣ - سورة المزمل (مكية ٤٣ آية)

٢٦٨	تفسير آية (٨) : « واذكر اسم ربك وتبتل اليه نبتيلاً »
٢٦٨	تفسير آية (٩) : « رب المشرق والمغرب لا اله الا هو فاتخذه وكيلاً »
٢٦٨	تفسير آية (١٠) : « واسبر على ما يقولون واهجرهم هجر أجميلاً »
٢٦٩ - ٢٦٨	تفسير آية (١١) : « فودرنى والمكذبين اولى النعمة ومهلهم قليلاً »
٢٦٩	تفسير آية (١٢) : « ان لدينا انكالا وجحيماً »
٢٦٩	تفسير آية (١٣) : « طوعاً وماذا غصة وعذاباً أليماً »
٢٦٩	تفسير آية (١٤) : « يوم ترجف الارض والجبال .. »
٢٦٩	تفسير آية (١٥) : « انا ارسلنا اليكم رسولا شاهداً عليكم ... »
٢٦٩	تفسير آية (١٦) : « فصلى فرعون الرسول فاخذناه اخذاً وبيلاً »
٢٦٩	

النوبة الاولى

٢٦٤ - ٢٦٢	ترجمة آيات ١ تا ٢٠ از سورة مزمل
	النوبة الثانية
	تعداد آيات و كلمات و حروف و محل نزول
٢٦٥ - ٢٦٤	و آيات منسوخ و فضيلت سورة
٢٦٥	تفسير آية (١) : « يا ايها المزمل »
٢٦٥	تفسير آية (٢) : « قم الليل الا قليلاً »
٢٦٥ - ٢٦٦	تفسير آية (٣) : « نصفه او انقص منه قليلاً »
٢٦٦	تفسير آية (٤) : « اورد عليه ورتل القرآن ترتيلاً »
٢٦٦	تفسير آية (٥) : « وانا سنلقى عليك قولاً ثقيلاً »
٢٦٦	تفسير آية (٦) : « وانا ناشئة الليل هي اشد وطأ واقوم قليلاً »
٢٦٧ - ٢٦٦	تفسير آية (٧) : « ان لك فى النهار سبعاً طويلاً »
٢٦٨ - ٢٦٧	

صفحة

- تأویل آیت تسمیت ٢٧٢
 تأویل : « یا ایها المزمّل » ٢٧٣-٢٧٢
 تأویل : « دورتل القرآن ترمیلّا » ٢٧٤-٢٧٣
 تأویل : « فواز کراسم ربک و تبتل الیه بتیلّا » ٢٧٤
 تأویل : « درب المشرق و المغرب لاله الا
 هو فاتخذہ و کیلا » ٢٧٥-٢٧٤
 تأویل : « فواسبر علی مایقولون و اھجرهم
 هجرّا جمیلاً » ٢٧٥
 اشارت به : « ان لدنیا انکلاّ و جھیمّا ، و طوعامّا
 ذاخته و عذاباً الیمّا » ٢٧٥

صفحة

- تفسیر آیه (١٧) : « فکیف تتقون ان کفرتم
 یوماً یجعل الو لدان شیئاً » ٢٧٠-٢٦٩
 تفسیر آیه (١٨) : « السماء منقطر به کان
 وعده مفعولاً » ٢٧٠
 تفسیر آیه (١٩) : « ان هذه تذکرة فمن
 شاء اتخذ الی ربه سبیلاً » ٢٧٠
 تفسیر آیه (٢٠) : « ان ربک یعلم انک تقوم
 ادنی من ثلثی اللیل و نصفه و ثلثه ... »
 ٢٧٢-٢٧٠

النوبة الثالثة

٧٤- سورة المدثر (مکیه ٥٥ آیه)

النوبة الاولى

ترجمه آیات ١ تا ٥٥ از سورة مدثر

٢٧٩-٢٧٦

النوبة الثانية

تعداد حروف و کلمات و آیات و محل
نزول و آیت منسوخ و فضیلت سوره

٢٨٠-٢٧٩

- تفسیر آیه (١٤) : « و مهدت له تمهیداً » ٢٨٣
 تفسیر آیه (١٥) : « ثم یطمع ان ازیّد » ٢٨٣
 تفسیر آیه (١٦) : « کلا انه کان لا یاتنا
 عنیداً » ٢٨٣
 تفسیر آیه (١٧) : « سارھقه صعوذاً » ٢٨٣
 تفسیر آیه (١٨) : « انه فکر و قدر » ٢٨٤-٢٨٣
 سبب نزول این آیات ٢٨٤-٢٨٣
 تفسیر آیه (١٩) : « فقتل کیف قدر » ٢٨٥
 تفسیر آیه (٢٠) : « ثم قتل کیف قدر » ٢٨٥
 تفسیر آیه (٢١) : « ثم نظر » ٢٨٥
 تفسیر آیه (٢٢) : « ثم عبس و بسر » ٢٨٥
 تفسیر آیه (٢٣) : « ثم ادبر و استکبر » ٢٨٥
 تفسیر آیه (٢٤) : « فقال ان هذا الاسحر یؤثر » ٢٨٥
 تفسیر آیه (٢٥) : « ان هذا الاقول البشر » ٢٨٥
 تفسیر آیه (٢٦) : « ساصلیه سقر » ٢٨٥
 تفسیر آیه (٢٧) : « فوما ادریک ما سقر » ٢٨٥
 تفسیر آیه (٢٨) : « لا ینقی ولا ینذر » ٢٨٥
 تفسیر آیه (٢٩) : « دلواحه للبشر » ٢٨٥
 تفسیر آیه (٣٠) : « علیها تسعة عشر » ٢٨٦

- تفسیر آیه (١) : « یا ایها المدثر » ٢٨٠
 تفسیر آیه (٢) : « قم فالذر » ٢٨٠
 تفسیر آیه (٣) : « دوربک فکبر » ٢٨٠
 تفسیر آیه (٤) : « وئیابک فطهر » ٢٨١
 تفسیر آیه (٥) : « و الارجز فاهجر » ٢٨١
 تفسیر آیه (٦) : « و لا تمنن تستکثر » ٢٨٢
 تفسیر آیه (٧) : « و لربک فاصبر » ٢٨٢
 تفسیر آیه (٨) : « فاذانقر فی الناقور » ٢٨٢
 تفسیر آیه (٩) : « فذلک یومئذ یوم عسیر » ٢٨٢
 تفسیر آیه (١٠) : « علی الکافرین غیر سیر » ٢٨٢
 تفسیر آیه (١١) : « ذرّنی و من خلقت وحیداً » ٢٨٢
 تفسیر آیه (١٢) : « فوجعلت لهما لاً ممدوداً » ٢٨٢
 تفسیر آیه (١٣) : « و بنین شهوداً » ٢٨٣-٢٨٢

صفحة

- تفسير آية (٣٩) : «فما تنفهم شفاعة الشافعين» ٢٩١-٢٩٠
- تفسير آية (٥٠) : «فما لهم عن التذكرة معرضين» ٢٩١
- تفسير آية (٥١) : «كانهم حمر مستنفرة فرت من قسورة» ٢٩١
- تفسير آية (٥٢) : «بل يريد كل امرئ منهم ان يؤتى صحفاً منشرة» ٢٩١
- تفسير آية (٥٣) : «كلا بل لا يخافون الآخرة» ٢٩٢-٢٩١
- تفسير آية (٥٤) : «كلا انه تذكرة فمن شاء ذكره» ٢٩٢
- تفسير آية (٥٥) : «وما يذكرون الا ان يشاء الله...» ٢٩٢

الثوبة الثالثة

- تأويل آيت تسميت سخن پير طريقت در قرب ٢٩٣-٢٩٢
- تأويل : «يا ايها المدثر» ٢٩٣
- معنى قرب ٢٩٣
- سخن پير طريقت در قرب ٢٩٤-٢٩٣
- تأويل : «يا ايها المدثر» «قم فانذر» ٢٩٥-٢٩٤
- تأويل : «دوبك فكبر» ٢٩٥
- تأويل وتفسير : «وثيابك فطهر» ٢٩٥
- تأويل : «قم فانذر» ٢٩٦-٢٩٥
- سخن پير طريقت (مناجات) ٢٩٦

صفحة

- تفسير آية (٣٩) : «وما جعلنا اصحاب النار الا املاً لثمة وما جعلنا...» ٢٨٦
- تفسير آية (٣٣) : «ولا يرتاب الذين اوتوا الكتاب والمؤمنون» ٢٨٦
- تفسير آية (٣٣) : «وليقول الذين في قلوبهم مرض والكافرون...» ٢٨٧-٢٨٦
- تفسير وشأن نزول آية (٣٣) : «وكذلك يضل الله من يشاء ويهدي من يشاء...» ٢٨٨-٢٨٦
- تفسير آية (٣٥) : «كلا والاقمر» ٢٨٨
- تفسير آية (٣٦) : «والليل اذا ادبر» ٢٨٩-٢٨٨
- تفسير آية (٣٧) : «والصبح اذا اسفر» ٢٨٩
- تفسير آية (٣٨) : «انها الاحدى الكبرى» ٢٨٩
- تفسير آية (٣٩) : «لذبراً للبشر» ٢٨٩
- تفسير آية (٤٠) : «لمن شاء منكم ان يتقدم او يتأخر» ٢٨٩
- تفسير آية (٤١) : «كل نفس بما كسبت رهينة الا اصحاب اليمين» ٢٨٩
- تفسير آية (٤٢) : «في جنات يتساءلون عن المجرمين» ٢٩٠
- تفسير آية (٤٣) : «ما سلحكم في سفر» ٢٩٠
- تفسير آية (٤٣) : «قالوا لك من المصلين» ٢٩٠
- تفسير آية (٤٥) : «ولم نك نطمع المسكين» ٢٩٠
- تفسير آية (٤٦) : «وكننا نخوض مع الخافضين» ٢٩٠
- تفسير آية (٤٧) : «وكننا نكذب بيوم الدين» ٢٩٠
- تفسير آية (٤٨) : «حتى انا واليقين» ٢٩٠

٧٥- سورة القيمة (مكية ٤٠ آية)

- تفسير آية (٢) : «ولا اقسام بالنفس اللوامة» ٣٠٠
- تفسير آية (٢) : «اي حسب الانسان ان لن يجمع عظامه» ٣٠١-٣٠٠
- تفسير آية (٢) : «بلى قادرين على ان نسوي بنانه» ٣٠١
- تفسير آية (٥) : «بل يريد الانسان ليفجر امامه» ٣٠٢-٣٠١

الثوبة الاولى

- ترجمة آیات ١ تا ٤٠ از سورة قیامت ٢٩٧-٢٩٩
- الثوبة الثانية
- تعداد آیات و کلمات و حروف و محل نزول و آیت منسوخ و فضیلت سورة ٢٩٩
- تفسير آية (١) : «لا اقسام بيوم القيمة» ٣٠٠-٢٩٩

تفسیر آیه (٦) : « یسئل ایاں یوم القیمة »	٣٠٢
تفسیر آیه (٧) : « فاذا برق البصر »	٣٠٢
تفسیر آیه (٨) : « وخسف القمر »	٣٠٢
تفسیر آیه (٩) : « وجع الشمس والقمر »	٣٠٢
تفسیر آیه (١٠) : « یقول الانسان یومئذ ابن المفر »	٣٠٢
تفسیر آیه (١١) : « کلا لا وزر »	٣٠٢
تفسیر آیه (١٢) : « الی ربك یومئذ المستقر »	٣٠٢
تفسیر آیه (١٣) : « ینبؤ الانسان یومئذ بما قدم و اخر »	٣٠٣
تفسیر آیه (١٤) : « بل الانسان علی نفسه بصیرة »	٣٠٣
تفسیر آیه (١٥) : « لوالقی معاذیرہ »	٣٠٣-٣٠٤
تفسیر آیه (١٦) : « لاتحرك به لسانك لتعجل به »	٣٠٤
تفسیر آیه (١٧) : « ان علینا جمعه وقرآنہ »	٣٠٤
تفسیر آیه (١٨) : « فاذا قرأناه فاتبع قرآنہ »	٣٠٤
تفسیر آیه (١٩) : « ثم ان علینا بیانہ »	٣٠٤
تفسیر آیه (٢٠) : « کلا بل تعبون العاجلة »	٣٠٥
تفسیر آیه (٢١) : « وتذرون الآخرة »	٣٠٥
تفسیر آیه (٢٢) : « وجوه یومئذ ناضرة »	٣٠٥
تفسیر آیه (٢٣) : « الی ربها ناظرة »	٣٠٥
تفسیر آیه (٢٤) : « ووجوه یومئذ باسرة »	٣٠٥
تفسیر آیه (٢٥) : « نظن ان یفعل فاعرة »	٣٠٥
تفسیر آیه (٢٦) : « کلا اذا بلغت الترافی »	٣٠٥
تفسیر آیه (٢٧) : « وقیل من راق »	٣٠٦
تفسیر آیه (٢٨) : « وظن انه الفراق »	٣٠٦
تفسیر آیه (٢٩) : « واثقت الساق بالساق »	٣٠٦
تفسیر آیه (٣٠) : « الی ربك یومئذ المساق »	٣٠٦
تفسیر آیه (٣١) : « ثم یمطی »	٣٠٧
تفسیر آیه (٣٢) : « واولی لك فالولی »	٣٠٧
تفسیر آیه (٣٣) : « ثم اولی لك فالولی » مؤلف بقیرنه آیت قبل گرفته و تفسیری نفرموده است.	٣٠٧
تفسیر آیه (٣٤) : « ایحسب الانسان ان یرتك سدی »	٣٠٧
تفسیر آیه (٣٥) : « الم یك نطفة من منی یمنی »	٣٠٧-٣٠٨
تفسیر آیه (٣٦) : « ثم کان علقه فخلق فسوی »	٣٠٨
تفسیر آیه (٣٧) : « فجعل منه الزوجین الذکر والانی »	٣٠٨
تفسیر آیه (٣٨) : « الیس ذلک بقادر علی ان یرحی المرئی »	٣٠٨
النوبة الثالثة	
تأویل آیت نسیمت	٣٠٨-٣٠٩
تأویل : « لا اقسیم بیوم القیمة »	٣٠٩
سخن پیر طریقت (مناجات)	٣٠٩
تأویل و تفسیر : « ولا اقسیم بالنفس اللوامة »	٣٠٩-٣١٠
تأویل : « وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة »	٣١٠-٣١٢
سخن پیر طریقت در بهره عارف از بهشت	٣١١-٣١٢

٧٦ - سورة الانسان (الدهر) (مکیه ٣١ آیه)

تعداد حروف و کلمات و آیات و محل نزول	
تعیین آیات منسوخ و فضیلت سوره	٣١٦
تفسیر آیه (١) : « هل انی علی الانسان حین من الدهر ... »	٣١٦-٣١٧

النوبة الاولى

ترجمه آیات ١ تا ٣١ از سوره انسان	٣١٦-٣١٧
النوبة الثانية	

صفحه	
٣٢٣	مزاجها زنجیلا ،
٣٢٤	تفسیر آیه (١٨) : «عیناً نسمی سلسبیلأ»
٣٢٤	تفسیر آیه (١٩) : «ویطوف علیهم ولدان
٣٢٤	مخلدون ...»
٣٢٤	تفسیر آیه (٢٠) : «واذا رأیت ثم رأیت نعیماً
٣٢٤	وملکاً کبیراً»
٣٢٤-٣٢٥	تفسیر آیه (٢١) : «هالیهام ثیاب سندس خضر
٣٢٤-٣٢٥	واستبرق ...»
٣٢٥-٣٢٦	تفسیر آیه (٢٢) : «ان هذا کان لکم جزاء و
٣٢٦-٣٢٥	کان سعیکم مشکوراً»
٣٢٦	تفسیر آیه (٢٣) : «انا نحن نزلنا علیک
٣٢٦	القرآن تنزیلاً»
٣٢٦	تفسیر آیه (٢٤) : «فاصبر لحکم ربک ولا تطع
٣٢٦	منهم ائماً او کفوراً»
٣٢٦	تفسیر آیه (٢٥) : «فوان کر اسم ربک بکره و
٣٢٦	اصیلاً»
٣٢٦	تفسیر آیه (٢٦) : «ومن اللیل فاسجد له و
٣٢٦	سبحه لیلاً طویلاً»
٣٢٦	تفسیر آیه (٢٧) : «ان هو لاء یحبون العاجله
٣٢٦	ویدرون وراهم یوماً ثقیلاً»
٣٢٦	تفسیر آیه (٢٨) : «نحن خلقناهم و شدنا
٣٢٦-٣٢٧	اسرهم و اذا شئنا بدلنا امثالهم
٣٢٧-٣٢٦	تبدیلاً»
٣٢٧	تفسیر آیه (٢٩) : «ان هذه تذکره فمن شاء
٣٢٧	اتخذ الی ربه سبیلاً»
٣٢٧	تفسیر آیه (٣٠) : «وما تشاؤون الا ان یشاء الله
٣٢٧	ان الله کان علیماً حکیماً»
٣٢٧	تفسیر آیه (٣١) : «یدخل من یشاء فی رحمته
٣٢٧	والظالمین اعد لهم عذاباً الیماً»
٣٢٧	النوبة الثالثة
٣٢٧-٣٢٨	تأویل آیت تسمیت
٣٢٧-٣٢٨	تأویل : «هل انی علی الانسان حین من
٣٢٧-٣٢٨	الدهر»
٣٢٧-٣٢٨	داستان خلقت آدم

صفحه	
٣١٧	تفسیر آیه (٢) : «انا خلقنا الانسان من
٣١٧	نطفة امشاج ...»
٣١٨	تفسیر آیه (٣) : «انا هدیناه السبیل اما
٣١٨	شاکراً واما کفوراً»
٣١٨	تفسیر آیه (٤) : «انا اعتدنا للکافرین سلاسل
٣١٨	واغلالاً وسعیراً»
٣١٨	تفسیر آیه (٥) : «ان الابرار یشربون من
٣١٨	کأس کان مزاجها کافوراً»
٣١٨	تفسیر آیه (٦) : «عیناً یشرب بها عباد الله
٣١٨-٣١٩	یفجرونها فنجیر»
٣١٨	تفسیر آیه (٧) : «یوفون بالنذر ویخافون
٣١٨	یوماً کان شره مستطیراً»
٣١٨	تفسیر آیه (٨) : «ویطعمون الطعام علی حبه
٣١٨-٣٢١	مسکیناً ویتیمأً واسیراً»
٣١٨-٣٢١	داستان بزرگوارای خاندان عصمت و
٣١٨-٣٢١	طهارت
٣٢١	تفسیر آیه (٩) : «انما نطعمکم لوجه الله
٣٢١	لا نرید منکم جزاءً ولا شکوراً»
٣٢١	تفسیر آیه (١٠) : «انا نخاف من ربنا یوماً
٣٢١-٣٢٢	عبوساً قمطیراً»
٣٢١	تفسیر آیه (١١) : «فوقیهم الله شرذکة الیوم
٣٢٢	ولقیهم نضرة و سروراً»
٣٢٢	تفسیر آیه (١٢) : «وجزاهم بما صبروا جنة وحریراً»
٣٢٢	تفسیر آیه (١٣) : «متکئین فیها علی الارائك
٣٢٢	لا یرون فیها شمساً ولا زمهریراً»
٣٢٢-٣٢٣	تفسیر آیه (١٤) : «ودایة علیهم ظلالها وذلک
٣٢٣	قطوفها تذلیلأ»
٣٢٣	تفسیر آیه (١٥) : «ویطاف علیهم بایة من فضة
٣٢٣	واکواب کانت قواریر»
٣٢٣	تفسیر آیه (١٦) : «قواریر من فضة قدروها
٣٢٣	تقدیراً»
٣٢٣	تفسیر آیه (١٧) : «فوسقون فیها کأساً کان

صفحة	تفسير آية	صفحة	تأويل : «ان الابرار يشربون من كأس كان مزاجها كافوراً»
٣٣٠-٣٢٩	تأويل : «سقيهم ربهم شراباً طهوراً»	٣٢٩	تأويل : «عينا يشرب بها عباد الله يفجرونها
٣٣١	سخن پير طريقت		

٧٧ - سورة المرسلات (مكية ٥٠ آية)

٣٣٨	تفسير آية (٤١) : «فجعلنا في قرارمكين»
٣٣٨	تفسير آية (٤٢) : «الى قدر معلوم»
٣٣٩	تفسير آية (٤٣) : «نقدرنا نفعم القادرون»
٣٣٩	تفسير آية (٤٤) : «الم يجعل الارض كفاتاً»
-	تفسير آية (٤٥) : «ويل يومئذ للمكذبين»
٣٣٩	تفسير آية (٤٦) : «احياء وامواتاً»
	تفسير آية (٤٧) : «وجعلنا فيها رواسي
٣٤٠-٣٣٩	شامخات واسقيناكم ماءً فراتاً»
٣٤٠	تفسير آية (٤٨) : «ويل يومئذ للمكذبين»
	تفسير آية (٤٩) : «انطلقوا الى ما كنتم
٣٤٠	به تكذبون»
	تفسير آية (٥٠) : «انطلقوا الى ظل ذي
٣٤٠	ثلث شعب»
	تفسير آية (٤١) : «لا ظليل ولا يغنى من
٣٤٠	اللهب»
	تفسير آية (٤٢) : «انها ترمى بشرر
٣٤١-٣٤٠	كالفصر»
٣٤١	تفسير آية (٤٣) : «كانه جمالة صفر»
٣٤١	تفسير آية (٤٤) : «ويل يومئذ للمكذبين»
٣٤١	تفسير آية (٤٥) : «هذا يوم ولا ينطقون»
٣٤١	تفسير آية (٤٦) : «ولا يؤذن لهم فيعتذرون»
٣٤١	تفسير آية (٤٧) : «ويل يومئذ للمكذبين»
	تفسير آية (٤٨) : «هذا يوم الفصل جمعناكم
٣٤١	والاولين»
	تفسير آية (٤٩) : «فان كان لكم كيد
٣٤٢-٣٤١	فكيدون»
٣٤٢	تفسير آية (٥٠) : «ويل يومئذ للمكذبين»
	تفسير آية (٤١) : «ان المتقين في ظلال
٣٤٢	وعيون»

النوبة الاولى

ترجمة آيات ١ تا ٥٠ از سورة

٣٣٤-٣٣٢

مرسلات

النوبة الثانية

نامهای سوره و تعداد آيات و كلمات و حروف

٣٣٥	ومحل نزول و فضيلت سوره
٣٣٥	تفسير آية (١) : «والمرسلات عرفاً»
٣٣٦	تفسير آية (٢) : «فالماصات عصفاً»
٣٣٦	تفسير آية (٣) : «والناشرات نشرأ»
٣٣٦	تفسير آية (٤) : «فالفارقات فرقأ»
٣٣٦	تفسير آية (٥) : «فالملقيات ذكراً»
٣٣٧-٣٣٦	تفسير آية (٦) : «عذراً او نذراً»
٣٣٧	تفسير آية (٧) : «انما توعدون لواقع»
٣٣٧	تفسير آية (٨) : «فاذا النجوم طمست»
٣٣٧	تفسير آية (٩) : «واذا السماء فرجت»
٣٣٧	تفسير آية (١٠) : «واذا الجبال نسفت»
٣٣٧	تفسير آية (١١) : «واذا الرسل اقتت»
٣٣٧	تفسير آية (١٢) : «لاى يوم اجلت»
٣٣٧	تفسير آية (١٣) : «ليوم الفصل»
٣٣٧	تفسير آية (١٤) : «وما ادرىك ما يوم الفصل»
٣٣٨	تفسير آية (١٥) : «ويل يومئذ للمكذبين»
٣٣٨	تفسير آية (١٦) : «الم تهلك الاولين»
٣٣٨	تفسير آية (١٧) : «ثم تبعهم الاخرين»
٣٣٨	تفسير آية (١٨) : «كذلك نفعل بالمجرمين»
٣٣٨	تفسير آية (١٩) : «ويل يومئذ للمكذبين»
	تفسير آية (٢٠) : «الم تخلقكم من ماء
٣٣٨	مهين»

صفحه	
تفسير آية (٣٩) : « ويل يومئذ للمكذبين »	٣٤٢
تفسير آية (٥٠) : « فبأى حديث بعده يؤمنون »	٣٤٣-٣٤٢

النوبة الثالثة

تأويل آيت تسميت	٣٤٣
از مناجات پير طريقت	٣٤٣
تأويل : « والمرسلات عرفاً »	٣٤٥-٣٤٣
تأويل : « ان المتقين فى ظلال وعيون »	٣٤٥
واقعه‌اى از شيخ بسطام (بايزيد)	٣٤٥
از مناجات پير طريقت	٣٤٦

صفحه	
تفسير آية (٣٣) : « وفواكه مما يشتهون »	٣٤٢
تفسير آية (٣٣) : « كلوا واشربوا هنيئاً بما كنتم تعملون »	٣٤٢
تفسير آية (٣٣) : « انا كذلك نجزي المحسنين »	٣٤٢
تفسير آية (٣٥) : « ويل يومئذ للمكذبين »	٣٤٢
تفسير آية (٣٦) : « كلوا وتمتعوا قليلاً انكم مجرمون »	٣٤٢
تفسير آية (٣٧) : « ويل يومئذ للمكذبين »	٣٤٢
تفسير آية (٣٨) : « واذا قيل لهم اركعوا لايركعون »	٣٤٢

الجزء الثلاثون

٧٨- سورة النبا (مكية ٢١ آية)

تفسير آية (١٢) : « وجعلنا سراجاً وهاجاً »	٣٥١
تفسير آية (١٢) : « وانزلنا من المعصرات ماءً تجاجاً »	٣٥٢
تفسير آية (١٥) : « لنخرج به حياً وباتاً »	٣٥٣
تفسير آية (١٦) : « وجنات الفافاً »	٣٥٣
تفسير آية (١٧) : « ان يوم الفصل كان ميقاتاً »	٣٥٣
تفسير آية (١٨) : « يوم ينفخ فى الصور فتأتون افواجاً »	٣٥٤-٣٥٣
تفسير آية (١٩) : « وفتحت السماء فكانت ابواباً »	٣٥٤
تفسير آية (٢٠) : « وسيرت الجبال فكانت سراباً »	٣٥٤
تفسير آية (٢١) : « ان جهنم كانت مرصاداً »	٣٥٥-٣٥٤
تفسير آية (٢٢) : « للطاغين مآباً »	٣٥٥
تفسير آية (٢٣) : « لاثين فيها احقاباً »	٣٥٥
تفسير آية (٢٣) : « لا يذوقون فيها برداً ولا شرباً »	٣٥٥
تفسير آية (٢٥) : « الاحميماء غساقاً »	٣٥٦-٣٥٥

النوبة الاولى

ترجمة آيات ١ تا ٤١ از سورة نبا

٣٤٧ - ٣٤٩

النوبة الثانية

نامهای سوره و تعداد آیات و کلمات و

حروف و محل و هنگام نزول و فضیلت

واحهیت سوره

٣٥٠-٣٤٩

تفسير آية (١) : « عم يتساءلون »	٣٥٠
تفسير آية (٢) : « عن النبأ العظيم »	٣٥٠
تفسير آية (٣) : « الذى هم فيه مختلفون »	٣٥٠
تفسير آية (٤) : « كلا يعلمون »	٣٥١
تفسير آية (٥) : « ثم كلا يعلمون »	٣٥١
تفسير آية (٦) : « الم نجعل الارض مهاداً »	٣٥١
تفسير آية (٧) : « والجبال اوتاداً »	٣٥١
تفسير آية (٨) : « وخلقناكم ازواجاً »	٣٥١
تفسير آية (٩) : « وجعلنا نومكم سباتاً »	٣٥١
تفسير آية (١٠) : « وجعلنا الليل لباساً »	٣٥١
تفسير آية (١١) : « وجعلنا النهار معاشاً »	٣٥١
تفسير آية (١٢) : « وبنينا فوقكم سبْعاً شداداً »	٣٥١

صلحه	صلحه
تفسير آية (٢٦) : « جزاء وفاقا »	٣٥٦
تفسير آية (٢٧) : « انهم كانوا لا يرجون حساباً »	٣٥٦
تفسير آية (٢٨) : « وكذبوا بآياتنا كذاباً »	٣٥٦
تفسير آية (٢٩) : « وكل شيء احصيناه كتاباً »	٣٥٦
تفسير آية (٣٠) : « فذوقوا فلن نزيدكم الا عذاباً »	٣٥٦
تفسير آية (٣١) : « ان للمتقين مفازاً »	٣٥٦
تفسير آية (٣٢) : « حدائق واعتاباً »	٣٥٧
تفسير آية (٣٣) : « وكواعب اتراباً »	٣٥٧
تفسير آية (٣٤) : « وكأساً دهاقاً »	٣٥٧
تفسير آية (٣٥) : « لا يسمعون فيها لغواً ولا كذاباً »	٣٥٧
تفسير آية (٣٦) : « جزاء من ربك عطاءً حساباً »	٣٥٧
تفسير آية (٣٧) : « رب السموات والارض وما بينهما الرحمن لا يملكون منه خطاباً »	٣٥٨ - ٣٥٧
تفسير آية (٣٨) : « يوم يقوم الروح والملائكة صفاً ... »	٣٥٨
تفسير آية (٣٩) : « ذلك اليوم الحق فمن شاء اتخذ الى ربه مآباً »	٣٥٩
تفسير آية (٤٠) : « انا انذرناكم عذاباً قريباً »	٣٥٩
تفسير آية (٤١) : « يوم ينظر المرء ما قدمت يداه »	٣٦٠
تفسير آية (٤٢) : « يقول الكافر باليتنى كنت تراباً »	٣٦٠ - ٣٥٩
النوبة الثالثة	
تأويل آيت تسميت	٣٦٠
ازمنجات بيرطريق	٣٦٠
تأويل : « هم يتساءلون » عن النبأ العظيم »	٣٦١ - ٣٦٠
تأويل : « الذى هم فيه مختلفون »	٣٦١
كفتكرى عبدالملك مروان باعزه معشوقه كثير	٣٦١
تأويل : « كلا سيعلمون » ثم كلا سيعلمون »	٣٦٢ - ٣٦١

٧٩ - سورة النازعات (مكية ٤٦ آية)

١ - النوبة الاولى

ترجمه آيات ١ تا ٤٦ سورة نازعات

٣٦٦ - ٣٦٣

النوبة الثانية

شارة آيات وكلمات وحروف و محل

٣٦٦

نزول و فضيلت سورة

٣٦٦

تفسير آية (١) : « والنازعات غرقاً »

٣٦٧

تفسير آية (٢) : « والناشطات نشاطاً »

٣٦٨ - ٣٦٧

تفسير آية (٣) : « والسابحات سبحاً »

٣٦٨ - ٣٦٧

تفسير آية (٤) : « فالسابحات سبقاً »

٣٦٨ - ٣٦٧

تفسير آية (٥) : « فالمديرات امراً »

٣٦٨

تفسير آية (٦) : « يوم ترجف الراجفة »

٣٦٨

تفسير آية (٧) : « تتبعها الرادفة »

٣٦٨

تفسير آية (٨) : « د قلوب يومئذ واجفة »

تفسير آية (٩) : « ابصارها خاشعة »

تفسير آية (١٠) : « يقولون ائنا المردودون فى العافرة »

تفسير آية (١١) : « ائذا كنا عظاماً نخرة »

تفسير آية (١٢) : « قالوا تلك اذا كره خاسرة »

تفسير آية (١٣) : « فانما هى زجرة واحدة »

تفسير آية (١٤) : « فاذا هم بالساهرة »

تفسير آية (١٥) : « هل اتيك حديث موسى »

تفسير آية (١٦) : « اذ نادى ربه بالوادمقدس طوى »

تفسير آية (١٧) : « اذهب الى فرعون انه طفى »

٣٦٧ - ٣٦٠

٣٦٠

٣٦٠

٣٦٠

٣٦٠

٣٦٠

صفحة

تفسير شأن نزول آية (٣٨) : « وآثر الحياة الدنيا »	٣٧٣-٣٧٢
تفسير شأن نزول آية (٣٩) : « فان الجحيم هي المأوى »	٣٧٣-٣٧٢
تفسير آية (٤٠) : « واما من خاف مقام ربه ونهى النفس عن الهوى »	٣٧٢
تفسير شأن نزول آية (٤١) : « فان الجنة هي المأوى »	٣٧٣-٣٧٢
تفسير آية (٤٢) : « يستلونك عن الساعة ابان مرسيا »	٣٧٣
تفسير آية (٤٣) : « فيم انت من ذكريها »	٣٧٣
تفسير آية (٤٤) : « الى ربك منتبها »	٣٧٣
تفسير آية (٤٥) : « اما انت منذر من يخشيها »	٣٧٣
تفسير آية (٤٦) : « كانهم يوم يرونها لم يلبثوا الا غصية اوضحها »	٣٧٣-٣٧٤
النوبة الثالثة	
تأويل آيت تسميت	٣٧٤
تأويل : « والنازعات غرقاً » « والناشطات نشطاً »	
الى آخرها	٣٧٤-٣٧٥
تأويل : « يوم ترجف الراجفة » « تتبعها الرادفة »	٣٧٥-٣٧٦
تأويل : « قلوب يومئذ واجفة » « ابصارها خاشعة »	٣٧٥-٣٧٦
كفتكوى عبد الملك مروان وبوحازم	٣٧٦
تأويل : « فاما من ظنى » « تا فان الجنة هي المأوى »	٣٧٦-٣٧٧

صفحة

تفسير آية (١٨) : « فقل هل لك الى ان تزكى »	٣٧٠
تفسير آية (١٩) : « واحديك الى ربك فتخشى »	٣٧٠
تفسير آية (٢٠) : « فاربه الآية الكبرى »	٣٧٠
تفسير آية (٢١) : « فكذب وعصى »	٣٧٠
تفسير آية (٢٢) : « ثم ادبر سعى »	٣٧٠
تفسير آية (٢٣) : « فحشر فنادى »	٣٧٠
تفسير آية (٢٤) : « فقال انار بكم الاعلى »	٣٧٠
تفسير آية (٢٥) : « فاخذ الله نكال الآخرة والاولى »	
تفسير آية (٢٦) : « ان فى ذلك لعبرة لمن يخشى »	
تفسير آية (٢٧) : « اأنتم اشد خلقاً ام السماء بينها »	٣٧١
تفسير آية (٢٨) : « رفع سمكها فسوبها »	٣٧١
تفسير آية (٢٩) : « واغطش ليلها واخرج ضحيا »	٣٧١
تفسير آية (٣٠) : « والارض بعد ذلك دحيها »	٣٧١
تفسير آية (٣١) : « اخرج منها ماءها و مرعيها »	٣٧٢
تفسير آية (٣٢) : « والجبال ارسيا »	٣٧٢
تفسير آية (٣٣) : « متاعاً لكم ولانعامكم »	٣٧٢
تفسير آية (٣٤) : « فاذا جاءت الطامة الكبرى »	٣٧٢
تفسير آية (٣٥) : « يوم يتذكر الانسان ماسعى »	٣٧٢
تفسير آية (٣٦) : « وبرزت الجحيم لمن يرى »	٣٧٢
تفسير آية (٣٧) : « فاما من ظنى »	٣٧٢-٣٧٣

٨٠ - سورة عبس (مكية ٤٢ آية)

محل نزول وتعداد آيات وكلمات وحروف

و آيت منسوخ و فضيلت و شأن نزول

سورة ٣٨٠-٣٨١

تفسير آية (١) : « عبس وتولى » ٣٨٠-٣٨١

النوبة الاولى

ترجمة آيات ١ تا ٤٢ از سورة عبس

٣٧٨-٣٨٠

النوبة الثانية

صفحة	تفسير آية (٢) : «ان جاءه الاعمى»	صفحة	تفسير آية (٢٨) : «وعنباً وقضباً»
٣٨١	تفسير آية (٣) : «و ما يدريك لعله يزكى»	٣٨٦	تفسير آية (٢٩) : «وزيتوناً ونخلًا»
٣٨٢-٣٨١	تفسير آية (٤) : «او يذ كرففعه الذ كرى»	٣٨٦	تفسير آية (٣٠) : «وحدائق غلباً»
٣٨٢	تفسير آية (٥) : «اما من استغنى»	٣٨٦	تفسير آية (٣١) : «وفاكهةً واباً»
٣٨٢	تفسير آية (٦) : «فانت له تصدى»	٣٨٦	تفسير آية (٣٢) : «متاعاً لكم ولا تاملكم»
٣٨٢	تفسير آية (٧) : «وما عليك الا يزكى»	٣٨٦	تفسير آية (٣٣) : «فاذا جاءت الصاخة»
٣٨٢	تفسير آية (٨) : «واما من جاءك يسمي»		تفسير آية (٣٤) : «يوم يفر المرء من اخيه»
٣٨٢	تفسير آية (٩) : «وهو يخشى»	٣٨٧ و ٣٨٦	تفسير آية (٣٥) : «وامه واييه»
٣٨٢	تفسير آية (١٠) : «فانت عنه تلهى»	٣٨٧ و ٣٨٦	تفسير آية (٣٦) : «وصاحته وبنيه»
٣٨٢-٣٨٣	تفسير آية (١١) : «كلا انها تذكرة»	٣٨٧	تفسير آية (٣٧) : «لكل امرء منهم يومئذ شأن يغنيه»
٣٨٣	تفسير آية (١٢) : «فمن شاء ذكره»		تفسير آية (٣٨) : «وجوه يومئذ مسفرة»
٣٨٣	تفسير آية (١٣) : «فى صحف مكرمة»	٣٨٨-٣٨٧	تفسير آية (٣٩) : «ضاحكة مستبشرة»
٣٨٣	تفسير آية (١٤) : «مرفوعة مطهرة»		تفسير آية (٤٠) : «و وجوه يومئذ عليها غبرة»
٣٨٣	تفسير آية (١٥) : «بايدى سفرة كرام بررة»	٣٨٨	تفسير آية (٤١) : «ترهقها قتره»
٣٨٤	تفسير آية (١٦) : «قتل الانسان ما اكفره»	٣٨٨	تفسير آية (٤٢) : «اولئك هم الكفرة الفجرة»
٣٨٤	تفسير آية (١٧) : «من اى شىء خلقه»		النوبة الثالثة
٣٨٤	تفسير آية (١٨) : «من لطفة»	٣٨٩-٣٨٨	تأويل وشرح آيت نسميت
٣٨٤	تفسير آية (١٩) : «خلقه فقدره»	٣٨٩	تأويل : «عيسى وتولى» «ان جاءه الاعمى»
٣٨٤	تفسير آية (٢٠) : «ثم السبيل يسره»		تأويل : «وما يدريك لعله يزكى» «او يذ كر
٣٨٤	تفسير آية (٢١) : «ثم امامه فاقبره»	٣٨٩-٣٩٠	فتنفعه الذ كرى
٣٨٥	تفسير آية (٢٢) : «ثم اذا شاء انشره»	٣٩٠	تأويل : «واما من استغنى»
٣٨٥	تفسير آية (٢٣) : «كلا اما يقض ما امره»	٣٩٠	سخن يبكى از بزرگان دين
٣٨٥	تفسير آية (٢٤) : «فلينظر الانسان الى طعامه»		تأويل : «وجوه يومئذ مسفرة» «ضاحكة
٣٨٥	تفسير آية (٢٥) : «انا صبينا الماء صباً»	٣٩٠	مستبشرة»
٣٨٥	تفسير آية (٢٦) : «ثم شققنا الارض شقاً»	٣٩٠	تأويل : «و وجوه يومئذ عليها غبرة»
٣٨٥	تفسير آية (٢٧) : «فانبتنا فيها حباً»	٣٩٠	ترهقها قتره» «اولئك هم الكفرة الفجرة»

٨١- سورة التكوين (مكية ٢٩ آية)

النوبة الثانية

تعداد آیات و کلمات و حروف و محل
نزول و آیت منسوخ و آیت ناسخ و فضیلت

النوبة الاولى

ترجمة آیات ١ تا ٢٩ از سورة
تکوير

صفحه	تفسیر آیه (۲۱) : «مطاع ثم امین»
۳۹۸	
۳۹۸	تفسیر آیه (۲۲) : «وما صاحبکم بمجنون»
	تفسیر آیه (۲۳) : «و لقد رآه بالافق المبین»
۳۹۸	
	تفسیر آیه (۲۴) : «و ما هو علی الغیب بضنین»
۳۹۹-۳۹۸	
	تفسیر آیه (۲۵) : «و ما هو بقول شیطان رجیم»
۳۹۹	
۳۹۹	تفسیر آیه (۲۶) : «فاین تذهبون»
۳۹۹	تفسیر آیه (۲۷) : «ان هو الا ذکر للعالمین»
	تفسیر آیه (۲۸) : «لعمن شاء منکم ان یستقیم»
۳۹۹	
	تفسیر آیه (۲۹) : «و ماتشؤون الا ان یشاء الله رب العالمین»
۳۹۹	
	النوبة الثالثة
۴۰۰	تأویل آیت تسمیت
۴۰۰	داستانی از مجنون بنی عامر
۴۰۰	معرفتی از ابوبکر شبلی
۴۰۰	حال و کاری از حضرت موسی (ع)
۴۰۱	تأویل : «اذا الشمس کورت»
۴۰۲-۴۰۱	تأویل : «اذا النفوس زوجت»

صفحه	سورة
۳۹۳-۳۹۲	
۳۹۳	تفسیر آیه (۱) : «اذا الشمس کورت»
۳۹۳	تفسیر آیه (۲) : «اذا النجوم انکدرت»
۳۹۳	تفسیر آیه (۳) : «اذا الجبال سیرت»
۳۹۴-۳۹۳	تفسیر آیه (۴) : «اذا العشار عطلت»
۳۹۵-۳۹۴	تفسیر آیه (۵) : «اذا الوحوش حشرت»
۳۹۵-۳۹۴	تفسیر آیه (۶) : «اذا البحار سجرت»
۳۹۵	تفسیر آیه (۷) : «اذا النفوس زوجت»
۳۹۶-۳۹۵	تفسیر آیه (۸) : «اذا المودة سئلت»
۳۹۶	تفسیر آیه (۹) : «باي ذنب قتلت»
۳۹۶	تفسیر آیه (۱۰) : «اذا الصحف نشرت»
۳۹۶	تفسیر آیه (۱۱) : «اذا السماء کشطت»
۳۹۶	تفسیر آیه (۱۲) : «اذا الجحیم سعرت»
۳۹۶	تفسیر آیه (۱۳) : «اذا الجنة ازلفت»
۳۹۶	تفسیر آیه (۱۴) : «فلا أقسم بالخنس»
۳۹۷-۳۹۶	تفسیر آیه (۱۵) : «والجوار الكنس»
۳۹۷	تفسیر آیه (۱۶) : «واللیل اذا عس»
۳۹۷	تفسیر آیه (۱۷) : «والصبح اذا تنفس»
۳۹۷	تفسیر آیه (۱۸) : «انه لقول رسول کریم»
	تفسیر آیه (۱۹) : «ذی قوة عند ذی العرش مکین»
۳۹۸-۳۹۷	

۸۲- سورة الانفطار (مكية ۱۹ آية)

	تفسیر آیه (۵) : «علمت نفس ما قدمت واخرت»
۴۰۵	
	تفسیر آیه (۶) : «يا ايها الانسان ما غرک بربک الکريم»
۴۰۵	
	تفسیر آیه (۷) : «الذي خلقک فسویک فعدلک»
۴۰۶	
	تفسیر آیه (۸) : «فی ای صورة ماشاء رکبک»
۴۰۶	
	تفسیر آیه (۹) : «کلا بل تکذبون بالدين»
۴۰۶	

النوبة الاولى

ترجمة آیات ۱ تا ۱۹ از سورة انفطار ۴۰۳-۴۰۴

النوبة الثانية

تعداد آیات و کلمات و حروف و محل

۴۰۴	نزول و فضیلت سورة
۴۰۴	تفسیر آیه (۱) : «اذا السماء انفطرت»
۴۰۴	تفسیر آیه (۲) : «اذا الکواکب انتشرت»
۴۰۴	تفسیر آیه (۳) : «اذا البحار فجرت»
۴۰۵	تفسیر آیه (۴) : «اذا القبور بعثرت»

صفحة	تفسير آية (١٨) : «ثم ما أدرك ما يوم الدين»	صفحة	تفسير آية (١٥) : «ان عليكم لحافظين»
٤٠٧	تفسير آية (١٩) : «يوم لا تملك نفس شيئاً والامر يومئذ لله»	٤٠٦	تفسير آية (١١) : «كراماً كاتبين»
٤٠٧	تفسير آية (١٩) : «يوم لا تملك نفس شيئاً والامر يومئذ لله»	٤٠٦	تفسير آية (١٤) : «يعلمون ما تفعلون»
٤٠٧-٤٠٨	تأويل آيت تسميت	٤٠٦	تفسير آية (١٣) : «ان الابرار لفي نعيم»
٤٠٧-٤٠٨	تأويل : «يا ايها الانسان ما غرك بربك الكريم»	٤٠٧	تفسير آية (١٤) : «وان الفجار لفي جحيم»
٤٠٩-٤٠٨	بيان معارفى از يحيى بن معاذ وابوبكر وراق	٤٠٧	تفسير آية (١٥) : «يصلونها يوم الدين»
٤٠٩-٤٠٨	وفصيل عياض	٤٠٧	تفسير آية (١٦) : «وما هم عنها بقاتبين»
		٤٠٧	تفسير آية (١٧) : «وما ادريك ما يوم الدين»

٨٣- سورة التطفيف (مكية ٣٦ آية)

٤١٦	تفسير آية (١٤) : «وما يكذب به الاكلم معتدائهم»
٤١٦	تفسير آية (١٤) : «اذا تتلى عليه آياتنا قال اساطير الاولين»
٤١٦	تفسير آية (١٤) : «كلا بل رآن على قلوبهم ما كانوا يكسبون»
٤١٧-٤١٦	تفسير آية (١٥) : «كلا انهم عن ربهم يومئذ لمحجوبون»
٤١٦	بيان شيخ الاسلام عبدالله الانصارى در تفسير اين آيت
٤١٧	تفسير آية (١٦) : «ثم انهم لصالوا الجحيم»
٤١٧	تفسير آية (١٧) : «ثم يقال الذى كنتم به تكذبون»
٤١٧	تفسير آية (١٨) : «كلا ان كتاب الابرار لفي عليين»
٤١٧	تفسير آية (١٩) : «وما ادريك ما عليون»
٤١٧	تفسير آية (٢٠) : «كتاب مرقوم»
٤١٨-٤١٧	تفسير آية (٢١) : «يشهده المقربون»
٤١٨	تفسير آية (٢٢) : «ان الابرار لفي نعيم»
٤١٨	تفسير آية (٢٣) : «على الارائك ينظرون»
٤١٨	تفسير آية (٢٤) : «تعرف فى وجوههم نضرة النعيم»

٤١٠-٤١٢	ترجمة آيات ١ تا ٣٦ از سورة تطفيف (مطففين)
٤١٣-٤١٢	النوبة الثانية
٤١٣	تعداد آيات وكلمات وحروف ومحل نزول وفضيلت سورة
٤١٣	تفسير آية (١) : «ويل للمطففين»
٤١٣	تفسير آية (٢) : «الذين اذا اکتالوا على الناس يستوفون»
٤١٣-٤١٤	تفسير آية (٣) : «وانا كالوهم او وزنوهم يخسرون»
٤١٤	تفسير آية (٤) : «الا يظن اولئك انهم مبعوثون»
٤١٤	تفسير آية (٥) : «ويلوم عظيم»
٤١٤	تفسير آية (٦) : «يوم يقوم الناس لرب العالمين»
٤١٤-٤١٥	تفسير آية (٧) : «كلا ان كتاب الفجار لفي سجين»
٤١٥	تفسير آية (٨) : «وما ادريك ما سجين»
٤١٥	تفسير آية (٩) : «كتاب مرقوم»
٤١٦	تفسير آية (١٠) : «ويل يومئذ للمكذبين»
٤١٦	تفسير آية (١١) : «الذين يكذبون بيوم الدين»

صفحة

- تفسير آية (٣٣) : «وما أرسلوا عليهم حافظين» ٤٢٠
 تفسير آية (٣٤) : «فاليوم الذين آمنوا من الكفار يضحكون» ٤٢٠
 تفسير آية (٣٥) : «على الآراء أن ينظرون» ٤٢٠
 تفسير آية (٣٦) : «هل ثوب الكفار ما كانوا يفعلون» ٤٢٠
النوبة الثالثة
 تأويل آيت تسميت ٤٢٠-٤٢١
 تأويل : «ويل للمطففين» ٤٢١-٤٢٣
 يندب طريق ٤٢٣-٤٢٤
 تأويل : «الايضان اولئك انهم مبعوثون ليوم عظيم» ٤٢٣
 تأويل : «وما ادريكم ما عليون» «كتاب مرقوم» ٤٢٣-٤٢٤
 «يشهده المقربون» ٤٢٣-٤٢٤

صفحة

- تفسير آية (٣٥) : «يسقون من رحيق مختوم» ٤١٨
 تفسير آية (١٦) : «ختامه مسك وفي ذلك فليتنافس المتنافسون» ٤١٨-٤١٩
 تفسير آية (٣٧) : «ومزاجه من تسنيم» ٤١٩
 تفسير آية (٣٨) : «عيناً يشرب بها المقربون» ٤١٩
 تفسير آية (٣٩) : «ان الذين اجرموا كانوا من الذين آمنوا يضحكون» ٤١٩
 تفسير آية (٣٠) : «واذا امروا بهم يتغامزون» ٤١٩-٤٢٠
 تفسير آية (٣١) : «وانا انقلبوا الى اهلهم انقلبوا فكهين» ٤٢٠
 تفسير آية (٣٣) : «واذا رأوهم قالوا ان هؤلاء لمسلون» ٤٢٠

٨٤ - سورة الانشقاق (مكية ٢٣ آية)

النوبة الاولى

ترجمة آيات ١ تا ٢٥ از سورة انشقاق

٤٢٦-٤٢٥

النوبة الثانية

تعداد آيات و كلمات و حروف و محل نزول

وفضيلت سورة ٤٢٦-٤٢٧

- تفسير آية (١) : «اذا السماء انشقت» ٤٢٧
 تفسير آية (٢) : «واذنت لربها وحقت» ٤٢٧
 تفسير آية (٣) : «و اذا الارض مدت» ٤٢٧
 تفسير آية (٤) : «و اقلت ما فيها و تخلت» ٤٢٧
 تفسير آية (٥) : «واذنت لربها وحقت» ٤٢٧
 تفسير (٦) : «يا ايها الانسان انك كادح الى ربك فملاقيه» ٤٢٧-٤٢٨
 تفسير آية (٧) : «فاما من اوتى كتابه يمينه» ٤٢٨
 تفسير آية (٨) : «فسوف يحاسب حساباً يسيراً» ٤٢٨
 تفسير آية (٩) : «وينقلب الى اهله مسروراً» ٤٢٨

- تفسير آية (١٠) : «واما من اوتى كتابه وراء ظهره» ٤٢٨
 تفسير آية (١١) : «فسوف يدعوا ثبوراً» ٤٢٨
 تفسير آية (١٢) : «ويصلى سعيراً» ٤٢٨
 تفسير آية (١٣) : «انه كان في اهله مسروراً» ٤٢٨-٤٢٩
 تفسير آية (١٤) : «انه ظن ان لن يحور» ٤٢٩
 تفسير آية (١٥) : «بلى ان ربه كان به بصيراً» ٤٢٩
 تفسير آية (١٦) : «فلا اقس بالشفق» ٤٢٩
 تفسير آية (١٧) : «والليل وماوسق» ٤٢٩
 تفسير آية (١٨) : «والقمر اذا اتسق» ٤٢٩
 تفسير آية (١٩) : «لتركبن طبقاً عن طبق» ٤٢٩-٤٣٠
 بيان معرفتي از ابوبكر و راق ٤٣٠
 تفسير آية (٢٠) : «فما لهم لا يؤمنون» ٤٣٠
 تفسير آية (٢١) : «واذا قرىء عليهم القرآن لا يسجدون» ٤٣٠-٤٣١

صفحه

- تأویل : « ابايها الانسان انك كادح الى ربك
 ٤٣٤، ٤٣٢ كدحاً فملاقه »
 ٤٣٢ نصيحت پير طريقت
 ٤٣٢ بيان معرفتی از حسن بصری .
 ٤٣٣ حال و کاری از ابوسعید ابوالخیر
 ٤٣٣ بیان شیخ الاسلام الانصاری در کیفیت وقت
 ٤٣٤ اشاره به : « فسوف يحاسب حساباً يسيراً »
 ٤٣٤ اشاره به : « ونقلب الى اهله مسروراً »
 ٤٣٥-٤٣٤ تأویل : « لئن كن طبقاً عن طبق »

صفحه

- تفسير آية (٢٣) : « بل الذين كفروا يكذبون » ٤٣١
 تفسير آية (٢٣) : « والله اعلم بما يوعون » ٤٣١
 تفسير آية (٢٤) : « فيشرهم بعذاب اليم » ٤٣١
 تفسير آية (٢٥) : « الا الذين آمنوا وعملوا
 الصالحات لهم اجر غير ممنون » ٤٣١
النوبة الثالثة
 تأویل آیت تسمیت ٤٣٢-٤٣١
 بیان معرفتی از بشر حافی ٤٣٢-٤٣١
 تأویل : « اذا السماء انشقت » ٤٣٢

٨٥ - سورة البروج (مكية ٢٢٢ آية)

- تفسير آية (١١) : « ان الذين آمنوا وعملوا
 الصالحات ... » ٤٤٤
 تفسير آية (١٢) : « ان يطش ربك لشديد » ٤٤٤
 تفسير آية (١٣) : « انه هو يبدى ويميد » ٤٤٤
 تفسير آية (١٤) : « وهو الغفور الودود » ٤٤٥-٤٤٤
 گفتار شیخ الاسلام عبدالله الانصاری در
 تفسير ابن آیت ٤٤٥
 تفسير آية (١٥) : « نوالعرش المجيد » ٤٤٥
 تفسير آية (١٦) : « فعال لما يريد » ٤٤٥
 تفسير آية (١٧) : « هل اتيك حديث
 الجنود » ٤٤٥
 تفسير آية (١٨) : « فرعون وثمود » ٤٤٥
 تفسير آية (١٩) : « بل الذين كفروا في
 تكذيب » ٤٤٥
 تفسير آية (٢٠) : « والله من وراءهم محيط » ٤٤٥
 تفسير آية (٢١) : « بل هو قرآن مجيد » ٤٤٥
 تفسير آية (٢٢) : « في لوح محفوظ » ٤٤٥-٤٤٦

النوبة الثالثة

- تأویل آیت تسمیت ٤٤٦
 معرفتی از پیر طریقت ٤٤٦
 تأویل : « والسماء ذات البروج » ٤٤٦
 تأویل : « واليوم الموعود » ٤٤٦

النوبة الاولى

ترجمه آیات ١ تا ٢٢ از سوره بروج

٤٣٧-٤٣٦

النوبة الثانية

تعداد آیات و کلمات و حروف و محل

- تزلزل و فضیلت سوره ٤٣٧-٤٣٨
 تفسير آية (١) : « والسماء ذات البروج » ٤٣٨
 تفسير آية (٢) : « واليوم الموعود » ٤٣٨
 تفسير آية (٣) : « وشاهد ومشهود » ٤٣٨-٤٣٩
 تفسير آية (٤) : « قتل اصحاب الاخذود » ٤٣٩
 داستان پادشاه بت پرست جادو پرور و کودت
 موحد ٤٣٩-٤٤٣
 تفسير آية (٥) : « النار ذات الوقود » ٤٤٣
 تفسير آية (٦) : « اذهم عليها قعود » ٤٤٣
 تفسير آية (٧) : « وهم على ما يفعلون
 بالمؤمنين شهود » ٤٤٣
 تفسير آية (٨) : « وما نقموا منهم الا ان
 يؤمنوا بالله العزيز الحميد » ٤٤٣
 تفسير آية (٩) : « الذي له ملك السموات
 والارض والله على كل شيء شهيد » ٤٤٣
 تفسير آية (١٠) : « ان الذين قتلوا المؤمنين
 والمؤمنات ... » ٤٤٤-٤٤٣

صفحه	تأويل	صفحه	تأويل
٤٤٨-٤٤٧	الحريق	٤٤٧-٤٤٦	تأويل : « وشاهد ومشهود »
٤٤٨	تأويل : « ان بطش ربك لشديد »	٤٤٧	تأويل : « قتل اصحاب الاخذود »
٤٤٨	تأويل : « وهو الغفور الودود »		تأويل : « فلهم عذاب جهنم ولهم عذاب

٨٦ - سورة الطارق (مكية ١٧ آية)

النوبة الاولى

ترجمة آیات ١ تا ١٧ از سورة طارق

٤٥٠-٤٤٩

النوبة الثانية

تعداد آیات و كلمات وحروف ومعدل

نزول وآيت منسوخ وفضيلت سوره

تفسير آية (١) : « والسماء والطارق » ٤٥١-٤٥٠

تفسير آية (٣) : « النجم الثاقب » ٤٥١

تفسير آية (٤) : « ان كل نفس لماعليها حافظ » ٤٥١

تفسير آية (٥) : « فلينظر الانسان مم خلق » ٤٥١

تفسير آية (٦) : « خلق من ماء دافق » ٤٥٢-٤٥١

تفسير آية (٧) : « يخرج من بين الصلب والترائب » ٤٥٢

تفسير آية (٨) : « انه على رجعه لقادر » ٤٥٢

تفسير آية (٩) : « يوم تبلى السرائر » ٤٥٣-٤٥٢

تفسير آية (١٠) : « فماله من قوة ولا ناصر » ٤٥٣

تفسير آية (١١) : « والسماء ذات الرجف » ٤٥٣

تفسير آية (١٣) : « والارض ذات الصدع » ٤٥٣

تفسير آية (١٤) : « انه لقول فصل » ٤٥٣

تفسير آية (١٥) : « انهم يكيدون كيداً » ٤٥٣

تفسير آية (١٦) : « واكيد كيداً » ٤٥٣

تفسير آية (١٧) : « فمهل الكافرين امهلهم رويداً » ٤٥٣

النوبة الثالثة

تأويل آيت تسميت

تأويل : « والسماء والطارق » ٤٥٤

تأويل : « ان كل نفس لماعليها حافظ » ٤٥٤-٤٥٥

تأويل : « فلينظر الانسان مم خلق » ٤٥٤-٤٥٥

تأويل : « خلق من ماء دافق » ٤٥٥-٤٥٦

تأويل : « يخرج من بين صلب والترائب » ٤٥٥-٤٥٦

٨٧ - سورة الاعلى (مكية ١٩ آية)

النوبة الاولى

ترجمة آیات ١ تا ١٩ از سورة اعلى

٤٥٨-٤٥٧

النوبة الثانية

محل نزول وتعداد آیات و كلمات وحروف وفضيلت

سوره

تفسير وتأويل آية (١) : « سبح اسم ربك الاعلى » ٤٥٩-٤٥٨

تفسير آية (٢) : « الذي خلق فسوى » ٤٥٩

تفسير آية (٣) : « الذي قدر فهدى » ٤٦٠-٤٥٩

تفسير آية (٣) : « الذي اخرج المرعى » ٤٦٠

تفسير آية (٥) : « فجعله غثاء احوى » ٤٦٠

تفسير آية (٦) : « سنقرئك فلا تنسى » ٤٦١-٤٦٠

تفسير آية (٧) : « الا ماشاء الله انه يعلم الجهر وما

يخفى » ٤٦١-٤٦٠

تفسير آية (٨) : « ونيسرك للنيسرى » ٤٦١

تفسير آية (٩) : « فذكر ان نعمت الذكرى » ٤٦١

تفسير آية (١٠) : « سيدكر من يخفى » ٤٦١

تفسير آية (١١) : « وتجنبها الاشقى » ٤٦١

صفحة

- تفسير آية (١٩) : «صحف ابراهيم وموسى» ٤٦٣
النوبة الثالثة
 تأويل آيت تسميت ٤٦٤-٤٦٣
 تأويل : «سبح اسم ربك الاعلى» ٤٦٤
 تأويل : «قد افلح من تزكى» ٤٦٤
 تأويل : «وذ كراسم ربه فصلى» ٤٦٥-٤٦٤
 تأويل : «بل تؤثرون الحيوه»
 الدنيا ٤٦٦-٤٦٥
 تأويل : «والآخرة خير وابقى» ٤٦٦

صفحة

- تفسير آية (١٤) : «الذى يصلى النار الكبرى» ٤٦٢-٤٦١
 تفسير آية (١٣) : «ثم لا يموت فيها ولا يحيى» ٤٦٢
 تفسير آية (١٤) : «قد افلح من تزكى» ٤٦٢
 تفسير آية (١٥) : «وذ كراسم ربه فصلى» ٤٦٢
 تفسير آية (١٦) : «بل تؤثرون الحيوه»
 الدنيا ٤٦٣-٤٦٢
 تفسير آية (١٧) : «والآخرة خير وابقى» ٤٦٣
 تفسير آية (١٨) : «ان هذا لى الصحف الاولى» ٤٦٣

٨٨ - سورة الغاشية (مكية ٢٦ آية)

- تفسير آية (١٥) : «ونمارق مصفوفة» ٤٧١
 تفسير آية (١٦) : «وزرابى مبثوثة» ٤٧١
 تفسير آية (١٧) : «افلا ينظرون الى الابل كيف خلقت» ٤٧٢-٤٧١
 تفسير آية (١٨) : «والى السماء كيف رفعت» ٤٧٢
 تفسير آية (١٩) : «والى الجبال كيف نصبت» ٤٧٢
 تفسير آية (٢٠) : «والى الارض كيف سطحت» ٤٧٢
 تفسير آية (٢١) : «فذكرنا انت مذكر» ٤٧٢
 تفسير آية (٢٢) : «لست عليهم بمسيطر» ٤٧٢
 تفسير آية (٢٣) : «الا من تولى وكفر» ٤٧٢
 تفسير آية (٢٤) : «فيعذ به الله العذاب الاكبر» ٤٧٢
 تفسير آية (٢٥) : «ان النيا اياهم» ٤٧٢
 تفسير آية (٢٦) : «ثم ان الينا حسابهم» ٤٧٢

النوبة الثالثة

- تأويل آيت تسميت ٤٧٣-٤٧٢
 تأويل : «هل اتيك حديث الغاشية» ٤٧٤-٤٧٣
 تأويل : «وجود يومئذ ناعمة» ٤٧٤
 تأويل : «لسعيها راضية» ٤٧٤
 تأويل : «وجود يومئذ خاشعة» ٤٧٤
 تأويل : «عاملة ناصبة» ٤٧٤
 تأويل : «تصلى ناراً حامية» ٤٧٥

النوبة الاولى

- ترجمة آيات ٢٦ تا ١ از سورة غاشية ٤٦٨-٤٦٧
النوبة الثانية
 تعداد آيات و كلمات و حروف و محل نزول و آيت منسوخ و فضيلت سورة
 تفسير آية (١) : «هل اتيك حديث الغاشية» ٤٦٨-٤٦٩
 تفسير آية (٢) : «وجود يومئذ خاشعة» ٤٦٩
 تفسير آية (٣) : «عاملة ناصبة» ٤٦٩
 تفسير آية (٤) : «تصلى فاراً حامية» ٤٦٩
 تفسير آية (٥) : «تسقى من عين آية» ٤٦٩
 تفسير آية (٦) : «ليس لهم طعام الا من ضريع» ٤٧١-٤٧٠
 تفسير آية (٧) : «لا يسمن ولا يعنى من جوع» ٤٧٠
 تفسير آية (٨) : «وجود يومئذ ناعمة» ٤٧٠
 تفسير آية (٩) : «لسعيها راضية» ٤٧٠
 تفسير آية (١٠) : «فى جنة عالية» ٤٧٠
 تفسير آية (١١) : «لا تسمع فيها لآغية» ٤٧٠
 تفسير آية (١٢) : «فيها عين جارية» ٤٧٠-٤٧١
 تفسير آية (١٣) : «فيها سرر مرفوعة» ٤٧١
 تفسير آية (١٤) : «واكواب موضوعة» ٤٧١

٤٧٥	تأویل : «ففي جنة عالية»	٤٧٥	تأویل : «تسقى من عين آية»
٤٧٥	تأویل : «لا تسمع فيها لأغنية»	٤٧٥	تأویل : «ليس لهم طعام الا من ضريع»
٤٧٥	تأویل : «فيها عين جارية»	٤٧٥	تأویل : «لا يسمن ولا يغمى من جوع»

٨٩- سورة الفجر (مكية ٣٠ آية)

تفسير آية (١٦) : «واما اذا ما ابتليه فقدر عليه

٤٨٧	رزق»
٤٨٧	تفسير آية (١٧) : «فيقول ربى اهانن»
٤٨٨-٤٨٧	تفسير وشأن نزول آية (١٨) : «كلا بل لا تكرمون اليتيم»
٤٨٨-٤٨٧	تفسير آية (١٩) : «ولا تحاذون على طعام المسكين»
٤٨٨-٤٨٧	تفسير آية (٢٠) : «وتأكلون التراث اكلاً كلاً»
٤٨٨	تفسير آية (٢١) : «وتحبون المال حباً جماً»
٤٨٨	تفسير آية (٢٢) : «كلا اذا دكت الارض دكاً دكاً»

تفسير آية (٢٣) : «وجاء ربك والملك صفاً

صفاء»

تفسير آية (٢٤) : «وجيء يومئذ بجهنم ينذكر

الانسان والى له الذكرى»

تفسير آية (٢٥) : «يقول يا ليتنى قدمت لحيوتى

فيؤمئذ لا يعذب عذابه احد»

تفسير آية (٢٦) : «ولا يوثق وثاقه احد»

تفسير وتأويل وشأن نزول آية (٢٧) : «يا ليتها

النفس المطمئنة»

تفسير وتأويل وشأن نزول آية (٢٨) : «ارجعى

الى ربك راضية مرضية»

تفسير آية (٢٩) : «فادخلنى فى عبادى»

تفسير آية (٣٠) : «وادخلنى جنتى»

النوبة الثالثة

تأويل آيت تسميت

تأويل : «والفجر وليال عشر»

تأويل : «والشفع والوتر»

النوبة الاولى

ترجمة آیات ٣٠ تا ٣١ از سورة فجر ٤٧٦-٤٧٨

النوبة الثانية

تعداد حروف و کلمات و آیات و اختلاف در شماره آیات،

و محل نزول و فضیلت سور ٤٧٨

کثرت قسم میان عرب ٤٧٨

تفسير آية (١) : «والفجر وليال عشر» ٤٧٨-٤٧٩

تفسير آية (٢) : «والشفع والوتر» ٤٧٨-٤٨٠

تفسير آية (٣) : «والليل اذا يسر» ٤٧٨-٤٨٠

تفسير آية (٤) : «هل فى ذلك قسم لذي

حجر» ٤٨٠

تفسير آية (٥) : «الم تركيف ربك

بعاد» ٤٨٠-٤٨١

تفسير آية (٦) : «ارم ذات العماد» ٤٨١

داستان بهشت شداد ٤٨١-٤٨٣

تفسير آية (٧) : «التي لم يخلق مثلها فى البلاد»

تفسير آية (٨) : «وتمودا الذين جابوا الصخر

بالواد» ٤٨٣-٤٨٤

تفسير آية (٩) : «وفرعون ذى الاوتاد» ٤٨٤

داستان فرعون و خربيل ٤٨٤-٤٨٦

تفسير آية (١٠) : «الذين طغوا فى البلاد» ٤٨٦

تفسير آية (١١) : «فاكثروا فيها الفساد» ٤٨٦

تفسير آية (١٢) : «فصب عليهم ربك سوط

عذاب» ٤٨٦

تفسير آية (١٣) : «ان ربك لبالمرصاد» ٤٨٦-٤٨٧

تفسير آية (١٤) : «فاما الانسان اذا ما ابتليه ربه

فاكرمه واعمه» ٤٨٧

تفسير آية (١٥) : «فيقول ربى اكرمن» ٤٨٧

ازمنجات بيرطريق	٤٩٣	تأويل : «ارجى الى ربك راضية
تأويل : «بايتها النفس المطئنة»	٤٩٤-٤٩٣	مرضية»
		٤٩٤-٤٩٣

٩٠- سورة البلد (مكية ٢٠ آية)

٤٩٩	تفسير آية (١١) : «فلا اقتحم العقبة»
٤٩٩	تفسير آية (١٢) : «ما أدريك ما العقبة»
٤٩٩	تفسير آية (١٣) : «فك رقية»
	تفسير آية (١٤) : «واطعم في يوم ذى
٥٠٠-٤٩٩	مسقية»
٥٠٠	تفسير آية (١٥) : «يتيماً ذا قرية»
٥٠٠	تفسير آية (١٦) : «وامسكيناً ذا مترية»
	تفسير آية (١٧) : «ثم كان من الذين آمنوا و
٥٠٠	تواصوا بالصبر وتواصوا بالرحمة»
٥٠٠	تفسير آية (١٨) : «اولئك اصحاب الميمنة»
	تفسير آية (١٩) : «والذين كفروا بآياتنا هم
٥٠٠	اصحاب المشئمة»
٥٠٠	تفسير آية (٢٠) : «عليهم نار مؤبدة»
	النوبة الثالثة
٥٠١	تأويل آيت تسميت
٥٠٢-٥٠١	تأويل : «لا اقسام بهذا البلد»
٥٠٢-٥٠١	تأويل : «وانت حل بهذا البلد»
٥٠٣-٥٠٢	تأويل : «لقد خلقنا الانسان فى كبد»
٥٠٣	تأويل : «فلا اقتحم العقبة»

النوبة الاولى

٤٩٦-٤٩٥	ترجمة آيات ١ تا ٢٠ از سورة بلد
	النوبة الثانية
	تعداد آيات و كلمات و حروف و محل نزول و فضيلت
٤٩٦	سوره
٤٩٦	تفسير آية (١) : «لا اقسام بهذا البلد»
	تفسير آية (٢) : «وانت حل بهذا البلد»
٤٩٧-٤٩٦	
٤٩٧	تفسير آية (٣) : «ووالد وما ولد»
	تفسير آية (٤) : «لقد خلقنا الانسان فى
٤٩٨-٤٩٧	كبد»
	تفسير آية (٥) : «ايحسب ان لن يقدر عليه
٤٩٨	احد»
٤٩٨	تفسير آية (٦) : «يقول اهلك ما لا لباء»
٤٩٨	تفسير آية (٧) : «ايحسب ان لم يره احد»
٤٩٨	تفسير آية (٨) : «الم نجعل له عينين»
٤٩٨	تفسير آية (٩) : «ولساناً وشفقتين»
٤٩٩	تفسير آية (١٠) : «وهديناه النجدين»

٩١- سورة الشمس (مكية ١٥ آية)

٥٠٥	تفسير آية (٤) : «والليل اذا يغشها»
٥٠٦	تفسير آية (٥) : «والسما وما بينها»
٥٠٦	تفسير آية (٦) : «والارض وما طحها»
٥٠٦	تفسير آية (٧) : «ونفس وما سواها»
٥٠٦	تفسير آية (٨) : «فالهما فجورها وتقويها»
٥٠٦	تفسير آية (٩) : «قد افلح من زكها»
	تفسير آية (١٠) : «وقدخاب من
٥٠٧-٥٠٦	دسيها»

النوبة الاولى

٥٠٥-٥٠٤	ترجمة آيات ١ تا ١٥ از سورة شمس
	النوبة الثانية
	تعداد حروف و كلمات و آيات و محل نزول و
٥٠٥	فضيلت سوره
٥٠٥	تفسير آية (١) : «والشمس وضحيها»
٥٠٥	تفسير آية (٢) : «والقمر اذا تليها»
٥٠٥	تفسير آية (٣) : «والنهار اذا جليها»

- تفسير آية (١١) : «كذبت ثمود بطغورها» ٥٠٧
 تفسير آية (١٢) : «إذا ابعث أشقيها» ٥٠٧
 تفسير آية (١٣) : «فقال لهم رسول الله ناقة الله وسقياها» ٥٠٧
 تفسير آية (١٤) : «فكذبوه فمقرها قدمهم عليهم ربهم بذنبهم فسوها» ٥٠٨-٥٠٧
 تفسير آية (١٥) : «ولا يخاف عقيبها» ٥٠٨
 النوبة الثالثة
 تأويل آيت تسميت ٥٠٨
 تأويل : «فونس وماسوها» ٥٠٩-٥٠٨
 تأويل : «فالهمها فجورها وتقورها» ٥٠٩-٥٠٨

٩٢- سورة الليل (مكية ٢١ آية)

- تفسير آية (١٢) : «إن علينا للهدى» ٥١٥-٥١٦
 تفسير آية (١٣) : «وإن لنا للآخرة والأولى» ٥١٦
 تفسير آية (١٤) : «فانذر تكم ناراً تلظى» ٥١٦
 تفسير آية (١٥) : «لا يصليها إلا الأشقي» ٥١٦
 تفسير آية (١٦) : «الذي كذب وتولى» ٥١٦
 تفسير آية (١٧) : «فوسيعنبها الاتقى» ٥١٦-٥١٧
 تفسير آية (١٨) : «وَالَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى» ٥١٦-٥١٧
 تفسير آية (١٩) : «وَمَا لِحَدِّثِمْ مِنْ نِعْمَةٍ تَنْجُزِي» ٥١٧
 تفسير آية (٢٠) : «إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى» ٥١٧
 تفسير آية (٢١) : «وَلَسَوْفَ يَرْضَى»
 النوبة الثالثة
 تأويل آيت تسميت ٥١٧-٥١٨
 تأويل : «والليل إذا يغشى» ٥١٨-٥١٩
 اسرار سورة ٥١٨-٥١٩
 تأويل : «والنهار إذا تجلى» ٥١٩-٥٢٠

النوبة الاولى

ترجمة آيات ١ تا ٢١ از سورة

ليل

النوبة الثانية

تعداد آيات و كلمات و حروف و محل نزول

وضيحت سورة

- تفسير آية (١) : «والليل إذا يغشى» ٥١١
 تفسير آية (٢) : «والنهار إذا تجلى» ٥١١
 تفسير آية (٣) : «وما خلق الذكور والانس» ٥١١-٥١٢
 تفسير آية (٤) : «إن سعيكم لشتى» ٥١٢-٥١٣
 شأن نزول سورة ٥١٣-٥١٤
 تفسير آية (٥) : «فأما من أعطى واتقى» ٥١٤
 تفسير آية (٦) : «فوصلق بالحسنى» ٥١٤
 تفسير آية (٧) : «فمنيسره اليسرى» ٥١٤
 تفسير آية (٨) : «فأما من بخل واستغنى» ٥١٤
 تفسير آية (٩) : «فوكذب بالحسنى» ٥١٤
 تفسير آية (١٠) : «فمنيسره لليسرى» ٥١٤-٥١٥
 تفسير آية (١١) : «وَمَا يَفْنَى عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى» ٥١٥

٩٣- سورة الضحى (مكية ١١ آية)

النوبة الثانية

تعداد آيات و كلمات و حروف و محل

النوبة الاولى

ترجمة آيات ١ تا ١١ از سورة ضحى ٥٢٠

تفسیر آیه (۸) : « و وجدك عائلاً »	و ترتیب و سبب نزول و فضیلت سوره ۵۲۳-۵۲۱
۵۲۸ - ۵۲۷ فاغنی ،	تفسیر آیه (۱) : « والضحی » ۵۲۳
تفسیر آیه (۹) : « فاما الیتیم فلا تقهر » ۵۲۸	تفسیر آیه (۲) : « واللیل اذا سجدی » ۵۲۳
تفسیر آیه (۱۰) : « واما السائل فلا تنهر »	تفسیر آیه (۳) : « ماودعك ربك وماقلی » ۵۲۳
۵۲۹-۵۲۸	تفسیر آیه (۴) : « وللاخرة خیر لك من الاولی » ۵۲۳
کفتار ابراهیم ادهم در تعظیم سائل ۵۲۹-۵۲۸	تفسیر آیه (۵) : « ولسوف يعطيك ربك فترضى » ۵۲۴-۵۲۳
تفسیر آیه (۱۱) : « واما بنعمة ربك فحدث » ۵۲۹	تفسیر آیه (۶) : « الم یجدك یتیمآ فاوی » ۵۲۸-۵۲۵-۵۲۴
النوبة الثالثة	تفسیر آیه (۷) : « و وجدك خالاً فهدی » ۵۲۸-۵۲۵
تأویل آیت تسمیت ۵۳۰-۵۲۹	
تأویل : « والضحی » ۵۳۰	
تأویل « واللیل اذا سجدی » ۵۳۰	
تأویل : « مادعك ربك وماقلی » ۵۳۱-۵۳۰	
تأویل : « ولسوف يعطيك ربك فترضى » ۵۳۲-۵۳۱	

۹۴ - سورة الانشراح (مكية ۸ آية)

تفسیر آیه (۵) : « فان مع العسر يسراً » ۵۳۵	النوبة الاولى
تفسیر آیه (۶) : « ان مع العسر يسراً » ۵۳۶-۵۳۵	ترجمة آیات ۱ تا ۸ از سوره انشراح ۵۳۳
تفسیر آیه (۷) : « فاذا فرغت فانصب » ۵۳۶	النوبة الثانية
تفسیر آیه (۸) : « والی ربك فارغب » ۵۳۶	تعداد آیات و کلمات و حروف و محل نزول و فضیلت سوره ۵۳۳
النوبة الثالثة	تفسیر آیه (۱) : « الم نشرح لك صدرك » ۵۳۴-۵۳۳
تأویل آیت تسمیت ۵۳۷	تفسیر آیه (۲) : « ووضعنا عنك وزرك » ۵۳۴
تأویل : « الم نشرح لك صدرك » ۵۳۹-۵۳۷	تفسیر آیه (۳) : « الذى انقض ظهرك » ۵۳۴
تأویل : « و وضعنا عنك وزرك » ۵۳۹-۵۳۸	تفسیر آیه (۴) : « ورفعنا لك ذكرك » ۵۳۵-۵۳۴
کفتکوی پیغامبر اکرم (ص) در شب معراج	
با خداوند کار بزرگ ۵۴۰-۵۳۸	
تأویل : « ورفعنا لك ذكرك » ۵۴۰-۵۳۹	

۹۵ - سورة التين (مكية ۸ آية)

نزول و آیتی که در معنی منسوخ است	النوبة الاولى
و فضیلت سوره ۵۴۲-۵۴۱	ترجمة آیات ۱ تا ۸ از سوره تین ۵۴۱
تفسیر آیه (۱) : « والتین والزیتون » ۵۴۲	النوبة الثانية
تفسیر آیه (۲) : « وطور سینین » ۵۴۲	تعداد آیات و کلمات و حروف و محل

النوبة الثالثة

- تأويل آيت تسميت ٥٤٥
تأويل : «والتين والزيتون» ٥٤٥
تأويل : «لقد خلقنا الانسان في احسن تقويم»
٥٤٧-٥٤٥
تأويل : «ثم رددناه اسفل سافلين» ٥٤٧
تأويل : «فلهم اجر غير ممنون» ٥٤٧

- تفسير آية (٣) : «وهذا البلد الامين» ٥٤٣-٥٤٢
تفسير آية (٤) : «لقد خلقنا الانسان في احسن تقويم» ٥٤٣
تفسير آية (٥) : «ثم رددناه اسفل سافلين» ٥٤٣
تفسير آية (٦) : «الا الذين آمنوا وعملوا الصالحات فلهم اجر غير ممنون» ٥٤٤-٥٤٣
تفسير آية (٧) : «فما يكذب بعد بالدين» ٥٤٤
تفسير آية (٨) : «اليس الله باحكم الحاكمين» ٥٤٤

٩٦- سورة العلق (مكية ١٩ آية)

النوبة الاولى

ترجمة آیات ١ تا ١٩ از سورة

علق ٥٤٩-٥٤٨

النوبة الثانية

تعداد حروف و كلمات و آیات و محل

نزول و فضيلت و هنگام تنزيل

سورة

٥٥٠-٥٤٩

تفسير آية (١) : «اقرأ باسم ربك الذي

خلق»

٥٥٠-٥٤٩

تفسير آية (٢) : «خلق الانسان من علق» ٥٥٠

٥٥٠-٥٥١

تفسير آية (٣) : «اقرأ وربك الاكرم» ٥٥١

٥٥١

تفسير آية (٤) : «الذي علم بالقلم» ٥٥١

٥٥١

تفسير آية (٥) : «علم الانسان ما لم يعلم» ٥٥١

٥٥١

تفسير آية (٦) : «كلا ان الانسان ليطغى» ٥٥١

٥٥١

تفسير آية (٧) : «ان رآه استغنى» ٥٥١

٥٥١

تفسير آية (٨) : «ان الى ربك الرجعى» ٥٥١

٥٥١

تفسير آية (٩) : «ارأيت الذي ينهى» ٥٥٢

٥٥٢

تفسير آية (١٠) : «عبدا اذا صلى» ٥٥٢

٩٧- سورة القدر (مكية ٥ آية)

النوبة الثانية

تعداد آیات و كلمات و حروف و محل

و ترتيب نزول و فضيلت سورة

النوبة الاولى

ترجمة آیات ١ تا ٥ از سورة

٥٥٧

قدر

٥٥٧

النوبة الثالثة

- تأويل آيت تسميت ٥٦٤-٥٦٣
 تأويل : «انا انزلناه فى ليلة القدر» ٥٦٥-٥٦٤
 تأويل : «تنزل الملائكة والروح» ٥٦٧-٥٦٥
 تأويل : «فيها باذن ربهم من كل امر» ٥٦٧-٥٦٥
 حكمت در فرستاند فرشتگان وجبرئيل
 اندر شب قدر بزمن ٥٦٧-٥٦٦

تفسير آية (١) : «انا انزلناه فى ليلة

القدر»

٥٦١-٥٥٧

تفسير آية (٢) : «وما ادرىك ما ليلة القدر» ٥٦١

تفسير آية (٣) : «ليلة القدر خير من الف

شهر»

٥٦٢-٥٦١

تفسير آية (٤) : «تنزل الملائكة والروح

فيها باذن ربهم من كل امر» ٥٦٣-٥٦٢

تفسير آية (٥) : «سلام هى حتى مطلع

الفجر»

٥٦٣

٩٨- سورة البينة (مكية ٢٨ آية)

النوبة الاولى

ترجمة آيات ١ تا ٨ از سورة

بينه

٥٦٩-٥٦٨

النوبة الثانية

تعداد آيات وكلمات وحروف ومحل

نزول وفضيلت سورة

٥٧٠-٥٦٩

تفسير آية (١) : «لم يكن الذين كفروا من

اهل الكتاب ...»

٥٧٠

تفسير آية (٢) : «رسول من الله يتلو صحفاً

مطهرة فيها كتب قيمة»

٥٧٠

تفسير آية (٣) : «وما تفرق الذين اوتوا

الكتاب الا ...»

٥٧١-٥٧٠

تفسير آية (٤) : «وما امروا الا ليعبدوا الله

مخلصين ...»

٥٧١

تفسير آية (٥) : «ان الذين كفروا من اهل

الكتاب والمشركين ...»

٥٧١

تفسير آية (٦) : «ان الذين آمنوا وعملوا

الصالحات اولئك خير البرية» ٥٧٢-٥٧١

تفسير آية (٧) : «جزاء هم عند ربهم جنات

عدن تجري من تحتها الانهار ...» ٥٧٢

تفسير آية (٨) : «رضى الله عنهم ورضوا عنه

ذلك لمن خشي ربه» ٥٧٢

النوبة الثالثة

تأويل آيت تسميت

٥٧٣-٥٧٢

تأويل وشأن نزول : «لم يكن الذين كفروا

من اهل الكتاب» ٥٧٣

تأويل : «رسول من الله يتلو صحفاً مطهرة

فيها كتب قيمة» ٥٧٤-٥٧٣

تأويل : «وما امروا الا ليعبدوا الله مخلصين

له الدين» ٥٧٤

تأويل : «ويقوموا الصلوة ويؤتوا الزكوة وذلك

دين القيمة» ٥٧٥-٥٧٤

تأويل : «رضى الله عنهم ورضوا عنه ذلك لمن

خشى ربه» ٥٧٥

٩٩- سورة اذ انزلت (مدنية ٢٨ آية)

النوبة الاولى

ترجمة آيات ١ تا ٨ از سورة

انزله

٥٧٦

النوبة الثانية

محل نزول وتعداد حروف وكلمات وآيات

٥٧٧-٥٧٦

وفضيلت سورة

النوبة الثالثة

٥٨١-٥٨٠

تأويل آيت تسميت

٥٨١

تأويل : « اذا زلزلت الارض زلزالها »

٥٨١

تأويل : « و اخرجت الارض انقالها »

٥٨١

تأويل : « وقال الانسان مالها »

٥٨١

وصف رستاخيز

تأويل : « فمن يعمل مثقال ذرة خيراً »

٥٨٢-٥٨١

يره

تأويل : « ومن يعمل مثقال ذرة شراً »

٥٨٢-٥٨١

يره

تفسير آية (١) « اذا زلزلت الارض زلزالها » ٥٧٧

تفسير آية (٢) : « و اخرجت الارض انقالها » ٥٧٧

تفسير آية (٣) : « وقال الانسان مالها » ٥٧٨-٥٧٧

تفسير آية (٤) : « يومئذ يحدث اخبارها » ٥٧٨

تفسير آية (٥) : « بان ربك اوحى لها » ٥٧٨

تفسير آية (٦) : « يومئذ يصدر الناس اشتاتاً »

ليروا اعمالهم ٥٧٩-٥٧٨

تفسير آية (٧) : « فمن يعمل مثقال ذرة »

خيراً يره ٥٨٠-٥٧٩

تفسير آية (٨) : « ومن يعمل مثقال ذرة »

شراً يره ٥٨٠-٥٧٩

١٠٠- سورة العاديات (مكية ١١ آية)

النوبة الاولى

ترجمة آيات ١ تا ١١ از سورة

عاديات

٥٨٣

النوبة الثانية

تعداد آيات و كلمات و حروف و محل

نزول و فضيلت و سبب نزول سورة ٥٨٤-٥٨٣

تفسير آية (١) : « والعاديات ضبحاً » ٥٨٥-٥٨٤

تفسير آية (٢) : « فالموريات قدحاً » ٥٨٥

تفسير آية (٣) : « فالمغيرات صبحاً » ٥٨٥

تفسير آية (٤) : « فائرن به نقعاً » ٥٨٥

تفسير آية (٥) : « فوسطن به جمعاً » ٥٨٥

تفسير آية (٦) : « ان الانسان لربه »

لكنود ٥٨٦-٥٨٥

اقوال حسن بصرى و فضيل بن عياض

وابوبكر و راق و واسطى در تفسير

١٠١- سورة القارعة (مكية ١١ آية)

النوبة الثانية

محل نزول و تعداد حروف و كلمات و آيات

النوبة الاولى

ترجمة آيات ١ تا ١١ از سورة قارعة ٥٩٠

٥٩٢	تفسير آية (٩) : «فامه هاوية»	و اختلاف میان شمار آیات و فضیلت	
٥٩٢	تفسير آية (١٥) : «وما ادريك ماهيه»	سوره	
٥٩٢	تفسير آية (١١) : «نار حامية»	تفسير آية (١) : «الفارعة»	
	النوبة الثالثة	تفسير آية (٢) : «ما الفارعة»	
٥٩٣-٥٩٢	تأويل آيت تسميت	تفسير آية (٣) : «وما ادريك ما الفارعة»	
٥٩٣	سخن بيرطريقت	تفسير آية (٤) : «يوم يكون الناس كالفراش المبثوث»	
٥٩٤-٥٩٣	تأويل : «الفارعة» «ما الفارعة»	٥٩١	المبثوث
٥٩٤-٥٩٣	تأويل : «وما ادريك ما الفارعة»	تفسير آية (٥) : «ويكون الجبال كالعهن المنفوش»	
٥٩٤	تأويل : «كالفراش المبثوث»	٥٩١	المنفوش
٥٩٤	تأويل : «وتكون الجبال كالعهن المنفوش»	تفسير آية (٦) : «فاما من ثقلت موازينه» ٥٩١-٥٩٢	
تأويل : «فاما من ثقلت موازينه فهو فى عيشة راضية»	٥٩٢	تفسير آية (٧) : «فهو فى عيشة راضية»	
٥٩٥-٥٩٤	راضية	٥٩٢	تفسير آية (٨) : «فاما من خفت موازينه»

١٠٢ - سورة التكاثر (مكية ٨ آية)

٥٩٩	تفسير آية (٦) : « لترون الجحيم »	النوبة الاولى
٥٩٩	تفسير آية (٧) : « ثم لترونها عين اليقين »	
٥٩٩	تفسير آية (٨) : « ثم لتسئلن يومئذ عن النعيم ».	
٦٠١-٥٩٩	النوبة الثالثة	تعداد آيات وكلمات وحروف ومحل نزول
٦٠٢-٦٠١	تأويل آيت تسميت	وسبب تنزيل وفضيلت سورة
٦٠٢	تأويل : « الهيكم التكاثر »	٥٩٧-٥٩٦
٦٠٢	تأويل : « كلاسوف تعلمون »	تفسير آية (١) : « الهيكم التكاثر »
٦٠٢	تأويل : « ثم كلاسوف تعلمون »	٦٠٠-٥٩٨-٥٩٧
٦٠٢	تأويل : « كلاسوف تعلمون علم اليقين » ٦٠٢ - ٦٠٣	تفسير آية (٢) : « حتى زرتم المقابر » ٥٩٨-٥٩٧
٦٠٢	تأويل : « لترون الجحيم »	تفسير آية (٣) : « كلاسوف تعلمون » ٥٩٨-٥٩٧
٦٠٢-٦٠٣	تأويل : « ثم لترونها عين اليقين » ٦٠٢ - ٦٠٣	تفسير آية (٤) : « ثم كلاسوف تعلمون » ٥٩٨
٦٠٢	تأويل : « لترون الجحيم »	تفسير آية (٥) : « كلاسوف تعلمون علم اليقين » ٥٩٩

١٠٣ - سورة العصر (مكية ٣ آية)

٦٠٥-٦٠٤	زول و آيت منسوخ و آيت ناسخ و فضیلت	النوبة الاولى
٦٠٤	و شأن نزول سوره	ترجمة آیات ١ تا ٣ از سوره عصر
٦٠٤	تفسير آية (١) : «د والعصر»	النوبة الثانية
٦٠٥-٦٠٤	تفسير آية (٢) : «ان الانسان لفى خسر»	تعداد آیات و کلمات و حروف و محل و هنگام
٩١		

تفسير آية (۴) : «الالذين آمنوا وعملوا

الصالحات و تواصوا بالحق و تواصوا

بالصبر»

النوبة الثالثة

تأويل آيت تسميت

تأويل : «والعصر»

تأويل : «ان الانسان لفي خسر»

۶۰۷-۶۰۵

۶۰۷

۶۰۷

۶۰۵

۱۰۴ - سورة الهمزة (مكية آية)

النوبة الاولى

ترجمة آیات ۱ تا ۹ از سورة همزه

النوبة الثانية

تعداد حروف و کلمات و آیات و محل تنزیل

وفضيلت و شأن نزول سورة ۶۰۹-۶۰۸

تفسير آية (۱) : «ويل لكل همزة لمزة» ۶۰۹

تفسير آية (۲) : «الذي جمع مالا وعدده» ۶۰۹

تفسير آية (۳) : «يحب ان ماله اخذه» ۶۱۰

تفسير آية (۴) : «كلالينبذن في الحطمة» ۶۱۰

تفسير آية (۵) : «وما ادريك ما الحطمة» ۶۱۰

تفسير آية (۶) : «نارالله الموقدة» ۶۱۰

تفسير آية (۷) : «التي تطلع على الافئدة» ۶۱۰

النوبة الثالثة

تأويل آيت تسميت

از مناجات پير طريقت

تأويل : «ويل لكل همزة لمزة» ۶۱۲-۶۱۱

تأويل : «يحب ان ماله اخذه» ۶۱۲

تأويل : «كلالينبذن في الحطمة» ۶۱۲

تأويل : «وما ادريك ما الحطمة» ۶۱۲

تأويل : «نارالله الموقدة» ۶۱۳-۶۱۲

تأويل : «انها عليهم مؤصدة» ۶۱۲

تأويل : «في عمد ممددة» ۶۱۲

۱۰۵ - سورة الفيل (مكية آية)

النوبة الاولى

ترجمة آیات ۱ تا ۵ از سورة فيل

النوبة الثانية

تعداد حروف و کلمات و آیات و محل

و شأن نزول و فضيلت سورة ۶۱۹-۶۱۴

داستان اصحاب فيل و ابرهه ۶۱۹-۶۱۴

تفسير آية (۱) : «الم تر كيف فعل ربك

باصحاب الفيل» ۶۱۹

تفسير آية (۲) : «الم يجعل كيدهم في

تضليل» ۶۲۰-۶۱۹

النوبة الثالثة

تأويل آيت تسميت

بيان معرفتي از پير طريقت

تأويل : «الم تر كيف فعل ربك باصحاب

الفيل»

تأويل : «وارسل عليهم طيراً ابابيل» ۶۲۲-۶۲۱

تأويل : «ترميمهم بحجارة من سجيل» ۶۲۲-۶۲۱

تفسير آية (۳) : «وارسل عليهم طيراً ابابيل» ۶۲۰

تفسير آية (۴) : «ترميمهم بحجارة من

سجيل» ۶۲۰

تفسير آية (۵) : «فجعلهم كغصف مأكول» ۶۲۰

١٠٦ - سورة قريش (مكية ٤ آية)

النوبة الاولى

ترجمة آيات ١ تا ٤ از سورة قريش ٦٢٣

النوبة الثانية

تعداد حروف وكلمات وآيات ومحل نزول

وفضيلت سورة و برتری قريش بر ديكران

ونسب قريش و معنى اين كلمه ٦٢٤-٦٢٣

تفسير آية (١) : « لا يلاف قريش » ٦٢٥-٦٢٤

تفسير آية (٢) : « ايلافهم رحلة الشتاء »

والصيف »

٦٢٦-٦٢٥

تفسير آية (٣) : « فليعبدوا رب هذا

البيت »

٦٢٦-٦٢٥

تفسير آية (٤) : « الذي اطعمهم من جوع و

آمنهم من خوف »

٦٢٦-٦٢٥

در فضيلت قريش

٦٢٧-٦٢٦

النوبة الثالثة

تأويل آيت تسميت

٦٢٨-٦٢٧

تأويل : « لا يلاف قريش » « ايلافهم ... »

٦٢٨-٦٢٧

تأويل : « رب هذا البيت »

١٠٧ - سورة الدين (مكية ٧ آية)

النوبة الاولى

ترجمة آيات ١ تا ٧ از سورة دين ٦٣٠

النوبة الثانية

تعداد حروف وكلمات وآيات ومحل تنزيل

و اختلاف در شمار آيات و شأن نزول و فضيلت

سورة

٦٣١-٦٣٠

تفسير آية (١) : « ارايت الذي يكذب

بالدين »

٦٣١

تفسير آية (٢) : « فذلك الذي يدع اليتيم »

تفسير آية (٣) : « ولا يبيض على طعام المسكين »

تفسير آية (٤) : « فويل للمصلين »

تفسير آية (٥) : « الذين هم عن صلوتهن

ساهون »

٦٣٢

تفسير آية (٦) : « الذين هم يرآؤون »

تفسير آية (٧) : « و يمنعون الماعون »

النوبة الثالثة

تأويل آيت تسميت

٦٣٣-٦٣٢

بيان معرفتي از جنيد

٦٣٣

تأويل : « ارايت الذي يكذب بالدين »

معنى : ان الدين عند الله الاسلام ، از قول يكي

از علمای طريقت

داستان حبيب عجمی و كنيزك او

تأويل : « فويل للمصلين »

تأويل : « الذين هم عن صلوتهن ساهون »

تأويل « الذين هم يرآؤون »

تأويل : « و يمنعون الماعون »

٦٣٥

١٠٨ سورة الكوثر (مكية ٣ آية)

النوبة الاولى

ترجمة آيات ١ تا ٣ از سورة كوثر ٦٣٦

النوبة الثانية

تعداد حروف وكلمات وآيات ومحل نزول و

فضيلت سورة

٦٣٦

النوبة الثالثة

٦٣٩	تأويل آيت تسميت
٦٤١-٦٤٠	تأويل : « انا اعطيناك الكوثر »
٦٤١	تأويل : « فصل لربك وانحر »

٦٣٨-٦٣٦	تفسير آية (١) : « انا اعطيناك الكوثر »
٦٣٨	تفسير آية (٢) : « فصل لربك وانحر »
٦٣٩-٦٣٨	تفسير آية (٣) : « ان شئت هو الاثر »

١٠٩ - سورة الكافرون (مكية ٦ آية)

٦٤٣	تفسير آية (٢) : « ولا انا عبدون ما عابد »
٦٤٤	تفسير آية (٢) : « ولا انا عابد ما عبدتم »
٦٤٤	تفسير آية (٥) : « ولا انا عبدون ما عابد »
٦٤٤	تفسير آية (٦) : « لكم دينكم ولي دين »
النوبة الثالثة	
٦٤٤	تأويل آيت تسميت
٦٤٤	ذكر : « قل يا ايها الكافرون »
٦٤٤	ذكر : « لا تعبدوا ما عبدون »
٦٤٥-٦٤٤	تأويل كلى سورة
٦٤٥	بيان معرفتى از ابوالقاسم نصر آبادى

١- النوبة الاولى

ترجمة آيات ١ تا ٦ از سورة كافرون ٦٤٢

النوبة الثانية

محل نزول و تعداد حروف و كلمات وآيات و تعيين

آيت منسوخ و فضيلت و كيفيت و شأن نزول

سورة ٦٤٣-٦٤٢

تفسير آية (١) : « قل يا ايها الكافرون »

تفسير آية (٢) : « لا تعبدوا ما عبدون »

١١٠ - سورة النصر (مدنية ٣ آية)

تفسير آية (٢) : « فسيح بحمد ربك واستغفره »

٦٥١	انه كان توابعاً
النوبة الثالثة	
٦٥٢	تأويل آيت تسميت
٦٥٥-٦٥٢	تأويل : « اذا جاء نصر الله والفتح »
بيان جانكداز از رحلت پيغامبر	
٦٥٤-٦٥٢	اكرم (مر)
٦٥٤	بيان معرفتى از حسين بن منصور حلاج
٦٥٥	بيان معرفتى از شبلى وحسين منصور

النوبة الاولى

ترجمة آيات ١ تا ٣ از سورة نصر ٦٤٦

النوبة الثانية

تعداد حروف و كلمات و آيات و محل و هنگام

تنزيل و فضيلت و شأن نزول سورة ٦٤٦

تفسير آية (١) : « اذا جاء نصر الله »

والفتح

٦٥٢-٦٥١-٦٥٠-٦٤٦

داستان فتح مکه ٦٥٠-٦٤٦

تفسير آية (٢) : « ورايت الناس يدخلون فى دين »

الله افواجا »

٦٥١-٦٥٠

١١١ - سورة تبت (مكية ٥ آية)

النوبة الثانية

تعداد حروف و كلمات و آيات و محل نزول و

النوبة الاولى

ترجمة آيات ١ تا ٥ از سورة تبت ٦٥٦

تفسير آية (٤) : « وامرأه حمالة الحطب » ٦٥٨

تفسير آية (٥) : « فى جدها جبل من مسد » ٦٥٨

التوبة الثالثة

تأويل آيت تسميت ٦٥٩-٦٥٨

تأويل : « ثبت يدا ابى لهب » ٦٥٩

سخن بير طريقت ٦٥٩

فضيلت سورة ٦٥٦

تفسير آية (١) : « ثبت يدا ابى لهب »

وب ٦٥٧-٦٥٦

تفسير آية (٢) : « ما اغنى عنه ماله »

وما كسب ٦٥٧

تفسير آية (٣) : « سيصلى ناراً ذات »

لهب ٦٥٨-٦٥٧

١١٢ - سورة الاخلاص (مكية ٥ آية)

التوبة الثالثة

تأويل آيت تسميت ٦٦٣

تأويل : « قل هو الله احد » ٦٦٤

تأويل : « الله الصمد » ٦٦٦-٦٦٥-٦٦٤

سخن بير طريقت ٦٦٥

بيان اينكه در اين سورة هر آيتى تفسير آيت

پيش است . ٦٦٥

تأويل : « لم يلد ولم يولد » ٦٦٦-٦٦٥

تأويل : « ولم يكن له كفواً احد » ٦٦٦-٦٦٥

التوبة الاولى

ترجمة آيات ١ تا ٤ از سورة اخلاص ٦٦٠

التوبة الثانية

محل نزول وتعداد آيات وكلمات وحروف و

فضيلت وسبب نزول وتسميت سورة ٦٦٢-٦٦٠

تفسير آية (١) : « قل هو الله احد » ٦٦٢

تفسير آية (٢) : « الله الصمد » ٦٦٣-٦٦٢

تفسير آية (٣) : « لم يلد ولم يولد » ٦٦٣

تفسير آية (٤) : « ولم يكن له كفواً احد » ٦٦٣

١١٣ - سورة الفلق (مدنيه او مكية ٥ آية)

٦٧٠-٦٦٩ وقب

تفسير آية (٢) : « ومن شر النفاثات فى العقد » ٦٧٠

تفسير آية (٥) : « ومن شر حامد اذا »

حسد ٦٧١-٦٧٠

التوبة الثالثة

تأويل آيت تسميت ٦٧١

تأويل : « قل اعوذ برب الفلق » ٦٧٢-٦٧١

تأويل : « من شر ما خلق » ٦٧٢-٦٧١

التوبة الاولى

ترجمة آيات ١ تا ٥ از سورة فلق ٦٦٧

التوبة الثانية

تعداد آيات وكلمات وحروف و محل نزول و

فضيلت وسبب تنزيل سورة ٦٦٩-٦٦٧

تفسير آية (١) : « قل اعوذ برب الفلق » ٦٦٩

تفسير آية (٢) : « من شر ما خلق » ٦٦٩

تفسير آية (٣) : « ومن شر غاسق اذا »

۱۱۴ - سورة الناس (مدنية ۶ آية)

۶۷۵-۶۷۴	الخناس	النوبة الاولى	ترجمة آیات ۱ تا ۶ از سورة ناس
۶۷۵	تفسير آية (۵) : «الذى يوسوس فى صدور الناس»	۶۷۳	النوبة الثانية
۶۷۵	تفسير آية (۶) : «من الجنة والناس»		تعداد حروف و كلمات و آیات و محل نزول و فضيلت سورة
	النوبة الثالثة	۶۷۴-۶۷۳	
۶۷۶-۶۷۵	تأويل آيت تسميت	۶۷۴	تفسير آية (۱) : «قل اعوذ برب الناس»
۶۷۷-۶۷۶	تأويل : «قل اعوذ برب الناس»	۶۷۴	تفسير آية (۲) : «ملك الناس»
۶۷۷	تأويل : «ملك الناس»	۶۷۴	تفسير آية (۳) : «اله الناس»
۶۷۷	تأويل : «اله الناس»		تفسير آية (۴) : «من شر الوسواس

فصل

[در بيان اعراب و تفسير قرآن و اينكه چه كس را رسد كه تفسير قرآن كند و اينكه چه حكمت است كه قرآن بعضى محكم آمد و بعضى متشابه].

۶۷۹-۶۷۸

فصل

فى بيان عدد سور القرآن و حروفه و كلماته و بيان ما فيها من الخلاف و الاختلاف

۶۸۴-۶۸۰

فصل

[در بيان معروفترين و داناترين اصحاب رسول خدا (من) در تفسير قرآن]

۶۸۶-۶۸۵

خلاصة فهرست

صفحة	فهرست	سورة	المجادلة	(٥٨)
٦٩١ - ٦٩٠	«	«	الحشر	(٥٩)
٦٩٢ - ٦٩١	«	«	المتحنة	(٦٠)
٦٩٣ - ٦٩٢	«	«	الصف	(٦١)
٦٩٣	«	«	الجمعة	(٦٢)
٦٩٤	«	«	المنافقين	(٦٣)
٦٩٥ - ٦٩٤	«	«	التغابن	(٦٤)
٦٩٦ - ٦٩٥	«	«	الطلاق	(٦٥)
٦٩٦	«	«	التحریم	(٦٦)
٦٩٧	«	«	الملك	(٦٧)
٦٩٨ - ٦٩٧	«	«	القلم	(٦٨)
٧٠٠ - ٦٩٨	«	«	الحاقة	(٦٩)
٧٠١ - ٧٠٠	«	«	المعارج	(٧٠)
٧٠٣ - ٧٠١	«	«	نوح	(٧١)
٧٠٤ - ٧٠٣	«	«	الجن	(٧٢)
٧٠٥ - ٧٠٤	«	«	الزمل	(٧٣)
٧٠٦ - ٧٠٥	«	«	المدثر	(٧٤)
٧٠٧ - ٧٠٦	«	«	القيامة	(٧٥)
٧٠٨ - ٧٠٧	«	«	الاسان (الدهر)	(٧٦)
٧١٠ - ٧٠٨	«	«	المرسلات	(٧٧)
٧١١ - ٧١٠	«	«	النبأ	(٧٨)
٧١٢ - ٧١١	«	«	النازعات	(٧٩)
٧١٣ - ٧١٢	«	«	عبس	(٨٠)
٧١٤ - ٧١٣	«	«	التكوير (الكورت)	(٨١)
٧١٥ - ٧١٤	«	«	الانفطار	(٨٢)
٧١٦ - ٧١٥	«	«	التطيف (المطففين)	(٨٣)
٧١٧ - ٧١٦	«	«	الانشقاق	(٨٤)
٧١٨ - ٧١٧	«	«	البروج	(٨٥)
٧١٩ - ٧١٨	«	«	الطارق	(٨٦)
٧١٩	«	«	الاعلى	(٨٧)
٧٢٠ - ٧١٩	«	«	الفاحشة	(٨٨)
٧٢١ - ٧٢٠	«	«		

۷۲۲ - ۷۲۱	الفجر (۸۹)	«	«
۷۲۳	البلد (۹۰)	«	«
۷۲۳ - ۷۲۲	الشمس (۹۱)	«	«
۷۲۳	اللیل (۹۲)	«	«
۷۲۴ - ۷۲۳	الضحی (۹۳)	«	«
۷۲۴	الانشراح (۹۴)	«	«
۷۲۵ - ۷۲۴	التین (۹۵)	«	«
۷۲۵	الملق (۹۶)	«	«
۷۲۶ - ۷۲۵	القدر (۹۷)	«	«
۷۲۶	البینة (۹۸)	«	«
۷۲۷ - ۷۲۶	«اذا زلزلت (الزلزال)» (۹۹)	«	«
۷۲۷	العاديات (۱۰۰)	«	«
۷۲۸ - ۷۲۷	القارعة (۱۰۱)	«	«
۷۲۸	التكاثف (۱۰۲)	«	«
۷۲۹ - ۷۲۸	العصر (۱۰۳)	«	«
۷۲۹	الهمزة (۱۰۴)	«	«
۷۲۹	الفيل (۱۰۵)	«	«
۷۳۰	قريش (۱۰۶)	«	«
۷۳۰	الدين (۱۰۷)	«	«
۷۳۱ - ۷۳۰	الكوثر (۱۰۸)	«	«
۷۳۱	الكاغرون (۱۰۹)	«	«
۷۳۱	النصر (۱۱۰)	«	«
۷۳۲ - ۷۳۱	«نبت (ابى لهب)» (۱۱۱)	«	«
۷۳۲	الاخلاص (۱۱۲)	«	«
۷۳۲	الفلق (۱۱۳)	«	«
۷۳۳	الناس (۱۱۴)	«	«
۷۳۳	سه فصل پايان كتاب	«	«

پایان



تفسیر ما

کرد کشف اسرار حق، تا بر دل ما پیر ما
میرسد تا عرش حق، آوازه تکبیر ما
شاد باشیم از جفا، هرگز نکردیم از وفا
هست آیین صفا تدبیر ما از پیر ما
از دل ما شعله‌ای برجست و در عالم گرفت
سوخته بنگر جهان از آه عالم گیر ما
بر سواد دیده با نوك مژه از خون دل
راز عشق اوست زان لوح و قلم تحریر ما
نیست جز آن غره بیضا عیان بر دل، که هست
شرح سودای دوزلفش روز و شب تقریر ما
ما رخ ایمان نهان در کفر مویش دیده‌ایم
شیخ گو خوش باش در اندیشه تکفیر ما
حافظ و قتیتم و در دل آیتی از لطف اوست
«زان سبب جز لطف و خوبی نیست در تفسیر ما»
گفت: حکمت از ازل باشد اسیر زلف من

بسته بینی تا ابد بر پای او زنجیر ما

طهران اسفند ماه ۱۳۳۸

شعبان ۱۳۷۹